



انتشارات اشکاترن

۱۵۸

# کشف الاسرار و عهد الابرار

معروف بتفسیر خواجہ عبداللہ نصاری

جلد اول

سُبْحَانَ الْفَاحِشِ سُبْحَانَ الْفَاحِشِ

تالیف

ابو الفضل رشید الدین المیدنی

دو سنہ ۵۲۰ ہجری

تہرن - مطبعہ مجلس ۱۳۳۱ ہجری شمسی



## سمه تعالی سر آغاز

نخستین بار که راقم مسطور بوجود ابن تألیف شریف و تفسیر لطیف آگاه شد در سال ۱۳۲۵ شمسی بود در آن موقع که در دانش ادبیات - دانشگاه تهران - برای زمره‌ای اردانشجویان دانشپژوه خلاصه‌ای از تاریخ علم تفسیر قرآن مجید بیان مینمود بمجموعه‌ای مراجعه نمود که پروفیسور استوری<sup>(۱)</sup> راجع بآثار ادبی زبان فارسی نگاشته است، و در قسمت اول فهرست خود باین کتاب صواب اشاره نموده، و آنرا بخلط **بسهل الدین تفتازانی** نسبت داده است، و بوجود نسخه کاملی از آن در کتابخانه ینی جامع<sup>(۲)</sup> در استانبول تصریح مینماید. در بهار سال بعد که با **افغانستان** مسافرت نمودم بدو نسخه از همان تفسیر تصادف کردم: یکی - در کابل متعلق بدوست دانشمند آقای **خلیل الله خان خلیلی**، که مشتمل است بر قسمت اول قرآن از سوره فاتحه تا آخر سوره آل عمران. دوم - نسخه موجود در کتابخانه دانشمند بزرگوار **غلام حیدر خان**، میرگازرگاه، متوّلّی بقعه مبارکه **خواجّه عبدالله انصاری** که مشتمل است بر یک قسمت از قرآن از سوره مریم تا سوره سجده. و از مراجعه باین دو نسخه براین جانب معلوم شد که کتاب مزبور موسوم است «**بکشف الاسرار و عده الابرار**» تألیف دانشمندی موسوم به «**امام السعید رشید الدین ابی الفضل بن ابی سعید احمد بن محمد بن محمود المیهی**» که آنرا در سنه ۵۲۰ هجری تألیف نموده است.

در مراجعت از افغانستان که چند روزی نعمت اقامت در جوار **بقعه مقدسه رضویه** نصیب گردید در کتابخانه آستان قدس بدو نسخه ازین کتاب برخورد نمود: نخست نسخه نمره ۱۷۶ - مشتمل بر همین تفسیر از آغاز قرآن شریف تا آیه ۱۹۲ از سوره البقره. نسخه دوم -

(۱) - M. C. A. Storey, Persian Literature, Section 1, no 12, P. 7. London 1927.

(۲) - Catalogue du Yeni - Jami' (کتاب موجوده دارالخلافه ینی جامع کتابخانه سند محفوظ) P. 80, no 43



در تحت نمره ۱۲۳۲، بنام - تفسیر خواجه عبدالله انصاری - که مشتمل است بر تفسیر آیه ششم از سوره انبیاء تا آیه هفتاد و ششم از سوره فرقان، در نسخه اول که مشتمل بر سر آغاز کتاب است مانند نسخه کابل مؤلف تصریح کرده است باینکه کتاب تفسیر شیخ الاسلام ابی اسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری راجع الیه نبوده و چون آن را در نهایت ایجاز و غایت اختصار دیده ببدست و تفصیل آن همت بسته، و در سال ۵۲۰ هجری این کتاب را تألیف نموده و آنرا کشف الاسرار و عدة الابرار نام نهاده است.

در تهران نیز چند نسخه از این کتاب را زیارت نمودم.

۱ - اول نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار - بنام تفسیر فارسی و عربی نمره ۲۰۹ از اول سوره انعام تا آخر سوره البراءة.

۲ - نسخه کتابخانه ملی: که از روی نسخه نمره ۱۲۳۲ مشهور باد، مرحوم آصف الدوله شیرازی متولی آستانه استنساخ شده.

۳ و ۴ - دو نسخه از کتابخانه ملی ملک: یکی از آیه صد و شصت و سوم از سوره البقره تا آیه صد و هفتاد و دوم از همان سوره دو دیگر از اول سوره تا آیه چهل و چهارم از سوره الرحمن.

۵ - نسخه دوست دانشمند محترم آقای محمّد صاحبانی - از سوره الم اقعده تا قسمتی از سوره البروج.

۶ - نسخه ای که خود این حقیر بدست آورده ام. از اول سوره المؤمنون تا آخر سوره الصافات.

اماعت این که این تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف شده است آنست که مؤلف چنانکه خود در مقدمه میگوید بر تفسیر خواجه انصاری نظر داشته و آنرا در اختصار و ایجاز بحد اعجاز دیده است و بر آن سر شده که آنرا بشرح و بسط بیاراید و مرغ سخنرا در آن فضا بال و پری گشاید، و همه جادرتلو کلام از دُر کلمات پیرهرات باستشهاد و بعنوانین مختلف نقل کرده است. با کمال تأسف اصل تفسیر خواجه انصاری بدست نیست و تنها چیزیکه از آن میدانیم سخن سیوطی است در طبقات المفسرین (۱) که

(۱) - طبقات المفسرین - باشرح لاتینی. طبع A. Moursingh، لندن ۱۸۳۹

## ج

اشاره بخواجه و کتاب او کرده و گفته است: « و فسر القرآن زماناً و كان يقول اذا نكرت التفسير فانما اذكركه من مائة و سبعة تفاسير... » .

از مطالعه و تصفح در این نسخ معلوم شد که کتاب مذکور خزانهاست آگنده به لئالی و جواهر، مشتمل بر تفسیر قرآن شریف بربک مفسرین عامه، و محتوی بر قرائات و اختلاف آنها، و شأن نزول آیات، و بحث در احکام فقهیه، و تأویلات عرفانی بربک صوفیه عظام، که جایجا باقوالی چند از خواجه انصار مزین است، و از لحاظ تفسیر و تأویل و فقه و خبر و سیر و حدیث و ادب و صرف و نحو و اشتقاق و کلمات صوفیه و مواعظ اخلاقی ایشان و منتخب اشعار بزرگان - بالاخص سنائی غزنوی و دیگران - کتابیست بینظیر و بدیل، و کنجی است یدشیه و مثیل که در بحث از کلمات رب جلیل برای عباد ذلیل پیارسی گرد کرده و بروز داران بیاد کار گذاشته است. پس خلاصه‌ای از تحقیقات خود که در باب آن کتاب نموده بودم برای کنسکره مستشرقین که در تابستان ۱۳۲۷ مطابق ژوئیه ۱۹۴۸ دربارش تشبیل میشد ارسال داشت و چون مورد اعتنای دانشمندان گردید آنرا در روزنامه آسیائی پاریس سال ۱۹۵۰ طبع و منتشر نمود (۱) بعد از آن درصدد برآمد که از آن کتاب شریف نسخه جامع کاملی بدست آورد، پس بعنایات و الطاف دانش برورانه وزارت معارف دولت جمهوری ترکیه و بدستگیری آقای مفتاح سر قفسول محترم ابران در استانبول از نسخه موجود در کتابخانه ینسی جامع عکسبرداری نمود. و بحمدالله تعالی یک نسخه از آن تفسیر شریف من البدو الی الختم از بقاء بسملة ثناء تمت فراهم شد. از اتفاقات حسنه فاضل محترم آقای محجوبی مینوی نیز در کتابخانه توپ قاپوسرای در استانبول نسخه دیگری بدست آوردند و عکسبرداری نمودند، و چون اطلاع حاصل کردند که من نسخه عدیده از این کتاب را جمع کرده‌ام و درصدد طبع آن هستم فیلمهای نسخه عکسی خود را بدریغ و مضایقه در اختیار اینجانب گذاشتند. و بدین ترتیب نسخه کامل دیگری نیز بدست آمد. در این بین دوست دانشمند آقای خلیل الله خان خلیلی نیز از کابل نسخه خود را با کمال کرم و سخاوت برای بنده فرستادند

---

(۱) - Une Exégèse Coranique du xIIe Siècle en persan. ژورنال اسلامیک سال

و همچنین موفق شد که بیاری جناب **رحیم‌الله خان** سفیر کبیر افغانستان در تهران از نسخه فاضل بزرگوار **میر سجاد رگه‌ها هرات** نیز عکسبرداری نماید باینترتیب در نزد اینجانب یازده نسخه از این کتاب که دو نسخه عکسی آن از ینی جامع و توبی قایم س. ای کامل و بدون نقص است فراهم آمد.

زمانی چند آرزوی طبع و نشر این کتاب در خاطر بود اتفاقاً بعضی از اسانید بزرگوار و دانشمندان عالیمقدار که کرسی تدریس تفسیر و ادب در **دانشکده علوم معقول و منقول** تهران بوجود شریف ایشان مزین است باین گنج گرانها پی برده و بر عطفه ما بوسیله مطالب و سبک لطیف و انشاء نغز و سخن پرمغز آن کتاب مستطاب واقف گشتند و نگارنده را بر طبع و نشر آن ترغیب و تشویق نمودند، شورای **دانشگاه تهران** محترم آن دانشمندانرا بعین قبول و دیده رضا نگر بسته و در تاریخ آذرماه ۱۳۲۹ در سی و ششمین جلسه خود طبع آن کتاب را تصویب فرمود.

باید دانست که این نامه شریف کتابیست عظیم و حجیم که عدد صفحات آن بر طبق نسخه ینی جامع استانبول بر ۲۳۴۲ صفحه بالغ میشود و بمجلدات و تقسیمات چند منقسم است، طبع تمام آن کتاب از حوصله استطاعت این حقیر خارج میباشد و عمر بمقیم و تکمیل آن وفا نمیکرد. لیکن از آنجا که این دریای بینکرانرا جمع آوری در یکطرف مجال مینمود رفع تشنگیرا بجرعه ای اکتفا کرد، و قسمت اول آن کتابرا که مشتمل بر تفسیر سوره مبارکه الفاتحه و سوره مبارکه البقره است درمندی متجاوز از یکسال و نیم بطبع رسانید که همین کتاب است که اینک از نظر شریف خوانندگان میگذرد.

دانشمندانیکه درباره این کتاب در زمان ماضی و حال اشاراتی دارند نخست **حاجی خلیفه** است که در **کشف الظنون** (۱) از آن بنام **کشف الاسرار** یاد می کند ولی چون خود ظاهراً آن کتابرا ندیده و آنرا با کشف الاسرار و عدة الابرار خلط کرده و بغلط تألیف آنرا به **الانقلازائی** نسبت داده است. دو دیگر چنانکه گفتیم پرفسور استوری (۲)

(۱) - کشف الظنون، الجزء الثاني ص ۳۱۷ - مصر.

(۲) - Professeur Storey.

است در کتاب تاریخ ادبیات ایران (آثار قرانی). سدیدگر مقاله ای است که بآلمانی پروفیسور ریتز (۱) در انتقاد کتاب پروفیسور استوری نگاشته است (۲) چهارم مقاله ای است که دانشمند معظم و ادیب بزرگوار آقای خلیل الله خان خلیلی راجع بنسخه خود نوشته اند و اشاره میکنند که این کتاب در تفسیر الکسیر سید صدیق حسنخاں نیز یاد شده است این مقاله را در میزبان ۱۳۲۷ شمسی نگاشته و برای این بنده فرستاده اند، و ظاهر آن در مجله آریانا نیز بطبع رسیده است.

دیگر مقاله دانشمند گرامی محیط طباطبائی در مجله دانش، تهران، شماره چهارم سال اول - (۱۳۲۸).

کمال اعتنا و غایت توجه دانشمندان و ادب شناسان باین کتاب صواب از آنجا معلوم است که در شهر یور ماه ۱۳۳۰ هـ گامیکه کنگره مستشرقین در استانبول تشکیل شد پروفیسور زکی ولیدی طوقان که از اجلاء علمای معاصر است در یکی از جلسات کنگره مرده طبع این کتاب را بجماعت علمای حاضر داده و گفت - طبع کتاب کشف الاسرار که از نفائس آثار زبان فارسی است و خود یکی از تفاسیر معتبر عامه است در دانشگاه تهران دلیل بر تقدم علم و توجه علماء شرق بمتون علمی و پیراسته شدن مراکز علمی ممالک اسلامی از تعصبات دینی است، و آنرا طلیعه تحقیقات جدید در آن کشور ها باید دانست. این سخن دانشمند معظم هر چند درستایش این کتاب محل استناد ماست ولی ابن نکته را نباید نا گفته گذاشت که جامعه علمی تهران همیشه در طبع و انتشار کتب علمی بزیور بیطرفی آراسته، و از وصمت تعصب و تحزب پیراسته بوده، و انتشار کتب اهل سنت و جماعت در تهران اختصاص بزمان حاضر ندارد، دلیل بر این مدعی طبع صدها کتاب تفسیر و حدیث و ادبیات است که از مؤلفان عامه در ایران طبع شده مانند تفسیر قاضی بیضاوی و شرح تجرید علامه قوشچی، و دواوین و مثنویات شعرا بزرگ که مانند نظامی و سنائی و جامی و غیره که همه در قرن نوزدهم انجام گرفته و در مطبوعات عالم اسلام بیادگار مانده است. از آن گذشته صاحب کتاب کشف الاسرار در تألیف خود نسبت بمقام امیر المؤمنین علی علیه السلام و ائمه اطهار همه جا بادب و احترام سخن گفته و احادیث و روایات بسیار

(۱) Prof. V. H. Ritter.

(۲) Orientalistische, Literaturzeitung, 1928 Nr. 12.

از ایشان نقل کرده است. کتاب اوقطع نظر از جنبه دینی از لحاظ ادبی و همچنین در مباحث عرفانی و تصوف یکی از نوادر زبان فارسی است که مانند کنجی نین هزاران فایده علمی و ادبی و لغوی و تاریخی را پیارسای زبانان تقدیم میدارد، و صدها لغات و اصطلاحات رائج در قرن پنجم و ششم هجری- که دوره اوج ادبیات فارسی بوده است- در این کتب جنبه وجود دارد و طالبان ادب و لغت و صرف و نحو از آن بهره ور خواهند شد.

ما در طبع این کتاب اصل را نسخه عکسی یعنی **چهارم** که تاریخ تحریر آن قدیمتر است قرار داده ایم و با دو نسخه **توپ قاپوسرای** و نسخه **کابل** که آنها را بنده بخت خود بترتیب (الف) و (ج) و (د) نامیده ایم مقابله و تطبیق نموده ایم.

نسخه الف- یعنی نسخه که اصل کتاب ماست چنانکه گفتیم مشتمل بر ۱۱۷۱ برگ است که هر برگ مشتمل است بر دو صفحه، تاریخ کتابت ندارد ولی در صفحه آخر چنین رقم کرده است: «تمت كتابة هذا التفسير الشريف للكریم العزیز بحمد الله وحسن توفيقه والصلوة والسلام على نبیه محمد وآله وعترته بامر حضرة المخدم الاعظم الدستور الاعلى الملك الافخم صاحب الخيرات والمبرات والمناصب الشريفة والمناقب العلیه اه اثنى بالله الملك الصمد، فصیح الملة والدين احمد، خلد الله نعم ظلال جلال عنايته واحسانه على مفارق المسلمين الى يوم الدين من سورة كريمة آلم- الى آخره على يد اضعف عبد الله واحقرهم ابراهيم بن اسحق المرشدی الملقب به ابی الحافظ المذهب» و جابجا صفحات آن کتاب بمهر والد **سلطان محمد خان غازي** مهور شده که سجع آن چنین است: «ترجو رحمة ربها السبحان والدۀ سلطان غازي محمد خان» و از سبک تحریر و استعمال کلمات فارسی و دیگر قرائن معلوم میشود که آنرا در نقاط شرقی ایران بزمانی قریب به اواخر کتابت کرده اند، ما نیز در این طبع لغات و کلمات قدیمه و رسم الخط معمول آن نسخه را بعینه حفظ کرده ایم، اسامی خاص را با حروف ۱۲ سبب بطبع رسانیده ایم که سهولت یافت میشود. در سر فصلها و حواشی و جمل و عبارات رعایت نقطه گذاری بسبک جدید بعمل آمده است. با اینهمه متأسفانه بواسطه ضیق وقت و استعجال در طبع کتاب و ترس از آفات تأخیر از تحقیقات تاریخی و ادبی و تعلیق حواشی و توضیحات بر متن، و نگارش فهرست اعلام خودداری شد. امیدوار است که اگر عمر وفا کند و اسباب طبع مصلحتات

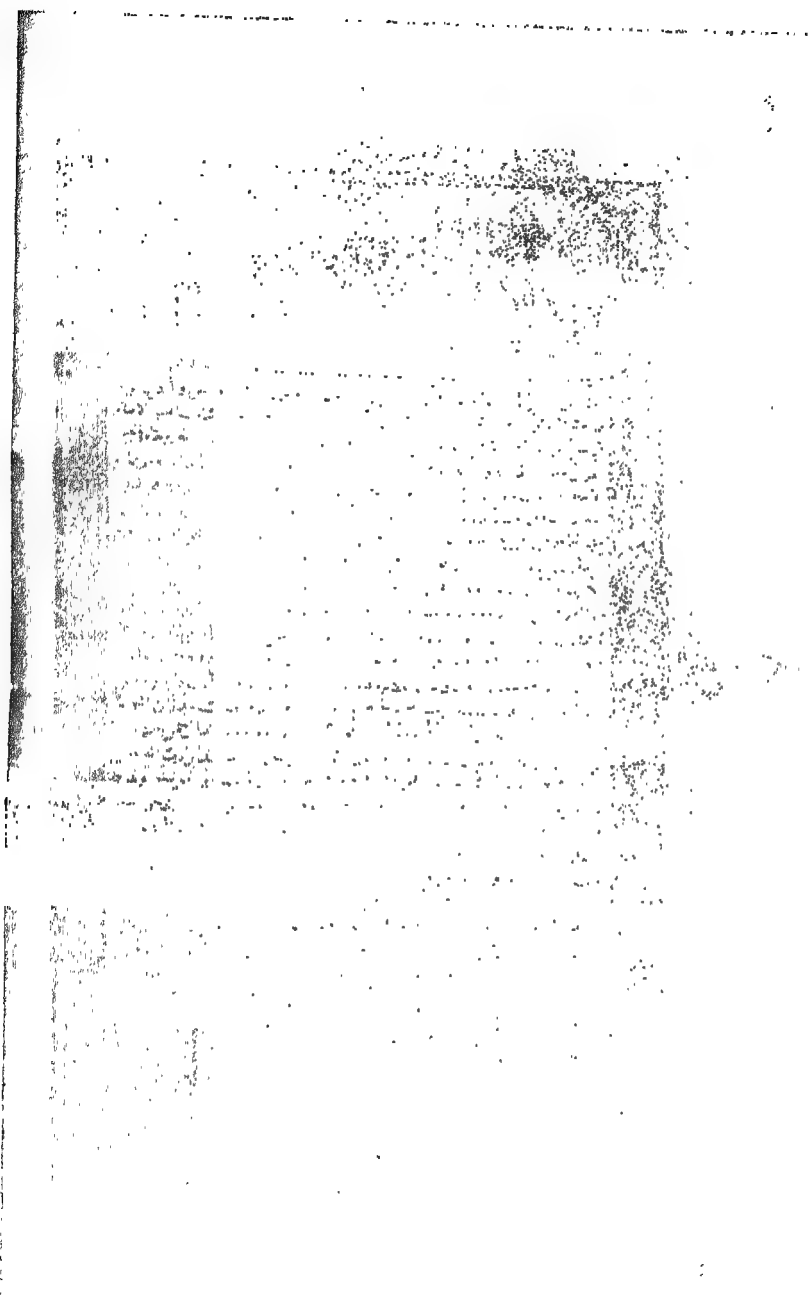
دیگر بعدها فراهم شود این نقائص رفع گردد انشاء الله. و نسبت بمعرفی مؤلف و کیفیت تألیف نیز اطلاعات جامع و کاملی بدست آید.

در خاتمه وظیفه خود میدانم که از اساتید بزرگوار **دانشکده معقول و منقول** و آقایان اعضاء شورای دانشکاه که تقدیم این تحفه گران بها را باهل علم و دانش تصویب فرموده اند خاصه از جناب آقای **دکتر علی اکبر سیاسی** رئیس دانشمند دانشکاه که این بنده را در انجام این خدمت تشویق کردند سپاسگزاری نماید، که اگر عنایات ایشان باحیای آثار علمی و ادبی نمیبود هر آینه اسباب طبع این کتاب مستطاب فراهم نمیشد. و انصافاً ترویج طبع کتب علمی گذشتگان و نشر تألیفات ثمینه معاصرین از مفاخر **دانشگاه تهران** است که بهمت ایشان جامه عمل پوشیده است. اداره انتشارات دانشکاه نیز در جمع کردن وسائل و اسباب سعی بلیغ نمودند و این ره را ممنون ساختند. از عمال مطبعه مجلس لاسیما رئیس دانشمند آن آقای **محمد هاشمی** که در طبع آن مجاهدت فرموده اند شکرگزاری مینمایم. بکمی دیگر از موضوعات پیشرفت کار این بنده معاضدت دانشمند جوان آقای **علی محمد زده** است که از طالبان صاحب فضیلت و از سالکان طریق معرفت میباشد و در استنساخ و تصحیح و مقابله نسخ این جانب را یار و مدد کار بودند، جزاهم الله احسن الجزاء. امید که خدمت این بنده ناتوان در حضرت صاحب قرآن تشریف قبول یابد. هذه بضاعتی المزجاة القلیلة، و عین الرضا عن کل عیب کلیلة

تهران - بهمن ماه ۱۳۳۱

**علی اصغر حکمت**





## بسم الله الرحمن الرحيم

تَحْيَرُ كَلِمَاتِ الشُّكْرِ مَا أَفْتَحَ بِهِ الْقُرْآنَ مِنَ الْحَمْدِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ - أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي طَالَعْتُ كِتَابَ شَيْخِ الْإِسْلَامِ فَرِيدِ عَصْرِهِ وَوَحِيدِ دَهْرِهِ **ابن اسمعيل عبد الله بن محمد بن علي الانصاري** قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَكَشَفِ مَعَانِيهِ وَرَأَيْتُهُ قَدْ بَلَغَ بِهِ حَدَّ الْأَعْجَازِ لَفْظًا وَمَعْنَى وَتَحْقِيقًا وَتَرْصِيعًا - غَيْرَ أَنَّهُ أَوْجَزَ غَايَةَ الْإِبْجَازِ، وَسَلَكَ فِيهِ سَبِيلَ الْإِخْتِصَارِ، فَلَا يَكَادُ يُحْصَلُ غَرَضُ الْمُتَعَلِّمِ الْمُسْتَرْشِدِ، أَوْ يَشْفَى غَلِيلَ صَدْرِ الْمُتَأَمِّلِ الْمُسْتَبْصِرِ. فَآرَدْتُ أَنْ أَنْشُرَ فِيهِ جَنَاحَ الْكِلَامِ وَأُرْسِلَ فِي بَسْطِهِ عَنَانَ اللَّسَانِ، جَمْعًا بَيْنَ حَقَائِقِ التَّفْسِيرِ وَلَطَائِفِ التَّذَكِيرِ، وَتَسْهِيلًا لِلْأَمْرِ عَلَى مَنْ اشْتَغَلَ بِهَذَا الْفَنِّ. فَصُمِّمْتُ الْعَزْمَ عَلَى تَحْقِيقِ مَا نَوَيْتُ، وَشَرَعْتُ بِعَوْنِ اللَّهِ فِي تَحْرِيرِ مَا تَهَمُّتُ، فِي أَوَائِلِ سَنَةِ عَشْرِينَ وَخُمْسِي مِائَةٍ وَتَرَجَمْتُ الْكِتَابَ بِكَشْفِ الْأَسْرَارِ وَعُدَّةِ الْأَبْرَارِ. أَرْجُو أَنْ يَكُونَ اسْمًا يُوَافِقُ مُسَمَّاهُ، وَلَفْظًا يُطَابِقُ مَعْنَاهُ، وَاللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ لِاتِّمَامِهِ وَتَحْقِيقِ غَرَضِنَا فِيهِ وَهُوَ حَسْبِي وَنَعْمَ الْوَكِيلُ. شَرَطُ مَا فِي هَذَا كِتَابِ أَنْتَ كَمَا جَلَسْتُهَا سَازِيمَ فِي آيَاتِ قُرْآنِ بَرَوْلَا (١) وَدَرْهَرِ مَجْلِسِ سَهْ نَوْبِتِ سَخَنِ گَوْنِيمِ :

اول : پارسى ظاهر ، بروجهی كه هم اشارت بمعنی دارد و هم در عبارت غیایت ایجاز بود . دیگر نوبت : تفسیر گونیم و وجوه معانی و قراآت مشهوره ، و سبب نزول ، و بیان احكام ؛ و ذكر اخبار و آثار ، و نوادر كه تعلق بآیت دارد ، و وجوه و نظائر و ما یجری مجراه . سه دیگر نوبت : رموز عارفان و اشارات صوفیان ، و لطائف مذكران ، اکنون بتوفیق الهی و تیسیر ربانی در آن خوض كنیم :



### سورة الفاتحة

النوبة الاولى - قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ - بنام خداوند - الرَّحْمَنِ - جهان دار

دشمن پرور ببخشایندگی - الرَّحِيمِ (۱) - دوست بخشای بهربانی - الْحَمْدُ لِلَّهِ - ستایش  
نیکو و ثناء بسزا خدا را - رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) - خداوند جهانیان و دارنده ایشان -  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) - فراخ بخشایش مهربان - مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) - خداوند روز رستختن  
و پادشاه روز شمار و پادشاه - إِيَّاكَ نَعْبُدُ - ترا پرستیم - وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) - و از  
تو یاری خواهیم - اهْدِنَا - راه نمون باش مارا - الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) - بر راه راست و  
درست - صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ - راه ایشان که نواخت خود نهادی و نیکوئی  
کردی بر ایشان - غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ - نه راه جهودان که خشم است بر ایشان از تو -  
وَلَا الضَّالِّينَ (۷) - و نه ترسایان که گم اند از راه تو - آمین - خدایا چنین باد

النوبة الثانية - روى ابوهريره رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه وسلم

يقول الله تعالى قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي فَنُصِفْهَا لِي ، وَنُصِفْهَا لِعَبْدِي ، وَاعْبُدْنِي مَا سَأَلَ ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى سَمَاعِي عَبْدِي ، وَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى حَمْدُنِي عَبْدِي ، وَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْتَنِي عَلَى عَبْدِي ، وَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَجْدُنِي عَبْدِي ، وَفِي رَوَاةٍ قَوْسٌ إِلَى عَبْدِي ، وَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِيَّاىَ يَعْبُدُنِي عَبْدِي وَبِىَ يَسْتَعِينُ ، فَهَذَا لِي وَبَاقِي السُّورَةِ لِعَبْدِي وَاعْبُدْنِي مَا سَأَلَ . مصطفی صلوات الله عليه درین حدیث خبر داد از کردار قدیم و خداوند مهربان عزّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالّت صفاته ، که از بنده نوازی و مهربانی و بزرگواری خود گفت : - قسمت کردم خواندن سورة الحمد میان من و میان بنده من نیمه از آن مراست و نیمه از آن بنده من ، و بنده مراست آنچه خواهد . چون بنده دويد بسم الله

الرحمن الرحيم، الله گوید بنده من مرا نام نهاد و بنام نیکو خواند، چون بنده گوید الحمد لله رب العالمين - الله گوید بنده من مرا سپاس داری کرد و از من آزادی نمود، چون بنده گوید الرحمن الرحيم - الله گوید بنده من مرا ستایش نیکو و ثنای بسزا گفت - چون بنده گوید ملك يوم الدين - الله گوید بنده من مرا ببرز گوازی و پاکی بستمود، بنده من پشت و امن داد، و کار و امن گذاشت، دانست که بسر بنده کار وی مائیم، تمام کننده نعمت بروی مائیم، سازنده کاروی و روزی رساننده بوی مائیم، مارا میپرستد و از ما میخواهد، و دست نیاز سوی ما برداشت که اهدنا تا آخر سوره همه بنده را دعاست، و او راست آنچه خواست. درین خبر سورة الحمد را صلوة نام نهاد تا تنبیه بود بنده را که نماز بی سورة الحمد درست نیست و به قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَا صَلَوةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ». و رَوَى «مَنْ صَلَّى صَلَوةً فَلَمْ يقرأَ بِهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَهُوَ خَدَاجٌ» (۱) هی خداج غیر تمام " مذهب شافعی رن آنست که خواندن سورة الحمد در همه رکعات نماز واجب است هم بر ادا موم و بر منفرد در نماز جهری و در نماز اسرار .

و بدانک درین سورة نه ناسخ است و نه منسوخ و بعدد کوفیان صد و چهل و دو حرفست، و بیست و نه کلمه، و هفت آیت، از آن هفت یکی آیت تسمیت است چنانکه مذهب شافعی است و روایت بوهریره از رسول خدا و ذلك قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سَبْعَ آيَاتٍ أَحَدُهُنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ السَّبْعُ الْمُثَانِي وَهُوَ أَمُّ الْقُرْآنِ وَهُوَ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ» این خبر دلیل است که بسم الله الرحمن الرحيم از سورة فاتحه آیتی است و عین قرآن است، خواندن آن در نماز واجب، و جهر آن در نماز جهری سنت، و مصطفی علیه السلام این سوره را درین خبر سه نام نهاد - یکی سبع مثنائی، دیگر فاتحه الكتاب، سدیگرام القرآن، سبع مثنائی آنست که هفت آیت است و در هر رکعتی نماز بخواندن بوی بازگردند. و نیز گفته اند از بهر آنک جبرئیل دوبار بآن فرو آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه تعظیم آنرا پس این سورة هم مکی است و هم مدنی. و گفته اند سبع مثنائی بآن گفت که این ام ترا مستثنی است، فلم یخرجها

(۱) الخداج كل نقصان فی شیء

الله تعالیٰ لغیرهم، هیچ اُمت دیگر را نبوده این سوره، از اینجا بود که جبرئیل آمد به مصطفیٰ ص و گفت «یا رسول الله ابشر بسورتین اوتیتهما لم یؤتیهما من قبلك، فاتحة الكتاب و خاتمة سورة البقره» و فاتحه بآن گفت که در مصحفها ابتدا بآن کنند و کودکانرا بتعلیم، و در نمازها ابتدا بآن کنند، و در هر کاری که بنده در آن شروع کند اول گوید بسم الله و بسم الله اول سوره است. و گفته اند که فاتحه بآنست که اول سورتی که از آسمان فرو آمد (۱) این بود و به قال ابو میسره: «اول ما قرأ جبرئیل النبی صلعم بمكة فاتحة الكتاب الی خاتمتها.»

وام القرآن - از آنستکه اصل علوم قرآن و جمله کتابهای خداوند است. هر چه در کتابها است از علوم دینی و مکرم الاخلاق معظم آن در این سوره از روی اشارت موجود است و مثله الدماغ سُمی ام الرأس لانه بجمع الحواس و المنافع، و ام القری اصل لجميع البلدان حیث دُحیت (۲) من تحتها. و گفته اند رأیت سلطاناً در مسکن قبله لشکر باشد - ام - گویند پس این سوره را ام القرآن از اینجا گفتند. یعنی - شفا - خواند و ذلك قوله صلعم «هی ام القرآن و شفاء من کل داء» و روی آنه قال صلی الله علیه «فاتحة الكتاب شفاء من السم».

اکنون تفسیر گوئیم و معانی:

بسم الله، معناه بدأت بسم الله فابدؤا. میگوید، در گرفتیم بنام خویش، در پیوستم بنام خویش و آغاز کردم بنام خویش در گبرید بنام من، در پیوندید بنام من، آغاز کنید بنام من. اسم - اینجا بمعنی ذات است چنانکه جائی دیگر گفت «سبح اسم ربك» یعنی میگوید «بیا کی بستای نام خداوند خویش را» نام زیادت است و معنی آنستکه بپاکی بستای خداوند خویش را، جای دیگر گفت «تبارك اسم ربك»، با برکت و با بزرگواری و برتری است نام خداوند تو. نام زیادت است و معنی آنست که با برکت و با بزرگواری و برتری است خداوند تو و این در علم توحید و در لغت روان است و روا. در لغت عرب آنستکه

(۱) بقول علی و ابن عباس این بود - نسخه ج

(۲) دحیت. (دحی، یدحی، دحیاً) الشیء بسطه.

نبیید گفت :

« الى الحول ثم اسم السلام عليهما ومن يبك حولا كاملا فقد اعتذر »  
و در علم توحید آنستکه بنزدیک اهل حق اسم و مسمی یکی است نام و نامور و الله  
بناء همه نامهای خداوند است ، و نام حقیقی مهین است با آنك همه نامهای وی مه اند  
و حقیقی ، ویاك ، وازلی ، و نیکو ، و بزرگ ، قال الخلیل بن احمد البصری « الله هو الاسم  
الاكبر » اما هر نامی از صفتی شکافته چون علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از  
رحمت ، یا بر کردی نهاده چون صانع از صنع ، و خالق از خلق ، و قابض از قبض و باسط  
از بسط .

مگر این نام حقیقی که نه بر کرد نهاده و نه از صفت شکافته ، و بناء همه نامها  
است ، نبینی که هر جائی گوید الله غفور است و رحیم ، الله سمیع است و بصیر ، الله لطیف  
است و خبیر ، الله بنا نهد و دیگر نامها بران اوصاف بندد . و در قرآن سه هزار و بیست  
و هفت جای خود را نام الله گفت و خویشترا با آن نام برد و ایشان که بترا لات نام کردند  
ایشانرا گفت « یلحدون فی اسمائه » در نام من الحاد می آرند و نام من بکثری می بیرون  
دهند ، و می کثر گردانند ، و می فرانا سزا دهند ، خواستند دشمنان وی که بت را هام (۱)  
نام وی کنند ، الله تعالی آنرا بریشان شکست و بریشان تباه کرد ، تا چون خواستند  
که الله نام کنند لات نام کردند . لات بت است و الله خدای انست ، و آفریدگار آن . یقول جل  
جلاله « هل تعلم له سمیا » او را هام نام دانی ؟ یعنی که هیچکس را جز از وی الله نخوانند ،  
و نه رحمن . و در اشتقاق نام الله علما مختلف اند ، و سخن در آن مشتبه است . و خلقی از  
معتبران علما و بزرگان دین از آن پرهیزیده اند و آنرا کاره اند . و قومی در آن شروع  
کرده ، بعضی گفتند اشتقاق آن از آله است یقال آلهت الیه ای سکنت الیه ، فکان الخلق  
یسکنون عند ذکره و یطمئنون الیه و به قال عز وجل « ألا ینذکر الله تطمئن القلوب » میگوید  
الله اوست که آرام خلق بد کر اوست سکون دل دوستان بنام اوست شادی جان مؤمنان  
بیاد اوست ، ن کروی آئین زبان ، نام وی راحت جان ، یافت وی سور دل و سر و دوستان . و گفته اند

(۱) هام نام وی کنند ، کذا فی الاصل .

اشتقاق آن از «آلِهتُ فی الشَّیْءِ یعنی تَحْیِرْتُ فیهِ فَکَانَ الْعُقُولُ تَحْیِرُ فِی ذَلِکَ صِفَتَهُ و عظمته و الاحاطه بکیفیت» میگوید الله اوست که عقلهای زیر کان و فهمهای دانیان در مبادی اشراق جلال وی حیران است، و از دریافت چگونگی صفات و افعال وی نومید . شعر  
تَحْیِرُ الْفَلْبُ فِی آثَارِ قَدَرْتِهِ تَحْیِرُ الْطَّرْفُ فِی انْوَارِ الْأَلَاءِ

قدر خویش برداشت. و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت، تا هر نامحرمی نااهلی با سرار قدم بینا نگردد، و دست هر متمنی متعنتی بدریافت آن نرسد. آن دست ده تو داری خود کجا رسد و آن دیده که تراست خود چه بیند؟ سازهای کر و بیای پرورده هفتصد هزار ساله تسبیح قاصر بود از ادراک جلال لم یزل و لایزال. اطماع ایشان از دریافت آن گسسته، اقدام ایشان بسلاسل قهر و بمسامیر هیبت در مقر عزت خود دوخته. و این در بایشان در بسته و جمال لم یزل و لایزال متعزز بصفات کمال ناطق باین دلائل است که «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»

الذَّاتِ وَالنَّبُتِ وَالْاَسْمَاءِ وَالْكَلِمِ جَلَّتْ عَنِ الْوَهْمِ وَالْاِدْرَاكِ لَوْعَاهُ وَا

اینان که در اشتقاق این نام سخن گفتند قومی اصل آن از الاء - نهادند. کلام محبوب نسبی کتاباً و المحسوب یسمی حساباً، پس الف و لام تفخیم و تعظیم را در افزودند پس حذف همزه استثقال را پسندیدند، و کسره آن با لام تعظیم نقل کردند، آنکه دو لام متحرك یکی مدغم کردند، و گفتند «الله».

و اختلاف است علما را که الله اسم علم است یا اسم صفت. و درست آنست که اسم علم است از بهر آن که خدیرا عز وجل اسماء صفات فراوانست. لابد اسم علم باید تا آن اسماء صفات در آن برود و بر آن بسته شود. چنانکه در ابتدا بآن اشارت در دیم. و تا فرق بود میان اسم ذات و اسم صفات، و علم اسم ذات است که اسماء صفات بر آن روانست و در ازل ازال و ابد اباد مستحق این نام است. بذات بزرگوار و کمال تعزز و جلال تقدس خویش - نه بعبادت متعبدان و طاعة مطیعان.

اما نام رحمن - در جاهلیت نشناختند که الله میگوید «وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اَسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ» . چون ایشانرا گویند سجود کنید رحمن را گویند رحمن

چیت؟ جائی دیگر گفت «و هم یکفرون بالرحمن» ایشان می کافر شوند برحمن و می پرسند که چیت و کیست؟ «قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. ای سید پاسخ کن ایشانرا ده او خدای منست ان خدای ده جز وی خدای نیست. دیگر جای یاسخ فرمود و گفت «قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ» از اینجاست که بعضی علما گفتند رحمن اسمی عبرانی است و قریش از آن نهی شناختند. و قول درست آنست که رحمن لفظ عربی است مشتق از رحمت، اما در توریة و در میان اهل کتتاب معروفتر بوده است. و لهذا روی آن عبد الله بن سلام قال لِلنَّبِيِّ صَلَّعُمْ كُنَّا نَقْرَأُ فِي التَّوْرَةِ الرَّحْمَنَ فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ، أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» میگوید او را الله خوانید و رحمن خوانید ازین دو بهره چه خوانید نام نیکو خوانید. و رحمن مطلق جز خدا را عزوجل نگویند و مخلوق را بر اطلاق این نام نه نهند، نه بینی که کافران مسیلمه کذاب را این نام نهادند بر اطلاق ننهادند بل که مقید کردند و گفتند رحمن یمامه. و رحمن در معنی فراخ رحمت تر است از رحیم. و در بعضی دعا آورده اند. «رَحْمَنُ الدُّنْيَا وَرَحِيمُ الْآخِرَةِ» یعنی بخشاینده درین گیتی بر همکنان و دران گیتی خاصه بر مؤمنان. روایت کنند از ابن عباس که گفت «إِنَّهُمَا اسْمَانِ رَفِيقَانِ أَحَدُهُمَا أَرْقُ مِنَ الْآخَرِ» حسین بن الفضل گفت که مگر راوی را درین خبر وهم افتاد که ابن رفیقان احدهما ارفق من الآخر ظاهرتر است. از بهر آنکه رقت در صفات خدا نیست و رفق هست. و ذلك فی قوله صلعم «ان الله رفيق يحب الرفق». علما مختلف اند که ارفق کدام یکی است سعید جبیر گفت. رحمن است که رحمت و نعمت وی بر مؤمن و کافر و بر دوست و دشمن روانست. و کیمع جراح گفت. رحیم است از انانك اشارت بآن رحمت دارد که هم درد دنیا است و هم در عقبی. مفسران از اینجا گفتند «الرحمن العاطف علی جمیع خلقه بأن خلقهم و رزقهم - و به قال تعالی - و رحمتی وسعت کل شیء - و الرحیم بالمؤمنین خاصه بالهدایة و التوفیق فی الدنیا، و بالجنة و الرؤیة فی العقبی - قال تعالی «وكان بالمؤمنین رحیم» رحمن مهربان است بر همه خلق گرویده و ناگرویده از روی آفریدن و روزی دادن - و رحیم مهربان است خاصه بر مؤمنان از روی هدایت و توفیق

طاعت در دنیا - وبهشت ورؤیت در عقبی . رحمن از روی معنی عام است ، بمعنی آفریدن و روزی دادن است همه خلق را ، و از روی لفظ خاص است که مخلوق را این نام نیست . و رحیم از روی لفظ عام است که مخلوق را این نام گویند ، و از روی معنی خاص است که بمعنی هدایت و توفیق طاعت است ، و این جز مؤمنانرا نیست ، معنی قول جعفر بن محمد ع فقد قال « الرحمن اسم خاص بصفة عامة والرحيم اسم عام بصفة خاصة » . والله خود را در قرآن به پنج نام از رحمت باز خواند - رحمن ، و رحيم ، و خير الراحمين ، و ارحم الراحمين ، و ذوالرحمة - رحمن فراخ بخشایش است ، و رحيم فراخ بخشاینده و ذوالرحمة با بخشودن ، خير الراحمين بهترین بخشاینندگان ، ارحم الراحمين بخشاینده‌تر بخشاینندگان ، هر پنج نام خداوند ماست و بآن صفت اوست نه صفت برونش ، نه رحمت از کس دریغ . میگوید جلّ جلاله « رَبِّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ » و در ثنای فریشتگان است : « رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا » و چون صفت عذاب کرد گفت « عَذَابِيْ اَصِيْبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ » عذاب خود باو رسانم که خود خواهم « وَرَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ » و رحمت من خود بهر چیز رسیده است . و تفسیر این آیت در حدیث سلمان فارسی و ابو هریره دوسی است در صحیح مسلم قال رسول الله صلعم « ان الله عز وجل مائة رحمة و أنه انزل منها واحدة الى الارض فقسّمها بين خلقه فيها يتعاطفون و بها يتراحمون ، و آخر تسعاً و تسعين لنفسه . و ان الله قابض هذه الى تلك فيكملها مائة يرحم بها عباده يوم القيامة . » گفت . الله را صد رحمت است که از آن صد یکی فرو فرستاد در هفت آسمان و در هفت زمین ، بآن يك رحمت بر خلق می بخشاید و خلق بآن بر یکدیگر می بخشایند و نود و نه رحمت بنزد يك خود می‌دارد ، تا روز رستخیز آن يك رحمترا واز نکرد ، و آنرا نافر سوده یابد و ناکلسته ، آنرا به نود و نه باز آرد تا صد تمام کند ، و انبازان از مؤمن و از کند و آن بریشان ریزد ، پس درنگر تامؤمن درین کیتی و اچندین انبازان از صد یکی در دل و دین و دنیا چه یافت ، اعتبار گیر و قیاس کن که فردا بی انبازان از صد چه یابد .

و در بیان فضیلت این آیت مصطفی ع گفت « من كتب بسم الله الرحمن الرحيم

تعظيماً لله عزّ وجلّ غفر الله له ، و من رفع قرطاساً من الارض فيه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالاً لله عزّ وجلّ ان يداس كتب عند الله من الصديقين وخفف عن والديه وان كانا مشركين يعنى العذاب . وقال « لا يردّ دعاءٌ اولّه بسم الله الرحمن الرحيم » گفت هر آنکس که تعظیم الله را بسم الله الرحمن الرحيم نیکو بنویسد الله ویرا بیامرزد ، و هر آنکس که رقعۀ از زمین بردارد که آیت تسمیت بر آن نبشته بود اجلال نام الله را تا پیاپی فرو نگیرند ، ویرا بنزدیک الله در زمرۀ صدیقان آرند و پدر و مادر وی که در عذاب باشند ایشانرا تخفیف کنند اگرچه مشرک باشند . ودعائی که در اول آن گویند بسم الله الرحمن الرحيم آن دعا رد نکنند و باجابت مقرون دارند .

و گفته اند آیت تسمیت نوزده حرف است گفت « من قرأ حرفاً من القرآن کتب له به عشر حسنات بالباء و التاء و الواو » و گفته اند زبانیه دوزخ نوزده اند - چنانک رب العالمین گفت « علیها تسعة عشر » و این آیت تسمیت نوزده حرف است ، هر آنکس که باخلاص برخواند رب العالمین بهر حرفی از آن زبانیه از وی باز دارد ، و او را از سیاست وی ایمن کند ، و عن سلمان قال قال رسول الله صلعم « لا یدخل احد الجنة الا بجواز بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا کتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه الجنة عالیة ، قطوفها دانیة » و عن ابن عباس انه قال « ان لكل شیء اساساً و اساس الدنيا مکه لانه منها دحیت الارض ، و اساس السموات غریبا و هی السابعة العلیا ، و اساس الارض عجیبا و هی السابعة السفلی ، و اساس الجنان جنة عدن و هی سرّة الجنان علیها اسست الجنان ، و اساس النار جهنم و هی الدّركة السفلی علیها اُسست الدركات ، و اساس الخلق آدم و اساس الانبیاء نوح ، و اساس بنی اسرائیل یعقوب ، و اساس الکتب القرآن و اساس القرآن الفاتحه ، و اساس الفاتحه بسم الله الرحمن الرحيم ، فاذا اعتللت او اشتکیت فعلیک بالاساس تشفیّت باذن الله عزّ وجلّ » .

قوله تعالى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - تقدیره قولوا « الحمد لله » کقوله تعالى « و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً » و « قل الحمد لله سیریکم آیاته » « قل الحمد لله و سلامٌ علی عبادہ الذین اصطفی » معنی آنست که من خود را ستایش بسزا گفتم شما نیز بستائید و ثنا گوئید که من ستایش



و ثنا دوست دارم . مصطفی ع گفت « لاشخص آحبَّ آلیه المدحة من الله عزوجل » و قال مامن شیئی أحبَّ الی الله من الحمد . و قال مامن عبد یقول الحمد لله الا قال الله جل ذ کره صدق عبدی ، منی بدأ الحمد والی یعود . « مفسران گفتند الحمد لله الثناء علیه بجمیل افعاله و جزیل نواله و کریم صفاته و اسمائه . و المدح الثناء علیه بصفاته العالی و اسمائه الحسنی ، و الشکر الثناء علیه بانعامه و احسانه الی خلقه . « خدا یار عزوجل حمد گویند و مدح گویند و شکر گویند : حمدمه است از مدح ، که حمد بجای مدح ایستد و مدح بجای حمدنه ایستد ، و حمدمه است از شکر - که حمدهم در ابتدا رود و هم در مکافات ، و شکر جز در مکافات نرود . هر چه در مدح و شکر یابند در حمد یابند و نه هر چه در حمد یابند در مدح و شکر یابند . حمد ستایش خداوندست و ثنا گفتن بروی و بزرگ داشتن بنام پاک و صفت بزرگوار و صنع نیکو و مهر تمام و نواخت بیکران . و مدح ستایش است و ثنا گفتن بر الله عزوجل و تعظیم بر نام و صفت ، و شکر آزادی است از الله به نیکو کاری و روان داشتن نعمت .

و الحمد بالف و لام معرّف جز خدا یار عزوجل روا نیست که گویند . بمقتضی آنچه گفت الحمد لله یعنی الحمد بالحقیقة لله ، و الحمد کله لله ، و الحمد بالدوام و فی کلّ الاوقات لله دون غیره . گفته اند این الف و لام سه معنی راست : تعریف را و تعظیم را و جنس را . و تعریف عهد را گویند ، و تعظیم جلال را ، و جنس استغراق عموم را ، و معنی عهد آنست که مشرکان بتان و خدایان خود را مدح و حمد میکردند ، الله گفت آن حمد که معهود ایشان است مرتبان خود را آن نه حق بتان است و نه سزای ایشان ، که آن حق و سزای الله است بهمگی آن و تمامی آن ، کس را در آن باوی منازعت نیست که جلال و عظمت که ویراست دیگری را نیست . اما شکر مشترک است میان خالق و مخلوق . و به قال عزوجل « اشکری و لوالدیک » . اگر کسی دود الله تر کبت نفس نه پسندیده است آنجا که گفت « فلا تزکوا انفسکم » پس مدح خود گفتن اینجا از چه وجه است ؟ جواب آنست که وی جل جلاله مستحق حمد است و مستوجب حمد ، و دیگرانرا استحقاق نیست ، که دیگران تر کبت نفس دفع مغرت خویش را کنند یا جلب منفعت را ، و رب العالمین از هر دو خصلت مقدس است و منزّه . و گفته اند این بر سبیل تعلیم بندگان گفت ، و قد ذکرنا ان معناه قولوا الحمد لله .

و گفته اند الحمد از روی ظاهر اخبار است اما در ضمن آن سؤال است و تعرض عفو الله است بر طریق تعظیم و اجلال ، بر مقتضی آن خبر که **مصطفی (ع)** گفت « من شغل بذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما أُعطى السائلین » و الله خود را در قرآن هفده جای حمید خواند و حمید ستودنی است و ستوده . و معنی حمید در نامهای او آنست که او را البته نام نتوان برد و نشان نتوان داد و سخن نتوان گفت مگر بستایش . قال بعضهم : « الحمد اسم الفردانية لا یوصفُ إلا بالمجد ولا ینسب الیه إلا الشکر ولا یتکلم فیهِ ولا یسمی إلا بالمدح . »

والحمد لله رب العالمین - در قرآن شش جای است : یکی اینست ، و دوم در سوره الانعام « فقطع دابر القوم الذین ظلموا » مشرکان مکه را میگوید بریده شد دنبال ایشان و بیخ آب گروهی که بر خویشتن ستم کردند . با آنچه ما را انباز گفتند ، پس گفت « والحمد لله رب العالمین . » این کار را پس آوردی نیست و نه از آن پشیمانی . این همچنان است که گفت « ولا تخاف عقباها . » و سوم در سوره یونس در صفت بهشتیان گفت « و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین » آخر گفت ایشان در هر سخن که گویند - الحمد لله رب العالمین - یعنی در هر چه در خواهند و باز خواهند بجای آزادی اند هر چه خواهند یابند و بهر چه پیوسند (۱) رسند بجای شکر اند و بجای تهنیت . و چهارم در آخر سوره الزمر « و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین » کار بر گزارند میان آفریدگان بر راستی و داد . یعنی الله بر گزارد و خود گفت « الحمد لله » که در این بر گزاردن نه تردد است نه از آن پشیمانی . و پنجم در سوره المؤمن « فادعوه مخلصین له الدین ، الحمد لله رب العالمین . و ششم در خاتمت الصافات « و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین » .

و روی آن النبی صلعم قال « کل امری ذی بالٍ لم یبتدأ فیهِ بالحمد اقطع . » **ابوبکر وراق** گفت : « دو حرف است در ابتداء کتاب خداوند جلّ جلاله باء بسم الله و لام الحمد لله که وجود همه موجودات و ثبوت همه مخلوقات در معنی آن بست ، کانه

(۱) پیوس : امید و طمع . پیوسیدن - امید داشتن (رشیدی)

يقول عزّ جلاله «بى تَكُونَتِ الاشياءُ ولى مُلكها .»

قوله تعالى « رَبِّ الْعَالَمِينَ .»

ای خالق الخلق و سیّد هم و مالکهم و القائم بامورهم - آفریننده خلقتان و دارنده ایشان و سازنده کار و روزی رسان بایشان . و سئل **الواسطی** عن معنی الربّ فقال « هو الخالق ابتداءً والمرّبّی غناءً والغافر انتهاءً » ربّ اوست که اول بیافریند بقدرت ، پس پیرو راند بنعمت ، پس بیمارزد برحمت . **ابوالدرداء** گفت : ربّ نام اعظم است خدایرا عزوجل و مخلوق را ربّ البیت و ربّ الدار بر سبیل اضافت گویند ، اما علی الاطلاق بر سبیل تعریف چنانک گویند « الربّ » کس را نرسد و نه سزااست مکر الله را .

و رب - در کلام عرب بر چهار وجه است : یکی از آن بمعنی - سیّد - چنانک الله گفت « یسقی رَبّهَ خمرًا » ای سیّده . دیگر بمعنی - مالک - چنانک **مصطفی** ع گفت که « اربّ ابلّ انت ام ربّ غنم ؟ » فقال من کلّ قد آتانی الله فاکثروا طیب . « سدیدر بمعنی - مدبّر و مصلح - و به سَمی الربانی ربانیاً لانه یدبر الامرالتی الیه قال الله تعالی « والرّ بانیون و الاحبار » . چهارم بمعنی - مربی - یقال ربّته و ربّیته بمعنی واحد و گفته اند - اشتقاق این از ربّ فلان بالمكان است ، یعنی اقام به و ثبت . فسمی الربّ ربّاً لِانه دائم الوجود لم یزل ولا یزال .

و « عالمین » نامی است روحانیان را - فریشتگان و آدمیان و پریان - پس دیگر جانوران بدین سه ملحق اند که همه مربوب اند والله ربّ ایشان . قول **حسن** و **مجاهد** و **قناده** آنست که عالمین نامی است همه مخلوقات را . بیان این در آن آیت است که الله گفت « قال فرعونُ وماربّ العالمین ، قال ربّ السموات والارض وما بینهما . » و برین قول اشتقاق عالمین از علامت - است یعنی که نشان کرد گاری الله در همه پیدااست و روشن . اما **ابوعبیده** و **فراء** و **احفش** گفتند : اشتقاق عالمین از - علم - است یعنی ایشانند که تمییز و خرد دارند ، و هم الملائکة و الجنّ و الانس . **سعيد جبير** گفت عالمین جنّ است و انس . که **مصطفی** (ع) مبعوث بایشان بود ، و به قال تعالی لیكون للعالمین نذیر . « **ابوالعالیه** گفت : جنّ جدا گانه عالمی است و انس عالمی و بیرون ازین

هشتمه هزار عالم است از فریشتگان بر روی زمین بهر گوشه از گوشه‌های زمین؛ چهار هزار و پانصد. همه آنند که خدا را عزوجل می‌پرستند و بیگانگی وی اقرار میدهند. **ابی کعب** درین بیفزود و گفت: - «ومن ورائهم ارضٌ بیضاء کالرخام، عرضها مسيرة الشمس، اربعین یوماً طولها، لا یعلمه الا الله عزوجل، مملوءة ملائكة یقال لهم الروحانیون لهم زجلٌ بالتسبیح والتهلیل، لو کشف عن صوة أحدهم لهلك اهل الارض من هول صوته فهم العالمون.» **وهب منبه** گفت: - هشتمه هزار عالم است این دنیا که تومی بینی، از دور آدم تا منتهای عالم یکی است از جمله آن. **مقاتل حیان** گفت: - هشتمه هزار عالم است چهل هزار در بر و چهل هزار در بحر. و روایت کرده‌اند از رسول خدا صلعم که گفت: - هزار امت اند ششصد در دریا و چهار صد برخشک زمین **عبدالله بن عمر** در تفسیر عالمین گفت خلق خدا ده جزء اند نه از ایشان کر و بیان اند: الذین یسبحون اللیل والنهار لا یفترون. و یک جزء از ایشان رسولان اند بر پیغمبران و گماشتگان بر خلق و امر الله. و دیگر گفت و آدمیان ده جزء اند نه از ایشان یا جوج و مأجوج اند و یک جزء دیگران. و آنکه هر فرزندی که از آدمیان در وجود آید نه فرزند از جن در وجود آیند. سبحانه ما اعظم شانه و اعلی سلطانه.

«**الرحمن الرحیم**» - دو نام اند از رحمت و تأکید را بدو لفظ مختلف بر هم داشت چنانکه ندیمان و ندیم و لهفان و لهیف و سلمان و سلیم. و مثله قوله تعالی «یعلم سرهم و نجویهم.» **امیر المؤمنین علی ع** گفت «الرحمن الرحیم ینفی بهما القنوط عن خلقه فله الحمد.»

اگر کسی گوید چون در ابتداء سوره - در آیت تسمیت الرحمن الرحیم گفت چه فایده را و چه حکمت را اینجا باز گفت و مکرر گردانید؟ جواب آنست که در ابتدا بیان قصد تبرک است، یعنی که ابتدا بذکر الله کنید و بنام وی تبرک گیرید که وی بر شما مهربان است و بخشنایند؛ و در بیان مدح و ثنا است بر الله جل جلاله و اظهار رأفت و رحمت از پس ترهیب و تهویل - که در ذکر عالمین اشارت کرد. و نیز از پیش رفته است که الحمد لله یعنی - انما وجب الحمد لله لا نه الرحمن الرحیم.

«مَلِك يَوْمَ الدِّينِ» رسول خدا صلوات الله عليه **مالك** بالف خوانده است  
 بروایت انس بن **مالك** و **مالك** بی الف خوانده بروایت **بوهریره** **مالك** بالف قراءه  
 عاصم و **كسائي** و **يعقوب** است و بی الف قراءه باقی . **مالك** از **ملك** است و **ملك** از  
**مُلْك** . يُقال هذا ملك عظيم الملك - و هذا ملك صحيح الملك « و معنی ابن آیت  
 بر قراءه **مالك** بر سه وجه است :- یکی آنست که **يملك** فی يوم الدين الاحكام والجزاء  
 وحده - میگوید بروز رستخیز پادشاه اوست ، داوری دار ، و کاربر گزار ، و پاداش دهنده ،  
 وجه دیگر آنست که **يملك** يوم الدين بمافیه من القضاء والحساب . **مالك** روز رستخیز  
 و هر چه در آن از قضا و حساب اوست همه در تحت **مُلْك** و **ملك** او ، همه در توان و فرمان  
 او . وجه سوم آنست که - **مالك** احداث يوم الدين والقادر على تكوينه دون غيره . الله  
 است که بآفرینش روز رستخیز توانا است و پدید کردن آن و قدرت نمودن در آن .  
 اما بر قراءه **ملك** بی الف - معنی آنست که هو الملك فی يوم الدين وحده لا **ملك**  
 فيه غيره . اما سخن در بیان فرق میان کلمتین آنست که گروهی از علما **مالك** بالف  
 اختیار کرده اند و گفتند در معنی بلیغ تر است و بمدح نزدیکتر . که **مالك** هر چیزی را  
 بر عموم گویند - يقال **مالك** الطيور والوحوش والحيوانات وغيرها و **ملك** بی الف علی الخصوص  
 بر مردم استعمال کنند - فيقال **ملك** الناس - و نیز **مالك** آن باشد که **ملك** دارد و تصرف  
 ملکی کند و **ملك** باشد که **ملك** ندارد اگر چه تصرف کند بامرو نهی - چنانکه گویند  
**ملك** العرب والعجم والروم - و گفتند در **مالك يك** حرف افزونی است و در خبر می آید  
 که - بكل حرف عشر حسنات - بحکم این خبر خواننده **مالك** ده نیکی دارد در جریده  
 ثواب که خواننده **ملك** ندارد . اما بعضی علمای دین و اهل تحمیل قرائت **مالك** بی الف  
 اختیار کرده و در معنی مدح و ثنا بلیغ تر دانسته اند گفتند در **ملك** تعظیم است که  
 در **مالك** نیست ، و لهذا قال تعالى « لِمَن أَلَمَّ الْيَوْمَ » و لمن الملك نكفت که **ملك** مصدر  
**ملك** است و با **مُلْك** تعظیم است و با **ملك** نه . وقال تعالى « الملك القدوس ملك الناس -  
 فتعالى الله الملك الحق - وقال النبي صلعم « لا ملك إلا الله عز وجل . »  
 قال بعضهم اسم الملك يجمع الملك والملك والمليك . وعلى الجملة خدای عز وجل

خود را در قرآن ملک گفت و مالک گفت و ملیک گفت و مالک الملک گفت: فالملک هو الذی يستغنى في ذاته وصفاته عن كل موجود ويحتاجُ اليه كل موجود . ملک اوست که بذات و صفات از همه موجودات مستغنی است و بی نیاز ، و همه موجودات را بوی حاجت است و نیاز . و ملیک مبالغت مالک است چنانکه علیم مبالغت عالم است و مالک اوست که قادر است بر ابداع و اختراع ، یعنی که از آغاز آفریند بی مثال و کارها نو سازد بی ساز و بی یار . ملک بحقیقت جز الله نیست که ابداع و اختراع جز در قدرت و توان الله نیست . و مالک الملک هو الذی ینفذ مشیته فی مملکته کیف شاء و کما شاء ایجاداً و اعداماً و ابقاءً و افناءً . مالک الملک اوست که مشیت او در مملکت او روانست اگر خواهد از نیست هست کند یا هست به نیست برد ، یا از عدم بوجود آورد یا وجود باعدم برد .

اگر کسی گوید چون مالک الملک والملوک در همه احوال و اوقات اوست تخصیص یوم الدین را چه معنی است ؟ جواب آنست که از ابن عباس نقل کردند گفت : آن روز کس را از مخلوقات حکم نیست و پادشاهی نیست چنانکه ایشانرا بود در دنیا از طریق مجاز و دعوی آن روز آن دعوی و آن مجازی هم نیست و بدست کس هیچیز (۱) نیست ، بل که کارها آن روز همه خدایراست و حکم اوراست ، چنانکه گفت : «والامر یومئذ لله» اینست وجه تخصیص ، و قومی گفتند اینجا خود تخصیص نیست که مملکت ازدو بیرون نیست: دنیا است و عقبی ، اما دنیا و هر چه در آنست در تحت این کلمت شود که - رب العالمین - و عقبی و هر چه در آن در ضمن این شود که - ملک یوم الدین - چون ازین دو چیزی بسر نیاید تخصیص را چه معنی بود . اما قول ابن عباس و مقاتل و ضحاک و سدی در تفسیر مالک یوم الدین آنست که قاضی یوم الحساب و الجزاء یوفیهم جزاء اعمالهم کقوله «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق» ثم یغفر لمن یشاء الذنب العظیم ، و یعذب من یشاء ، الذنب الصغیر ، و هو مالک ذلك کله فی ارضه و سمائه - مجاهد گفت : مالک یوم الخضوع والاذعان اذعنت الوجوه للحی القیوم . و قیل مالک یوم لا ینفع فیہ الا الدین کقوله تعالی «یوم لا ینفع مال ولا بنون ، الا من اتى الله بقلب سلیم .» .

و گفته اند دین در قرآن بر دوازده وجده است :- بمعنی - توحید - کفوله تعالی «ان الدین عند الله الاسلام» و بمعنی - حساب - کفوله تعالی «يوم لا ينفع مال ولا بنون (الى) ذلك الدين القيم» ای الحساب المستقیم و کفوله «غير مدینین» ای غیر شاسمین «و بمعنی - حکم - کفوله فی دین الملک ای فی حکمه و بمعنی - ملت - کفوله «وطعنوا فی دینکم» و ذلك دین القيم و بمعنی - طاعت - کفوله ولا یدینون دین الحق و بمعنی - جزا - کفوله «انا لمدینون» ای مجزیون و بمعنی - حد - کفوله «ولا یدینون دین الحق» نأخذکم بهما رأفة فی دین الله ای فی حدود الله علی الزنا و بمعنی - شریعت - کفوله «اليوم اکملت لکم دینکم» و بمعنی - شرک - کفوله «لکم دینکم» و بمعنی - دعا - کفوله «مخلصین له الدین» و بمعنی - عید مشرکان - کفوله و ذر الدین اتخذوا دینهم لعباً ولهوا و بمعنی - قهر و غلبه - کفوله «ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک» .  
و خدایرا عزوجل دیان خوانند بمعنی داوراست و شمار خواه و پاداش ده ، مالک یوم الدین . اینجا ستایش تمام شد .

آنکه گفت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و حقیقت عبادت از روی لغت خضوع است و تذلل بر اعظام و اجلال معبود، يقال «طریقُ معبُدٍ» ای مذللٌ بالوطی و منه قوله تعالی «ان عبادت بنی اسرائیل» ای ذللتهم . و از روی تفسیر عبادت بمعنی توحید است چنانکه گفت «يا ايها الناس اعبدوا ربکم» و بمعنی دعاست چنانکه گفت «ان الذين يستکبرون» عن عبادتی ای عن دعائی ، و بمعنی جمله عبادت است بهمه اوقات چنانکه گفت «ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم» . ایاک نعبد تقدیر آن است که قولوا ایاک نعبد . سمدی گفت ایاک نعبد ، اذلاب لنا غیرک ولا شریک لك فاذعر فنا ذلك و آمنا بک فایاک نستعین علی مالا طاقة لنا به ولا حيلة لنا فيه الا بک» : میگوید شما که مؤمنانید از سر خضوع و خشوع و تذلل و زاری و تضرع گوئید : خداوند ترا پرستیم نه کسی دیگر را که خداوند آفریدگار و کردگار و پروردگار بی شریک و انباز به حقیقت توئی نه کسی دیگر . خداوند اکنون که این بشناختیم و به آن ایمان آوردیم از توباری خواهیم برهرچه مارا در آن توان و حیلست ، جز بارادت و تقدیر تو بر آمدن آن نیست .

رُوی آن جبرئیل علیه السلام قال للنبی صلعم « قل یا محمد ایّاك نعبد ، و ایّاك نستعین ، و ایّاك نرجو ، و ایّاك نخاف ، لا ُغیرك یاربنا ، و ایّاك نستعین علی امورنا کلها وعلی طاعتك . » و ابو طلحه گفت از رسول خدا شنیدم که میگفت « یا حی یا قیوم یا مالک یوم الدین ، ایاك نعبد و ایاك نستعین » و در خبر است که مصطفی (ع) فرا ابن عباس گفت : - « اذا سألت فاسأل الله ، و اذا استعنت فاستعن بالله » اگر کسی گوید حق استعانت تقدم دارد بر عبادت که از معونت الله بعبادت وی رسند نه از عبادت بمعونت رسند ، پس چه حکمت عبادت را فرا پیش استعانت داشت ؟ جواب اهل لغت آنست : - که و او اقتضاء ترتیب نکند و از روی معنی استعانت در پیش عبادت است . و جواب اهل تحقیق آنست که الله تعالی خلق را در آموخت که چون سؤال کنید نخست حق من فرایش دارید ، که چون حق من فرایش داشتید مستحق اجابت گشتید .

و گفته اند « ایاك نستعین » دلیل است که بنده بی تقدیر و توفیق الله بر هیچ فعل قادر نیست . و بنده را استطاعت قبل الفعل بهیچ حال نیست . و آنچه معتزله گفتند درین باب جز باطل و خلاف ظاهر قرآن نیست ، اگر بنده بفعل خود مستقل بودی و برادر آن فعل حاجت باستعانت بنودی ، و در ایاك نستعین هیچ فایده و حکمت ظاهر نگشتی . و جَلَّ کلام الحکیم جلّ جلاله آن یَعْرِی عن فایده مستجدّه و حکمه مستحسنه . از سر سوره تا یوم الدین ثناست ، « ایاك نعبد » میان بنده و میان خداست ، باقی سوره تا آخر دعاست ، آن ثنا و این دعا ، آن ستایش و این خواهش .

انگه گفت : « اِهْدِنَا » ای قولوا اهدنا ، تلقین کرد و فرمود که مرا چنین گوئید : - اهدنا ، يقال هدی الرجل الدّین و هدیته الی الدّین هداية و هدیة العروس الی زوجها هداء ، و اُهدیت الهدیة اهداء ، و اهدیت الی البیت هدا . حقیقت این کلمت از روی لغت بیان و تعریف است و عرب هر چه دلالت و دعوت و ارشاد و بیان و تعریف بود همه « هدی » خواند ، و هر چه فرایش بود « هادی » خواند . و منه قول النبی ع هادیه الشاة ابعدها من الاذى ای رقبته . و يقال للعصا - هادٍ - لا تهتدی الانسان متقدمه . اگر کسی گوید طلب هدایت بعد از یافت هدایت چه معنی دارد ؟ و بر چه وجه حمل کنند ؟



جواب آنست: که هدایت اینجا بمعنی تثبیت و تقریر راست یعنی « نَبِّئْنَا عَلَى الْهُدَايَةِ الَّتِي اهْتَدَيْنَا بِهَا عَلَى الْإِسْلَامِ » میگوید بارخدا یا ما را بر اسلام که دادی و ایمان که کرامت کردی پاینده دار، این همچنانست که جائی دیگر گفت - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ - ای اثبتوا علی الایمان والزموه ولا تفارقوه . جایی دیگر گفت: « وَابْتَغُوا لَكُمْ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى » یعنی داوم علی الایمان وثبت . جایی دیگر گفت « إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا » یعنی ثم دأموا علی التقوی والایمان مرةً بعداً اخرى ولزموه وثبتوا علیه . اینجا همچنانست که ایشان که بحمد و ثناء الله رسیدند، و خدا را عز و جل عبادت میکنند، و از وی معونت بر اداء طاعة میخواهند میگویند ما را برین هدی پاینده و محکم دار و از ان بگردان . از اینجا گفت **معه ظفای ع** « اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالعِفَّةَ وَالْغَنَى » و معلومت ده وی برآه راست بود و در تقوی و عفت بر کمال بود . و قال **ع لعلی** « قُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالعِفَّةَ وَالْغَنَى » و گفته اند در جواب این مسئله که مؤمنان از الله راه بهشت میخواهند ده متقینی حمد و عبادت و استعانت ایشان آنست که طلب ثواب کنند، و ثواب ایشان بهشت جاوید است و نعیم مقیم . و برین تأویل هدایت بمعنی - تقدیم - است و « صراط مستقیم » طریق بهشت - یعنی - یستقیم باهله الی الجنة . **بویکر نقاش** حکایت کرد از امام مسلمانان **علی مرتضی ع** که روزی جهودی مرا گفت « در کتاب شما آیتی است بر من مشکل شده اگر کسی آنرا تفسیر کند تا اشکال من حل شود من مسلمان شوم » . امام ذلت « آن چه آیت است ؟ » گفت - اهدنا الصراط المستقیم - نه شما میگوئید که برآه راستیم و دین روشن اگر چنین است و بر شک نهاید در دین خویش چرا میخواهید و آنچه دارید چرا می جوئید ؟ » امام گفت « قومی از پیغامبران و دوستان خدا بیتش از ما ببهشت رفتند و بسعادت ابد رسیدند ما از الله میخواهیم تا آن راه که بایشان نمود بما نماید، و آن طاعت که ایشانرا بر آن داشت تا به بهشت رسیدند ما را بر آن دارد، تا ما نیز بر ایشان در رسم و در بهشت شویم . » گفتا آن اشکال وی حل شد و مرد مسلمان گشت .

وهم در جواب مسئله گفته اند این زیادت و هدایت و ایمان است که مؤمنان از الله میخواهند و الله ایشانرا باین زیادت وعده داده و گفته « وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى - وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ - فَاَمَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا فَاَزَادَ تَهُمْ اِيْمَانًا » و امثال این در قرآن فراوانست. و گفته اند « صراط مستقیم » شرایع اسلام است و فرایض و سنن دین ، و نه هر کس که در دین اسلام آمد بحقایق فرایض و شرایع آن قیام کرد . الله فرمود بندگان خود را که از من خواهید تا شما را باین شرایع راه نمایم ، تا بشرط خویش بجای آرید و به آن رستگار شوید .

**بکر بن عبد الله بن مزنی مصطفی صلعم** را بخواب دید و از وی - صراط مستقیم -

پرسید . فقال علیه السلام « سُنَّتِي وَ سُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي » و بروایتی دیگر امیر المؤمنین **علی ع** از **مصطفی صلعم** پرسید ، فقال « كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » پس برین موجب صراط مستقیم هم کتاب خداست و هم سُنَّة مصطفی . **ابوالعالیه** ازینجا گفت : « تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِذَا تَعَلَّمْتُمُ الْقُرْآنَ فَتَعَلَّمُوا السُّنَّةَ فَإِنَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ ، وَ إِنَّا كُنَّا أَنْ تَحَرَّفُوا الصِّرَاطَ يَمِينًا وَ شِمَالًا يَعْنِي أَصْحَابَ الْبِدْعِ » . **حسن بصری** گفت « هُوَ طَرِيقُ الْحَجِّ » عبيد بن عمير (۱) گفت : « هُوَ الْجَسَرُ الْمَعْرُوفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ الَّذِي وَصَفَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ « الصِّرَاطُ كَحَدِّ السَّيْفِ مِنْ لَدُنْهُ مَدْحَضَةٌ ذَاتُ حَدٍّ وَ كَلَالِيْبُ فَالْتَّاسُ عَلَيْهِ كَالْبَرْقِ وَ كَالطَّيْرِ وَ كَالْجَوْدِ الْخَيْلِ فَنَاجٍ مُسْلِمٌ وَ نَاجٍ مُخْدُوشٌ وَ مَكْدُوشٌ فِي النَّارِ . »

« صراط » بصاد خالص و سین خالص و بزای خالص و با شمام زای همه قرانست و لغت عرب . **يعقوب** بسین خالص خواند ، و حمزه با شمام زای و باقی بصاد خالص ، و قراآت معروف همین اند ، و اصل سین است که - استراط - گذر کردن است و مسترط و سراط راه گذر - و المستقیم - هو الصواب من كل قولٍ و فعلٍ و الطريق المستقیم هو القائم الذي لا عوج فيه ولا يُعَوِّجُ بِصَاحِبِهِ حَتَّى يَهْجُمَ بِهِ عَلَى اللَّهِ فَيَدْخِلُهُ جَنَّةً .

آنکه تفسیر کرد و بدل نهاد گفت « صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » و هم الذين

انعم الله عليهم بالتوفيق والرعاية والتوحيد والهدية من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين . چون راه بشناخت حق بسیار بود بیان کرد که مؤمنان کدام راه میجویند . راه نواختگان از پیغامبران و صدیقان و شهیدان همانست که الله مصطفی و مؤمنان را فرمود جای دیگر که - « فبهديهم اقتده » - حسن گفت « صراط الذين انعمت عليهم » یعنی ابابکر و عمر یؤیده قوله عليه السلام اقتدوا بالذين من بعدی ابي بکر و عمر . ابن عباس گفت هم قوم موسی و عیسی قبل آن یغیروا نعم الله علیهم . شهر بن حوشب گفت « هم اصحاب رسول الله و اهل بیتی » و معناه « اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » بمتابعة سنة محمد صلعم ، وقيل بالشكر على السراء ، والصبر على الضراء ، والثبات على الايمان ، والاستقامة و اتمام هذه النعمة ، فكم من منعم عليه مسلوب . اهل تحقیق و خداوندان تحصیل را درین آیت سخنی نغز است و قاعده نیکو که معظم اقوال مفسران که برشمریم در آن بیاید : گفتند - این صراط مستقیم که مؤمنان خواستند از دو وجه صورت بندد یکی انك راههای ضلالت بسیار اند و راه راست درست باضافت بآن راهها یکی است . مؤمنان از بک راه راست میخوانند همان بک راه است که الله جای دیگر مؤمنان را بآن خواند و گفت : « وَاِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبُلَ » و مصطفی ع آنرا بیان کرد و گفت « ضرب الله مثلاً صراطاً مستقیماً و علی جنبی الصراط ستورٌ مُرَخَّاةٌ و علی رأس الصراط داعٍ يقول ادخلوا الصراط ولا تعوجوا . ثم قال الصراط الاسلام والمستور المرخاة محارم الله و ذلك الداعي القران . »

مفسران ازینجا تفسیر صراط مستقیم کردند : یکی گفت قرآن است یکی گفت اسلام است یکی گفت سنّة و جماعه است . وجه دیگر آنست که راههای بخدا بسیارند بعضی راست تر و نزدیکتر و بعضی دورتر ، ازینجاست که قومی مؤمنان بیشتر به بهشت شوند ، و قومی بسالها ازیشان دبرتر شوند ، چنانکه در خبر است . و همچنین راه سابقان خلافی نیست که بحق نزدیکتر است از راه مقتصدان و راه مقتصدان نزدیکتر از راه

ظالمان هر چند که هر سه قوم رستگارانند بحکم خبر اما راه ایشان بر تفاوت است، مؤمنان از خدا آن را میخواهند که راست ثراست و بخدای نزدیکتر و آن راه انبیا و صدیقان و شهیدان است چنانکه بعضی مفسران تفسیر کرده اند.

و در «عَلَيْهِمْ» سه قراة مشهورست **بصری و نافع و عاصم** - بکسر ها و سکون میم خوانند. **حمزه و کسائی** - بضم ها و سکون میم. **ابن کثیر** بکسر ها و ضم میم. در درج موصول بواو و در وقف بسکون میم. و «علی» در لغت عرب چند معنی دارد :- در وی معنی - الزام - است چنانک گویند - لی علیک کذا - ای وجب علیک و لزمک - ومعنی - تمکن - چنانکه گویند: - فلان علی رأس امره، ومعنی - تقریب - چنانکه گویند: فلان اشرف علی الموت. و در قرآن - علی بیاید بمعنی - فی - کقوله تعالی «علی ملک سلیمان» و بمعنی - عند - کقوله «ولهم علی ذنب» و بمعنی - من - کقوله «اذا اکثالوا علی الناس».

«غیر المغضوب علیهم» غیر - تفسیر الذین است یعنی آن نواختگان که جز از مغضوب علیهم اند، و جز از ضالین. **سهل قسری** گفت: «و غیر المغضوب علیهم بالبدعة، ولا الضالین - غیر الله نه راه مبتدعان که خشم است از تو بر ایشان بآوردن بدعت و گم شدن از راه سنت. تفسیر **مصطفی** بروایت **عدی حاتم** است که المغضوب علیهم - **جهودان** اند، ولا الضالین - **ترسایان**. و هر چند که الله بر فراوان کس بخشم است اما بر جهودان دوخشم است (۱) و بر دیگران یکی که گفت: «فباؤا بغضب علی غضب» یکی خشم و ریشان از بهر تکذیب ایشان **عیسی** را و دیگر خشم بتکذیب ایشان **محمد** را از بهر این بود که المغضوب علیهم **جهودان** نهاد خاصه.

و این که «ضالین» **ترسایان** نهاد از آن بود که همه بی راهان بیک ضلالت موصوف اند و ایشان بدو ضلالت - که گفت «قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیراً و ضلوا عن سواء السبیل» پیشین - **ضلوا** - گم گشتن ایشان است در افراط در کار **عیسی**، و دیگر

تفریط ایشان ببحرود بمحمد صلعم ، قال الحسين بن الفضل « كل مغضوب عليه بكفر از شرك فهو داخل في هذه الآية . » وفي بعض الكتب يقول الله عز وجل « قد اعطيتكم ما سألتموني ، و انقذتكم من ضلالة اليهود و النصارى ، و صرفت عنكم سخطى و غضبى ، و اعطيتكم الاستغفار ، فلن امنعكم المغفرة ، فابشروا بالجنة التي كنتم توعدون . »

پس از خواندن سورة الحمد سنت را و اتباع مصطفی را گوید بآوار بلند « آمین » که مصطفی ع چنین کردی و گفت : « لقننى جبرئیل آمین عند فراغی من قراءة فاتحة الكتاب . » و آمین و امین ممدود و مقصور هر دو رواست : - مقصور مستقیم تراست ، و ممدود مشهور تراست . ابن عباس گفت از مصطفی پرسیدم معنی آمین فقال « معناه اِفعَل » قتاده گفت : - معناه - كذلك يكون . و قيل معناه - اللهم اسمع واستجب . و این کلمه سه معنی راست : - یکی ختم دعا را ، و دیگر اِبتِهال و تضرع فرادعا پیوستن ، سدیگراستدراك است فرادعا که آنکس که بدعا دیگر کسی آمین دود در هر چه دعا کننده خواست انبازاست . و گفته اند چنانک دروضع لغت - سه - اسمی است اسکت را و - مه - اسمی است اکف - را - آمین اسمی است - استجب - را ، یعنی استجب یاربنا . الاصل فيه السكون لِأَنَّهُ مُبْنِيٌّ ، فَحَرَكَ لِالْتِمَاءِ السَّاكِنِينَ وَعَلَى الْقُحْحِ لِأَنَّهُ اخْفَّ الحركات ، ومثله آيَنَ و كَيْفَ و لَيْتَ . و گفته اند این نامی است از نامهای الله که دعا کننده بخانمت دعا او را نام برد . و اصل آن - یا آمین - است پس کثرت استعمال را حرف ندایو کنند (۱) . و این نام بردن الله در آخر دعا همچنانست که جای دیگر گفت . « رَبَّنَا اٰنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا . » ابتداء دعا بنام الله و ختم بنام الله . و همچنانک از ابراهیم حکایت کرد : « رَبَّنَا اِنِّي اسكنت من ذُرِّيَّتِي بوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ . » - رَبَّنَا - دعایی است ابتدا بنام الله و انتها و ختم بنام الله . و از حمله عرش حکایت کرد « رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا ، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا . » و گفته اند : - آمین پیوند دعا است و اصل

(۱) بیفکنند - نسخه ج .

آن عبری است موسی ع دعا میکرد و میگفت « رَبَّنَا اطمس علی اموالهم » و هرون میگفت: « آمین رب العالمین ». هر دو را دعا نام کرد، و گفت: - اجیبت دعوتکم فاستقیما . و درست است خبر از مصطفی صلعم که چون امام فاتحه الکتاب تمام کند و در نماز شما گوید - آمین - که فرشتگان همچنین میگویند، و هر که برابر افتد آمین وی با آمین گفتن فرشتگان گذشته گناه وی بیامرزد . و هم خبر است که « ما حسدکم الیهود علی شیئی ما حسدوکم علی آمین و تسلیم بعضکم علی بعض » علی ع گفت « آمین - انا رب العالمین یختم به دعاء عبده المؤمن » و قيل « یختم به براءة اهل الجنة من النار » گفت آمین مهر خداوند جهانیا نیست دعاء بنده مؤمن را با آن مهر نهد و بهشتیان را از آتش براه نویسد و بآن مهر نهد . عبد الرحمن بن زید گفت: « کنز من کنوز العرش لا یعلم تأویلہ الا الله » و هب منبه گفت آمین چهار حرف است رب العزة هر حرفی را فرشته آفریده نامیگوید « اللهم اغفر لمن قال آمین » . و گفته اند - آمین دلیل است بر فضل و شرف سورة الحمد بر همه سورتها که در هیچ سورة این نیست و در خبر است که « اختتموا الدعاء بآمین فان الله عزوجل يستجیبه لکم . »

### فصل - فی بیان فضیلة سورة الفاتحه

روی حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلی أن رسول الله صلعم کان فی المسجد وانا اصلی ، قال فدعانی . قال فصلیت ثم جئت فقال ما منعک ان تجیبنی حین دعوتک ، اما سمعت الله یقول - یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یمحیکم ، لاعلمتک اعظم سورة من القرآن قبل ان اخرج من المسجد . قال فمشیت معه فلمّا بلغنا قریباً من الباب ذکرته ، قلت یا رسول الله انک قلت کذا وکذا . فقال رسول الله صلعم « الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اوثیته - وروی انه قال - والذی نفسی بیده ما نزل الله فی التوریه ولا فی الانجیل ولا فی الزبور ولا فی القرآن مثلها و انها السبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت . وروی انه قال ام القرآن عوض من غيرها و لیس غیرها منها عوضاً - ام القرآن اعظم عند الله ممّا دون العرش - ایما مسلم قرأ فاتحه الکتاب فکانما قرأ

ثلاثی القرآن . و کانما تصدق علی کل مؤمن ومؤمنة . ابو سعید خدری گفت : جماعتی یاران بایکدیگر بودیم بقبیله از قبایل عرب بکندشیم ما را میزبانی نکردند و مراعاتی و مواساتی نفرمودند . تقدیر الهی چنان بود که سید قبیله را آن روز مار کزید . قوم وی آمدند و گفتند اگر در میان شما افسونگری هست تابیاید و سید ما را افسون کنند مگر شفا پدید آید . یاران گفتند نیائیم که شما ما را میزبانی نکردید مگر که جُعل<sup>۱</sup> سازید و ما را در آن مزد دهید . گفت گله گوسفند جُعل ما ساختند آنکه یکی از ما رفت و بر روی سوره فاتحه الکتاب خواند و دست بوی فرود آورد الله تعالی ببرکت سوره الحمد آن مرد را شفا داد ، پس آن گوسفندان بایشان فرستادند . یاران گفتند تا از رسول خدا نپرسیم نپذیریم . آمدند بحضرت نبوت و قصه باز گفتند رسول خدا بخندید ، آنکه گفت آن مرد را که سوره فاتحه الکتاب خوانده بود : « وما یدریک انها رقیه » توجه دانستی ده آن رقیه است و شفاء دردها پس گفت خذوها واضربوا لی فیها بسهم - روید و آن گوسفندان بستانید و مرا نیز از آن نصیب دهید .

و گفته اند قیصر ملک روم نامه نبشت بعمر خطاب در روزگار خلافت وی و گفت مادر کتاب خویش میخوانم که در کتاب شما سورتی است که در آن سوره خاونا و طاوشین و زواجیم و فانیست ، و هر کس که آن سوره بر خواند الله تعالی ویرا بیامرزد . عمر خطاب صحابه را جمع کرد و بحث کردند و همه متفق شدند که آن سوره فاتحه الکتاب است . گویند که قیصر آنکه درس مسلمان شد و از اسلام خویش عمر را خبر کرد .

و در خبرست که شب معراج مصطفی را گفتند « یا احمد اخطب الانبیاء بلغتك هذه اللّٰتی فضلتها علی اللّٰغات ، و اقرأ علیهم ام القرآن ، و خوانیم البقرة اللّٰتی اعطیتک و هما کنزان من کنوز عرشى لم یسبقک الیهما احدٌ من النبیّین الاّ آدم و ابراهیم . » گفتند یا احمد پیغامبران را خطیبی کن بلغت خویش یعنی بلغت عرب که بر همه لغتها شرف دارد و بریشان خوان سوره الحمد و خاتمه سوره البقره ، ابن دو کنز است که ترا دادم از

کنزهای عرش خویش، پیش از تو کس را نداده ام مگر آدم را و ابراهیم را.

**و هب منبه** گفت: «مردی کنیز کی اجمعی خرید بامدادی ناگاه از خواب فصیح برخاست و گفت «یا مولای علمنی ام القرآن» خواجه گفت ای کنیزك چه افتاد که شب اجمعی خفتی و بامداد فصیح برخاستی؟ کنیزك گفت در خواب چنان نمودند مرا که همه دنیا آتش گرفته بود و در میان آتش راهی باریك همچون شرارك نعلین سوی بهشت داشت، موسی ع را دیدم که در آن راه می شد و **جهودان** بر اثر وی می رفتند موسی روی سوی ایشان کرد و گفت «سوءة لکم انا لم آمرکم ان تهودوا» این بگفت و ایشان از راست و چپ همه در آتش افتادند، و موسی تنها رفت و در بهشت شد. آنکه عیسی را دیدم که در آن راه می شد و ترسایان را دیدم که همچنان بر اثر وی می رفتند. عیسی باز نگرست و ایشان را گفت «سوءة لکم انا لم آمرکم ان تنصروا» این بگفت و ایشان از چپ و راست همه در آتش افتادند و عیسی تنها رفت تا در بهشت شد. از آن پس **مصطفی** را دیدم که می آمد و امت و مرا دیدم بر اثر وی، و همه عالم بنور ایشان روشن شده، مصطفی صلعم بایشان نگرست گفت «انا امرتکم ان تؤمنوا و قد آمنتم فلا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون» آنکه مصطفی رفت و امت وی با وی همه در بهشت شدند، من ماندم و دو زن دیگر بر در بهشت، فرمان آمد از رب العزة که بنگرید تا سوره ام القرآن میخوانند یا نه؟ خازنان بهشت آن دوزن را گفتند که سوره ام القرآن دانید و خوانید؟ ایشان گفتند - دانیم - پس در بهشت شدند، من ماندم که این سوره ندانستم. مرا گفتند چرا نیاموزی سوره ام القرآن تا در بهشت شوی؟ فعلمنی یا مولای ام القرآن.»

اما سخن در بیان نزول این سوره: علما در آن مختلف اند قول **بوهریره** و **مجاهد** و **حسن** آنست که بمدینه فرو آمد، یند علیه ماروی فی بعض الآثار «ان ابلیس رن اربع رئات، اوقال اربع مرات حين لعن و حين اخرج من ملکوت السماء و حين بعث محمد ص و بعث علی فترة من الرسل، و حين انزلت فاتحة الكتاب، و انزلت بالمدينة.» و قول علی ع و **ابن عباس** و جماعتی آنست که بمکه فرود آمد در ابتداء وحی. اما **قتادة بن دعامة** و جمعی از علماء دین تلفیق کردند میان هر دو قول و گفتند هم مکی است و هم مدنی،



در ابتداء نزول قرآن بمکه فرو آمد، و در ابتداء هجرت مصطفی، مدینه فرمود آمدن عظیم و تفصیل این سوره را بر دیگر سوره ها. و حدیث ابو میسره و عمر بن شریحیل بر قول علی و ابن عباس دلالت میکند. و ذلك أن رسول الله لم قال لخديجة: إذا أنذرتي مني فاعلمي... و نداء وقد والله خشيت أن يكون هذا أمرا... قالت معاذ الله ما كان الله أن يبعثني مني... و قال الله: انك لتؤدى الأمانة وتصل الرحم... الحديث بطوله. رسول خدا گفت: خدیجه! من چون از خلق باز بریده میگردم و تنها میشوم یعنی در غار حرا آوازی میشنوم، از آن می ترسم، خدیجه گفت معاذ الله که ترا کاری پیش آید یا الله! با تو کاری باشد که از آن آندوهگن شوی از آنکه تو امانت گزاری، و رحم بیوندی، راست است سخن، راست بود مهمان دار، درویش نواز. آنکه بوبکر صدیق در آمد، خدیجه بوبکر را نامی بر سر نهاد پیش ورقه بن نوفل بن اسعد بن عبد العزی بن قصی، و هو ابن عم خدیجه، زانکه نامش بوبکر بود، و او را باوی بگوید. رفت و باوی گفت که «در خلوت آوازی میشنوم که با من است» و مرا از آن ترسی و هراسی در دل می آید می خواهم که بگریزم و بر جای نمانم. ورقه گفت: این بار که ترا بر خواند دل قوی دار و هم بر جای می باش تا با توجه گویند. رسول خدا بخلوت باز رفت جبرئیل آمد و او را بر خواند آنگه، ویرا تلقین کرد که «قل بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين». تا آخر سوره. آنکه گفت: «قل لا اله الا الله». پس رسول خدا آنچه رفت بورقه گفت. ورقه چون این قصد بشنید گفت: «بشرتم ابشر» بشارت بادا یا محمد که این نشان نبوت است، آن نبوت که موسی کلیم و عیسی مریم را دادند، یا محمد ترا کاری عظیم در گیرد و جهانیان منقاد تو شوند و سر بر خط تو نهند، اما قوم تو ترا برانند و بر نجانند، ای کاشک مرا تا آن روز زنده کنی بودی و ترا دریافتی در آن حال، تا با تو دست یکی داشتمی و نصرت کردمی. پس ورقه، فات کرد و روزگار بعثت وی دریافت. رسول خدا گفت: «او را در بهشت با من اخذ می کرد و کرامت بزرگوار فانه آمن بی و صدقنی».

النوبة الثالثة - بسم الله الرحمن الرحيم - الباء بهاء الله - والسين سناء الله - والميم

ری اشارت بر مذاق خداوندان معرفت بآء بسم الله اشارت دارد بیهاء احدیت،  
 صمدیت، میم بملک آلهیت. بهاء او قیمومی، و سناء او دیمومی، و ملک  
 سرمدی. بهاء او قدیم و سناء او کریم و ملک او عظیم. بهاء او با جلال، و سناء او با  
 جمال، و ملک او بی زوال. بهاء او دل ربا، و سناء او مهر فزا، و ملک او بی فنا.

ای پیش رو از هر چه بخوبیست جلالت ای دور شده آفت نقصان ز کمالت  
 زهره بنشاط آید چون یافت سماعت خورشید بر شک آید چون دید جمالت  
 الباء بره باولیا نه، والسن سره مع اصغیائه والمیم منه علی اهل ولائه. بآء بر او بر  
 بندگان او، سین سر او با دوستان او، میم منت او بر مشتاقان او. اگر نه بر او بودی  
 رهی را چه جای تعبیه سر او بودی، ورنه منت او بودی رهی را چه جای وصل او بودی،  
 رهی را بر درگاه جلال چه محل بودی، ورنه مهر ازل بودی رهی آشناء لم بزل چون بودی؟  
 آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر هم بلطف خود نکردی در ازل شان اختیار  
 مهر ذات تست الهی دوستانرا اعتقاد یاد و صف تست یا رب غمکنانرا غمگسار  
 ما طابت الدنيا الا باسمه و ما طابت العقبی الا بعفوه و ما طابت الجنة الا برؤيته.  
 در دنیا اگر نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی، در عقبی اگر نه عفو  
 و کریمش بودی کار رهی مشکل بودی، در بهشت اگر نه دیدار دل افروز بودی شادی  
 درویش بچه بودی؟ یکی از پیران طریقت گفت الهی ب نشان تو بینند گانیم، بشناخت  
 تو زند گانیم، بنام تو آبادانیم، بیاد تو شادانیم، بیافت تو نازانیم، مست مهر از جام تو  
 مائیم، صید عشق در دام تو مائیم.

زنجیر معنبر تو دام دل ماست      عنبر ز نسیم تو غلام دل ماست  
 در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست      گویی که همه جهان بکلم دل ماست

بسم الله - گفته اند که اسم از سمت گرفته اند و سمت داغ است، یعنی گوینده بسم الله  
 دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است.

بندۀ خاص ملک باش که بسا داغ ملک روزها ایمنی از شکنجه و شبها از عسس  
 هر که او نام کسی یافت، از این درگه یافت ای برادر دس او باش و میشدیش از کس  
 علی بن موسی الرضا ع گفت « اذا قال العبد بسم الله فانه معناه وسعت نفسه  
 یسمة ربی . » خداوند داغ تو دارم و بدان شادم اما از بُود خود بفر بادم ، در بما بود من  
 از پیش من بر گیر که بود تو راست کرد همه کارم .

**پیر طریقت** گفت : الهی ! نور تو چراغ معرفت بی فروخت دل من افزونی است .  
 گواهی تو ترجمانی من بگردند نداء من افزونی است ، قرب تو چراغ وجد بی فروخت  
 همت من افزونی است ، ارادت تو کار من بساخت جهد من افزونی است ، بود تو طایفه  
 راست کرد بود من افزونی است . الهی از بُود خود چه دلبدم مگر بالا و سفا و از بود  
 تو همه عطا است و وفا ای پیر پیدا و بکرم هویدا ، نا کرده بر کرد دهی ، آن دن  
 که از تو سزا . »

اگر کسی گوید نامهای خدا فراوانند در نصوص کتاب و سنن و عهد و نیکو دارند  
 وازلی و پاک و نیکو چه حکمت را ابتداء قرآن عظیم باین سه نام کرد ؟ در همه این  
 اختیار کرد و برین بیفزود ؟ جواب آنست که دو معنی را این سه نام اختیار کرد : بران  
 اقتضای افتاد :- یکی که تا کار بر بندگان خود در نام خود آسان کند و از ثواب ایشان  
 هیچیز (۱) نکاهد ، دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامهای فراوان ندارند و  
 اگر بعضی توانند بیشتر بن آند که درمانند ، و در حسرت فوت آن بمانند ، پس معانی  
 آن نامها درین سه نام جمع کرده و معانی آن سه قسم است :- قسمی جلال و همیت راست ،  
 قسمی نعمت و تربیت راست ، قسمی رحمت و مغفرت راست . هر چه جلال و همیت است  
 در نام - الله - تعبیه کرد ، و هر چه نعمت و تربیت است در نام - رحمن - هر چه رحمت و مغفرت  
 است در نام - رحیم - تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان ، و یافت و رجعت الله  
 بروی بی کران .

معنی دیگر آنست - که رب العالمین **مصطفی** را بخلق فرستاد و خلق در آن زمان

سه گروه بودند :- **بت پرستان** بودند و **جهودان** و **ترسایان** . اما بت پرستان از نام خالق - الله - میدانستند ، و این نام در میان ایشان مشهور بود . و لهذا قال تعالی « و لکن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله » و جهودان در میان ایشان نام - رحمن - معروف بود ، و لهذا قال **عبدالله بن سلام** لرسول الله صلعم « لا أرى في القرآن اسماً كنّا نقرأ في التوریه قال وما هو ؟ قال - الرحمن - فانزل الله « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن » و در میان ترسایان نام معروف - رحیم - بود . چون خطاب با این سه گروه بود و در میان ایشان معروف این سه نام بود ، الله تعالی بروفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاد در ابتداء قرآن ، و بر آن نيفزود .

اما حکمت در آن که ابتدا بالله کرد پس برحمن پس برحیم آنست :- که این بروفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشانرا سه حال است اول آفرینش ، پس پرورش ، پس آمرزش ، الله اشارت است بآفرینش در ابتدا بقدرت ، رحمن اشارت است بپرورش در دوام نعمت ، رحیم اشارت است بآمرزش در انتها برحمت . چنان استی که الله گفتی اول بیافریدم بقدرت پس پیوریدم بنعمت آخر بیامرزم برحمت .

**بیر طریقت** گفت :- « الهی نام تو ما را جواز ، و مهر تو ما را جهاز . الهی شناخت تو ما را امان و لطف تو ما را عیان . الهی فضل تو ما را لوا و کنف تو ما را ماوی . الهی ضعیفانرا پناهی ، قاصدانرا برسرراهی ، مؤمنانرا گواهی ، چه بود که افزایی و نکاهی ! الهی چه عزیزست او که تو او را خواهی و برگریزد او را در راه آئی . طوبی آنکس را که تو او را آید که تا از ما خود کرائی ؟ » .

الحمد لله - ستایش خدای مهربان ، کردگار روزی رسان ، یکتا در نام و نشان . خداوندی که ناجسته یابند ، و نا دریافته شناسند ، و نا دیده دوست دارند . قادر است بی احتیال ، قیوم است بی گشتن حال ، در ملک ایمن از زوال ، در ذات و نعت متعال ، لم یزل و لایزال ، موصوف بوصف جلال و نعت جمال . عجز بندگان دید در شناخت قدر

خود، و دانست که اگر چند کوشند نرسند، و هر چند بیوشند (۱) نشناسند. و عزّت قرآن  
بعجز ایشان گواهی داد که «وما قدروا الله حقّ قدره» بکمال تعزّز و جلال و تقدس ایشان را  
نیابت داشت و خود را نما گفت، و ستایش خود ایشان را در آه و خست و بآن دستوری داد،  
ورنه که بارتستی بخواب اندر بیدن اگر نه خود گفتی خود را که الحمد لله - و در دل  
عالم که زهره آن داشتی که گفتی - الحمد لله.

فلو جهها من وجهها قمرٌ ولعينها من عينها كحلٌ

ترا که داند که ترا تو دانی، ترا نداند کس، ترا تو دانی بس. ای سزاوار ثناء خویش  
و ای شکر کننده عطاء خویش! رهی بذات خود از خدمت تو عاجز و بفعل خود از  
شناخت منت تو عاجز، و بکل خود از شادی بتو عاجز، و بتوان خود از سزای تو عاجز.  
کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنام که تو سزای آنی، من در تو  
چه دادم تو دانی، تو آنی که گفتی که من آنم - آنی.

و بدان - که حمد بر دو وجه است: یکی بر دیدار نعمت دیگر بر دیدار منعم.  
آنچه بر دیدار نعمت است از وی آزادی کردن و نعمت وی بطاعت وی بکار بردن، و  
شکر و پرا میان در بستن. تا هر روز در نعمت بفرزاید و فردا بیهشت رساند. و بد قال معلم  
«أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ». «این عاقبت آنست که حمد  
وی بر دیدار نعمت بود اما آنکس که حمد وی بر دیدار منعم بود زبان حال میگوید:

و ما الفقر من أرض العسيرة ساقنا و لكننا جئنا بـالفياك نسعد

ع - صنما ما نه بدیدار جهان آمده ایم.

این جوانمرد را شراب شوق دادند و با شرم هام دیدار (۲) کردند تا از خود فانی شد. یکی شنید  
و یکی دید و یکی رسید. چه شنید و چه دید و بچه رسید؟ ذکر حق شنید، چیراغ  
آشنائی دید، و باروز نخستین رسید. اجابت لطف شنید، توفیق دوستی دید، و بدوستی

لم یزل رسید. این جوانمرد اول نشانی یافت بی دل شد، پس بار یافت (۱) همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد.

**پیر طریقت** گفت: دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یارم گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست      بادیده مرا خوشست تا دوست دروست  
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست      یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

**رَبِّ الْعَالَمِينَ** - پروردگار جهانیان و روزی گمار ایشان، یکی را پرورش تن روزی یکی را پرورش دل روزی، یکی تن پرور بنعمت یکی دل پرور بران ولی نعمت. نعمت حظ کسی است که جهد در خدمت فرو نگذارد، و راز ولی نعمت حظ اوست کش امید بدیدار اوست. طمع دیدار دوست صفت مردان است، پیروز تر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست.

عَظُمَتْ هِمَّةٌ عَيْنٍ طَمَعَتْ فِي أَنْ تَرَكَهَا

أَوْ مَا يَكْفِي لِعَيْنٍ أَنْ تَرَى مَنْ قَدَرَ آكَ

آن غذاء دل دوستان که در پرورش جان بکار دارند و شبانروز از حضرت عزت بادرار بایشان می رسانند آنست که **مِهْرِ عَالَمِ** صلعم گفت «أَظْلُ عِنْدَ رَبِّي بِطَعْمِنِي وَيَسْقِينِي» طعامهای لذیذ و شرابهای روشن مرقوق می نخورد و دیگرانرا نیز می گفت «إِنَّا كُمْ وَالنَّعْمِ فَإِنَّ عِبَادَ اللَّهِ لَيْسُوا بِالْمَتَنَعِّمِينَ» گفتند یا سید چرا می نخوری؟ گفت ما را از شراب مطالعه جمع چنان مست کرده اند که یروای شراب مرقوق شما نیست. صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه عصمت تاختن بخلوت خانه او بردند که تا مگر جرعه یابند از آن شراب، این پشت دست بروی ایشان وانهاد، که «إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ». گفتند این شرب خاص آنکس است که آیات کبری در راه دیده او تجلی کرد و او برین ادب بود که مازاغ البصر و ماطغی<sup>۱</sup>.

ای منظر تو نظاره گاه همگان      پیش تو در او فتاده راه همگان  
 ای زهره شهرها و ماه همگان      حسن تو ببرد آب و جاه همگان  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ - یعنی - يُرَبِّيْ نَفُوسَ الْعَابِدِينَ بِالتَّابِیدِ وَ يُرَبِّيْ قُلُوبَ الْمَلَائِكَةِ  
 بالتشدید (۱) وَ يُرَبِّيْ اَحْوََالَ الْعَارِفِينَ بِالتَّوْحِيدِ - کسی که تربیت وی از راه توحید باشد  
 مطعومات عالمیان او را چه بکار آید ؟

کسی کش مار نیشی بر جگر زد      و را تریاق سازد نی طهر زد  
 عالمیان در آرزوی طعام اند و این جوان مردان طعام در آرزوی ایشان . عقیبة بن الغلام  
 شاگرد یزید هرون بود او را فرمود که خرما نخورد ، مادر عقیبه روزی در نزد یزید  
 هرون شد خرما میخورد گفت پس چرا پسر مرا ازین باز زنی که خود میخوردی ؟ یزید  
 گفت پسرت در آرزوی خرماست و خرما در آرزوی ما ، ما را مسلم است و او را نه . خلق  
 عالم در آرزوی بهشت اند و بهشت در آرزوی سلمان ، چنانکه در خبر است " انَّ الْجَنَّةَ  
 لَمُتَشَقِّقٌ اِلَى سَلْمَانَ . « لاجرم فردا او را بهشت ندهند که از آتش ور دندارند ، و در  
 حضرت احدیت بمقام معاینتش فرو آرند - فَالْفُقَرَاءُ الصَّبْرُ جُلَسَاءُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِسَامَةِ .  
 اگر ت این روز آرزوست از خود برون آیی چنانکه مار از پوست ، جز از در گاه او  
 خود را میسند که قرار گاه دل دوستان فناء قدس اوست .

چهره عذرات باید بر در و امق نشین      عشق بود در دات باید دام سلمان و از زن  
 اَلرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - اَلرَّحْمَنُ بِنَارٍ وَ اَلرَّحِيمُ بِمَالٍ وَ اَلزَّوْجُ بِالْإِثْبَارِ  
 و التلوین بالانوار . رحمن است که راه مزدوری آسان کند ، رحیم است که شمع دوستی  
 برافروزد . در راه دوستان مزدور همیشه رنجور ، در آرزوی حور و قصور ، و دوست خود  
 در بحر عیان غرقه نور .

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید      از حال بهشتیان مرا نمک آید

رحمن است که قاصدانرا توفیق مجاهدت داد، رحیم است که واجدانرا تحقیق مشاهده داد. آن حال 'مربد است و این صفت مراد. مرید بچراغ توفیق رفت به مشاهده رسید، مراد بشمع تحقیق رفت بمعاینه رسید. مشاهده برخاستن عوائق است میان بنده و میان حق، و معاینه هام دیداری است. چنانکه بنده يك چشم زخم غائب نشود بچشم اجابت فرا محبت می نگرد، بچشم حضور فرا حاضر می نگرد، و بچشم افراد فرا فرد می نگرد، بدوری از خود نزدیکی ویرا نزدیک شود و بگم شدن از خود آشکارائی ویرا آشنا گردد، بغیبت از خود حضور ویرا بکرم حاضر بود، که او نه از قاصدان دور است نه از طالبان گم، نه از مریدان غایب.

رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب      تا شود کوته ز هفتاد و دو ملت داوری  
**مَا لَیْکَ یَوْمَ الدِّینِ** : - اشارت است بدوام ملک احدیت و بقاء جبروت الهیت .  
 یعنی کسه هر ملکی را روزی مملکت بآخر رسد و زوال پذیرد و ملکش بسر آید و حالش بگردد، و ملک الله بر دوام است امروز و فردا، کسه هرگز بسر نیاید و زوال نپذیرد. در هر دو عالم هیچ چیز و هیچکس از ملک و سلطان وی بیرون نیست و کس را چون ملک وی ملک نیست. امروز رب العالمین و فردا مالک یوم الدین، و کس را نبود از خلقان چنین. عجبا - کارهی چون میداند؟ که در کونین ملک و ملک الله راست بی شریک و بی انباز و بی حاجت و بی نیاز، پس اختیار رهی از کجاست؟ آنرا که ملک نیست حکم نیست، و آنرا که حکم نیست اختیار نیست، و ربك یخلق ما یشاء و یشتر ما کان لهم الخیره.

و گفته اند: معنی دین اینجا شمار است و پاداش - میگوید مالک و متولی حساب بندگان منم تا کس را بر عیوب ایشان وقوف نیفتد که شرمسار شوند، هر چند که حساب کردن راندن قهر است، اما پرده از روی کار بر نگرفتن در حساب عین کرم است، خواهد تا کرم نماید پس از آنکه قهر راند. اینست سنت خدای جلّ جلاله هر جای که ضربت قهر زند مرهم کرم بر نهد.

پیر طریقت گفت: - فردا در موقف حساب اگر مرا نوائی بود و سخن را جائی



بود گویم - بارخدا یا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن - اول سجودی که هرگز  
جز ترا از دل نخواست است ، دیگر تصدیقی که هر چه گفتی گفتم که راست است ، سدیگر  
چون باد کرم بر خاست است دل و جان جز ترا نخواست است .

جز خدمت روی تو ندارم هوسی      من بی تو نخواهم ده بر آرم نفسی

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ - اشازت بدور کن عظیم است از ارکان دین  
و مدار روش دین داران باین هر دو رکن است : اول تحلیۃ النفس بالعبادة والاخلاص ،  
خود را آراسته داشتن بعبادت بی ریا و طاعت بی نفاق . رکن دیگر ترکیۃ النفس  
عن الشرك والاتفات الی الحول والقوة . نفس خود را منزلی (۱) کردن ، و از شرک و  
فساد پاک داشتن ، و تکیه بر حول و قوت خود نا کردن . آن تحلیت اشارت است بهر  
چه می باید در شرع ، و این ترکیت اشارت است بهر چه می نباید در شرع . در تکرار  
باین دو کلمه مختصر که جمله شرایع دین از این دو کلمه مفهوم میشود . پس با ده در  
دل آشنائی و روشنائی دارد ، تا ترا محقق شود آنچه مصطفی گفت علیه السلام : " اوتست  
جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصاراً . "

و گفته اند - اِيَّاكَ نَعْبُد - توحید محض است ، و هو الاعتقاد ان لا يستحق المعبادة  
سواه . داند که خداوندی الله را سزاوار است ، و معبود بی همتا اوست که یگانه و بیکتاست  
و اِيَّاكَ نَسْتَعِين - اشارت است بمعرفت عارفان - و هو العرفان بالله سبحانه متفرد بالافعال  
کلیها ، و اَن الْعَبْد لَا يَسْتَقِلْ بِنَفْسِهِ دُونَ مَعُونَتِهِ . و اصل آن توحید و هادئ این معرفت  
آنست که حق را جل جلاله بشناسی بهستی و بیکتائی ، پس بتوانائی و دانائی و مهربائی ،  
پس به نیکوکاری و دوستداری و نزدیکی . اول بناء اسلامست ، دوم بناء ايمان است  
سوم بناء اخلاص . راه معرفت اول بیدار تدبیر صانع است در گشاد و بند صنایع راه  
معرفت ، دوم بیدار حکمت صانع است در خود شناختن نظائر راه معرفت ، سوم بیدار  
لطف مولی است در ساختن کارها و در فرا گذاشتن جرمها ، و این میدان عارفان است و  
کیمیاء محبان و طریق خاصگیان .

اگر کسی گوید چه حکمت را - ایاک - در پیش کلمه نهاد و عبدک با آن که لفظ عبدک موجب تر است و معنی همچنان میدهد؟ جواب آنست که این از الله، بنده را تنبیه است تا بهیچ چیز بر الله پیشی نکند و نظر که کند از الله بخود کند نه از خود بالله، از الله بعبادت خود نگردد نه از عبادت خود بالله.

پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری گفت:- ازینجاست که عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب، و سبب از معنی یافت نه معنی از سبب. مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، عاصی را معصیت از عذاب رسید نه عذاب از معصیت. برای آنکه رهی رفته سابقه است بدست او نه استطاعت و نه عجز است. بهیچ کار بر الله پیشی نتوان یافت. او که پنداشت بر الله پیشی توان یافت وی از الله خبر نداشت. از اینجا بود که مصطفی ع گفت به ابوبکر چون در غار بودند « لا تحزن ان الله معنا » ذکر معبود فرایش داشت و ادب خطاب در آن نکه داشت لاجرم او را فضل آمد بر موسی که گفت ان معی ربی - موسی از خود به الله نگرست و مصطفی از الله بخود نگرست. این نقطه جمع است و آن عین تفرقه، و شتان ما هما. پیر طریقت گفت از او به او نگردد نه از خود به او که دیده با دیده و در پیشین است و دل با دوست نخستین.

اهدنا الصراط المستقیم - عین عبادت است و مخ طاعت، دعا و سؤال و تضرع و ابتهال مؤمنان، و طلب استقامت و ثبات در دین یعنی. دلنا علیه و اسلك بنا فيه و ثبتنا علیه. مؤمنان میگویند - بار خدا یا راه خود بما نمای و انگه ما را در آن راه بر روش دار و انگه از روش بکشش رسان. سه اصل عظیم است: اول نمایش، پس روش، پس کشش، نمایش آنست که رب العزة گفت « یریکم آیاته. » روش آنست که گفت « لتر کتبنا طبقاً عن طبق. » کشش آنست که گفت « وقرّ بناه نجیاً » مصطفی ع از الله نمایش خواست گفت « اللهم ارنا الاشياء کما هی » و روش را گفت « سیر و اسبق المفردون » و کشش را گفت « جذبه من الحق توازی عمل الثقلین » مؤمنان درین آیت از الله هر سه میخوانند که نه هر که راه دید در راه برفت، و نه هر که رفت بمقصد رسید. و بس کس که شنید و ندید و بس کس که دید و نشناخت و بس کس که شناخت و نیافت.

بسا پیر مناجانی که از مرکب فرو ماند  
بسا یار خراباتی که زین بر شیر نر بندد  
و يقال فی قوله - اهدنا - اقطع اسرارنا عن شهود الاغیار ، ولوح فی قلوبنا طوابع الانوار  
وافرد قصورنا الیک عن دس الآثار ، ورفقنا عن منازل الطلب والاستدلال ، الی ساحات القرب  
والوصال ، وحل بیننا و بین مساکنه الامثال والاشکال بما تلافینابه من وجود الوصال ،  
وتکشفنا به من شهود الجلال والجمال .

**صراط الذین أنعمت علیهم - گفته اند - این راه و روش اصحاب الکهف**

است که مؤمنان خواستند گفتند - خداوند! راه خود بر ما بی ما تو بسر بر ، چنانکه بر  
جوانمردان اصحاب الکهف فضل کردی ، و نواخت خود بر ایشان نهادی ، ایشان را سر بیالین  
انس باز نهادی ، و تولی کشش ایشان خود کردی ، و گفتی در این غار شوید و خوش  
بخسید که ما خواب شما بعبادت جهانیان بر گرفتیم ، خداوند! ما را از آن نعمت  
و نواخت بهره کن ، و چنانکه بی ایشان کار ایشان بفضل خود بسر بردی بی ما کار ما  
بفضل خود بسر بر ، که هر چه ما کنیم بر ما تاوان بود ، و هر چه تو کنی ما را اساس عز  
دو جهان بود .

**پیر طریقت گفت - :** الهی نمیتوانیم که این کار بی تو بسر بریم نه زهره آن داریم  
که از تو بسر بریم ، هر گه که پنداریم که رسیدیم از حیرت شمار و اسر بریم ، خداوند! کجا  
بازیابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم تا بازبان روز رسم میان آتش و دودیم ،  
اگر بدو گیتی آن روزیابیم بر سودیم ، در بود خود را دریابیم به نبود خود خشنودیم .  
و گفته اند : انعمت علیهم - بالاسلام والسنة - اسلام و سنت درهم بست که تاهردو  
بهم نشوند بنده را استقامت دین بود . در آثار بیارند که **شافعی** گفت : - حق را جل جلاله  
بخواب دیدم که مرا گفت : تمنّ علیّ یا بن ادریس . از من آرزوی خواه ای پسر ادریس  
گفتم - امتنی علی الاسلام . یارب مرا میرانی بر اسلام مبران - گفت الله گفت - قل و علی السنة -  
بگو و بر سنت بیکدیگر خواه از من ، که اسلام بی سنت نیست ، و هر چه نه با سنت است  
آن دین حق نیست . **مصطفی ع** از ابن جعفر گفت : لا قول الا بعمل ولا قول و عمل الا  
بنیة ولا قول و عمل و نیة الا باصابة السنة - گفته اند اسلام بر مثال شجره است و سنت

بر مثال چشمه آب، درخت را از چشمه آب گزیر نیست همچنین اسلام را از سنت گزیر نیست. هر سینه که بعزت اسلام آراسته گشت مدد گاهی از نور سنت آن اسلام را پدید کرده آمد، اینست که رب العالمین گفت «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ». «یقال هو نورُ السَّنة». و در خبر است که فردا در انجمن قیامت و مجمع سیاست که اهل هفت آسمان و هفت زمین را حشر کنند هر کسی را پای بکردار خویش فرو شده و سر درپیش افکنده و بکار خویش درمانده، مدهوش و حیران، افتان و خیزان، تشنه و غریبان، همی ناگاه شخصی مروح و مطیب از مکنونات غیب بیرون خرامد و تجلی کند نسیم آن روح بمشام اهل سعادت رسد همه خوش بوی شوند و در طرب آیند، گویند - بار خدا یا این چه روح و راحت است؟ این چه جمال و کمال است؟ خطاب در آید که این چهره جمال سنت رسول ماست، هر کس که درسای حکم متابع سنت بودنت او را بار دهید تا قدم امن در سرا پرده عز او نهد، و هر که در آن سرای از سنت بیگانه بودنت - رُدوه الی التار - او را بدوزخ دهید که امروز هم بیگانه است، و هم رانده.

سَنَى و دین دار شو تا زنده مانى زانك هست

هر چه جز دین مرد گى و هر چه جز سنت حزن

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ - خداوندا ما را از آنان مگردان که ابشارا بخود باز گذاشتی، تا به تیغ هجران خسته گشتند و بمیخ رد بسته شدند. آری چه بار کشد حبلی گسسته؟ و چه بکار آید کوشش از بنده نبایسته؟ و در بیگانگی زیسته؟ امروز از راه بیقتاده، و راه کثر راه راستی پنداشته، و فردا درخت نومیدی ببر آمده، و اشخاص بیزاری بدرآمده، و منادی عدل بانك بیزاری در گرفته که «ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

گفتم که بر از اوج برین شد بختم وز ملك نهاده چون سلیمان تختم

خود را چو بمیزان خرد بر سختم از بنگه دو نیان کم آمد رختم.

اکنون ختم سوره الحمد را بلطفی از لطایف دین - بدانك این سوره را مفتاح الجنة گویند، کلید بهشت از انك درهای بهشت هشت است: و گشاده روی راقسمی



## سورة البقره

النوبة الاولى - قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خداوند فراخ بخشایش

مهربان .

الَمْ (۱) - سرّ خداوندست در قرآن - ذَلِكَ الْكِتَابُ - این آن نامه است . لَا رَيْبَ فِيهِ - که در آن شك نیست . هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) راه نمونی پرهیز گارانرا . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ اِيشان که بنا دیده و پوشیده میگردند . وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ - و نماز بیای میدارند بهنگام خویش . وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) و زانچه ایشان راروزی دادیم هزینه میکنند . وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ - و ایشان که میگردند بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - بآنچه فرو فرستاده آمد بر تو از قرآن ، و جززان هر چه بود از پیغام و فرمان - وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ - و هر چه فرو فرستاده آمد پیش از تو از سخن و کتب و صحف . وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) و بسرای آن جهانی بی گمان میگردند . أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ - ایشان که بدین صفت اند بر راه نمونی و نشانی راست انداز خداوند ایشان . وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) - و ایشانند که بر پیروزی و نیکی بمانند جاودان .

النوبة الثانية - الَمْ - بدانك این سورة البقره را فسطاط القرآن گویند از بسیاری

احکام و امثال که در آنست ، و در زمان وحی هر که این سورة و آل عمران خوانده بودی او را حبر میگفتند ، و در میان قوم محترم و مکرم بود و در چشمها بزرگ . مصطفی صلعم لشکری بجائی میفرستاد و در میان ایشان پیران و مهتران بودند ، یکی که از ایشان بسن کمتر و کهنتر بود برایشان امیر کرد بسبب آنک سورة البقره دانست . گفتند « یا رسول الله هو احدُنا سنّا . قال معه سورة البقره » و در خبرست از

**مصطفی ع** که ثواب خواندن آن هر دو سوره فردا آبد در صورت دو میخ و بر سر خواننده آن سایه می دارند . و گفت هر خانه که در آن سوره البقره بر خوانند سه شبان روز شیطان از آن خانه بگریزد . **عبداللہ بن مسعود** گفت شیطان بر **عمر خطاب** رسید در کوئی از کویهای مدینه و با وی بر آویخت عمر او را بر زمین زد ، شیطان گفت - دغنی حتی 'اخبارک بشی' 'یعجبک' ، عمر دست از وی باز گرفت ، آنده گفت یا عمر بدانک شیطان هر گه که از سوره البقره چیزی بشنود بگدازد از شنیدن آن و بگریزد . و له خبج کخبج الحمار .

وقال صلعم - تعلموا البقرة فان اخذها بركة ، وترکها حسرة و لن تستطیعها البطلة ، قيل يا رسول الله و ما البطلة ؟ قال السحرة . وعن **وهب بن منبه** قال من قرأ فی ليلة الجمعة سورة البقره و آل عمران كان له نور ما بين عجبيا و غربيا . قال **وهب** - عجبيا اسفل الارضين و غربيا العرش : **ابو اليمان الهوزني** گفت : در عهد ما مردی بود تازه جوان ، شبی بخفت ، بامداد که برخاست موی سر و محاسن وی همه سپید بود . گفتیم چه رسید ترا در خواب ؟ گفت قیامت نمودند ما را در خواب ، و وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جبری باریک بر حد تیغ شمشیر ، و مردم را بنامهای ایشان میخواندند و بر آن جسر میگذرانیدند ، یکی می رست و دیگری می خست ، یکی میگذشت و یکی در آتش می افتاد ، آنکه مرا خواندند بنام خود رفتم بر آن جسر و میلرزیدم و بر است و چپ میچسبیدم ، آخر دو مرغ سفید را دیدم یکی بر است و یکی بچپ و مرا راست میداشتند و از آتش نگاه میداشتند ، تا آخر بآن جسر باز گذشتم . آنکه آن مرغان را گفتم که شما چه باشید و کی اید ؟ گفتند . ما سوره البقره و آل عمران که الله تعالی ترا بما خلاص داد که ما را بسیار خوانده .

**بوذر غفاری** از **مصطفی** پرسید که از قرآن کدام سوره مه ؟ جواب داد که سوره البقره . پرسید که ازین سوره کدام آیت بزرگوارتر ؟ گفت : آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسي که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عزوجل . و در سوره البقره پانزده مثل است ، و صد و سی حکم ، و خود در آیه دین باخر

سوره چهارده حکم است، و جمله سوره دو یست و هشتاد و شش آیت است بعدد کوفیان. و شش هزار و صد و یازده کلمت است، و بیست و پنج هزار و پانصد حرف، و در مدنی شمرند این سوره را که از اوّل تا آخر بمدینه فرو آمد، مگر آیت «و اتّقوا یوماً ترجعون فیهِ الی الله» که ابن آیت بکوه منافرود آمد روز عید اضحی و مصطفی در آخر خطبه عید بود و این آیت هم در مدنی شمرند که مصطفی آنکه مقام بمدینه داشت. و هر چه از قرآن در آن ده سال یا سیزده سال آمد که مصطفی بمکه بود پیش از هجرت آن همه مکی است و هر چه در آن ده سال آمد که بمدینه بود آن همه مدنی است، هر چند که بمدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر. چنانک قرآن آمد به **بَنُوک و بدر و طائف** آن همه مدنی شمرند، که آنکه مقام بمدینه داشت، نه بینی که شب معراج **بشام** قرآن بر و فرو آمد. و با آسمان او را قرآن دادند و آن همه مکی شمرند که او را از مکه بشام و آسمان برده بودند.

و در بن سوره بیست و شش جای منسوخ است مع اختلاف العلماء فیهِ و چنانک بآن رسیم و شرح دهیم انشاء الله

اکنون تفسیر گوئیم :- بسم الله الرحمن الرحیم - الم :- علما را اختلاف است باین حروف هجا که در ابتداء سورتهاست، محققان علما بر آنند که این از متسابهات قرآن است، که علوم خلق از آن قاصر است والله بدانستن آن مستأثر. میگوید «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ». الله داند که چرا این حروف از دیگر حروف اولی تر بود بیاد کردن، سرّ این بجز الله نداند. **بو بکر صدیق** ازینجا گفت «الله را در هر کتاب سرّیست و سرّ او در قرآن این حروف است» بعضی از مفسران گفتند که این نام سوره است بدلات این خبر که مصطفی علیه السلام گفت: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَرَأَ طه و یس قبل ان یخلق السموات و الارض بالف عام». الله تعالی طه و یس بر خواند پیش از آفرینش آسمان و زمین بهزار سال، معنی آنست. که سوره طه و یس جمله بر خواند پس دلیل است باینکه طه و یس نام سوره است. **ابن عباس** گفت: سو گندهاست که الله تعالی بادمیکند به حروف هجا که مدار نامهای نیکو و صفتهای بزرگوار خداوند عزّ و جل باین حروف است.



و مراد باین سه حرف جمله حروف تهجی است، و در لغت عربی و فارسی از جمله را ببعض عبارت نهند چنانکه گفت - اذاقیل لهم - اذعوا لایر دعون - و کجای از جمله نمازست و قال تعالی « واسجدوا مقرب » یزید بن ابی اسحاق قال: « تعالی ایستادند ایدیکم » یعنی به جمیع الابدان . فکذاک عبر الله تعالی بهذه الحروف مع جمیع الابدان . و هم از ابن عباس روایت کنند که گفت : الم - ای نا الله اعلم - چنانکه در لغت عربی و فارسی و لام اشارت است باعلم . هر حرفی بجای خود معنی میدهد و ترجمان آنست که الم یعنی آنست که آلم بک جبرئیل ای نزل به علیکم . یعنی این آن سر میباشد که جبرئیل از آسمان فرود آورد بشما .

و گفته اند که رسول خدا در صدر اسلام در نمازها قرائت آنرا از آسمان می شنیدند و بر در مسجد بایستادند و گفتند - لانسمعو هذا القرآن و الله اعلم - و دیگران نیز می شنیدند یکی دست میزد یعنی که تا کسی از رسول خدا قرآن نشنود - الله اعلم - تا کسی که قرآن خواندی هر کس که شنیدی همگی دل خویش بوی دادی و بآن - الله اعلم - مشرکان چنان میکردند تا مردم را از سماع وی باز دارند . رسول خدا میفرمود که ایشان چنین میکنند در نماز پیشین و دیگر چهار بگذاشت و قرائت نور میخوانند . اما در نمازهای دیگر همچنان با آواز میخوانند، و مشرکان همچنان آمدند و تصدیق نمیدادند میگردند و رسول خدا بآن دلتنگ ورنجور میشد پس رب العالمین ان - سر - میفرمود فرو فرستاد بیرون از عادت و برخلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن دست میزدند و آواز رسول بگذاشتند، و از تعجب بآن سخن باستماع آن و مابعد آن - الله اعلم - این قول ابوروقی است و اختصار قطرب .

قومی گفتند این حروف در ابتداء سورتها اظهار اعجاب بر آسمان و زمین و جبر بر صدق نبوت و رسالت مصطفی . که چون کافران گفتند : انما الا انفس الفاسدة این قرآن سخن نیست که محمد صلی الله علیه و آله از ذات خودش میگوید و از زبان خود میگوید « لو نشاء لقلنا مثل هذا . » اگر خواهیم ما نیز همچنان بگوئیم . پس انما انفس الفاسدة اگر چنانست که شما میگوئید - فأتوا بسورة من مثله و ما تاتوا بسورة من مثله - چنان بنهید، که این کتاب ازین حروف تهجی است که افغان - الله اعلم - و این کتاب از این

شما بنابرین حروف است . پس چون نتوانستند و ازان درماندند معلوم شد که قرآن معجز است .

و اهل سنت گفته اند این حروف گواهی بداد و بیان کرد که قرآنرا حروف است و بحروف قایم است ، و هر کسه جز این گوید حق را مکابر است و معاند ، و دران ملحد .

و بدانک مردم درین حروف سه گروه اند : - قومی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق هم در کلام مخلوق ، قومی گویند در قرآن نا مخلوقست و در غیر قرآن مخلوق ، و این هر دو فرقه بر باطلند . و از حق دور بانچه گفتند ، و فرقه سوم اهل سنت اند که گفتند : - حروف هر جای که هست علی الاطلاق نا مخلوقست بی انک دران تفصیل آرند یا تمیز کنند ، و دلیل بر قول اهل سنة از قرآن انست که میگوید انرا که آفرینند « کُنْ فَيَكُونُ » اگر این کاف و نون مخلوقست پس کافی و نونی دیگر باید تا این کن با آن دو حرف بآفریند . و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس دو حرف دیگر باید خلق آنرا ، و این هر گز به نرسد معلوم شد که حرف باصل نه مخلوقست . و از جهت سنّه امیر المؤمنین **علی ع** گفت **مصطفی** را پرسیدم از- ابجد هوّز حطّی ، فقال « با علی و یلّ لعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد - : الالف من الله و الباء من الباری و العجیم من العجیل » رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان هم از نام خدا عزّوجلّ است و نامهای خدا باجماع قدیم است ، از بنجا گفت **عیسی ع** در بعضی از اخبار که بنامهای الله سخن میگویند اینان انکده بوی عاصی میشوند . و یکی بیش **احمد بن حنبل** نشسته بود گفت فلان کس میگوید که الله چون حرف را بیافرید اضطرّجت اللام و انتصبت الالف فقال لا اسجد حتی أوامر . « امام **احمد** گفت این سخن کفر است و گوینده این کافر ، من قال ان حروف التهجی محدثه فهو کافر » ، قد جعل القرآن مخلوقاً . و **شافعی** گفت « لا تقولوا بحدّث الحروف فان اليهود اوّل من هلکت بهذا ومن قال بحدّث حرف من الحروف فقد قال بحدّث القرآن . »

ذَلِكَ الْكِتَابُ :- ذلك بمعنى هذا - میگوید این- نامه - و معلوم است در لغت

عرب که هذا آن اشارتست که فراچیز موجود توان گفت دلیل است این و نظائر این هر جای که « هذا القرآن » گفت که قرآن بر زمین است و موجود و حایل و حقیقت و خالق بموجود محجوج اند نه بمعلوم .

الکتاب لاریب فیه : - الف و لام تعریف است ، یاربسی آنست که این آن است که در آن هیچ شک نیست و روا باشد که گویی این آن نام است که الله بهایب هیچ شک نیست ، منه بدأ و الیه یعود . و اگر بر لاریب وقف کنی بازگشت معنی آن بود که نامه این است بی هیچ شک چنانکه گوئی « دار فلان هی الدار » خط فلان هو الخط » سرای فلان کس سرای چنان بود ، خط فلان کس خط چنان بود ... آنکه ابتدا این « **فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** » - در آن نامه هدی است متقیانرا ... و اگر شده اهل بهر بود « **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ** » این آن نامه است که شوردل را جای در آن است ، هدی در موضع نصب باشد بر نعت یا بر مدح ای نزل هدی ، یا از نامه هدی .

رَيْبٌ - شوردل بود و آمیغ رآی - **قَالَ ابْنُ** : **يَذْهَبُ السَّالِحُونَ إِلَيْهِ** ، یعنی اهل

الریب ، « **قَالَ بَعْضُهُمْ** » اهل الریب من لایأمر بالمعروف ولا ینهی عن المنکر . اگر کسی گوید - لاریب فیه اقتضاء آن میکنند که کس را در قرآن شک نباشد و در گمان نبود ، و معلوم است که ایشان که باین مخاطب بودند در آن بهمان بودند که یکی از ایشان میگفت « **إِنَّ هَذَا السَّجَرُ مَبِينٌ** » باین میگفت « **اسْمُ السَّجَرِ الْإِسْلَامُ** » یکی میگفت - « **إِنَّ هَذَا إِلَّا أَفْكَ أَقْتَرُ بِهِ** » جواب آنست که لا ، چرا که چنانکه نفی است به معنی نهی است یعنی لاتر تابو افید ، چنانکه جای دیگر گفت « **فَلَا تَقْرَأُ لَافْسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ** » و قدیری من الحاج من یرفک و یفسق و یجادل ، و من اذا لافسقا و لاتفسقوا و لاتجادلوا . و ختمش آن بود که نفی رب با هدی بود معنی لاریب فیه ، آنه هدی **لِّلْمُتَّقِينَ** .

و « **هُدًى** » در قرآن بر دو وجه است یکی به معنی دعا ، و همان در لاریب معنی هدایت و توفیق . اما انک بمعنی دعا است آنست که گفت جل جلاله . و انک ان هدی الی سراط مستقیم . اینجا دعا و بیان خواهد که از هدایت در مطلق جز دعا نباشد چنانکه گفت

« اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ اَنْتَ وَاٰمِنَا. وَكَذٰلِكَ قَوْلُهُ - وَاَمَّا نُمُوْدُ فِهْدِيْنَاهُمْ اَيْنَهُمْ بِمَعْنٰى دَعَا سَتَ كِهْ نُمُوْدِرَا هِدَا يَتْ نَبُوْد. وَجِهْ دِيْكَرُ هُدٰى بِمَعْنٰى تَوْفِيْقْ وَتَعْرِيفْ اَسْتْ كِهْ اَللّٰهُ بَآ نْ مُسْتَا ثِرَ اَسْتْ ، وَدِرْقِرَآ نْ دَوِيْسْتْ وَسٰى وَشَتْسْ جَاىْ ذِكْرْ هُدٰى اَسْتْ وَحَقِيْقَتْ مَعَا نِىْ اَنْ هَمِهْ بَا يِنْ دَوَا صِلْ بَا زْ كَرْدِدْ كِهْ كَغْتِيْمْ .

لِّلْمُتَّقِيْنَ - بِعَنْىِ الدِّيْنِ يَتَّقُوْنَ الشَّرْكَ . مَتَّقِىْ اَيْنَجَا مُوَحَّدْ اَسْتْ ، وَتَقْوٰى اَزْ شَرْكَ ، وَ دَلِيْلْ بَرِيْنْ اَيْتْ اَنْسْتْ كِهْ بَرْعَقْبْ مِىْ اَيْدِ وَ **مُصْطَفٰى ع** كَغْتْ :- جَمَاعِ التَّقْوٰى فِىْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ اللّٰهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ . « الْاِيَّهْ . وَحَقِيْقَتْ تَقْوٰى پَرِهِيْزْ كَا رِىْ اَسْتْ يَعْنِىْ كِهْ بَطَاعَتْ خُدا پِيْرِهِيْزْدْ اَزْ خُشْمْ وَعَذَابْ خُدا ، يَقَالُ اَتَّقِىْ فُلَانُ بُتْرِيْسِهْ - اِذَا تَحَرَّزْبِهْ . وَاصِلْ اَنْ پَرِهِيْزْ كَا رِىْ اَزْ شَرْكَ اَسْتْ وَهُوَ الْمَعْنٰى بِقَوْلِهِ تَعَالٰى « وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ ، وَاَيُّكُمْ اَنْ اَتَّقُوا اللّٰهَ . » وَبِقَوْلِهِ « يَا اَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ » پَسْ پَرِهِيْزْ كَا رِىْ اَزْ مَعَاصِىْ وَهُوَ الْمَرَادُ بِقَوْلِهِ :- « يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تَقَاتِهْ » پَسْ پَرِهِيْزْ كَا رِىْ اَزْ شَبَهَاتْ وَفُضُوْلَاتْ وَهُوَ الْمَشَارُ اِلَيْهِ بِقَوْلِهِ : « اَمْتَحِنِ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ لِّلَّتَقْوٰى » وَبِقَوْلِهِ « اِنْ اَوْلِيَاؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ . »

اما وَجِهْ تَخْصِيْصْ مُتَّقِيَانْ بَهْدَا يَتْ قِرَانْ دَرِيْنْ اَيْتْ پَسْ اَزْ اِنَّكَ جَاىْ دِيْكَرْ خُلُقْ رَا بَرْ عَمُوْمْ كَغْتْ « هُدٰى لِّلنَّاسِ » ، اَنْسْتْ كِهْ هَمِهْ خُلُقْ بَآ نْ مَحْجُوْجْ اَنْدْ وَ بَرَانْ خَوَانْدَهْ ، وَ مُتَّقِيَانْ عَلٰى الْخُصُوْصْ بَآ نْ مُنْتَفِعْ اَنْدْ وَ بَآ نْ رَا هْ رَاسْتْ يَافْتَهْ . اَيْنْ هَمِيْچَنَاسْتْ كِهْ بَرْ عَمُوْمْ كَغْتْ « اِنْ اَنْذَرْنَا النَّاسَ » پَسْ جَاىْ دِيْكَرْ تَخْصِيْصْ كَرْدْ وَ كَغْتْ « اِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اَتَّبَعَ الذِّكْرَ » يَعْنِىْ اِنَّمَا يَنْفَعُ بِالْاِنْذَارِ مَنْ اَتَّبَعَ الذِّكْرَ كَمَا اَنَّ الْقُرْآنَ هُدٰى لِّلنَّاسِ عَلٰى الْعَمُوْمِ وَ الْمُتَّقُوْنَ يَنْتَفِعُوْنَ بِالْهُدٰى . وَبِهْ قَالْ بَعْضُهُمْ « الْقُرْآنَ هُدٰى لِّلْمُتَّقِيْنَ وَتَفَاءُ لَمَّا فِىْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ، وَوَقُرُّ فِىْ اَذَانِ الْمَكْذِبِيْنَ وَ عَمٰى لَآ بُصَارَ الْبَاجِاحِدِيْنَ ، وَحُجَّةٌ بِالْغَةِ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ فَالْمُؤْمِنُ بِهِ مُهْتَدٍ وَ الْكَافِرُ بِهِ مَحْجُوْجٌ . »

الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ - يَعْنِىْ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهْ وَ كِتٰبِهْ وَ رُسُلِهْ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ لِقَاءِ اللّٰهِ وَ الْحَيٰوةِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْبَعْثَ فَهَذَا غَيْبٌ كَا هْ هَرْ چِهْ

وراء دیوار است از تو غیب است خدایرا نادیده میدوست داری و بیستائین و بی  
 اقرار دهی ایمانست بغیب ، مصطفی را نادیده می آشوار گیری و بررسالت و نبوت و بی  
 گواهی دهی ایمان است بغیب . **حارث قیس** از تابعین بود روزی میسافت . **فرا عبد الله**  
**مسعود** که یا اصحاب **محمد** نوشتان بادیدار مصطفی و مجالست و صحبت و بی گفتند بافتید .  
**عبد الله** گفت ان امر محمد کان نبیا لمن رآه والذی لاله غبره ما آمن المؤمن افضل  
 من ایمان بغیب . یعنی شما که او را ندیدید ایمان شما فاضلتر است که اید ان بغیب است  
 ثم قرأ «الذین یؤمنون بالغیب» برین تفسیر بآنکه متصل بغیب است با حال که می شد نه بآن  
 تعدیه فکا نه قال - الذین یؤمنون بی وهم غائبون ، لم یأتوا بعده ، و شهد انک ماروی  
 ابن عباس قال قال النبی صلعم «ای الخلق اعجب ایمانا قالوا الملائکة» قال و یدخلوا  
 تؤمن الملائکة وهم یرون ما یرون ، قالوا الانبیاء قال یدخلون من الانبیاء و  
 هم یرون الملائکة تنزل علیهم ؟ قالوا فمن هم یا رسول الله ؟ قال فممن یؤمنون من بعد  
 کم یؤمنون بی و لم یرونی ، و یصدّقوننی و لم یرونی . و یؤمنون فی بعض الاسرار  
 انهم قالوا یا رسول الله هل من قوم اعظم منا اجرا آمنا بات و اتبعناک ؟ فقال انکم اعظم  
 من ذلک و رسول الله بین اظهر کم باتیکم بالوحی من السماء ، هل قوم یأتون من بعدی  
 یأتیهم کتاب بین لو حین فیؤمنون به و یعملون بما فیہ ، اولئک اعظم اجرا عنکم .  
**ابن جریر** گفت : الذین یؤمنون بالغیب - یعنی بالوحی - نظیره قوله «و هو علم الغیب  
 بظنن» - ای علی الوحی . وقوله عنده علم الغیب ای علم الوحی و قوله عالم الغیب - فلا ینظر  
 علی غیبه ای علی وحیه و قیل معناه یؤمنون بالقدر .

**شیخ الاسلام الصاری** گفت : - عیب بر سه گونه است : - غیبی هم از چشم  
 و هم از خرد ، و غیبی از خرد نه از چشم ، و غیبی از چشم نه از خرد . اما آن دلی  
 که از چشم غیب است نه از خرد آخرت است سرای آن جهانی و فرشته ها و روحانی و  
 جنیان از چشم پوشیده اند اما علم را حاصلند و در عقول معاود . و آنچه از عقل غیب  
 است نه از چشم لونهاست و صوتها ، چشم را وحس را حاصل اند و در عقول غیبی و او  
 که از عقل غیب است و از چشم - امروز الله تعالی است در دنیا ، چشم در دوزخ و غیب

است. و فردا در آخرت از عقل غیب است، مؤمنان باین همه گرویده اند در تصدیق خبر بنور تعریف. وقال الاصمعی - سألتنی اعرابیة عن الغیب، فقلت الجنة و النار فقالت هیات اشرف الغیب علی الغیب ای اشرف الله علی القلوب الغائبة، فأمّنت به سرّاً و یُقیمون الصلوة. و نماز بیای میدارند ابن نماز فریضه است و این اقامت نکه داشت وقت آنست. هر چه در قرآن از اقامت است، اقیموا الصلوة و اقاموا الصلوة و یقیمون الصلوة همه بیای داشتن و نکه داشتن وقت اول است آنکه فرمان متوجه گردد و حجّت لازم، و خطاب واقع، و مصطفی صلعم گفت - اول الوقت رضوان الله و آخره عفو الله. اینست اختیار. شافعی گفت. رضاء الله دوستتر دارم از عفو او. و رضا برتر از عفو است هر کس که رضا یافت عفو یافت، و نه هر کس که عفو یافت رضا یافت.

و بدانک از ارکان دین پس از توحید هیچ رکن شریفتر از نماز نیست، در قرآن جایها ذکر توحید و ذکر نماز در یک نظام آورد، چنانک گفت « لا اله الا انا فأعبدنی، و اقم الصلوة الذکری و اقیموا الصلوة و لا تكونوا من المشرکین، من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و المؤمنون بما انزل الیک، و ما انزل من قبلک، و المقیمین الصلوة. و مصطفی گفت نماز عماد دین است من ترکها فقد هدم الدین. و قال صلعم - العهد الذی بیننا و بینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر. و عزّت قرآن تهدید میکنند کسانی را که در نماز تقصیر کنند و حقوق آن فرو گذارند و گفت - فخلف من بعد هم خلف اضاعوا الصلوة و ابتعوا الشهوات فسوف یلفون غیاً.

و اندر قرآن هزار جای ذکر نماز است بامر و بخیبر و بیان ثواب فعل آن، و نشان عقاب ترک آن بتعریض و تصریح از بهر تصحیح اعتقاد اهل ایمانرا. و عاقل چون در وضع و شرع نماز تأمل کند و چون نهادوی بداند، و حکمت ترتیب وی بشناسد، و مناسبت افعال و اقوال و احوال و نماز به بیند، یقین شود او را که نماز سرمایه سعادت است و پیرایه شهادت. و بدانک هیچ عبادت مانند نماز نیست، و هر که بگذارد دلیل است که ویرا اندر دل نیاز نیست، و اندر جان با آفرید گار راز نیست. مصطفی گفت :-

لویعالم المصطفی من یناجی مالتفت . و در ابتداء اسلام مصطفی را اول نماز شب فرمودند  
 باین آیت که « یا ایها المزمّل » هذه کنایة عن النائم کأنّ یقول : ایها النائم التّیّله  
 قم فصل . مصطفی و یاران یک سال نماز شب گذاردند و کاری عظیم بین گرفتند و بعض  
 بسیار بر خود نهادند تا پایهای ایشان آماس گرفت ، و همه شب نماز می کردند ، چندانکه  
 واجب بر ایشان نیمه شب بود یا سه یک و یا دو سه یک بر تخییر ، اما می فرمودند : «  
 از ایشان چیزی فائت شود از آن همه شب در نماز می بودند و البته نمی خفتند ، چون یک  
 سال بر آمد ناسخ این آمد که « علم ان لن نخصوه . » و اول نسخی در شریعت در ابتداء  
 اسلام این بود - میگوید ما میدانیم که شما طاقت ندارید که تا آخر عمر همه شب نماز  
 کنید « فاقروا ما تیسّر من القرآن . » ای صلّوا ما تیسّر من الصلوة آن چندان که توانید  
 نماز کنید بی تقدیری ، قيل فی التفسیر - و اوقدر حلب شاق - پس با سال برین تخفیف بودند ،  
 آنکه ناسخ این آمد « و اقيموا الصلوة » و این مجمل بود پس دانستند چندانکه مصطفی  
 این مجمل را مفسر کرد و گفت خمس صلوات فی الیوم و اللیلۃ - پس این نماز پنج گانه  
 همه دور رکعت بودند - آنکه دیگر باره در نماز پیشین و دیگر شام و غنّی و غیره  
 و نماز بامداد و نماز مسافر باصل خویش بگذاشتند اینست اختلاف احوال نماز در ابتداء  
 اسلام .

و اندر خبر آمده است که در ابتداء اسلام چون کسی اندر زمینش و رسول اندر  
 نماز بودی آنکس سلام گفتی رسول جواب دادی پس عبدالله مسعود نماز شد و مدتی  
 و در حال غیبت وی سخن گفتن در نماز منسوخ گشت . چون عبدالله باز آمد رسول آن  
 ساعت در نماز بود عبدالله سلام گفت . رسول جواب نداد ، عبدالله نه ایست و متعجب  
 نشست . چون رسول خدا سلام نماز باز داد و پراشت چه رسیدند عبدالله را و فریاد  
 همی خواهم از خشم خدای و رسول خدای - رسول گفت چندی این سخن عبدالله گفت  
 سلام مرا جواب ندادی - مصطفی گفت : ان فی الصلوة انغلا عن الاسلام . و اندر  
 نماز چندان مشغولی هست که بسلام خلق نپردازم . پس معامیست عبدالله را که سخن

گفتن در نماز منسوخ شد. و بروایتی دیگر مصطفی علیه السلام گفت - ان صلواتنا هذه لا يصلح فيها شيء من كلام الناس، انما هي قراءه و تسبیح و دعاء.

«وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» - رزق اینجا گفته اند که نصابهای زکوة است - نصاب شتر و گاو و گوسپند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و صاع فطر - و نفقه اینجا زکوة است پس آنکه صدقات خداوندان کفاف و ایثار درویشان بآن ملحق است. سدی گفت این نفقه مرد است بر عیال و زیردستان خویش که پیش از فرایض زکوة این آیت فرود آمد، و حقیقت رزق آنست که آدمی را ساختند تا بوی ارتفاق و انتفاع گیرد، چون طعام و لباس و مسکن از وجه حلال یا از وجه حرام همه رزق است، الله اینهمه آفریده و به بنده رسانیده یکی را حلال روزی و بآن رستگار، یکی را حرام روزی و بآن گرفتار. رُوی عن النبی صلعم انه قال - ان روح القدس نفث فی روعی ان نفساً ان تموت حتی تستكمل رزقها، فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب، خذوا اما حل و دعوا ما حرم.

قومی گفتند رزق تملیک است - و ما رزقناهم ای ملکنما هم - و این باطل است که مرغان هوا و ددان صحرا را از الله روزی میرسد و ایشانرا ملک نیست. و داود علیه السلام این دعا بسیار گفتی: - یا رازق النعاب فی عشه و جابر العظم الکسیر المهیض - ای خداوندیکه بچه مرغ را در آشیان روزی دهی - گویند ابن بجه غراب را میگوید و ذلك انه یقال اذا تفقأت (۱) عنه المیهض خرج ابیض کالشحمة - فاذا راه الغراب انکره لمباضه فترکه، فیسوق الله تعالی البق علیه، فتقع علیه لزهومة ریحہ، فیلقطها و یعیش بها الی ان یحتم ریشہ. و یسود، فیعاو دما الغراب و یألفه و یلقمه الحب.

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» - قول عبدالله مسعود و روایت -

ضحاک از ابن عباس آنست که این آیت در شان مؤمنان اهل کتاب فرو آمد. عبدالله سلام و اصحاب وی که بتوریة و انجیل و زبور ایمان دادند و بپذیرفتند و بقران تمسک

(۱) تفقأت ای وانشقت



کردند. کلمی و سدی و جماعتی مفسران گفتند مؤمنان این امت اند که ایشان بهر چه از آسمان فرو آمد از کتب و صحف ایمان آوردند، رب العالمین ایشانرا در آن بستود و گفت یؤمنون بما انزل الیک میگردند ایشان بهر چه فرو آمد بر تو از قرآن و جز از آن که نه خود تنها قرآن بوی فرو آمد که هر چه سنت مصطفی است تا جبریل بوی فرو نه آمد نگفت و نهاده. و به قال تعالی «و ما ینطق عن الهوی» و در خبر است که «نزل علی جبریل فلقننی السنة كما لقننی القرآن» و درست است که جهودان از مصطفی پرسبند که بهترین جای کدامست و بدترین کدام: مصطفی است. ما المستؤل با علم من السائل حتی اسأل جبریل «از جبرئیل پرسید و چنین گفت: سنتی آسأل رب العزّة ثم نزل جبریل. فقال لقد دنوت من الله عز وجل دنوا ما لدنوت مثله حتی کان بینی وبين الله عز وجل سبعون الف حجاب من نور فسأله عن سنة البقاع و غيرها فقال «خير البقاع المساجد و شر البقاع الاسواق».

مذهب اهل سنت و جماعت است که هر چه برین نسق بروایت ثقات از مصطفی درست شود که الله گفت یا جبریل گوید که الله گفت چنانک در خبر است: قد علمت بالحولة بینی و بین عبدی نصفین، جای دیگر گفت اعددت لعبادی الصالحین ما لایحسب رأت، جای دیگر گفت: انا اغنی الشکاء عن الشک حرمت العالم علی نفسی الصوم ای انا اجزی به انا عندن عبدي بی - هر چه ازین نمط آید حکم آن حکم کتب منزل است، تا غلام قد یا جبریل هر که آنرا مخلوق گوید یا لفظ و حروف ان مخلوق گوید ضال است و ما جحد و حق یا مکابر.

«وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» - یعنی توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود

و صحف شیت و ادیس و ابرهیم. و فی حدیث ابی ذر عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: نزلت علی ابرهیم عشر صحائف و علی موسی قبل التوریه عشر صحائف و بر وی آنکه قال انزل علی شیت خمسين صحیفةً و انزل علی اخنوخ و هو ادیس ثلاثین صحیفةً و انزل علی ابرهیم عشر صحائف و علی موسی قبل التوریه عشر صحائف.

« وَبِالْآخِرَةِ » - یعنی و بالنشأه الآخرة، و قيل بالدار الآخرة. سمیت آخرة لتأخرها عن الدنيا، و قيل لتأخرها عن اعين الخلق.

« هُمْ يُوقِنُونَ » - اليقين ضرب من العلم، يحصل بعد النظر والاستدلال. و بعدار تفاع الشك، ولذلك لا بوصف به الباری جلّ جلاله. رب العالمین درین آیت و در صدر سوره لقمان نماز و زکوة و ایمان بر ستاخیز بی گمان دریک نظام کرد قراین یکدیگر، از بهر آن که ان قوم به رستاخیز یقین نبودند میگریویدند گرویدنی گمان آمیغ (۱) میگفتند - ماند ری ما الساعة؛ ان نظنّ الا ظناً ومانحن بمستیعین - گفتند ماندانیم که این رستاخیز چیست و حال آن چونست، ظن می بریم و یقین نمیدانیم. الله تعالی بی گمان برین شرط کرد و بانماز و زکوة قرینه کرد.

اهل معانی و خداوندان تحقیق گفتند - بناء ترتیب این هر دو آیت بر تقسیم ایمانست از بهر آنک ایمان دو قسم است - اول شناختن راه دین و اسباب روش در آن بشناختن و طلب وسیلت حق کردن - وهو المشار الیه بقوله تعالی - « ادع الی سبیل ربک بالحکمة » و بقوله « وابتغوا الیه الوسیلة ». قسم دیگر از خود برخاستن است، و در راه دین بر رفتن، و رسیدن را بکوشیدن وهو المشار الیه بقوله « وجاهدوا فی الله حق جهاده » و بقوله « هذه سبیلی ادعوا الی الله ». قسم اول صفت آن مؤمنان است که در آیت اول ذکر ایشان رفت یعنی که بشهادت زبان و عبادت ارکان راه دین بشناختند و طلب وسیلت کردند. قسم دوم صف ایشانست که در آیت دوم وصف الحال بمان ایشان کرد که حقایق آیات تمزیل بدانستند، و ذوقان بیافتند تا در روش آمدند و بمقصد رسیدند. همانست که رب العالمین در وصف ایشان گفت - « وهدوا الی الطیب من القول » و جانی دیگر گفت - « فهو علی نور من ربّه کتب فی قلوبهم الایمان ». همانست که ایشانرا وعده کرامت و ثواب داد گفت « و من یقترف حسنة نزدله فیها حسنة ».

ثم قال تعالی « اُولَئِكَ عَلٰی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ » - ای صواب و حق و حجة است.

« وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » - ای الباقون فی التَّعِیمِ المَقِیمِ ، آذر کوا ما طلبوا ، و نَجُوا من شرِّ ما منه هربوا .

فَلَمَّحْ و فلاح کنایت است از بقا و بیرون آمدن ، و بکلمه رسیدن ، و باینده ماندن ، میگوید ایشان که باین صفت اند بر است راهی اند ، و بر روشنایی ، و آن صنف اول اند که از ایمان در قسم اول اند و « أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » - صنف ثانی اند که پیروز آمدند و از هر چه میترسیدند ایمن گشتند ، و بنابر و نعیم جاویدان رسیدند .  
این خطبه کتاب است و آفرین بر گرویدگان ، و صفت ایمان ایشان ، و خبر دادن از سرانجام کار ایشان در آن جهان .

النوبة الثالثة . « آلم » - التَّخاطُبُ بِالْحُرُوفِ الْمَفْرَدَةِ سُنَّةُ الْأَحْبَابِ فِي سُنَنِ الْإِهْجَابِ فَهُوَ سِرُّ الْحَبِيبِ مَعَ الْحَبِيبِ ، بِحَيْثُ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرَّقِيبُ .

بَيْنَ الْمُحِبِّينَ سِرٌّ لَيْسَ يُفْشِيهِ قَوْلٌ وَلَا قَلَمٌ لِلْمَخْلُوقِ يَحْكِيهِ

زان گونه پیامها که او پنهان داد یک ذره بصد هزار جان نتوان داد  
در صحیفه دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند ، در خاوت خانه دوستی میان دوستان رازی است که جز عارفان دندنه<sup>(۱)</sup> آن ندانند ، در نگارخانه دوستی رنگی است از بی رنگی که جز والهان از بی چشمی ند بینند :  
جمال چهره جانان اگر خواهی که بینی تو

دو چشم سرت نابینا و چشم عقل بینا کن  
تا با موسی هزاران کلمه بهزاران لغت برفت با محمد صلعم در خلوت او اُذنی بر بساط انبساط این راز برفت . که الف قلت لها قفی فقالت قاف - آن هزاران کلمه با موسی برفت و حجاب در میان ، و این راز با محمد می برفت در وقت عیان . موسی سخن شنید گوینده ندید ، محمد صلعم راز شنید و در راز دارمینگرید . موسی بطلب نازید که در طلب بود ،

(۱) دندنه کردن : زیراب سخن گفتن .

محمد بدوست نازید که در حضرت بود. موسی لذت مشاهدت نیافته بود ذوق آن ندانسته بود، از سمع و ذکر فراتر نشده بود، همه روح وی در شنیدن بود از آن باوی فراوان گفت، باز محمد صلعم از حد سمع بنقطه جمع رفته بود، غیرت مذکور او را با ذکر نکذاشته بود، موج نور او را از مهر برگذاشته بود، تا ذکر در سر مذکور شد و مهر در سر نور، جان در سر عیان شد، و عیان از بیان دور، پس دل که در قبضه نازد غرقه عیان خبر را چکند؟ جان که در کنف آساید با ذکر فراوان چه پردازد؟  
کسی کورا عیان باید خبر پیشش و بال آبد

چو سازد با عیان خلوت کجا دل در خبر بندد

گفته‌اند - آلم - نواختی است بزبان اشارت که بهامهر عالم رفت، یعنی آفرد سرکلی، و لین جوارحک لخدمتی، و اقم معی یمحور سومک تقرب منی، ای سید از برده واسطه جبریل یک زمان در گذر تاصفت عشق نقاب تعزز فرو گشاید و آن عجائب الذخائر و درر الغیب که ترا ساخته است با تو نماید.

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خویش بریز

خون بهای جبرئیل از گنج رخت باز ده

ای مهتر، یک قدم از خاک بیرون نه تا چون عیان بار دهد ساخته باشی و از اغیار پر داخته، ای مهتر، آنچه آن جوانمردان بسیصد و نه سال در خواب نوش کردند تو در یک نفس در بیداری نوش کن که خانه خالی است و دوست تراست.

شب هست و شراب هست و عاشق تنهاست بر خیز و بیا تا که امشب شب ماست و گفته‌اند - الف اشارت که أنا، لام - لی، میم - منی - أنا منم که خداوندیم، رهی را مهر بیوندیم، نور نام و نور پیغام دلها را روح و ریحانم، جانها را انس و آرامم. لی - هر چه بود و هست و خواهد بود همه ملک و ملک من، محکوم تکلیف و مقهور تصریف من. غالب دران امر من، نافذ در آن مسیت من، بود آن بداشت من، حفظ آن بعون من. منی - هر چه آمد از قدرت من آمد، هر چه رفت از علم من رفت، هر چه بود از حکم من بود. این تنبیه است پندگان را که شما عقل و دانش خویش معزول

کنید تا بر خورید. کار با من گذارید تا بهره برید، خدمت صافی دارید تا بار یابید، حرمت رفیق گیرید تا پیشگاه را بشائید، بر مر کب مهر نشینید تا زود بحضرت رسید، همت یگانه دارید تا اول دیده در دوست بینید.

پیر طریقت و جمال اهل حقیقت **شیخ الاسلام انصاری** سخنی نغز نغمه در کشف اسرار - الف و پرده غموض از آن برگرفته - گفت: «الف - امام حروف است، در میان حروف معروف است، الف بدیگر حروف پیوند ندارد، دیگر حروف بالف پیوند دارد الف از همه حروف بی نیاز است، همه حروف را بالف نیاز است. الف راست است، اول یکی و آخر یکی، يك رنگ، و سخنها رنگا رنگ. الف علت شناخت از راستی علت نپذیرفت، تا آنجا که او جای گرفت هیچ حرف جای نگرفت. مقام هر حرفی در لوح پیداست، در حقیقت جمع در نظاره جداست. در هر مقامی از مقامات یکی نازل، همه یکی اند دو گانگی باطل.»

و گفته اند هر حرفی چراغی است از نور اعظم افروخته، آفتابی است از مشرق حقیقت طالع گشته، و با آسمان غیرت ترقی گرفته، هر چه صفات خلق است و کدورات بشر حجاب آن نور است و تا حجاب بر جاست یافتن آنرا طمع داشتن خطا است.

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دارالملک ایمانرا مجرد یابد از غوغا.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ» - گفته اند این کتاب اشارت است بآنکه الله تعالی بر خود نبشت

از بهرامت محمد (ع) که اِنْ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي وَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ - اَنْتَبِهْ بِمَا عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ. و گفته اند اشارت بآن است که الله بر دل مؤمنان نبشت از ایمان و معرفت و ذَلِكَ قَوْلُهُ «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» - چنانستی که الله گفت - بندگان من؟ نقش ایمان در دلت من نبشتم، عطر دوستی من سرشتم، فردوس از بهر تو من نكاشتم، دلت بنور معرفت من آراشتم، شمع وصل من افروختم، مهر مهر بران دل من نهادم، رقم عشق در ضمیرت من زدم، کتب فی قلوبهم الایمان - لوح نبشتم لکن همه وصف تو نبشتم، دلت نبشتم همه وصف خود نبشتم، وصف تو که در لوح نبشتم بجبرئیل ننمودم، وصف خود

که در دلت نبشتم بدشمن کی نمایم ، در لوح نبشتم جفا و وفاء تو ، در دلت نبشتم ثنا و معرفت . نبشته تو از آنچه نبشتم بنگشت ، نبشته خود از آنچه نبشتم کی بگردد ؟ موسی تخته از کوه کند ، چون بر وی **توریه** نبشتم زبرد گشت ، دل عارف از سنک جفوت بود چون بر وی نام خود نبشتم دفتر عزت گشت .

« هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ » - جای دیگر گفت : « هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشَفَاء » ، گفت این قرآن متقیانرا هدی است ، مؤمنانرا شفاست ، آشنائی را سبب است ، روشنائی را مدد است ، کلید گوشها ، آینه چشمها ، چراغ دلها ، شفاء دردها ، نور دیده آشنایان ، بهار جان دوستان ، موعظت خائفان ، رحمت مؤمنان . قرانی که سناء آلهیت مطلع قدم اوست ، نامه که به تیسیر ربوبیت تنزل اوست ، کتابی که عزه احدیت بحکم غیرت حافظ و حارس اوست ، درسرای حکم موجود و در پرده حفظ حق محفوظ ، يقول الله عز وجل « اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَاحْفَظُوْنَ . »

چون دانی که قرآن متقیانرا هدی است پس نسب تقوی درست کن تا ترا در پرده عصمت خویش گیرد - میگوید جل جلاله - « اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقٰیكُمْ . » فردا برستاخیز همه نسبها بریده شود مگر نسب تقوی . هر که امروز پناه تقوی شود فردا بجوار مولی رسد . خبر چنین است که « - يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ طَالَمَا كُنْتُمْ تَكْلُمُونَ وَاَنَا سَاكِتٌ فَاَسْكُتُوا الْيَوْمَ حَتّٰی اَتَكْلَمَ ، اَنِّی رَفَعْتُ نَسَبًا وَاَیَّتُمْ اِلَّا اَنسَابَكُمْ ، قُلْتُ اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقَاكُمْ وَاَیَّتُمْ اَنْتُمْ ، فَقُلْتُ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ فَرَفَعْتُمْ اَنسَابَكُمْ وَوَضَعْتُمْ نَسَبِی فَالْيَوْمَ اَرْفَعُ نَسَبِی وَوَضَعْتُ اَنسَابَكُمْ ، سَيَعْلَمُ اَهْلُ الْجَمْعِ مِنْ اَصْحَابِ الْكِرَمِ وَاِیْنَ الْمُتَّقُونَ . »

**عمر خطاب کعب الاحبار** را گفت که از تقوی با من سخنی گوی . گفت - یا عمر بنخارستان هیچ بار گذر کردی ؟ گفت کردم . گفتا چه کردی و چون رفتی در آن خارستان ؟ گفتا متشمر فراهم آمدم و جامه باخود گرفتم و خویشان را از خار بپرهیزیدم گفت یا عمر آنست تقوی - وفی معناه انشدوا :

خَلَّ الذَّنُوبُ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا فَهِيَ التَّقَى . كُنْ مِثْلَ مَا شِ فَوْقَ اَرْضِ الشُّوْكِ يَحْذَرُ مَا بَرَى  
لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً - اِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

آنکه صفت متّقیان و حلیت ایشان در گرفت گفت: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»  
 خدا را نادیده دوست دارند و بیگانگی وی اقرار دهند و بیگانهائی وی در ذات و صفات  
 بگروند و پیغامبر و پرا نادیده استوار گیرند و رسالت وی قبول کنند و براه سنت وی  
 راست روند و پس از پانصد سال سیاهی بر سپیدی بینند بجان و دل قبول کنند. و پیغام  
 که گزارد و خبر که داد از عالم ملکوت و سدره منتهی و جنّات مأوی و عرش مولی و  
 عاقبت این دنیی، بدرستی آن گواهی دهند. و بهمه بگروند. ایشانند که مصطفی ع  
 ایشانرا برادران خواند و گفت: - و اشواقه الی لقاء اخوانی!

«وَيُحْيِمُونَ الصَّلَاةَ» - نماز کنند که گویی درالله می نگرند و با وی راز  
 میکنند، تصدیقاً لقول علیه السلام: اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاتَّعِزَّ بِهِ  
 وقال صلعم «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ يَنْهَاهُ بَيْنَ عَيْنِي الرَّحْمَنُ جَلَّ وَعَزَّ، فَإِذَا التَفَتَ  
 يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: - ابْنُ آدَمَ إِذَا مَنَ تَلَفَتُ إِلَى خَيْرِكَ مَنِّي تَلَفَتُ ابْنُ آدَمَ، أَقْبَلَ عَلَيَّ  
 فَإِنَا خَيْرُكَ مِمَّنْ تَلَفَتَ إِلَيْهِ. «کوش تا آن ساعه که بنماز در آئی اندیشه بانماز داری  
 و دل باراز پردازی و بادب باشی و دل از نعمت بر گردانی و قدر راز ولی نعمت بدانی،  
 که دون همت و مختصر کسی باشد که راز ولی نعمت یافت و دل بنعمت مشغول داشت.

«وَمِمَّا زَقَّاهُمْ يُنْفِقُونَ» - در صفت متّقیان بیفزود گفت: - نواختی که بر ایشان  
 نهادیم و نعمتی که ایشانرا دادیم بشکر آن نعمت قیام کنند، بفرمان شرع درویشانرا  
 نوازند و با ایشان مواساة کنند، و نابیان حق دانند در فرا گرفتن صدقات، و ابن خود  
 راه عموم مسلمة اناست که فریضه گزارند یا اندکی به تبرّع بیفزایند. اماراه اهل حقیقت  
 درین باب دیگرست که ایشان هر چه دارند بذل کنند و نیز خود را مقتر دانند. یحیی  
 پیش شبلی آمد گفت: - در دو بست درم چند زکوة واجب شود؟ گفت: - از آن خود بدرستی  
 یا از آن من؟ گفت: تا این غایت ندانستم که زکوة من دیگرست و زکوة شما دیگر؟  
 این را بیان کن. گفت: اگر تو دهی ینج درم واجب شود و اگر من دهم جمله دو بست  
 درم و پنج درم شکرانه بر سر عامه امت که فریضه زکوة گزارند. حاصل کار ایشان آنست  
 که گویند بار خدایا باینچه دادیم از ما راضی و خشنود هستی و اهل خصوس که جمله مال

بذل کنند ثمرهٔ عمل ایشان آنست که الله گوید بندهٔ من بآنچه کردی از من راضی و خشنود هستی و شتآن ما هما . وصف الحال **صدیق اکبر** گواهی میدهد که چنین است . پس از آنکه جملهٔ مال خویش بذل کرد روزی پیامد بحضرت نبوت گلیمی سپید در پوشیده و خالای از خرما پیش گلیم بیرون زده ، قال فنزل جبریل وقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول ما لا یبکر فی عبائه قد خلها بخلال ؟ فقال یا جبریل انفق علیه ماله قبل الفتح . قال فان الله عزوجل یقول اقرئه السلام وقل له ان الله عزوجل : یقول اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط ؟ فقال اسخط علی ربی ؟ انا عن ربی راض . و گفته اند قوام بنده واستقامت احوال وی بسه چیز است - یکی دل ، دیگر تن ، سدیگر مال . تا ایمان بغیب ندهد دل وی در راه دین مستقیم نشود و روشنائی آشنائی در وی پدید نیاید ، و تا فرایض نماز نگذارد سلامت و استقامت تن وی بر دوام راست نشود ، و تا زکوة از مال جدا نکند آن مال باوی قرار نگیرد .

« وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ . » - این آیت

هم صفت متقیان است و اثبات ایمان ایشان بقرآن و غیر آن هر چه فرو آمد از آسمان از پیغام و نشان بزبان پیغامبران ، رب العالمین ایشانرا دران بستود و به پسندید و ایمان ایشان قبول کرد ، و هر شرفی و کرامتی که امتان گذشته را بود اینانرا داد و بران بیفزود و هر گران باری و سختی که بر شان بود ازینان فرو نهاد . ایشانرا روزگار عمل درازتر بود و این امت را ثواب طاعت بیشتر ، ایشانرا توبت وقتی بود و عقوبت ساعتی ، و گناهان این امت را مجال توبت تسا وقت نزع و عقوبت در مشیت . و آنکه رب العالمین منت نهاد بر **مصطفی (ع)** و گفت « وما کنت بجانب **الطور** اذنا دینا » ای مهتر تو آنجا نبودی حاضر بران گوشهٔ طور که ما با موسی سخن تو گفتیم و سخن امت تو ؟ **موسی** گفت بار خدایا من در توریة ذکر امتی میخوانم سخت آراسته و پیراسته و پسندیده ، سیرتها نیکو دارند و سریرتها آبادان ، که اندایشان ؟ فقال الله تعالی - قتلک امة **محمد . موسی** مشتاق این امت شد گفت بار خدایا روی آن دارد که ایشانرا با من نمائی ؟ گفت نه که ایشانرا وقت بیرون آمدن نیست . اگر خواهی آواز ایشان بگوش



تو رسانم . پس الله بخودی خود ندا در عالم داد که « یا اُمَّةَ اَحْمَد » - هر چه تا قیام الساعة امت وی خواهند بود همه گفتند لَبَّيْكَ رَبَّنَا و سَعْدِيكَ - چون ایشانرا بر خوانده بود بی تحفه باز نگر دانید ، گفت - اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی . عجب نیست که موسی کلیم ص پس از انک در وجود آمده بود و شرف نبوت و رسالت یافته و مناجات حق را بپایان کوه طور شده الله او را بنده بر خواند . عجبتر اینست که قومی بیچارگان و مشتی آلودگان نا آفریده هنوز در کتم عدم بعلم الله موجود ایشانرا بنده میخواند و ببندگی می نوازد .

« وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ » - و برستائیز و احوال غیبی چنان بی گمان باشند که حارثه آنکه که مصطفی پر سید از وی که - کیف اصبحت یا حارثه ؟ قال اصبحت مؤمناً بالله حقاً و کأنی باهل الجنة يتزاورون و کأنی باهل النار يتعاونون کأنی انظر الی عرش ربی بارزاً مصطفی ص اورا گفت عرفت فالزم . هذا عامر بن عبد القیس یقول لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً .

« أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ . » - اینت پیروزی بزرگوار و مدح بسزا ، اینت دولت بی نهایت و کرامت بی غایت ، در فراست بریشان گشاده و نظر عنایت بدل ایشان روان داشته ، و چراغ هدی در دل ایشان افروخته تا آنچه دیگرانرا غیب است ایشانرا آشکارا ، و آنچه دیگرانرا خبر است ایشانرا عیان ، انس مالک در پیدی عثمان عفان شد قال - و کنت رأیت فی الطريق امرأة فأمّلت محاسنها فقال عثمان بدخل علی أحدکم و آثار الزّناء ظاهرة علی عینیہ - فقلت أوحی بعد رسول الله فقال لا - ولكن تبصرة و برهان و فراسة صادقة . وقد قال صلعم - « اتقوا فراسة المؤمن فانّه ينظر بنور الله » پبری را پرسیدند که این فراسة چیست ؟ جواب داد که ارواح تنفّل بالملکوت فتشرف علی معانی الغیوب ، فتنتطق عن اسرار الحق نطق مشاهدة لانطق ظن و حساب . وفي معناه انشدوا .

فدیت رجلاً فی الغیوب نزول  
و اسرارهم فیما هنالك تجول  
یرومون بالاسرار فی الغیب مشهداً  
من الحق ما للناس منه سبیل

فيلقون روح القدس في سرّهم  
رجال لهم في الغيب قربٌ ومحضٌ  
و يبقون في معنىً لديه نزولٌ  
و انفسهم تحت الوجود قنيلٌ

**سری سقعلی** استاد **جنید** بود رحهما الله روزی فرا جنید گفت - که مردمان را سخن گوی و ایشانرا پند ده که ترا وقت است که سخن گویی - **جنید** گفت خود را باین ماثبات نمیدانستم واستحقاق آن در خود نمیدیدم آخر شبی **مصطفی** را بخواب دیدم و کان لیلۃ جمعة فقال لی تکلم علی الناس - **مصطفی** ویرا گفت که سخن گوی مردمان را - جنید گفت من همان شب برخاستم پیش ازصبح و بدرسرای **سری** رفتم فدققت علیه الباب فقال **السری** لم تُصدّقنا حتّی قيل لك . روز دیگر بجامع بنشست وخبر درشهر افتاد که جنید سخن میگوید . غلامی نصرانی پیامد متنگروار گفت یا شیخ ما معنی قول **رسول الله** اتّقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله ؟ فاطرق **الجنید** ثم رفع اليه رأسه فقال أسلم فقد حان وقت اسلامك . فاسلم الغلام . نگر تا اعتراض نیاری بر احوال ایشان و منكر نشوی فراسة ایشانرا که این گوهر آدمی بر مثال آئینه ایست زنگ گرفته تا آن زنگ بر روی دارد هیچ صورت در وی پدید نیاید چون صیقل دادی همه صورتهای در آن پیدا شود ، این دل بندۀ مؤمن تا کدورات معصیت بر آنست هیچ چیز در آن پیدا نشود از اسرار ملکوت ، چون زنگ معاصی از آن باز شود اسرار ملکوت واحوال غیبی در آن نمودن گیرد ، این خود مکشفۀ دلست ، و چنانک دارا مکشفه است جانرا معاینه است . مکشفه برخاستن عوایق است میان دل و میاب حق ، و معاینه هام دیدار است تا با دلست هنوز با خبرست چون بجان رسید بعیان رسبد .

عالم طریقت ویشوای اهل حقیقت **شیخ الاسلام انصاری** قدس الله روحه بر زبان کشف این رمز برون داده ومهر غیرت از آن بر گرفته ، گفت «روزاول در عهد ازل قصۀ رفت میان جان ودل ، نه **آدم و حوا** بود نه آب و گل ، حق بود حاضر وحقیقت حاصل ، و کتّا احکمههم شاهدین . قصۀ که کس نشنید بآن شگفتی ، دل سایل بود وجان مفتی ، دل را واسطۀ درمیان بود وجانرا خبرعیان بود هزار مسئله پرسید دل از جان همه متلاشی ، در یاک حرف جان همه را جواب داد . در بکطرف نه دل از سوال سبر آمد نه جان از جواب

نه سوال از عمل بود نه جواب از ثواب، هر چه دل از خبر پرسید جان از عیان جواب داد تادل با عیان باز گشت و خبر فرا آب داد. گر طاققت نبوشیدن داری مینیوس و گر نه به انکاره مشتتاب و خاموش، دل از جان پرسید که وفا چیست؟ و فنا چیست؟ و بقا چیست؟ جان جواب داد که و فاعهد دوستی را میان در بستن است و فنا از خودی خود در بستن است و بقا بحقیقت حق پیوستن است. دل از جان پرسید که بیگانه کیست؟ و مزدور کیست؟ و آشنا کیست؟ جان جواب داد که بیگانه رانده است، و مزدور بر راه مانده، و آشنا خوانده. دل از جان پرسید که عیان چیست؟ و مهر چیست؟ و ناز چیست؟ جان جواب داد که عیان رستاخیز است و مهر آتش خون آمیز است، ناز نیاز را دست آویز است. دل گفت بیفزای، جان جواب داد که عیان بابیان بد ساز است، و مهر باغیرت انباز است، و آنجا که ناز است قصه دراز است. دل گفت بیفزای، جان جواب داد که عیان شرح نپذیرد، و مهر خفته را بر از گیرد، و نازنده بدوست هر گز نمیرد. دل از جان پرسید که کس بخود باین روز رسید؟ جان جواب داد که من این از حق پرسیدم حق گفت یافت من بعنایت است، و پنداشتن که بخود بمن توان رسید جنایت است. دل گفت - دستوری هست يك نظر، که به اندم از تر جان و خبر؟ جان جواب داد که ایدر خفته را آب رود و انگشت در کوش آواز کوثر شنود؟ این قصه میان جان و دل منقطع شد، حق سخن در گرفت و جان و دل مستمع شد قصه میرفت تا سخن عالی شد و مکان از نبوشنده خالی شد، اکنون نه دل از ناز می بیاساید نه جان از لطف. دل در قبضه کرم است و جان در کنف حرم، نه از دل نشان پیدا نه از جان اثر، در همت نیست کرم مست و در عیان خبر، سر اسیر قصد تو حید هم، این است، کنت له سمعاً یسمع لی. گواهی بداد که چنین است.

النوبة الاولى: قوله تعالى «إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا» - ایشان که کافر اند «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ» - یکسانست بر ایشان. «أَأَنْذَرْتَهُمْ» - ایشانرا بسم نمائی و آگاه کنی «أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ» یا بسم نمائی و آگاه نکنی - «لَا بُرْهَانَ» نخواهند گروید. «خَتَمَ اللَّهُ» مهر نهاد الله «عَلَى قُلُوبِهِمْ» بر دلهای ایشان «وَعَلَى سَمْعِهِمْ» و بر گوش ایشان، و «عَلَى أَبْصَارِهِمْ» و بر چشمهای ایشان، «غِشَاوَةً» پرده ایست «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>۷</sup>

وایشانراست عذابى بزرگى. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ «از مردمان کس است که میگوید  
 «آمَنَّا بِاللَّهِ» بگوئید بخداى «وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ» وبرز رستاخیز «وَمَا هُمْ  
 بِمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> وایشان گرویده نیستند «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا» چنان می پندارند  
 که خدا را می فریبند (۱) و مؤمنان را «وَمَا يَخْدَعُونَ» و فریب نمی سازند.  
 «إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» مگر باتنهاى خویش «وَمَا يَشْعُرُونَ»<sup>۲</sup> و نمیدانند که این فریب  
 است که درآیند. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در دلهاى ایشان بیماری و گمان است  
 «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» - ایشانرا بیماری دل افزود «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» وایشانراست  
 عذابى دردناک در دافزای «بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»<sup>۱</sup> بآنچه دروغ گفتند که رسول و  
 پیغام دروغ است. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ» و چون که ایشانرا گویند «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»  
 تباهى مکنید در زمین «قَالُوا» جواب دهند گویند - «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»<sup>۱</sup> ما نیک  
 کنندگانیم و با سامان آورندگان «أَلَا» آگاه بید (۲) «إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» بد رستی  
 که ایشان آنند که تباه کاران اند «وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۲</sup> و لکن نمیدانند که غایت آن  
 فساد چیست.

النُّبُوءَةُ الثَّانِيَّةُ :- قوله تعالى «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» - حقیقت کفر در لغت عرب  
 بپوشیدن است، و بیگانها را بآن کافر گویند که نعمتهاى خداوند عز و جل بر خود بپوشد.  
 و نعمتهاى الله سه قسم است - یکى نعمت بیرونى چون مال و جاه، دیگر نعمت بدنى چون  
 صحت و قوت، سدیگر نعمت نفسى چون عقل و فطنت. و نعمت نفسى تمامتر است و  
 عظیمتر، فیها یتوصل الی الطاعات والخیرات و استحقاق الثواب. و بر حسب این تقسیم  
 شکر و کفر نهادند. پس کفر عظیم آنست که مقابل نعمت نفسى است، و کافر مطلق  
 بروى افتد که نعمت نفسى را کفران آرد که حاصل وی بجهود و حدائیت و نبوت و

(۱) می فریبند. - کدافى الاصل (۲) مید : در نسخه الف. باسند در نسخه ج.

شرایع باز میگردد، و این آیت هر چند که از روی ظاهر لفظ عام است اما معنی و مراد بآن خاص است که نه همگان کافران را حکم ازلی در شقاوت ایشان سابق بود و از انذار رسول خدا بی فایده ماندند، که بعد از نزول این آیت بسی کافران مسلمان کشتند و بانذار رسول منتفع شدند. بس معلوم گشت که این آیت قومی مخصوص را فرود آمد **ضحاك** گفت **ابو جهل** بود و پنج کس از اهل بیت وی. **ابن عباس** گفت قومی جهودان بودند که در عهد **مصطفی صلعم** در نواحی **مدینه** مقام داشتند و پس از آن که به نبوت **مصطفی** معرفت داشتند بوی کافر شدند. **ربیع انس** گفت مشرکان عرب بودند که روز بدر همه کشته شدند بدست مسلمانان و در شأن ایشان این آیت آمده بود که « اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْرًا . »

ثم قال - « سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ » - ای متساویاً عندهم الانذار و تر که . خدا یا عز و جل صفت انذار گویند که جای دیگر گفت - انا انذرنا کم عذاباً قریباً - و معنی انذار مر کتب است از دو صفت که خداوند قدیم جل جلاله بهر دو صفت موصوف است - یکی اعلام و دیگر تخویف . و به قال تعالی ذلک یخوَفُ اللّٰهُ به عباده . و سواء لفظ واحد آن است و سوا سیه جمع آن ، و هو جمع علی المعنی دون اللفظ .

« آذَرْتَهُمْ » - بمذو تلین همزه نانی قراءه **ابو عمرو** و **نافع** و **ابن کثیر** است . و لغت اهل **حجاز** است و بتحقیق همزین بی مدّ قراءه باقی و اختلاف قراآت از اختلاف لغات عرب است و بمعنی همه یکسان و ظاهر کلمه استخبار است اما بمعنی اخبار است . کانه قال - سواء علیهم الانذار و ترک الانذار .

« اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا » - میگوید ایشان که حق پیو شدند و بوحدانیت الله اقرار ندادند و **مصطفی** را برابر است نداشتند و استوار نگرفتند و فرمان شرع ما را دردن ننهادند اگر بیم نمایی و آگاه کنی ایشان را یا نکنی یکسان است برایشان ، نگر و نند و دردن ننهند ، که ایشان را رقم شقاوت کشیده ایم در ازل ، و حکم مابحرمان ایشان سابق است . « عَلَيْهِمْ » - از بهر آن در آورد که ایشان در حکم حروم اند و پس بیلاهی حرج .

فایده انذار بمصطفی ع باز میگردد از جهت استحقاق ثواب که کافرانرا بحکم حرمان ازلی ازان انذار فایده نیست و از اینجاست که « سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ » گفت و - علیک نگفت تامصطفی رافضل انذار و ابلاغ می بود و بر کافران حکم حرمان خود روان نهاد . آدم هنوز آب و گل بود که این رقم بیگانگی و حرمان در علم خدا و ریشان بود . خبر درست است که سلمان فارسی گفت - « یا عبدالله مسعود ان الله تعالی خرطین آدم اربعین یوماً فضرب بیدیه ، فخرج فی یمینه کُلَّ طَیِّبٍ وَ خَرَجَ فی یده الاخری کُلَّ خَبِیْثٍ . » آن روز که این قسمت میکرد حکم خداوند چنین بود که این بیگانه از قسم خبیث باشد . از اینجا گفت - « لَا یُؤْمِنُونَ » - این همچنانست که نوح پیغمبر را گفت - اِنَّهٗ لَنْ یُّؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ - پس چون حکم شقاوت در حق ایشان برفت درهای سعادت بریشان بسته شد و مهر بردل ایشان نهاد تا نور هدی و روشنائی آشنائی بآن نرسد . گفت - « نَحْنَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ » - درین آیت رد قدریان روشن است و دلیل اهل سنّه در اثبات قدر و نفی استطاعت قوی بحمدالله و منه . میگوید اول دلهای ایشانرا در کن پیوشید آنکه مهر کرد ، و این مهر که نهند از بهر آن نهند تا از بیرون هیچ چیز درو نشود و از اندرون هیچ چیز بیرون نیاید . مهر بردل کافران نهاد تا توحید و آشنائی در آن نشود و شرک و نفاق از آن بیرون نیاید . و نظیر این در قرآن فراوان است :- « وَ طُبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهَمْ لَا یَفْقَهُونَ ، وَ طُبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهَمْ لَا یَعْلَمُونَ ، بَلْ طُبِعَ اللّٰهُ عَلَیْهَا بِکُفْرِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِیْلًا ، وَ نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهَمْ لَا یَسْمَعُونَ - و چنانک مهر بر دل نهاد تاحق در نیافتند نیز بر گوش نهاد تاحق نشنوند ، چنانک گفت :- ام تحسب ان اکثرهم بسمعون او یعقلون ، ان هم الا کالا نعام ، ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم ، اِنَّکَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتٰی وَ لَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاۗءَ وَ کَانُوْا لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ سَمْعًا ، کَمَثَلِ الذِّی یَنْقُ بِمَا لَا یَسْمَعُ لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ وَ فِیْۤ اٰذَانِنَا وَ قَرَأَانَتِ تَسْمَعُ الصَّمَّ ، اُولٰٓئِکَ یَبْذُلُوْنَ مِنْ مَّکَانَۢ بَعِیْدٍ - و چنانک مهر بردل و بر گوش ایشان نهاد تاحق در نیافتند و نشنوند ، دیدهٔ ایشان نیز در حجاب غفلت و پوشش کفر برد تا حق به ندیدند چنانک گفت -

«وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غُشَاوَةٌ» «أفانت تهدي العمى - فعميت عليكم وهو عليهم عمى» - فعموا وصموا احجاباً مستوراً - ومن بيننا وبينك حجاب. این همه بستن راه آشناییست (۱) بریشان و بر گردانیدن دلها از شناخت حق و برگماشتن شیاطین برایشان و اسیر گذاشتن ایشان در دست هوا و پسندایشان، و کژ گردانیدن دلها، و کژ نمودن راستیها، و دروغ داشتن آشنائی ازیشان. اعمش گفت «صفت آن ختم مجاهد ما را بحسب بنمود گفتا کف دست خویش بر گشاد و گفت این مثال دل آدمی است چون گناهی کند یک گوشه آن دل فرو گیرند و انگشت کهن خود فرو گرفت بهم، گفت پس چون دیگر باره گناه کند پاره دیگر فرو گیرند، و یک انگشت دیگر در جنب آن فرو گرفت، همچنین میکفت تا آنکه ختم کرد بانگشت آخر و همه فرو گرفت. گفتا و آنکه مهری بر آن نهند تا ایمان در آن نشود و کفر از آنجا بیرون نیاید. و مصداق این خبر مصطفی ص است قال - اذا ذنب المؤمن ذنباً كانت نكتة سوداء في قلبه، فان تاب صقلت وان زاد زادت حتى تغرق قلبه، فذلك الرب الذي قال الله تعالى - كلاً بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون. و عن ابي سعيد رضي الله عنه قال - قال رسول الله صلعم «القلوب اربعة» - فقلب اجر وفيه مثل السراج يزهو، وقلب اغلف مربوط بغلافه وقلب منكوس وقلب مصفح - فاما القلب الاجرد فقلب المؤمن و سراج فيه نوره، و اما القلب الاغلف فقلب الكافر، و اما القلب المنكوس فقلب المنافق. عرفتم انكر، و اما القلب المصفح فقلب فدايمان و نفاق، فمثل الايمان فيه كمث البقلة يمدّها الماء الطيب، و مثل التّفاق فيه كمث الفرحة يمدّها الفرح والدّم، فأَيّ المدّتين غلبت الاخرى غلبت عليه. «مصطفی ع - گفت دلها چهار است یکی برهنه یعنی از علایق در آن دل مانند چراغی افروخته، این دل مؤمن است از کفر و معاصی پاک و نور حق اندر وی تابان. دیگر دلی است پوشیده گردوی غلافی در آورده تا ایمان و توحید در آن نشود، این دل کافر است. سدیگر دلی سرنگون اول در آن بود معرفت عاریتی یس از معرفت خالی شد و نکرت بجای معرفت نشست، این دل منافق

(۱) کدافی نسخه الف.

است . چهارم که درو هم ایمانست و هم نفاق ، مثل ایمان در وی مثل سبزی است که آب خوش آنرا مدد میدهد تا می بالد و افزونی میگیرد و مثل نفاق در وی مثل جراثیم است که خونابه آنرا مدد میدهد و زان می افزاید هر کدام که مدد وی غالب تر جانب وی قوی تر و بوی پاینده تر . **معروف کرخی** این دعا بسیار کردی : - « اللَّهُمَّ قُلُوبَنَا بِيَدِكَ لَمْ تَمْلِكْ لَنَا مِنْهَا شَيْئاً ، فَإِنْ قَدْ فَعَلْتَ بِهِ أَذَلِكَ فَكُنْ أَنْتَ وَلِيِّهَا وَاهْدِهَا إِلَيَّ سِوَاءَ السَّمِيلِ . »

و عن ابی ذرٍّ رضی قال قال رسول الله - « إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ فَإِذَا شَاءَ صَرَفَهَا وَإِذَا شَاءَ نَكَبَهَا ، وَلَمْ يَعْطِ اللَّهُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ شَيْئاً هُوَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْلِكَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ ، وَعِنْدَ اللَّهِ مِفْتَاحُ الْقُلُوبِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَنْ يَفْتَحَ لَهُ قَلْبَ قَلْبِهِ ، وَجَعَلَ قَلْبَهُ وَءَاءً وَاعِياً لِمَا يَسْلُكُ فِيهِ ، وَجَعَلَ قَلْبَهُ سَلِيمًا وَلِسَانَهُ صَادِقًا وَخَلِيقَتَهُ مُسْتَقِيمَةً . وَجَعَلَ أُذُنَهُ سَمِيعَةً وَعَيْنَهُ بَصِيرَةً وَلَمْ يُؤْتَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ شَيْئاً ، هُوَ شَرٌّ مِنْ أَنْ يَسْلِكَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الشَّكَّ لِدِينِهِ ، وَغَلَّقَ اللَّهُ الْكُفْرَ عَلَى قَلْبِهِ ، وَجَعَلَ ضَيْقًا حَرَجًا كَمَا نَمَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ . »

اگر کسی از طاعنان گوید که الله بر دل ایشان مهر نهاد تا ایمان در آن نشود ، و نیز جای دیگر گفت - اِهْم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا - ایشانرا چون عذری است اگر نگر وند ؟ جواب آن از دو وجه است - یکی انك رب العزة این ختم بر دل ایشان بر سبیل جزا نهاد ، یعنی که چون کافر شدند و از پذیرفتن حق سروا زدند الله بر دل ایشان مهر نهاد و چشم و گوش حقیقی واستد ، تاپس خود ایمان نتوانند آورد . جواب دیگر آنست که این در علم الله سابق بود که ایشان هر گز در ایمان نیایند و نگر وند - پس حکم کرد بحرمان ایشان بآنک خود دانسته بود که ایمان نیارند .

« وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ » - بنصب تاقرائت عاصم است بروایت مفضل بر اضمار

فعل . چنانک جای دیگر گفت - وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً - اگر کسی گوید چه معنی را قلب و سمع بختم مخصوص است و بصر بغشاه ؟ جواب آنست : - که فعل خاص دل دریافتن است و فعل خاص گوش سماع و این دریافت دل و سماع گوش بیک جهت مخصوص



نیست بلکه جهت‌ها همه در آن متساوی‌اند پس در منع دل و سمع از فعل خاص خویش لفظی بایست که از همه جهت منع کند و بیک جهت مخصوص نبود و آن جز لفظ ختم نیست. اما دیدار چشم بیک جهت مخصوص است و آن جهت مقابل است، و در منع بصر از دیدار که فعل خاص وی است لفظ غشاوة اولی تر که هم مخصوص است بجهت مقابل تا تو از آن لفظ و تناسب معنی در آیت مجتمع شود.

«وَأَلْهَمُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» - در قرآن پنج جایست اینجا و در آل عمران - يُرِيدُ اللَّهُ الْأَلَّ بِجَعَلِ لَهُمْ حَطَّاً فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - این هر دو منافقان است. و در سوره نور نَحْلُ فَعَلِيهِمْ غَضَبٌ مِنْ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - مَشْرُكَانِ قَرِيبُ رَاسْتْ، و در سوره نور لَعَنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - قَذْفُهُ عَائِشَةَ صَدِيقَهُ رَا اسْتْ، و در سوره الباقیه هم کافران قَرِيبُ رَاسْتْ. و مفسران گفتند - عَذَابٌ عَظِيمٌ - قَتْلُ وَ اسْرْ اسْتْ در دنیا و عذاب جاوید در عقبی - قَالَ الْخَلِيلُ : الْعَذَابُ مَا يَمْنَعُ الْإِنْسَانَ مِنْ مَرَاةٍ وَمِنْهُ الْمَاءُ الْعَذْبُ لِأَنَّهُ يَمْنَعُ مِنَ الْعَطَشِ، وَ قِيلَ الْعَذَابُ كُلُّ مَا يَعْزِي الْإِنْسَانَ وَ يَسْقُ عَلَيْهِ، وَ مِنْهُ عَذَابَةُ الدَّوْحِ لَمَّا فِيهَا مِنْ وَجُودِ الْإِلْمِ.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ...» - در شأن منافقان فرمود **عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سَلُولٍ**

و **مُعْتَبِرُ بْنُ قَشِيرٍ**، و **جَدِ بْنِ قَيْسٍ** و اصحاب ایشان و بیشتر بن منافقان **جَهْدَانِ** بودند. این **سیرین** گفت - منافقان از هیچ آیت چنان ترسیدند که ازین آیت که برده ایشان باین آیت برگرفته شد و سر ایشان آشکارا. و الله تعالی گواهی بداد که این آن کلمت شهادت که به زبان میگویند ایشانرا در عداد مؤمنان نیارد، و بگفت مجرّد ایمان ایشان درست نشود.

گفت «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ.» - بآنچه گویند بسر زبان که - آمَنَّا - کار بر نیامد

و مؤمن نشوند تا دل با زبان راست نبود چنانکه گفت ربّ العزّه جای دیگر - الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِفَوَاحِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ - جای دیگر گفت - وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ اطعنا ثم يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ - یعنی که منافقان میگویند بگرویدیم بخدا و به پیغامبران و فرمان برداریم، آنکه بر کردند دروهِی

از ایشان از فرمان برداری پس آن طاعت که بردند؛ آنکه گفت - و ما اولئك بالمؤمنين این منافقان هرگز گرویده نباشند، آنکه در صفت ایشان بیفزود - و اذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رُسُولِهِ - تا آنجا که گفت - و آقسموا بالله جهداً بما نهم - لئن آمروهم ليخرجننّ . منافقان سو گند یاد میکردند و می گفتند **مصطفی** را اینما کنت نحن معك ان اقمنا و ان خرجت خرجنا و ان امرتنا بالجهاد جاهدنا . پس الله تعالی دیگر باره ایشانرا فاضیحت کرد و باطن ایشانرا آشکار گردانید گفت قل لا تُقسموا طاعةً معروفةً - ای هذه طاعةً بالقول و اللسان دون الاعتقاد فهي معروفة منكم بالكذب . همانست که جایی دیگر گفت و يحلفون بالله أنهم لمنكم و ما هم منكم - **معوية الهذلي** صحابی بود گفت « ان المنافق ليصلّي فيكذبهُ الله و يصوم فيكذبهُ الله و يتصدّق فيكذبهُ الله و يجاهد فيكذبهُ الله و يقاتل فيقتل فيجعل في النار » و عاقبت کار منافقان و ثمره طاعت ایشان در آن جهان آنست که **مصطفی** گفت - اذا كان يوم القيمة امر باقوام الى الجنة حتى اذا نظروا الى نعيمها ، و ما اعد الله عزّ وجلّ فيها ، نودوا ان اصرفوهم عنها فلا حقّ لهم فيها ، فيقولون ربنا لو ادخلتنا النار قبل ان تُرينا الجنة و ما اعددت فيها كان آهون علينا ، فيقول هتيم الناس و لم تهابوني ، اجللتم الناس و لم تجلّوني ، نركتم الناس و لم تتركوا لي ، فاليوم اذيقكم اليم عذابی مع ما احرمتكم من جزيل ثوابی .

« وَ مِنَ النَّاسِ » - در قرآن ده جایست چهار منافق را و پنج کافرا را و یکی مؤمنانرا :- اما منافقانرا یکی اینست ، و دیگر - و من الناس من يعجبك - در شأن **اخنس** منافق آمد حلیف بنی زهرة شیرین سخن بود و منظری نیکو داشت روز **بلدر** - سیصد مرد از بنی زهرة بفرقت تا از جنگ دشمن باز پس ایستادند . اورا **اخنس** باین خوانند یعنی **خنس** بهم یوم بدر . سدیگر در سورة الحج - و من الناس من يعبد الله على حرفٍ - هو المنافق يعبد الله بلسانه دون قلبه . چهارم در سورة العنكبوت - و من الناس من يقول آمنا بالله - و آن پنج که مشرکان راست :- یکی در سورة البقره - و من يتخذ - دیگر در سورة لقمان - و من الناس من يشتري لهو الحديث - و سه جایگاه - و من الناس من يجادل في الله بغير علم - و در حج و یکی در لقمان در شأن **لضر بن الحارث** فرو آمد این سه - و كان كثير الجدل ، فكان

يقول - الملائكة بنات الله ، والقرآن اساطير الاولين ، ويزعم أن الله غير قادر على احياء من عاد تراباً رميمًا . وآن یکی که مؤمنانراست در سورة البقره در شان **صهيب بن سنان الرومی** - من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله .

«الناس» جمع انسانست . و مردم را انسان بآن نام کردند که فراموش کارست . لقوله تعالى ولقد عهدنا الى آدم من قبل فَنَسِيَ - الله تعالى آدم را فراموش کار خواند و این عیب در سرشت آدم و فرزندانش نهاد ، و از خود جلّ جلاله نفی کرد و گفت - وما كان ربك نسيًا . و گفته اند انسان بآنست که اُنس ایشان بمشاهدت یکدیگر بود چنانکه **آدم** را بیافرید و آدم مستوحش میشد از وحدت **حوا** را بیافرید تا بوی مستانس شد و قيل سُمي بذلك لظهوره و ادراك البصر اياه من قولك آنست کذا ای اُبْصرت .

«وَبَالْيَوْمِ الْآخِرِ» - روز رستاخیز را روز بسین خواند از بهر آن که آنروز را نه کرانست و نه شب .

«وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» - پیدا کرد که اقرار بتصدیق محتاج است از دل و از کردار . این آیت ردّ است بر **مرجیان** که میگویند ایمان اقرارست مجرد بی تصدیق ، و ردّ است بر ایشان که میگویند ایمان قول است بی عمل که منافقانرا قول و اقرار بود بی تصدیق و بی عمل والله تعالی ایشانرا مؤمن نخواند . و در جمله بیاید دانست که مردم در بن مسئله بر چهار گروه اند سه بر باطل و یکی بر حق : - اما آن سه گروه که بر باطل اند یکی **جهمیان** اند که میگویند ایمان معرفت است بی اقرار و بی عمل و اگر چنین بودی **جهودان** همه مؤمنان بودندی که ایشانرا معرفت بود لهذا قال تعالی - بعرفونه كما يعرفون ابناءهم . - گروه دیگر **مرجیان** اند که میگویند ایمان اقرارست و تصدیق بی عمل و این مذهب **اصحاب رای** است ، و اول کسی که این گفت **حماد بن ابی سلیمان الکوفی** بود ، و اگر چنین بودی ابلیس مؤمن بودی که ویراهم اقرار بود و هم تصدیق لکن چون عمل نبود مؤمن نبود . سوم گروه جماعتی اند هم از **مرجیان** که میگویند ایمان اقرار مجرد است بی تصدیق و بی عمل و اگر چنان بودی منافقان مؤمن بودندی . و رب العالمین ایشانرا میگوید - و ما هم بمؤمنين - چهارم گروه **اهل سنت** اند که میگویند ایمان اقرارست و تصدیق و

عمل بروفق سنت، یزید بالطاعة وینقص بالمعصية - جماعتی از **مصطفی** صم پرسیدند که « ای اعمال افضل؟ قال ایمان بالله قیل ثم ماذا؟ قال ثم الجهاد فی سبیل الله قیل ثم ماذا؟ قال ثم حج مبرور » از عمل پرسیدند و جواب داد که ایمان بالله این دلیل است که ایمان عین عمل است. وعن **انس بن مالک** قال رسول الله صلعم « لا یقبل قول الا بعمل ولا یقبل قول وعمل الا بنیة ولا یقبل قول وعمل ونیة الا باصابة السنة » و عن **علی بن ابی طالب** ع قال « سألت النبی صلعم عن الایمان ماهو؟ قال - معرفه بالقلب و اقرار باللسان وعمل بالارکان. » ازینجا بعضی علما گفتند ایمان خصلتی است بسه قسم کرده یکی شهادت دوم عقیدت سیم عمل - در شهادت حقن دماء و عصمت اموال است، و در عمل ثبوت عدالت، و در عقیدت حصول معرفت. اما شهادت و عمل ظاهر اند و احکام ان ظاهر و عقیدت غیبی است و حکم آن در آخرت، ترك عقیدت نفاق است، و ترك عمل فسق، و ترك شهادت کفر.

« **يُخَادِعُونَ اللَّهَ** » - معنی آن از دو وجه :- است یکی آنست که قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را فریبند. جائی دیگر گفت « **ان الذين يؤذون الله ورسوله** » یعنی قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را اذی نمایند و نه بفریب او رسند و نه اذی او توانند که الله تعالی از درك هر دو پاك است. معنی دیگر تعظیم **رسول** را نام خویش در پیش نهاد میگویید رسول مرا می فریبید و مؤمنانرا، و هر که فریب رسول میجوید فریب من جوید و نرسد، و انجا که گفت **يُؤذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** میگوید رسول مرا اذی می نمایند و هر که رسول مرا اذی نماید چنانست که مرا اذی نماید. و در خبرست که « **مَنْ أَذَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَاءِي فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ** » این همچنانست که گفت « **فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ** » و قال تعالی « **إِنَّ الَّذِينَ يُخَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** » و در خبر می آید که - عبدی مرست فلم تعدنی ای مرض عبدی، همه از بك باب است.

« **وَالَّذِينَ آمَنُوا** » - و مؤمنانرا می فریبند یعنی میگویند با مؤمنان که انا معكم و علی دینکم.

الله گفت « **وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ** » - و فریب نمی سازند مگر باخویشان

یعنی انا كانوا غداً على الصراط حيث يصيرون في ظلمة، و يطلبون من المؤمنين النور، فيقولون انظر وناقتبس من نوركم فقد كنا معكم، فترد عليهم الملائكة المؤمنون ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً بما خدعتم في دار الدنيا المؤمنين. و ما يخدعون و ما يخادعون هر دو خوانده اند بالف قرائت **حجاری و بوعمر و ست**، و بی الف قراة باقی. و آنس که بالف خواند گوید اصل این بخدعون است لکن در معرض بخادعون افتاد که در پیش است.

«وَمَا يَشْعُرُونَ» - و نمیدانند که آن فریب است که در آنند و جز باخویشتن نمیکنند - و گفته اند منافقان از بهر آن نفاق میکردند با مسلمانان و خود را بریشان می آراستند تا اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند در بد خواست مسلمانان، الله تعالی و بال آن بایشان در رسانید و مؤمنان را خبر داد در ضمیر ایشان تا نعمت دنیا و صحبت مؤمنان بریشان منعش شد، و در عقبی با عذاب جاوید بماندند. و حقیقت خداعت در لغت عرب آنست که بزبان آن گوید که در دل ندارد و بعمل می نماید آنچه قصد بخلاف آن دارد. **مصطفی** ص را پرسیدند درست کاری در چیست؟ گفت در آنک با الله خداعت نکنی - گفتند بار رسول الله خداعت با الله چون بود؟ گفت - ان تعمل بما امرك الله تريد به غير الله - یعنی آن کنی که الله فرمود لکن نه آن خواهی بآن عمل که الله از تو خواست. و عن **ابی الدرداء** قال قال رسول الله ص - أوحى الله الي بعض انبيائه - قل للذين يتفقّهون لغبر دين و يتعلّمون لغبر العمل و يطلبون الدنيا بعمل الآخرة و يلبسون مسوكاً الضأن، قلوبهم كقلوب الذئاب، السننهم احلى من العسل، و قلوبهم أتمر من الصبر، ابای بخادعون ام بی یستهزؤن؟ فبی حلفت لاهتحن لهم فتنة ندع الحکم حیران. «

«فی قلوبهم مرض» - در دلهای ایشان بیماری است یعنی شک و نفاق. شک را بیماری خواند که نه قبول محض است و نه رد محض، همچنانک بیمار نه مرده است و نه زنده تمام.

«فَرَادَهُمُ اللهُ مُرَضًّا» - الله بیماری در دل ایشان بیفزود بما انزل الله من کتابه و مافیه من الحدود، چندانکه میدیدند که کتاب و وحی از آسمان بمصطفی صلعم روانست و حدودش را در افزونی، ایشان را بیماری دل می افزود. و در سورة توبه گشاده تر کرد و گفت:

« و اذا ما انزلت سورةً فمنهم من يقول ائیکم زادته هذه ايماناً . . . الى قوله فزادتهم رجساً الى رجسهم » - ودر سورة المائدة گفت - « ولیزیدن كثيراً منهم ما انزل اليک من ربک طغياناً و کفراً » - معنی دیگر « فَيُفْلَوْا بِهِمْ مَرَضٌ » - در دل‌های ایشان بیماری است که کار مصطفی می بینند روی در اقبال و مسلمانان در افزونی ، و اسلام هر روز آشکارتر و قوی تر ، « فَرَأَاهُمْ اللَّهُ مَرْضًا » - این بیماری دل ایشان بیفزود و بزیادت نصرت و قوت مسلمانان ، تا هر روز که برآمد اسلام در افزونی بود و کلمه حق عالی تر و کفر نگویند سارتر . این آیت بر اهل قدر و اعتزال رداست که ایشان منکر نه اند که این مرض نه مرض او جاع است بل که مرض کفر و نفاق است . و قد قال الله تعالی « فَرَأَاهُمْ اللَّهُ مَرْضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » . - یبلغ ألمه الى القلب .

« بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ . » - بتخفیف و تثقیل هر دو خوانده اند ، تخفیف قرائت کوفی است و تثقیل قرائت باقی . بتخفیف دو معنی دارد : - یکی آنست که ایشانرا عذابى دردناکى است بآنچه دروغ گفتند که رسول و پیغام حق دروغ است . معنی دیگر بآن دروغ که میگفتند با مؤمنان که ما گروید گانیم و در باطن خلاف آن داشتند . و بتثقیل معنی آنست که ایشانرا عذاب است بآنچه رسول را دروغ زن گرفتند و قرآن را بدروغ داشتند . و گفته اند « من کذب علی الله فهو کفرٌ و من کذب علی النبی فهو کفرٌ و من کذب علی الناس فهو خدیعةٌ و مکرٌ » و قال النبی (ص) . « ایتاکم و الکذب محانب الا یسان . » و قال : « اذا کذب العبد کذبةً تباعد منه المملک میلاً من نین ما جاء به . » و قال - « برّ الوالدین یزید فی العمر و الکذب ینقص الرزق ، والدعاء یرد القضاء . » و قيل فی قوله تعالی - « بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ » - یعنی یكذبون بالقدر - و فی ذلك ما روی عن النبی ص انه قال - ثلثه لا یقبل الله منهم صرفاً ولا عدلاً عاق و مئان و مکذبٌ بقدر » و قال « یكون فی اُمتی و فی آخر الزمان رجالٌ یكذبون بمقادیر الرحمن عزوجل ، یكونون کذّابین ، ثم یعودون مجوس هذه الامة و هم کلاب اهل النار . » . و عن عائشه قالت قال رسول الله ص - « ستّة لعنتهم و لعنهم الله و کلّ نبی محابٌ الزاید فی کتاب الله ، و المکذب بقدر الله ، و المتسلط علی اُمتی بالجبروت لیذل من اعزّه الله و یعز من اذله الله ،

وَالْمُسْتَحِلُّ مُحَارَمَ اللَّهِ، وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَتَرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ. «  
 «وَاِذَا قِيلَ» - قرائت کسائی و یعقوب اشمام ضم است در فاء الفعل یعنی که تا  
 دلالت کند بر واو منقلبه و بر اصل کلمه که اصل آن قول بوده است، و نیز فاصل بود  
 میان صدور مصدر «وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ» یعنی لهؤلاء المنافقين وقيل ليهود. میگو بد چون  
 مؤمنان منافقان اوس و خزرج را گویند و تباه کاری میکنید در زمین و تباه کاری  
 ایشان آن بود که دلهای ضعیف ایمانان درمی شورانیدند و طعنهای در رسول و در دین  
 در سخنان خویش می تعبیه کردند، و مردمان را از غزا دل میگردانیدند و از سخاوت  
 می فرو داشتند، و چون ایشانرا گویند این فساد میکنید جواب دهند که ما مصلحانیم  
 یعنی میخواهیم که صلح دهیم مؤمنانرا و اهل کتاب را.

«وَقِيلَ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» - ای الذی نحن علیه صلاح عندنا نفسنا وذلك  
 لَانَ الشَّيْطَانِ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى «افْمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ  
 حَسَنًا». چون ایشان گفتند ما مصلحانیم و در طلب صلاح میگوئیم رب العالمین باطن  
 ایشانرا آشکارا کرد و مؤمنانرا از ضمیر ایشان آگاه گردانید گفت:  
 «آلَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» - آلا حرف تنبیه است و آصله - لا - دخل علیه  
 الف الاستفهام فاخر جته الى معنى التحقيق. میگوید آگاه ببد ای مسلمانان که ایشانند  
 مفسدان و تباه کلران.

«وَلَا يَكُنْ لَآ يَشْعُرُونَ» - لکن نمیدانند که رسول و مؤمنان از سر ایشان و  
 تباه کاری ایشان خبر دارند. معنی دیگر - لکن نمیدانند که غایت آن فساد چیست و آن  
 عذاب که ایشانرا ساخته اند چو نیست. و گفتند فساد درین آبت بمعنی عصیت است و  
 صلاح بمعنی طاعت - چنانکه در سورة الاعراف گفت «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ  
 إِصْلَاحِهَا» و در سورة النمل گفت - «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ». یعنی يعلمون  
 بالمعصية في الأرض وَلَا يُطِيعُونَ اللَّهَ فِيهَا. و در قران فساد است بمعنی هلاك چنانکه گفت -  
 «وَلَوْ كُنْ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» ای لهلكتا. و فساد است بمعنی قتل - چنانکه

گفت: « أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ » و فسادست بمعنی خراب چنانکه گفت: « إِنْ يَأْجُوجُ وَ مَا جُوجُ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ » و بمعنی سحر - « إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلَحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ » و بمعنی قحط باران « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ » و فساد بمعنی تضییع در خبرست - و ذلك فی قوله صلعم « بَدَأُ الْإِسْلَامَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأُ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ » قيل يا رسول الله و من الغرباء؟ قال الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ بَعْدِي مِنْ سُنتِي .

النوبة الثالثة قوله تعالى « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » الآية. ازاوّل سورة تا اینجا اشارت

است بفضل و لطف خداوند عزّوجلّ با آشنایان و دوستان و این آیت اشارت است بقهر و عدل او با پیگنان و دشمنان . و خدا را عزّوجلّ هم فضل است و هم عدل ، اگر عدل کند رواست و ر فضل کند از وی سزااست ، و نه هر چه در عدل رواست از فضل سزااست که هر چه از فضل سزااست در عدل رواست . یکی را بفضل بخواند و حکم اورااست ، یکی را بعدل براند و خواست اورااست . نیک آنست که فضل بر عدل سالارست و عدل در دست فضل گرفتارست ، عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش . نه بینی که عدل او را هام راه است و شاد آنکس که فضل او را پناه است . ثمره فضل سعادت و پیروزی است ، و نتیجه عدل شقاوت و بیگانگی . هر دو کاری است رفته و بوده - جفّ القلم بما هو کائن الی یوم القيمة . حکمی است ازلی و کاری انداخته و از آن پرداخته من قعد به جدّه کمْ ینهض به جدّه .

پیر طریقت گفت: « الهی از آنچه نخواستی چه آید؟ و آنرا که نخواندی کی آید؟ ناکشته را از آب چمیت؟ و نابایسته را جواب چمیت؟ تلخ را چه سودگوش آب خوش در جوار است؟ و خار را چه حاصل از آن کس بوی گل در کنار است؟ قسمی رفته نفزوده و نکاسته چتوان کرد ، قاضی اکبر چنین خواسته ، شیطان در افق اعلی زیسته ، و هزاران عبادت برزیده چه سود داشت که نبود بایسته . اذا کان الرضا والغضب صفةً ازلیّةً فما تنفع الاکمام المقصّرة والاقدام المؤدّية . » عمر خطاب روزی بر ابلیس رسید گریبان وی بگرفت گفت - دیر است تا من در طلب توام ترا بخانه برم تا کود کان بر تو بازی کنند . ابلیس گفت - ای عدر پیرانرا حرمت دار در هفت آسمان خدا را عبادت



کرده‌ام بهر آسمان صد هزار سال همی بالا گرفتم پنداشتم که آن بالا گرفتن من کرامتی است و نواختی چون نیک نگه کردم معنی آن بود که تا هر چند بالا بیش چون بی‌قیمت سخت‌تر و صعب‌تر افتم؛ ای عمر تو هفصد هزار ساله عبادت من ندیده و من ترا بیش بت بسجود دیده‌ام. عمر دست از وی برداشت و زبان حال ابلیس از سر می‌چوید می‌گوید:

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود      مستوجب شکر و آفرین خواهد بود  
 بالله که گمان نبردم ای جان جهان      کآمد مرا فلذک این خواهد بود  
 «تَحْتَمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» - یکی را مهر بیگانگی بردل نهادند تا در کفر بماند،  
 یکی را مهر سرگردانی بردل نهادند تا در فقرت بماند، آن بیگانه است رانده و سر  
 راه گم کرده، و این بیچاره در راه بمانده و بغیر دوست از دوست باز مانده.

بهرچ از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

نه هر که از کفر برست او بحق پیوست که وی از خود برست، او که از کفر  
 برست با شنائی رسید و او که از خود برست بدوستی رسید، و از آشنایی تا دوستی  
 هزار منزل است و از دوستی تا بدوست هزار وادی.

مَا زِلْتُ أَنْزِلُ مِنْ وَدَادِكَ مَنْزِلًا      يَتَجَسَّوْنَ الْأَبَابُ عِنْدَ نَزْوَالِهِ

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ» - این قصه منافقانست و سر نفاق منافقان

بشرف مصطفی باز می‌گردد از دو وجه - یکی از روی غیرت دیگر از روی رحمت. چون  
 مصطفی محبوب حق بود و جمال و کمال از حدود افهام و اوهام او در گذشتند الله تعالی  
 او را بحکم غیرت در پرده عصمت خویش گرفت، و نفاق منافقان نقاب جمال وی ساخت،  
 و ز عالمیان در حجاب شد تا کسی او را بحقیقت بنشناخت و چنانکه بود او را بکس ننه‌ود،  
 «وَنَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» اگر نه نفاق منافقان نقاب آن طلعت بودی  
 خلائق همه خاک در نور غیب انداختندی. آن چنان آفتابی و نوری و ضیائی را چنان  
 نفاقی که نفاق عبداللّه ابی سلول و مانند او بود بکار باید، و اگر نه شعاع آن جمال  
 بآدمیان بیش از آن کردی که جمال عیسی با قوم عیسی کرد تا گفتند: المسيح ابن الله.

و این را بمثالی بتوان گفت :- این قرص آفتاب که شعاع وی از آسمان چهارم میتابد روی در آسمان پنجم دارد و الله تعالی فرشتگان آفریده و بروی موکل کرده و در پیش آن فرشتگان بیابانهای پر برف می آفریند، و ایشان از آن برف چندانك كوه کوه بر مبدارند و در قرص آفتاب مبرزند تا حرارت آن شکسته میشود و اگر نه از تبش و حرارت وی عالم بسوختی - همچنان نفاق منافقان در حضرت آن آفتاب دولت انداختند و گر نه خلائق همه ز نَار شَرک بستمندی. ولیکن آن مهتر عالم همه لطف و رحمت بود - چنانك گفت صلعم «انارحمةٌ مُهداةٌ» و قال تعالی «وما آركَ سَلَناكَ إِلَّا رَحمةٌ لِلْعَالَمِينَ»  
 «يُخادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا» - خود کردند و خون خود بدست خود ریختند و داغ حسرت بر جان خود نهادند، که قصد فریب حق داشتند. و سرانجام آن کار نشناختند. شوخی آدمی را چه پایانست، و بی شرمی ویرا چه کرانست. تقصیر را روی بود و شوخی را روی نه، تقصیر از ضعف است و ضعف در خلقت آدمی و شوخی ستمیزست و ستمیز نشان بیگانگی.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» - اینست بیماری که آنرا کران نه، و اینست دردی که آنرا درمان نه، و اینست شبی که آنرا بام نه، بزارتر از روز منافق روز کیست؟ که از ازل تا ابد در بیگانگی زیست، امروز در عذاب نهانی، و فردا در حسرت جاودانی. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» - اذاراوا اشكالهم الذين صدقوا كيف وصلوا، و راوا انفسهم كيف خسروا.

النوبة الاولى - قوله تعالى - «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ...» - و چون که مؤمنان اینانرا گویند - «آمِنُوا» - بگروید. «كَمَا آمَنَ النَّاسُ» - چنانك مردمان گرویده اند. «قَالُوا» - جواب دهند و گویند - «أَنُؤْمِنُ» - باشما بگرویم «كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ» - چنانك سبکساران و سبک خردان گرویدند. «آلَا» آگاهید - «إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ» بدرستی که ایشان نازبر کان و سبکسارانند «وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱۳</sup> - ولیکن نمیدانند که سزای نام سفه ایشانند - «وَاذْأَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا» - چون که مؤمنانرا ببینند - «قَالُوا

آمَنَّا - گویند ما گرویده ایم «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ» - و چونکه و اسالاران خویش رسند و از گرویدگان خالی شوند. «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» - گویند ما باشما ایم «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُنَ»<sup>۱۴</sup> - ما بر مؤمنان افسون گزاییم - «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» - الله بر ایشان می افسوس کند. «وَيَمْدَهُمْ» - و می فرا گذارد ایشانرا «فِي طُغْيَانِهِمْ» - در گزاف ایشان «يَعْمَهُونَ»<sup>۱۵</sup> تا متحیر می باشند. «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ» - ایشان آیند «اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ» - که گمراهی را بخردند و راست راهی بفروختند. «فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ» سودمند نیامد بازگانی ایشان «وَمَا كَانُوا هُمُودِينَ»<sup>۱۶</sup> - و راست راه نیامدند. «مَثَلُهُمْ» - صفت ایشان «كَمَثَلِ الذِّبْي» - راست چو بخت رفت مردی است «اسْتَوْفَدَ نَارًا» - که آتشی افروخت در هامون «فَلَمَّا اضْمُتَّ» - چون روشن کرد آتش «مَاحَوْهُ» - گردبر گردوی «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» - الله آن روشنائی ایشان ببرد - «وَتَرَكَهُمْ» - و ایشانرا گذاشت «فِي ظُلُمَاتٍ» - در تاریکیها «لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۱۷</sup> - که هیچ نمی بینند «صُمُّ» - کراناند «بُكْمٌ» - گنگاناند «عُمَىٰ» - نابینایاناند «فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»<sup>۱۸</sup> - پس ایشان از کفر باز نیایند. «أَوْ كَصُمِّ» - یا چون بارانی سخت «مِنَ السَّمَاءِ» - از آسمان «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» - که در آن باران هم تاریکیها بود و هم رعد و هم برق. «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» - انگشتهای خود در گوشهای خود میکنند «مِنَ الصَّوَاعِقِ» - از بیم آن که صاعقه رسد بایشان «حَذَرَ الْمَوْتِ» - از بیم مرگ - «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۱۹</sup> - والله پادشاه است بر ناگرویدگان و تاننده بایشان. «يَكَادُ الْبَرْقُ» - خواهد آن برق درخشند «يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ» - که دیدهای ایشان بر باید «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ» - چون ایشانرا جای روشن کند «مَشَوْا فِيهِ» - در آن

بروند «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ» - وچون واز تاریک گردد ورا ایشان «فَامُوا» - برپای بمانند. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ» - و اگر خواهد الله «لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» هم شنوایی ایشان ببرد و هم دیده های ایشان «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - بدرستی که الله همه چیز قادر است و همه کار را توانا.

النوبة الثانية - قوله تعالى «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا» - بیش از آنکه معنی آیت گوئیم بدانکه این آیت اشارت بدو گروه است از آن قوم که رسول را دیدند: یک گروه از ایشان اهل صدق و وفاق اند، و دیگر گروه اهل شک و نفاق، و ما وصف و سیرت هر دو گروه بگوئیم آنکه بمعنی آیت باز آئیم ان شاء الله. اما گروه اول که اهل صدق و وفاق اند صحابه رسول اند، خیار خلق و مصایح هدی، اعلام دین و صیافه حق، سادات دنیا و شفعا آخرت رسول خدا را بپذیرفتند و باخلاص دل و پراگواهی دادند و بر تصدیق یقین و پراپیشوا گزیدند و بتعظیم و مهر بوی پی بردند و بر سنت وی خدا را پرستیدند. ایشانند که الله گفت ایشانرا «کنتم خیر امة جعلناکم امة وسطاً» - شما ایدامت گزیده پسندیده، بهینه زمینیان. جابر بن عبد الله گفت روز حدیبیه هزار و چهار صد مرد بودیم رسول خدا در مانگرسرست گفت - «انتم خیر اهل الارض». و قال عبد الله بن مسعود - «ان الله اطّلع فی قلوب العباد فوجد قلب محمد خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه وبعثه برسالته. ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه یقاتلون عن دینه فمارآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، ومارآه المسلمون سیئاً فهو عند الله سیئاً» و قال ابن عمر - «لمقام احدهم مع رسول الله مغبراً وجهه خیر من عبادة احد کم عمره». ابن عمر فراقوم خویش گفت یکبار که در حضرت مصطفی یاران در مقام جهاد و معارک ابطال شمشیر زدند و مبارزی کردند آن خاک که بر چهره ایشان نشست آن ساعت فاضلتر از جمله عبادت شماست در عمر شما. خبر درست است که گفت صلعم: خیر هذه الامة اربعة قرون القرن الذی انافیهم، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم، و واحد فرد. اشار صلعم بهذا الی المتمسکین بالدين فی آخر الزمان، الذین ورد فیهم الاخبار بالثناء

عليهم، منها قوله ص « من أشدَّ أمتي لي حُبَّاناسٌ يكونون بعدى يرذِّ احدهم لورآني باهله و ماله. »

اما گروه دوم اهل شك و نفاق بر سه فرقه اند :- از بهر آنكه نفاق بر سه رتبت است نفاق مهين و كهين و ميانه . مهين آنست كه در دل شك و نفاق بود و ريب چنانك گفت « في قلوبهم مرضٌ » و بغض مصطفى در دل كيرد و دشمنان و برا دوست دارد . و نفاق ميانه آنست كه نماز بكسلاني كند و عمل باري و صدقه بگراहित دهد . و نفاق كهين در نماز بجماعت تقصير كردن است و در عهد غدر كردن و در امانت خيانت ، و سو كند بدروغ ياد كردن و ميان مردم سخن چيني كردن و بامردم دو زبان و دو روي بودن اما نفاق مهين كفر است و عين الحاد . كسي كه آن نفاق بروي درست شود او را از مسلمانان بشمرند و بر كفر وي گواهي دهند و ترحم نكنند . چنانك در عهد رسول خدا **عبدالله** **ابى سلول** بود و اصحاب وي و ايشان كه **مسجد ضرار** را بنا كردند و انسان ديه در عقبه همت كردند كه رسول را بيو كنند (۱) رسول خدا بنفاق اين مطلب را واهي داد و تعيين كرد . وفي ذلك ما روى **حديثه** **رضي الله عنه** قال - « كنتُ اسوق برسول الله صلى الله عليه و آله و عمار بقود به فجاء اثنى عشر را كبا لينفروا بالنبي فجعلت اسرب و جوههم و ادفعهم عنا - فقال النبي هذا فلان و فلان فسمي باسمائهم كلهم و قال هم المنافقون في الدنيا و الآخرة ، فقلت يا رسول الله ألا تبعث اليهم فأتبائهم برسهم قال اي اكره أن يقول الناس قاتل بهم حتى اذا ظفر بهم فقتلهم و لئنهم ذرهم يلعنهم الله بالذي بلاء قلت و ما الدُّييله ؟ قال نارٌ توضع على نياط قلب احدهم فتقتله . »

اما نفاق ميانه و نفاق كهين بيش از فسق و معصيت نيست و علي الاطلاق اسم نفاق بر پيشان نهادن روا نيست . و در عهد رسول خدا اسم صحت از پيشان بپشتاد و ترخم باز نگر فتند . و از اين بابست آنچه مصطفى گفت - « اربعٌ من كن فيه كان منافقا خالصا اذا حدث كذب و اذا وعد خلف و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر ، و من كانت فيه خصلةٌ منهن كانت فيه خصلةٌ من النفاق حتى يدعها . » و قال - « تجد من نزار الناس

(۱) يور كنند - في نسخه الف . بكتكند - في نسخه ج .

ذا الوجهین الذی یأتی هؤلاء بوجهٍ وهؤلاء بوجهٍ ، ومن کان ذاللسانین فی الدنیا جعل الله عزوجل له یوم القیمہ لسانین من نار . « وروی ان عبد الله بن عمر لما حضرته الوفاة ، قال انظروا فلاناً - لرجلٍ من قریش - فانی كنت قلت له فی ابنتی قولاً کشفه العدة وما أحب ان القی الله بثلث التفاق وانی اشهدکم انی قد تزوجته . وقال صلی الله علیه وسلم من لم یغز ولم یحدث نفسه بالغزو ومات علی شعبةٍ من التفاق . « این همه از یک بابست و امثال این فراوانست برین اقتصار کنیم .

قوله تعالى - « وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا كَمَا اٰمَنَ النَّاسُ » - معنی آنست که چون مؤمنان فرا منافقان گویند که پیغمبر را و پیغام را براست دارید و استوار گیرید و بگریزید چنانکه صدیقان صحابه و مؤمنان اهل کتاب گریزیده اند . « قالوا » - یعنی فیما بینهم ایشان با هم سران و هم نشینان خویش گویند « اَنُؤْمِنُ » ؛ استفهام است بمعنی انکار و جحد یعنی - لا نؤمن - ما نگر و بم چنانکه بی خردان و سبکساران گریزیدند ، ایشان این با قوم خویش گفتند و الله بر مؤمنان آشکارا کرد و ایشانرا جواب داد و گفت - ( اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ ) آگاه بید و بدانید که بی خردان و سفیهان ایشانند و لکن نمی دانند که جاهلان و سفیهان ایشانند که حق نپذیرفتند و نافرمانی کردند . سَفَه و سَفَاهة و سفاهة نازیر کیست و تهی ساری بود ، سَفَه بی خردی کردن و گفتن بود . و منافقان هم از آنجا مصدقانرا - سفها - خوانند که هذا من حشویات المشبهه - متکلمان مثبتانرا حشویان خوانند گفتند ایشان سخن مبشنونند و می پذیرند و بر معقول خویش عرضه نمیکند ، و آنرا در خرد باز نمی جویند سفیهان و سبکساران اند . منافقان مخلصانرا همین گفتند و الله تعالی جواب ایشان برآستی باز داد و آن گمته ایشان بریشان رد کرد و اهل حق را نصرت داد ، مَبْکُود جَلّ جلاله « و کان حقاً علینا نصر المؤمنین » .

مفسران گفتند « ناس » درین آیت صحابه رسول اند و مؤمنان اهل کتاب . و آنجا که گفت : - « لتکونوا شهداء علی الناس » جمله اهل شر که اند از هر امت که بودند ، و آنجا که گفت : - « لعلی ارجع الی الناس » اهل مصدر اند . و آنجا که گفت : - « وما

جعلنا الرؤية التي اريناك الا فتنة للناس اهل مكة اند. و آنجا كه گفت : - كان الناس امة واحدة « اهل كشتی نوح اند. و آنجا كه گفت : - « أنت قلت للناس » بنی اسرائیل اند. « من حيث أفانئ الناس » اهل یمن اند. « یا ایها الناس ان وعد الله حق » همه مردم اند و در قرآن ناس بیاید که معنی یک مرد باشد چنانکه گفت : - « ام یحسدون الناس » اینجا مصطفی است جای دیگر گفت : - « الذين قال لهم الناس » اینجا نعییم بن مسعود الثقفی است ان الناس قد جمعواکم « بوسفیان حرب است .

« واذلقوا الذین آمنوا » - این آیت در شان عبداللہ ابی سلول البخزرجی

و اصحاب وی فرو د آمد خر جوا ذات بوم فاستقبلهم نفر من اصحاب رسول الله فقال لاصحابه - انظروا كيف ارد هؤلاء السفهاء عنکم ، فاخذ بيد ابی بکر فقال مرحباً بالصديق سيد بنی نعيم وشيخ الاسلام وثاني رسول الله في الغار البازل نفسه وماله لرَسُولِ اللَّهِ ، ثم اخذ بيده عمر فقال مرحباً للسيد بنی علي بن كعب ، الفاروق ، القوي في دين الله ، البازل نفسه وماله لرَسُولِ اللَّهِ . ثم اخذ بيد علي فقال - مرحباً بابن عم رسول الله وختنه ، سيد بنی هاشم ما خلا رسول الله ، فقال له علي يا عبدالله اتق الله ولا تنافق فإن المنافقين شر خايقة الله . فقال له عبدالله يا ابا الحسن الى تقول هذا والله ان ايماننا كإيمانكم و تصديقنا كتصديقكم . ثم افرقوا فقال لاصحابه - كيف رأيتموني فعاتوا فاذاريتهم وهم فافعلوا كما فعلت - فائشوا عليه خيراً وقالوا لا تزال بخير ما عشت . فرجع المسلمون الى رسول الله واخبروه بذلك . فانزل الله تعالى هذه الآية - « واذلقوا الذين آمنوا . » - جای دیگر گفت : - « واذلقواكم قالو آمنا »

« واذاخلوا » یعنی من المؤمنین و انصروا « الى شياطينهم » ای مردنهم

و کهنتم وهم خمسة نفر من اليهود ولا يكون كاهن الا و معه شيطان تابع له - كعب بن الاشرف بالمدينة و ابو برزة الاسلمی فی بنی اسلم و عبدالدار فی بنی جهينه و عوف بن مالك فی بنی اسد و عبدالله بن السوداء بالشام . میگوید منافقان چون مؤمنانرا بینند گویند ما بگرویدیم و چون از مؤمنان خالی باشند و با سالاران و سران

خویش رسند گویند « اَنَا مَعَكُمْ » - وعلیٰ دینکم - ما با شما ایم و بر مؤمنان استهزا میکنیم. شیاطین اینجا ماردان و معاندان اند. جای دیگر گفت شیاطین الانس والجن از آدمیان و پریان هر کس از حق شطون گرفت و دوری شیطانست. برین معنی اصل شیطان از شطون است نون در آن اصلی، بر وزن فِعال و قیل هو فعّالان من شاطِ یَشیط اذا هلك. مالک دینار گفت در زبور داود خواند - طوبی لمن لم یسلك سبیل الاثمة ولم یجالس الخطّائین ولم یدخل فی هُزؤ المستهزئین، طوبی للرحماء اولئک یکون علیهم الرحمة وویل للمستهزئین کیف یحرقون بالنّار. »

« الله یستهزئ بهم » - پارسای آنست که الله بریشان می افسوس کند، و معنی آنست که الله ایشان را بر آن افسوس می پاداش کند. چنانک در خبرست « من سبّ عماراً سبه الله » هر که عمار را دشنام دهد الله او را دشنام دهد - یعنی الله آنکس را پاداش دهد جای دیگر گفت « فیسخرّون منهم سخر الله منهم » و هم از این بابست « نسوا الله فَنَسِیْهِمْ » منافقان الله را فراموش کردند تا الله ایشانرا فراموش کرد، والله فراموش کار نیست که گفت عزّ و علا - « وما کان ربّک نسیّاً ». این سخن درخرج معارضه بیرون آمد و مراد بآن خبر است یعنی فرو گذارد ایشانرا. چون فراموش کاران. و فی الخبر أنّ الله تعالیٰ یقول للشقیّ « یوم القیمة هل ظننت أنّک تلقانی یومک هذا فیقول لا، فیقول الیوم انساک، کما نسیتنی » و درقرآن ازین باب بسیار - « و مکروا و مکر الله » - انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً -

شیخ الاسلام انصاری رحمه الله گفت - این مکر و کید و استهزا و سخریت الله تعالیٰ جایها در قرآن بخود منسوب کرد و هر چند که این خصلتها از جزا الله نار است آبد و نایکو و بجور آمیخته و بعیب آلوده اما از الله راست آید و نیکو و تدبیر بحق و عدل از عیب و عار و جور پاک. از هر چیز که ازو آید و او کند ازو راست است و پاک بحجّت خداوندی و سزای آفریدگاری - قلّله الحجة البالغة - لا یسئل عما یفعل. از پاداش استهزا است که کافرا را گفت : - « لا تتركوا وارجعوا الی ما اترفتم فیهِ و مساکنکم لعلکم تسئلون - » میگوید چون بایشان رسید روز گرفتن من پای در جنبانیدن



گیرند، ایشانرا گوئید یای مجنبا نید و واز گردید و اجای تنعم و ناز و توانگری خویش و باخانه و پیشگاه خویش تا بخدمت شما آیند و شما را برسند. و دیگر بجای گفت که دوزخی را در دوزخ گویند «ذُقْ اِنَّكَ انتَ العزيزُ الحَکیمُ» بچش که تو آن عزیز و کریمی، علی حال آن خواجه و کدخدای، ابن عباس گفت در معنی آیت «ان الله تعالىٰ یطلع المؤمنین و هم فی الجنة علی المنافقین و هم فی النار فیتقولون لهم ان تجبّون ان تدخلوا الجنة فیتقولون نعم فیتفتح لهم باب من الجنة و یقال لهم ادخلوا فیسبّحون و یسبحون فی النار: فاذا انتهوا الی الباب سدّ عنهم و ردّوا الی النار و یضحک المؤمنون و ذلک قوله «ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون». الی قوله «فالبوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون.»

«و یمدّهم فی طغیانهم بعهون» - مَدَّ در عذاب کویند و امد در نعمت، قال الله «و نمُدّه من العذاب مدّا» و قال تعالی - «و امددنا لهم باموال و بنیان» و الطغیان تجاوزُ الحدِّ و العمهُ التحیّر - معنی آنست که ایشانرا متحیر و کزاف کار و راه راز داری دراز فرو گذارد تا حاجت بر بسان لازم تر بود و عقوبت ایشان صعب تر. قال محمد بن کعب القوری - «لما قال فرعون لقومه ما علمت لکم من اله غیری، نشر جنبراً الی اجنحة العذاب غضب الله تعالی، فاوحی الله تعالی الیه - مه یا جبرئیل انما یجعل العفوة من بخاف الفوت، فامهلہ الله بعد هذا المآلة اربعین عاماً. و اوحی الله الی عیسی بن مریم ما عیسی کم اطیل التسمّة و احسن الطلب و القوم فی غفلة.»

«اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی» - ایشانند که کم راهی بر استراهی خریدند - جهودان بودند که پیش از مبعث رسول صلعم بر مادی بودند که بوی ایمان داشتند پس از مبعث بتکذیب و جهود بدل کردند. هذا قول قتاده و مقاتل. و لفظ اشترا بر سبیل توسع گشت، که آنجا بیع و شری نیست اما استدلال و اختبار هست یعنی - استبدلوا الکفر بالایمان و اخذوا الضلالة و ترکوا الهدی، و ذلک لان کل واحد من البیعین یاخذ مافی یدیه صاحب و یختاره علی مافی یدیه. کسی که دیا

بر عقبی اختیار کند او را بر طریق توسع گویند عقبی بدنیا بفروخت اگر چه آنجا خرید و فروخت نیست، این همچنانست و گفته‌اند - حق بندگان خدا و سزای ایشان آنست که خدا را عبادت کنند و معرفت وی حاصل کنند که ایشانرا برای آن آفریده‌اند. چنانکه الله گفت - «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون». و راه راست و دین پاک این دانند و باین راه روند. پس کسی که اختیار کفر و ضلالت کند و بر راه کثر و طریق شیطان رود و باین ضلالت بآن هدایت بدل پسندد - راست آن باشد که الله گفت - «اشتروا الضلالة بالهدى» - و اصل ضلالت حیرت است و بگشتن از راه راست یقال - ضللت المكان اذا تحيرت فيه ولم يهتد اليه، و اضللت التي اذ اذهب عنك. و در قرآن ضلالت بروجوه است :- بمعنی غی و کفر - چنانکه در بن آیت و در آن آیت که گفت «ولا ضلّهم» - و بمعنی خطا - قوله «ان ابا نالفي ضلال مبین» - و بمعنی ابطال - قوله «و صدوا عن سبيل الله اضل اعمالهم». و بمعنی نسیان - قوله - «فعلتها اذ انا من الضالين» و قوله - «ان تنال احديهما» و بمعنی هلاک و بطلان - قوله «اننا ضللنا في الارض» و بمعنی محبت - قوله «انك لفي ضلالك القديم».

«فما ربحتم تجارتهم» - ای ما ربحوا فی تجارتهم - میگوید باین بازرگانی که کردند و این بدل که پسندیدند پیروز نیامدند و سودی نکردند. پس گفت «وما كانوا مهتدين» - یعنی نه بازرگانی ایشان سودمند آمد و نه راه بآن یافتند، که بسیار بازرگان بود که سود نکنند لکن راه آن داند و شناسد، الله تعالی میگوید ایشان نه سود کردند و نه راه بآن دانستند. سفیان ثوری گفت :- «كلکم ناجر فليمنظر امرؤ ما تجارته» هر کس از شما می بازرگانی کند، یکی ورنگیرد تا خود بچه بازرگانی میکیند و خود چه در دست دارد، عزت قرآن ترا ببازرگانی سودمند راه می نماید و میگوید - «هل اذلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم، تؤمنون بالله ورسوله...»

[«مثلهم كمثل الذي استوقد نارا» - چون حقیقت حال ایشان فرمود تعقیب کرد بضرب مثل از جهت زیادتی توضیح و تقریر، زیرا که آن اوقع است و امقع، در دل

واقع است از حجت خصم الد. و مثل در اصل بمعنی نظیر است يقال - مثلٌ و مثلٌ و مثیلٌ کشبه و شبه و شبهه. و معنی آن است که حال عجیبه ایشان همچون حال آنکس است که بیفزود آتشی. «والذی» بمعنی الذین است که فی قوله تعالی «وخصتم کالذی خاضوا». اگر چنانچه مرجع در بنور هم بابشان باشد. والاستیقاد طلب الوقود و السعی فی تحصیلہ و هو سطوع النار و ارتفاع لهبها و اشتقاق النار من نار بنور نوراً - اذا نفر لان فیها حركة و اضطراباً.

«فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْأَهُ» - ای النار حول المستوقد ان جعلتها متعدية والا ممکن است که مسند باشد به لفظة ما. و تأنیث أضاءت از جهت آن است که ما حول آن اشیاء و اما کن است. معنی آن است که چون روشن گردانید آتش پیرامون مستوقدا «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» جواب امّا و ضمیر - هُم - راجع است به الذی - و جمیع ضمیر حمل بر معنی است، و بنور هم گفت و بنار هم نگفت زیرا که مراد آفر و ختن آتش است یا استینافی است که جواب معترض است، کَوْنُهَا مِیْکُوید حال ایشان چیست، حال ایشان تشبیه کرده اند بحال مستوقدی که آتش او منطفی شده، و اسناد اذهاب به الله تعالی است از بهر آنکه همه افعال راجع است باو تعالی، يقال - ذهب السلطان بماله اذا اخذه و ما اخذه و امسکه فلا مرسل له. - وعدول کرد از ضوء بنور، یسا کر گفتی ذهب الله بضوئهم احتمال ذهاب بودی با زیادتی که در ضوء است.

«وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ.» - پس ذکر تاریکی کرد که آن عدم نور است و طمس نور بکلی، و جمع و تنکیر ظلمات و وصف آن کرد بظلمتی خالصه که هیچ شبح آنرا نبیند، و ترک بمعنی طرح و حلی است، و ترک یا مفعول میخواهد پس صبر و رت در او تضمین کرد و او را جاری بحر ای افعال قلوب گردانید و فرمود - و ترکهم فی ظلمات - همچنانکه شاعر گفته: -

فترکته جرز السباع بنشئه      یقصمن قلة رأسه و المعصم

والظلمة مأخوذ من قولهم ما ظلمك ان نفعل کذا ای مامنعک - لا نها تسد البصر

و تمنع الرؤیه (۱).

**قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مقاتل و سلی** آن است که این آیت در شأن منافقان فرو آمد و « مَثَلُهُمْ » ضمیر ایشانست **سعید بن جبیر و محمد بن کعب القرظی و عطا** میگویند در شأن جهودان است « و مَثَلُهُمْ » ضمیر ایشانست، گفتند - چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و با عرب افتاد جهودان **قریظه و فضیر و بنی قینقاع** در **توریه** خواندند که پیغامبر آخر الزمان **محمد** خواهد بود و امت وی خیار خلق اند، و گزین عالم و میراث دار پیغامبران، از **شام** برخاستند و آمدند تا **بمدینه** **مصطفی** که مهبط وحی است، محل رسالت، و حرم **مصطفی**، و هجرت گاه دوستان حق. مردی بود با این جهودان او را **عبدالله بن اهبان** میگویند **ابوالهیبان** و ایشانرا پنددادی و نصیحت کردی، و نعت **مصطفی** و سیرت و اخلاق وی چنانکه در **توریه** دیده بود بریشان خواندی، و گفתי امید دارم که روزگار وی در رسم و او را دریابم و بوی ایمان آرم اگر این طمع راست شود، و الا زینهار که قدر وی بدانید و خطر وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید، و قدم از جاده شریعت وی بنگردانید تا سعید ابد گردید. **جهودان** این نصیحت قبول کردند و تصدیق **مصطفی** در دل میداشتند، و در امید این روشنائی روزگاری بودند تا بوقت بعثت **مصطفی** صلعم و تحقیق نبوت و رسالت وی. پس جهودان چون بعان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب میخواندند بوی کافر شدند و در ظلمت کفر بماندند. پس رب العالمین ایشانرا این مثل زد. این قول **سعید جبیر**. اما قول **ابن عباس و مقاتل و جماعتی** آنست که ابن صفت منافقانست و مثل ایشان، میگوید - مثل ابن منافقان در شهادت گفتن و کفر نهانی در دل داشتن راست چون مثل مردی است - یعنی قومی - و این در لغت عرب رواست، و لهذا قال فی الاخر الا یہ « ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ » قومی در شب تاریک در بیابانی بی مهتاب و بی چراغ که هیچ فرا جای خویش و راه خویش نمی بینند، و از ددان و دشمنان میترسند، و در آن

(۱) از آیه « مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّبْيِ ... » تا تمنع الرؤیه که در میان هلاکین گذارده ایم - از نسخه ج نقل شد و نسخه الف این قسمت را فاقد است.

تاریکی لختی خار و گیاه فراهم نهند، و آتش در آن زنند. چندانک آتش برافروزد ایشان فرا راه بینند و جای خویش بشناسند و ازدان و دشمنان ایمن شوند. پس چون آتش فرومیرد ایشان در تاریکی و حیرت فرومانند و در ترس و هراس افتند، آن شب مثل کفر منافقان است و آن آتش مثل شهادت ایشان، چون شهادت گویند در اسلام آیند و چون با شیاطین خویش رسند و گویند «إِنَّا مَعَكُمْ» - از آن روشنائی شهادت بیفتند، و در کفر خویش فرومانند، که هیچ فراق حق نبینند. معنی دیگر این که منافقان تازه اند در میان مسلمانان بروشنائی کلمه شهادت میروند و ایمن می‌نشینند و بامسلمانان یاری اند در احکام شرع، پس چون بمبرند بظلمت و حیرت باز شوند و در عذاب جاوید بمانند و گفته اند - تشبیه منافقان بایشان که آن آتش افروختند در شب تاریک از بهر آنست که آنکس که از روشنائی در تاریکی شود ظلمت وی مضاعف و حال وی دشوارتر از آنست که از ابتدا خود در ظلمت باشد. و این تاریکیها یکی تاریکی شب است، و دیگر تاریکی فرومردن آتش، سدیگر تاریکی کور در حق منافق.

سؤال کنند که هر که در تاریکیها باشد خود هیچ نبیند پس چه معنی را گفت - «لَا يُبْصِرُونَ»؟ پس از آنکه - فی ظلمات - گفته بود؟ جواب آنست که بعضی حیوانات در ظلمت بینند و تاریکی ایشانرا از بددن منع نکند، الله تعالی بینائی و روشنائی بسیار از ایشان نفی کرد که ایشان چون آن حیوانات و چهارپایان نیستند بلکه از آن بترانند و نادانتر - اولئك كالانعام بل هم اضل - و در قرآن ظلماتست بمعنی کفر و تارک - چنانک گفت - «يَخْرُجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» - و بمعنی سیاهی شب - چنانک گفت - «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» - بمعنی احوال - چنانک گفت - «قُلْ مَنْ نَبِّئِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» -

آنکه منافقانرا صفت کرد گفت - «صُمٌّ» - کران اند، یعنی از سماع قرآن «بُكْمٌ» - گنگان اند، یعنی از خواندن قرآن - «عُمًى» - نابینایانند، یعنی از دیدن رسول و معجزات و دلائل نبوت وی، هر چند که بکوش ظاهر میشوند و بزبان ظاهر میگویند و بچشم ظاهر می بینند چنانک رب العالمین گفت «فَأَنبَأِ الْغُفَّارَ»

اما چون اعتقاد دل و بصیرت سر با آن نبود وجود و عدم آن یکسان بود. و قيل -  
 « صَمُّ عَنْ سَمَاعِ الْمَدْحِ وَ الثَّنَاءِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّعُمْ ، بِكُمْ عَنْ أَنْ تَتَكَلَّمُوا بِالْمَدْحِ وَ الثَّنَاءِ  
 عَلَى النَّبِيِّ صَلَّعُمْ ، عُمَى عَنْ رُؤْيَا الْخَيْرِ وَ مَا يَنْفَعُ النَّبِيَّ صَلَّعُمْ وَ اصْحَابَهُ . » و گفته اند  
 بکم کران اند که هیچ حق نشنوند ، بکم گندگان اند که بر شهادت گفتن قوت نیابند ،  
 عُمَى نابینایان اند که نشان حق نمینند .

« فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ . » - پس ایشان از کفر باز نیابند این حکم است بر شقاوت  
 منافقان و حرمان ایشان از ایمان چنانکه - « أَلَا نُنذِرُكُمْ أَنْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » -  
 حکم است بر حرمان مشرکان قریش . میگوید این منافقان هر گراز کفر توبه نکنند  
 و ایشانرا بر ستاخیز با نفاق انگیزند . و ذلك فی قوله صلعم « يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ  
 عَلَى مَامَاتٍ عَلَيْهِ . الْمُؤْمِنُ عَلَى إِيْمَانِهِ وَ الْمُنَافِقُ عَلَى نِفَاقِهِ . » و چگونه از کفر باز آیند  
 و رب العالمین بشقاوت ایشان حکم کرده و گفته - إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ لَهُمْ رُبَاكَ لَا يُؤْمِنُونَ .  
 و لَوْ جَاءَ تَهُمْ كُلُّ آيَةٍ - و قضاء القاضی لایفسخ .

آنکه مثلی دیگر زد هم ایشانرا گفت - « أَوْ كَصَيِّبٍ » یعنی او کاصحاب صییب  
 ابن آو ایاحت راست نه شك را ، که بر الله شك روانیست و در صفات وی سزا نیست ،  
 و معنی آنست که مثل منافقان با آن قوم زنند که آتش افروختند یا باین قوم که  
 ایشانرا باران سختی رسید - بهر کدام که مثل زنند راست است و مباح و درخور -  
 « صَيِّبٌ » باران سخت است ، و هو فِعْلٌ مِنْ صَابَ يَصُوبُ إِذَا نَزَلَ وَ انْحَدَرَ ، فهو الماطر  
 الشدید الذی له صوتٌ . و « سَمَاءٌ » اسم جنس است یکی از آن سماوة گویند و اصله  
 سما - و لا نه من سما یسمو فقلبوا و همزة قومی گفتند سما اینجا سحاب است « فیه »  
 یعنی فی ذلك السحاب . و قبل فی الصَّيْبِ - ظُلُمَاتٌ - فی ظلمة السحاب و ظلمة اللیل و  
 ظلمة المطر . فقد قالوا إِنَّ الْمَطَرَ ظِلْمَةٌ إِذَا نَزَلَ بِالْعَذَابِ « وَرَعْدٌ وَ بَرْقٌ » - اصل الرعد  
 من الحرکة وَ الصَّوْتُ « وَ الْبَرْقُ » من البرق و هو الصَّوْعُ . « رَعْدٌ » بقول بعضی مفسران

فرشته است که الله را تسبیح میکند. و در خبر است که **جهودان** از رسول هم پرسیدند که این رعد چیست؟ فقال - «مَلَكٌ» من الملائكة مؤکَلٌ بالسحاب معدٌ منارِقٌ بسوق بها السحاب حيث يشاء الله» گفت فرشته است برمیخیزد مؤکَلٌ بالسحاب معدٌ منارِقٌ بسوق بها السحاب حيث يشاء الله. و آنجا راند که فرمانست، و خرق آن برق است که می درخشد.

گفتند یا **محمد ص** آن آواز چیست که می شنویم؟ گفت - که بانای آن فرشته است که بر میخیزد. چنانکه شبان بانگ بر گوسپند زند.

آورده اند از رسول صلعم که گفت - در مدینه آواز رعد آمد آوازی بلند و دراز بر کشید، گفتا جبریل را پرسیدم که چه میگوید؟ جبریل گفت من از منافع پرسیدم که کجاست فرموده اند که باران ریزی؟ میخ گفت زمینی در حضور موت آنرا بیمهم خوانند فرموده اند مرا که آنجا باران ریزم. **شهر حوشب** داشت: «الرعد ملك من ملك السحاب يسوقه كما يسوق الحادي ابله فاذا خالفت سحابة صاح بها فاذا ابله فغيبه تناثر من فيه الشر وهي الصواعق التي رأيتم». **عن وهب بن منبه قال**: «الرعد ملك من ملك السحاب يعلمها الا الله: - الرعد، والبرق، والغيت». **وفال ابو الدرداء** «الرعد الله يسبح والبرق للخوف والطمع، والبرد عقوبة والصواعق بالخطيئة، والجراد زحف اقوام ورجز لاخرين، والبحر بمكيال والجبال بميزان». **رسول** گفت. هر که که رعد شنود خدا برا یاد کند که نا کرانرا از آن گزند نرسد. و گفتی صلعم هر که که آواز رعد شنیدی: «اللهم لا تقتلنا بغضبك، ولا تنهانا بعذابك، و نافعنا قبل ذاك». **حسن بصری** گفت - «سبحان الذي يسبح الرعد بحمده، والله الا الله من غيبه سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم». **ابن عباس** گفتی «سبحان الذي سبحت له» **کعب احبار** گفت - هر که آواز رعد شنود سه بار بگوید: «سبحان من يسبح الرعد بحمده والله الا الله من خيفته» ویرا از آن رعد هیچ گزند نرسد و در در آن تقم می باشد و بی از آن معاف باشد. «صواعق» - جمع صاعقه است و صاعقه آتش است که از ابر بیفتد و کشته اند صیحه عذاب است يقال - «ان دون العرش بحورا من نار تنفع منها الصواعق ولا تصيب»

ذاکر الله .

« يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ »<sup>۱</sup> - الضمير لاصحاب الصّيب ، واگرچه لفظ اصحاب مخذوفست لیکن معنی او باقیست ، پس جائز است که مقول<sup>۲</sup> علیه باشد کقول حسان .

شعر

بَسَقُونَ مِنْ وَرْدِ الْبَرِيصِ عَلَيْهِمْ      بَرْدِي يَصْفِقُ بِالرَّحِيقِ السَّاسِبِيلِ  
که تذکیر ضمیر کرده از برای آنکه معنی ماء بردی است و جمله استینافیه است ، کانه یاد کردی چیزی که مؤذن بهول و شدت بود گوئیا کسی گفت حال ایشان باین نوع چیست ؟ جواب دادند که یجعلون اصابعهم ، و چرا اطلاق اصابع کرد در محل انامل ؟ از جهت مبالغه .

« مِنَ الصَّوْءِ عَاقِبِ » - یجعلون ای من اجلها یجعلون ، کقولهم سقاء من العتمة و الصّاعقه ، فتصفه رعد هائل معها نار<sup>۳</sup> لا تمر بشیء<sup>۴</sup> الا اتت علیه من الصّحق وهو شدة الصّوة والتّناء فیها للمبالغة کالعافیة والکاذبة .

« حَذَرَ الْمَوْتِ » منصوبست برای آنکه مفعول<sup>۵</sup> له است چنانکه شاعر گفته « واغفر عوراء الکریم ادخاره . »

والموت - زوال الحیات و گشته اند عرض فرمود بضد آن چنانکه خاق الموت و الحیات (۱) . [

« وَاللّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ » - احاطت هم از روی علم باشد هم از روی قدرت ، حاصل کردن چیزی بعلم و قدرت خودی و رسیدن بهمگی آن احاطت گویند - و گفته اند معنی احاطت اهلاك است کقوله تعالی « اِلَّا اَنْ يَحَاطَ بِكُمْ » ای تهلكون جمیعا . مفسران ازینجا گفتند - محیط<sup>۶</sup> بالكافرین - ای مهلكهم و جامعهم فی النار . میگوید الله پادشاه است بر ناگرویدگان ، و تاونده با ایشان ، و رسیده بایشان ، و آخر هلاك كننده ایشان .

(۱) این فسمت که مابین هلالین [ ] گذاشته شده در نسخه الف ، بامده ولی در نسخه ج وارد است عینا نقل گردید و بنظر نمی رسد که در اصل تألف کاب باشد - شاید کاتب از جای دیگر ادخال کرده است



«اوْكَصِيْبِي مِنَ السَّمَاءِ» - معنی آن است که مثل منافقان بقومی ماند که گرفتار شوند ببارانی سخت در شبی تاریک. باران چنان سخت و شب چنان تاریک و رعد چنان بزور و برق چنان روشن که میترسند ایشان در آن هامون ده ازین سختیها ایشانرا صاعقه رسد و بمیرند. باران مثل قرآن است لانه یحیی القلوب کما یحیی المملکات و الموات، و ظلمات مثل کفر ایشان است که در آن درمانده اند. و رعد مثل آن آیات است در قرآن که در آن بیم ایشان و تخویف ایشان است، و برق مثل شهادت ایشان است. یعنی ده چون برق تاود مقداری فراراه بینند در آن تاریکی و باران. و چون برق فروایستد، باز مانند این منافقان، همچنان اند چون شهادت گویند، فراموشمانی میوندند. پس چون و اشیاطین خود رسند شهادت خودرا انکار کنند و با تاریکی کفر افتند، و چنانکه برق دائم نباشد و درمانده را در تاریکی از آن نفی حقیقی نه، منافق را از آن شهادت هم نفی نه، که آن شهادت را حقیقی نه. و چنانکه آن درماندگان در تاریکی اسبست در کوش میکنند تا (صیحه) گداز و صاعقه بایشان نرسد که از آن بیم مرگت باشد. منافقان همچنین انگشت در گوش میکنند تا آیات قرآن و وحی و تزلزل ده در آن اظهار سرایشانست بگوش ایشان نرسد از بیم آنکه دل ایشان بآن میل کند و ایشانرا باسلام و ایمان در آرد چنان بر کفر خود حرص بودند که می ترسیدند که اگر از آن برفتند و باسلام رسند.

«حَذَرَ الْمَوْتِ» - یعنی حذر الاسلام، و ایشان اسلام کفر می شه. و دند و کفر مرگ باشد. چنانکه آنجا گفت - «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَاهُ أَيْ كَافِرًا قَدْ هَدَاهُ» سدی گفت دومرد منافق از مصطفی صلح بگریختند و بیرون شدند و ایشانرا این حال صعب پیش آمد - شب تاریک باران سخت و آواز رعد و برق و صاعقه، انگشت در گوش نهادند در آن حال از بیم هلاک و ترس و جان، چون برق درخشند فرا راه دیدند و یارده برفتند باز چون تاریکی روز گرفت همچنان برپای بودند و هیچ فراراه نرسیدند. درین حال بایکدی بگری گفتند: «لَيْتَنَا أَصْبَحْنَا فَنَأْتِي مُحَمَّدًا فَنَضَعُ أَيْدِيَنَا فِي يَدِهِ فَرَجَعَنَا إِلَى حَسَنِ

اسلامهما» رب العالمین گفت منافقان در مدینه باین دومی منافق مانند که از پیش رسول برفتند به بین تاجه رسید ایشانرا مثل منافقان مثل ایشانست ، چون بحضرت مصطفی آیند و قرآن شنوند و وعد و وعید و احوال و قصه پیشینان انگشت در گوش نهند ، ترسند که اگر آیتی آید در شان ایشان و اظهار سر ایشان و فرمودن بقتل ایشان ، از بیم قتل و مرگ انگشت در گوش نهند چنانک آن دومی از بیم صاعقه در آن بیابان انگشت در گوش نهادند .

اینست که گفت: «يَجْمَعُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوْءِ حَذَرَ الْمَوْتِ» - و چون مال و پسران و غنیمتها و فتحها روی بایشان دارد و اقبال دنیا ببینند گویند نیکودینی است این دین محمد ص ، همچون آن دومی که چون برق درخشنده فرا راه دیدند در آن برفتند و ایشانرا خوش آمد اینست که گفت :

«كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» - ای اضاء لهم البرق الطربق فحذف الطريق للعلم به - و چون بلاها و مصیبتها روی بایشان نهد ، و دختران زاینند ، و اموال و املاک ایشان نیست شود ، متحیر می نشینند و میگویند بد دینی است و نا مبارک ابن دین محمد ، همچون آن دومی که چون تاریکی روز گرفت متحیر بر پای بماندند اینست که گفت : «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» - وقيل : «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» ای کَلَّمَا انقطع الوحي و تُرکوا و ما يخفون و سكت الرسول عن حديثهم ارتاحوا و فرحوا «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» ای وَاذَا نَكَلَمَ فِيهِمْ وَصَرَّحَ بِهِمْ تَبَلَّدُوا وَتَحَيَّرُوا . «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» - و اگر الله خواستی آن

شهادت که منافق بزبان میگوید بی دل ، و آن سخن که از رسول میشوند بی اعتقاد ، این نبوشیدن و آن گفتن هر دو از روی باز سندی . چنانک از کافران بازستد . و گفته اند معنی آنست که اگر الله خواستی ایشانرا یکبارگی هلاک کردی تا مستأصل شدند و نام و نشان ایشان نماندی . سمع و بصر از جمله تن اینجا بذکر مخصوص کرد از بهر آن که در آیت پیش ذکر بصر رفته است اینجا که گفت : «فِي آذَانِهِمْ» و در آیت دیگر

« یخطف ابصارهم » تا این سخن مجانس آن باشد پس گفت :

« إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » - الله بر همه چیز قادر است و بر همه کار توانا تا منافقان از سطوت و بأس حق بهراسند ، میگویند بپرهیزد از عناد و رسول و یاران و مؤمنان ، و فریب ایشان مجوئید و بترسید از عقوبت و نعمت من الله خداوند من ، که من هر چیز را تواننده‌ام و باهر کارنده‌ام .

[ « يَكْأُذُّ الْبَرْقُ » <sup>(۱)</sup> استیناف ثانی است گوئیا جواب کسیست که میگوید ما حالهم مع تلك الصّواعق ؟ و کاد گردانیدن از افعال مقاربه است ، که وضع کرده اند از برای نزدیک گردانیدن از افعال مقاربه است ، که وضع کرده اند از برای نزدیک گردانیدن چیز از وجود از جهت عارض شدن از سبب او لیکن موجود نباشد ، یا از جهت فقد شرط یا از جهت وجود مانع ، و عسی موضع است از برای رجاء ، پس آن خبر شمس است . والخطف الاخذُ بسرعة - و قرئ یخطف بكسر الدّاء و یخطف علی ایضاً یخطف فنفقلت التاء الى الخاء ثم ادغمت فی الطاء و یخطف بكسر الخاء لالتقاء اللام الذین و انباع الیاء لها .

« كُلُّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ » - استیناف ثالث است گوئیا که گفتند که چه میکنند ایشان با آن ربودن رعد و برق و گوش گرفتن ؟ در جواب گویند : کَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمُ الى الآخر - و اضاء اگر متعدیست مفعولش محذوفست ، یعنی کَلَّمَا نَوَّرَ لَهُمُ مَشَى اخذوه ، و اگر لازم است معنی آنست که کَلَّمَا لَمَعَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ فی مطرح نون ، و اظلم نیز همچنان متعدی آمده است ، منقول از ظلم اللیل ، و قرأ اُظْلِمَ بِرَبْنَاءِ مَعُولٍ شَاهِدَ آنست . <sup>(۱)</sup> النبوة الثالثة - « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا » - الآية - ای خداوند دریم ای درد دار

نامدار حکیم ، ای در وعد راست و در عدل پاک ، و در فضل تمام ، و در مهر قدیم ، آنچه میخواهی مینمائی و چنانکه خواهی می آرائی . هر یک را نامی و دیدل هر یک از تو نشانی

(۱) این قسمت که در بین الهالین [ گذاشته شده ایضا در نسخه ج آمده و نسخه الف آنرا فاقد است - ظاهراً چنانکه گفتیم از کتابی دیگر نقل شده زیرا از سابق عبارت معنی ندارد .

رقم شایستگی بر قومی، و داغ نایستگی بر قومی، شایسته از راه فضل در آورده بر مرکب رضا بیدرقه لطف در هنگام اکرام در نوبت تقریب. و ناشایسته در کوی عدل رانده بر مرکب غضب بیدرقه (خذلان) در نوبت حرمان. این حرمان و آن تقریب نه از آب آمد و نه از خاک، که آن روز که این هر دو رقم زد نه آب بود و نه خاک، فضل و لطف ازلی بود و قهر و عدل سرمدی، آن یکی نصیب مخلصان و این یکی بهره منافقان.

**پیرو صریقت** گفت: «آه از قسمی پیش از من رفته! فغان از گفتاری که خودرایی گفته! چه سود ارشاد بوم یا آشفته؟ ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته!» منافقان که در زیر هدم عدل افتادند خویشترا خود پسندیدند، و نیکنامی بر خود نهادند. و مخلصان و صدیقان و صحابه رسول را سفها گفتند. رب العالمین بکرم خود این نیابت بداشت و ایشانرا جواب داد که سفیهان نه ایشانند سفیهان آنند که ایشانرا سفیهان گویند. آری هر که خویشترا نبود الله ویرا بود، هر که فرمانبرداری الله را کمر بست الله بوی پیوست، من کان لله کان الله له. کافران فرا **مصطفی** را گفتند که تو مجنونی. یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون. - الله گفت یا محمد اینان ترا دیوانه میگویند و تو دیوانه نه «ما انت بنعمة ربك بمجنون» تو دوست مائی پسندیده مائی! ترا چه زیان که ایشان ترا نپسندند، ترا آن باید که منت پسندم. دوست دوست پسند باید نه شهر پسند.

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا» - منافقان خواستند که جمع کنند میان صحبت مسلمانان و عشرت کافران، الله تعالی میگوید - یُریدونَ آن یأمنو کم و یأمنوا قومهم - خواهند که هم از شما ایمن باشند هم از ایشان، اکنون نه از شما ایمن اند نه از ایشان، مذبذبین بین ذلك لالی هؤلاء و لالی هؤلاء.

مهر خود و یار مهربانت نرسد آن خواهر این و اگر انت نرسد ارادت و عادت با یکدیگر نسازند تاریکی شب و روشنائی روز هر دو در یک حال مجتمع نشوند در یک دل دو دوستی نگنجد.

ایها المنکح الثریا سهیلاً      عمرک الله کیف یلتقیان

هِيَ شَامِيَةٌ اِذَا مَا اسْتَقَلَّتْ وَ سُهَيْلٌ اِذَا اسْتَقَلَّ يَمَانٍ

منافقان که بر مؤمنان استهزاء میکردند و جز زانک در دل داشتند بزبان می گفتند و اشیاطین سران خود یکی شدند تا بر مؤمنان کیدها ساختند و عذاب ایشانرا در حال می نگرفت، آن نه از نتاوستن الله بود با ایشان یا از فرو گذاشتن ایشان - کلاً ! و حاشا ! فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمْهَلُ وَلَا يَهْمَلُ. الله زود گیر و شتابنده نیست، دشتابنده بعذاب کسی باشد که از فوت ترسد - و الله تعالی بر همه چیز بهمه وقت قادر بر کمال است، و تاوانده با هر کارنده. بوی هیچ چیز در نگذرد و از وی فائت نشود. فرعون چهار صدسال دعوی خدائی کرد و سر از ربقه بندگی بیرون برد و الله تعالی ویرا در آن شوخی و طغیان فرا گذاشت و عذاب نفرستاد. نه از آنک با وی می نتاوست یا در مملکت می دربايست، و لکن خداوندی بزرگوارست و بر دبار و صبور، از بزرگوارى و بر دبارى وی بود که او را زود نگرفت، و بزبان موسى کلیم بوی پیغام فرستاد و گفت: « يَا مُوسَى، انْطَلِقْ بِرِسَالَتِي فَأَنْتَكَ بَعِثْنِي وَ سَمْعِي وَمَعَايِدِي وَ نَصْرِي، اِلَى خَلْقٍ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِي بِطَرِ نِعْمَتِي وَ اَمِنْ مَكْرِي، وَ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى جَعَدَ حَقِّي وَ اَنْدَر رِبُو بَيْتِي، وَ عَبَدَ دُونِي، وَ زَعَمَ اَنَّهُ لَا يَعْرِفْنِي وَ اَنْنِي اَقْسَمُ بِعَزَّتِي لَوْ اَلَا الْعِزُّو الْحُجَّةُ الْمَلَذَانُ وَ ضَعْتُ يَدَيَّ وَ بَيْنَ خَلْقِي لِبَطْشَتُ بِهِ بِطُشَّةِ جَبَّارٍ بِغَضَبِ يَغْضِبُهُ السَّمَوَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ الْبَحَارُ، فَاِنْ اَمَرْتُ السَّمَاءَ حَصْبَتَهُ، وَ اِنْ اَمَرْتُ الْاَرْضَ اِبْتَلَعَتْهُ، وَ اِنْ اَمَرْتُ الْجِبَالَ دَمَرَتْهُ، وَ اِنْ اَمَرْتُ الْبَحَارَ غَرَقَتْهُ؛ وَ لَكِنَّهُ هَا نَ عَلَيَّ وَ سَقَطَ مِنْ عَيْنِي، وَ وَسَّعَ حِلْمِي، فَاسْتَغْنَيْتُ عَنْ عِبِيدِي، وَ حَقُّ لِي اَنْنِي اَنَا الْغَنِيُّ لَا غَنَى غَيْرِي، فَبَلَّغْهُ رِسَالَتِي وَ اَدْعُهُ اِلَى عِبَادَتِي، وَ ذَكِّرْهُ بِاَيَامِي، وَ حَذِّرْهُ نِقْمَتِي وَ بَأْسِي، وَ اخْبِرْهُ اَنْنِي اَنَا اللَّهُ اِلَى الْعَفْوِ وَ الْمَغْفِرَةِ اَسْرَعَ مَنِ اِلَى الْغَضَبِ وَ الْعِقَابَةِ، وَ قُلْ لَهُ اَجِبْ رَبَّكَ، فَإِنَّهُ اَسْعَى الْمَغْفِرَةِ. فَإِنَّهُ قَدَامَهُ اَنْتَ اَرْبَع مِائَةِ سَنَةٍ وَ هُوَ يُمْطَرُ عَلَيْكَ السَّمَاءُ وَ يَنْبِتُ لَكَ الْاَرْضَ وَ لَمْ تَسْقُمْ وَ لَمْ تَهْرَمْ وَ لَمْ تَفْتَقِرْ وَ لَمْ تَغْلَبْ. وَلَوْ شَاءَ اَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ بِكَ فَعَلَ وَلَكِنَّهُ ذَوَاتُهُ وَ حِلْمٌ عَظِيمٌ ». ذكروه و هب بن منبه. قال قال الله عز وجل لموسى عليه السلام و ذكر الحديث بطوله.

« مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا » - این مثل کسی است که بدایتی نبکو

دارد حالی پسندیده، و وقتی آرمیده، تن بر خدمت داشته، و دل با صحبت پرداخته روزی چند درین روشنائی رفته، و عمری بسر آورده ناگاه دست قدر از کمین گاه غیب در آید و او را از سر وقت خود در رباید، و آن روشنائی ارادت به ظلمت حرص بدل شود، و طبع جافی بر جای وقت صافی نشیند. در بند علاقت چنان شود که نیز از آن رهائی نیابد. آنکه روزگاری در طلب حطام دنیا و زینت آن بسر آرد، و از حلال و حرام جمع کند، و آلوده تبعات و خطرات شود. پس چون کار دنیا و اسباب آن راست کرد و دل بر آن نهاد برید مرك کمین گاه مکر برگشاد! که هین رخت بردار که نه جای نشستن است و نه وقت آرمیدن! آن مسکین آه سرد میکشد و اشک گرم از دیده می بارد، و بروز کار خود تحسّر میخورد، و بزبان حسرت این نوحه میکند که:-

گلها که من از باغ وصال چیدم	دُر ها که من از نوش لب دزدیدم
آن گل همه خار گشت در دیده من	و آن دُر همه از دیده فرو باریدم
و کان سراج الوصل از هر بیننا	فهیّت به ریح من البین فانطفی

نیست اشارت آیت که ربّ العالمین گفت:

« فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ

لَا يُبْصِرُونَ. » - و لکن صاحب دلی باید که اسرار قدیم قرآن بگوش دل بشنود و بداند و بدیده سرّ حقایق آن به بیند و بشناسد. اما ایشان که « ضَمُّ بُكُمْ عُمَى » - صفت ایشان و حکم حرمان رقم بیدولتی ایشان، نه گوش دل دارند تا حق شنوند نه زبان حال تا با حق مناجات کنند، نه دیده سرّ تا حقیقت حق بینند، « لَهم قلوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بها و لَهم اَینٌ لَا یُبْصِرُونَ بها و لَهم آذانٌ لَا یَسْمَعُونَ بها. و لو شاءَ اللهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ » - اگر الله خواستی شنوائی و بینائی از ایشان دریغ داشتی، چنانک روشنائی دانائی دریغ داشت. یا اگر خواستی برق اسلام فرا دل ایشان گذاشتی تا بخود ربودی و به اسلام در آوردی، و اگر خواستی آنرا تواننده بودی که وی خداوندیست هر کار را تواننده و بهر چیز رسنده و بهیچ هست نماونده!

النُّوبَةُ الْاُولَى قَوْلُهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» ای مردمان، «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» خداوند خویش را پرستید - و او را بندگی کنید، «الَّذِي خَلَقَكُمْ» آن خداوند که شما را او آفرید - «وَالَّذِي مِنْ قَبْلِكُمْ» و ایشان را که پیش از شما بودند - «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۲۱</sup> تا مگر از خشم و عذاب او پرهیزده آئید.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ». آن خداوند که زمین کرد «فِرَاشًا» بساطی باز گسترده، «وَالسَّمَاءَ بَنَاءً»، - و آسمان کآزی (۱) برداشته، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»، و فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَأَخْرَجَ بِهِ» تا بیرون آورد به آن آب یا «مِنَ الثَّمَرَاتِ» - از میوه های گوناگون «رِزْقًا لَّكُمْ» - شما را روزی ساخته انداخته بهنگام، «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» - خدا را پس همایان مگوئید «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۲۲</sup> که میدانید که آسمان و زمین او آفرید و او ساخت روزی «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» و اگر شما در شور دل و کمان میباشید، «بِمَا نَزَّلْنَا» از آنچه فرو فرستادیم، «عَلَى عَبْدِنَا» بر رهی و بنده خویش از پیغام، «فَاتَّقُوا» بپارید «بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» يك سورة هم چون قرآن، «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ» و آنکه پس این معبودان که دارید ایشان را خدا میخوانید «مِنْ دُونِ اللَّهِ» فرد از خدا «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۲۳</sup> اگر این که از شما خواستن توانبد و در توان نمودن راست گوئید.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» - اریس نکنید که نتوانید، «وَلَنْ تَفْعَلُوا» و خود نتوانید، «فَاتَّقُوا النَّارَ»، پس از آتش پرهیزید، «الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ

(۱) کاز - بنا و سایبان و خانه محقر - نگاه کنند بفرهنگ رشدی.

وَالْحِجَارَةُ « آن آتش که هیزم آن مردم است و سنگ » ، « أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ »<sup>۲۴</sup> بساختند آن آتش ناگرویدگانرا .

« وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا » - و شاد کن ایشانرا که بگرویدند ، « وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » و کارهای نیک کردند ، « أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ » که ایشانراست بآخرت بهشت ها « تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » می رود زیر درختان آب جویهای روان . « كُلُّمَا رُزِقُوا » - هر گاه که ایشانرا روزی دهند ، « مِنْهَا » از آن درختها ، « مِنْ ثَمَرَةٍ » میوه « رِزْقًا » روزی ساخته ، « قَالُوا » گویند ، « هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا » این آن میوه است که مارا روزی داده بودند ، « مِنْ قَبْلُ » ، پیش از ما در دنیا ، « وَأَتُوا بِهِ » و آرند پیش ایشان آن میوه بهشت ، « مُتَشَابِهًا » مانند میوه دنیا . بنام ، « وَلَهُمْ فِيهَا » و ایشانراست در آن بهشت ، « أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ » هم جفت های پاک کرده ، « وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ »<sup>۲۵</sup> و ایشان در آن سرای جاویدانند .

النوبة الثانية - « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » - علقمة بن مرثد شاگرد عبد الله بن مسعود از ائمه و ثقات تابعین است میگوید - هر چه در قرآن « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » است خطاب اهل مکه است ، و « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » خطاب اهل مدینه ، از بهر آن که آن وقت مکه دارالشرك بود و مدینه دارالایمان ، و مدینه سرای ایمان پیش از مکه شد . و لهذا قال الله عزَّ وَّ جلَّ - « وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ » . ابن عباس گفت : - يَا أَيُّهَا النَّاسُ - اینجا خطاب فریقین است ، مؤمنان و کافران : مؤمنانرا میگوید برایمان و طاعت داری پاینده باشید ، و قدم بر جاده اسلام و سنت استوار دارید ، و از آن بمگردید . و کافرانرا میگوید - الله را پرستید و به یگانگی وی اقرار دهید و اورا طاعت دار باشید ، و بدان که رب العالمین این امرا در قرآن بینج ندا باز خواند : - از آن سه عام اند و دو خاص - این سه که عام اند یکی - يَا أَيُّهَا النَّاسُ - است دیگر - يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ - سدیگر - یا بنی آدم - این سه ندا از کرامت و نواخت خالی اند ، بر عموم می خواند



هم دوست و هم دشمن ، هم آشنا و هم بیگانه . و آن دو که خاص اند یکی - یاعبادی - است و دیگر - یا ایها الذین آمنوا - . و یا ایها الذین آمنوا در قرآن هشتاد و هشت جای است همه ندای قبول و نواخت و کرامت ، و بنده را گواهی داد بایمان و طاعت و عبودیت . و هشتاد و نهم - ایها المؤمنون - است و این از آن همه تامل و بنده را نیکوتر ، که این نام نهادن است و آن حکایت فعل ، و تغییر و تبدیل در فعل کنجد و در نام نگنجد . و در قرآن شانزده جایگه - یا ایها الناس - است . و در سورة البقرة و فاتحه سورة النساء ، و یکی (۱) پس آن ، و دو در یونس و فاتحه سورة الحج ، و دو پس آن ، و یکی در نمل ، و یکی در لقمان ، و یکی در سورة الملائكة (۲) و یکی در حجرات ، و قل یا ایها الناس - چهار اند یکی در اعراف ، و دو در یونس ، و یکی در سورة الحج ، آنکه گفت : « اَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » - چون بر خواند فرمان داد - گفت خداوند خود را پرستید و او را گردن نهید و طاعت دارید که مستحق عبادت و طاعت اوست . از دو وجه : - یکی آنکه آفریدگار است و خداوند ، و عبادت آفریدگار واجب باشد ، دیگر آنکه دارنده و روزی دهنده است و ولی نعمت ، و شکر ولی نعمت واجب باشد .

« أَلَّذِي خَلَقَكُمْ » یعنی - و لم تکنوا شیئاً - نبودید و شما را بیافرید . او خداوندی است از نبود بود آرد و از نیست هست کند . جای دیگر گفت : - هل آتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً - برآمد بر مردم زمانی و هنگامی که وی چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود . معنی خلق آفریدن است و از عدم در وجود آوردن ، چنانکه خواهد نه فعل خلاف خواست بود و نه خواست جدا از فعل ، و مخلوق را اقتد که فعل چون خواست نیابد و خواست چون فعل نبود .

« وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ » - و ایشانرا آفرید که پیش از شما بودند از قوم قوم و گروه گروه ، جهانداران و جهانیان ، و خود اقرار میدهند و میدانند که آفریننده همه اوست . « وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ » - میگوید اگر ازین کافران پرسی که آفریننده ایشان کیست گویند که الله - رَبِّ الْعَالَمِينَ . حجت آورد بریشان و گفت

(۱) و نیز در سورة النساء در سه آیه - ۱۷۱ و ۱۷۴ یا ایها الناس آمده که جمع آن آیات ۱۶ میشود .

(۲) در سورة الملائكة نیز در سه آیه - ۳ و ۵ و ۱۰ همان کلمه آمده است .

چون میدانید و اقرار میدهید که آفریدگار شما و پیشینیان ما ایم پس چرا بتان می پرستید؟ و ایشان نه آفرینند و نتوانند! - اَمِنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ - سؤال کنند که کافران چون دانسته بودند که آفریدگار ایشان الله است دانستند که آفریدگار پیشینیان هم اوست پس « وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ » اینجا چه فایده دهد؟ جواب آنست که این پندی بلیغ است که بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت، تا ایشان بدانند که آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگانرا هلاک کرد ایشانرا نیز هلاک کند، و این اندیشه سود دارد ایشانرا و بایمان درآرد اگر توفیق با آن رود.

« لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » - لعل حرف تَرَجَّح و طمع، معناه « اعبدوا اللّٰه الذی خلقکم علی حالة الرجاء والخوف » - میگوید خداوند خودرا پرستید و بوی امید میدارید و از عقوبت وی می ترسید چنانکه موسی و هرون را گفت - « فقولاً له قولاً لئباً لعلّه یتذکر او یخشی » - فرعون را سخن نرم گوئید و بکثرت خوانید و امید میدارید و طمع کنید بایمان وی، و ما خود دانا ایم بکار فرعون و سرانجام وی که چون خواهد بود. و گفته اند « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » یعنی - لکی تکنونوا متّقین فتنجوا من العذاب - مرا پرستید تا متّقین شوید و آنکه از عذاب من پرهیزید. ابن عباس گفت - لعل در همه قرآن بمعنی لکی است. الا در سورة الشعراء. و ذلك فی قوله تع « و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون » - ای کائکم تخلدون. و لعل در لغت عرب سه معنی را گویند: - بمعنی استفهام چنانکه گوئی لعلک خارج، و بمعنی تمنی چنانکه گوئی لعل الله ان یرزقنی، و بمعنی شك چنانکه کسی خبر کند تو گوئی لعل ذلك، ای اظن ذلك.

پس آنکه صنع و قدرت و نعمت خویش باز نمود که چیست گفت: « أَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا » - جعل فعلی است که در قرآن بچهار معنی آید - یکی بمعنی - خلق - چنانکه الله گفت: « و جعل الظلمات والنور » و « يجعل لکم نوراً تمشون به » - « وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة » . دوم بمعنی - تسمیه - چنانکه

گفت « وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثاً » - ای سموهم إناثاً لا نسه قال  
 فی موضع آخر « لیسْمُونَ الملائكة تسمية الانثی » - سیم بمعنی - إلقاء - چنانك  
 گفت « و يجعل الخبيث بعضه على بعض » - ای یلقى بعضه على بعض ، يدل علیه  
 قوله - « فیر كمه جميعاً » . چهارم جعل بمعنی - صیر - چنانك گفت - « إنا جعلناه  
 قرآناً عربياً » ای صیرناه وقال تعالى « الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً » - این  
 هم از قسم چهارم است . « فِرَاشاً » . ای مهداً او وطاءً لم يجعلها حَزْنَةً غليظة لا يمكن  
 الاستقرار عليها . میگوید او خداوندی است که شمارا این زمین پهن باز گرفت و مستقر  
 و آرامگاه شما ساخت ، تا در آن می نشینید گاهی و گاهی بر آن میروید و منفعت میگیرید ،  
 چنانك گفت : - « فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ » درین گوشه ها و کنارهای  
 زمین بروید و روزی خورید و اعتقاد کنید ، که بردارنده و پروراننده شما مایم - وذلك  
 فی قوله - « وَجَعَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرِزْقَانَهُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ » - و لفظ فراش ر د است  
 براهل تنجیم که میگویند این زمین همچون گوئی است مدور ، که اگر مدور بودی  
 فراش نگفتی که فراش باز گسترده باشد پهن ، و دلیل برین دریا است که از کنارها آن  
 راست است و آب دز آن راست قرار گرفته ، که اگر مدور بودی بربك گوشه آن آب  
 بودی و کنارها با نشیب و فراز بودی ، و الیه اشار ابن مسعود : - فقال : « بنی السماء  
 علی الارض کھیأة القبة فهی سقف علی الارض » . وقال نعم « وجعلنا السماء سقفا محفوظاً »  
 و فِرَاشاً نه آنرا گفت که این زمین هامون است و راست که در زمین هم کوه است و هم  
 و تَلّ ، و هم دریا و هم بیابان و شکسته ، و این همه بکار است آدمیانرا و منفعت ایشانرا ،  
 پس معنی آنست - که آرامگاه و ایستادن گاه شماست و معایش و مصالح شما در آنست ،  
 و این تمامتر که آدمرا چون مادر است و فرزندانرا چون جدّه . قال الله تعالى - « وَاللّهُ  
 ابْتَسَمَ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتاً » و قال تعالى - « هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذَا نَزَّاهُمْ مِنَ الْاَرْضِ » و قال  
 تعالى - « خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ » - یعنی آدم - « ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ » یعنی ذرّیته . و قال  
 النبی صلعم : « ما من مولود الا و قد ذرّ علی نطفته من تربة حفرة » و قال صلعم :  
 « تراب ارضنا شفاء سقمنا . » - میگوید - خاک زمین ما شفاء بیماری ماست و ابن از

بهر آن گفت که الله تعالى زمینرا مبارك خوانده یعنی هر کت در آن کرده : هم در جمله وهم بتفصیل - در جمله میگوید « وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها » ودر تفصیل جای کعبه را مبارك خواند ، و صخره بیت المقدس و وادی مابین جای شجره موسی مبارك خواند . اما نظیر این آیت و ردّ در قرآن جایها است : « آلم نجعل الارض مهاداً » - « الم نجعل الارض كفناً » میگوید ما این زمین را چون بستری بازگسترده و آرامگاه شما بکردیم - ما این زمین را پنهان دارنده بکردیم که تا هم زندگان را می پوشد هم مردگان را . زندگان را مادرست و مردگان را چادرست . ما این زمین را پاره پاره زنده و مرده نکردیم ، پاره اغبران پاره آبادان ، پاره صحرا و بیابان پاره گلزار و درختستان . جای دیگر گفت « والارضُ فرشناها فنعم الماهدون » این زمین ما بازگسترده و نیک گسترده گان که مائیم - و كان الحسن يقول فی خلق الارض والسماء : « انه لم یکن خلق غیر العرش والماء فخلق الله عزوجل طینة کالفهر ، ثم خلق فوق الطینة دخاناً فكان لازقاً بالطینة ، ففتق الدخان عن الطینة فاصعد الدخان فصار سماءً ، فذلك قوله « کانتارتقاً ففتقناهما » ودحا الارض بعد ما اصعد الدخان ، وذلك قوله « والارض بعد ذلك دحاها » .

يقول الحسن قال الله عزوجل للطینة اذهبی هکذا فذهبت ، ثم قال اذهبی هکذا فذهبت حتی بسطها علی ما اراد . و روى عن النبى صلعم انه قال : « لما اراد الله تعالى دحی الارض نزل ببطن وجّ (؟) فدحیها ، و دحیها ان اجرى فیها الانهار وخلق فیها الاشجار و ارسى فیها الجبال وهو قوله « والارض بعد ذلك دحیها ، آخرج منها ماء ها ومرعاها ، والجبال ارساها » ثم صعد فی الصخرة . وقال ابوهریره اخذ رسول الله صلعم بیدی فعمد فیها اصابعی و قال « خلق الله التربة يوم السبت ، و خلق الجبال يوم الاحد ، و خلق الانهار و الاشجار يوم الاثنين ، و خلق المکروه يوم الثلاثاء ، و خلق النور يوم الاربعاء ، و بث فیها الدواب يوم الخميس و خلق آدم يوم الجمعة ، فیما بین العصر الى اللیل . »

« وَالسَّمَاءُ بِنَاءً » - و آسمان بیافرید کازی برباد بداشته ، و بی ستون نگاه داشته و بقدرت بداشته ، و بستارگان و اختراک فروزندگان نگاشته . جای دیگر گفت : « رفع سمکها فسویها » کاز آن بالا داد و آنرا راست کرده که در آن فطوری و شقوقی

۴. جای دیگر گفت « وبنینا فوقکم سبعاً شداداً » از زبر شما بیوراشتیم هفت آسمان، نخست آسمان دنیا - موج مکفوف - آسمان دوم سنک، سیم آهن، چهارم مس، پنجم سیم، ششم زر هفتم یاقوت. این آسمانها جمله گر انبار است از بس که در آن فریشتگان است. مصطفی ع گفت اُطَّت السماء و حق لها أن تُطَّط، ما فیها موضع اربع اصابع إلا علیها ملک راکع او ساجد. « اهل آسمان دنیا بر مقام تائبان اند، خدایرا عز وجل بحیا و خجل پرستند که از آن فریشتگانند که گفتند: « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا » - و در بسیط زمین تائبان اُتت بمقام ایشانند. اهل آسمان دوم خدایرا عز وجل بر خوف ووجل پرستند. زاهدان و نرسندگان اُتت بمقام ایشانند. اهل آسمان سوم خدایرا عز وجل بر جا و حسن الظن پرستند، ابرار و صالحان اُتت بمقام ایشانند. و از آسمان چهارم تا بهفتم خدایرا عز وجل به استحقاق جلال وی پرستند نه خوف و طمع خود را و نه رغبت و رهبت را، عارفان و صدیقان اُتت بمقام ایشانند. اهل آسمان دنیا از آن روز باز که رب العالمین ایشانرا آفرید بر سر انگشتان پای نشسته اند و الله را عبادت میکنند، که بك لاحظته دریشان فترت نه لا یعصون الله ما امرهم. و اهل آسمان دوم در رکوع اند و اهل آسمان سیم در سجود؛ و اهل آسمان چهارم در تشهد، و اهل آسمان پنجم در تسبیح، و اهل آسمان ششم در تهلیل، و اهل آسمان هفتم در تکبیر. روز رستخیز با این همه عبادت چون عظمت و جلال و کبریاء خداوند جل جلاله بینند گویند « سبحانک ما عبدناک حق عبادتک » و بالای این هفت آسمان دریائی است که از قعر آن تابروی آب پانصد ساله را هست آن هشت و عل است، و عل گوسپند کوهی بود که از سنب ایشان تا بزانو پانصد ساله را هست، و بالای ایشان عرش عظیم رب العالمین است جل جلاله و تعالت صفاته و اسماءه. بیان ذلك فی الحدیث الصحیح الذی رواه العباس بن عبدالمطلب رضی قال « کنت جالساً فی عصابة رسول الله صلعم جالساً إذ مرّت سحابة علیهم فنظروا الیها فقال رسول الله هل تدرون ما اسم هذه؟ قالوا نعم هذه السحاب فقال رسول الله والمزن قالوا والمزن فقال رسول الله والعنان، قالوا والعنان فقال رسول الله کم بعد ما بین السماء والارض؟ قالوا - والله ما ندی - قال فان بعد ما بینهما إما واحدة وإما اثنتان وإما

ثَلَاثٌ وَسَبْعُونَ سَنَةً. وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ : « خَمْسٌ مِئَةٌ سَنَةً قَالَ وَالسَّمَاءُ الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا حَتَّى عَدَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ ، ثُمَّ قَالَ وَ فَوْقَ السَّابِعَةِ بَحْرٌ مَا بَيْنَ أَعْلَاهُ إِلَى اسْفَلِهِ كَمَا بَيْنَ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ ، وَ فَوْقَ ذَلِكَ ثَمَانِيَةُ أَوْعَالٍ مَا بَيْنَ أَظْلَا فُهْرٍ إِلَى رُكْبَهَيْنِ كَمَا بَيْنَ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ ، وَ فَوْقَ ذَلِكَ الْعَرْشُ وَاللَّهُ تَعَالَى فَوْقَ الْعَرْشِ . »

« وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً » - وَ فَرَفَرَسْتَادِ از آسمان باران تازمین مرده بوی زنده گشت، بجنبید و انواع نبات بر آورد. جای دیگر « وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ انْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ » جای دیگر گفت « وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَآخَرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى » میگوید - بیرن آوردیم بیاران همها از نبات زمین پر کنده رنگا رنگ و بویابوی .

« رِزْقًا لَكُمْ » - ای طعاماً لكم و علفاً لدوا بكم، این همه که آفریدیم شما را آفریدیم و روزی شما ساختیم خود میخورید و ستوران و چهارپایانرا علف میدهید ، و میکوشید که همانست که گفت « کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ » آنکه شکر این نعمت در خواست و گفت : « کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ » پس چون گفت آفریننده منم و پروراننده منم و روزی رساننده منم چرا بتان عاجز که نه آفرینند و نه روزی گمارند پرستید و ایشانرا خدایان خوانید ، مکنید چنین -

« فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » - هم کافر را میگوید هم مؤمنانرا :

کافر انرا میگوید مرا همتایان مگوئید، و انبازان مگیرید، و فرود از من بتان را میپرستید و خود میدانید که آفریننده منم نه ایشان . و مؤمنانرا میگوید - از شرك خفی بپرهیزید . مگوئید « لَوْلَا كَلْبُنَا لَدَخَلَ اللَّصُّ دَارَنَا » و خود میدانید که نگه دارنده منم نه سگ . عبد الله مسعود گفت « يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ ذَنْبٍ أَعْظَمُ » قال « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ هُوَ خَلَقَكَ . » وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ - « قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شِئْتَ فَقَالَ آجَعَلْتَ لِلَّهِ نِدًّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ حْدَهُ . » ابْنُ مَسْعُودٍ كَذَّبَ : « فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا » ای اکفاءً مِنَ الرِّجَالِ تَطِيعُونَهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ .

سؤال کنند که مشرکانرا درین آیت علم اثبات کرد که گفت : « وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » -

و در آیت دیگر گفت « افغیر الله تأمرونی اعبداً ایها الجاهلون » جهل اثبات کرد وجه جمع میان هردو آیت چیست ؟ جواب آنستکه اثبات این علم آن جهل ازیشان زائل نگرداند، که معنی اینعلم آنست که شما میدانید که آفریدگار آسمان و زمین و روزی دهندهٔ خلقتان خداست و کافر و مؤمن باینعلم مشترک اند، و لهذا قال تع « ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله » و میدانستند کافران که بشان آفریننده و صانع نیستند و آنکس را که این علم باشد و آنکه باین علم خالق را عبادت نکنند اسم آن جهل ازوی به نیفتد که آن علم که ضد آن جهل است آنست که الله گفت « انما یخشی الله من عباده العلماء » و آن علم در کافر نیست پس معلوم گشت که میان هردو آیت بحمدالله تناقض نیست .

« وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ » - چون کافران گفتند - « وَاِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُوْنَ اِلَيْهِ مَرِيبٍ » - « ان نظنُّ الا ظناً ومانحن بمستیقنین - « مادرگمان و درشور دلیم از آنچه مارا با آن میخوانی . رب العالمین این آیت فرستاد بجواب ایشان « وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنْ اِنِّ بِمَعْنٰی اِذْ اَسْتَمِعْتُ اَكُنُّنَّ مِیْگوییید ما در شور دل ایم و در گمان ، هر چند که نه جای گمان است و نه جای شور دل ، « مِمَّا نَزَّلْنَا » - از آنچه بر بنده خویش فرو فرستادیم از آیات و سوره قرآن نجم و یاره و یاره چنانك لایق بود و درخور . نزلنا دلیل است بر تکرار انزال که بناء مبالغت و تکثیر است - یعنی به بیست و سه سال فرو فرستادیم این قرآن سوره سوره و آبت آبت . « لَنَسْبِتَ بِهِ فُؤَادُكَ » تا دل تو بوی بر جای بداریم و نیرو میدهیم . کان رسول الله صلعم اُمِّیّاً لایکتب فلوا نزل علیه القرآن جمله واحدة لیشق علیه اخذه حفظاً . وقیل معناه - لَنَقْوَى وَنَشْجَع بِهِ قَلْبُكَ فِی اِذِی قَوْمُكَ ، بما نَقَصَّ عَلَیْكَ مِنْ تَحْمِلِ الْاَنْبِیَاءِ قَبْلُكَ . نظیره قوله « وَ قَرَأْنَا فِرْقَانَهُ لَتَقْرَأَ عَلَی النَّاسِ عَلَی مُكِّثٍ » میگوید - این قرآن پراکنده فرستادیم نه چون **توراة موسی** که یکبار فرو فرستادیم لاجرم حوصله بنی اسرائیل طاقت کشش آن نداشت ، چنانکه طفلار القمه بزرگ دردهان

نهی طاقت ندارد بيفکند ايشان نيز طاقت آن نداشتند و قدر آن ندانستند ببهائى اندک بفر وختند، چنانک الله گفت «لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا».

«فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمِّثْلِهِ» - من اينجا زيادتست که جای ديگر گفت «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» ميگويد - اكنون که در گمان افتاديد ودعوى ميکنيد که ما نميدانيم که اين کلام آفريدگار است، بشما که اهل براءت و فصاحت وزير کي ايد، مانند اين قرآن بياريد - و ذلك في قوله «فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ» پس واکم کرد وگفت اگر نتوانيد کتابي آريد ده سوره بياريد «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مَفْتَرِيَاتٍ»، ديگر باره واکم کرد وگفت اگر ده سوره نتوانيد يك سوره بياريد «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ»، آنکه گفت اگر يك سوره نتوانيد حديثي مانند اين بياريد «فَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ»، و اگر خود توانائي نداريد.

«وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ» اى استعينوا بکبرائکم واماثلکم - بيارى گيريد اين سران و مهتران شما که پناه و ايشان داده ايد، و در مجامع و محافل شوند و شما را در تکذيب خدا و رسول معاونت ميدهند دست در ايشان زنيد تا شما را يارى دهند بچنين سورتى آوردن و از برخويش نهادن، اگر راست ميگوئيد که اين قرآن محمد از برخويش نهاد.

معنى ديگر «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ» ميگويد - سورتى چون قرآن بياريد از برخويش اگر ميتوانيد و آنکه که اين توانائي داريد آن خدايان را که بمعبودى گرفته ايد ميگوئيد که فردا مارا گواهان و شفيعان اند ايشان را خدايان ميخوانيد و مى پرستيد.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - اگر در توان نمودن راست گوئيد توان خويش و انمائيد باين قول، معنى دعا عبادتست و بآن قول اول - استعانت - و دعا در قرآن بر وجوه است يکى بمعنى - عبادت - چنانک گفت «وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ». «قُلْ أَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ». يکى بمعنى - قول - چنانک بهشتيان را ميگويد «و آخر



دعویهم « یکی بمعنی - شوال - چنانکه گفت - « ادعونی استجب لکم . » یکی بمعنی ندا - چنانکه گفت « یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده » یکی بمعنی - استعانت - کقوله « وادعوا شهداءکم » ونظیر الایة قوله تعالیٰ « قل لمن اجتمعت الانس والجن . الایة . » سؤال کنند که قرآنرا مثل نیست چه معنی را گفت « فأنوا بسورة من مثله » ؟ جواب آنست که سورتی مثل قرآن بیارید برزعم شما که میگوئید این قرآنرا مثل است که دروغ است واساطیر الاولین . جوابی دیگر گفته اند یعنی که سورتی مثل قرآن بیارید در بیان واعجاز، نه در حرف و کلمات که از آنجا که حروفست کلام عرب بیکدیگر مانده و او را مثل است . و از هامسانی در حروف عربیت هامسانی در بیان و نظم واعجاز نیاید ، و هذا قرع باب عظیم فی اثبات الصفات لله عزوجل و لیس هذا موضع شرحه .

و گفته اند « من مثله » اشارت ها با عبد است یعنی با محمد صلعم میگوید سورتی از مردی که مثل محمد باشد بیارید اگر چنانست که شما میگوئید که محمد این سخن از بر خویش نهاده و ساخته است پس وی بشری همچون شماست یکی را مثل او بیارید که در صدق و امانت چون او بود ، وانگه نویسنده و دبیر نباشد تا سورتی چنان بیارد . گفته اند که در این سخن تنبیه است که مثل محمد بیاوردن خود در طوق بشر نیست ، قالوا و هذا امر تعجیز لانه علم عجزاً لعباد عنه و لکنه اراهم ذلک فی انفسهم . و برین قول من تبعیض راست و بر قول اول ابتدا را .

« فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا » - اگر در گذشته نکردید « وَلَنْ تَفْعَلُوا » - و در آینده نتوانید ، « فَاتَّقُوا النَّارَ » - معنی آنست که چون عجز شما با فصاحت و عبارت که دارد ظاهر شد و توانائی ندارید که سورتی از بر خویش بنهید و بدانستید که کلام رب العالمین منزل از آسمان ، چرا بدروغ میدارید و معاندت میکنید ؟ مکنید چنین ، و از آتش دوزخ بپرهیزید ، آن آتش که هیزم آن مردم است و سنگ کبریت - یعنی که سنگ کبریت حرارت آن صعب تر است و تیز تر . « وَ قُود » هیزم باشد که آتش بدان افروزند و در دوزخ بجای هیزم مردم است و سنگ . مردم آنست که مصطفی ع گفت : « وان

أُمَّتِي مِنْ يَعْظُمُهُ اللَّهُ لِلنَّارِ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُ زَوَايَاهَا - وَ سَنُكِّ أَنْتَ كَهْ ابْنِ عَبَّاسٍ  
گفت «هی حجارة من کبریت اسودیعذبون بهامع النار.» عبدالله مسعود گفت سنگهای  
کبریت است که الله تعالی آن روز که آسمان و زمین آفرید آن سنگها بیافرید  
در آسمان دنیا تا فردا از گردنهای کافران درآویزند تا آتش در آن گیرد و حرارت آن  
بر رویها و سرهای ایشان میرسد و ایشانرا بآن عذاب میکنند. و گفته اند این سنگها بتان اند  
که از سنگ ساخته اند فردا همان بتان وهم بتپرستان هیزم دوزخ خواهند بود، وذلك  
فی قوله تعالیٰ «إِنَّكُمْ وَمَنْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ.» وقیل - ان اهل النار اذا عیّل  
صبرهم بکوا وشکوا، فتنشأ سحابة سوداء مظلمة، فیرجون الفرج ویرفعون رأسهم لیها،  
فتمطرهم حجارة عظما کجحارة الریح، فتزداد النار اتقادا و التهابا کنار الدنیا اذا ازید  
حطبها ازداد لهبها. وعن ابی هريرة قال «قال رسول الله صلعم تحسبون نارکم هذه  
مثل نار جهنم؟ انها لاشد سوادا من النار.»

و در بعضی کتب آورده اند که الله تعالی با موسی گفت - که در دوزخ وادی است  
که در آن وادی سنگهاست که از آن روز باز که من بر عرش خود مستوی شدم آتش  
بر آن می افروزند و آن سنگها را گرم میکنند «أَعَدْتُ لَكُلِّ جَبَّارٍ عَنید لَمَنْ حَلَفَ  
باسمی کاذبا» - ای موسی ساخته شد آن سنگها هر گردنی را ستیزه کش که بنام من  
سوگند بدروغ باد کند، موسی گفت یارب آن سنگها چیست؟ گفت «کبریت فی النار  
علیها مستقر قدمی فرعون، وعزتی لوقطرت منها قطرة فی بحور الدنیا لآجهدت کل  
بحر، ولهدت کل جبل، ولتشقت الارضون السبع من حرها. و روی ان النبی صلعم  
قال «اشتکت النار الی ربها فاذن لها فی نفسین فشدت الحر من حرها وشدت البر من زمهریرها.»  
«أَعَدْتُ لِلْكَافِرِ بْنِ» - این رداست بر معتزله که گفتند دوزخ هنوز نیافریده اند

و موجود نیست و معلومست که لفظ «أَعَدْتُ» جز موجود نگویند اگر آفریده نبودی  
أَعَدْتُ نگفتی، یشهدله قوله تعالی «اغرقوا فادخلوا نارا» . اگر کسی گوید - که  
در دوزخ جز کافران نشوند که میگوید «أَعَدْتُ لِلْكَافِرِ بْنِ» ؟ جواب آنست که

این آیت دلالت میکند که کافران در دوزخ شوند اما دلالت نمیکند که غیر کافران در آن نشوند. این همچنانست که بهشت را گفت «أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آنکه اطفال و مجانین و فسّاق امت که از اهل توحیدند اندر بهشت شوند و از تقوی در ایشان چیزی نیست، همچنین اصحاب کبائر در دوزخ شوند هر چند که نه از کفارند که نه جائی دیگر گفت «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا» جای دیگر گفت - «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا.»

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا» - بشارت هم دوستان را گویند هم دشمنان را - دوستان را بر سبیل اعزاز و کرامت و امید دادن بر حمت، و دشمنان را بر سبیل اهانت و مذلت و اخبار از عقوبت. چنانکه گفت «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» - میگوید منافقان را خبر ده که شمارا بجای بشارت عذابی دردناکست سهمناک، و معنی بشارت آنست که ایشان را خبر کن که اثر آن خبر بر بشره ایشان پیدا شود، اگر خیر باشد و اگر شر هر دو را گویند، اما غلبه خیر دارد و بر جانب شادی بیشتر گویند «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا» - میگوید شاد کن ایشان را که ایمان آوردند و حق پذیرفتند و رسالت که شنیدند بشناختند و گردن نهادند و بمولی یار گردیدند.

«وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - و کارهای نیک کردند، نمازهای فریضه گزاردند، و روزه ماه رمضان داشتند، و زکوة از مال بیرون کردند، و نوافل عبادات چند آنکه توانستند بجای آوردند. عثمان عفان گفت «عمل صالح - اخلاص - است در اعمال بدلیل قواله» فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً «ای خالصاً و المنافق المرائي لا يكون عمله صالحاً و گفته اند - اداء امانت - است بدلیل قواله «وكان ابوهما صالحاً» ای امینا. و گفته اند لزوم توبه - است بدلیل قواله «وتكونوا من بعده قوماً صالحين» ای تائبین - و گفته اند اداء نماز فریضه - است که گفت «واقاموا الصلوة انالانضیع اجرا المصلحين» ای المصلین معاذ جیل گفت - عمل صالح آنست که چهار چیز در وی موجود بود علم، و نیت، و صبر، و اخلاص. سهل تستری گفت - عمل صالح آنست که موافق سنت است و اعمال مبتدعان

در تحت آیت نشود که آن موافق سنت نیست .

« **أَن لَّهُمْ جَنَّاتٌ** » - جَنَّة - بستان باشد و بستان خرماستان بود ، پس اگر در آن انگور بود آنرا فردوس گویند . و در بهشت درجات و طبقاتست درجه برترین فردوس است ، و بالای فردوس عرش مجید است . **مصطفی** ع گفت بروایت **ابو امامه** « **سألو الله عز وجل الفردوس فأنها سرّة الجنة** ، وانّ اهل الفردوس يسمعون اطيّط العرش » و بروایت **ابو هريره مصطفی** گفت « **انّ في الجنة مائة درجة أعدها الله للمجاهدين في سبيله** ، بين كلّ درجتين كما بين السماء والارض ، فاذا سألتمو الله ، فاسألوها الفردوس فإنّه وسط الجنة واعلى الجنة وفوقه عرش الرحمن ومنه تفتّح انهار الجنة » - و **مصطفی** را پرسیدند « **كيف بناء الجنة ؟** قال « **لبنة من ذهب ولبنة من فضة** ، ملاطها مسكٌ اذفر وحصاؤها اللؤلؤ و الياقوت ، وترابها الزعفران » .

آنکه صفت آن بستانها کرد گفت « **تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** » - زیر درختان آن بر روی زمین جویهای روان است ، آب و شیر و می و انگبین - هر جا که بهشتی بود بر بام کوشکها و منظره ها جویهای روان پیش خویش بیند ، چون برخیزد جوی روان بر جای خویش بیند نه در کندی باشد نه جامه بوی آلوده شود .

« **كُلُّمَا رَزَقُوا مِنْهَا** » - یعنی من الاشجار . « **مِنْ ثَمَرَةٍ** » من الثّمرات ، وقيل - للتبعيض « **رِزْقًا** » نصب لانه مفعول ثانٍ « **فَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ** » - معنی آنست که هر گه که بهشتیان را از آن بهشتها و درختها میوه دهند گویند - این آن میوه است که ما را یکبار دادند ، از بهر آنکه برنگ و صورت یکسان باشند و بطعم مختلف ، بهشتی يك سيب از درخت بچیند برنگ سيب بود ، چون در دهان نهد طعم همه میوه ها دارد و این نهایت لطف است و غایت حکمت . **قال - يحيى بن ابي كثير** « **يؤتى احدهم بالصّحفة فيأكل منها ثم يؤتى باخرى فيقول هذا الذي آتينا به من قبل** ، فيقول الملك **كُلْ فاللون واحد والطعم مختلف** » . و گفته اند - **هذا الذي رزقنا من قبل** - ای هذا الذي وعدنا نبينا صلعم في الدنيا ان نرزق في الجنة « وقيل هذا ثواب عملنا الذي عملناه في الدنيا . وقيل هذا الرّمان الذي كان في الدنيا على جهة التعجب من فضله على ما كان

فِي الدُّنْيَا ، كَمَا تَرَى الرَّجُلَ فِي حَالٍ تُسْتَعْظَمُهَا ، وَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ صَغِيرًا ، فَتَقُولُ هَذَا فُلَانٌ  
الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ ، أَيِ الْيَوْمِ لَهُ زِيَادَةٌ عَلَى مَاضِيٍّ<sup>۱</sup> .

« وَاتُّوا بِهِ مُتَشَابِهًا » - و آن میوه ها که پیش وی آرند همه بیکدیگر ماند  
بنیکوئی و پاکی و بی عیبی ، نه چنانکه بعضی نیکو بود و بعضی بد چنانکه میوه های  
دنیا . معنی دیگر : « وَاتُّوا بِهِ مُتَشَابِهًا » و آن میوه بهشت که پیش ایشان آرند مانند  
میوه دنیا آرند ، بنام هام نام آن باشد ، چندانکه ایشان بجای هم نام آرند که کدام میوه  
است . اما بحقیقت نه چنان بود که میوه بهشت از درخت رسیده بیرون آید ، هر رنگی که  
خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بوئی که خواهی در آن یابی ، رنگها همه نیکو و  
بویها همه خوش و طعمها همه شیرین ، و آنکه هر میوه صورتی نیکو دارد و آوازی خوش  
و نغمه لطیف از وی روان ، و شکوفه بر سر و نوری از وی تابان ، و چنانکه در دنیا از  
میوه تخم بیرون آید از آن حورا بیرون آید و غلام ، گه پیاده گه سواره چون میوه  
بچینند هم در آن حال دیگری از درخت بیرون آید از آن پیشین نیکوتر و خوشبو تر .  
در بعضی آثار است که بهشتی را خوانچه فرستند از یاقوت سرخ ، دستار خوانی بر سر  
آن فرو گرفته از مروارید سپید مهر بر آن نهاده . چون سر آن باز کنند سیبهای گوناگون  
بینند ، در هر سیبی حورا چون لعبتی آراسته و عروسی نگاشته . حورا از آن سیب بیرون  
آید بهشتی سیب در دهان گیرد طعمی یابد شیرینتر و لذیذتر از هر چه در بهشت خورد .  
آنکه قونی عظیم دروی پدید آید آن لعبت دوشیزه را بیاسد<sup>(۱)</sup> لذتی یابد که از دیگر  
جفتان چنان لذت نیافت ، و هر بار که پیش وی باز شود او را دوشیزه یابد از اول بار  
نیکوتر و بکمالتر . پس آن لعبتها هر ساعتی برنگی باشند و دیگر جمالی نمایند ، و  
همچنین سیبها دیگر گون شوند . بهشتی با خود گوید این لعبت نه آنست و این سیب نه  
آن ! گمانش افتد که طعمش نیز بگشت چون طعم آن باز گیرد بداند که بطعم همانست  
و برنگ نه آن ، اینست که میگوید : « وَاتُّوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ » -

(۱) کذا فی نسخه الف . بیاید - فی نسخه ج .

و ایشانراست در آن بهشت زنان آدمی، هر مردی را دو زن و حورا بر آن عدد که الله داند. **مصطفی** ع گفت در بهشت عزب نیست و لکَل رجل منهم زوجتان اثنتان یری مُنح سوقهما من وراء الثیاب.

« **مُطَهَّرَةٌ** » - پاک کرده از عیبه و آفتها که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و بد خوئی و مرگ. **ابوهریره** گفت از **مصطفی** ع پرسیدند که در بهشت بازنان صحبت باشد **مصطفی** گفت: « نعم - و الذی نفسی بیده انّ المؤمنین لیفزی فی الیوم الواحد الی الف عذراء » قال « و ما من غدوة من غدوات الجنة و کلّ الجنة غدواتٌ الاّ انه تزفّ الی ولیّ الله فیها زوجةٌ من الحورالعین ادناهنّ الّتی خلقت من زعفران ». و قال **عبدالله بن وهب** انّ فی الجنة عرفةٌ یقال لها - العالیة - فیها حوراءٌ یقال لها - الغنجه - اذا اراد ولیّ الله انّ باتیها اتیها **جبرئیل** فأذنها ، فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یرجمعن اذیالها و ذوائبها و یمخرنّها بمجامر بلانار . « - جهودی از **مصطفی** پرسید - که تو میگوئی در بهشت نکاح باشد و خوردن و آشامیدن ، و هر که خورد و آشامد از وی فضولها رود و بهشت چگونه جای فضول بود ؟ **مصطفی** گفت « و الذی نفسی بیده انّ فیها لا کلا و شرباً و نکاحاً یمخرج من بطونهم عرقٌ اطیب من ریح المسک » فقال رجلٌ من القوم - صدق رسول الله خلق الله خلقاً یا کل ممّا نأکل و یشرب ممّا نشرب و منه یمخرج من بطونها عسلٌ سائغ - فقال رسول الله - وفقت ، هذا مثل طعام اهل الجنة . »

« وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . » - ای دائمون ، و الخلود الدوام و لیس من شرطه التابید ، بل یجوز ان یموت و یولد او غیر مؤبّد ، و الدلیل علیه انه قیّد بابد ، و الله عزّوجل یوصف بالقدم و لا یجوز ان یوصف بالخلود لعدم التوقیف ، و لان القدم لا ابتداء له و الخلود له ابتداء ، و هو جلّ جلاله اولٌ بلا ابتداء « وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . » - معنی آنست که ایشان در آن بهشت جاوید شوند که نعمت آن گه هنی باشد و تمام که بریده نشود و با آن بمانند . **مصطفی** ع گفت « مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ یَحیی لایموت و ینعم

لایبوس لایبالی ثیابه و لایفنی شبابه .

النوبة الثالثة - قوله تعالى « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » - اینست خطاب

خطیر و نظام بی نظیر، سخنی پر آفرین و بردلها شیرین، جانرا پیغام است و دارا انس، و زبانرا آئین. فرمان بزرگوار از خدای نامدار میگوید - بلطف خویش بسزای کرم خویش: « أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » بندگان من مرا پرستید و مرا خوانید و مرا دانید، که آفریدگار منم، کردگار نامدار بنده نواز آمرزگار منم، مرا پرستید که جز من معبود نیست، مرا خوانید که جز من مجیب نیست، آفریننده منم چرا دیگرانرا می پرستید بختبنده منم چونست که از دیگران می بینید؟! يقول جلّ جلاله - أنا والملاء فی بناء عظیم، اخلق فی عبد غیری و أنعم فی شکر غیری. وقال جلّ و عزّ - « یا ابن آدم انا ربّک لازم فاعمل لربّک، کل الناس لك منهم بدّ و لیس منی بدّ. » و روی ان اسعد بن زرارة اقام ليلة العقبة فقال « یا رسول الله لربک و اشترط لنفسک و اشترط لامصحابک » فقال « اما شرطی لربی فان تعبدوه و لاتشرکوا به شیئاً، و اما شرطی لنفسی فان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم و اولادکم، و اما شرطی لامحابی فالتمواساة فی ذات ایدیکم » قالوا « فای شیء لنا اذا فعلنا ذلك » قال « لکم الجنة قال « بسط یدک ابا یعنک »

« أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » - گفته اند که این خطاب عوام است که عبادت ایشان بردیدار نعمت بود و بواسطه تربیت، و آنجا که گفت « اعبدوا الله » خطاب با اهل تخصیص است که عبادت ایشان بر دیدار منعم بود بی واسطه تربیت و بی حظ بشریت. همانست که جای دیگر گفت « یا ایها الناس اتقوا ربکم »، جای دیگر گفت « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله » با خطاب تعمیم « اتقوا ربکم » گفت و با خطاب تخصیص « اتقوا الله ». آن بهشتیانراست و این حضریانرا. جنید ازینجا گفت - آن روز که در جمع عوام نگرست که از جامع المنصور بیرون میآمدند - « هؤلاء حشوا الجنة و للمحضرة قوم آخرون. » و در آخر آیت گفت - « أَلَمْ لَكُمْ تَتَّقُونَ » - این تنبیه است که عبادت الله بنده را بنهایت تقوی رساند، و از نهایت تقوی بنده به بدایت دوستی حق و پیروزی جاودانه رسد. چنانکه

جای دیگر گفت «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و هم ازین بابست «اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون»

پس آنکه راه شناخت خویش باز نمود گفت: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» - آنکه عجایب قدرت و بدایع حکمت در زمین و در آسمان دلیل است بر خداوندی و آفریدگاری و گواهیست بر یکتائی و دانائی و توانائی او آن هفت قبه خضرا از بر یکدیگر بی عمادی و پیوندی بر باد نداشته . نشان قدرت او این هفت کله اغبر بر سر آب نداشته ، بیان حکمت او آن یکپرا گفته « وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ » و این یکی را « فرشناها فنعم الماهدون »، و آنکه این مثال دو کبوتر سیاه و سپید بین که در فضاء گنبد ازرق بیرون آمده ، بر جناح یکی رقم « فمحنونا آية اللیل » و بر آن دیگر « وَ جَعَلْنَا آيةَ النَّهَارِ مَبْصُورَةً » این سیاه از آن سپید زاده و آن سپید ازین سیاه پدید آمده ، « يَكُونُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُونُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ » ، یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل ، پاکی و بی عیبی خدایرا که روشنائی روز از شب دیجور بر آورد و تاریکی شب دیجور از روشنائی روزیدید کرد . از این عجب تر که روشنائی دانائی در نقطه خون سیاه دل نهاد ، و روشنائی بینائی در نقطه سیاهی چشم نهاد - تا بدانی که قادر با کمال بخشنده با فضل و افضال ، این روز روشن نشان عهد دولت است ، و آن شب تاریک مثال روزگار محنت ، میگوید . ای کسانی که اندر روشنائی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است ، و ای کسانی که اندر شب محنت بی آرام بوده اید نومید مباشید که روز روشن بر اثر است . همین است احوال دل گهی شب قبض و گاه روز بسط : اندر شب قبض هیبت و دهشت و با روز بسط انس و رحمت ، در حال قبض بنده را همه زاریدن است و خواهش ازدل ریش ، و در حال بسط همه نازیدن است و رامش در پیش .

**پیر طریقت** گفت : « الهی گرزارم در تو زاریدن خوشست ، و رنازم بتو نازیدن خوشست . الهی شاد بدانم که بر درگاه تو میزارم ، بر امید آنک روزی در میدان فضل بتو نازم ، تو من فایذیری و من فاتو پردازم ، یک نظر در من نگری و دو گیتی بآب



لایبوس لایبلی ثیابه و لایفنی شبابه .

النوبة الثالثة - قوله تعالى « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » - اینت خطاب

خطیر و نظام بی نظیر، سخنی پر آفرین و بردلها شیرین ، جانرا پیغام است و دارا انس ، و زبانرا آئین . فرمان بزرگوار از خدای نامدار میگوید - بلطف خویش بسزای کرم خویش : « أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » بندگان من مرا پرستید و مرا خوانید و مرا دانید ، که آفریدگار منم ، کردگار نامدار بنده نواز آمرزگار منم ، مرا پرستید که جز من معبود نیست ، مرا خوانید که جز من مجیب نیست ، آفریننده منم چرا دیگرانرا می پرستید بخشنده منم چونست که از دیگران می بینید ؟ ! يقول جلّ جلاله - انا والملاء فی بناء عظیم ، آخلق فی عبد غیری و أنعم فی شکر غیری . وقال جلّ و عزّ - « یا ابن آدم انا ربّک لازم فاعمل لربّک ، کل الناس لک منهم بدّ و لیس منی بدّ » . و روی ان اسعد بن زرارة اقام لیلۃ العقبة فقال « یا رسول الله اشترط لربّک و اشترط لنفسک و اشترط لاصحابک » فقال « اما شرطی لربی فان تعبدوه ولا تشرکوا به شیئاً ، و اما شرطی لنفسی فان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم و اولادکم ، و اما شرطی لاصحابی فالمواساة فی ذات ابديکم » قالوا « فای شیء لنا اذا فعلنا ذلک » قال « لکم الجنة قال « ابسط یدک ابا یعک »

« أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ » - گفته اند که این خطاب عوام است که عبادت ایشان بر دیدار نعمت بود و بواسطه تربیت ، و آنجا که گفت « اعبدوا الله » خطاب با اهل تخصیص است که عبادت ایشان بر دیدار منعم بود بی واسطه تربیت و بی حظ بشریت . همانست که جای دیگر گفت « یا ایها الناس اتقوا ربکم » ، جای دیگر گفت « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله » با خطاب تعمیم « اتقوا ربکم » گفت و با خطاب تخصیص « اتقوا الله » . آن بهشتیانراست و این حضراترا . جنید ازینجا گفت - آن روز که در جمع عوام نگرست که از جامع المنصور بیرون می آمدند - « هؤلاء حسوا الجنة و للحضرة قوم آخرون . » و در آخر آیت گفت - « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » - این تنبیه است که عبادت الله بنده را بنهایت تقوی رساند ، و از نهایت تقوی بنده به بدایت دوستی حق و پیروزی جاودانه رسد . چنانکه

جای دیگر گفت «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و هم ازین بابست «اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون»

پس آنکه راه شناخت خویش باز نمود گفت: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» - آنکه عجایب قدرت و بدایع حکمت در زمین و در آسمان دلیل است بر خداوندی و آفریدگاری و گواهیست بر یکتائی و دانائی و توانائی او آن هفت قبه خضرا از بر یکدیگر بی عمادی و پیوندی بر باد نداشته . نشان قدرت او این هفت کله اغبر بر سر آب نداشته ، بیان حکمت او آن یکپرا گفته « وَ زَيَّنَّا لِلنَّاطِرِينَ » و این یکی را « فرشناها فنعم الماهدون » و آنکه این مثال دو کبوتر سیاه و سپید بین که در فضاء گنبد ازرق بیرون آمده ، بر جناح یکی رقم « فمحونا آية الليل » و بر آن دیگر « وجعلنا آية النهار مبصرة » این سیاه از آن سپید زاده و آن سپید ازین سیاه پدید آمده ، « يَكُونُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُونُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ » ، یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل ، پاکی و بی عیبی خدای را که روشنائی روز از شب دیجور بر آورد و تاریکی شب دیجور از روشنائی روز پدید کرد . از این عجب تر که روشنائی دانائی در نقطه خون سیاه دل نهاد ، و روشنائی بینائی در نقطه سیاهی چشم نهاد - تا بدانکه قادر با کمال بخشندگی با فضل و افضال ، این روز روشن نشان عهد دولت است ، و آن شب تاریک مثال روزگار محنت ، میگوید . ای کسانی که اندر روشنائی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است ، و ای کسانی که اندر شب محنت بی آرام بوده اید نومید مباشید که روز روشن بر اثر است . همین است احوال دل گهی شب قبض و گاه روز بسط : اندر شب قبض هیبت و دهشت و با روز بسط انس و رحمت ، در حال قبض بنده را همه زار بدن است و خواهش از دل ریش ، و در حال بسط همه نازیدن است و رامش در پیش .

**پیر طریقت** گفت : « الهی گر زارم در تو زاریدن خوشست ، و رازم بتو نازیدن خوشست . الهی شاد بدانم که بر درگاه تو میزارم ، بر امید آنکه روزی در میدان فضل بتو نازم ، تومن فایذیری و من فاتو پردازم ، یکک نظر در من نگری و دو گیتی بآب

اندازم. « ارباب حقایق این آیت را تفسیری دیگر کرده اند و رمزی دیگر دیده اند - گفته اند - که این مثلهاست که الله زد درین آیت ، زمین مثل - تن - است و آسمان مثل عقل - و آب که از آسمان فرو آید مثل - علم - است که بواسطه عقل حاصل شود و ثمرات - مثل کردار نیکوست که بنده کنند بمقتضای علم ، اشارت میکنند که - الله آن خداوندست که شمارا شخص و صورت و تن آفرید و آن تن بجمال عقل بیاراست ، و اینکه بواسطه عقل علم داد و زیر کی و دانش ، تا از آن علم ثمرهای بزرگوار خاست ، آن ثمرتها کردار نیکوست که غذاء جان شما و حیوة طیبه شما در آنست . آن خداوندی که مهربانی وی و رحمت وی بر شما اینست چرا در عبادت وی شرك می آرید و دیگر پیرا باوی انباز میگیرید ؟ « فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنۡدَادًا وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » - مکنید ، و باوی انباز مگیرید « وَاِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا » - آیه اول در اثبات توحید - حجت است بر مشرکین عرب و این در اثبات نبوت حجت است بر اهل کتاب و ذمت . و کلمه شهادت مشتمل است بر هر دو طرف باثبات توحید و اثبات نبوت ، تا بهر دو معترف و معتقد نشود و بر موجب هر دو عمل نکند بنده در دایره اسلام در نیاید . و اثبات نبوت آنست که مصطفی را صلعم گزیده حق و بهینه خلق دانی ، و نبوت و رسالت وی بجان و دل قبول کنی ، و گفتار و کردار و سنن و سیروی پیدشو و رهبر خود گیری - و بحقیقت دانی که قول او وحی حق است و بیان او راه حق است و حکم او دین حق است ، و نفس و بلاغ او در حال حیوة و ممات حجت حق است . آدم هنوز در پرده آب و گل بود که سرفطرت محمد بر درگاه عزت کمر بسته بود - و نظر لطف حق بجان وی پیوسته ، و هوالمشار الیه بقوله صلعم : « کنت نبیا و آدم بین الماء والطين »

« فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثَالِهِ » نشر بساط عزت قرآنست از طی قدس خویش تا نا محرم را دست رد بسینه باز نهد و سوخته عشق را نقاب جمال فرو گشاید . .

بینی بی نقاب آنکه جمال چهره قرآن چو قرآن روی بنماید زبان ذکر گو با کن -  
 « وَبَشِّرِ الدِّينَ آمَنُوا » - این آیت نواخت دوستانست و امید دادن ایشان بنار و نعيم جاودان ، و ترغیب مؤمنان وحث ایشان بر طاعت و طلب زیادت نعمت . و آیت

پیش تحذیر بیگانگانست از شور دل و شرك زبان ، و بیم دادن ایشان از آتش عقوبت و سیاست قطیعت حق ، مؤمن آنست که چون آیت اول شنود بترسد و بی آرام شود ، و از عذاب دوزخ باندیشد . و چون آیت دوم شنود شاد شود و دل در بندد و امید قوی کند و آرام در دل آرد . رب العالمین هردو کسرا بستود ، آن ترسنده و این آرمیده . ترسنده را میگوید « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ » و آرمیده را میگوید . « الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ » - و سنت خداوند کریم جل جلاله آنست که هر جا که آیت خوف فرستد و بندگان را بآن بترساند از پیی آن آیت رجا و رحمت فرو فرستد و دل ایشانرا آرام دهد تا نومید نشوند .

« وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا » - هر که امروز در میدان خدمت است بشارتش باد که فردا در مجمع روح و ریحان است ، و نه هر که بیبهشت رضوان بکرامت روح و ریحان رسید . بهشت رضوان غایت نزهت متعبدان است ، و روح و ریحان قبله جان محبانست بهشت رضوان علیین و دارالسلام است ، و روح و ریحان در حضرت عندیة تحفه جان عاشقانست ، هر که حرکاترا پاس دارد بیبهشت رضوان رسد . هر که انفاس را پاس دارد بروح و ریحان رسد . این روح و ریحان که تواند شرح آن وجه نهند عبارت از آن ، چیزی که نیاید در زبان شرح آن چون توان ، بادی در آید از عالم غیب که آنرا باد فضل گویند میغی فراهم آرد که آنرا میغ بر گویند ، بارانی بیارد که آنرا باران لطف گویند سیلی آید از آن باران که آنرا سیل مهر گویند -

سیلی باید که هردو عالم ببرد تا نیز کسی غمان عالم نخورد

آن سیل مهر بر نهاد آب و خاک گمارند تا نه از آب نشان ماند نه از خاک خبر ، نه از بشریت نام ماند نه از انسانیت اثر - هر شغل که خاست از آب و گل خاست ، هر شور که آمد از بشریت و انسانیت آمد . هردو بگذار تا بنیستی رسی و از نیستی برگذر تا بروح و ریحان رسی .

از علت و عار برگزشتیم آسان

دیدیم تهن گیتی و اصل جهان

زان نیز گذشتیم نه این ماند نه آن

آن نور سیه زلا نقط بر تر دان

النوبة الاولى - قوله تم « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْدِي » - الله تم شرم نکند « أَنْ يُضْرِبَ » که زند « مَثَلًا » مثلی هرچه بود « بَعُوضَةً » به پشه « فَمَا فَوْقَهَا » - یا چیزی که فزون از آن بود « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا » - اما ایشان که گرویدگانند « فَيَعْلَمُونَ » میدانند « أَنَّهُ الْحَقُّ » که آن مثل راست است و نیکو و بر عیار حکمت « مِنْ رَبِّهِمْ » - از خداوند ایشان . « وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » و اما ایشان که کافر اند « فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ » - چه خواست الله ؟ « بِهَذَا مَثَلًا » باین مثل که زد « يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا » - بآن مثل که میزند فراوانی را بی راه میکند از رسیدن بمعنی حکمت آن « وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا » و فراوانی را بآن راه مینماید . « وَ مَا يُضِلُّ بِهِ » و بی راه نکند بآن « إِلَّا الْفَاسِقِينَ »<sup>۲۶</sup> مگر ایشانرا که از فرمانبرداری بیرون شده اند .

« الَّذِينَ يَتَّقُونَ » - ایشان که می شکنند « عَهْدَ اللَّهِ » پیمان خدا که وریشان گرفت ، « مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ » از پس محکم بستن پیمان او - « وَ يَقْطَعُونَ » و می برند « مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ » آنچه الله فرمود که آنرا باید پیوندند « وَيُقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ » و در زمین تباهی میکنند « أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ »<sup>۲۷</sup> ایشانند که زیان کارانند .

« كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ » - چو نیست که کافر میمانید بخدای . « وَ كُنتُمْ أَمْوَاتًا » و شما نطفه های مرده بودید « فَأَحْيَاكُمْ » پس شما را مردمان زنده کرد ، « ثُمَّ يُمِيتُكُمْ » آنگاه بمیراند شما را « ثُمَّ يُحْيِيكُمْ » پس زنده میگرداند شما را « ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ »<sup>۲۸</sup> آنگاه شما را فا او خواهند گردانید .

« هُوَ الَّذِي » - او آن خداوندست « خَلَقَ لَكُمْ » که بیافرید شما را

« مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا » هر چه در زمین چیز است همه ، « ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ »  
 آنکه آهنگ بالا کرد « فَسَوَّيْنَهُنَّ » راست کرد و راغ<sup>۱</sup> آب آسمانها را « سَبَّعَ  
 سَمَوَاتٍ » هفت آسمان « وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ »<sup>۲۹</sup> ، و او خداوند بهر چیز داناست .  
النوبة الثانية - قوله تم « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي » - اقوال مفسران مختلف است در

سبب نزول این آیت ، بعضی گفتند چون رب العالمین منافقان را مثل زد که « مَثَلُهُمْ  
 كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدُوا نَارًا » و گفت « أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ » - منافقان گفتند  
 این نه سخن خداست که الله تم از آن بزرگوار تر است که چنین مثل زند - فانزل الله  
 هذه الآية . و گفته اند سبب نزول آنست که جهودان در قرآن ذکر عنکبوت و مگس  
 شنیدند و ذلك فی قوله تم « مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت ..  
 الآية » وقال تم « إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا .. » - جهودان چون  
 ذکر مگس و تننده درین هر دو آیت شنیدند بطریق استهزاء گفتند این چه سخن  
 است ! وجه مثل ! و خدا را عزوجل چه حاجت بذکر مگس و عنکبوت ؟ - پس ایشانرا  
 این جواب آمد که :

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا » - الله شرم نکند اگر مثل به پشه  
 زند یا کم از پشه . اینست که گفت « بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا » - ای فما فوقها فی الصغر  
 کما تقول فلان صغیر فتقول « و فوق ذلك - ای هوا صغر مما تری » . گفته اند که  
 رب العالمین این مثل به پشه از بهر آن زد که از عجائب و لطائف در پشه بدان کوچکی  
 وضعیفی بیش از آنست که در پیل بدان بزرگی و عظیمی . و تفاوت در جسم و اعضاء پشه  
 بیش از آنست که در جسم و اعضاء پیل ، و پیل را چندان رنگ نیست که پشه را که بر همه  
 رنگهای دنیا بسته است ، و از آنک عمرش اندک است دنیا همیشه از او پر است ، و هر چه  
 پیل را هست از قوایم و خرطوم و دیگر اعضاء همه پشه را هست و زیادت ، که پشه بینی

که دو دنب دارد و دو پر و باشد که چهار دارد و دست و پای بسیار، و پیل و شیر و نهنگ و مار و کژدم از و گریزان و بر حذر. و او را متورع آورده اند که در نجاست نیفتد چنانکه مگس افتد، و غذاء وی در پوست آدمی نهاده اند خرطوم می دارد سر آن تیز بپوست آدمی فرو برد و خون بر کشد و تا گرسنه است زانگی می یابد چون سیر شود در حال بمیرد. یقال - « انا جاعت البعوضة قوت فطارت و اذا شبع تشقت و تلفت كذلك الانسان ليطغى ان رآه استغنى ».

**شعبی** را پرسیدند که هیچ چیز از حکمت خالی نیست در آفرینش آن، در این پشه و عنکبوت آفریدن چه حکمت است؟ جواب داد که حکمت اندر آفرینش آن اگر خود آن بودی که **نمرود** طاغی پشه هلاک کرد و **مصطفی** را بخانه عنکبوت که بر در غار ساخت از دشمن برهانید اگر همین بودی حکمت اندر آفرینش آن کفایت بودی. **شافعی** پیش **هرون الرشید** نشسته بود مگسی بر روی هرون نشست هرون براند دیگر باره باز آمد، هرون گفت « یا ابن ادریس لِمَ خلق الله الذباب؟ » الله مگس را از بهر چه آفرید؟ **شافعی** گفت « مذلة للملوك » خواری و بیچارگی ملوک زمیثرا - قال « فاستحسنه و وصله ». ابنحاطیفه نیکو گفته اند - الله تم مگس را ضعیف آفرید و با ضعف وی وقاحت آفرید و شیر را قوی آفرید و با قوت وی نفرت آفرید - اگر آن وقاحت که در مگس است در شیر بودی در زمین کس از زخم وی نرستی، لیکن بکمال حکمت و نفاذ قدرت هر چیز را سزای خویش بداد و باضعف مگس وقاحت سزا بود و با قوت شیر نفرت سزا بود، همه چیز بجای خویش آفرید و بسزای خویش بداشت. یقول تم « اُدبر عبادى بعلمى اُنّى عبادى خیرٌ بصیرٌ ». **جهودان** می پنداشتند که هر چه بزرگتر باشد و عظیمتر قدر آن بنزدیک الله بیشتر و آفرینش آن عظیمتر، و هر چه کمتر و حقیر تر آفرینش آن سهلتر و قدر آن کمتر. و نیز می پنداشتند که رب العالمین از ذکر چیزهای حقیر شرم دارد چنانکه ایشان از آن شرم میداشتند. الله تم ایشانرا جواب داد - که من شرم نکنم و مثل زنم به پشه یا کم از پشه، چون دانم که مؤمنان را در آن پندست و زیادت بصیرت و بر معاندان دین حجت و دلالت.

بعضی مفسران در تأویل آیت گفته‌اند « إِنْ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي » ای - لا یخشی - گفتند استحیا بمعنی خشیت آید چنانک خشیت بمعنی استحیا . وذلك فی قوله تم « وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ » و اشتقاق حیا از حیوة است ، و حیا اول منزل عقل است نه بینی که کودک را اول که امارت عقل وی پدید آید حیا بود ، پس اول منزل عقل حیا است و آخر منزل عقل ایمان و مصطفی ع گفت : « لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ » یعنی که چون باول منزل نرسد آخر منزل در حق وی محال بود .

و بمعنی ضرب اینجا وصف است « أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا » - یعنی آن یصف شبهه‌اشبهه به - کما قال « ضَرْبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ » ای وصف لکم . هر جا که ضرب مثل است در قرآن و در لغت عرب آن ضرب بمعنی وصف و بیان است و در قرآن ضرب است بمعنی - الزام - چنانک گفت « ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ » و ضرب است بمعنی - سر - چنانک گفت « وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ » - و الضرب بالعصا معروف است چنانک گفت « فَاضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ » .

« مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ » - ابن - مانکرت گویند بمعنی شیئی است تقدیره . . مثلاً شیئاً بَعُوضَةٌ - کقوله تعالی « هَذَا مِثْلُ الَّذِي عُتِدْتُ » ای هذا شیئی لَدِي عَتِدْتُ و « بَعُوضَةٌ » را نصب است بر بدل یعنی بدل ما - و البعوض صغار البق و واحدة منها بَعُوضَةٌ .

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ » - نظیر این در سورة الممتدثر

« وَلَا يَرْتَابُ الَّذِينَ آمَنُوا وَالْكَتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ . » « وَلَيَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... آيَةً » - میگوید مؤمنان و گرویدگان راست می شنوند و بسزا می بینند ، و بیمار دلان عیب می جویند و نا دریافتنی می برسند ، مؤمنان میدانند که این مثلها دلها را چون آئینه است رو بها را - چنانک در آئینه نگرند هر چه دروی است بینند ، دلها ی ایشان درین مثلها نگرند هر چه غیب است و بودن ی بچشم دل به بینند ، یقین ایشان در غیب پدید آید و ایمان بیفزاید و بیمار دلا نرا شور دل بیفزاید . پس رب العالمین خبر داد این دریافت جز دانایان و وزیر کائرا نیست - « وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ »



و مثل زدن پدید کردن مانند است ، و الله را رسد که مثل زند بندگان را و بندگان را نیست که مثل زند الله را . چنانکه گفت : « فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ » ای الاشباه - خدای را عز و جلّ هامتاً مسازید و انباز مگوئید ، و جز آنکه الله خویشتن را گفت صفت مکنید ، که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما ویرا شناسید .

« يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا » - این جواب ایشانست که گفتند - الله چه خواست باین مثل که زد ؟ رب العالمین گفت این مثل بدان زد تا گروهی را از رسیدن بعین حکمت آن بیراه کند ، و گروهی را راه نماید بدانستن و رسیدن بعین حکمت آن . « وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ » - فاسقان ایشانند که از فرمانبرداری بیرون اند ، فسوق خروج است از طاعت يقال « فسقت الرطبة اذا خرجت عن الكوى » و سُمِّيتِ الْفَارَةُ فَوْسَقَةً لَخُرُوجِهَا عَنْ جَحْرِهَا . و قال تعالى في صفة ابليس - فسق عن امر ربّه - ای خرج عن طاعته . آنکه ایشان را صفت کرد به نعتهای مذموم و گفت : « الَّذِينَ يَنْقُضُونَ » - ایشان که پیمان الله را می شکند و عهدی که الله و ایشان گرفت در توریت و در زبور و در زبان موسی و داود بوفاء آن باز نیامدند . و عهد آن بود که « أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِمُحَمَّدٍ صَلَعم و يخبروا بنعته و صفته و يؤمنوا بجميع الانبياء عليهم السلام » - پیمان ستندند از ایشان بتوحید الله و بتصدیق مصطفی ع و قبول بلاغ او از او ، و الله بر ایشان در آن عهد و پیمان گواه .

« من بعد میثاقه » العهد ، و قيل من بعد میثاق الله . و الميثاق مفعال من الوثوق واصله مَوَاقٍ فَانْقَلَبَتِ الْوَاوِيَاءُ لَانْكَسَارِ مَا قَبْلَهَا كَمِيزَانٍ وَمِيقَاتٍ . نظیر این در سورة الاعراف « اَلَمْ يَوْخِذْ عَلَيْهِمْ مِثْقَالَ الْكِتَابِ اَلَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ اِلَّا الْحَقَّ - و گفتند اند . الَّذِينَ يَنْقُضُونَ ... » اخبار است از جمله کافران و منافقان علی العموم و عهد که بر ایشان گرفته بودند آنست که روز میثاق رب العزة ایشانرا از کتف آدم بیرون آورد و گفت : « اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ؟ قَالُوا بَلَى » و در قرآن جایها فرمود است که بعهد وفا کنید و به پیمانها باز آئید قال الله تعالى و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم - و اوفوا بعهدي اوف بعهدكم » « اوفوا

بالعقود» وبعهدالله آفوا»- میگوید اگر عهدی کنید یا عقدی بندید باخالق یا با مخلوق بوفاء آن باز آئید. وعهد باخالق نذر باشد وتوبه وسو گندان وبامخلوق شرطها وعقدها که در معاملات میان ایشان رود و وعده ها که یکدیگر را دهند.

«وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» - ومی برند آنچه الله فرمود که آنرا به پیوندند از تصدیق انبیاء که فراهم پیوندند، وتصدیق محمد فراتصدیق موسی پیوندند وتعظیم آدینه امروز فرا تعظیم شنبه بروزگار پیوندند. و روی دادن بکعبه امروز فرا روی دادن به بیت المقدس بروزگار پیوندند، وگردن نهادن قرآن را فرا گردن نهادن توره وانجیل و زبور پیوندند. قتاده گفت «أمرُوا بالقول والعمل فقالوا فلمْ يعملوا فلمْ يصلوا القول بالعمل» ایشانرا فرمودند که عمل رافرا قول پیوندند که ایمان قول وعمل است، و نه پیوستند. وقیل - یرید بذلك قطع الرحم فإن قریشاً قطعوا رحم النبی صلعم بالمعاداة معه. و گفته اند - که ایشانرا فرمودند که پیغامبرانرا همه براست دارید فآمنوا بالبعض وكفروا بالبعض، والمؤمنون وصلوا، فقالوا لانفراق بين احدٍ من رسله. «وَيَقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» - تباهاکاری ایشان آن بود که عامه خویش را از اسلام باز میداشتند، وضعیفان مسلمانان را در شک می افکندند ودلها را می شورانیدند وراهها به بیم میگردند وراه میزدند وسخن چینی میکردند وبید گوئی مردم را درهم می افکندند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» - زیان کاران ایشانند که نقص وخسران در حظ خویش آوردند، که ایشانرا هر یکی در بهشت مسکنی بود - چنانک در خبر است، وفردا از ایشان فاستانند و بمؤمنان دهند.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» - كيف استفهام عن حال الشیء، ولیم استفهام عن علة الشیء وما عن جنس الشیء «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» - این خطاب باجهودان ومشرکان عرب است هر چند که آن مشرکان بوجود صانع وآفریدگار معترف بودند - چنانک الله گفت - «ولئن سألتهم من خلقهم ليقولنَّ الله» و مصطفى ع بدر عمران حصین را پرسید -

آنکه که هنوز مشرک بود - « کم تعبد الیوم آلهآ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض قال رسول الله صلعم فایهم تعدّه لیوم رغبتک ورهبتک ؟ قال الذی فی السماء . » - این خبر دلیل است که ایشان بوجود صانع ایمان داشتند اما نبوت مصطفی را صلعم منکر بودند و بوی کافر ، و هر که بفرستاده کافر بود بفرستنده کافر باشد ازین جهت گفت : « کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّهِ . » و این سخنرا دو مخرج است : - یکی تعجب - والتعجب هو الاخبار عن عظیم فعلهم . يقول - « ایّها المؤمنون تعجبوا من هؤلاء کیف یکفرون الله وقد ثبت حجة الله علیهم » - میگوید شگفت مانید و تعجب کنید ازین کافران که حجت توحید و ریشان ثابت است و روشن ، و نمی گروند . و مخرج دیگر - توبیخ - است و ملامت ، میگوید - ای پیغامبر من وای مؤمنان این کافرانرا ملامت کنید و گوئید چون است که بالله نمیگروید و نشانهای هستی و یکتائی و دانائی و توانائی وی شمارا پیدا است آنکه نشانهای روشن برشمرده گفت - « وَ کُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ » قومی گفتند - این واو حال است وقد - در آن مضمیر یعنی « کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّهِ » وقد « کُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ » . قومی گفتند نه واو حال است که واو - ابتدا - است و برین قول « تکفرون بالله » وقف کنی جائز است ، آنکه ابتدا کنی « وَ کُنْتُمْ أَمْوَاتًا » - والاموات جمع - الموت . والموت یکون اسماً و مصدرأ - كالصوم و العدل و النظر . « و کُنْتُمْ أَمْوَاتًا » ای لم تکو نواشیئاً حتی خلقکم . عرب موت بجای قول الذکر نهند و حیوة بجای شهرگی - يقال للشیئی الدایرس وللامر خامل الذکر هذا شیئی مَیّت و امرٌ مَیّت . ولذا ذکر الامر المتعالم فی الناس هذا امرٌ حیٌ . میگوید شما چیزی باد کرده و یاد کردنی نبودید نام و نشان و رسم و طلل شما نبود تا بیا فرید شما را و مردمان زنده گردانید که شمارا می شناسند و نکر می کنند . این موت اول است و احیاء اول . پس گفت « ثُمَّ یَمِيتُكُمْ » - یعنی یقبض ارواحکم - عندا نقضاء آجالکم - پس چون روزگار عمر شما برسد می میراند شمارا تا چنان گرداند که در اول که نبودید - « ثُمَّ یَحْیِیْکُمْ » - یعنی للبعث و القیمة - پس آنکه شما را زنده گرداند

بعث و نشور را . اینست دو مرگ و دو حیوة - که آنجا گفت : « امتنا اثنتین و احييتنا اثنتین . » این قول ابن عباس است و مجاهد . وقال قتاده « كُنْتُمْ أَمْوَاتًا » ای نطفاً فی الارحام لانها تكون ميّنة بعد مفارقتها الرجل - لقوله صلعم « ما بين من حیّ فهو ميّت - » میگوید شما نطفه های مرده بودید در رحم مادران - اول نطفه پس علقه ، پس مضغه پس استخوان و گوشت پس شمارا زنده گردانید بنفخ ارواح . و به قال النبی صاعم - يدخل الملك على النطفة بعد ما تستقرّ في الرحم باربعين او خمسين و اربعين ؟ فيقول ای رب اشقي ام سعيد ؟ اذ كرّ ام انثى ؟ فيقول الله تعالى و يكتبان - ثم يكتب عمله و رزقه و اجله و اثره و مصيبتة - ثم تطوى الصحيفة فلا يزد فيها و لا ينقص منها .

« ثُمَّ يُمِيتُكُمْ » - آنکه شمارا می میراند بخواب ، زنده میگرداند به بیداری و آنکه شمارا آخر بمیراند و فردا شمارا زنده گرداند . و قيل « وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا » یعنی بعد اخذ الميثاق ردّهم الى ظهره فاماتهم فاحياكم بان آخر حكم من بطون امهاتكم « ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » میگوید آنکه شمارا با او خواهند گردانید و سوی او خواهند برد . این همچنانست که گفت « ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ » و اگر « تُرْجَعُونَ » خوانی بفتح تا بر قراءت یعقوب ، معنی آنست که آنکه و ازو شنید (۱) و کردار شمارا پاداش دهند و این کلمه دلیل است که الله تعالی بر جهتی است از جهت های عالم و آن جهت بالاست بدلیل ده آیت از قرآن « يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ » - و « هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ » - « أَمْ أَمْتَمَ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَمْ أَمْنْتُمْ فِي السَّمَاءِ » - « إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ » - « أَنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ » - « بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ بِدُبُرِ الْأَمْرِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ » - « تُعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ » - « يَا هَامَانَ ابْنُ لِي صِرْحًا أَلْعَلِّي أبلغُ الْأَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطْلُعَ إِلَى الْهَامُوسِ » و خبر درست است که مصطفی ع گفت : « ارحموا من في الارض يرحمكم في السماء » اما معتزلی که عذاب گور را منکر است دست درین آیه میزند و میگوید دوزندگی گفت : یکی در دنیا و یکی در قیامت و زندگی در گور و عذاب

نگفت، جواب وی آنست که زندگی قوم موسی پس از صاعقه که رسید ایشانرا نگفت درین آیه ودالات نکرد که نیست و ذلك فی قوله تعالی « ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ » و همچنین امت حزقیل که از بنی اسرائیل بمردند به طاعون و رب العالمین ایشانرا زنده کرد، آن زندگی ایشان پس از مردن هم نگفت درین آیه ودلیل نبود و ذلك قوله « الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم « الایه - زندگی در گور و عذاب قبر اگر درین آیت منصوص نیست نفی آن در آیت هم (۱) [ نیست . آنکه در اخبار درست بروایت ثقات و بزرگان صحابه چون عمر خطاب و علی بن ابیطالب و عبداللّه مسعود و عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عمر و جریر بن عبداللّه و جابر و ابوهریره و ابوسعید خدری و ابویوب انصاری و انس بن مالک و براء بن عازب بروایت ایشان درست شده است از مصطفی ع حیوة و عذاب قبر ، و هر که آنرا منکر است ضالست و مبتدع .

« هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً » - مشرکان عرب چون حدیث مرده زنده گردانیدن و بعث و نشور شنیدند منکر شدند گفتند - من یعیدنا اذا متنا و کنا تراباً و عظاماً ؟ کیست که مارا برانگیزاند و زنده گرداند پس از آنکه خاک شدیم؟ الله گفت بجواب ایشان « هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً » - آنکس که هر چه در زمین چیز است از آدمی و غیر آدمی همه بیافرید ، قادر است که شمارا پس آنکه خاک شدید باز آفریند . « هُوَ الَّذِي » در قرآن بیست جایست و « وَ هُوَ الَّذِي » باوا نوزده جایست - هو - اشاره فراموجود است اگر موجود نبودى - هو - معنی نداشتی و « هُوَ » بآن گفت تاشنونده گوش باز دارد و جوینده بآن راه یابد و نگرنده فرا آن بیند . پس اینکلمه نه نام نه صفت اشارتست فراهست . « الَّذِي » کنایهست از هست تاشنونده آشنا گردد و جوینده بینا و خواهند دانا ، و گفته اند « هو » اشارتست به ذات ، « الَّذِي » اشارت به صفت ، « خَلَقَ » اشارت به فعل . « خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً » میگوید بیافرید هر چه در زمینست

(۱) آنچه که مابین هلالین [ ] گذارده شده منقول از نسخه ج است و در نسخه الف يك صفحه

از کوه و دریا و هر چه در آنست از جواهر و معادن و چشمها و جویها و نبات و حیوان صامت و ناطق و پرنده و زنده و چرنده و گرما و سرما و نور و ظلمت و سکون و حرکت. این همه نعمت برای شما آفریدم و شما خود شمردن آن طاقت ندارید چنانکه فرمود «وَإِنْ تَعْلَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» و این جمله نعمت و شما را از بهر دور چیز آفریدم. یکی آنکه تا به نعمت من دنیا بسر میبرد و روزگار میرانید و منفعت میگیرید. دیگر آنکه منعم را بآن میشناسید و از مصنوعات به وحدانیت صانع دلیل میگیرید.

و گفته اند این آیت رد است بر قدریان که علی الاطلاق بی تقید گفت - «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» و کفر و فساد و معاصی در تحت آن شود لامحالة و نه چنانست که قدری گفت آن در اجسام مخصوص است و افعال و اعراض از آن بیرونست که در آیت تغییر و تخصیص نیست، و مقتضی لفظ اطلاق جز عموم و استغراق نیست بعضی متکلمان گفتند «خَلَقَ لَكُمْ» دلیلیست که حظر نیست و هر چه در دنیا است هر کسرا مباح است! جواب آنست که این لام نه لام تملیک است و نه اضافت تخصیص بلکه اضافت بیان و تعریفست، فَكَأَنَّهُ يَعْرِفُنَا أَنَّهُ خَلَقَهَا لِأَجْلِ مَنَافِعِنَا وَمَوْقِعِ حَاجَاتِنَا، بعضها لا نَتَفَاعِلُ وَبَعْضُهَا لِعَتَبَالٍ، فکیف که حظر و منع درین آیت نیست در نصوص اخبار و سنن هست، که بعد ازین آیه نصوص اخبار و آثار بیان کرد و تفصیل داد بعضی حرام کرد و بعضی حلال و گشاده. و سنت را رسد که بر کتاب حکم کند - کتوله نعم «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه» و لیس هذا موضع شرحه. قومی گفتند این خطاب با مؤمنانست و بحکم این آیت هر چه کافرانند در زمین و مال ایشان فی مسلمانانست.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» - استوی در قران نه جایست دواز آن به - الی - پیوسته یکی اینست و یکی در حم السجده. و آن هفت دیگر به علی پیوسته یکی در - سورة الاعراف، دوم در یونس، سوم در رعد، چهارم در طه، پنجم در فرقان، ششم در الم تنزیل، هفتم در سورة الحديد.

واستوی در لغت سه معنی دارد : واز آن سه معروفتر و مشهورتر - استقرار - است  
چنانکه جای دیگر گفت « واستوت علی الجودی » ای : ( استقرت ) . و سوار را که  
بر پشت ستور آرام گیرد میگویند « لتستوا علی ظهوره » دیگر معنی - استوا - راست  
شدنست از کثری - و راست ایستادن . سه دیگر معنی - علو - است چنانکه گویند استوی  
رسول الله علی المنبر ثم استوی الی السماء که در قرآن است هر دو جایگه بمعنی علو است  
میگوید بر شد و آهنگ بالا کرد .

« فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ » - و هر هفت آسمان راست کرد . خلیل بایاری از  
آن خود نزد ابوریعنه کلابی شدند که از فصحاء عرب بود از پرسید که : « استوی الی »  
معنی چیست ؟ او را بر بامی یافتند ایشانرا دید که روی بوی داشتند گفت ( استوی الی )  
یعنی - ارتفعاً الی - ایشان باز گشتند گفتند لهذا جئنا ؟ فاخذ الخلیل هذه الكلمة فوضعها  
فی تفسیر القرآن .

اگر کسی گوید « ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ » در هر دو آیه پس از آفرینش زمین  
گفت و این دلیل است که پیشتر زمین آفرید آنکه آسمان پس آنچه گفت « والارض  
بعد ذلك دحیها » چه معنی دارد ؟ جواب وی آنستکه : ابن عباس گفت آنکه که از  
وی همین مسئله پرسیدند و این خبر در صحیح است - گفت اول زمینرا بدوروز بیافرید  
یعنی یکشنبه و دو شنبه ، چنانکه گفت « قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین »  
پس قصد بالا کرد و آسمانها را راست کرد به دوروز یعنی سه شنبه و چهارشنبه ، چنانکه  
گفت « ففضیتهن سبع سموات فی یومین » پس بزمین نزول کرد و دحی زمین کرد ، و  
دحی آن بود که گیاهزار و مرغزار و کوه و دشت و راهها پیدا کرد و جویها بر اند پس  
زمین و هر چه در آنست [ به چهار روز آفریده باشد اینست که میگوید - فی اربعة ایام  
سواءً للسانین - پس آسمانها و زمینها بشش روز آفرید است - چنانکه گفت « فی ستة ایام »  
ثم قال فی آخر الآیة « وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ » خود را در قرآن از علم چهار  
نام گفت : - عالم و علیم و علام و اعلم - علیم از عالم مه است و علام از هر دو مه معنی  
آنست که من خدا و ندم که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین بیافریدم و هر چه

در آنست از حرکات و سکانات جانوران تا آن مورچه که در زیر هفتم طبقه زمین است و در خود بجنبد همه میدانم، پس بدانید که اعمال و ضمائر شما نیز میدانم، بطاعت مشغول شوید تا از عقوبت من برهید.

النوبة الثالثة - قوله تم « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا » الآية - بدانك

خدا را عزوجل نامهای بزرگوار است. وصفتهای پاک، نامهای نیکو و صفتهای پسندیده، نامهای ازلی و صفتهای سرمدی، خود را بآن صفتها بستود و در پیغام و نامه خوش آن صفتها و اخلق نمود. از آن ها یکی - حیاست الله تم بآن موصوف و اثبات آن در آیت و در خبر معلوم. آیت آنست که گفت جل جلاله: « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا » جای دیگر گفت « وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ » - و خبر درست است از مصطفی صلعم که روزی نشسته بود با یاران سخن میرفت در میان ایشان سه مرد از دور می آمدند روی بوی داده، یکی از آن سه بکران آنجا بیکه نزدیک مردمان رسید. هم آنجا بنشست، رسول خدا گفت - « استحیی فاستحیی الله منه » و هم در خبر است که « إِنَّ اللَّهَ حَيٌّ کریمٌ، یَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا مَدَّ يَدَهُ » الحدیث - این صفت حیا و امثال این هر چه درست شود بنصوص کتاب و سنت واجب است بر بنده خدا که چون آن شنود یا خواند بر نام و صفت بیستد و زبان و دل از معنی آن خاموش دارد و از دریافت چگونگی آن نومید باشد که خرد را فرا دریافت آن بتکلف و تأویل راه نیست، میگوید جل جلاله: - « وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا » - معنی آنست که خلق بخود و بعقل خود ویرا در نیابند، مگر که ویرا بآن صفت که خود کرد خود را و بآن نام که خود را بُرد خود را بشناسد، شناختنی و تصدیقی و تسلیمی گردن نهاده، و نادر یافته پذیرفته، و تهمت بر عقل خود نهاده، هر که این راه رود و بجز این طریق خود را نپسندد سنی عقیدت است پاکیزه سیرت پسندیده طریقت - ازینجا گشاید چشمه حکمت و صدق فراست و نور معرفت، و این منزلت کسی را بود که چون دیگران از خلق شرم دارند و قبول خلق طلبند وی از حق شرم دارد، و قبول حق طلبد، و از حق کسی شرم دارد که در دل بینائی دارد و



در سرآشنائی ، و داند بهر حال که باشد که الله بوی نگرانست و بر کردار وی دیده ور و نگه بان . يقول تم - « الم يعلم بان الله یری » - فی الخبر - « ابعده الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک » - بیچاره آدمی که کشته غفلت است و گرفته جهالت ، از خلق می شرم دارد و از الله شرم می ندارد ، و رب العالمین بکرم و حلم خود این فاخواست میکند و میگوید که - « وتخشی الناس والله احق ان تخشاه » - میگوید از مردم شرم داری والله سزاوارتر بآن که از وی شرم داری . يقول الله جل جلاله « ما انصفنی عبدی یدعونی فاستجی ان ارده و یعصینی ولا یستجی منی » .

در خبرست که فردا در قیامت چون بنده بصرای باز گذرد نامه دردست وی نهند مهر بر آن نهاده ، چون سر آن باز کند در آن نوشته بیند - بنده من - فعلت ما فعلت ولقد استجیت اب اظهر علیک ، فانهب فانی قد غفرت لك . قال یحیی بن معاذ فی هذا الخبر سبحان من یذهب العبد فیستجی هو » .

پیر طریقت گفت : - « شرم حصار دین است و مایه ایمان و نشان کرم . و خلق در بن مقام بر سه گروه اند : - غافلان و عاقلان و عارفان . غافلان از خلق شرم دارند ایشان ظالمان اند ، عاقلان از فرشته شرم دارند ایشان مقتصدانند ، عارفان از حق شرم دارند ایشان سابقان اند » . و گفته اند - حیا بر هفت وجه است : حیا جنایت - چنانک حیا آدم (ع) ، آنکه که در زلت افتاد و تاج و حله از وی بر بودند ، چون متواریان از بن گوشه بدان گوشه می شد . خطاب آمد که - « یا آدم افرار امنا فقال لا ، بل حیا منک » دوم - حیا تقصیر - چنانک حیا فرشتگان آنکه گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک . سوم حیا اجلال - چنانکه حیا اسرافیل تسربل بجنایه حیا من الله عز وجل . چهارم حیا کرم - چنانک حیا مصطفی (ع) - کان یستجی من الصحابة اذا دخلوا بیته ان یقول لهم اخرجوا ، فقال الله عز وجل « ولكن اذا دعیتهم فادخلوا فاذا طعتمهم فانتشروا ولا مستأئین لحدیث » پنجم - حیا حشمت - چنانک حیا علی علیه السلام حین سأل المقداد حتی سأل رسول الله صلعم عن حکم المذی لمکان فاطمة . ششم - حیا استحقار - چنانک حیا موسی (ع) - حین قال انه لتعرض لی الحاجة

من الدنيا فاستحيي ان اسألك يارب، فقال الله سلني حتى ملح عجبنيك و علف شاتك. هفتم - حياء حق است جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته و قد مضى ذكره .

« كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ » - از روی اشارت میگوید - ای گم کرده سر رشته خویش ای افتاده در چاه بشریت خویش ، راه ازین روشنتر خواهی چونك می نروی ؟ میدان ازین کشیده تر خواهی چونك سواری نكنی ؟ شمع ازین افروخته تر خواهی چونك از جاده می بیفتی ؟ ای سالها بر تو گذشته و هنوز بوئی نیاافته ، ای بر هزار خوان نشسته و هنوز گرسنه ! ای هزاران لباس پوشیده و هنوز برهنه . مسلمانان ! میدان فراخست سواران كجا اند ؟ دیوان فرو نهادند متظلمان كجا اند ؟ طیب حاضر است بیماران كجا اند ؟ جمال در كشف است عاشقان كجا اند ؟

« وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ » - میگوید - اگر مرده بودید زنده كردم چون كه ننگريد ؟ اگر جاهل بودید داناتان كردم چون كه در نياييد ؟ راهنماي نمودم چرا می نرويد ؟  
مرد بايد كه بوى داند برد      ورنه عالم پراز نسيم صباست

**پير طريقت** گفت - « الهی بنده با حکم ازل چون بر آید و آنچه ندارد چه باید جهد بنده چیست ؟ کار خواست تو دارد بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند ؟  
« ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ » - گفته اند مرگ بر سه قسم است : و زندگانی بر سه قسم : مرگ لعنت ، و مرگ حسرت ، و مرگ کرامت . مرگ لعنت کافرانراست و مرگ حسرت عاصیانراست و مرگ کرامت متقیانراست . و زندگانی سه قسم است : یکی زندگانی بیم ، دیگر زندگانی امید ، سوم زندگانی مهر - زندگانی بیم در پیر پیدا ، زندگانی امید در خدمت پیدا ، زندگانی مهر در باد پیدا . زنده بیم روز مرگ او را ایمن کنند كه : « لا تخافوا ولا تحزنوا » ، زنده امید را روز پسین فا نوازند كه « ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون » ، زنده مهر را ازدوست بر بساط کرم در مجلس انس این کرامت آید كه « ارجعى الى ربك راضية مرضية . »

**پير طريقت** گفت - « الهی ای سزای کرم وای نوازنده عالم ! نه با جز توشا ديست

نه بایاد توغم، خصمی و شفیع و گواهی و حکم. هرگز بینما نفسی با مهر تو بهم،  
آزاد شده از بند وجود و عدم، باز رسته از زحمت لوح و قلم، در مجلس انس قدح شادی  
بر دست نهاده دمام.»

جز عشق تو بر ملک دلم شاه مباد      وز راز من و تو خلق آگاه مباد  
کوته نشود عشق تو ام زین دل ریش      دستم ز سر زلف تو کوتاه مباد

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» - جای دیگر گفت «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ» - میگوید هر چه مملکت زمین است همه برای  
شما آفریده ام و مسخر شما کردم، عطاء ما مختصر نبود، کرامت ما در حق سوختگان ما  
سر سری نبود، نواخت ما را در حق شما هرگز تراجع نبود، و چنان نیست که بر مملکت  
زمین اقتصار کردم که آسمانها را هم از بهر نظر شما و زحمت بصر شما و خزینة روزی شما  
راست کردم، بنده من! چون قدم در کوی عهد ما نهی تو ندانی که آسمانها را و زمینها را  
چه بشارت رسد و یکدیگر راجه تهنیت کنند، آن من دانم که من هر چیز را داننده ام  
و بهر کس رسنده «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

درین آبت لطیفه ایست، نگفت (خلفکم لما فی الارض جمیعاً) که گفت «خَلَقَ لَكُمْ  
مَافِی الْأَرْضِ» یعنی که هر چه مملکت زمین و آسمانست از بهر تو آفریدم بنده من! و ترا  
از بهر خود آفریدم، نه بینی که علی الخصوص موسی را گفت. «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»  
و علی العموم خلق را گفت - «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» - قدر این  
خطاب مصطفی دانست و شکر این نعمت وی گزارد، که آن شب قرب و کرامت که  
که ویرا با آسمان بردند هر چه آفرینش بود و ممالك کونین همه نثار قدم صدق وی کردند،  
و آن مهر بگوشه چشم بهیچ باز ننگرست و گفت ما را برای این نیافریدم اند - «ما زاع  
البصر وما طعنی» - نوش باد! بویزد بسطامی که در راه سنت مصطفی نیکو رفت  
و ادب حضرت نیکو بجای آورد گفت - : «لَمْ أَزَلْ أَقْطَعِ الْمَهَالِكَ حَتَّى وَجَدْتُ  
الْمَمَالِكَ، ثُمَّ تَرَكْتُ الْمَمَالِكَ حَتَّى وَصَلْتُ إِلَى شَوَاهِدِ الْمَالِكِ، فَقُلْتُ - الْجَائِزَةُ - فَقَالَ -  
قَدْ وَهَبْتُ لَكَ كُلَّ مَا رَأَيْتَ، قُلْتَ أَنْتَ الْمَرَادُ قَالَ - فَاَنَا لَكَ كَمَا أَنْتَ لِي.»

پیرطریقت گفت: - « الهی! نسیمی دمید از باغ دوستی دلرا فدا کردیم بوئی یافتیم از خزینۀ دوستی بیادشاهی بر سر عالم ندا کردیم، برقی تافت از مشرق حقیقت آب و گل کم انگاشتیم و دو گیتی بگذاشتیم، یک نظر کردی در آن نظر بسوختیم و بگذاختیم، بیفزای نظری و این سوخته را مرهم ساز و غرق شده را دریاب که « می زده را هم بمی دار و مرهم بود « وفی معناه اُنشد:

تداویتُ من لیلی بلیلی من الهوی      کما یتداوی شاربُ الخمر بالخمر

النوبة الاولى - قوله تعالى « وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ « نیوش تا گوئیم ای محمد آنکه که گفت خداوند تو فریشتگانرا، « إِنِّی جَاعِلٌ « من کرد گار و و آفرید گارم « فی الارضی « اندر زمین « خَلِیْفَةً « از پس شما در رسیده، « قَالُوا « گفتند « أَتَجْعَلُ فِیْهَا « می خواهی آفرید در زمین « مَنْ یُفْسِدُ فِیْهَا « کسیرا که در آن تباهکاری کند، « وَ یَسْفِكُ الدِّمَاءَ « و خونها ریزد، « وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ « و ما بستايش تو ترا می ستائیم « وَ نُقَدِّسُ لَكَ « و با فرینهای نیکو ترا یاد میکنیم: « قَالَ « خداوند گفت فریشتگانرا « إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ<sup>۳</sup> « من آن دانم که شما ندانید.

« وَ عَلَّمَ آدَمَ « - آنکه در آدم آموخت « الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا « نامهای همه چیز، « ثُمَّ عَرَضَهُمْ « آنکه نمود آن چیزها همه « عَلَى الْمَلَائِكَةِ « فرافریشتگان. « فَقَالَ « و گفت ایشانرا « أَتَبْثُونِی « خبر کنید مرا « بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ « بنامهای آن چیزها که چیست « إِن كُنْتُمْ صَادِقِینَ<sup>۴</sup> « اگر می راست گوئید که بخلاف شما سزاوارتر اید از وی.

« قَالُوا « فرشتگان گفتند « سُبْحَانَكَ « پاکی و بیعیبی ترا « لَا عِلْمَ لَنَا « مارا دانش نیست « إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا « مگر آنچه تو آموختی مارا « إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ<sup>۵</sup> « توئی دانا راست دانش راست کار.

« قَالَ يَا آدَمُ » الله گفت « أَنْيْمُكُمْ » خبر گوی فرشتگانرا « يَا سَمَائِيَهُمْ » از نامهای ایشان فلما أَنْبَأَهُمْ « چون آدم فرشتگانرا خبر کرد « يَا سَمَائِيَهُمْ » آن نامهای ایشان « قَالَ » گفت الله فرشتگانرا ، « أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ » نگفتم شمارا « إِنِّي أَعْلَمُ » که من دانم « غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » نهانها و پوشیده ها در آسمان و زمین ، « وَ أَعْلَمُ مَا تَبْدُونَ » و میدانم آنچه می نمائید و پیدای میکنید « وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ » و آنچه نهان میداشتید .

النبوة الثانية - قوله تعالى - « وَإِذْ قَالَ » هر جا که در قرآن - « وَإِذْ » گفت

بجای آنست که گویند نبوش تا گویم که چه بود ، و این اشارت بیدو خلق آدم است یعنی ابتداء آفرینش شما آن بود که رب العالمین فرشتگانرا خبر داد و گفت من آفریدگار خلیفتی ام در زمین - یعنی آدم - و این اظهار شرف آدم را گفت و فضیلت وی که الله تع چون بنده را تشریف دهد پیش از آفرینش وی خبر دهد ، چنانکه فرشتگانرا و انبیاء را خبر داد از مصطفی صلح پیش از آفریدن وی و ذلك فی قوله تع - « و اذ اخذ الله ميثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة . . . الى الآخرة الآية » - و عیسی رافرمود تا از وی خبر دهد پیش از آفرینش وی و ذلك فی قوله - « انا رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدئ من التوریه و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد » - و اصحاب و پیرا در توریه و انجیل صفت کرد پیش از آفرینش ایشان و ذلك فی قوله تع « ذلك مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل » ای صفتهم و ذکرهم . و قيل انما اخبرهم بکونه قبل ایجادہ تطبیبا لقلوب الملائکة - ، و ان لا ینازعهم بالعزل عن الولاية . کقول ابراهیم - انا اری فی المنام انی اذبحک - تطبیبا لقلبه لیكون مستعدا للمأمور به مناهبا .

« وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ » - نام فرشته در عربیت از پیغام گرفته اند عرب

پیغام را - ما لکه - گویند و ما لکه - گویند و - الوک - گویند يقال آلک لی و آلکنی ای ارسلمنی . و بر قیاس این اشتقاق ما لکه است نه ملائکة بر وزن مفاعله ، لکن الهمزة منقولة من موضعها فقيل ملائکة . مفسران گفتند این فرشتگان ایشان بودند که زمین

داشتند پس از جان<sup>۱</sup>، و سبب آن بود که الله تع آنگه که زمین را بیافرید جان<sup>۲</sup> را و فرزندان و برا از آتش دود آمیخ بیافرید چنانک گفت « وخلق الجن من نار » و ایشانرا ساکنان زمین کرد و قومی شهوانی بودند و در راه شرع مکلف، ایشان تباهاکاری کردند در زمین و خونها ریختند، رب العالمین ابلیس را که خازن بهشت بود آن هنگام با لشکری از فریشتگان بزمین فرستاد و اولاد جان<sup>۳</sup> را بجزیره های دریا راندند و خود بجای ایشان نشستند والله را عبادت میکردند و تسبیح و تهلیل می آوردند - ابلیس عجبی در خود آورد که من الله را آنهمه عبادت کردم هم در آسمان هم در زمین، از من بهتر و مهتر همانا که کس نیست. راست که تکبر و عجب بر خود نهاد اورا معزول کردند. ابتداء عزل وی این بود که « قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً » - آدمرا خلیفه نام کرد از بهر آن که برجای ایشان نشست که پیش از وی بودند در زمین و فرزندان او هر قرن که آوند خلف و بدل ایشان باشند که از پیش بودند و به يقول الله « لِيَسْتَخْلَفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » - و فرق میان خلیفه و ملک آنست که سلمان گفت آنکه که از وی پرسیدند: - ما الخليفة من الملك فقال - الخليفة الذي يعدل في الرعية ويقسم بينهم بالتووية و يشفق عليهم شفقة الرجل على اهله و يقضى بكتاب الله عز وجل . و عمر خطاب روزی سلمان را گفت - املك انا ام خليفة ؟ فقال سلمان - ان انت اخذت من ارض المسلمين درهما او اقل او اكثر و وضعته في غير حقه فانت ملك - قال فاستعبر عمر . - و كان معاوية يقول على المنبر يا ايها الناس ان الخلافة ليست بجمع المال ولا تفريقه ولكن الخلافة العمل بالحق والحكم بالعدل و اخذ الناس بامر الله عز وجل . وقال النبي صلعم - « الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً » .

« قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا » - فریشتگان گفتند: خداوند ا ند ا میخو اهی آفرید در زمین کسی را که تباهاکاری کند چنانک بنو الجن کردند قاسو الشاهد علی الغائب بعضی مفسران گفتند - اینجا ضمیری محذوفست یعنی : « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا » آم تجعل فیها من لا یفعل هذا ، که وله تع - « آمَنْ هُوَ قَانَتْ آناء اللیل » یعنی - که من هو غیر

قانت. سدی گفت چون رب العالمین ایشانرا گفت - «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ایشان گفتند - و مایکون من الخلیفه واصحابه؟ از آن خلیفه واصحاب وی چه آید؟ الله گفت عزّ جلاله - یکون منهم سفک الدماء والحسد والفساد از ایشان خون ریختن وحسد و تباہکاری آید، آنکه ایشان گفتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» از بهر آنکه ایشان علم غیب ندانستند تا الله ایشانرا از آن خبر ندادی نگفتندی. و به قال عزّ وجلّ - «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِآيَاتِهِ يَعْمَلُونَ» وقال نعم «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»

و اشارت فساد و خون ریختن هر چند که از روی لفظ با آدم میشود اما از روی معنی با فرزندان شود؛ که آدم نه خون ریخت و نه تباہکاری کرد بل که فرزندان کردند. و این در لغت عرب رواست چنانکه گفت «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» لفظ عام است و آدم بآن مخصوص، فانه خلق من الطین والخلق بعده من النطف.

«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» - حسن بصری گفت «سبحان الله وبحمده میگویند» نوذر از مصطفیٰ پرسید - ای الکلام افضل قال - ما اصطفاه لملائکته - سبحان الله وبحمده - و گفته اند - تسبیح اینجا نماز است و - حمد - بمعنی - امر - ای: (نُصَلِّيْ لَكَ بِامْرُك) کفوله «یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده» ای بامر، و گفته اند «نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» این باموضع حال است ای: (نُسَبِّحُ حامدین لک - کما یقال - خرج زید بسلاحی متسلحاً. «وَنُقَدِّسُ» ای ننزّهک عما لا یلیق بک؟ و قيل تطهر لک قلوبنا من الشّرك و

ابداننا من المعصية وذلك بحمدك لا بانفسنا. تسبیح در لغت عرب تنزیه است چیزی را نزه و بی عیب خواندن و تقدیس تطهیر است پاک داشتن در دانش و پاک گفتن در یاد، و از بس که فرشتگان و پیغامبران بزین مقدسه فرو آمدند و خلق را از ضلالت و معصیت پاک میکردند و بر خدای عزّ وجلّ میخواندند آنرا بیت المقدس نام کردند. و تسبیح و تقدیس دو نامست خدایرا عزّ وجلّ - سُبُّوحٌ و قُدُّوسٌ - سُبُّوح در خبر است و قُدُّوس در قرآن، سُبُّوحٌ ای تنزیه لله و قُدُّوسٌ ای طهارة لله جلّ ثناؤه -

و قدّوسٌ بنصب كاف و رفع آن هر دو گویند قال رُوبه .

دَعَوْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ الْقُدُّوسَا دُعَاءَ مَنْ لَا يَعْبُدُ إِلَّا قَوْسَا

« وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ . » - این سخن از فریشتگان نه اظهار منت

است که این غایت تواضع است . چنانکه عرب گوید بخدشت در خواستن . اتستعین بغیری  
وانا مجدٌ فی خدمتک ؟ و علی ذلك قوله « وَاِنَّا لَنَحْنُ الصّٰقُّونَ وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ » .

چون فریشتگان چنین گفتند ، الله تعالی ایشانرا جواب داد : « اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ »

من آن دانم که شما ندانید ، از آدم توبه دانست و از ابلیس معصیت . و ایشانرا باین دو هیچ

علم نبود و گفته اند - اِنِّیْ اعلم - یعنی میدانم که از آدم پیغامبران و رسولان و صالحان فرزندان

در وجود آیند که مرا تسبیح و تقدیس کنند . و قیل - اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ -

اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و انا اعلم محبة قلوبهم و محبة قلوبهم شفیع فساد جوارحهم

و فی ذلك يقول القائل :

واذا الحبيبُ اتى بذنبٍ واحدٍ جاءت محاسنهُ بالفِ شفیع

و يقال - اِنِّیْ اعلم ما لا تعلمون - من انكسار قلوبهم و ان ارتكبوا قبیح افعالهم

و صولة قلوبكم عند اظهار تسبیحكم و تقدیسكم فانتم فی تیه وفاقكم و فی عصمة افعالكم

و فی تحمل تسبیحكم ، و هم منكسرون عن شواهدهم متدللون بقلوبهم . و ان الانكسار

قلوبهم عندنا ذمماً قویاً . قال تعالی لبعض انبیائه - انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلی .

« وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا . » - فریشتگان چون این خطاب بشنیدند که

اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً - با یکدیگر گفتند ان یخلق خلقاً اعلم منا - هر کس

را که آفرید از ما عالمتر نباشد . پس رب العالمین آدم را بیافرید و او را بریشان افزونی

داد بعلم و نام هر چیز او را در آموخت فذلك قوله - « وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا »

و سَمَّى آدَمَ لَا نَهْ خُلِقَ مِنْ اَدَمِ الْاَرْضِ يَدُلُّ عَلَيْهِ مَا قَالِ النَّبِيُّ - اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ

الْاَدَمَ مِنْ قِبْضَةٍ قَبْضُهَا مِنْ جَمِيعِ اَدَمِ الْاَرْضِ ، فجاءت بنو آدم علی قدر الارض ، منهم الاحمر

والابيض والاسود و بین ذلك ، والسهل والحزن والخبيث والطيب - خبر مصطفی در آفرینش



آدم وبرداشتن خاك آدم از زمين اينست. اما اثر صحابه آنست كه - **عبدالله مسعود** و جماعتى از صحابه گفتند - لما فرغ الله من خلق ما احب استوى على العرش ، وقال للملائكة « **إِنِّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً إِلَى قَوَاهِ إِنِّى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** » من شأن ابليس فبعث جبريل الى الارض ليأتيه بطير منها - فقالت الارض ائنى اعوذ بالله منك أن تنقص منى او تشينى ، فرجع ولم يأخذ . فقال - يا ربَّ ائنها قد عاذت بك فاعذنها . فبعث **ميكائيل** فقالت مثل ذلك ، فرجع . فبعث ملك الموت فعاذت منه . فقال و انا اعوذ بالله أن ارجع ولم انفذ امره ، فاخذ من وجه الارض وخلط ، فلم يأخذ من مكان واحد واخذ من تربة حمراء و بيضاء و سوداء ، فلذلك خرج بنو آدم مختلفين ، فصعد به قبل ترابه حتى عادطيناً لازباً - واللازب هو الذى يلتزق بعضه ببعض ، ثم لم يزل حتى انتن وتغير . فذلك حين يقول - من حماء مسنون - قال منمن - قال للملائكة - ائنى خالق بشرأ من طين ، فاذا سوَّيته ونفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين - فخلق الله بيديه لكيلا يتكبر ابليس عليه ليقول الله تكبر عما عملت بيدي ولم اتكبر عنه فخلقته بشرأ ، فكان جسداً من طين اربعين سنة من مقدار يوم الجمعة ، فمرت به الملائكة ففزعوا منه لما رأوه ، و كان اشدَّهم فزعاً منه ابليس . فكان يمر به و يضرب به فيصوت الجسد كما يصوت الفخار . فتكون له صلصلةً فذلك حين يقول - من صلصال كالفخار - ويقول لامرئ ما خلقت ، و دخل فى فيه و خرج من دبره . فقال للملائكة - لا ترهبوا من هذا فهو اجوف و لئن سلطت عليه لاهلكته . فلما بلغ الحين الذى يريد الله ان ينفخ فيه الروح قال للملائكة - اذا نفخت فيه من روحى فاسجدوا له - فلما نفخ فيه الروح فدخل الروح فى رأسه عطس فقالت له الملائكة - قل الحمد لله فقال - الحمد لله . فقال الله عز وجل - رحمك ربك - فلما دخل الروح فى عينيه نظر الى ثمار الجنة ، فلما دخل فى جوفه اشتهى من الطعام ، فوثب قبل ان يبلغ الروح فى رجليه عجلان الى ثمار الجنة ، فذلك حين يقول خالق الانسان من عجل . « **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** . » - **ابن عباس** گفت - حتى القصعة و القصيبة و الفسوة و الفسوة - الله در آدم آموخت نامهای همه چیزها تا کاسه بزرگ و کاسه کوچک

و باد که از جانور رود نرم و نیم نرم . **ربیع** گفت - نامهای فریشتگان دروی آموخت .  
**ابن زید** گفت - نامهای ذریت آدم ولغتها که در آن سخن میگویند - عربی و پارسی  
و عبرانی و سریانی و غیر آن ، هر لغت که فرزند آدم در آن سخن میگویند . **ضحاک**  
از **ابن عباس** گفت - اسمای اجناس بود چون مردم و پری و چهار پای مرغان و ددان  
بیابان و درختان و زمین و آسمان و مانند آن . **مقاتل** گفت - جانوران و جهادات را  
همه فرا آدم نمود که همه آفریده بود در آن شش روز از پیش ، و آدم را از پس همه آفرید  
در آخر روز جمعه ، چنانکه در خبرست آنکه نام **یک یک** ویرا در آموخت و گفت - یا آدم  
هذا فرسٌ و هذا بغلٌ و هذا حمارٌ الی آخرها - **عطیة بن بشر** گفت - علمه الف حرفه  
ثم قال - قل لا ولدك ان اردتم للدنيا فاطلبوها بهذه الحرف ولا تطلبوها بالدين . اهل  
اشارت گفتند - مقتضی لفظ عموم آنست که هر چه اسما بود **آدم** را در آموخت هم اسماء خالق  
هم اسماء مخلوقات ، پس **آدم** بدانستن اسماء مخلوقات از فرشتگان متمیز شد و متمخصص ،  
و افزونی وی بریشان پیدا شد و علم وی بنامهای آفریدگار خود سَری بود و متمخصص  
و افزونی وی بریشان پیدا ، و علم وی بنامهای آفریدگار خود سَری بود میان وی و میان  
حق که فریشتگان را بر آن اطلاع نبود ، پس ثمره علم نام مخلوق در حق **آدم** آن بود  
که مسجود فریشتگان گشت ، و ثمره علم خالق آنکه بمشاهده حق رسید و کلام حق شنید .  
« **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ .** » - پس آن مسمیات و اشخاص را فرافریشتگان  
نمود و در میان ایشان عقلا بودند از ملائکه و انس و جن و شیاطین از بهر آن گفت :  
« **ثُمَّ عَرَضَهُمْ** » . **ابن زید** گفت - رب العالمین فرزندان **آدم** را از پشت آدم بیرون آورد  
و بفریشتگان گفت : « **أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ** » مرا خبر کنید که نامهای ایشان چیست؟  
اگر می راست گوئید « **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** » - که از شما عالمتر کس نیافریدم . این  
امر تعجیز گویند ، الله تع خواست تا عجز ایشان بریشان پیدا شود در شناخت نامهای  
آنچه می بینند بچشم سر ، چون عاجز آید از علم آنچه ندیدند و در آنچه غیب است  
اولتر که عاجز باشند .

پس فرشتگان بزبان اعتذار و عجز گفتند: « سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا » - پاکی و بیعیبی ترا و کس را بر علم غیب جز از تو اطلاع نیست، و ما را دانش نیست مگر آنچه تو آموختی ما را، دانا بحقیقت توئی، که بی تعلّم دانائی و در دانش بیهمنائی و خداوندی را سزائی، که راست دانش و راست کاری، تو دانی که خلافت را که سزاست و آن پنداشت ما جمله خطاست.

آنکه آدم را گفت: « أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ » - فریشتگان را خبر کن از نامهای ایشان - این آیت دلیل است که آدم پیغامبری بود مرسل بفریشتگان - و قیل کان رسولاً الی ولده . بوا مامۀ باهلی گوید مردی پیش رسول آمد گفت - یا رسول الله انبیاء کان آدم؟ قال نعم، مکلم.

پس چون آدم نامهای ایشان فریشتگان را بازگفت، الله گفت فرشتگان را بر سبیل تو بدیخ و ملامت فرمود: « أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ » - نه گفتم شمارا که من غیب آسمان و زمین دانم، چنانکه این نامها ندانستید و اشخاص را شناختید و از شما پنهان کردم و آدم را در آموختم . احوال آدم و ذریت و سر خلافت ایشان و معصیت و طاعت ایشان من دانم و شما ندانید، چرا گفتید؟ « أَتَجْمَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا »

پس گفت: « وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ » - و چنانکه غیب آسمانها و زمینها دانم نهان و آشکارای شما نیز دانم، آنچه آشکارا گفتید که - « اتجعل فیها من یفسد فیها » - دانستم، و آنچه پنهان گفتید بایکدیگر که « لن یخلق خلقاً اعلم منا » دانستم، و آنچه ابلیس با خود اندیشید - لن فضلت (۱) علیه لاهلکته و لن فضل علی لاعینته هم دانستم، که آن گفت و این اندیشه کرد همه آفریده منست، و آفریده من از من پنهان نباشد. درین قصه باز نمود که فضل علم بر تر از فضل عمل است که فریشتگان بر آدم فضل داشتند بدرازی ایام طاعت و فراوانی طاعت و عبادت بی فترت، و آدم بر بشان فضل

داشت بیک علم، و آن يك علم از عبادت ایشان بحکم الله مه آمد و فریشتگان با آن همه عبادت فضل آدم بر خود بسبب آن يك علم اسماء بدانستند. و مصطفی گفت «فضل العلم خیر» من فضل العبادۃ» وقال النبی «فقیه» واحد اشد علی الشیطان من الفعابد، «وقال صلعم - «مسئله» واحدة یتعلمها المؤمن خیر له من عبادۃ سنة و خیر له من عتق رقبة من ولد اسمعیل، «و ان طالب العلم والمرأة المطیعة لزوجها والولد البار بوالديه یدخلون الجنة مع الانبیاء بغير حساب» و گفته اند - علم بر عمل شرف دارد از چهار وجه - : یکی آنست که مقام علم مقام نبوت است و علما بجای پیغمبرانند و به قال صلعم «العلماء ورثة الانبیاء» و مقام عمل مقام ولایت است و صاحب عمل بر مقام اولیاست، چندانکه میان انبیاء و اولیاء فرق است نیز همچندان میان عالم و عامل فرق است. وجه دیگر آنست که عمل لازم است، از عامل فراتر نشود و بدیگری سرایت نکند، و علم متعدی است نفع آن و اثر آن بدیگران تعدی کند، راست همچون چراغست که خود روشن است و دیگرانرا روشن دارد، روشنائی خود بدیگران دهد و از وی چیزی نکاهد، عالم همچنانست. وجه سوم آنست که عمل بی علم بکار نیاید و عبادت نبود و علم بی عمل بکار آید و عبادت بود. وجه چهارم آنست که عمل از ماست و علم از خداست. و روی عن النبی صلعم انه قال «العلماء مفاتیح الجنة وخلفاء الانبیاء» وقال صلعم - «آندرون ما قال لی جبرئیل؟ قال - یا محمد لا تحقرن عبداً اتاه الله علماً و ان الله لم یحقره حین علمه، ان الله جامع العلماء فی بقیع واحد فبقول لهم انی لم استودعکم علمی الا لخیر اردنه بکم، قد غفرت لکم علی ما کان منکم» و فی روایة اخرى - «لم استودعکم حکمتی و انا اُرید ان اعذبکم ادخلوا الجنة برحمتی.»

النوبة الثالثة - قوله ثم «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً» - عالمی بود آرمیده در هیچ دل آتش عشقی نه، در هیچ سینه تهمت سودائی نه، دریای رحمت بجوش آمده خزائن طاعت پر برآمده، غبار هیچ فترت بر ناصیه طاعت مطیعان نانشسته، و علم لاف دعوی «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» بعیوق رسانیده،

هر چه در عالم جوهری بود کی آن لطافتی داشت بخود در طمع افتاده، عرش مجید بعظمت خود مینگريست و میگفت مگر رقم این حدیث بما فرو کشند، کرسی در سعت خود مینگریست که مگر این خطبه بنام ما کنند، هشت بهشت بجمال خود نظر میکرد که مگر این ولایت بمادهند، طمع همگنان از خاک بریده، و هر يك در تهمتی افتاده، و هر کس در سودائی مانده. ناگاه از حضرت عزت و جلال این خبر در عالم فریشتگان دادند که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» این نه مشاورت بود با فریشتگان که این تمهید قواعد عزت و عظمت آدم بود، و نه استعانت بود که نشر بساط توقیر آدم بود. گفت حکم قهر ما کاری راند و قلم کرم را فرمودیم تا از سر دیوان عالم تا بآخر خطی در کشد، و از منقطع عرش تا منتهی فرش سکن هر دو کونرا عزم نامه نویسد، تا صدر ممالك آدم خاک کی را مسلم شود، و سینه عزیز وی بنور معرفت روشن، و لطائف کرم و صنایع فضل مادر حق وی آشکارا، زلزله هیبت از عزت این خطاب در دلهای مقرران افتاد، گفتند این چه نهادی تواند بود که پیش از آفرینش بر سنده جمال وی عزت قرآن گوش خلافت وی میکوبد و وی هنوز در بند خلقت نه، و جلال تقدیر از مکنونات غیب خبر میدهد که گرد میدان دولت آدم مگردید که شماسر فطرت وی شناسید، عقاب هیچ خاطر بر شاخ دولت آدم نه نشست، دیده هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم در نیافت، این شرف از چه بود؟ و آن دولت از چه خاست؟ زانک آدم صدف اسرار ربوبیت بود و خزینة جواهر مملکت. ای بسا در گرانمایه و لؤلؤ شاهوار که در آن صدف تعبیه بود، و باهر دری شبهی سیاه منظوم در رشته کشید، با جواهر هر يك از انبیاء شبهی در برابر ایشان داشت. دری چون آدم صفی باوی شبهی چون شیطان شقی. دری چون ابراهیم خلیل باوی شبهی چون نمرود طاغی. دری چون موسی عمران باوی شبهی چون فرعون بی عون، دری چون عیسی بن مریم باوی شبهی چون طایفه پر از ضلالت و غی. دری چون مصطفی عربی باوی شبهی چون بوجهل پر جهل.

فریشتگان چون این خطاب هایل بشنیدند قرار و آرام از ایشان بر مید و تماسک عقل و صبرشان برسید. زبان سؤال دراز کردند و جمله آواز بر آوردند که: «آتَجْعَلُ

فِيهَا مَنْ يَفْسُدُ فِيهَا» خداوندا و پادشاهان بزرگوارا و کردگارا! این آدم‌خاکی طرازوشی  
 تقریب را بدست عصیان ملطخ گردانند، و سر از ربقة طاعت بیرون کشند، و ما را از قدس  
 و تقدیس آفریده، سینه‌های ما بتهلیل و تسبیح آراسته و این اسباب مارا ساخته؟ چنین  
 گویند آتشی از مکنونات غیب پدید آمد و قومی فریشتگانرا بسوخت، و بعت عزت  
 این خطاب برفت که - «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» - شما که نظارگیان اید نظاره‌همی  
 کنید شما را با خزائن اسرار الهیت ما چه کار؟ و در مکنونات غیب ربوبیت ما چه  
 تصرف؟ تعبیه الهیت ما و مکنونات اسرار ربوبیت ما ما دانیم، خواطر مختصر را علوم و  
 عقول جز ویرا فهمهای معلول و بصائر محدث را با سرار الهیت ما چه راه! «و عنده  
 مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو» - ما درازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در  
 سینه آدم‌خاکی روشن گردانیم، و منشور ولایت خاکی بدست او دهیم، و رایت ممالك  
 زمین در قلب لشکر او نصب کنیم، شما که مقربان مملکت اید پیش تخت دولت آدم  
 چاکر و ارسماطین بر کشید، و او را سجود کنید، و شما که گرد عرش ما طواف می‌کنید  
 جنایت نا کرده ذریت آدم را که هنوز در وجود نیامدند استغفار می‌کنید و روش ایشانرا  
 سلامت می‌خواهید، و سلام سلام می‌گوئید، تا چون در وجود آیند قدم ایشانرا بر بساط  
 عبودیت فتوری نباشد. و شما که نقیبان حجب اید، اهل غفلت را از ذریت آدم می‌گیرید  
 تا بسبب گریستن شما معصیت ایشان بمغفرت خود بپوشیم. و شما که اهل رفرف اید،  
 ازین زلال که زیر عرش ما موج میزند راویۀ نور بر گیرید، و روز رستاخیز که ایشان  
 سر از زمین بر آرند تشنه ایشانرا سقایتی کنید، و شما که معصومان سدرۀ منتهی اید،  
 منتظر باشید تا چون فرع اکبر در قیامت پدید آید، و دارا داروگیرا گیر هیبت و سیاست  
 برخیزد، مؤمنان ایشانرا از آن فرع امن دهید و سلام ما بایشان رسانید. اینهمه بآن  
 فرمودیم تا شما که فریشتگانید شرف خاکیان بدانید و بر حکم ما اعتراض نکنید.  
 در خبر درست است که ملاً اعلی و مقربان درگاه عزت گفتند - خداوندا خاکیان را عالم  
 سفلی دادی عالم علوی بماده، که ما نیز پرندگان حضرت تیم و طاوسان درگاه عزت. ایشانرا  
 جواب آمد - لا اجعل صالح ذرية من خلقتہ بیدی گمن قلت له کن فکان.

ما مونس عشقیم و شما برگزید  
 وز قصه و حال عاشقان بیخبرید  
 از زشتی یار من شماغم چه خورید؟  
 در چشم من آئید و بدو درنگرید.

النوبة الاولى - قوله تعالى - «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ «وَلَقِيمِ فَرِيشَتَانِرا  
 «أَسْجُدُوا لِآدَمَ» سجود کنید آدم را، «فَسَجَدُوا» سجود کردند فریشتگان  
 «إِلَّا ابْلِيسَ» مگر ابلیس «أَبَى» سروازد «وَاسْتَكْبَرَ» و برتری جست  
 «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»<sup>۳۴</sup> - و در علم خدا خود از کافران بود.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ» و گفتیم ای آدم «اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» - با  
 جفت خویش در بهشت بنشین، «وَكُلَا مِنْهَا» - و میخورید از آن «رَغَدًا» - فراخ و  
 بنواز و خوش و آسان، «حَيْثُ شِئْتُمَا» - هر جا که خواهید، «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» -  
 و نزدیک این یک درخت مگردید، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»<sup>۳۵</sup> - و از آن  
 بخورید از ستمکاران باشید بر خویش.

«فَازَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» - پس بیو کند دیو ایشانرا هر دو از بهشت و برگردانید  
 از طاعت، «فَأَخْرَجَهُمَا» - پس ایشانرا بیرون آورد «مِمَّا كَانَا فِيهِ» - از آنچه در آن  
 بودند از شادی و ناز، «وَقُلْنَا اهْبِطُوا» - و گفتیم فروروید «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» -  
 یکدیگر را دشمن و بر یکدیگر گماشته «وَأَكُفُّوا فِي الْأَرْضِ» - و شماراست در  
 زمین، «مُسْتَقَرٌّ» - آرام گاهی، «وَمَتَاعٌ» - بر خورداری جای، «إِلَى حِينٍ»<sup>۳۶</sup> -  
 هر کس را تا مرگ و خلقتا تا رستاخیز.

«فَتَلَقَّى آدَمُ» - فرا گرفت آدم «مِنْ رَبِّهِ» - از خداوند خویش «كَلِمَاتٍ»  
 سخنانی، «فَتَابَ عَلَيْهِ» - توبه داد او را و باز پذیرفت و با خود آورد، «إِنَّهُ  
 هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»<sup>۳۷</sup> - که اوست خداوند توبت پذیر و مهربان.

« قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا » - گفتیم فروروید همگنان از بهشت ، « جَمِيعًا » - همگنان بهم ، « فَأَمَّا يَا تِئْتِكُمْ مِّنِّي » - اگر بشما آید از من ، « هُدًى » ، پیغامی و نشانی ، « فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ » - هر که پی برد پیغام و نشان من ، « فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ » - بیمی نیست و ریشان که این کردند ، « وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ <sup>۳۸</sup> » - و فردا هیچ اندوهگن نباشند .

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا » - ایشان که کافر شدند ، « وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا » - و سخنان و نشان مادروغ شمردند ، « أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ » - ایشان آتشیانند و دوزخیان ، « هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ <sup>۳۹</sup> » - ایشان در آنند جاودان .

النوبة الثانية - قوله تم « وَإِذْ قُلْنَا » معطوفست بر آیه پیش ، و در موضع نصب است فکانه قال از کربا محمد : « إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ » الله تم نعمتهای خویش و منتها بر بندگان می شمارد و در یاد ایشان میدهد ، ایشان که در عهد رسول خدا بودند و پس از ایشان تا بقیامت . میگوید - من آن خداوندم که هر چه در زمین از بهر شما آفریدم و منافع و معایش شما در زمین پدید کردم چنانک گفت « هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا » - پس با آدم که پدر شما بود کرامتها کردم و نواختها افزودم . از آن کرامتها یکی آنست که از بهر وی با فریشتگان این خطاب کردم که - « إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً » دیگر آنکه فریشتگانرا فرمودم که ویرا سجود کنید ، فذلك قوله - « وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ » . اینجا گفت سجود کنید آدم را ، جای دیگر گفت « فَقُمُوا لَهُ سَاجِدِينَ » او را بسجود افتید شما که فریشتگانید . فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ - فریشتگان همه سجود کردند « كُلُّهُمْ » گفت تا خلق دانند که همگنان سجود کردند نه جوکی ازیشان . و « اجمعون » گفت و همه بهم ، تا دانند که بیکبار بیک آهنگ بودند نه پراکنده و در هنگامهای گسسته .



از عمر عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که سجود کرد از فریشتگان اسرافیل بود فانابه الله عز و جل ان كتب القرآن فی جبهته . و حکمت در سجود فرمودن آن بود تا فضل آدم بر فریشتگان پیدا شود و نافرمانی ابلیس آشکارا گردد . مفسران گفتند سجود تعظیم و تحیت بود نه سجود طاعت و عبادت . چنانکه برادران یوسف را گفت در پیش تخت یوسف « وَخَرَّوْا لَهُ سُجَّدًا » و ذلك انحناء يدل على التواضع - پشت خم دادن بود بر سبیل تواضع نه روی بر زمین نهادن . و این تحیت بدین صفت رسم و آئین عجم بود در جاهلیت . و امروز در اسلام نیست بلکه رسم و آئین مسلمانان سلام است مصطفی ع گفت - السلام تحية لملتنا و امان لنموتنا - و روى أن النبى صلعم لما سجدت له الشجرة و الجمل المشار و غیر هما قال له اصحابه - يا رسول الله نحن اولى بالسجود لك من الشجرة و الجمل - فقال - انه لا ينبغي السجود الا لله رب العالمين ، و قال لا ينبغي لمخلوق ان يسجد لاحد الا الله ، و لو جاز ان يسجد احد لاحد الا الله لا مرت المرأة ان تسجد لبعائها لعظيم حقه عليها . و روى أن معاذ بن جبل رجع من اليمن ، فسجد الرسول صلعم ، فتغير وجهه رسول الله و قال ما هذا ؟ فقال رأيت اليهود يسجدون لاجبارهم و النصارى يسجدون لتقيسهم ، فقال رسول الله - مه يا معاذ كذبت اليهود و النصارى ، انما السجود لله عز و جل . قومی مفسران گفتند - مقتضى لفظ مطلق آنست که بر سجود حقیقی نهند . روی بر زمین نهادن دو معنی دارد . یکی آنکه آدم قبله بود همچون کعبه و سجود خدا را بود عز و جل . دیگر آنکه آدم خدا را سجود می کرد و فریشتگان از پس آدم بودند خدا را بمتابعت آدم سجود کردند . و این یک قول گفت ابن مسعود رضی . قتاده گفت - كانت الطاعة لله و السجود لآدم ، و هو الاصح و الى الصواب اقرب .

پس ابلیس را از فریشتگان مستثنی کرد گفت - « الا ابليس » و این استثنا نه از جنس گویند که درست آنست که ابلیس نه از جنس فریشتگان بود بلکه از جن بود ، چنانکه گفت جای دیگر « كان من الجن ففسق عن امر ربه » . شعبی گفت - ابليس ابوالجن كما أن آدم ابوالانس - وقيل ابوالجن هو الجان ، و ابليس ابوالشیاطین فالشیاطین اولاد ابليس و کلهم فی النار الا شیطان رسول الله فان الله اعانه علیه فاسلم .

وَأَمَّا أَوْلَادُ الْجَانِّ مُسْلِمُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَكَافِرُهُمْ فِي النَّارِ، وَمَعَ كُلِّ جَبِّي شَيْطَانٌ كَمَا أَنَّ  
مَعَ كُلِّ آدَمِي شَيْطَانٌ، وَالْجَانُّ خُلِقَ مِنْ خَضِرَةِ النَّارِ وَالشَّيْطَانُ مِنْ يَحْمُومِهَا وَالْمَلَائِكَةُ  
مِنْ نُورِهَا. وَ مَعْنَى ابْلِيسَ نُوْمِيدَ اسْتِ يَعْنِي أَبْلَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بِيَشَ اَزْ آنَكَ لَعْنَتِ  
بِرُوى آشكارا شد نامِوى عزازيل بود گفته اند حارث بود و كنيتِ وى ابو كردوس بود  
« أَبِى وَاسْتَكْبَرَ » - سؤال كنند كه ابليس از فرمان سروازد مستحق لائمه

و عقوبت گشت و آسمان و زمين از فرمان سروازدند، گفت « فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا » و  
بقول بعضى مفسران اهل آسمان و زمين سروازدند و آنكه درين ابا مستوجب عقوبت  
نگشتند چه فرقت؟ جواب آنست كه اباء ابليس اباء استكبار و عجب بود و لهذا  
قال ثم - « أَبِى وَاسْتَكْبَرَ » - و مستكبر مذموم بود، و اباء آسمان و زمين و اهل  
آن اباء اشفاق و ترس بود چنانك گفت « وَ أَشَقَقْنَ مِنْهَا » و ترسنده معذور بود.

گفتند آدم را فرمودند كه گرد شجره مگرد فرمانرا خلاف كرو و ابليس را  
فرمودند كه سجود كن نكرد و فرمانرا خلاف كرد، هر دو نافرمانى كردند پس ابليس  
مستوجب لعنت گشت و آدم نه، چه حكمت است؟ جواب آنست كه نافرمانى آدم از جهت  
شهوت بود و نافرمانى ابليس از عجب و تكبر، و تجبر و تكبر مزاحمت ربوبيت و وجوب نعمت  
است. گفتند از آدم يك زلّت آمد در حال ويرا از بهشت بيرون كردند، و از فرزندان  
هر روز چندين معاصى و زلّات آيد و آنكه عقوبت نميرسد؟ جواب آنست كه آدم بر بساط  
قربت معصيت آورد و فرزندان بر بساط محنت، و يك زلّت بر بساط قرب صعب تر است از  
هزاران گناه بر بساط محنت؛ و لهذا قال ابراهيم « يَا رَبِّ لِمَ أَخْرَجْتَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ »  
فقال أما علمت أن جفأ الجيب شديد « وَقِيلَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ لِأَنَّ الْجَنَّةَ لَيْسَتْ  
بِدَارِ التَّوْبَةِ فَارَادَ أَنْ يَأْتِيَ الدُّنْيَا فَيَتُوبَ ثُمَّ يَرْدُّهُ إِلَى الْجَنَّةِ ».

روى ان الله عزوجل قال - يا آدم لو غفرت لك فى الجنة لغفرت لرجل واحد  
فكيف يتبين كرمى و رحمتى، اخرج الى الدنيا واثت بالعصاة من ذريتك حتى اغفر لك  
معهم ليتبين كرمى و جودى و رحمتى.

« أَبِی وَاسْتَكْبَرَ » - میگوید نافرمانی کرد ابلیس و بر آدم برتری جست که او را سجود نکرد و گفت - اناخیر منه - ابو العالیه گفت - لما ركب نوح السفينة اذا هو بابليس على كوثها - وهى مؤخر السفينة . فقال له - ويحك قد غرق الناس من اجلك قال - فما تأمرنى - قال - تب - قال - سل ربك هل لى من توبة - قال فقيل له ان توبته ان يسجد لقبر آدم ، فقال تركته حياً واسجد له ميتاً ؟ - وقال النبى صلعم - اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكى يقول - ياويله امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة ، وامرت بالسجود فعصيت فلى النار .

« وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ » - میگوید در علم خدا پست از آفرینش وى از جمله کافران بود ، و قيل ، صار من الكافرين حين أبى السجود - ومعنى كان در قرآن بر وجوه است - بمعنى - مستقبل - چنانك گفت « وكان يوما على الكافرين عسيراً » « فى يوم كان مقداره الف سنة » و بمعنى - حال - چنانك گفت « كنتم خیرامة » « كيف نكلم من كان فى المهد صبياً » و بمعنى - وقوع - چنانك گفت « وان كان ذو عسرة » و بمعنى صبر ورت - چنانك گفت « فكان من المغرقين » . « وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ » و بمعنى مانى و حال و مستقبل چنانك گفت « وكان الله غفوراً رحيماً » « وكان الله سميعاً عليماً » .

« وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ » - اين آيت رداست بر معتزله كه میگویند بهشت نیافریدند هنوز ، و موجود نیست . و وجه دلالت روشن است كه اگر موجود بودى رب العالمين آدم را نگفتى « اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ » . يقال للمرأة زوج و زوجة ، والزوج افسح وهو لغة القرآن ، والزوج اثنان و واحد قال الله تع « وَ إِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ فَجَعَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا زَوْجًا » . والزوج بمعنى الصنف فى قوله « خلق الأزواج كلها » - يعنى الاصناف ، و فى قوله « ثمانية أزواج من الضأن » - اى ثمانية اصناف ، و فى قوله « كم ابتنا فيها من كل زوج كريم » . اى من كل صنف حسن . والزوج القرين فى قوله تع « وخلق منها زوجها »

رفی قوله « احشروا الذين ظلموا وازواجهم » ای قرنءهم ، و فی قوله « و اذا النفوس زوجت » - ای قرنت نفوس الكفار بعضها ببعض .

اما قصه آیت آنست که مفسران گفتند - آدم در بهشت مونسى هم جنس خویش نداشت مستوحش میشد ، خواب بروی افتاد بهخت . رب العالمین از استخوان پهلوی وی از جانب چپ آن یکی زیر ترین که - قصیری - خوانند **حواء** را بیافرید و آدم از آن هیچ خبر نداشت ، و هیچ رنج بوی نرسید که اگر رنج رسیدی بوی مهربان نبودی . قال النبی صلعم - إِنَّ اللَّهَ تَعَمَّ خَلْقَ الرِّجَالِ مِنَ التُّرَابِ فَفَعَلَهُمْ فِي التُّرَابِ يَعْنِي فِي الْعِمَارَةِ ، وَخَلَقَ النِّسَاءَ مِنَ الرِّجَالِ فَفَعَلَهُنَّ فِي الرِّجَالِ . پس چون آدم بیدار شد زیرا دید بر بالین وی نشسته سخت با جمال و بانیکوئی ، او را پرسید که تو کیستی ؟ گفت - من هم جفت توام مرا بدان آفریدند تا ترا مونس باشم و بمن آرام گیری . گفته اند که نخست آدم فرا **حواء** خاست و او را پرسید - ازینجاست که خطبه یعنی زن خواستن از جانب مردانست ، و اگر نخست **حواء** خاستی فرا آدم خطبه از جانب زنان بودی . و گفته اند که **حواء** از آدم درخواست - که دعا کن تا الله تم مرا رفیقی سازد که مرا انیس و دمساز بود تا باوی برون می آیم و در بهشت میگردم . قال فجعل معها العنقاء فكانت تخرج فتطوف هي والعنقاء آنکه ملأئکه امتحان علم آدم را پرسیدند از وی یا آدم ماهنه ؟ این چبست ؟ گفت زنی . گفتند نام وی چیست ؟ گفت - **حواء** گفتند چرا **حواء** نام است ؟ گفت - لَأَنَّهَا خَلَقَتْ مِنْ حَيٍّ - گفتند او را دوست داری ؟ گفت آری . پس **حواء** را پرسیدند که تو او را دوست داری ؟ گفت نه و دوستی وی آدم را بیشتر بود و تماقر ، لکن راست نگفت فقالوا لو صدقت امرأةً في حبها لزوجها لصدقت **حواء** . وقال النبی ص ان المرأة خلقت من ضلعٍ ، لن تستقيم لك على طريقةٍ ، فان ذهبت تقيمها كسرتها و ان استمعت بها استمعت بها وفيها عوجٌ .

« وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا » - وعيشي فراخ و خوش بی رنج میکنید

در بن بهشت ، و هی الفردوس وسط الجنة و اعلاها ، و میخورید بی حساب هر چه خواهید ، چنانك خواهید ، هر جا که خواهید « لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الْفَاطِمِينَ »

درختی نمود بایشان گفت گرد این درخت مگردید و ازین خورید که آنکه از جمله ظالمان باشید ، یعنی : - ان عملتما باعمال الظالمین صرتما منهم و کنتمنا من الناقصین لانفسکما الصّارین لها - اما آن درخت منهی ، میگویند - که آن درخت علم بود هر که از آن بخوردی چیزها بدانستی و میوه های گوناگون در آن بود . **سعید بن جبیر** گفت درخت انگور بود . **ابن عباس** و جماعتی گویند گندم بود و دانه آن گندم از روغن نرمتر بود و از غسل شیرینتر ، **معتزله** گفتند درخت منهی دلیلیست که آن نه بهشت بود بلکه بوستانی بود از بستانهای دنیا ، و اگر بهشت بودی در آن هیچ چیز حرام نبودی . جواب ایشان آنست که در بهشت ولدان و غلمان هستند و استمتاع بایشان حرامست و این بمثابت آنست . **معتزلی** گفت اگر بهشت بودی با آدم در آن تکلیف رفتی که بهشت جای تکلیف نیست . جواب آنست که دنیا جای تکلیف است علی العموم ، و پس قومی را بتکلیف از آن بیرون کرد و هم الاطفال و المجانین . همچنین جایز باشد که بهشت در حق همگنان نه جای تکلیف باشد و در حق آدم علی الخصوص فی وقت دون وقت . جای تکلیف بود ، والله را رسد که در ملک و ملک خود آن کند که خود خواهد هر چند که تکلیف در بهشت مستبعد نیست ، که اجتماع مسلمانان آنست که اهل بهشت بمعرفت الله همه مأمورند و مکلف ، **معتزلی** گفت - بهشت سرای اندوه و بلا نیست ، و آدم اندوه و بلا دید ! گوئیم - عجب نیست از قدرت خداوند عزوجل که جمع کند میان دوزخ ، چنانکه آتش سوزنده است و **خلیل** را نسوخت ، و در حق وی چون بستان و ریحان شد . محنت در بهشت در حق آدم چنانست که نعمت در آتش در حق **خلیل** . و سرّ این آنست که تابنده در محنت نوهید نشود و در نعمت ایمن نگردد . **معتزلی** گفت اگر بهشت بودی آدم بیرون نیامدی که الله میگوید - وما هم منها به خرجین - جواب آنست که هر که ثواب را در بهشت شود هرگز بیرون نیاید ، و آدم که در بهشت بود نه ثواب اعمال را در بهشت بود همچون **رضوان** و خازنان بهشت ، که ایشان از بهشت بیرون میآیند از بهر آنکه نه جزاء اعمال و ثواب را در بهشت اند .

« فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ » این همچنانست که جای دیگر گفته « انما استزلّهما الشیطان »

وذلك من الزلل الذي هو الخطاء - اى طلب زللهم وكسبه لهم . حمزه خواند تنها فازالهما  
**الشیطان** اى نَحَاهما عنها يعنى عن الجنة ، وقيل عن الطاعة ، و اضاف الفعل الى **الشیطان**  
 لانه سبب ذلك ، كقوله تم - رب انهن اضلن كثيرا من الناس - اضاف الاضلال الى الاصنام  
 لانهن سبب الضلالة . میگوید - شیطان ایشانرا از بهشت بیو کند و از فرمانبرداری  
 ایشان را بنا فرمانی در آورد ، یا آنک ایشانرا وسوسه کرد ، و ذلك فى قوله تم - « -  
 فوسوس لهم الشیطان » دیو در دل ایشان داد ، و براستاد کرد بر اندیشه ایشان تا ایشان  
 را با نور آورده که پیدا کرد آنچه پوشیده بود از عورتهاى ایشان . گفته اند این وسوسه  
 شیطان از بیرون بهشت بآدم رسید که شیطان را پس از آنک از بهشت بیرون کردند به  
 بهشت باز رسید . و گفته اند که از دهان مار با وی سخن گفت . **وهب منه** گفت مار را  
 چهار دست و پای بود بر مثال شتر بختی ، و نیکوتر چهار پای در دنیا آنکه مار بود ،  
 و شیطان در شکم وی شد تا چون بر خزنه بهشت گذر کند ایشان ندانند که يك بار  
 پیش از آن رفته بود و خزنه او را منع کرده بودند ، پس در شکم مار شد آنکه در  
 بهشت از شکم وی بیرون آمد ، و آن لذت و رایحه که بهشتیان یابند ویرا نبود و نیافت  
 آنکه از آن درخت منهی چیزی گرفت و نخست به **حوا** داد ، گفت می بینی که چه  
 نیکوست رنگ و بوی و طعم این میوه و هر که از این میوه بخورد جاوید در بهشت بماند  
 و شما را نهی از آن کردند تا جاوید در بهشت نمایند . **ابن اسحق** گفت - ابتداء کیدوی  
 آن بود که نوحه در گرفت و بر **آدم** و **حوا** میگریست ایشان گفتند چرا میگری؟  
 گفت بر شما میگیریم که بمیرید و از چنین ناز و نعمت و از چندین نعمت و کرامت بیفتید !  
 و آن سخن دریشان اثر کرد ، و در دل ایشان افتاد آنکه **ابلیس** گفت یا **آدم** هل  
 ادلك على شجرة الخلد و ملك لا یبلى ؟ . « گفته اند - که آنچه گرفته بود از درخت  
 منهی اول بجوا داد و **حوا** از آن بخورد آنکه **حوا** به **آدم** داد و گفت من خوردم و  
 زیان نکرد پس چون آدم بخورد - بدت لهما سوأتهما - عورت ایشان پیدا شد هر دو  
 را عقوبت رسید . اگر کسی گوید - چه حکمت بود چون حوا تنها خورد او را عقوبت  
 نرسید ؟ پس چون آدم بخورد هر دو را عقوبت کردند ؟ جواب آنست که آدم اصل بود

و پیش رو و حوا رعیت وی ، و مادام که پیشرو برصفت صلاح رود فساد رعیت را اثری نبود ، بپرکت صلاح پیش رو . و الیه اشار النبى صلعم - " **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْلِكُ الرِّعْيَةَ وَ إِنْ كَانَتْ ظَالِمَةً** اَذَا كَانَتِ الْاِثْمَةُ هَادِيَةً " .

پس چون عورت ایشان پیدا شد ، آدم شرمسار شد ، در میان درختان گریخت . رب العالمین ندا کرد - **يَا آدَمُ اَيْنَ اَنْتَ ؟ كَيْجَاثِي اَيَّ آدَمَ ؟** و خود دانایر بود . آدم گفت : **اِنَا هَذَا رَبِّ - اَيْنَكَ مِنْ خَدَاوْنَدَا !** در میان درخت . **قَالَ اَلَا تُخْرَجُ - يَا آدَمُ بِيْرُوْنِ نِيَاثِي ؟** - قال - **اَسْتَحْيِي مِنْكَ ، كُفْتُ اَزْ تُو شَرْمِ دَارْمِ خَدَاوْنَدَا -** قال **اَلَمْ اَنْهَيْكُمَا عَنْ تَلْكُمَا الشَّجَرَةَ ؟ نَهَ شَمَا رَا كُفْتُمْ كِه اَزِيْنِ دَرْخْتِ مَحْوَرِيْد ؟** فقال - آدم - **اِنَّه حَلَفَ لِيْ بِكَ وَ لَمْ اَكُنْ اَظُنْ اِنْ اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ يَحْلِفُ بِكَ كَاذِبًا ، فِذَلِكَ قَوْلُهُ -** « **وَقَاسَمَهُمَا اِنِّيْ اَنَا لَمِنْ النَّاصِحِيْنَ** » پس رب العالمین حواریا گفت « **اَنْتِ غَرَرْتِ عِبْدِي ، فَاَنْتِ لَا تَحْمِلِيْنَ هَذَا الْاَثْمَةَ كَرَهَا ، فَاِنَا اَرَدْتِ اَنْ تَضْعِيْ مَا فِيْ بَطْنِكَ اَشْرَفْتِ عَلٰى الْمَوْتِ مَرَارًا .** ثم قال **لِلْحَبِيْبَةِ - اَنْتِ الشَّيْءُ دَخَلَ الْمَلْعُوْنَ فِيْ جَوْفِكَ حَتّٰى غَرَّ عِبْدِي ، مَلْعُوْنَةٌ اَنْتِ لَا رِزْقَ لَكَ اِلَّا الْاَسْرَابُ ، اَنْتِ عَدُوٌّ بَنِيْ آدَمَ وَ هُمْ اَعْدَاؤُكَ . وَ هَبْ بِيْنَ مِنْبِهِ** گفت الله تع پس از آن که آدم را در بهشت بنشاند انگشتی بوی داد و گفت **يَا آدَمُ هَذَا خَاتَمُ الْعِزِّ خَلَقْتُهُ لَكَ لَا تُنْسِفِيْهِ عِبْدِي ، فَاخْلَعِيْهِ .** یا آدم این انگشتی بتو دادم و عزّ تو درین بستم **نُكِّرُ تَاعْهَدُ مِنْ فِرَاْمَوْشِ نَسْنِيْ ،** که اگر عهد من فراموش کنی من این خاتم عزّ تو از تو واستانم و بدیگری دهم . **عَكْرَمَهُ** گفت - **مَرْبَعٌ** بود چهار سوی بر بات جانب نبشته - **اَنَا اللَّهُ لَمْ اَزَلْ - وَ بَرْدِيْكَرُ** جانب نبشته - **اَنَا الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ -** بر سه دیگری جانب نبشته - **اَنَا اللَّهُ الْعِزُّ لَا عِزَّ لِغَيْرِيْ اِلَّا مِنْ اَلْبَسْتُهُ** خاتمی یعزّ بعزّی ، بر جانب چهارم نبشته **آيَةُ الْكُرْسِيِّ** و با آخر گفته **مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ** خاتم الانبیاء پس گرد این حرفها نبشته - **لَنْ يَسْتَقِرَّ هَذَا الْخَاتَمُ عَلٰى مَنْ عَصٰى الرَّحْمٰنَ -** گفته اند - چون آدم آن انگشتی در انگشت کرد از انگشت آدم چنان می تافت که آفتاب در دنیا می تابد درختان و دیوار بهشت از آن روشن شده و زمین بهشت از آن بویا گشته ، پس چون آدم عاصی شد - طار الخاتم من اصبعه - از انگشت وی انگشتی پیرید ، گفته اند که در شاخ سدره المنتهی آویخت و گفته اند بر کن عرش در آویخت ، گفت الهی هذا

آدمُ قد نقض عهدك، وانك جعلتني لاهل الظَّهارة . فقيل له - استقر ، فلك الامان وانك تبعث الى وليٍّ من اوليائي يقال له **سليمان بن داود** ، لتدخل الدنيا كلها راغمة في طاعته ولا يملكه بعده احد .

« وَ قُلْ اِهْبِطُوا » - گفتیم همه فرود روید . **آدم** بکوه **سرنديب** در زمين هند فرو آمد و طعام وی از اين جوز هندی بود و **حواء** بجله فرود آمد و مار باصفهان و **ابليس** بابله سوی مشرق . و گفته اند که **آدم** چون بزمن فرو آمد بالای وی از زمين تا آسمان بود از بس که سر بآسمان باز می نهاد پاره موی سر وی باز شد . اين صلح در فرزند **آدم** . از آنست **آدم** آواز فریشتگان می شنید ، و طواف فریشتگان گرد عرش مجید می دید ، و بوی بهشت می یافت و استیناس بآن می گرفت .

روی **جابر بن عبدالله** آن **آدم** (ع) لما هبط الى الارض هبط با **لهند** وان رأسه كان ينال السماء ، و ان الارض شكت الى ربها ثقل آدم ، فوضع **الجبار** يده على رأسه فانحط منه سبعون ذراعاً . فلما هبط قال رب هذا العبد الذي جعلت بيني وبينه الشيطان عداوة و ان لم تكن عليه لا اقوى عليه . فقال لا يولد لك ولدٌ الا وكلت به ملكاً . قال رب زدني . قال اجازي بالسيئة السيئة و بالحسنة عشرأ الا ما أزيد . قال رب زدني - قال باب التوبة مفتوح مادام الروح في الجسد . فقال **ابليس** بارب هذا العبد الذي اكرمه عليّ ان لم تمنني عليه لا اقوى عليه ، قال لا يولد له ولد الا ولدك ولدٌ ، قال رب زدني ، قال تجري فيه مجرى الدم و تتخذ في صدورهم بيوتاً ، قال رب زدني ، قال - اجاب عليهم بخيلك ورجلك و شاركهم في الاموال والاولاد .

قوله تع - « بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ » - شما دشمن یکدیگر و بر یکدیگر گماشته ، دشمنی **ابليس** و **آدم** و فرزندان آنست که بوی حسد برد او را سجود نکرد و گفت انا خير منه - و دشمنی **آدم** و فرزندان و ابليس از آنست که **ابليس** بالله کافر شد و نافرمانی کرد و دشمن داشتن کفران و مخالفان حق واجبست لقوله تع « لا تتخذوا عدوی وعدوكم اولياء » ، و قال تع « لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر يُؤاؤن من حاد الله و رسوله » و دشمنی آدمیان و امار آنست که **ابليس** را در بهشت برد تا **آدم** را و سوسه



کرد. و سئل رسول الله صلعم عن قتل الحیات، فقال « خلقت هی والانسان کل واحدٍ منهما عدو لصاحبه، ان رآها افزعته، وان لدغته اوجعته، فاقتلها حیث وجدتها » وقال صلعم « اذا ظهرت الحیة فی المسکن، فقولوا لها انا نسئلك بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود ألا تؤذینا، فان عادت فاقتلوها »

« وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ » - مستقر و متاع گیتی است، قرارگاه و

معیشت. و « حین » مرگ است و قیامت، گیتی بخلق سپرد و خلق را بمرگ سپرد، میگوید شما را در زمین است قرارگاهی و معیشتی، هر کس را تا مرگ و خلق را تا قیامت و اصل متاع منفعت است، چنانکه گفت - « جعلناها تذکرةً و متاعاً للمقویین » « متاعاً لکم و لانعامکم » « و طعامه متاعاً لکم، » غیر مسکونه فیها متاع لکم « و منه متعة المطلقة، و المتاع الآلات ینتفع بها - کقوله تع « ابتغاء حلیةٍ او متاعٌ زبدٌ مثله » و اصل حین - هنگام - است، چنانکه گفت - « حین تمسون و حین تصبحون » پس آن هنگام باشد که قیامت بود چنانکه درین آیت گفت « و متاعٌ الی حین ». و باشد که مرگ خواهد، چنانکه گفت - « اثنائاً و متاعاً الی حین ». بعضی علما گفتند که الله تع آدم را از بهشت آن روز بیرون کرد که با فرشتگان می گفت « اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً » آدم که در زمین خلیفه می بایست که باشد در بهشت چون بماندی؟ و خبر درست است از مصطفی (ع) که گفت - التقی آدم و موسی فقال موسی یا آدم « انت ابونا خلقک الله بیده و نفخ فیک من روحه، و آسجبدک ملائکته خیبتنا و اخرجتنا من الجنة. » فقال آدم - « انت موسی کلمک الله تکلیماً، و خط لك التوراة بیده و احطفا لک برسالته فیکم و جدت فی کتاب الله » « وَ عَصٰی آدَمَ رَبُّهُ فَفَوّی » - قال باربعین سنة. قال افتلوه منی علی امرٍ قدره الله علیّ - قبل ان یخلقنی باربعین سنة؟ فقال فحج آدم موسی (ع)

خلافت میان علما که بر انبیا معاصی رودیانه و مذهب اهل حق درین مسئله آنست که کبایر بریشان البتہ روا نیست که ایشان پاکان و کزیدگان حق اند. يقول الله تع -

« الله يصطفى من الملائكة رُسُلًا و من الناس » و صاحب الکبائر فاسق است، و نسبت پیغامبران با فسق کفرست و الحاد و انکس که از وی کبیره آید در دنیا محدود است و در عقبی معذب، و پیغامبران ازین معصوم اند، و رب العالمین خلق را بر طاعت رسول خواند. و فرمان وی بردن، و رسالت وی شنیدن و قبول کردن، واجب کرد و گفت « و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول » جای دیگر گفت - « إِنْ جَاءَكُمْ بُنْيَاءٌ فَمَتَّبِعُونَا » یعنی لا تقبلوا من الفساق شيئاً - این دلیل است که بریشان فسق و کبائر نرود، اما نوعی صغایر بریشان روا داشته اند بحکم ظاهر قرآن - که چند جایگه دلالت میکند در حق آدم گفت « وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ » و حکایت از وی « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا » و در حق یونس گفت « سَبَّحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » و در حق موسی « إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي » و در حق مصطفی « لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ » و در حق داود - « فَاسْتَغْفِرْ رَبَّهُ ». و در حق یوسف « وَ هُمْ بِهَالُولٍ إِنْ رَأَىٰ بَرَّهُانَ رَبِّهِ » و قال تم « وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » الی غیر ذلك من الآيات الدالة علی أَنَّ صغائر الذنوب تجری علیهم . و من استوحش من ذکرها كان ذلك من قصور رأی و ضعف علم، اذ ليس فی تلك الصغائر للانبیاء معابٌ ولا ينسبون الی سبابٍ، اذ لم يكن ذلك عن اعتقادٍ متقدمٍ ولا نيةٍ صحيحةٍ، ولا همةٍ بمعاودةٍ، و لهذا يقال عصى آدم ربّه فغوى - و لا يقال هو عاصٍ و غاوٍ و هذا حسنٌ لمن تأمله .

اما وجه حکمت در زلات انبیا - گفته اند که تا بخود معجب نشوند و همواره در حالت انکسار بزبان افتقار عذری میخوانند و نیازی می نمایند . روى أَنَّ داود (ع) قال یاربِّ لِمَ اوقعتنی فی الذَّنْبِ ؟ قال لانک قبل الذنب کنت تدخل علی کما تدخل المملوک علی عبیدهم، و الآن تدخل علی کدخول العبيد علی مملوکهم . و نیز کسی که هرگز هیچ زلت از وی نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت رود حال عاصیان نداند، و زشکستگی و سوختگی ایشان خبر ندارد، و از بهر ایشان شفاعت نکند، ألا ترى ؟ ان داود (ع) کان قبل الذنب يقول « اللهم اهلك العصاة » فلما وقع فی الذَّنْبِ - قال « اللهم اغفر للعصاة و اغفر لداود معهم »

ساق عرش نام وی قرین نام تو دیدم ، دانستم که بنده ایست بر تو عزیز ، الله - گفت روکت آمرزیدم . ازینجا گفت **مصطفی صلعم** « کنت نبیاً و آدم مجبولٌ فی طینته ، ولقد کنتُ وسیلته الی ربّی » .

و گفته اند کلمات کی **آدم** از حق گرفت حروف تهجی است که مفردات الفاظ و مقدمات از آن مرکب است ، و از مفردات و مقدمات ادله و اخبار مرکب است ، و از ادله صحیح و اخبار صادق به حقایق علوم رسند ، و از حقایق علوم باعمال صالحه رسند ، آنکه بمجموع علم و عمل ایمان حاصل شود و محقق گردد ؟ و بتحقیق ایمان بنده بحقیقت توبه رسد ، و محبوب رب العزّه گردد ، چنانکه گفت - « ان الله یحب التّوّابین و یحب المتطهرین » اینست که رب العالمین گفت - : « قَتَابَ عَلَیْهِ » توبه پذیرفت خدای عزوجل از آدم و با خود آورد او را ، توبه نامیست پسند را و نواخت را ، و توّاب نامیست از نامهای الله و هو الذی یرجع الی تیسیر اسباب التّوبه لعباده مرّة بعد اخرى بما یظهر لهم من آبائهم ، و یسوق الیهم من تنبیهاً ، و یطلعهم علیه من تخفیفاته و تحذیراته ، حتی اذا اطلعوا بتعریفه علی غوائل الذنوب استشعروا الخوف بشخوفه ، فرجعوا الی التّوبه فرجع الیهم فضل الله بالقبول .

توّاب اوست که اسباب توبه بندگانرا میسر گرداند و بنده را بر توبه دارد ، آنکه بفضل و رحمت خود آن توبه وی قبول کند ، توّاب اوست که باز پذیرد باز آیند گانرا و نیکو نیوشد عذر خواهانرا و بنوازد صلح جویانرا ، آنکه نام « رحیم » در « توّاب » پیوست که آنچه کرد از نواخت بنده و پذیرفتن توبه بر رحمت و فضل خود کرد ، نه باسحقاق بنده ، که بنده را بر خداوند حقی نیست . روی عن قتاده « انّ الیوم الذی تاب الله فیدعی آدم کان یوم عاشوراء » . و منه قول النبی « ان نوحاً هبط من السفینه علی الجودی فی یوم عاشوراء فصام نوحٌ و امر من معه بالصیام شکر الله عزوجل ، قال و فی یوم عاشوراء تاب الله عزوجل علی آدم ، و علی اهل مدینه یونس ، و فیه فلق البحر لبنی اسرائیل ، و فیه ولد ابراهیم و عیسی علیهما السلام ،

و عن عایشه قال « لما اراد الله تع ان یتوب علی آدم طاف سبعا بالبيت والبيت

یومئذٍ لیس بمجنیٰ هی ربوةٌ حمراء ، ثم قام وصلی رکعتین ، ثم قال - اللهم انک تعلم سریرتی وعلانیتی فأقبل معذرتی ، وتعلم حاجتی فأعطني سؤلی ، وتعلم مافی نفسی فأغفر لی ذنوبی ، اللهم انی اسألك ایماناً ثابتاً یبشر قلبی ، ویقیناً صادقاً حتی أعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی ، والرضا بما قسمت لی - فوالله نعم الیه انی قد غفرت لک ولن یأتینی احدٌ من ذریتک فیدعونی بمثل الذی دعوتنی به الا غفرت له وکشفت غمومه وهمومه ، و نزعنا الفقر من بین عینیه ، وانجزت له من وراء کلّ ناجزٍ ، وجاءته الدنيا وهی راغمةٌ وان کانت لا یریدها .  
و قدروی ذلك مرفوعاً ایضاً الی النبی صلعم .

« قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً » - این هبوط از بهشت است تا بآسمان . و در آیت اول گفت « وَ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً لِّبَعْضِ عَادٍ » - آن هبوط از آسمان است تا بزمین تا معلوم شود که هر دو یکسان نیست ، و در قرآن تکرار بی فایده نیست . « قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً » گفتیم فروروید همگان بهم آدم و حوا و ابلیس و مار « فَأَمَّا یَا تُیْمَنُکُمْ » ما - صلت است و نون مبالغت . صلت سخن - فان یأتکم - است . میگوید اگر بشما آید یعنی چون بشما آید چنانکه فارسی گویند - اگر یکبار باد سرد برخیزد خود بینی ، یعنی چون باد سرد برخیزد خود بینی « هُدًی » پیغامی و بیانی و نشانی پیغام کتابست و بیان حلال و حرام ، نشان معجزه . قتاده گفت « هدی » یعنی محمد صلعم .

« فَمَنْ تَبِعَ هُدًی » - لفظ عام است و معنی خاص ، ای من تبع هدای من بنی آدم دون ابلیس ، فانه خارج منه لانه آیس من رحمة الله عزوجل . قال الله تعلم « وان علیک لعنتی الی یوم الدین » ، و قال « لاملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعین »  
« فَمَنْ تَبِعَ هُدًی » - میگوید هر کس که پی برد پیغام و نشان من ، و برباستد برپی راهنمونی من بر زبان فرستاده من .

« فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » - فلا خوف منصوب بی تنوین قراءه یعقوب است . میگوید بیمی نیست و ریشان و هیچ اندوهگن نباشند و در قیامت چنانکه

جای دیگر گفت - «لاخوفٌ علیکم الیوم ولا انتم تحزنون» . هر چه اصناف خیر و عافیت است و ضروب نعمت در تحت این دو کلمه است . از بهر آنک تا از هر چه آفات است نرهد بی بیم نشود ، و تا بهر چه لذات است نرسد اندوه فوت از وی زائل نشود . اگر کسی گوید چونست که الله تعالی اینجا نفی خوف از دوستان خود کرد و بکر دانید خوف از ایشان از کمال نعمت شمرد و جای دیگر ایشانرا در خوف بستود و گفت - «یخشون ربهم و یخافون الحساب» . جواب آنست که : - این لاخوف هر چند در لفظ خبر است اما بمعنی نهی است ، ای لا تخافوا ولا تحزنوا . جواب دیگر آن است که آن خوف که ایشانرا بستود در دنیا است ، اما در عقبی ایشانرا همه امن و راحت است چنانک در خبر است - من خاف الله فی الدنیا آمنه الله فی الآخرة - و علی ذلك قال الله عزوجل حکایة عنهم «وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن» و قال نعم «لا یحزنهم الفزع الاکبر» .

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» - الکفر ضربان : - احدهما کفران النعمة ، و الثانی تکذیبُ بالله عزوجل ، کفر بر دو قسم است - یکی کفران نعمت چنانک در قصه سلیمان پیغامبر گفت «لیبلونی ع آشکرام ا کفر» دیگر سرباز زدن از توحید ، چنانک کفر کافران ، پس یکی از اقرار به یگانگی الله سرباز زد چنانک بت پرستان اند ، و یکی از اقرار بنبوت محمد ع سرباز زد چنانک قریسایان و جهودان اند ، و یکی از فرمان الله سرباز زد چنانک ابلیسی است . پس رب العالمین درین آیت همه فراهم گرفت و گفت - «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» - ای ستروا نعم الله عنهم «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و آیات الله حجتیه و ادلته علی وحدانیتیه و ما جاءت به الرسل من الاعلام و الشواهد علی ذلك . میگوید - ایشان که نعمت خداوند خود را ناسپاس آمدند و منت و افضال او بر خود پیوشیدند و سخنان و نشان او دروغ شمردند و رساننده را استوار نداشتند و فرمان نبردند .

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - اهل آتش ایشان اند که جاوید در آنند ، ایشانرا هرگز از آن رهایی نه ، وزان بیرون آمدن نه . و این در قرآن نه جای است جز زانک گفت «فی جهنم خالدون» «وفی العذاب هم خالدون» - این نهایت قصه آدم

است و از اینجا قصه بنی اسرائیل در گرفت و سخن در آن رود ان شاء الله تعالی .

النوبة الثالثة - قوله تعالى « وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... » الآية

جلیل است و جبار خدای جهان و جهانیان ، کردگار نامدار نهان دان ، قدیم الاحسان و عظیم الشان ، نه بر دانسته خود منکر نه از بخشیده خود پشیمان ، نه بر کرده خود بتوان . خداوندی که ناپسندیده خود بر یکی میآراید و پسندیده خود بچشم دیگری زشت می نماید . ابلیس نوید را از آن آتش بیافریند و در سدره المنتهی ویرا جای دهد و مقربان حضرت را بطالب علمی پیش وی فرستد ، با این همه منقبت و مرتبت رقم شقاوت بروی کشد و زُ نار لعنت بر میان وی بندد ، و آدم را از خاک تیره بر کشد ، و ملا اعلی را حلالان پایه تخت او کند ، و کسوت عزت و رو پوشد ، و تاج کرامت بفرق او نهد . و مقربان حضرت را گوید که « اسجدوا لآدم »

در آثار بیارند که - آدم را بر تختی نشانند که آنرا هفتصد پایه بود از پایه تا پایه هفتصد ساله راه . فرمان آمد که یا جبرئیل و یامیکائیل شما که رؤسان فرشتگان اید این تخت آدم برگزید و با شما بگردانید تا شرف و منزلت وی بدانند ، ایشان که گفتند « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا » - آنکه آن تخت آدم را بر اعرش مجید بنهادند و فرمان آمد ملائکه را که شما همه سوی تخت آدم روید و آدم را سجود کنید . فرشتگان آمدند و در آدم نگرستند همه مست آن جمال گشتند ،

روئی که خدای آسمان آراید گردست متاطه را نه بیند شاید

جمالی دیدند بی نهایت ، تاج « خالق الله علی صورته » بر سر ، حله « ونفخت فيه

من روحي » در بر ، طراز عنایت « يحبهم و يحبونه » بر آستین عصمت ،

هر چند غریب و دل اندروائیم ما چاکر آن روی جهان آرائیم

وهب منبه گفت در صف خلقت آدم : قال - لما خلق الله تع آدم خلقه فی احسن

صورة و البسه حلی الجنة ، و ختمه فی عشرة اصابع ، و خلخله فی ساقه ، و البسه الاساور

فی ساعديه ، و توجه بالتاج و الاكليل علی رأسه و جبینة ، و كناه باحب اسمائه اليه و قال له

يا ابا محمد در فی الجنة و انظر هل ترى لك شباها ، او خلقت احسن منك خلقاً ؟ فطاف

آدم فی الجنة وزَّها و خطر فی الجنة - فاستحسن الله منه ذلك فناداه من فوق عرشه -  
 ازه يا آدم ، فمثلک من زها ، احببت شیئاً فخلقته فرداً لفرد - فنقل الله ذلك الیه و فی ذریته  
 فهو فی الجهال نخوة ، و فی الملوك الکبر ، و فی الاولیاء الوجد .

جان و جهان با دولت بازی نیست و سعادت بهائی نیست ، رنج روزگار و کدّ کار  
 ابلیس دید و بهشت آدم رسید . طاعت بی فترت ابلیس را بود و خطاب « اُسکنْ  
 اُنْتَ وَ زوجک الجنة » آدم یافت آورده اند که ابلیس وقتی بر آدم رسید گفت - بدانک  
 تر ا روی سپید دادند و ما را روی سیاه . غره مشو که مثال ما همچنانست - که باغبانی درخت  
 بادام نشان در باغ ، و بادام ببر آید آن بادام بدکان بقال برند و بفروشند ، یکی را  
 مشتری خداوند شادی باشد و یکی را مشتری خداوند مصیبت - آن مرد مصیبت زده  
 آن بادامها را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرده خوبش می پاشد ، و خداوند شادی  
 آن را با شکر بر آمیزد و هم چنان سپید روی بر شادی خود نثار کند . یا آدم آن  
 بادام سیاه که بر سر تابوت می ریزند ما ایم ، و آنچه بر سر آن شادی نثار میکنند کار  
 دولت تست ، اما دانی که باغبان یکی است و آب از یک جوی خورده ایم ، اگر کسی  
 را کار با گل افتد گل بوید و اگر کسی را بخار باغبان افتد خار در دیده زند .

گفتم که ز عشق همچو مویت باشم      همواره نشسته پیش رویت باشم  
 اندیشه غلط کردم و دور افتادم      من چا کر با سبان کویت باشم  
**ذوالنون مصری** گفت - در بادیه بودم ابلیس را دیدم که چهل روز سر از سجود  
 بر نداشت . گفتم یا مسکین بعد از بیزاری و لعنت این همه عبادت چیست؟ گفت یا ذالنون  
 اگر من از بندگی معزولم او از خداوندی معزول نیست .

شوریده شد ای نگار دهر من و تو      پر شد ز حدیث ما بشهر من و تو  
 چون قسمت وصل کرده آمد بازل      هجر آمد و گفت و گوی بهر من و تو  
**سهل عبدالله تستری** گفت - روزی بر ابلیس رسیدم گفتم - اعوذ بالله منك ، گفت  
 یا سهل ان كنت تعوذ بالله منی فانی اعوذ بالله من الله یا سهل اگر تو میگوئی فریاد  
 از دست شیطان ، من میگویم فریاد از دست رحمان ، گفتم یا ابلیس چرا اسجود نکردی

آدم را؟ گفت۔ یاسہل بگذاں مرا از این سخنان بیهودہ، اگر بحضرت راہی باشد بگوی کہ این بیچارہ را نمیخواہی بہانہ بروی چہ نہی؟ یا سہل ہمین ساعت بر سر خاک آدم بودم ہزار بار آنجا سجود بردم و خاک تربت وی بردیدہ نہادم، بعاقبت این ندا شنیدم۔ لا تتعب فلسنا نریدک۔

پیش تو رہی چنان تباه افتادہ است کز وی ہمہ طاعتی گناہ افتادہ است  
این قصہ نہ زان روی چوماہ افتادہ است کین رنک گلیم ما سیاہ افتادہ است  
سہل گفت۔ آنکہ نبشتہ بمن داد کہ این برخوان و من بخواندن آن مشغول شدم و از من غایب گشت در آن نبشتہ این بیت بود:

ان کنْتَ اُخْطَا تُفَمَا اَخْطَا الْقَدْرُ ان شئتَ یا سہل فلمنی او فذر  
بویزید بسطامی گفت۔ کہ از اللہ درخواستم تا ابلیس را بمن نماید، ویرا در حرم یافتیم او را در سخن آوردیم۔ سخنی زیر کانہ میگفت، گفتم یا مسکین با این زیر کی چرا امر حق را دست بداشتی؟ گفت یا بایزید، آن امر ابتلا بود نہ امر ارادت، اگر امر ارادت بودی ہر گز دست بنداشتمی۔ گفتم۔ یا مسکین مخالفت حق است کہ ترا باین روز آورد؟ گفت مہ یا ابایزید، المخالفة تكون من الضد علی الضد و لیس للہ ضد، والموافقة من المثل للمثل و لیس للہ مثل، افتری ان الموافقة لما وافقته کانت منی والمخالفة حين خالفته کانت منی، کلاهما منہ، و لیس لاحد علیہ قدرۃ، و انا مع ما کان ارجو الرحمة فانه قال «ورحمتی وسعت کل شیء» و انا شیء، فقلت۔ یتبعہ شرط التقوی فقال۔ مہ الشرط يقع من لا یعلم بعواقب الامور و هو رب لا یخفی علیہ شیء۔ ثم غاب عنی۔  
«فَاَزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ عَنْهَا»۔ این عجب نگر کہ زاول رہی را بنوازد شغل کھاش بر سازد باخر غوغا فرستد و ساختمہ بر اندازد و در خم چو گان عتاب آرد۔

پیر طریقت گفت۔ «الہی تو دوستان را بخصمان می نمائی، درویشان را بنعم و اندوہان میدہی، بیمار کنی و خود بیمارستان کنی، درماندہ کنی و خود درمان کنی، از خاک آدم کنی و باوی چندان احسان کنی، سعادتش بر سر دیوان کنی و بفردوس اورا مہمان کنی، مجلس روضہ رضوان کنی، نا خوردن گندم با وی پیمان کنی، و خوردن آن



در علم غیب پنهان کنی، آنگه او را بزندان کنی، و سالها گریان کنی، جباری تو کار جباران کنی، خداوندی کار خداوندان کنی، تو عتاب و جنک همه با دوستان کنی»  
**پیر طریقت** را پرسیدند - که در **آدم** چگوئی در دنیا تمامتر بود یا در بهشت؟  
 گفت «در دنیا تمامتر بود از بهر آنکه در بهشت در تهمت خود بود و در دنیا در تهمت عشق» آنگه گفت «نگر تا ظن نبری که از خواری آدم بود که او را از بهشت بیرون کردند، نبود که آن از علو همت آدم بود، متقاضی عشق بدر سینه آدم آمد که با آدم جمال معنی کشف کردند و تو به نعمت دارالسلام بماندی - آدم جمالی دید بی نهایت، که جمال هشت بهشت در جنب آن ناچیز بود همت بزرگ وی دامن وی گرفت که اگر هرگز عشق خواهی باخت بر این در گه باید باخت.

گر لابد جان بعشق باید پرورد باری غم عشق چون توئی باید خورد  
 فرمان آمد که - یا **آدم** اکنون که قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو،  
 که این سرای راحتست و عاشقان درد را با سلامت دارالسلام چه کار؟ همواره حلق  
 عاشقان در حلقه دام بالا باد!

عشقت بدر من آمد و در در زد در باز نکردم آتش اندر در زد  
**آدم** نه خود شد که او را بردند، **آدم** نه خود خواست که او را خواستند، فرمان آمد  
 که مخدّره معرفت را کفوی باید تا نام زد وی شود. هر ده هزار عالم بغربال فرو کردند  
 کفوی بدست نیامد که **قرآن** مجید خبر داده بود «لیس کمثله شیئی» - کز و بیان  
 و مقربان در گاه عزت سر بر آوردند نامگر این تاج بفرق ایشان نهند و مخدّره معرفت  
 را نامزد ایشان کنند، ندا در آمد که شما معصومان و پاکان حضرت اید، و مسیحان  
 در گاه عزت، اگر نامزد شما کنیم گوئید این از بهر آنست که ما را باوی کفایتیست  
 از روی قدس و طهارت. وحاشا که احدی ترا کفوی یاشبهی بود - «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»  
 یکن له کفواً احدٌ - عرش با عظمت و بهشت با زینت و آسمان با رفعت هر یکی در طبعی  
 افتادند و هیچ بمقصود نرسیدند. ندا در آمد - که چون کفوی پدید نه آمد مخدّره معرفت  
 را، ما بفضل خود خاك افکنده برداریم و نامزد وی کنیم - والزمهم کلمه التقوی و کانوا  
 احق بها واهلها.

مثال این پادشاهی است که دختری دارد و در مملکت خود اورا کفوی می نیابد، آن پادشاه غلامی از آن خویش بر کشد و اورا مملکت و جاه و عزت سازد، و بر لشکر امیری و سالاری دهد. آنکه دختر خویش بوی دهد تا هم کرم وی در آن پیدا شود و هم شایسته وصلت گردد، و مثال آدم خاکی همین است - هم زاول اورا نشانه تیر خود ساخت، یک تیر شرف بود که از کمان تخصیص بید صفت بانداخت، نهاد آدم هدف آن تیر آمد. یک تیر بنام من ز تر کش بر کش و آنکه بکمان عشق سخت اندر کش! گرهیچ نشانه خواهی اینک دل و جان از تو زدنی سخت و ز من آهی خوش! پس چون تیر بنشان رسید خبر داد مصطفی (ع) در عالم حکم که «خلق الله آدم علی صورته و طولہ ستون ذراعاً» - و خبر درست است که رب العالمین قبضه خاک برداشت و آدم را از آن بنگاشت، پس از پستخا و نزدیکی بجائی رسید که چون ویرا از بهشت سفر فرمود تا بزمین، گفت - خداوند مسافران بی زاد نباشند زاد ما درین راه چه خواهی داد؟ رب العالمین سخنان خویش اورا بشنوانید و کلماتی چند اورا تلقین کرد، گفت یا آدم یاد کرد ما ترا در آن غریبستان زادست و ز پس آن روز معاد ترا دیدار ما میعادست. که رب العالمین گفت - «فَتَلَقَّيْ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» - آنکه سر بسته گفت و تفصیل بیرون نداد تا اسرار دوستی بیرون نیفتد و قصه دوستی پوشیده بماند. «قد قلت لهما قف فقامتا قاف - لم يقل وقفت سترأ علی الرقیب ولم يقل لا قف مراعاةً لقلب الحبيب.

اهل اشارت گفته اند. هر چند که زبان تفسیر باین ناطق نیست اما احتمال کند که دوستان بوقت وداع گویند «اذا خرجت من عندی فلاتنس عہدی، وان تقاضوا عنک یوماً خبری فیاک ان تؤثر علینا غیری» یا آدم - نگر تا عهد ما فراموش نکنی، و دیگری بر ما نگزینی. و زبان حال جواب میدهد.

دلہم کو با تو ہمارہست و ہمیر چگونہ مہر بندد جای دیگر  
دلی کورا تو ہم جانی و ہم ہوش از آن دل چون شود یادت فراموش  
النوبۃ الاولی - قولہ تعالی: «یا بَنیَّ اسْرَئِیلَ» - ای فرزندان یعقوب

أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» - یاد کنید نواخت من که شما را نواختم  
و آن نیکوئی که با شما کردم، «وَأَوْفُوا بَعَهْدِي» - و باز آئید پیمان مرا «أَوْفِ  
بِعَهْدِكُمْ» - تا باز آئیم شما را به پیمان شما، «وَإِذَا يَأْتِي فَارْهَبُونَ» - و از من  
بترسید.

«وَأَمِنُوا» - و استوار گیرید «بِمَا أَنْزَلْتُ» - با آنچه فرو فرستادم از کتاب  
و پیغام «مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» - استوار گیر و گواه آن کتاب را که با شماست،  
«وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» - و اول کافری مباشید بکتاب و فرستاده من،  
«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا» - و بفروختن نامه و سخنان من و پیغامهای من  
بهاء اندک بخريد و رشوت مستایند تا سخنان من پنهان کنید «وَإِذَا يَأْتِي فَاتَّقُونَ» - و از  
خشم و عذاب من بپرهیزید.

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» - حق بیاطل بیامیزید «وَلَا تَكْتُمُوا الْحَقَّ»  
و آنچه حق است و راست (از نبوت مصطفی) پنهان مکنید، «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» -  
و شما دانید (که او رسول حق است).

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ» - و نماز بپای دارید، «وَأَتُوا الزُّكُوتَ» - و زکوة  
بدهید، «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» - و با نمازکنان نماز کنید.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» - مردمان را به نیکی میفرمائید «وَأَنْتُمْ  
أَنْفُسَكُمْ» - و خویش را فرو گذارید و نفرمائید، «وَأَنْتُمْ تَقْلُونَ الْكِتَابَ» -  
و شما نامه من میخوانید، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» - آیا پس در نمی یابید.

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» - یاری خواهید بشکیبائی و نماز «وَأَنْهَا  
لِكَبِيرَةٍ» و شکیبائی و نماز کردن باری گرانست و شغلی بزرگ «إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

مگر بر فرو شکسته دلان و تیمار داران .

« الَّذِينَ يَفْلُتُونَ » - ایشان که بی گمان میدانند « أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ » که ایشان با خداوند خویش هام دیدار خواهند بود و او را خواهند دید ، « وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »<sup>۴۶</sup> و بی گمان میدانند که ایشان باوی خواهند گشت .

« يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ » - ای فرزندان یعقوب « أَذْكُرُوا نِعْمَتِي » یاد کنید نواخت و نیکوئی من « أَلَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ » - آن نیکوئی که باشما کردم و نواخت که بر شما نهادم ، « وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ »<sup>۴۷</sup> - شمارا افزونی و بیشی دادم بر جهانیان روزگار شما .

« وَاتَّقُوا يَوْمًا » - و پرهیز کنید از بدروزی ، « لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا » که بسنده نبود و بکار ناید کس کس را بهیچ چیز ، « وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » - و از هیچ تن نپذیرند شفاعت شفیع ، « وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا دَلٌّ » - و از هیچ تن فدای نستانند و ویرا باز نفروشند ، « وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ »<sup>۴۸</sup> - و ایشانرا بر الله یاری ندهند .  
النوبة الثانية . قوله تعالى « يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ » - ابتدای قصه بنی اسرائیل است

و سخن بابشان پس از هجرت است . در روزگار مقام مصطفی صلعم بمدينه . اول منتهای خود و نواخته های خود و ریشان یاد کرد آن گه گله ها از ایشان در پیوست ، و در همه حجت الزام کرد و توان بیان کرد ، و تهدید مهر کرد - « يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ » - مردان و زنانرا میگوید همچنانك « يَا بَنِي آدَمَ » ذکر پسران و دختران در آن داخل اند ، و عرب بسیار گوید - و اخوانی - و بدین مردان و زنان خواهد و اسرائیل نام یعقوب بن اسحق بن ابراهیم . است و پنج کس را از پیغمبران در قرآن هریکی دو نام است محمد و احمد ، و الیاس و الیاسین ، و یونس و ذوالنون ، و عیسی و مسیح ، و یعقوب و اسرائیل ، و در قرآن شش جای ایشانرا باین ندا باز میخواند و اصل ایشان دوازده

پسر یعقوب اند. و رب العالمین ایشانرا در قرآن اسباط خوانده است، چنانک عرب را قبايل گفت. و در بنی اسرائیل نبوت در يك سبط بود، و ملك در يك سبط، نبوت، در فرزندان یوسف بود و ملك در فرزندان یهودا. و هب منبه گفت پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار می شدند و خوشه انگور که بر چوب افکنده بودند به بیست و اندکس بر می توانستند گرفت. و اسرائیل نام عبریست و هر نام عبری که بدین لفظ آید چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شمعائیل صاحب بر آنها دماز است، و حزقیل که پیغامبری است از پیغامبران بنی اسرائیل. معنی این همه - عبدالله است. اسر - نام بنده و - ایل - نام خداوند.

یا «بنی اسرائیل» - ایشانرا بر خوانند آنگه نعمت خود دریاد ایشان داد و گفت «أَذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» جهودان بنی اسرائیل را میگوید ایشان که در عهد رسول صلعم بودند اهل توریة و مقام ایشان بمذینه بود، رب العالمین آن نواختها و نیکوئیا که واپدران ایشان کرده است دریاد ایشان میدهد و میگوید «أَذْكُرُوا» یاد دارید فراموش مکنید آن نواختها که در پدران شما نهادم، هم از ایشان پیغامبران فرستادم بایشان، و ایشانرا کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم، تا ایشانرا از دشمن برهانیم، زان پس جویهای روان ایشانرا از سنک براندم و در تیه از ابر بر سر ایشان سایه افکندم، - و مَنْ و سَلَوِي - بی رنج ایشانرا روزی دادم، و در شب تاریک ایشانرا بجای شمع عمود نور فرستادم تا ایشانرا روشنائی دادم، این همه نعمت و شرف پدران شما را دادم و شرف پدران شرف پسران باشد، اکنون بشکر آن چرا فرستاده من مصطفی را براست ندارید و او را طاعت داری نکنید؟ پس از آنک در آن عهد با من کرده اید پیمان و شما بستهام، و ذلك فی قوله تعالی «وَإِنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» میگوید رب العالمین زاهد توریة پیمان ستد که فرستاده مرا محمد براست دارید و استواری و راستگوئی و پیغام رسانی وی مردمانرا پیدا کنید و پنهان مدارید.

آنکه بوفاء این عهد باز آمدن از ایشان درخواست و گفت « وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ » يقال و فیتُ بالعهد فانا و افیتُ بالعهد فاناموفی، و الاختیار اوفیت. و به نزل القرآن فی مواضع کثیره - میگوید باز آئید پیمان مرا تا باز آییم پیمان شما را در آنچه گفتم - یؤتکم کفلین من رحمته - شمارا دو بهره تمام از مزد دهم بر حمت خویش، یک مزد بر پذیرفتن کتاب اول و دیگر مزد بر پذیرفتن کتاب آخر. پس هر کس بوفاء عهد باز آمد ویرا دو مزد دادند، چنانکه گفت «اولئک یؤنون اجرهم مرتین» و هر که پیمان شکست و کافر شد دوبار خشم خداوند آمد بروی، چنانکه گفت «فباؤا بغضب علی غضب» آنکه ایشانرا بر نقض عهد تهدید کرد گفت «وَ إِيَّایَ قَارَهُجُونَ». گفته اند این اشارت بزاهدانست که در ترس و رهبت مقام ایشان است.

« وَ آمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ » - وایمان آرید بآنچه فرو فرستادیم بمحمد از قرآن که موافق کتاب شما است، که آنچه در قرآن است از بیان نعت مصطفی و ثبوت نبوت وی در توریة و الجیل همچنانست. پس اگر قرآن را تکذیب کنید کتاب خود را تکذیب کرده باشید، مکنید این! «وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» یعنی بمحمد و بالقرآن اول کسی مباشید که تکذیب کند و نگرود که آنکه در ضلالت پیشوا باشید و گناه پس روان بر شما نهند. قال تع «وَلِيَحْمِلُوا أثْقَالَهُمْ وَ اتَّقَالُوا مَعِ اثْقَالِهِمْ» و قال صلعم «مَنْ سَنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ» و من سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً فَعَلِيهِ وَ زَرْهَا وَ زَرْ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ و روا باشد که «اول کافر به» باینها کنایت از توریة نهند، پس معنی آن بود که چون شما ذکر و نعت مصطفی (ع) که در توریة است پیوشید و بدان کافر شید، بجملة توریة کافر گشتید، همچون کسی که بیک آیت از قرآن کافر شد بهمه آن کافر شد. يقال هم بنو قریظه و النضیر کانوا اول کافر به ثم کفر به اهل خیبر و فذک و تتابع علی ذلک الیهود من کل ارض.

« وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا » - این را سه معنی گفته اند:- یکی آنست که از آیات دین خواهد و بثمان قلیل - دنیا، میگوید - دنیا را بدین مخیرید فان الآخرة خیر»

لمن اتقى» و خدای عزوجل در **قرآن** جایها نم کرده است ایشانرا که دنیا بر دین اختیار کردند. فقال تم «ذلك بانهم استحبوا الحياة الدنيا على الآخرة» وقال تم «بل تؤثرون الحياة الدنيا» و قال تم «اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة» الآية. معنی دیگر آنست که **کعب اشرف** و اصحاب او که علماء **جهودان** بودند نعت **مصطفی** که در توریة خوانده بودند پنهان میداشتند از سقله و عامه ایشان و از مهتران خویش که جنک میکردند با **رسول** خدای، بدان سبب رشوتها میستند و می ترسیدند که اگر بیان نعت **محمد** کنند آن رشوتها از ایشان فائت شود، پس این آیت در شأن ایشان آمد. سدیگر معنی آنست که **ابو العالیه** گفت - لا تأخذوا علیه اجرا میگوید - چون مسلمانی را دین حق آموزد بدان مزد نخواهید. و در توریت است - یا ابن آدم علم مجانا کما علمت مجانا - و قال تم لنبيّه ع «قل ما اسألكم علیه من اجر»

«وَأَيَّيَ فَاتَّقُوا» میگوید - از من ترسید نه از دیگری، که چون از من ترسید هر چه مخلوقاتست از شما بترسد. **مصطفی** ع گفت - من خاف الله خوف الله منه کل شیء، و من لم يخف الله خوفه من كل شيء - اصل تقوی پرهیزگاری است، و متقیان بر سه قسم اند: مهینه و کهنه و میانه. کهنه آنست که توحید خود بشرک و اخلاص خود بنفاق و تعبد خود ببدعت نیالاید و میانه آنست که خدمت بر با و قوت بشبهت و حال بتضیع نیالاید، و مهینه آنست که نعمت بشکایت نیالاید و جرم خود بهجحت نیاراید، و زبده دار منت نیاساید. جای این متقیان بهشت باقی است و نعیم جاودانی و ذلك فی قوله تم «تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا».

«وَلَا تَلْسَبُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» - گفته اند حق اینجا تصدیق توریة است و باطل تکذیب **قرآن**. میگوید - تصدیق توریة بتکذیب **قرآن** تباه مکنید، و گفته اند این خطاب با منافقانست که بظاهر کلمه شهادت میگفتند و آن حق بود، و در دل کفر میداشتند که باطل بود، رب العالمین ایشانرا گفت - این شهادت ظاهر بکفر باطن بمیامیزد. و گفته اند این خطاب با **جهودان** است قومی که میگفتند این **محمد** فرستاده حق

است و راستگوی . اما بقومی دیگر فرستاده اند نه بما و بر ما نیست که بوی ایمان آریم .  
 الله نعم گفت اول سخن شما حق است و آخر باطل ، آن حق باین باطل بمیامیزید ، که  
 او را بهمه خلق فرستاده اند بهر رنگی که خلق اند - و لهذا قال صلعم « بُعِثَ إِلَى الْأَحْمَرِ  
 وَالْأَسْوَدِ وَالْأَبْيَضِ » . **ابن عباس** گفت - حق اینجا توریة است و باطل آنچه جهودان  
 در آن آوردند از تحریف و تبدیل . **قناده** گفت - حق دین اسلام است و باطل دین  
**جهودی و ترسائی** - میگوید دین حق با بدعت **جهودان** و **آئین ترسایان** میامیزید .  
 و گفته اند حق صدق است و باطل دروغ یعنی که صدق با دروغ بمیامیزید ، **مصطفی** ع  
 گفت « علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر و هما فی الجنة ، و ایّاکم و الکذب فانّه یرتد الی  
 الفجور و هما فی النار . » « وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ » ای و لا تکتُموا الحق ، راست گفتن و  
 گواهی دادن و اقرار ببعثت **مصطفی** و صدق قرآن و پیغام پنهان مکنید . « وَ أَنْتُمْ  
 تَعْلَمُونَ » - و خود میدانید در کتاب خوانده اید که پیغام بر راست است و رسول بحق .  
 و بدانک ذکر حق در قرآن فراوان است و معانی آن جمله بر یازده وجه گفته اند :-  
 یکی از آن معانی - الله - است جل جلاله - و ذلك فی قوله تع « ولوا تبع الحق اهوائهم »  
 و فی قوله تع « و توا صوا بالحق » ، ای بالله انه واحدٌ جلّ جلاله . دوم حق بمعنی -  
**قرآن** - است ، چنانک الله گفت « حتی جائهم الحق و رسولٌ مبینٌ » و قال تع « فلما  
 جائهم الحق قالوا هذا سحرٌ مبینٌ » ، و قال تع « بل کذبوا بالحق لما جائهم » ، « فلما  
 جائهم الحق من عندنا » . سوم حق است بمعنی - اسلام - چنانک گفت « و قل جاء الحق  
 و زهق الباطل » - و چهارم حق است بمعنی - عدل - چنانک گفت « افتح بیننا و بین قومنا  
 بالحق » ای بالعدل ، و قال تع « یومئذٍ یوفیهم الله دینهم الحق » یعنی حسابهم العدل ،  
 « و یعلمون ان الله هو الحق المبین » ای العدل البین . پنجم حق است بمعنی - توحید -  
 چنانک گفت « بل جاء بالحق و صدق المرسلین » ، جای دیگر گفت - « ام یقولون به جنّة  
 بل جائهم بالحق » ششم حق است بمعنی - صدق - چنانک در سورة یونس گفت - « و عد الله  
 حقاً » ای صدقاً فی المرجع الیه « و یتنبؤنک أحقُّ هو » یعنی - اصدقُّ هو - همانست که  
 در سورة الانعام گفت « قوله الحق » یعنی الصدق « وله الملك » . هفتم حق است نقیض - باطل -



چنانک در سورة الحج گفت «ذلک بان الله هو الحق» و غیره من الالهة باطل، همانست که در سورة یونس و در انعام گفت «ثم ردوا الی الله مولا هم الحق» هشتم حق است بمعنی - مثال - چنانک در سورة البقره گفت «ولیملل الذی علیہ الحق» ای المال . نهم حق است بمعنی - اولی - چنانک گفت - «ونحن احق بالملك منه» دهم حق است بمعنی - حفظ - چنانک گفت «وفی اموالهم حقٌ معلومٌ» ای حفظٌ مفروضٌ . یازدهم حق است بمعنی - نبوت محمد صلعم - وذلک فی قوله تع «ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتبوا الحق و انتم تعلمون» . «وَأَقِمُْوا الصَّلَاةَ» - میگوید - نماز بیای دارید که نماز شعار مسلمانانست وشفاء بیماران ، و سبب گشایش کارهای فرو بسته . **حذیفه یمان** گفت - کان رسول الله صلعم اذا احزنه امرٌ فزع الی الصلوة - هر گه که رسول خدا پراکاری سخت بیش آمدی در نماز شدی ، و آن کار بر وی آسان گشتی . و **مصطفی صلعم** **بوهریره** را دید که از درد شکم می نالید و بر وی در افتاده بود گفت - یا **اباهریره** قم فصلٌ فإن فی الصلوة شفاءً « و قال صلعم - «خيار عباد الله الذين براعون الشمس والقمر والنجوم والاذلة بدكر الله عزوجل» .

«وَأَتُوا الزَّكَاةَ» - زکوة در نماز پیوست و در قرآن هر جای که ذکر نماز کرد ذکر زکوة در آن پیوست ، چنانک در نماز تقصیر روانیست در زکوة هم روانیست . **بو بکر صدیق** گفت آنکه که قتال **اهل رده** در گرفت - «والله لا فرق بن ما جمعه الله عزوجل» والله که آنچه خدای درهم پیوست من از هم باز نبرم - بمعنی نماز و زکوة . اندر نماز عبادت حق است و اندر زکوة خُلق باخلق است . معنی زکوة افزودن است و زکوة را بدان نام کردند که سبب افزودن مال است ، هر مالی که زکوة از آن بیرون کنند بیفزاید ، و شرح آن فیما بعد گفته شود ان شاء الله .

«وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» - بعضی از نماز یاد کرد و همه نماز خواست ، چنانک جای دیگر گفت «وقوموا لله قانتين» قیام فرمود و بآن جمله نماز خواست . «وتقلبک فی الساجدین» سجود باد کرد و مقصود همه نماز است ، و گفته اند - «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»

حادث است بر نماز جماعت، **مصطفی ع** گفت «يك نماز بجماعت چنانست كه بيست و پنج نماز به تنها» بروایتی بيست وهفت . صحّ عن **رسول الله** صلعم انه قال - «تفضل صلوة الجميع على صلوة احدكم بخمسة وعشرين جزءاً» . وروى «صلوة الجماعة تفضل صلوة الفرد بسبع وعشرين درجة» ، وروى - «فضل صلوة الرجل في جماعة على صلوة في بيته و صلوة في سوقه خمس وعشرون درجة» - وقال ع - «ان اعظم الناس اجراً في الصلوة ابعدهم فابعدهم ممشاً والذي ينتظر الصلوة حتى يصلّيها مع الامام اعظم اجراً من الذي يصلّيها ثم ينام» - وقيل في قوله «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» - اى كونا فى امة **محمد** ومنهم . وقيل - اقتدوا بآثار السلف فى الاحوال و تجنّبوا سنن الانفراد ، فان **الشیطان** مع الفئدة عن الاثنين ابعد .

«أَتَا مُرُوءَ النَّاسِ بِالْبِرِّ» - ميگويد - مردمان را براست گفتمن میفرمائيد و خود دروغ میگوئيد؟ بوفای میفرمائيد و خود عهد می شکنيد؟ باقرار میفرمائيد و خود انکار میکنيد؟ بگواهی دادن میفرمائيد و خود پنهان میکنيد؟ بنماز کردن میفرمائيد و زکوة دادن و خود نمی کنید؟ روى عن **النبي** صلعم انه قال - «مررت ليلة اسرى بى على قوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار، فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال هؤلاء الخطباء من امتك، يأمرون الناس بالبر و ينسون انفسهم» - «وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون» . - وقال **النبي** «يطلع قوماً من اهل الجنة الى قوم من اهل النار، فيقولون لهم ما ادخلكم النار و انما ادخلنا الله فى الجنة بفضل تاديبكم و تعليمكم، وقالوا انا كنا نأمر بالخير و لا نفعله» . مردی پيش **ابن عباس** شد گفت - خواهى كه امر معروف كنم و نهى منكر بجای آرم . **ابن عباس** گفت اگر ترسى كه ترا فضيحت آيد بيه آيت از قرآن اين كار بكن :- يكى - «أَتَا مُرُوءَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَ تَنَسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» - ديگر - «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» سديگر «وما اريدان اخالفكم الى ما نهىكم عنه» . وقيل فى معنى الاية - «تبصرون من الخلق مثقال الذرّ و مقياس الحب و نسامحون لانفسكم امثال الرمال و الجبال» و به قال **النبي ع** «يبصر احدكم القذاة فى عين اخيه ويدع الجذع فى عينه» و فى معناه انشدوا :-

و تبصر فی العین منی القذی و فی عینک الجذع لا تبصره  
 « وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ » - معنی آنست که شما دیگرانرا میفرمائید که  
 دین محمد گیرید و بوی ایمان آرید و خود نمیکنید، پس از آنکه در توریة نبوت  
 محمد و تنزیل نامه او می یابید و میخوانید. « أَفَلَا تَعْقِلُونَ » - در نمی یابید زشتی  
 این کار و ناهمواری که میکنید؟ و ذلك ان اليهود كانت تقول لا قربائهم من المسلمين -  
 اثبتوا علی ما كنتم علیه وهم لا يؤمنون - فانزل الله هذه الایة توبیخاً لهم .  
 « وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ » - مجاهد گفت - این صبر بمعنی صوم است  
 و خطاب با جهودان است، و ایشان در بند شره و ریاست بودند، ترسیدند که اگر  
 بیان نعت مصطفی کنند آن ریاست و معیشت که ایشانرا از سفلۀ ایشان فایده میبود  
 بریشان فائت شود، رب العالمین ایشانرا بروزه و نماز فرمود. و روزه بدان فرمود تا شره  
 ببرد، و نماز بدان فرمود تا کبر ببرد و خشوع آرد، و هر چند که نماز و روزه از فروع  
 دین است نه از اصول اما بمذهب شافعی و جماعتی از ائمه دین کافران بفروع دین مخاطب  
 اند، و این اصل را شرحی است بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی .  
 بعضی مفسران گفتند - این خطاب با مسلمانان است، میگوید شما که مسلماناناید  
 و بهشت جاودانه و رضاء حق طلب میکنید - « اسْتَعِينُوا » علی ذلك « بالصَّبْرِ »  
 علی الطاعة والصبر علی المعصية، بر اداء طاعت شکمیا باشید و بر باز ایستادن از  
 معصیت شکمیا، و خطاب شرع امر است بطاعت و نهی از معصیت، طاعت مخالف  
 هوای نفس و معصیت موافق هوای نفس، پس در هر دو صبر می باید هم بر طاعت  
 که خلاف نفس است و هم بر باز ایستادن از معصیت که نفس خواهنده آنست، پس  
 رب العالمین مسلمانانرا علی العموم ازینجا بصبر و نماز فرمود گفت « وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ  
 وَالصَّلَاةِ » مصطفی را علی الخصوص فرمود، فقال تع « واصبر علی ما یقولون و سبِّح  
 بحمد ربك ». و روی ان ابن عباس نعی الیه بنت له و هو فی سفر فاسترجع، ثم قال  
 عورة سترها الله، و مؤنة، کفاها الله، و اجر ساقها الله، ثم نزل و صلی رکعتین، ثم قال

صنعتنا ما امر الله عز وجل .

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ » - این-هائ- کنایت نماز است خصصها بالذکر لانها الاغلب والافضل والاعم . میگوید- این نماز شغلی بزرگ است و کاری گران . « إِلَّا عَلَى الْغَاشِيَيْنِ » ای الخائفین المؤمنین حقاً ، مگر بر ترسندگان و مؤمنان بر استی و درستی . خشوع یممی است با هشیاری و استکانت ، خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق را تهذیب کند ، و اطراف را ادب کند ، و خشوع هم در علانیت است و هم در سر ، در علانیت ایثار تحمل است و در سر تعظیم و شرم .

« الَّذِينَ يَظُنُّونَ » - ظنّ را دو معنی است - هم یقین و هم شك و در قرآن جایها ظن است بمعنی یقین و ذلك فی قوله تم « انی ظننتُ انی ملاقٍ حسابیه » « وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتْنَاهُ » « اِنْ ظَنَّا اَنْ يُقِيمَا حَدُودَ اللَّهِ » و ظن بمعنی - شك - آنست که گفت « اِنْ نَظُنَّ الْأَظُنَّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَقِیْنِ » و عرب که یقین را ظن گوید از بهر آن گوید که اولِ دانش پنداره بود تا آنکه که بی گمان شود . معنی آیت آنست که نماز باری گرانست بر آنکس که بر ستاخیز ایمان ندارد و بدیدار الله امید ندارد و از رسیدن بر الله بیم نبود ، اما قومی که بر ستاخیز و ثواب و عقاب و بدیدار الله ایمان دارند طاعت و عبادت بریشان گران نیاید ، که گوش بشواب آن میدارند و بدیدار حق امید میدارند و از رسیدن بر الله بیم میباشند ، و بحقیقت بدان که روز رستاخیز آن آشنای خوانده بر الله رسد و آن بیگانه رانده هم بر الله رسد ، و بهر دو حدیث صحیح است : اَمَّا بِيْكَانَهُ رَا مَصْطَفَى (ع) گفت بروایت بوهریره و بسعید - یؤنی بالرجل یوم القیمه فبقول الله الم اجعل لك مالا وولداً ، و سَخَّرْتُ لَكَ الْاَنْعَامَ وَالْخَيْلَ وَالْاَهْلَ ، و اذرك ترأس و تربیع ؟ قال فیقول - بلی یارب - قال - هل ظننت انك ملاقی ؟ - فیقول - لا - فیقول - الیوم انساك کمانسیتی » - این خطاب هیبت است که الله تم با شقی بصفه هیبت سخن گوید و شقی کلام حق بهیبت شنود و حق را بصفه غضب بیند ، و یک دیدار حق بصفه غضب صعب تر است از هزار ساله عقوبت بآتش دوزخ ، نعوذ بالله من غضب الله و سخطه . اَمَّا بِنْدَهُ مَوْمن الله را بصفه رضا بیند ، و سخن الله بلطف و رحمت شنود ، ابن عمر گفت

سمعتُ رسولَ الله صلعم يقول «يدنو المؤمن من ربه عز وجل حتى يضع كنفه عليه، فيقرّره بذنوبه - فيقول له - اعترف ذنبا وذنبا - فيقول يا رب نعم فيعرفه ذنوبه . فيقول - انى سترتها فى الدنيا وانا اغفرها لك اليوم .»

« يا بنى اسرائيل - شرح اين آية رفت . « وَاتَّقُوا يَوْمًا » - اين هيچنانست كه گفت « واخلشوا لا يجزى والد عن ولده » ميگويد - بترسيد از عذاب روزى كه پدر پسر را بسنده نبود واورا هيچ چيز بكار نيايد ، و نه پسر پدر را . جاي ديگر گفت - « يوم لا ينفع مال ولا بنون » نه خواسته بكار آيد آن روز و نه پسران ، و قال نعم « يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون » و آن حال از دو بيرون نيست : يا از آن باشد كه هر كسى بكار خویش درمانده بود و از فزع و هول رستاخيز بكس نپردازد ، چنانك گفت عز سبحانه - « لكل امرء منهم يومئذ شأن يغنيه » - يا آنك خویش و پيوند از يكديگر بريده شوند چنانك يكديگر را وادانند .. و ذلك فى فوقه له نعم « فلا انساب بينهم يومئذ » و قال نعم « تذهل كل مرضعة عما أرضعت » و قالت عايشة .. يا رسول الله « هل تذكرن اهل اليكم يوم القيمة ؟ فقال الا فى ثلاثة مواضع فلا عند الصراط والحوزن والميزان » . و قال رسول الله صلعم يوما وهى عنده « يبعثون يوم القيمة عراة حفاة عزلاء » فقالت - « واسوء نساء النساء من الرجال .. فقال رسول صلعم « يا عايشة ان عن ذلك لشغلا »

« وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » جهودان ميگفتند . پدران ما پيغامبران بودند ايشان از بهر ما شفاعت كنند ، رب العالمين ايشانرا نوميد كرد و گفت « وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » . تقبل بقاء قراة مكى وبصرى است ميگويد هيچ ثمر ا شفاعت شفيعى نپذيرد يعنى هيچكس از بهر كافران شفاعت نكند تا پذيرند و گفته اند ، « وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » معنى آنست كه هيچ شفاعت نپذيرند مگر شفاعتى كه بدستورى حق تع بود چنانك گفت « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » - و مصطفى را مقام شفاعت است و او را دستورى داده اند ، گفت - « ليس من نبى الا وقد اعطى دعوة مستجابة وانى اختبأت دعوتى شفاعة لامتى » و قال « شفاعتى لاهل الكباير من امتى »

« وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ » - ای فدیة . و منه قوله تع « وَأَنْ تَعْدَلَ كُلَّ عَدْلٍ » .

ای وان تفد کل فدیة لا یؤخذ منها، و سئل النبی صلعم عن الصرف والعدل فقال - « الصّرف التوبة ، والعدل الفدیة » - معنی آیت آنست که هیچ تن را باز نفروشند که از آن بدلی ستانند یا فدائی پذیرند .

« وَلَا هُمْ يَنْصَرُونَ » - و ایشانرا بر الله یاری ندهند ، چنانک ایشانرا شفیع

نیست روز رستخیز ایشانرا یاری دهنده نیست .

النوبة الثالثة - قوله تع « يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ » - اشارتست بلطف و گرم حق

و ابندگان و مهربانی وی بریشان ، منت می نهد بریشان که منم خداوند کریم و سپاس دارنده و بررهی بخشاینده و بهر جفائی برپیش آینده ، وره ی را با همه جرم و امده خود خواننده ، و شکر نعمت خود از وی درخواهنده ، اینست که بنی اسرائیل را گفت « اذْكُرُوا نِعْمَتِي » - ای فرزندان اسرائیل - شکر نعمت من بگزارید و حق نعمت من بر خود بشناسید ، تا مستحق زیاده گردید و نیکنام و بهروز شوید ، بسافرقا که میان بنی اسرائیل است و میان این امت - ایشانرا گفت ، « اذْكُرُوا نِعْمَتِي » - و این امت را گفت « اذْكُرُونِي » - ایشانرا گفت نعمت من فراموش مکنید ، و این امت را گفت مرا فراموش مکنید ، ایشانرا نعمت داد و این امت را صحبت داد ، ایشانرا بشهود نعمت از خود بازداشت و اینانرا بشرط محبت با خود بداشت . و لسان الحال يقول

فسرت اليك في طلب المعالي و سار سواي في طلب المعاش

پیر طریقت گفت - الهی ! کرا آن دارد که بانو کاری دارد ، یار آن دارد که چون

تویاری دارد ، او که در دوجهان ترا دارد هرگز کی ترا بگذارد ! عجب آنست که او که ترا دارد از همه زارتر میگذارد ، او که نیافت بسبب نیافت می زآرد ، او که یافت باری چرامیگذارد ،

دربر آنرا که چون تویاری باشد گر ناله کند سیاه کاری باشد

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» - نظیر این در قرآن فراوانست :- «ادعونی استجب لکم» ، «اذکرونی اذکرکم» بنده من دری بر گشای نادری بر گشایم ، در انابت بر گشای تادربشارت بر گشایم ، «وانابوا الی الله لهم البشری» . در انفاق بر گشای تادیرخلف بر گشایم ، «وما انفقتم من شیء فهو یخلفه» ، در مجاهدت بر گشای تادرهدایت بر گشایم ، «والذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا» ، در استغفار بر گشای تا در مغفرت بر گشایم ، «ثم یتستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً» ، در شکر بر گشای تا در زیادت نعمت بر گشایم ، «ولئن شکرتم لازیدنکم» بنده من بعد من وازای تا بعد تو وازایم .  
«وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» .

گفته اند - که خدا برا واینده عهدهای فراوانست ودر هر عهدی که بنده را در آن وفاء است از رب العالمین در مقابله آن وفاء است . اول آنست که بنده اظهار کلمه شهادت کند از رب العزة در مقابله آن حق دما و اموال است ، وذلک فی قوله «من قال لا اله الا الله فقد عصم منی ماله ودمه» . و آخر آنست که بنده نظر خویش یاک دارد و خاطر خویش را پاس دآرد ، از رب العزة در مقابله آن این کرامت است که «اعدت لعبادی الصالحین مالا ین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» . و میان آن بدایت و این نهایت وسائط فراوانست ، از آن عهدها که الله را بایند گانست از بنده کردار و گفتار و از الله ثواب بیشمار . و منها ما قال بعضهم اَوْفُوا بِعَهْدِي بحضور الباب ، اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ بجزیل الثواب ، اَوْفُوا بِعَهْدِي بخفت اسراری اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ بجمیل مباری ، اوفوا بعهدی فی ان لا تؤثر علی غیری ، اوف بعهدکم فی ان لا امنع منکم لطفی و خیری ، اَوْفُوا بِعَهْدِي بحسن المجاهدة ، اوف بعهدکم بدوام المشاهدة . اوفوا بعهدی بصدق المحبة ، اوف بعهدکم بسکمال القرية ، اوفوا بعهدی فی دار محنتی علی بساط خدمتی بحفظ حرمتی ، اوف بعهدکم فی دار نعمتی علی بساط قربتی بسرور و صلتی ، اوفوا بعهدی الذی قبلتم یوم الميثاق ، اوف بعهدکم الذی ضمنتم لکم یوم التلاق ، اوفوا بعهدی بان تقولوا ابدأ ربی ، اوف بعهدکم بان

اقول لکم عبدی .

« وَ اِیَّایْ فَارْهَبُوْنَ » - همانست که گفت « و اِیَّایْ فَاتَّقُوْنَ » - رهبت و تقوی دو مقام است از مقامات ترسندگان ، و در جمله ترسندگان راه دین برشش قسم اند : -  
 تایبان اند و عابدان و زاهدان و عالمان و عارفان و صدیقان - تایبانرا خوف است چنانکه گفت - « یخافون یوماً تَتَقَلَّبُ فِیْهِ الْقُلُوبُ وَالْاَبْصَارُ » و عابدانرا وجل - « الذین اذا ذکرا لله وجلت قلوبهم » و زاهدانرا رهبت - « یدعوننا رغباً ورهباً » و عالمانرا خشیت - « انما یمشی الله من عباده العلماء » ، و عارفانرا اشفاق - « ان الذین هم من خشية ربهم مشفقون » - و صدیقانرا هیبت - « و یحذرکم الله نفسه » . اما خوف ترس تایبان و مبتدیان است حصار ایمان و تریاق و سلاح مؤمن ، هر کرا این ترس نیست او را ایمان نیست که ایمنی را روی نیست ، و هر کرا هست بقدر آن ترس ایمانست . و وجل ترس زنده دلان است که ایشانرا از غفلت رهائی دهد و راه اخلاص بریشان گشاده گرداند و امل کوتاه کند ، و چنانکه وجل از خوف مه است رهبت از وجل مه ، این رهبت عیش مرد ببرد و او را از خلق ببرد ، و در جهان از جهان جدا کند - این چنین ترسنده همه نفس خود غرامت بیند همه سخن خود شکایت بیند همه کرد خود جنایت بیند . گاهی چون غرق شدگان فریاد خواهد ، گاهی چون نوحه گران دست بر سرزند ، گاهی چون بیماران آه کند : و ازین رهبت اشفاق پدید آید که ترس عارفان است . ترسی که نه پیش دعا حجاب گذارد نه پیش فراست بند ، نه پیش امید دیوار ، ترسی گدازنده کشنده که تاندا « اَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ ابْشُرُوا » نشنود نیار آمد . این ترسنده را گاهی سوزند و گاه نوازند ، گاهی خوانند و گاه کشند ، نه از سوختن آه کند نه از کشتن بنالد .

کم تقتلوا ناو کم نحبکم یاعجبا کم نحب من قتل

از پس اشفاق هیبت است - بیم صدیقان - بیمی که از عیان خیزد و دیگر بیمها از خبر ، چیزی در دل تابد چون برق ، نه کالبد آنرا تابد نه جان طاقت آن دارد که باوی بماند ، و بیشتر این در وقت وجد و سماع افتد - چنانکه کلیم را افتاد بطور « وخر موسی صعقاً » و تانگویی که این هیبت از تهدید افتد که این از اطلاع جبار افتد



يك ذره اگر كشف شود عين عيان      نه دل برهد نه جان نه كفر و ايمان  
 هذا هو المشار اليه بقوله صلعم - « حجابہ النور لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه  
 كل شيئ ادر كه بصره » .

« وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ » - نگر تاحق و باطل در هم نيامیزی ، راست و  
 دروغ پسندیده و ناپسندیده در هم نکنی ، نگویم باطل را هشناس بیاید شناخت تا از آن  
 بیریزی و حق بیاید شناخت تا بر پی آن باشی - مصطفی گفت - « اللَّهُمَّ ارنا الحق  
 حقاً وارزقنا اجتنابه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه » ارباب حقائق گفته اند  
 در معنی « وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ » - حظ نفس و غذاء دل در هم میامیزد که با  
 یکدیگر درن سازند ، خداوند دل بحق حق مبسوط است و بنده نفس بحظ نفس مربوط  
 است ، پس یکدیگر کی رسند ؟ دنیا خسیس است و عقبی نفیس بایکدیگر چون بسازند ؟  
 دوستی خالق سعادت ازلی وابدی است و دوستی مخلوق وبال نقدی دریك دل چون بهم  
 آیند ؟ « ماجل الله لرجل من قلبين في جوفه » - خویشتن پرستی و خدا پرستی یکدیگر  
 را ضداند - دریك نهاد چگونه مجتمع شوند ؟

مهر خود و یار مهربانت نرسد      این خواه گر آن که ابن و آنت نرسد  
 « وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ » - فرمان آمد یا سیدامت خویش را بگری  
 که در کارها صبر کنید تا بمراد رسید که « الصبر مفتاح الفرج » - هر که صبر مردان ندارد  
 تا گرد میدان مردان نگرود .

پای این مردان نداری جامه مردان مپوش      بر گک بیبرگی نداری لاف بیخویشی مزن  
 آن مهتر عالم زان پس که قدم در این میدان نهاد يك ساعت اورا بی غم و بی اندوه  
 نداشتند ، اگر یکساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده وار نشین ، یکبار انگشتی  
 در انگشت بگرداید تا زیانه عتاب فرو گذاشتند که : « افحسبتم انما خلقناكم عبثاً » ،  
 یکبار قدم به بستاخی بر زمین نهاد گفتند او را « ولانتم في الارض مرحاً » - چون کار  
 بغایت رسید و از هر گوشه بالابوی روی نهاد ، نفسی بر آورد و گفت « ما اودى نبی قط »  
 بمثل ما اودیت - خطاب آمد از حضرت عزت که ای مهتر کسی که شاهد دل و جان

وی ما باشیم از بار بلا بنالد ، هر چه در خزائن غیب زهر اندوه بود همه را يك قدح گردانیدند و بر دست وی نهادند ، و ز آنجا که سراسر پرده برداشتند که ای مهتر این زهر ها بر مشاهده جمال مانوش کن - « واصبر لحکم ربك فانك باعیننا » - و لسان الحال يقول .

ولو بید الحبيب سقیت سماً      لكان السم من یده يطیب  
اردستت از آتش بود مارا ز گل مفرش بود

هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم  
« وَ اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَيَّ الْحَاشِيَيْنِ » - خشوع از شرط نماز است و بنده را نشان نیاز است ، و خاشعان اندر نماز ستودگان حق اند و گزیدگان از خلق . قال الله عزوجل « قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوٰتهم خاشعون » - و خشوع اندر نماز هم از روی ظاهر است و هم از روی باطن : ظاهر آنست که جوارح خویش بشرط ادب داری و بر است و چپ ننگری ، اندر حال قیام چشم بموضع سجود داری ، و در حال رکوع بر پشت پای ، و در حال سجود بر سر بینی ، و در حال تشهد در کنار خود . رسول خدا گفت - باز نگرستن اندر نماز ابلیس را نصیب دادن است . وقال صلعم « ان العبد اذا قام في الصلوة فانما هو بين عيني الرحمن عزوجل ، فاذا التفت بقول الله عزوجل ابن آدم الى من تلتفت الى خير لك مني تلتفت ؟ ابن آدم اقبل علي فانا خير لك من تلتفت اليه . » و خشوع باطن ترسکاری دلست از ذکر و فکری یا از سکری و شکری . رسول خدا چون نماز کردی خشوع باطن وی چنان بودی که جوش دل وی همی شنیدند . چنانکه در خبرست - ولجوفه ازین کازیزالمرجل من البكاء - روزی بمردی برگذشت که اندر نماز بود و بدست باموی بازی میکرد ، رسول گفت ع « لو تواضعت قلبه لخشعت جوارحه ، اگر این مرد را دل ترسکارستی دست وی بنعت خشوع استوارستی .

و در آثار بیانند که علی ع در بعضی از آن حربهای وی تیری بوی رسید چنانکه پیکان اندر استخوان وی بماند جهد بسیار کردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند این پیکان جدا نشود ، بزرگان و فرزندان وی گفتند اگر

چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود، که ما ویرا اندر ورد نماز چنان همی بینیم که گوئی ویرا از این جهان خبر نیست. صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و بنوافل و فضائل نماز ابتدا کرد، مرد معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی اندر نماز بر حال خود بود. چون سلام نماز باز داد گفت - درد من آسان تر است. گفتند - چنین حالی بر تو رفت و ترا خبر نبود - گفت اندر آن ساعت که من بمناجات الله باشم اگر جهان زبر و زبر شود یا تیغ و سنان در من میزنند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نبود. و این بس عجیب نیست که تفریل مجید خبر میدهد از زنان مصر که چون زلیخا را بدوستی یوسف ملامت کردند زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند ایشانرا بخواند و جایگاهی ساخت و ایشانرا بترتیب بنشانند و هر یکی را کاردی بدست راست و نرنجی بدست چپ داد، چنانکه گفت جل و علا «وأتت کل واحد منهن سکیناً» چون آرام گرفتند، یوسف را آراسته آورد و او را گفت بر ایشان برگذر - «اخرج علیهن» برون شو بر ایشان. چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد «فلما رأينه اکبر نه» «همه دستهای بریدند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بریدن خود خبر نداشتند. پس بحقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هببت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را - پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند اگر علی چنان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر ندارد عجب نباشد و غریب نبود.

النوبة الاولى - قوله تم «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ» - ورهانیدیم شمارا «مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» از کسان فرعون «يَسْؤُوكُمْ» می رسانیدند و می جنبانیدند شمارا «سُوءَ الْعَذَابِ» رنج عذاب «يَذَّبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» میکشند پسران شما «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» ورنده میگذاشتند زنان شما «وَفِي ذَلِكُمْ» در آنچه میبود بشما «بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ» آزمونی بود از خداوند شما «عَظِيمٌ» آزمایشی بزرگ.

« وَادْفَرُقْنَاكُمْ الْبَحْرَ » - باز شکافتیم و آب دریا از هم جدا کردیم شما را ،  
 « فَأَنْجَيْنَاكُمْ » تا رها نمودیم شما را ، « أَعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ » و بآب بکشتیم کسان  
 فرعون را « وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ » - پیش چشم شما و شما می نگرستید .

« وَادَّوَأَعَدْنَا مُوسَى » و ساختیم و هنگام نهادیم موسی « أَرْبَعِينَ لَيْلَةً » چهل  
 شب ، « ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ » پس آنکه شما گوساله بخدائی گرفتید ، « مِنْ بَعْدِهِ »  
 از پس غائب شدن موسی « وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ »<sup>۹۱</sup> و شما در آن بر خویشان ستمکاران  
 بودید .

« ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ » پس آنرا فرو گذاشتیم بر شما « مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ » پس  
 آنک گوساله را بخدائی گرفته بودید « لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ »<sup>۹۲</sup> تا مگر از من  
 سپاس دارید و آزادی کنید

« وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى » - و دادیم موسی را ، « الْكِتَابَ » نامه « وَالْقُرْآنَ »  
 و آنچه بآن حق از باطل جدا شود ، « لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ »<sup>۹۳</sup> - تا بحق راه ببرید و  
 فرا صواب بینید .

« وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ » - موسی گفت . قوم خویش را که که گوساله پرست  
 شدند ، « يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ ظَالِمًا لِنَفْسِي » ای قوم شماستم کردید بر خویشان ،  
 « بِأَتَّخِذُكُمْ الْعِجْلَ » بخدائی گرفتن شما گوساله را ، « فَتَوْبُوا » اکنون یس باز گردید  
 « إِلَىٰ بَارِئِكُمْ » با خداوند و آفریدگار خویش ، « فَأَقْدُوا أَنْفُسَكُمْ » خویشان را  
 بکشید « ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ » آن به است شما را « عِنْدَ بَارِئِكُمْ » بنزدیک آفریدگار  
 شما ، « فَتَابَ عَلَيْهِمْ » چون این کردید خداوند شما را باز پذیرفت ، « إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ  
 الرَّحِيمُ »<sup>۹۴</sup> که او خداوندیست باز پذیرنده مهربان .

«وَأَذَقْتُمْ يَا مُوسَى» - وگفتیدای موسی «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» استوار نداریم ترا ونگردیم، «حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» تاالله را به بینیم آشکارا، «فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ» پس بگرفت شما را زلزله بیانگک جبرئیل «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» چشمهاتان گشاده نگران ازفرع.

«لَمْ بَعَثْنَاكُمْ» - پس آنکه برانگیختیم وزنده کردیم شمارا، «مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» ازپس مردگی شما «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» آنرا کردیم تا از من سپاس داربد و آزادی کنید.

النوبة الثانية - قوله تم :- «وَأَذِنَّاكُمْ» از - ابتداء سخن را ودر گرفتن قصه را گفت ودر قرآن فراوانست ازین - اذ - وبقول بعضی علما آنرا حکمی نیست. میگوید شمارا رهانیدیم وپدران ایشانرا رهانیده بود وسپاس برفرزندان نهاد که حصول فرزندان ببقاء پدران بود. «مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» - آل فرعون گفت و فرعون درآن داخل یعنی شمارا از فرعون و کسان وی برهانیدم و کسان وی قبطیان بودند که فرعون را کار میدساختند وبنی اسرائیل را سخره می گرفتند. فرعون بقوت ایشان بنی اسرائیل را می رنجانید و فرعون نامی است ملوک عمالقه را چنانکه ملک روم را قیصر گویند و ملک پارس را کسری گویند همچنین ملک مصر را از عمالقه فرعون میگفتند. و نام فرعون موسی ولید بن مصعب بن ریان بن ثروان بود، کنیت وی ابوالعباس قبطی، و اقداح عباسی که مقامران دارند بوی باز خوانند. اما فرعون ابراهیم که بروزگار خلیل بود او را نمرود بن کنعان میگفتند نام وی سنان بود و کنیت وی ابومالك.

«يَسُومُوا نَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» - میگوید شما را می رنجانیدند و عذاب بد می رسانیدند دربار برنهادن و کارفرمودن و مزد بندادن. ابن اسحق گفت هرفرقتی را ازیشان کاری پدید کرد قومی را بنا و عمارت، قومی را حرادت و زراعت، قومی چون

بردگان در خدمت خود بداشت، و کسی که صنعتی نداشت و بشغلی مشغول نکرد جزیت بروی نهاد. گفته‌اند تفسیر «سوء العذاب» آنست که گفت «يَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» - نود هزار کودکانشان بکشت، بمران خرد، و سبب آن بود که فرعون را بخواب نمودند که آتشی از جهت بیت المقدس در مصر افتادی و جمله قبطیان و خانه‌های ایشانرا بسوختی، و بنی اسرائیل را نسوختی، فرعون جادوان و کاهنان را برخواند و قصه بگفت. ایشان گفتند در بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو در دست وی بود. پس فرعون بفرمود تا پسران ایشانرا میکشند. یکی از جمله علماء گفت فرعون سخت نادان و احمق بود با آنچه فرمود از کشتن کودکان، از بهر آنکه آنچه جادوان گفتند خواب یا راست بود یا دروغ اگر دروغ بود چرا قتل میکرد و خود میدانست که گفت ایشان دروغ است؟ و اگر راست بود در کشتن ایشان چه فایده بود؟ که ملک وی ناچار در زوال بود.

«يَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» کودکانرا میکشت و پیران می‌رفتند، چند سال برآمد بنی اسرائیل کم ماندند قبطیان با خود گفتند اگر ایشانرا همچنین می‌کشیم ایشان برسند و هیچ نمانند، و خدمتگاری فرعون جمله بما بازافتد اتفاق کردند که از این پس یکسال بکشیم و یکسال نه، و در آن سال که نمیکشند هارون را زادند برادر موسی صلع و دیگر سال که میکشند موسی را زادند و رب العزة او را از دشمن نگه داشت و این قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله.

«يَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» - پسرانرا میکشند و زنانرا زنده می‌گذاشتند و کارهای صعب بایشان می‌فرمودند، و نیز حاجت مردانرا میداشتند. صد سال در دنیا درین بلیت و محنت بودند. رب العالمین میگوید «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» - این است عظیم بلائی و فتنه که بشما بود از بشان - و اگر بلای نعمت نهی و این در لغت رواست معنی آنست که این است نعمتی عظیم که از من بر شما است که شما را ازین فتنه‌ها و بلیت‌ها برهانم.

« وَ إِذْ قَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ » - این منتهی دیگرست و نعمتی دیگر که الله تعالی در یاد ایشان میدهد . « وَ إِذْ قَرَقْنَا » ابن عباس دفت - اوحی الله الی موسی آن اسر - یعبادی کمالاً اِنَّکُمْ مَتَّبِعُونَ - الله تعالی بموسی وحی فرستاد که یا موسی این بندگان مرا بشب از مصر بیرون بر که دشمن بر پی شماست . موسی فرمود تا در خانه ها چراغ برافروختند همه شب تا قبطیان را گمان افتاد که ایشان بخانه ها ساکن نشسته اند . موسی بفرمان خداوند عز و علا از مصر بیرون شد و با وی ششصد هزار مرد جنگی و بیست هزار بود که سَنِّ ایشان کم از شصت و بیش از بیست بود ، چون بیرون آمدند راه نبردند متحیر فرو ماندند ، تا ایشانرا بقبر یوسف نشان دادند در جوف نیل ، و صندوق مرمر که یوسف در آن نهاده بود بیرون نیاوردند تا با خود بشام برند ، چنانکه یوسف از برادران درخواست بود ، و آن نشان پیرزنی داد چنانکه در خبر است ، تا این نکردند راه بریشان گشاده نشد - پس فرعون بدانست که ایشان از مصر بیرون شدند تا فرمود تا چون خروء (۱) بانک کند جمله قبطیان ساخته باشند تا از پی ایشان بروند . و رب العزة تقدیر چنان کرد که آن شب هیچ خروء بیانک نیامد ، تا بوقت اسفار . پس فرعون و قبطیان بیرون آمدند لشکری انبوه و جمعی عظیم . گفته اند که هزار هزار و هفتصد هزار بودند و از جمله هفتاد هزار اسپ هام گوسف هام رنگی هم بالا بودند ، و هامان در مقدمه ایشان ، تا به موسی و بنی اسرائیل نزدیک شدند . پس لشکر موسی چون بکناره دریا رسیدند ، در پیش دریا دیدند و از پس دشمنان ، فریاد بر آوردند که - یا موسی او ذینا من قبل ان تأتینا ومن بعد ما جئتنا ، هذا البحر اما منا ، والعدو خلفنا فما الحيلة ؟ - یا موسی پیش از آمدن تو ما بدست ایشان رنج و عذاب بسر نیاید و از ما باز نشود و پس از آمدن تو همچنان ، خود این رنج و عذاب ما روزی بسر نیاید و از ما باز نشود اینک دریا در پیش و دشمن از پس ؟ موسی گفت - « عسی ربکم ان یهلك عدوکم و یستخلفکم فی الارض » - چه دانید ، باشد که خداوند شما آن دارنده و پروراننده شما

(۱) خروء - فی نسخه الف . خروس - فی نسخه ج

دشمن شما را هلاک گرداند، و شما را بجای ایشان بنشانند. چون دشمن نزدیکتر در رسید و ایشان همچنان متحیر مانده گفتند - یا **موسی** « انا لمدركون » اينك ما را در یافتند. موسی گفت « كلا ان معی ربی سیهدين » - چون درماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید، الله تعالی وحی فرستاد بموسی که « ان اضرب بعصاك البحر » عصا در دریا زن. **موسی** عصا در دریا زد یکبار و فرمان نبرد، دیگر باره وحی آمد که یا **موسی** دریا را بکنیت برخوان و عصا دروزن، **موسی** دیگر باره عصا بر دریا زد و گفت - « انفلق یا ابا خالد باذن الله » فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم - ابن اسحق گفت - پیشتر وحی رسید بدریا که فرمان **موسی** را منتظر باش و چون عصا بر تو زند شکافته شو، گفت دریا از هیبت خداوند بلرزید و تلاطم امواج در وی افتاد و پاره پاره خود را بر یکدیگر میزد، تا آنکه که **موسی** عصا بر وی زد، دوازده راه در آن بریده شد آشکارا، هر سبطی از اسباط بنی اسرائیل یک راه. پس الله تم باد را فرمود و آفتاب را تا بر قعر دریا تافت و خشک کرد. **سعید جیبر** گفت - معویه از ابن عباس رض که در زمین چه جای است که آفتاب یکبار بر آن تافت و نتافت؟ جواب داد که آن راهها که در قعر بحر نهادند بنی اسرائیل را. پس چون **موسی** با لشکر خویش در دریا شد، قومی گفتند موسی را که « این اصحابنا لراهم، قال سیروا فانهم علی طریق مثل طریقکم، قالوا لانرضی حتی نراهم، فقال موسی - اللهم آتنی علی اخلاقهم السيئة - فاوحی الله الیه ان قل بعصاك هکذا - فانا ضرب موسی عصاه علی البحر فصارت فیه کوی ينظر بعضهم الی بعض فسا رواحتی خرجوا من البحر .

اینست که رب العالمین گفت « وَإِذْ قَرَفْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ » - پس

**فرعون** را و کسان ویرا با آب بکشت.

چنانک گفت « وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ » - گفته اند که چون **فرعون** بکناره

دریا رسید و آن راهها بریده دید در قعر بحر، کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد فرو روید بر پی ایشان. گویند اسب **فرعون** از دریا باز رمید و در نمیشد تا جبرئیل فرو آمد بر مادیانی نشسته و آن مادیان از پیش **فرعون** بدریا در کشید اسب



فرعون از پی آن در رفت، و جمله لشکر از پی وی در شدند، و میکائیل با آخر قوم بود ایشانرا میراند تا جمله در دریا شدند. پس بفرمان خداوند عزوجل دریا بهم باز افتاد و جمله هلاک شدند. **فرعون** چون سلطان قهر خداوند دید و مذلت و خذلان خود، گفت «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ **بنو اسرائیل** و أنا من المسلمين» او را گفتند «الآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين» اکنون میگوئی و سرکشی کرده بپیش ازین و از تباہکاران بودی! این سخن او را بدان گفتند که ایمان پس از آن آورد که باس و بطش حق بدید. و رب العزة جائی دیگر میگوید «فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا بأسنا» و قال تعالی - «يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل» و میگویند آن روز، روز **عاشوراء** بود دهم ماه محرم - و **موسی و بنی اسرائیل** آن روز روزه داشتند شکر نعمت را و دفع بلیت را.

«وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» - قيل اخرجوا لهم بعد ذلك ففطر واليهم فغرقوهم. پس از آنك غرق شدند الله تم دریا را فرمود تا موج زدایشانرا بیرون او کند. و بنی اسرائیل در ایشان مینگریستند و پس از آن دریا هیچ غریق را نپذیرفت هر که را غرق کرد بر سرافکند.

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى» - قراءة ابو جعفر و بصریان «وَعَدْنَا» بی الف است، و «وَاَعَدْنَا» بالف قراءة باقی، و معنی هر دو یکسانست. میگوید وعده نهادیم و هنگام ساختیم موسی را بر کوه **طور** چهل روز تا شما را **توریه** بستاند، چهل روز مرادست اما چهل شب گفت از بهر آنك ابتداء ماه از شب درگیرند آنکه که ماه نو بینند. و گفته اند که اربعین ليلة بآن گفت که ویرا درین چهل روز روزه وصال فرمودند، چنانك در شب افطار نکنند و اگر اربعین یوماً گفتی روزه معروف از آن مفهوم شدی امساك روز و افطار شب، والله تم ویرا درین چهل صوم درین وصال فرمود و این لفظ بآن نزدیکتر است و بمعنی موجز تر، فان معناه - وعدناك اربعین یوماً لتصومها ولا تفطر فيها لیلاً و نهراً، و هذا من جوامع الكلم الذی اختصر له صلعم اختصاراً. **ابوبکر** نقاش آورده است در **شفاء الصدور** که **موسی ع بنی اسرائیل** را گفته بود آنکه که در **مصر** بودند که

اگر از اینجا بیرون شویم شما را کتابی آرم از نزدیک خداوند عزوجل، کتابی که دین شما بر شما روشن کند و کردنی و ناکردنی در آن پیدا گرداند. پس چون از مصر بیرون آمدند دریا را باز گذاشته و دشمن ایشان بآب کشته، موسی را گفتند « ما آیتنا بکتاب کما وعدتنا » کتاب خداوند را که وعده دادی ما را نیاوردی؟ موسی گفت - ازین یس تا چهل روز شما را کتاب آرم که خداوند عزوجل مرا این وعده نهاد. گویند ماه ذی القعدة بود و ده روز از ذی الحجه - همانست که در سورة اعراف گفت « وواعدنا موسی ثلاثین ليلة و اتممنها بعشر ». موسی هارون را بجای خود نشاند و بر بنی اسرائیل گماشت و ذاك فی قوله « اخلفنی فی قومی و اصلح » موسی هارون را گفت خلیفه باش مرا و از پس من کارران در قوم من و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن، و قوم فراهم دار و راه تباه کان را پی مبر. موسی این بگفت و ایشانرا چهل روز وعده داد و بمیعاد حق شتافت. بنی اسرائیل وعده خلاف کردند شبانروزی بدوروز می شمردند و پس از غیبت موسی به بیست شبانروز عاصی شدند، و گوساله سامری را بخدائی گرفتند.

اینست که رب العالمین گفت :- « ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ » - و ذلك تنبیه علی ان کفرهم بمحمد صلعم لیس با عجب من کفرهم و عبادت هم العجل فی زمن موسی ع. و عن عكرمة عن ابن عباس رض قال - لما هجم فرعون علی البحر وهاب ان ینقحهم فيه، تمثّل له جبرئیل علی فرس اشی، فعرف السامری جبرئیل، و كان السامری من قوم موسی من اهل باجر (١) و انشأ من قوم كانوا یعبدون البقر، وهوا بن عم موسی و اسمه موسی بن ظفر. و انما عرف جبرئیل لان امه حیث خافت ان یدبح جعلته فی غار و اطبقت علیه و كان جبرئیل یاتیه فیغذوه باصابعه، یجد فی احدی اصابعه لبناً و فی الاخری عسلاً و فی الاخری سمناً، فلم یزل یغذوه حتی نشأ فلما عاينه عرفه، فقبض قبضةً من اثر فرسه. و القی فی روع السامری - انك لا تلقیها علی شیئی فتقول كن كذا و كذا الا كان، فلم یزل القبضة معه حتی مضی موسی لوعدربه، و كان مع بنی اسرائیل

(١) باجر فی نسخة الف و باصر فی نسخة ج.

حلی آل فرعون ، قد تعوَّروه بعلقة العرس ، وكانهم تأثموا منه ، فاخرجوه و قذفوه فی حفرةٍ لئنزل النار فتاكله ، فلما جمعوہ قال **السامري لهارون** وكانت القبضة فی يده - يا نبي الله القى مافي يدي؟ قال هارون نعم و ظن انه لبعض ما جاء به غيره من ذلك الحلي فقفذه فيها وقال - كن عجلاً جسداً له خوارٌ - فصارعجلاً جسداً له خوار - ای صوتٌ ، قيل كان يخورٌ ويمشي ، فقال هذا الهكم و اله **موسی** ، فعكفوا على عبادته .

فذلك قوله « **ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ** » - اصل الاتخاذ ابتداءُ عمل الشيء ، قال الله تع - « **وَتَتَخَنُّونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ** » ، وقديكون مدحاً ويكون ذمماً ، فاذا كان مدحاً كان بمعنى الاصطفاء كقوله تع « **واتخذنا الله ابراهيم خليلاً** » ، واذا كان ذمماً كان بمعنى التصيير كقوله . « **اتخذناهم سُخْرِيًّا** » .

« **ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ** » - تر كنا کم فلم نستأصلهم - پس شما را عفو کردیم و در حال عقوبت نفرستادیم تا از شما فرا گذاشتیم . « **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** » - آنرا کردیم تا مگر شکر کنید و نعمت عفو من بر خود بشناسید و سپاسداری کنید . روی ان **موسی** ع قال « **يا رب كيف استطاع آدم ان يؤدى شكر ما اجريت عليه من نعمك** ، خلقته بيدك واسجدت له ملائكتك واسكنته جنتك ، فاوحى الله عز وجل اليه ان آدم علم ان ذلك منى ومن عندي فلذلك شكره » وعن **داود** ع قال « **سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شكره شكراً** ، كما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة » .

« **وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** » - و **موسی** را نامه دادیم یعنی **توریه** « **وَالْفُرْقَانَ** » - فرقان آن معانی و علم و احکام است که در **توریه** بود که بآن میان حق و باطل جدائی پیدا شد . و گفته اند - فرقان - اینجا - انفلاق البحر - است و بردشمنان نصرت . و روز بدر را از آن - يوم الفرقان - خواندند که مؤمنانرا بر کافران نصرت بود . **قطرب** گفت - فرقان اینجا **قرآن** است و در آیت ضمیری است مخدوف یعنی - آئینا **موسی** الكتاب و **محمد** الفرقان . و گفته اند فرقان در همه **قرآن** بر سه وجه آید و معانی آن سه قسم است :- یکی بمعنی نصرت چنانکه درین آیت است بقول بعضی مفسران .

نظیر این « و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان » یعنی یوم النصر فنصر الله موسی و اهلک فرعون - جائی دیگر گفت - یوم الفرقان یوم التقی الجمعان - یعنی یوم النصر ، فنصر الله فيه المسلمين و هزم الکافرين . وجه دوم - فرقان آنست که بنده را از شبهه بیرون آرَد تا در یقین وی بیفزاید و ذلك قوله فی الانفال - « ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً » همانست که در سورة البقره گفت « و بینات من الهدی والفرقان » - یعنی المخرج فی الدین من الشبهة والضلالة . وجه سوم - فرقان است بمعنی قرآن و ذلك فی قوله « تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده » ، در آل عمران گفت « و انزل الفرقان لعلکم تهتدون » هر چند که این خطاب با ایشان است که در عهد مصطفی ع بوده مراد باین اسلاف ایشانند - آنانی که در عهد موسی ع بودند و اهتداء ایشان و راهبردن ایشان بحق در توریة بود . و روا باشد که گوئی « لعلکم تهتدون » - ایشانرا خواهد که در عهد رسول مابودند ، و اهتداء ایشان به توریة از راه توحید و اصول دین بودند از راه فروع ، و در اصول توحید کتابهای حق یکسانند و خلق با آن مخاطب .

« وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ » - ابن جریر گفت - موسی بزبان عبری - موسی - گویند و موآب - باشد - و شا - درخت یعنی او را بنزدیک آب و درخت یافتند آنکه که یافتند در سرای فرعون . و موسی از فرزندان لاوی بن یعقوب بود : موسی بن عمران بن یصمر بن ناهث (۱) بن لاوی بن یعقوب .

مفسران گفتند - که پرستندگان گوساله پس از آن پشیمان شدند و بدانستند که از راه حق دور افتاده اند ، و الیه الاشارة بقوله « ولما سقط فی ایدیهم و رأوا انهم قد ضلّوا » - آنکه که پشیمان شدند و بدانستند که حق گم کردند « قالوا لئن لم یخرجنا ربنا » گفتند اگر خداوند ما برماند بخشاید و ما را نیامزد ناچاره از زیان کارانیم .

و موسی ایشانرا میگفت : - « اِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَکُمْ » - شما بر خویشتان ستم کردید که عبادت گوساله کردید . گفتند یا موسی اکنون حیل چیست ؟ موسی گفت : « فَتَوْبُوا اِلٰی بَارِئِکُمْ » - الباری - الخالق - و البریة المخلوقون - یقال -

بِرَأِ اللَّهِ الْخَلْقِ وَيَبْرَأُ مِنْهُمْ بَرًّا - میگوید - که راه شما آنست که توبه کنید از معصیت، بطاعت بازگردید و از کرده پشیمان شوید، و از آفریدگار عذری بازخواهید. گفتند - یا موسی بمجرد عذر کار ما راست شود یا نه؟ موسی گفت - نه که شما مرتد گشتید بدانکه کوساله را معبود گرفتید و حکم مرتد قتل است: «فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» - معنی نه آنست که خود را بدست خویش بکشید بل که میگوید یکدیگر بکشید. هذا کقوله نعم «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» ای لایقتل بعضکم بعضاً، و کقوله «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ» - ای نظراء کم فی الدین. گفته اند ظلمتی و تاریکی دریشان پیچید چنانکه یکدیگر را نمی دیدند و نمی شناختند و هر یکی را تیغی در دست نهادند و فرمان آمد که یکدیگر را بکشید. ابن عباس دفت - موسی ایشان را گفت توبه شما آنکه بپذیرد که ایشان که عبادت گوساله نکرده اند شمار امیکشند و شما صبر میکنید در پس زانو نشسته که هیچ باز نکوتید و نکرید - گفتند همه صبر کنیم چنانکه فرمانست. پس هرون بیامد و با وی داوزه هزار مرد بود که گوساله پرستی نکرده بودند و منادی ندا کرد. «أَلَا أَنْ هَؤُلَاءِ أَخْوَانُكُمْ قَدْ آتَوْكُمْ شَاهِرِي السَّيْفِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَلَعَنَ اللَّهُ رَجُلًا حَلَّ حَيَوْتَهُ أَوْقَامَ مَنْجَلَسِهِ، أَوْ مَدَّ طَرَفَهُ إِلَيْهِمْ وَأَوْتَقَاهُمْ بَيْدَ أَوْ رَجُلٍ، فَيَقُولُونَ آمِينَ فَيَقْتُلُونَ إِلَى الْمَسَاءِ. موسی که آن قتل فراوان دید بگریست و زاری در گرفت، «بَارِبْ هَلْ كُنْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ» فرزندان یعقوب بسیار هلاک شدند، بقیتهی بگنار. رب العالمین دعاء موسی اجابت کرد و فرمان داد تا از قتل باز ایستادند و هفتاد هزار کشته بودند موسی دلتنگ شد بآن حال که برفت، رب العالمین وحی فرستاد به موسی که. «أَمَّا بِرَضِيكَ إِنْ أَدْخَلَ الْقَاتِلُ الْمُقْتُولَ الْجَنَّةَ، فَكَانَ مِنْ قَتْلِ مَنْهُمْ شَهِيداً وَ مِنْ بَقِيٍّ مِنْهُمْ مَكْفُراً عَنْهُ ذَنْبُهُ» - الله تم موسی را خشنود کرد به آنکه کشتگان را شهید کرد و باقی که زنده مانده بودند عفو کرد.

اینست که رب العزة گفت «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» - ای فعلتم ما امرتم به فتاب علیکم و تجاوز عنکم. «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» - يعود الی العبد بالطفاه و بتیسیره، التوبه له

و بر حمتہ المنجیہ من عقوبتہ ،

« وَ اذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ » - مفسران گفته اند آنچه که موسی از

طور باز آمد خشمناک شد بر قوم خویش به پرستیدن گوساله ، و از خشم لوحها که در آن تورات نبشته بود بیو کند ، و بابرادر و با سامری سخن درشت گفت ، آنچه گوساله را بسوخت و بر روی آب به پرا کند ، قصه چنانک رفت تا بآخر ، پس موسی بیمار مید و خشم وی باز نشست . چنانک رب العالمین گفت « ولما سکت عن مَوسٰى الغضب اخذ اللواح » - موسی آن لوحها برداشت و راهنمونی و بخشایش حق که در آن بود ایشانرا بیان کرد و گفت - من بالله سخن گفتم و از وی سخن شنیدم ایشان گفتند : « لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اللّٰهَ جَهْرَةً » - فیکلمنا چهاراً و یشهد لك بتکلیمه ایّاك - استوار نداریم ترا که الله سخن گفت بتو ، تا آنچه که الله را به بینیم تا گواهی دهد ترا بدانک میگوئی موسی از ایشان بحق نالید گفت - خداوندا تو خود داناتری که چه میگویند . رب العالمین گفت « ادعهم الى الطور » ایشانرا بطور خواند ، فاختار موسی منهم سبعین رجلاً - موسی هفتاد مرد را برگزید از ایشان و ایشانرا روزه و طهارت و غسل فرمود و پاکی جامه ، پس ایشانرا بطور برد . گفتند - یا موسی نریدان نسمع کلام ربنا - خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم . موسی گفت بر جای خود می باشید تا میخ در کوه گیرد و نداء حق شنوید آنچه نزدیک شوید و بسجود در افتید ، پس موسی بکوه برآمد و حاجابی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نه بینند ، که موسی هر آنچه که با حق سخن گفتی نوری بر وی تافتی که هیچکس از آدمیان طاقت نداشتی که در وی نگرستی ، چون خداوند عزوجل با موسی سخن در گرفت ایشان بسجود افتادند ، و کلام حق بشنودند و امر و نهی بدانستند ، و از حق شنیدند که گفت « انا الله ربکم لا اله الا انا الحی القيوم لا اله الا انا ذوبکة اخرجتکم من ارض مصر ، فاعبدونی ولا تعبدوا غیری » و روی عن مقاتل - انه قال فسمعوا من السحابة صوتاً مثل صوت السّور - پس چون موسی از مناجات فارغ شد و باز نزدیک ایشان آمد ، ایشان گفتند - یا موسی « لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اللّٰهَ جَهْرَةً » - تا خدا را عزوجل معاینه نه بینیم بتو ایمان نیاوریم ، در آن حال

بگرفت ایشانرا صاعقه، چنانکه الله گفت: «فَاَخَذَ تَكُمُ الصَّاعِقَةُ» گفته اند صاعقه درین آیت بانگک جبرئیل بود که بریشان زد بفرمان حق زلزله در زمین افتاد و ایشان از آن فرع جان بدادند. گفته اند اصل صاعقه بانگک صعب است و آواز سخت و باشد که با آن مرگ بود و باشد که آتش افتد از آن، و باشد که عذاب رسد از آن، و هر سه وجه در قرآن بیاید «فصعق من فی السموات ومن فی الارض». «فَاَخَذَ تَكُمُ الصَّاعِقَةُ» این هر دو مرگ است. «انذرتکم صاعقَةً مثل صاعقه عادٍ و ثمودٍ» این عذاب است «و یرسل الصواعق» این آتش است و صاعقه و صاقعه متقارب اند و فرق آنست که صاعقه از هوا و سوی آسمان در آید و صاقعه از اجسام زمین بدر آید.

«وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» - میگوید شما در آن عذاب می نگریستید یعنی وقت نزوله قبیل الموت - هذا کقوله «ولقد کنتم نمّون الموت من قبل آن تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون» - یعنی تنظرون الی اوائل الموت وما یظهر منه - این آیت دلیل است که آفریدگار جل جلاله دیدنی است و رد است بر معتزله که رؤیت را منکرند و وجه دلیل آنست که از موسی نگیری پیدا نشد بریشان بآن سؤال، و اگر مستحیل بودی بر موسی انکار آن واجب بودی، که بر پیغامبران واجب باشد که چون منکری به بینند آنرا منکر شوند و از آن نهی کنند. اگر معتزلی گوید - که صاعقه که رسید ایشانرا بآن رسید که دیدار خواستند و اگر حق بودی ایشانرا صاعقه نرسیدی؟ جواب وی آنست که صاعقه نه بآن رسید ایشانرا که دیدار خواستند، و مستحیل بود که موسی هم خواست و ویرا صاعقه نرسید، بل که اقتراح الآیات بعدالآیات کردند، و هر آنکه که آیتی از آیات نبوت بر پیغامبر پیدا شود و بنگرند و دیگر آیتی خواهند عذاب واجب شود. و گفته اند - ایشانرا صاعقه بآن رسید که رؤیت حق جل جلاله از مقدورات بشر بشمردند بآنچه گفتند «ارنا الله جهرة» و اگر بجای آن «سل الله ان یرینا» - گفتندی، بودی که ایشانرا صاعقه نرسیدی والله اعلم. و گفته اند - درین آیت اثبات

نبوت **مصطفی** است که بیان قصه پیشینیان و ذکر احوال گذشتگان از علوم اهل کتاب بود نه از علوم عرب، و ایشان میدانستند که **مصطفی** از عرب است، کتاب ایشان نا خوانده و نا آموخته، و آنکه از آنچه در کتاب ایشان بود خبر میداد و بیان میکرد تا بدانند که آن جز از وحی حق نیست، و نبوت وی جز صدق نیست.

« ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ » - **موسی** چون آن قوم را دید، فزع زده و جان داده، گریستن در گرفت و زاری میکرد و میگفت «ماذا اقول لِّبنی اسرائیل؟ اذا اتیتهم وقد اهلكت خیارهم لوشئت اهلكتهم من قبل وایای» - خداوند بنی اسرائیل را چه گویم و چون برایشان باز شوم، که بهینۀ ایشانرا هلاک کردی! آنکه از سر ضحرت گفت - «لوشئت اهلكتهم من قبل وایای» اگر خواستی تو ایشانرا هلاک کردی هم در خانه هاشان بمیرانیدی و مرا نیز با ایشان بهم، تا کفن یافتندی و جای دفن، «اتهلکنا بما فعل السفهاء منا» می هلاک کنی ما را با آنچه نادانی چند کردند از ما - یعنی عبادت گوساله - پس رب العزة ایشانرا يك يك زنده کرد و در یکدیگر می نگر بستند آنکه که زنده می شدند. مفسران گفتند مرگ عبرت بود نه مرگ فنا - پس از مرگ دیگر باره مکلف بودند.

الله تع مننت نهاد بر ایشان و گفت « ثُمَّ بَعَثْنَاكُم » پس شمارا برانگیختم و زنده کردم و با **موسی** سپردم تا زندگی و روزی که شما را مقدر است بتمامی بشما رسد - « لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » - این را از بهر آن کردم تا از من آزادی کنید و سپاس دارید. این آیت حجت است اهل حق را بر منکران بعث، و حجت است بر قومی **فلاسفه** که گفتند - بعث و نشور ارواح راست نه اجساد و اعیانرا، و معلوم است که رب العالمین اینانرا که بعث کرد اجساد و اعیان ایشان کرد و امثال این فراوانست در قرآن که حجت است بر ایشان. **عزیز** را گفت - «فاما نه الله مائة عام ثم بعثه» قوم حزقیل را گفت «موتوا ثم احياهم» **اصحاب کهف** را گفت «بعثناهم لیستاءلوا بینهم» وجه الاستدلال بهذه الآيات ظاهر لمن تدبره و تأمل فیه.



النوبة الثالثة - قوله تم : « وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ » - کریم است و مهربان ، لطیف است و نگاهبان ، خداوند جهان و جهانیان ، فریادرس نومیدان ، ذخیره منقطعان ، چاره ییچارگان ، نوازنده رنجوران ، رهاننده بندوران ، درنگر بحال پیغمبران و رسولان که هر یکی را ازیشان رنجی دیگر بود و اندوهی دیگر ، منت نهاد بریشان و جهانیان را گفت باز برنده اندوهان و رهاننده ایشان منم . آنک **فوح** پیغمبر در دست قوم خویش گرفتار شده و درمانده ، و شخص عزیز وی نشانه زخم ایشان شده . رب العالمین گفت « وَنَجَّيْنَاهُ وَاهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ » - آخر او را از دست ایشان رهانیدیم ، و اندوهان ویرا پایان پدید کردیم . و در حق **لوط** پیغامبر گفت « وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ » . و در حق **ایوب** پیغامبر گفت - « فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ » و در حق **یونس** گفت - « وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَمِّ » او را از غم برهانیدیم و از ظلمتها بیرون آوردیم و درد ویرا مرهم پدید کردیم . در حق **موسی** و **بنی اسرائیل** همین میگوید ، و منت می نهد - « وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ » - در عذاب و رنج **فرعون** بودند کارهای دشوار و بارگران بریشان می نهاد و فرزندان ایشان را میکشت ، آخر آن محنت ایشان را پایان پدید کردیم ، و آن رنج ازیشان برداشتیم ، و آن غم و آن هم ازدل ایشان برگرفتیم . تبارک الله سبحانه ما کمل هم هو بالسرمد

آخر بسوی سعادت آید را هم بیرون جهد از محاق روزی ما هم  
 « وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ » - الآیه - بیان ثمره سفر **موسی** است . **موسی** را دو سفر بود : یکی سفر طرب دیگر سفر هرب . بیان سفر طرب آنست که گفت « ولما جاء **موسی** لمیقائنا » باین سفر مناجات حق یافت و قربت خداوند جل جلاله . و سفر هرب آنست که گفت « وَ اوحینا الی **موسی** ان اسر بعبادی » باین سفر هلاک دشمن و رستگاری ازیشان یافت ، چنانک گفت « وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ » و چنانک **موسی** را دو سفر بود نیز **مصطفی** را دو سفر بود - یکی سفر ناز دیگر نیاز : - سفر نیاز از **مکه** بود تا **مدینه** بود از دست کفار و کید اشرار ، و سفر ناز از خانه **ام هانی**

بود تا بمسجد اقصی، و از مسجد اقصی تا بآسمان دنیا، و از آسمان دنیا تا بسدره منتهی از سدره منتهی تا بقباب قوسین او ادانی. فرقت میان سفر کلیم و سفر حبیب، کلیم بطور رفت تا ویرا گفتید «و قربناه نجیاً» حبیب بحضرت رفت - تا از بهروی گفت - «دناقتدلی» - از قر بنه - تا دنا - راه دورست و او که این بصر ندارد معذور است.

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» - موسی از میان امت خویش چهل روز بیرون شد، امت وی گوساله پرست شدند و اینک امت محمد پانصد و اند سال گذشت (۱) تا ه مصطفی ع از میان ایشان بیرون شده، و دین و شریعت او هر روزه تازه تر، و مؤمنان بر راه راست و سنت او هر روز پاینده تر، بنگر پس از پانصد سال (۲) رکن دولت شرع او عامر، عود ناضر، شاخ مثمر، شرف مستعلی، حکم مستولی. نیست این مگر عزّ سماوی و فر خدائی، و لطف ازلی و مهر سرمدی، در هر دل از سنت وی چیراغی و در هر جان از مهر وی داغی بر هر زبان از ذکر وی نوائی، در هر سر از عشق وی لوائی، من اشد امتی لی حبّاً ناس<sup>۳</sup> یکونون بعدی یوذا حدیم باهله و ماله - نه از گراف مصطفی ایشانرا برادران خواند، و خود را از ایشان شمرد، و ایشانرا از خود، فقال صلعم «أین اخوانی الذین انا منهم و هم منی، ادخل الجنة و یدخلون معی»

لطیفه آخری یتعلق بهذه الآیه - موسی ع که بمیعاد حق پیوست و آن سفر در پیش در گرفت هارون را خلیفه خود ساخت و امت را بوی سپرد، گفت «اخلفنی فی قومی» - لاجرم در فتنه افتادند، و سامری ایشانرا از راه حق برگردانید. و مصطفی صلح با آخر عهد که طلعت مبارک ویرا مرکب مرگ فرستادند، و آلهیت بنعت عزت آن طلعت را از مرکب مرگ در ربود. و در کنف احدیت گرفت؛ بلال مؤذن در سربوی بگفت «هالا استخلفت علینا؟» قال «الله خلیفتی فیکم» - امت خود با حدیت سپرد. احدیت ایشانرا در قباب حفظ بداشت، لاجرم اگر متمردان عالم و شیاطین الانس و الجن

(۱) فی نسخه ج :- «یا نصدواند - یعنی از زمان این تصنیف (و تحریر) این کتاب شریف هشتصد

و اند سال گذشت .»

(۲) ایضاً فی نسخه ج :- بس از هشتصد سال .

گردد آیند. تا يك بنده مؤمن را از راه حق برگردانند نتوانند و از آن درمانند و عاجز آیند.

« ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ » - اگر ایشانرا قدری و خطری بودی آن چنان جرم عظیم را بدین آسانی و زودی عفو نیامدی . سرعة العفو علی عظیم الجرم يدل علی حقارة قدر المعفو عنه - بانزدیکان و عظیم قدران مضایقه بیش رود . زنان رسول را صلح میگوید « من یأتی منکمن بفاحشةٍ مبینةٍ یضاعفُ لها العذابُ ضعفین » این نه از مذلت و اهانت ایشان بود بل که این از تعزز و کرامت ایشان بود . بنی اسرائیل را چنان گفت ، که بی قدر و بی خطر بودند و این امت را گفت « و من یعمل مثقال ذرة شرأیره » فهذا العظم قدرهم و ذلك لقلّة خطرهم .

« وَ اذْآتَمْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ » - موسویانرا فرقان بظاهر داد و محمدیان را فرقان در باطن نهاد ، فزون از ظاهر و فرقان باطن نور دل دوستانست که حق از باطل بدان نور جدا کنند ، و الیه الاشارة بقوله تم « ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً » - و زبنجابود که مصطفی ع و ابصه را گفت « استفت قلبک » و گفت « اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله » - و کسیرا که ابن فرقان در باطن وی پدید آید شرب و همت اواز غبار اغیار پاک گردانند ، مذهب ارادت اواز خاشاک رسوم صیانت کنند ، بساط روزگار اورا از کدورات بشریت فشانده دارند ، دیده وقت اواز دست حدثان نکه دارند تا آنچه دیگرانرا خبر است اورا عیان گردد ، آنچه علم الیقین است عین الیقین شود ، که در مملکت حادثه در وجود نیاید که نه دل ویرا از آن خبر دهند . مصطفی ع را پرسیدند که این را نشانی هست ؟ فقال - اذا دخل النور القلب انشرح الصدر - نشانش آنست که سینه گشاده شود بنور الهی ، چون سینه گشاده شود همت عالی گردد ، غمگین آسوده شود ، پراکنندگی بجمع بدل گردد ، بساط بقابگسترد ، فرش فنا در نوردد ، زاویه غمان را در بیند ، باغ وصال را در بگشاید ، بزبان حال از سر ناز و دلال گوید :-

در کوی امید منزلی دارم خوش	در قصه عشق مشکلی دارم خوش
تفصیل دلم چه پرسی ای جان جهان	در جمله همی دان که دلی دارم خوش

« وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ » - موسی گفت قوم خویش را - نگر تا باین عبادت گوساله که شما کردید گمان نبرید که جلال صمدیت را از آن زیانی است ، با پادشاهی و خداوندی و برا نقصانی است . بل که زیان کاری و بد روزی شماراست ، اگر بدافتادی هست شماراست که از جنو خداوندی بازماندید . ورنه اوچون شما بندگان فراوان دارد . سهل عبد الله گفت - الله با موسی سخن گفت بر کوه طور و از عزت کلام بار خدا آن کوه چون عقیق شد . موسی را نظر با خود آمد که چون من کیست ؟ که خدای جهان و جهانیان بامن سخن میگوید بی واسطه ، و قدم گاه من عقیق گشته ! الله تع ازوی درنگداشت گفت - یا موسی یکی بر است و چپ خویش نگاه کن تاجه بینی . موسی باز نگرست هزار کوه دید از عقیق بر مثال کوه طور ، بر هر کوهی مردی بصورت موسی چون او گلیمی پوشیده ، و کلاهی بر سرو عصائی در دست ، و با خداوند عالم سخن میگوید . زبان حال موسی گوید .

پنداشتمت که تو مرا يك تنه کی دانستم که آشنای همه درویشی را دیدند که با خدای رازی داشت ، و میگفت - اللهم ارض بی محباً فان لم ترض بی محباً فارض بی عبداً ، فان لم ترض بی عبداً فارض بی کلباً » - گفت خداوند مرا بدوستی به پسند ، اگر اهل دوستی نیم به بند گیم به پسند ، و اهل بندگی نیم به بسگیم پسند تا سگ در گاه توباشم .

گرمی ندهی بصد رحمت بارم باری چوسگان برون درمیدارم  
« فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ » - از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را بشمشیر مجاهدت سر بر گیرند تا بمارسند « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا » . و نگرانگوئی که این قتل نفس از روی مجاهدت آسان تر است از آن قتل که در بنی اسرائیل رفت . که آن قتل ایشان خود یکبار بود ، و از آن پس همه آسانی و آرام بود ، و این جوانمردان را هر ساعتی و لحظه قتلی است .

لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میّتُ الاحیاء  
وعجب آنست که هر چند آسیب دهره بلایش بینند ایشان هر روز عاشق تراند،  
و بر فتنه خویش چون پروانه شمع هر روز فتنه تراند.

نور دلی ارچه جفت نارم داری تاج سری ارچه خاکسارم داری  
چون دیده عزیزی ارچه خوارم داری شادم بتو گرچه سوگوارم داری  
چنانستی که هر ساعت بجان این عزیزان از درگاه عزت برید حضرت بنعت الهام  
پیغام می آرد - که ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر دوستی خطر  
است و باطن راز. من احبّنی قتلته ومن قتلته فنادیته

گر کشته دست رادیت دینار است مر کشته عشق رادیت دیدار است  
«وَإِذْ قُلْنَا يَا مُوسَىٰ إِنَّا نُرِيكَ هَٰهُنَا جَهَنَّمَ» - مطالعه ذات  
بر کمال و تعرض رؤیت ذی الجلال چون نه بنعت هیبت و شرط مراقبت رود ترك حرمت  
بود، و ترك حرمت موجب صاعقه باشد لامحالة، از آن بگرفت ایشان را صاعقه که بزبان جهل  
و ترك حرمت دیدار خواستند. و موسی هر چند بزبان هیبت و نعت حرمت بر دوام مراقبت  
دیدار خواست اما بتصریح خواست نه بتعریض، لاجرم جوابش بتصریح دادند که: «لن ترانی» -  
و بهر درگاه ملوک شرط ادب و مقتضای حرمت آنست که سؤال بتعریض کنند، چنانکه  
مصطفی ع تقاضای رؤیت کرد بر سبیل تعریض، و شمه از آرزوی دل خویش باز نمود  
باشارت جبرئیل را دید و گفت «هل رأیت ربک؟» جبریل چون این سخن بشنید از  
هیبت و عزّت آن معنی بر خود بگذاخت، پس، چون به حضرت عزّت باز رفت، الله گفت  
یا جبرئیل تو مقصود آن دوست ما در نیافتی، بآنچه گفت وی را تقاضای دیدار بود که  
میکرد، یا جبریل رو و او را بیار که مانیز بوی مشتاقیم «وَإِنِّي إِلَيَّ لَفَائِهِمْ لَا شِدَّةَ شَوْقًا»  
النوبة الاولى - قول تم - : «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ» - و سایه کردیم بر  
شما میغ «وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ» فرو فرستادیم بر شما از میغ «الْمَنَ وَالسَّلْوِي»  
ترنجبین و مرغ سلوی، «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» میخورید از پاکیزهها و خوشیها

از آنچه شمارا روزی کردیم بی رنج بردن و بی جستن «وَمَا ظَلَمُونَا» و ستم نه بر ما کردند  
«وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۵۷</sup> «لكن ستم بر خویشان کردند.

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا» - و گفتیم ایشانرا که در روید «هَذِهِ الْقَرْيَةُ» درین  
شهر - بیت المقدس - «فَكُلُوا مِنْهَا» میخورید از آن «حَيْثُ شِئْتُمْ» هر جا که  
خواهید «رَغَدًا» آسان و فراخ، «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» و چون در روید پشت  
خم داده در روید، «وَقُولُوا حِطَّةٌ» و میگوئید حطه حطه - فرونه از ما گناهان  
«نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» تا بیا مرزیم شمارا گناهان شما «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۵۸</sup>  
و ما نیکوکارانرا به نیکوئی بیفزائیم.

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا» - بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که ایشانرا فرمودیم  
«قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» بسختی جز زانک ایشانرا گفتند «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ  
ظَلَمُوا» فرو فرستادیم بر ایشان که بر خود ستم کردند «رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ» عذابی از  
آسمان «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»<sup>۵۹</sup> بآنچه از فرمان بیرون شدند.

«وَإِذَا سَأَلَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» - موسی آب خواست قوم خویش را در تیه  
«فَقُلْنَا» گفتیم اورا «إِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» عصای خود بر سنگ زن «فَمَا تَفَجَّرَتْ  
مِنْهُ» پس از آن بیرون گشاد «إِنَّتِي عَشْرَةٌ عَمِيًّا» دوازده چشمه، «قَدْ عَلِمَ كُلُّ  
أُنَاْسٍ مَشْرَبُهُمْ» مردمان همه میدانستند - هر سبطی آبشخور ایشان «كُلُوا وَاشْرَبُوا»  
ایشانرا گفتند میخورید و می آشامید «مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» از آنچه روزی داد الله شمارا بی رنج  
و بی جستن، «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۶۰</sup> و بگزار و تباهکاری و خود کپی  
در زمین مروید.

« وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى - مُوسَى را گفتید « لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ »  
 شکیبائی نمیتوانیم کرد بربك طعام، « فَأَدْعُ لَنَا رَبَّكَ » خداوند خود را خوان و از وی  
 خواه « يُخْرِجْ لَنَا » تا بیرون آورد ما را « مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ » از آنچه زمین رویانداز  
 خود « مِنْ بَقْلِهَا » از تره آن « وَ قَنَائِهَا » و خیار آن « وَ فَوَيْهَا » و گندم آن  
 « وَ عَدَسَهَا » و دانه آن « وَ بَصَلِهَا » و پیاز آن، « قَالَ » گفت « أَتَسْتَبِيدُونَ »  
 می بدل جوئید « الَّذِي هُوَ أَدْنَى » آنچه بدتر است « بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ » از آن  
 چیزی که بهست، « أَهْبِطُوا مِصْرًا » از آن تپه و بیابان فروشید در شهر « فَإِنَّ لَكُمْ  
 مَا سَأَلْتُمْ » که شما را دهند آنچه میخواهید « وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ » و بریشان  
 زدند خواری در دلهای خلق و سستی در چشمها « وَالْمَسْكَنَةَ » و فرومایگی و فروتنی  
 « وَ بَاوَأَ بَغْضَبِي مِنَ اللَّهِ » و خویشتن بخشم خدا آوردند و بخشم خدا باز گشتند.  
 « ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ » آن بدان بود که آیات و سخنان  
 خداوند خویش کافر می شدند، « وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ » و میکشند پیغامبران  
 خود را بجور و دلیری نه بحق، « ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا » این آن بود که سر کشیدند از  
 پذیرفتن حق « وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ <sup>۱۱</sup> » و اندازه می در گذاشتند.

النوبة الثانية - قوله: « وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُمَامَ » - سدی و جماعت مفسران  
 گفتند پس از آنکه رب العالمین آن قوم را بپایان طور زنده گردانید، و توبه ایشان که  
 گوساله پرستیدند قبول کرد، ایشانرا فرمود که بزمین مقدسه روید. و ذلك فی قوله تع -  
 « ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم ». و زمین قدس و فلسطین و اریحاست.  
 گویند اریحا ولایتی است که در آن هزار پاره دیه است، و در هر دهی هزار بستان،

ایشان بفرمان حق آمدند تا بنهر **الاردن** نزدیک **اریحا** . **موسی** دوازده مرد از ایشان برگزید از هر سبطی مردی ، و ایشانرا باریحا فرستاد تا از آنجا میوه آرند و استعمال احوال جباران کنند . وجباران بقایاء قوم **عاد** بودند ساکنان **زمین قدس** ، آن دوازده مرد آمدند ، و **عوج** از جباران **عما لقه** بود بایشان فراز رسید و همه را زیر کش برگرفت با هر چه داشتند ، و بنزدیک پادشاه ایشان بردگفت - ای ملک عجب نیست این که چنین قومی ضعیفان بحسنگ ما آمدند ! فرمای تا ایشانرا همه را در زیر پای آرم و خرد کنم ! ملک بفرمود - که همچنین کن . اما زن وی گفت - کشتن ایشانرا روانیست ، باز فرست ایشانرا به قوم خویش ، تا ایشانرا از ما خبر دهند و باز گویند آنچه می بینند که ایشان خود از ما بهراسند و با ما نکوند . پس ایشانرا رها کردند تا با قوم خویش آمدند و آنچه دیدند باز گفتند . پس قوم **موسی** گفتند - « یا **موسی** ! تا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها - فاذهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون » - یا **موسی** مادر آن زمین نرویم هرگز تا آن جباران در آن زمین اند ، تو رو با خداوند خویشتن و کشتن کنیدی که ما اینجا نشستگایم .

در خبر است که قومی از یاران **رسول صلعم** گفتند : « یا رسول الله لا نقول كما قالت بنو اسرائیل - اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون - ولكن اذهب انت وربك فقاتلا انا معكم مقاتلون » فشتان ما هما . پس **موسی** برایشان خشم گرفت و ضجر شد از سر ضجرت برایشان دعاء بد کرد . رب العالمین ان زمین برایشان حرام ساخت و گفت حرام کردم بر آن زمین که ایشانرا بیرون گذارد تا چهل سال ، وذلك فی قوله تع « فانهما محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض » - مفسران گفتند آن زمین میان **فلسطین** و **ایله** است ، دوازده فرسنگ طول آن و شش فرسنگ عرض آن ، رب العالمین ایشانرا در آن تیه من و سلوی فرستاد و زبا بر سابه ساخت . اینست که میگوید عز جلاله : « وَ ظَلَمْنَا عَلَیْكُمْ اَلْعَمَامَ » - و چون آفتاب بر آمدی بروز تابستان ، الله تع میخ فرستادی بر سرایشان بسایه وانی ، میخی نم دار خنک تا آنکه که آفتاب فرو شدی . میگویند همان میخ بود که روز بدر فرشتگان از آن بزیر آمدند نصرت **مصطفی** را



و تقویت لشکر اسلام را . پس چون ایشانرا در آن آفتاب گرم سایه حاصل شد گفتند :  
یا موسی هذا الظل قد حصل فاین الطعام ؟ سایه نیکوست و جای خنک اما طعام از  
کجا آریم درین بیابان ؟ فانزل الله علیهم المن ، خدای عزوجل بریشان من فرو فرستاد  
از میخ . مجاهد گفت این - من - مانند صمغ بود که بر درختان افتادی ، رنگ  
رنگ صمغ بود و طعم طعم شهد . سدی گفت غسل بود که بوقت سحر بر درختان افتادی  
شعبی گفت این غسل که می بینی جزو یست از هفتاد جزو از آن من . و ضحاک گفت  
ترنجبین است . قتاده گفت از وقت صبح تا بر آمدن آفتاب آن من ایشانرا بیفتادی  
مانند برف . وهب گفت نان حواری (۱) است . زجاج گفت - علی الجملة طعامی بود  
ایشانرا بی رنج و بی کد . من بدان خواند که الله بریشان ممت نهاد بدان . و عن  
ابی هریره - اَوَّلُهُ الْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِيهَا شِفَاءٌ مِنَ السَّمِّ وَالْكَمَّاتِ وَقَالَ النَّبِيُّ « الْكَمَّاتُ  
مِنَ الْمَنِّ وَمَاءُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ » ، یعنی سبیلها سبیل المن الذی کلن یسقط علی بنی اسرائیل  
لانه لم یکن علی احد مؤنة فی سقی و لابد . گویند هر شخصی را هر شب یک  
صاع می بود . پس گفتند : یا موسی قتلنا هذا بحالوته ، فاطعمنا اللحم - فانزل الله  
علیهم السلوی - گوشت خواستند الله تع ایشانرا کرجفو (۲) فرستاد . مقاتل گفت - ابری  
بر آمدی و از آن ابر مرغهای سرخ باریدن گرفتی چندانک ایشانرا کفایت بودی ،  
قتاده گفت باد جنوب آوردی آن مرغ سلوی ، و روز آدینه دو روزه رامی برگرفتند  
که روز شنبه نیامدی که ایشانرا روز شنبه عبادت بود .

« كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ » - ای قلنا لهم کلا ، ما ایشانرا گفتم می خورید  
از پاکها و خوشها که شما را روزی کردیم بی رنج و بی جستن در دنیا و بی تبعات در  
عقبی ، و از آن هیچ ادخار مسکنید و فردا را هیچ چیز بر میگید ، ایشان فرمان نبردند  
و فردا را برگرفتند ، تا آن برگرفته ایشان تباہ شد و خورنده در آن افتاد . مصطفی ع

(۱) الحواری - بالضم الدفیع الابيض .

(۲) کرجفو - « بر وزن لبلو برنده باشد از تیهو کوچکتر و آنرا بر بی سلوی ( آسمانی ) و  
بتر کی بلدرچین گویند » برهان .

گفت - لولا بنو اسرائیل لم یخزن الطعام ولم یخبث اللحم ، و لولا حواء لم یخن انثی زوجها .

« وَ مَا ظَلَمُونَا » - ای نحن اعز من ان نُظلم ، واعدل من ان نُظلم . ما از آن عزیزتریم که بر ما ستم کنند و از آن عادلتریم که خودستم کنیم . « وَلَیْکنْ کُنا نُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُون » - نه بر ما ستم کردند بآنک فرمان نبردند و اذخار کردند بل که بر خود ستم کردند که از آن روزی بی رنج و هنی بازماندند .

« وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْیَةَ » - و گفتیم ایشانرا در روید درین شهر یعنی بیت المقدس . بقول مجاهد و قتاده و ربیع و سدی ، اما جماعتی دیگر گفتند از مفسران که اریحا بود . « فَکُلُوا مِنْهَا حَیْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا » - و فراخ میخورید و بآسانی هر جا که خواهید عیش خوش میکنید که شما را در آن حساب و تبعات نیست . و این آنکه بود که از تیه بیرون آمدند فرمود ایشانرا تا در شهر روند پشت خم داده ، چنانک گفت : « ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا » یعنی رُکعاً - و که در روید پشت خم داده در روید و گوئید - « حِطَّةٌ » ابن عباس گفت : هو احد ابواب بیت المقدس یدعی باب الحِطَّة ، و کان له سبعة ابواب - « ایشانرا گفتند از باب حِطَّة در روید . « وَ قُولُوا حِطَّةٌ » - یعنی حِطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا - فرو نه از ما گناهان ما ، رب العالمین ایشانرا استعفار فرمود و توبه از گناهان تلقین کرد ، گفت از گناهان توبه کنید و از ما آمرزش خواهید - « نَغْفِرْ لَکُمْ » . نافع « یَغْفِرْ لَکُمْ » بیاء مضمومه خواند ، و ابن عامر « تُغْفَرُ » بتاء مضمومه خواند . باقی بنون خوانند . میگوید شما آمرزش خواهید تا ما گناهان شما بیامرزم و نافرمانیها در گذاریم . و قال بعضهم فی قوله تم « وَ قُولُوا حِطَّةٌ » ای نحن نزول تحت امرک و قضائک ، مُنْحَطِّین لامرک ، خاضعین غیر متکبرین .

« وَ سَنَزِیْدُ الْمُحْسِنِینَ » و هر که در نیکوکاری بیفزاید ویرا در نیکوئی بیفزائیم ، و هر که در صدق نیت و تعظیم فرمان بیفزاید ویرا در نیکوئی پاداش و در بزرگی نواخت بیفزائیم .

« فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا » - تبدیل و تغییر متقارب اند - اما تغییر جائی استعمال کنند بر غالب احوال که صفات چیزی بگردد و اصل آن چیز بر جای بود ، چنانکه آب سرد هم بر جای گرم شود . و تبدیل بیشتر آنجا استعمال کنند که چیزی از جائی بر گیرند و آنرا بدل نهند ، و زاهدانرا که ابدال گویند از آنست که قومی میروند از دنیا و دیگران بجای ایشان می نشینند . و گفته اند از آنست که احوال بهیمی باحوال ملکی بدل میکنند . « فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ » - میگوید آن ستمکاران بر خویشتن آن سخن که ایشانرا فرمودیم بدل کردند نه آن گفتند که فرمودیم بجای حَطَّةٍ حَنْطَةٌ گفتند - قَتِيبِی گفت - حَطًّا سَمَقَانًا (۱) گفتند بر طریق استهزاء ، و این کلمه بر لغت ایشان - حنطه حمراء - باشد .

و روایت است از مصطفی ع در تفسیر این آیت که - اَدْخُلُوا الْبَابَ الَّذِي امْرَاؤُكُمْ يَدْخُلُوْنَ فِيْهِ سَجْدًا عَلٰی اسْتَاْهُمْ وَ قَالُوا حَنْطَةٌ فِیْ شَعْبَةٍ .

قال الله عز وجل: « فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ » - چون این کلمه بگردانیدند و نا فرمانی کردند عذابى از آسمان بیامد و دریشان افتاد ، و هفتاد هزار ازیشان هلاک شدند . و گفته اند که طاعون بگرفت ایشانرا ، یعنی مَرَك سَاعَتِی تا در يك سَاعَت هفتاد هزار بمردند . « رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ » از بهر آن گفت که عذاب بر دو قسم است - یکی آنك بر دست آدمی رود یا از جهت مخلوقی بود چون هدم و غرق و و حرق و امثال آن ، دفع این عذاب بوجهی از وجوه صورت می بندد و ممکن میشود . و قسمی دیگر عذابى بود آسمانى چون طاعون و صاعقه و مرگ مفاجات و امثال آن ، و این يك قسم آنست که دفع آن ممکن نشود بقوت آدمی . رب العزة گفت عذاب ایشان از آسمان فرستادیم که آدمی را بدفع آن هیچ دسترس نیست ، آنکه گفت - « بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ » این عذاب بریشان بآن فرستادیم که از فرمان ما بیرون شدند .

« وَ إِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ » - ابن عباس گفت و قناده، که امت موسی

آنکه که در زندان تیه بماندند و تشنه شدند، گفتند - یا موسی من این الشراب ههنا و قد عطشنا؟ یا موسی بیابان بی آب است و ما تشنه - تدبیر چیست؟ فاجهی الله الی موسی « اضرب بِعَصَاكَ الْحَجَرَ » - موسی وحی فرستاد که عصا بر سنك زن. گفتند:

عصای موسی شاخی بود از مورد بهشت که آدم با خود آورده بود، و پس از آدم پیغامبران بمیراث می بردند تا به شعیب پیغامبر رسید و شعیب بموسی داد. و بالای آن ده گز بود و سر آن دو شاخ بود، شب تار يك هر دو شاخ می افروختی چنانك دو قندیل، و کارهای موسی بسی در آن بسته بود و معجزها بر آن ظاهر شد. ابن عباس گفت - موسی را بجای چهار پای بود آن عصا که زاد و مطهره و قماشی که داشتی بر آن نهادی، چون بر زمین زدی طعامی و شرابی که موسی را در بایست بودی از آن پدید آمدی، چون شب در آمدی موسی را پاسبانی کردی، و حشرات زمین چون مار و کژدم و غیر آن از وی بازداشتی، اگر گرگ درگله افتادی چون سگی گشتی پیش گرگ باز شدی، اگر موسی را دشمن یدید آمدی چون مرد جنگی با آن دشمن جنگ کردی، چون موسی بر آب چاه رسیدی با وی دلو و رسن نبودی آب عصا ویرا چون دلو و رسن شدی تا آب بدان بیرون کردی، اگر موسی را آرزوی میوه خاستی عصا بزمین فرو بردی آن میوه که آرزوی وی بودی از آن پدید آمدی، ازین عجب تر که موسی را چون رفیق مونس بودی اندوه و شادی خود با وی بگفتی، سبحان المقدر کیف یشاء سبحانه.

« فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ » موسی را گفتیم - عصاء خویش بر سنك زن

تا چشمه های آب از آن روان شود. وهب بن منبه گفت سنگی مخصوص نبود که عصا بر هر سنك که زدی آب از آن روان شدی، بنی اسرائیل گفتند اگر موسی عصا گم کند ما از تشنگی بمیریم فرمان آمد که - لا تقرّ عن الحجارة ولكن کلمها تطعك لعلهم یعتبرون - نیز عصا بر سنك مزن، یا موسی سنك را فرمان ده تا آب بیرون دهد.

موسی چنین می کرد. ایشان گفتند - کیف بنا لو افضینا الی الرمل والارض التی لیست فیها

حجارة. اگر بريك استانی فرود آئیم که سنك نبود ما آب از کجا آریم؟ فرمان آمد که یا موسی اکنون که چنین میگویند سنگی با خود میدار تا آنجا که فرود آئید شمارا آب دهد. ابن عباس گفت. سنگی بود مخصوص و معین که موسی از طور برگرفته بود و با خود آورده چندان که سر آدمی یا سرگوسپندی از رخام، در آن گوشه جوالی افکنده، هر گه که ایشان آب خواستندی بیرون آوردی. و آن سنك چهار سوی بود چون عصا بر آن زدی از هر سوئی سه جوی روان گشتی، هر سبطی را جدا گانه جوئی تا با یکدیگر از بهر آب در نه شورند و بر هم نیاویزند،

اینست که رب العالمین گفت: «فَانْجَرَتْ مِنْهُ اَثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ

اُنَاسٍ مَّشَرَ بِهِمْ» - هر سبطی میدانست که جوی ایشان کدامست، هر روزی ششصد هزار نفر از آن سنك آب خوردندی. پس از آنك آب خورده بودند موسی دیگر باره عصا بر سنك زدی تا خشك شدی و آب در وی پنهان گشتی.

«كُلُوا وَاشْرَبُوا» - ایشانرا گفتند مَنْ و سلوی میخورید و آب خوش

می آشامید، و شکر این نعمت هئی و روزی بی رنج را می کنید و اندر زمین تباهاکاری مکنید و گزاف کار مپاشید. زنادقه گفتند بر سبیل طعن - که چه صورت بندد و کدام عقل دریابد که سنگی بدان کوچکی و وزنش بدان مختصری باضعاف وزن آن آب بیرون دهد و چند جویها از آن روان شود؟ جواب ایشان آنست که سبیل این سبیل معجزات است و معجزات خرق عاداتست، و از قدرت آفریدگار چه عجب است که اصل سنك می بیافریند اگر در آن سنك اضعاف وزن آن آب بیافریند که نه در قدرت او عجز است نه در علم او نقصان و هم ازین باب است که مصطفی بغزائی بود و ایشان را آب نرسید و از سر انگشتان رسول خدا جویهای آب روان گشت، چندانك هزار و چهار صد کس از آن سیراب گشتند. و در خبرست بر روایت جابر بن عبد الله - لو کنا خمسين ألفاً لکفانا.

«وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نَصْبِرَ عَلٰى طَعَامٍ وَّاحِدٍ» - حسن بصری گفت قومی

برزیگران بودند از اهل گندناو پیاز و حبوب، ایشانرا بمن و سلوی فرو گرفتند، نان

خواری و مرغ بریانی و ترنجبین . بسی بر نیامد که آن طباع ایشان ایشانرا بر آن داشت تا آرزوی آن غذاهای ردی کردند . **بویگر نقاش** در تفسیر آورده است : که ایشانرا در آن روزی که به ایشان می رسید همه یکسان بودند ، نبات زمین طلب کردند تا ایشان را زراعت و عمارت باید کرد ، « وَتَّخَذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيَا » ناهمه یکسان نباشند و زیردستان را کار سازند و قومی را بچاکری و بندگی گیرند .

« لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ » - گفتند - یا موسی بر یک طعام شکیبائی نتوانیم کرد ، اگر کسی گوید من و سلوی دو چیز است چرا « عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ » گفت ؟ جوابش آنست که نان و نانخورش بود ، و بر عرفان و نانخورش بیک طعام شمرند . « فَأَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجَ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ » - ای سَلِّ لِأَجْلِنَا رَبَّكَ وَ قُلْ لَهُ - اُخْرِجْ يَخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قَنَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصْلِهَا - خداوند خود را بخوان و بگوی ازین ترهای زمین خیار و سبزی و گندم و پیاز و عدس از بهر ما بیرون آراز زمین . - فوم - در لغت عرب هم گندم است و هم سیر ، وَفِي الْخَبَرِ عَلَيْكُمْ بِالْعَدَسِ فَانْهَ مَبَارَكٌ مُّقَدَّسٌ ، وانه يَرْقُقُ الْقَلْبَ وَيَكْثُرُ الدَّمْعَةُ . پس موسی ع برایشان خشم گرفت و گفت - « آتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ » - ادناهم از - دنائت - است و هم از - دُنُو - يقول - اَتَأْخُذُونَ الَّذِي هُوَ اَخْسَرُ بَدَلًا مِنَ الَّذِي هُوَ اَجَلُّ وَ اشرف ، اَتَأْخُذُونَ الَّذِي هُوَ اقْرَبُ تَنَاولًا لِقَلَّةٍ قِيَمَتِهِ بَدَلًا مِنَ الَّذِي هُوَ اَرْفَعُ قِيَمَتِهِ . « اِهْبِطُوا مِصْرًا » يعنى بَلَدَةً مِنَ الْبِلْدَانِ ، فَإِنَّ الَّذِي سَأَلْتُمْ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي الْبِلْدَانِ وَالْأَمْصَارِ - در شهری فرود آئید که آنچه میخواهید در شهر بیاید . گفتند کدام شهر یا موسی ؟ گفت الارض المقدسة التى كتب الله لكم . جماعتی مفسران گفتند ایشانرا به **مصر فرعون** فرستادند . وَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَع - كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا **بنی اسرائیل** - قالوا فلم يكنوا ليرثوها ثم لا ينتفعوا بها .

« وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسَكَةَ » - خواری و فرومایگی بریشان

زدند. گفته‌اند - این خواری آنست که چون ازیشان جزیت ستانند ایشانرا برپای بدارند و گریبان فراز گیرند و سیلی زنند.

« وَ بَاؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ » - بخشمی از الله باز گشتند، اینجا یک خشم گفت و جای دیگر دو خشم - « فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ ». اهل تأویل غضب خدا را بر انتقام و عقوبت می‌نهند. و تأویل در صفت تعریض است، مذهب اهل حق آنست که خدا را عز و جل غضب است و در آن غضب از ضجر پاك است نه چون غضب مخلوقان که با ضجر است. شافعی گفت - لایقاس بالناس - نه او را با خلق در قیاس می‌نهند تا غضب او با ضجر دانند چنانکه غضب ایشانست، الله را غضب صفت است و خشنودی صفت است و در هر دو قیوم است و بدین صفت جزوی خداوند نیست و خلق را درین با وی مانند گی نیست.

« ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ » - التي انزلت على محمد و موسی و عیسی، لانهم كفروا بالجميع، خشم و لعنت خداوند بر ایشان آنست که پیغامبران را استوار نمی‌گرفتند و حجت توحید و علامات نبوت که بر زبان موسی و عیسی و محمد فرستادند قبول نمی‌کردند.

« وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ » - و پیغامبران خود را بنا حق میکشند چنانکه شعیا و زکریا و یحیی را کشند. یروی ان اليهود قتلوا سبعین نبیاً فی اول النهار و قامت سوق بقلهم من آخر النهار - و روایت کرده‌اند که جهودان هفتاد پیغمبر در اول روز بکشند و چندین زاهدان برخاستند تا امر معروف کنند و ایشانرا از آن قتل باز دارند و در آخر روز ایشانرا نیز بکشند.

« ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ » - ای ذلك الكفرو القتل بشؤم معاصيهم، آن کفر که می‌آوردند و آن قتل که میکردند از شومی نافرمانی و تباهکاری ایشان بود و از اندازه در گذشتن ایشان.

النوبة الثالثة - قوله تم « وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعَمَامَ » آلايه - اشارت بلطف و کرم

خداوندست، و مهربانی او بر بندگان چنانست که رب العالمین میفرماید که ای بیچاره فرزند آدم چرا نه و امن دوستی کنی که سزاوار دوستی منم؟ چرا نه و امن بازار کنی که جواد و مفضل منم؟ چرا و امن معاملات درگیری که بخشنده فراخ بخش منم؟ نه رحمت ما تنگ است نه نعمت از کس دریغ، یکی در نگرناوا بنی اسرائیل چه کردم و چند نعمت بر ایشان ریختم، و چون نواخت خود بریشان نهادم در آن بیابان تیه. پس از آن که پیچیدند و نافرمانی کردند، ایشانرا ضایع فرو نگذاشتم، میغرا فرمان دادم تا بر سر ایشان سایه افکند، باد را فرمودم تا مرغ بریان در دست ایشان نهاد، ابر را فرمودم تا ترنجبین و انگبین بایشان فرو بارید، عمود نور را فرمودم تا در شبی که مهتاب نبود ایشانرا روشنائی میداد، کودک که از مادر در وجود آمدی در آن بیابان تیه بادیستی جامه که ویرادر ایست بود در وجود آمدی، چنانک کودک می بالیدی جامه باوی میبالییدی، نه کهن شدی آن جامه بروی نه شوخ گرفتی، در حال زندگی زینت وی بودی و در حال مردگی کفن وی بودی، چه نعمت است که من بریشان نریختم! چه نواخت است که من بریشان نهادم! ایشان خود قدر ما ندانستند و شکر نعمت ما نگزاردند. ای بیچاره ترا هیچکس نخواند چنانک ما خوانیم، چونکه بیائی هیچکس ترا چنان نخرد چنانکه ما خریم، چون که خود را بفروشی دیگران بی عیب خردند و ما با عیب خریم، دیگران با وفا خوانند و ما با جفا خوانیم، اگر به پیرانه سر باز آئی همه مملکت را بحرمت بیارائیم، و اگر بعنفوان شباب حدیث ما گوئی فردا بر ستاخیز ترا در پناه خود گیریم.

اناسٌ عصوا دهرأ فعا دوا بخجلة فقلنا لهم اهلاً و سهلاً و مرحباً

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» - از روی اشارت قریه اینجا احتمال کند که حریم علم است، و حجر شریعت، چنانک مصطفی ع از روی اشارت خود را گفت «انامدینه العلم و علی بابها» «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» - میگوید بحجر شریعت در آئید و علم و عمل بروفق شریعت بکار دارید. «وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» - و در علم و عمل عیشی هنی و نعیم جاودانه بدست آرید، امروز تلخی مجاهدت چشید تا فردا میوه



بهشت خورید .

« وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا » - در راه دین بر استقامت روید و با خضوع و خشوع باشید ، و هر کاری را از در دین خود در آورید تا بمقصد رسید ، و هوالمشار الیه بقوله تع « وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » . آنکه گفت « وَقُولُوا حِطَّةً » اشارت است باستغفار و تضرع و دعا و گفتن که بار خدایا - حطّ عنا ذنوبنا - همانست که جای دیگر گفت - « ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا » ، و جای دیگر گفت « فاغفر لنا ذنوبنا و کفرنا سیأتنا و توفنا مع الابرار » .

« وَإِذَا سَأَلَكَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ » آلیه - چند فرق است میان موسی و عیسی و محمد مصطفی . موسی قوم خود را آب خواست چنانکه گفت - « وَإِذَا سَأَلَكَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ » عیسی قوم خود را نان خواست چنانکه گفت - « انزلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ » باز مصطفی ع صدر و بدر جهان ، چراغ زمین و آسمان ، نه آب خواست نه نان ، بلکه رحمت خواست و غفران ، چنانکه الله گفت « غفرانک ربنا » موسی را گفت چه خواهی گفت آب روان از سنگ صفوان ، عیسی را گفت چه خواهی ؟ گفت خوان بر بان فرستاد از آسمان . سید کونین را گفت تو چه خواهی ؟ گفت رحمت و غفران از خداوند مهربان . چون موسی آب خواست گفت یا موسی از چون منی آب خواهند ؟ آنکه سنگ و عصا بر سنگ زن و مراد خود بر گیر . چون عیسی نان خواست . گفت یا عیسی از چون منی نان خواهند ؟ فرمان داد به جبرئیل تا گرده چند و لختی بریان بر خوان نهاد و بایسان فرستاد ، گفت یا عیسی مراد خود بر گیر . چون نوبت بمهر عالم رسید ، شب قرب و کرامت که اورا حاضر کردند گفت ای دوست ما بهمان آمده دندان مزد چه خواهی ؟ گفت « غفرانک ربنا » . الله تع گفت ای دوست ما حال امت تو از سه بیرون نیست : یا مطیعان اند ، یا عاصیان ، یا مشتاقان :- اگر عاصیانند رحمت من ایشانرا ، و اگر مطیعانند بهشت من ایشانرا ، و اگر مشتاقانند دیدار و رضاء من ایشانرا ، مصطفی گفت ع خداوند مراد ایشان نقدی بدادی از آن من در توقف نهادی ! گفت ای دوست ما ایشان حاجت که

خواستند از بهر امت خود خواستند و امت ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود بیافتند، تو آنچه میخواهی از بهر امت میخواهی و امت تو متفرقند تا قیام الساعة خواهند بود و دعوت و پیغامبری تو همیشه پیوسته خواهد بود، روز رستاخیز همه را جمع کنم و همه را از دوزخ آزاد کنم، همه را بیدار خود شاد کنم، همه را لباس کرامت پوشانم، همه را بزبور انس بیارایم، که ایشان بهینه امت اند، یک دل و یک قصد و یک همت اند، «وان هذہ امتکم امۃ واحدة» نه چون بنی اسرائیل که از پراکندگی که بودند هم در دل و هم در قصد و هم در همت، در دین بمعبودی یگانه می اقتصار نکردند می گفتند - اجعل لنا الهاً کما لهم آلهة - و در دنیا بیک طعام قناعت نکردند گفتند «یا موسیٰ ان نصیر علی طعام واحد». و فی معناه انشد.

همومُ رجالٍ فی امورٍ کثیرۃٍ و همی من الدنیا صدیقٌ مساعدٌ

و گفته اند ذکر عصا در آیت اشارت است بسیاست شرعی، کقوله ع لافزع عصاک عن اهلك - و عرب گوید - شق فلان العضا - اذا خرج عن السياسة المشروعة. و حجر اشارت به بنی اسرائیل از آنک رب العالمین دلهای ایشان با سنگ برابر کرد و گفت «فهی کالحجارة او اشد قسوة» یعنی که موسی خواست تا بنی اسرائیل را با هم آرد و ایشانرا بر راه استقامت دارد، مداوایی طلب کرد. از بهر ایشان که بهمگان برسند هم عالم را و هم جاهل را، و ایشانرا فایده دهد بر عموم همچنانک باران فایده دهد بر عموم قعته را هم آبادان و هم غیر آن. رب العالمین موسی را گفت ایشانرا بتزایانه شریعت سیاست کن و بر علم و عمل دار، آن علم و عمل که جمله ارکان اسلام و ایمان بدان باز گردد، و آن دوازده خصلت است، که مصطفی ع در آن خبر معروف بیان کرد، شش خصلت از آن بناء اسلامست :- یکی اقرار بوحدانیت الله، دیگر اثبات نبوت مصطفی سدیگر نماز کردن، چهارم زکوة دادن، پنجم روزه داشتن، ششم حج کردن. و شش خصلت از آن بناء ایمان است :- یکی ایمان دادن بالله جل جلاله، دیگر ایمان بفرستگان سدیگر ایمان بکتابهای خداوند، چهارم بر سولان وی، پنجم بروز قیامت، ششم ایمان

بقدر، آن دوازده چشمه که درین آیت گفت اشارتست باین دوازده رکن که بناء اسلام و ایمان است والله اعلم.

النوبة الاولى - قوله تع «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» - ایشان که بگرویدند و فرستاده

را استوار گرفتند «وَالَّذِينَ هَادُوا» وایشان که از راه بگشتند و جهود شدند «وَالنَّصَارَى» و ترسیان که در عیسی غلو کردند «وَالصَّابِئِينَ» وایشان که زبور در دست دارند و میان دو دین سدیگر گزینند، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» هر که از همگان بخدای بگروید «وَالْيَوْمَ الْآخِرَ» و بر روز رستاخیز «وَعَمَلٍ صَالِحًا» و کار نیک کرد، «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ» ایشانراست مزد ایشان «عِنْدَ رَبِّهِمْ» بنزدیک خداوند ایشان «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» و نیست بریشان بیمی فردا «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۶۲</sup> و نه هرگز اندوهگن باشند «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» و چون پیمان ستدیم از شما و عهد گرفتیم بر شما «وَرَفَعْنَا» «فَوْقَكُمْ الطُّورَ» و فرمودیم تا کوه طور بر سر شما بازداشتند، «تُخَذُوا أَوْثَانًا» بقیوة و شما را گفتند بآواز از بالا گیرید این کتاب که شمارا دادیم بقوت یقین و تصدیق وجد «وَإِذْ كُتِبَ فِيهَا» و یاد دارید آنچه در آن شما را وصیت کردند و فرمودند «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۶۳</sup> تا مگر از عذاب و خشم خدا پرهیزیده آئید.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» - پس از فرمان برگشتید، «فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» اگر نه فضل خدا بودی بر شما و مهربانی او شما را «لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۶۴</sup> - از زیانکاران و نومیدان بودید شما.

النوبة الثانية - قوله تع «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» - سدی گفت این آیت بشأن

اصحاب سلمان فرود آمد و سلمان مردی بود از جنایسا بور بموصل افتاد، میان احبار ترسیان، و روزگاری دراز با ایشان عبادت کرد فراوان و بر دین عیسی بود از اول، پس به مدینه افتاد و او را به بندگی فروختند. زنی از جهینه او را بخرید، و از بهروی

شبهانی میکرد، و سلمان از علماء ترسیان شنیده بود که درین روزگار پیغامبری بیرون خواهد آمد که صفت وی آنست که مُهر نبوت میان دو کتف دارد، و صدقات نستانند، و از هدیه‌ها خورد. روزی **سلمان** در صحراء **مدینه** گوسپندان بچرا داشت کسی او را گفت که امروز مردی به **مدینه** در آمده است و میگوید که من پیغامبرم و **سلمان** روزگاری بود تا درین انتظار بود، گوسپندان را فرو گذاشت و به **مدینه** در شد بنزدیک **مصطفی** ع و بوی می‌نگرست و در وی تأمل میکرد. **مصطفی** بفراست نبوی بدانست که حال وی چیست، جامهٔ خویش از پشت فرو گذاشت تا مُهر نبوت بر **سلمان** آشکارا شد. پس **سلمان** برفت و طعامی خرید و پیش **رسول** آورد **رسول** فرمود این چیست؟ **سلمان** گفت این صدقه، **مصطفی** گفت لاجاً لی اخرجها فلیأکل المسلمون. مرا باین صدقه حاجت نیست، رو بر مسلمانان بر تا ایشان بخورند. پس دیگر بار **سلمان** رفت و طعامی دیگر آورد **مصطفی** گفت این چیست؟ **سلمان** گفت. هدیه، **مصطفی** فرمود اکنون بنشین تا بیکدیگر بخوریم. و **سلمان** رض حدیث آن قوم خویش که بر دین عیسی بودند در گرفت. و از عبادت فراوان ایشان و مجاهدت و ریاضت بسیار که میکردند لختی باز گفت، و عبادت ایشان آن بود که از روز یکشنبه تا یکشنبه دیگر هفتهٔ روزه میداشتند، روزه وصال که افطار ایشان جز در روز یکشنبه نبود، و سخن گفتن با یکدیگر جز درین روز نبود، یک هفته هر یکی در غاری نشسته و خورد و خواب و سخن بر خود حرام کرده، و زبان باز نکر و دل با فکر پرداخته، و یک لحظه از عمر خویش با کار دنیوی و آسایش تن نداده، **سلمان** وصف الحال ایشان میکرد. **مصطفی** ع گفت - « یا سلمان هم من اهل النار » قال **سلمان** - فأظلمت علی الارض - **سلمان** گفت جهان روشن بر چشمم تاریک گشت چون از **مصطفی** شنودم که ایشان آتشیانند. ثم قال یا رسول الله لو ادر کوک صدقوک و اتبعوک. و **سلمان** بروزگار از ایشان شنیده بود که مهینهٔ پیغامبران پیغامبر آخر الزمانست و بهینهٔ دینها دین اوست، گفت - یا رسول الله اگر ترا دریافتندی ترا پس رو بودندی و استوار داشتندی. آنکه رب العالمین این آیت فرستاد در شأن ایشان :-

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا .. » - و مصطفی ع گفت در تفسیر این

آیت - « من مات علی دین عیسی ومن مات علی الاسلام قبل ان یسمع بی فهو علی خیر، ومن سمع بی الیوم و لم یؤمن بی فقد هلك . » گفت هر آنکس که پیش از بعثت ما بر شریعت و سنت عیسی بود و ما را دریافت و در آن شریعت فروشد، کار او همه خیر است، و عاقبت او رستگاری، و آنکس که ما را دریافت یا خبر بعثت ما بدو رسید و از هر دین که بر آن بود دست باز نداشت و بر پی ما و سنت ما نرفت او از جمله هالکانست.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا » - هادوا از تهود است و تهود تحرك باشد،

جهودانرا بدان یهود خوانند - لآنهم یتهودون عند قراءت التوریه چون توریت خوانند تحرك کی در خود آرند، و یقولون ان السموات والارض تحركت حين اتی الله موسی التوریه - . قال ابن جریج انما سمیت الیهود من قولهم - انا هدنا الیک - ای تبنا من عبادة العجل، و گفته اند نسبت ایشان با - یهودا - است ازین جهت ایشانرا یهود خوانند و ترسایان را - نصاری - بدان خوانند که از ده - نصره - بودند و نصره آن دیه بود که عیسی و مادرش بآن دیه فرو آمده بودند، مقاتل و قتاده گویند نام آن دیه - ناصره - بود فنسبوا الیها . وقیل سموا نصاری لقوله تع - من انصاری الی الله - وهم الحواریون . و صابئان قومی بودند که مسکن به شام داشتند و ملائکه پرست بودند و نماز به کعبه می بردند و زبور میخواندند، و گفته اند - قومی از اهل کتاب بودند و بیرون از جهودی و ترسایی دینی دگر نو نهاده بودند میان جهودی و ترسایی، و علامت ایشان آن بود که موی از میان سر باز میکردند - یعنی دوست میداشتند که کشف عورت کنند و بیحجاب باشند و شرم از مردم نداشتند - و یحبون مذاکیرهم، و شره مردان از خود می بریدند.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا » - اختلافست میان علما که این آیت محکم

است یا منسوخ، جماعتی گفتند منسوخ است و ناسخ آنست که گفت عزّ جلاله « و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه » - ابن عباس گفت چنان می نماید که عمل صالح از جهودان و ترسایان و صابئان مقبول بود و بهشت ایشانرا موعود، بحکم این آیت

که گفت « **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى...** » - پس چون آیت « ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه » فرود آمد این آیت منسوخ شد و این حکم بگشت. اما قول **مجاهد و ضحاک** آنست که این آیت محکم است و هیچ چیز از آن منسوخ نیست، و تقدیرش آنست که - **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَمَنْ آمَنَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا** - و در معنی آیت دو طریق است: - یکی آنست که « **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** » مؤمنان بحقیقت میخواهد هم از این امت و هم از امتهای گذشته، میگوید ایشان که از دل پاک و اعتقاد درست راست ایمان دارند بغیب ایمانی تصدیقی و تسلیمی، گردن نهاده و گوش فرا داشته، و رسالت و پیغام پذیرفته، از هر پیغامبر که آمد بهر هنگام که بود. « **وَالَّذِينَ هَادُوا** » و علی الخصوص قوم موسی که بر دین موسی درست آمدند و تغییر و تبدیل نکردند و در انتظار بعثت **مصطفی ع** نشستند، و بوی ایمان داشتند. و همچنین قوم عیسی که بر دین عیسی بودند و در عیسی غلو نکردند، و به **محمد** ایمان بداشتند و برین اعتقاد از دنیا بیرون شدند، و **صائبان** همچنین در وقت استقامت کار دین خویش. آنکه گفت.

« **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** » - هر که از اینان برین اعتقاد و ایمان بماند، و توفیق ثبات و لزوم ایمان یابد، تا بر آن بمیرد « **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** » - و روا باشد که اینجا راوی مضمهر نهند، یعنی - **ومن آمن بعدك یا محمد** الی یوم القيمة **فلهم اجرهم عند ربهم**. طریق دیگر آنست که - « **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** » از این امت منافقان اند که بزبان ایمان آرند و بدل نه، و ز اُمتان گذشته ایشانند که به پیغامبران گذشته ایمان دادند و به **محمد** نه، « **وَالَّذِينَ هَادُوا** » - جهودانند که بعد از موسی دین مبطل محرف گرفتند « **وَالنَّصَارَى** » ترسیانند که بعد از عیسی غلو کردند و از راه راست بگشتند، « **وَالصَّابِئِينَ** » - اصناف کفارند. « **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...** » - یعنی من آمن منهم **بالله**، میگوید ازینان هر که **بالله** ایمان آورد و بروز رستاخیز.

« وَ عَمِلْ صَالِحًا » - یعنی بالایمان محمد صلعم. و به محمد ایمان آرد و ویرا استوار گیرد و بنبوت وی گواهی دهد « فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » ایشان بشواب ایمان خویش برسند « وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ » یوم یخاف الناس، و آن روز که خلق همه در بیم و هراس باشند ایشان بی بیم و ترس باشند. « وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » علی ما خَلَقُوا و رَائِهِم مِّنَ الدُّنْيَا و عِشَاهَا عِنْدَ مَا يَنْتَهُمُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ النِّعَمِ الْمَقِيمِ و الثَّوَابِ الْجَزِيلِ - و هیچ اندوه نبود ایشانرا از مفارقت دنیا و نعیم این جهانی پس از آنك نعیم آخرت یافتند.

« وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ » - و چون پیمان ستدیم و عهد گرفتیم بر شما که چون شما را کتابی دهیم بپذیرید پس چون تورات فرستادیم گفتید نه پذیریم. مفسران گفتند آنکه که موسی از مناجات باز آمد و الواح تورات به بنی اسرائیل آورد، ایشانرا فرمود - که احکام تورات و امر و نهی که در آنست قبول کنید و آنرا کاربند شوید. ایشان شریعتی بس گران دیدند نفرت گرفتند از آن، و قبول نکردند. « وَ رَفَعْنَا قَوْفَكُمْ الطُّور » رب العالمین کوهی را فرمود از کوههای فلسطین تا از بیتخ برآمد و بر سر ایشان بداشت، چندانك لشکر ایشان بود گویند فرسنگی در فرسنگی بود نزدیک سر ایشان فرو آمد، و آتشی در پیس چشم ایشان برافروختند، و دریا از پس بود. پس ایشانرا گفتند « خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ » - ای خدو اما افتراضنا علیک، فی کتابنا من الفرائض و اقبلوه و اعملوا باجتهاد منکم فی ادائه من غیر تقصیر و لا توان میگوید گیرید و بپذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بجدی و جهدی نما، و آنرا کاربند شوید. « وَ إِذْ كُورُوا مَا فِيهِ » و آنچه در کتابست از وعده و وعید و ترغیب و ترهیب برخوانید و یاد گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی برهید. قوم موسی چون آن کوه دیدند

بر سر ایشان و آتش از پیش و دریا از پس بهمیدند و از بیم و ترس قبول کردند و سجود در افتادند، و در آن حال که سجود میکردند در کوه می نگرستند که برزبر ایشان بود و سجود ایشان بیک نیمه روی بود، ازینجاست که جهودان سجود بیک نیمه روی کنند، پس رب العالمین آن کوه از سرایشان بازبرد. ایشان گفتند یا موسی سمعنا و اطعنا و لولا الجبل ما اطعناک - اگر کسی گوید چه ثواب است ایشانرا در پذیرفتن کتاب و در آن مضطر بودند و مکره و معلوم است که با کراه بثواب نرسند؟ جواب آنست که در التزام مضطر بودند لاجرم ایشانرا در التزام ثواب نیست، اما بعد از التزام عمل کردند بآن و در عمل مضطر و مکره نبودند، ایشانرا ثواب که هست در عمل است « ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ » - ای آعرضتم عن امر الله و طاعته من بعد الميثاق و رفع الجبل - پس از آنکه عهد گرفتیم بر شما که طاعت دار باشید و کوه از سر شما باز بردیم، دیگر باره فرمان ما بگذاشتید و نقض عهد کردید.

« قُلْ لَا فُضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ » - اگر نه فضل خداوند بودی که شمارا

فرو گذاشت و مهلت داد و بعقوبت نشنافت تا قومی از شما توبه کردند و از آن تویی و نافرمانی پشیمان گشتند، اگر نه این فضل و رحمت بودی شما از هالکان و زیان کاران بودید. مصطفی گفت « لا اُحَدُّ اصبر علی اذی یسمعه من الله انه یشرك و یدعون له الصاحبة والولد، وهو یرزقهم و یعافیههم و یدفع عنهم. » و بلال سعد مرا پند دادی و گفتی: - عباد الرحمن - اربع خصال جاریات علیکم من الرحمن، مع ظلمکم انفسکم و خطایا کم: اما رزقه فدار علیکم، و اما رحمته فغیر محبوبة عنکم، و اما ستره فساغ علیکم، و اما عقابه فلم یعجل لکم، ثم انتم علی ذلك تجترئون علی الهکم! - و در قرآن ذکر رحمت فراوان است و جمله آن بده معنی باز گردند - یکی بمعنی - اسلام - است چنانک رب العالمین گفت - « و رحمة ربك خير مما يجمعون » و « قل بفضل الله و برحمته » درین دو آیت اسلام را رحمت خواند از بهر آنک بنده باسلام بر رحمت خدای میرسد هم در دنیا هم در عقبی. دیگر رحمت است بمعنی - رزق - چنانک گفت « ما یفتح الله للناس من رحمة »، و نام رحمن جل جلاله ازینجاست یعنی که روزی دهند



جهانیا نیست، برّهم و فاجرهم. لا یمنع کافراً لکفره ولا عاصياً لعصیانه. سوم رحمت است بمعنی - شفقت - کقوله نعم « وجعل بینکم مودة ورحمة » چهارم بمعنی - لطف - کقوله تعالی « فیما رحمة من الله لنت لهم » پنجم رحمت بمعنی - عفو و مغفرت - کقوله تع - « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » ششم رحمت است بمعنی - بهشت - و ذلك فی قوله - « واما الذین ابیضت وجوههم فی رحمة الله ». هفتم رحمت گفت و مراد بآن رسول خدا است و ذلك فی قوله « و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین » هشتم رحمت است بمعنی - باران - و هو فی قوله - « وهو الذی یرسل الیاح بشراً بین یدى رحمته ». نهم رحمت است بمعنی - قرآن - و هو قوله « شفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین ». دهم رحمت است بمعنی - نعمت - چنانک درین آیت گفت « فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ » ای فلولا نعمه ربکم لصرتم من المغبونین الذین خسروا الرحمة و استوجبوا العذاب.

النوبة الثالثة - قوله تع - « إِنَّ الدِّینَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا » - آلایه، هر چند که

کوشیدند ورنجها در دینداری کشیدند آن احبار جهودان و رهبان نرسیان، و چندانک توانستند در راه مجاهدت و ریاضت رفتند و نفس خود را از شهوات و مآلوفات بازداشتند و از دنیا و دنیا داران یکبارگی عزلت گرفتند، و صومعه ها بر خود زندان کردند، با اینهمه که کردند ضایع است سعی های ایشان، بل که حقیقت خود آنست که تا به محمد ایمان نیارند و او را برسالت و نبوت استوار نگیرند، آن عبادتها نا کرده گیر و آن طاعتها نا پذیرفته. رؤس دینداران و مقامات و احوال دوستان هم بر این نسق نهادند، تا بقیته از علایق بریشانست دعوی ایشان دریافت نسیم دوستی هذیانست. المکاتب عبد ما بقى علیه درهم.

تا هست ترا بنزد تو تکیه گهت مغرور دو عالمی و کار تبهت

تو تکیه بر پنداشت خود زنی، و سوداها درس گیری و غوغاها در دل، و ستور نفس را از راندن هیچ شهوت باز نگیری، آنکه طمع داری که با مردان راه در میدان

حقیقت گوی زنی، هیئات!!

تا تو بر پشت ستوری بار او بر جان تست    چون بترك وی بگفتی آتش اندر بارزن  
 و رزچاه جاه خواهی تا بر آئی مردوار    چنگ در زنجیر گوهر وار عنبر بارزن  
 « وَ اِذَا اخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ » - با همه عهد بست و از همه پیمان گرفت و همه اجابت  
 کردند، اما قومی بطوع اجابت کردند و قومی بکراه - او که بطوع اجابت کرد عیان او  
 را بارداد و مهرازل و یرادست گرفت، و او که بکراه اجابت کرد حق بروی پیوشید تادر  
 تاریکی و بیگانگی بماند. این میثاق بر عموم روزاول و در عهدازل برفت، که احدیت بردلها  
 متجلی شد، یکی را تجلی سیاست و عزت بود یکی را تجلی لطف و کرامت - آنها که اهل  
 سیاست بودند در دریای هیبت بموج دهشت غرق شدند، خردهاشان حیران و دلهاشان  
 تاریک، گرد بیگانگی بر رخسار ایشان نشسته، داغ جدائی بر پیشانی ایشان نهاده، که  
 « اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم ». و آنها که اهل لطف و کرامت بودند  
 ایشانرا بزبور انس بیار است و بنور توحید بی فروخت، و این رقص تخصیص بر ناصیه  
 دولت ایشان کشید که « اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده ». آب آشنائی را در دل  
 ایشان جوئی بریده و زرع دوستی را تخم سعادت پرکنده، و میوه بستاخ را درخت  
 دولت نشانده، و دیدار منت را چراغ معرفت افروخته، و آنکه حوالت همه با فضل و  
 رحمت خود کرده و گفته که - فلولاً فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین .

آری چون دریای فضل بموج آید جوی معصیت را در تلاطم آن امواج صولت  
 نماند. داود پیغامبر گفت - « الهی آیت اطباء عبادك لیداوونی، فكلهم علیك دلوی  
 فبؤساً للقائین من رحمتك » گفت خداوند اگر همه طبیبان عالم بر آمدم تا درد مرا  
 مری می سازند همگان مرا بتو راه نمودند، زیانکار و بینوا آنکس که از رحمت  
 تو نومیدست. فضیل عیاض در روز عرفه در موسم عرفات بآن خلق نگرست و آن سوز  
 و نیاز و آن ناز و راز ایشان دید، هر کسی دیگر دعائی و دیگر ثنائی میگفت، دستها  
 همه سوی آسمان و چشمها گریان و دلها سوزان، فضیل گفت « چه بینید و چه حکم  
 کنید؟ اگر این همه خلق دست نیاز سوی مخلوقی دراز کنند و دانگی سیم خواهند

از ایشان دریغ دارد یا نه؟ گفتند نه - گفت بخدائی خدای که بندگان را بمغفرت خود نواختن بنزدیک حق آسانتر است از آن دانگی سیم آن مخلوق باین جمع فراوان .

النوبة الاولى - قوله تع - : « وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمْ » - و نيك دانسته اید و شناخته

« الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ » ایشان که از اندازه در گذشتند از شما ، « فِي السَّبْتِ » درصید کردن روز شنبه ، « فَقُلْنَا لَهُمْ » گفتیم ما ایشانرا « كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ <sup>۶۶</sup> » کپیان <sup>(۱)</sup> گردید خوار و خاموش .

« فَجَعَلْنَاهَا زَكَاةً » - آنرا نکالی کردیم « لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا » ایشانرا که فرایبندند « وَمَا خَلَقْنَاهَا » ایشان که پسند ، « وَمَوْعِظَةً » و پندی کردیم « لِلْمُتَّقِينَ <sup>۶۶</sup> » ایشانرا که میخواهند که از عذاب و خشم خدا پرهیزده آیند .

« وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ » - یاد کن آن زمان که موسی گفت قوم خویش را <sup>۶۷</sup> « اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ » الله میفرماید شمارا « اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً » که گاوی ماده بکشید ، « قَالُوا » جواب دادند ایشان و گفتند « اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا » ما را می افسوس گیری « قَالَ » گفت موسی « اَعُوْذُ بِاللّٰهِ » فریاد خواهم بخدای ، « اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ <sup>۶۷</sup> » که من از نادانان باشم .

« قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ » - موسی را گفتند خداوند خویش را خوان و ازو خواه <sup>۶۸</sup> « يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ » تا ما را پیدا کند که آن گاو چه گاویست . « قَالَ » گفت موسی « اِنَّهٗ يَقُوْلُ » که الله میگوید - « اِنَّهَا بَقَرَةٌ » آن گاویست « لافارضٍ » نه سوده دندان و نه زاد زده ، « وَلَا يَكْرَهُ » و نه خردی نیرونا گرفته « عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ » نه پیر است و نه نوزاد ، میان این و آن - « فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ <sup>۶۸</sup> » بکنید آنچه شمارا می فرمایند و میلچید .

« قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ » - گفتند خداوند خویش را خوان و ازو خواه « يَبِينْ لَنَا » تا پیدا کند مارا « مَالُوْنَهَا » که رنگ آن گاو چیست ، « قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ » گفت - وی میگوید که آن گاویست زرد رنگ « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ » روشن است رنگ آن « تَسْرُّ النَّاسَ أَنْ يُنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ فَيَكُونُوا مِنْهَا شَرْبًا » نگرند گانرا شاد میکند از روشنائی .

« قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ » گفتند خداوند خویش را خوان و از وی خواه « يَبِينْ لَنَا مَا هِيَ » تا پیدا کند مارا که آن گاو چیست ؛ « إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عِلْمُنَا » که جنس گاو بر ما مشتبه شد ، « وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ » و ما اگر خدا خواهد بدان راهبرانیم .

« قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ » - گفت وی میگوید که آن گاویست « لَا ذَلُولَ تُثَمِّرُ الْأَرْضَ » نه کارشکسته است و نرم چنانک زمین شکافد ، « وَلَا تَسْقِي الْحَرَّاتَ » و نه کشت زار را آب کشد ، « مُسَلَّمَةٌ » از عیبها رها نیده و رسته ، « لَا شَيْءَ فِيهَا » در همه پوست وی جز زان رنگ زردی رنگی نیست ، « قَالُوا » - گفتند موسی را « الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ » اکنون جواب بسزا آوردی ، « فَذَبْحُوهَا » پس آن گاو را بکشند « وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ »<sup>۷۱</sup> و نزدیک بودی و خواستندی که آنرا نیابندی و نکشتندی از بس که پرسیدند و پیچیدند و حجت می گرفتند .

النُّبُوءَةُ الثَّانِيَّةُ - قوله تم : « وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ »<sup>۷۲</sup> آیه ، ابن عباس گفت خدای عزوجل

جهودانرا تعظیم روز آدینه فرمود چنانک مسلمانانرا فرمود ، پس ایشان مخالفت کردند و روز شنبه اختیار کردند و آنرا معظّم داشتند و فرمان حق بجای بگذاشتند ، الله تم درین روز شنبه کار بریشان سخت فرا گرفت ، تا هر چه ایشانرا بدیگر روزها حلال است از کسب کردن و ساز معیشت ساختن درین روز بریشان حرام کرد ، اکنون ایشان

تعظیم این روز بجای می‌آرند و مزد بدان نستانند از جهت عدم تعظیم روز جمعه، و اگر نافرمانی کنند بعقوبت رسند.

در بعضی روایات آورده‌اند که داود ع مردی را دید روز شنبه که هیزم بر پشت داشت بفرمود تا او را بردار کردند. و رب العزة جل جلاله از عهد گرفتن بریشان در تعظیم روز شنبه خبر میدهد و میگوید - « وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ » ایشانرا گفتیم در روز شنبه از اندازه درمگذرید، و کسب نکنید که آن بر شما حرام است، و کسب ایشان ماهی گرفتن بود. روز شنبه ماهیان دریا جمله بر روی آب می‌آمدند، و خرطومهای خویش بیرون می‌کردند و روزهای دیگر بقعر دریا پنهان می‌شدند. و ذلك فی قوله تم « إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمٌ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ » پس ایشان حیلت ساختند و گرد دریا حوضها فرو بردند و از دریا جویها بدان گشادند، تا روز شنبه دریا موج زدی و ماهیانرا در آن حوض کردی، پس نتوانستندی فایرون شدن، که آب اندر حوضها اندك بودی و راه آن بسته، پس روز یکشنبه آب ماهیان بیرون می‌کردند. و گفته‌اند شصتا (۱) نیز در دریا می‌گذاشتند تا ماهی در آن افتادی، آنکه همچنان فرو گذاشته استوار می‌کردند تا روز یکشنبه روزگاری در آن بودند، و رب العزة ایشانرا فرا می‌گذاشت، تا دل‌های ایشان سخت شد و بر نافرمانی دلیر شدند. پس رب العالمین ایشانرا فرا گرفت و عقوبت فرستاد. و همانست که مصطفی ع گفت - ان الله يمهل الظالم حتى اذا اخذهم لم يفلته، ثم قرأ - « وَ كَذَلِكَ اخذ ربك انا اخذ القرى و هي ظالمة » ابن عباس گفت: جمله اهل آن شهر هفتاد هزار بودند و سه گروه شدند: - گروهی نافرمانی کردند و از تعظیم روز شنبه دست بازداشتند، و فسق و فجور و خمر و زمر درین روز پیش گرفتند، و عید خود ساختند، و قومی ایشانرا نهی می‌کردند و بعقوبت می‌ترسانیدند و بدان رضا نمیدادند، و سه دیگر خاموش بودند، نه خود می‌کردند و نه ایشانرا می‌باز زدند. ابن عباس گفت - نجی الناهون و اهلك المصطادون ولا ادری ما فعل بالساكتين. اما مسئله حیلت در شرعیات - علما در آن مختلف‌اند. اصحاب رأی علی الاطلاق روا

(۱) الشص بالكسر قلاب جمعه، شصوص.

دارند ساختن حیلت تا حرامی حلال گردانند، ازینجا گفت **ابو یوسف** قاضی از اصحاب ایشان که ما نقموا علينا الا انا جئنا الى اشیاء حرام فاحتلنا حتى صارت حلالاً. و مالک و اصحاب وی البته بهیچوجه حیلت روا ندارند تا محظوری حلال گردانند و مذهب امام **احمد** همین است و گفت - اگر کسی سوگند یاد کند که با فلان کس سخن نگویم پس با وی نویسد سوگند دروغ کرد، و کفّارت لازم آمد، که این نبستن حیلت آن سخن گفتن است: و حیلت ممنوع است. از عایشه پرسیدند که چه گوئی در مُحَرَّم که گوشت صید دردیگ نهد و از آن طبیخ سازد، پس گوید - اِنَّا لَا آكُلُ اللَّحْمِ وَآكُلُ الْمَرْقَةِ - فقالت عایشه - اما صاحب المرقه فعليه لعنة الله. اما مذهب **شافعی** و اتباع وی آنست که بکاری مباح بمباح رسیدن جائز است، و حیلت در آن روا. اما بچیزی مُحَرَّم بمباح رسیدن روا نیست و حیلت در آن باطل است، که عین حرام بحیلت حلال نشود، نه بینی که بر بنی اسرائیل ماهی گرفتن باصل حرام بود، نه چنان که بر صفتی حرام بود و بر صفتی حلال. تا بر آن صفت که حلال بودی حیلت کردندی و بدست آوردندی، بلکه عین آن مُحَرَّم بود لاجرم هر حیلت که ساختند آن تحریم بر نخاست و عقوبت بایشان فرو آمد، که ایشان بچیزی مُحَرَّم مباح طلب میکردند، و این چنین حیلت روا نیست. و به قال الشافعی.

قوله تم «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ» - گفته اند این خطاب با آن جهودان است که در عهد رسول خدا بودند. میگوید نیک دانید شما احوال پدران و اسلاف شما که نافرمانی کردند و از اندازه در گذشتند، پس از آنک ایشانرا گفته بودند «لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ». و این قصه در عهد داود پیغامبر رفت. و آن قوم اهل ایله بودند پیشین شهری از شهرهای شام که از مدینه مصطفی بشام روند داود دعاء بد کرد بر ایشان و گفت «اللهم ان عبادك قد خالفوا امرک، و ترکوا قولک، فاجعلهم آية و مثلاً لخلقك» بارخدایا، این بندگان تو فرمان تو بر کار نگرفتند، و پیمان تو بشکستند، ایشانرا نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند. رب العالمین گفت - «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» - ایشانرا گفتیم کیان گردید

خوار و بی‌سخن و نومید و دور از رحمت خداوند عزوجل . چنین گویند که قومی صالحان که در میان ایشان بودند و آنرا بدل منکر بودند و بزبان نهی میکردند اما تغییر آن حال نمی‌توانستند کرد که قوتی و شوکتی نداشتند، این قوم جدائی گرفتند از ایشان، و دیواری برآوردند میان هر دو گروه، ترسیدند که اگر عذابی در رسد در همه گیرد. خبر درست است از **مصطفی صلعم** «ما من قوم يعمل بین ظهرا ینهم بمعاصی الله عز و جل فلم یغیروا الا یمهم الله بعذاب» و الیه الاشارة بقوله تم «کانوا لایتناھون عن منکر فعلوه» و قال تم «لولا ینھیم الربا ینون والاحبار عن قولهم الانم». و قال رجل لابی هريرة - ان الطالم لا یضرا نفسه، فقال ابو هريرة والذی نفس ابی هريرة بیده ان الحباری لیموت فی وکرها وان الضب یموت فی جحره من ظلم بنی آدم - وعن زینب - ان النبی صلعم - استیقظ یوماً من نومه محمراً وجهه . وهو یقول - لا اله الا الله ویل للعرب من شرٍ قد اقترب . فتح الیوم من ردم **یا جوج** و **ما جوج** مثل هذه، وعقد تسعین، قالت زینب یا رسول الله انھلک وفینا الصالحون . قال نعم اذا کثر الخبث .

رجعنا الی القصة - روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از خانه‌های خویش بیرون آمدند و ایشان که اهل فساد بودند از جانب خویش دروازه باز ننهاده بودند، و نیز حس و حرکت و آواز قوم که هر روز می‌شنیدند آن روز نشنیدند. مردی بر سر دیوار کردند نگرست دریشان، همه کیمیا را دید که در یکدیگر می‌افتادند. گفته‌اند در تفسیر که هر چه جوانان بودند کپیان گشتند و هر چه پیران بودند خنازیر شدند. سه روز بر آن صفت بودند و پس از آن هیچ نماندند. **عبداللہ مسعود** گفت - از مصطفی پرسیدم که این کپیان و خوگان از نسل جهودان اند. فقال رسول الله صلعم - ان الله عزوجل لم یلعن قوماً قط فمسخهم فکان لهم نسل حتی یھلکم، ولكن هذا خلق کان، فلما غضب الله علی الیهود مسخهم وجعلهم مثلاً.

«فَجَعَلْنَا هَا نَكَالًا» - میگوید آن عقوبت و مسخ در آن شهر آن قوم را عبرتی

کردیم و فضیحتی، تا هر که آنرا شنود یا ببند بسته ماند از چنین کاری که عقوبتش

اینست . فکل بند پای است ، و نکول باز ایستادن است از رفتن در کاری یا سخنی ، و باز نشستن از اقرار ، « اِنَّ لَدُنْیَا اَنْکَالًا » « والله اشد باساً و اشد تنکیلاً » از آن است . « لِمَا بَیْنَ يَدَیْهَا » - میگوید عبرتی کردیم ایشانرا که فرا پیش اند یعنی اهل شام « وَاِیْنِیَّ » و ایشان که پسندیدند یعنی اهل یمن . « لِمَا بَیْنَ يَدَیْهَا » ای اللام التي ترى تلك الفرقة الممسوخة - یعنی امتی را که حاضر بودند و ایشانرا می دیدند « وَاِیْنِیَّ » و امتها که پس از ایشان آیند و قصه ایشان بشنوند . و قيل عقوبة لما مضى من ذنوبهم و عبرة لمن بعدهم - میگوید آنرا کردیم تا گناهان ایشانرا عقوبت باشد و پسینان را عبرت باشد .

« وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِیْنَ » ای للمؤمنین من هذه الامة ، فلا يفعلون مثل فعلهم ، و قيل من سایر الامم .

قوله تم . « وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً » -

مفسران گفتند مردی در بنی اسرائیل درویش بود و عمزاده توانگر داشت بمیراث عمزاده خود شتافت ، شب رفت و ویرا بکشت ، و بسطی دیگر بود و در خانه ایشان بیو کند ، بامداد آن سبط کشته بیگانه دیدند بر در خویش ، و سبط این کشته مرد خویش را نیافتند ، جستند و بر در بیگانگان یافتند کشته ، خصومت در گرفتند اینان گفتند که مرد خویش بر در شما کشته می یابیم ، و ایشان گفتند که کشته خویش بدر سرای ما آوردید و بر ما آلودید ، دست بسلاح زدند ، و روی بجنگ آوردند ، آخر گفتند که وحی پیوسته است و پیغامبر بجای ، بروی رویم بر موسی آمدند و قصه بر وی عرضه کردند .

موسی دفت :- « اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً » - الله میفرماید شما را که

گاوای ماده بکشید . جواب دادند ایشان « اَتَتَّحِذُنَا هُزُوًا » از جواب این خصومت در گاو چیست ؟ ما را می بافوس گیری از جفا کاری که بودند و غلیظ طبعی . چون حکمت در آن فرمان ندانستند اضافت سُخریت با پیغامبر کردند ، تا پیغامبر گفت .



«أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» - این سخریت کار جاهلانست و من فریاد خواهم بخدای که کار جاهلان کنم . مفسران گفتند این آنگه بود که هنوز در مصر بودند دریا ناگذاشته، و غرق فرعون و کسان او نادیده، پس ازین قصه‌ها رفت که شرح آن بجای خویش کردیم .

«قَالُوا اذْعُ لِنَارِكَ» - وهب منبه گفت :- دربنی اسرائیل جوانی بود مادر داشت و آن مادر را نوازنده بود بر دل و گوش، و بروی بار و مهربان و کسب وی آن بود که هر روز پشته هیزم بیاوردی و ببازار بفروختی، ثلثی از بهای آن هیزم بصدقه میدادی، و ثلثی خود بکار می‌پردی، و ثلثی بمادر میدادی چون شب در آمدی آن جوان شب را بسه قسم نهاده یک قسم نماز را و یک قسم خواب را و یک قسم بر بالین مادر بنشستی و تسبیح و تکبیر و تهلیل ویرا تلقین میکردی، که مادر از قیام شب عاجز بود . روز گاری برین صفت می‌بودند . رب العالمین خواست که آن جوان را بی‌نیاز کند و بر که آن بر و نیکی فراوی رساند . ابوهرورن مدینی گفت - البر مع الوالدین منشأة فی العمر ومثواه فی المال ومحبة فی الاهل . پس آن جوان بنی اسرائیل که با مادر برین صفت بود در همه جهان گاوی داشت، رب العزة تقدیر چنان کرد که در بنی اسرائیل عامیل را بکشند و کشنده وی پنهان شد . خدای عز و جل ایشانرا فرمود تا اظهار آن سر را گاوی زرد رنگ، روشن، نیکو، نه پیر، و نه نوزاد، نه فرسوده، نه کار شکسته بکشند و چنین گاو هیچکس را نبود در آن وقت مگر این جوانرا . فرشته بوی آمد در صورت آدمی در دشت و ویرا گفت - این گاو از تو بخواهند خواست کشتن را بفرمان آسمانی و پیغام خدای، آنرا به مفروش بکم از پری پوست وی دینار . گفت - چنین کنم . پس ایشان بدل آن گاو نیافتند و از وی بخريدند، و پیری پوست آن دینار فراوی دادند . درین قصه دو حکمت نیکوست :- یکی برکت بر بر مادر در حق آن جوان که پیدا شد . دیگر عقوبت تعنت جستن بر پیغامبر در حق بنی اسرائیل که بسیار می‌پرسیدند و می‌پیچیدند . وعن ابی قلابة قال قال رسول الله صلعم :- ایاکم والتشدید فانما هلك من کان قبلکم بالتشدید علی انفسهم، فشدد علیهم، فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار - از اول ایشانرا

بکشتن گاوی فرمودند هر کدام که باشد، و ایشان بطریق تعنت سؤال بسیار میکردند و رب العالمین بعقوبت آن تعنت کار بریشان سخت کرد.

گفتند: - یا موسی « اُدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَّا بَيْنَ ذَلِكَ » - پیرس از خداوند خویش که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چو نیست؟ ایشانرا جواب آمد که میانه گاوی است در زاد جوانست و تمام، نه نوزادی نارسیده و نه پیری شکسته. « فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ » - آنچه میفرماید شما را بکنید و بیش ازین پرسید و مپرسید. اگر ایشان برین اقتضار کردند و بیش ازین پرسیدندی کار برایشان آسانتر آمدی، لکن شدد و افشاد الله علیهم. دیگر باره از رنگ آن گاو پرسیدند جواب آمد که رنگ آن زردست زردی روشن، نیکو، در تندرستی و جوانی، و نیکو رنگی، کسی که در آن نگردد شاد شود و خواهد که باز بیند. روایت کردند از ابن عباس که گفت « من لبس نعلًا صفرًا لم یزل فی سرورٍ مادام لابسها » و ذلك قوله « صَفْرَاءُ فَاقْعُ لَوْنَهَا تَسْرُ - الْمُنَاطِرِينَ » وقال ابن الزبیر: ایا کم ولبس هذه النعال السود فانها تورث الهم والنسیان. « قَالُوا اُدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا » دیگر باره پرسیدند که چه گاوی است أسائمه ام عاملة؟ چرند است یا کار کننده؟ که این گاو ان بر ما مشبه شدند « وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ » - قال النبی « لولم یستثنو ما بینت الهم الى الابد » « قَالِ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْاَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ » - ایشانرا جواب آمد که آن گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد و نرم نیست که زود فرا دست آید. « مُسَلَّمَةٌ » دست و پای درست دارد و خلقت نیکو و آثار عمل بروی. « لَا شِیْءَ فِیْهَا » - قیل لا عیب فیها، و قیل لا بیاض فیها، و قیل لا لون فیها بخلاف سایر لونها، در آن هیچ عیب نه و بیرون از رنگ زردی هیچ رنگ نه.

« قَالُوا لَا اَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ » - ایشان گفتند موسی را اکنون جواب بسزا آوردی

وصفت آن بدانستیم و شناختیم، طلب کردند و پیش آن جوان پارسا یافتند و به پُری پوست آن دینار بخریدند، و از آن که گران بها بود کامستندید<sup>(۱)</sup> و نزدیک بود که نخریدندی و نه کشتندی. **عکرمه** گفت بهای آن دیناری بود لکن خدای عزوجل حکمتی را که میدانست چنان تقدیر کرد.

«قَدْ بَحَوْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ» - **محمد بن کعب القرظی** گفت - آن روز که ایشانرا بکشتن گاو فرمودند آن گاو نه در شکم مادر بود و نه در صلب پدر. **ابن عباس** گفت - چهل سال می پیدچیدند و می پرسیدند و طلب میکردند پس بیافتند.

**النوبة الثالثة** - قوله تع: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ آَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»  
اشارت بقهر خداوند است و ایبگانگان، چنانک دوستانرا نوازنده است بیگانگانرا گیرنده است، و چنانک نواخت وی بنواخت دیگران نماند، گرفتن وی نیز بگرفتن دیگران نماند. والله اشدّ بأساً و اشدّ تنکیلاً - الله سخت گیر تر از همه گیرندگانست، فرو برنده جبارانست، دادخواه ستمکارانست، شکننده کاههای بندگانست، نه از کسی بهیم نه کر دوی بروی تاوانست، که کرد گار جهانیا نیست و هست کننده ایشانست. معاشر المسالین! از بطش وی هراس گیرید و ایمن منشینید! که اگر ایشانرا مسخ ظاهر عقوبت بودست این امترا مسخ باطن عقوبت است! و رب العالمین چون بریشان خشم گرفت رنگ ایشان از آنجا که صورت است بگردانید، اگر برین امت خشم گیرد و العیاذ بالله رنگ اینان از روی سیرت بگرداند، اگر ایشانرا بجرم خویش روی سیاه گردانید اینانرا بجرم خویش دل سیاه کند. «کلاً بل ران علی قلوبهم» «و نقلب افئدتهم و ابصارهم» و کسی را که امروز وی دل وی از خود بگرداند بیم است که فردا چون در گور شود روی وی از قبله بگرداند، فردا روسیاه باشد. **ابو اسحق فزاری** گفت مردی پیش ما بسیار آمدی و یک نیمه روی وی پوشیده بود. گفتم چرا پوشیده؟ گفت اگر امان دهی بگویم. گفتم - ترا امانست. فقال: کنت نباشاً فدفنت امرأة فذهبت فنبشتها حتی ضربت بیدی الى اللّافة فمددت و جعلت تمدّهی ایضاً. فقلت اترها

(۱) کذا فی نسخه الف. و خواستند فی نسخه ج

تغلبنی. فجنّوتُ علی رکبتی فمددتُ فرفعتُ یدها فلطممتنی. فاذا کشف عن وجهه فاذا اثر خمس اصابع فی وجهه، قال ثم ددتُ علیها لفاقتها وازارها، ثم رددت اللبن وجعلت علی نفسی ان لا انبش ماعشت. قال **ابو اسحق** - فکتبتُ الی الازعای بذلك فکتب الی ویحک سله عمّن مات من اهل التوحید وکان یوجّه الی القبلة احوّل وجهه ام ترک وجهه الی القبلة. فالثی عن ذلك فقال اکثر ذلك حوّل وجهه عن القبلة قال - فکتبت الی الازعای بذلك فکتب الی «انا لله وانا الیه راجعون» ثلاثة مرات. اما من حوّل وجهه عن القبلة فانه مات علی غیر السنة،

« وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تَذَبَحُوْا بَقَرَةً » - این قصه گاو بنی اسرائیل و ذکر صفات وی درین آیات از لطائف حکمت و جواهر عزت قرآن است، و قرآن خود بحر محیط است ای بسا لؤلؤ شاهوار و در شب افروز که در قعر این بحر است اما کسی باید که هر چه رب العزة در صفت گاو بنی اسرائیل گفت از روی اشارت در صفات خود بیند، و بآن مقام رسد تا غواصی این بحر را بشاید. و آن عجائب الذخائر و در الغیب او را بخود راه دهد، و جمله آن صفات در بن سه آیت مُبین کرد یکی « لَا فَاْرِضْ وَلَا بَکْرٌ » دیگر - « صَفْرَاءُ فَاَفَعَلُوْهُنَّ » سدیگر « لَا ذُلُوْلٌ تُشِیْرُ الْاَرْضَ » - اول « لَا فَاْرِضْ وَلَا بَکْرٌ » - میگوید نه پیری فرو ریخته نه نوزادی نارسیده، یعنی که قدم این جوانمردان در دایره طریقت آنکه مستقیم شود که سُکر شباب و شره جوانی ایشانرا حجاب نکند و ضعف پیری معطل ندارد، نه بینی که مصطفی آنکه وحی بوی پیوست که نه بحال صبی قریب عهد بود و نه روزگار وی بارندل العمر رسیده بود. اگر تمامتر از این حالی بودی وحی به سید در آن حال پیوستی، هر ارادت که با سُکر شباب قرین شود همیشه از راهزنان به بیم بود و کم افتد جوانی نو ارادت که از راهزنان ایمن شود و اگر افتد در مملکت عزیز باشد مصطفی از اینجا گفت که « عجب ربکم من شاب لیس له صبوۃ »

صفت دیگر خوان « صَفْرَاءُ فَاَفَعَلُوْهُنَّ تَسْرُ الْمَاطِرِیْنَ » - آن جوانمردان

که در حال کمال بشریت قدم در میدان طریقت نهاده و بدان مستقیم شدند، احدیت ایشانرا برنگ دوستی برآرد، و رنگ دوستی رنگ بیرنگی است. هرچه رنگ رنگ آمیزانست ازیشان پاک فرو شوید - « و نزعنا مافی صدورهم من غلّ » تا همه روح پاک شود، نهاد ایشان و معانی همه یک صفت گیرد. هرچشمی که دریشان نگردد روشن شود، هر دلی که در کار ایشان تأمل کند آشنا گردد. **سفیان ثوری** بیمار شد و دلیل وی پیش طبیب ترسا بردند. طبیب در آن می نگریست و تأمل میکرد، پس گفت - عجب حالی می بینم این مردی است که از ترس خدای عزوجل جگر وی خون شدست و از مجرای آب بیرون آمده است، این دین که وی بر آنست جز حق نیست، «اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمداً رسول الله». طبیب ترسا چون در دلیل وی نگریست آشنا گشت پس کسی که در روی دوستان حق نگردد از اعتقاد پاک و در سیرت ایشان تأمل کند، از مهر دل خود چون شود؟ اینست که میگوید «فأفزع لَوْنُهَا تُسْرُ الْمَظْطَرِّينَ» - رنگی که نگرند گانرا شاد کند رنگ آشنائی و دوستی است، امروز ایشانرا برنگ آشنائی و دوستی برآرد، و چه رنگ است ازین نکوتر؟ يقول نعم - «ومن احسن من الله صبغة» و فردا ایشانرا بنور خود رنگین کند، كما قال النبي صلعم :- «فیصبغون بنور الرحمن عزوجل» صفت سوم آنست که گفت :- «لَا ذُلُّ لَوْ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرثَ مُسَلِّمَةً لِأَشْيَةِ فِيهَا» - پاکند و هنری و بهروز و نیکو سیرت و روزافزون، نه بعیب رسمیان آلوده، نه بمقام دون همتان فرو آمده، نه رقم دوستی اغیار بریشان کشیده، نه داغ اسباب بریشان نهاده، نه سلطان بشریت بریشان دست یافته، نه قاضی شهوات بریشان حکمی رانده، نه باشکال و امثال گرائیده، نه باختیار و احتیال خود تکیه کرده، چنانکه معبود یکی شناسند مقصود یکی دانند و مشهود یکی، و موجود یکی،

هموم رجال فی امور کثیره و همی من الدنيا صدیق مساعد  
هر کسی محراب دارد هر سوئی باز محراب سنائی کوی او.

النوبة الاولى - قوله تم: «وَإِذ قَتَلْتُمْ نَفْسًا» - و شما آئید که یکی را

بکشید، « فَأَدْرَأْتُمْ فِيهَا » و در آن کشته پیکار در گرفتید، « وَاللَّهُ يُخْرِجُ » و الله بیرون آورده است و آشکارا کننده « مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ »<sup>۷۲</sup> آنچه شما پنهان میدارید که کشنده وی کیست.

« فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ » - گفتیم بزنید این کشته را « بِبَعْضِهَا » بجیزی از گوشت آن گاو، « كَذَلِكَ » چنین که دیدید « يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى » مردگان را زنده کند، « وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ » و می نماید شمارا نشانه های توانائی و نیک خدائی خویش « لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ »<sup>۷۳</sup> تا دریابید شما.

« ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ » - پس سخت گشت دل های شما، « مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ » پس آن نشانه های مهربانی و نیک خدائی که از من دیدید، « فِيهِ كَالْحِجَارَةِ » تا گوئی که آن دلها از سختی چون سنگ است « أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً » بل که سخت تر از سنگ « وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ » و از سنگها سنگ است « لَمَا يَتَّقِ جَرْمُهُ الْإِنْهَارُ » که از آن جویها میرود، « وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّ » از آن سنگ است که می شکافد، « فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ » و آب از آن بیرون می آید، « وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَنْهَطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ » و از آن هست که از بالا بهامون می افتد از ترس خداوند، « وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ »<sup>۷۴</sup> و خدا از کرد شما نا آگاه نیست.

« أَفَتَطْمَعُونَ » می پیوسید و طمع میدارید، « أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ » که شما را استوار گیرند « وَ قَدْ كَانَ قَرِيقٌ مِنْهُمْ » و گروهی از ایشان بودند « يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ » که سخن خدای عزوجل می شنیدند « ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ » پس آن می بگردانیدند، « مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ » پس از آنک دانسته بودند و شناخته « وَ هُمْ يَعْلَمُونَ »<sup>۷۵</sup> و ایشان میدانستند که آنچه میگویند دروغ زنان اند و گناهکار.

« وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا - وَ چون گرویدگان را بینند « قَالُوا آمَنَّا »  
 گویند ما گرویدیم و استوار داشتیم ، « وَ إِذَا خَلَا بِعَضْفِهِمُ إِلَيَّ بَعْضٌ » و آنکه که  
 بایکدیگر افتند بی شما و خالی افتند از شما ، « قَالُوا » یکدیگر را گویند « أَنْجِدْنَا نَهُمْ »  
 ایشانرا می سخن میگوئید ( از توریة ) و می آگاه کنند « لِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ »  
 از آنچه الله گشاد بر شما « لِيُجَاجِزَكُمْ بِهِ » تا فردا بر شما حجت آرند بآن « عِنْدَ  
 رَبِّكُمْ » نزدیک خداوند شما ، « أَفَلَا تَعْقِلُونَ »<sup>۷۶</sup> می در نیابید ؟

النوبة الثانية - قوله تع : « وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا » - هر چند که  
 این آیت در نظم قرآن با آخر قصه گفت اما در معنی اول قصه است که تا آن شخص  
 کشته نشد قصه گاو نرفت . و معنی تدأرو - تدافع - است ، چنانکه قصه در میان قومی  
 افتد این سخن آن باز میدهد و آن سخن این رد میکند . « وَ إِذْ قَتَلْتُمْ » - میگوید  
 شما یکدیگر بکشید - یعنی عامیل و در آن کشته خصومت در گرفتید و از خلق پنهان  
 میداشتید و خدای عز و جل آن سر آشکارا کرد و کشنده پیدا ، تا امروز در میان  
 خلق رسوا شد و فردا بعذاب آخرت گرفتار شود . قال النبی صلعم - « زوال الدنيا اھون  
 عند الله من قتل رجل مؤمن » ، و من اعان علی قتل مؤمن بشطر كلمة جاء يوم القيمة  
 مکتوب بین عینیه - آیس من رحمة الله - و اول ما یقضى بین الناس يوم القيمة فی الدماء .  
 و سئل النبی صلعم عن القاتل والآمر - « فقال قسمت النار سبعین جزءاً فللآمر تسعة  
 وستون و للقاتل جزء و حسبہ » .

« وَاللَّهُ يُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ » - دلیل است که هر که در سر عملی کند  
 خیر یا شر طاعت یا معصیت رب العالمین آن عمل آشکارا کند و پنهان فرو نگذارد . ازینجا  
 گفت مصطفی ع :- « لو ان احدکم یعمل فی صخرة صماء لیس لها بابٌ ولا کوةٌ لخرج  
 عمله للناس کائناً ما کان . » و قال عثمان بن عفان - من عمل عملاً کساه الله ردائه ان  
 خیراً فخیرٌ وان شراً فشرٌ .

« قَتَلْنَا أَصْرِي بُوهُ بِعَصْفِهَا » - گفتیم این گشته را بزئید بلختی از آن گاو ،  
 عکرمه و کلبی گفتند - از ران گاو لختی بروی زدند . ضحاک گفت . زبان گاو بروی  
 زدند . ابن جریر گفت ضرب بعجب ذنبها ، لانه اصل البدن و اساسه علیه ، ركب الخلق  
 ومنه مدة المضغه طولا وعرضا ، لقول النبي صلعم - « كل ابن آدم يبلى الا عجب الذنب  
 فانه منه خلق وفيه يركب » . ابن عباس گفت - استخوان اصل گوش بروی زدند كه  
 محل حيوة است و محل روح ومقتل آدمی ، و قول مختار اینست وتقدير الآية « قَتَلْنَا  
 أَصْرِي بُوهُ بِعَصْفِهَا » - ف ضرب فحیی - آن بروی زدند و بفرمان خدای عزوجل زنده  
 شد ، و فراهم آمد ، و عمزاده خود را گفت - انت قتلتنی - این بگفت آنكه بیفتاد و بحال  
 مردگی باز شد .

رب العالمین گفت :- « كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ  
 تَعْقِلُونَ » - این آیت حجت است بر مشرکان عرب كه اصل بعث را منكر شدند ، و  
 حجت است بر قومی فلاسفه كه بعث اجساد و اعیان را منكر اند . فان هذا القليل احيى  
 بعينه يشخب دماً . و روی آن ابا رزین العقیلی سئل رسول الله صلعم كيف -  
 يحيى الله الموتى ؟ قال يا ابا رزین ، أما مررت بارض مجذبة ؟ قال بلى يا رسول الله  
 قال ثم مررت بها مخضبة ؟ قال بلى يا رسول الله - قال كذلك النشور .

« ثُمَّ قَسَمْتَ فُلُوبُكُمْ » - ابن خطاب با جهودان است . رب العالمین میگوید پس از  
 آنك آیات و روایات قدرت مادی دید و لطائف حكمت و عجائب صنعت در مرده زنده گردانیدن  
 و كوه از بیخ بر آوردن و بر زور (۱) شما بداشتن و آب از سنگ روانیدن و قومی را  
 صورت بگردانیدن - پس ازین عجایب كه دیدید دیگر باره دلهاى شما سخت شد كلبی  
 گفت پس از آنك مرده زنده شد و بگفت كه کیست كشنده من ، ایشان قبول نكردند و گفتند

(۱) زور كذافی نسخه الف ، و زبر فی نسخه ج .



ما نکشتم، رب العالمین گفت سخت است دل‌های شما و سیاه و غلیظ که مرده پیش چشم زنده شد و بگفت که کشنده من کیست و شما می‌نپذیرید. و قسوة در دل آنست که رحمت و رقت و تواضع در آن نگیرد، و کارهای پسندیده را و انواع خیر را نرم نشود. **مصطفی** ع گفت: « لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله عز و جل، فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب، و ان ابعدا الناس من الله القلب القاسی ». وعن **حدیقه** قال: تعرض القتن علی القلوب عرض الحصر فای قلب اشربها نکتت فیه نکته سوداء، وای قلب انکرها نکتت فیه نکته بیضاء، حتی تكون القلوب علی قلبین - قلب ابیض مثل الصفا لا تضربه فتنة، و قلب اسود مرید کالکوز مخفیاً و امال کفه لایعرف معروفاً ولا ینکر منکراً. » پارسی خبر **حدیقه** آنست - که فتنه‌ها بر دل‌ها باز گسترانند چنانک حصر گسترانند، هر دل که بفتنه‌ها مایل باشد و آنرا گیرا بود نکته سیاه بر آن زنند و هر دل که بآن فتنه‌ها در نسازد و آنرا منکر شود نکته سپید بر آن زنند، پس می‌دان که دل‌ها بر دو قسم است یکی همچون سنگ سپید سخت که هیچ فتنه در خود نپذیرد، دیگری سیاه خاک آلود همچون کوزه سرنگون چنانک درین کوزه سرنگون آب نماند، در چنین دل خیر و طاعت نماند. رب العالمین دل‌های جهودان را این صفت کرد و گفت: ایمان بنبوت **مصطفی** و صدق وی که سر همه خیرات است درد دل ایشان نمی‌شود پس از آنک صدق وی شناختند و دانستند. اینست معنی قسوت در دل‌های جهودان. پس دل‌های ایشان باسنگ برابر کرد در سختی و درشتی و گفت « فیهی کالججارة أو أشد قسوة » - آن دل‌ها همچون سنگ است بلکه سخت‌تر که از سنگ آب آید و اگر چه آب در آن نشود، و از دل سخت نه اجابت آید و نه پند در آن شود. آنکه سنگ را معذور کرد و دل‌های ایشان نامعذور، و سنگ خاره را فضل‌داد بر دل سخت و بتفصیل گفت « و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار » و از سنگ‌ها هست که از آن جوی‌ها می‌رود و از کوه‌ها هست که از آن دجله و فرات و سیحون و جیحون می‌رود، و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء » - و از آن هست که می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید،

یعنی آن سنگها که در جهان پراکنده است و از آن چشمه ها می‌رود - « وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَحِيطُ مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ » - و از آن هست که از بالا نشیب می‌گیرد و بهامون می‌افتد، همچون آن کوه که برابر طور بود و رب العزة آن وقت که با موسی سخن گفت آن کوه منجلی شد، یعنی پیدا شد بقدر يك بند سرانگشت کهن تا بعضی از آن کوه به شام افتاد و یمن و بعضی خرد گشت، چون ریگ و درعالمه بپراکند. « مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ » می‌گوید: - آن رفتن جویها از آن سنگ و چکیدن آب از آن، و آمدن آن از بالا بهامون، همه از ترس خداوند است جلّ جلاله، یعنی که سنگها که باترس است و دل این جهودان بی ترس. قومی از اهل تأویل آیت از ظاهر بگردانیدند و بر مجاز حمل کردند و گفتند نسبت خشیت با سنگ بر سبیل تسبیب است نه بر سبیل تحقق، یعنی که ناظر در آن نگرد قدرت الله ببند، خشیت بوی در آید، و تسبیح موات و جمادات که قرآن از آن خبر میدهد هم برین تأویل برانندند و از ظاهر بگردانیدند. و این تأویل بمذهب اهل سنت باطل است که در ضمن آن ابطال صیغت کلام حق است و ابطال معجزه رسول ع و تسبیح سنگ ریزه در حضرت مصطفی ع و تسبیح جفنه که از آن طعام می‌خوردند و همین ستون که در مسجد رسول خدا شنودند هم ازین باب است و همه در اخبار صحیح است و از معجزات مصطفی است و نشان صحت نبوت وی صلعم. اگر از ظاهر بگردانیم بر آن تأویل که ایشان گفتند هم در آن ابطال صیغت باشد و هم ابطال معجزه رسول، و این در دین روا نیست و مقتضی ایمان نیست. و هم ازین باب است آنچه در قرآن آید که آسمان الله را پاسخ داد که فرمانبرداریم و ذلك فی قوله - « اتینا طائعين » - و فردا اندامهای کافر گواهی میدهد بر کافر بسختی گشاده روشن. چنانکه الله گفت - « و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا » و دوزخ را خشم اثبات کرد آنجا که گفت - « نکاد تمیّز من الغیظ » و آتش را سخن گفتن اثبات کرد گفت - « و تقول هل من مزید » - این همه در خرد محال است و همه از دین خداوند ذوالجلال است، دل از آن می‌شورد و خرد آنرا رد میکند، و قرآن بدرستی آن گواهی میدهد. و بیشترین معجزه های پیغامبران و برهانهای

ایشان آنست که درخرد محال است، والله بر آن چیزها قادر بر کمال است، و پذیرفتن آن دین راست است و اعتقاد درست. و طریق اهل سنت آنست که این همه که بر شمردیم اگرچه نادریافته است پذیرفته داری و از ظاهر بنگردانی و از تأویل و تصرف در آن بهره‌یزی، و از جمله ایشان نباشی که چون دریافتند پذیرفتند، تا الله ایشانرا ذم کرد و گفت - «و اذلم یهتدوا به فسیقولون هذا افکٌ قدیم» - و این مسئله بسطی دارد و شرحی خواهد اما درین موضع بیش ازین احتمال نکنند.

«وَمَا لِلَّهِ بِغَاوِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» - اگر بتاخوانی خطاب باجهودان است یعنی که خدای عز و جل از کردار شما نا آگاه نیست، آنچه پنهان دارید و آنچه آشکارا کنید همه میداند و شما را بآن جزا دهد و فرو نگذارد، و اگر بیاخوانی - بر قراءه مکی - خطاب با مؤمنان است و قدح در جهودان. با مؤمنان میگوید خدای عز و جل از آنچه این جهودان میکنند نا آگاه نیست، آنکه خطاب با مؤمنان گردانید.

و گفت «أَفَتَطْمَعُونَ» - طمع میدارید که ایمان آرند و شمارا استوار گیرند. و مفسران گفتند این آنکه بود که مصطفی در مدینه شد، و جهودان مدینه را بر دین اسلام خواند، و طمع در اسلام ایشان بست و همچنین جماعتی از انصار بودند در مدینه که ایشانرا باجهودان نزدیکی بود بحکم رضاع، و طمع در اسلام جهودان بسته بودند، رب العزة بایستان این آیت فرستاد که طمع مدارید باسلام ایشان، که ایشان از نسل قومی اند که در عهد موسی کلام مابشیدند در کوه طور، یعنی آن هفتاد مرد که موسی ایشانرا با خود برده بود تا کلام حق و فرمان وی بشنیدند پس چون با قوم خوش شدند، قومی ازیشان تبدیل و تحریف در کلام حق آوردند، و آنچه حق نگفته بود در آن افزودند، و ذلك قولهم - «سمعنا الله... و فی آخر کلامه یقول ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشياء فافعلوا والا فلا تفعلوا ولا بأس - رب العالمین گفت - که با سخن و پیغام من چنین کنند شما را استوار کی دارند - بعضی مفسران گفته اند که معنی آیت آنست که خدای عز و جل مصطفی را و مؤمنانرا گفت چرا در ایمان ایشان طمع بسته اید و حال ایشان آنست که توریة که کلام ماست بشنیدند، و آنچه در آن بود بدانستند

و دریافتند، پس حکم **توریه** برگردانیدند، و آیت رجم و صفت نعت تو که رسول مائی از آن برگرفتند و آن را بدل نهادند، و این ازیشان نه فراموش کاری بود و نه خطا، بلکه عمد محض بود، قصداً میدانستند و میکردند. چنانک گفت - «ثم يحرفونه من بعدما عقلوهم وهم يعلمون» - این آیت دلیل است که نه مخلوق است و نه حکایت از کلام حق بلکه خود عین کلام حق است، و لفظ - ما - در آن نه مخلوق. بخلاف قول **جهمیان** که گفتند لفظ - ما - در آن مخلوقست. و وجه دلالت آیت آنست که اگر آنچه ایشان **قرآن** از رسول می شنیدند حکایت از کلام بودی، یا لفظ و قراءه وی، به **قرآن** مخلوق گفتن روا بودی، گفتی - بسمعون مثل کلام الله او حکایة کلام الله او قراءه کلام الله. چون گفت بسمعون کلام الله و جای دیگر گفت - «فاجره حتى يسمع كلام الله»، پس بدانستیم که آنچه ایشان گفتند باطلست، و مقاتل **جهمیان**، و این خلاف از آن افتاد که **جهمیان** گویند کلام حق علم اوست قائم بذات او نه عبارنی که بحرف و صوت قائم است، و بنزدیک **اهل سنت** این اصل باطل است، و خبرهای درست ایشانرا گواهی بدروغ میدهد، منها قول **النبی صلعم** - «يحشر الله الناس عراةً عزلاً بهما» - یعنی ليس معهم شيء، ثم يناديهم بصوت يسمعه من بعد كما يسمعه من قرب - انا الملك انا الدينان لا ينبغي لاحد من اهل الجنة ان يدخل الجنة ولاحد من اهل النار عنده مظلمة - حتى اقضه منه، حتى اللطمة. قيل يعني لرسول الله والله اعلم كيف. «وانما ناتي الله عراةً عزلاً بهما» قال بالحسنات والسيئات، قال **البخاري** وفي هذا دليل على ان صوت الله لا يشبه صوت الخلق بان الله يسمع من بعد كما يسمع من قرب، وان الملائكة يصعقون من صوته، واذا تنادت الملائكة لم يصعقوا، وعن **عبد الله بن مسعود** قال - «قال رسول الله صلعم «اذا تكلم الله بالوحي سمع اهل السموات صليصة كجر السلسلة على الصفا، فيصعقون فلا يزالون كذلك، حتى ياتيهم الله جبرئيل فاذا جاءهم جبرئيل ع فرع من قلوبهم، فيقولون - يا جبرئيل ماذا قال ربكم؟ فيقول الحق وهو العلي الكبير» وقال صلعم - «يطلع الله عز وجل الى اهل الجنة فيقول يا اهل الجنة فيقولون صوت ربنا، لييك وسعديك، قال كم لبثتم في الارض عدد سنين؟ قالوا ربنا لبثنا يوماً او بعض يوم قال لنعم ما انجزتم في يوم او بعض يوم، رحمتي ورضواني

و جنتی ، امکشوا فیها خالدین مخلصین ، ثم یقبل الی اهل النار ، فیقول یا اهل النار فیقولون صوت ربنا لیک و سعدیک ، قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین ؟ قالوا لبثنا یوماً أو بعض یوم . قال بئس ما انجزتم فی یوم او بعض یوم - غضبی و سخطی و ناری ، امکشوا فیها خالدین مخلصین . »

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا » - چون مؤمنانرا بینند گویند ایمان آوردیم « وَإِذَا اخْلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ » - و چون بایکدیگر رسند گویند که ایشانرا از توریة می سخن گویند ، و این آن بود که کس کس از **یهودان** که توریة میدانستند و نه چنان سخت معاند بودند با رسول خدا ، و نه باز نهاده بشوخی با مسلمانان « قَالُوا أَاتَّخَذَ ثَوْبُهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ » - می گفتند در نهان - که در توریة هست که **محمد** پیغامبرست و نعت و صفت او در توریة مذکور است . آن مهینان **یهودان** که معاندتر بودند این دیگرانرا گفتند - که چرا ایشانرا از توریة می خبر کنید - که **محمد** رسول است از آن خبرها که الله شمارا گشاد در توریة . « عَلَیْكُمْ لِيَحْأَ جُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ » - تا فردا نزدیک خداوند شما حجت آرند بدان ور شما .

یس گفت : « أَفَلَا تَعْقِلُونَ » - خواهی از قول آن مهینان نه که کمینانرا گفتند ، و خواهی خطاب الله گیر با آن مهینان **یهودان** ، و سدیگرو چه ار خواهی ، خطاب مؤمنان نه ، میگوید - « أَفَلَا تَعْقِلُونَ » اذ تطمعون - در نمی یابید که ایشان سخن من تحریف میکنند و از جای خود می بگردانند ایشان شما را بر راست ندارند و استوار نگیرند .

النوبة الثالثة - قوله تم :- « وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا » - قتل نفس از دو گونه است

یکی از روی صورت و یکی از روی معنی ، او که از روی صورت خودرا کشد بعذاب رسد که عذاب از آن صعبتر نیست و ذلك فی قوله صلعم - « من قتل نفسه بسهم فسمه فی یدیه يتحسّاه فی نار جهنم خالداً مخلداً فیها ابدًا ، و من قتل نفسه بحدیدة فحدیدته فی یدیه یجابه فی بطنه فی نار جهنم خالداً مخلداً فیها ابدًا ، و من تردی من جبل فقتل نفسه فهو یتردّی فی نار جهنم من جبل خالداً مخلداً فیها ابدًا » و آنکس که خودرا بشمشیر مجاهدت

از روی معنی کشد بنواز و نعیم باقی و بهشت جاویدی رسید. چنانک رب العزة گفت - «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» . قوم موسی را گفتند زنده را بکشید تا کشته زنده شود ، اشارت باهل طریق است که نفس زنده را بشمشیر مجاهدت بکشند بروفق شریعت تا دل مرده بنور مشاهدت زنده شود ، و او که بنور مشاهدت و روح انس زنده شد بحیوة طیبه رسید آن حیوتی که هرگز مرگی در آن نسود و فنا بآن راه نبرد ، و زبان حال بنده اندرین حال میگوید :

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد  
گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد  
پیر طریقت جنید قدس الله روحه یکی را از دوستان وی که از دنیا رفته بود میبشست ، آنکس انگشت مسبحة جنید را بگرفت ، جنید گفت - احيوة بعد الموت ؟ جواب داد که او ما علمت اننا للموت بل ننقل من دار الى دار « وفي هذا المعنى ماروى عن عبد الملك بن عمير عن ربيع بن مهران - قال - كنا اخوة ثلثة ، وكان اعبدنا واصوفنا و افضلنا الاوسط منا فغبت غيبة الى السواد ثم قدمت على اهلى . فقالوا - ادرك اخاك فانه في الموت ، قال فخرجت اليه اسعى ، فانتهدت اليه ، وقد قضى وسجى بثوب ، فقعدت عند راسه ابكيه ، قال فرفع بده فكشف الثوب عن راسه ، وقال - السلام عليكم - قلت - اى اخى احيوة بعد الموت ؟ - قال - نعم انى لقيت اخى فلقنى بروح وريحان و رب غير غضبان ، وانه كسانى ثياباً خضراً من سندس و استبرق ، وانى وجدت الامرايسر مما تحسبون ثلثا ، فاعملوا ولا تغيروا ثلثاً و انى لقيت رسول الله فاقسم ان لا يبرح حتى آتية ، فعبجوا جهازى ثم طفاء فكان اسرع من حصاة لو القيت فى ماء ، فبلغ عايشه رض فصدقته وقالت قد كنا نسمع ان رجلاً من هذه الامة سيتكلم بعد موته .

« ثُمَّ قَسَمْتُ قُلُوبُكُمْ » - قسوت دل در حق جهال نامهربانى و بى رحمتی و از راه حق دوری ، و در حق عارفان و ارباب صدق و صفوت قوت دل است و حالت تمکن و کمال معرفت و حالت صفوت ، چنانک صدیق اکبر از خود نشان داد که هر که کسی را دیدی که می گریستی و در خود می پیچیدی از استماع قرآن ، وی گفتی - هکذا کنا حتى قست القلوب - اشارت است این قسوت بکمال حال عارفان و جلال رتبت صدیقان در

بدایت کار و عنفوان ارادت، مبتدی را بانگ و خروش و نعره و زاری بود که هنوز عشق وی ولایت خود بتمامی فرو نگرفته بود، پس چون کار بکمال رسد و صفاء معرفت قوی گردد و سلطان عشق ولایت خود بتمامی فرو گیرد، آن خروش و زاری در باقی شود شادی و طرب دریوندد، بزبان حال گوید.

ز اول که مرا عشق نگارم نو بود      همسایه بشب ز ناله من نغنون  
کم گشت کنون ناله که عشقم بفزود      آتش چو همه گرفت کم گردد دود  
« وَ إِنْ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَنْخُرْجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ » - سنگ خاره را بردل جافی فضل داد و افزونی نهاد، گفت از سنگ آب آید و نرم شود و از ترس خدا بهامون افتد، و دل جافی در نهاد مرد بیگانه نه از ترس خدا بنالد و نه از حسرت بگیرد، نه رحمت و رقت در وی آید.

در حکایت بیارند که پیغامبری از پیغامبران خدا بصحرائی بر گذشت سنگی را دید که در نهاد خود کوچک بود و آبی عظیم از وی میرفت بیش از حد و اندازه آن سنگ پیغامبر بایستاد و در آن تعجب میکرد که تا چه حالت آن سنگ را و چه آبست که از وی روانست؛ رب العزة آن سنگ را با وی درسخن آورد تا گفت - ای پیغامبر حق - این آب که تو می بینی گریستن منست، که از آن روز باز که بمن رسید از کلام رب العزة که « وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ » - که دوزخ را بسنگ گرم کنند من از حسرت و ترس میگیرم. پیغامبر گفت - بار خدایا ویرا از آتش ایمن گردان و حی آمد بوی، که او را ایمن کردم از آتش. پیغامبر برفت پس بروز گاری دیگر باز آمد و آن سنگ را دید که همچنان میگریست، و آب از وی روان، هم در آن تعجب بماند تا رب العزة دیگر باره آن سنگ را بسخن آورد، گفت - ای پیغامبر خدا چه تعجب کنی باین گریستن من، الله تم مرا ایمن کرد از آتش اما گریستن اول از حسرت و اندوه بود و این گریستن از شادی و شکر.

پیر طریقت گفت: - « در سر گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گیرم یا از

ناز، گریستن از حسرت بهره یتیم و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصه ایست دراز .

النوبة الاولى - قوله تم: «أَوَلَا يَعْلَمُونَ» نمیدانند ایشان «أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ»

که الله میداند «مَا يُسِرُّونَ» آنچه نهان میدارند «وَمَا يَعْلَمُونَ»<sup>۷۷</sup> و آنچه آشکارا میکنند .

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ» و هست از جهودان قومی که نویسنده نه اند «لَا يَعْلَمُونَ

الْكِتَابَ» توریة ندانند از نوشته، «إِلَّا أَمَانِي» مگر چیری خوانند از فراشیده،

«وَأَنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»<sup>۷۸</sup> و نیستند مگر برپنداره که می پندارند و گمان می برند .

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ» ویل ایشانرا «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» که نوشته

می نویسند بدست خویش «ثُمَّ يَقُولُونَ» و آنکه میگویند «هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» این

از نزدیک خداست عزوجل «لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» تا بفرختن حق به بهای اندک

می خرند، «فَوَيْلٌ لَهُمْ» ویل ایشانرا «مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ» از آن دروغ که می نویسند

بدست خویش «وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»<sup>۷۹</sup> ویل ایشانرا از آنچه میستانند از رشوت .

«وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ» و گفتند که نرسد بکسی از ما آتش دوزخ فردا

«إِلَّا آيَاتًا مَّعْدُودَةً» مگر روزی چند شمرده «قُلْ» پاسخ کن ایشانرا و گوی

«أَتَذَكَّرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا» نزدیک الله پیمانی گرفته دارید «فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ»

اگر دارید الله عهد خودرا خلاف نکند، «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ» یا

برخدای عزوجل چیزی میگوئید که ندانید .

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» - آری هر که «بدی کند وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»

و در آید گردد بر گردوی گناه وی «فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» ایشانند که



دوزخیانند « هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ »<sup>۸۱</sup> ایشان جاوید در آند .

« وَالَّذِينَ آمَنُوا » وایشان که بگرویدند و رساننده را استوار گرفتند « وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » و نیکیها کردند « أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ » ایشانند که بهشتیان اند « هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ »<sup>۸۲</sup> ایشان در آن بهشت جاودانند .

« وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ » و عهد گرفتیم و پیمان ستدیم از فرزندان یعقوب « لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ » که تا نپرستید جز از الله « وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا » و پدر و مادر را نوازند و با ایشان نیکوئی کنند « وَذِي الْقُرْبَىٰ » و با خویشان و نزدیکان « وَالْيَتَامَىٰ » و با کودکان پدرمردگان « وَالْمَسَاكِينَ » و با درویشان « وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا » و مردم را نیکوئی گوئید « وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ » و نماز بهنگام پبای دارید « وَآتُوا الزَّكَاةَ » و زکوة مال خویش بدهید « ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ » پس از آن وصیت که شمارا کردیم برگشتید « إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ » مگر اندکی از شما « وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ »<sup>۸۳</sup> و از وفا روی گردانیدید .

النوبة الثانية - قوله نعم : « أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِمُونَ » .

این خطاب اگر خواهی منافقانرا نه و اگر خواهی جهودانرا ، اگر منافقانرا نهی معنی آنست که این منافقان که با **مصطفی** ع و با مؤمنان سخن دیگر میگویند و در دل دیگر دارند نمیدانند که الله سر و آشکارای ایشان میداند . آن اندیشه که در دل دارند و بزبان جززان میگویند یا آن سخن که با یکدیگر میگویند در خلوت پنهان از مسلمانان ، الله میداند اگر خواهد پیغامبر خود را و مؤمنان را از سر ایشان خبر کند ، حدیث **وهب بن عمیر** ازین باب است با **صفوان بن امیه** - در حجرة نشسته بود . و **هب** گفت « لولا عیالی و دین علی لا حببت أن اکون أنا الذی اقتل محمداً لنفسی » - اگر نه عیال بودی و دینی که بر منست من قصد قتل محمد کردمی و شغل وی شمارا

کفایت کردمی. **صفوان**. گفت - این کار را چه حیلَت سازی و چون بردست گیری؟  
گفت - من مردی ام دلاور، اورا بفریبم ضربتی زنم، آنکه برگردم و بکوه برشوم کس  
بمن در نرسد. **صفوان** گفت - عیالت با عیال من و دین تو بر من، هان تا چه داری! -  
فخرج فشحذ سيفه وسمه، ثم خرج الى المدينة، شمشیر تیز کرد و زهر آلود کرد و بقصد  
مدینه از مکه بیرون شد. چون در مدینه شد **عمر خطاب** ویرا بدید اندیشه ناک شد.  
پیش مؤمنان و یاران باز رفت گفت - « انی رأیت وهباً قد قدم فرا بنی قدومه وهورجلٌ  
غادرٌ فاطیفوا بنبیکم - گفت **وهب** آمد و از آمدن وی در دلم شك افتاد که وی مردی  
غدار است، نگر نامصطفی را خالی نگذارید و یاران همه پیرامن **مصطفی** ع در نشستند.  
**وهب** آمد و گفت - انعم صباحاً یا محمد. قال - قد ابدلنا الله خيراً منها - السلام. ما اقدام؟  
**مصطفی** ع گفت - خدای عزوجل مارا ازین بهتر تحیتی و سلامتی داده است، چه آورد  
ترا اینجا؟ گفت آمدم تا اسیرانرا بازخرم. **مصطفی** گفت - ما بالسیف؟ شمشیر چیست  
که در برداری؟ گفت یا محمد روز بدر نیز داشتیم و مارا در آن بس ظفری و نجاحی  
نبود، **مصطفی** گفت - « فما شیءٌ قلت لصفوان و انتما فی الحجر؟ » آن چه سخن  
بود که در حجر با **صفوان** میگفتی - که لولا عیالی و دین علی؟ - **وهب** گفت هاء!  
کیف قلت؟ فاعاده علیه. قال **وهب** - قد کنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنکذبک، فاراک  
تحدثنا بخبر اهل الارض. اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. ثم قال - یا رسول الله  
اعطنی عمامتک، فاعطاه النبی صلعم عمامته، ثم خرج راجعاً الى مکه. فقال عمر لقد  
قدم **وهب** وانه لا بغض الی من الخنزیر وانه رجع وهو احب الی من بعض ولدی.

و اگر جهودانرا نهی این خطاب که « **أُولَیْمَآمُون** » - معنی آنست - که  
نمیدانند این جهودان که الله میدانند آنچه پنهان میدارند از عداوت، و آشکارا میکنند  
از جحود، در نهان دشمنی میدارند با مؤمنان و آشکارا می باز نشینند از اقرار، گواهی  
پنهان میکنند و آشکارا دروغ زن میگیرند.

« **وَمِنْهُمْ أُمُیُونَ** » الآیه - قیل ان الامی منسوبٌ الی امه ای تربی معها  
ولم یفارقها، فیتعلم ما یتعلمه الرجال ای هم کما ولدوا لم یتعلموا. امی نادیر است که

نداند نبشتن و خواندن. **مصطفی** گفت - اَنَا اَمَّةٌ اُمِّيَّةٌ لَا اُكْتَبُ وَلَا نَحْسَبُ . و يقال - هو منسوبٌ الى الأُمَّةِ التي هي الخَلْقَةُ . يقال فلانٌ طویل الِاعْمَةِ اى الخَلْقَةِ والقَامَةِ . در معنى این آیت دو قول گفته اند : یکی آنست که از جهودان قومى اند که **توریه** ندانند نوشتن و خواندن آن ، مگر چیزی شنوند از مهتران خویش از دروغها که بر مى سازند و میگویند - هذا من عند الله - و ایشانرا آن معرفت نیست که بدانند که آن دروغ است . « وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ » - و آنکه ظنى مى برند و یقین نمیدانند که آن حق است و بمجرد آن ظن بر خدا منکر میشوند . باین قول « اَمَانِیَّ » بمعنی اکاذیب است . و بقول دیگر « اَمَانِیَّ » بمعنی تلاوت و قراءه است ، یعنی از جهودان قومى اند که از **توریه** جز تلاوت و قراءه ندانند ، احکام شرعى و امور دینى که در آنست و دانستن آن بریشان لازم است مى ندانند و مى نشناسند ، و حق تلاوت آن از تحلیل حلال و تحریم حرام مى بگذراند ، « وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ » - آنکه ظن مى برند که بتصدیق **موسى** و قبول **توریه** با تکذیب **محمد** و ردّ قرآن رستگارى یابند . یعنی که این قوم با ایشان که حق تلاوت آن بگذارند و احکام آن بشناسند و بدان کار کنند کى برابر باشند ؟ اگر کسى گوید - اُمِّيَّةٌ - نعت رسول خداست و آنچه نعت وی باشد دیگرانرا در آن چه ذم باشد و رب العالمین بر سبیل ذم جهودانرا باین صفت یاد کرد ؟ جواب آنست . که نه هر چه صفت پیغمبر باشد دیگرانرا هم بران معنى بود ، از برای آنکه اتفاق اسم اتفاق بمعنی اقتضا نمیکند ، و نه هر صفتی که در غیر پیغمبر باشد در پیغمبر روا نبود . نه بینى که اکل و شرب و نوم و نکاح و امثال این خصال که بر عموم مردم رود بر پیغمبر نیز رود ، و ویرا در آن هیچ عیب نه ، و رب العالمین کافرانرا ذم کرد که بعثت پیغمبر را با وجود این صفات انکار کردند و آنرا ضلالت شمرد ازیشان ، فقالوا ما لهذا الرسول يا كل الطعام، الى قوله . . فضّلوا فلا يستطیعون سبیلاً » - پس میباید دانست که اُمِّيَّةٌ در صفات پیغمبر از امارات نبوت است و دلائل رسالت ، که با صفت اُمِّيَّةٌ و حى حق میگزارد و بیان علم اولین و آخرین میکرد ، و زغیب آسمان و زمین خبر میداد ، و خلق را براه حق دعوت میکرد و بر طریق راست میداشت ، و تعلیم فرائض و

شرایع و مکالمه اخلاق میکرد، پس اُمّیت در حق وی صفت کمال بود، و در حق دیگران نشان نقصان.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» - مصطفی ع گفت «الویل وادی فی جهنّم بهوی فیہ الکافر اربعین خرباً قبل ان یبلغ قعره» . قبل معناه - ان الذین جعل لهم الویل هم المتبوءون لذلك الوادی - وقال ابن المسیب - لوسیرت فیہ جبال الدینا لماعت من شدّة حرّها ، و گفته اند - که - ویل - آواز دادن کافر است و زاری کردن ایشان در آن عذاب صعب و عقوبت سخت که بایشان میرسد .

محمد بن حسان گفت - آن چهار کلمه است که دوزخیان پیارسی گویند - «وای از نام وای از ننگ وای از نیاز وای از آزار!» وای از نام - یعنی وای بر من که در دنیا نام طلب کردم ، وای از ننگ که میگفتم - نار و لاعار - وای از نیاز یعنی درویشی که سر همه بلاست ، وای از آزار یعنی حرص که قاعده همه شهوات است .

مفسران گفتند که علماء جهودان از مهتران خویش که اعداء رسول خدا بودند رشوت می ستدند و عامه خویش را از رسول می برگردانیدند ، بآن دروغ که می بر ساختند و بآنک صفت و نعمت مصطفی ع می برگردانیدند ، که در توریة صفت مصطفی ع چنان بود - که - «حسن الوجه جعد الشعر ا کحل العين ربعة» - ایشان برگردانیدند گفتند طویل ارزق سبط الشعر و عامه ایشان که توریة ندانستند چون این بشنیدند گفتند پیغامبر نیست که در وی این صفتها نیست . گفته اند - که قومی از قریش به مدینه آمدند و از علماء جهودان صفت پیغامبر آخر الزمان پرسیدند ، جواب همچنین دادند برخلاف آنک خوانده بودند . رب العالمین گفت «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ» - ویل ایشانرا آنچه بدست خویش می نویسند از تغییر و تبدیل در صفت وی در انکار نبوت و رسالت وی ، «وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» - دیگر باره ویل مرا ایشانرا از آنچه می ستانند از رشوت . گفته اند - که «يَكْسِبُونَ» - بلفظ مستقبل اشارت است که تا بقیامت هر کس که بر نهاد و سنت ایشان رود بآنچه نبشتند و گفتند گناه آن بایشان باز گردد . والیه اشار

النبي صلعم « من سنّ سيئةً فله وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيمة » -  
 سعيد جبیر گفت - این آیت دلیل است که علمارا در نشر علم بهائی طلب کردن روا نیست،  
 و يشهد لذلك ما روی ابن عباس - قال قال رسول الله - علماء هذه الامة رجالان :- رجل  
 اتاه الله علماً فطلب به وجه الله والدار الآخرة و بذله للناس ولم يأخذ عليه طمعاً ولم يشتري  
 به ثمناً قليلاً ، فذلك يستغفر له ما في البحور و دواب البر والبحر والطير في جوار السماء ،  
 ويقدم على الله سيّداً شريفاً . و رجلٌ اتاه الله علماً فيدخل به على عباد الله واخذ عليه طمعاً  
 و اشترى به ثمناً قليلاً ، فذلك يلجم بلجام من نار . و سئل بعضهم « ما الذي يذهب  
 بنور العلم من قلوب العلماء ؟ قال - الطمع . » قومی بحکم این آیت مصحف نبشتن بمزد  
 و فروختن آن کراهیت داشتند . قال عبد الله بن شقيق - كان اصحاب النبي صلعم يكرهون  
 بيع المصاحف . قال سعيد بن المسيب « اتبعها ولا تبعها . » و قومی برعکس ابن گفتند  
 و بيع مصاحف بحکم این آیت روا داشتند ، یعنی که این وعید آنکس را گفت که از  
 برخوبش چیزی نهد و بر کتاب حق بندهد و دعوی کند که این از نزدیک حق است جل  
 جلاله ، تا چنانک نبشتن کتاب حق و اکتساب در آن رواست و مباح ، این فراهم نهاده  
 و از برخوبش بگفته نیز روا دارد و مباح کند ، پس رب العالمین و عید فرستاد بآن اختلاف  
 که می کردند نه بین اکتساب . و اگر چنان بودی که اکتساب به بیع قوریة و کتب  
 حق محرم بودی اختلاف باطیل ایشان در وجوه مکاسب بنزدیک ایشان هم محرم بودی ،  
 و در آن شروع نکردندی . و نیز دلیل است این آیت که هر کتابی که در آن سحر  
 دروغ است و ترهات پیشینیان و باطیل دروغزنان ، و هر چه خلاف حق و راستی است  
 مبیعت در چنین کتب روا نباشد ، و بهای آن جز حرام نبود .

« وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً . » - چونك جهود انرا بیم دادند

از آتش دوزخ ، ایشان گفتند آتش بما نرسد مگر چند روز شمرده . یعنی آن چهل که  
 گوساله پرستیدند که خدای عزوجل سوگند یاد کرده است که ایشانرا عذاب کند ، چون  
 آن چهل روز عذاب کرد سوگند وی راست شد ، از آن پس از دوزخ برون آئیم و قومی  
 دیگر بجای ما ، و اشارت بمصطفی صلعم و یاران کردند - یعنی شما بجای ما نشینید

مصطفی گفت: - « بل انتم خالدون فيها مخلدون لاتخلفکم فيها ان شاء الله ابداً » .

پس رب العالمین ایشانرا دروغزن کرد، گفت: - « قُلِ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا » .

یا محمد گوی ایشانرا که آنچه میگوئید پیمانی دارید از حق جل جلاله؟ اگر دارید

الله پیمان خود نشکند، پس ایشانرا دیگر باره دروغ زن کرد گفت: - « أَمْ تَقُولُونَ

عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ » - این ام در موضع بل است، یعنی شما برخدای عز و جل

چیزی میگوئید که ندانید. ابن عباس گفت - روز قیامت که ایشانرا در دوزخ چهل سال

عذاب کرده باشند هر روزی را از آن چهل روز سالی، خازنان دوزخ گویند: - « يا معشر

اليهود أما انقضت الايام التي قلتم في دار الدنيا؟ قالوا ما ندري. قالت الخزّان - فقد عذبنا

کم مقدار اربعين سنة، يا معشر الاشقياء، فيما تخرجون منها، قالوا - كيف نخرج وانت

خازن جهنم، فيقول لهم - أكنتم اتخذتم عند الله عهداً بل كذبتهم وانتم فيها خالدون - »

آنکه ایشانرا جواب داد « بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً » - این بلی بمعنی آری است

میگوید - آری آنچه ایشان میگویند که نیست هست. « من كَسَبَ سَيِّئَةً . . » - هر که

بدی کند یعنی شرك آرد « وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ » ای احاط عملهُ به فمات علی

کفره - و در آن شرك و کفر خویش بمیرد. نافع تنها - خطیئانه - خواند بر لفظ

جمع. « فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » - ایشان در دوزخ شوند و جاوید

در آن بمانند. ابن همانست که جائی دیگر گفت - « ومن جاء بالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وجوههم

في النار. » و مصطفی ع آتش دوزخ را صفت کرده و گفته « لنارُ بنی آدم التي توقدون

جزءٌ عن سبعين جزءً من نار جهنم، فقال رجلٌ - يا رسول الله ان كانت لكافيةً - قال فانها

فُضِّلَتْ عليها بتسعة وستين جزءً حرّاً فحرّاً او قتد الف عام فايضت، ثم او قتد الف عام

فاحمّرت، ثم او قتد الف عام فاسودّت فهي سوداء كالليل المظلم » وعن ابی سعید الخدری

قال - « يخرج عنقٌ من النار يوم القيمة يتكلم يقول - انی وُكِّلْتُ بثلاثة: بكلّ جبار، و

بمن ادّعا مع الله الهاً آخر، و بمن قتل نفساً بغير نفس، فتنطوى عليهم فطرحهم فی

غمرات جهنم. »

قومی معتزله بظاہر این آیت تمسک کردند و بر عموم برانندند و گفتند اهل کبائر و فسق جاوید در دوزخ بمانند بحکم این آیت . و جواب اهل حق آنست کہ ظاہر آیت عام است اما بمعنی خاص است . کہ جای دیگر میگوید : « و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء » - اینان کہ در تحت مشیت اند اصحاب کبائر و فسق و معاصی اند لامحالہ ، اگر ایشان گویند - اینان کہ در تحت مشیت اند نائبان اند ، این تأویل درست نیست کہ نائبان را چنین وعید نیاید ، از بہر آنک ایشان بی گمان رستگارانند . و اگر گویند - کہ اصحاب صغائر ند ، ہم درست نیست ، از بہر آنک صغیرہ بمذہب ایشان بشرط اجتناب کبائر مغفور است ، پس حمل آیت بر آن بعید است . و اگر گویند کہ منافقان اند ، منافق خود در درک اسفل است ، چنانک قرآن از آن خبر میدہد و صحابہ رسول بکفر ایشان گواہی میدہند . و اگر گویند کہ کافران و مشرکان اند این کافران علی القطع جاوید در آتش اند و آنکس کہ جاوید در آتش است نگویند اورا کہ در تحت مشیت اند ، بماند اینجا در تحت آیت اصحاب کبائر و اهل فسق و معاصی کہ ہم ایمان دارند و ہم فسق ، ایشانند کہ در تحت عدل و فضل حق اند اگر بایشان بفضل نگردد ایشانرا بفسق و معصیت خویش بآتش فرستد ، اما جاوید در آتش بنمانند ، کہ بشفاعت رسول ایشانرا آخر بیرون آرد . و دلیل بر آنک بنده بفسق و معاصی از ایمان بیرون نشود آنست کہ رب العالمین گفت : - « فتحریر رقبة مؤمنة » کفارہ قتل را واجب کرد کہ گردنی مؤمنہ آزاد کند پس اگر آن گردن فاسقہ باشد ہم رواست . و کفارت را بجاست و اگر بفسق ایمان نماندی روا نبودی . و گفته اند کہ اگر بافسق و معصیت ایمان بنماندی یا خدمت و طاعت کفر ہم نماندی ، پس اتفاق است کہ بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر برنخیزد ، همچنین بفسق و معصیت باید کہ از بنده حکم ایمان برنخیزد . پس معلوم شد کہ آیت مخصوص است و سیئة و خطیئة درین آیت بمعنی کفر و شرک است چنانک جائی دیگر گفت « و لیست التوبة للذین یعملون السیئات » - یعنی انواع الکفر فکذلک ہنا .

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - پس از ذکر کافران و رسیدن ایشان

در سرانجام به عقوبت جاویدان، نکر مؤمنان در گرفت و ناز و نعیم ایشان در آن بهشت جاودان، تابنده مؤمن را میان هر دو آیت در خوف و رجا بگرداند. چون صفت بیگانگان شنود و خشم و عذاب خدا در حق ایشان، در خوف افتد، گهی زارد گهی نالد، گهی از آتش فریاد میکند - چنانکه مصطفی از پس هر نماز بگفتی «اللهم انی اعوذ بک من نار جهنم». پس چون صفت مؤمنان شنود، و مآل و مرجع ایشان و فضل و کرم خداوند در حق ایشان، حال در وی بگردد صفت خوف بصفت رجا بدل شود آرام در دلش آید، دست کرم فضل او را از هدیه خوف بیرون آرد، و حال بنده همیشه همچنین باید که بود، گهی با ترس و گداز، گهی با انس و ناز، گهی از بیم دوزخ فرباد کنان، گهی بامید بهشت شادان و نازان. در اخبار بیانند که صهیب درم خریدۀ زنی بود، و همه شب بیخواب و بی آرام بودی و از بسیاری سهر نزار و ضعیف شده بود، آن سیدۀ وی او را گفت - «افسدت علی نفسک». ای صهیب تو تن خویش بزبان بردی و از خدمت من بازماندی، این چیست که تو بدست داری؟ صهیب جواب داد که «ان الله تم جعل اللیل سکناً لصهیب، ان صهیباً اذا ذکر الجنة طال شوقه و اذا ذکر النار طار نومه».

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» - یعنی صدقوا بتوحید الله و رسوله. «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

یعنی الطاعات فیما بینهم و بین ربهم.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - مقيمون فی الجنة لا بموتون

ولا یخرجون منها ابداً.

«وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِئِيلَ» - یعنی فی التوریه، ای امرناهم بذلك

فقبلوه. این همانست که در سورة المائده گفت: «ولقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا» میگوید - الله ميثاق بست و پیمان ستد از فرزندان یعقوب و دوازده نقیب فرستادیم، از هر سبطی نقیبی، اسباط بسیار بودند فراوان هزاران، پس از هر سبطی نقیبی برگزید موسی باوی بیعت کردی و باوی آن عهد بستی. تا آن نقیب از دیگران بیعت ستدی و با ایشان عهد بستی. اینست که الله میگوید - «و اذاخذنا



میثاق بنی اسرائیل . . « - پیمان ستدیم از بنی اسرائیل در توریة ، و با ما عهد کردند « لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ » - مکی و حمزه و کسائی بیاء خوانند یعنی تابه پرستند جز زالله باقی بتا خوانند ، و معنی آنست که ایشانرا گفتیم در پیمان که - لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ - تا نه پرستید مگر الله . معاذ جیل مصطفی را گفت : « یا رسول الله اوصنی . فقال - اعبد الله ولا تشرك به شیئاً . قال - یا رسول الله زدنی ، قال اذا اسأت فاحسن ، قال یا رسول الله زدنی قال - استقم و لیحسن خلقک . » و قال صلعم « يقول الله نعم یا ابن آدم ، انا بذك اللزم فاعمل لبدك ، کل الناس کلّ منهم بدّ و ليس لك منی بدّ » .

« وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا » - و در پیمان وصیت کردیم ایشانرا بنواختن پدر و مادر ، نواخت مادر و پدر در توحید پیوست ایدر و جایهای دیگر در قرآن . قال الله نعم « ولا تشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً » . « و قضی ربك الا تَعْبُدُوا إِلَّا اِيَّاهُ و بالوالدین احساناً » - و رضاء خود در رضاء ایشان هست در سنت . چنانك در خبر است : - « رضاء الله فی رضا الوالدین » و عقوق ایشان از کبائر کرد ، چنانك مصطفی را از کبائر پرسیدند فقال - « الشرك بالله و قتل النفس و عقوق الوالدین و قول الزور » و مصطفی صلعم گفت : - نیکی کردن با مادر و پدر فاضلتر است از نماز و روزه و حج و عمره و غزاء ، و گفت - چه زیان دارد اگر کسی صدقه دهد و بمزد مادر و پدر دهد تا ایشانرا ثواب باشد و از ثواب وی چیزی نکهند . و مردی در پیش مصطفی ع شد گفت : - یا رسول الله من گناهی عظیم کرده ام مرا تو به هست بانه ؟ مصطفی گفت : - مادر داری ؟ گفت نه . گفت خواهر مادر داری ؟ گفت دارم گفت شو با وی نیکی کن .

« وَ ذی الْقُرْبَى » - و ایشانرا وصیت کردیم بنواختن خویشان و نیکوئی کردن بانزدیکان . در خبر است که - هر که عمر دراز خواهد و روزی فراخ با خویشاوندان نیکوئی کند - و قال صلعم - « لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الرَّحِمَ قَامَتْ فَاخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ لَهَا مَه - قَالَتْ هَذَا مَقَامُ الْعَايِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ - قَالَ لَا تُرْضِينَ إِنْ أَصَلَ مِنْ وَصْلِكَ وَ اقْطَعِ مِنْ قِطْعِكَ . » و قال صلعم حکایة عن الله تع - « انا الرحمن و هی الرّحم شققت لها اسماً من اسمی ، فمن

وصلها وصلته ومن قطعها بُتِّتْهُ .

« وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ » - وایشانرا وصیت کردیم در آن پیمان بنواختن یتیمان و درویشان ، یتیم پدر مرده است از آدمیان تا نا بالغ است . مصطفی ع گفت : لایتم بعد حلم . و از جانوران یتیم آنست که مادر ندارد ، و ذلك لان كفالة الولد فی الناس علی غالب الامر و فی الحکم الی الاب ، و فی البهائم الی الام . و معنی یتیم انفراد است ، و منه - الدرّة الیتیمة - یعنی المنفردة التي لاشیبه لها ، و یَتَامَى جمع جمع است یقال یتیمٌ و ایتامٌ و یتامی کاسیرٌ و اسری و اساری . « وَالْمَسَاكِينَ » - و مسکین اوست که چیزی دارد کم از کفایت قوام عیش ، او را چیزی می در باید . روى ابوذر رض قال - اوصانی رسول الله صلعم بحب المساکین والد نومنهم ، و اوصانی ان انظر الی من هو دونی ، و لا انظر الی من هو فوقی ، و اوصانی ان اقول الحق وان کان مرّاً ، و اوصانی ان اصل رحمی وان ادبرت ، و اوصانی ان استکثر من قول - لا اله الا الله ، و لا حول و لا قوة الا بالله - فانه من کنوز الجنة . و سلیمان پیغامبر با آن پادشاهی و مملکت چون در مسجد درویشی را دیدی پیش وی بنشستی ، گفتی - مسکین جالس مسکیناً .

« وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا » - وایشانرا وصیت کردیم که مردمانرا سخن نیکو گوئید . حُسْنًا و حَسَنًا بفتحین و بتخفیف هر دو خوانده اند : بفتحین قراءه حمزه و کسائی و یعقوب و خلف است ، و بضم و تخفیف قراءه باقی . و تقدیره : - قولوا للناس قولاً حسناً و قولاً ذا حَسَنٍ - ابن عباس گفت و مقاتل - « معناه قولوا للناس حقاً و صدقاً فی شان محمد فمن سالکم عنه فبینوا له صفته و لا تکتُموا امره و لا تغیر و انعمه » - در کار محمد با مردمان راستی گوئید و درستی ، و صفت وی بمگردانید و کار وی از پرسنده پنهان مکنید . سفیان ثوری گفت - معناه مروهم بالمعروف و انہوهم عن المنکر قال النبی صلعم - « مروا بالمعروف و ان لم تعملوا کله ، و انہوا عن المنکر و ان لم تنتهوا عنه کله . » بعضی مفسران گفتند « وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا » - سیاق ابن هم بر آن وجه است که « وجاء لهم بالتي هي احسن . » « فاعفوا و اصفحوا » الی غیر ذلك من امثاله .

پس این همه بآیت سیف منسوخ گشت .

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» - و نماز بهنگام بیای دارید ، و شرائط و حقوق آن بجای آرید و زکوة از مال بیرون کنید . زکوة را دو معنی گفته اند یکی پاکیزگی ، که بنده مؤمن مال خود را بزکوة دادن پاکیزه گرداند و تن خود را از وبال مال پاک گرداند ، و دیگر معنی زکوة زباد نیست - یعنی که مال چون زکوة وی بدهی زیادت گردد . هر چند ظاهر وی نقصان نماید ، اما در باطن زیادت نیست . پس بمعنی پاکیزگی همچنان است که چاهی را نجاست اندر افتد چند دلو از آن بر کشی چاه و آب آن پاک شود ، همچنین مال را شبهت اندر آید چون زکوة بدهی باقی مال پاک شود ، و پاک بماند ، چنانکه آنجا آب چاه روان شود حکم پاکیزگی گیرد ، و این مرد که زکوة بدهد دست وی چشمه جود شود مال وی حکم پاکیزگی گیرد ، بجمع کردن مرد باشد بدادن زکوة جوانمرد گردد . و بمعنی دیگر - زیادتى و برکت اندر مال پیدا آید ، مانند آن که درختی را به پیرایند از وی شاخه های نیم خشک ببرند ، بظاهر نقصان نماید لکن درخت بآن سبب نازم گردد و زیادتى پیدا آید ، هم اندرین جهان برکت و هم در آن جهان برحمت .

عبدالله مسعود گفت : - من اقام الصلوة ولم يؤت الزکوة فلا صلوة له - سلمان فارسی گفت : - ان الصلوة مکيال فمن وقى وقى له و من طفف فقد علمتم ما قيل فى المطففين . وقال عبد العزيز بن عمير - الصلوة تبلغك باب الملك ، والصدقة تدخلك عليه ، و كان عمر بن الخطاب يقول - اللهم اجعل الفضل عند خيارنا لعلهم يعودوا على اولى الحاجة منا .

«لَمْ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» - این پیمان از بنی اسرائیل گرفتند ، و در پیمان این وصیتها برفت و ایشان در پذیرفتند که وصیت بجای آرند و پیمان نشکنند . رب العالمین گفت : - بوفاء آن عهد باز نیامدند - یعنی پدران بوفاء باز نیامدند که پیمان بشکستند و برگشتند و از وفا روی بگردانیدند . پس گفت :

« وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ » - و امروز شما بر پی پدران رفتید و فرمان توریة

بگذاشتید، چنانکه ایشان گذاشتند، مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و به نبوت مصطفی اقرار دادید، و هم من کان ثابتاً علی دینه ثم آمن به محمد صلعم النبوة الثالثة - قوله تع: « أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ » - کلام خداوندیست معبود موحدان، پاسخ کننده خوانندگان، عالم بحال

بندگان، داننده آشکار و نهان، بازخواننده برگشتگان. یکی را بعبارت صریح باز خواند و پروردگاری خود بروی عرضه کند گوید - « وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ »، یکی را بشارت عزیز خود بخواند و روی دل وی از اغیار بخود گرداند، و خداوندی و پادشاهی خود بروی عرضه کند و گوید: - « أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ » - عارفانرا اشارتی کفایت باشد، چون رب العالمین گفت من سرها دانم و بر نهانیها مطلعم ایشان سر خویش از غبار اغیار بیفشاندند هیچ پرا کندگی در دل خود راه ندادند، و چون گفت من آشکارا دانم، ایشان در معاملت ظاهر با خالق خدای صدق بجای آوردند، از اینجاست که اهل اشارت گفته اند: - « يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ »

امرٌ بالمراقبة بين العبد و بين الحق « وَ مَا يُعْلِنُونَ » امرٌ بالصدق في المعاملة والمحاسبة مع الخلق. و در بعضی کتب خدا است - ان لم تعلموا انی اراکم فالخلل فی ایمانکم، وان علمتم انی اراکم فلم جعلتمونی اهون الناظرین الیکم؟ - و نظیر این آیت آنست که رب العزة گفت: - « يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُور » - الله نگرستن چشمها بخیانیت میداند، و آنچه در دلها پنهان دارند میداند، و خیانت چشم نگرندگان بتفاوت است از آنکه روندگان بتفاوت اند. خیانت چشم متعبدان آنست که در شب تاریک چون وقت مناجات حق باشد در خواب شوند تا انس خلوت بریشان فوت شود. به داود پیغامبر وحی آمد که - « يَا دَاوُدُ كُنْ مِنْ ادْعَىٰ مَجْبَتِي اِذَا جَنَّ اللَّيْلُ فَاَمْعَتِي، اَلَيْسَ كُلُّ حَبِيبٍ يَحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟ » و خلیل را باین خصلت بستود گفت: -

« فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ » چون شب در آمدی خواب از چشم وی بر میدی ، و همه نظر وی بآثار صنع ما بودی و تسلی بدان یافتی ، و بر مؤمنان ثنا کرد و بشب خاستن ایشان بیسندید و گفت :- « تَجَا فِي جَنُوبِهِم عَنِ الْمَضَاجِعِ » - بیدار اند و شبخیزان ، جهانیان در خواب شوند و ایشان با ما راز کنند و اندوه و شادی خویش بگویند . بدھیم ایشانرا هر چه خواهند ، و ایمن گردانیم ایشانرا از هر چه ترسند . و خیانت چشم عارفان آنست که در غم نیافت و صل دوست اشک خونین نریزند . مردی دعوی دوستی مخلوقی کرد و ایشانرا مفارقتی بیفتاد و آن ساعه که از یکدیگر می برگشتند . يك چشم این عاشق آب ریخت ، و آن چشم دیگر نریخت ، هشتاد و چهار سال برهم نهاد آن يك چشم و برنگرفت . گفت چشمی که بر فراق دوست نگرید عقوبت آن کم ازین شاید - و فی معناه انشدوا :

بکت عینی غداة البین دمعاً      و اخری بالیکا بخلت علینا  
فما قبت الّتی بخلت بدمعہ      باب غمّصتها یوم الثّقینا

يك چشم من از فراق یارم بگریست      و آن چشم دگر بخیل گشت و نگریست  
چون روز وصال شد جزایش کردم      کاری نگرستی و نباید نگریست (۱)  
گفته اند - در فراق دوست چندان گریستن باید که همت چنان افتد که دوست با اشک آمیخته است و با قطرات اشک در کنارت خواهد افتاد .

تا با دل من گرفتی ای جان تو قرار      من دیده خویش کرده ام لؤلؤ بار  
باشد که بصحبت سرشکم یکبار      از راه دو دیده ام در آئی بکنار  
و خیانت چشم صدیقان آنست - که در کلّ کون چیزی در چشم ایشان نیکو آید تا بدان نگرند . هر که دوستی حق او را حقیقت بود چشمش از دیگران دوخته شود ، ازینجا گفت محمد - « حَبَّكَ الشَّيْبِيُّ يُعْمَى وَ يُصَمَّ » ولقد قالوا :  
یا قرة العین سل عینی هل اکتحلت      بمنظر حسن مذغبت عن عینی .

« وَ مِنْهُمْ أُمِّیُونَ » - صفت امیت درین آیت بیگانه را ذم است و نشان نقصان

(۱) این رباعی فارسی در نسخه ج اضافه شده و نسخه الف فاقد آن است .

وی، و در آن آیت که گفت «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» مصطفی را ع مدح است و نشان کمال وی، اشارت است که باهام نامی هام سانی نبود، و اتفاق اسامی اقتضاء اتفاق معانی نکند. و مذهب اهل سنّه در اثبات صفات حق جل جلاله برین قاعده بنهادند که از موافقت نام با نام موافقت معانی نیاید. الله را صفت و نعت بسزای خدائی است و خلق از آن دور، و مخلوق را بصفّت مخلوقی است و الله از آن پاك، بینی؟ که الله را عزیز نام است، و یوسف را عزیز خواند؟ عزّت الله بر سزای خویش و عزت مخلوق بر سزای خویش، و با اتفاق مسلمانان و با قرار بیشتر کافران - الله موجود است و خلق موجود اما خلق موجود است بایجاد الله، و الله موجود است بقیام خویش و بهستی و بقاء خویش. و با اتفاق مسلمانان الله زنده است و زنده در آفریده فراوانست، اما آفریده بنفس و غذا باندازه و هنگام زنده است، و الله بحدیوة و بقاء خویش باو لیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی چون، و همه خصمان اهل سنت میگویند - الله صانع است و مخلوق صانع است، اما مخلوق صانع است بحیلت و آلت و کوشش و اندازه، و الله صانع است بقدرت و حکمت، هر چه خواهد چنانک خواهد هر که که خواهد. و نظائر این در قرآن فراوانست و بر جمله الله داند که خود چون است چنانک خود گفت چنانست، و بنده دانستن چونی ویرا ناتوانست، آنچه الله خود را گفت قبول آن از بن دندانست، و تصدیق آن از میان جانست، و زهام نامی هام سانی پنداشتن راه بی راهان است و عین طغیانست. امید داشتن که الله را بتوهم و جست و جوی دریابم محال است، و آنچه ازین حاصل آید و بال است سلامت دین در پیغام پذیرفتن است و رساننده پیسندیدن و گردن نهادن، و جست و جوی بگذاشتن.

هر که این اعتقاد گرفت و بر طریق راست رفت سرانجام کار وی آنست که رب العزمه گفت - «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - و گفته اند که و الذین آمنوا اشارتست بدرخت ایمان و نشانیدن آن در دل مؤمنان، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - اشارتست بشاخه های آن درخت و پروردن و

بالبیدن آن ، « اُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ » اشارتست ببار آن درخت و رسیدن میوه آن . این آن درخت است که رب العالمین گفت و جای دیگر از آن خبر داد که « اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اكلها کلَّ حین باذن ربِّها » ثمره این درخت نه چون ثمره دیگر درختان است که از سال تا بسال یکبار میوه آرد ، بلکه این درخت هر ساعتی بلکه هر لحظه نومیوه آرد ، هر یکی برنگی دیگر و بطعمی دیگر و بوئی دیگر . حلاوت عابدان از بار این درخت است ، سوز دل مریدان از بار این درخت است ، صفاء وقت عارفان از باران این درخت است . امروز دسر ای خدمت بر بساط طاعت ایشانراست بهشت عرفان « لامصروفة عنهم ولا محجوبة » ، و فردا دسر ای وصلت بر بساط ولایت ایشانراست بهشت رضوان « لامقطوعة ولا ممنوعة و فرش مرفوعة » .

« وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِیْلَ - آن عهد و پیمان که با بنی اسرائیل رفت و در تحصیل این خصال پسندیده و تعظیم شرائط دین معظم آن در آیت مذکور است . در شرع ما همان عهد است و با مؤمنان این امت همان پیمان ، و حاصل آن دو کلمه است : « التَّعْظِیْمُ لِمَا رَأَى اللَّهُ وَالشَّفَقَةُ عَلَی خَلْقِ اللَّهِ » - فرمان خدا را تعظیم نهادن ، و بر خلق خدای شفقت بردن ، و آنکه در آن تعظیم صدق بجای آوردن ، و درین شفقت رفق کردن . و حقیقت عبودیت همین است . چنانکه گفته اند - حقیقة العبودیة الصدق مع الحق و الفرق مع الخلق - مصطفی ع دانست که این صدق و آن رفق کلاری عظیم است و باری گران ، و آدمی در تحصیل آن نکوشد و رغبت ننماید مگر که در آن ثواب ببیند و بفلاح و نجات رسد ، لاجرم بتفصیل ثواب آن يك يك باز گفت و مؤمنان را بآن ترغیب داد ، و ذلك فیما روی سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمره قال - قال رسول الله صلعم : لقد رأیت اللیلة عجباً ، رأیت رجلاً من امتی آتاه ملک الموت ليقبض روحه فجاءه برّه بوالدیه فدرّته عنه ، و رأیت رجلاً من امتی قد استوحشه الشیاطین فجاءه ذکر الله عزوجل فخلّصه من بینهم ، و رأیت رجلاً من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوئه فاستنقذه منه و رأیت رجلاً من امتی قد أخذته الملائكة العذاب فجاءه صلوته فاستنقذته من ایدیهم ، و رأیت رجلاً من امتی یلهث عطشاً کما أتى حوضاً منیع ، فجاءه صیام شهر رمضان

فاخذ بيده فسقاه و ارواه ، و رأيت رجلاً من امتى والنبيون قعودٌ حلقاً حلقاً ، كلما اتا حلقة طرد منها ، فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذ بيده فاقعده الى جانبى ، و رأيت رجلاً من امتى من بين يديه ظلمةٌ وعن يمينه ظلمةٌ وعن شماله ظلمةٌ ومن فوقه ظلمةٌ ومن تحته ظلمةٌ ، فهو متحيرٌ فى الظلمات ، فجاءته حجته وعمرته فاستخرجناه من الظلمة و ادخلناه فى النور ، و رأيت رجلاً من امتى يكلم المؤمنين ولا يكلمه المؤمنون ، فجاءته صلة الرحم . فقال يامعشر المؤمنين ان هذا وصولٌ لرحمى فكلمه المؤمنون وصافحوه و كان معهم ، و رأيت رجلاً من امتى يتقى وهج النار و شررها بيده و وجهه ، فجاءته صدقه فصارت ظلاً على رأسه و سترأ على وجهه ، و رأيت رجلاً من امتى قد اخذته الزبانية فجاءته امره بالمعروف ونهيه عن المنكر ، فاستخرجاه و سلماه الى ملائكة الرحمن . فكان معهم ، و رأيت رجلاً من امتى جائياً على ركبتيه بينه و بين الله حجابٌ ، فجاءه حسن خلقه فاخذ بيده فادخله على الله عز و جل ، و رأيت رجلاً من امتى قد هوت صحيفته تلقاء شماله فجاءه خوفه من الله فأخذ صحيفته فجعلها فى يمينه ، و رايته رجلاً قائماً على شفير جهنم فجاءه وجهه من الله فاستنقذه من ذلك ، و رأيت رجلاً من امتى قديهوى فى النار ، فجاءه بكاءه و دموعه فاستخرجاه من النار و مضى على الصراط ، و رأيت رجلاً من امتى قد دخلت ميزانه ، فجاءه افرأخه يعنى اولاد الصغار فثقلوا ميزانه ، و رايته رجلاً من امتى قائماً على الصراة يرتعد كما ترتعد السعفة فى يوم ربح عاصف فجاءه حسن طئه بالله فسكنت روعته و جاوز على الصراط ، و رأيت رجلاً من امتى على الصراط برجف احياناً و يجثو احياناً ، فجاءته صلوته على فاقامته على قدميه و مضى على الصراط ، و رأيت رجلاً من امتى انتهى الى ابواب الجنة و قد غلقت كلها دونه ، فجاءته شهادته أن لا اله الا الله ففتحت له ابواب الجنة ، فدخل .

رواه ابن عبد البر و ابو موسى فى كتاب التريغيب و ابن الجوزى فى الوفاء

النوبة الاولى - قوله تم : « وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ » و يمان ستديم از شما « لا

تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ » - كى خونهای هام دينان خویش نريزید « وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ

مِنْ دِيَارِكُمْ » - و هام دينان خویش را از خان و مان بيرون نكنيد : « ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ

آنكه اقرار داديد بيمان « وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ »<sup>٨٤</sup> و شما گواهی ميدهيد .



« ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ » - پس شما که شما اید « تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ » - هام دینان خویش را میکشید، « وَ تُنْخِرُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ » - و کس کس از هام دینان خود از خان و مان بیرون میکنید به بیداد، « تَطَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ » یکدیگر را یار و هم پشت می بید بر رنج نمودن مظلومان، « بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ » بیزه کاری و افزون جوئی « وَإِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَىٰ » و گربشما آیند اسیران، « تُفَادُوهُمْ » ایشان را می باز فروشید، « وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ » - و بر شما حرام کرده ام که ناگرویده از دست رها کنید زنده، « أَفْتَوْ مِنْهُمْ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ » ببلختی نامه من گرویدید و بلختی می نگروید. « فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ » پس چه گوئید که جزاء آنکس که چنین کند از شما چیست؟ « الْآخِزَتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » مکر بی آبی و فرودی که ایشان را درین گیتی است « وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » و روز رستخیز، « يُرَدُّونَ » و از برند ایشانرا، « إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ » و سخت تر عذاب در دوزخ، « وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ »<sup>۸۵</sup> و الله از آنچه میکنید نا آگاه نیست.

« أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ » - ایشان آنند که دنیا خریدند و آخرت فروختند « فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ » فردا عذاب دوزخ از ایشان سبک نکنند، « وَلَا لَهُمْ يُنْصَرُونَ »<sup>۸۶</sup> و ایشانرا کسی یاری ندهد و نه فریاد رسد.

« وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ » - دادیم موسی را نامه « وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ » - و پس او را فرا داشتیم فرستادگان از پیغامبران، « وَ آتَيْنَا » و دادیم « عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ » - عیسی را پسر مریم « الْبَيِّنَاتِ » - نشانهای روشن پیدا، « وَ آيَاتُنَا » و نیرو دادیم او را « بِرُوحِ الْقُدُسِ » بجان پاک از دهن جبریل « أَفَكُلَّمَا

جاءكم» - باش هر گه که بشما آید رسول از فرستادگان یکی، «بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ»  
 بآنچه شمارا فرا نیاید و هوای شما نخواهد «اسْتَكْبَرْتُمْ» گردن کشید «فَقَرِيقًا  
 كَذَّبْتُمْ» گروهی را دروغ زن دارید «وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»<sup>۸۷</sup> و گروهی را میکشید.  
 «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» - گفتند دل‌های ما در غلاف است از اینکه تو میگوئی

در نمی‌یابیم، «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» - بلکه الله بریشان لعنت کرد بآنچه نگریدند  
 و کافر ماندند، «فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»<sup>۸۸</sup> - چون اندک می‌گروند و استوار میدانند.

النوبة الثانية - قوله تم :- «وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» -

مفسران گفتند که رب العالمین جل جلاله بنی اسرائیل را بچهار چیز فرمود در تورات  
 و عهد و پیمان گرفت و ریشان که این چهار چیز بجای آرند و خلاف نکنند :- یکی  
 قتل نا کردن، دیگر مردمان را از خان و مان خویش بظلم آواره نکردن، سدیگر با  
 یکدیگر به بیداد گری هام پشت نبودن، چهارم اسیران بنی اسرائیل را اگر مرد باشند  
 و گر زن باز خریدن و آزاد کردن. پس ایشان چهار خصلت یکی بجای آوردند و سه  
 بگذاشتند. رب العالمین ایشانرا ملامت کرد گفت :-

«وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» - این کلمه دوم معنی دارد :

یکی آنست که خون هام دینان خویش مرزید، چنانک جای دیگر گفت - ولاتقتلوا  
 انفسکم - یعنی اهل دینکم، معنی دیگر آنست که خون خود مرزید، یعنی کسی را  
 مکشید که شما را بقصاص باز کشند پس خون خود بکردار خود ریخته باشید «وَلَا

تُخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» - و بر هام دینان خویش ظلم مکنید تا ایشانرا  
 از خان و مان بیفکنید. «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ» - یعنی اقرارتم ان العهد حق قبلتم، پس آنکه  
 اقرار دادید که آن عهد حق است و قبول کردید. و گفته اند که آن قوم که عهد و میثاق  
 با ایشان رفت فرمان بجای آوردند پس فرزندان ایشان نافرمانی کردند و پیمان بشکستند و

رب العالمین گفت :- « وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ » - و شما که فرزندان ایشانید دانسته‌اید از کتاب و گواهی می‌دهید که پدران شما عهد قبول کردند و بدان اقرار دادند. فرق میان شهادت و اقرار آنست که شهادت اقراری باشد که با آن اقرار علم و اثبات و یقین بود، و اقرار آن بود که با آن علم و یقین نبود، ازینجاست که منافقان گفتند که « نشهد اَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ » رب العالمین ایشان را دروغ زن خواند برای آنکه علم و یقین که شرط شهادت است با آن نبود و اگر بجای نشهد - نقر - گفتند ایشانرا دروغ زن نکردی پس آنکه خبر داد از نقض عهد فرزندان و گفت :-

« ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقُولُونَ أَنْفُسَكُمْ » یعنی یا هوءلاء - فاستغنی عن حرف النداء لدلالة الکلام علیه، پس شما که فرزندان اید پیمان بشکستید و هام دینان خود را بکشید و به پستی یکدیگر بر مظلومان زور کردید، و گروهی را از خان و مان خویش آواره گردانیدید.

« وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ » - « تَظَاهَرُونَ » بتخفيف قراءت کوفیان است، و اصل تظاهر از ظهر است و هو ان يجعلَ کُل واحدٍ من الرجلین الآخر له ظهراً لتقوى به ويستند الیه. سدی گفت این آیت در شأن قریظه و نضیر و اوس و خزرج آمد، و جنگ ایشان در حرب سمیر گفتا قریظه و نضیر جهودان بودند و اوس و خزرج مشرکان، پس قریظه با اوس دست یکی داشتند و نضیر با خزرج همچنین، و با یکدیگر جنگ میکردند. و هر آن یکی از این دو فرقه که بر آن فرقه دیگر غلبه کردی دیار و اوطان ایشان خراب کردی، تا از خان و مان بیفتادندی، و قتل بسیار میکردندی و اسیران می گرفتندی پس همه فراهم می شدند و اسیران را فدا میدادند، و می باز خریدندی اینست که رب العالمین گفت :

« وَإِنْ يَأْتِوكُمُ اسْأَارِي » - اساری و آسری هر دو خوانده اند، آسری بی الف قراءت حمزه است، اساری قراءت باقی « تَفَادُوهُمْ » با الف قراءت نافع و عاصم و کسائی

و یعقوب است و «تَقْدُوهُمْ» قراعت باقی، آسری جمع اسیراست و آساری جمع جمع و تفادوهم و تفدوهم بمعنی بکسانست، والاسر آفةٌ تدخل علی الانسان فتمنعه عن اکثر ما یشتهیه کالمرض ونحوه، ومعناه - و ان یأتوکم ما سورین یطلبون الفداء فدیتموهم و تفکونهم من اسر اعدائکم، «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اخْرَاجُهُمْ» اینجا تقدیم و تأخیر است یعنی - تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وهو محرمٌ علیکم اخراجهم، و ان یأتوکم اساری تفادوهم - گفت افزونی میجوئید و بیداد گری میکنید که با بکدیگرهم یست می بید تا مظلومان را از خانه های خود بیفکنید، وحرام است بر شما که چنین کنید. آنکه گفت - چون بشما اسیران آیند باز خربد و از اسیری رهائی دهید، «مجاهد» گفت ان وجدته فی بدغیرک فدیته وانت تقتله بیدک. و روا باشد که وهو محرمٌ علیکم اخراجهم بر جای خویش نهند و تقدیم نکنند، پس معنی آن باشد که اگر بشما آید اسیران را ایشانرا می باز فروشید، و حرام کرده ام بر شما که کافرانرا زنده از دست رها کنید.

«أَفْتَوْا مِنْ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» - بلختی از کتاب ایمان دارید. یعنی بفداء اسیران - و بلختی کافر می شید یعنی بقتل و اخراج و تظاهر - «قَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ» یا معشر الیهود «الْآخِرُی فی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ یُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» میگوید - ای جهودان قریضه و فضیر یاد اس این نافرمانی که کردید شما را در دنیا نیست مگر خواری و بی آبی، گزیت از دست، و غل بر گردن و ز نار بر میان، و فروم (۱) بر روی. و پس از آنک قریضه را کشتند و فرزندان ایشان ببردگی بردند، و فضیر را از خان و مان خویش آواره کردند، و بشام او کنند و مسلمانان بجای ایشان نشستند، این خود عذاب دنیاست و عذاب آخرت ازین صعب تر است، همانست که جای دیگر گفت «لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم» ثم قال - «وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» - یعملون بیاقراعت حجازی و بوبکر

(۱) فروم - کذا فی نسخین الف و ج، فرم بفتحین غم و اندوه و دلتنگی (برهان - رشیدی)

و یعقوب است، و هر چند که خطاب با قریظه و نصیر است اما از روی وعید عام است میگوید- و ما لله بغافل یا معشر المکذبین بآياته، الجاحدين لرسوله، من الیهود و غیرهم، عما تعملون فی سرکم و علانیتکم و انه تارک لکم حتی یجازیکم علی اعمالکم خیرها و شرها.

«اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينعصرون»- ایشان آنند که دنیا دنیای بر آخرت رفیع برگزیدند و خاسرو خاکسار کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد. دنیا دارالغرور است و عقبی دارالسرور، عاقل دارالغرور را بر دارالسرور اختیار نکند. مصطفی ع گفت «من احب دنیاہ اضر باخرته و من احب آخرته اضر بدنیاه، فاثروا ما یمتی علی ما ینفی.

قوله تع- «و لقد آتینا موسی الکتاب»- کتاب اینجائوریه است، جای دیگر آنرا فرقان - و ضیاء - خواندو گفت - «و لقد آتینا موسی و هرون الفرقان و ضیاء» فرقان گفت که حق از باطل بدان جدا شد، و ضیاء که دلها بدان روشن گشت، و سرها بدان آشنا. این همچنانست که در سورة المائدة گفت «انا انزلنا التوریه فیها هدی و نور» - گفته اند که چون الله تم توریه به موسی فرو فرستاد، بیکبار فرستاد جمله واحد، و موسی را برداشتن و پذیرفتن آن فرمود و کار کردن بدان، موسی طاقت نداشت، رب العالمین با هر آیتی فرشته فرستاد تا بردارند و نتوانستند پس بهر حرفی فرشته فرستاد، هم نتوانستند که تیسیر ربانی نبود با ایشان، پس الله تم بر موسی آسان کرد تا بی رنجی برداشت بار احکام آن و امر و نهی در آن و پذیرفتن آن و کار کردن بدان، الله تم ایشانرا مثل زدو گفت، «مثل الذين حملوا التوریه ثم لم يحملوها کمثل الحمار يحمل اسفارا» گفت ایشان که فرمودند تا توریه در پذیرند و بدان کار کنند و نکردند مثل ایشان راست چون مثل خر است که دفترها دربار دارد لیکن خورازان چه سود که دانش ندارد، همین است صفت جهودان که توریه در دست دارند ایشانرا از آن چه سود که دل ایشان در غلاف چهل است و قفل نو میدی بر آن زده.

« وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ » - پس از موسی پیغمبران را فرستادیم فرا پی یکدیگر داشته، و از پی ایشان عیسی بن مریم، این همچنانست که جای دیگر گفت « ثم قفینا علی آثارهم برسائنا » پس از نوح که پدر همه خلق بود، و ابراهیم که پدر عرب بود، و عبرانیان، پیغامبران فرستادیم هم از نسل ایشان - چون اسمعیل و اسحاق و یعقوب و عیص و ایوب و روبریل و شمعون و یوسف و ابن یامین و اسباط و موسی و هرون و داود و سلیمان و زکریا و یحیی.

« وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ » - و از پس ایشان عیسی فرستادیم، و او را دادیم نشانهای روشن و معجزهای آشکارا، چون مرغ از گل برآوردن، و باد در آن دمیدن، تا مرغی می گشت بفرمان خدای عزوجل و هو الخفاش، و نابینای مادر زاد روشن گردانیدن و علت پبسی بمسح دست ببردن، و زنده گردانیدن مرده. گفته اند چهار کس را از فرزندان آدم زنده کرد پس از مردگی ایشان: - سام بن نوح و عازر و ابن العجوز و ابنة العاشر. و عن ابن شهاب قال - قيل لعیسی بن مریم احی لنا سام بن نوح، قال - ارونی قبره، فاروه فقام ع، فقال - یا سام بن نوح احی باذن الله عزوجل، فلم یخرج ثم قالها الثانية، فاذا شق راسه ولحيته ایض، فقال ما هذا؟ قال سمعت النداء الاول فظننت انه من الله عزوجل. فشاب لها شقی، ثم سمعت الثاني فعرفت انه من الدنيا فخرجت، فقال مذکم سنة مت؟ قال - منذ اربعة آلاف سنة مذهب عنی سکرۃ الموت.

« وَ آتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ » - ای جبرئیل - ابن کثیر هر جا که قدس آید در قرآن بتخفیف خواند، گفته اند که روح جبرئیل است و سمی به لانه ينزل بما یحیی به و یستروح بعمله، و قدس خداوند عزوجل است، اضافه الی نفسه لانه کان بتکوین الله عزوجل له روحاً من غیر ولادة والد و الة، و عیسی را هم باین معنی - روح الله - خوانند. شعبی گفت عیسی بر جبرئیل رسید گفت - السلام علیک یا روح القدس - جبرئیل گفت وعلیک یا روح الله - مفسران گفتند این هر دو نام بیک معنی اند، و این اضافه بر سمیل تخصیص و تکریم است، و گفته اند تأیید عیسی به جبرئیل آن بود که عیسی نیرو گرفت

بجان پاک از دهن جبرئیل که در مریم دمید، تا بآن نیرو گرفت و بی پدر از مادر در وجود آمد، و گفته‌اند - که جبرئیل در همه حال قرین وی بودی درسفر و در حضر و در آسمان. قال یزید بن میسرۃ - لم یفارقہ ساعة ولم یقرب منه الشیطان لدعوة الجدة، انی اعینہا بک و ذریئہا من الشیطان الرحیم. ابن عباس گفت و جماعتی از مفسران - که معنی « وَ اَیَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ » آنست که ویرانام اعظم در آموختیم تا مرده بدان زنده میگردانید، و خلق را بدان عجائب معجزات می نمود، پس باین قول روح القدس اسم اعظم است، ابن زید گفت: - روح القدس انجیل است، هم بدان معنی که قرآن را بدان روح خواند، و ذلك فی قوله « اَوْحِیْنَا اِلَیْکَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا ».

باز خطاب جهودان در گرفت - « اَفْکَلَمَّا جَاءَ کُمْ رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوٰی اَنۡفُسُکُمْ اِسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقَآ کَذِبَتُمْ وَ فَرِّقَآ تَقْتُلُوْنَ » - پس از آنک پیغامبران را فرستادیم تا معجزها آشکارا کردند، و نشانهای روشن نمودند، شما راست راه و راست کار نگشتید، هر گه که پیغامبری آید بشما نه بروفق دل خواست و هواء شما، گردن می کشید و ننگ دارید که بوی ایمان آرید پس قوم را دروغ زن گیرید چون عیسی و محمد ع، و قومی را میکشید چنانک یحیی و زکریا و شعیا و غیرهم. قال عبد الله ابن مسعود - کانت بنو اسرائیل تقتل فی الیوم سبعین نبیاً و یقوم سوق بقلهم من آخر النهار « وَ قَالُوا قُلُوْبُنَا غُلْفٌ » - جهودان گفتند بر طریق استهزاء و انکار که دلهای

ما در غلاف است از آنچه تو میگوئی، جای دیگر گفت - « وَقَالُوا قُلُوْبُنَا فِی اَکْثَۃٍ مِّمَّا تَدْعُوْنَا اِلَیْهِ » - دلهای ما در پوشش است ا کثنه و غلف یکی بود، کثان و غلاف هر دو بیک معنی اند. مشرکان و جهودان این سخن فراوان گفته‌اند و بدان نومیدان کردن رسول خدا خواسته‌اند، که ما ترا به پیغامبری نمیدانیم، و فرا آنچه تو آوردی نه می بینیم، و اگر غلف برفع لام خوانی معنی آنست که قلوبنا اوعیه الحکمة دلهای ما خود پیرایه دانش است و حکمت، و درین قراءت خویشان را از رسول خدا و قرآن و شریعت اسلام بی نیاز میدیدند. و معنی دیگر گفته‌اند باین قراءت - یعنی که دلهای ما پیرایه

حکمت است و دانش، هر چه بدان رسد از علم بداند و دریابد و یاد گیرد، چونست که سخن تو می‌درنیاید و فهم می‌نکند، مگر نه راست است؟ که اگر راست بودی و حق، دل‌های ما آنرا دریافتی چون دیگر سخنان.

رب العالمین گفت « بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ » - بچنانست که ایشان می‌گویند که ما ایشانرا از رحمت خود دور کرده‌ایم و از درگاه خویش رانده‌ایم. جای دیگر گفت « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ » « و طبع علی قلوبهم فهم لا يفقهون » - مهر بر دل ایشان نهادیم تا دانش و حکمت در آن نشود، و جهل و کفر از آن بیرون نیاید - از آنست که نمیدانند و در نمی‌یابند. - بل - حرف عطف است که در سیاق حجد رود و در ظاهر آیت حجد نیست اما در معنی هست، فکانه قال « وَقَالُوا أَفُلُو بِنَا عُلْفٌ » - و ليس كذلك « بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ قَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ » - اینرا سه معنی گفته‌اند: - یکی آنست که « لا يؤمنون منهم الاقليل » یعنی اندکی از این جهودان گرویدند چون عبد الله سلام و اصحاب وی. معنی دیگر - قلیل مَّا يُؤْمِنُونَ مَّا فی ایدیه‌م و یکفرون با کثره - باندکی از آنچه ما فرستادیم و فرمودیم بگرویدند و بیشتر فرو گذاشتند، و آن اندک آنست که رب العالمین گفت: « وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ». سدیگر معنی - لا يؤمنون قلیلاً ولا کثیراً، - اندک و بسیار هیچ می‌نگرند بکم و بیش هیچ در دین نمی‌آیند.

النوبة الثالثة - قوله تع: « وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ »

الآية - سیاق این آیت تهدید ظالمانست و تخویف ناپاکان که بر مسلمانان ستم کنند، و در خون و مال ایشان سعی کنند، و بدست و زبان خود ایشانرا برنجانند تا از خان و مان بیقینند، نقدی در مسلمانی ایشان خلل است که مصطفی ع گفت: « المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده » و در دنیا لعنت خداوند بر ایشان و در عقبی جای ایشان آتش سوزان. يقول الله تع: - « أَلَا لعنة الله على الظالمين » « يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار » « ترى الظالمين مشفقين مما كسبوا وهو واقع بهم » « و يوم



یَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ « وَالظَّالِمِينَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا » « وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ »  
 ولانصیر. ودر قرآن فراوان است ازین تهدید ظالمان و انذار مجرمان. روى ان داود ع  
 نظر الى منجل من نار يهوى بين السماء والارض ، فقال يارب ما هذا قال - هذا لعنتى تدخل  
 بيت كل ظالم. وقال سعيد بن المسيب : « لاتملؤ اعينكم من اعوان الظلمة الا بانكار من  
 قلوبكم ، لكيلا تحبط اعمالكم الصالحة » . وقال الحسن - من دعا الظلم بالبقاء فقد احب ان  
 يعصى الله عز وجل ، الظالم والمعين على الظلم والمحب له سواء. « وقال النبى صلعم : « قال الله نعم  
 لاتدخلوا بيتاً من بيوتى ولا حدى من عبادى عند احد منكم ظلامه فانى الغنه مادام قائماً يصلّى  
 حتى يرد تلك الظلامة الى اهلها . و قال صلعم - لا يقفن احدكم على رجل يقتل ظلماً  
 فان اللعنة تنزل من الله على من يحضره اذالم يدفعوا عنه . وقال ابو الدرداء « اياك و  
 دعوات المظلوم فانهم يصعدن الى الله ثم كانهن شرارات نار . » وقال النبى صلعم : - « ايها  
 الناس اتقوا الله ، فلا يظلم مؤمنٌ مؤمناً الا انتقم الله من الظالم يوم القيمة وذلك اذا كان  
 عز وجل بالمرصاد ، وهو القنطرة الاعلى من الصراط ، يقول - وعزتى لا يمر بى اليوم ظلم ظالم .  
 گفته اند اين ظلم ظالم از حرص وى خيزد بر دنيا و راندن شهوات ، كه چون همگى  
 وى دوستى دنيا بگرفت و شهوات بروى مستولى شد دل وى تاريك گردد ، و رقت و سوز  
 در وى نماند . پس شفقت بر خيزد و بر خلق خدا ظلم كند ، و اثر اين تاريكى فردا در  
 قيامت پديد آيد ، چنانك مصطفى ع گفت : - الظلم ظلمات يوم القيمة - نه يك ظلمة  
 خواهد بود ببل ظلمات بسيار خواهد بود ، چنانك امروز نه يك شهوتست بلكه شهوات بسيار  
 است ، پس چون سر همه ظلم دوستى دنيا است هر كس كه دوستى دنيا از دل خود بيرون  
 كند شهوات بروى مستولى نشود ، و در دل وى رقت و سوز بماند ، و بر همه خلق خدا  
 مهربان بود ، تا اگر سگى بيند شفقت از وى باز نگیرد ، و او را نيازارد بلكه او را  
 بنوازد ، چنانك عيسى ع كان يسبح ببعض بلاد الشام اذا اشتد به المطر والرعد والبرق  
 فجعل يطلب شيئاً يلجأ اليه ، فرفعت له بخيمة من بعيد ، فاتاها فاذا فيها امرأة ، فحادثها  
 فاذا هو بكهف فى جبل ، فاتاه فاذا فى الكهف اسد ، ثم قال - الهى جعلت لكل شئ مأوى  
 ثم لم تجعل لى مأوى ، فاجابه الجليل - مأواك عندى فى مستقر رحمتى ، لا زوجتك يوم القيمة

مأته حوراء ولا طعمتك في عرسك اربعة آلاف عام يومئذ منها كعمر الدنيا، ولا مرناً منادياً  
 ینادی - این الزهاد فی دارالدنیا و راوا عرس الزاهد - عیسی بن مریم ع - ثم انتم هؤلاء .  
 اهل معانی درین آیت لطیفه های نیکو گفته اند : یکی آنست که « تَقْتُلُونَ  
 أَنْفُسَكُمْ » - اشارت میکند که شما بعمل ناپسندیده و فعل نکوهیده خود را در گرداب  
 عقوبت می اوکنید و آن عقوبت شما را بجای قتل نفس است ، یعنی مکنید چنین و تن  
 خود را بدست خویش مکشید ، همانست که جای دیگر گفت « و لا تقتلوا انفسکم » .  
 و آنچه گفت : - « تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ » - اشارت میکند که  
 شما بعضی قوتها از نهاد خود و از مقتضی آفرینش خویش می بگردانید ، و آنرا ضایع  
 میگذارید ، چنانکه مثلاً قوت عامله از بهر آن در نهاد آدمی آفریدند تا بدان عمل  
 کند و بجای خویش استعمال نماید ، پس اگر تقصیر کند یا نه بر جای خویش استعمال  
 کند از محل خویش بگردانیده باشد . راست چنان باشد که کسی را از سرای خویش  
 بیرون کنند .

و آنچه گفت : - « وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ » - اشارت میکند که  
 دیگران را راه می نمائید و خود گمراه میشوید ، دیگران را پند میدهید و خود پند می  
 نهپذیرید . چنانکه جای دیگر گفت « اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم » .  
 « أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ » - در قرآن نظائر این  
 فراوانست منها قوله تع : - « ورضوا بالحیوة الدنیا واطمأؤا بها » « اخلد الى الارض واتبع  
 هوا و آثر الحیوة الدنیا » « بل تؤثرن الحیوة الدنیا » میگوید ایشان که دنیا خردند  
 و عقبی فروشدند و هوا نفس بر رضاء مولی اختیار کنند « فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ »  
 عذاب ایشانرا پایان پدید نمکنند ، و آن عذاب بریشان سبک نکنند نه در دنیا و نه در  
 عقبی ، در دنیا عذاب ایشان جمع مال است و طلب حرمت و جاه و شره و حرص نفس اماره -  
 و هو المشار الیه بقوله - « انما يريد الله ليعذبهم بها في الحیوة الدنیا » - و آن طلب و شره

ایشانرا غایتی نیست، تا در آن غایت خفتی پدید آید.

آنکه گفت «وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» - ایشانرا در آن مال نصرتی نیست نه در دنیا نه در عقبی :- در دنیا آنست که صاحب مال بوقت مرگ گوید «ما اغنی عَنِّي مَالِيهِ»، و در عقبی آنست که رب العالمین گفت :- «من ورائهم جهنم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئاً».

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» - اشارتست بنواخت موسی بن عمران. میگوید ویرا کتاب توریة دادیم که هم نورست و هم ضیاء و هم فرقان، ضیاء دل مؤمنان، نور دل دوستان، آرام جان مریدان.

آنکه گفت «وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ» - پیغامبرانرا فرستادیم پس از وی فراپی یکدیگر داشته و هر یکی را نو تشریفی و دیگر خاصیتی و نواختی داده :- آدم را در خلقت کرامت، ادریس را زندگانی تا قیامت، نوح را اجابت دعوت، ابراهیم را خلعت خلعت، اسمعیل را فداکبش بکرامت، داود را آواز بنعمت و ملک و نبوت، سلیمان را ملک عظیم و علم و رسالت و سخن گفتن و امرغان و جن و شیاطین و با دراطاعت یحیی بن زکریا را عصمت، موسی را مکالمت بی واسطه، پیغامبر مارا سید اهل زمین و سما را، مهتر و پیشرو انبیا را، هر چه جمله پیغامبرانرا داد از نواخت و کرامت آن همه مصطفی را ارزانی داشت، و آنکه او را بریشان افزونی و برتری داد. اگر آدم را در خلقت کرامت بود که ید صنعت الله بوی رسید، مصطفی را همین نواخت بود و بر آدم فضل داشت، که آدم هنوز از آب و گل بود، هنوز در و نه فهم بود نه فطنت نه استیناس بود نه مشاهدت که ید صنعت حق بوی رسید، باز مصطفی شب معراج با دانش و عقل بود، با مشاهدت و مؤانست بود، که ید صنعت حق بوی رسید. چنانکه در خبرست :- فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ندیی - و اگر ادریس را مکان عالی داد عالی تراز مقام مصطفی نبود، که الله گفت «فکان قاب قوسین اوادنی». و اگر نوح را بر کشتی نشاند و دشمن را بدعاء وی هلاک گردانید، مصطفی را بر براق نشاند و از براق بر معراج و از معراج بر رفرف تا بدید عجائب ملکوت عزت و بیافت

اجابت دعوت و قبول شفاعت در حق امت، و اگر ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین بنمود و نام وی خلیل نهاد، مصطفی را جلال و جمال بر کمال خود بنمود، و نام وی حبیب نهاد، و اگر موسی بر طور سخن حق بشنید، مصطفی بر عرش عظیم با حق هام راز بود و هام گفتار و هام دیدار، خلوت گاهی بود او را که نه فرشته مقرب راوران اطلاع بود نه پیغامبر مرسل را در آن جای، چنانک گفت «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل».

مقام لدی سدرۃ المنتهی	لاحد لاشک للمصطفی
فقد کان بالقرب من ربّه	علی قاب قوسین لما دنا
فما مثل احمد فیمن مضی	من الرسل فی سالف من وری

« أَفْکَلَمَّا جَاءَکُمْ رَسُولٌ » - سخن باز بوعید و تهدید جهودان باز آورد گفت هر چند این پیغامبران ما نشانهای روشن نمودند و معجزهای صادق آشکارا کردند، اما آن جهودان از خود رائی قدم بیرون ننهادند، بر آنچه دل ایشان خواست قبول کردند و آنچه نخواست بگذاشتند و نه پذیرفتند، لاجرم بدسرانجامی که سرانجام ایشانست و بد جایگاهی که مقام ایشانست. مصطفی ع گفت - اشد غضب الله علی من قتل نبیاً و علی من قتله نبی<sup>۱</sup> - و قال « کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکاً، او مؤمن<sup>۲</sup> یقتل مؤمناً متعمداً » و قال ع - « لَرَّوَال الدنیا اھون عند الله من قتل رجل مسلم ولو ان اهل السماء والارض اشرکوا فی دم مؤمن لا کبھم الله فی النار، یجی المقتول بالقاتل یوم القیمۃ ناصیته ورأسه بیده واداجه تشحب دمأ یقول - یارب قتلنی حتی یدنیہ من العرش. »

« وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ » - اشارت آیت آنست که دل بیگانگان در پرده شقاوت است رب العزۃ چون کسی را مهر شقاوت بردل نهد، و رقم نابایست بروی کشد، از اول دل وی سخت گرداند. چنانک گفت « ثم قست قلوبکم من بعد ذلك » - پس سیاه گرداند « کلا بل ران علی قلوبھم » پس غاشیۃ بی دولتی بسر او در کشد - « قُلُوبُنَا غُلْفٌ » پس قفل بیگانگی بر آن زند - « ام علی قلوب اقفالها » - پس بمهر نومیدی ختم کند،

« ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم » - آنکه بسگه جدائی ضرب کند - « بل طبع الله علیها بکفرهم » - آنکه بیکبارگی واخودش برگرداند - و نقلب افتدنتهم » . آنکه ندا در عالم دهد که ما این دل را نخواهیم و نمی پسندیم - « اولئك الذين لم يرد الله ان يظهر علی قلوبهم . » نعوذ بالله من سخطه و نقمته .

النوبة الاولى قوله نعم : « وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ » - و چون بایشان آمد نامه « مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » از نزدیک خداوند « مُصَدِّقٌ » استوار گیر و گواه « لِمَا مَعَهُمْ » توریة را که بایشانست « وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ » وایشان جهودان ازپیش ما « يَسْتَفْتِحُونَ » می نصرت خواستند بر رسول خدا « عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا » بردشمنان خویش که کافران بودند « فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا » چون بایشان آمد آنچه شناختند « كَفَرُوا بِهِ » بوی کافر شدند « فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ »<sup>۸۹</sup> پس اكنون لعنت خدا بر کافران .

« يَنْسُمَا الشِّرْكَ وَابَهُ أَنْفُسَهُمْ » - بیدچیزی خویشتن بفروختند « أَنْ يَكْفُرُوا » که کافر میشوند « يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ » بآنچه فرو فرستاده الله ، « بَغْيًا » حسد را « أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » می فرو فرستد از فضل خویش « عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » بر آن که خواهد از رهیگان (۱) خویش « فَبَاوُا بِغَضَبٍ » خویشتن را بخشم خدای آوردند و بخشم وی باز گشتند « عَلَى غَضَبٍ » خشمی بر خشمی « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ »<sup>۹۰</sup> و کافرانراست عذابى خوار کننده .

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ » - و چون ایشانرا گویند . « آمِنُوا » بگروید « يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ » بآنچه الله فرو فرستاد « قَالُوا » بجواب گفتند - « نُوْمِنْ يَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا » ایمان بدان آریم که بر ما فرستادند ، « وَ يَكْفُرُونَ » و کافر میشوند « يَمَا وَرَاءَهُ » بهرچه

(۱) رهیگان فی نسخه الف ، بندگان فی نسخه ج .

جز زان است «وَهُوَ الْحَقُّ» و آنچه ایشانرا و از آن خواندند راست است و درست،  
 «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ» استوار گیر و گواه آنچه بایشان است از تَوْرِیة «قُلْ» رسول  
 من گوی ایشانرا «فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیَاءَ اللَّهِ» چرا پیغامبران الله را می کشید؟ «مِنْ  
 قَبْلُ» از پیش ما «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۹۱</sup> اگر بفرستاده من گروید گانید.

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى» - بدرستی که آمد بشما **موسی** «بِالْبَيِّنَاتِ» ب  
 پیغامهای روشن و نشانهای راست، «ثُمَّ آتَيْنَاهُ آلَ الْعِجْلِ» پس آنکه گوساله را بخدائی  
 گرفتید «مِنْ بَعْدِهِ» پس غایب شدن **موسی** و رفتن وی به **طور** «وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»<sup>۹۲</sup> و  
 شما اید بیچنان ستم بر خود ستمکاران.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» - و پیمان ستدیم از شما «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»  
 و کوه زبر شما برداشتیم، «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ» گفتیم بگیرید آنچه شما را دادیم  
 «بِقُوَّةٍ» بعزم راست و تصدیق درست، «وَأَسْمَعُوا» و پیغام نیوشید و پذیرید، «فَالُوا  
 سَمِعْنَا» گفتند شنیدیم «وَعَصَيْنَا» و نافرمان شدیم، «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمْ»  
 و در دلهای ایشان دادند «الْعِجْلَ» دوستی گوساله «بِكُفْرِهِمْ» از کافردلی ایشان  
 «قُلْ» رسول من گوی «يَسْمَأُ يَأْمُرُكُمْ بِإِيمَانِكُمْ» به بد چیزی میفرماید  
 ایمان شما را «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۹۳</sup> اگر بفرستاده ما گروید گانید.

النوبة الثانية - قوله نعم: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» - کتاب اینجا

قرآن است میگوید چون کتاب ما قرآن با محمد بایشان آمد، کتابی که موافق  
 تَوْرِیة و انجیل است، از آن روی که در بیان اصول دین خداوند همه یکسان اند و موافق  
 یکدیگر. و الیه الاشارة بقوله عز وجل «لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» الآیه  
 و گفته اند «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ» معنی آنست که قرآن راست دارند و استوار گیرنده

توریه است که در توریه بیان نعت محمد و تحقیق نبوت و رسالت وی بود و قرآن بر وفق آن آمد، پس آنرا مصدق باشد و گواه راست .

«وَكَاْنُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الدِّينِ كَفَرُوا» - حقیقه الفتح النصره و هو علی ضربین من دینی و دنیوی . فتح . بر دو قسم است : - یکی آنست که الله تع بنده را نصرت میدهد در کار دینی نادر علم و هدایت و راه آسایش بروی گشاده شود ، و الیه الاشاره بقوله تع « اِنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا » و بقوله تع « عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَأْتِيَنَا بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ » . قسمی دیگر فتح دنیوی است که الله بنده را نصرت میدهد در کار دنیوی تا در لذت و راه آسایش بروی گشاده شود ، و الیه الاشاره بقوله تع « فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ ابْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ » . اما سبب نزول این آیت آن بود که سعید جبر گفت : در جاهلیت جهودان ساکنان مدینه بودند ، و کفار عرب بجنک ایشان بیرون آمدند ، و ایشانرا در مدینه قلعتها بود استوار کرده و محکم ، چون با عرب جنک در پیوستند اگر هزیمت بریشان آمدی به قلعتها پناه گرفتندی و عرب بپایان قلعه نشسته و ایشانرا حصار میدادندی . چون کار بریشان تنگ شدی و ضعف ایشان پیدا گشتی ، دستها برداشتندی سوی آسمان و به محمد که رسول آخر الزمان است نصرت خواستندی و گفتندی - اللهم اِنَّا نَسْتَنْصِرُكَ بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ نَزَلْنَا هَذَا الْبَلَدَ نَنْتَظِرُ زَمَانَ الْخُرُوجِ فَتَنْصُرَهُ - بارخدا یا دانی که نشسته ایم در این شهر منتظر پیغمبر آخر الزمان محمد عربی ، نشسته ایم تا بیرون آید و او را یار باشیم و نصرت دهیم ، و پیغامش استوار گیریم ، خداوندا بحق وی که ما را بردشمنان نصرت دهی ؛ رب العالمین گفت « فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ » چون بایشان آمد آنچه شناخته بودند و دانسته و از کتاب خوانده که حق است و راست ، اول کسی که کافر شد ایشان بودند ، هم پیغام را و هم رساننده فرمانرا بدروغ داشتند .

سلمة بن سلام از بدریان بود گفت - جهودی بنزدیک ما بود گفت : « اظلكم زمان بنی الحرم الذی یركب البعیر ، ویلبس الشملة (۱) ، یا کل الکسرة ، و یقبل الهدیه ، ولا

(۱) الشملة - کساء واسع یشتمل به - جمعه شمالات . ( المنجد )

يَا كُلُّ الصَّدَقَةِ. «اینک روز گاری پیغامبر آخر الزمان در آمد، وقت بیرون آمدن وی در رسید  
آن پیغامبر که ننگ ندارد و بر شتر نشیند و شمله در پوشد، و نان ریزه پیش نهد و  
بخورد، و هدیه قبول کند، و از صدقه هیچ نخورد. و آنکه گفت - و ان یکن منکم  
احدٌ یدر که فهذا. و اشار الیه - اگر کسی از شما اورا دریابد این مرد باشد یعنی سلمة،  
قال سلمة فلم یلبث ان قدم رسول الله ص، قلنا له - والله انه لهو؟ قال - نعم و لکنی  
لادع الیهودیة سلمة گفت بسی بر نیامد که رسول خدا بما آمد و پیغام حق آورد، و  
ما گفتیم آن جهود را که والله این پیغامبر آنست که تو گفتی و جزوی نیست، جهود  
گفت آری هموست که من گفتم، و لکن من دین جهودی بشگذارم.

صفیه بنت حیی بن اخطب گفت: که چون مصطفی ع در مدینه آمد پدرم  
حیی بن اخطب و عم من ابویاسر اخطب هر دو بامداد بغلس<sup>(۱)</sup> بیرون شدند بقصد آن  
تا بدانند که محمد پیغامبر هست یا نه. گفت - بوقت آنکه آفتاب فرو شد بخانه باز  
آمدند شکسته و کوفته غمناک و حزین، و ایشان مرا می نواختندی نیک هر بار، آن  
ساعت که پیش ایشان رفتم بر عادت خویش و بمن التفات می نکردند، و هیچ مرا نمی  
نواختند، و از اندوه و دلتنگی پروای من خود نداشتند. آنکه بویاسر به پدرم حیی  
میگفت - «أهو هو؟ گوئی او اوست؟ پدرم گفت - «نعم والله - قال و تعرفه و تغشته؟  
قال - نعم، قال - فما فی نفسک منه؟ قال عداوته. والله ما بقیت.

رب العالمین ایشانرا گفت «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» - لعنت خدای بر  
کافران، و لعنت راندن باشد و ناپذیرفتن، چون ایشانرا درازل رانده بود آن شناخت  
ودانش که ایشانرا بود هیچ سود نداشت. «من قعد به جدّه لم ينهض به جدّه» کارجدّ ازلی  
دارد نه جدّ حالی، آنجا که عنایتست پیروزی را چه نهایت است، جهودان که معرفت و دانش  
داشتند چون عنایت با ایشان نبود آن معرفت ایشانرا وبال بود، و سبب عقوبت و نکال  
بود. لعنت خداوند بر ایشان و خشم بر سر خشم جزاء ایشان، و صعالیک المهاجرین نادان

(۱) الغلس - ظلمة آخر الليل، جمعه (غلاس)



فرا سر کتاب و سنت شدند ، چون عنایت ازلی با ایشان بود کارایشان بجائی رسید که **مصطفی** ع با ایشان نصرت میخواست بر دشمن . در خبرست که - کان يستفتح بصعاليك المهاجرين - و صعاليك المهاجرين ایشانند که **رسول** خدا ایشانرا صفت کرده در آن خبر که **ثوبان** روایت کرد - قال قال رسول الله صلعم - « حوضٌ ما بين عدن الى عمان شرابه ابيض من اللبن واحلى من العسل ، من شرب منه شربةً لا يظمأُ بعدها ابداً و اول من يردّه صعاليك المهاجرين . قلنا - و من هم يا رسول الله ؟ قال الدّنس الثياب الشعث الرؤوس الذين لا تفتح لهم ابواب السدد ولا يزوجون المنعمات الذين يعطون ما عليهم ولا يعطون ما لهم . »

« بِئْسَمَا اشْتَرَوْا » آیه - بئسَ يستعمل فی مجموع المذام كما ان نعمَ يستعمل فی مجموع المحامد ، و معناه - بئسما با عوابه حظ انفسهم من الثواب بالكفر بالقران - به بد چیزی خویشتنرا بفروختند و ثواب آن از دست بدادند ، که به **قران** کافر شدند . رب العالمین آنچه کردند ببغی کردند و حسد بردند که ما نبوت بفزندان اسمعیل دادیم نه بفزندان اسحق ، ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء ، این نبوت و رسالت فضل و کرم خداوندست ، آن کس را دهد که خود خواهد . و قال نعم « الله اعلم حيث يجعل رسالته » و معنی - بغی - حسد است تا در دلست آنرا حسد گویند و چون ظاهر شود بغی گویند و این حسد آفتی عظیم است در راه مؤمنان ، آنرا که حسد ببو کند هیچ عبادت و طاعت او را بر ندارد . « الحسد یا کل الحسنات كما تا کل النار الحطب » . ابلیس افتاده حسد بود لاجرم عبادت چندین هزار ساله او را ازو هدهد لغنت بیرون نیاورد ، و زلت آدم که از شهوت بود نه از حسد توبه وی لاجرم مقبول گشت ، و کاروی آسان شد ، انس مالک گفت - **مصطفی** ع با یاران نشسته بود گفت : « یطلع علیکم الآن رجلٌ من اهل الجنة » هم اکنون مردی از اهل بهشت در آید ، مردی انصاری در آمد و نعلین در دست چپ داشت و آب از محاسن وی قطره قطره می افتاد ، از تجدید وضوء ، آن روز گذشت ، دیگر روز **مصطفی** ع همچنان گفت و همان مرد در آمد هم بر آن صفت ، سدیگر روز همین حال برین نسق برفت . **عبد الله عمرو عاص** گفت - من بهانه گرفتم

و بخانه آن مرد انصاری رفتیم ، و سه شب با وی بماندم ، و در اعمال وی اندیشه میکردم ، ندیدم از وی عمل بسیار ، اما اندر میانه شب هر گه که بیدار شدی ذکر و تسبیحی بر زبان وی برفتی ، و بوقت نماز بامداد برخاستی و وضوئی تمام کردی . پس عبد الله گفت چون عبادت فراوان از وی ندیدم آنچه شنیده بودم از **مصطفی** ع با وی راندم و گفتم چه عمل داری بیرون ازین که موجب این ثواب است ؟ قال - لا اجد فی نفسی غلاً لاحد من المسلمین ، و لا احسده علی خیر اعطاء الله اياه . قال له عبد الله - هذا الذی بلغک و هی التی لا تطیق .

« فَبَاؤُوا بِغَضَبِ عَلِيٍّ غَضَبٍ » - دوخشم خداوند بریشان : یکی بدانک به عیسی کافر شدند ، و دیگر آنک به محمد کافر شدند . سدی گفت - يك خشم بدانک عبادت گوساله کردند ، دیگر آنک با محمد کافر شدند و قرآن قبول نکردند . و گفته اند : يك خشم بدانست که به محمد کافر شدند ، و دیگر بآنک گفتند « یدالله مغلوله » - ید خداوند بسته است ، که روزی بر ما تنگ کرده است ، و نبوت از ما باز گرفته ، رب العالمین گفت « غلّت ایدیهم » دست ایشان به بستند تا هرگز از ایشان کسی نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشان یا بر کسی ، مگر اندکی ، « وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا » و لعنت کردند بریشان بآنچه گفتند ، آنکه گفت - « بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ - » بلکه دو دست خداوند گشاده است ، نفقه میکند چنانکه خواهد ، ید اثبات کرد و غل نفی کرد . و روایت درست است از **مصطفی** ع که گفت - یدالله ملئاً لا تفيضها نفقة سحاء الليل والنهار . أرايتم ما انفق منذ خلق السموات والارض ؟ فانه لم ينقص مافي يمينه ، و عرشه علی الماء ، و بیده الاخری المیزان یخفص و یرفع . آنکه گفت « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ » - تا بدانی که عذاب مؤحدان تأذیب و تطهیر است ، نه اخزاء و اهانت . « عَذَابٌ مُّهِينٌ » کافرانراست ایشان که جاوید در دوزخ بمانند ، و مؤمنانرا اگر عذابی رسد بر سبیل تمحیص و تکفیر بود يك چندی ، و آنکه از پس آن رحمت ابدی و

عزت سرمندی و نعمت جاودانی .

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا » - و چون جهودان را گوئید - ایمان آرید به قرآن که به محمد فرو فرستادیم - ایشان گویند ما ایمان بدان آریم که بما فرو فرستادند بزبان عبری یعنی **توریه** .

« وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ » - ای بما سواه ، و بهر چه بیرون از **توریه** است کافر میشوند . الله تم ایشانرا باین گفت دروغ زن کرد گفت . « قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » - ای ان کنتم معتقدین للایمان فلم رضیتم بقتل الانبیاء ؟ اگر به **توریه** ایمان دارید در **توریه** کجاست که پیغامبرانرا کشید ؟ و چرا کشید ایشانرا ؟ مفسران گفتند هر چند که ایشان قتل پیغامبران نکرده بودند لکن پدران ایشان کرده بودند ، و ایشان بدان رضا میدادند و می پسندیدند ، و پدرانرا بدان معنی دشمن می نگرفتند . و لو كانوا مؤمنون بالله و النبی و ما انزل الیه ما اتَّخَذُوهم اولیاء ، و به قال النبی ع - من حضر معصية فکرها کانت کمن غاب عنها ، و من غاب عنها فرضیها کان کمن شهدها .

« وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ » - این همچنانست که جای دیگر گفت « قد جئناکم ببینة من ربکم » - **موسی** گفت : - آمدم بشما و پیغام راست و نشانهای درست آوردم و آن نشانها نه بودند ، چنانکه در سورة النمل بیان کرد : - « فی تسع آیات الی فرعون و قومه » و تفصیل آن در سورة الاعراف است - وهی العصا والید والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم والبحر والسنون ونقص الثمرات . اما آنچه در سورة بنی اسرائیل گفت « و لقد آتینا موسی تسع آیات بیّنات » آن نه آیت دیگر بود جز این که از پیغام حق به بنی اسرائیل آورد - وهی ان لا تشرکوا بی ولا تسرقوا ، ولا تزنوا ، ولا تقتلوا النفس الّتی حرّم الله الا بالحق ، ولا تسحروا ، ولا تقرّبوا مال الیتیم ، ولا تسعوا ببریء الی السلطان ، ولا تعدوا فی السبت ولا تأکلوا الربوا .

« وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ

ظَالِمُونَ» - موسی پیغام حق بگزارد و نشانهای روشن باز نمود و وعده را که الله تم او را داده بود، از میان ایشان بیرون شد پس چون باز آمد ایشان گوساله پرست بودند. رب العالمین گفت اگر آن گفت شماراست که «نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا» - پس چرا گوساله پرست شدید و در کتاب توراتیه شمارا از شرک نهی کرده ام و بتوحید فرموده، اینست ستم عظیم و بیداد گران که شما بر خود میکنید.

«وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» - این عهد و پیمان آخرست نه پیمان اول، و با هر قومی از فرزندان آدم دو پیمان رفته است و دو عهد بر ایشان گرفته اند یکی روز میثاق خداوند عزوجل ایشانرا از کتف آدم بیرون آورد و عهد گرفت بر ایشان که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» آن عهد اول است. و عهد آخر که هر بیغمبری با قوم خویش پیمان بست و عهد گرفت بر ایشان که «اعبدوا الله ولا تشركوا به شیئاً» - و عهد موسی با قوم خود آن بود که من شما را کتاب آوردم بپذیرید و بآن کار کنید. پس چون کتاب آورد نپذیرفتند، رب العالمین کوهی را فرمود تا از بینج بر آورد و بر زبر ایشان معلق بیستاد.

و گفتند ایشانرا که «إِسْمَعُوا» - ای افهموا، و قیل اعللوا و عملوا به - معنی آنست که پیغام ما بنیوشید و دریابید، و بآن کار کنید. ارباب معانی گفتند سخن که شنیدنی بود اول بسمع بنده فرو آید، آنکه بمنزل فهم رسد تا بداند، آنکه بمرکز عقل رسد تا در بابد، پس اگر اقتضاء عمل کند بنده بدان عمل آرد، پس رتبت اول سماع است و رتبت آخر عمل. آنکس که تفسیر «إِسْمَعُوا» - اعملوا بکرد باخر مراتب نگرست و آنکس که - افهموا - معنی نهاد یا - اعللوا ببعضی وسائط نظر کرد.

«قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» - چون ایشانرا گفتند دریابید و بآن کار کنید ایشان جواب دادند که «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» - یعنی که بزبان گفتند «سَمِعْنَا» اما بدل گفتند «عَصَيْنَا». و هب منبه گفت :- در توراتیه خوانده ام که رب العالمین گفت «یا عبادی

المدنبن الحاطین العافین ، کم الی کم ؟ کم و کم اقل عشر اتم عشرۃ بعد عشرۃ ؟ و کم اعفو عن فضا یحکم و سو آتم ؟ فضیحة بعد فضیحة و سوأة بعد سوأة ؟ و کم و کم امهلتکم و امهلتکم و ادعو کم الی ما هو خیر لکم ؟ ولا اسلبکم نعمائی ولا اهتک عنکم استاری ؟ ثم قال - سبحانی ما ارا فنی بخلقی ! »

و اُشربوا فی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ « - ای اُشربوا حبّ العجل فی قلوبهم . سعید جبیر گفت دوستی گوساله چنان در دل ایشان نهاده بودند که آن گوساله را بسوهان بسودند آنکه در دریا پیرا کنند ، ایشان در آن آب افتادند و نهمار (۱) از آن میخورند تا آن رویهاشان زرد گشت « بِكْفَرِهِمْ » ای فعل الله ذلك بهم عقوبة لکفرهم ، کفوله - « بل طبع الله علیها بکفرهم » یکی از بزرگان دین گفت : عجل بنی اسرائیل معلوم است و عبادت آن شرک مهین ، و عجل این امت دنیا شوم است و دوستی آن شرک کهن .

« قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيْمَانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » - این تکذیب جهودان است بآنچه گفتند : « نُؤْمِنُ بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا » میگوید - پیغامبر من ایشانرا گوی « بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيْمَانُكُمْ » شما میگوئید به توریة و به موسی ایمان آوردیم آن ایمان شما به توریة و به موسی بید چیزی میفرماید که کافر شدید به قرآن و به محمد ، « اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » - یعنی لو کنتم مؤمنین ما عبدتم العجل و انما یعنی بذلك آباءهم ، فانهم عبدوا العجل ، يقول الله تم كذلك معاش الیهود و المخاطبین - لو کنتم مؤمنین بما انزل علیکم ما کذبتم محمداً صلعم .

النوبة الثالثة - قوله تعالى : « وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » - آمد بایشان

نامه و چه نامه که یادگار خداوندست بنزدیک دوستان ، نامه که مهر قدیم است بروی عنوان نامه که قصه دوستی و دوستان است مضمون آن ، نامه که از طبیعت امان است ،

(۱) نهمار - بالفتح ، بسیار ، بمعنی یکبارگی هم آمده ( رشیدی ) .

و بی قرار را درمان است، شفاء دل بیماران است، و آسایش جان اندوهگنان، رحمتی بود از خدای جهانیان بر **مصطفی** مهتر عالمیان، این نامه بوی داد تا او را یادگار بود و غمگسار، اندوه دل خویش بآن بسر آوردی و از رنج بیگانگان بآن آسایش یافتی! و کتبت حولی لا تفارق مضجعی و فیها شفاء للذی انا کاتمٌ

اگر جهودان بودند تغییر و تبسیدل در نام و صفت وی آوردند، و خصمی ویرا میان در بسته ناسزا میگفتند، پس از آنک ویرا شناخته بودند و دانسته، و بوی نصرت خواسته. و اگر کافران **قریش** و مشرکان **مکه** بودند - از آن پیش که علم نبوت بدست وی دادند در میان ایشان مکرم و عزیز و محترم بود، امانتها بنزدیک وی می نهادند و در محافل او را در صدر می نشاندند، پس چون قصه نبوت خواندن گرفت و حدیث دل و دل آرام پیش آورد، آن کار دیگرگون گشت، دوست بر ننگ دشمن شد تیر ملامت در وی انداختند، ساحر و شاعرش نام نهادند، دیوانه و سرگشته اش خواندند.

اشاعوا لنا فی الحیّ اشنع قصّة و کانوالنا سلماً فصاروا لنا حراً

چه زیان دارد او را چون اجیر و فقیر خوانند، و رب العالمین او را بشیر و نذیر خواند! چه زیان داشت او را چون گفتند ضال است و غبی، و رب العالمین گفت رسول است و نبی!

هذا و ان اصبح فی اطمارٍ و کان فی فقرٍ من الیسار

آئر عندی من اخی و جاری

دوست دوست پسند باید نه شهر پسند، و عجب نیست اگر مشتی بیگانگان آن مهتر عالم را نشناختند و ندانستند، که ایشانرا خود دیده آن نباشد که اورا بینند و شناسند. و عجب آنست که چندین هزار پیغامبر بخاک فرو شدند در درد و حسرت آنکه تا مر ایشانرا بر اسرار فطرت آن مهتر اطلاع بودی و هرگز نبود و نیافتند، و کیف لا و **القرآن** يقول - « فإوحی الی عبده ما أوحی » - آن خزینه اسرار فطرت **محمد** مرسل را مهری بر نهادیم و طمعها از دریافت آن نومید گردانیدیم « و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو » **حسین منصور** که شمه از دور بدید فریاد بر آورد که

سراج<sup>\*</sup> من نور الغیب بدا و غار و جاوز السراج و سار .

ای ماه برآمدی و تابان گشتی      گرد فلک خویش خرامان گشتی

چون دانستی برابر جان گشتی      ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی

لم یزل کان مذکوراً قبل القبل و بعد البعد و الجواهر و الالوان - جوهره صفوی<sup>\*</sup> ،  
کلامه نبوی<sup>\*</sup> ، حکمه علوی<sup>\*</sup> ، عبارته عربی<sup>\*</sup> ، لامشرقی<sup>\*</sup> و لامغربی<sup>\*</sup> ، حسبہ ابوی<sup>\*</sup> ، رفیقہ<sup>\*</sup>  
ربوی<sup>\*</sup> ، صاحبہ اموی<sup>\*</sup> ، مخرج من میم محمد<sup>\*</sup> ، و ما دخل فی حائه احد<sup>\*</sup> .

آفرینش همه در میم محمد متلاشی ، هر کجا در عالم دردی است و سوزی در  
مقابل سوز عشق وی ناچیز ، انبیا و اولیاء و شهداء و صدیقان چندانک توانستند از اول  
عمر تا آخر بر فتنند و بعاقبت باول قدم وی رسیدند ، آن مقام که زبر خلایق آمد زبر  
قدم خود نپسندید ، بسدره منتهی و جنات مأوی و طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان  
است خود ننگرید ، که « مازاغ البصر و ماطغی » - زهی کرامت و رتبت ! زهی شرف  
و فضیلت ! زهی علو و رفعت ! کرا بود جز از وی فضل تمام و کار بنظام ؟ عز سماوی و  
فر خدائی ؟ پس از پانصد سال بنگر رکن دولت شرع او عامر و شاخ شجره دولت او  
ناضر ، شرف او مستعلی ، و حکم او مستولی ، درین گیتی نوای وی ، در هفت آسمان  
آوای وی ، در هر دلی از وی چراغی ، بر هر زبانی از وی داغی ، در هر سری از وی نوائی  
در هر سینه از وی لوائی ، در هر دلی ویرا جایی ، راهش پر نور ، و گفت و کردش بانور ،  
و خلق و خویش از نور ، و خود نور علی نور .

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا      نیست دارالملک جز رخسار و زلف مصطفی

روی و مویش گر بصحرا ناور بدی قهر و لطف      کافری بی برک ماندستی و ایمان بینوا

« وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ » - الایه ، چون موسی ع بر بساط انبساط

پرورده شد ، و خلعت کرامت یافت ، و به نبوت و رسالت مخصوص گشت ، و حی آمد بوی

که - یا موسی تو آن باز سپیدی که خلقی را بتوصید خواهیم کرد ، پیغام ما به نبی اسرائیل

رسان ، و نعمت و منت ما دریاد ایشان ده رب العالمین آن فرستادن ورقتن وی بر جهانیان

جلوه کرد و گفت - « وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ » - موسی گفت : خداوند ایشا را چه گویم ؟ و هب منبه گفت در بعضی کتب خوانده ام که پیغام حق آن بود که - « یابن عمران ! قل لبنی آدم من کان شفیعکم الیّ انخلتکم فاحسنتُ صورکم ؟ ومن کان شفیعکم الیّ اذمنتُ علیکم بالاسلام . اَمَّن اخرجکم من اصلاب آبائکم بالرفق الی بطون امهاتکم ؟ اَمَّن اخرجکم بالرفق من ارحام امهاتکم ؟ اَمَّن القی الرحمة والرافة فی قلوب امهاتکم حتی تخرج اللقمة من فیها فتمضعها لکم ؟ اَمَّن فتق القلب فجعل فیہ نوراً تهتدون به ؟ اَمَّن وهب لکم السمع تسمعون به ؟ هذه مننّی علیکم قدیمه تعصونی باللهار ، و متمرّدون علیّ و انا بعلمی احفظکم فی ظلم اللیالی ، و ان الملائكة لتنادی - یاحلیم ! ما احلمک عن الظالمین ! یا موسی ینقلبون فی نعمائی و یعصونی ، ثم یقولون انی غفورٌ رحیمٌ یا موسی کم یشکر کرام الحفظة الی عبدی فأمرهم بالصبر و اقول لهم لعلہ یرجع و یتوب ؟ یا بن عمران ! یمرون بالجيفة فیستدون مناخرهم ، و ذنوبهم عندی اتن من الجيفة . یابن عمران ! عند الشدائد یدعوننی و ینسوننی عند الرخاء . یابنی آدم ! خذوا من الدنیا بقدر ما تطیقون ، و اکتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبة ، و اطلبوا من النعم بقدر ما تؤدّون شکره ، ستعلمون اذا رجعت الیّ انّی انما امهلتُ - الظالمون لهوانهم علیّ .

النوبة الاولى - قوله نعم :- « قُلْ » رسول من گوی « اِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ » اگر سرای پسین و پیروزی در آن شماراست « عِنْدَ اللَّهِ » نزدیک خداوند ، « خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ » خاصه شما را از غیر دیگران ، « فَتَمْنُوا الْوَتَّ » پس مرگ خواهید بآرزوی « اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » اگر می راست گوئید .

« وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ » - و بآرزو نخواهند آنرا ، « اَبَدًا » هرگز ، « بِمَا قَدْ مَتَّ اَيْدِيَهُمْ » آنچه میدانند که پیش فرافراستند از کردبد ، « وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ »<sup>۹۵</sup> و الله داناست بآن ستمکاران ر خویشتن .



« وَ لَتَجِدَنَّهُمْ » وایشان را یابید « أَحْرَصَ النَّاسِ » حریصتر مردمان « عَلَى حَيَوةٍ » برزندگانی ، « وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا » وگبرکان هم « يَوْمُ أَحَدِهِمْ » دوست دارد یکی از آن گسبران « لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ » اگر او را هزار سال عمر دراز دهند « وَمَا هُوَ بِمُزْحَضٍ مِنَ الْعَذَابِ » و رهانده نیست آدمی را از عذاب « أَنْ يُعَمَّرَ » که او را عمر دراز دهند « وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ » <sup>۹۶</sup> - والله بینا است با آنچه میکنند.

« قُلْ » رسول من گوی، « مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ » هر که دشمن است جبرئیل را، « فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلَمًا » خداست که فرستاد او را بر دل تو نه خود آمد « بِإِذْنِ اللَّهِ » بدستوری الله آمد ، « مُصَدِّقًا » استوار گیر و گواه « لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ » هر کتاب را که پیش او فرود آمد و « هُدًى » و راهنمونی « وَ بُشْرًى لِلْمُؤْمِنِينَ » <sup>۹۷</sup> و شادمانه کردن گرویدگان را.

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ » هر که دشمنست خدا را « وَمَلَائِكَتِهِ » و فرشتگان ویرا « وَ رُسُلِهِ » و فرستادگان ویرا ، « وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ » و جبرئیل و میکائیل را « فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ » <sup>۹۸</sup> الله دشمنست آن کافران را که دشمن ایشانند . « وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ » و ما فرستادیم بر تو « آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ » سخندهای روشن هویدا و راست ، « وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا » و کافر نشوند بآن « إِلَّا الْفَاسِقُونَ » <sup>۹۹</sup> مگر فاسقان که از پذیرفتن حق بیرون شده اند .

« أَوْ كَلِمَاتٍ عَاهَدُوا عَهْدًا » - باس هر که که پیمانی ببندند ، « نَبَذَهُ » بیو کنند و بشکنند آن پیمان را « فَرِيقٌ مِنْهُمْ » گروهی ازیشان « بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » <sup>۱۰۰</sup> بلکه بیشتر ایشان نا گرویدگانند .

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ» وآنکه که آمد بایشان «رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ» فرستاده از نزدیک خداوند «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» استوارگیر و گواه آن کتاب را که با ایشانست «تَبَيَّنَ» بیو کند «فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ آوَوْا إِلَى الْكِتَابِ» گروهی از ایشان که توریة دادند ایشانرا، «كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» کتاب خدای - توریة - پس پشت انداختند «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. ۱۰۱» مانند آنك نمیدانند که توریة سخن خدا است.

«وَاتَّبَعُوا» وآنکه پس روی کردند «مَاتَلُوا الشَّيَاطِينَ» آن چیز را که شیاطین خواندند «عَلَى» بر عهد «مَلِكِ سُلَيْمَانَ» ودر زمان او «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» وهرگز سلیمان کافر نبود «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» و لکن شیاطین کافر شدند، «يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ» جادوی در مردمان میآموزند. «وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» و نیز پس روی کردند آن چیز را که فرستاده آمد بر آن دو فرشته، «بَبَابِل» شهر بابل «هَرُوتَ وَهُرُوتَ» نام آن دو فرشته هرُوت و ماروت، «وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ» و ایشان جادوی در هیچکس نیاموزند، «حَتَّى يَقُولَا» تا آنگاه که بیشتر گویند. «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» ما آزمون خلق ایم از خدای، «فَلَا تَكْفُرْ» کافر مشو بپدیدرفتن باطل «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا» و می آموزند از آن دو فرشته، «مَا يَفْرَقُونَ بِهِ» چیزی که با آن جدائی کنند «بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» میانه مرد و جفت وی، «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ» و نمی گزایند کس را، بآن وجدائی نمی او کنند «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر بخواست خدای «وَيَتَعَلَّمُونَ» و می آموزند «مَا يَضُرُّهُمْ» چیزی که ایشانرا در این گزند نماید، «وَلَا يَنْفَعُهُمْ» و ایشانرا در دین بکار نیاید، «وَلَقَدْ عَلِمُوا» و نیک دانسته اند «لِمَنْ اشْتَرَاهُ» که هر که سحر را خرد و پسندد «مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

مَنْ خَلَقَ « او را در آن جهان نیست از هیچ نیکوئی بهره » ، وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ  
 أَنْفُسَهُمْ « وید چیزی خویشان را بفروختند . « لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ <sup>۱۰۲</sup> » اگر دانند .  
 « وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا » و اگر ایشان ایمان آوردندی « وَ اتَّقُوا » و از خشم  
 خدای پرهیز بندندی ، « لَمْ تُوبَةِ عِنْدَ اللَّهِ » پاداش ایشان از نزدیک خداوند به بودی  
 « لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ <sup>۱۰۳</sup> » اگر دانند .

الذَّيْبَةُ الثَّانِيَةِ - قوله تع « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدَّارَ الْآخِرَةَ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً  
 مِنْ دُونِ الدُّنْيَا فَقَدْ مَنَوا بِالْمَوْتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » - مفسران گفتند این آیت بسبب  
 آن فرو آمد که جهودان میگفتند - « لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى »  
 در بهشت جز جهودان و ترسیان نشوند ، الله تع گفت « تِلْكَ أُمَانِيَهُمْ » اینست دروغهای  
 ساخته و آرزوهای ایشان ، ای رسول من گوی ایشانرا که حجت خویش باز نمائید و  
 بیارید اگر می راست گوئید . ایشان گفتند « نحن أبناء الله و احبائه » ما پسران اوئیم  
 و دوستان او ، و دوستان و پسران را لا محاله ببهشت خود فرو آرد . رب العالمین گفت -  
 بیغامبر من ایشانرا گوی - اگر چنانست که شما میگوئید که پیروزی در آن و بهشت  
 جاودان شماراست نی دگران ، و کس را با شما انبازی نیست در آن پس اگر چنین  
 است مَرَكْ خواهید بآرزو ، تا باین ناز و نعیم و نواخت مقیم در رسید .

الله تع گفت :- « وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ » - و هرگز تاجهودان  
 باشند این آرزو نکنند که ایشان میدانند که چه فرا پیش خویش داشته اند از کردار  
 بدو گفتار بیهوده در کار محمد صلعم ، و پوشیدن نعت و صفت وی . قال النبی « لَوْ تَمَنَّوْا الْمَوْتَ  
 لَغَضَّ كُلُّ انْسانٍ مِنْهُمْ بِرِيقَةٍ وَمَا بَقِيَ يَهُودِيٌّ عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ إِلَّا مَاتَ » . معنی دیگر  
 گفته اند از ابن عباس - « قَتَمُوا الْمَوْتَ » ای ادعوا بالموت علی اکذب الفریقین -  
 جهودانرا میگوید اگر چنانست که شما میگوئید پس دعا کنید تا از هر دو فریق آن

یکی که دروغ زن است ویرا مرگ برسد « فابواذلك » نكردند و سزا زدند كه دروغ زنان ایشان بودند و خود میدانستند .

پس رب العالمین ایشانرا تهدید کرد گفت : - « وَاللّٰهُ عَلَيْهِمُ بِالْظَّالِمِينَ » - الله دانا است بظالمان ، و چنانچه بظالمان داناست بدیگران داناست ، اما فائده تخصیص آنست كه سخن بر مخرج تهدد است ، چنانك مردم مجرم را گوئی - انا عارف بك ، آری من ترا می شناسم یعنی - عاقبتك - می نماید باین سخن كه ویرا عقوبت كند . روی ابوذر رض قال قال رسول الله صلعم : - « لا تقوم الساعة حتى تروا من البلاء حتى يرى الحى الميت على اعواده - فيقول ليتنى كنت ملك هذا ، و يقول القائل و هل تدرى على ما يقدم ؟ فيقول كائنٌ ما كان . » میگوید - چون رستخیز نزدیک گردد بلاها و فتنه ها بینید كه روی بشما نهد ، چنانك زنده مرده را بر جنازه بیندگوید ای كاشك بجای او من بودمى دیگری گوید چه دانی كه بر چه می رود بر سعادت یا بر شقاوت ! جواب دهد كه بهر چه می رود بهر صفت كه هست ! این از آن گوید كه بلاها و فتنه ها و بی رسمیه ها روی بخلاق نهد ، و آن بیند و شنود كه نتواند دید و شنید ، و دل و دین ویرا زیان دارد ، و باین همه مرد تمام اوست كه بر بلاها صبر كند و مرگ بآرزو نخواهد اتباع سنة مصطفی را كه گفت صلعم : - « لا يتمنن احدكم الموت لضرّ نزل به ولكن ليقبل الله احيى ما كانت الحيوه خيراً لى ، و تو فنى اذا كانت الوفاه خيراً لى . »

« وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوِهِ . » - ابن عباس گفت - این كنایت از جهودان « وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا . » كنایت از گبران ، میگوید - جهودان از همه مردمان بر زندگانی حریص تراند و از گبران هم حریص اند ، و هیچكس نیست كه زندگانی دوست تر دارد از این گبران ، و زینجاست كه تحیت ایشان با يكديگر آنست كه گویند - « زه هزار سال ! » پس هر كه این تحیت گوید بر آئین و رسم گبران است اما تحیت مسلمانان تحیت اهل بهشت است و آن - سلام كردن - است . مصطفی ع گفت « السلام تحية لملتنا و امانٌ لدمتنا » و سنت چنانست كه سوار بر پیاده سلام كند ،

و رونده بر نشسته، و کهنه بر مهینه، و نفر اندک بر جمع بسیار، و اگر یکی از جماعت سلام کند از همه کفایت باشد. همچنین اگر از گروهی يك تن جواب دهد از همه کفایت بود. و بر اهل و عیال خویش سلام کردن سنت است - که در خبر است - « اذا دخلت على اهلك فسلم، لیكون برکة عليك وعلى اهل بیتك ». و مسلمان چون بر برادر مسلمان رسد هر گاه که رسد، چندانك رسد، سلام باز نگیرد که **مصطفی** ع گفت - « اذا لقی احدکم اخاه فلیسلم علیه فان حالت بینهما شجرة اوجدار اوجر ». ثم لقیه فلیسلم علیه. و همچنینك در جمع مسلمانان شود سلام میکنند نیز چون از نزدیک ایشان برخیزد سلام کند. که لفظ خبر است « لیست الاولى با حق من الآخرة ». و جهد کند که بابتدا سلام کند که **مصطفی** ع گفت « ان اولی الناس بالله من بدأ بالسلام » و سلام آشکارا کند که **مصطفی** ع گفت - « اعبدوا الرحمن و اطعموا الطعام و افشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام ». و سلام تمام کند چنانك گوید - سلام علیکم و جواب تمامتر دهد گوید « و عليك السلام و رحمة الله و برکاته » مگر جواب سلام اهل کتاب که گوید - علیکم - و برین نیفزاید. و یکی بر **مصطفی** صلعم سلام کرد و گفت عليك السلام یا رسول الله - رسول خدا گفت - چنین مگوی که این تحیت مردگان است. و چون سلام کند بدست و انگشتان اشارت نکنند که **مصطفی** ع گفت « لیس منا من تشبه بغيرنا، لا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى، فان تسليم اليهود الاشارة بالاصابع و تسليم النصارى الاشارة بالاكف » اما ثواب سلام کردن بر مسلمانان آنست که **مصطفی** گفت - « مامن مسلمین یسلم احدُهما على صاحبه فیاخذه بیده و یضحك فی وجهه، لا یأخذ بیده الا الله فیفترقان حتی یغفر لهما ». و عن عمران بن حصین « ان رجلاً جاء النبی صلعم فقال السلام علیکم فردَّ علیه ثم جلس فقال النبی ع عشر - ثم جاء آخر فقال - السلام علیکم و رحمة الله، فردَّ علیه فجلس فقال - عشرون - ثم جاء آخر فقال - السلام علیکم و رحمة الله و برکاته - فردَّ علیه فجلس فقال - ثلثون - و فی رواية الاخری ثم اتی آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مغفرته، فقال - اربعون - هکذا یكون الفضائل -

« يَوْمَ آتٰهُمْ » - ضمير با گبران است ، ميگويد يکي از اين گبران دوست داردی که او را هزار سال عمر بودی ، و ذلك لانه لا يرجو بعثاً بعد الموت فهو يحب طول الحيوۃ ، و کذا اليهود لانهم عرفوا ما لهم في الآخرة من الخزي لتضييع ما عندهم من العلم . « هر چند که حرص برد رازی عمر در نهاد و سرشت آدميست ، وزينجا گفت مصطفی ع « يهرم ابن آدم ويشب منه اثنان - الحرص على المال والحرص على العمر » اما مؤمن که بر ستاخيز ايمان دارد و بديدار خدای و نعيم جاودانه اميد دارد امل دراز در پيش نگیرد ، و هميشه مرگ را مستعد بود ، چنانک مصطفی ع عبدالله بن عمر را گفت « کن في الدنيا کانک غريب او عابر سبيل وعدّ نفسك في اهل القبور ، اذا اصحبت فلا تحدّث نفسك بالمساء و اذا امسيت فلا تحدّث نفسك بالصباح ، و خذ من حيوانک لموتک و من صحتک لسقمک ، فانک يا عبدالله لا تدري ما اسمک غداً . » وقال يحيى بن معاذ : « أطع ربک ولا تفرق من الموت ولا تستوحش لفراق الاحبة ، فليس من تفرق من الاحباء اعز عليك من تقدم عليهم » . وقال ثقفن - لابنه - يا بني امر لا تدري متى يلقاک فاستعدله قبل ان يفجأك وفي معناه أنشد : -

يسار اقد اللیل مسروراً باوله      ان الحوادث قد يطرقن اسحاراً  
افنى القرون التي كانت منعمه      كرا الیالی اقبالاً و ادباراً

ثم قال تع :- « و ما هو بمنزله من العذاب ان يعمر » - ای و ما احدهم بمبعده من العذاب تعميره . « و الله بصير بما يعملون »

« قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ » ابن عباس ففت رض - دانشمندان جهودان فدک که او را عبدالله بن صوريا می گفتند با جماعتی رؤساء جهودان نزدیک مصطفی صلعم آگه که بمدينه فرود آمدند گفتند - يا ابا القاسم ، حدثنا عن خلال نسائك عنهم ، لا يعلمهن الانبياء قال - سلوني عما شئتم - فقال ابن صوريا كيف نومك ؟ فقد اخبرنا عن نوم النبي الذي يأتي في آخر الزمان ؟ فقال تنام عيناى و قلبى يقظان . قال - صدقت يا محمد ، اخبرنا يا محمد الولد من الرجل يكون او من المرأة ؟ فقال النبي اما

العظام والعروق فمن الرجل ، و اما اللحم والدم والظفر والشعر فمن المرأة . قال صدقت يا محمد ، قال - فما بال الولد يشبه اعمامه ليس فيه من شبه احواله شيءي ؟ او يشبه احواله ليس فيه من شبه اعمامه شيءي ؟ فقال النبي ايها علي ماؤه كان الشبه له . قال صدقت يا محمد ، قال فاخبرني عمن يولد له و عمن لا يولد له ؟ فقال - اذا كانت مغبرة غمرت يعني احمرت النطفة لم يولد له واذا كانت صافية ولد له ، قال فاخبرني عن ربك ما هو ؟ فانزل الله ثم « قل هو الله احد » الى آخر السورة : قال ابن صوريا خصلة ان انت قلتها آمنت بك و اتبعك ، اي ملك ياتيكم بما يقول الله ؟ قال جبريل - ولم يبعث الله نبياً قط الا وهو وليه . قال ابن صوريا ذاك عدونا من الملائكة ، و لو كان ميكائيل مكانه لا منا بك ، ان جبريل كان ينزل بالعذاب على اسلافنا ، وانه عاوانا مراراً كثيرة ، و كان اشد ذلك علينا ، ان الله ثم انزل على نبينا - ان بيت المقدس سيخرب على يدي رجل يقال له بخت نصر و اخبرنا بالحين الذي يخرب فيه ، فلما كان وقته بعثنا رجلاً من اقوياء بني اسرائيل في طلبه ليقتله ، فلقيه بابل غلاماً مسكيناً ، فاخذته ليقتله فدفع عنه جبريل . و قال لصاحبنا ان كان ربكم هو الذي اذن في هلاككم فلن تسلط عليه ، وان لم يكن هذا فعلى اي حق تقتله ؟ و فصدقه صاحبنا فرجع ، فقوى بخت نصر و غزا و خرب بيت المقدس ، فلهذا نتخذة عدواً فانزل الله ثم هذه الآية .

قتاده و عكرمه و سدي و شعبي گفتند عمر خطاب در مدارس جهودان شد آنجا که درس گویند و کتاب خوانند و با ایشان بسخن در آمد ، و عمر گاه گاه رفتی و در کتاب ایشان نظر کردی . جهودان گفتند یا عمر از اصحاب محمد ما ترا دوست داریم ، که دیگران ما را می برنجانند و تومی نرنجانی ، و نیز بتو طمع داریم که در کتاب ما می نگری ، گوئی ترا نیک آمد این کتاب ما و دین ما . عمر گفت والله لا آتیکم لحبکم ولا اسألکم لانی شاگ فی دینی ، و انما ادخل اليکم لازدياد بصيرة فی امر محمد صلعم ، واری آثاره فی کتابکم . عمر گفت والله که من نه دوستی شما می آیم ، یا آنچه پرسم از آن پرسم که در دین خود بشکم ، لکن آثار مصطفی ع در کتاب

شما می بینم، هر چند که می نگرم در آن مرا بصیرت و روشنائی در کار محمد میافزاید، پس روزی عمر خطاب سوگند بریشان نهاد با آفریدگار و بکتاب ایشان توریة، که راست گوئید. هیچ میدانید که محمد رسول حق است؟ ایشان گفتند: - اکنون که سوگند بر نهادی راست گوئیم، می دانیم که محمد رسول حق است، هیچ شك می نیفتد ما را در صدق رسالت وی. عمر گفت فاذاً هلکتُم - پس شما از هالکائید که میدانید صدق وی و می نگروید و بر رسالت وی ایمان می نیارید. پس عمر گفت - ما بمنعم من اتباعه؟ آخر چیست آنك شما را می باز دارد از اتباع وی. ایشان گفتند - صاحب وی جبریل است و جبریل ما را دشمن است، محمد را بر سر ما میدارد، و پدران ما را عذاب و صواعق رسانید، و جبریل خود همه بکشتن و جنگ و عداوت آید، دوست ما میکائیل است خازن رحمت و باران و نبات و نعمت، همه بشادی و فراخی و آسانی آید، اگر صاحب محمد میکائیل بودی مابوی ایمان آورد مانی. عمر گفت: - خبر کنید مرا از منزلت جبریل و میکائیل بنزدیک خداوند عزوجل؟ ایشان گفتند: «جبریل عن یمینہ و میکائیل عن یسارہ و میکائیلُ عدوٌ لجبریل». عمر گفت - اکنون که ایشانرا در حضرت عزت این چنین منزلت و قربت است چگونه یکدیگر را دشمن باشند؟ یا چون شما را دشمن باشند؟ اشهد ان من کان عدواً لجبریل فانه عدوٌ لمیکائیل و من کان عدواً لمیکائیل فهو عدوٌ لجبریل؛ و من کان عدواً لهما فان الله عدوٌ له. عمر این سخن برگفت و پیش مصطفی آمد تا آنچه رفت باز گوید. رب العالمین بیش از آمدن عمر بروفق قول عمر آیت فرستاد: - «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجَبْرِیْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلُنَا عَلٰی قَلْبِیْكَ» این آیت از روی معنی اشکالی دارد، و مقصود نم جهودانست، میگوید چونست که ویرا دشمن میگیرند و او نزدیک ما بجائی است که وحی پاک بدل پیغامبر بواسطه وی می فرستیم. معنی دیگر گفته اند جبریل را دشمن اند بسبب آنك وحی می آرد و نه او وحی از ذات خویش بمراد خویش می آرد تا با وی دشمنی گیرند او بنده مأمور است، بفرمان خالق پیغام می آرد بر دل تو که سیّدی، فذلك قوله. «وما نَنْزِلُ إِلَّا بِالْمُرِّ رَبِّكَ». سدیدگر معنی گفته اند که این ردّ جهودانست با آنچه گفتند -



جبریل همه بجنگ و عذاب و سختی آید . رب العزة گفت - اگر عذاب و عقوبت را آید کافران را آید ، و گرنه مصطفی را و مؤمنان را بروح و راحت و بشری و کرامت آید ، بمصطفی قرآن آورد که روح رُوح است و آرام جان ، و مؤمنان را بشارت دهد ببهشت جاودان و ناز و نعم بیکران چنانکه گفت - « مُصَدِّقًا لِّمَا يَمُنُّ بِهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ »

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ . » - دیگر باره درین آیت نام ایشان یاد کرد تشریف و تخصیص ایشان را ، که ایشان در میان ملائكة سران و سروران اند و بهینه فرشتگان چهاراند : جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بهینه این چهار جبرئیل است ، ششصد پردارد هر پری هفتاد هزار ریشه ، و علیه تهاویل الدر و الیاقوت . مصطفی ع او را دید بصورت خویش ، و کان قد سدّ الافق . در بعضی اخبار است که مصطفی را غشی رسید آنکه که او را بصورت خویش بدید ، پس گفت - سبحان الله ما كنت ادرى ان شيئاً من الخلق هكذا . و قال جبرئیل - فكيف لورأيت اسرافیل ؟ انّ له لائني عشر جناحاً جناحٌ منها بالشرق و جناحٌ بالمغرب ، و انّ العرش لعلی كاهله و انه ليتضاء ل لعظمة الله عز وجل ، حتى يعود مثل الرضع . و عن ابن عباس قال - بينا رسول الله صلعم معه جبرئیل ینادی اذا انشق افق السماء ، فاقبل جبرئیل بدخل بعضه فی بعض فيمتضاء ، فاذا ملكٌ قد مثل بين يدي النبي صلعم فقال يا محمد - ان الله عز وجل يأمرک ان تختار بين نبي عبدٍ او ملك نبي ، فاشار الى جبرئیل بيده ان تواضع فعرفت انه لي ناصح فقلت عبداً نبياً ، فخرج ذاك الملك الى السماء . فقلت يا جبرئیل - قد كنت اردت ان اسألك عن هذا ، فأريت من حالک ما شغلني عن المسئلة فمن هذا يا جبرئیل ؟ قال - هذا اسرافیل خلقه الله يوم خلقه بين يديه صافاً قدميه لا يرفع طرفه ، بينه وبين الرب عز وجل سبعون نوراً ما منها نورٌ يدنومنه الا احترق ، فاذا اذن الله عز وجل فی شيء من السماء والارض ارتفع ذلك اللوح حتى يضرب جبينه فينظر فيه ، فان كان من عملي امرني به و ان كان

من عمل میکائیل امره به ، و ان کان من عمل ملک الموت امره به . فقلت یا جبرئیل وعلی ای شیء انت ؟ قال علی الريح والجنود . قلت وعلی ای شیء میکائیل ؟ قال علی النبات والمطر ؟ قلت وعلی ای شیء ملک الموت ؟ قال علی قبض النفس ، وما ظننت انه هبط الا لقيام الساعة ، و ما الذی رأیت منی الا خوفاً من قیام الساعة .

**جبرئیل** نامی است عبرانی یاسریانی ومعنی آن عبدالله است ، - جبر- بنده است و - ایل - نام خداوند است عزوجل . همچنین **میکائیل** و **اسرافیل** : میکا و اسراف نام بنده است ، و - ایل - نام خدا یعنی بنده خداوند عزوجل .

ووجه تأویل آیت آنست که هر که **جبرئیل** را دشمن است **میکائیل** را هم دشمن است ، که هر دو مأمورند و هر که ایشانرا دشمن است همه فرشتگانرا دشمن است ، و که هر دو مأمورند و هر که پیغام رساننده را دشمن است پیغام را هم دشمن است ، و هر که پیغام را دشمن است پیغام ده را دشمن است ، پس ایشان که چنین اند کافران اند لا محاله ، و خدای عزوجل دشمن است آن کافرانرا که چنین اند .

اما اختلاف قراء در لفظ **جبرئیل** و **میکائیل** آنست : که مکی « جبریل » بفتح جیم بی همزه خواند ، و مدنی و شامی و بصری و حفص بکسر جیم بی همزه خوانند . **ابوبکر** بفتح جیم و همزه بر وزن جبرعل خواند ، حمزه و کسائی و حماد بر وزن جبرعیل خوانند . و میکال بی همزه بر وزن قیفال . **بصری** و **حفص** نیز هم چنین خوانند ، **نافع** بهمزه بر وزن میکعل ، باقی میکائیل بر وزن میکعلیل .

« وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ » - این آیه بجواب **ابن صوری** آمد که گفته بود - ما انزل عليك من آية بيّنة فتنبئك لها - نفرستادند بر تو نشانی روشن که بر درستی کار تو دلالت کند تا ترا پس روی کنیم و ایمان آریم - رب العالمین گفت :- « وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا » - بدرستی که فرستادیم بتو نشانهای روشن راست ، و کافر نشود بآن مگر جهودان که از شریعت **موسی** بیرون شدند ، بسبب آنکه به **محمد** کافر شدند ، از بهر آنک ایمان آوردن به **محمد** ع و پذیرفتن دین وی

از شرایع موسی بود پس چون نپذیرفتند لا محاله از شریعت موسی بیرون شدند .  
معنی فسق بیرون شدن است از پذیرفتن حق . يقال فسقت الرطبة عن قشرها والفارة  
عن جحرها .

« أَوْكَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا » - الآیه... ابن عباس گفت - سبب نزول این آیت آن  
بود که مصطفی ع جهودان را گفت - که خدای عزوجل پیمان ستد از شما که مرا استوار  
گیرید ، و آنچه آوردم از کتاب و پیغام قبول کنید ، و شرع حنیفی و دین اسلام و صفت  
من که پیغمبرم پنهان نکنید ، و ذلك فی قوله نعم - « و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا -  
الکتاب لئن لم یؤمنوا لکنتم منه » - پس مالک ابن الضیف آنرا منکر شد و گفت - والله  
ما عهد الینافی محمد عهد ولا میثاق - بر ما هیچ عهد نگرفتند و هیچ پیمان نستانند در  
کار محمد . پس رب العالمین آیت فرستاد .

« أَوْكَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ » - هر گاه که عهدی کنند و پیمانی  
بندند گروهی ازین جهودان آیند و آن پیمان بشکنند « بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ »  
عهد بشکستن نه ارزانی است بلکه ایشان ناگرویدگان اند . « بَلْ أَكْثَرُهُمْ » از آن  
گفت که قومی ازیشان و گرچه اندک بودند بگرویدند و بوفاء عهد باز آمدند ، چنانکه  
جای دیگر گفت « فَقَالُوا مَا يُؤْمِنُونَ » قال النبی صلعم - « من مات ناکثاً عهدہ  
جاء یوم القیمۃ لاحتجۃ له » . و قال ع « اربع خصال من کان فیہ منافقاً : اذا حدث  
کذب ، و اذا وعدا خلف ، و اذا عاهد غدر ، و اذا خاصم فجر ، و ما من غادر الا وله لواء  
یوم القیمۃ یعرف به و صایح یصیح - هذا غادر بنی فلان - مسود وجهه مزروقه عیناه ،  
مصفوفة یدآه ، معقوله رجلاه ، علی رقبته مثل الطود العظیم من ذنوبه . »

« وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ » - قال ابن عباس - « إِنَّ مَعَاذَ وَ بَشِيرِ بْنِ  
الْبَرَاءِ يَقُولَانِ لِلْيَهُودِ - « یا معشر الیهود اتقوا الله واسلموا ، فقد کتتم تستفتحون علینا بمحمد  
صلعم ، ونحن اهل شرک و تخبروننا انه مبعوث ، و تصفونه لنا بصفته . فقال سلام بن مسلم  
اخو بنی النضیر - ما جاءنا بشیء نعرفه ، و ما هو بالذی کنا نذکر لکم ، فانزل الله تم .

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْآيَةَ...» - علماء جهودان اندانیان که **توریه** را پس پشت انداختند، و بآن کار نکردند و به **مصطفی** و **قرآن** کافر شدند. **شعبی** گفت - هوبین ایدیهم یقرأونه ولكنهم نبذوا العمل به - قال ابن عیینہ - ادرجوه فی الحریر والدیاج و حلّوه بالذهب والفضّة، ولم یحلّوا حلاله ولم یحرّموا حرامه، فذلک التبیذ. **بوسعید خدری** گفت - لا تكونوا کالیهود اذا وضعوا **التوریه** مادوالها و اذا قاموا عنها نبذوها و راء ظهورهم. رب العالمین درین آیت خبر داد که جهودان کتاب حق بگذاشتند، و پس روی شیاطین کردند و جادوئی آموختند و آن خواندند.

«فذلک فی قوله:» «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ» - ای فی عهده و زمان ملکه، جهودان دعوی کردند که این جادوئی و نیر نجات که ما میخوانیم و بدان کار میکنیم علم **سلیمین** پیغمبر است و نام اعظم که پادشاهی بدان میراند و فرمان بدان میداد، و دیو و باد را بدان مسخر خویش میکرد. مفسران گفتند کتابی بود که شیاطین در آن سحر و نیر نجات نبشته بودند و زیر تخت **سلیمین** دفن کردند آن گه که **سلیمین** معزول بود از ملک خویش پس چون **سلیمین** را وفات رسید بیرون آوردند و فرا مردمان نمودند که این علم **سلیمین** است و کتاب وی، و پادشاهی که میراند بدن مبراند. هر چه نیک مردان بنی **اسرائیل** بودند آن از شیاطین قبول نکردند و از آن پیرمیزیدند و هر چه بد مردان بودند و مفسدان قبول کردند و پیاموختند و بدان کار کردند. رب العالمین **سلیمان** را از آن سحر و نیر نجات مبرا کرد و عذری بر زبان **مصطفی** ع بنهاد و گفت:

«وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٌ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» - **سلیمین** هرگز کافر نبود و آن سخنان که شیاطین خواندند سخنان **سلیمین** نبود، و از آنچه بروی گفتند و ساختند و فرا پیش آوردند از نیر نجات و شعبده هرگز ساز او نبود، و باطیل هرگز کار او نبود و سحر از افعال او نبود، و عزائم بابت وی نبود، و تولّه و نشره و آخذنه و تفریق از

سنت و سیرت وی نبود. و آنما قال «وما کفر سلیمان» و ليس في صدر الآية انهم كفروه، حتى يبراه الله تع من ذلك، ولكن لما نسبوا اليه السحر والسحر كفر برئه الله من الكفر فقال - وما کفر سليمان - وروی ان رسول الله صلعم قال - ليس منامن سحر ولا من سحر له، ولا من تكهن ولا من تكهن له ولا من تطير ولا من تطير له. و قيل مكتوب في التوراة - ليس مني وليدع غيري من تطير او تطير له، او من سحر او سحر له، او تكهن او تكهن له. وقال صلعم - من اتي كاهنالم يقبل له صلوۃ اربعين ليلة. وقال عبا لله بن مسعود «من اتي ساحراً او كاهناً او عرافاً فصدقه بما يقول فقد كفر بما انزل على محمد صلعم». و كتب عمر بن الخطاب الى بعض اصحابه - ان اقتل كل ساحر و ساحرة قال فقتلنا ثلث سواحر و قال ابو الاسود - لم يزل السحار يقتلون عندنا بالمدينة. وقال النبي صلعم - حد الساحر ضربة بالسيف.

«وَلَيْكِنَ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» - حمزه و كسائي - ولكن بتخفيف - والشياطين

برفع خوانند، «كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ» - ميگوید سلیمان کافر نبود و جادوئی کار وی نبود، لکن شیاطین کافر بودند و جهودانرا جادوئی می آموزانیدند.

«وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ» الآية... این مابردو وجهست یکی بمعنی - نفی - یعنی

که هرگز بر آن دو فرشته جادوئی نفرستادند از آسمان. و بمعنی دیگر نفی نیست و تعلق باول آیت دارد. میگوید کتاب خدا پس پست انداختند و آنکه پس روی کردند دو چیز را یکی «مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكٍ سَلِيمٍ» - و دیگر «وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ» - یکی آنچه شیاطین خواندند دیگر آنچه در بابل به هروت و ماروت فرو آمد، و آن سحرست میکنند، و در آن تعزیم و تعویذ می آرند در تسخیر جن بنامهائی از نامه های خدای عز و جل که از آسمان فرود آمد.

و علمارا خلافت که بابل در دیار کوفه است یادردیار مغرب، یا بکوه دماوند،

و بابل از آن گفتند که تبلبلت الالسن بها، قيل ان الله عز وجل حين اراد ان يخالف

بین آلسنة بنی آدم بعث ریحاً فحشرتهم من کل افق الی **بابل** فلبیل الله عزوجل السنتهم ، فلم یدر احدٌ ما یقول الاً اخرٌ ثم فرقتهم الريح فی البلاد .

**هروت و ماروت** اسمان سر بیانان . قال اهل التفسیر و نقله الحدیث - انهما كانا ملکین اسمهما - **عزا و عزائیل** - و ان الملائكة تعجبت من ظلم بنی آدم و استحللهم المحارم و سفکهم الدماء و قد جاءتهم رسلهم بالبینات ، فعز و اذلک علیهم ، و خاطبوا الله عزوجل فی معنائهم ، و قالوا هؤلاء الذین جعلتهم فی الارض و اخترتهم ، فهم یعصونک... القصّة الی آخرها - مفسران و اصحاب حدیث و نقله آثار گفتند - فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیه و پرده دریدن و خون ریختن ایشان ، گفتند خداوند این زمین داران و خاکیان را برگزیدی و ایشان ترا نافرمانند . رب العالمین گفت اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی حال شما همچون حال ایشان بودی همه گفتند . - « سبحانک ما ینبغی لنا ان نعصیک » - پاکی ترا و بی عیبی ترا ، نیاید از ما که در تو عاصی شویم ، و نسزد که فرمان ترا خلاف کنیم . رب العالمین گفت اکنون دو فریشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشانرا بصف بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم . **هاروت و ماروت** را برگزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند . خداوند عزوجل ایشانرا بزمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق . و شهوت در ایشان آفرید چنانکه در فرزندان **آدم** ، و ایشانرا گفت - **شرك** میارید و زنا مکنید و خمر مخورید و خون بنا حق مریزید و گوشت **خوک** مخورید و در حکم و قضا میل و محابا مکنید و جور و جفا میسندید . ایشان بیامدند و بروز حکم می کردند و کار خلق می گزاردند ، و شب بر آسمان میشدند بمتعبد خویش . آخر روزی زنی آمد پیش ایشان بمجلس حکم ، باخصمی که داشت و نام آن زن - **زهره** - بود نیکو روی که جمال وی بغایت کمال بود و گفته اند که پادشاه زاده بود از دبار **فارس** ، و در دل ایشان هواء آن زن افتاد بیکدیگر باز گفتند ، آنگه ترافع و حکم آن زن در تأخیر نهادند ، تا ویرا بخانه خواندند و کام خود از وی طلب کردند . آن زن سر وازد آنگه گفت . اگر شما را مرادی است از من بت پرست باید شدن چنانکه آن زن ،

و قتل کردن و خمر خوردن . ایشان گفتند - این نه کار ماست که مارا از این نهی کرده اند و پرهیز فرموده . آن روز رفت دیگر روز همین حدیث بود و جواب همان . سیدیگر روز هوا بغایت رسید و صبرشان برمید ، گفتند از آنچه فرمودی خمر خوردن آسانتر است . ندانستند که خمر خود مجمع جنایت است ، و اصل گناهان - قال النبی صلعم - « الخمر أمُّ الخبائث » . پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن برگرفتند و در آن حال کسی بایشان فرا رسید ، ترسیدند که باز گوید او را بکشتند ، تا هم قتل و هم زنا و هم شرب خمر از ایشان در وجود آمد . و خداوند عزوجل در آن حال ملائکه آسمان را بر حال ایشان اطلاع داد ، تا ایشان را بدان صفت بدیدند . و من ذلك اليوم يستغفرون لاهل الارض . و گفته اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد پس حراس آسمان و گوشوانان او را منع کردند و خدای عزوجل صورت وی بگردانید تا کو کبی گشت . اکنون آن ستاره سرخ است : - نام وی بزبان عرب - زهره - و بزبان عجم - اناهید - و بزبان بنطی بیدخت (۱) ابن عباس و ابن عمر ، آن را لعنت میکردند و میگفتند - لامر حبابها ولاهلا لقیامالملکان منها مالتقیا . وعن علی ع قال - کان النبی صلعم اذا رأى سهیلاً قال لعن الله سهیلاً انه کان عشاراً باليمن ، ولعن الله الزهرة فانها فتنت ملکین . وروی ان النبی صلعم سُئل عن المسوخ ؟ فقال هم ثلثة عشر : الفیل ، والدب ، و الخنزیر ، والقرد ، والجریث (۲) ، والضب ، والوطواط ، والعقرب ، والدعموص ، والارنب و سهیل ، والزهرة ، والعنکبوت . فقیل یا رسول الله - ما کان سبب مسخهم ؟ قال - اما الفیل فکان جبّاراً لوطیاً لا یدع رطباً ولا یابساً ، واما الدب فکان یدع الناس الی نفسه ، واما الخنازیر فقوم نصاری سألوا ربهم نزول المائدة فلما نزلت علیهم کانوا اشدّ تکذیباً و اشدّ کفراً ، واما القردة فقوم یهود اعتدوا فی السبت ، واما الضب فکان اعرابیاً یسوق الحاج بمحجنه ، و اما الوطواط فکان رجلاً یسرق الثمار من رؤس النخل ، واما العقرب فکان رجلاً لداعاً لا یسلم

(۱) فی نسخه الف : بزبان بنطی . بیدخت

فی نسخه ج : بزبان هندی مندخت

(۲) الجریث ، نوع من السمک

من لسانه احدٌ ، واما الدعوص فكان رجلاً نَمَّاماً يَفَرِّقُ بين الاحبة ، واما العنكبوت فامرأةٌ سحرت زوجها ، واما الارنب كانت لا تطهر من حيض ولا من غير ذلك واما سهيلُ فكان عَشَّاراً بِالْيَمَنِ ، واما الزهرة فكانت نصرانيةً بنتاً لبعض ملوك بني اسرائيل فتن بها هروت وماروت . قال الراوى - ولم يذكر سبب مسخ الجريث .

و مصطفی صلعم چون دانست كه محالطت زنان آفت دين است و تخم فتنه ، از آن حذر نمود گفت - لا يخلون رجلٌ بامرأةٍ فان ثالتهما الشيطان . وقال ع « النساء حبايل الشيطان » و قال الحسن بن صالح - سمعت ان الشيطان قال للمرأة « انت نصف جندى و انتِ سهمى الذى ارمى به فلا اخطى و انتِ موضع سرى و انتِ رسولى فى حاجتى » . و عن ابى امامة عن رسول الله صلعم أَنَّ ابليسَ لَمَّا نزل الى الارض قال - يارب انزلتنى الى الارض و جعلتنى رجيماً ، فاجعل لى بيتاً ، قال الحمام ، قال فاجعل لى مجلساً ، قال الاسواق و مجامع الطرق ، قال فاجعل لى طعاماً قال ما لم يذكُر اسم الله عليه ، قال اجعل لى شرباً قال كل مسكر قال اجعل لى مؤذناً قال المزامير ، قال اجعل لى قرآناً قال الشعر ، قال اجعل لى كتاباً قال الوشم ، قال اجعل لى حديثاً قال الكذب ، قال اجعل لى رُسلًا قال الكهنة ، قال اجعل لى مصايد قال النساء .

تمامى قصه آنست كه هروت و ماروت پس از آنك معصيت كردند خواستند كه با آسمان بمعبد خویش باز شوند نتوانستند و پرهاشان مطارع نيامد پس در كار خویش بديدند وزان كرده پشيمان شدند ، و رفتند پيش اديس بيغامير و گفتند استسفع لنا الى ربك و ادع لنا - اديس دعا كرد ايشان را ، خداوند عز و جل ايشانرا مخير كرد ميان عذاب دنيوى و عذاب عقبوى ، و عذات دنيوى اختيار كردند و در زمين بابل پس ايشانرا سرنگون بچاهى در آويختند تا بقيامت . مجاهد گفت - در آن چاه آتش است و ايشان در ميان آتش معذب اند پاىها در قيد و سلسله برهفت اندام . و گفته اند - كه در آن چاه آب است و ايشان از تشنگى زبان بيرون كرده اند ، و چهار انگشت است از ميان ايشان تابآب و باب مى نرسند . و در روزگار پيشين مردى پيش ايشان رفت تاجادوى آموزد گفت چون ايشانرا بدان صفت ديدم بترسيدم و از آن حال بسهميدم گفتم - لا اله الا الله



ایشان چون سخن میشنیدند گفتند از کدام امتی تو؟ جواب دادم از امت محمد صلعم. ایشان گفتند «وقد بعث محمد؟ قلت نعم - قال الحمد لله فانه نبی آخر الزمان و عما قریب ینقطع العذاب عنا»

«وَمَا يُلْمِ الْأَمَانِ مِنْ أَحَدٍ» - و جادوئی بهیچکس که بایشان شود نیاموزند تا پیشتر گویند «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ» - مافتنه خلقیم و آزمودن ایشان، بخدای عز و جل کافر مشو بآموختن جادوئی و کار کردن بآن که هلاک شوی. پس اگر نصیحت نپذیرد و بآموختن آن رغبت نماید او را گویند - روبرو در آن تنور کن. چون بول در آن تنور کند نوری از وی جدا شود و مانند دودی در آید و بینی وی باز شود، آن نور گفته اند. معرفت خداوند است عز و جل است و آن دود غضب وی جل جلاله.

بعضی علما گفته اند - علم سحر شناخت شر نیست که کردار شر است و شناخت دیگر است و کردار دیگر. همچنانک شناخت کفر دیگر است و کافر شدن دیگر و شناخت زنا دیگر است و زنا کردن دیگر، هیچکس بشناخت کفر کافر نگردد تا عمل نکنند همچنین بشناخت سحر کافر نشود تا عمل نکنند. و آنچه فریشتگان گفتند «فَلَا تَكْفُرْ» - معنی آنست که میاموز که چون آموختی برخود ایمن نباشی که عمل کنی. و پس بعمل کافر شوی، و تعلیم فریشتگان بمعنی اعلام است. فقها از اینجا گفتند اگر کسی اقرار دهد که من سحر نیک دانم و شناسم اما میدانم که حرام است و باباحت آن معتقد نیستم و کس را نیاموختم، گفتند بروی هیچ چیز نیست. پس اگر گوید من آموخته ام و مباح است آموختن آن و اعتقاد داشتن باباحت آن رواست، اگر چنین گوید کافر شود - یستتاب فان تاب و الا قتل - و همچنین اگر گوید من آموخته ام و تعلیم آن بی کفر صورت ننمید بکفر خود اقرار دارد، یستتاب فان تاب و الا قتل.

«فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» - چیزی می آموزند که بآن میان مرد و زن جدائی او کنند و این جاودان توانند که کس را گزند نمایند مگر بخواست الله.

«وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» - آن می آموزند که درد دنیا و آخرت

ایشانرا بکار نیاید و سود نکند. « وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ » - و جهودان نيك دانستند که هر که سحر خرد و پسندد و آموزد و کند و کار بندد امروز بیدین است و فردا از خیر آن جهانی بی بهره .

« وَ لَبَسَ مَا سَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ » - ای بئس شیئاً باعوا به حظ انفسهم حيث اختاروا السحر و نبذوا کتاب الله و راء ظهورهم ، بیدچیزی خط خود از آن جهان فروختند ، که کتاب خدای عز و جل بگذاشتند و اختیار سحر کردند .

« لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » - ایشانرا نيك آید اگر دانند و لكن ندانند - هذا كقولك لصاحبك - ما ادعوك اليه خير لك لو كنت تعقل ، و ننظر ما في العواقب و هو يعقل و لعله كثير النظر في العواقب الا انه لا يعلم ما يوجب ذلك - « وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا » ای بمحمد و القرآن - « وَ اتَّقُوا » - اليهودية و السحر . و اگر ایشان محمد را به پیغامبری استوار گیرند و قرآن را براستی به پذیرند ، و از دین جهودی و جادوئی بپرهیزند « لَمْثُوبَةٌ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ » - این هر سه لام « لَمَنِ اشْتَرَاهُ ، وَلَبَسَ مَا سَرُوا بِهِ » هر سه لام تحقیق اند و تأکید بجای قسم ، میگوید - اگر ایشان ایمان آوردندی پاداش آن ایشانرا از نزدیک خدای عز و جل بودی از آن رشوت که ستند پنهان کردن نبوت رسول مرا از عامه خویش و از آنچه بجادوئی و شعبه فرا دست آوردند « لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » اگر دانستندی و لكن نمیدانند .

النوبة الثالثة - قوله تم : « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدِّينَ فَإِنَّ الدِّينَ لِلَّهِ فَإِنْ حَرَبْتُمْ دِينَهُ فَعَبَرْتُمُ الْمَوْتَ » . الآية

از روی طریقت و راه حقیقت رموز این آیت اثری دیگر دارد ، ارباب القلوب گفتند - مِنْ علامات الاشتياق تمنى الموت على بساط العوافي - عجب نیست کسی را که در مغاک مذلت باشد و در زندان وحشت اگر از سر بینوائی و ناکامی ویرا آرزوی مرگ باشد ، عجب کار آن جوانمردی است که بر بساط عافیت آرام دارد ، و کارهایش بر نظام ، و دولتش

و از آن خصلتهای نیک هیچ نگوئی؟ گفت - آن چیست؟ رابعه گفت - و انت موصل الحبيب الى الحبيب .

**سفیان ثوری** هر گه که مسافری را دیدی و آن مسافر گفتی شغلی بفرمای ، **سفیان** گفتی - اگر جائی بمرگ رسی درود مابدو برسان و بگوی .

گرجان باشارتی بخواهی زرهی در حال فرستم و توقف نکنم .  
**بلال حبشی** در نزع بود عیال وی میگفت - واحزنانه ! **بلال** گفت چنین مگوی  
 لکن میگوی - و اطرباه ! غداً نلقى الاحبة - محمداً وحزبه . **عبدالله مبارک** در وقت  
 نزع میگفت و می خندید - لمثل هذا فليعمل العاملون - **شبهی** را می آرند که درسکرات  
 مرگ این بیت میگفت :

کل بیت انت ساکنه	غير محتاج الى السرج
وجهك المأمول حجتنا	يوم يأتي الناس بالحجج
آن شب که رخ تو شمع کاشانه ماست	خورشید جهان فروز پروانه ماست

**بوالعباس دینوری** مجلس میداشت و در عشق سخن میگفت ، پیرزنی عارفه حاضر  
 بود ، آن سخن بروی تافت و قتش خوش گشت ، برخاست و در وجد آمد . **بوالعباس**  
 گفت - موتی - جان در باز ای پیرزن ، گفت .

جا نیست نهاده ایم فرمانی را در عشق کجا خطر بود جانی را  
 این بگفت و نعره بزد و جان بداد .

« قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ » - بزرگوار و نیکوست آن قرآن که **جبریل**  
 فرود آورد از **رحمن** ، که هم روح دوستان است ، و هم شفاء دل بیماران ، و هم  
 رحمت مؤمنان ، اینست که گفت جل جلاله - « فانه نزله علی قلبك » جای دیگر گفت  
 « نزل به الروح الامین علی قلبك » . و **جبرئیل ع** چون وحی پاک گزاردی گاهی بصورت  
 بشر آمدی گاهی بصورت ملك ، هر گه که آیت حلال و حرام و بیان شرایع و احکام  
 آوردی بصورت بشر بودی ، و حدیث دل در میان نه . چنانکه گفت « هو الذی انزل علیك  
 الكتاب » « اولم یکفهم انا انزلنا علیك الكتاب » - باز چون حدیث محبت و صفت عشق و

نیکوئی و پیغام گزاری «مِنْ رَبِّكُمْ» از خداوند شما، «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ» و الله میگزیند و شایسته میسازد و سزا میکند. «بِرَحْمَتِهِ» بمهربانی خود، «مَنْ يَشَاءُ» آنرا که خواهد، «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»<sup>۱۰۰</sup> و الله با فضل و نواخت بزرگوارست.

«مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ» - هر چه منسوخ کنیم در قرآن از آیتی «أَوْ نُنْهِهَا» یا آنرا فراموش کنیم بر تو، «نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا» دیگری آریم به از آن «أَوْ مِثْلَهَا» یا همچنان، «أَلَمْ تَعْلَمْ» نمیدانی ای آدمی «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱۰۶</sup> که الله بر همه چیز تواناست.

«أَلَمْ تَعْلَمْ» - و نمیدانی ای آدمی! «أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که الله راست پادشاهی آسمانها و زمین، «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و نیست شما را جز از الله «مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»<sup>۱۰۷</sup> یاری و نه کارسازی و خداوندی.

«أَمْ تُرِيدُونَ» - یا میخواستید «أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ» که از رسول خویش محمد چیزی خواهید «كَمَا سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ» چنانکه از موسی خواستند پیش فاطمه «وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ» و هر کس که بدل پسندد و گیرد کفر از ایمان «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»<sup>۱۰۸</sup> او آنست که گم گشت از میان راه راست.

«وَدَّ» - می دوست دارد و می خواهد «كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» فراوانی از اهل کتاب ازین دانشمندان جهودان «أَوْ يُرَدُّوْكُمْ» اگر توانستندی که شما را برگردانیدندی «مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِكُمْ» از پس استوار داشت شما خدای و رسول را، «كُفَّارًا» باز برندی شما را تا کافر شوید «حَسْبُكَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» از حسدی که

دردلهای ایشان است. «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» پس آنک پیدا شد ایشانرا در توریة - که محمد استوارست و پیغام بار حق، «فَاعْفُوا» در گذارید «وَأَصْفَحُوا» و از جواب ایشان بسزا روی گردانید «حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» تا الله آرد فرمان خویش «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱۰۹</sup> بدرستی که الله بر همه چیز قادر است و هر کار را توانا «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و نماز بیای دارید «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» و زکوة مال بدهید «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ» و هر چه خود را پیش فرا فرستید از خیری «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» نزدیک الله باز یابید آنرا، «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۱۱۰</sup> الله بآنچه شما میکنید بیناست.

«وَقَالُوا» و جهودان گفتند «لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ» در بهشت نرود «إِلَّا مَن كَانَ هُودًا» مگر جهودان «أَوْ نَصَارَىٰ» و ترسیان همین گفتند خود را «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» آن دروغهای ساخته ایشانست، «قُلْ» رسول من گوی «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» حجت خویش باز نمائید و بیارید «إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱۱۱</sup> اگر می راست گوئید.

النوبة الثانية - قوله نعم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» الایه - مفسران گفتند هر چه در قرآن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آید خطاب اهل مدینه است، چنانک «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» خطاب اهل مکه است. و این نداء کرامت بمؤمنان مدینه آنکه پیوست که اسلام بالا گرفته بود و کار دین مستحکم شده، و هیچ امت را در هیچ کتاب بابن نام کرامت باز نخواندند مگر این امت را، و بنی اسرائیل را در توریة بجای این ندا یا ایها المساکین - گفته اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» میگوید - ای شما که مؤمنان اید «لَا تَقُولُوا رَاعِنَا» رسول مرا مگوئید - راعنا - و آن آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنکه که در پیش

مصطفیٰ ع می شدند که میگفتند - راعنا یا رسول الله - واین آن میخواستند که نگاه کن در ما و پمانیوش - و جهودان می آمدند و همان میگفتند و در زبان ایشان این کلمه قدحی عظیم بود و سقطی بزرگ - و قيل هو من الرعونة فی لسانهم و قيل معناه - اسمع لا سمعت - جهودان چون این از مسلمانان شنیدند شاد شدند و باخود میگفتند اکنون ویراسب میگوئیم بزبان خویش و ایشان نمیدانند - سعد معاذ رض زبان عبری دانست بر قصد و نیت ایشان افتاد گفت - علیکم لعنة الله والذى نفسی بیده لئن سمعتها من رجل منکم لاضربن عنقه ، فقالوا - اولستم تقولونها ؟ فنهى الله المؤمنين عن ذلك ، فقال تع « لا تقولوا راعنا » گفت شما که مؤمنانید این کلمه خویش مگوئید ، تا ایشان آن کلمه خویش به پستی شما نگویند ، و بجای آن گوئید - « انظرونا » - یعنی که - در مانگر - جای دیگر از بن گشاده تر گفت - « و راعنا لیساً بالسنتهم و طعناً فی الدین و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرونا لکان خيراً لهم و اقوم » آنگاه در آن تأکید کرد بر مؤمنان و گفت « و اسمعوا » بنیوشید و بپذیرید و چنین گوئید ، و آنگاه تهدید داد جهودان را و منافقان را که پستی ایشان میدادند گفت :

« و لِّلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ » - ایشانراست عذابى خوار کننده او كننده ، عذابى دردناك و سهمناك ، عذابى كه هر كز با آخر نرسد و هر روز بيفزايد . ابن السماك گفت لو كان عذاب الآخرة مثل عذاب الدنيا كان أيسر و لكن يضرب الملك بالمقمعه رأس المعتب فلا يسكن و جمعها ابدأ و يضربه الثانية فلا يسكن و جمع الاولى و لا الثانية ، و يضربها الثالثة فلا و جمع الاولين يسكن و لا الثالثة - فأول العذاب لا ينقطع و آخره لا ينفد . و در عهد رسول خدا صلح مردى همه شب همى گفت - واغوثاه من النار ! - رسول ع بامداد او را گفت - « لقد ابكيت البارحة عين ملاء من الملائكة . و قال صلعم » لجبرئيل - مالى ارى ميكا ئيل ضاحكاً » قال « ماضحك منذ خلق الله النار » وعن محمد بن المنكدر قال لما خلقت النار فرزعت الملائكة فرعاً شديداً طارت له أفئدتهم ، فلم يزالوا كذلك حتى خلق آدم فرجعت اليهم فافئدتهم وسكن عنهم الذى كانوا يجدون .

«مَا يُوَدِّعُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» - قومی از مسلمانان انصار با جهودان صحبت داشتند و نشست و خاست و تحالف میان ایشان رفته بود و حلیف یکدیگر شده از عهد جاهلیت باز، و این مسلمانان انصار حلفاء خود را گفتند از آن جهودان، که ایمان آرید به قرآن، و مصطفی را استوار گیرید که بهروزی و فلاح شما در این است. ایشان جواب دادند - که ما نمی بینیم درین دین شما چیزی که دوست داریم و خوش آید ما را، اگر در آن چیزی بودی ما نیز در آن برپی شما رفتمانی - رب العالمین ایشانرا بآنچه گفتند دروغ زن کرد و گفت :

«مَا يُوَدِّعُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» - دوست ندارند و خوش نیاید این جهودان را که بر شما از آسمان پیغام آید «وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» باین خیر و وحی می خواهد میگوید و وحی که فرستادیم بشما و پیغام که دادیم ایشانرا خوش نیامد، «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» - باین رحمت نبوت می خواهد، و گفته اند که دین اسلام می خواهد، یعنی که الله می گریند آنرا که خواهد به نبوت و رسالت خویش، الله سزا و شایسته میکند دین اسلام را آنرا که خواهد، این بآن کند تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر هیچ چیز پادشاه نیستند. از فضل خداوند چنانکه گفت جل جلاله «لَا يَلْعَلُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» «وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» - و پادشاهی نیکو بید خداوند است آنرا دهد که خود خواهد. جای دیگر گفت «قُلْ إِنْ كَانَ الْفَضْلُ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» . و قال النبی صلعم - «أَنَّمَا مِثْلُنَا وَمِثْلُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُنَا مِثْلُ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجْرًا فَقَالَ - مَنْ يَعْمَلْ لِي آخِرَ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٌ فَعَمِلَ قَوْمٌ ثُمَّ تَرَكَوا الْعَمَلَ نِصْفَ النَّهَارِ، ثُمَّ قَالَ - مَنْ يَعْمَلْ لِي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى آخِرِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٌ فَعَمِلَ قَوْمٌ إِلَى الْعَصْرِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٌ ثُمَّ تَرَكَوا الْعَمَلَ، ثُمَّ قَالَ مَنْ يَعْمَلْ لِي إِلَى اللَّيْلِ عَلَى قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ الطَّائِفَتَانِ الْأُولَيَانِ مَا لَنَا أَكْثَرَ

مصطفیٰ ع می شدند که میگفتند - راعنا یا رسول الله - وباین آن میخواستند که نگاه کن در ماوبمانیوش . وجهودان می آمدند و همان میگفتند ودر زبان ایشان این کلمه قدحی عظیم بود و سقطی بزرگ - و قيل هو من الرعونة فی لسانهم و قيل معناه - اسمع لا سمعت - جهودان چون این از مسلمانان شنیدند شاد شدند و باخود میگفتند اکنون ویراست میگوئیم بزبان خویش وایشان نمیدانند . سعد معاذ رض زبان عبری دانست بر قصد و نیت ایشان افتادگفت - علیکم لعنة الله والذى نفسی بیده لئن سمعتها من رجلٍ منکم لاضر بن عنقه . فقالوا - اولستم تقولونها ؟ فنهى الله المؤمنين عن ذلك، فقال نعم « لَا تَقُولُوا رَاعِنَا » گفت شما که مؤمنانید این کلمه خویش مگوئید تا ایشان آن کلمه خویش به پستی شما نگویند ، و بجای آن گوئید - « أَنْظِرْنَا » - یعنی که - درمانگر - جای دیگر ازین گشاده تر گفت - « وَرَاعِنَا لِيَا بِالسَّيِّئَةِمْ وَ طَعْمًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظِرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ آقَوْمَ » آنگاه در آن تأکید کرد بر مؤمنان و گفت « وَ أَسْمَعُوا » بنیوشید و بپذیرید و چنین گوئید ، و آنگاه تهدید داد جهودانرا و منافقانرا که پستی ایشان میدادند گفت :

« وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ » - ایشانراست عذابى خوار کننده او کننده ، عذابى دردناك و سهمناك ، عذابى که هر کز با آخر نرسد و هر روز بیفزاید . ابن السماک گفت لو كان عذاب الآخرة مثل عذاب الدنيا كان أيسر و لكن يضرب الملك بالمقمعه رأس المعذب فلا يسكن و جمعها ابدأ و يضربه الثانية فلا يسكن و جمع الاولى ولا الثانية ، و يضربها الثالثة فلا و جمع الاولين يسكن ولا الثالثة - فأول العذاب لا ينقطع و آخره لا ينفد . و در عهد رسول خدا صلح مردى همه شب همی گفت - واغوثاه من النار ! - رسول ع بامداد اورا گفت - « لقد ابكيت البارحة أعين ملاء من الملائكة . و قال صلعم « لجبرئيل - مالى ارى ميکائيل ضاحكاً » قال « ماضحك منذ خلق الله النار » وعن محمد بن المنکدر قال لما خلقت النار فرزت الملائكة فرعاً شديداً طارت له أفئدتهم ، فلم يزالوا كذلك حتى خلق آدم فرجعت اليهم أفئدتهم وسكن عنهم الذی كانوا يجدون .



«مَا يُوَدِّدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» - قومی از مسلمانان انصار با جهودان صحبت داشتند و نشست و خاست و تحالف میان ایشان رفته بود و حلیف یکدیگر شده از عهد جاهلیت باز ، و این مسلمانان انصار حلفاء خود را گفتند از آن جهودان ، که ایمان آرید به قرآن ، و مصطفی را استوار گیرید که بهروزی و فلاح شما در این است. ایشان جواب دادند - که ما نمی بینیم درین دین شما چیزی که دوست داریم و خوش آید ما را ، اگر در آن چیزی بودی ما نیز در آن بر پی شما رفتمانی - رب العالمین ایشانرا بآنچه گفتند دروغ زن کرد و گفت :

«مَا يُوَدِّدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» - دوست ندارند و خوش نیاید این جهودان را که بر شما از آسمان پیغام آید «وَلَا الْمَشْرِ كُنْ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» باین خیر وحی می خواهد میگوید وحی که فرستادیم بشما و پیغام که دادیم ایشانرا خوش نیامد ، «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» - باین رحمت نبوت می خواهد ، و گفته اند که دین اسلام می خواهد ، یعنی که الله می گزیند آنرا که خواهد به نبوت و رسالت خویش ، الله سزا و شایسته میکند دین اسلام را آنرا که خواهد ، این بآن کند تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر هیچ چیز پادشاه نیستند . از فضل خداوند چنانکه گفت جَلَّ جلاله «لَّيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» «وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» - و پادشاهی نیکو بید خداوند است آنرا دهد که خود خواهد . جای دیگر گفت «قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» . و قال النبی صلعم - «أَنَا مِثْلُنَا وَمِثْلُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُنَا مِثْلُ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجْرًا فَقَالَ - مَنْ يَعْمَلْ لِي آخِرَ النَّهَارِ عَلَى قِيَرٍ قِيَرٌ فَعَمِلَ قَوْمٌ ثُمَّ تَرَكَوا الْعَمَلَ نِصْفَ النَّهَارِ ، ثُمَّ قَالَ - مَنْ يَعْمَلْ لِي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى آخِرِ النَّهَارِ عَلَى قِيَرٍ قِيَرٌ ، فَعَمِلَ قَوْمٌ إِلَى الْعَصْرِ عَلَى قِيَرٍ قِيَرٌ ثُمَّ تَرَكَوا الْعَمَلَ ، ثُمَّ قَالَ مَنْ يَعْمَلْ لِي إِلَى اللَّيْلِ عَلَى قِيَرٍ قِيَرٌ قِيَرٌ ، فَقَالَ الطَّائِفَتَانِ الْأُولَيَانِ مَا لَنَا أَكْثَرَ

عملاً و اقل اجرا؟ فقال - هل نقصتم من حقكم شيئاً؟ قالوا لا - قال ذلك فضلى اوتيه من اشاء » .

ومما يدل على سعة رحمة الله وفضله ما روى ان عايشة قالت - فقدت النبي صلعم ذات ليلة فاتبعته ، فاذا هو فى مشربة يصلى فرأيت على رأسه انواراً ثلثة ، فلما قضى صلواته قال « مهيم » يعنى ما الخبر؟ من هذه؟ قلت - انا عايشة يا رسول الله - قال - رأيت الانوار الثلثة؟ قلت نعم يا رسول الله ، فقال ، ان آتياً اتانى من ربى فبشرنى ان الله يدخل الجنة من اُمتى مكان كل واحد سبعين الفاً بغير حساب ولا عذاب . ثم اتانى فى التور الثانى آت من ربى فبشرنى ان الله يدخل من اُمتى مكان كل واحد من السبعين الفاً بغير حساب لا عذاب ثم اتانى فى التور الثالث آت من ربى فبشرنى ان الله عز وجل يدخل من اُمتى مكان كل واحد من السبعين الفاً للمضاعفة سبعين الفاً بغير حساب ولا عذاب ، فقلت يا رسول الله لا تبلغ هذا امتك ، قال يكلمون لكم من الاعراب من لا يصوم ولا يصلى - و روى انه قال صلعم - اول ما خط الله فى الكتاب الاول - انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتى غضبى ، فمن شهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله فله الجنة .

« ما ننسخ من آية » الآية - سبب نزول اين آيت آن بود كه جهودان و مشركان اعتراض كردند و عيب گفتند و طعن زدند در نسخ قرآن ، گفتند اگر فرمان پيشين حق بود و پسنديده پس نسخ چرا بود و اگر باطل بود و ناپسنديده آن روز خالق را بر آن داشتن چه معنى داشت ؟ اين سخن نيست مگر فراساخته محمد ، و كارى كه از بر خويشتن نهاده بر مراد و برگ خويش روزاروز ، چون كافران اين سخن گفتند رب العالمين آيت فرستاد كه - « ما ننسخ من آية » . جاى ديگر از اين گشاده تر گفت « وَاِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ » - هر گاه كه بدل فرستيم آيى از قرآن بجاى گاه آيى كه منسوخ كنيم دشمنان گويند - « اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ » اين تغيير و تبديل در سخن از آنست كه خود مى نهى و دروغى است كه خود مى سازى ، روز بفرمائى وزان پس از گفته خويش باز آئى ، اين بر مراد و هواء خويش مى نهى .

رب العالمين گفت :- « بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » - نه چنانست كه مى گويند

بیشتر ایشان نادانند، این نسخ ما می‌فرمائیم و هر چه منسوخ کنیم از آن کنیم تادیگری به از آن آریم، یا باری همچنان بسزای هنگام یا بسزای جای یا بسزای مرد. مذهب اهل حق آنست که نسخ در قرآن و در سنت هر دو روان است و روا که قرآن به قرآن منسوخ گردد و همچنین قرآن بسنت و سنت بسنت منسوخ گردد، و سنت به قرآن، این همه حق است و شرع بدان آمده، و جهودان با مسلمانان خلاف کردند گفتند - نسخ نه رواست، که نسخ آنست که پوشیده بدانند و نا دانسته دریابد، و آنچه دانست و از پیش فاحکم کرد بردارد، تا آنچه بهتر است و اکنون دریافته و دانسته بجای آن نهد، و این بر آفریدگار روا نیست. جواب اهل حق آنست که بر آفریدگار هیچ چیز پوشیده نیست و هرگز نبود، و چون پوشیده شود و همه آفریده اوست! و چون نداند و همه صنع اوست! « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ » پس معنی - نسخ - آنست که رب العالمین فرمان میدهد بنده را، و خود داند که آن فرمان و آن حکم پس از روزگاری از بنده بردارد، هر چند که بنده نداند، و آنرا بدلی نهد که مصلحت بنده در آن بود، و استقامت کار وی در آن بسته، پس آن کند که خود دانست که چنان کند، و باشد که از تخفیف بتشدید برد، و باشد که از تشدید بتخفیف، چنانکه لایق حال بنده بود و سزای وقت. و در عهد مصطفی صلح مسلمانان را حاجت بنسخ قرآن از آن وجه بود که ایام ایشان مختلف بود، از حال بحال میگشت، یکی حکم بسزای وقت بود و باز دیگر بسزای وقتی دیگر، آنرا میگردانید بسزای وقتها و لایق حالها. و بدانکه نسخ - در قرآن از سه گونه است: - یکی آنکه هم خط منسوخ است و هم حکم، دوم آنکه خط منسوخ است و حکم نه، سوم آنکه حکم منسوخ است و خط نه، اما آنکه خط و حکم هر دو منسوخ است آنست که مصطفی صلح گفت - دوش سورتی از قرآن میخواندم چند آیت از آن بر من فراموش کردند، بدانستم که آنرا بر گرفتند از زمین، و كذلك روی عن انس بن مالک - قال: كننا نقرأ على عهد رسول الله صلعم سورة فعدلها بسورة التوبة، ما حفظ منها غير آية واحدة وهي - « لو أن لابن آدم واديين من ذهب لا ابتغى اليهما ثالثاً، ولو أن له ثلثاً لا ابتغى اليه رابعاً، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب و يتوب الله على من

تاب . و كذلك روى عن ابن مسعود قال - « اقرأنى رسول الله صلعم آيةً فحفظتها و ائبتها فى مصحفى ، فلما كان الليل رجعت الى حفظى فلم اجد منها شيئاً ، و غدوت على مصحفى فاذا الورقة بيضاء ، فاخبرت رسول الله صلعم بذلك ، فقال لى - يا ابن مسعود تلك رفعت البارحة . »

اما آنچه از قرآن خط آن برگرفتند و حکم آن برگرفتند آنست که اول میخواندند در رجم زانی محصن که - « الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكلاً من الله والله عزيز حكيم » معنی آنست که - مرد زن دار و زن شودار چون زنا کنند ایشانرا بسنگ بکشید - ناچار باز داشت دیگرانرا از زنا کردن ، این از نزدیک خداوندست و الله داناست و توانا . این آیت از مصاحف و از زبان خوانندگان برگرفت و حکم آن از امت برگرفت .

اما وجه سوم از وجوه - نسخ - آنست که حکم برگرفت ببدلی که نهاد ، و آیت آن حکم برگرفت . چنانکه آیت عدت زن شوی مرده یکسال تمام از مصحف برگرفت که گفته بود « متاعاً الى الحول » و حکم آن برگرفت ببدل فرمان بعدت چهار ماه و ده روز - « اربعة اشهر وعشراً » و ازین نسخ - در قرآن فراوانست . چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ان شاء الله .

« مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ وَ مَا نُنَسِّخُ » - هر دو خوانده اند ، قراة عامه « ما نُنَسِّخُ » بفتح نون و سین است ، و قراة شامی - ما نُنَسِّخُ - بضم نون و کسر سین ، و بر قراة شامی - انساخ - را دو معنی است یکی بر ضد معنی نسخ و یکی موافق معنی نسخ . اما آنچه بر ضد آنست میگوید ، هر چه ترا نستخت دهیم از آیتی از قرآن ، و بتو فرستیم و ترا دهیم . و آنچه موافق معنی نسخ است میگوید - در منسوخات آریم و آنرا بگردانیم و بدل نهیم . همچنین « اَوْ نُنَسِّهَا » او « نَسَّاها » هر دو خوانده اند - بفتح نون و همز ، قراة مکى ابو عمرو است و بضم نون و کسر سین قراة باقی . و معنی هر دو بحقیقت یکسان است - نسها معنی آنست که فراموش کنیم ، و نسها معنی آنست که با پس بریم ، و آن باز پس بردن از حفظ است ، پس هر دو یکی است در حقیقت

و در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره « مَا تَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » میگوید هر چه منسوخ کنیم از آیتی و برگیریم بجای آن دیگری آریم از آن بهتر یعنی از آن سهلتر و آسانتر و مزد آن بیشتر، چنانکه عُدَّت زن شوی مرده از یکسال با چهار ماه و ده روز آورد. یکی را از غازیان در جنگ دشمن باده کس مصابرت فرمود پس تخفیف کرد با دو کس مصابرت فرمود، « او مثلاً یا دیگری آریم همچنان در مصلحت و منفعت و ثبوت، چنانکه تحویل قبله با کعبه و مانند آن، آنکه گفت « اونسها » - یا خود فرو گذاریم و آنرا بدل ننهیم یعنی - نأمر المسلمین بترکها من غیر آیه تنزل ناسخه لها.

« أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » - نمیدانی آدمی که خداوند عزوجل بر همه چیز از آوردن و بردن و امر و نهی و محو و اثبات و تبدیل و تغییر قادر است و توانا بر کمال.

« أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » - نمیدانی که پادشاهی آسمان و زمین او راست، پس هر چه خواهد تواند، و حکمی که خواهد راند، و تغییر و تبدیل و نسخ آیات و احکام چنانکه خواهد کند، و کس را بروی اعتراض نه.

« وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ » - و فرود از خداوند عزوجل شما را هیچ خداوندی نه و یاری نه، و انما جمع بینهما لانه قد يكون ولياً ولا نصرة معه لضعفه، و قد يكون نصيراً ولا ولاية له من نسب. جائی دیگر گفت « و کفی بالله ولياً، و کفی بالله نصيراً » - الله بنده را بخداوندی و یاری بس است، و بکار سازی و کاررانی بسنده، هر که ضعیف تر نظر حق بوی تمامتر، و نواخت حق او را بیشتر. یحسب ان الله نعم اوحى الى يعقوب ع و قال له « تدری لم فرقت بینک و بین یوسف کذا سنة ؟ لانک اشتریت جاریة لها ولد ففرقت بینهما بالبیع، فما لم یصل ولدها الیهما لم اوصل الیک یوسف » باین بهذا ان تلك المملوكة مع عجزها و ضعفها نظر لها الحق

سبحانه ، وان كان الحكم على نبي من الانبياء ولهذا قيل - احذروا من لا ناصر له غير الله  
 « اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ » الآية - يا ميخواهید که سؤال تعنت  
 کنید از رسول من ، چنانکه جهودان از موسی سؤال میکردند به تعنت ، و ذلك في  
 قوله ثم « يَسْئَلُ اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتاباً من السماء » و آن آن بود که  
 جهودان از مصطفی ع خواستند که مارا کتابی آریزبان عبرانی چنانکه عرب را کتابی  
 آوردی بزبان عربی رب العالمین جواب داد « فقد سألوا موسی اکبر من ذلك » -  
 یا محمد از موسی هم خواستند و مه ازین خواستند که گفتند - « ارنا الله جهرة »  
 و قيل - انها نزلت في عبد الله بن امية المخزومي و رهط من قريش قالوا - یا محمد  
 اجعل لنا نصفا ذهباً و وسع لنا ارض مكة و فجر الانهار خلالها تفجيراً نؤمن بك .  
 فانزل الله ثم .

« اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ » - الآية

آنکه گفت « وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ » - جهودان را میگوید هر که  
 کفر بدل ایمان گیرد و خود پسندد ، وی گمراه است . یعنی هر که اقتراح کند بر  
 پیغامبر و سؤال تعنت کند پس از آنکه دلائل نبوت وی آشکارا شد کافراست ، هر رشته  
 خویش گم کرده و از راه راستی بیفتاده .

« وَ ذَكِّيرٌ .. » الآية این آیت در شأن قومی جهودان آمد . فنحاص بن عازورا

و زید بن قیس که حذیفة ایمان و عمار یاسر را گفتند پس از وقعه احد - « الم تر یا  
 الی ما اصابکم ، لو کنتم علی الحق ما هزمتم ، فارجعوا الی دیننا فهو خیر لکم و  
 افضل و نحن اهدی منکم سبیلاً » گفتند میبینید که چه رسید شمارا درین وقعه احد و  
 چگونه شما را بهزیمت کردیم و شکستیم اگر دین شما حق بودی بر شما این احوال  
 نرفتی ، پس باری بدین مابازگردید که شمارا این بهتر است و سزاتر ، عمار ایشان را جواب  
 داد که شکستن پیمان چون بینید شمارا در دین خویش ، گفتند عذری سخت و کاری مشکل ،

عمار گفت پس من با محمد عهد بسته‌ام که از دین وی بر نگردم تا زنده‌ام، ایشان گفتند - اما هذا فقد صباً این عمار صابی گشت که دین پدران و کیش اسلاف خود بگذاشت و دیگری اختیار کرد، از وی چیزی نگشاید، نوکه حذیفه چه میگوئی؟ حذیفه گفت «اما انا قد رضيت بالله رباً و بمحمد نبياً و بالاسلام ديناً و بالقران اماماً و بالكعبة قبلهً و بالمؤمنين اخواناً» جهودان چون از ایشان این شنیدند نو میدشدد گفتند - و آله موسى لقد اشرب قلبهما حب محمد بخدای موسى که دوستی محمد نهمار دردل ایشانست. پس حذیفه و عمار پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند، مصطفی گفت: - اصبتما الخير و افلحتما - پیروز آمدید و بنیکی رسیدید آنکه رب العالمین درشان ایشان آیت فرستاد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» -

الآیه ... آرزوی جهودان و خواست ایشان آنست که شما را از ایمان باز گردانندی و بکفر باز برندی، این از آنست که بشما حسد می برند - حسدی که ایشانرا بدان نفرمودند بل که از دل خویش و نهاد و طبع خویش بر آوردند. گفته‌اند که تا در دل بود - حسد - است چون آشکارا شد - بغی - است. و مصطفی ع گفت - «ان حسدتم فلا تبغوا» و قال: «الحسد من الشيطان و انه ليس بضار عبداً ما لم يعده بلسانه ولا يبيده فمن وجد شيئاً من ذلك فليغمه» و روی انه قال ع: «ثلث لا ينجو منهن احد - الظن والحسد والطيرة» قيل يا رسول الله «وهل ينجي منهن شيئ؟» قال «نعم» اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق و اذا نظرت فامض ولا ترجع». و قال عطية بن قيس: لما ولد عيسى ع أتى ابليس رئيس شياطينه من المشرق فقال آتيتك ولم يبق في ناحيتي الليلة صنم الأمال، ثم أتته رئيس شياطينه من المغرب فقال له مثل ذلك، فامرهم ان يخرجوا و يلتمسوا في الهواء والادوية فانصرفوا اليه، فقالوا ما حسدنا شيئاً فيخرج، فاذا الملائكة قد حفت بالمحراب الى السماء فانصرف الى شياطينه فقال ان الامر قد وقع في الارض و ان عيسى قد ولد و قد بدا - اى عيسى - الله في عباده ان يعبد ولكن انطلقوا فافشوا بين الناس البغى والحسد فانهما عدل الشرك.

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» - این از منسوخات قرآن است، اخوات و نظائر این در

قرآن فراوانند در عفو و صبر و صفح و ارتقاب و تربص<sup>۱</sup>، آیت سیف آن همه را منسوخ کرد - «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» - می فرو گذارید تا الله فرمان خویش آرد، و فرمان آن بود که گفت عزوجل «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر» الآية - و گفته اند که امر اینجا حکم است بعضی را حکم کرد باسلام و بعضی را بسبی و جزیه، و قیل اراد به القيمة فیجازیهم باعمالهم. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ» - رب العالمین جل جلاله در قرآن ذکر نماز گران مؤمنان فراوان کرد، و آنکه نماز ایشان بلفظ - اقامت - مخصوص کرد، چنانکه گفت: «اقم الصلوة»، «واقموا الصلوة» و یقیمون الصلوة، «والمقیمین الصلوة» مگر آنجا که ذکر منافقان کرد گفت - «فویلٌ للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون» لفظ اقامت از آن باز گرفت تا تنبیهی باشد مؤمنانرا، که ثواب در معنی اقامت است نه در مجرد صورت نماز. بزرگان دین از اینجا گفته اند که نماز کنان فراوانند اما مقیمان نماز اندک اند. و هم ازین باب است که **عمر خطاب** گفت - «الحاج قليلٌ والركب كثيرٌ» و معنی - اقامت - در نماز روی دل خویش فراحق کردن است، و همگی خویش در نماز دادن، و شرط راز داری بجای آوردن، و از اندیشه ها و فکرتها بر آسودن، و الیه الاشارة بقوله صلعم - «من صلی رکعتین مقبلاً علی الله خرج من ذنوبه کیوم ولدته أمه» این اقبال دل که درین خبر بیان کرد همان اقامت است که در قرآن جایها فراوان گفت،

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ» - اما بزبان تفسیر معنی - اقامت - نماز پبای داشتن است بوقت اول چنانکه اختیار شافعی **مطهری** است. و در خبرست که **مصطفی** ع در سفری بود و نماز بامداد در بطهارت بیرون شد، دیرتر باز آمد، یاران انتظار نکردند، **عبدالرحمن بن عوف** را فرا پیش کردند، پس از یائ رکعت در رسید یاران همه متفکر شدند تا خود **مصطفی** چه گوید، **مصطفی** ع چون آن رکعت فائت باز آورد گفت - «احسنتم هكذا فافعلوا».



قوله: «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» - میگویند زکوة از مال خویش بیرون کنید و مستحقان زکوة بازجوئید و ایشان دهید و ایشان هفت صنف اند چنانکه در آن آیت گفت: «أَتُمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...» الی آخر آیه. و شرح آن بجای خویش گفته شود ان شاء الله. و کسی که زکوة ندهد مال وی برشرف هلاک بود، و کار وی بر خطر. مصطفی ع گفت: «ما من عبد له مال لا يؤدى زكوة له الا صفح له يوم القيمة صفائح يحصى عليه في نار جهنم فيكوى بها جنبه وظهره كلما ردت اعيدت له حتى يقضى الله عز وجل بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله إما الى الجنة وإما الى النار وما من صاحب ابل لا يؤدى زكوتها الا يجاء بها يوم القيمة يابله كاحسن ما كانت عليه، ثم يبطح له بقاع قرقر كلما مرت آخر بها ردت عليه اولها. حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله إما الى الجنة إما الى النار. وما من صاحب غنم لا يؤدى زكوتها الا يجاء به يوم القيمة فغنمه كآثر ما كانت، فتطرح له بقاع قرقر فتطؤه باخفافها وتنطحه بقرونها ليس فيها غضباء ولا جدعاء كلما مضت عليه أخريها ردت عليه اولها، حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله إما الى الجنة إما الى النار» وقال صلعم «ما تلف مال في البر والبحر الا بمنع الزكوة» فاحرزوا أموالكم بالزكوة، وداووا مرضاكم بالصدقة، وادفعوا عنكم طوارق البلاء بالدعاء، فان الدعاء يرد البلاء ما نزل ولم ينزل، فما نزل يكشفه، وما لم ينزل يحبسهُ

«وَمَا تَقْدِمُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ مِنْ خَيْرٍ» الآية... - خير اینجا نامی است مال را،

یعنی چیزی که نفقه کنید و بصدقه دهید از مال ثواب آن فردا بنزدیک الله بیاوید، قال النبی صلعم «ما تصدق احدٌ بصدقةٍ الا اخذها الرحمن بيده فيربها كما يربى احدكم فلوه وفصيله فتربوا في كف الرحمن حتى يكون اعظم من الجبل»

«وَمَا تَقْدِمُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» همچنانست که جای

دیگر گفت «يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً» - و در خبر است که چون بنده از دنیا بیرون شود مردمان گویند - ماخلف؟ چه واپس گذاشت؟ فریشتگان گویند

ما قدّم؟ چه فرا پیش داشت؟ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بگورستان بیرون شد گفت: «السلام علیکم یا اهل القبور۔ اموالکم قُسمت و دورکم سکنت و نساءکم نُکحت فهذا خبر ما عندنا، فکیف خبر ما عندکم، فهِتِفْ هاتِفٌ» وعلیکم السلام ما اکلنا ربّحناه و ما قدّمنا و جدّناه و ما خلّفنا خسرناه.

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الْآمَنُ كَانَ هُودًا» - یعنی یهوداً فحذفت الیاء۔ الزائدة. و قیل هو جمع - هائدٍ - کحائل و حولٍ. جهودان گفتند در بهشت نرود مگر جهودان و چون دین جهودی دینی نیست، و ترسایان گفتند چون ترسائی دینی نیست و در بهشت نرود مگر ترسایان، رب العالمین گفت «تِلْكَ أَمَانِيهِمْ» - ای اکاذیبهم، آنست دروغهای ساخته ایشان. و قراءه ابو جعفر «تِلْكَ أَمَانِيهِمْ» بتخفیف است یعنی آن آرزوهای ایشان آنست.

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - رسول من- گوی بیارید حجت خویش و باز نمائید اگر آنچه میگوئید راست میگوئید.

النوبة الثالثة - قوله تم:- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ..» - الآیه ... هم نداشت و هم گواهی، آنچه نداشت نشان آشنائی، و گواهی آنست که ایمان بنده عطائی. میگوید جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته و تواتر آلاؤه و نعماءه و عظم کبریاؤه و علا شأنه و عزّ سلطانه، ای شما که مؤمنانید و گروید گانید، حق پذیرفتید و رسالت کیه شنیدید بشناختید، بشنان که دیدید باسزا آمدید و از ناسزا بیریدید، گردن نهادید و واسطه پسندیدید، دنیا گذاشتید و بعقبی باز گردیدید، و از عقبی در مولی گریختید. آری هر کس را میخواند تا خود کرا راه نماید، و ایشانرا که راه نماید تا خود کرا در روت آرد و بمقصد رساند، و ایشانرا که بمقصد رساند تا خود کرا قبول کند و بنوازد! عالمی در بادیّه مهر توسر گردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت پروبال آنگه فرمان داد که:

«لَا تَقُولُوا رَاعِنَا» - الآیه - عین حکم است و بار تکلیف، رب العزّة چون خواست

که مؤمنانرا تکلیف کند بحکمی از احکام شرع، و رنج و کلفت آن برشان نهد، نخست ایشانرا بندها کرامت بنواخت، و بایمان ایشان گواهی دادگفت « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » آنکه حکم و فرمان در آن پیوست، تابنده بشاهد آن نواخت این بار تکلیف بروی آسان شود، همین است سنت خداوند جل جلاله، هر جا که بار تکلیف بر نهد راه تخفیف فرا پیش وی نهد، که راه دشخوار و بار گران بهم نپسندد، نه بینی؟ آنجا که بتقوی فرمود استطاعت در آن پیوست گفت « فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ »، و بمجاهده فرمود اجتناب در آن بست گفت « وَجَاهِدُوا بِاللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ » و اجتناب این در قرآن فراوان است، و بر لطف الله دلیل و برهانست.

ثم قال تم - « وَاسْمَعُوا » فرمان داد آنکه گفت بنیوشید و بجان و دل قبول کنید و بچشم تعظیم و صفای دل در آن نگرید، ما حقیقت سماع و طعم وجود بجان شما برسد، آن کافران و بیگانگان دیدهای شوخ واکرده بودند، و دلها تاریک، لاجرم طنطنه حروف بسمع ایشان می رسید اما حقیقت سماع و لذت وجود هرگز بجان ایشان نرسید. میگوید عزّ جلاله « ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون » جای دیگر گفت - « وَنُطْبِعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ » « ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » در ذوق حقیقت شنیدن دیگرست و سماع دیگر، بوجهل میشنید اما سماع ابوبکر را افتاد. بوجهل و امثال ویرا گفت « وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً » بوبکر و اتباع ویرا گفت « وَ اِذَا سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُولِ .. » الآية ...

آنکه سرانجام هر دو فرقت درین هردو آیت بیان کرد و کافرانرا گفت :- « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ » - دوستان و مؤمنانرا گفت « وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ »

قوله : « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ » - بقول بطریق الاشارة - ما نرقيك عن محلّ العبودية - الا احللتناك بساحات الحرية، و ما رفعناك عنك شيئاً من صفات البشرية - الا اقمناك بشاهد من شواهد الالهية. از روی اشارت میگوید - ای مهتر خافقین، وای رسول

ثقلین ، ای خلاصه تقدیر ، وای بدرمنیر ، ای کل کمال ، وای قبله اقبال ، ای مایه افضال  
و ای نمودگار لطف و جلال ، ای شاخ وصل تو نازان و کو کب عزّ تو همیشه رخشان ،  
ای دولت تو از میخ هستی اطلاع بر گرفته و بشواهد ربوبیت و تأیید الٰهیت مخصوص  
شده ، تا لحظه فلحظه کار دولت تو در ترقی است ، و آنچه دیگران را تاج است ترا نعلین .  
نعلی که بینداخت همی مرکبت از پای تاج سر سلطان شد و نما باد چنین باد  
ای مهتر ، آن مقامات که ترا زان ترقی میدهم هر چند که حسنات همه اولیا و اصفیاست  
سیمات تو است ، چندانک و از آن بمائی ، چون برگذری از آن استغفار می کن ،  
مصطفی ع گفت - روزی هفتاد بار از آن استغفار می کنم - انه لیعان علی قلبی فاستغفر الله  
فی الیوم سبعین مرّة . قال الصدیق - لیتنی شہدتُ ما استغفر منه رسول الله صلّم .

و قیل فی قوله نعم : « مَا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ . . » الآیة - ای ما نقل العبد من حال  
الّا ائی ماهی فوقها و اعلى منها ، فلا ننسخ من آثار العبادۃ شیئاً الا ابد لنا منها اشیاء  
من انوار العبودیۃ ، شیئاً الا اقمنا مکانها اشیاء من اقامار الحرمة و هلم جرّاً ، تنقله من الادنی  
الی الاعلی ، حتی یقع فی جذبۃ من جذبات الحق ، وجذبۃ من الحق توازی عمل الثقلین .  
هر که مرفوع در گاه ربوبیت است و مقبول شواهد الٰهیت ، احدیت بنعت محبت او را  
در قباب عزّت پیرو راند ، او را از آن حال بحال میگرداند ، و ازین مقام بآن مقام  
می رساند تا در جذبۃ حق افتد و از آن پس که رونده باشد ربوده گردد ، آنکه هر  
چه در همه عمر خویش در حال روش رفته بود او را در حال کشش باول قدم از آن در گذرانند  
که - جذبۃ من الحق توازی عمل الثقلین . آری چنانک خود بکس نماند کشش او بروش  
خلق هم نماند . ارباب روش را گویند امر و نهی نگه دارید ، و امر و نهی را گویند  
که ارباب کشش را نگه دارید ، که ایشان آنند که نسب آدم در عالم حقایق بایشان  
زنده است ، و منهج صدق ثبات قدم ایشان معمور ، در عالم حقایق ایشانرا نزاع القبائل  
خوانند ، چنانک بلال از حبش و صهیب از روم و سلمان از پارس و اویس از قرن  
بکو گفت آن جوانمرد که گفت :

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید

مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بو دردا

قدر شریعت **مصطفی** ایشان دانستند، و حق سنت او ایشان شناختند، صفاء سرّ این چنین صدیقان بر هر خاری که تابد عبهر دین شود، اگر بر مطیع تابد مقبول گردد و اگر بر عاصی تابد مغفور گردد، اگر بر فاسق تابد صاحب ولایت شود.

چنانک در حکایت بیارند از **حاتم اصم** و **شقیق بلخی** که هر دو بسفری بیرون شدند پیری فاسق مطرب بهام راهی ایشان افتاد، و در عموم اوقات آلات فساد و ساز فسق بکار میداشت، و **حاتم** هر وقتی منتظر آن میبود که **شقیق** ویرا منع کند و زجری نماید، نمیکرد تا آن سفر بآخر رسید. در وقت مفارقت آن پیر فاسق ایشانرا گفت چه مردمانی باشید شما که از شما گران تر مردمان ندیدم! نه یکبار سماع کردید نه دستی و ازدید؟ **حاتم** گفت معذور دار که من **حاتم** و او **شقیق**. آن پیر چون نام ایشان شنید بیای ایشان در افتاد و توبه کرد و بشاگردی ایشان برخاست تا از جمله اولیا گشت، پس **شقیق** **حاتم** را گفت - « رأیت صبر الرجال و صدت صید الرجال ».

« وَ دَكْثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ .. » آلا یہ .... من خسرت صفقتہ و دان لم تریح لاحد تجار تہ، خرمن سوخته خواهد هر کس را خرمن سوخته، جهودان که در و هدۀ مذلت و مہانت افتاده اند و غبار نومیدی بر چہرہ تاریک ایشان نشسته می دوست دارند مسلمانانرا بساز خود دیدن، و از عز اسلام بمذلت جهودی افتادن، لکن تا بر منبر ازل خطبہ سعادت و پیروزی خود بنام کہ کردند؟ جهودان این میخوانند و رب العالمین میگویند - خواست خواست ماست نہ خواست جهودان، و مراد مراد ماست نہ مراد ایشان! وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ بَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ، فَمَنْ ابْنُ الطَّيْنَةِ الْاِخْتِيَارُ وَ الْحَقُّ مُسْتَحَقُّ بِنِعْمَةِ الْعِزِّ وَ الْجَلَالِ، وَ مَا لِلْمُخْتَارِ وَ الْاِخْتِيَارِ، وَ مَا لِلْمَمْلُوكِ وَ الْمَلِكِ وَ مَا لِلْعَبِيدِ وَ التَّصَدَّرِ فِي دَسْتِ الْمَلُوكِ. قال اللہ تم « مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ ». **حسین بن علی** را علیہما السلام گفتند **بوذر** میگوید - ن درویشی بر توانگری اختیار کرده ام، بیماری بر تندرستی بر گزیده ام. **حسین** ع گفت رحمت خدا بر **بوذر** باد او را چه جای اختیار است؟ و بنده را خود با اختیار

چه کار است؟ پیروز آنکس است که اختیار و مراد خود فدای اختیار و مراد حق کند. موسی را گفتند - یا موسی خواهی که همه آن بود که مراد تو بود؟ مراد خود فدای مراد ازلی ما کن، و ارادت خود در باقی کن، تو بنده و بنده را اختیار و مراد نیست، که بحکم مراد خود بودن بترك بندگی گفتن است. برادران یوسف بحکم مراد خود بودند مراد ایشان نل یوسف بود و عزّ خویش، چون نیک نگه کردند ذل خود دیدند و عزّ یوسف، نه پنداشتند که چون از پدر جدا گشتند او را خوار گردانیدند، بسی بر نیامد که خود را دیدند زیر تخت وی صف بر کشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکر وار و غریب وار میگفتند - «یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضّر» - و روی فی بعض الاخبار :- عبدی تریدوارید، و لا یكون الا ما ارید، فان رضیت بما اُرید کفیتک ما ترید، و ان لم نرض بما اُرید آتعتک فیما ترید، ثم لا یكون الا ما ارید.

النبوة الاولى - قوله تم :- «بلی من آسَلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ» - آری در بهشت شود

هر که روی خویش فراداد و فرمان الله را منقاد شد، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» و وی نیکو کار است «فَلَهُ أَجْرُهُ» و راست دست مزد او «عِنْدَ رَبِّهِ» نزدیک خداوند وی «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» و نیست فردا بر ایشان بیمی «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱۱۲</sup> و نه هیچ اندوهگن شوند.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ» - و جهودان گفتند «لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ» و ترسایان بر هیچ چیز نیند، «وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ» و ترسایان گفتند «لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ» جهودان بر هیچ چیز نیند، «وَهُمْ يَقُولُونَ الْكِتَابَ» و ایشان نامه میخوانند «كَذَلِكَ» همچنین «قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» گفتند ایشان که نادان محض اند و بی کتاب اند «مِثْلَ قَوْلِهِمْ» گفتنی همچون گفت ایشان «قَالَ اللَّهُ يُحْكُمُ» الله داورى برد

« بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » میان ایشان روز رستخیز « فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ <sup>۱۱۳</sup> » در آنچه ایشان در آن گفت و گوی جزاجذ (۱) میگویند و رایهای مختلف می بینند .  
 « وَمَنْ أَظْلَمَ » - و کیست بیداد گر تر « مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ » از آنک  
 باز دارد از مسجد های خدای « أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ » ایشان را که خواهند که الله را  
 در آن یاد کنند ، « وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا » و درویران کردن آن کوشند ، « أُولَٰئِكَ »  
 ایشان آنند « مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا » که هرگز در آن مسجد نشند پس آن « إِلَّا  
 خَائِفِينَ » مگر باییم و ترس . « لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ » ایشانراست درین جهان رسوائی  
 و ننگ « وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ <sup>۱۱۴</sup> » و ایشانراست در آن جهان عذابی  
 بزرگ .

« وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ » و خدایراست بر آمد نگاه آفتاب و فروشد نگاه  
 آفتاب « فَأَيُّ زَمَانٍ تُؤْمِنُونَ » هر جا که روی دارید « قَدَّمْ وَجْهَ اللَّهِ » آنجا بسوی روی  
 نماز گران (۲) « إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَالِمٌ » که الله فراخ توانست و دانا .

النوبة الثانية - قوله نعم - : « بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ » الآیه ... بلی اقراری است بجواب  
 که در آن جحد بود ، چنانکه رب العالمین گفت حکایت از قول دوزخیان و بجواب خطاب  
 خطابیی عذاب سازان - « أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ؟ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا » و - نعم - جواب  
 استفهامی است که در آن جحد نبود چنانکه آتشیان بجواب خطاب بهشتیان گفتند -  
 « هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ » و - بلی - دراصل بل بوده است و یا درافزودند  
 تا با حرف نسق مشکل نشود ، چون جهودان گفتند . در بهشت نشود مگر جهودان ،  
 و ترسیان گفتند در بهشت نشود مگر ترسبان ، رب العالمین جواب داد که نه آن و نه

(۱) جزاجذ فی نسخه الف .

(۲) فی نسخه ج : قَدَّمْ وَجْهَ اللَّهِ - آنجا سومی نماز گداردن .

این هیچ دو در بهشت نشوند، بلی<sup>۱</sup> - مؤمنان در شوند آنکه صفت مؤمن در گرفت .  
گفت: « مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ » - هر که روی خویش فرا داد، و کردار و دل  
خویش پاک داشت، و آهنگ خویش راست کرد . **مقائل** گفت - اسلام بمعنی اخلاص  
است و - وجه - بمعنی عمل - ای من اخلاص عمل میگوید در بهشت آنکس شود که اخلاص  
در اعمال بجای آورد - و اخلاص بر سه قسم است : - اخلاص شهادت در اسلام، و اخلاص  
خدمت در ایمان، و اخلاص معرفت در حقیقت . و **قرآن** بهر سه قسم اشارت میکند،  
اخلاص شهادت را گفت - « أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ » و اخلاص خدمت را گفت - « و ما  
أُمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » - و اخلاص معرفت را گفت - « إِنَّا أَخْلَصْنَا هُمْ  
بِاخْلَاصَةٍ » .

و در اخلاص اعمال حکایتی بیارند از **سفیان عینه** - که او را رفیقی بود و باوی  
برادری گرفته بود، و آن رفیق را یساری بود و نعمتی که درویشان را بدان نواختی و  
صدقه ها دادی، و نیز متعبد بود، از دنیا بیرون شد . مردی آمد از **شام** و دعوی کرد  
که مرا بنزدیک وی امانتی بود قدر هزار دینار . وارثان گفتند ما ندانیم - **سفیان عینه**  
آن مرد را گفت که ترا شب نیمه شعبان بچاه زمزم باید شد، و او را از آن جایگاه  
برخواندن تا ترا خبر کند که امانت کجا نهاده است، که در خبر **مصطفی** آمده است  
که ارواح مؤمنان و شهیدان و صالحان آن شب در چاه زمزم حاضر آیند، آن مرد  
برفت و او را از چاه زمزم خواند، جواب نیافت بر **سفیان** باز آمد، گفت خواندم و  
جواب ننسیدم، **سفیان** گفت - « آه عدل الله به الی برهوت » مگر او را بگردانیدند  
از بن چاه بچاه برهوت اندر **حضر موت**، آنجا که ارواح اشقیاهم در بن شب مجتمع شوند  
آن مرد دیگر سال **حضر موت**، شد، و شب نیمه شعبان او را از آن چاه برخواند جواب  
داد، و نشان جای امانت ازو درخواست، و امانت بوی باز رسید . و **سفیان** او را گفته  
بود که پیرس از حال وقصه وی، و بما عدل الله به الی هناك مع عبادته و صومه و صدقاته .  
فقال - بلغ **سفیان** منی السلام، و قل له - الریاء الریاء عدل بی الی هیهنا، قال فانیت **سفیان**  
واخبرته به، فبکی<sup>۱</sup> بكاءً شديداً، ثم قال - ان الله تع لا يقبل الا ما كان خالصاً لوجهه .



و گفته اند که اسلام درین آیت بمعنی - نفویض - است و وجه بمعنی - امر - ای - من فوّض امره الی الله، معنی آنست که در بهشت آنکس شود که کار با خداوندگار گذارد. و قال علی بن عیسی - من اسلم وجهه لله معناه: من سلم جمیع بدننه لطاعة الله فقد یقال لجملة الشیئی - وجهه - فجعل اشرف الاعضاء عبارة للجمیع.

« وَ هُوَ مُجَسِّنٌ » و نیکو در آید در کردار و گفتار خود، و زندگانی و روزگار خود، و چنان داند در حال عبادت، و چنان انگارد که در خدای خود می نگرَد. عمر خطاب گفت - که جبرئیل ع پرسید از رسول خدای صلعم که - ما الاحسان؟ احسان چیست؟ رسول جواب داد - « ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یرآک » گفت - احسان آنست که خدا یرا پرستی چنانک گوئی که یرا می بینی، اگر تو یرا نمی بینی وی ترا می بیند. این اشارت است فرانهایت مقام سالکان، و تحقیق این سخن آنست - که هر رونده را در هر مقام که باشد بدایتی است و وساطتی و نهایتی :- بدایت آنست که آغاز سفر کند از خود و در روش آید، و وساطت آنست که بصفت غریبان شود و غریب وار زندگانی کند، و نهایت آنست که بکعبه مشاهدت رسد. مصطفی سه رتبت اشارت کرده، حالت روش را گفت - « سیروا سبق المفردون » و حالت غربت را گفت - « طلب الحق غربة » و حالت مشاهدت را گفت - « اعبد الله کانک تراه فان لم تکن ترآه فانه یرآک » آنکه ثمره اخلاص بنده و ثواب احسان وی پدید کرد و گفت :- فله اجره عند ربّه - وَ هُوَ الْجَنَّةُ، یرا نزدیک خود به بهشت فرود آورد، آن بهشت که مصطفی صفت وی کرده که - « نورٌ یتلألُ و ریحانةٌ تهتزّ و نهرٌ یتطردُ و زوجةٌ حسناءٌ جمیلةٌ فی نضرةٍ و نعمةٍ و سلامةٍ فی اقامةٍ ابدًا » - نوری تابان، بانواع ریاحین بویان، و جوی روان، و هم جفت جوان، و شادی و ناز جاودان، هر چه بخاطر بنده فراز آید و خواهد در بهشت او راست همان و همچنان.

عبدالرحمن بن ساعده گفت - یا رسول الله انه یعجنی الخیل فهل فی الجنة خیل فقال له النبی ص - « یا بن ساعده، ان ادخلک الله الجنة کان فیها فرسٌ من باقوت احمر، یطیرک حیث شئت من الجنة » و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله - یوماً و هو یحدث

فیمن عنده رجل من اهل البادية ، ان رجلاً من اهل الجنة استأذن ربه في الزرع ، فقال له ربه اوليست فيما شئت ، قال بلى - ولكن احب ان ازرع فيقول الله له - ازرع فيبذر حبة ، فيبادر الطرف نباته واستواءه واستحصاده ونثره . امثال الجبال ، فيقول الله عز وجل دونك بني آدم فانه لا يشبعك شئى . فقال الاعرابى - والله يا رسول الله لا يجد هذا الا قرشياً او انصارياً فانهم اصحاب الزرع فاما نحن فلسنا باصحاب زرع ، فضحك رسول الله صلعم . « وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا يَظْهَرُونَ »

« وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ » الآيه ... آنچه جهودانند ميگویند که ترسایان بر هیچ چیز نه اند از دین بار خدای ، و آنچه ترسایان اند میگویند جهودان بر هیچ چیز نه اند از دین ، « وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ » و جهودان از توریة میدانند که ترسایان بر باطل اند که خدای را زن و فرزندی گویند ، و ترسایان از انجیل میدانند که جهودان بر هیچ چیز نه اند که به عیسی نمی گروند ، و در قبله یکدیگر را مخالفانند .

« كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... » - این « الذين لا يعلمون » گبرانند که بی کتاب اند و بی علم نادانان محض ، یعنی که این گبران میگویند جهودان و ترسایان خود بر هیچ چیز نه اند . سفیان توری چون این آیت بر خواندی گفتی « صدقوا جميعاً والله » مقال گفت « الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » مشرکان عرب اند که پیغامبر را همان گفتند که جهودان و ترسایان یکدیگر را گفتند . و گفته اند که جهودان و ترسایان که درین آیت مذکورند جهودان مدینه اند و ترسایان فجران - که پیش مصطفی در مناظره آمدند و یکدیگر را این گفتند .

« قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ » - الله داوری کند و کار بر گزارد میان ایشان روز رستاخیز ، و بایشان نماید که بهشتی کدامست و دوزخی کدام ، فرقه حق کدام اند ، و مال و مرجع ایشان چیست ، و فرقه ضلالت کدام اند و حاصل و فیصل ایشان چیست .

« وَ مَنْ أَظْلَمَ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ » الآية ... سبب نزول این آیت آن بود که ططوس بن اسیسیانوس الرومی بجنگ بنی اسرائیل شد، و مهتران و جنگیان ایشان را بکشت و کهترانرا ببردگی براند، و بیت المقدس را خراب کرد، و مسجد در دست گرفت و در آن پلیدیها و مردار بیو کند. رب العالمین گفت - کیست کافر تر و شوخ تر از آنکس که این کار کند، بندگان خدا را از مسجد باز دارد، و نگهدارد که در آن شند، و خدا را پرستند و ویرا یاد کنند، و کار که کند و قصد که دارد در تخریب مسجد دارد و بآن کوشد، قتاده و سدی گفتند آنکس بخت نصیب بود که ترسیان روم با وی برخاستند، و بجنگ جهودان شدند، و بیت المقدس را خراب کردند، و تا بروزگار عمر بیت المقدس خراب بود، آنکه مسلمانان دیگر باره بنا نهادند و مسجد باز کردند.

« أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ » - زان پس که مسلمانان آنرا عمارت کردند ترسیان روم را نیست که در آن مسجد شوند مگر بدستوری مسلمانان، دل ایشان پر از بیم مسلمانان و ترس از هلاک جان، اکنون از ترسیان کس در آن نشود الا بعهد و امان، یا پس بدزدی و متشکر وار چنانک او را ندانند که اگر بدانند او را بکشند.

« لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ » - ترسیان راست درین جهان رسوائی و خواری و ننگ. اگر ذمی بود گزیت، و اگر حربی بود قتل، و در آن جهان عذاب مهین. جاودان در آتش، مقاتل و کلبی گفتند « لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ » فتح قسطنطنیه و عموریه و رومیه است، حصارها و نشستگاه ایشان که در فتح آن استیصال ایشان است و تبتر نظام دولت ایشان، مصطفی ع گفت - الملمحة العظمی فتح قسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر. سدی گفت خزی ایشان در دنیا آنست که مهدی بیرون آید و قسطنطنیه بگشاید. و جای ایشان خراب کند و قومی را بکشد، و قومی را ببردگی ببرد، و مهدی آنست که مصطفی ع گفت :- « لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مَّتًى أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي أَسْمَهُ أَسْمَى، وَاسْمُ ابْنِهِ اسْمُ ابْنِي، يَمْلَأُ

الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

عطا و عبدالرحمن بن زید گفتند - این آیت بشأن مشرکان مکه آمد، و - بمساجد الله - مسجد حرام می خواهد، مشرکان مصطفی را از حج و عبادت در آن مسجد بازداشتند، و مسجد را چون متعبد از آن بازدارند و در آن ذکر الله نرود خراب گویند، باین معنی گفت « وَ سَعَىٰ فِی خَرَابِهَا » - پس چون مکه گشاده شد و کافران مقهور، رب العالمین گفت :-

« أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ » - کافران را نیست که در آن شوند از ترس مسلمانان و بیم قتل، و مصطفی ع روز فتح منادی را فرمود ناندا کرد که « الا لایحجبن بعد هذا العام مشرکک ولا یطوفن بالبيت عریان . »

قوله تم - « وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُولَآءُوا فَبِمَا وَجَّهَ اللَّهُ ... » - آیه ... ابن عباس ذلت - جماعتی از یاران رسول صلعم بسفری بودند، و میغ بر آمد و قبله بریشان مشتبّه شد، هر کس با جتهاد روی بجانبی فراداد و نماز کرد پس چون میغ باز شد بدانستند که هیچ يك روی بقبله نداشتند، پیش رسول خدای آمدند و قصه باز گفتند، در حال این آیت آمد، و این پیش از آن بود که آیت تحویل قبله با کعبه آمد، و پس از آنکه آیت تحویل آمد ابن منسوخ شد. عکرمه گفت این آیت خورد در تحویل قبله است میگوید هر جا که روی فرا دهید نماز را در سفر و در حضر روی بآن جانب دهید که الله شمارا بر آن گردانید یعنی کعبه « فَأَيُّمَا تُولَآءُوا فَبِمَا وَجَّهَ اللَّهُ الَّتِي وَجَّهَكُمْ إِلَيْهَا » .

ابن عمر گفت این آیت نماز تطوع را آمده است در سفر، یصلی حیث ما توجهت به راحتته - و گفته اند - این جواب عیبگویان است قبله حق را، و طعنه گویان در مسلمانان در گردانیدن روی از قبله شامی بقبله تهامی، که رسول خدا صلعم و مسلمانان چون در مدینه آمدند شانزده ماه نماز به بیت المقدس میکردند روی بمغرب داشتند بسوی شام، و کعبه از پس پشت، و رسول خدای در دل میداشت آرزوی آنک روی بکعبه داشتی، قبله ابراهیم. چون رب العالمین پس از شانزده ماه روی وی بکعبه گردانید، بر

جهودان سخت آمد و بزرگ، و سخنان در گرفتند فراوان از اعتراف و انکار و طعن در رسول خدا و در اسلام و مؤمنان. آنکه که نماز بیت المقدس میکردند روی بمغرب داشتند و پشت بر مشرق، چون روی به کعبه گردانیدند روی بمشرق کردند و پشت بر مغرب ایشان گفتند - اگر استقبال مغرب حق بود استدبار آن باطل است و اگر استقبال مشرق حق است استدبار آن باطل، رب العالمین از آن جوابها داد که یکی اینست - که «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» - و تمامی جواب ایشان آنست که گفت: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا» - و شرح آن بجای خویش گفته شود انش. و وجه درین آیت - بمعنی - جهت - است وجهت - قبله - است، و تخصیص را اضافت با خود کرد چنانکه گفت بیت الله و ناقه الله.

«إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» - قیل واسع الشریعة، وقیل واسع المغفرة، و واسع - العطاء - واسع الشریعة - فراخ شریعت است، دین وی آسان و راه بوی روشن و نزدیک. چنانکه مصطفی ع گفت «بعثت بالحنيفية السهلة السمحة» - واسع المغفرة - فراخ آمرزش است فراخ بخشایش، لقوله تم «و رحمتی وسعت کل شیء». وقال صلعم حکایة عن الله عز وجل «لو انیتنی بقراب الارض ذنوباً انیتک بقراب الارض مغفرةً ولا ابالی»، واسع العطاء - فراخ بخش است و فراخ نعمت، قال الله تم - «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا»، وقیل واسع ای فضله یسعکم، ونعمته تشملکم، علیم بأعمالکم و نیاتکم حیثما صلیتم و دعوتم. قال بعض السلف - دخلت دیراً فجاء وقت الصلوة فقلت لبعض من فی الدیر من النصاری - دلنی علی بقعة طاهرة أصلي فیها، فقال لی - طهر قلبک عمّن سواه وقف حیث شئت قال - فخرجت منه.

النوبة الثالثة - قوله تم: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ...» الآية... کار

کار خلاصت و دولت دولت صادقان، و سیرت سیرت پاکان، و نقد آن نقد که در دستارچه ایشان. امروز بر بساط خدمت با نور معرفت، فردا بر بساط صحبت با سرور

وصلت ، « انا اخلصناهم بخالصة » میگوید پاکشان گردانیم و از کوره امتحان خالص بیرون آریم ، تا حضرت را بشایند . که حضرت پاک جز پاکترا بخود راه ندهد . ان الله تم طیب . لا یقبل الا الطیب . بحضرت پاک جز عمل پاک و گفت پاک بکار نیاید ، آنکه از آن عمل پاک چنان پاک باید شد که نه در دنیا بازجوئی آنرا و نه در عقبی ، تا بخداوند پاک رسی . « و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب »

سرایین سخن آنست که **بوبکر زقاق** گفت - نقصان کل مخلص فی اخلاصه رؤیه اخلاصه ، فاذا اراد الله ان یخلص اخلاصه اسقط عن اخلاصه رؤیه لاخلاصه ، فیکون مخلصاً لا مخلصاً - میگوید اخلاص تو آنکه خالص باشد که از دیدن تو پاک باشد ، و بدانی که آن اخلاص نه در دست تست و نه بقوت و داشت تست ، بل که سرست ربانی و نهادهی است سبحانی ، کس را بر آن اطلاع نه و غیری را بر آن راه نه . احذیت میگوید سر من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی - گفت بنده را برگزینم و بدوستی خود بپسندم ، آنکه در سویداء دلش آن ودیعت خود بنهم ، نه شیطان بدان راه برد تا تباہ کند ، نه هواء نفس آنرا بیند تا بگرداند ، نه فرشته بدان رسد تا بنویسد . جنید ازینجا گفت - الاخلاص سرّ بین الله و بین العبد ، لا یعلمه ملک فی کتبه ولا شیطان فیفسده ولا هوی فیمیلہ « **ذوالنون** مصری گفت - کسی که این ودیعت بنزدیک وی نهادند نشان وی آنست که مدح کسان و ذم ایشان پیش وی بیک نرخ باشد ، آفرین و نفرین ایشان بک رنگ بیند ، نه از آن شاد شود نه ازین فراهم آید ، چنانکه **مصطفی** ع شب قرب و کرامت همه آفرینش منشور سلطنت او میخواندند ، و او بگوشه چشم بهیچ نگرست و میگفت شما که مهربان حضرت ابد میگوئید - السلام علی النبی الصالح الذی هو خیر من فی السماء والارض - و ما منتظریم تا ما را باستانه جفاء **بوجهل** باز فرستند تا گوید - ای ساحر ، ای کذاب ، تا چنانکه درخیز من فی السماء والارض خود را بر سنک نقد زدیم در ساحر و کذاب نیز بر زدیم ، اگر هر دو ما را بیک نرخ نباشد پس این کلاه دعوی از سر فرو نهیم .

رو که در بند صفاتی عاشق خویشی هنوز گر بر تو عزّ منبر خوش تراست از دل دار

این چنین کس را مخلص خوانند نه مخلص چنانك بوبكر زقاق گفت - فیکون مخلصاً لا مخلصاً مخلص در دریای خطر در غرقابست ، نهنگان جان ربای در چپ و راست وی در آمده ، دریا می برد و می ترسد ، تا خود بساحل امن چون رسد و کی رسد از اینجاست که بزرگان سلف گفتند - « والمخلصون علی خطر عظیم » - و مخلص آنست که بساحل امن رسید ، رب العالمین موسی را بهر دو حالت نشان کرد گفت - « انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً » هم «مُخْلِصاً» بکسر لام و هم «مُخْلِصاً» بفتح لام خوانده اند اگر بکسر خوانی بدایت کار اوست ، و اگر بفتح خوانی نهایت کار اوست ، مخلص آنگاه بود که کار نبوت وی در پیوست و نواخت احدیت بوی روی نهاد ، و مخلص آنگاه شد که کار نبوت بالا گرفت ، و بحضرت عزت بستاخ شد ، این خود حال کسی است که از اول او را روش بود ، وزان پس بکشش حق رسد و شتآن بیننه و بین نبینا محمد صلعم چند که فرق است میان موسی و میان مصطفی علیهما السلام ، که پیش از دور گل آدم بکنند کشش حق معتمم گشت ، چنانك گفت - « كنت نبیاً و آدمٌ مجبولٌ فی طینته » شبلی از اینجا گفت - در قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود ، و خصم آدم منم که بر راه من عقبه کرد تا در گلزار وی بماندم .

شیخ الاسلام انصاری رحمه الله از اینجا گفت - دانی که محقق کی بحق رسد ؟ چون سیل ربوبیت در رسد ، و گرد بشریت بر خیزد حقیقت بیفزاید ، بهانه بکاهد ، نه کالبد ماند نه دل ، نه جان ماند صافی رسته از آب و گل ، نه نور در خاک آمیخته نه خاک در نور ، خاک با خاک شود و نور بانور ، زبان درسزد کر شود و نکر درسزد کور ، دل درسر مهر شود و مهر درسر نور ، جان درسر عیان شود و عیان از بیان دور ، اگر ترا این روز آرزوست از خود برون آی ، چنانك مار از پوست ، بترك خود بگوی که نسبت با خود نه نیکوست همانست که آن جوانمرد گفت :

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار	کوهنوزان در صفات خویش ماندست استوار
هیچکس را نامده است از دوستان در راه عشق	بی زوال ملک صورت ملک معنی در کنار

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ... - الاية... از روی اشارت میگوید  
 کیست ستمکارتر از آنکس که وطن عبادت بشهوت خراب کند؟ کیست ستمکارتر از  
 آنک وطن معرفت بعلاقت خراب کند؟ کیست ستمکارتر از آنک وطن مشاهدت بملاحظت  
 اغیار خراب کند؟ وطن عبادت نفس زاهدان است، وطن معرفت دل عارفانست، وطن  
 مشاهدت سردوستانست. او که نفس خویش از شهوات بازداشت وطن عبادت او آبادان  
 است، و نامش درجریده زاهدانست چنانکه مالک دینار مکه بالبصرة اربعین سنة فلم  
 یصح له ان یأکل من تمر البصرة ولا من رطبها، حتی مات ولم یدقه - فقیل له فی  
 ذلك فقال - صاحب الشهوة محجوب من ربه - و آنکس که دل خویش از علاقه پاک داشت  
 وطن معرفت او آبادان است، و خود در زمره عارفان، چنانکه ابراهیم ادهم رحمه الله،  
 یحکی عن بعضهم قال - کنت مع ابراهیم بن ادهم فی السفر وقد اصابنا الجوع، فاخرج  
 جزئیات کانت معه بعد ما نزلنا فی مسجد، وقال لی - مر وارهن هذه الجزئیات وجئنا  
 بشیء نأکله فقد مسنا الجوع. قال فخرجت فاستقبلنی انسان بین یدیه بغلة موقرة  
 وکان یقول - الذی اطلبه اشقر یقال له ابراهیم بن ادهم قلت - أیش تربد منه فقال - انا  
 غلام ایهیة هذه الاشیاء له، قال - فدللته علیه قال - فدخل المسجدواكب علی رأسه و یدیه  
 و یقبله، فقال له ابراهیم من انت؟ فقال غلام ایهک، وقدمات ابوک و معی اربعون ألف  
 دینار میراثاً لك من ایهک، وانا عبدك فمر بما شئت. فقال ابراهیم - ان كنت صادقاً فانت  
 حر لوجه الله والذی معك کله وهبته لك، انصرف غنی. فلما خرج قال - یارب کلمتک  
 فی رغیف فصبت علی الدنیا صباً، فوحقک لمن امتنی من الجوع لم تعرض بعده بطلب شیء  
 و آنکس که سر خویش از ملاحظت اغیار پاک داشت وطن مشاهدت او آبادان  
 است، و او خود از جمله دوستان است، چنانکه بویرید بسطامی قدس الله روحه که  
 چشم همت از اغیار بیکبار فرو گرفت، و گوش کوشش بیا کند، و زبان زیان در کام  
 ناکامی کشید، و زحمت نفس اماره از میان برداشت، و خود را در متجنیق فکر نهاد  
 و بهمه وادیها در انداخت، و بآتش غیرت تن را در همه بوتها بگذاخت، و اسب طلب در  
 فضای هر صحرائی بتاخت، و بزبان تفرید گفت:



اذا ما تمّنى الناسُ روحاً و راحةً      تمّنىّتُ اَنْ اَلْقَاكَ يا عز خالياً

هر كسى محراب دارد هر سوئى      باز محراب سناى كوى تو

گفت چون اين دعوى از نهاد من برآمد احديت مرا زخم غيرت چشائيد، و سؤال هيبت كرد تا با من نمايد كه از كوره امتحان چون بيرون آمدم، گفت لمن الملك؟ گفتم ترا اى بار خدا، گفت لمن الحكم؟ گفتم ترا خداوند ا، گفت لمن الاختيار؟ گفتم ترا خدايا، گفتا - چون ضعف من و نياز من بديد و خود دانا شد مطلع شد كه صفات من در صفات وى برسيد گفت يا بايزيد ا كنون كه بى همه گشتى با همه و چون بى زبان و بى روان گشتى هم با زبان و هم باروانى .

ما را بجز اين زبان زباني دگر است      جز دوزخ و فردوس مكاني دگر است

آزاده نسب زنده بجاني دگر است      و آن گوهر پا كشان ز كاني دگر است

گفت - آنكه مرا زباني داد از لطف صمداني، و دلي داد از نور رباني، و چشمنى از صنع يزداني، تا اگر گويم بمدد او گويم و بقوت او پويم، بضياء او بينم، بقدرت او گيرم، در مجلس انس او نشينم، « كُنْتُ لَهُ سَمْعاً يَسْمَعُ بِي وَبَصِراً يَبْصُرُ بِي » چون كه بدین مقام رسيدم زباني زبان توحيد شد و روانم روان تجريد، نه از خود ميگويم يا بخود بريابم، گوينده بحقيقت اوست و من در ميانه ترجمانم، اينست كه احديت گفت - « وَما رَمِيتَ اِذْ رَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى » نه توانداختى آنكه كه مى انداختى، و يداً يبطشُ بى اينست گز بشناختى .

بيرون ز همه كون درون دل ماست      وز خلق جهان بيك قدم منزل ماست

مخنت همه در نهاد آب و گل ماست      پيش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست

النّوْبَةُ الْاُولَى قوله تم :- « وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً » گفتند كه الله فرزندى

گرفت « سُبْحَانَهُ » پاكي و بى عيبى ويرا، « بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ »

نيست فرزند بل كه رهي است و بنده اوست هر چه در آسمانها و زمين كس است و چيز

« كُلُّ لَهٗ قَانِتُونَ <sup>۱۱۶</sup> » همه ويرا پرستگار اند و به بندگى مقرر

« بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » - نو کاست و نوساز و نو آرنده آسمان و زمین را از نیست، « وَ إِذْ قَضَىٰ أَمْرًا » و چون کاری خواهد که راند « فَأَنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ »<sup>۱۱۷</sup> آن بوده که گویدش . باش تمامی بود .

« وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » - و گفتند ایشان که خدا را امیدانند « كَوَلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ » چرا خدا با ما سخن نمیگوید آو تأیید آیه « یا بریکی از ما بزبان ما پیغامی نمی آید؟ » كَذَلِكَ قَالَ هَمِّچنین گفتند « الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » ایشان که نادانان پیشین بودند، « مِثْلَ قَوْلِهِمْ » گفتمی همچون گفت ایشان « تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ » دل بدل مانست تا گفت بگفت مانست . « قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ » پیدا کردیم نشانههای خویش و روشن فرستادیم سخنان خویش « لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ »<sup>۱۱۸</sup> قومی را که بی گمانانند .

« إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ » - ما ترا فرستادیم « بِالْحَقِّ » بر سزاواری و بر راستی « بَشِيرًا وَ نَذِيرًا » شاد کننده و بیم نماینده، « وَلَا تَسْأَلْ عَنْ أَصْحَابِ الْحَجِّيمِ »<sup>۱۱۹</sup> و مپرس از حال دوزخیان از سختی و زاری و رسوائی .

« وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ » و خوشنود نگردند از توجهودان « وَلَا النَّصَارَىٰ » و نه ترسایان « حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ » تا آنکه که پس کیش ایشان شوی « قُلْ » گوی « إِنَّهُ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ » راه نمونی الله راه نمونی آنست « وَلَكِنْ أَتَّبَعْتُ أَهْوَاءَ هُمْ » و اگر بخوش آمد ایشان پی بری و بر پسند ایشان روی « بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ » پس آن دانش و پیغام که از خدای آمد بتو « مَا لَكَ » ترا نیست از خدای پس آن « مِنْ وَلِيِّيَ وَلَا نَصِيرٍ »<sup>۱۲۰</sup> نه رهاننده و نه بروی یاری دهنده .

« الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ » - ایشان که نامه دادیم ایشانرا « يَتْلُوهُ حَقَّ »

تِلَاوَتِهِ « پی می برند بآن پی بردن بسزا، « اُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ » ایشانند که گرویده اند بنامۀ خویش، « وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ » هر که کافر گردد بآن « فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ »<sup>۱۲۱</sup> ایشانند که زیان کارانند و نومیدان.

« يَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ » ای فرزندان یعقوب « اذْكُرُوا نِعْمَتِي » یاد کنید و یاد دارید نعمت من « الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ » آن نیکوکاری و نواخت که من بر شما کردم « وَاِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ »<sup>۱۲۲</sup> و شما را افزونی دادم و بهتری بر جهانیان روزگار شما.

« وَاتَّقُوا يَوْمًا » - و به پرهیزید از روزی « لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا » که بسنده نبود و به کار نیاید کس کس را « وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ » و از وی باز خریدی نه پذیرند، « وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ » و بکار نیاید ویرا که کسی آید و ویرا خواهش گری کند، « وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ »<sup>۱۲۳</sup> و نه ایشانرا کسی فریاد رسد یا یاری دهد.

النوبة الثانية قوله تم - « وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ... » الایه .. جهودان هدیه را می خواهد که گفتند - عزیر ابن الله - و ترسیان فجران که گفتند - المسيح ابن الله، و مشرکان عرب که گفتند الملائكة بنات الله. جای دیگر گفت - « تكاد السموات يتفطرن منه » نزدیک بید آسمانها که بشکافید و پاره پاره درهم افتند که ایشان خدا را فرزندان گفتند و فریشتگان را فرزندی خواندند، آنکه ایشانرا جوابها داد و گفت « فاستفتهم الربك البنات ولهم البنون » پرس از ایشان که فریشتگان ما را دختران میگویند و خداوند را دختران می پسندید و خود را پسران؟ « الکم الذکر وله الانثی » شما خود را پسر نهید و او را دختر؟ « تلك اذنا قسمة ضیعی » - اینست قسمتی کثرو ستمکارانه، جای دیگر گفت « مالکم کیف تحکمون » چه رسید شما را؟ چیست این حکم که میکنید؟ « افافصیکم ربکم بالبنین واتخذمن الملائكة اناثا، و يجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما يشتهون، وجعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثا ».

و در حکایت از جهودان و فرسایان گفت - « وقالت اليهود عزير و قالت النصارى المسيح ابن الله » - رب العالمین ایشانرا جواب داد « ذلك قولهم بافواههم » آن چیز است که بزبان میگویند ، یعنی که در آنچه میگویند هیچ علم نیست ایشانرا ، و هیچ اصل ندارد که الله از آن پاکست و منزّه . و مصطفی ع گفت حکایت از خداوند جل جلاله تنزیه و تقدیس خویش را « کذبني ابن آدم و لم يكن له ذلك و شتمني و لم يكن له ذلك ، فاما تكذيبه اياي فقله . لن يعيدني كما بداني » و ليس اول الخلق با هون على من اعادته ، و اما شتمه اياي فقله « اتخذ الله ولداً » و أنا الاحد الصمد لم ألد و لم أولد و لم يكن لي كفواً احد .

چون کافران اورا فرزند گفتند تنزیه خود بخلق باز نگذاشت و گفت « سُبْحَانَهُ » یا کی و یعیبی اورا ، بل نه چنانست که ایشان میگویند . « لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » هر چه در آسمانها و زمین کس است و چیز همه مُلک و مِلک اوست ، همه بنده و رهی اوست .

« كُلُّ لَهُ قَائِنُونَ » - مطیعون مقرون ، بالعبودية داعون ، همه اورا پرستگاری و فرمانبردار ، به بندگی وی مقر ، و اورا خواننده و خواهنده . « كُلُّ لَهُ قَائِنُونَ » هر چند که لفظ عامست اما بمعنی خاص است که مراد بآن عزیر است و مسیح و ملائکه و مؤمنان از اهل طاعت ، و اگر بر عموم خلق نهی رواست ، دوست و دشمن آشنا و بیگانه بآن معنی که سایه هر شخصی خدا را می سجود کند و ذلك فی قوله « يَتَقَيُّوْا ظِلَالَهُ عَنِ اليمينِ وَالشَّمَالِ سَجْدًا لِلَّهِ » یابس بقیامت باشد چنانک رب العزه گفت - « و عنت الوجوه للحی القيوم » - فقها این آیت بدلیل کردند که ملک و ولادت هر دو بهم جمع نشوند کسی که پدر را بخرد چون بخرد بروی آزاد گشت ، از بهر آنک رب العالمین با ثبوت ملک نفی ولادت کرد از خود جل جلاله و هو ظاهر بین لمن تأمله .

« بَدِيعُ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ » - میگوید نو کننده آسمانها و زمین الله است

بی قالبی و بی مثالی ، و بی عیاری ، از پیش ، و بدعت ازینجا گرفته اند ، هر سخنی یا

کردی که نوآرند در دین ، و از پیش فانیگفته باشند و نه کرده ، آنرا بدعت گویند و گوینده و نهنده آن مبتدع ، پس بدعت بر دو قسم است چنانکه **شافعی** گفت بدعتی پسندیده و بدعتی نکوهیده ، اما آنچه پسندیده است آنست که **عمر خطاب** گفت - قیام رمضان را و افروختن قندیلها را در مسجد آنها لبدعة حسنة و مصنفات علما و ادبا و کلمات مذکران و ترتیب واعظان و ساختن مؤذنه های موزنان و رباط و خانقاه صوفیان بدان ملحق است ، که این همه از ابواب براست و يقول الله تم - « و تعاونوا على البر والتقوى » ، اما بدعت نکوهیده آنست که در ذات وصفات خداوند عزوجل سخن گوئی از فضول متکلمان و دقائق فلاسفه و منجمان ، و آن گوئی که کس نگفت از صحابه و تابعین و سلف صالحین ، نه کتاب و سنت بدان ناطق ، نه سیرت سلف آنرا موافق . **عبدالله مسعود** گفت - **ان احسن الحديث كتاب الله واحسن الهدى هدى محمد** ، و شرا لأمور محدثاتها و کل محدثة بدعة ، و کل بدعة ضلالة . و قال **ابن عباس** - علیکم بالاستقامة اتبعوا ولا تبتدعوا - وعن **مکحول** قال قال **علی ع** . « ما احداث يا رسول الله ؟ » فقال كل شيء يخالف القرآن و يخالف سنتي اذا عملوا بالرأى في الدين ، و ليس - الرأي في الدين ، انما الدين امر الرب تبارك و تعالی و نهیه ، و هلك المحدثون في دين الله و قال النبي ع « تعمل هذه الأمة برهة بكتاب الله ، ثم تعمل بسنة رسول الله ، ثم تعمل برهة بعد ذلك بالرأى ، فاذا عملوا بالرأى فقد ضلوا . و قال **ابو جعفر الترمذی** - رأيت النبي صلعم في ما يرى النائم و انا بمدينة الرسول في مسجده ، فقلت يا رسول الله ما تقول في رأي **ابي حنيفة** ؟ قال - لا ولا حرفاً ، قلت ما تقول في رأي **مالك** فقال - اكتب منه ما ما وافق حديثي او سنتي . قلت - ما تقول في رأي **الشافعي** ؟ فطأطأ رأسه شبه الغضبان ، و قال - اما انه ليس برأى و لكنّه اتباع سنتي اورد علی من خالف سنتي .

قوله تعالى :- « **وَ اِذَا قُضِيَ امْرَأً . .** » - ای قدره و لداو خلقه ، و چون چیزی

خواهد که آفریند یا خواستی خواهد که گزارد یا مرادی خواهد که پیش برد ، مخاطبه بکن - ثم یكونه بقدرته فیکون . علی ما اراد . آنرا گوید - که باش نامی بود - چنانکه خواهد . قال **الزجاج** - يقول له و ان لم یکن حاضراً کن لان ما هو معلوم عنده

بمنزلة الحاضر .

روی فی بعض الاخبار - ان الحق جلّ جلاله يقول - انّی جوادٌ ما جدّ عطائی کلامٌ و عذابى کلامٌ و اذا اردتُ امرأ فانما اقول له - کن فیکون و گفته اند که معنی قضا در قرآن برده وجهست بمعنی - وصیت - چنانک گفت « و قضاربک الا تعبدوا الا اياه » و بمعنی - اخبار - چنانک گفت « وقضیتُ الی بنی اسرائیل » و بمعنی - فراغ چنانک گفت « فاذا قضیتم مناسککم » ، « فاذا قضیت الصلوة » و بمعنی - فعل - چنانک گفت « فاقض ما انت قاض » و بمعنی - وجوب - چنانک گفت « وقضى الامر » ای وجب العذاب . جای دیگر گفت « قضی الامر الذى فيه تستفتیان » و بمعنی - کتابت - چنانک گفت « و کان امرأ مقضیاً » ای مکتوباً فی اللوح المحفوظ ، و بمعنی - اتمام - چنانک گفت « فلما قضی موسى الاجل » ای اتمه و بمعنی - فصل - چنانک گفت « وقضى بينهم بالحق » و بمعنی - خلق - چنانک گفت « فقضیهن سبع سموات فی یومین » و بمعنی - احکام و اتفاق فعل - چنانک گفت « و اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون » .

قوله تم - « و قال الذین لا یعلمون » - الایة . . مشرکان عرب گفتند - ایشان

که خدای را نمی دانند و از رسیدن بروی می ترسند که ما ایمان نیاریم و محمد را استوار نگیریم ؛ تا آنکه که الله با ماسخن گوید بخودی خود ، و از وی بشنویم که محمد پیغامبرست آنکه بوی ایمان آریم . جای دیگر گفت حکایه هم از ایشان - « و قال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نرى ربنا » و نیز آیات خواستند و اقتراح کردند گفتند - « اوتائینا آیه » - یا پس نشانی روشن باید که بما رسد و بر صدق نبوت تو دلالت کند ، و شرح این که خواستند و اقتراح که کردند در سورة بنی اسرائیل است آنجا که گفت « قالوا انّ نؤ منّ لك حتّی تفجر لنا من الارض ينبوعاً » الی آخر آیات الاربعة .

« کذلک قال الذین من قبلهم مثل قو لهم » - کافران پیشین و جهودان همچنین

سؤال تعنت کردند از پیغامبران ، و مسئله محال کردند تا بآن کافر شدند . « تشابهت فلو بهم » - دل بدل مانست بکفر و قسوت ، یا گفت بگفت مانست بسؤال تعنت و اقتراح محال .

« قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ » - هر که برپی حق است و جوینده روشنائی و بیگمانی قرآن و براس است بروشنائی و راهنمونی . قال **الواسطی** فی هذه الآية :- قد كلمتمكم - حيث انزلت عليكم خطابی و آية اشرف من محمد ص و قد اظهرت لكم .

ذلك قوله - « اِنَّا ارسلناك بالحق » - ای لم نرسلك عبثاً بل ارسلناك بالحق - میگوید نه بازی گری بود این فرستادن ماترا یا محمد ، بلکه کاری را بود که حق است و بودنی ، این همچنانست که جای دیگر گفت :- « وما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بعين » « ما خلقناهما الا بالحق » جای دیگر گفت . « احسب الانسان ان يترك سدى » ، « أفحسبتم انما خلقناكم عبثاً » « احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون » - این همه از يك بابست و سياق آن بريك معنى . و گفته اند « اِنَّا ارسلناك بالحق » - ای مع الحق ، و الحق هو القرآن كقوله « بل كذبوا بالحق لما جاءهم » - و قيل هو دين الاسلام - كقوله « وقل جاء الحق و زهق الباطل » و قيل معناه - الصدق - كقوله « ويستنبؤنك احق هو » - معنى آنت كه ترا با قرآن و با دين اسلام و براستى فرستاديم .

« بَشِيرًا وَ نَذِيرًا » - ای بشيراً بالجنة - لمن اطاع الله ، و نذيراً بالنار لمن عصاه .  
آشنایان و دوستان را بشارت میدهد به بهشت جاوید و نعيم باقى ، و کافران و بیگانگان را بیم مى نماید با تش سوزان و عقوبت جاودان .

« وَلَا تَسْأَلْ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ » - وَلَا تَسْأَلْ قِرَاعَتِ نَافِعِ است و يعقوب ،  
میگوید - مپرس از حال دوزخیان از سختی وزاری ایشان ، .....

در خبرست که آن شب که سید را بمعراج بردند ، زنی را ازین زانیۀ شوریدۀ دام دریدۀ که در دنیا جز بمعصیت مشغول نبودی در فردوس اعلیٰ بنام آن زن درجات دید ، گفت - خداوند! بچه خدمت باین پایگه رسید ؟ گفت روزی سگی را دید تشنه برکنار چاهی بیفتاده و چاه را نه دلو بود و نه رسن ، موزۀ خویش از پای بکشد ، و چادر در آن بست ، و آب بر کشید و آن سگ را سیراب کرد . ما آن حال بروی بگردانیدیم و بنام وی درعلین درجات برآراستیم . رسول ع باز گشت و برکنارۀ دوزخ گذر کرد نالۀ زار شنید که همی گفت - یا محمد ادر کنی ای محمد زینهار مراد ریاب ... جبرئیل ع گفت یاسید نه جای سخن است این درد بدل همی دار و هیچ مگوی - « ولانستلّ عن أصحاب الجحیم » .

و اگر بضمّین خوانی بر قراءۀ باقی ، معنی آنست که ترا نخواهند پرسید فردا از ناگرویدگان که ایشانرا از بهر آتش آفریده اند ، و سبب آن بود که رسول خدا گفت : « لو انزل الله بأسه باليهود لا آمنوا » - اگر خدای عز و جل جهودانرا عذاب فرستادی ایشان ایمان آوردندی ، رب العزة گفت . ایشان از بهر آتش آفریده ام و فردا ترا نپرسم که ایشان چرا ایمان نیاوردند ، و چرا گناه کردند . و نظائر این در قرآن فراوانست : - « ليس عليك هديهم » « وان تولّوا فاما عليك » ، « ما على الرسول الاّ البلاغ » و ما عليك الاّ يزگی ، « فانما عليهما حمل و عليكم ما حملتم » .

قوله تع - « وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ » الايه ... این آیت پس از آن آمد که قبله با کعبه گردانیدند ، که جهودان بیش از آن امید میداشتند که رسول بدین ایشان باز گردد ، و همچنین ترسایان امید میداشتند ، پس چون قبله بگردانیدند یکبارگی نومید شدند ، و سخت آمد ایشانرا تحویل قبله . رب العالمین این آیت فرستاد و گفت ایشان هرگز از تو خشنود نباشند زان پس که قبله بگردانیدیم مگر که تو پس کیش ایشان شوی ، و نماز بقبلۀ ایشان کنی . اشتقاق ملت از - املال - است - يقال املت الکتاب و املیته ، و ملت و دین دو نام اند که راه پرستیدن الله و شریعت پاک باین هر دو نام باز خوانند . و فرق آنست که ملت بر آن افتد که از حق جز جلاله به بنده پیوندد ،



چون فرستادن کتاب و رسالت، و بنده را بر طاعت خواندن و فرمودن، و دین بر آن افتد که از بنده بحق شود چون کتاب پذیرفتن و پیغام نبوشیدن، و خدا را عز و جل پرستیدن و فرمان بردن.

آنکه گفت: «قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هَوَاهُ هُوَ الْهُدَى» - یعنی که اگر ایشان کیش خویش ستایند و شما را بآن خوانند یا در دین شما طعن زنند و شما را از آن باز خوانند که تورسولی بگوی. ان هدی الله هو الهدی - راه راست آنست که الله نماید، و راهنمونی راهنمونی ویست «وَلَيْتَنِ اتَّبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ» - هوی نتیجه شهوت و داعی ضلالت، ازینجاست که رب العزة هوی راه - آله الکفار - باز خواند. فقال تع - افرأیت من اتخذ الهه هویة. و مصطفی ع گفت «ما تحت ظل السماء اله یعبد من دون الله ابغض الی الله من اتخذ آلهه هویة» و سَمِیَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يَهْوَى بِصَاحِبِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى كُلِّ دَاهِيَةٍ وَفِي الْآخِرَةِ إِلَى الْهَوَايَةِ. و در قرآن فراوانست که رب العالمین بندگانرا از اتباع هوی باز میدارد و تحذیر میکند فقال تع - «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «قُلْ لَا اتَّبِعْ أَهْوَاءَ كَمِ قَدْ ضَلَلْتَ إِذَا» «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ»، «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و مصطفی ع گفت: «جَانِبُوا الْأَهْوَاءَ كُلَّهَا، فَإِنَّ أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا بَاطِلٌ»، اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة كعرة الجرب. «مردی گفت ابن عباس را که من بر هواء شما که اهل بیتانید ابن عباس جواب داد که هواها همه در آتش است، آن مرد گفت من از شیعه شما ام ابن عباس گفت الله ما را مسلمان نام نهاد و هر نام که نه اسلام است نه از ماست و نه از دین ما، آنکه گفت - الله ربنا و الاسلام دیننا و القرآن امامنا و محمد صلعم نبینا و الکعبة قبلتنا فمن كان علی غیر هذا فلیس منا.

«وَلَيْتَنِ اتَّبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» - اگر تو بر پسند ایشان و خوش آمد ایشان پیبری، پس از آنکه پیغام و دانش بتو آمد که دین اسلام حق است، و ایشان بر ضلالت اند، «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» - ترا بر الله

یاری دهنده نیست و نه از وی رها کننده.

قوله تم - « الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْثَرُ » الآية - گفته اند که عبد الله سلام است و مؤمنان اهل کتاب بر خصوص، و گفته اند که جمله مؤمنان خواهد بر عموم - اصحاب رسول صلعم و غیر ایشان، و حق تلاوت آنست که در آن تغییر و تبدیل نیارند و حلال آن حلال دانند و حرام آن حرام دانند، و محکم و متشابه آن بجای خویش بشناسند، و بآن ایمان آرند، عمر خطاب گفت حق تلاوته آنست که چون کتاب خدا خواند بصفت بهشت رسد از خدای عزوجل بهشت خواهد و چون صفت دوزخ خواند از خدای عزوجل زینهار خواهد، « أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ » مؤمنان بکتاب ایشانند که این شرطها، بجای آرند، و هر که بر جهودی بستیهد و حق تلاوت بنگزارد و شرط آن بجای نیارد « فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ » - زیان کاران و نومیدان ایشانند.

قوله تم :- « يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ... » الآية .. شرح این دو آیت از پیشرفت و فایده تکرار آنست که تا در انذار و وعظ بیفزاید که چون فرمان بزرگ بود تعظیم آنرا باز گفتن شرط بود.

النبوة الثالثة - قوله تم :- « وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ » - پاکست و

بی عیب و منزله خداوند یگانه، یگانه در حلم یگانه در وفا یگانه در مهر، در آزار از رهی نبرد که در حلم یگانه است، اگر رهی بدیگری گراید وی نگراید که در وفا یگانه است، اگر رهی عهد بشکند او نشکند که در مهر یگانه است، یگانه در ذات یگانه در صفات، بری از علل، مقدس از آفات، منزله از مداجات، ستوده بهر عبارات، زیبا در هر اشارات، خالق هنگام و ساعات، مقدر احیان و اوقات، نه در صنع او خلل، نه در تقدیر او حیل، نه در وصف او مثل، مقدری لم یزل.

قدیر عالم حی مرید  
سمیع مبصر لبس الجلالا

تَقْدَسَ اَنْ يَكُوْنَ لَهُ نَظِيْرٌ      تَعَالٰى اَنْ يُظَنَّ وَاَنْ يُقَالَ

ای ذات کمالی که ز تو کاسته نیست      جز از کف توفیض کرم خاسته نیست

خداوندی بی شریک و بی انباز، پادشاهی بی نظیر و بی نیاز، نه وعد او کذب نه نام او محاز، در منع بیسته و در جود او واز، گناه آمرز است و معیوب نواز، دانای بی علت توانای بی حیل، تنهای بی قلت، گستراننده ملت، خارج از عدد، صانع بی کمد، قیوم تابد، قدوس از حسد، نامش لطیف و قیوم و صمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد.

اَسْدِرْ دِلْ مِنْ بَدِیْنِ عِیَانِیْ کِه تُوئی      وَزْدِیْدَه مِنْ بَدِیْنِ نِهَانِیْ کِه تُوئی

و صاف ترا وصف نداند کردن      نو خود صفات خود چنانی که تویی!

خداوندی رهی دار نامدار، که گوشها گشاده بنام او، دلها اسیر پیغام او، موحد افتاده در دام او، مشتاق مست مهر از جام او. مهربانی که در عالم بمهربانی خود که چنو، امید عاصیان و مفلسان بدو، درویشان را شادی ببقاء جلال او، منزلشان بر درگاه او نشستنشان بر امید وصال او، بودنشان در بند و فاء او، راحتشان با نام و نشان و یاد او.

دو صد عالم که روحانی است آن از قر فضل او

دو صد گیتی که نور انیست از نور جمال او.

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله: « الهی یک چندی بیاد تو نازیدم آخر

خود را رستخیز گزیدم، چو من کیست که این کار را سزیدم؟ اینم بس که صحبت تو ارزیدم! الهی نه جز از یاد تو دلست نه جز از یافت توجان، پس بی دل و بی جان زندگی

چون توان؟ الهی جدا ماندم از جهانیان، بآنک چشم از تو تهی و تو مرا عیان!

خالی نه از من و نه بینم رویت      جانی تو که بامنی و دیدار نه!

ای دولت دل و زندگانی جان، نادر یافته یافته و نادیده عیان! یاد تو میان دل

و زبانست و مهر تو میان سر و جان. یافت تو روزست که خود بر آید ناگاهان، یابنده

تو نه بشادی پردازد نه باندان! خداوند بسر بر مرا کاری که از آن عبارت نتوان.

تمام کن برما کاری با خود که از دو گیتی نهان ».

ارباب حکمت راست که درین آیت که الله گفت - « وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَہُ » رمزی عجب است که گفته اند و لطیفه نیکو ، و آن لطیفه آنست که درین عالم هر چه راه آن بفناست الله آنرا تخمی پدید کرد و خلفی نهاد ، تا نوع آن در جهان بماند و یکبارگی نیست نشود . اینست غرض کلی از وجود فرزند تا نوع وی بماند ، و پدر را خلف شود و نسل منقطع نگردد . نه یبنی اجرام سماوی چون شمس و قمر و کواکب و امثال آن که در تضاعیف روزگار تا قیامت راه آن بفنا نیست لاجرم آنرا تخم ساخت و خلف نهاد ، و برخلاف آن انواع نبات و ضروب حیوانست که چون فنا بروزگار در آن روانست لاجرم تخم و خلف از ضرورت آنست . ازینجا معلوم شود که خدایرا عزوجل فرزند گرفتن سزا نیست و خلف او را بکار نیست ، که وی زنده ایست باقی و کردگاری دائم ، نقص فنا را بوی راه نه و آفت وزوال را در جلال وی جای نه ، و عیب نقصان در کمال وی گنجای نه ، همیشه بود و همیشه باشد ، پس او را فرزند چه در باین یا چون سزد ؟ تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

آنکه در حجت بیفزود گفت :- « بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٗ

قائِنونَ » - فرزند که می در باید خدمت پدر را می در باید ، و پستی دادن و یاری کردن ویرا ، چنانکه رب العزة گفت - « وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً » ، و نیز پدر به نفس خود کامل نیست و از یاران مستغنی نیست ، حاجت بدیگری دارد تا فقر و ضعف خود بوی جبر کند . پس رب العالمین چه حاجت بفرزند دارد ؟ که نه ویرا فقرست تا بکسی جبر کند ، و نه عاجزست تا بدیگری یاری گیرد ، و آنکه با بی نیازی او آسمان و زمین و هر چه دروست همه ملک و مُلک اوست ، همه بنده و رهی اوست ، همه خدمتگار و طاعت دار اوست ، اِطَاعُواْ وَ كَرِهُواْ ، و هوالمشار الیه بقوله عز وجل : « وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَ كَرِهًا » .

قوله تم « اَنَا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ . . . » الآية . . . در روزگار فترت میان

رفع عیسی و بعثت مصطفی علیهما السلام ششصد سال و بیست سال بگذشت که هیچ

پیغامبر بخلق نیامد، جهان همه کفر گرفته و ظلمت بدعت و غبار فتنه در عالم پیچیده و دریای ضلالت بموج آمده، در هر کنجی صنمی، در هر سینه از شرک رقی، در هر میان زناری، در هر خانه بیت‌الناری، هر کسی خود را ساخته معبودی، یکی آویخته حجری، یکی پرستنده شجره، یکی بمعبود گرفته شمسی و قمری. کس ندانست که بیع و نکاح چیست، نه زکوة و نه صدقات، نه جهاد و نه غزوات، نه حج و صوم و صلوة، همه بافساد و سفاح الف گرفته، بر ریا و نفاق جمع شده، فعل ایشان بحیره و سایه، حج ایشان مکا و تصدیه، قرآن ایشان شعر، اخبار ایشان سحر، عادت ایشان در خاک کردن دختران و پیریدن نسب از پسران. اندر روی زمین کس نبود که از یگانگی آفریدگار آگاه بود، یا از صنع وی باخبر بود، یا از دین وی برادر بود. پادشاه بزرگوار بنده نواز کار ساز بفضل و لطف خود نظر رحمت بعالم کرد، که بخشاینده بر بندگانش و مهربان بر بشاشان است، از همه عالم حیوان برگزید، و از حیوان آدمیان برگزید، و از آدمیان عاقلان برگزید، و از عاقلان مؤمنان برگزید، و از مؤمنان پیغامبران برگزید و از پیغامبران مصطفی ص برگزید که سید پیغامبرانست، و خاتم ایشان، قطب جهان، ماه تابان، زین زمین و چراغ آسمان، قرشی تبار، و خرم روزگار، سلیمانی جلال، یوسفی جمال، نگاشته و نواخته ذوالجلال، برگزید این مهتر را و بر سولی بخلق فرستاد و رحمت جهانیان را و نواخت بندگان را، و باین بعثت منت بروی نهاد و گفت:

«انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً» و خبر درست است از مصطفی ص که گفت -

«ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعيل، واصطفی قريشاً من کنانة، واصطفی

من قريش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم» وقال - بعثت من خير قرون بنی آدم قرناً فقرأنا، حتی کنت من القرن الذی کنت منه. وعن ابن عباس قال - جلس أناس من اصحاب رسول الله فخرج سمعهم يتذاكرون، وقال بعضهم ان الله اتخذ ابراهيم خلیلاً، وقال آخر موسى كلمة الله تکليماً، وقال آخر - فعيسى كلمة الله وروحه، وقال آخر - آدم اصطفیه الله - فخرج ص وقال «قد سمعت کلامکم وعجبکم ان ابراهيم خليل الله وهو كذلك، وموسى نجى الله وهو كذلك، وعيسى روحه وكلمته وهو كذلك،

و آدم اصطفيه الله وهو كذلك ، ألا و انا حبيب الله ولا فخر و انا حامل لواء الحمد يوم القيمة تحته آدم فمن دونه ولا فخر ، و انا اول شافع و اول مشفع يوم القيمة ولا فخر ، و انا اول من يحرك حلق الجنة فيفتح الله لي ، فيدخلنيها و معي فقراء المؤمنين ولا فخر ، و انا اكرم الاولين و الآخرين على الله ولا فخر ، و انا اول الناس خروجاً اذا بعثوا ، و انا قائدهم اذا وفدوا و انا خطيبهم اذا انصتوا ، و انا شفيعهم اذا حبسوا ، و انا مبشرهم اذا أُنسوا - الكرامة ، و المفاتيح يومئذ بيدي فاكسى حلة من حلل الجنة ، ثم أقوم عن يمين العرش ليس احد من الخلايق يقوم ذلك المقام غيري . « بحكم أنك اين خصلتها جمله موهبت الهی است و عطاء ربانی ، و هیچ چیز از آن کسب بشر نه . مصطفی ع گفت - ولا فخر - یعنی که نه از روی مفاخرت میگویم که آن همه موهبت الهی است و هیچ از آن مکتسب من نیست . و فخر که کنند بچیزی کنند که مکتسب خود بود نه موهبت محض .

قوله تم - « الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ بِإِذْنِ اللَّهِ » - حق تلاوته - « حق تلاوت آنست که قرآن خوانی بسوز و نیاز و صفاء دل و اعتقاد پاک ، زبان ذا کر و بدل معتقد ، و بجان صافی ، زبان درذ کر و دل در حزن و جان بامهر ، زبان با وفا و دل با صفا و جان با حیا ، زبان در کار و دل در راز و جان در ناز .

پیر طریقت گفت : - « بنده درذ کر بجائی رسد که زبان دردل برسد ، و دل در جان برسد و جان در سر برسد و سر در نور برسد ، دل فازبان گوید خاموش جان فا دل گوید خاموش سر فا جان گوید خاموش ! الله فارهی گوید - بنده من دیر بود تا تو میگفتی اکنون من میگویم و تو می نموش ! » .

النوبة الاولى قوله تم - « وَإِذَا بَتُلَىٰ بُرَاهِيمَ » - بیازمود ابراهیم را « رَبُّهُ »

خداوند او « بِكَلِمَاتٍ » بسختانی چند و فرمانی چند « فَأَتَمَّهُنَّ » آنرا بسر برد و فرو نگذاشت ، « قَالَ » گفت خدای عزوجل « إِنِّي جَاعِلُكَ » من ترا خواهم کرد « لِلنَّاسِ » مر مردمانرا « إِمَامًا » پیشوائی دودین « قَالَ » گفت « وَ مِنْ »

ذُرِّيَّتِي» و از فرزندان من هم «قَالَ» گفت خداوند «لَا يَنَالُ» نرسد «عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ۱۲۴ پسند من و نیکبختی در دین من به بیگانگان.

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ» - و کردیم این خانه را «مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» باز گشتن گاهی مردمان را «وَ آمَنَّا» و جای امن ایشان، «وَ اتَّخِذُوا» و الله فرمود که گیرید «مِّنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ» ایستادن گاه ابراهیم و خانگه وی «مُصَلِّي» قبله و نمازگاه «وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ» و فرمودیم ابراهیم و اسمعیل را «أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ» که پاک دارید و بزرگ خانه من «لِّلطَّائِفِينَ» طواف کنندگان را اگر آن، «وَالْعَاكِفِينَ» و نشینندگان در آن «وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» ۱۲۵ و نمازگران بسوی آن.

النوبة الثانية - قوله تم: «وَ إِذَا بَتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» الآیه...

اختلافست میان علما که آن سخنان و فرمان حق چه بود و چند بود که رب العالمین ابراهیم را بآن بیازمود، ابن عباس گفت بروایت طاووس ازو که: - الله تم فرمان داد ویرا بدو چیز از تطهیر و تأدیب، پنج در تن و پنج در سر، اما آن پنج که درسرت: - آب در دهن کردن و در بینی کردن و مسواک کردن و شارب گرفتن و موی سر بدو شاخ کردن، و آن پنج که درتن است: - ختنه کردن و ناخن بریدن و موی زیر دست کندن و زیر ازار ستردن و بآب استنجا کردن. و گفته اند - که پنجم آب درازارزدن است. و خدای عزوجل امت مصطفی را باین آداب و سنن فرمود و گفت - «واتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً» پس کیش ابراهیم روید و سنت وی بجای آرید. و مصطفی آنرا تقریر کرد و گفت: الفطرة عشرة - المضمضة والاستنشاق والسواك و قص الشارب و تقليم الاظفار و غسل البراجم یعنی وسط الاصابع، و تنف الابط و الانتضاح بالماء و الختان و الاستحداد قال سعيد بن المسيب - اختتن ابراهیم بعد مائة و عشرين سنة بالقُدوم - و هی قریة بالشام، ثم عاش بعد ذلك ثمانین سنة. قال - و كان ابراهیم اول من اضاف الضیف، و اول من

اختنن، و اول من قس الشارب، و اول من قلم الظفر، و اول من استحد، و اول من رأى الشيب، فقال يا رب ما هذا قيل له هذا و قاراً قال يا رب زدنى و قاراً.

قولی دیگر از ابن عباس آورده اند بروایت عکرمه ازو - که آن کلمات سی سهم است از شرایع الاسلام و اصول دین و مایه ایمان و ده سهم از آن درسورة التوبة گفت - « الثائبون العابدون . . » الى آخر الآیه . و ده سهم در سورة الاحزاب « ان المسلمين والمسلمات . . » الى آخرها . و ده سهم در ابتداء سورة « قد افلح المؤمنون ، و در اثناء المعارج . و هیچ کس را از مسلمانان باین جمله خصال نیاز مودند در دین که چنان بجای آورد، و بآن درست آمد که ابراهیم ع و الله نعم اورا بدان بستود . گفت « فَأَتَمَّهُنَّ » هیچ از آن فرو نگذاشت و بتمامی بگزارد . و قيل ان الله تم ابتلاء في ماله و نفسه و ولده و قلبه - فسلم ماله الى الضيفان، و ولده الى القربان، و نفسه الى النيران، و قلبه الى الرحمن فاتخذ خليلاً و اثنى عليه، فقال « و ابراهيم الذي وقى » او را در مال بيازمود و در نفس و فرزند و دل - مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن بآتش فمرود و دل با حق پرداخت و رب العالمين گفت - « و ابراهيم الذي وقى » ابراهيم تقصير نکرد، بندگی بجای آورد و شرائط آن بتمامی بگزارد من او را بدوست خود گرفتم، فذلك في قوله « واتخذ الله ابراهيم خليلاً »

ابراهيم نامی است سر بانی و معناه - اب رحيم - فحولت الحاء هاء - كما قيل في مدحته و مدحته و قيل معناه - بری من الاصنام و هام الى ربه - لقوله نعم « اني ذاهب الى ربی » « قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا » - الله گفت من ترا پیشروی گردانم که جمله بيك مردان و شايستگان بتو اقتدا كنند، آنكه اين خبر را تحقيق كرد و اين وعده وفا گردانيد و گفت « ملّة ابيكم ابراهيم » - اي اتبعوا ملّته في التوحيد اي شما كه خلائق ايد تا بقيامت بر پی پدر خویش روید ابراهيم، در توحيد او را پس روی كنيد . « ان ابراهيم كان امة قاتل الله حنيفاً ولم يك من المشركين » - اقتدا كنيد بوی كه وی پیشروی بود خدا پرست، يكتا گوی، فرمان بردار، پاك سیرت، و هرگز از جمله مشركان نبود .



« قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي » - ابراهیم گفت خداوند! - و از فرزندان من همچنین پیش روان و امامان کن تا خلق بایشان اقتدا کنند، ندانست ابراهیم که از پشت وی ناگرویدگان خواهند زاد، او را آگاه کردند و گفتند - « لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » شرف شایستگی پیشوائی در راه بردن بمن به بیگانگان نرسد، و ناگرویدگان را دریافت یعنی از فرزندان تو هر که ظالم بود امامی را شایسته نباشد. این عهد بمعنی - نبوت است بقول سدی، و بقول عطاء رحمت است و بقول مجاهد طاعت - یعنی ایس لظالم ان يطاع فی ظلمه. وقال النبی فی قوله.

« لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » - لاطاعة الا فی المعروف، و ظالمان اینجا مشرکان اند - چنانکه جای دیگر گفت - « الالعة الله علی الظالمین »، « والظالمین اعدلهم عذاباً الیماً » - و در قرآن ظالم است بمعنی - سارق - و ذلك فی قوله تع « كذلك نجزي الظالمین ». و قال تع « فمن تاب من بعد ظلمه ای من بعد سرقة. و ظالم است بمعنی - جاحد - کقوله تع - « بما كانوا بآياتنا يظلمون » یعنی بالقرآن یجحدون، و قال تع « و ظلموا بها » ای جحدوا. و ظالم است بمعنی آنکه بر دیگران ظلم کند - کقوله تع - « انه لا یحب الظالمین ». و ظالم است. بمعنی آنکه بر خود ظلم کند بمعصیتی که از وی در وجود آید بی آنکه شرک آرد - کقوله تع « فتکونا من الظالمین » و کقوله « انی کنت من الظالمین ». را فضیان اینجا سؤال میکنند که بوبکر و عمر استحقاق ولایت از کجا یافتند؟ بعد از آنکه صنم پرستیده بودند؟ و رب العالمین میگوید - « لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ »؟ - جواب آنست که ایشانرا استحقاق ولایت بعد از اسلام پدید آمد و بعد از اسلام کفر را اثر نماند، که الله تع گفت - « قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف » وقال النبی ص - الاسلام یهدم ما قبله. و قوله تع « وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ » الآية... صفت کعبه میکند میگوید این خانه را باز گشتن گاه خلق کردیم که می آیند بدان و باز می آیند، هر چند که پیش آیند بیش خواهند که آیند،

مَثَابٌ لِّإِفْنَاءِ الْقَبَائِلِ كُلِّهَا تَخْبُتُ إِلَيْهَا الْعِمَلَاتُ الطَّلَائِعُ  
 این از آنست که کعبه مستروح دوستانست، و آرامگاه مشتاقان، و خدا را عزوجل  
 در زمین چهار چیز است که سلوت و سکون دوستان وی بآن چهار چیز است: - **الکعبة**  
 و علیها طلایة الوقار، و **القرآن** و علیه بهاؤه، و السلطان و علیه ظله، و المؤمن و فیه نوره.  
 « وَ أَمْنًا » - و ایمن کردیم آن خانه عرب را تا ایشان بوی آزر میدارند و  
 از جهانیان بوی مخصوص باشند، و کان یؤخذ ال رجل منهم فیقول انا حَرَمٌ فیکلی عنه -  
 این همانست که گفت « و آمنهم من خوف » - جای دیگر گفت - « اولم یروا انا جعلنا  
 حرماً آمناً و یخطف الناس من حولهم ». و گفته اند « وَ أَمْنًا » بمعنی آنست که جای  
 امن است که در آن صید نگیرند و قتل نکنند خداوند عزوجل چون حرمت آن بقعه  
 بفرمود و جای امن ساخت، اندر طبایع عرب هیبت وی بنهاد تا جمله عرب آنرا حرمت  
 داشتند و اندر آن قتل و قتال نکردند، اگر کسی کشنده پدر یا کشنده برادر اندر حرم  
 بیافتی هیچ نگفتی و او را نیاززدی، و حرب کردن در آن بهیچوجه روا نداشته اند،  
 اما امروز اگر تقدیراً اهل مکه باغی شوند خلافت میان علما که حکم ایشان چه  
 باشد: - قومی گفتند نشاید با ایشان حرب کردن لکن جوانب ایشان بگیرند،  
 و از ایشان مواد طعام منع کنند، تا بضرورت رجوع کنند. باز بعضی گفتند روا باشد  
 با اهل حرم چون باغی شوند حرب کردن، و ایشانرا بحق و عدل باز آوردن جبراً  
 و قهراً، اما حد زدن اندر حرم بمذهب **شافعی** روا بود، و بر مذهب **بو حنیفه** اگر  
 جنایت اندر حرم آرد روا بود حد زدن اندر حرم، و اگر جنایت اندر حِلّ بود  
 لکن بگریزد و پناه فاحرم برد روا نباشد اندر حرم حد زدن، لکن کار بر وی تنگ  
 کنند تا بضرورت بیرون آید. و چنانک اندر طبایع عرب هیبت حرم بنهاد رب العزه  
 اندر طبایع حیوان نیز اثری بنهاد، تا اگر گرگی از پی آهوئی دود چون آهو اندر  
 حرم رود گرگ قصد وی نکند، و باز گردد، چنانک قتل و قتال نشاید اندر حرم صید  
 کردن هم نشاید، و درخت و گیاه حرم بر کشدن و درودن هم نشاید، هر آنچه تازه  
 و تر بود و خود درست بود مگر گیاهی که آنرا اندر گویند که آهنگران و زرگرانرا

به کار آید، اما آنچه خشک شده باشد از درخت و گیاه روا باشد بر کندن آن و منفعت گرفتن از آن، یا خود رست نباشد که آدمی کشته بود و پرورده یا جنس آن باشد که آدمیان بکارند، و پرورند، این حرام نباشد اگر چه خود رسته بود. و مثال این حیوان است - حیوان اهلی چون گاو و گوسپند و شتر اندر حرم و احرام شاید کشت، باز حیوان وحشی صید باشد و اندر حرم و احرام نشاید کشت، و درخت هم برین مثال باشد و آنچه حرام باشد از درخت و گیاه چون بر کنند ضمان واجب آید، و ضمان چنان باشد که قیمت کنند پس اگر خواهد بقیمت وی طعام خرد و بدریشان دهد، درویشی را نیم صاع، و اگر خواهد قربانی خرد و اندر حرم قربان کند، و اصل این تحریم آن خبر است که **مصطفی** ع گفت روز فتح مکه - «یا ایها الناس، إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى حَرَمُ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فَهِيَ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، لَا يَحِلُّ لِمَرٍءٍ يَوْمُنَ مِنَ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ فِيهَا دَمًا، أَوْ يَعْصِدَ بِهَا شَجَرًا، وَأَنْهَا لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، وَلَا تَحِلُّ لِي إِلَى هَذِهِ السَّاعَةِ غَضَبًا عَلَى أَهْلِهَا، أَلَا وَهِيَ قَدْ رَجَعَتْ عَلَى حَالِهَا بِالْأَمْسِ أَلَا لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَمَنْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ قَتَلَ بِهَا - فَقُولُوا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَحْلَاهَا لِرَسُولِ اللَّهِ وَلَمْ يَحْلُهَا لَكَ» بحکم این خبر اندر اصل آفرینش این موضوع حرم محترم بودست: و بعضی گفته اند بروزگار **ابراهیم خلیل** ع حرم پیدا شدست بدعاء وی، و بعضی گفتند خانه کعبه اندراول یا قوتی روشن بود از بهر آدم از بهشت آورده، چنانکه از جوانب روشنائی آن خانه بتافته است حرم گشتست. و گفته اند چون آدم ع اندر فناء کعبه بنشستی، فریشتگان بر جوانب وی بخدمت بامر خدای عزوجل بیستادندی و موضع ایستادن ایشان حد حرم بود. اما در مقدار حرم و بیان حد وی اختلافست میان علما - ائمه حدیث گفتند - حد حرم از راه مدینه بر سه میل است و از راه عراق هفت میل، و از راه **جعفرانه** نه میل، و از راه **طائف** هفت میل، و از راه **جده** ده میل. و از **امام جعفر** (ع) روایت کردند که مقدار حرم از سوی مشرق شش میل است و از جانب دیگر دوازده، و از جانب سیدبگر هشتده میل، و از جانب چهارم بیست و چهار میل، هر چه اندر ضمن این مواضع است حرم است، و بحکم شرع محترم است، و جای امن

خلق است، چنانکه رب العزة گفت - «مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَآمَنَّا» آنکه نمازگزاران بسوی آن خانه بستمود و گفت - «وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی» از مقام ابراهیم جای نماز گرفتند یعنی که آن خانه که ابراهیم کرد قبله گرفتند. و این بر قرائه نافع است و شامی «وَاتَّخِذُوا» بر لفظ خبر. اما قرائت باقی «وَاتَّخِذُوا» بر لفظ امر معنی آنست که الله فرمود که مقام ابراهیم را قبله گیرید، و نماز بسوی آن کنید، یعنی آن خانه که وی بنا کرد.

و روی ان رسول الله اخذ بيد عمر فلما اتى على المقام. قال له عمر - هذا مقام أيننا ابراهيم؟ قال نعم، قال - أفلا نتخذُه مصلى؟ - فانزل الله نعم.

«وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی» - و گفته اند مقام ابراهیم آن سنگ معروفست که ابراهیم قدم بر آن نهاد و آنچه گفت نمازگاه سازید یعنی دو رکعت نماز سنت خلف المقام بجای آرید آنکه که حج میکنید.

«وَعَهْدُنَا» - اینجا بمعنی - امر - است میگوید ابراهیم و اسمعیل را فرمودیم

که خانه من پاک دارید از بتان و افعال مشرکان. قال بعضهم - النجاسة على قسمين نجاسة ذات ونجاسة فعل، فما كان من نجاسة ذات لم يطهره إلا الماء وازالة عينه به وما كان من نجاسة فعل المشركين وإحضار أصنامهم فيه وحواله فأمر - والله أعلم - بإبعادها عنه، و تطهيره بالصلاة والزكوة. و گفته اند - تطهیر خانه آنست که بناء آن بر تقوی نهند یعنی که تقوی را و رضاء خدا را بنا نهند، چنانکه الله گفت تعالی و تقدس - «افمن أسس بنيانه على تقوى من الله ورضوان خير»

«لِلْمُتَّقِينَ» - ایشانند که از افطار عالم روی ببدان دارند تا گرد آن طواف

کنند، «وَالْمُكَفِّرِينَ» - اهل مکه اند و مجاوران حرم که آنجا مسکن دارند. «وَالرَّكْعَ السُّجُودَ» نماز کنند گانند که در نماز هم رکوع است و هم سجود، نماز کنند هم را کعب است و هم ساجد. روی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم - ان الله تم في

کل يوم عشرين و مئة رحمةٌ يُنزل علی هذا البیت - ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون للنظرین .

النوبة الثالثة - قوله تم - : « وَاِذَا ابْتَلٰی اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ » - روى

عن الحسن رض قال ابتلاه الله بالكواكب والقمر والشمس - فاحسن القول فى ذلك ، اذ علم ان ربه دائم لا يزول ، و ابتلاه بذبح الولد - فصبر عليه ولم يقصر . گفت بر آراستند کو کب تابان و آفتاب درخشان و خلیل را آزمونی کردند و آنکه علم المبتلى لالجهل المبتلى يعنى که تا با وی نمایند که ازو چه آید و در راه بندگی چون رود ، خلیل خود سخت هنری و روزبه و سعادتمند بر خاسته بود ، گفت « هذا ربى » - قيل فيه اضمارٌ يعنى يقولون هذا ربى - میگویند این بیگانگان که این خدای منست ! نیست که این از زیرینان است و نشیب گرفتگان ، و من زیرینان و نشیب گرفتگان را دوست ندارم ، زهی خلیل ! که نکته سنیت گفت از زیر جست و دانست که خداوندی برزبرست فوق عباد ، باز که نشیب گرفت ازو بر گشت ، و گفت زیرینان را دوست ندارم ، که ایشان خدائی را نشانید . خداوندان تحقیق اینجا رمزی دیگر گفته اند و لطیفه دیگر دیده اند ، گفتند ز اول خاك خلیل را بآب خلّت بیامیختند ، و سرش بآتش عشق بسوختند ، و جانش بمهر سرمدیت بیفر وختند ، و دریای عشق در باطن وی بر موج انگیختند ، آنکه سحر گاهان در آن وقت صبح عاشقان ، و های و هوی مستان ، و عربده بیدلان چشم باز کرد از سرخار شراب خلّت و مستی عشق گفت - « هذا ربى » این چنانست که گویند :

از بس که درین دیده خیالت دارم در هر چه نگه کنم توئی پندارم  
این مستی و عشق هر دو منهاج بالا اند و مایه فتنه ، نه بینی که عشق تنها یوسف کنعانی را کجا او کند ، و مستی تنها که باهوسی عمران چه کرد ، و در خلیل هر دو جمع آمدند پس چه عجب اگر از سر مستی و عربده بیدلی در ماه و ستاره نگرست و گفت « هذا ربى » این آنست که گویند مست چه داند که چه گوید و گر خود بدانستی پس مست کی بودی ؟

گفتی مستم ، بجان من گر هستی مست آن باشد که او نداند مستی !  
اما ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بود ، که یکبار خلیل در جمال اسمعیل نظاره

کرد التفاتیش پدید آمد آن تیغ جمال او دل خلیل را مجروح کرد، فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آثر و بتان آذری نگاه داشتیم تا نظاره روی اسمعیل کنی؟ رقم خلّت ما و ملاحظه اغیار بهم جمع نیاید ما را چه نظاره تراشیده آذری و چه نظاره روی اسمعیلی. بهرچ از راه بازافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

بسی بر نیامد که تیغش در دست نهادند گفتند اسمعیل را قربان کن که در يك دل دو دوست نگنجد.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هوای خویشتن از روی ظاهر قصه ذبح معلوم است و معروف، و از روی باطن باسان اشارت مراو را گفتند: « به تیغ صدق دل خود را از فرزند بیر » الصّدق سیف الله فی ارضه ما وضع علی شیء الا قطعته - خلیل فرمان بشنید، به تیغ صدق دل خود را از فرزند ببرید، مهر اسمعیلی از دل خود جدا کرد. ندا آمد که - یا ابراهیم « قد صدقت الرؤیا » و لسان الحال يقول:

هجرتُ الخلق طراً فی هواکا و ایشمتُ الولید لکی اراکا

« وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ » الایة... میگوید مردمان را خانه ساختم خانه و چه خانه! بیت خلقت من الحجر، لکن اضافه به الی الازل، بیگانه در نگرد جز حجری و مدبری نبیند، که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نایبنا، دوست در نگرد وراء سنگ رقم تخصیص و اضافت ببیند، دل بدهد جان در باز د.

ان آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

آری! هر که آثار دوست دید نه عجب اگر از خویشتن و پیوند ببرید، و لهذا قیل - بیت من رآه نسی مزاره و هجرت یاره و استبدل بآثاره آثاره، بیت من طاف حوله طافت اللطائف بقلبه، فطوفه بطوفه و شوطه بشوطه. « هل جزاء الاحسان الا الاحسان » بیت من وقع شعاع انواره نسلی عن شموسه و اقماره، بیت کما قیل.

ان الديار فان صمّت فان لها عهداً باحبائنا اذ عندها نزلوا.

درویش را دیدند بر سر بادیه میان در بسته، و عصا و رکوه در دست، چون والهان و بیدلان سرمست، و بیخود سر ببادیه در نهاده می خرامید، و با خود این ترنم میکرد:-  
خون صدیقان بیالودند وزان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست  
گفتند - ای درویش از کجا پیامدی و چندست که درین راهی؟ گفت - هفت سال  
است تا از وطن خود بیامدم، جوان بودم پیر گشتم درین راه، و هنوز بمقصد نرسیدم،  
آنکه بخندید و این بیت بر گفت.

زُرْ مِنْ هَوَيْتَ وَاِنْ شَطَّتْ بِكَ الدَّارُ وَحَالَ مِنْ دُونِهِ حِجْبٌ وَاسْتَارُ  
لَا يَمْنَعُكَ بَعْدُ مِنْ زِيَارَتِهِ اِنَّ الْمَحَبَّ لَمَنْ يَهْوَاهُ زَوَّارُ

ای مسکین! یکی تأمل کن در آن خانه که نسبت وی دارد و رقم اضافت، چون  
خواهی که بوی رسی چندی بار بالا باید کشید و جرعه محنت نوش باید کرد، و جان  
بر کف باید نهاد، آنکه باشد که رسی و باشد که نرسی! پس طمع داری که و ازین  
بضاعت مزجاة که تو داری، آسان آسان بحضرت جلال و مشهد وصال لم یزل ولا یزال  
رسی؟ هیها! !

نموان گفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان

یحیی عن محمد بن حنفیة عن ابي الحسن الدراج، قال: كنت اُحج في صحن بني  
جماعة فكننت اُحتاج الى القيام معهم والاشتغال بهم، فذهبت سنة من السنين وخرجت  
الى القادسية، فدخلت المسجد فاذا رجل في المحراب مجذوم عليه من البلاء شيء عظيم  
فلما رأني سلم عليّ، و قال لي يا ابا الحسين عزم الّحج؟ قلت نعم، على غيظ مني و  
كراهية له، قال فقال - لي الصّحبة. فقلت في نفسي انا هرّبت من الاصحاء اقع في يدي  
مجذوم. قلت لا، قال لي - افعل، قلت - لا والله لا افعل، فقال لي يا ابا الحسين يصنع الله  
للضعيف حتى يتعجب منه القوي فقلت - نعم على الانكار عليه، قال فتركته فلما صليت العصر  
مشيت الى ناحية المغيبة، فبلغت في الغد ضحوة فلما دخلت اذا انا بالشيخ، فسلم عليّ  
و قال لي - يا ابا الحسين يصنع الله للضعيف حتى يتعجب منه القوي، قال - فاخذني

شبه الوسواس فی امره ، قال فلم احسّ حتی بلغت القرعاً علی العدو ، فبلغت مع الصبح ، فدخلت المسجد ، فاذا انا بالشيخ قاعدٌ ، وقال یا ابا الحسین یصنع الله للضعیف حتی یتعجب منه القوی . قال فبادرت الیه ، فوقعت بین یدیه علی وجهی ، فقلت - المعذرة الی الله والیک قال لی - مالک ؟ قلت اخطأتُ قال - وما هو ؟ قلت الصحبة - قال الیس حلفت ؟ وانا نکره ان نجثّثک ، قال - قلت فاراک فی کل منزلٍ ؟ قال - لک ذلك ، قال - فذهب عني الجوع والتعب فی کل منزلٍ لیس لی همّ الا الدخول الی المنزلِ فاراه الی ان بلغت المدينة فغاب عني فلم اره . فلما قدمت مكة حضرت ابا بکر الکتانی و ابا الحسین المزین فذکرت لهم ، فقالوا الی - با احمق ذاک ابو جعفر المجذوم ونحس نسئل الله ان نراه ، و قالوا - ان لقیته فتعلّق به لعلنا نراه . قلت نعم ، قال فلما خرجنا الی منی و عرفات لم القه ، فلما کان یوم الجمرة رمیت الجمار فجذبنی انسانٌ ، وقال لی یا ابا الحسین السلام علیک ، فلما رأیته لحقنی ایّ حالةٍ عظيمةٍ من رؤیته ، فصحتُ و غشی علیّ ، و ذهب عني وجئت الی مسجد الحنیف ، فاخبرت اصحابنا . فلما کان یوم الوداع صلیت خلف المقام رکعتین ، و رفعت یدی . فاذا انسانٌ جذبنی خلفی ، فقال یا ابا الحسین عزمت ان تصیح قلت لا - اسألك ان تدعوا لی ، فقال - سل ما شئت ؟ فسلتُ الله ثم ثلث دعوات فأمّن علی دعائی ، فغاب عني فلم اره ؛ فسألته عن الادعية فقال - اما احدها فقلت - یا رب حبّب الی الفقیر فلیس فی الدنیا شیءٌ احبّ الیّ منه ، الثانی قلت - اللهم لا تجعلنی ممن ابیت لیلةً ولی شیءٌ ادخره لغدرٍ ، وانا منذ کذا و کذا سنة مالی شیءٌ ادخره ، والثالث قلت - اللهم اذا اذنت لاولیائک ان ينظروا الیک فاجعلنی منهم و انا ارجو ذلك . قال السلمي - ابو جعفر المجذوم بغدادی و کان شديداً للعزلة والانفراد وهو من اقران ابی العباس بن عطاء و یحکي عنه کرامات .

النوبة الاولى - قوله تم - : « وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ » - گفت ابراهیم « رَبِّ »

خداوند من « اجعل هذا بلداً آمناً » این جای را شهری کن بی بیم ، « و ارزق اهله من الثمرات » و روزی ده کسان آنرا از میوه ها ، « من آمن منهم بالله و الیوم »



الْآخِرِ «هر که استوار گیرد ترا بیگنائی و رستخیز را به بودنی» «فَالْوَمَنَ كَفَرَ اللَّهُ»  
گفت و ناگرویده را هم، «فَأَمَّتَهُ قَلِيلًا» او را بر خوردار کنم اینجا درنکی اندک،  
«ثُمَّ اضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ» پس ویرا فرا نپاوم (۱) تا ناچاره رسد بعذاب آتش،  
«وَيُنْسِلَ الْمُصِیْرُ ۱۲۶» و بد جایگاهست و شدن گاه.

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ» و می بر آورد ابراهیم «الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»  
بناهای خانه را «وَإِسْمَاعِيلُ» و فرزندوی اسمعیل «رَبُّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» می گفتند-  
خداوند ما فرا پذیر از ما «إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۲۷» که توئی شنوا و دانا  
«رَبُّنَا»- خداوند ما «وَجَعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» ما را هر دو مسلمان کردن  
نهاده کن ترا «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» و از فرزندان ما گروهی کن  
مسلمانان- کردن نهادگان- ترا «وَآرِنَا مَنَاسِكَنا» و در ما آموز و بسا ما نمای  
مناسک حج ما «وَتُبَّ عَلَيْنَا» و باز پذیر ما را و با خود میدار «إِذْكَ أَنْتَ» که  
تو که توئی «التَّوَابُ الرَّحِيمُ ۱۲۸» توبه ده و باز پذیری بخشاینده و مهربان.

«رَبُّنَا»- خداوند ما «وَأَبَعَثَ فِيهِمْ» بفرست در میان ایشان «رُسُلًا مِنْهُمْ»  
رسولی هم از ایشان، «يَتْلُو عَلَيْهِمْ» تا بریشان خواند «آيَاتِكَ» سخنان تو «وَيُعَلِّمُهُمُ»  
و در ایشان آموزد «الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» نامه و دانش کتاب تو و حکمت خود،  
«وَيُزَكِّيهِمْ» و ایشانرا روزبه و هنری افزای و پاک کند «إِنَّكَ أَنْتَ» که تو که  
توئی «الْعَزِيزُ» تاونده و تواننده بهیچ هست نمائنده. «الْحَكِيمُ ۱۲۹» دانای  
راست دان نیکودان.

(۱) فرا نپاوم :- کذا فی نسخته الف و ج

« وَمَنْ يَرْغَبُ » - آن کیست که باز گراید و باز نشیند « عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ » از کیش ابراهیم و دین وی « إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ » مگر در خویشتن سبک خردی ندادن خویشتن ناشناس ، « وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا » و خود برگزیدیم ویرا و پاک کردیم پیشوائی دین را درین جهان ، « وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ » و وی در آن جهان از نیکان شایستگانه است .

النوبة الثانية - قوله تم :- « وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ... » الآية . . این آن وقت بود که ابراهیم کودک خود را اسمعیل و مادر وی را هاجر برد و بفرمان حق ایشانرا در آن وادی بی زرع بنشاند ، آنجا که اکنون خانه کعبه است ، پس ازیشان باز گشت تا آنجا که خواست که از دیدار چشم ایشان غائب گردد ، خدایرا عزوجل خواند و گفت « رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا » - همانست که در آن سورة دیگر گفت - « رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ » - خداوند ما بنشاندم فرزند خود را بهامونی بی بر نزدیک خانه تو ، خانه با آرم با شکوه و بزرگی داشته ، خداوندا تا نماز زیبای دارند ، و آن خانه نماز را قبله گیرند . آنکه ایشانرا روزی فراوان خواست و همسایگان خواست که وادی بی زرع و بی نبات بود ، و بیابانی بی اهل و بی کسان بود ، گفت - « فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ » خداوندا دل قومی از مردمان چنان کن که می شتابد باین خانه و بایشان « وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ » و ایشانرا از میوه های آن جهان روزی کن . خدای عزوجل دعای وی اجابت کرد - فما مُسَلِّمٌ إِلَّا وَ يُحِبُّ الْحَجَّ - هیچ مسلمان نبود که نه دوست دارد حج کردن و زیارت خانه ، و در هیچ دیار چنان میوه که آنجا برند به نیکوئی و لطیفی و بسیاری نیست . قال الله تم « يُجَبِّى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا » - و ابراهیم در آنچه خواست از روزی مؤمنانرا از دیگران جدا کرد و مستثنی ، و گفت - « مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » از بهر آنک در باب هدایت

فرزندان را برعموم دعا کرده بود، و گفته که :

« وَمِنْ ذُرِّيَّتِي » - و او را از نعمیم با تخصیص آوردند و گفتند « لاینالعهدی - الظالمین » پس چون این دعا کرد تخصیص نگه داشت، و مؤمنان را از کافران جدا کرد، رب العالمین آن تخصیص وی با نعمیم برد و کافران را نیز در آورد، گفت - « وَمَنْ كَفَرَ » نعمت دنیا از کس دریغ نیست آشنا و بیگانه همه را از آن نصیب است، عرض حاضر یا کله البر و الفاجر « كَلَّا نَمْدَّهٗؤُلَآءِ وَهٗؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا » پس در آخر آیت کافر از مؤمن باز برید بنواخت دنیا و عطاء آن جهانی گفت - « فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ » - او را بر خوردار کنم زمانی اندك که این گیتی اندكست برسیدنی . و برسیدنی اندك بود و آمدنی نزدیک، و بعاقبت او را ناچاره بعذاب رسانیم، « وَ يَسْأَلُ الْمَصِيرَ » و بد جایگاهی که دوزخ است، شدن گاه کافران . شامی « فَأَمَّتْهُ » خواند بجزم میم و تخفیف تا، باقی بفتح میم و تشدید تا و هر دو قراءت بمعنی یکسانند .

آنکه قصه بنانهادن کعبه در گرفت گفت :- « وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهٖمُ » الایه... وقصه آنست که عبداللہ بن عمرو بن العاص السهمی گوید - کعبه پیش از آفرینش دیگر زمین بر آب بود، کفی خاك آمیز، سرخ رنگ بر روی آب گردان . دوهزار سال، تا آنکه که رب العالمین زمین را از آن بیرون آورد و باز گسترانید، ازینجاست که کعبه را ام القری خوانند و گویند - مادر زمین - که زمین را از آن آفریده اند، پس چون اللہ تم زمین را راست کرد موضع کعبه در زمین پیدا بود، بالا یکی ربك آمیز سرخ رنگ، پس چون رب العالمین آدم را بزمین فرستاد آدم بالائی داشت بمقدار هواء دنیا فرق وی با آسمان رسیده بود، و آدم با آواز فرشتگان مینویشیدی، و از وحشت دنیا می آسودی و انس میگرفتی، اما جانوران جهان از وی می ترسیدند و می بگریختند . و در بعضی اخبار آمده است که فرشته بوی آمد کاری را و از وی ترسید، پس اللہ سبحانه و تم او را فرو آورد بید صنعت خویش تا بالای وی بشصت گز باز آورد، و آدم ع از

شنیدن آواز فرشتگان بازماند و مستوحش شد، و بخداوند عزوجل نالید، جبرئیل آمد و گفت الله میگوید که مرا در زمین خانه‌ایست، روگرد آن طواف کن، چنانکه فرشتگانرا در آسمان دیدی که گرد بیت المعمور طواف میکردند. آدم برخاست از زمین هندوستان که منزل وی آنجا بود و بدریای عمان برآمد بحج، و این دلیل است که آن گز که بالای وی شصت گز بود نه این گز مابود، پس چون به مکه رسید، فرشتگان باستقبال وی آمدند و گفتند - یا آدم برحجک طف فقد طفنا قبلک بالفی عام. ای آدم یک‌باد او پذیرفته بادا حج تو! ای آدم طواف کن که ماییش از تو طواف کردیم بدو هزار سال. و گفته‌اند که آدم پنجاه و چند حج کرد. و همه پیاده که در روی زمین بارگیری نبود که آدم را بر توانستی داشت. و گفته‌اند - میان دو گام وی سه روزه راه بود، هر جا که پای بر زمین می‌نهاد آنجا شهری است آبادان، و هر چه میان دو گام وی بود دشت است و بیابان، چون به مکه آمد فرشتگان از بهروی خیمه از نور آوردند از بهشت بدو در، و آنرا بر موضع کعبه زدند، یک درازسوی مشرق و یکی ازسوی مغرب، و قندیل درآویختند، و کرسی آوردند از بهشت از یک دانه یا قوت سپید و در میان خیمه نهادند، تا آدم بر آن می‌نشست. پس چون آدم ع از دنیا بیرون شد آن خیمه را با آسمان بردند که یا قوت همچنان نهاده بود درخشان و روشن، جهانیان بوی تبرک میکردند، و بوی از آفتها و عاقتها و دردها شفای جستند، از بس که دست کافران و حائضان و ناشستگان بوی رسید سیاه شد. پس چون آب گشاد طوفان فوح را خداوند عزوجل فوح را فرمود تا برگرفت و بر کوه بوقیسی پنهان کرده همانجا می‌بود تا روزگار ابراهیم ع. پس الله تم خواست که کعبه را بردست وی آبادان کند و ابراهیم را بآن گرامی کند، و آئین آن مؤمنانرا تازه کند، فرمود ویرا که مرا خانه‌ایست در زمین رو آنرا بنا کن، ابراهیم رفت بر براق و سکنه باوی و جبرئیل باوی، به مکه آمد، اسمعیل را دست باز گرفت، و جبرئیل کارفرمای بود، و سکنه در هوا باز ایستاده بود چون پاره میخ، چهار سوی و آواز میداد - که «ابن علی» - بنا بر من نه - ابراهیم بر سایه وی اساس نهاد و بنیاد ساخت. اسمعیل سنگ می‌آورد

و بدست پدرمیداد، و جبرئیل اشارت میکرد و ابراهیم بر جامی نهاد.

اینست که الله گفت جل جلاله :- «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاسْمَعِيلَ» - ابراهیم دیوار می بر آورد و اسمعیل ساخت در دست می نهاد، چون بجای رکن رسید آنجا که حجر اسود نهاده است، گفت یا اسمعیل اذهب فابغ لی حجراً اضعه ههنا لیکون علماً للناس. رومرا سنگی جوی که برینجا نهادیم تا جهانیانرا علمی باشد. اسمعیل شد تا سنگ جویید جبرئیل آمد بکوه بوقییس و آن سنگ سیاه، که آنجا پنهان کرده بود و یاقوت رخشان بود از اول بیاورد، و در دست ابراهیم نهاد. ابراهیم بر آن موضع نهاد، چون اسمعیل باز آمد و سنگ دید گفت - این از کجا آمدای پدر؟ گفت - جاء به من لم یکنی الی حجرک - این آنکس آورد که مرا با سنگ تو نگذاشت. پس چون فارغ شدند خدای را عز و جل خواندند - ابراهیم و اسمعیل و گفتند «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ» - خداوند ما ما را دو بنده گردن نهاده کن مسلمان، مسلمان کار، مسلمان خوی، مسلمان نهان، «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ» - و از فرزندان ما امتی بیرون آر، گردن نهاده ترا و فرمان بردار، و ایشان مؤمنان عرب اند، من المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان. یقال لم یکن نبی الا قصر بدعائه لنفسه و لامته و دونه الامم، و ان ابراهیم دعا لنفسه و لامته و لمن بعده من هذه الامة. اگر کسی گوید - چه حکمت است که ابراهیم قومی را از فرزندان بدعا مخصوص کرد و گفت - «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ» و بر عموم دعا نگفت؟ جواب آنست که حکمت الهی اقتضاء آن کند که در هر روز گاری و در هر قرنی قومی باشند که اشتغال ایشان در کار دین و تحصیل علم و عمل باشد، و قومی که اشتغال ایشان بعمارت دنیا، و اگر نه چنین بودی عالم خراب گشتی، ازینجا گفتند - لولا الحمقى لخریت الدنيا - حقی ایشانند که بعمارت دنیا مشغول باشند؛ و خدای عز و جل ایشانرا بر آن داشته و گفته - «وَاسْتَعْمِرْ كُمْ فِيهَا» و این عمارت دنیا بسه چیز است یکی زراعت و غرس، دیگر حمایت و حرب، سدیگر بار کشیدن و کاروان راندن از

شهر بشهر . و معلوم است که پیغامبران خدا و اولیاء این کار را نشایند که ایشان بکاری دیگر ازین شریفتر و عظیمتر مشغول اند - پس **خلیل** که در دعاء تعمیم نکرد ازین جهت بود، والله اعلم .

« وَآرِنَا مَنَاسِكَنَا » - بکسر راء و اختلاس آن و اسکان آن هر سه خوانده اند - سکون قراءت **مکی** و **يعقوب** است ، و اختلاس قراءت **ابو عمرو** ، و کسر راء قراءت باقی ، و معنی آنست که با ما نماز و درما آموز مناسک حج ما و معالم آن که چون کنیم ، و ترا بآن چون پرستیم ، مناسک جمع است و یکی از آن مَنَسْكَ گویند و مَنَسِکْ گویند بفتح سین و کسر سین ، چون بفتح گوئی عین نُسْک است احرام گرفتن و وقوف کردن و سعی و طواف کردن و جمار انداختن و بدنه کشتن . « مَنَسِکْ » بکسر سین جایگاه نسک است احرام را میقات ، و وقوف را **عرفات** ، و نحر را **منا** و سعی را **صفا** و **مروه** و طواف را خانه ، و رمی جمار را سه جای سه عقبه ، چون ایشان دعا کردند الله تم اجابت کرد دعای ایشان ، و **جبرئیل** را فرستاد تا مناسک حج ایشانرا در آموخت . آنکه رب العالمین جل جلاله **ابراهیم** را فرمود که جهانیا ترا بر زیارت خانه من خوان . فذلک قوله تم « وَادِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ . . . » - **ابراهیم** گفت - خداوندا جهانیان آواز من چگونه شنوند ؟ و ایشان از من دورند و آواز من ضعیف . الله گفت - عَلَیْكَ النَّدَاءُ و علی الاسماع و الابلاغ - یا **ابراهیم** بر تو آنست که بر خوانی و بر من آنست که برسانم و بشنوانم . فعلا **ابراهیم** **جیل ابا قیس** و نادى - ایها الناس ، الا ان ربکم قد بنى بیتاً فحجوه فاسمع الله تم ذلک فی اصلا ب الرجال و ارحام النساء ، و ما بین المشرق و المغرب و البر و البحر ، ممن سبق فی علم الله سبحانه انه یحج الی یوم القیمة ، فاجابه « لَیْسَ بِكَ اللّٰهُمَّ لَیْسَ بِكَ » گفته اند کس بود که یکبار اجابت کرد حکم الله چنانست که یکبار حج کند در عمر خویش و کس بود که دو بار اجابت کرد ، دو بار حج کند ، و کس بود که سه بار و کس بود که بیشتر ، پس بقدر اجابت و تبلیه خویش هر کس حج کند تا بقیامت ، و کس بود که آنرا بتلبیه اجابت نکرد حکم خدای عز و جل چنانست که وی در عمر

خویش حج نکند .

و گفته اند اول خانه که درین جهان بنا نهادند خانه کعبه است ، و در ماه ذی الحجه بنا نهادند ، و مناسک از جبرئیل هم درین ماه آموختند ، و باز خواندن ابراهیم حاج را از اصلاب پدران هم درین ماه بود ، و در قصه بیارند که آن بنا و هیأت که ابراهیم ساخت فراختر از آن بود که امروزست ، که شادروان و حجر در خانه بود و دود داشت یک در از سوی شرق و دیگر در از سوی غرب ، پس بروز گار باد آنرا می زد و آفتاب آنرا می سوخت و سنگ از آن می ریخت ، تا زمان جرهم ، جرهم آنرا باز گرفتند و نو بنا ساختند و عمارت کردند ، هم بر اساس و هیأت بناء ابراهیم . و همچنان میبود تا زمان عمالقه . ملک ایشان باز آنرا نو کرد ، و تبع آنرا باز عمارت کرد ، و پرده پوشانید پس بروز گار دراز باد آنرا میزد و آفتاب آنرا میسوخت ، تا زمان قریش . قریش چون دیدند شرف خویش و رسر همه عالم و عز خویش بسبب آن خانه ، و خانه از کهنگی می ریخت ، مشاورت کردند عمارت آنرا ، و باز نو کردن آنرا . قومی صواب دیدند و قومی از آن می ترسیدند و احتراز می کردند . بیست و پنج سال درین مدت مشاورت و قصد شد ، تا مصطفی ع بیست و پنج ساله گشت ، آخر اتفاق افتاد میان ایشان ناخانه باز کردند . و بچوب حاجت افتاد کار آنرا ، کشتی جهودی بازرگان بشکست در دریای حله ، چوب آن از آن جهود خواستند چوب کوتاه بود خانه را تنگ کردند ، حجر و شادروان بیرون او کردند و خانه با یکدر آوردند ، بناز داشتن را ، تا گذرگاه نباشد در آن ، و دروبند ساختند تا آنرا در گذارند که خود خواهند ؛ چون برکن رسید خلاف افتاد میان ایشان که حجر اسود که بر جای نهد ؛ هر قبیله میگفت ما بنهیم ، و بآن سبب جنگی بر ساختند و شمشیرها کشیدند آخر میان ایشان وفاق افتاد بر آن که اول کسی که از در مسجد در آید ، سنگ او بر آنجا نهد . بنگرستند ، اول کسی که در آمد مصطفی بود . گفتند . محمد الامین آمد ، وی ردا فرو کرد و حجر بر میان ردا نهاد و از هر قبیله مردی را گفت که ازین ردا کرانه گیر ، برداشتند و می بردند تا آنجا که اکنون است . پس مصطفی صلح دست فرا کرد و حجر را برگرفت ، و بر جای نهاد بر کرامت خویش و رضاء قریش .

هیچنان می بود بر آن بنا تا بروزگار **عبدالله بن الزبیر بن العوام . عبدالله** آنرا باز کرد و نو بنا کرد بر رسم و بناء **ابراهیم** ع فراخ و بلند و بدو در ، تا روزگار **عبدالملک مروان ، حجاج یوسف** آنرا باز کرد و بارسم و بناء قریش برد بیک در و شادروان حجر بیرون او کند ، و آنچه از خانه بسر آمد در زیر خانه کرد ، و آنرا بالا داد . اکنون بر آن بناست . و **عباسیان** قصد کردند که آنرا باز کنند و نو کنند ، علما گفتند صواب نیست که پس هر که آید آنرا می باز کند و می فرا کند . دست از آن باز داشتند . و پیش از قیامت حبشی سیاه بزرگ اشکم باریک ساق از گوشه بر آید ریستند و رکعة تا آنرا به ثبر باز کند ، سنگ سنگ بتمامی ، که هر گز پس آن روز فرا جای نکنند و بعد از آن بر روی زمین خیر نبود ، و نه در زند گانی رشد ، و ذلك فیما روی **ابوهریره** و **ابن عباس عن النبی صلعم** - قال - یخرّب الکعبة ذوالسویقین من الحبشة کانی به اسودّ افحج\* یقلعها حجراً حجراً .

قوله ثم : - « رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ » آیه ... - تمامی دعاء **ابراهیم** و **اسمعیل** است بعد از بناء کعبه ، گفتند - خداوند ما ! در میان این امت مسلمه از فرزندان ما و خاصه از میان عرب سکن حرم تو ، پیغامبری فرست هم از نژاد ایشان ، از فرزندان **اسمعیل** ، یعنی **محمد صلعم** . الله تم دعاء ایشان اجابت کرد ، و **مصطفی** را بخلق فرستاد و بر ایشان منت نهاد و گفت - « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ » - او خداوندی است که پیغامبری اُمّی فرستاد ، نا دبیر و نا خواننده بقومی عرب نا دبیران و نا خوانندگان ، تا بر ایشان خواند سخنان خداوند خویش و در ایشان آموزد قرآن و بیم و سنت خویش . و **مصطفی** بیان کرد که **ابراهیم** بدعا او را خواست گفت - « آنا دعوة ابي ابراهيم و بشارة اخي عيسى ، و رأت اُمّی فی منامها نوراً اضاء لها اعناق الابل ببصری . یعنی بدعوة ابراهيم .

قوله : - « رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا » آیه ... و کتاب درین آیت قرآن است و حکمت فهم قرآن و مواظب آن و بیان احکام حلال و حرام در آن ، و هر سخن راست درست که شنونده را از زشتی بازدارد و بر نیکی دارد آنرا حکمت گویند ، و گوینده



آن حکیم . و این حکمت بر دل و زبان کسی رود که خود را فادانیا ندهد، و آلوده علائق نشود، چنانکه **مصطفی** ع گفت - « من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه . » و قال **علی بن ابی طالب** علیه السلام . « رَوَّحُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ وَاطْلُبُوا لَهَا طَرِيقَ الْحِكْمَةِ ، فَانْهَاطَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْاِبْدَانُ » و قال **الحسین بن منصور** : - « الحکمة سهامٌ ، و قلوبُ المؤمنین اهدافها ، و الرّامی الله ، و الخطاء معدومٌ » ، و قيل **لحاتم الاصم** : - بم اصبحت الحکمة ؟ فقال - بقلة الاكل و قلة النوم و قلة الکلام ، و کلّ ما رزقنی الله لم اکن احبسه . و قيل - « الحکمة کالعروس تطلب البیت خالیاً ، و هی النور المفرّق بین الالهام و الوسواس . فذلک قوله تع - « ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً » - . و هی الخیر الكثير علی الجملة ، قال الله تع - « و من بؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً » . « وَ يُزَكِّيهِمْ » - ای تطهّرهم من الشّرك و الذّنوب ، و قيل - یا خُذْ زَكَاةَ اَمْوَالِهِمْ اِشَارًا بِاَنَّكَ گرداند از نجاست کفر و معاصی ، و پاک کند از اوصاف بخل بانکه زکوة مال از ایشان فراستند . قال الله تع - « خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا » فراستان زکوة مال ایشان تا از اوصاف بخل و اخلاق نکوهیده پاک شوند ، که این زکوة ظهور باطن است چنانکه آب مطلق ظهور ظاهر است ، از نجاست که صرف زکوة باهل بیت نبوت روا نیست در شرع ، فانها اوساخ الناس . و قد قال تع « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً » . قال **ابن کثیر** « وَ يُزَكِّيهِمْ » ای و یشهد لهم یوم القیمة بِالْعَدَالَةِ اِذَا شَهِدُوا لِلْاَنْبِیَاءِ بِالْبَلَاغِ ، این چنان است که در مجلس قضاة و حکام عدالت ، گواهان بتزکیه عدول و معتمدان درست کنند ، فردا بقیامت امت **محمد** گواهی دهند پیغامبران را با بلاغ و **مصطفی** ع تزکیه ایشان کند و بعدالت ایشان گواهی دهد ، و ذلک فی قوله تع - « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَكُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً . »

« اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » - هو العزیز فی نفسه و المعزّ لغيره ، فله العزة کلّها اَمَّا مَلِكًا وَ خَلْقًا و اَمَّا وَصْفًا وَ نَعْتًا ، فعز خلقه ملکه و عز نفسه وصفه . فذلک قوله - « من کان یرید العزّة فَلِلّهِ الْعزّةُ جَمِيعًا » - فسیحانه من عزیز ضلّت العقول فی بحار

عظمته ، و حارت الالباب دون ادراك نعته ، و كَلَّتِ اللسان عن استيفاء مدح جلاله و وصف جماله ، و كل من اغرق في نعته أصبح منسوباً الى العي .

فوله تم - « وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرٰهِيْمَ - الْاَيَةُ ... - سبب نزول ابن آيت آن بود که عبد الله سلام دو برادر زاده داشت نام ایشان سلمه و مهاجر . عبد الله ایشانرا باسلام دعوت کرد گفت :- نيك دانسته ايد شما خوانده ايد در توريه که خدای عزوجل گفت - اني باعث من وُلد اسمعيل نبياً اسمه احمد ، فمن آمن به فقد اهتدى ورشد ، ومن لم يؤمن به فهو ملعون . گفت - من که خداوند منم از نژاد اسمعيل پيغامبری فرستم بخلق نام وی احمد ، هر که پيغام وی بنیوشد و او را در آن استوار گیرد و بگردد در راست راه شد ، و هدايت يافت ، و هر که نگرود رانده است از درگاه مانا بایسته . پس سلمه مسلمان شد و در دين حق آمد . و مهاجر سر وازد و برگشت و بر کفر خود پيائيد . الله تم در شأن وی آيت فرستاد که - « وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرٰهِيْمَ - اى لايرغب عنها ولا يترکها . « اِلَّا مَن سَفِهَ .. » - از کيش ابراهيم و دين و سنت وی روی نگرداند مگر سفيهي جاهل ، نادانی خويشتن ناشناس ، که نه انديشد و تفکر نکند در خود ، که او را از بهره آفریده اند و چه کار را در وجود آورده اند ، و قد قال تم - « و في انفسكم افلا تبصرون . »

« وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا » - اخترناه للنبوّه و الرسالة و الذرية الطيبة - او را برگزيديم و پاک کرديم و هنری ، درين جهان نبوت و رسالت را و تا فرزندان پاک از پشت او بيرون آریم ، و در پيوندیم - « ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ » - اى مع آبائه المرسلين فى الجنة - و در آن جهان با پدران خويش از پيغامبران و فرستادگان ما در بهشت شود اين همچنانست که يوسف صديق بدعا خواست - « تَوْفَّقْنِي مُسْلِماً وَ الْحَقْنَى بِالصّٰلِحِيْنَ » - گفت خداوند مرا مسلمان ميران و به پدران خويش از پيغامبران و نواختگان تو در رسان . و قيل فيه تقديمٌ و تأخيرٌ - تقديره « وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ » او را برگزيديم

و نواخت خود بر و نهادیم هم درد دنیا و هم در آخرت ، و پیغامبران ماهمه خود برگزیدگانند و نواختگان . قال الله تع « و انهم عندنا لمن المصطفين الا خيار » - اینجا در عموم ابرهیم را بستود و در آیت ورد بر خصوص همچنان چون بصف صلاح ستود ، در این آیت گفت « وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ » - جای دیگر گفت بر عموم « کلاً جعلنا صالحين » .

النوبة الثالثة - قوله تع : « وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا آمِنًا » -

این دعاء خلیل هم از روی ظاهر بود هم از روی باطن : - از روی ظاهر آنست که گفت - بارخدا یا ! هر که درین شهر باشد ویرا ایمن گردان برتن و برمال خویش ، و دشمن را بر روی مسلط مکن ، و از روی باطن گفت - بارخدا یا ! هر که درین شهر شود او را از عذاب خود ایمن گردان ، و بآتش قطیعت مسوزان . رب العالمین دعاء وی از هر دو روی اجابت کرد ، و تحقیق آنرا گفت - « و آمنهم من خوف » و قال تع « جعلنا حرمًا آمناً و يتخطف الناس من حولهم » - میگوید سگان حرم خود را ایمن کردم از آنچه میترسند ، و دست ظالمان و دشمنان ازیشان کوتاه کردم ، و تسلط جباران و طمع ایشان چنانک بر دیگر شهرهاست ازین شهر بازداشتم ، و جانوران را از یکدیگر ایمن گردانیدم تا گرگ و میش آب بیکدیگر خورند ، و وحشی با انسی بیکدیگر الف گیرند . این خود امن ظاهرست ، و امن باطن را گفت - « و من دخله کان آمناً » - ابو نجم صوفی قرشی گفت - شبی از شبها در طواف بودم فرا دلم آمد که - یا سیدی قلت - « و من دخله کان آمناً » - من ای شیء ؟ - خداوندا تو گفستی هر که در حرم آید ایمن شد ، از چه چیز ایمن شد ؟ گفت - هانفی آواز داد که - من النار - از آتش ایمن گشت - یعنی نسوزیم شخص او را بآتش دوزخ و نه دل او بآتش قطیعت ، این از بهر آنست که خانه کعبه محل نظر خداوند جهان است هر سال یکبار . و ذلك فیما روی عن النبی صلعم انه قال - « ان الله عزوجل یلحظ الی الکعبة فی کل عام لحظة » و ذلك فی ليلة النصف من شعبان فعند ذلك تحنّ القلوب الیه و یفد الیه الوافدون « - بك نظر که رب العالمین بکعبه کرد چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت ، و مأمن خلقان ، پس بنده مؤمن که

بشبانروزی سیصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصیب وی آید شرف و امن و برا خود چه نهند؟ وجه اندازه پدید کنند؟

« وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيْلُ » - در زمین خانه ساختند و مطاف جهانیان کردند، و در آسمان خانه ساختند و مطاف آسمانیان کردند، آنرا بیت المعمور گویند و فرشتگان روی بدان دارند و این یکی را کعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند. سید انبیا و رسل صلح گفت - شب قربت و رتبت، شب الفت و زلفت. که ما را درین گلاشن روشن خرام دادند، چون بچهارم آسمان رسیدم که مرکز خورشیدست، و منبع شعاع جرم شاه ستارگانست، بربارت بیت المعمور رفتم چند هزار مقرب دیدیم در جانب بیت المعمور همه از شراب خدمت مست و مخمور، از راست می آمدند و بجانب چپ می گذشتند و لبیک می گفتند، گوئی عدد ایشان از عدد اختران فزونست، و ز شمار برك درختان زیادت، و هم ما شمار ایشان ندانست، فهم ما عدد ایشان دریافت. گفتم - یا اخی جبرئیل که اند ایشان؟ و از کجا می آیند؟ گفت - یاسید و ما یعلم جنود ربك الا هو - پنجاه هزار سال است تا همچنین می بینم که يك ساعت آرام نگیرند هزاران ازین جانب می آیند و می گذرند، نه آنها که می آیند پیش ازین دیده ام نه آنها که گذشتند دیگر هر گز شان باز بینم. ندانیم از کجا آیند ندانیم کجا شوند، نه بدایت حال ایشان دانیم، نه نهایت کار ایشان شناسیم. یکی شوریده گفته است - « آه این چه حیرت است! زمینیانرا روی فراسنگی! آسمانیانرا روی فراسنگی! بدست عاشقان بیچاره خود چیست؟ هزار شادی بقاء ایشان که جزاز روی معشوق قبله نسازند و جز بادوست مهره مهر نوازند! »

یا من الی وجهه حجّی و معتمری  
 ان حج قوم الی ترب و احجار  
 هر کسی محراب دارد هر سوئی  
 باز محراب سنائی کوی نو  
 کعبه کجا برم چه برم راه بادیه؟  
 کعبه است روی دلبر و میل است سوی دوست (۱)  
 جوانمرد آنست که قصد وی سوی کعبه نه نهاد، احجار راست که وصل

آفریدگار راست !

در دم نه ز کعبه بود کز روی تو بود      مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود  
یُحْکِیْ اَنْ عَارِفًا قَصْدَ الْحِجِّ وَكَانَ لَهُ ابْنٌ فَقَالَ ابْنُهُ - اِلَى اَيْنَ تَقْصِدُ؟ فَقَالَ - اِلَى  
بَيْتِ رَبِّیْ . فَظَنَّ الْغُلَامُ اَنْ مِنْ بَرِیِّ الْبَيْتِ یَرِیْ رَبَّ الْبَيْتِ . فَقَالَ - یَا اَبَیْ لِمَ لَا تَحْمِلُنِیْ مَعَكَ؟  
فَقَالَ - اَنْتَ لَا تَصْلَحُ لِذَلِكَ قَالَ - فَبِکَیْ ، فَحَمَلَهُ مَعَهُ . فَلَمَّا بَلَغَا الْمِیْقَاتِ ، اَحْرَمَا وَ لَبَّیْآ  
اِلَى اِنْ دَخَلَا بَیْتَ اللَّهِ . فَتَحْرِیْرَ الْغُلَامِ وَقَالَ - اَبْنُ رَبِّیْ؟ فَقِيلَ لَهُ - الرَّبُّ فِی السَّمَآءِ ، فَخَرَّ الْغُلَامُ  
مِیْتًا . فَدَهِشَ الْوَالِدُ - وَقَالَ - اَبْنُ وَلَدِیْ اَبْنُ وَلَدِیْ؟ فَنَوَدِیْ مِنْ زَاوِیَةِ الْبَیْتِ - « اَنْتَ  
طَلَبْتَ الْبَیْتَ فَوَجَدْتَ الْبَیْتَ ، وَ اَنْهَ قَدْ طَلَبَ رَبُّ الْبَیْتِ فَوَجَدَ رَبَّ الْبَیْتِ - قَالَ فَرَفَعَ الْغُلَامُ  
مِنْ بَیْنِهِمْ ، فَهَتَفَ هَاتِفٌ اَنْهُ لَیْسَ فِی الْقُبُورِ لَا فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی الْجَنَّةِ بَلْ هُوَ فِی مَقْعَدِ  
صَدَقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ . وَ لَقَدْ اَنشَدُوا :

الِیْکَ حَاجِّیْ لَا لِبَیْتٍ وَ لَا اَنْسَرٍ	وَ فِیْکَ طَوْفِیْ لَا لِلرَّکْنِ وَ الْحِجْرِ
صَفَاءٌ وَ دُیْ صَفَائِیْ حَیْنَ اَعْبَرُهُ	وَ زَمَزَمَیْ دَمْعَةً تَجْرِیْ عَنِ الْبَصْرِ
زَادِیْ رَجَائِیْ لَهُ وَ الْخَوْفُ رَا حَلَّتْ	وَ الْمَاءُ مِنْ عِبْرَائِیْ وَ الْهَوٰی سَفَرِیْ .

« رَبَّنَا وَ اَبْعَثْ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ » - تا آخر ورد دو آیت است : - یکمی در

مدح حمیم دیگر در مدح خلیل ، و هر چند که هر دو پیغامبر اند نواخته و شایسته ،  
و با کرام و افضال ربانی آراسته ، اما فرق است میان حمیم و خلیل . خلیل مرید است  
و حمیم مراد . مرید خواهنده ، و مراد خواسته ، مرید رونده و مراد ربنده ، مرید بر  
مقام خدمت در روش خود ، مراد بر بساط صحبت در کشش حق ، او که در روش خود  
بود راه اواز مکر خالی نباشد ، اینجا است که خلیل ع با بزرگی حال او راه وی از مکر  
خالی نبود تا کو کب مکر بر راه او آمد و گفت - « هَذَا بَیْ » و همچنین ربوبیت بواسطه  
ماه و آفتاب کمین گاه مکر هر ساعت بر می گشاد ، تا عصمة عنان خلعت او گرفت و ز عالم  
مکر بخود کشید و گفت - « اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفًا » و  
مصطفی ع که در کشش حق بود ، کمین گاه مکر را آن مکنت نبود که بر راه او عقبه  
کردی ، بل هر چه لم یکن و کان بود آن شب از مکر بوی استعاضت خواستند . و از

مکر و تراجع بانوار شرع او می التجا کردند ، و اوصلعم در کشش حق چنان مؤید بود که در گوشه چشم بآن هیچ ننگرست؛ «ما زاغ البصر و ما طغی» - چندانک فرق است میان رونده و ربوده همان فرق است میان خلیل و حبیب - خلیل بر صفت خدمتگاران بر درگاه ربوبیت بر قدم ایستاده ، که « وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً » و حبیب بحضرت احدیت در صف نزدیکان و هام رازان بناز نشسته ، که « التحیات المبارکات والصلوات الطیبات لله » این نشستن جای ربودگان ، و آن ایستادن مقام روندگان ، خلیل در روش خود بود که گفت - « والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین » حبیب در کشش حق بود که با وی گفتند « لیغفر لک الله » خلیل گفت - « ولا تخزنی یوم یبعثون » - خداوندا روز بعث مرا شرمسار مکن - و حبیب را گفتند : « یوم لا یخزی الله النبی » ما خود اورا شرمسار نکنیم . خلیل گفت « حسبی الله » حبیب را گفتند « یا ایها النبی حسبک الله » . خلیل گفت « انی ذاهبٌ الی ربی » حبیب را گفتند « اسری بعبدہ » و شتان ما بینهما ! خلیل اوست که عمل کند تا الله از و راضی شود ، حبیب اوست که الله آن حکم کند که رضا و مراد او بود . و لذلك یقول تم « و کسوف یعطیک ربک فترضی » و یشهد لک . قصة تحویل الکعبه الی آخرها .

« رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ » - آیه ... اهل معانی گفته اند - در وجه ترتیب کلمات این آیت - که اول منزلی از منازل نبوت مصطفی ع آنست که آیات و روایات نبوت خویش بر خلق اظهار کند ، و کتاب خدای عز و جل بریشان خواند . ازینجاست که اول گفت - « یتلو علیهم آیاتک » پس بعد از تلاوت کتاب تعلیم باید ، یعنی که حقایق و معانی کتاب در خلق آموزد تا دریابند و بآن عمل کنند ، پس بتعلیم کتاب ایشانرا بحکمت رساند ، که آنکس که کتاب بر خواند و حقایق آن دریافت و بآن عمل کرد لا محاله علم حکمت اورا روی نماید . پس بعلم حکمت پاک شود و هنری . و شایسته مجاورت حق ، اینست وجه ترتیب آیت - که پیشتر تلاوت گفت پس تعلیم پس حکمت پس تزکیه . والله اعلم

النوبة الاولى قوله تعالى: « إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ » - یادگیر و یادکن یا محمد آنکه که الله ابراهیم را گفت « اَسْلِمَ » کردن نه و کار بمن سپار و خویشتن فرامند « قَالَ » جواب داد ابراهیم و گفت « اَسْلَمْتُ » کردن نهادم و خویشتن فرا دادم و خود را بیوکنندم « لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۳۱ » خداوند جهانیانرا .

« وَوَصَّى » - و اندرز کرد « بِهَا » بدین اسلام و باین سخن که « اَسْلَمْتُ اِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ » ابراهیم پسران خود را « وَيعْقُوبَ » و یعقوب همچنین پسران خود را وصیت کرد « يَا بَنِيَّ » گفت ای پسران من « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ » الله برگزید شمارا این دین « فَلَا تُمُوتُنَّ » میرید « إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۱۳۲ » مگر شما مسلمانان کردن نهاد گان خویشتن فرمانرا او کنندگان .

« أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ » - حاضر بودید شما « إِذْ خَضَعَ يَعْقُوبُ الْمَوْتَ » آنکه که مرگ آمد به یعقوب « إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ » آنکه که پسران خود را گفت « مَا تَعْبُدُونَ » بر چه اید که پرستید « مِنْ بَعْدِي » از پس مرگ من « قَالُوا » پسران گفتند - « نَعْبُدُ إِلَهَكَ » خدای ترا پرستیم « وَإِلَهُ آبَائِكَ » و خدای پدران تو « ابراهيمَ و اسمعيلَ و اسحقَ إِلَهًا وَاحِدًا » خدای یکتا بریگانگی « وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۱۳۳ » و ما ویرا کردن نهاد گانیم .

« يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ » - ای کسانی که ایمان آورده اید این راهها را پیرو مکن « بَلْ تَتَّبِعُوا سَبِيلَ اللَّهِ » بلكه پیرو سبیل الله را گردانید « لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ مُسْلِمِينَ ۱۳۴ » تا این که شما را برسد « عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳۴ » که ایشان چه کردند .

« وَ قَالُوا » جهودان گفتند « كُونُوا هُودًا » جهودید « أَوْ نَصَارَى » و ترسایان گفتند که ترساید « تَهْتَدُوا » تا بر راه راست بید « قُلْ » پیغامبر من گوی « بَلْ مِلَّةَ

ابراهیم « نه جهود و نه ترسابل که ملت ابراهیم گزینید » حنیفاً « آن پاک موحد  
 « وَمَا كُنَّا مِنَ الْمُشْرِكِينَ<sup>۱۳۰</sup> » و هرگز با خدا انباز گیر نبود .

النوبة الثانية - قوله نعم : « إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ » الایه ... ابن عباس گفت  
 رب العالمین با ابراهیم این خطاب آنکه نکرد که از آن سرب بیرون آمد، و در کوکب  
 می نگرست و طالب حق بود، از بتان و بت پرستان روی بر تافته، و زیشان بیزاری گرفته،  
 و گفته - « إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ » من بیزارم از آنچه شما با بتبازی میگیرید باخدای  
 عز و جل - الله گفت اورا در آن حال « اسلم یا ابراهیم » روی دل خود فرا ماده و کردار  
 خویش و دین خویش پاک دار، و مارا یگانه و یکتا شناس، گفته اند این امر استدامت  
 است نه امر ابتدا، یعنی - استقم علی الاسلام و قل لم تبعك اسلموا « هذا كقوله نعم للنبي ع  
 « فاعلم انه لا اله الا الله » ای اثبت علی علمك . وقيل معناه : - قوض الامر الی واستسلم  
 لقضائي - یا ابراهیم کار من بامن گذار و خویشتن را بمن سپار .

« قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّي الْعَالَمِينَ » - ابراهیم گفت - پس چه کنم نه خداوند  
 جهانیان توئی؟ روی دل خود فرا تو دادم، و بیگمائی تو اقرار آوردم، و بهمگی بتو باز  
 آمدم. این همچنانست که در سورة الانعام گفت - « إِنِّي وَجْهٌ وَجْهِي لِلذَّيِّ فُطَرَ السَّمَوَاتِ  
 وَالْأَرْضِ حَنِيفًا » جای دیگر گفت - « رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا » - خداوندا  
 ما بتو پشت باز دادیم و بدل با تو گشتیم، و ترا وکیل و کارساز پسندیدیم، و کار خود بتو سپردیم  
 و از توان دیدن خود بیرون آمديم . چون ابراهیم بهمگی بحق باز گشت و کار خود  
 بوی سپرد، رب العالمین دین و دنیا او راست کرد، و جهانیانرا از آن خبر داد و گفت -  
 « وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَآلَهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ » - دادیم او را در دنیا نبوت  
 و خلعت و کتاب و حکمت، و در پیری فرزند، و در آن جهان خود از نواختگان است  
 و نزدیکان .

اگر کسی گوید چه حکمت است که ابراهیم را گفتند « أَسْلِمْ » جواب داد -  
 اسلمت، و مصطفی را گفتند « فاعلم و او نگفت که علمت؟ جواب آنست : - که اگر



**مصطفی** ع خود جواب نداد رب العالمین ویرا نیابت داشت، واز بهروی جواب دادگفت «آمن الرسول» والایمان هو العلم بالله سبحانه و تم - واین تمامتر است از حال **ابراهیم** که **ابراهیم** از عین تفرقت جواب داد از بهر آن خود گفت . و **مصطفی** ع در نقطه جمع بود، در حق بر سیده، و خود را در حق گم کرده، لاجرم حق او را نیابت داشته، و آنچه ویرا گفتنی است حق از بهر وی گفته . اینست فتوای نبوت که «من کان لله کان الله له». **پیر طریقت** گفت: من کان لله تلفه کان الله خلفه و گفته اند - که از **ابراهیم** استسلام خواستند، و استسلام از اعمال بنده است، غایت آن پیدا وحدّ آن معلوم، ازین جهت گفت - «اسلمت» باز از **مصطفی** ع علم خواستند و علم از افعال بنده بیرونست، وحدّ آن نا مفهوم است، و غایت آن ناپیدا، باین سبب نگفت که «علمت» - . جواب سوم آنست که «اسلمت» از **ابراهیم** صورت دعوی داشت، لاجرم برهان آن دعوی از وی طلب کردند. و آن همه بلیات بر روی فرود آوردند، از امتحان وی بنفس و مال و فرزند. و **مصطفی** ع از راه دعوی برخاست، و ادب حضرت نگه داشت، تا احدیّت او را در حفظ و رعایت خود بداشت، و زان بلیات هیچ بر سر وی نگماشت.

قوله تم - «وَوَصَّيْ بِهَا اِبْرَاهِيمَ» الايه .. «وَصَّى» و «أَوْصَى» هر دو خوانده اند بی الف قراءت عامه است و با الف قراءت مدنی و شامی. و هر دو لغت قرآن است و بمعنی یکسان. قال الله تم - «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»، وقال تم - «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ» والوصية في اللغة - الايصال - یعنی ان الموصی اوصل امره الى الموصی اليه . «وَوَصَّيْ بِهَا» این - هاء - کنایت است از ملّة **ابراهیم** و ملّة **ابراهیم** دین اسلام است و کیش پاک، خود را وصیت کرد **ابراهیم** که دین حق اسلام است، و خدای عزوجل شمارا این دین برگزید و به پسندید، آنرا ملازم باشید، و زان بمرگردید تا زنده باشید. **ابراهیم** این وصیت کرد و در اعقاب و احفاد وی این وصیت بماند، و هیچ بریده نگشت - چنانک الله گفت تعالی و تقدس - «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» - و **يعقوب** پسران خود را همین وصیت کرد. و پسران **ابراهیم** هشت بودند - **اسمعیل** بود از **هاجر**، و **اسحق** از **ساره**، و **مدین** و

مداین و یغنان و زمران و یشق و سوح - این هر شش از **فطور ابنة یقطن** الکنعانیه بودند. و فرزندان یعقوب دوازده بودند **روییل**، و **شمعون**، و **لاوی**، و **یهودا**، و **ریالون** و **شجرودان**، و **یغثالی**، و **جاد**، و **اسر**، و **یوسف**، و **ابن یامین**. اصل همه بنی اسرائیل ایشان بودند. **مصطفی** ع گفت «بعثت علی اثر ثمانیه آلاف نبی - اربعة آلاف من بنی اسرائیل».

و آنچه گفت «**فَلَا تَمُوتُنَّ**» - نه نهی از مرگ است که آن در قدرت و فعل کس نباشد تا با آن مخاطب بود، لکن معنی آنست که - الزموا الاسلام حتی اذا ادرکم الموت صادفکم علیه - میگوید - دین اسلام را ملازم باشید و زان بمگردید تا چون مرگ در رسد شمارا بر اسلام بیند. پس نهی از برگشتن از دین اسلام است، نه از مرگ. **فضیل** عیاض گفت - اسلام اینجا بمعنی حسن الظن است ای فلا تموتن الا و انتم مسلمون ای الا و انتم محسنون بر بکم الظن، و به قال النبی - لا یتموتن احدکم الا و هو یحسن بالله الظن. **یحیی** اکثم را بخواب دیدند گفتند - خدای عز و جل با تو چه کرد؟ گفت - در موقف سؤال بداشت مرا، و گفت یا شیخ دیدی که چه کردی؟ گفت عظیم بهراسیدم - آنکه گفتم - بار خدا یا از تو نه این خبر دادند. گفت چگونه؟ گفتم **عبدالرزاق** مرا خبر داد از زهری از انس از رسول از محمد از جبرئیل از تو خداوند که گفتی - من با بنده آن کنم که از من چشم دارد و بمن گمان برد، و من گمان بردم که بر من رحمت کنی. - الله تع گفت - **جبرئیل** راست گفت **محمد** راست گفت **انس** راست گفت **زهری** راست گفت **عبدالرزاق** راست گفت، رو که ترا آمرزیدم و بر تو رحمت کردم، وفی خبر مسند - ان رجلاً یؤمر به الی النار فاذا بلغ ثلث الطريق التفت، فاذا بلغ نصف الطريق التفت، و اذا بلغ ثلثی الطريق التفت؛ فیقول الله تع ردوه. ثم یسأله و یقول - لم التفت؟ فیقول - لما بلغت ثلث الطريق تذکرت قولک «رباک العفور ذوالرحمة» فقلت - لعلک تغفر لی، ولما بلغت نصف الطريق ذکرت قولک «ومن بغفر الذنوب الا الله» فقلت لعلک تغفر لی. فلما بلغت ثلثی الطريق تذکرت قولک «قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» فازدخت طمعاً، فيقول الله تم - اذهب فقد غفرتُ لك .

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ» - شهود و حضور بمعنی متقارب اند و فرق آنست که حضور در اغلب استعمال بذات بود و شهود هم در ذات بود و هم در عنایت و هم در گفتار . و سبب نزول این آیت آن بود که علماء جهود ارب گفتند به مصطفی ع که پدران ما مارا بدین جهودی فرمودند و وصیت کردند تا از آن بنگردیم، و یعقوب پسران خود را همین وصیت کرد، آنکه که از دنیا بیرون شد. رب العالمین ایشانرا دروغ زن کرد باین آیت و گفت: «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ» - ام در موضع استفهام است میگوید شما حاضر بودید آنکه که بیعقوب مرگ آمد؟ «اذقال لبنیه . .» و پسران خودرا میگفت که چه پرستید پس از من؟! «مَا تَعْبُدُونَ» - گفت و مَنْ تَعْبُدُونَ نگفت از بهر آنکه - ما - بر هر جوهری افتد که نه جانور باشد چون سنگ و درخت و آتش و آفتاب و مانند آن و - من - بر آن نیفتد و کافران این چیزها معبود خود ساخته بودند، یعقوب خواست که بر باطن و معتقد پسران رسد که ازین چیزها در دل دارند که پرستند و بلفظ - من - بر نگفت که آنکه چون تلقین بودی ایشانرا و ایشان خود همه زیر کان و موحدان بودند، گفتند «نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ» خدای ترا پرستیم و خدای پدران تو ابراهیم را اسمعیل و اسحق . عمرا پدر خواند که اسمعیل پدر تازیان است و اسحق پدر عبرانیان، و این روایت چنانکه خاله را مادر خواند در سورة یوسف فقال «ورفع ابویه علی العرش» - رسول خدا گفت صلح «عَمَّالِرجُل صنواییه» برادر پدر هم شاخ پدر است. «إِلَهًا وَاحِدًا» نصب علی الوصف، گویند و حرمت داشت پدر را و بزرگی قدر او را - إِلَهَكَ - گفتند و - إِلَهَنَا - نگفتند. پس از اسلام خویش نیز خبر باز دادند بر سبیل تبعیت گفتند «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» و ما مسلمانان ایم و او را گردن نهادگان .

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ» الْآیَه . . . حدیث گذشتگان در گرفت و ازیشان خبر

باز داد، آنکه به مصطفی گفت ایشان گروهی اند که برفتند، و قومی که گذشتند «لَهَا مَا كَسَبَتْ» ایشانراست آنچه کردند، و آنچه کردند خود را کردند، کرده خود ببرند. «وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْلَمُونَ». و شماراست آنچه کنید و کرده خویش برید، شما را بنیکوکاری ایشان نه نوازند چنانکه شما را از جرمهای ایشان نپرسند، و لفظ - اُمت - را در قرآن وجوه مختلف گفته اند :- اگر چه همه متقارب اند و معانی همه بیک اصل باز می گردد و آن اصل جماعت مردم است که بر چیزی گرد آیند. قال الله تم «كُلَّ النَّاسِ اُمَّةً وَاحِدَةً» ای صنفاً واحداً فی الضلال. جای دیگر گفت «اَلَا اَمُّ اَمْثَالِكُمْ» ای اصناف مثلکم، یعنی کل صنف من الدواب والطیر مثل بنی آدم فی المعرفة بالله و طلب الغذاء و توقي المهلاك والتماس الرزق. و شرح این اصل که گفتیم آنست که در قرآن - اُمت است بمعنی - حین - چنانکه گفت تم و تقدس «وَاذْكُرْ بَعْدَ اُمَّةٍ» ای بعد حین. و قال تم «وَلِئِنْ اَخْرَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ اِلَى اُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» ای سنین معدودة، واصل آن جماعت مردم اند که در زمان و هنگام موجود بودند، پس چون آن جماعه برسیدند و نمایند آن زمان که در آن موجود بودند بنام ایشان باز خواندند. و همچنین در قرآن امت است بمعنی - امام - چنانکه گفت «اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِيفًا» ای اماماً یقمدی به الناس، یعنی که امام سبب اجتماع مردم بود که برا و مردم جمع آیند و بر پی وی روند، یا دروی خصال پسندیده چندان بود که در یک امت باشد، از این جهت او را امت خواندند. و در قرآن امت است بمعنی - جماعت علماء - چنانکه گفت - «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ اَمْتٌ اَسْتَبْعَنُ دِيْنَ - چنانکه گفت - «اَنَا وَجَدْنَا اَبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ» - و این هم بر طریق مجاورت است یعنی که خلق درو جمع شوند، و مسلمانان را امت محمد باین معنی گفتند که در دین اسلام مجتمع شوند، پس اصل این کلمه جماعه مردم است و صنف ایشان چنانکه در اول گفتیم.

قوله تم: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا» - الآية... آن جهودان

مدینه اند و ترسایان **فجران**، جهودان بمؤمنان گفتند که بر دین ما باشید که راه راست اینست، ترسایان گفتند نه که بر دین ما باشید که راست راهی درین است، رب العالمین گفت نه آن و نه این، بل که دین **ابراهیم** گزینید، و پس روی او کنید: که وی حنیف است یعنی پاک دین و موحد، ما را یکتا گوی یکتادان. گفته اند که حنیف نامی است موحد را و حاجی را و ختنه کرده را و قبله دار را. **قتاده** گفت: «من الحنیفة الختان و تحریم نکاح الاخت» - و هر چند که پیغامبران پیش از **ابراهیم** بر دین اسلام بودند و بر راست راهی اما **ابراهیم** را علی الخصوص باین نام - حنیف - منسوب کردند که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جز وی نبود، و جهانیان را جز با اتباع وی فرمودند، چنانکه جای دیگر گفت «فاتبعوا ملّة ابراهیم حنیفاً وماکان من المشرکین»

النوبة الثالثة - قوله تم: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ..» الآية .. چون **خلیل**

در روش آمد از حضرت عزت فرمان آمد که - یا **ابراهیم** هر که ما را خواهد جمله باید که مارا بود، تا شطبه از مرادات بشری و معارضات نفسی با تو مانده است از رنج کوشش با سایش کشش نرسی، المكاتب عبد مابقی علیه درهم:

مارا خواهی مراد ما باید خواست یکباره زپیش خویش بر باید خاست **خلیل** گفت - خداوند **ابراهیم** را نه تدبیر مانده است نه اختیار، اینک آدمم بقدم افتقار، بر حالت انکسار، تاجی فرمائی! «أَسْلَمْتُ» خود را بیوکندم و کار خود بتوسپر دم، و بهمگی بتوباز گشتم. فرمان در آمد که - یا **ابراهیم** دعوی بس شگرف است، و هر دعوی را معنی باید و هر حق را حقیقتی باید، اکنون امتحان را پای دار! اورا امتحان کردند - بغیر خویش و جزء خویش و کل خویش :- امتحان بغیر او آن بود که مال داشت فراوان، گفته اند هفتصد هزار سر گوسپند داشت بهفت هزار گله با هر گله سگی که قلاده های زرین در گردن داشت، اورا فرمودند که دل از همه بردار و در راه خدا خرج کن **خلیل** همه را در باخت، و هیچیز خود را نگذاشت. در آثار بیانند که فریشتگان گفتند بار خدایا! تا این ندا در عالم ملکوت داده که «وانخذوا لله ابرهیم خلیلاً» جانهای ما

در غرقاب است و زهره‌های ما آب گشت. ازین تخصیص، خلیل از کجا مستحق این کرامت گشت؟ ندا آمد که - جبریل پرهای طاوسی خویش فروگشای و از ذروه سدره بقمه آن کوه رو، و خلیل را آزمونی کن. جبریل فرود آمد بصورت یکی از بنی آدم، بتقدیر و تبسیر الهی، آنجا در پس کوه بیستاد، و آواز بر آورد که - یاقدوس - خلیل از لذت آن سماع بی‌هوش گشت، از پای در آمد گفت - یا عبدالله یکبار دیگر این نام باز گوی و این گله گوسپند ترا، جبریل یکبار دیگر آواز بر آورد که یاقنوس! خلیل در خاک تمرغ میکرد چون مرغی نیم بسمل، و میگفت یکبار دیگر باز گوی و گله دیگر ترا:

و حدثنی یا سعدُ عنهُ فزَدَتنی      جنوناُ فزَدَنی من حدیثک یا سعدُ  
همچنین وامی خواست، و هر بار گله‌ای گوسپند با آن سگ و قلاده زرین بدو میداد، تا آن همه بداد و در باخت، چون همه در باخت بود آن عقدها محکم تر گشت، عشق و افلاس بهم پیوست. خلیل آواز بر آورد که یا عبدالله یکبار دیگر نام دوست برگوی و جانم ترا!  
مال و زر و چیز رایگان باید باخت      چون کار بجان رسید جان باید باخت  
جبریل را وقت خوش گشت، پرهای طاوسی خویش فروگشاد و گفت - بحق! انخذک خلیلاً - بر استیت بدوست گرفت، اگر قصوری هست در دیده ماست، اما ترا عشق بر کمال است. پس چون جبریل بر وی آشکارا شد، گفت - یا خلیل این گوسپندان ما را بکار نیست و ما را بآن حاجت نیست. خلیل گفت - اگر ترا بکار نیست و استدن هم در شرط جوانمردی نیست! جبریل گفت - اکنون پرکنده کنیم در صحرا و بیابان تا بمراد خود می‌چرند. و عالمیان تا قیامت بصید از آن منفعت میگیرند، اکنون گوسپندان کوهی که در عالم پرکنده‌اند همه از نژاد آن‌اند، و هر که از آن صید گیرد و خورد تا قیامت مهمان خلیل است، و روزینخور خوان احسان حضرت ملک جلیل است.

اما امتحان وی بجزء او آن بود که - ویرا خواب نمودند بذبح فرزند، و اشارنی از آن رفت و تمامی آن قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله تم. اما امتحان وی به کل وی آن بود که - نمرود طاعی را بر آن داشتند تا آتش افروخت و منجنیق ساخت

تا خلیل را بآتش او کند و خطاب ربانی بآتش پیوسته که - «یا نار کونی برداً و سلاماً»  
 خلیل در آن حال گریستن در گرفت، فریشتگان گمان بردند که خلیل بآن می‌گرید  
 که ویرا بآتش می‌او کنند، جبرئیل در آمد و گفت - لما ذابکى یا خلیل؟ - چرا  
 می‌گریی؟ گفت از آنک سوختن و کوفتن بر منست و نداء حق بآتش پیوسته! یا جبرئیل  
 اگر هزار بارم بسوختی، و این ندا مرا بودی دوست تر داشتمی، یا جبرئیل این گریستن  
 نه بر فوات روح است و سوختن نفس، که این بر فوات لطائف نداء حق است. و گفته‌اند  
 جبرئیل بر او آمد و گفت - هل لك من حاجة؟ هیچ حاجت داری یا خلیل؟ جواب داد  
 - اما اليك فلا - بتو ندارم حاجتی - جبرئیل گفت - بالله داری لاحاله، از وی بخواه  
 گفت - عجب می‌بینم اگر خفته است تا بیدارش کنم یا خبر ندارد تا بیا گاهانم، حسبی  
 من سؤالی علمه بحالی! فریشته بحار و طوفان آمده که یا خلیل دستور باشد استوار باش  
 تا بیک چشم زخم این آتش را به نیست آرم، و بیگانگان را هلاک کنم. خلیل گفت -  
 همه ویرا بندگانش و آفریدگان، اگر خواهد که ایشانرا هلاک کند خود با ایشان تاود،  
 و در آسمان غلغلی در صفوف فریشتگان افتاده که - بارخدا یا در روی زمین خود ابرهیم  
 است که ترا شناسد و به یگانگی تو اقرار دهد، و تو خود بهتر دانی او را می‌بسوزی؟  
 فرمان آمد از درگاه بی‌نیازی که ساکن باشید و آرام گیرید که شما از اسرار این کار  
 خبر ندارید! او خلوت گاه دوستی می‌طلبد، خواهد تا یک نفس بی‌زحمت اغیار در آن  
 خلوتگاه با ما پردازد. ازینجا بود که خلیل را پرسیدند پس از آن که ترا کدام روز  
 خوشتر بود و سازگارتر؟ گفت آن روز که در آتش نمرود بودم، و قتم خالی بود و دلم  
 صافی، و بحق نزدیک و از خلق معزول.

سَقِيًّا لِمَعْبَدِكَ الَّذِي لَوْلَمْ يَكُنْ مَا كَانَ قَلْبِي لِلصَّبَابَةِ مَعْبَدًا  
 چون ابرهیم از کوره امتحان خالص بیرون آمد و اندر گفت «أَسَلَمْتُ صَادِقًا»  
 رب العالمین رقم خلت بروی کشید و جهانیانرا اتباع وی فرمود گفت - «فَأَتَدْعُوا مِلَّةَ  
 إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

النوبة الاولى- قوله تعالى: « قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ »- گوئید ایمان داریم بالله « وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا » و آنچه فرو فرستاده آمد بما « وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ » و آنچه فرو فرستاده آمد به ابراهیم ، « وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ » و به پیغامبران فرزندان یعقوب ، « وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى » و آنچه دادند موسی و عیسی را از نامه و پیغام ، « وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ » و به آنچه دادند همه پیغامبران را از خداوند ایشان ، « لَا نَقْرُبُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ » جدا نکنیم یکی را از پیغامبران از دیگران « وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ »<sup>۱۳۶</sup> و ما ویرا گردن نهاد گانیم . « فَإِنْ آمَنُوا »- اگر جهودان بگروند « بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ » چنان گرویدن که شما گرویدید « فَقَدْ اهْتَدَوْا » و راه راست آمدند « وَإِنْ تَوَلَّوْا » و اگر برگردند « فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ » ایشان در جدائی ستیزند : « فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ » آری کفایت کند ترا الله شغل ایشان « وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ »<sup>۱۳۷</sup> و اوست شنوا و دانا . « صِبْغَةُ اللَّهِ »- راه نمونی الله دانید و سپاس وی بینید و راه وی گزینید « وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً » و کیست نیکور جنده تر (۱) از الله « وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ »<sup>۱۳۸</sup> و ما ویرا پرستگارانیم .

« قُلْ »- رسول من گوی « أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ » بامامی حجت جوئید و خصوصیت سازید در خدا؟ « وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ » و او خدای ماست و خدای شما ، « وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ » کردار ما مارا و کردار شما شمارا ، « وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ »<sup>۱۳۹</sup> - و آنکه مانده چون شما ایم که ما پاک را هان ایم و پاک دلان .

« أَمْ تَقُولُونَ » یامی گوئید « إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ

(۱) نیکو رزنده تر - فی نسخه ج



وَالْأَسْبَاطُ « که ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط » کَانُوا هُودًا « جهودان بودند » أَوْ نَصَارَى « و ترسایان میگویند که ایشان ترسایان بودند » قُلْ « گوی » ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ « شما به‌دانید یا خدا » وَمَنْ أَظْلَمُ « و کیست بیدادگر تر بر خود ؟ » مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ « از آن کس که پنهان کند گواهی که دارد بنزدیک خویش درمبوت محمد « مِنْ اللَّهِ « از خداوند عز و جل » وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا أَعْمَلُونَ<sup>۱۴۰</sup> « و خدای نا آگاه نیست از آنچه شما می‌کنید .

« تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ » ایشان گروهی اند که رفتند و گذشتند ، « لَهَا مَا كَسَبَتْ » ایشانراست آنچه کردند و جزا و کردار خویش دیدند « وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ » و شماراست آنچه کنید و جزا و کردار خویش بینید ، « وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱۴۱</sup> » و شمارا نپرسند از آنچه ایشان کرده اند .

### الجزء الثاني

« سَمِعُوا الشُّفَهَاءَ » - آری گوید گروهی سبک‌خردان و کم‌دانان ، « مِنْ النَّاسِ » ازین مردمان ، « مَا وَلَّيْنَاهُمْ » چه چیز باز گردانید ایشانرا « عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَالِمِيهَا » از آن قبله ایشان که بر آن بودند ، « قُلْ » گوی « لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ » خدا ی راست بر آمدن گاه آفتاب و فرو شدن گاه آفتاب « يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ » راه می‌نماید آنرا که خواهد « إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱۴۱</sup> » سوی راه راست درست .

النُّبُوةُ الثَّانِيَّةُ - قوله تم : « قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ » - الآية ... ابوهريرة گفت - اهل کتاب بزبان عبری **توریه** می‌خواندند و تفسیر آن با مسلمانان می‌گفتند بزبان تازی ، رسول گفت - « لَا تَصَدِّقُوهُمْ وَلَا تَكْذِّبُوهُمْ » و قولوا « آمَنَّا بِاللَّهِ » گفت ایشان راست گوی مدارید و دروغ زن مگیرید راه ایمان شما آنست که گوئید « آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا »

ایمان داریم بالله و آنچه فرو فرستادند بما ، یعنی قرآن ، و آنچه ابراهیم را دادند . از صحیف و آن ده صحیفه بود بروایت ابوذر از مصطفی ، قال ابوذر - قلت یانبی الله فما کانت صحیف ابراهیم ؟ فذکر کلاماً ثم قال فیها علی العاقل ما لیکن مغلوباً علی عقله ان نکون له ساعة یناجی فیهار به وساعة یتفکر بها فی صنیع الله عزوجل ، وساعة یحاسب فیها نفسه فیما قدم و آخر ، وساعة یمخلو فیها لحاجته من الحلال فی المطعم والمشراب . « وَمَا اُنْزِلَ اِلٰی اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْمٰعِیْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطَ » -

وایمان دادیم با آنچه فرو فرستادند . اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان وی ، گفته اند اسباط در فرزندان یعقوب همچون قبائل است در فرزندان اسمعیل ، و اسمعیل پدر نازیان بود ، و اسحق پدر عبرانیان ، و اسمعیل بجود و سخا معروف بود ، ازینجاست که عرب همه با جود و سخا باشند . و اسحق بزهد و عبادت معروف بود از اینجاست که در اهل کتاب زهاد و رهبان بسیار باشند ، و فرزندان یعقوب را اسباط از آن گفتند که بسیار بودند ، و سبط در لغت عرب درختی پر شاخ باشد ، یعنی که ایشانرا شاخه های بسیارست ، چنانکه عرب را قبائل بسیارست ، و آنچه گفت ایشانرا کتاب دادیم و در عداد کتاب داران آورد ، پیغامبران ایشانرا خواهد که در اسباط چهار هزار پیغامبر بودند . و روا باشد که اسباط اینجا بر فرزندان صلب نهند از یعقوب ، که همه پیغامبران بودند و کتاب داران .

« وَمَا اُوتِیَ مُوسٰی وَ عِیْسٰی » - و آنچه به موسی دادند یعنی - توریة و دیگر صحیفه ها ، و به عیسی دادند از - انجیل - « وَمَا اُوتِیَ النَّبِیُّوْنَ مِنْ رَبِّهِمْ » - و آنچه دیگر پیغامبران را دادند - چون زبور داود و صحیف شیت و مانند ایشان . میگوید ایمان آرید بهر چه پیغامبران آوردند از هر چه بود و آنچه دانید و شناسید و آنچه نشناسید که نه همه دانید و شناسید - وعن معقل بن یسار : - قال قال رسول الله « اعملوا بالقرآن واقعدوا به ولا تکفروا بشیء منه ، و آمنوا بالتوریة و الانجیل و الزبور و ما اوتی - النَّبِیُّوْنَ مِنْ رَبِّهِمْ » و یشفیکم القرآن و مافیہ البیان .

ثم قال - « لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ » - جدا نکنیم یکی را از پیغامبران از دیگران بنا استوار گرفتن و ناگرویدن ، چنانکه جهودان و ترسایان کردند .  
 « وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ » - و ما مسلمانانیم والله را گردن نهاد گانیم . چون این آیت فرو آمد رسول بر جهودان و ترسایان خواند ، جهودان چون حدیث عیسی شنیدند منکر شدند او را ، و به نبوت وی اقرار ندادند ، و ترسایان خود غلو کردند و گفتند که عیسی باری نه چون دیگر پیغامبرانست که او پسر خداست پس رب العالمین این آیه دیگر فرو فرستاد و گفت :

« فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا » - گفته اند که مثل اینجا صلت است و زیادت - یعنی بما آمنتُم به ، می گوید اگر ایشان ایمان آرند بآنچه شما ایمان آوردید ، و بگروند گرویدنی چنان شما ، یعنی شما که امت محمداید بکتاب ایشان ایمان آوردید ، اگر ایشان بکتاب شما ایمان آرند راست راهان اند و مسلمانان .  
 « وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ » - و اگر برگردند از مسلمانی و از راه حق ، بر گوشه افتادند و آنچه گفت - « بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ » دلیل است که ایمان و اسلام هر دو یکسانست که همان قوم را میگوید . که ایشانرا گفت « فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » .

« فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ » - آری بسنده کند ترا الله بپاداشت خویش بدیشان را از تو ، و شغل ایشان ترا کفایت کند ، و همچنان کرد که جهودان قریضه و نضیر بودند بعضی را از ایشان بکشتند ، و بعضی را به بردگی بیردند ، و بعضی را از وطن خویش آواره کردند ، و ترسایان فجران بودند که جزیت بریشان نهادند بخواری و مذلت ، « وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » او خداوندی شنواست که گفت همه می شنود ، داناست که حال همه میداند .

قوله تم « صِبْغَةَ اللَّهِ » ای - اتبعوا صبغة الله - میگوید دین الله و سنت

وی گیرید و راه وی جوئید ، - صبغة - رنگ باشد و این در معارضه آن آمد که ترسیان  
فرزند خود را که می زادند بآبی زرد می بر آوردند در شهر عموریه ، و میگفتند . صبغناه  
نصرانیاً - اورا ترسا رشتیم . الله گفت عزّ جلاله - من بتوحید و اسلام رهی را مسلمان  
رستم ، و این صبغة آنست که قرآن بوی اشارت میکند - که « فطرة الله التي  
فطر الناس عليها » و مصطفی گفت - « كل مولود يولد على الفطرة » وعن ابن عباس  
ان النبي صلعم قال - « ان بني اسرائيل قالوا - يا موسى هل يصبغ ربك ؟ فقال موسى  
يا رب هل تصبغ ؟ قال نعم ، انا اصبغ الالوان - الاحمر والابيض والاسود ، والالوان كلها  
فمن صبغی . » وعن ابن عباس ايضاً قال - جاء رجل الى النبي صلعم - فقال يا رسول الله  
ايصبغ ربك ؟ قال - نعم صبغاً لا يصبغ احمر وبيض واصفر واسود .

« وَ مَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً » - و کیست نیکو رزنده تر از الله ، آنکه اقرار  
خواست تا گویند که الله نیکو رزنده تر است ، و ما ویرا پرستکارانیم ، یعنی کیست از  
ما نیکو رنگ تر و ما ویرا بندگانیم . وقال النبي « يؤتى با نعم اهل الدنيا ومن اهل النار  
يوم القيمة فيصبغ في النار صبغة » ثم يقال له - يا بن آدم هل رأيت خيراً قط ؟ هل مرّ بك  
شرّ قط ؟ فيقول - لا والله يا ربّ ما مرّ بي بؤس قط ولا رأيت شدة قط .

قوله تع . . . « قُلْ أَتُحَاجُّونَا فِي اللَّهِ » الآية . . . ای آن خاصمونما فی دین الله -  
مفسران گفتند - این پاسخ جهودانست که ایشان دعوی آشنائی و دوستی حق میکردند  
و خود را به نزدیک الله حقی میدیدند ، گاهی می گفتند - نحن ابناء الله واحباؤه - گاهی  
گفتند - « ان يدخل الجنة الا من كان هوداً او نصارى » و با مصطفی ع و با عرب  
میگفتند ما بخدای نزدیکتریم و اولتریم از شما ، که رسول ما پیش از رسول شما  
بود ، و کتاب ما پیش از کتاب شما بود و دین ما پیش از دین شما بود . رب العالمین  
گفت - ای مهتر ایشانرا جواب ده و بگوی « أَتُحَاجُّونَا فِي اللَّهِ » - الحجّة - ادعاء  
الحق - حجت می جوئید بر من ؟ و دعوی حق می کنید و حق سزای میجوئید ؟ و بر

من غلبه می پیوسید؟ بحق در دین خدای، « وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ » و او خداوند است ما را و شمارا هر دو را دارنده و پروراننده، آنکس بوی اولیتر است که او را طاعت دارست و رسولان ویرا استوار گیر. آنکه گفت - « وَلَنُاْ اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ » ما را کردارهاست و شما را کردارها، و ما در آن کردار خویش مخلص آمدیم، الله را گردن نهاده و بیگانگی وی اقرار داده، و شما مشرکان و دو گوینان اید، پس چونست که باما در دین الله حجت میگیرید؟ و ما نه چون شما ایم. نظیر این آنست که گفت تم و تقدس - « وَ اِنَّ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ لِيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ .. » « و نحن له مخلصون »

« اَمْ يَقُولُونَ » الآية ... بیا و تا هر دو خوانده اند، بقاء قرائت شامی و حمزه و کسائی و حفص و رويس از یعقوب، و خطاب با حاضر است. و بیا قرائت باقی، و فعل غائب است. و بهر دو قرائت حکایت از جهود دانست. میگفتند - پیغامبران گذشته ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان همه - همه بر دین جهودی بودند. و ترسایان میگفتند - نه که بر دین ترسائی بودند رب العالمین رسول خود را گفت ع - « قُلْ ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمَ اللّٰهُ » - گوی این بیگانگانرا که - شما به دانید از کار ایشان و دین ایشان یا الله؟ و بگوی که - الله مرا خبر داد که ایشان نه جهود بودند نه ترسا، بل که مؤمنان بودند بر دین اسلام. پس ایشانرا بر آن گفتن ملامت کرد، که ایشان دانسته بودند و از کتاب خوانده که پیغامبران بر دین اسلام بودند لیکن نهان میداشتند و ظاهر نمی کردند. گفت « وَ مَنْ اَظْلَمُ » کیست ستمکار تر بر خویشتن از آن کس که گواهی دارد دانسته؟ و دادن آن پذیرفته؟ و آن گواهی بنزدیک وی باشد از الله که از کتاب خوانده باشد؟ و بدانسته که این پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد صلعم راست است و درست و دین وی حق، و آنکه آنرا پنهان دارد؟ کیست ازین کس بیداد گرتر و بر خود ظالمتر؟

« وَ مَا لِلّٰهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » - الله غافل نیست از آنچه شما میکنید، آنچه

پنهان میکنند از کتاب خدا میداند، و آنچه ظاهر میکنند از تکذیب میداند، و فردا بقیامت همرا پاداش دهد، بهمه چیز و هیچ فرو نگذارد.

قوله تم - : « تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ... » الآية ... از بسیاری کسبه تفاخر می کردند پدران و گذشتگان خویش، و دین ایشان می پسندیدند و رامایشان میرفتند و میگفتند - « اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَآتَانَا عَلَى آثَارِهِم مَّقْتَدُونَ » - رب العالمین ایشان را باین آیت از آن بازداشت - گفت ایشان قومی اند که رفتند و گذشتند نه شما را از کردار ایشان پرسند، و نه ایشانرا از کردار شما، بل که همه را از کردار خود پرسند و بکردار خود گیرند، همانست که جائی دیگر گفت - « وَان لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » وقال تم « وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى » و هر چند که این آیت از روی ظاهر یکبار گفت اما از روی معنی در آن تکرار نیست که امت در آیت پیش پیغامبران را میخواهد ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب، و درین آیت اسلاف جهودان و ترسیانرا میخواهد، پدران ایشان که بر ملت ایشان بودند.

« سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ » - این سفهاء مشرکان مکه اند، و جهودان مدینه، و سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی از اول در مکه روی بکعبه داشت در نماز کردن پس چون هجرت کرد به مدینه او را فرمودند - تا روی بقبله جهودان آرد، یعنی بیت المقدس، پس چون روزگاری برآمد دیگر بار او را فرمودند تا بقبله خود باز آید، و روی فرا کعبه کند. مشرکان گفتند - محمد قبله پدران بگذاشته بود و اکنون باز آمد، چنان دانیم که بدین پدران که بگذاشته است نیز باز آید، الله تم این آیت فرو فرستاد که « سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ » آری این جاهلان و سبک خردان از مردمان مکه ترا منکر میشوند باین برگشتن از قبله بقبله دیگر، تو ایشانرا جواب ده و بگوی.

« لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ » - جهان همه خدایراست، هم مشرق که کعبه سوی

آنست، هم مغرب که بیت المقدس سوی آنست. چنانک فرماید - اورا فرمانبردارم و گردن نهادم.

«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» راه نماید اورا که خواهد برادر است و دین پاک و کیش پسندیده و قبله حق.

### فصل

بدانک در قرآن ذکر مشرق و مغرب بر سه وجه آید :- یکی بلفظ واحد چنانک درین سوره گفت بدو جایگه - «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ». جای دیگر گفت - «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». وجه دوم بلفظ تثنیه گفت، چنانکه در سورة الرحمن است - «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ». وجه سوم بلفظ جمع است چنانک در سورة المعارج گفت - «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ». اما آنچه بلفظ واحد گفت مراد بآن یکسوی جهان است که آنرا مشرق گویند و مغرب سوی دیگر، و آنچه به تثنیه گفت - مشرقین یکی مشرق تابستانی است، جای برآمدن آفتاب آن روز که آفتاب بسر حمل شود دیگر مشرق زمستانی جای برآمدن آفتاب آن روز که آفتاب بسر میزان شود. و مغربین آن دو مغرب اند که در مقابلۀ این دو مشرق افتادند. و آنچه مصطفی ع گفت «ما بین المشرق والمغرب قبله» - معنی آنست که چون مغرب تابستانی بر راست خویش گذاری، و مشرق زمستانی بر چپ خویش، روی تو بقبله باشد. و این اهل مشرق راست علی الخصوص. اما آنچه بلفظ جمع گفت و ذلك فی قوله - «رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» آن صد و هشتاد مشرق اند، نود در تابستان و نود در زمستان، و صد و هشتاد مغرب در مقابلۀ آن. هر روز که آفتاب می برآید بمشرق برمی آید و بمغربی که مقابلۀ آنست می فروشد. و شرح این از گفتار اهل خبرت درین صنعت آنست - که آفتاب را مشرقهاست و مغربها و اول مشرقها آن مشرق تابستانی است جای برآمدن آفتاب، در درازترین روز از سال آنکه که آفتاب بر سر طان شود، و آن نزدیک است بمطلع سماك رامج، و آخر مشرقها مشرق زمستانی است - جای برآمدن آفتاب در کوتاهترین روز از سال، آنکه که آفتاب بجبدی شود. و آن نزدیک است بمطلع قلب العقرب و از مشرق تابستانی تا مشرق

زمستانی نود درجه است. هر روز آفتاب بدرجه دیگر برآید. و میان این و آن مشرق استوا است. آنکه که آفتاب بحمل شود در بهار، و بمیزان شود در مهرگان. و اول مغربها مغرب تابستانی است، جای فروشدن سماک راجح، و آخر مغربها مغرب زمستانی است جای فروشدن قلب عقرب، و میان این و آن مغرب استوا است، حمل و میزان و آن هم نود درجه است، هر گه که آفتاب بدرجه سوی جنوب یا شمال میل کند در طلوع، همچنان در مغرب میل کند در غروب، پس کسی که اول مشرق تابستانی پس پشت خویش دارد و آخر مغرب زمستانی پیش روی خویش - روی وی بقبله باشد، و همچنین اول مغرب تابستانی بر دست راست گذارد، و آخر مشرق زمین زمستانی بر چپ روی وی بقبله بود. و اگر اول مشارق بر است خویش گذارد و آخر مغارب بر چپ خویش، روی وی بشام باشد.

النوبة الثالثة - قوله تع: « قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ .. » الآية .. - فرمان خداوند

عالم است، خداوندی سازنده، نوازنده، داننده دارنده، بخشنده پوشنده، دلگشای، رهنمای، سرآرای، مهرافزای، غالب فضل، ظاهر بذل، سابق مهر، دائم ستر، خداوند جهان، دانای آشکارا و نهان، دایم بشنای خود، قائم بسزای خود، نه افروود و نه کاست، همه آن بود که وی خواست، فرمان داد بمؤمنان فرمانی لازم و حکمی واجب و صیّتی بسزا، و به حق پیدا، بزبان کرم با خیرالامم، که « قُولُوا » گوئید رهیکان من، بندگان من، و چون گوئید از من گوئید، و چون خوانید مرا خوانید، همه حدیث من کنید، عهد من در جان گیرید، ایمان بمن آرید، مهر من در دل دارید، سخن من گوئید، که من نیز در ازل حدیث شما کردم، سخن شما گفتم، عطر دوستی شما سرشتم، رحمت خود را از بهر شما نبشتم.

نو همه از مهر من آری حدیث      من همه از عشق تو گویم سخن

« قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ » - ای پیغامبر که سید سادات و سرور کائنات توئی، گزیده

عالمیان و خاتم پیغامبران توئی، وای امتی که بهترین امتان گذشته شما اید، ایمان آرید بهر چه پیغامبران گذشته گفتند و رسانیدند از نامه و پیغام ما، و امت ایشان



خواندند و بدان گرویدند. تا هر شرفی و کرامتی که بجملگی ایشانرا بود تنها شمارا بود. این امت پیغام حق نیوشیدند و بحکم فرمان برفتند و گردن نهادند، و بهمه ایمان آوردند. رب العالمین ایمان ایشان بپسندید، و برجهانیان جلوه کرد و گفت «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ» آنکه همه را زیر علم مصطفی ع درآورد و اتباع وی گردانید. مصطفی از آن خبر داد گفت - «آدمُ و مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ» - و امت ویرا بر گذشتهگان پیشی داد و گفت - «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» او لَكَ الْمُقَرَّبُونَ». و رسول گفت: - «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ».

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا» - الآیه .. ای سید خافقین و رسول ثقلین! این کارها همه در پی تو بستیم، وجهانیانرا اتباع تو فرمودیم، خادمان ترا عهدنامه محبت نوشتیم، و در محل نظر خود آوردیم، و مخالفان ترا در هدیه مذلت و مهانت اوکنیدیم، مَنْ خَالَفَكَ فَهُوَ فِي شِقِّ الْأَعْدَاءِ، و مَنْ خَدَمَكَ فَهُوَ فِي شِقِّ الْأَوْلِيَاءِ، هر که ترا خواست او را خواستیم و بخود راه دادیم، و هر که برگشت او را سوختیم و بینداختیم، - مَنْ يَطْعِ الرُّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ - ای مهتر! از برگشتن این بیگانگان و ناسزاگفتن ایشان دل تنگ مدار، که ما شغل ایشان ترا کفایت کنیم، و رنج ایشان از تو باز داریم، «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ» - آنکه قومی آریم برنگ تو حید برآورده، و بصفت دوستی آراسته، وَ صِبْغَةُ اللَّهِ بستر ایشان پیوسته، این صِبْغَةُ اللَّهِ رنگ بی رنگی است، هر که از رنگ رنگ آمیزان پاك است بصِبْغَةُ اللَّهِ رنگین است.

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خردای نداشت پس چون که بصِبْغَةُ اللَّهِ رسید، هر که بوی بازافتد او را برنگ خود کند. چنانکه کیمیا مس را و آهن را برنگ خویش کند، و عزیز گرداند. اگر بیگانه بوی باز افتد آشنا گردد، و گرعاصی بازافتد مطیع شود. و درین باب حکایات مشایخ بسیار است. منها - ما حُكِيَ عَنْ اِبْرَاهِيمَ الْخَوَاصِ، قال - دخلتُ الباديةَ مرّةً فرأيتُ نصرانياً على وسطه زنارٌ، فسألني الصّحبة، فمسينا سبعة أيام. فقال - يا راهب الحنيفية! هات

ما عندك من الانبساط ! فقد جعنا - فقلت الهی لا تنفض حنئی فی هذا الكافر، فرأيت طبقةً عليه خبز و شواء و رطب و كوز ماء . فاكلنا و شربنا و مشينا سبعة ايام . ثم بادرت و قلت - يا راهب النصرارى هات ما عندك ، فقد انتهت النوبة اليك ، فاتكأ على عصاه و دعا فإذاً بطبقين عليهما اضعاف ما كان على طبقى ، قال - فتحيرت و تغيرت و ابیت ان آكل فالح على ، فلم اجبه فقال - كل فانى مبشرك ببشارتين - احديهما اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله ؛ و حل الزنار . والاخرى انى قلت - اللهم ان كان لهذا خطر عندك فافتح على بهذا ، ففتح . قال - فاكلنا و مشينا و حج واقمنا بمكة سنة ثم انه مات فدفن بالبطحاء رحمه الله .

قوله - « قُلْ أَتُحَاجُّونَنِي فِي اللَّهِ » - میگوید - ای پیغامبر ما ! ای رسول و فرستاده ما ! ای سفیر در گاه ما ! ای باز مملکت ما ! ای دلال شریعت ما ! ای شفیع مجرمان ، و ای خانم پیغامبران ، آن بیگانگان را گوی - « أَتُحَاجُّونَنِي فِي اللَّهِ » چه خصومت سازید با ما ؟ و چه پیکار کنید با مادر الله ؟ و او خداوند ما و شماست خداوندی او همه را لازم ، و اقرار دادن بیگانگی و پادشاهی او بر همه واجب ، آنکه شمارا این چه سود دارد که گوئید ، وجه بکار آید چون نشان بندگی برخود نه بینید ، و رقم اخلاص برخود نیابید ، دانید که عود چون در جمر نهند تا آتش در آن نزنند بوی نهد ، چون بزبان گفتید - « رَبَّنَا وَ رَبِّكُمْ » - آتش اخلاص باید که در آن زیند تا بوی توحید بیرون دهد . ای مهتر کائنات ! - منت ما برخود فراموش مکن ، و از نواخت و اکرام ما برخود ایشانرا خبر کن و گوی - « وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ » ما پاک راهانیم و پاک دلان ، اورا پرستگاران و گردن نهادگان ، و بیزار از انباز و انباز گیران . گفته اند که جمله شرایع سه چیز است :- یکی اقرار بوجود معبود ، دیگر عمل کردن از بهر وی ، سدیگر اخلاص . رب العالمین گفت ای محمد ! ایشانرا گوی اگر در اقرار و عمل مارا مشارکید ، در اخلاص مشارک نه آید ، و کار اخلاص دارد و بناء دین بر اخلاص است ، و رستگاری در اخلاص است ، روش اخلاص در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر ، چنانکه گوهر بی کسوت و رنگ سنگی بی قیمت باشد ، عمل بی اخلاص جان کندن بی ثواب باشد . خداوند عز و جل

از بندگان خویش در دین اخلاص درخواست است. گفت « و ما امرنا إِلَّا ليعبدوا اللَّهَ مخلصين له الدين » - و گوهر اخلاص جز در صدف دل نهاده اند و در دریای سینه، پس زنده دلی باید نخست تا آنکه اخلاص از وی درست آید. يقول تم - « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ \* ». و قال بعضهم - دخلت على سهل بن عبد الله يوم الجمعة قبل الصلوة، فرأيت في البيت حية - فجعلت أقدم رجلا وأخر آخرى، فقال - ادخل لا يبلغ أحدٌ حقيقةَ الإيمان و على وجه الأرض شيءٌ يخافه. ثم قال - هل لك في صلوة الجمعة؟ فقلت - بيننا وبين المسجد مسيرة يوم وليلة. فاخذ بيدي فما كان إلا قليلاً حتى رأيت المسجد قد دخلنا وصلينا الجمعة، ثم خرجنا فوقف ينظر إلى الناس، وهم يخرجون. فقال - اهلُ لاله الا لله كثيرٌ والمخلصون منهم قليلٌ.

النوبة الاولى - قوله تم: « وَكَذَلِكَ » - همچنین « جَعَلْنَاكُمْ » شما را گروهی

کردیم « وَسَطًا » بهینه گزیده، « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ » تا گواهان باشید پیغامبران را، « عَلَي النَّاسِ » بر مردمان از ائمتان ایشان، « وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » و رسول شما بر شما گواه، « وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ » و نکردیم ترا آن قبله « الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا » آنك تَواوَل بر آن بودی « إِلَّا لِنَعْلَمَ » مگر که بدانیم و به بینیم « مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ » آن کیست که بر پی رسول می رود « مِنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ » از آن کس به پس می باز گردد و با پاشنه می نشیند، « وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً » و آن از قبله بقبله گشتن کاری بزرگ و گران بود « إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ » مگر بر ایشان که الله دل ایشانرا راه نمود و بر راستی بداشت، « وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ آيَاتِنَا » والله تباه کردن ایمان شما را نیست « إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ »<sup>۱۴۳</sup> الله بمردمان مهربان است بخشاینده سخت مهربان.

النوبة الثانية - قوله تم: « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا... » - گفته اند -

این آیت عطف بر آن است که گفت «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا» ای کما اصطَفینما ابراهیم و ذرّیّته «كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» ای خیاراً عدلاً - و تحقیق آنست که این «كَذَلِكَ» در جای آفرین نهاده اند، چنانچه پارسی گویان گویند چیزی ستودنی را که «چنان است». - شما را گروهی کردیم ای امت محمد «وسطاً» - بهینه و گزیده. و ازین گشاده تر آنست که گفت - «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و عرب بهینه هر چیز را وسط خوانند، و میان مرغزار که آب و گیاه بیشتر بود و نیکوتر وسط گویند، و مرد بهینه تر را - وسیط - خوانند و - اوسط - خوانند قال الله تم - «قال اوسطهم» ای خیرهم و اعدلهم.

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» - چون ایشانرا اهل شهادت گردانید، صفت عدالت در پیش داشت که عدالت قرین شهادت است. یعنی - لتشهدوا علی الامم بتبلیغ الرسالة يوم القيمة، و یكون الرسول علی صدقکم شهیداً، ای معدلاً مزکیالکم. گفت از آن شما را عدلاً خواندیم و بهینه امت کردیم تا فردای قیامت پیغامبرانرا گواهی دهید بر امان ایشان، که ایشان پیغام حق رسانیدند و امت نپذیرفتند و براست نداشتند. پس چون امت محمد پیغامبرانرا گواهی دهند بتبلیغ رسالت آن قوم که بر ایشان گواهی دهند گویند - بچه دانستید و شما از ما پس بودید؟ و ما را نیاقتید و ندیدید؟ جواب دهند «باخبار الله ایانا فی کتابه الناطق علی لسان رسوله الصادق». هر چند که معاینست شما را ندیده ایم، اما در کتاب خدا خوانده ایم و از رسول حق شنیده ایم، و از سنت وی دانسته ایم، که ایشان پیغام رسانیدند و شما نپذیرفتید - آنکه رسول خدا ایشانرا تزکیت کند و بعدالت ایشان گواهی دهد. این آیت دلیل است که علم عین شهادت است، و اقامت آن بی اقرار مشهود علیه درست است. که رب العالمین شهادت این امت بر پیشینیان اثبات کرد بمجرد علم ایشان از کتاب و سنت، و ایشانرا تا دیده و اقرار ایشان ناشنیده و گفته اند - شهید - اینجا بمعنی - رئیس - است چنانکه جای دیگر گفت «و ادعو شهداءکم» ای رؤسائکم<sup>۱</sup> - پس معنی آن باشد که درین گواهی دادن بر شما و مهتر شما

**مصطفی** است، او باشما گواهی دهد - فذلك قوله « و يكون الرسول عليكم شهيداً »  
و يشهد لذلك ما روى عن **ابى سعيد الخدرى** قال قال **رسول الله** يدعى **نوح** يوم القيمة  
فيقال هل بلغت؟ فيقول نعم - فيدعى قومه، فيقال هل بلغكم؟ فيقولون ما ائانا من نذير  
وما ائانا من احذر فيقال له - من شهودك؟ فيقول **محمد** وامته فيدعون ويشهدون انه قد  
بلغ. قال فذلك قوله « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا » و روى **جابر عن النبي**  
انه قال - انا وامتي يوم القيمة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس احد الا ودا انه  
منا، و ما من نبى كذبه قومه الا ونحن شهداؤه انه بلغ رسالات ربه.

قوله تم « وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا » - نكرديم ترا آن قبله كه اول  
بر آن بودى، يعنى **صخرة بيت المقدس** - مگر آنرا تا آنكه ترا از آن باز گردانيد  
بقبله ديگر، تا بدانيم وبه بينيم كه آن كيست كه بر پي رسول ميرود چنانكه او ميرود  
و حق مى پذيرد چنانكه حق ميگردد. و آنكس را باز بينيم از آن كس كه به پس  
باز مى گردد. و روا باشد كه باين قبله - **كعبه** - خواهد، يعنى كه نكرديم ترا آن  
قبله كه امروز تو بر آنى، مگر تا به بينيم. علم اينجا در موضع رؤيت است. اهل معالى  
گفتند اين كلمه تقرير راست نه استفادت را. ميگويد - آنرا كرديم تا آنچه معلوم  
ماست شما را مقرر شود، و پيدا گردد، اين چنانست كه كسى گويد - آتش هيزم را  
سوزد، ديگرى گويد نه سوزد، او جواب دهد كه هيزم بيار و آتش در آن زن تا  
بدانيم كه مى سوزد يا نه. يعنى كه تا آنچه من دانسته ام بنزدك تو مقرر شود. معنى  
ديگر گفته اند - « اِلَّا لِنَعْلَمَ » يعنى لنعلم **محمد** « مَنْ يَتَّبِعْهُ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ  
عَقِبَهُ » فاضاف علمه الى نفسه تفضيلاً له وتكريماً، كقوله تم « فلما آسفونا انتقمنا  
منهم » و كقوله - « يؤذون الله و رسوله » و نظائرهما.

قوله تم - « وَ اِنْ كُنْتُمْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلَيَّ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ » - رب العالمين  
گواهی بداد كه ایشان بر پي رسول رفتند و بهر دو قبله نماز كردند، تحويل قبله  
بریشان گران نیامد، و در كار رسول در حيرت و تردد نيفتانند، گواهی داد الله كه

ایشان راست راهان اند و بحق راه بران، و ایشانرا این فضیلتی بزرگوارست و کرامتی تمام. قوله - «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» - ای صلواتکم الی القبلة الاولى - سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند - اگر قبله حق کعبه است پس ایشان که نماز بیت المقدس کردند همه بر ضلالت اند، و ایشان که در آن روزگار فرو شدند - چون اسعد بن زرارة و براء بن معرور - بضالت فرو شدند. الله تع گفت در جواب ایشان «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» - الله تع تباه کردن ایمان شما را نیست، که آنچه کر دید از نماز بیت المقدس حق بود و راست، و به نزدیک الله محفوظ و ثواب آن حاصل. قال اهل المعانی - «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» یعنی انصرافکم مع الیهی حیث صر فکم لیمحص ایمانکم، فلا یضیعه الله دون آن یكون محفوظاً عنده حتی یجزیکم به - گفت این فرمان برداری شما و از قبله بقبله باز گشتن، بر متابعت رسول، الله تع آنرا ضایع نکند بل که آن را می پسندد، و بنزدیک خویش میدارد تا فردا که شمارا بآن ثواب دهد، «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» - رداست بر مرجیان که گفتند - عمل از ایمان نیست. وجه دلالت آنست که رب العزة اینجا نمازرا ایمان خواند، و نماز عمل بنده است، اگر از ایمان نبودی رب العزة آنرا ایمان نخواندی، مذهب اهل حق آنست که ایمان يك اصل است از سه چیز مرکب :- از قول و عمل و نیت. بروفق سنت، تا این سه چیز بهم جمع نشود آن اصل ثابت نگردد، مثال این نفس آدمی است مرکب از سه چیز - از - سر و جوارح و دل - تا این سه چیز بهم نبود نفس تمام نخوانند، چون یکی از این سه بیفتاد اسم نفس از وی بیفتاد. قول از ایمان بمنزلت سرست از نفس، و عمل بمنزلت جوارح، و نیت بمنزلت دل. چون این هر سه خصلت بر موافقت سنت بهم آمد اسم مؤمنی بحقیقت بروی افتاد. اما چون از وی پرسند که مؤمنی تو؟ ادب سنت چنانست که گوید - «أَنَا مُؤْمِنٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، أَنَا مُؤْمِنٌ أَرْجُو» و این استئنا نه از بهر آنست که در ایمان و توحید وی شک است لکن خوف خاتمت راست، و اتباع سلف صالحین و ائمه دین را، مصطفی ع گفت - «مَنْ قَالَ أَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا فَهُوَ مُنَافِقٌ حَقًّا»

و عمر خطاب گفت - « من قال اَنَا مؤمنٌ حقاً فهو كافرٌ حقاً » - سفیان ثوری گفت - « الناسُ عندنا مؤمنونَ في الاحكام والموارث ، ولاندری ما هم عند الله » و در قرآن و در اخبار صحاح دلائل فراوانست که اعمال بنده از ایمانست ، و در ایمان هم زیادت و هم نقصان است ، و استثناء در آن شرط آنست . و مذهب مرجی باطل و طغیان است .

**ابودرغفاری** از **رسول خدا** پرسید که ایمان چیست ؟ **رسول** این آیت برخواند - « لیسَ البرَّ انْ تُؤلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ .. » الی آخر آیه - درین آیت نماز و زکوة و نواخت درویشان و صلت رحم و وفاء عهد و صبر در بأساء و شدت از جمله ایمان شمرد ، و جای دیگر غذا کردن در مال و در نفس ایمان خواند و گفت « انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله » . جای دیگر استیذان از **رسول** خدای از ایمان شمرد ، فقال نعم « انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله واذکانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنه » و **مصطفی** ص گفت « الایمان بضعٌ و سبعون باباً ، ادناه امانة الاندی عن الطريق ، و ارفعه قول لاله الا الله » و قال « الوضوء شطر الایمان » ، و قال - « ان من تمام الایمان لحسن الخلق » و سألہ رجلٌ - ما الایمان ؟ . فقال - « الصبر و السماحة » . و قال « الایمان نصفان - نصفٌ صبرٌ و نصفٌ شکرٌ » و جاء رجلٌ الی **رسول الله** بأمة له سوداء فقال - یا **رسول الله** علی رقبته مؤمنه تجزی هذه عني قال - تشهدین ان لاله الا الله ، و انی عبد الله ورسوله و تصلین الخمس و تصومین شهر رمضان ؟ قالت نعم ، قال - اعتقها فانها تجزی عنک . درین آیات و اخبار دلالت روشن است که اعمال بنده عین ایمانست و اجزاء آنست ، ایمان خود نه یک جزء است تنها چنانک **مرجی** گفت ، بلکه جزو هاست و آنرا شاخه است از اعمال و طاعات بنده ، چنانک در اعمال می افزاید ایمان وی می افزاید ، و چنانک معصیت می افزاید ایمان وی می کاهد . و **مرجی** که گفت ایمان یک جزء است و آن قولست بی عمل ، لاجرم گوید میان خلق در ایمان تفاضل نیست ، و گوید - ایمان فریشتگان و پیغامبران و ایمان اهل فسق و فساد یکسانست . که در آن تفاوت نیست ، و در آن زیادت و نقصان نیست ، و اگر کسی نماز و روزه و زکوة و حج بگذارد و زنا و

دزدی کند و خر خورد، چون کلمه شهادت گفت بزبان، و ایمان بغیب داد بدل، مرّجی میگوید - ایمان این کس تمام است، و اگر گوید - انا مؤمنٌ حقاً - این سخن ازوی راست است. و بدانک این معتقد بر خلاف قول خدا و رسول است، و مکابره اسلام است و تهاون در دین است. و مرّجی بر زبان هفتاد پیغامبر ملعونست و از شفاعت مصطفی محروم است: و بذلك يقول النبی - المرّجّة ملعونةٌ علی لسان سبعین نبیاً - وقال - صنفان من امتی لانیالهما شفاعتی یوم القيمة المرّجّة و التقدریة. وقال سعید بن جبیر - المرّجّة یهودٌ هذه القبلة.

ثم قال فی آخر الآیة - « إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ » - حجازی و شامی و حفص - رَوُّف - باشباع همزه بر وزن فعولٌ خوانند و به يقول الشاعر - :  
 تطیع رسولنا و تطیع ربّاً  
 هو الرحمنُ کانَ بنارِؤفاً  
 باقی بتخفیف همز خوانند رَوُّفٌ و به قال جریر -

تری للمسلمین علیک حقّاً  
 کفعل الوالدِ الرَوُّفِ الرحیم

رَوُّف و رحیم دو نام اند خدا را عزوجل بمعنی رحمت وی بر آفریدگان و مهربانی وی بریشان، و رَوُّف بناء مبالغت است و در معنی رحمت بلیغ تر، یعنی سخت مهربانست و بخشاینده بر بندگان، و معنی رحمت نه ارادت نعمت است - چنانک اهل تأویل گفته اند بل که ارادت نعمت صفتی دیگر است، و رحمت و مهربانی صفتی دیگر، والله نعم بهردو موصوف و بهردو صفت باینده. قال النبی « ان الله سبحانه ارحم بعبدہ من الوالدة بولدها »

النوبة الثالثة - قوله تم: « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا » - خداوند حکیم

پادشاه علیم، که حدوث کائنات بقدرت و ایجاد اوست، وجود حادثات بعزت و اظهار اوست، قوام زمین و سماوات بداشت اوست، محدثات را بیافرید، و از محدثات جانوران را برگزید و از جانوران آدمیان برگزید، و از آدمیان مؤمنان را برگزید، و از مؤمنان پیغامبران را برگزید، و از پیغامبران مصطفی را برگزید و امت ویرا بر امتهای پیشینه برگزید. مصطفی ع ازینجا گفت. « بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقراً حتی



كنت من القرن الذي كنت فيه» وقال صلعم «ان الله عز وجل اختار اصحابي على جميع العالمين سوى النبيين والمرسلين. واختار من اصحابي اربعة فجعلهم خيرا واصحابي و في كل اصحابي خير». **ابابكر** و **عمر** و **عثمان** و **علياً** - واختار امتي على سائر الامم فبعثني في خير قرن. ثم الثاني ثم الثالث تترى، ثم الرابع فرادي، مفهوم خبر آنست كه **مصطفی** ع بهينه آدميان است، و گزيده جهانيان است، و پيشرو خلقان، آرايش جهان، وزين زمان، چراغ زمين و بدر آسمان، پناه عاصيان، و شفيع مجرمان، سيد همه رسولان، و خاتم ايشان. پس از **مصطفی** بهينه همه خلق **ابوبكر** صديق است كه رب العالمين مسند امامت او بر تخت شريعت **مصطفی** نهاد، و اخلاص و صدق مستقر عبوديت او گردانيد، و تو كل و يقين مرتب دار ولايت او ساخت، و پس ازو بهينه خلق عمر **خطاب** است، كه رب العالمين عنان انخفاص و ارتفاع احكام در كف كفايت او نهاد، و طراز ولايت او بر ناصيه ملت كشيد، و از سياست و هيبت او دود شرك و اطى ادبار خود شد. و پس از **عمر خطاب** بهينه خلق **عثمان** عفان است، كه رب العالمين بساط توقير و حرمت او بهفت آسمان نشر كرد، و در عهد دولت او انوار اسلام در مشارق و مغارب ارتفاع گرفت، و پس از **عثمان** بهينه خلق على **مرضى** عليه السلام است كه رب العالمين حقائق شريعت و شواهد طريقت بسيرت و سريرت او مكشوف كرد، و تو كل و تقوى شعار و دنار او گردانيد **مصطفی** هر يكى را از اين سادات و خلفا مرتبتى نهاد، و خاصيتى داد **صديق** را گفت - «يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان الاكبر - قيل يا رسول الله وما الرضوان الاكبر؟ قال يتجلى الله عز وجل يوم القيمة لعباده المؤمنين عامةً ويتجلى لابي بكر خاصة.» و **فاروق** را گفت - «لو كان بعدى نبي لكان **عمر بن الخطاب**» و **عثمان** را گفت - «لكل نبي رفيق و رفيق في الجنة **عثمان** و **علي** را گفت عليه السلام «انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدى» «انت مني وانا منك» و جمله ياران را بر عموم گفت «ما من احد من اصحابي يموت بارض الا يبعث قائداً و نوراً لهم يوم القيمة» وقال «مثل اصحابي في امتي كالملح في الطعام لا يصلح الطعام الا الملح» وقال الله في اصحابي الله في اصحابي! لا تتخذوهم عرضاً من بعدى فمن احبهم فبحبتي احبهم، و من ابغضهم

فبعضی ابغضهم ، ومن آذاهم فقد آذانی ، ومن آذانی فقد آذى الله ومن آذى الله فيوشك أن يأخذه » وقال صلعم : - « لاتسبوا اصحابی فوالذى نفسى بيده لو أن أحدكم انفق مثل أحد ذهباً بلغ مداحدهم ولا نصفاً » این خود صحابه را گفت علی الخصوص ، وجهه امت را گفت : « ما من امة الا وبعضها فى النار وبعضها فى الجنة وامتى كلها فى الجنة » . وقال : « الجنة حرمت على الانبياء حتى ادخلها و حرمت على الامم حتى تدخلها امتى » وقال : « ان امتى امة مرحومة ، اذا كان يوم القيمة اعطى الله لكل رجل من هذه الامة رجلاً من الكفار ، فيقول هذا فداؤك من النار » وعن انس قال - « خرجت مع رسول الله فاذا بصوت يجيئ من شعب فقال يا انس انطلق فانظر ما هذا الصوت ؟ قال - فانطلقت فاذا برجل يصلى الى شجرة ويقول اللهم اجعلنى من امة محمد المرحومة المغفور لها ؛ المستجاب لها ، المثاب عليها ، فاتيت رسول الله فاعلمته ذلك ، فقال - انطلق فقل له ان رسول الله يقرئك السلام و يقول من انت ؟ فاتيته فاعلمته ما قال رسول الله . فقال : اقرأ رسول الله منى السلام وقل اخوك الخضر يقول - ادع الله ان يجعلنى من امتك المرحومة المغفور لها المستجاب لها ، المثاب عليها » « وقيل لعيسى يا روح الله هل بعد هذه الامة امة ؟ قال نعم . قيل - واية امة ؟ قال امة احمد . قيل : يا روح الله وما امة احمد ؟ قال علماء حكماء ابرار اتقياء كانوا منهم من العلم انبياء ، يرضون من الله باليسير من الرزق ويرضى الله منهم باليسير من العمل ، يدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله . » این شرفها و کرامتها که رب العزة امت احمد را داد نه از آنست که ایشان را سابقه طاعتی است یا حق خدمتی ، که از ایشان خود آن خدمت نیاید که الله را بشاید ، و نه نیز خداوندی و پادشاهی الله را از طاعت ایشان پیوندی درمی یابد ، هر نواخت که کرد بفضل خود کرد ، هر چه داد بکرم خود داد ، هر چه ساخت بر حمت و مهربانی خود ساخت ، که او خداوندی است به بنده نوازی معروف ، و بمهربانی موصوف اینست که گفت - تعالی و تقدس در آخر آیت ، - ورد « إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ » الله بر بندگان بزرگ بخشایش است و همیشه مهربان ، بخشایش خلق گاه گاه است و بخشایش حق جاودان ، و نشان بخشایش و مهربانی حق آنست که بنده را توانائی معصیت ندهد و فرا سر گناهش نگذارد ، تا بنده مستوجب عقوبت نگردد . و این در

باب رحمت بلیغ تر است از غفران معصیت ، یا پس بنده را فرا معصیت گذارد و آثار ذلت در ظاهر وی بگذارد ، تا خلق از وی نفرت گیرند آنکه سابقه رحمت در حکمت ازلیت در رسد ، و او را دست گیرد . و درین معنی حکایت آرند از ایوب سختیانی که گفت - در همسایه من مردی شری بود آثار زلت و معصیت بر ظاهر وی پیدا ، و من از وی بغایت نفور بودم ، تا بعاقبت از دنیا بیرون شد . گفتا - چون جنازه وی برداشتند من بگوشه باز شدم ، نمیخواستم که بروی نماز کنم ، پس مردی دیگر آن شری را بخواب دید بر حالتی نیکو و بر هیئتی پسندیده ، پرسید که - الله با توجه کرد ؟ گفت - بر رحمت خود بیمار زید ، و از من آن نا هموارها در گذاشت . آنکه گفت - ایوب عابد را بگو « لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکم خشية الانفاق » - و باشد که اسباب محنت گرد بنده در آرد ، و درهای راحت و سلوت بر وی فرو بندد ، تا بنده را چون نومیدی پدید آید آنکه در رحمت و رأفت بوی بر گشاید ، چنانکه رب العزة گفت - « و هو الذی ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته » . و فی هذا المعنى يحكى عن بعض الصالحين قال - رأيت بعضهم فى المنام فقلت له ما فعل الله بك ؟ فقال وزنت حسناتى وسيأتى فرجحت السيئات على الحسنات ، فجاءت صرة من السماء وسقطت فى كفة الحسنات فرجحت فحلت الصرة فاذاً فيها كفى تراب القية فى قبر مسلم ، سبحانه ما اراه بعد !!

النوبة الاولى - قوله تعالى : « قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِى السَّمَاءِ » - می بینیم

گشتن روی تو در آسمان « فَلَنَوَلِّينَاكَ » ما ترا گردانیم « قِبَلَةَ تَرْضَاهَا » بآن قبله که می خواهی و می پسندی ، « فَوَلِّ وَجْهَكَ » روی گردان « شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » بسوی مسجد حرام « وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ » و شما که امت و بید هر جا که باشید « فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ » رویهای خویش سوی آن می گردانید ، « وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ » و اینان که ایشانرا نامه دادند « لَيَعْلَمُونَ » نیک میدانند « إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ

رَبِّهِمْ» که این قبله گردانیدن حق است و راست از خداوند ایشان «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»<sup>۱۴۴</sup> «والله ناگاه نیست از آنچه ایشان میکنند.

«وَلَكِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» و اگر آری باینان که ایشانرا کتاب دادند «بِكُلِّ آيَةٍ» هر معجزه و هر نشانی که ایشان خواهند «مَاتِعُوا قِبَلَتَكَ» ایشان پی نخواهند برد بقبله تو، «وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ» و نه تو بقبله ایشان پی خواهی برد، «وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ» و نه جهود بقبله ترسا و نه ترسا بقبله جهود «وَلَكِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ» و اگر تو پی بری بپایست و پسند ایشان «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغام «إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»<sup>۱۴۵</sup> تو آنگه از ستمکاران باشی برخویشتن.

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»- ایشان که ایشانرا نامه دادیم «يَعْرِفُونَهُ» می شناسند محمد را (به پیغامبری) «كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» چنانك پسران خویش را می شناسند «وَإِنْ قَرِيقًا مِنْهُمْ» و گروهی از دانشمندان ایشان «لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ» گواهی راست پنهان میدارند «وَهُمْ يَعْلَمُونَ»<sup>۱۴۶</sup> و ایشان میدانند.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» این روی بکعبه کردن راست است و درست از خداوند تو «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ»<sup>۱۴۷</sup> نگر تادر گمان افتیدگان نباشید.

النوبة الثانية - قوله تعالى: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» الآية...

این آیت از روی معنی مقدم است بر «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ» که تا قبله با کعبه نگردانیدند ایشان نگفتند «مَا وَلِيَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا» - و سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی آنگه که در مکه بود پیش از هجرت نماز به کعبه

گردی، پس چون هجرت کرد به مدینه رب العزة ویرا فرمود تا نماز بصخره بیت المقدس کند، و آنرا قبله گیرد تا جهودانرا باسلام و تصدیق وی رغبت بیشتر افتد. و گفته اند که دوشب از ماه ربیع الاول شده بود که اورا این نقل فرمودند، پس شانزده ماه بر آن بماند و مصطفی را صلعم آرزومی بود و می خواست که قبله او با کعبه گردانند، دومعنی را: - يَكْ اَنَّا كَعْبَه قبله پدری ابراهیم بود، میخواست تا قبله وی همان باشد. دیگر آنك جهودان میگفتند محمد و یاران وی خود راه قبله نمی بردند تا ما ایشانرا بقبله خود راه ننمودیم ندانستند، پس چون جبرئیل ع حاضر شد مصطفی آن آرزو که در دل داشت با وی بگفت، جبرئیل گفت تو از من برالله گرامی تری و نواخت تو تمامتر است، از وی بخواه. مصطفی ع ادب کارفرمود بزبان فخواست، دانست که عالم الاسرار از مطلوب و مقصود وی آگاه است، و او خود گفته که «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي اَعْطَيْتُهُ اَفْضَلَ مَا اَعْطَى السَّائِلِينَ» و راه خلیل رفت، آنکه که جبرئیل اورا گفت: - اَلَاكَ حَاجَةٌ؟ فَقَالَ اَمَّا اِلَيْكَ فَلَا. فَقَالَ - سَلْ رَبَّكَ، قَالَ - حَسْبِيَ مِنْ سَوْأَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي. پس چون جبرئیل سوی آسمان شد مصطفی ع از پی وی بر آسمان می نگرست، و منتظر می بود تا خود جبرئیل بپچه باز گردد و چه فرمان آرد، نه بس دراز شد که جبرئیل فرو آمد و این آیت آورد «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» - دیدیم گشتن روی تو و پیچیدن دل تو و خواست و آرزوی تو با آسمان، که قبله خویش کعبه می خواستی، «فَلَمْ تُولَيَنَّ قَبْلَةً تَرْضَاهَا» بآن سو می گردانیم ترا که می خواهی و می پسندی «قَوْلٍ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» روی گردان بسوی مسجد حرام آن مسجد با آزریم با شکوه بزرگی. «وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» این ناسخ «فَاَيْنَمَا تُولُوْا فَمِنْ وَجْهِ اللّٰهِ» است.

مفسران گفتند - آن نماز که تحویل قبله با کعبه در آن افتاد نماز پیشین بود روز دوشنبه پنجم (۱) ماه رجب هفتمده ماه گذشته از مقدم رسول به مدینه، و پس از آن بدوماه غزاء بدر بود و نصرت اهل اسلام بر کافران. و گفته اند که آن موضع که کعبه ویرا نیست پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود، و از عهد نوح تا عهد ابراهیم علیهما السلام قبله

بود و بروی بنا نبود. و در خبرست که - از آن موضع، از بالا تا عرش و از نشیب تا ثری قبله خلق عالم است. و نیز اجماع است که اگر آن سنگ که بناء کعبه است مثلاً بر گیرند، قبله باطل نشود و اگر از آن سنگ جائی دیگر خانه سازند کعبه نگردد. **فصل -** بدان که روی بقبله آوردن شرط درستی نماز است، و بگذاشتن قبله اندر نماز روا نیست مگر در دو حالت یکی در نماز شدت خوف، بهر جهت که روی کند روا بود چون استقبال قبله متعذر و ناممکن بود. دیگر مسافر در نماز تطوع، بآن جهت که راه وی بود روی کند روا بود، و بیرون ازین دو حالت روا نیست اندر هیچ نماز قبله بگذاشتن. و **شافعی** را دو قول است: - یکی اصابت عین قبله فرض است، یا اصابت جهت و اصابت جهت ظاهر ترست و درست تر، که در آن مشقت و حرج نیست. و بناء دین حنیفی جز بر آسانی و فراخی نیست، و هوالمشار الیه بقوله نعم « و جعل علیکم فی الدین من حرج » و يقول **النبی** « بعثت بالحنيفية السهلة السمحة ». چون این قاعده متمهّد گشت ناچارست هر مسلمانی را که نماز کند شناختن دلائل قبله و راه بردن بآن، و دلائل آن یکی حدود مشارق و مغارب است، و چندانکه لایق این موضع است بیان آن رفت.

دلیل دیگر معرفت قطب شمالی است در میان فرق دین و جدی، هر که خواهد تا قبله بدانند این قطب پس گوش راست خود کند، و گفته اند بر کران گوش کند، چنانکه فرق دین و جدی گرد گوش وی همی گردد. و این خصوص اهل مشرق راست. **عراقیین** و **حماوان** و **همدان** و **دینوروری** و **قزوین** و **دیلم** و **طبرستان** و **گرمکان** و **بلاد خراسان** تا **بنهر شاش**. و اهل **شام** این قطب پس گوش چپ گذارند تا رویشان بقبله باشد.

دلیل سیم **نسرین** است - **نسر طائر** بسوی جنوب، و **نسر واقع** بسوی شمال، چون هر دو برابر یکدیگر رسند در میان آسمان، **نسر واقع** بردست راست کنی و **نسر طائر** بر دست چپ، رویت بقبله باشد. **سفیان ثوری** گفت - « اذا تحلق النسران فبینهما قبة » **عبداللّه میارک** گفت قبله اهل **خراسان** میان دو **نسر** است یعنی بوقت تحلق،

و تحلق آن وقت باشد که ستارگان عقرب نزدیک باشند که فرو شوند .

دلیل چهارم - عیوق است ستاره روشن ، سوی راست مجره پیش از ثریا برآید . از سوی شمال ، چون آنرا وقت برآمدن پس ققاء خود کنی رویت بقبله باشد .

دلیل پنجم - ستارگان عقرب اند چون فرو میشوند و زبانیان برشمال قبله باشد و شواله بر جنوب و قلب برابر قبله فرو می شود . و همچنین بمجره دلیل توان گرفت هر گه که شرطین و بطین می برآیند ، در آن وقت مجره برابر قبله باشد . و بمنازل قمر هم توان گرفت هر گه که منزلی از منازل قمر بمغرب فرو میشود از آن منزل هفت منزل برولا برشمری هفتم آن منزل که فرو میشود برابر قبله بود . چنانکه اگر شرطین بمغرب فرو شود ذراع بقبله بود ، و این قاعده بر همه منازل راست می رود مگر در قلب عقرب که فرو شدن منازل عقرب بهم نزدیک بود ، حساب آن بر هفت راست نیاید ، لکن چون منازل عقرب فرو شود نعائم بقبله آید ، چون نعائم فرو شود بعد از يك ساعت بلده بقبله آید ، پس حساب بهفت باز آید چنانکه گفتیم .

و این يك قسم است از اقسام علم نجوم که شناختن آن واجب است . و بر جمله بدانکه علم نجوم بر چهار قسم است : - يك قسم - از آن واجب ، و آن علم شناخت اوقات نماز است ، و شناخت قبله بدلائل چنانکه بیان کردیم . قسم دوم مستحب است ؛ و آن شناخت جهات و طرق است رونده را در برو بحر و ذلك فی قوله تع « و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بهافی ظلمات البر والبحر » . قسم سیم مکروه است ، و آن علم طبایع است بکواکب و بروج . قسم چهارم حرام است ، و آن علم احکام است بسیر کواکب . و آنچه از آن بابت که آنرا قیاس نیست ، و آن علم زنادقه است ، و الیه اشار النبى « من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة من السحر » و قال ع : - « ما نزل الله من السماء من بركة الا اصبح فريق من الناس بها کافرين ينزل الله الغيث فيقولون بکواکب کذا و کذا » و قال صلعم - « هل تدرون ماذا قال ربکم ؟ قالوا - الله و رسوله اعلم ، قال اصبح من عبادى کافراً بى و مؤمناً بالکواکب - اصبح من عبادى مؤمناً بى و کافر بالکواکب فامان قال مطرنا بفضل الله و برحمته فذلك مؤمن بى و کافر بالکواکب ، و اما من قال

بنوء کذا و کذا ، فذلک کافرٌ بى و مؤمنٌ بالکواکب .

قوله تم :- « وَ اِنَّ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ ... » - الا ینه ... چون قبله با کعبه گردانیدند بر جهودان صعب آمد و طعنها کردند و گفتند - محمد این از بر خویش می نهد و خود می سازد ، یکبار به بیت المقدس نماز کند ، و یکبار به کعبه . رب العالمین گفت - « وَ اِنَّ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ لَیَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْعَاقِبَةُ مِنْ رَبِّهِمْ » - نیک میدانند اینان که توریة دادند ایشانرا ، که این قبله گردانیدن حقاقت و راست ، که در توریة خوانده اند و دانسته ، آنکه ایشانرا تهدید کرد گفت :- « وَ مَا لِلّٰهِ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ » الله غافل نیست از آنچه ایشان میکنند ، همه میداند ، و فردا بقیامت جزاء آن بتمامی بایشان رساند ، جای دیگر گفت :- « وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهُ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ » . قال النبى ص « عَجِبْتُ مِنْ غَافِلٍ وَلَیْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ » وفى معناه افشد :

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهُ یَفْعَلُ سَاعَةً      وَلَا اَتَمَّا یَخْفٰی عَلَیْهِ یَغِیْبُ

قوله تم - « وَ لَئِنْ اَتَمَّتِ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ » الا ینه ... فیسه معنی الیمین ، کانه قال - وَاللّٰهُ لَئِنْ اَتَمَّتْ . میگوید - واللّٰه که اگر باهل توریة و انجیل آری هر معجزه و هر نشانی که خواهند جماعت ایشان بز قبله تو گرد نیایند و قبله خود فرو نگذارند ، و نه نیز تو بقبله ایشان پی خواهی برد . پس از آن که این آیت آمد ایشان طمع ببریدند و نومید شدند از باز گشت مصطفی بدین و قبله ایشان .

« وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةً بَعْضٍ » - این جهودان و این ترسایان هر چند که در مخالفت تو یکی شدند اما در دین و در قبله خود مختلف اند : قبله جهودان بیت المقدس است جانب مغرب ، و قبله ترسایان جانب مشرق ، و نه جهود پی برد بقبله ترسا و نه ترسا بقبله جهود .

قوله تم - « وَ لَئِنْ اَتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ » - الا هواء جمع هوی ، و هو ما مالت الیه النفس ، فهوت نحوه ، هر چند که این خطاب باینغمبرست



اما جمله امت را میخواند. چنانك جای دیگر گفت « یا ایها النبى اذا طَلَقْتِمْ النساءِ ». میگوید - واگر توبی بری بپایست و پسند ایشان « مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ » از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغام « إِنْكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ » - تو آنکه از ستمکاران باشی برخوشتن . آنکه خبر داد از مؤمنان اهل کتاب چون عبدالله اسلام و اصحاب او و گفت :-

« الَّذِينَ آمَنُواهُمْ الْكِتَابَ » - الآیه ... اینان که توریة دادیم بایشان « يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ » محمد را پیغمبری، و گردانیدن قبله براستی و کتاب که آورد از خداوند، بدرستی چنان می شناسند که پسران خود را که زادند می شناسند. و هیچ معرفت بالای معرفت مادر و پدر بفرزندان نیست، خاصه معرفت مادر که تمامترست و بی گمان تر. و این معرفت افزونی دارد بر معرفت نفس خود، از بهر آنك مرد از ابتداء وجود فرزند خبر دارد و با معرفت بود، و از ابتداء وجود خود تا روزگاری که بر آید فرادانش آید بی خبر بود، قال ابن عباس - لما قدم النبي صلعم المدينة، قال عمر لعبد الله بن سلام لقد انزل الله علي نبیه « الَّذِينَ آمَنُواهُمْ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ » فكيف يا عبد الله هذا المعرفة؟ فقال عبد الله - يا عمر، لقد عرفته فيكم حين رأيته كما اعرف ابني اذا رأيته مع الصبيان يلعب و أنا اشد معرفة بمحمد مني بابني. فقال عمر وكيف ذاك؟ فقال - اشهد انه رسول حق من الله وقد نعمة الله في كتابنا، ولأادري ما تصنع النساء، فقال له عمر - و ففك الله يا ابن سلام فقد أصبت و صدقت.

« وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ » - و گروهی از ایشان یعنی دانشمندان و خوانندگان ایشان که بر جهودی ستهندگان اند، و حق را مکاران و معاندان اند، « لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ » آنچه راست و درست از نعت و نبوت مصطفی ع پنهان میدارند. و از عامه ایشان می پوشند، « وَ هُمْ يَعْلَمُونَ » و خود میدانند، و « توریة » میخوانند که اتباع دین

محمد حق است، و اظهار نعت وی واجب.

قوله نعم :- «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» - الآية ... ای - ما اخبرتك من امر الدين والقبلة وعناد اليهود وامتناعهم عن الايمان بذلك هو الحق والصدق . میگوید آنچه بانو گفتیم از کار دین و بیان قبله راست است و درست، حق اینجاست صدق است هذا قول حق ای صدق، و فعل حق ای صواب. و آنچه در خبر است که «العين حق والسحر حق» ای کائن موجود - و كذلك قوله ص «الجنة حق والنار حق والنبيون حق والساعة حق» - این همه بمعنی موجود است و «حق» نامی است از نامهای خداوند عزوجل و ذلك فی قوله - «و يعلمون ان الله هو الحق المبين» معنی حق در نام الله آنست که بر راستی خداست و بخدائی سزااست و بقدر خود بجاست.

ثم قال تم : «فَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُمْتَرِينَ» - ای من الشاکیں الذين کذبوا بذلك و دانوا بخلافه، وهذا ليس بنهي عن الشك، اذ الشك ليس يحصل بقصد من الشاك لكنه حث على اكتساب المعارف المزیلة للشك كقوله تم «إِنِّي اعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ».

النوبة الثالثة - قوله تم : «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...» - الآية

اعلمه انه بمراى من الحق ليكون متأدباً بادب الحق، فلما استعمل الادب ولم يسأل ما تمناه قلبه، ولم يزد على النظر الى السماء، اعطاه افضل ما يعطى السائلين - چون خداوند کريم باشد و بنده عزيز بنده را بر شرط ادب دارد و راه عمل بوی نماید، و توفيق دهد، آنکه ویرا بآن عمل پاداش دهد، و در آن حرمت داشت بستايد گوید «فنعم اجر العاملين» «نعم العبد انه اواب». همچنين مصطفى را خبر داد که تو بر دیدار مائی، و در مشاهده عزت مائی، نگر تا حرمت حضرت بشناسی و بادب سؤال کنی، لاجرم چون در دل وی حديث قبله بود بحکم ادب اظهار آن نکرد و آن آرزو در دل میداشت تا از حضرت عزت خطاب آمد «فَلَمْ وَلَيْتَكَ قَبْلَةً تَرْضِيهَا» آن آرزوی دل تو بدانستیم، و حسن ادب در ترك سؤال از تو بیسنديدیم، و آنچه رضاء تو در آنست از کار قبله ترا کرامت

کردیم، ای محمد هر چه در عالم بند گانند همه در طلب رضاء مآند و ما در طلب رضاء تو، همه در جست و جوی مآند و ما خوانندهٔ تو، همه در آرزوی نواخت مآند و ما نوازندهٔ تو « ولسوف يعطيك ربك فترضى » **كعبه** اکنون قبلهٔ نفس خوددان و ما را قبلهٔ جان. چون از حضرت احدیت آن نواختها روان گشت و آن کرامت‌ها در پیوست زبان حال بحکم اشتیاق گفت :

يك ره كه دلت بمهر ما يا زانست هجران كشیدن ای نگار آسانست  
**بو بكر** شبلی گفت قدس الله روحه : - قبله سه‌اند - قبلهٔ عام و قبلهٔ خاص و قبلهٔ خاص الخاص، اما قبلهٔ عام - **كعبه** است در میان جهان، و قبلهٔ خاص الخاص دل مریدان و جان عارفان آسمان، مستوی بر آن خدای جهان، و قبلهٔ خاص الخاص دل مریدان و جان عارفان « فهم ينظرون بنور قلوبهم الى ربهم » بنور دل خویش می‌نگرند بخداوند خویش .  
گفتم کجاست جویم ای ماه دلستان گفتا قرار گاه منت جان دوستان  
گفته‌اند - **مصطفی** در بدایت وحی و آغاز رسالت چون دعا کردی بزبان گفتی .  
بعبارت صریح، و در حال آن دعاء وی باجابت مقرون بودی، چنانك رب العالمین حکایت کرد از روز بدر که **مصطفی** ع لشکر اسلام را مدد میخواست فقال تع « اذنستغیثون ربکم فاستجاب لکم ». پس حال وی بجائی رسید که از حضرت عزت باشارت ملیح وی، و بی عبارت صریح وی، باجابت پیوستی چنانك درین آیت گفت « قَدْ نَرٰی تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... » پس چنان شد که بی اشارت و بی عبارت باندیشهٔ مجرد اجابت آمدی . چنانك بخاطر وی فراز آمد که چه بودی اگر این گناهکاران اتم را بیمار زیدندی ! این آیت آمد بر وفق این اندیشه که « ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا » پس کار بدان رسید که نه اشارت بایست نه اندیشهٔ دل، چنانك وقتی بر دل وی گران آمد نشستن یاران در حجرهٔ وی، رب العالمین آیت فرستاد و گفت « فاذا طعمتم فانتشروا »

النوبة الاولى - قوله تع : « وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ » - و هر گروهی راسوئست

و قبله ای « هُوَ مُوَلِّیُّهَا » که وی روی فرا آن میدهد، « فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ » در نیکی کردن کوشید و بر یکدیگر شتایید، « أَيْنَمَا تَكُونُوا » هر جا که باشید و بر هر قبله که باشید « يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا » الله بعلم و آگاهی بشما میرسد و فردا شما را از از آنجای آرد همگان « إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » <sup>۱۴۸</sup> که الله بر همه چیز تواناست.

« وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ » - و بهر جا که شوی و بهر سوی که بیرون شوی « قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » روی خود فرا سوی مسجد حرام ده « وَ إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ » و آن راست است و درست قبله پسندیده و فرموده از خداوند، « وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » <sup>۱۴۹</sup> و الله نا آگاه نیست از آنچه شما میکنید. « وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ » - و بهر جای که شوی و بهر سوی که بیرون شوی « قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » روی خود فرا سوی مسجد حرام ده « وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ » و شما که امت وئید هر جا که باشید رویهای خویش فرا سوی آن دهید « لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ » تا هیچکس را بر شما حجتی نبود از مردمان، « إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ » مگر کسی که خود بستمکاری حجت جوید از جمله ایشان، « فَلَا تَخْشَوْهُمْ » مترسید از ایشان « وَأَخْشَوْنِي » و از من ترسید، « وَلَإِنَّكُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ » و تا تمام کنم بر شما نعمت خوبش « وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ » <sup>۱۵۰</sup> و مگر تا شما بر راه راست بمانید.

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ » - همچنانك فرستادیم در میان شما که عرب اید « رَسُولًا مِنْكُمْ » فرستاده هم از شما از نژاد شما « يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا » میخواند بر شما

آیات و سخنان ما «وَيُزَكِّيْكُمْ» و شمارا هنری و پاک میکند، «وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و در شما می آموزد کتاب من و حکمت خویش «وَيُعَلِّمُكُمُ» و در شما می آموزد «مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»<sup>۱۰۱</sup> آن چیز که هرگز ندانستید.

النوبة الثانية - قوله تعالى: «وَلِكُلِّ وُجْهٌ...» الآية... ای و لكل اهل دين قبله و متوجه اليه في الصلوة. هر گروهی را از دين داران و خدا پرستان قبله است که روی بآن دارند و نماز بآن دارند و نماز بآن میکنند. همانست که جای دیگر گفت «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ» گفت هر یکرا از شما شریعتی دادیم ساخته و راهی نموده. آنکه گفت- «هُوَ مَوْلَاهَا» این هُوَ - خواهی باخدای عزوجل بر که وی رویهای ایشان فرا آن گردانید بقضا و توفیق یا بقضا و خذلان، را اگر خواهی این هُوَ - با كل بر بآن معنی که هر کس را قبله است که خود روی فرا آن میدهد، و تقدیر هُوَ مَوْلَى إِلَیْهَا - لِأَنَّ وَلَّى إِلَیْهِ نَفِیْضٌ وَلَّى عَنْهُ وَ «مَوْلَاهَا» خوانده اند قراءه شامی است و درین قراءه - هُوَ - با كُلِّ - شود لابد. میگوید هر کس را قبله است که روی وی فرا آن داده اند. روی اهل باطل فرا قبله کثر داده اند بقضا و خذلان، و روی اهل حق فرا قبله راست داده اند بقضا و توفیق، و الامر کله بیدالله.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» - ای فاستبقوا الی الخیرات قیاماً بشکره. میگوید نه در لجاج قبله کوشید که در نیکیه کوشید و بآن شتاید، بشکر آن که قبله حق بقضا و توفیق یافتید. و بدان که وجوه خیرات که کوشش در آن می باید و تحصیل آن از بنده در می خواهد فراوانست. بعضی آنست که خصوصاً بنفس بنده می باز گردد، و بعضی آنست که از وی بدیگری می تعدی کند. اما آنچه بنفس بنده لازم است توبه است از معصیت، و صبر بر بلا و شدت، و شکر در نعمت و راحت، و استقامت در سرّ و علانیت و گزاردن فرایض و سنن بر وفق سنت و شرط شریعت؛ و آنچه از وی می تعدی کند -

شفقت بردن است بر خلق خدای :- گرسنه را سیر کردن ، و تشنه را آب دادن ، و برهنه را پوشیدن ، و اسیر را رهائی دادن ، و گم شده را براه باز آوردن ، و امر معروف و نهی از منکر با خلق خدا بکار داشتن ، و با ایشان بخلق نیکو زندگانی کردن ، و ایشانرا نیک خواستن . و اندرین مخصال و معانی که بر شمردیم اخبار و آثار فراوانست ، و از جهت شرع مقدس ترغیب تمام است : منها - ما روی عن النبی صلعم ، انه قال - « ایها الناس تُوبُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا ، وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَلُوا ، وَصَلُوا الذِّی بَیْنَكُمْ وَبَیْنَ رَبِّكُمْ تَسْعُدُوا ، وَكَثَرُوا الصَّدَقَةَ تَرْزُقُوا ، وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ تَحْصِنُوا ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تَنْصُرُوا . وَقال صلعم عودوا المریضَ واطعموا الجایعَ واسقوا الظَّمآنَ وفكّوا العانی - یعنی الاسیر . وقال « ان من مَوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ اطعامُ الْمُسْلِمِ السَّعْبَانِ ، مَنْ اطْعَمَ مُؤْمِنًا عَلَى جُوعٍ اطْعَمَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ ، یَجْمَعُ أَحَدُكُمْ الْمَالَ فِیَنْزِیجُ فَلَانَ بَنَتْ فَلَانٌ ، وَیَدْعُ الْحَوْرَ الْعِینَ بِالْقَمَةِ وَالثَّمَرَةَ وَالكُسْرَةَ فَانْ مَهْوَرِ الْحَوْرَ الْعِینَ قَبْضَاتِ التَّمْرِ وَفَلِقِ الْخَبْزِ . وَسُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَى الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ - « أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ الْمَاءُ ، أَمَّا رَأَيْتَ أَهْلَ النَّارِ یَنَادُونَ بِمَا اسْتَغْنَوْا أَهْلَ الْجَنَّةِ ؟ أَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ . وَقال سِرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ بْنُ جَعْشَمٍ - سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ عَنْ الصَّالَةِ مِنَ الْإِبْدِلِ یَعْشَى حِیاضِی هَلْ لِی أَجْرٌ ؟ أَنْ اسْقِیَهَا ؟ قال - نَعَمْ ، فِی كُلِّ ذَاتٍ كَبِدٍ حَرِّی أَجْرٌ - وَقال بعضهم كُنَّا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی جَنَازَةٍ فَرَأَيْنَا جَرَّةً مَاءٍ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ ، فَقَالَ - أَمَّا أَنْ اللهُ یَنْظُرَ إِلَى مَنْ وَضَعَ الْمَاءَ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ كُلِّ یَوْمٍ طَرَفِی النَّهَارِ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ . وَقال النبی صلعم - « أَیُّمَا مُسْلِمٍ كَسَا مُسْلِمًا ثَوْبًا كَانَ فِی حِفْظِ اللهِ مَا بَقِیتَ عَلَیْهِ مِنْهُ خَرَقَةٌ .

« أَیُّمَا تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِیعًا » - میگوید هر جا که باشید و بر هر قبله که باشید شما و اهل کتاب . روز قیامت الله شمارا همگنان بجمع آرد شمار و پاداش را ، و مپندارید که من از انگیختن شما پس از مرگ شما عاجز آیم ، که من همه چیز را تواننده ام و بهمه چیز رسنده . جای دیگر ازین گشاده تر گفت - « فاستبقوا الخیرات

الى الله مرجعكم جميعاً فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون .

» قوله ثم - « وَ مِنْ حَيْثُ نَخَرَجْتَ قَوْلٍ وَ جَهَّكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ »

الایة ... - اگر کسی گوید - چه حکمت است که در این ده آیت سه جایگه گفت «قَوْلٍ وَ جَهَّكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»؟ جواب آنست که هر جائی علتی مفرد است، و بیان علت را هر جای همان حکم باز آورد. اول آنست. که رب العالمین با پیغامبر اکرام کرد که قبله پدر وی ابراهیم او را کرامت کرد، و مصطفی ع خود آن میخواست و خشنودی و رضاء وی در آن بود - چنانکه گفت « فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا قَوْلٍ وَ جَهَّكَ .. » دیگر علت آنست که رب العالمین خبر داد. که هر صاحب دعوتی را قبله است. که روی بدان دارد، یعنی که تو صاحب دعوتی ای محمد و مهتر پیغامبرانی، و کعبه قبله تست روی بقبله خویش آر، و ذلك فی قوله: « وَلِكُلٍّ وَجْهَةٌ ... » - الی قوله « قَوْلٍ وَ جَهَّكَ » . سدیگر علت در تغییر قبله قطع جهت معاندانست و دفع خصومت ایشان. و ذلك فی قوله « لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ » پس هر جائی فایده مجدد است و علتی محکم، و ذکر آن علت را ذکر حکم، مکرر شد.

اما آنچه دوجایگه باز آورد « قَوْلُوا وَ جُوهَكُمْ شَطْرَهُ ... » - آن لطیفه نیکوست، یعنی که بنده را در روی فرا قبله کردن دو حالست: - یکی آنست که آسان آسان باختیار و تمکن خویش روی دل و تن هر دو فرا کعبه تواند کرد، اگر دور باشد و اگر نزدیک. دیگر حال آنست که قبله بروی مشتبه شود یا مسافر باشد که نماز نافله کند بر راحله، یا در حال روش، یا نماز خوف برابر دشمن در حال مسایفه، بنده درین حال روی دل در کعبه آرد هر چند بظاهر از آن برمیگردد. رب العالمین دوجایگه باز گفت - « قَوْلُوا وَ جُوهَكُمْ شَطْرَهُ » - تا هر جای بربك معنی دلالت کند و مران راحت بود و الله اعلم.

قوله - « لئلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ » - قال المفسرون - معنی الحجّة هی هنا

الخصومة والجدل ، لا الدليل والبرهان - كقوله تع « قل اتحاجوننا في الله » ، « ها انتم هؤلاء حاجتكم فيما بكم به علم » « ليحاجوكم به عند ربكم » « لاحجة بيننا وبينكم » كلها بمعنى - المخاصمة والمجادلة ، فسمّاها - حجة - لان المحتج بها يعدّها حجة عند نفسه . ميگوید - تا هیچکس را از مردمان بر شما حجتی نبود . یعنی که فرمایند من باشم ، و فرمان در قرآن ، و توفّر مانبردار ، کسی را بر تو حجتی نبود .

آنکه گفت - « إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ » - این الا را در وجه است : یکی - تحقیق - که میگوید مگر کسی خود بستمکاری حجت جوید بر شما ، چنانکه کافران قریش و جهودان ، که قریش میگفتند - محمد در دین خویش متحیر است و در کار خود فرو مانده ، از قبله جهودان برگشت و بقبله ما باز آمد ، بدناست که ما بر حق ایم ، مگر بدین ما نیز باز گردد . و جهودان میگفتند - محمد برأی و هواء خود از قبله ما برگشت و میگوید که مرا فرموده اند . و دیگر وجه آنکه « الا » بمعنی « لکن » بود ، و در قرآن ازین بسیارست - معنی آنست که ایشان که بر خویشتن می ستم کنند - یعنی جهودان - مترسید از ایشان و از من ترسید .

« وَلَا يُؤْتِي نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ » معطوف است بر « لِئَلَّا يَكُونَ » میگوید - کعبه قبله کردم شما را تا تمام کنم بر شما نعمت خویش .

« وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ » - گوید و مگر تا شما بر راه راست مانید و بر قبله ابراهیم ، که بر جهودان نه نعمت تمام کردم و نه بر راه راست ماندند . قال النبی لرجله اندری ما تمام النعمة ؟ قال و ما تمام النعمة ؟ قال - « النجاة من النار و دخول الجنة . » و قال علی علیه السلام - تمام النعمة الموت علی الاسلام . و فی روایة اخرى قال علی - « النعم ستة : الاسلام ، و القرآن ، و محمد و الستر ، و العافية ، و الغنی عما فی یدی الناس » قوله تع « کَمَا أَرْسَلْنَا الْآیة ... » تقدیره و لائم نعمتی علیکم کلا سالی الیکم رسولاً - همچنانکه شما را پیغامبر فرستادم و آن نعمت بر شما تمام کردم این نعمت هم تمام کنم که بر ملة حنیفی و قبله ابراهیم شما را بدارم . و رسول اینجا مصطفی است



و آیات قرآن، میگوید - رسول ما قرآن بر شما میخواند، « وَ يُزَكِّیْكُمْ » و شمارا از کفر و شرك پاک میکند، و بدینی میخواند که چون آن دین دارید و بر آن عمل کنید - کنتم از کِیاء عندالله عزوجل - یعنی بنزدیک الله پاک باشید و هنری وزکی . اگر کسی گوید چونست که درین آیت تزکیت فرایش کتاب و حکمت داشت؛ و در آن که - « ربنا وابعث فیهم رسولا » تزکیت فسا پس کتاب و حکمت داشت؛ جواب آنست که تزکیت همه از خداست اما بر دو ضرب نهاد - یکی گواهی دادن است بنده را بطهارت دل و دین وی و پاکی وی از هر آلاشی، و این کمال ایمانست و غایت معرفت، و ثمره تعلم کتاب و حکمت، و ابراهیم ع که در دعا تزکیت خواست در آن آیت این ضرب خواست، از بهر آن از کتاب و حکمت فاپس داشت، که تا تعلم کتاب نبود این تزکیت حاصل نشود. دیگر تزکیت بدایت اسلام است از الله بیان احکام شرع، و از بنده پذیرفتن آن و عمل کردن بآن. و رتبت این تزکیت پیش از معرفت حقایق کتاب و حکمت است، و درین آیت اشارت باین تزکیت است از بهر آن فرایش داشت، والله اعلم.

« وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ . . » - کتاب قرآن است و حکمت سنت مصطفی و بیان حلال و حرام و احکام قرآن و مواظب آن. « وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » من فرایضه و شرایعه و ما هو من صلاح دینکم و دنیا کم.

النوبة الثالثة - قوله تع: « وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا . . » الآية... قبله های

خلق پنج است: - یکی عرش، دوم کرسی، سوم بیت المعمور، چهارم بیت المقدس پنجم کعبه، عرش قبله حاملان است، کرسی قبله کروبیان است، بیت المعمور قبله روحانیانست، بیت المقدس قبله پیغامبران است، کعبه قبله مؤمنانست. عرش از نور است، کرسی از زراست، بیت المعمور از یاقوت، بیت المقدس از مرمر، کعبه از سنک. اشارتست به بنده مؤمن که اگر نتوانی که بعرش آئی و طواف کنی، یا بکرسی شوی

وزیارت کنی، یا بیت المعمور شوی و عبادت کنی، یا بیت المقدس رسی و خدمت کنی، باری بتوانی که اندر شبانروزی پنج بار روی بدین سنک آری که قبله مؤمنان است تا ثواب آن همه بیابی.

« وَ لِكُلِّ وَجْهَةٌ . . » - قال بعضهم - الاشارة فيه ان كل قوم اشتغلوا عنّا بشيءٍ حال بينهم و بیننا، فكونوا انتم ايّها المؤمنون لنا و بنا - از روی اشارت میگوید - هر قومی از ما روی برتافتند و بدون ما باغیری الف گرفتند، و فرود از ما خود را دلاّرامی ساختند، و بدوستی پسندیدند. شما که جوانمردان طریقت اید، و دعوی دوستی ما کرده اید، دیده خود فروگیرید از هر چه دون ماست، و همه فردوس برین باشد تا در متابعت سنت و سیرت مصطفیٰ راست باشید، و حق اقتدا بآن مهتر عالم بشمامی بگزارید، که سیرت وی مهتر انبیا آن بود که چشم عزیز خود از همه کائنات فرو گرفت، و جز کنف احدیت خود را پناهی ندید و تکیه گاهی نپسندید.

مردی که براه عشق جان فرساید      آن به که بدون یار خود نگراید  
عاشق بره عشق چنان می باید      کز دوزخ و از بهشت یادش ناید  
هر که درین متابعت درست آید شمع دوستی حق در راه وی برافروزند، تاهرگز از جاده دوستی نیفتد، و الیه الاشارة بقوله - « فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » - و هر روشی که بر جاده دوستی مستقیم گشت از آن سویها که قبله مقرر سمان است ایمن شد، یکی شوریده از سر حال خویش گوید :-

گس نباشد قبله عالم مرا      قبله من کوی معشوق است و بس  
این جهان با آن جهان و هر چه هست      عاشقان را روی معشوق است و بس  
حسین منصور قدس الله روحه اشارتی کرد بآن قبله های مترسمان، و گفت - سلم المریدون الی کلّ ما یریدونه - مریدان را بمراد های ایشان در رسانیدند، و هر کس را با معشوق خود بنشانند. و حقیقت این کار آنست که همه خلائق دعوی دوستی حق کردند و هیچ کس نبود که نخواست که بدرگاه او کسی باشد.

هر که او نام کسی یافت از این درگاه یافت      ای برادر کس او باش و میندیش از کس

پس چون همه دعوی دوستی حق کردند ایشانرا بر محك ابتلا زد تا ایشانرا با ایشان نماید ، بدون خود ، چیزی دریشان انداخت و آنرا قبله ایشان کرد تا روی بآن آوردند ، در یکی مالی ، در یکی جاهی ، در یکی جفتی ، در یکی شاهی ، در یکی تفاخری ، در یکی علمی ، در یکی زهدی ، در یکی عبادتی ، در یکی پنداری . این همه در ایشان انداخت تا خلق بآن مشغول شدند ، و هنوز کس حدیث او نکرد و راه طلب او از خلق خالی بماند . از اینجا گفت - سلطان طریقت **بویزید بسطامی** قدس الله روحه - مررت الی بابہ فلم ارنم زحاماً ، لان اهل الدنيا حجبوا بالدنيا ، و اهل الآخرة حجبوا بالآخرة ، والمدعين من الصوفية حجبوا بالاكل والشرب والكذبة ، و من فوقهم منهم حجبوا بالسماع والشواهد . وائمة الصوفية لا یحجبهم شیء من هذه الاشياء ، فرأيت هؤلاء حيارى سکاری .

بر ذوق این کلمات **پیر طریقت** گفت : - مشرب می شناسم اما فاخوردن نمی یارم ، دل تشنه و در آرزوی قطره می زارم ، سقایه مرا سیری نکند که من در طلب دریایم ، بهزار چشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم ، در آتش غریقی دیدی من چنانم ، در دریا تشنه دیدی من همانم ، راست مانده متحیری در بیابانم ، همی گویم - فریادرس که از دست بیدلی بفرانم !

النوبة الاولى - قوله تم - : « فَأَذْكُرُونِي » - مرا یاد کنید « أَذْكُرْكُمْ » تا من شما را یاد کنم « وَأَشْكُرُ وَاٰلِي » و سپاس دارید مرا و آزادی کنید « وَلَا تَكْفُرُونِ »<sup>۱۰۲</sup> و در من ناسپاس مبد .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگرویدید « اسْتَعِينُوا » یاری جوئید « بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ » بشکیبائی و نماز « إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ »<sup>۱۰۳</sup> که الله با شکیبایان است .

« وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » - مگوئید آنکس را که کشته شود در راه خدای عزوجل « آموات » که ایشان مرد گانند « بَلْ أَحْيَاءُ » مردگان نه اند که ایشان زند گانند « وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ »<sup>۱۰۴</sup> و لکن شما نمیدانید .

« وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ » - و ناچار شما را بیازمائیم « بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ »  
 بچیزی از بیم و گرسنگی « وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ » و به کاستن ازین مالها « وَ الْأَنْفُسِ »  
 و تنها « وَ الشَّمَرَاتِ » و میوهها « وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ »<sup>۱۰۶</sup> و شاد کن شکیبایان را  
 بر فرمان برداری من .

« الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ » - آن صابران که چون بایشان رسد رسیدنی  
 که ایشانرا دشوار آید ، « قَالُوا » گویند « إِنَّا لِلَّهِ » ما آن خداوند خویشیم « وَ إِنَّا  
 إِلَيْهِ رَاغِبُونَ »<sup>۱۰۶</sup> و ما با او شدنی ایم و با وی گشتنی .

« أُولَئِكَ » ایشان آنند « عَلَيْهِمْ » که بریشانست « صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ »  
 درود ها از خداوند ایشان « وَ رَحْمَةٌ » و بخشایش او بریشان « وَ أُولَئِكَ هُمُ  
 الْمُفْلِحُونَ »<sup>۱۰۷</sup> و ایشانند که راست راهانند .

النوبة الثانية - قوله تم - : « فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ » . - مصطفی گفت

در تفسیر این آیت - يقول الله عز وجل - « اذكروني يا معشر العباد بطاعتي اذكرکم  
 بمغفرتي » الله میگوید عزّ جلاله - رهیگان من : مرا طاعت دار باشید و بندگی کنید  
 تا شما را ببامرزم . از اینجا گفت مصطفی ص - هر که خدا را عزوجل طاعت دارد و  
 بندگی کند ، و فرمانهای ویرا پیش شود ، از جمله ذا کرانست ، اگر چه نماز نوافل  
 و روزه تطوع و تلاوت قران کمتر کند . و هر که نافرمان شود و طاعت ندارد از جمله  
 فراموش کرانست ، اگر چه نماز بسیار کند و روزه دارد و قرآن خواند ، یس حقیقت  
 ذکر طاعت دار نیست و حسن کردار ، نه آراستن سخن و مجرد گفتار . مفسران در تفسیر  
 این آیت همین معنی گفته اند در لفظهای مختلف ، باتفاق معانی « فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ »  
 مرا یاد دارید و یاد کنید بازادی کردن نیکو و پرستش پاک ، تا یاد کنم شما را بیساده  
 نیکو ، و افزونی نعمت . مرا یاد کنید در سرای محنت بزبان فاقت ، از سر ذلت ، بصدق

و ارادت ، بر بساط مجاهدت ، تامن شمارا یاد کنم در سرای قربت ، بزبان عنایت از سر رعایت ، بصدق هدایت ، بر بساط مکاشفت ، مرا یاد کنید بر بساط خدمت ، در ایام غربت ، در مشاهده منت ، بر ترک عادت ، میان شرم و حرمت ، تامن شمارا یاد کنم بر بساط زلفت ، در ایام مشاهدت ، میان انبساط و رؤیت ، فاذ کرونی بالطاعات اذ کر کم بالمعافات ، فاذ کرونی بالموافقات اذ کر کم بالکرامات ، فاذ کرونی بالدعاء اذ کر کم بالعطاء ، فاذ کرونی فی النعمة والرخاء اذ کر کم فی الشدة والبلاء ، فاذ کرونی بقطع العلائق اذ کر کم بمنعت الحقائق ، فاذ کرونی من حیث انتم ، اذ کر کم من حیث انا . ولذکر الله اکبر . قال الاصمعی رأیت اعرابیاً بالموقف یقول - « الهی ! عَجَّتْ لَیْکَ الاصوات بضروب اللغات ، یسألونک الحاجات ، وحاجتی الیک ان تذکرنی عند البلاء اذا نسینى اهل الدنیا . وقال سفین بن عیینہ - بلغنا ان الله سبحانه قال - اعطیت عبادى مالوا عطیت جبرئیل و میکائیل کنت قد اجزلت لهما ، قلت اذ کرونی اذ کر کم ، وقلت لموسى قل للظلمة لا تذکرونی ، فانی اذ کر من ذکرنی ، وان ذکرى ایاهم ان العنهم » - بموسى وحی آمد که - ای موسی ظالمانرا گوی تا مرا یاد نکنند که اگر ایشان مرا یاد کنند من ایشانرا بطرد و لعنت یاد کنم ، چنانکه چون مؤمنان مرا یاد کنند من ایشانرا بر رحمت و مغفرت یاد کنم . سدی ازینجا گفت در تفسیر آیت - لیس من عبدید کر الله الاذ کره - لایذ کره مؤمن الاذ کره بالرحمة و لایذ کره کافر الاذ کره بعذاب . و رسول خدا برا پرسیدند که از کارها چه فاضلتر و از کردارها چه نیکوتر ؟ گفت - آنک بمیری و زبانت تر باشد بذکر خدای عز و جل ، آنکه گفت - خبر کنم شما را که بهترین اعمال شما و پذیرفته و پسندیده ترین آن بنزدیک خداوند شما ، و آنچه بهتر است از فروسیم بصدق دادن ، و از جهاد کردن با دشمنان دین چیست ؟ گفتند - آن چیست یا رسول الله ؟ گفت ذکر خدای عز و جل و از ذکرها هیچ چیز نیست فاضلتر از قرآن خواندن ، خاصه در نماز . چنانک مصطفی ص گفت : « قراءة القرآن فی الصلوة افضل من القراءة بغير الصلوة و قراءة القرآن بغير الصلوة افضل من الذكر والذكر افضل من الصدقة والصدقة افضل من الصيام والصيام جنة من النار ، ولا قول الا بعمل ، ولا قول ولا عمل الا بنية ، ولا قول

وَلَا عَمَلٌ وَلَا نِيَّةٌ، إِلَّا بِاصَابَةِ السَّتَّةِ.

ثم قال نعم: «وَأَشْكُرُوا إِلَى وَلَا تَكْفُرُونَ» - بشکر نعمت فرمود و از کفران نهی کرد، و هر چند که از روی ظاهر هر دو یکسانست اما از روی معنی در جمع میان این دو کلمه فایده‌ای نیکوست، و آن آنست که تا کسی را وهم نیفتد که شکر نعمت بمقتضی امر مطلق یکبار بیش نیست، بل که هر ساعتی و هر لحظتی شکر منع و واجب است، که اگر شکر نکنی کفران باشد و این منهی است که میگوید «وَلَا تَكْفُرُونَ» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» الآية... میگوید ای گروه بندگان: «إِسْتَعِينُوا

بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» یاری جوئید بر رستن از آتش، و رسیدن به پیروزی بدو چیز - بشکیبائی و بنماز - که در نماز شفا است و در شکیبائی فرج. **مصطفی** ص گفت - «الصبر مفتاح الفرج، وفي الصلوة شفاء» و گفته اند در معنی آیت «استعينوا بالصبر على الصلوة» یاری جوئید بر تمحیص گناهان خویش، و کفارت آن بصبر کردن در اداء فرائض و خاصه در نماز، که آن باری گران است و کاری عظیم، چنانکه رب العزة گفت - «وانها لكبيرة» إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ **مصطفی** ع معاذ جبل را گفت آنکه که از وی سؤال کرد - حدّ ثنی بعمل یدخلنی الجنة ولا اسألك عن شیئی غیره فقال ص - بخ بخ! لقد سألت عن عظیم و انه ليسیر علی من اراد الله به الخير، ثم قال «تؤمن بالله واليوم الآخر و تقيم الصلوة و تعبد الله وحده لا تشرك به شیئاً» پس بیان کرد که صابران را چه ثواب است - ایشان که بار احکام شرع کشند، و فرائض حق گزارند، فقال.

«أَنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» - گفت من که خداوند منم با ایشانم بحفظ و رعایت و عنایت، اصحبهم و احفظهم و اتوّلّاهم و امتعهم.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» الآية... سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر چهارده مرد مسلمان کشته شدند، شش از مهاجران بودند و

هشت از انصار . مردمان میگفتند - ایشانرا که فلان مرد ، و فلان مرد ، نعيم دنیا از وی بگشت ، رب العالمين گفت - مگوئيد چنين ! که ایشان مردگان نه اند بلکه زندگانند بنزدیک خداوند ایشان ، شادان و نازان ، طعام و شراب بهشت بی حساب بایشان میرسد ولكن شما نمیدانید . مصطفی ص گفت « إِنَّ أَرْوَاحَ الشَّهَدَاءِ فِي آجَوافِ طَيْرِ خُضْرٍ تَسْرَحُ فِي ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَتَشْرَبُ مِنْ أَنْهَارِهَا ، وَتَأْوِي بِاللَّيْلِ إِلَى قَنَادِيلٍ مِنْ نُورٍ مَعْلُوقَةٍ بِالْعَرْشِ » مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ أَحَدٍ عَلَى مَصْعَبِ بْنِ عَمِيرٍ وَهُوَ مَقْتُولٌ ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَدَعَا لَهُ ، ثُمَّ قَرَأَ « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ . » ثُمَّ قَالَ صَلِّمْ - « ان رَسُولُ اللَّهِ يَشْهَدُ أَنْ هَؤُلَاءِ شُهَدَاءُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَاتَّوَهُم وَزَرَوْهُمْ وَسَلَّمُوا عَلَيْهِمْ » فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْلَمُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِلَّا رَدُّوا عَلَيْهِ رِزْقُونَ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَتَحْفَاهَا . » وَقَالَ صَلِّمْ - يُعْطَى الشَّهِيدُ سِتَ خِصَالٍ عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ ، يَكْفَرُ عَنْهُ كُلُّ خَطِيئَةٍ ، وَيُرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، وَيَرْوَّجُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ ، وَيُؤْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ مِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ ، وَيَحْلَى حَلِيَّةَ الْإِيمَانِ . وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ - بَعَثَ النَّبِيُّ صَلِّمْ سَرِيَّةً فَفَتَلُوا وَ أَنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَى النَّبِيَّ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَى عَنْهُمْ وَارْضَاهُمْ . قَالَ أَنَسٌ - كُنَّا نَقْرَأُ آيَةً بَلَّغُوا قَوْمَنَا أَنَا قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضَى عَنَّا وَارْضَانَا - إِنْ كَرَسَى كَوَيْدُ كِهْ إِيْن شَهِيدَانِ إِنْ كَرَزَنْدَ كَانَنْدُ وَ مَرْتَزَقَانِ پَس چُونَسْت كِهْ دَر جَنَّتْ إِيْشَانِ تَصْرَفْ نَيْسْت ، وَ زَنْدِ كَانِ رَا تَصْرَفْ جَنَّتْ بَاشْد لَا مَحَالَه ؟ جَوَابِ آنَسْت - كِهْ نِهْ هَر كِهْ دَر جَنَّتْ وَی تَصْرَفْ نَيْسْت مَرْدِهْ بُوْد ، نِهْ بَيْنِي كِهْ مَرْدَمْ دَر خَوَابِ شُوْد وَ دَر جَنَّتْ وَی تَصْرَفْ نَمَانْد وَ وَی مَرْدِهْ نَيْسْت ؟ وَ كَسْ بَاشْد كِهْ دَر خَوَابِ چِيزِي بَيْنْد كِهْ اَزْ آنِ اَنْدُوْهْ كُنْ شُوْد ، وَ بَاشْد كِهْ اَزْ خَوَابِ دَر آيْد وَ هَنْوَزْ آنِ بَقِيْتِ اَنْدُوْهْ بَا وَی بُوْد ، تَا بَدَانِي كِهْ دَرْ آنِ حَالِ زَنْدِهْ اسْتِ إِنْ كَرْ چِهْ مَتَصْرَفْ نَيْسْت ، هَمْچُنِيْنِ اَرْوَاحِ شَهِدَا جَائِزَ اسْتِ كِهْ اَزْ اَجْسَامِ إِيْشَانِ مَفَارَقَتْ كِيْد ، وَ آنَكِهْ بَنْزَدِيْكَ خَدَاوَنْدْ بَاشْد نِهْ مَرْدِهْ ، پَس إِيْشَانِرا اَزْ اِيْنِ جَهْتِ مَرْدِهْ نَبَايْدْ كَفْتْ بَلَكِهْ شَهِيدْ بَايْدْ كَفْتْ ، اَزْ آنَكِ وَی بَنْزَدِيْكَ خَدَايْ زَنْدِهْ اسْتِ وَ رُوْزِيْ مِيْخُوْرْدْ چُنَاْنَكِ كَفْتْ - « بَلْ اَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ » وَ بَجَايْ خَوْبِشْ شَرْحِ آنِ بَتَمَامِيْ كَفْتِهْ شُوْد اِنْ شَاءَ اللَّهُ .

«وَلَتَبْلُوَنَكُمْ» آیه ... النون فيه للتأكيد ، واللام جواب قسم محذوف على تقدير - والله لتبْلُوَنَكُمْ - ای لتعاملنَّکم معامله المختبر ، گفت با شما آن معاملات کنیم که کسی که آزمایش کند «بشیء من الخوف والجوع» علی تقدیر ، شافعی گفت - این خوف بیم دشمن است در غزا ، و این گرسنگی روزه ماه رمضان است و این کاست از مال زکوة صامت ، و این کاست از تن آزاد کردن بردگان ، و این کاست از میوه صدقه خرما و انگور - و گفته اند که جوع آن قحط است که اهل مکه را هفت سال رسیده بود . «وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ» آن بود که مال و نعمت از دست ایشان بشد . «وَالْأَنْفُسِ» بیماری و پیری و مرگ است . «وَالشَّعْرَاتِ» مرگ فرزندان که فرزند را ثمره دل خوانند - ذلك فی قوله صلعم - «اذا مات ولد العبد قال الله لملائكته - أقبضتم ولد عبدي؟ فيقولون نعم . فيقول - ثمرة فؤاده؟ فيقولون نعم - فيقول ماذا قال عبدي؟ فيقولون حمدك واسترجع فيقول - ابنو العبدی بیتاً فی الجنة وسموه بیت الحمد .

وابتلاء ایشان باین چند چیز از بهر آن بود که تا چون پسینیان شنوند زودتر به پذیرفتن دین و اتباع صحابه در آیند ، که گویند اگر نه این دین حق بودی و حجت آن روشن ایشان برین بلاها و مصیبتها با این دین صبر نکردندی ، پس آن ایشانرا چون برهانی باشد ، بدین حق در آیند و اتباع صحابه کنند . آنکه مصطفی را گفت - «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا ...» ای مهتر! این شکیبایانرا بر آن مصیبتها و محنتها بشارت ده ، آنان که چون مصیبتی بایشان رسد گویند :-

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» - اِنَّا لِلّٰه - ای نحن واموالنا لله عبیداً و ملائکة ، يفعل فیها ما يشاء «وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» - ای مقرون بالبعث بعد الموت فالله تعم قادر علیه . اِنَّا لِلّٰه - اقرار است ببعث و نشور و ثواب و عقاب ، که الله بآن قادر است و آنرا توانا و بآن دانا . قال النبی - «من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبتها واحسن عقابه وجعل له خلفاً صالحاً يرثه» و قال - ما من مسلم ولا مسلمة يصاب بمصيبة فيذكر



مصبیه و ان قدم عهدھا فیحدث لها استرجاعاً ، اَلَا احدث الله له واعطاه مثل ثوابها يوم اصیب بها . وقال عكرمة - طفی سراج النبی صلعم فقال « اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ » فقيل يا رسول الله أمصيبة هي ؟ قال - نعم ! كل شيء يؤذي المؤمن فهو له مصيبة . و قال - اربع من كن فيه بنى له بيت في الجنة : - المعتصم بلا اله الا الله لا يشك فيها ، ومن اذا عمل حسنة سرته و حمد الله عليها ، و اذا عمل سيئة سائته و استغفر الله منها ، و اذا اصابته مصيبة قال « اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ » . پس ايشانرا وعده داد كذا اگر در مصيبتها صبر كنند و جزع نكنند و استرجاع گویند ، برايشانست از خداوند ايشان نه يك رحمت بلكه رحمتها ، پس يكديگر ، ازین جهت صلوات - بجمع گفت .

« اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ اُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » - و صلواة - رحمت است و ثناء نيكو ، و رحمت خداوند بر بندگان فراوانست و وجوه آن بسيار . دعاء ايشان اجابت ميكند ، و بر طاعت اندك سپاس داری ميكند ، و روزی فراخ بايشان می رساند ، و بر كت در معاش و در زندگانی ميكند ، و در حال درماندگی و بيچارگی و بيماری و درویشی فرياد ميرسد ، و بر دشمنان نصرت ميدهد ، و توفيق طاعت و روشنائی معرفت و هدايت ميدهد . اينست كه رب العزة گفت « وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ » قيد هم المهتدون اليوم الى الحق والصواب ، و غداً الى الجنة والثواب . عمر خطاب چون اين آيت بر خواندی گفتم نعم العدلان و نعمت العالوة ، غني بالعدلین اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ ، و بالعالوة قوله « وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ »

النوبة الثالثة - قوله تم : « فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ » . . . « الْآيَةُ » - اينست ياد

دوست مهربان ، آسایش دل و غذا و جان ، يادی كه گوی است و انشس چوگان ، مركب اوشوق و مهر او ميدان ، گل اوسوز و معرفت او بوستان ، يادی كه حق در آن پيدا ، بحقيقت حق بيوسته از بشریت جدا ، يادی كه درخت توحيد را آبشخورست دوستی حق مرا آنرا میوه و برست . اينست كه رب العالمين گفت - « لا يزال العبد يذكرني و اذكره حتى عشقني و عشقته . » اين نه آن ياد زبان است كه تودانی ، كه آن در درون جانست .

بو یزید روزگاری برآمد که ذکر زبان کمتر کردی، چون او را از آن پرسیدند .  
گفت - عجب دارم ازین یاد زبان، عجبتر ازین کو بیگانه است، بیگانه چکنند در  
میان، که یاد اوست خود در میان جان .

در قصه عشق تو بسی مشکهاست      من با تو بهم میان ما منزلهاست  
عجبت لمن يقول - ذکر ت ربی      فهل انسی فانكر ما نسی .

آن عزیز وقت خویش در مناجات گوید : - خداوندا ! بادت چون کنم که خود دریادی  
و رهی را از فراموشی فریادی، یادی و یادگاری، و دریافتن خود یاری، خداونداهر که  
در تو رسید غمان وی برسد، هر که ترا دید جان وی بخندید . بنابر آن ذاکران تو  
در دو گیتی کیست؟ و بنده را اولیتر از شادی تو چیست؟ ای مسکین تو خود یاد کرد و  
یادداشت وی چه شناسی ! سفر نکرده منزل چه دانی ! دوست ندیده از نام و نشان وی  
چه خبر داری !

معبود خودی و عابد خویشنی      زیرا که برای خود کنی هر چه کنی  
اگر بجان خطر کنی با خطر شوی، و گر روزی بکوی حقیقت گذر کنی  
وزانجا که سرست او را یاد کنی آن بینی که - لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر  
على قلب بشر .

یکبار بکوی ما گذر باید کرد      در صنع لطیف ما نظر باید کرد  
گر گل خواهی بجان خطر باید کرد      دل را ز وصال ما خبر باید کرد  
وفی بعض کتب الله - «عبدی ! استد کرنی اذا جربت غیری ای خیر لك من سواي» ،  
بنده من چون دیگران را بیازمائی و به بینی آنگه تو قدر ما بدانی، و حق ما بشناسی " یا  
چون نا مهربانی ایشان بینی مهربانی و وفاداری ما دریابی، و بدانی که ما بر تو از  
همگان مهربان تریم، و به کار آمده تر . - «عبدی ألم اذکک قبل ان تذکرنی - «بنده  
من يك نشان مهربانی ما آنست که نخست ما ترا یاد کردیم، پس تو ما را یاد کردی،  
ألم أحبك قبل ان تحببني » نخست من ترا خواستم پس تو مرا خواستی . «عبدی !  
ما استحييت منی اذا عرضت عنی و اقبلت علی غیری؟ فاین تذهب و بابی لك مفتوح

و عطائی لك مبذول\* » این چنانست كه گویند .

ترا باشد هم از من روشنائی بسی گردی و پس هم با من آمی  
بعزت عزیز كه اگر يك قدم در راه او برداری هزار كرم ازو بتو رسد ، منك  
یسیر خدمه\* و منه كثير نعمة\* ، منك قليل طاعة\* ومنه جلیل رحمة\* . والیه اشار النبی  
صلعم حکایة عن الله عزوجل - « من ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي ، و من ذكرني  
في ملأ ذكرته في ملأ خير منهم و من تقرب اليّ شبراً تقربت اليه ذراعاً ، و من اتاني  
شيئاً اتيت به رولة »

« وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ » گفته اند - شكرت كه - شكر باشد بر دیدار  
نعمت و بر اعتبار افعال ، و شكر ته شكرست بر دیدار منعم و بر مشاهده ذات ، این شكر  
اهل نهایت است و آن شكر اصحاب بدایت . رب العالمین دانست كه معظم بندگان  
طاقت شكر اهل نهایت ندارند كار بریشان آسان كرد و شكر مهین ازیشان فرو نهاد .  
نگفت - « واشكروني » بل كه گفت : « وَاشْكُرُوا لِي » یعنی - كه شكر نعمت من  
بجای آرید ، و حق آن بشناسید ، وانكه از شناخت حق حق من بر مشاهده ذات من  
نومید شوید ، كه آن نه كار آب و گل است و نه حدیث جان و دل است ، گل را خود  
چه خطر و دلرا درین حدیث چه اثر ، هردو فرا آب ده ! و وصل جانان بخود راه ده !  
تا کی ازدون همتی ما منزل اندر جان كنیم

رخت بر بندیم از جان قصد آن جانان كنیم

شاهد « آلا تخافوا » از نقاب آمد برون

سر بر آری خرقه بازان تا كه جان افشان كنیم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... » - هم نداست و هم شهادت ، و هم تهنیت و هم مدحت ،

ندائی با كرامت ، شهادتی بالطافت ، تهنیتی بردوام ، مدحتی تمام . « اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ  
وَالصَّلَاةِ » - بر ذوق علم صبر سه قسم است :- بر ترتیب - اصبروا و صابروا و رابطوا -  
اصبروا - صبر بر بلاست ، صابروا صبر از معصیت ، رابطوا صبر بر طاعت . صبر بر بلا صبر

محبانست ، صبر از معصیت صبر خائفانست ، صبر بر طاعت صبر راجیانست . محبان صبر کنند بر بلا تا بنور فراست رسند ، خائفان صبر کنند از معصیت تا بنور عصمت رسند ، راجیان صبر کنند بر طاعت تا بانس خلوت رسند . علی الجملة بنده را بهمه حال صبر به ، که رب العزة میگوید « **وَإِنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ** » . و اگر صابرانرا از علو قدر و کمال شرف همین بودی که - « **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** » تمام بودی که این منزلت مقربانست و تربت صدیقان .

« **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ..** » - آلیه .... فاتتهم الحیوة الدنیویه لکنهم وصلوا الی الحیوة الابدیة . چه زیانست ایشانرا که از دل دنیا باز رستند ؟ چون بعز وصال مولی رسیدند ؟

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد  
گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد  
زنده اوست که بدوست زنده است نه بجان ، هر که بدوست زنده شد اوست زنده  
جاودان .

پیرو طریقت گفت : - خداوند اهر که شغل وی توئی شغلش کی بسر شود ؟ هر که بتوزنده است هر گز کی بمیرد ؟ جان در تن گراز تو محروم ماند چون مرده زندانیدست ، زنده اوست بحقیقت کش باتوزند گانیدست ، آفرین خدای بر آن کشتگان باد که ملک میگوید « زندگانند ایشان » .

« **بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** » - رداء هیبت بر کتف عزایشان و سایه عرش عظیم تکیه گاه انس ایشان ، حضرت جلال حق آرامگاه جان ایشان ، « **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ** » .

« **وَلَنُبَلِّغَنَّكُمْ ...** » - آلیه ... - سنت خداوند عزوجل چنانست که هر آیت که بنده را در آن بیم دهد و سیاست نماید ، هم بر عقب آن یا پیش از آن بنده را بنوازد و امید نماید ، چنانکه درین آیت بنده را بذکر آن سیاسات و انواع بلیات باز شکست ، پس آنکه بشارت داد و بنواخت و گفت « **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** » و در اول آیت گفت - « **إِنَّ** »

اللہ مع الصّابرين، سبجانہ مالطفہ! وارحمہ بعبادہ! « وَلَنُيْلُوَنَّكُمْ... » - میگوید  
 بیازمائیم شما را گاہ بترس، و گاہ به بیم، گاہ بدرویشی، و گاہ بگر سبکی، گاہ بمصیبت  
 ظاہر، و گاہ باندوہ باطن، آن بلائے ظاہر و آن مصیبت آشکارا خود آسان کاری است  
 کہ گاہ بُود و گاہ نہ، چنانک بلاء ابراہیم و بلاء ایوب ع، بلاء تمام اندوہ باطن است کہ  
 یک چشم زخم پای از جای برنگیرد، و ہر کہ او نزدیکتر و بدوستی سزاوارتر و وصال  
 را شایستہ تر اندوہ وی بیشتر. چنانک اندوہ مصطفی کہ نہ ہرافق اعلی طاقت داشت  
 و نہ بر بسیط زمین قرار، چنانک پروانہ درپیش چراغ، نہ طاقت آن کہ با چراغ بماند و  
 نہ چارہ آنک از چراغ دور ماند!

بزبان حال گوید:

در ہجر ہمی بسازم از شرم خیال      در وصل ہمی بسوزم از بیم زوال  
 پروانہ شمع را ہمین باشد حال      در ہجر نسوزد و بسوزد بوصال  
 آری ہر کہ وصل ما جوید و قرب ما خواہد، ناچار است او را بار محنت کشیدن  
 و شربت اندوہ چشیدن، آسمیہ زن فرعون ہمسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست  
 گفت - ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة - خداوندا در ہمسایگی تو حجرہ خواہم کہ -  
 در کوی دوست حجرہ نیکوست، آری نیکوست و لکن بہای آن بس گرانست، گر  
 ہر چیزی بزر فروشد، این را بجان و دل فروشد، آسمیہ گفت - باکی نیست و گر  
 بجای جانی ہزار جان بودی دریغ نیست. پس آسمیہ را چہار میخ کردند، و در چشم  
 وی میخ آہنن فرو بردند، و او در آن تعذیب می خندید و شادمانی ہمی کرد. این  
 چنانست کہ گویند.

ہر جا کہ مراد دلبر آمد      یک خار بہ از ہزار خرماست  
 بشر حافی گفت - در بازار بغداد می گذشتم یکی را ہزار تازیانہ زدند کہ آہ  
 نکرد، آنکہ او را بحبس بردند، از پی وی برفتم پرسیدم کہ این زخم از بہر چہ بود،  
 گفت. از آنک شیفتہ عشقم. گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف کردندی؟ گفت - از  
 آنک معشوقم بنظارہ بود، بمشاہدہ معشوق چنان مستغرق بودم کہ پروای زاریدن نداشتم

گفتم - ولو نظرت الى المعشوق الاكبر و گردیدارت بر دیدار دوست مهین آمدی خود چون بودی؟ قال - فزعت زعقةً ومات - نعره بزد و جان نثار این سخن کرد. آری چون عشق درست بود بلا برنگ نعمت شود. دولتی بزرگ است این، جمال معشوق ترا بخود راه دهد تا در مشاهده وی همه قهری بلطف برگیری، و لکن:

زان می نرسد بنزد تو هیچ خسی در خوردن غمهای تو مردی باید!

النوبة الاولى - قوله تم: «إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمُرَوَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» - صفا و مروه از نشانههای ملت الله است، «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ» هر که قصد و آهنگ خانه کند «أَوْ اعْتَمَرَ» یا زیارت خانه شود، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ» بروتنگی نیست، «أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» که طواف کند میان آن هر دو، «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» و هر که از طوع و خواست دل خویش کاری کند «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»<sup>۱۵۸</sup> «الله سپاس دارست و پاداش ده بکر دار خلق دانا

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ» - ایشان که پنهان میدارند «مَا أَنْزَلْنَا» آنچه ما فرو فرستادیم «مِنَ الْبَيِّنَاتِ» از بیغامهای روشن و نشانههای پیدا «وَالْهُدَى» و راه نمونی، «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ» پس آنکه ما آنرا پیدا کردیم مردمانرا، «فِي الْكِتَابِ» در نامه خویش «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ» ایشان آنند که الله لعنت میکند بریشان «وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»<sup>۱۵۹</sup> «و بایشان میرسد لعنت لعنت گران.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» - مگر اینان که توبت کردند، «وَأَصْلَحُوا» و تبه کرده راست کردند، «وَبَيَّنُّوا» و پنهان کرده پیدا کردند، «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» ایشان آنند که ازیشان توبه پذیریم، «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»<sup>۱۶۰</sup> «و منم خداوند توبه

پذیر بخشایند مهر بان .

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » - ایشان که کافر شدند بخدای خویش « وَمَأْوَاهُمْ كُفَّارٌ » و بمردند و ایشان بر کفر خویش بودند ، « أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ » ایشانند که بریشانست لعنت خدا « وَالْمَلَايِكَةُ » و لعنت فرشتگان وی « وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۱۶۱ » و لعنت راه راستان مردمان همه ،

« خَالِدِينَ فِيهَا » - جاویدان در آتش ایشانند « لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ » سبک نکنند ازیشان عذاب هرگز « وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۱۶۲ » و نه درایشان نگرند .  
النوبة الثانية - قوله تم :- « إِنَّ الصَّافَاَ وَالْمَرْوَةَ » - صفا سنک سپیدسخت باشد

یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نبود از خاک و گل و غیر آن ، و مروه سنگی باشد سیاه و سست و نرم که زود شکسته شود . و گفته اند آدم و حوا چون آنجا رسیدند آدم بکوه صفا فرو آمد و حوا بکوه مروه پس هردو کوه را بنام ایشان بازخواندند ، صفا از آن خواندند که آدم صفا آنجا فرو آمد ، و مروه از آن گفت که مراة یعنی جفت آدم آنجا فرو آمد . « مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ » ای متعبّدانه التی اشعرها لله ، ای جعلها اعلاماً لنا . شعائر الله اعلام دین حق باشد و نشانهای ملت حنیفی ، اما اینجا مناسک حج میخواست ، فکانه قال - « إِنَّ الطَّوَّافَ بِالصَّافَاَ وَالْمَرْوَةِ مِنْ أَعْلَامِ دِينِ اللَّهِ وَ مِنْ مَنَاسِكِ حَجِّهِ » طواف کردن میان صفا و مروه از مناسک حج است و از ارکان آن ، و این طواف آنست که علما آنرا - سعی - خوانند ، مصطفی ع گفت - « إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ كَمَا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ » و قالت عائشة - « لِعُمْرَى مَا حَجَّ مَنْ لَمْ يَسْعَ بَيْنَ الصَّافَاَ وَالْمَرْوَةِ » لان الله سبحانه يقول « إِنَّ الصَّافَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ » - و مصطفی ع چون برابر صفا رسید ابن آیت برخواند - آنکه گفت « أَبَدًا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ - فَبَدَأَ بِالصَّافَاَ وَرَقَى عَلَيْهِ ، حَتَّى إِذَا رَأَى الْبَيْتَ مَشَى ، حَتَّى إِذَا تَصَوَّبْتَ قَدَمَاهُ فِي الْوَادِي سَعَى .

ابن عباس قومی را دید که میان صفا و مروه طواف میکردند، گفت این سنت مادر اسمعیل است که چون اسمعیل گرسنه و تشنه شد و وی تنها بود و کس از آدمیان حاضر نه، و طعام و شراب نه، بر خاست و بکوه صفا بر شد و روی در وادی کرد، تا خود هیچکس را بیند، هیچکس را ندید فرو آمد، چون بوادی رسید گوشه درع برگرفت و بشتافت، و گرم برفت تا بر مروه رفت، درنگرست کس را ندید، دیگر باره فرو آمد قصد صفا کرد، تا هفت بار چنین بگشت، پس رب العالمین بر کات قدم ویرا و متابعت سنت ویرا آن طواف برجهانیان فرض کرد تا بقیامت.

« فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ ... » - معنی حج و عمره زیارت کردن خانه کعبه را، و قصد آن داشتن. میگوید هر که حج کند یا عمره « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا » بر وی تنگی نیست که میان صفا و مروه سعی کند. تشدید در طاء از اخفاء تاء است در طاء، اصل آن - يَطَّوَّفُ - است. و اصل قصه آنست که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند بفاحشه‌ئی، و نام مرد اساف بن یعلی بود و نام زن - نائلة بنت الديق، هر دو را مسخ کردند، پس عرب ایشانرا بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند و یکی را بر مروه، تا خلق از اطراف میآمدند و ایشانرا میدیدند. روزگار بر ایشان دراز شد، و پسینیان با ایشان الف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد، شیطان بایشان آمد و گفت که پدران شما اینانرا می پرستیدند، و ایشانرا بر پرستش آنان داشت. روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت، پس چون الله تع رسول خود را به پیغام بنواخت، و اسلام در میان خلق پیدا شد، قومی از مسلمانان که در جاهلیت دنده بودند که آن دو بت را می پرستیدند، تخرج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه، ترسیدند که در چیزی افتند از آنک در زمان جاهلیت در آن بودند. الله تع این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج که ایشان میدیدند از ایشان بنهاد. اگر کسی گوید که چون فرمود - که حج و عمره از شعائر الله، دیگر فرمود فلا جناح علیه ان يطوف بهما؟ میگوئیم - که بر صفا اساف بود و بر مروه نائلة - و آن دو بت بود؛



و بعضی گفته‌اند که دو کس بودند مردی و زنی زانیان و اکنون از چهار رکن حج یکی - سعی - است، بمذهب **شافعی** و **مالک** و **احمد**، و ترك آن روا نیست و هیچ چیز بجای آن نایستد. اما بمذهب **بو حنيفة** - سعی از واجبات حج است نه از ارکان آن، و قربان بجای آن نیستند. و دلیل **شافعی** خبری است که **مصطفی** ع گفت «اسمعوا فان الله كتب عليكم السعي».

«وَمَنْ يَطْوِعْ خَيْرًا» - قراة حمزة و کسائی «مَنْ يَطْوِعْ» بیا و جزم است اصل آن - يَطْوِعْ - میگوید - هر که بیرون از فرائض عملی کند و طاعتی آرد و تقربی نماید بطواف کردن گرد خانه کعبه یا بنماز نوافل، خدای عزوجل از وی بیسندد و سپاس‌داری کند و بدان پاداش دهد.

«فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» - شاکر نامی است از نامهای خداوند عزوجل، و معنی این نام آنست که از بنده طاعت خرد پذیرد و آنرا بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آنرا اندک شمرد. از اینجا گفته‌اند - دَابَّةٌ شَكُورٌ - چارپایی که علف اندک خورد و زود فربه شود، نه بینی که خدای عزوجل این همه نعمت راحت و انواع لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود ریخت، آنکه آنرا چیزی اندک خواند و گفت - «قل متاع الدنيا قليل» و در عقبی آن همه کرامت و نواخت که در بهشت دوستان را داد آنرا غرfe خواند و گفت - «اولئك يجزون الغرفة بما صبروا» - و طاعات بنده و اعمال وی چون باز گفت اگر چه اندک است و ناچیز آنرا بسیار خواند و بر وی ثنا کرد و گفت «والذاكرون الله كثيراً والذاكرات» - اینست معنی شاکر در نامهای خداوند عزوجل - گناه بزرگ از بنده در گذارد، و طاعت خرد بزرگ کند، و عطاء بزرگ خود اندک شمرد سبحانه ما اكرمه بعباده والطفه!

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا ...» الآية ... عموم این آیت دلیل است که هر آنکس که علم پنهان کند و از اهل خویش باز گیرد مستوجب عقوبت گردد. و بهذا قال النبي - «من سئل عن علم فكتمه الجحمة الله بلجام من نار» و این معنی

منافی آن خبر نیست که **مصطفی** گفت - « واضح العلم فی غیر اهل کالمانع اهل » که این مخصوص است بنا اهل ، که در شر استعانت بعلم کند و حق آن بنشناسد ، و حرمت آن ندارد ، و این علم به نزدیک الله کمتر از دنیا نیست که **مصطفی** ع گفت - « عرض حاضر یا کل منها البر والفاجر » - جز آنکه در شرع از سفیه که انفاق آن نه بوجه خویش کند منع کنند - فذلك فی قوله تم « ولا تؤتوا السفهاء اموالکم . . » الآية . « ان الذين يكتُمون . . » الآية - مفسران گفتند اینان علما و رؤسای جهودان اند چون **کعب اشرف** و **ابن صوری** و **کعب اسید** و امثال ایشان . میگوید ایشان که پنهان کردند آنچه ما از آسمان فرو فرستادیم - « من البينات » از آنچه روشن کردیم ، و در توریة بیان آن فرستادیم از حلال و حرام و حدود و فرائض و رحم . « والهدی » - صفت و نعت **مصطفی** ع ، و اثبات نبوت وی . و يقال - البينات مشار بها الى آیات المنزلة ، والهدی الى ما يستدل به من الامارات .

« مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ » - پس از آنکه بنی اسرائیل را در کتاب توریة این همه روشن کردیم ایشان پنهان میکنند . « أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ » - معنی لعنت راندن است و دور کردن از رحمت و خیر خویش ، میگوید بریشان دولعت است - یکی لعنت حق دیگر لعنت خلق لعنت حق آنست که ایشانرا براند و از رحمت خود دور کند ، و لعنت خلق آنست که از خدای عزوجل خواهند تا ایشانرا از بر خویش براند و از رحمت خود دور کند . و لعنت خلق آنست بآنکه گویند - اللهم العنهم و خلاف است میان علما که این لاعنان که اند ؟ قومی گفتند - فریشتگانند ، ابن عباس گفت - کل شیء الا الجن والانس . حسن گفت - « عباد الله اجمعون » - ضحاک گفت « ان الکافر اذا وضع فی حفرة قيل له - من ربك ؟ و من نبيك ؟ و ما دينك ؟ فيقول - لا ادري فيقال لا دريت ثم يضرب ضربة بمطرقة ، فيصيح صيحة يسمعها كل شيء الا الثقلين فلا يسمع صوته شيء الا لعنه ، فذلك قوله « ويلعنهم اللاعنون » و قال ابن مسعود هو الرجل يلعن صاحبه فترفع اللعنة في السماء ثم تنحدر فلا تجد صاحبها الذي قيل له

اهلاً لذلك ولا المتركب بها اهلاً لها ، فتنطلق فتقع على اليهود . وقال مجاهد - اللاعنون البهائم تلعن عصاة بنى آدم اذا اسنت السنة و امسك المطر ، قالت هذا بشوم بنى آدم . و انما قال « اللاعنون » لانه وصفها بصفة العقلاء - كقوله نعم - « والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين »

« اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » الآية ... مگر قومی که توبه کنند ازین جهودان و از شرك بايمان آیند و از معصیت باطاعت گردند . « وَ اصْلَحُوا » و دلهای کثر کرده و تبه کرده راست کنند ، و باراه آورند ، و سرهای خود با حق آبادان دارند « وَ يَتَنَبَّأُوا » و صفت و نعت مصطفی که پوشیده میداشتند آشکارا کنند ، و بر خلق روشن دارند « فَاُولَئِكَ اَتُوبُ عَلَيْهِمْ » ایشانند که ایشان را می باز پذیرم و از گناهشان در گذرم و بیامرم ، و من خداوند باز پذیرنده و مهربانم ازمن بخشاینده تر و مهربانتر کس نیست بر بندگان .

« اِنَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ » الآية ... ایشان که کافر میزند لعنت خدای بر ایشان است و لعنت فریشتگان ، و همه مردمان ، اگر کسی گوید - اهل دین ایشان لعنت نکنند بر ایشان پس چرا همه مردمان گفت ؟ جواب آنست که این در قیامت خواهد بود ، که اول خدای عزوجل بر کافران لعنت کند پس فریشتگان پس همه مردمان ، و ذلك فی قوله - « يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض و يلعن بعضكم بعضاً » و روا باشد که تخصیص درین عموم شود و مؤمنانرا خواهد ، تا هم در دنیا لعنت کنند بر ایشان و هم در عقبی . و قال السدی - لا يتلاعن اثنان مؤمنان ولا كافرين فيقول ، احد هما لعن الله الظالم ، الا و جبت تلك اللعنة على الكافر لانه ظالم . « خَالِدِينَ فِيهَا » جاوید در آن لعنت اند در میان آتش یعنی که همیشه از رحمت و خیر دورند و بعذاب نزدیک ، که هرگز آن عذاب از ایشان بر ندارند و سبک نکنند ، و مهلت ندهند که باز آیند عذری خواهند ، و دریشان خود ننگرند و نه خازنان سخن ایشانرا جواب کنند و نه فریاد رسند .

النوبة الثالثة - قوله تم « إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ » - الايه ... -

اشارتست بصفوة دل دوستان در مقام معرفت ، و مروره اشارتست بمروت عارفان در راه خدمت ، میگوید آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت و بحر ظلمت از نشانهای توانائی و دانائی و نیک خدائی الله است . و الیه الاشارة بقوله تم - « یخرجهم من الظلمات الى النور » پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون بیرون آرد ، عجب آنست که این دریتیم در آن بحر ظلمت بدارد ، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگه دارد .

حکایت کنند که **ذو النون** مصری مردی را دید که ظاهری شوریده داشت گفت -

دلم او را میخواست و بولایت وی گواهی میداد ، اما نفس من او را میخواست و میپذیرفت ، ساعتی درین اندیشه بودم میان خواست دل و رد نفس . آخر آن جوان مرد بمن نگرست - یا **ذو النون** - الدّر وراء الصدف ، گفت صدف انسانیت را چه بینی ؟ آن در بین کسه در درون صدف است آری چنین است ولكن میدان که نه در هر صدفی درو گوهر بود ، چنانکه نه در هر شاخی میوه و ثمر بود ، نه در هر چاهی یوسف دلبر بود ، نه بر هر کوهی موسی انور بود ، نه در هر غاری احمد پیغامبر بود ، نه در هر دلی یاد دوست مهربان بود ، نه در هر جانی مهر جانان بود ، دلی که درو یاد الله بود در کنف رعایت و در خدر حمایت معصوم بود ، جانی که درو مهر جانان بود در بحر عیان غرقه نور بود ، اینست که آن عزیز روزگار گفت - « قلوبُ المشتاقين منورَةٌ بنورِ الله ، و اذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ما بين السماء والارض ، فيعرضهم الله على الملائكة ، فيقول هؤلاء المشتاقون الى » ، اشهد کم انی اليهم اشوق ، وقيل من اشتاق الى الله اشتاق اليه كل شیء . قال بعض المشايخ - انا ادخل السوق والاشياء تشتاق الى وانا عن جميعها حرٌّ . و اعجب من هذا ما حكى عن **محمد بن المبارك الصوري** - قال كنت مع **ابراهيم بن ادهم** في طريق **بيت المقدس** ، فنزلنا وقت القيلولة تحت شجرة رمانة ، فصلينا ركعات فسمعت صوتاً من اصل الرمانة يا ابا **اسحق** ، اكرمنا بان تأكل منا شيئاً ، فطأطأ **ابراهيم** رأسه فقال ثلث مرّات . ثم قال - يا **محمد** - كن شفیعاً اليه ليتناول منا شيئاً ، فقلت يا ابا **اسحق** لقد سمعت ، فقام واخذ رمانتين ، فاكل واحدة وناولني الاخرى ، فاكلتها وهي حامضة وكانت شجرة قصيرة . فلما رجعنا مررنا بها ، فاذا هي شجرة عالية ورماتها حلوة وهي

تشریف کَلَّ عام مرتین ، وسموها رَمَّان العابدین ویاوی الی ظلّه العابدون .

النوبة الاولى قوله تم : « وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ » - خدای شما خدا نیست یکتا یگانه ، « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » نیست خدا جز او « أَلَرَأَيْتُمُ الرَّحِيمَ »<sup>۱۶۳</sup> فراخ بخشایش مهربان ،

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » - در آفرینش آسمانها وزمین « وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ » ودر شد آمد شب وروز ، « وَالْفَلَاحِ الْتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ » و کشتی که میرود در دریا « بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ » بآنچه مردمانرا بکار آید و ایشانرا در جهان ایشان سود دارد « وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ » ودر آنچه الله می فرو فرستد از آسمان از آب ، « فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » تازنده میگرداند بآن آب زمین را پس از مردگی آن ، « وَ بَنَتْ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ » ودر آنچه بپرا کند در زمین از هر جنبنده که هست ، « وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ » و در گردانیدن بادها از هر سوی ، « وَ الْمَسْحَابِ - الْمَسْخَرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » و در میغ بداشته و روانیده میان آسمان و زمین ، « لَا يَأْتِ » نشانهاست روشن پیدا ، در آنچه گفتیم « لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ »<sup>۱۶۴</sup> آن گروهی را که خرد دارند دریابند .

النوبة الثانية - قوله تم : « وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ ... » - آیه ... ابو صالح

روایت کرد از ابن عباس ، که این آیت و سورة الاخلاص بیکبار فرو آمدند . آنکه که مشرکان قریش از مصطفی در خواستند . تا خدا را عز وجل صفت کند و نسبت وی گوید . گفتند - یا محمد انسب لنا ربك ، فانزل الله عز وجل سورة الاخلاص وهذه الآية . کافرانرا عجب آمد چون این شنیدند که ایشان سب و شصت بت در کعبه نهاده بودند و ایشانرا معبودان خود ساخته ، گفتند این سب و شصت معبود کار این يك شهر راست

می‌توانند داشت، چگونه است اینک محمد میگوید که معبود همه جهان و جهانیان خود یکی است، پس گفتند - نهمار دروغی که اینست! و شگفت کاری! رب العالمین جای دیگر جواب ایشان داد و گفت - پیغامبر من این نه آئین نواست که تو آوردی یا خود تو گفتی - که خدا یکی است، که پیغامبران گذشته همین گفتند، و باین آمدند و رفتند، و پیغام گزاردند، که معبود جهانیان یکی است یگانه و بکتا. و ذلك فی قوله تع «وما ارسلنا من قبلك من رسول الا یوحى الیه انه لا اله الا انا فاعبدون» - اهل تفسیر در اشتقاق اسم - الله - و در تفسیر آن وجوه فراوان گفته‌اند، و ما از آن دو وجه اختیار کرده‌ایم: - یکی آنست که - الا له من یوله الیه فی الحوائج، ای یفرع الیه فی النوائب. اله آنست که بندگان و رهیکن نیازها بدو بردارند، و حاجتها از وی خواهند، و در بالاها و شدتها پشت با وی دهند و دروی گیرند، والله بفضل خود شغل همه کفایت کند و کار همه راست گذارد، و دعاء همه بنیوشد. قال بعضهم - لو رجعت الیه فی اول الشدائد لا مدک الله بقنون الفوائد، لکنک رجعت الی اشکالک فزدت فی اشغالک - اگر بنده هم از اول که ویرا نکبت رسد بهمگی بوی باز گردد و داروی درد خویش از جای خود طلب کند، بمراد رسد و شفا یابد. لکن بامثال و اشکال خویش گراید، و از منبع عجز قوت طلبد، لاجرم در شغل خود بیفزاید، و دردش مضاعف شود.

حکایت کنند - که یکی کنیزکی داشت و بفروخت دلش در بندوی بماند، پشیمان شد شرم داشت که سر خود بر خلق گشاید، حاجت خود بر کف خویش نبشت و آسمان داشت گفت بارخدا یا! کریما! فریاد رسا! تو خود دانی که در دلم چیست! هنوز این سخن تمام نا گفته که مشتری کنیزک با کنیزک هر دو بدرسرای آمده و میگویند - رأیت فی منامی ان البایع ولی من اولیائنا تعلق قلبه بها، فان رددتها علیه بلائمن ادخلناک الجنة، قال و انی آثرت الجنة علیها.

قول دیگر آنست که - اله - از لاه گرفته‌اند، عرب گویند - لاهت الشمس اذا علت، آفتاب را الهه گویند از آنکه بالا گیرد و به قال الشاعر:

و اعجلنا الالهة ان تغیبا

پس معنی - آله - آن باشد که او خداوندی است بر مکان عالی ، و قدر او متعالی ، و فراوانی از آیات و اخبار که اشارت بعلو و فوقیت الله دارد برین قول دلیل است ، و معطل اینجا عمری که خوار و ذلیل است .

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» مصطفی ع گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کلید بهشت است ، و بنده هر که که این کلمه بگوید درهای بهشت در درون وی گشایند ، تا هر لختی نو کرامتی و دیگری راحت بیجان وی میرسد . مصطفی از اینجا گفت - «من احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله» گفت هر که خواهد تا امروز نقدی بهشت خداوند عز و جل بچشم دل به بیند و فردا بچشم سر ، و در مرغزار آن بخرامد و بیدیدار آن بر آساید ، ایدون باید که ذکر خداوند بر زبان خویش بسیار راند . و معلوم است که سر همه ذکرها کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - است ، و مصطفی ع کسی را دید که میگفت «اشهد ان لا اله الا الله» - فقال «خرج من النار» گفت - از آتش رستگاری یافت ، و هر که از آتش برست لابد به بهشت پیوست ، چون رسیدن به بهشت ورستن از آتش در کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بست ، پس این کلمه چون عوضی است آنرا ، و بهشت را چون بهائی ، مصطفی ع از اینجا گفت - «ثم الجنة لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و از فضائل این کلمت یکی آنست - که مصطفی ع گفت «ما شیء الا یبینه و بین الله حجاب» الا قول - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - کما ان شفیتک لایحجبها شیء کذلک لایحجبها شیء حتی تنتهی الی ربها ، فیقول لها اسکنی - فتمول - یارب کیف اسکن ، ولم تغفل لئالی ؟ فیقول - وعزتی و جلالی ما جری تک علی لسان عبدی و انارید ان اعذب به » وعن انس بن مالك قال قال رسول الله - «ان ربی یقول نوری هدای ، و لا اله الا هو کلمتی ، و انا هو ، فمن قالها ادخلته حصنی ، و من ادخلته حصنی فقد امن » . و روی موقوفاً علی انس ، و زاد فیہ - و «القرآن کلامی» و منی خرج .

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» - اسمان رقیقان ، احدهما ارق من الآخر ، این هر دو نام

بخشایش و مهربانی و رحمت راست ، و رَحْمَنٌ بلیغ تراست و تمامتر ، که همه انواع رحمت در ضمن آنست ، چون رأفت و شفقت و حنان و لطف و عطف . از اینجا است که نام خاص خداوند

است و مطلق او را سزااست، و کس را درین نام باوی انبازی نیست، ابن عباس گفت در تفسیر «هل تعلم له سمياً» لیس احدٌ یسمی الرحمن غیره جل و علا، و خبر درست است از مصطفی حکایت از خداوند که گفت «انا الرحمن خلقت الرحم وشققت لها اسماً من اسمی.» این خبر دلیل است که فعل خداوند عزوجل از نام وی مشتق است، نه اسم از فعل مشتق، چنانکه خالق و باعث و امثال آن، اسم بر فعل سابق است نه فعل بر اسم، خالق نام شد که بیافرید خلق را، بلکه گویند از آن بیافرید که خالق بود، و مخلوق را خلاف اینست که اسم وی از فعل مشتق است. تارحمت نکنند او را رحیم. نگویند، عن اسماء بنت یزید عن النبی صلعم - قال فی هاتین الآیتین . اسم الله الاعظم. وَالْهُكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، «الم، الله لا اله الا هو الحي القيوم»

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ .... «الآیه ... ابن عباس گفت - چون این آیت از آسمان فرو آمد که «وَالْهُكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» کافران گفتند ان محمداً يقول وَالْهُكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فلیأتنا بآیه ان کان من الصادقین . محمد میگوید - خدایکی است اگر چنانست که میگوید تانشانی نماید ما را و حجتی آرد که بر راستی وی دلالت کند، پررب العالمین این آیت فرو فرستاد که - «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» -

هر چه درین آیت گفت همه نشانه‌های کردگاری و یکتائی خداوندست عزوجل، در هر چیزی نشانیست و در هر نشانی از لطف وی بر هانیست، در کرد وی قدرت پیدا، و در نظام آن حکمت پیدا، و در لطافت آن علم پیدا، و در قوام آن کمال و کفایت پیدا. اول در آسمان - مگر که چون برداشت، و بی ستون بر هواء قدرت بداشت - رفع سمکها فسطویها، سمکی بدان بزرگی بر هواء بدان نازکی، ازین عجبت رهوائی بدان لطیفی چون بردارد باری بدان کثیفی، ازین طرفه تر آن میع گرانست که معلق بر باد بزانست، میع بی چشم میگیرید، باد بی پرمیبرد رعد بی جان می نالد، اینست لطافت و حکمت، اینست زیبایی صنعت و کمال قدرت، آسمانی بیاران گریان، بروی چرخ گردان، باد از وی خیزان، هزاران چراغ در وی درخشان، همه بر بی یکدیگر پویان، و بی زبان خالق را تسبیح گویان - «و ان من



شیء<sup>۱</sup> الایسبح بحمده، گاه پوشیده بخلالی از میخ، گاه سبز و درخشان چون روی تیغ، دو چراغ دیگر در وی فروزان، یکی سوزان یکی گدازان، عمر نوردان و هنگام سازان، گیتی را شمار، و روزگار را طومار، یکی شب آرای، یکی روز افروز، یکی شتابنده چون هزیمتی، یکی گران رو چون نوآموز. دیگر آیت: زمین - است که هر کس را در آن وطن، و هر چیز را در آن سکن، زنده را مادر، و مرده را چادر، بارزنده میکشد، و عوراء مرده می پوشد، شادروانی از گرد کرده، و بر روی آب بداشته، هر دو دشمن یکدیگر آنگه هر دو دل بر هم نهاده، و تن فراهم داده، نه گرد را از آب زیانی، نه آب را از گرد نقصانی. زمین بر روی آب همچون کشتی بر روی دریا، و کشتی را از حشونا گزیرست تا گران گردد و موج که زیر آن خیزد آن را به نگرداند، همچنین کوههای بلند در زمین او کند چنانك گفت - « وجعلنا فیها رواسی شامخات » تا زمین بوی گران شد، و بر آب آرام گرفت هر که در عالم بنا کرد از آب نکه داشت، بنا را با آرامش پیوند کرد، که جنبش بنا اساس را منتقض گرداند، و آب چون بر پی رود بنا را تباہ کند، صانع قدیم حکیم پی عالم بر آب نهاد، و سقف وی گردان آفرید، تا بدانی که صنع وی ب صنع کس نماند. آیت دیگر تاریکی شب است و روشنائی روز، این تاریکی از آن روشنائی پدید کرد، و آن روشنائی ازین تاریکی بر آورد، و هر دو بر پی یکدیگر داشت. چنانك گفت - « جعل اللیل والنهار خلیفةً » آنگه شب تاریک را بماء منور کرد، و روز روشن را بچراغ خورشید مطهر و معطر تا آنچه در شب بر بنده فائت شود بروز بجای آرد، و آنچه در روز فائت شود بشب بجای آرد، و خدای را عز وجل در آن بستاید و از وی آزادی کند، اینست که الله گفت: « لمن اراد ان یدکر او اراد شکوراً ».

آبت دیگر کشتی است بر روی دریا - « وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا

یَنْفَعُ النَّاسَ » - دریا از بهر آدمی نرم شده و منفعت خلق را رام کرده، تا کشتی بروی آسان رود، و بآب فرو نشود، و ملاح هدایت یافته تا باد راست از کثر بشناخته، و ستاره را آفریده تا او را راهبر و دلیل شده. اگر نه رحمت خداوند بودی و مهربانی وی بر بندگان و ساختن کار و اسباب معیشت، لختی چوب فراهم نهاده و درهم بسته در آن موجهای چون کوه

کوه چون برقتی؟ یا خود چون بماندی؟ لکن برحمت خود آفتدرباها مسخر کرد و بساخت آدمیانرا، وزیر کشتی روان ساخت تا بفرمان خالق هر جا که آدمی بخواهد کشتی می‌رود و منفعت می‌گیرد، اینست که رب العزة منت نهاد بر بندگان و گفت - «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ».

آیت دیگر - بارانست، که از آسمان فرود آید تا زمین مرده بدان زنده شود و نبات برآرد، چنانکه الله گفت: «وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» - قطره های باران در میخ تعبیه کند، و آن میخ گران باربر هوا قدرت بدارد، آنکه بادی گرم فرستد تا میخ از هم برگشاید، و قطرات از آن بریزد، چنانکه الله گفت «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمَعْرَافِ مَاءً ثَجَاجًا» و باهر قطره فرشته، تا چنانکه فرمان بود بجای خود می‌رساند، چون باران بزمین رسد آن زمین مرده زنده شود، بجنبند و شکفته گردد، و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید، نبات رنگارنگ و درختان لونالون، رنگهای نیکو، و طعمهای شیرین و بویهای خوش، بارلختی حلوا، بارلختی روغن، بارلختی دارو، ولختی ترش، لختی شیرین، لختی خوردن را، لختی پیرایه را، لختی هم میوه و هم روغن، لختی هم میوه و هم جامه، لختی غذاء آدمیان، لختی غذاء ستوران، لختی غذاء مرغان، عاقل چون در نگر داند که این ساخته را سازنده ایست و آراسته را آراینده، و رسته را رویاننده، هر یکی بر هستی الله گواه و او را به یگانگی وی نشان، نه گواهی دهنده را خرد، نه نشان دهنده را زبان و لقد قالوا.

وفی کل شیءٍ لهُ آیةٌ      تدلّ علی انه واحدٌ

در صنع اَکَهِ بسی عدد برهانست      در برگ گلی هزارگون دستانست

آیت دیگر - جانورانند ازین چهارپایان و مرغان و حشرات زمین و ددان بیابان - بقول تم و تقدس «وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ» - هر یکی برنگی و شکلی دیگر، بر صفتی و صورتی دیگر، هر یکی را الهام داده که غذاء خویش چون بدست آرد، و بچه خویش را چون نگه دارد، و آشیان خویش چون کند، و جفت خویش چون

شناسد، و از دشمن چون پرهیزد، و آفریدگار خود را چون ستاید، اگر ویرا عقل و زبان بودی از فضل و عنایت آفریدگار خویش چندان شکر کردی که آدمی در تعجب بماندی، هر چند که سر تا پای وی بزبان حال این شکر میکند و تسبیح میگوید «ولکن لا تفقهون تسبیحهم» پس باید که این جانورانرا بچشم حقارت ننگری، و آنرا خوار نداری، و بدانی که خدایرا عزوجل در آفرینش آن حکمتهاست و تعبیها که آدمی از دریافت آن عاجز آید.

گرچه خوبی توسوی زشت بخواری منگر کاندربن ملک چوطاوس بکارست مگس آیت دیگر - فرو گشادن بادهاست و گردانیدن آن از هر سوی، چنانکه گفت عز و علا - «و تصیر فی الرياح» بلفظ جمع قراءت مدنی و شامی و بصری و عاصم است و بلفظ واحد قراءت باقی. و جمع اشارت بباد رحمت است که راحت خلق رافرو گشاید، چنانکه گفت - «ومن آیاته ان یرسل الراح مبشرات» وقال تم: «وارسلنا الراح لواقع». و بلفظ واحد اشارت بباد عذابست، که عقوبت قومی را فرو گشایند چنانکه جای دیگر گفت - «و فی عاد اذ ارسلنا علیهم الريح العقيم». جای دیگر گفت «فاهلكوا بریح صرصر عاتیه». عهد الله عمر گفت - بادهای هشتاند - چهار رحمت را و چهار عذاب را، اما آنچه رحمت است - ناشرات، و مبشرات، و لواقع، و ذاریات؛ و آنچه عذاب است - صرصر و عقیم اند در بر، و عاصف و قاصف در بحر، و مصطفی ع هر که که باد بر آمدی گفتمی :- «اللهم اجعلها ریحاً ولا تجعلها ریحاً» - قال مجاهد «هاجت الريح علی عهد ابن عباس» فجعل بعضهم یسبوا الريح، فقال - لانسبوا الريح ولكن قولوا - اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذاباً» و قال صلعم - الريح من روح الله تانی بالرحمة، و تأتی بالعذاب، فلا تسبوها واسئلوا الله خیرها، واستعینوا بالله من شرها. و روی انه صلعم قال - والريح مسجن فی الارض الثانیة فلما اراد الله ان یهلك عاداً. قال یعنی الخازن - آی رب! أأرسل علیهم من الريح قدر منخر الثور، فقال الجبار عزوجل اذا تكفأ الارض ومن علیها، ولكن ارسل علیهم من الريح قدر خاتم، فهی التي قال الله عزوجل - ما تذر من الشیء انت علیه الا جعلته کالریم. و امیر المؤمنین علی گفت علیه السلام:-

بادها چهاراند - شمال و جنوب و صبا و دبور ، گفتا وحدّ - شمال - از حد قطب است تا بمغرب آفتاب در روز استواء ، یعنی آن روز که باشب یکسان باشد ، وحد - دبور - ازین مغرب است که گفتیم تا بمطلع سهیل ، وحد - جنوب - از مطلع سهیل است تا بمشرق استواء ، وحدّ - صبا - ازین مشرق است تا بحد قطب . در العالمین جل جلاله نصرت مصطفی ع در باد صباست ، و هلاك عاد در باد دبور ، و تلقیح اشجار و برکات نبات در جنوب و در شمال ، قال النبی صلعم « نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالذبور » وقال العوام ابن حوشب - تخرج الجنوب من الجنة فتمرّ علی جهنم . فغمّھا منها و برکاتها من الجنة - و تخرج الشمال من جهنم فتمرّ علی الجنة فروحھا من الجنة و شرھا من النار .

آیت دیگر - میخ است بابرگران در هواء لطیف روان - چنانک گفت « وَالسَّحَابِ الْمُسْتَخْرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » - گهی از دریا برخیزد این میخ و آب برگیرد ، و گاه برسمیل بخار از کوهها پدید آید ، و گاه از نفس هوا پدید آید ، و قطره های باران در آن تعبیه ، و بخطی مستقیم ، برهریکی نوشته ، و تقدیر کرده که کجا فرو آید ، و کدام حیوان تشنه است تا از آن آب خورد ، و کدام نبات خشک است تا تر شود ، و کدام میوه بر سر درخت خشک میشود تا آب به بیخ آن رسد و بیاطن وی در شود ، از راه عروق که هر یکی بیاریکی چون موی است ، تا آب بآن میوه رسد و تر و تازه گردد . و باشد که قطره از آن بدریا افتد و رب العزة در قعر دریا حیوانی آفریده که صدف پوست و بست ، و برا الهام دهد تا وقت باران بکناره دریا آید ، و پوست از هم باز کند و آن قطره باران در درون وی افتد . پس پوست فراهم کند و بقعر دریا باز شود ، و آن قطره در درون خویش میدارد - چنانک نطفه در رحم - و آنرا می پرورد و از قوت آن جوهر صدف که بر صفت مروارید آفریده است بوی سرایت میکند ، مدتی دراز تا مروارید شود . یا کا خداونداندا ! که از قطرات باران که در آن میخ تعبیه است چندین نعمت بر خلق ریزد و چندین کرم و رحمت نماید ! تابدانی که وی خداوند قادر بر کمال است ، و بر بندگان بافضل و افضال است ! و به قال عکرمه رحمه الله « ما انزل الله عز و جل

من السماء قطرةً إِلَّا أَنْبَتُ بِهَا فِي الْأَرْضِ عُشْبَةً. وَفِي الْبَحْرِ لُؤْلُؤَةٌ. وَصَحَّ فِي الْغَيْبِ -  
 أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّيْهُمُ قَالَ - «يَنْمُو رَجُلٌ بِفَلَاةٍ إِذْ سَمِعَ رَعْدًا فِي سَحَابٍ، فَسَمِعَ فِيهِ كَلَامًا،  
 اسْقُ حُدَيْقَةَ فَلَانٍ بِاسْمِهِ، فَجَاءَ ذَلِكَ السَّحَابُ إِلَى جَزَةٍ فَافْرَغَ فِيهَا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ جَاءَ  
 إِلَى ذَنَابٍ شَرَجٍ. فَانْتَهَى إِلَى شَرْجَةٍ، فَاسْتَوْعَبَ الْمَاءُ، وَمَشَى الرَّجُلُ مَعَ السَّحَابَةِ حَتَّى  
 انْتَهَى إِلَى رَجُلٍ قَائِمٍ فِي حُدَيْقَةٍ يَسْقِيهَا. فَقَالَ - يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا اسْمُكَ؟ قَالَ - وَلَمْ  
 تَسْأَلْ؟ قَالَ - إِنِّي سَمِعْتُ فِي سَحَابٍ هَذَا مَاؤُهُ اسْقُ حُدَيْقَةَ فَلَانٍ بِاسْمِكَ فَمَا تَصْنَعُ فِيهَا؟  
 إِذَا صَرَمْتَهَا؟ قَالَ - أَمَّا إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَأَنْتَ اجْعَلْهَا ثَلَاثَةَ أَثْلَاثٍ، اجْعَلْ ثُلْثًا لِي وَلِأَهْلِي،  
 وَارِدٌ ثُلْثًا فِيهَا، وَاجْعَلْ ثُلْثًا فِي الْمَسَاكِينِ وَالسَّائِلِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ.» ثُمَّ قَالَ نَعَمْ :-

«لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» - كَفَتْ دِرْآئِجُهُ نَمُودِيمِ از صنایع حکمت، و لطائف  
 نعمت، و عجائب قدرت، و شواهد فطرت نشانهاست بر کردگاری و یکتائی خداوند، و  
 دلیلها بر توانائی و دانائی او گروهی را که خرد دارند و حق دریابند و با مولی گرایند و  
 دل باوی راست دارند و نظر وی پیش چشم خویش دارند.

النوبة الثالثة - قوله نعم: «وَالْهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» - الآية .... ابن صف

خداوند یگانه، بار خدا و پادشاه یگانه، در بزرگواری و کاررانی یگانه، در بر دباری و  
 نیکوکاری یگانه، در کریمی و بیهمتائی یگانه، در مهر بانی و بنده نوازی یگانه، هر  
 چه کبریاست رداء جلال اوست و بآن یگانه، هر چه عظمت و جبروت است ازار ربوبیت  
 اوست و بآن یگانه، در ذات یگانه، در صفات یگانه، در کرد و نشان یگانه، در وفا و  
 پیمان یگانه، در لطف و نواخت یگانه، در مهر و دوستی یگانه، روز قسمت که بود جزا و  
 یگانه، پیش از روز قسمت که بود؟ همان یگانه، پس از روز قسمت که سپارد آن  
 قسمت؟ همان یگانه، نماینده کیست؟ همان یگانه، آراینده کیست؟ همان یگانه، پیداتر  
 از هر چه در عالم پیدائست و در آن پیدائی یگانه، ینهان تر از هر چه در عالم نهانست و  
 و بدان نهانی یگانه.

پنهان تری از هر چه نهان تر بجهان

ای در عالم عیان تر از هر چه عیان

ای دورتر از هر چه برد بنده گمان نزدیک تری به بندگان از رگ جان!  
 بی وفا آدمی که قدر این خطاب نداند! و عزاین رقم اضافه نشناسد! که میگوید  
 «وَاللّٰهُمَّ اِلَهَ وَاحِدٌ» - عجب نه آن است که اضافه بندگان با خود کرد و ایشانرا  
 با خود پیوست و گفت: - «إِنَّ عِبَادِي» - عجب این است که اضافه خود بانبندگان کرد  
 و نام خود بایشان پیوست گفت «وَاللّٰهُمَّ...» نه از آن که خداوندی ویرا از بندگی  
 بندگان پیوندی میباید، یا بنده مستحق آنست، اما خود در کریمی و در مهربانی یگانه  
 و یکتا، و در بزرگواری سزای هرا کرام و هر عطاست.

ز اینجا که جمال و حسن آن دلبر ماست ما در خور او نه ایم او در خور ماست  
 «وَاللّٰهُمَّ اِلَهَ وَاحِدٌ» - نه عالم بود و نه آدم، نه رسوم و آثار بود، و نه  
 در دار دیار، که او کار ساز و خداوند مهر کار بود، رقم دولت بر تو میکشید، و بدوستی  
 خود می پسندید، و تو هنوز در عدم!

ای بوده مرا و من ترا نبوده

شب معراج ز اسرار الهی که باسید عالم رفت یکی این بود که: «كُنْ لِيْ كَمَالَمْ  
 تَكُنْ» فاکون لك کمالم ازل «بهمگی مرا باش و خود را هیچ مباش چنانك نبودی تا  
 ترا باشم چنانك در ازل بودم.

شیخ الاسلام **النصاری** رحمه الله در مناجات خویش گفت: - الهی - شاد بدانیم  
 که اول تو بودی و ما نبودیم، کار تو در گرفتی و ما نگرفتیم، قیمت خود نهادی و رسول  
 خود فرستادی! الهی - هر چه بی طلب بما دادی بسزاواری ماتباه مکن، و هر چه بجای  
 ما کردی از نیکی بعیب ما بریده مکن، و هر چه نه بسزای ما ساختی بناسزائی ما جدا  
 مکن، الهی! آنچه ما خود را کشتیم به بر میار، و آنچه تو ما را کشتی آفت ما از آن  
 باز دار!

«لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ» - جز او خداوند نیست، و جز او کس سزای

معبودی نیست، که چنو خداوند نوازنده و بخشاینده کس نیست. رحمن است که چون از وی خواهند بدهد، رحیم است که چون نخواهند خشم گیرد. وفی الخبر - « من لم یسأل الله غضب الله علیه » - رحمن است که طاعت بنده قبول کند گرچه خرد بود، رحیم است که معاصی پیامزد گرچه بزرگ بود، رحمن است که ظاهر بیاراید و صورت بنگارد، رحیم است که باطن آبادان دارد و دلها در قبضه خویش نگه دارد، رحمن است که لطائف انوار در روی تو پیدا کند، رحیم است که ودایع اسرار در دل تو ودیعت نهد.

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » الایه ... خداوند عالم درین آیت عموم خلق را بخود راه می نماید تا در عجائب ملکوت آسمان و در صنایع بر و بحر نگرند و صانع را بشناسند، و به یگانگی وی اقرار دهند. قال ابن عطاء « تعرف الى العائمة بخلقه والى الخاص بصفاته والى الانبياء وخاص الخاص بذاته. » نظر عوام بمصنوعات است نظر خواص بصفات است، نظر انبیا و خاص الخاص بذات است. عامه مؤمنان بصنع نگرند، از صنع بصانع رسند، خواص مؤمنان صفات بدانند از صفات بموصوف رسند و از اسم بمسمى، چنانك بنی اسرائیل را گفتند - « اذبحوا بقرة » فلم يعرفوها فوصفت البقرة لهم فعرفوها و ذبحوها. اما پیغامبران و صدیقان او را هم باو شناسند نه بغیر او، از وی بوی نگرند نه از غیر وی باو، اشارت باین حالت آنست که الله گفت :- « أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ » نگفت بسایه نگر تا صنع مابینی گفت بما نگر تا صنع مابینی - ای مهتر عالم! آمدن جبرئیل مبین فرستادن ما بین! از ما بوی نگر نه از وی بما! یکی تأمل کن در حال صواحبات یوسف - چون عین یوسف مر ایشانرا کشف گشت از خود فانی شدند و از صفات یوسف غائب گشتند، « فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ » بجای ترنج دست بریدند، و از خود بی خبر بودند و از اوصاف یوسف غائب بودند، که بوقت معاینه گفتند « ما هذا بشراً » یوسف را فریسته دیدند و از اوصاف انسی بی خبر بودند. چندان شغل افتاد ایشانرا در مشاهده یوسف که برداخت صفات نداشتند. چون ذات مخلوقی در دل صواحبات این اثر کند اگر تجلی ذات خالق در سر خاصگیان ازین زبادت کند چه عجب!!!

آنکه در آخر آیت گفت: «لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» - این همه هست اما زیر کان درمی بایند تا بدانند، بینایان می در بایند تا به بینند. از هر جانب بساحت حق راهست رونده می باید! همه عالم خوان بر خوان و بادرباست خورنده می باید، جمال حضرت لم یزل در کشف است نگرنده می باید!

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست  
 «لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» - عقل عقلا دل است، یعنی که دل را از غیر محبوب در بند آرد، و از هوسهای ناسزا باز دارد؛ و عقل بمذهب اهل سنت نوراست، و جای وی دلست نه دماغ، و شرط خطاب است نه موجب خطاب، و در معرفت عین آلت است نه اصل. و مایه وفایده عقل آنست که دل بوی زنده گردد «لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» ای عاقل! - پس هر که را عقل نیست در شمار زندگان نیست، نه بینی که با دیوانه خطاب نیست چنانکه بامرده نیست، از آنست که ویرا عقل نیست. عقل سه حرفست عین است یعنی - عرف الحق من الباطل - قاف است یعنی - قبل الحق - لام است یعنی - لزم الخیر. این عقل بنده موهبت الهی است، و عطا و ربانی، و طاعت بنده مکتسب است، طاعت بی موهبت راست نیست، و آن موهبت بی توفیق به کار نیست، چنانکه در خبرست که رب العزة عقل را بیافرید گفت او را که - برخیز، برخاست، گفت - بنشین. بنشست، گفت - بیا. بیامد، گفت - برو. برفت، گفت - بهین بدید، آنکه گفت بعزت و جلال من که از تو شریقتی و گرامی تر نیافریدم، بک اعبدو بک اطاع پس عقل را ازین نواخت عجبی پدید آمد در خود، رب العالمین آن از وی در نگذاشت گفت - ای عقل ناز نگر، تاجه بینی - باز نگرست صورتی را دید از خود نیکوتر و بجمال تر گفت تو کیستی؟ گفت من آنم که تویی من به کار نیائی من - توفیق - ام - :

ای عقل اگر چند شریفی دون شو      وی دل زدلی بگر دوخون شوخون شو  
 در پرده آن نگار روز افزون شو      بی چشم در آوی زبان بیرون شو!!  
النوبة الاولى - قوله تع: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ» - از مردمان کس است



که می‌گیرد « مِنْ دُونِ اللَّهِ » فرود از خدای « آنداداً » ویرا هامتایان، « يُحِبُّونَهُمْ » می‌دوست دارند ایشانرا. « كَحُبِّ اللَّهِ » چنانك الله را می‌دوست باید داشت. « وَالَّذِينَ آمَنُوا » - وایشان که ایمان آوردند « أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » دوستر می‌دارند الله را ایشان بتانرا، « وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا » وانگه که می‌بینند ایشان که برخوبستن ستم کردند « إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ » آنکه که عذاب دوزخ بینند، « أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً » که قوت و توان الله راست بهمگی، « وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ »<sup>۱۶۵</sup> « وَاللَّهُ سَخِطَ عَذَابِ اسْتِ وَسَخِطَ كِيرِ .

« إِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا » - آنکه که بیزارشوند ایشان که پیشوایان و پیش روان بودند « مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا » ازیشان که پس روان و پی بران بودند « وَرَأَوْا الْعَذَابَ » وهر دو گروه عذاب بینند « وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ »<sup>۱۶۶</sup> وگسسته گردد میان ایشان همه پیوندها که بود .

« وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا » - وایشان گویند که پی بران و پس روان بودند « لَوْ أَنَّا كُنَّا كَرَّةً » کاشك ما را باز گشتی بودی باجهان پیشین « فَمَتَّجِرْ أَمْ مِنْهُمْ » تا ما ازیشان بیزاری کردیمی « كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا » چنانك ایشان از ما بیزاری کردند امروز ، « كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ » چنان هن<sup>(۱)</sup> باز نماید الله و ازیشان « أَعْمَاءُ لَهُمْ » آنچه می‌کردند درین جهان « حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ » که همه حسرت گشت و رایشان ، « وَمَأْهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ »<sup>۱۶۷</sup> وایشان از آتش جاوید بیرون آمدنی نهاند .

النَّوْبَةُ الثَّانِيَّةُ - قوله تع : « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً » نسبی گفت - باین هامتایان سران و پیش روان ایشان خواهد که ایشانرا در معصیت

۱ - چنان هن باز نماید - كذلك فی نسختین ( الف ) و ( د ) ، وفي نسخة ج : هم حنین باز نماید .

خالق طاعت میداشتند، آنکه ایشانرا چنان دوست میداشتند که مؤمنان الله را دوست تر دارند، و هم مؤمنان خدا را دوست تر دارند که ایشان پیشوایان خود را، «ابن کیسان و زجاج گفتند - انداد - بتان اند، و معنی آنست که - یسور بین الاصنام و بین الله فی المحبة. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ» - ای اثبت وادوم «حُبًّا لِلَّهِ» گفت - ایشان بتان را و خدای را عزوجل در دوستی یکسان دارند، چنانکه امروز بتی آرایند و پرستند و فردا دیگر بتی، که در دوستی شان ثبات و دوام نیست، خدای را همچنان دوست دارند رب العزة گفت - «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» - و مؤمنان مرا به از آن دوست دارند، که از ما هرگز برنگردند و بدیگری نگرایند. سعید جبیر ازینجا گفت - ان الله تعم یا ممر يوم القيمة من احرق نفسه فی الدیاعلی رؤیة الاصنام ان یدخلوا جهنم مع اصنامهم فیأبون، لعلمهم ان عذاب جهنم علی الدوام، ویقول للمؤمنین بین یدی الکفرین - ان کنتم احبائی فادخلوا جهنم فیقتحم المؤمنون النار وینادی مناد من تحت العرش «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ».

«وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ...» - قرآء یدشترین قرآء چنین است بفتح الف ودرین قراة - لو - درجای - اذا - است بر موضع هنگام نه درمعنی شرط. میگوید وآنکه که بینند که ایشان بر خود ستم کردند درین جهان به پرستش بتان آنکه که عذاب دوزخ بینند که قوت و توانائی همه خدایراست. وقری «وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» - درین قرآء معنی آنست که تو بینی ظالمانرا آنکه که عذاب بینند واین برسبیل تعظیم و ترقیق و تعجیب گفت، و سخن تمام شد، پس ابتدا کرد و گفت «إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا». وقری «وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ» میگوید اگر تو بینید هم برسبیل تعجیب و ترقیق اگر تو بینید ظالمانرا آنکه که و ایشان نمایند در آن عذاب، و بتان عذاب که قوت خدایراست بهمگی، و خدای آنست

که سخت عذابست . بیان معنی آیت را قراة قراء درهم بستم . اما بتفصیل آنست که « وَلَوْ تَرَىٰ الَّذِينَ ظَلَمُوا » بقاء مخاطبه ، مدنی و شامی و یعقوب خوانند باقی قراء بیاخوانند . « إِذْ يُرَوَّنَ » بضم یا شامی خوانند باقی بفتح یا خوانند ، « إِنَّ الْقُوَّةَ » وَّ إِنَّ اللَّهَ بِكسرة الف قراة یعقوب است باقی بفتح الف خوانند .

عطا گفت - تفسیر آیت آنست که اگر این ظالمان ببندد روز قیامت آنکه که دوزخ از پانصد ساله راه روی بایشان آرد و چنانک مرغ دانه چپند ایشانرا بر چپند ، آنکه بدانند که قوت و قدرت خداوندی و بزرگواری و پادشاهی همه الله راست ، و سخت عذاب و سخت گیر است .

« إِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا » الایه ... آنکه که پیشوایان بیزاری کنند و برگردند از پس روان ایشان ، یعنی روز قیامت آنکه که عذاب خداوند یبندد ، پیشوایان سران و مهتران مشرکان اند و پس روان ضعفا و سفلة ایشان ، که امروز برپی آنان میروند ، و بگفت و فعل و اشارت ایشان از راه می افتند ، فردا در قیامت آن مهتران ایشانرا گویند کَمْ نَدَعَكُمْ إِلَى الضَّلَالَةِ - ما شمارا بر بیراهی نخواندیم و نه فرمودیم ، و شیاطین همچنین از آدمیان بیزاری گیرند و مهتر شیاطین گوید - « مَا آتَاكُمْ بِمَصْرُخٍ » قوله . « وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ » - الباء ههنا بمعنی - عن - کفوله تم « فُسِّلَ بِهِ خَيْرًا . » ای عنه ، - ای و تقطعت عنهم الوصلات التي كانت بينهم في الدنيا من اليهود والموائيق والآرحام والموذات والانساب والاسباب . هر پیوندی که میان ایشان بود در دنیا از عهد و پیمان و دوستی و خویشی و نسب و سبب همه بریده گردد . قال النبی صلعم - کل سبب و نسب منقطع يوم القيمة إلا سببی و نسبی . سعدی گفت - این اسباب که بریده میگردد اعمال کافر است ، که فرو گذارند و ایشانرا در آن ثواب ندهند . همانست که جای دیگر گفت - « الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ » و قال تم « وَقَدْ مَنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ » - الآية .

« وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً » - لو - اینجا بمعنی - لیت - است

پس روان گویند - ای کاشک ما را باز گشتی بودی با جهان پیشین ، تا چنانک ایشان امروز از ما برگشتند و بیزاری کردند مانیز از ایشان برگشتیم و بیزاری کردیم . و کافران آنکه که اعمال خود را ضایع بینند همین گویند - « یالیتنا ردُّ ولا نکذب بآیات ربنا ونکون من المؤمنین » ، « ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا لعمل صالحاً » ، « ربنا اخرجنا لعمل صالحاً غیر الذی کنا نعمل » رب العزة ایشانرا در آنچه گفتند دروغ زن گردانید - گفت « وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ » و این آنکه گویند که بهشت بایشان نمایند و گویند ایشانرا که اگر شما مؤمنان بودید این بهشت شما را مسکن و منزل بودی ! پس بمیراث مؤمنان دهند ! و ایشان دریغ و تحسر میخورند .

اینست که رب العالمین گفت : « كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ » و گفته اند این اعمال که در آن حسرت و پشیمانی خوردند . شرك ایشانست و پرستش بتان برامید آنک تقریبی است بخدای عزوجل ، و ذلك فی قوله - « مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى » . پس چون نومیدی و عذاب بینند ایشانرا حسرت باشد . و حقیقت حسرت در لغت عرب - بریدن - است مردی که در راه منقطع شود او را منحسر - گویند یعنی رفتن برو بریده گشت و باز مانده « وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ » - و ایشان هرگز از آتش بیرون نیایند که نه در شمار مسلمانان اند ، نه آن تابع و نه آن متبوع - قال النبی صلعم - يُرْسَلُ عَلَى أَهْلِ النَّارِ الْبُكَاءُ فَيَبْكُونَ حَتَّى تَنْقَطِعَ الدَّمُوعُ - ثم یسکون الدَّمُ حَتَّى یُری فی وجوههم کهیئة الأُخْدُودِ - لو ارسلت فیہ السفن لجرت ، و ان الحمیم لیصب علی رؤسهم فینفد الجمجمة حَتَّى یخلص الی جوفه فیسیلت مافی جوفه ، حتی یمرق من قدمیه و هو الصهر ثم یعاد کما کان .

النوبة الثالثة - قوله تم : « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً » -

اگر مؤمنان و دوستان خدا را در همه قرآن همین آیت بودی ایشانرا شرف و کرامت تمام بودی ، که رب العالمین میگوید - ایشان مرا سخت دوستدارند ، تمامتر از آنک کافران معبود خود را دوست دارند ، نه بینی که کافران هر يك چندی دیگر صمیمی بر آرایند ،

و دیگر معبودی گیرند، چون درویش باشند بتراشیده از چوب قناعت کنند باز چون دستشان رسد آن چوبینه فرو گذارند و از سیم و زر دیگری سازند، اگر آن دوستی ایشان مرعوبود خود را حقیقت است پس چون که از آن بدیگری میگیرایند؟

گویند که مردی برزنی عارفه رسید، و جمال آن زن در دل آن مرد اثر کرد، گفت - کَلِّیْ بِکَلِّکِ مَشْغُولٌ - ای زن من خویشتن را از دست بدام دره‌وای تو - زن گفت چرا نه در خواهرم نگری که از من با جمال تراست و نیکوتر؟ گفت کجاست آن خواهر تو تا به بینم؟ زن گفت - بروای بطلال که عاشقی نه کار توست اگر دعوی دوست مات درست بودی ترا پروای دیگری نبود.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» - رب العالمین گفت دوستی مؤمنان ما را نه چون دوستی کافر است بتانرا که هر یک چندی بدیگری گرایند، بلکه ایشان هرگز از ما برنگردند، و بدیگری نگیرایند، که اگر برگردند چون مائی هرگز خود نیابند هر چند که جویند. ای مسکین! خدایرا چون تو بنده بسیارست اگر بدی افتد ترا افتد، چون برگردی که چون او خداوندی نیابی؟

شبهلی گفت - تصوف از سگی آموختم که وقتی بر درسرائی خفته بود، خداوند سرای بیرون آمد و آن سگ را می راند، و سگ دیگر باره بازمی آمد، شبهلی گفت - چه خسیس باشد این سگ، ویرا میرانند و همچنان باز می آید. رب العزة آن سگ را با آواز آورد تا گفت - ای شیخ کجا روم که خداوندم اوست.

از دوست بصد جور و جفا دور نباشم      در نیز بیفزاید رنجور نباشم  
زیرا که من اورا ز همه کس بگزیدم      در زو بکسی نالم معذور نباشم!

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» - آیه... کافرانرا که دوستی بتان بر وفق هوی و طبع بود نه حقیقت، لاجرم در قیامت چون اوایل عذاب بینند بدانند که قدم بر جای دیگر ندارند و از بتان میزاری گیرند. و مؤمنان که دوستی ایشان ثمره دوستی حق است چنانک گفت جَلَّ جَلالُه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» - لاجرم در عقیها و بلیتها که ایشانرا پیش

آید در دوستی خلل نیارند و از حق برنگردند، از اول سكرات مرگ بینند، و جان پاك در ربایند از ایشان، و سالهاشان در خاك بدارند، و انگه بر ستاخیز ایشان را در آن مقامات مختلفه بارها بترسانند و عتابها کنند، و بر ایشان قهرها رانند، و در دوزخ هنگامی باز دارند، با این محنتها و بلاها که در راه ایشان آید هر ساعت عاشق تر باشند، و دوستی حقرا بجان و دل خریدار تر، بزبان حال گویند.

شاد ار بغم منی غم بر غم باد عشقی که بصد جفا کم آید کم باد

لهذا قال تم :- « وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » .

النوبة الاولى - قوله تم :- « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » ای مردمان « كُلُّوْا مِمَّا فِي -

الْأَرْضِ » میخورید از هر چه در زمین « حَلَالًا طَيِّبًا » آنچه حلال پاك است و خورنده را گشاده، « وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ » و بر پی گامهای دیو مایستید « إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »<sup>۱۶۸</sup> که دیو شما را دشمنی است آشکارا.

« إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ » - شما را می فرماید « بِالسُّوءِ » ببدی « وَانْفَحْشَاءَ » و

گزاف کلای « وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ »<sup>۱۶۹</sup> - و آنچه و را لله آن گوئید که می ندانید .

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ » - و چون ایشانرا گویند « اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ » بر پی آن

ایستید که الله فر فرستاد، « قَالُوا » گویند « بَلْ نَسْمِعُ » نه که بر پی آن ایستیم « مَا أَلْفَمْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا » که پدران خود را و را آن یافتیم، « أَوْ لَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ » باش، و اگر پدران ایشان « لَا يَمْقِلُونَ شَيْئًا » نه چیزی در می یافتند « وَلَا يَهْتَدُونَ »<sup>۱۷۰</sup> و نه راست می شناختند .

« وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا » - وسان ایشان که کافر شدند « كَمَثَلِ الَّذِي يَنْقُو »  
 راست چون سان آنکس است که می پشاید<sup>۱</sup> « بِمَا لَا يَسْمَعُ » بجانوری که نمی شنود  
 « إِلَّا دُعَاءَ وَنِدَاءً » مگر آوازی و بانگی « صُمُّ » از شنیدن حق کران اند، « بُكْمٌ »  
 از پاسخ کردن حق گنگان اند، « عُمِّي » از دیدن حق نابینایان اند، « فَهُمْ لَا  
 يَعْقِلُونَ<sup>۱۷۱</sup> » هیچ نشان بر استی در نمی یابوند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگرویدند « كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا  
 رَزَقْنَاكُمْ » میخورید از پاکها که شما را روزی دادیم « وَاشْكُرُوا لِلَّهِ » و آزادی از  
 خدای کسید و روزی دهنده ویرا دانید « إِنْ كُنْتُمْ آيَاهُ تَعْبُدُونَ<sup>۱۷۲</sup> » اگر ویرا میپرستید  
 « إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ » - وی بیست و حرام کرد بر شما « الْفَحْشَاءَ » مردار  
 « وَالْدَّمَ » و خون « وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ » و گوشت خوک، « وَمَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ »  
 و آنچه بر کشتن آن معبودی جز از خدای نام بردند « فَمَنْ اضْطُرَّ » هر که در نیافت  
 بیچاره ماند « غَيْرَ بَاغٍ » نه ستمکار « وَلَا عَادٍ » و نه افزونی جوی « فَلَا إِنْهَاءَ عَلَيْهِ »  
 بروی بزه نیست از آن خوردن، « إِنْ أَلَّهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۱۷۳</sup> » که خدای آمرزگارست و  
 بخشاینده.

« إِنْ أَلَّذِينَ يَكْتُمُونَ » - ایشان که پنهان میدارند « مَا أَنْزَلَ اللَّهُ » آنچه  
 خدای فرو فرستاد « مِنَ الْكِتَابِ » از نامه و پیغام « وَ يَشْتَرُونَ بِهِ » و بآن پنهان کردن  
 میخرند « ثَمَنًا قَلِيلًا » بهائی اندک، « أُولَئِكَ » ایشانند « مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ »  
 که نمی خورند در شکمهای خویش « إِلَّا النَّارَ » جز از آتش، « وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ »

(۱) نسخه الف : می پشاید ، نسخه ج : می بشکاید ، نسخه د : می بشیلد

و سخن نگویید خدای با ایشان «يَوْمَ الْقِيَمَةِ» روز رستاخیز «وَلَا يُزَكِّيهِمْ» و ایشان را  
 نستاید «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱۷۴</sup> و ایشان را است عذابى دردناکى درد افزای .  
 «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى» ایشان آنند که راست را هى فروختند  
 و گم راهى خریدند ، «وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ» و عذاب خریدند و سزاوارى آمرزش  
 فروختند ، «فَمَا أَصْبَرَهُمْ» چه چیز ایشان را شکىا کرد «عَلَى النَّارِ» بر کارى که  
 پاداش آن کار آتش است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ» آن پاداش بآنست که خدای «نَزَّلَ الْكِتَابَ  
 بِالْحَقِّ» نامه که فرو فرستاد بداد فرستاد و راستى ، «وَالَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي  
 الْكِتَابِ» و ایشان که مختلف گشتند در آن کتاب «لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ»<sup>۱۷۵</sup> در  
 ستمیزى اند و در خلافى از حق دور .

النوبة الثانية :- قوله تعالى : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ . . . » الآية .. این آیت در شأن  
 مشرکان قریش آمد ، کفافة ، و ثقیف ، و خزاعة ، و بنى مدلج ، و بنى عامر بن  
 صعصعة ، و الحرث ، و عامر بنى عبد مناة ( ۹ ) ، که ایشان چیزهای بهوا و خرد خویش  
 مى حلال کردند ، و چیزهای مى حرام کردند ، و نهادهای بد و بنیادهای کثر مینهادند .  
 و این در قرآن چند جای است و ذلك فى قوله تعالى : « ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة »  
 الآية ، « قل من حرم زينة الله . . . » الآية ، « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرف . . . » الآية ،  
 « قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزق . . . » الآية ، « قد خسر الدين قتلوا اولادهم . . . »  
 الآية ، « ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب . . . » الآية ، « يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا  
 طيبات ما احل الله لكم . . . » الآية . شرح این هر يك بجای خویش گفته شود ان شاء الله .  
 « يَا أَيُّهَا النَّاسُ . . . » ای همه مردمان « كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ » این من  
 تبعيض راست که نه هر چه در زمین حلال است و پاک ، میگوید - آنچه حلالست و پاک  
 در این زمین میخورید .

آورده اند که - شریح قاضی یکی را رد شهادت کرد بسبب آنکه گل میخورد از



وی پرسیدند، این آیت بحجت آورد گفت يقول الله عزوجل «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» فاباح ما فی الارض ولم یبج الارض قال - ولانه اذا اكل الطین الذی لیس بمشتهی و هو ملحق للضرر کان مظنوناً ان یقدم علی الشهوات المحظورات .

« وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ . . » - نافع و عاصم و ابو عمرو و حمزه

خُطُوَاتِ بِسكون طا خوانند، بضم طا، و بهر دو قراة جمع خطوة - است، و الخطوة ما بین القدمین، و الْخُطُوَةُ بِالْفَتْحِ المصدر من - خطا یخطو خطوةً و خطواً - معنی آنست که بر پی شیطان مروید که شیطان شما را بوسوسه از حلال باز دارد و بحیلت در حرام او کند . مفسران گفتند - خطوات الشیطان تزیینه و نزغات و سلبه و آثاره و طاعته قی تحریم الحرث و الانعام، و یقال هی الذنور فی المعاصی .

« إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » - دشمنی آشکار است شما را این دیو، عداوت وی

ظاهر هم با پدر شما آدم که ویرا سجود نکرد، و آنکه او را غرور داد و از بهشت بیرون کرد، و هم باشما که فرزندان آدم اید، که همه روز شمارا بیدی و گزاف کاری فرماید و ذلك قوله: « إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ ... » الایه - هر معصیتی

که شریعت در آن حدی واجب نکند آنرا - سوء - گویند، و هر چه در حدی شرعی واجب شود چون زنا و سرقة و مانند آن آنرا - فحشاء - گویند، ذکره ابن عباس رض، مقاتل گفت - فحشا بخل است و زکوة مال باز گرفتن - و گفته اند فحشا در همه قرآن بمعنی - زنا - است، مگر آنجا که گفت « الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء » که اینجا بمعنی منع زکوة است .

« وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ » - میگوید - و از آن چیز ها که دیو

شما را می فرماید یکی آنست که بر الله آن گوئید که می ندانید . یعنی که بحیره و سائبه و جز زان حرام می کنید و خدای حرام نکرد از آن هیچیز .

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا » الایه ... - این ها و میم کنایت از آن ناس است که ایشانرا

بر عموم گفت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، و مراد بدین آن حلال و حرام کنندگان اند، یعنی که چون ایشانرا گویند بر پی آن روید که الله فرستاد، و آنچه بر خود حرام کردید حلال دارید و گشاده، ایشان گویند - نه! بل که بر پی آن رویم که پدران خود را و رآن یافتیم از تحریم و تحلیل و دین و طریقت.

پس الله تم ایشانرا پاسخ کرد گفت: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ» - الف استفهام است و - لو - کلمه جواب یعنی که میگویند بر پی آن رویم که پدران خود را و رآن یافتیم، باش و گر پدران ایشان چیزی در نمی یافتند و راه راست نمی شناختند هم، و نظیر این آنست که از قول شعوب ع گفت - «أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» چون فرا شعیب گفتند که از دین خویش و از آی، جواب داد «أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» الف استفهام ولو کلمه جواب، میگوید و اگر ما نا خواه و ناپسندیم این را هم، و این لفظ در پارسی هم بغنه باید راند بر جای استفهام.

گفته اند - فایده این دو لفظ که جمع کرد یعنی «لَا يَعْقِلُونَ» و «لَا يَهْتَدُونَ» آنست که عقل اضافت با علم و معرفت کنند، و اهتداء اضافت با عمل کنند، میگوید ایشانرا نه علم درست است نه عمل مستقیم. ابن کيسان گفت خدای تم درین آیت ذم تقلید کرد، و ایشانرا بر نظر خواند، یعنی تقلید پدران خویش مکنید، بل که بگفتار و کردار ایشان نظر کنید، تا بدانید که ایشانرا نه عقل بود نه هدایت، نه قول راست نه عمل درست.

اما مسأله تقلید - شرح آن درازست، و سخن در آن فراوان، و ما بر سبیل ایجاز آنچه لابد است بگوئیم، و باصول آن اشارت کنیم. بدانك معنى - تقلید - آنست که سخن کسی قبول کنی و حکم دی بی دلیل و بی حجت بپذیری، و صواب و خطا در آن حکم در گردن وی افکنی، و احکام درین باب از سه قسم بیرون نیست: بعضی آنست که تقلید در آن بهیچ حال روانیست، نه عالم را و نه عامی را. و بعضی آنست که عامی را رواست و عالم را نه. و بعضی آنست که علما در آن مختلف اند علی مایائی

شرح. اما آنچه تقلید در آن بهیچ حال روانیست :- اصول توحید است، و اثبات رسالت و نبوت، و احکام غیبی، چون بعث و نشور و حساب و بهشت و دوزخ و امثال آن، هر چه ازین باب اند واجب است بر هر مسلمانی که یقین بداند و بشناسد، و بآن ایمان دهد، و تقلید در آن روا ندارد، که الله تع قومی را درین تقلید عیب کرد گفت : « و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایا کم و ما هم بحاملین من خطایا هم من شیئی انهم لکاذبون » الایه، وقال تع :- « انا وجدنا آباءنا علی امة... » و راه این روشن است که اگر الله تع توفیق دهد بنده را تا نظر کند در محدثات و مکونات و در عجائب بر و بحر، و آیات و ریایات قدرت حق در زمین و آسمان، و در معجزات و خرق عادات که بردست انبیا رود معرفت و حدانیت به حق او را حاصل شود، و صدق نبوت و رسالت بداند، پس تقلید را در آن جای ندارد. اما آنچه نقل کرده اند از ائمه سلف چون احمد و اوزاعی و جماعتی که ایشان تقلید در دین روا داشته اند، آن نه محض تقلید است که آن فرمودن اتباع سلف است در آنچه نقل کرده اند از کتاب و سنت، و حذر نمودن از استبداد و بدعت. و کسی که اتباع سلف کند به پذیرفتن کتاب و سنت از ایشان آنرا تقلید نگویند، که تقلید پذیرفتن قول است بی دلیل، و این خود پذیرفتن عین دلیل است. بلی بوسیلت اتباع سلف اتباع دلیل میکنند، همچنانک مأموم در صف آخر بوسیلت صفوف که در پیش دارد اتباع امام می کند نه اتباع صفوف، همچنین کتاب و سنت امام است. صحابه دیدند و پذیرفتند، و پس روان قرناً قرناً شنیدند و پذیرفتند. پس معلوم شد که آن عین اتباع است و پذیرفتن دلیل نه محض تقلید. و شافعی از اینجا گفت :- « لا تقلدونی و اذا بینت الدلیل فقبلتم قولی، فانما قبلتم الدلیل و اتبعتموه دون قولی » - و قال - « اذا وجدتم فی کتابی خلاف قول رسول الله صلعم فدعوا ما قلتم وخذوا بالحديث : یعنی لا تقبلوا قول الذی لا دلیل علیه فان الدلیل هو المقبول، و المؤید بالکتاب و السنة هو المتبوع،

اما قسم دوم که تقلید در آن مختلف<sup>۱</sup> فیه است :- احکام شرایع دین است چون نماز و روزه و حج و زکوة که باخبار متواتر ثابت شده، قومی تقلید در آن روا دارند،

و قومی نه، و درست آنست که تقلید در آن روانیست، که هر کس را علم ضروری بآن حاصل میشود، و نیز این شرایع عین ایمانست، و ایمان بآن همچون ایمان بخدای و رسول است و احکام غیبی، و تقلید در آن هیچ روا نیست.

اما قسم سوم که تقلید در آن رواست: - آن احکامی است که باخبار آحاد ثابت گشت از ابواب نکاح و طلاق و خلع و عتاق و حدود و بیوع و امثال آن. عامی را جائز است که تقلید عالم کند درین ابواب، بدلیل این آیت که گفت « فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون »، و قال تم « ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم »، و بحکم آنک طلب علم فرض کفایت است، و اگر بر هر کس واجب بودی تعلّم این احکام پس فرض عین بودی، و تعطیل صناعات و مکسب در آن بودی، و سبب مشقت خلق بودی. پس معلوم گشت که عامی را تقلید عالم درین ابواب جائز است و نیز ابن ابواب از فروغ دین است، و بحال اجتهاد و قیاس است؛ که عامی را آلت اجتهاد نیست، بخلاف اصول دین که طریق آن سمع و ایمان است، و نه بحال اجتهاد و قیاس است، لاجرم عالم و عامی در آن یکسانست و تقلید در آن روانیست. و همچنین عالم اگر آلت اجتهاد دارد و در طلب حجت و دلیل توانا بود، و یرا تقلید دیگری روانیست و بذلك یقول الله تم - « فاعتبروا یا اولی الابصار » و قال تم « لعلّهم الذین یتنبطونه منهم » و قال تم - « وما اختلفتم فیہ من شیء فحکمه الی الله »، و قال « فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول... » وجه دلیل آنست که و یرا در وقت اختلاف و تنازع با کتاب و سنت خوانند نه با کسی دیگر که تقلید وی کند. و بعضی علما روا داشته اند عالم را که تقلید کند کسی را که ازو عالم تر بود، یا وقت اجتهاد بروی تنگ بود از آنک بعبادت وقت مشغول باشد جائزست و یرا که تقلید عالمی دیگر کند.

« وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا... » الایه ... - پارسی مثل سان و صفت - است چنانک

گفت « مثل الجنة »، « مثلهم فی التوریه »، « والله المثل الاعلی » - و تقدیر الایه: مثل واعظ الذین کفروا کمثل الذی ینعق - ای یصیح بالغنم - میگوید صفت آنکس که کافر را پند دهد و بر دین حق خواند همچون صفت آن شبانست که بانگ بر گوسپند میزند

گوسپند از آن بانگ شبان چه فهم کند، وجه منفعت گیرد؟ کافر را باواعظ حق همان مثل است، از آنک رب العزة قفل بیگانگی بردل وی زده، ومهرشقاوت بدان نهاده، نه پند بشنود نه حق دریابد، همانست که جای دیگر گفت: «ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون انهم الا کالانعام ...».

وجهی دیگر گفته اند در معنی آیت- ومثل الذی کفروا- فی دعائهم الاضنام- کمثل الناقی بغنمه- میگوید- مثل کافران که بت را میخوانند. و آنرا میپرستند همچون شبانست که گوسپند را میخواند، گوسپند چه داند! وجه دریابد که شبان چه میگوید! و از آن خواندن باشبان چیست جز رنجی و عنائی؟ همین است مثل کافر که بت را میخواند، چون بت نشنود و دریابد دردست وی جز عنائی و بلائی چیست؟ ان تدعوهم لایسمعوا دعائکم. پس صفت کافران کرد و گفت:- صمّ- یعنی عن الایمان، بکم- عن القرآن، عمی- عن معرفه الرحمن وعظمته، فهم لایعقلون شیئاً عما جئت به ولا یمایز ادبهم. «یا ایها الذین آمنوا کملوا من طیبات ما رزقناکم» الآیه... این آیت

تحریر مؤمنان است بر طلب حلال و خوردن، و بکار داشتن آن، و در سوسه ها نیاویختن، که این وسوس از عمل شیطان است، شیطان جهد کند که بنده مؤمن را بوسوسه از حلال بازدارد، و بحیث در حرام افکند، و اگر حلال خوردن را تبعه بودی، رب العزه آنرا- طیبات- نگفتی. و مصطفی ع بیان این کرده و گفته- «الحلال بین والحرام بین»، و بین ذلك امور مشتهات، لایدری کثیر من الناس ائمن الحلال هی؟ أم من الحرام؟ فمن ترکها استبراءً لدينه وعرضه فقد سلم، ومن واقع شیئاً منها، یوشک ان یواقع الحرام، کما آتته من یرعی حول الحمی یوشک ان یواقع، الا وان لكل ملک حمی، الا و ان حمی الله محارمه» رسول ع درین خبر بیان کرد که حلال و حرام روشن است و پیدا، و میان این هر دو شبهت ها است، که مردم در آن بگمان افتند، که حلال است یا حرام، پس هر چه شبهاتست پرهیز کردن از آن ورع باشد، و هر چه حرامست پرهیز کردن از آن واجب.

و تفصیل این حلال و حرام و شبهات در سنت و در قرآن جایهای پراکنده بیاید، چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ان شاء الله. و روی ابو هریره ان الانبی صلعم قال - « ان الله طیبٌ ولا یقبل الا الطیب » و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال - یا ایها الرسل کلوا من الطیبات « یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم » - ثم ذکر الرجل - لطیل السفر اشعث اغبر یمدّ یدیه الی السماء یارب! یارب! و مطعمه حرامٌ و مشربهٌ و ملبسه حرامٌ، فانی یتستجاب له؟

و قال سعد بن ابی وقاص لرسول الله - « ادع الله ان یتستجیب دعائی » فقال « یا سعد اطب طعمتک تستجیب دعوتک » :

قوله :- « وَاشْكُرُوا لِلَّهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ » - شکر نعمت است که خدای از بندگان می درخواهد، میگوید مرا سپاس داری کنید، که شمارا بدین اسلام رام نمودم، و احکام اسلام از جلال و حرام و شبهات بیان کردم، چون مرا خدای خود میدانید و میبستید و نعمت هم از من می بینید، شکر از من کنید، که شکر منعم لاحاله بر بندگان واجب است.

آنکه بعضی محرمات یاد کرد و گفت :- « اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْمَةَ وَالدَّمَ » - آنچه الله ببست بر شما و حرام کرد مردار است، و خون، یعنی خون روان که جای دیگر تقلید کرد گفت « اودماً مسفوحاً »، و سنت مستنی کرد از مردار ملخ و ماهی، و زخون جگر و سپرز. مفسران گفتند از منسوخات این سوره یکی این آیت است که سنت بعضی مردار و خون منسوخ کرد تا حلال گشت، و حکم تحریم از آن برخاست و ذلك فی قول الانبی صلعم - « احلت لنا میتتان و دمان، فاما المیتتان - الحوت و الجراد و اما الدمان فالکبد و الطحال » . و خون مشک علما بران قیاس کرده اند، بیشتر بر آنند که پاکست، و خایه خون گرفته، و خونابه گوشت همچنان،

« وَتَحْمِ الْخَنزِيرِ » - و حرام کرد گوشت خوک با جمله اجزا و ابعاض او، و « خَصَّ اللّٰحْمَ لِآئِهِ الْمَقْصُودُ بِالْاَكْلِ ». « و ما اهل به لغير الله » - کافران بر کشتن جانور نام معبود خویش می بردند با آواز که می برداشتند، رب العالمین گفت - آن جانور که بر کشتن آن نام معبودی جز از خدای برنده هم حرام است چون مردار، و آن ذبح بکار نیست. « فَمَنْ اضْطُرَّ » - بکس نون قراءه عاصم و حمزه و ابو عمرو و یعقوب است باقی بضم نون خوانند « فَمَنْ اضْطُرَّ » و معنی - اضطرّ - ای آحوج والجبى الى ذلك هر که بیچاره ماند در نیافت و از مرگ ترسد - « غَيْرَ بَاغٍ » در سفری یا در حالی که در آن عاصی نبود در خدای عز و جل، « وَ لَا عَادٍ » و نه ستمکار بود در آن سفر یا در آن حال بر کس. شافعی از اینجا گفت « العاصی بسفره لا یترخص برخص المسافرین » - معنی دیگر گفته اند - این دو کلمه را غیر باغ - یعنی که بیش از ضرورت نخورد، و لاعاد - و افزون از مسکئى نخورد - که جان وی بر جای بدارد، و از آن نفروشد، و هنگامی دیگر را بنهد، پس بروی از آن خوردن بزهى نیست، و حقیقت بغی - طلب کردن است - یعنی که باغی طالب آنست که ویرا نیست و نمیرسد، و عادی - آنست که تجاوز نکند یعنی بحد و رسم شرع در گذارد.

« اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ » - خدای پوشنده و آمرزنده است، مهربان و بخشاینده. از مغفرت سخن گفت از بهر آنکه آنچه وی خورد نه در عین حلالست، که بعذر مباح است، قومی گفتند - این آیت دلیل است که بعضی محرمات چون خمر و مانند آن؛ اگر بر سبیل مداواة در حال ضرورت که هیچ چیز بجای آن نه ایستد، و بیم فوت روح باشد، اگر در آن حال بحکم اطبا بجای دارو استعمال کنند روا باشد. و هم ازین بابست رخصت شرع در شرب بول شتر و شیر خر، و آنچه مصطفی ع گفت - « ان الله عز وجل لم يجعل شفاءکم فیما حرّم علیکم » - گفتند - معنی آنست که ان قدر ما فیہ الشفاء غیر محرم علیکم، هذا ما ذکره، والمهداة علی قائله، والله اعلم.

قوله .. « إِنِّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ » الآية ... دانشمندان جهودان از مهتران خویش کی بارسول خدا صلعم خننگ می کردند رشوت می ستدند، و فراعام خویش میگفتند که محمدنه پیغامبر است، که در توریه ذکر و نشان وی نیست. رب العالمین گفت - بهای اندک می ستانند، بکتمان نعت محمد در توریه - « وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنًّا قَلِيلًا » ابن - هاء - با کتمان شود، یعنی بآن پنهان کردن اثبات نبوت محمد در توریه، که می فروشند بهای اندک می خرند.

« أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ » - ایشان آنند که نمی خورند در شکمهای خویش، این تأکید را گفت - « إِلَّا النَّارَ » - مگر آتش، یعنی بآنچ امروز میخورند از رشوتها، فردا آتش خورند پیاداش آن.

« وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » - و روز رستاخیز خدای بایشان سخن نگوید که بخیر ایشان باز گردد، یا ایشانرا خوش آید، « وَلَا يُزَكِّيهِمْ » - وایشانرا از آن اعمال خبیثه ایشان پاک نگرداند، وبرایشان ثنا نگوید، و هر که خدای بروی ثنا نگوید معذب باشد لاحاله، لذلك قال تم: « وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ».

« أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى » الآية ... - ای اليهودیه بالایمان، میگوید - این جهودان ایمان و معرفت فروختند، و دین جهودی خریدند، و عذاب خداوند بر مغفرت وی اختیار کردند. و اگر از دین جهودی برگشتندی، و صفت و نعت محمد چنانک در توریه است بیان کردند خدای تم ایشانرا بیامرزیدی.

« فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ » - ای فما الذی جرأهم علی النار - چه چیز ایشانرا چنین دلیر کرد بر کردار اهل آتش؟ و يقال « مَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ » ای - ما باقامه علی النار، کما يقال ما أصبر فلاناً علی الحبس ای ما ابقاه فيه. چند کی بمانند ایشان در آتش، و در آن شکیبائی کنند. قال کعب - ان الخازن من خزان جهنم مسیره ما بین منکبیه



سنة، وآن مع كل ملك منهم لعموداً له شعبتان من حديد، يدفع به الدفعة فيكتب في النار سبعمئة الف سنة» و قال رسول الله صلعم -: «يرسل على اهل النار البكاء فيبكون حتى تنقطع الدموع، ثم يبكون الدم حتى يرى في وجوههم كهيئة الاخدود، لو ارسلت فيه السفن لجرّت.

« ذَلِكَ بِأَنَّهُ اللَّهُ - اى ذلك العذاب - نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَأَخْلَفُوا

فيه » آن پاداش كردن ايشانرا و عذاب نمودن بآنست كى خداى تم قوريه را كه فرستاد و ذكر محمد و نعمت وى در آن، و قرآن كه به محمد فرستاد بداد فرستاد و راستى و سزا، و ايشان در آن بخلاف افتادند.

آنكه گفت: «وَإِنَّ الَّذِينَ أَخْلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» - آنان كه در آن بخلاف افتادند و سخن جدا جدا گفتند، بعضى استوار گرفتند و بعضى نگرفتند، ايشان از حق دور افتادند و درستيز بماندند، - وقال بعضهم «ذَلِكَ بِأَنَّهُ اللَّهُ نَزَلَ الْكِتَابَ» - اى فعلهم الذى هو الكفر والاختلاف والاجترأ من اجل ان الله نزل الكتاب بالحق فأيسهم به عن الايمان واخبر عنهم بالحرمان، وذلك فى قوله تم «ان الذين كفروا سواء عليهم» الآية، ميگويد - اين اختلاف و كفر كه در آن افتادند از آنست كى خداى تم به بى راهى و ناگرویدن ايشان حكم كرد و بآن حكم كتاب فرستاد گفت «سواء عليهم» اندرهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون، «ختم الله على قلوبهم» الايه... النبوة الثالثة - قوله تم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ...» يا - حرف

ندا است و - اى - منادى و - ها - تنبيه، ميگويد: - بيدار باشيد اى مردمان! چيزى كه خوريد حلال خوريد و پاك، و كرد خيانت و محرمات مگريد، تا از وساوس شيطان و هوا جس نفس برهيد، و گفت و كرد شما پاك شود، و دل روشن! مصطفى صلعم گفت: هر كه چهل روز حلال خورد چنانك هيچ حرام نخورد و راه بخون ندهد، رب العالمين دل وى روشن گرداند، و چشمهاى حكمت ازو بگشايد، و دوستى دنيا از دل وى ببرد،

هر آفت کی در راه دینست و هر فتنه که خاست از دوستی دنیا خاست، « حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ » و این دوستی دنیا از حرام خوردن پدید آید، پس هر که پرهیزگار شود و در مُحَرَّمات بر خود ببندد این دوستی دنیا از دل وی بکاهد، و گفتار و کردار وی پاک شود، و دعاء وی باجابت مقرون گردد.

**مصطفی صلعم** گفت: - بسیار کس است که غذا و طعام و جامه وی که بکار دارد حرامست و در آن احتیاط نکند، آنکه دست برداشته و دعا می کند، این چنین دعا کی مستجاب بود؟

و یکی از بزرگان طریقت گفت: - گفتار پاک که بخداوند پاک رسد آنست کی از خلق پاک بر آید، و خلق پاک آنست که جز غذاء پاک بخود راه ندهد، و غذاء پاک آنست که در حال اکتساب یا ذکرد و یا ذداشت حق در آن فرو نگذارد، و فراموش نکند، و شکر ولی نعمت بحکم فرمان در آن بجای آرد.

چنانکه خدای تع گفت: - « کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ » - و حقیقت شکر آنست که تا قوت نعمت در باطن می یابد خود را بر طاعت ولی نعمت بظاهر میدارد.

**سری سقّطی** جنید را پرسید وقتی - که شکر چیست؟ فقال - « ان لا يستعان بشیء من نعم الله علی معاصیه » گفت - شکر آنست که نعمت خداوند بر معاصی وی بکار ندارد، که آنکه همان نعمت سبب هلاک وی باشد، چنانکه پادشاهی غلامی را بنوازد و بر کشد و او را کمر شمشیر زر دهد، پس آن غلام بروی عاصی شود. پادشاه بفرماید تا هم بآن شمشیر کی خلعت وی بوز سروی بردارند - گوید این جزاء آنست کی نعمت خداوند کار خود در معصیت وی بکاربرد، و گویند - سبب آنکه **ادریس** پیغامبر را باسمان بردند آن بود که فرشته پیامد و ویرا بشارت داد بمغفرت، و **ادریس** در آن حال دست بدعا برداشته که - بارخدا یا درزند گانی **ادریس** زین پس بیفزای گفتند - تا چه کنی؟ گفت - ناخدا یا را شکر و سپاس داری کنم، که آنچ گذشت در طلب مغفرت بودم، و ازین پس

شکر را باشم: قال - فبسط الملكُ جناحهُ وحملهُ الى السماء. وقيل التزم الحسن بن علی ع الركن فقال - الهی آنعمتنی فلم تجدنی شاکراً و ابتلیتنی فلم تجدنی صابراً، فلا انت سلبت النعمة بترك الشکر، ولا ادمت الشدة بترك الصبر، الهی ما يكون من الکريم الا الکرم. اگر کسی گوید - «يا ايها الناسُ کُلُوا مِنَّمَا فِي الْأَرْضِ . . .» - از روی ظاهر

این خطاب همان فائده داد که «يا ايها الذين آمنوا کُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» پس فائده اعادت چیست؟ جواب آنست: که اهل تحقیق گفتند: «يا ايها الناسُ» نداء

عام است، و بر قدر روش عامه این خطاب با ایشان رفت: نبینی که جمله مباحات فراموش ایشان نهاد، و جز از حرام محض ایشانرا باز نزد، و این منزلت عوام است کی از حرام به حلال گریزند، و از محظورات با مباحات گردند، آنکه بر عقب آن از اتباع شیطان نهی کرد - که ایشان بر شرف فرمان برداری شیطان اند. باز آیت دیگر «يا ايها الذين آمنوا» خطاب اهل خصوصست ایشانرا فرمود - تا در تناول مباحات و بکار داشت محلات توسع نکنند، بلکه از مباحات حلال محض گزینند، و از حلال محض طیبات رزق گزینند، این همانست که روایت کنند از بعضی صحابه که گفت: ما از ده باب حلال نه باب بگذاشتیم، و یکی بر کار گرفتیم از بیم شبهت. آنکه بجای آنکه عوام را از اتباع شیطان احتراز فرمود اینجاست که خداوند فرمود، آنکس که خداوند ذوق است داند که میان این دو خطاب چه فرقت - آن ابتداء روش مسلمانان است، و این غایت کشش عارفان، این همان عدل و احسان است که گفت: «ان الله يامر بالعدل والاحسان» هر کس که از حرام محض پرهیزد، ویرا - عادل - گویند، و هر که از عین حلال پرهیزد او را - محسن - گویند، عدالت ظاهر مسلمانی است، و احسان آنست که مصطفی گفت: «الاحسان ان تعبد الله کانک تراه» و هو عبارة عن مکاشفة العارفين و نهابة رتبة الصديقين.

النوبة الاولى - قوله تعالى: «لَيْسَ الْبِرُّ» - نیکی و پارسائی نه همه آنست

«أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ» که رویهای خویش فرا دارید در نماز، «قِبَلَ الْمَشْرِقِ

وَالْمَغْرِبِ» سوی مشرق که بر آمدن گاه آفتابست و مغرب که فرو شدن گاه است،

« وَلَیْکِنَّ الْبَرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ » - ولكن بیک مردی آن کس است که بگردد بخدای  
 « وَالْيَوْمَ الْآخِرِ » وروز رستاخیز « وَالْمَلَائِكَةِ » و فرشتگان « وَالْكِتَابِ »  
 و کتاب خدای « وَالنَّبِيِّينَ » و پیغامبران « وَآتَى الْمَالَ » و مال دهد « عَلٰی حُبِّهِ »  
 بر دوستی او « قَدْوَى الْقُرْبٰی » درویشان خویشاوندان را « وَالْیَتَامٰی » و نارسیدگان  
 پدر مردگانرا « وَالْمَسٰکِیْنَ » و درویشان تنگ دستانرا، « وَابْنَ السَّبِيلِ » و راه  
 گزریان (۱) را « وَالسَّائِلِیْنَ » و خواهندگان را « وَفِی الْبَرِّ قَابِ » و در آزادی  
 بردگان را، « وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ » و نماز پیدای دارد بهنگام « وَ آتٰی الزَّكٰوةَ » و از  
 مال خود زکوة دهد، « وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ » و باز آمدگان به پیمان خویش با  
 خدای و با خلق « اِذَا عَاهَدُوا » هر که که پیمان بندند، « وَالصَّابِرِیْنَ فِی الْاَلْبَاسِ »  
 و شکیبایان در بیم ناکیهها و در تنگیها، « وَ حِیْنَ الْاَلْبَاسِ » و در وقت  
 جنگ، « اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ صَدَقُوا » ایشانند که چون گفتند که نیکایم راست گفتند،  
 « وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ » ۱۷۷ و باز پرهیزندگان از خشم و عذاب خدای تم ایشانند.  
الذیبة الثانية - قوله تم : « لَیْسَ الْبَرُّ اَنْ تُؤَلُّوا وُجُوْهُكُمْ » الآية ...

حمزه و حفص - البرّ نصب خوانند باقی قراء برفع، او که برفع خواند « الْبَرُّ » اسم  
 لیس - نهاد « وَاَنْ تُؤَلُّوا وُجُوْهُكُمْ » بجای خبر نهاد، و او که بنصب خواند  
 « اَنْ تُؤَلُّوا وُجُوْهُكُمْ » بجای اسم نهاد و « الْبَرُّ » بجای خبر، تقدیره « لَیْسَ  
 تُؤَلِّیْتُكُمْ وُجُوْهُكُمْ الْبَرُّ كُلُّهُ »، کقوله تم « و ما کان قولهم اِلَّا اِنْ قالوا ... »  
 ابن عباس و مجاهد و ضحاک و عطاء و سفیان گفتند - این آیت بشأن  
 مؤمنان آمد که در بدایت اسلام پیش از هجرت و لزوم فرائض هر کس که کلمة شهادت

و توحید بگفتی و نماز کردی بهر سوی که خواستی ، اگر در آن حال از دنیا می برفت مردمان از بهروی می گفتند - وجبت له الجنة - بهشت اورا واجب شد که نیکی و پارسائی جمله بجای آورد . پس چون مصطفی ع هجرت کرد و آیات فرائض فرو آمد و قبله با کعبه گردانیدند ، رب العالمین این آیت فرو فرستاد تا کسی را گمان نیفتد که دین داری و نیکی همه آنست که نماز کنند ، بل که نماز خصلتی است از خصال بر و بایی از ابواب آن .

گروهی دیگر گفتند از مفسران : - که سبب نزول این آیت آن بود که جهودان در نماز کردن روی سوی مغرب میکردند ، و ترسایان سوی مشرق ، و هر گروهی از ایشان میگفتند که نیکی و نیک مردی اینست که ما برانیم ، و بدان فرموده اند ، پس خدای تم ایشانرا دروغ زن گردانید گفت : نیکی نه آنست که ایشان میگویند - لکن آنست که درین آیت بیان کردیم .

« وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنَ آمَنَ بِاللَّهِ » و « وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ » هر دو خوانده اند بتخفیف و رفع قراءه مدنی و شامی است و بتشدید و نصب قراءه باقی . و آنجا که گفت عزوجل « وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنَ اتَّقَى » همین خلافت ، و معنی آنست که - « وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنَ آمَنَ بِاللَّهِ » ، فاستغنی بالاول عن الثاني ، کقولهم الجود حاتم والشجاعة عنتره . و قیل تقدیره - ولكن البار من آمن بالله . کقوله نعم « والعاقبة للمتقوى » ای للمتقی .

و معنی بر مهر بانیت و نیکو کاری و راستی و خوش خوئی ، قال النبی صلعم - البر شیء هین وجه طلق و کلام لین - و گفته اند که - بر - اینجا ایمان و تقوی است و این آیت خود عین دلیل است که همه اشارتست بایمان و تقوی .

« مَنَ آمَنَ بِاللَّهِ » - اول آنست که ایمان آرد به یگانگی و یکتائی و کردگاری و بزرگواری خدای . و معنی ایمان تصدیق است ، و تصدیق بر راست داشتن است و استوار گرفتن ، یعنی که الله را بر راست داری بهر چه گفت ، و خبر داد از خود در کتاب خود ، یا بر زبان رسول خود ، که رسول بهر چه گفت و رسانید از وحی متهم نیست : و ذلك فی قوله « و ما هو علی الغیب بضنین » .

« وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ » - ولكن نيك مردی آن کس است که بگردد بخدای  
 « وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » روز رستاخیز « وَالْمَلَائِكَةِ » و فرشتگان « وَالْكِتَابِ »  
 و کتاب خدای « وَالنَّبِيِّينَ » و پیغامبران « وَآتَى الْمَالَ » و مال دهد « عَلَيَّ حَبِّهِ »  
 بر دوستی او « ذَوِي الْقُرْبَىٰ » درویشان خویشاوندان را « وَالْيَتَامَىٰ » و نارسیدگان  
 پدر مردگانرا « وَالْمَسَاكِينَ » و درویشان تنگ دستانرا ، « وَابْنَ السَّبِيلِ » و راه  
 گزیریان (۱) را « وَالسَّائِلِينَ » و خواهندگان را « وَفِي السَّرَّابِ » و در آزادی  
 بردگان را ، « وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ » و نماز پیدای دارد بهنگام « وَآتَى الزَّكَاةَ » و از  
 مال خود زکوة دهد ، « وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ » و باز آمدگان به پیمان خویش با  
 خدای و با خلق « إِذَا عَاهَدُوا » هر که که پیمان بندند ، « وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ  
 وَالسَّرَّاءِ » و شکیبایان در بیم ناکیهها و در تنگیها ، « وَحِينَ الْبَأْسِ » و در وقت  
 جنگ ، « أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا » ایشانند که چون گفتند که نیکایم راست گفتند ،  
 « وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ » ۱۷۷ و باز پرهیزندگان از خشم و عذاب خدای تم ایشانند .  
الذیبة الثانية - قوله تم : « لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ » الآية ...

همزه و حقیص - البر بنصب خوانند باقی قراء برفع ، او که برفع خواند « الْبِرَّ » اسم  
 لیس - نهاد « وَأَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ » بجای خبر نهاد ، و او که بنصب خواند  
 « أَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ » بجای اسم نهاد و « الْبِرَّ » بجای خبر ، تقدیره « لَيْسَ  
 تَوَلَّيْتُمْكُمْ وُجُوهَكُمْ الْبِرُّ كُلُّهُ » ، کفوله تم « و ما كان قولهم إِلَّا ان قالوا ... »  
 ابن عباس و مجاهد و ضحاک و عطاء و سفیان گفتند - این آیت بشأن  
 مؤمنان آمد که در بدایت اسلام پیش از هجرت و لزوم فرائض هر کس که کلمه شهادت

و توحید بگفتی و نماز کردی بهر سوی که خواستی، اگر در آن حال از دنیا می برفت مردمان از بهروی می گفتند - وَجِبْتَ لَهُ الْجَنَّةُ - بهشت او را واجب شد که نیکی و پارسائی جلّه بجای آورد. پس چون **مصطفی** ع هجرت کرد و آیات فرائض فرو آمد و قبله با کعبه گردانیدند، رب العالمین این آیت فرو فرستاد تا کسی را گمان نیفتد که دین داری و نیکی همه آنست که نماز کنند، بل که نماز خصلتی است از خصال برّ و بابی از ابواب آن.

گروهی دیگر گفتند از مفسران :- که سبب نزول این آیت آن بود که جهودان در نماز کردن روی سوی مغرب میکردند، و ترسایان سوی مشرق، و هر گروهی از ایشان میگفتند که نیکی و نیکی مردی اینست که ما برانیم، و بدان فرموده اند، پس خدای تم ایشانرا دروغ زن گردانید گفت: نیکی نه آنست که ایشان میگویند - لکن آنست که درین آیت بیان کردیم.

« وَلَٰكِنَّ الْبَرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ » و « وَلَٰكِنَّ الْبِرُّ » هر دو خوانده اند بتخفیف و رفع قراة **مدنی** و **شامی** است و بتشدید و نصب قراة باقی. و آنجا که گفت عزوجل « وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى » همین خلافت است، و معنی آنست که - « وَلَٰكِنَّ الْبِرُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ »، فاستغنی بالاول عن الثانی، کقولهم الجود حاتمٌ والشجاعة عنتره. و قیل تقدیره - وَلَٰكِنَّ الْبَارَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ. کقوله نعم « والعاقبة للمتقوی » ای للمتقی.

و معنی برّ مهر بانیت و نیکوکاری و راستی و خوش خوئی، قال **النبی** صلّم - البرّ شیءٌ هینٌ ووجهٌ طلقٌ و کلامٌ لّینٌ - و گفته اند که - برّ - اینجا ایمان و تقوی است و این آیت خود عین دلیل است که همه اشارتست بایمان و تقوی.

« مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ » - اول آنست که ایمان آرد به یگانگی و یکتائی و کردگاری و بزرگواری خدای. و معنی ایمان تصدیق است، و تصدیق بر است داشتن است و استوار گرفتن، یعنی که الله را بر است داری بهر چه گفت، و خبر داد از خود در کتاب خود، یا بر زبان رسول خود، که رسول بهر چه گفت و رسانید از وحی متهم نیست: و ذلک فی قوله « و ما هو علی الغیب بضنین ».

« وَالْيَوْمَ الْآخِرِ » - و از ابواب یر یکی ایمان برستخیز است ، یعنی یصدق بالبعث بعد الموت ، باز انگیختن و دیگر بار زنده گردانیدن بعد از مرگ بر است دارد ، و آیات که بدان ناطق است استوار گیرد ، و در قرآن از آن فراوان است : منها - « قُلْ اللَّهُ يَحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ » منها - « قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ رَدَّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْتَهُمْ ثُمَّ يَحْيِيهِمْ » منها - « وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا » ، ومنها - « وَإِنْ عَلَيْهِ النُّشْأَةُ الْآخِرَى » ومنها « ثُمَّ اللَّهُ يَنْشِئُ النُّشْأَةَ الْآخِرَةَ » و قال النبي صلعم - يقول الله تم - « شَتَمَنِي ابْنُ آدَمَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتَمَنِي وَكَذَّبَنِي ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكْذِبَنِي ، أَمَا شَتَمَهُ إِبْرَاهِيمُ فِيَقُول - أَنْ لِي وَلَدًا ، وَ أَمَا تَكْذِبُهُ فِيَقُول لَنْ يَعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي » . « وَالْمَلَائِكَةُ - و از ابواب بر ایمان دادن است بفریشتگان که بندگان و رهبران خداوند ، نه فرزندان و دختران - چنانکه کافران گفتند . و خدای از ایشان شکایت کرد گفت « وَجَعَلُوا لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ » « وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ » جای دیگر گفت « وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ » ، این رد است بر آن کافران که گفتند - رحمن فرزند گرفت و فریشتگان دختران اند ، خدای گفت سُبْحَانَهُ - پس کی و بی عیبی او را ، این فریشتگان نه دختران اند ، بلکه بندگان نواختگان اند ، بی دستوری خدای سخن نگویند ، و فرمان او کار کنند . بعضی در آسمان بحضورت عزت و در حجب هیبت بداشته ، سرها در پیش افکنده چون دستوری سخن یابند گویند - « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ » - و بعضی از ایشان از برف و آتش بهم آفریده ، يك نیمه ایشان آتش و يك نیمه برف ، چون دستوری سخن یابند گویند « يَا مَنْ يُؤَلِّفُ بَيْنَ الثَّلَاجِ وَالنَّارِ ! الْفَ بَيْنَ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِكَ » و بعضی از ایشان - کر و بیان اند - ایشانرا سروهاست ، و از زیر پای ایشان تابکعب پانصد ساله راه ، و بعضی از ایشان رسولان اند ، و نواختگان اند - چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ، هر یکی بر کاری داشته ، و بر شغلی گماشته : جبرئیل بروحی و بر عذاب ، میکائیل بر باران



وروزی و نبات ، اسرافیل بر صور و لوح و یکرکن ازار کان عرش بردوش وی ، عزرائیل بر قبض ارواح . از شعبی و ضحاک روایت کردند که ازا راست عرش جوئی روانست از نور ، چندانک هر هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا ، و جبرئیل هر وقت سحر در آن جوی شود و غسلی بر آرد ، و در نور جالش بیفزاید ، و ششصد پر خویش در آن آب زند ، تا آب بر گیرد ، آنکه بیفشاند ، و بعدد هر قطره که از آن بیفتد رب العالمین چندین هزار فرشته بیافریند که هفتاد هزار از آن هر روز در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در کعبه ، و تا بقیامت نوبت با ایشان نیاید .

« وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ » - و از ابواب راست ایمان دادن و پذیرفتن همه کتابهای خدای عزوجل که پیغامبران فر و فرستاد ، آنچه خلق دانند و آنچه ندانند ، و پیغامبران ایشان را که دانند و شناسند ، و آنرا که نشناسند ، که نه همه را شناسند . و لذلك قال تم « و رسالکم نقصصهم علیک »

« وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ » - و مال دهد بر دوستی خدای ، و کسی که بر دوستی خدای مال دهد هیچیز بر خود بنگذارد ، که از دوستی خدای در دل وی جای دوستی مال نماند ، و در دلی خود دو دستی ننگنجد ، و این حال صدیق اکبر است که هر چه داشت جمله بداد ، و چون از وی پرسیدند که - ماذا ابقيت لعيالك ؟ قال الله و رسوله - معنی دیگر گفته اند - « وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ » - ای علی حب المال و مال دهد بر دوستی مال چنانکه ابن مسعود گفت : هوان تؤثیه وانت صحیح ، تأمل العیش و نخشی الفقر و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا ، و فی معناه ما روی ابو هریره - قال سئل رسول الله صلعم: ای الصدقة افضل ؟ قال - ان تصدق وانت صحیح ، شحیح ، تأمل الغنی و تخاف الفقر ، و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم ، قلت لفلان کذا و لفلان کذا و قد کان لفلان . و روی بسربن جحاش قال - بصر رسول الله فی کفه ، ثم وضع علیه اصبعه السبابة - ثم قال يقول الله تم - انی تعجزنی یابن آدم ؟ و قد خلقتک من مثل هذه ؟ حتی اذا سويتک و عدلتک مشیت بین بردين ، و للارض منك

وئید، ثم جعت و منعت حتی اذا بلغت نفسك الى ههنا، و اشار الى حلقه، قلت - اتصدق و انی اوان الصدقة؟ وقال صلعم - مثل الذي يتصدق عند موته او يعتق كالذي يهدى اذا شبع.

و قيل « عَلَى حُبِّهِ » ای علی حب الایثار کقوله تع « و يطعمون الطعام على حبه » ای علی حب الاطعام . آنکه بیان کرد کی مال کرا دهد و مستحق صدقات کیست .

« دَوِيَ الْقُرْبَى » - خویشاوندان خود را، ایشان که درویشان باشند و نیازمندان

قال النبی صلعم - صدقتك على المسكين صدقةً و على ذی الرحم ائتمین، لانها صدقة و صلة

« وَ الْيَتَامَى » و یتیمان اگر خویشاوند باشند و اگر نه، قال النبی صلعم - من

مسح رأس یتیم عنده لم يمسحه الله، کان له بكل شعرة يمر عليها يده حسنة،

ومن احسن الى یتیم او یتیم عنده كنت انا و هو في الجنة كهاتين، و قرن بين اصبعيه .

« وَ الْمَسَاكِينَ » - و درویشان و درماندگان، که رانندگان خلق باشند و

نواختگان حق، قال النبی صلعم لعلى ع - « يا على انك فقير الله فلا تنهر الفقراء و قربهم

تقرباً من الله عزوجل . » و قال صلعم - « ليس المسكين بالطواف الذي ترده الاكلة و الاكلتان

و التمرة و التمرتان، ولكن المسكين الذي لا يسئل الناس ولا يفتن له فيتصدق عليه . »

« وَ ابْنُ السَّبِيلِ » - و راه گذریان و مهمانان کی بتوفیر آید، قال النبی صلعم

« من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه » - و در آثار بیانند که امیر المومنین

علی علیه السلام روزی می گریست و او را گفتند - ای مهتر دین چرا می گریی؟ گفت چرا

نگریم و هفت روز است تا هیچ مهمان بمن فرو نیامد! برخود می بترسم و از آن

می گریم که اگر خدای بمن امانتی خواستست که چندین روز مهمان از من وا گرفت!

و انس بن مالک گفت - زکوة الدار ان يتخذ فيها بيت للضيافة .

« وَ السَّائِلِينَ » - و خواهند گان، اگر بتعربض خواهند و اگر بتصریح، که

جای دیگر گفت :- « و اطعموا القانع و المعتر » و قال النبی صلعم « للسائل حق » و ان جاء

علی أظهر فرسه - و عیسی ع گفت - هر که سائلی را نومید بازگرداند يك هفته فریشتگان

رحمت در خانه وی نشوند. و سفیان ثوری هر که که سائلانرا دیدی گفتی - « جاء الغسالون يغسلون ذنوبنا » شویندگان آمدند که ما را از گناهان می بشویند و پاک کنند. و شافعی گفت - بوقت وفات فلانکس را گوئید تا مرا بشوید آنکه بوقت حاجت آن مرد غائب بود، چون باز آمد و برا گفتند که شافعی چنین وصیت کرد تو غائب بودی. آن مرد اندوهگن شد، آنکه غریبان شافعی را بخواند و تذکرة دین بخواست هفتاد هزار درم بروی وام بود کار همه بگزارد، و گردن وی آزاد کرد، آنکه گفت - هذا غسلی ایاه.

« وَ فِي الرَّقَابِ » - ای - و فی نمنها، و بردگان که خود را از سیّد باز خریدند، و مکاتب شوند، ایشانرا از مال خود نصیب دهد، تا بهای خویش دهند. و این صدقه تطوع است اینجایکه نه سهم زکوة فرض، که در آیت دیگر است. و در معنی « وَ فِي الرَّقَابِ » گفته اند که آزاد کردن بردگان است و فداء اسیران. اعرابی پیش مصطفی در آمد و گفت « عَلَّمَنِي عَمَلًا يَدْخِلُنِي الْجَنَّةَ - فَقَالَ - اعْتِقِ النَّسْمَةَ وَفَكَ الرِّقْبَةَ - قَالَ أُولَيْسَا وَاحِدًا ؟ قَالَ لَعَتِقِ النَّسْمَةَ أَنْ تَفْرُدَ بَعْتَقَهَا ، وَ فَكَ الرِّقْبَةَ أَنْ تَعِينَ فِي ثَمْنِهَا » و روی انه قال « مَنْ اعْتَقَ نَفْسًا مُسْلِمَةً كَانَتْ فَدَيْتَهُ مِنْ جَهَنَّمَ ».

« وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ » - ای المفروضة و « آتَى الزَّكَاةَ » الواجبة « وَ أَمَّا مَوْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا » معطوف است بر اول آیت - ای « وَلَكِنَّ الْبِرَّ ... الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ » و این عهدهم با مخلوق است و هم با خالق، و بوفاء هر دو فرموده اند. عهد مخلوق را گفت - « اوفوا بالعقود »، و عهد خالق را گفت « وَ بَعْدَ اللَّهِ اوفوا وَ هُوَ الَّذِي اخَذَ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْمُيثَاقِ وَ اَمْرَهُ اِيَاهُمْ بِعَهْدِهِ ».

آنکه بر سبیل مدح گفت: « وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ » - آن شکیبایان در فقر و فاقه و در سختی و شدت « وَ حِينَ الْبَأْسِ » و بهنگام قتال و مجاهدت. روی ان النبى صلعم قال - « ان الله عز وجل ليمتلي المؤمن بالفقر شوقاً الى دعائه » آن همه بار بلا و درویشی و بی کامی که رب العالمین بر دوستان خود نهد از آنست که تا چون صبر کنند و بدان راضی شوند، و در دعا و ذکر و سوز و نیاز بیفزایند، آن

از ایشان بیسندد، و در درجهٔ ایشان بیفزاید، و اگر بعکس این کردی که مال و جاه و نعمت و رایشان ریختی بودی که ایشانرا در آن بطر گرفتی، و یاد کرد و یادداشت الله فرو گذاشتندید، فتحقق فیهم قوله تم: «نساء الله فنسیهم» - و الیه الاشارة بقوله صلعم حکایة عن الله تم- «ایفرح عبدی اذا بسطت له رزقی و صببت علیه الدنيا صباً؟ أما یعلم عبدی ان ذلك له منی قطعاً و بعداً، أیحزن عبدی اذا منعتُ عنه الدنيا و رزقه قوت الوقت، أما یعلم عبدی ان ذلك له قرباً و وصلاً؟ و ذلك من غیرنی علی عبدی.»

«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» - ایشان که برین صفت باشند که گفتیم و برین سیرت و طریقت روند، اگر گویند که نیکان و نیک مردان ایم راست گفتند که راست رفتند، و قیل «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» - یعنی ما عاهدوا الله علیه ایشانند که بوفاء عهد باز آمدند، و دین و امانت که پذیرفتند، حق آن بگزاردند و در میان مؤمنان بنام مردی مخصوص گشتند. کما قال تم «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه».

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» - روی ان اباذر رض سئل عن الايمان فقرا هذه الآية فقال السائل - انا سألنا عن الايمان و تخبرنا عن البر، فقال جاء رجل الى رسول الله فسأله عن الايمان فقرا هذه الآية.

النوبة الثالثة - قوله تم: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ..» الآية - از روی ظاهر درین آیت آنچه شرط شریعت است بشناختی، اکنون از روی باطن بزبان اشارت آنچه نشان حقیقت است بشناس، که حقیقت هر شریعت را چون جان است هر تن را، تن بی جان چون بود، شریعت بی حقیقت همچنان بود. شریعت بیت الخدم است همه خلق درو جمع، و عمارت آن بخدمت و عبادت، و حقیقت بیت الحرم است عارفان درو جمع و عمارت آن بحرمة و مشاهدت، و از خدمت و عبادت تا بحرمت و مشاهدت چندانست که از آشنائی تا دوست داری، آشنائی صفت مزدور است و دوست داری صفت عارف. مزدور همه ابواب بر که در آیت بر شمردیم بیارد، آنکه گوید - آه اگر باد بر آن جهد یا از آن چیزی بکاهد، که آنکه از مزد باز مانم؛ و عارف آن همه بشرط خویش بتمامی بگزارد، آنکه گوید - آه اگر از آن ذره بماند که آنکه از دولت باز مانم.

بهرچ از راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

مزدور گوید - نمازمن روزه من وز کوه من و صبر من در بلاها و وفاء من در عهد

ها ، و عارف گوید - بزبان تذلل :

من که باشم که بتن رخت وفاء تو کشم دیده حمال کنم بار جفاء تو کشم

بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم شاخ عز رویدم از دل که بلا تو کشم

پیرو طریقت گفت : - من چه دانستم که مزدور اوست که بهشت باقی اورا حظ

است ؟ و عارف اوست که در آرزوی يك لحظ است ؟ ! من چه دانستم که مزدور در آرزوی

حور و قصور است ، و عارف در بحر عیان غرقه نور است ! « **بوعلی رودباری** قدس الله

روحه بوقت نزع خواهر خود را میگفت : **یا فاطمة** » هذه ابواب السماء قد فتحت ، و

هذه الجنان قد زينت ، اینك درهای آسمان بگشادند و بهشتها بیماراستند و کنیزگان

بر کنگرها نشاندند و میگویند - نوشت بادای **باعلی** که این همه از بهر تو ساختند !

و زبان حال **بوعلی** جواب میدهد - الهی به بهشت و حورا چه لازم اگر مرا نفسی

دهی از آن نفس بهشتی سازم .

و حَقِّكَ لَا نَظَرْتَ إِلَى سِوَاكَ بَعِینْ مَوْدَعَةٍ حَتَّى ارَاكَ

بر بندم چشم خویش و نگشایم نیز تا روز زیارت تو ای یار عزیز

« **لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ** » - بر بر قول مجمل دوزرب است : اعتقاد

و اعمال ، اعتقاد تحقیق اصول است و اعمال تحصیل فروع . و هر آنکس که اصول

بحقیقت مستحکم کرده و فروع بشرط خود بجای آورده لا محاله از ابرار است ، و منزل

ابرار دارالقرار است . و ذلك فی قوله تم - « انَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ » .

آنکه رب العالمین در سیاق این آیت بیان کرد همان اعتقاد و همین اعمال گفت -

« **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ** » تا اینجاییان

اعتقاد است و تمهید قواعد اصول ، و ازینجا ذکر اعمال در گرفت ، و آنکه بر دو قسم

نهاد - يك قسم مراعات مردم است در معاشرت ایشان و نواخت دور و نزدیک و مواساة

با ایشان ، چنانك گفت - « وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْأَسَاكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ » - اول ابتدا بخویشان كرد كه حق ایشان مقدم است بر حقوق دیگران ، و لهذا قال الانبی صلعم « لا یقبل الله صدقةً و ذورحم محتاجٌ » پس یتیمان كه ایشان عاجزترین خلق اند و بی کسان اند ، پس بدرویشان كه هیچ مال ندارند نه مال حاضر نه مال غائب ، پس براه گذری كه هیچیز در دست ندارد ، اما باشد كه ویرا مال غائب بود ، پس بسائلان كه درویشان هم راست گویان باشند ، و هم دروغ زنان ، پس به بردگان كه خواجگان دارند كه مراعات ایشان كنند و تیمار بربند ، رب العالمین ترتیب حاجت و در بایست بریشان نگه داشت ، هر كه درمانده تر و حاجت وی بیشتر و صدقه را مستحق تر ذكر وی فرا پیش داشت كه حق وی تمامتر . كریما خدایاندا كه هر كس را بجای خویش بدارد ! و استحقاق هر كس چنانك باید برساند ! یقول نعم « ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ » . قسمی دیگر از اعمال بمتعبد مخصوص است كه از وی بدیگری تعدی نكند ، چون نماز بیای داشتن و صدق و اخلاص در اعمال بجای آوردن ، و بوفاء عهد باز آمدن ، و در بلیات صبر كردن .

اینست كه رب العالمین گفت « وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ » الى قوله « وَ حِينَ الْبَأْسِ » آنكه گفت « أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ » - اینان اند كه در آن يك نیمه بر كه اعتقاد است صدق بجای آوردند ، و در آن نیمه كه اعمال است تقوی كار فرمودند ، و صدق و تقوی كمال ایمانست ، و هم الذین قال الله تعالى « أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا » الآية - و تمامتر خبری از مصطفی صلعم كه لایق است باین آیت و ابواب بر درو جمع ، هم قسم اعتقاد و هم قسم اعمال و هم مكارم الاخلاق خبر سوید حارث است :- قال :- « وَ فُتِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ سَابِعُ سَبْعَةٍ مِنْ قَوْمِي فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ كَلِمَاهُ اعْجَبَهُ مَا رَأَى مِنْ سَمْتِنَا وَ زِينَا ، فَقَالَ مَا أَنْتُمْ ؟ قُلْنَا مُؤْمِنُونَ ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ لِكُلِّ قَوْلٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكُمْ وَ إِيْمَانِكُمْ ؟ قَالَ سُوَيْدٌ - فَقُلْتُ خَمْسٌ عَشْرَةَ خُصْلَةً - : خَمْسٌ مِنْهَا - أَمَرْتَنَا بِرِسَالِكَ أَنْ نُؤْمِنَ بِهَا ، وَ خَمْسٌ مِنْهَا - أَمَرْتَنَا بِرِسَالِكَ أَنْ نَعْمَلَ بِهَا ، وَ خَمْسٌ مِنْهَا تَخَلَّفْنَا بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَ نَحْنُ عَلَىٰ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ تَكْرَهُ مِنْهَا شَيْئًا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ

فما الخمس الخصال التي أمرتكم رسلی ان تؤمنوا بها ؟ قلنا امرتنا رسلك ان تؤمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله و البعث بعد الموت ، قال فما الخمس التي امرتكم ان تعملوا بهن ؟ قلنا امرتنا رسلك ان تقول جميعاً لا اله الا الله وأنّ محمداً رسول الله و ان تقيم الصلوة و تؤتي الزكوة ، و تحج البيت من استطاع اليه سبيلاً ، و تصوم شهر رمضان ، و تحن على ذلك ، قال فما الخمس الخصال التي تخلقتم بها ؟ قلنا - الشكر عند الرخاء ، و الصبر عند البلاء و الصدق عند اللقاء ، و الرضا بمواقع القضا ، و مناجزة الاعداء ، فتبسم رسول الله صلعم و قال - ادباءٌ فقهاءٌ عقلاءٌ حكماءٌ ، كادوا من فقههم ان يكونوا انبياء ، يالها من خصال ! ما اشرفها و ازينها ! و اعظم ثوابها ! ثم قال رسول الله اوصيكم بخمس خصال لتكمل عشرون خصلة - قلنا - اوصنا يا رسول الله ! فقال ان كنتم كما تقولون ، فلا تجمعوا ما لا تأكلون ، ولا تنبوا ما لا تسكنون ، ولا تنافسوا في شئى عنه تزولون ، و ارجوا فيما عليه تقدمون ، و فيه تخلصون ، و اتقوا الله الذي اليه ترجعون و عليه تعرضون .

النوبة الاولى قوله تم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - اى ايشان كه بگرويدند

« كَتَيْبٌ عَلَيْكُمْ » بر شما نوشتند و واجب کردند « الْقِصَاصُ » باز کشتن بکشتن ناحق ، « فِي الْقَتْلِ » در کشتگان مسلمانان بناحق ، « الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ » آزاد بازاد « وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ » و بنده ببنده ، « وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى » وزن بزن « فَمَنْ عَفَى لَهُ » هر کس که ويرا آسان فرا گذارند « مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ » از کار برادرى چیزى « فَاتَّبَاعٌ » ويرا گویند تا برى دیت سپردن رود ، « بِالْمَعْرُوفِ » به نیکوئى ، و بزودى « وَادَاءٌ إِلَيْهِ » و کار گزاردن بوى « بِإِحْسَانٍ » به نیکوئى و زود گزاری ، « ذَلِكَ » این پذیرفتن دیت از قاتل و فرا گذاشتن قصاص ، « تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ » سبک کردن کاری گران است از خداوند شما ، « وَرَحْمَةٌ » و بخشودنى آشکارا ، « فَمَنْ عَفَى » هر کس که از اندازه در گذارد و افزونى جوید و باز خون ناحق ریزد ، « بَعْدَ ذَلِكَ »

پس از آنکه یکی ریخت و ازو دیت ستدند، « قَلَّ عَذَابُ الْمِمْ »<sup>۱۷۸</sup> « او راست عذابی درد نمای درد افزای .

« وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ » - و شما را در قصاص کردن زندگانیست  
 « يَا أُولِي الْأَلْبَابِ » ای زیرکان خداوندان مَرغ<sup>(۱)</sup> و خداوندان خرد « أَعْلَمَكُمْ  
 تَقْوَىٰ »<sup>۱۷۹</sup> تا به پرهیزید .

« كُتِبَ عَلَيْكُمْ » - نوشته آمد بر شما و واجب کردند « إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ  
 الْمَوْتُ » چون یکی از شما مرگ آید « إِنْ تَرَكَ خَيْرًا » اگر ازین جهانی چیزی  
 بگذارد « أَلَوْصِيَّتُهُ » اندرز کردن « لِلْوَالِدَيْنِ » پدر و مادر خویش را، « وَالْأَقْرَبِينَ »  
 و خویشاوندان را « بِالْمَعْرُوفِ » بچم و انصاف<sup>(۲)</sup> و هموار بی اجحاف، « حَقًّا » نوشته  
 آمد آن وصیت بسزا و راستی، « عَلَى الْمُتَّقِينَ »<sup>۱۸۰</sup> بر پرهیزندگان از شرک .  
 « فَمَنْ بَدَّلَهُ » هر که بگرداند آنرا « بَعْدَ مَا سَمِعَهُ » پس آنکه بشنید آنرا،  
 « فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ » بزه مندی آن بریشان که تبدیل میکنند « إِنْ  
 اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ »<sup>۱۸۱</sup> که الله شنواست دانا .

« فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ » - هر که ترسد از آن وصیت کنند « جَنَفًا » بیدادی  
 و کژی، « أَوْ إِنَّمَا » یا بزه مندی « فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ » صلح سازد میان ایشان « فَلَا  
 إِثْمَ عَلَيْهِ » بروی بزه مندی نیست، « إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ »<sup>۱۸۲</sup> که الله آمرزگارست  
 و بخشاینده .

۱ - مَرغ = مَرغ، کذا فی نسختهین الف و د ۲ - کذا فی الف و د



النوبة الثانية - قوله تم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... » الآية - مفسران گفتند

این آیت در شأن دو قبیله عرب فرود، آمد یکی شریف و دیگر وضع، میگویند **اوس و خزرج** بودند، و بعضی گفتند **قریظه و نضیر** بودند، بایکدیگر جنگ کردند و از ایشان که شریف بودند قومی کشته شدند بدست آنان که وضع بودند، و این در بدایت اسلام بود و بجاهلیت قریب العهد بودند، هم بر عادت و حکم جاهلیت گفتند - لَنَقْتُلَنَّ بِالْعَبْدِ مِثْلَ الْحُرِّ مِنْهُمْ، و بِالْمَرْأَةِ مِثْلَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ، و بِالرَّجُلِ مِثْلَ الْجَلِينِ مِنْهُمْ و لَنَضَاعِفَنَّ الْجُرُوحَ - گفتند به بنده ما آزاد ایشان باز کشیم و وزن ما مرد ایشان و بیك مرد ما دو مرد از ایشان، و قصاص جراحتها مضاعف کنیم، که ما از ایشان مهتر و شریفتریم، آنکه قصه خویش بحضرت نبوی آنها کردند. **مصطفی** ایشانرا بر اوستی و برابری فرمود، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد و رسول خدا برایشان خواند، و همه منقاد شدند و بحکم خدا و رسول فرو آمدند.

« **الْحُرُّ بِالْحُرِّ** » - آزاد باز آزاد « **وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ** » و بنده به بنده، و در ابتداء اسلام زن وزن کشتندید و مرد بمرد « **وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ** » منسوخ گشت به « **النَّفْسُ بِالنَّفْسِ** » و العبد بالعبد « مستثنی ماند بدالات سنت.

اکنون حکم آیت علی الجملة بدان - هر دو شخص که در دین و در حریت برابر باشند و در حرمت، و یکی از آن دیگر را بکشد بقصد، رواست که او را باز کشند بوی، پس مسلمان بمسلمان باز کشند، و ذمی بذمی، و آزاد باز آزاد، و بنده به بنده، و مرد بمرد، و زن وزن، و مسلمانرا بذمی باز نکشند بمذهب **شافعی** رض، و نه آزاد به بنده که ایشان در عصمت برابر نه اند. و **امیر المومنین** ع گفت « **مِنَ السَّيِّئَةِ أَنْ لَا يَقْتُلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ وَانْ لَا يَقْتُلَ حُرٌّ بِعَبْدٍ** » اما ذمی بمسلمان و بنده باز کشند، همچنین فرزند به پدر و فرزند بمادر باز کشند، و پدر را بفرزند و مادر را بفرزند نه، و جماعتی را بیک شخص باز کشند بحکم اجماع، وزن را بمرد باز کشند و مرد را وزن بحکم خبر. « **فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ** » - این هاء در - له - با قاتل شود، کشته را به برادر کشته شده

خواند و عصمت اسلام و برادری میان قاتل و قتیل بخون نا حق نبیرد ، و نیز بقتل اسم ایمان از وی به نیفتاد که در تحت این خطاب است که « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » و این عفو آنست که اولیاء کشته خود به بخشند و بدیت صلح کنند . میگوید - هر کس که ویرا از برادر کشته وی قصاص عفو کنند « فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ » - قاتل را گوئید یعنی تا بر پی دیت سپردن رود ، به نیکوئی و کارگزاردن بزودی .

معنی دیگر « فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ » اورا گوئید ، یعنی وئی کشته را ، که باین قاتل میخواهد که با وی بدیت صلح کند ، توهم پس این صلح فرارو ، و این دیت به پذیر بی تشدید و تهدید . اگر کسی گوید چه فایده را « فَمَنْ عَفَى لَهُ » بفعل مجهول گفت « فَمَنْ عَفَى لَهُ إِخْوَهُ » نگفت ؟ جواب آنست که نامعلوم شود که در شرع فرق نیست میان آنک صاحب دم يك کس باشد و عفو کند ، یا جماعتی باشند و يك کس از جمله ایشان عفو کند ، در هر دو حال قصاص بیفتد و با دیت گردد ، و دیت مردی مسلمان که بقصد کشته شود دیت مغلظه است حالی بر قاتل واجب شود صدا شتر بسه قسم ، و آنرا مثلثه گویند سی حقه ، و سی جذعه ، و چهل خلفه ، که بجه در شکم دارند ، و اگر بخطا کشته شود یا شبه عمد بود نه عمد محض دیت مخففه واجب شود بر عاقله ، و دیت مخففه مؤجل واجب شود بر پنج قسم - آنرا خمس - گویند بیست حقه ، و بیست جذعه ، و بیست بنت لبون ، و بیست ابن لبون ، و بیست بنت مخاض ، الا اگر خویشاوندی را کشد یا در ماههای حرام کشد . ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب ، یا در حرم مکه ، که آنکه دیت مغلظه واجب شود ، اگر چه قتل خطا باشد ، پس اگر شتر نا یافت بود یا بیمای خویش بدست نیاید ، دیت مردی مسلمان هزار دینار زر سرخ باشد ، یا دوازده هزار درم سپید ، و دیت جهود و ترسا ثلث دیت مسلمان است بحکم خبر ، و دیت مجوس خمس دیت اهل کتاب است ، و هشتصد درم بقول عمر خطاب ،

و دیت زنان از هر جنس نیمه دیت مردان است، و عاقله مرد عصبه وی باشند، آنان که بعضیت و جزئیت در میان ایشان نباشد یعنی که پدران و فرزندان در آن نشوند، و این بمذهب شافعی است، علی الخصوص آنکه این عاقله تحمل دیت مخففه کنند بشرط آنکه مکلف باشند، و توانگر و موافق جوانی در دین بمدت سه سال هر سالی ثلث دیت، و آنکه هر توانگری را هر سال نیم دینار و اگر متوسط باشد دانگ و نیم، و آنچه در باید از بیت المال مسلمانان بدهند.

« ذَلِك تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ » - این عفو کردن قصاص و دیت دادن تخفیفی تمام است و رحمتی فراخ از خداوند شما، و دیت این امت را خاصه، که هیچکس دیگر را نبود از ولد آدم، در توریة قصاص است یا عفو، و در انجیل امر است بعفو، و در قرآن هم قصاص است و هم عفو و هم دیت.

در خبر می آید که مصطفی صلعم گفت: « ثم اتمم یا خراعه قد قتلتم قتیلاً من هذیل وانا والله عاقله فمن قتل قتیلاً بعده فاهله بین خیرین: ان احبوا قتلوا، وان احبوا اخذوا العقل ».

« فَمَن اَعْتَدَى . . . » - این را دو تأویل کرده اند: یکی آنست که یکبار از قاتل بنا حق بیش دیت نپذیرند، اگر دیگر کُشد لابد ویرا قصاص کنند، هر چند که ولی خون بدیت رضا دهد، و این مذهب قومی است از علما. و دیگر تأویل آنست که از آنکس که با خون نا حق گردد پس آنک یکبار دیت ستندن ازو، توبت نپذیرند و لابد فردا با آتش عذاب کنند او را. و از اعتداست ولی خون را که گوید بدیت رضا دادم نا قاتل فرا پیش آید ایمن، آنکه ویرا بکشد.

« وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَیْوةٌ » - الآیه . . ای ولکم فی القصاص نام، میگوید شما را در باز کشتن کشندگان مسلمانان بگزاراف زندگانی است و باز داشتن دیگران مردمان را از کشتن بگزاراف.

« یا اُولِی الْأَلْبَابِ » - ای خداوندان خرد، و ای زیرکان، در جاهلیت قاتل

را باز نمی گشتند. میگفتند یکی کم شد تا دیگری کم نشود. این جواب آنست که ای زیر کان آن انبوهی در قصاص است نه در فرو گذاشت.

« لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » - قصاص کنید تا بپرهیزید. عن عبد الله بن مسعود قال -

قال رسول الله صلعم: « لا يحل دم امرء مسلم يشهد ان لا اله الا الله، و اني رسول الله الا باحدى ثلث: النفس بالنفس، والشيب الزاني، والمارق لدينه، والتارك للجماعة. » و روى انه قال صلعم: « لا يحل دم امرء مسلم يشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله الا باحدى ثلث: زنا بعد احصان - فانه يرجم، ورجلٌ خرج محار باله رسول الله فانه يقتل او يصلب او ينفي من الارض، او يقتل نفساً فيقتل بها. » وقال صلعم « كل ذنب عسى الله ان يفره الامن مات مشركاً او مؤمنٌ يقتل مؤمناً متعمداً. »

معنی دیگر گفته اند - و لكم في القصاص حيوة - أراد به في الآخرة - یعنی که اگر درین جهان قصاص کند در آن جهان از قصاص رستگاری یافت، و گر نه لابد در آن جهان قصاص خواهند از وی. قال النبی صلعم: - « یجىء المقتول بالقاتل يوم القيمة ناصيته ورأسه بيده و اوداجه تشخب دماً، يقول - يا رب قتلني حتى يدينه من العرش. » « كُتِبَ عَلَيْكُمْ... » - ای فرض و اوجب علیکم « إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ » ای اسبابه و مقدماته من الامراض والعلل « إِنْ تَرَكَ خَيْراً » ای مالا. خير اینجا بمعنی - مال - است، چنانکه در قرآن چند جای که گفت - « قل ما انفقتم من خير » یعنی من مال، « وما تنفقوا من خير. » ای مال، « انی احببت حب الخير » یعنی حب المال، « و انه لحب الخير لشديد » یعنی لحب المال. و در قرآن خير آید بمعنی - ایمان - چنانکه در سورة الانفال گفت: « ولو علم الله فيهم خيراً لا سمعهم » یعنی ایماناً، و قال نعم « ان يعلم الله في قلوبكم خيراً » ای ایماناً، و در سورة هود گفت: « لن يؤتيهم الله خيراً » ای ایماناً. و خير بمعنی - اسلام - آید: چنانکه در سورة البقره گفت: « ان ينزل عليكم من خير من ربكم » و در سورة القلم: « مناع للخير » ای للاسلام، و خير بمعنی - عاقبت - آید، چنانکه در سورة الانعام گفت: « وان يمسسك بخير » ای بعافية،

و در یونس گفت: «و ان یردک بخیر»، ای بمافیة و خیر بمعنی - اجر - آید: چنانک در سورة الحج خوانند: «لکم فیها خیر» یعنی فی البدن اجرٌ و خیر بمعنی - طعام آید چنانک در سورة القصص گفت: «انی لما انزلت الی من خیر فقیرٌ» یعنی من طعام فقیر. و خیر بمعنی - ظفر - آید چنانک در سورة الاحزاب گفت: «و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً» یعنی الظفر فی القتال.

«کُتِبَ عَلَیْکُمْ» الآیة... میگوید واجب کردند بر شما وصیت کردن مادر و پدر را و خویش و پیوند را آن زمان که مخایل مرگ بر شما ظاهر شود، و اسباب آن به بینید، و مال دارید که در آن وصیت کنید. و این آیت پیش آیات موارث فرو آمده بود، بآن سبب که ایشان در عادت جاهلیت اجنبیانرا و بیگانگانرا بحکم ریا و سمعة وصیت میکردند، و خویشاوندان خود را فرو میگذاشتند، الله تم ایشانرا ازین عادت برگردانید و وصیت از بهر پدر و مادر و جمله خویشان فریضه گردانید، پس چون آیات موارث فرو آمد وصیت پدر و مادر و دیگر وارثان منسوخ گشت بگفت مصطفی ع و بیان وی، و ذلك قوله صلعم حین نزلت آیة الموارث: «ألا ان الله سبحانه قد اعطى کل ذی حق حقه، ألا لا وصیة لوارثٍ» پس خویشاوندانی را که وارث نبودند وصیت در حق ایشان فریضه بماند بقول بعضی علما: وهو ابن عباس والحسن والضحاک و قتاده و طاوس. قال الضحاک: «من مات ولم یوص لذی قرابة فقد ختم عمله بمعصیة» و قول درست آنست: که فرض وصیت به کلی منسوخ شد هیچکس را واجب نیست نه خویشاوندانرا و نه دیگرانرا، اما مستحب است اگر وصیت کند، فضیلت باشد، و اگر نکند، فریضه نیست و عاصی نشود. و هو قول علی و ابن عمر و عایشه و عمره و مجاهد و السدی قال عروة بن الزبیر «دخل علی ع علی رجل یعوده - فقال انی ارید ان اوصی فقال، علی ان الله تم یقول، «ان ترک خیراً» و انما تدع شیئاً یسیراً فدعه لعلک فانه افضل. » و قال رجل لعایشة: انی ارید ان اوصی قالت - کم مالک؟ قال ثلثة آلاف. قالت - و کم عیالک؟ قال اربعة فذکرت له ما ذکر علی - و روی

ان ابن عمر لم یوص فقال - اما ما لی فالله اعلم ما کنت اصنع فیه فی الحیوة - واما ریاعی فما احب ان یشرك ولدی فیهما احدٌ « و قال عروة بن ثابت للربیع بن خثیم - اوص لی بمصحفک ، قال فنظر الی ابنه وقال « واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله . اکنون اگر کسی وصیت کند بر سبیل استحباب و طلب فضیلت چنان باید که درویشانرا کند نه توانگرانرا ، و بر ثلث نیفزاید که رب العالمین گفت : « بِالْمَعْرُوفِ - معروف آنست که وصیت هموار و با انصاف بود ، و اجحاف نیارد در میراث وارث .

« حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ » - ای کتبِت الوصیة حقاً - نبشته آمد وصیت بر شما نبشته‌امی بحق و سزا و راستی ، که چنین سزد و چنین باید ، « عَلَی الْمُتَّقِینَ » - این تقوی توحید است یعنی پرهیز کاران از شرک با خدای عزوجل .

« فَمَنْ بَدَّلَهُ » الایة . . . ای بدل الایضاء هر که وصیت بگرداند و در آن تغییر و تبدیل آرد از اولیا و اوصیا بزمندی آن تغییر و تبدیل برایشانست ، که تغییر کنند نه بر موصی ، و الله شنوا و دانا است ، وصیت از کننده می شنود و تبدیل از خلاف کننده میداند .

« فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ » الایة . . . بتشدید و تخفیف خوانده‌اند ، حمزه علی و یعقوب و ابو بکر بتشدید خوانند ، دیگران بتخفیف خوانند ، و معنی هر دو یکسانست . اوصی - و وصی - لغتان .

« فَمَنْ خَافَ » - این خوف بمعنی علم است ای - فمن علم من موصٍ ظلماً و عدولاً عن الحق - هر کس که بداند که آن وصیت کننده بیداد کرد در وصیت ، « فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ » - آنکه میان اصحاب ترکت و ارباب سهام صلح سازد ، و آن جور و ظلم با جای آرد « فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ » - برین بر جای آورده بزمندی نیست ، و آن صلح که وی ساخت از تبدیل بزمند نیست . معنی دیگر گفته‌اند - هر کس که بداند که آن وصیت کننده ظلم خواهد کرد ، و قصد حیف و جور دارد بر ورثه ، و او را نگذارد در آن حال که وصیت میکند ، بلکه صلح سازد میان وی و میان ورثه و او را

بعدل و انصاف فرمايد « فَلَا يَأْتِمُ عَلَيْهِ » - لانه ليس بمبتدل بل هو متوسط مصلح .  
 روى عامر بن سعد بن ابى وقاص عن ابيه قال - كنت مع رسول الله صلعم فى حجة الوداع ، فمرضت مرضاً اشرفت على الموت . فعادنى رسول الله فقلت - يا رسول الله ان لى مالاً كثيراً و ليس يرئى الا ابنة افاوصى بثلى مالى ؟ قال لا - قلت - فبشطر مالى ؟ قال لا - قلت بثلى مالى ؟ قال - نعم ، الثلث ، و الثلث كثير ، انك يا سعد ان تترك ولدك اغنياء خير من ان تتركهم عالة يتكففون الناس . » و روى ابو امامة قال - قال رسول الله من خاف فى وصيته القى فى اللوى ، و اللوى واد فى جهنم . و عن ابى هريرة قال - قال رسول الله : « ان الرجل ليعمل بعمل اهل الخير سبعين سنة فاذا اوصى خاف فى وصيته فيختم له فى شر عمله فيدخل النار ، و ان الرجل ليعمل بعمل اهل الشر سبعين سنة فاذا اوصى لم يحف فى وصية فيختم له بخير عمله فيدخل الجنة ، ثم قال ابو هريرة اقرؤا ان شئتم تلك حدود الله الى قوله « و لهم عذاب مهين »

آنكه در آخر آيت گفت « اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ » - يعنى كه اگر اين وصيت كننده آن حيف و ظلم بنادانى كرد در وصيت كه حيف در آن نشناخت و ظلم نداشت پس الله آمرزگارست و بخشاينده ، او را بيا مرزد و ببخشاييد .

النبوة الثالثة - قوله تم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » الابه .... يا - نداء كالبد است ، و آى - فداء دل ، و هاء - نداء جان ، ميگويد - اى همگى بنده اگر طمع دارى كه قدم در كوى دوستى نهى ، نخست دل از جان بردار ، و معلومى كه دارى از احوال و اعمال همه در باز ، كه در شرع دوستى جان بقصاص از تو بستانند ، و معلوم بديت ، و هنوز چيزى در بابد . اينست شريعت دوستى ، اگر مرد كارى در آى و اگر نه از خويشتن دوستى و نردامنى كارى نرود .

از پى مردانگى پاينده ذات آمد چنار      وز پى تر دامنى اندك حيوة آمد سمن  
 جان فشان و راه كوب و رادزى و مرد باش      تاشوى باقى چودامن بر فشانى زين دمن  
 آرى ! عجب كارى است كار دوستى ! و بلعجب شرعى است شرع دوستى ! هر كشته

را در عالم قصاص است یا دیت بر قاتل واجب، و در شرع دوستی هم قصاص است و هم دیت و هر دو بر مقتول واجب.

**پیر طریقت** - گفت - « من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است، چون بنگرستم این معامله را با خاص است، من چه دانستم که دوستی قیامت محض است؟ و از کشته دوستی دیت خواستن فرض! سبحان الله این چه کارست این چه کار! قومی را بسوخت، قومی را بکشت، نه یک سوخته پشیمان شد و نه یک کشته برگشت!

کم تقتلوننا و کم نحبکم  
یا عجباً کم نحب من قتلا

نور چشمم خاک قدمهای تو باد  
آرام دلم زلف بخمهای تو باد

در عشق تو دادم ستمهای تو باد  
جانی دارم فدای غمهای تو باد

یکی سوخته و در بقراری بمانده، یکی کشته و در میدان افراد سرگشته، یکی در خبر آویخته، یکی در عیان آمیخته، آن تخم که ریخته؟ وین شور که برانگیخته؟ یکی در غرقاب، یکی در آرزوی آب، نه غرقه آب سیراب، نه تشنه را خواب.

« كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ » - وصیت خداوندان مال دیگرست

و وصیت خداوندان حال دیگر، وصیت توانگران از مال رود، و وصیت درویشان از حال. توانگران با آخر عمر از ثلث مال بیرون آیند، و درویشان از صفاء احوال و صدق اعمال بیرون آیند، چندانك عاصی از کرد بد خویش برخود بترسد، ده چندان عارف با صدق اعمال و صفاء احوال برخود بترسد، اما فرق است میان این و آن: که عاصی را ترس عاقبت است و بیم عقوبت، و عارف را ترس اجلال و اطلاع حق است. این ترس عارف هیبت گویند، و آن ترس عاصی خوف، آن خوف از خبر افتد. و این هیبت از عیان زاید، هیبت ترسیدست که نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوار، ترسیدست گدازنده و کشنده، تانداء «الاتخافوا ولا تحزنوا» نشنود نیار آمد! خداوند این ترس را کرامت می نمایند، و به بیم زوال آن ویرا می سوزانند، و نور می افزایند و فرع تغییر در وی می افکنند.



بو سعید بو الخیر را قدس الله روحه این حال بود بوقت نزع، چون سر عزیز بر بالین مرگ نهاد گفتندش - ای شیخ قبله سوختگان بودی، مقتدای مشتاقان، و آفتاب جهان، اکنون که روی بحضرت عزت نهادی، این سوختگان را وصیتی کن، کلمه گوی تا یاد گاری باشد. شیخ گفت:

پر آب دو دیده و پر آتش جگر  
پر باد دو دستم و پر از خاک سرم  
بشر حافی راهمین حال بود بوقت رفتن، گریستن وزاری در گرفت، گفتند: یا ابا نصر! أحب الحیوة؟ مگر زندگی می دوست داری؟ و مرگ را کراهیت؟ گفت: نه «ولکن القدوم علی الله شدید». برخدای رسیدن کاری بزرگ است و سهمگین. این حال گروهی است که بوقت رفتن هیبت و دهشت بر ایشان غالب شود از تجلی جلال و عزت حق، و تا نداء «الآنخافوا» نشنوند نیارامند. باز قومی دیگرند که بوقت رفتن ایشان را تجلی جمال و لطف حق استقبال کند، و برق انس تابد، و آتش شوق زبانه زند، چنانکه پیر اهل ملامت عبدالله منازل یکی پیش وی درشد، گفت: ای شیخ! مرا در خواب نمودند که ترا یکسال زندگی مانده است، شیخ یکی بر سر زد گفت: «آه! که یکسال دیگر در انتظار ماندیم» آنکه برخاست و در وجد و جدان خویش بجنبید، واضطرابی بنمود از خود بیخود شد. و گفت: - آه کی بود که آفتاب سعادت بر آید، و ماه روی دولت در آید.

کی باشد کین قفص به پردازم  
در باغ الهی آشیان سازم  
مکحول شامی مردی مردانه بود، و در عصر خویش یگانه، در دو اندوه این حدیث او را فرو گرفته، هرگز نخندید. و در بیماری مرگ جماعتی پیش وی در شدند و می خندید. گفتند: ای شیخ! تو همواره اندوهگن بودی؟ این ساعت اندوه بتولایق تر چرا می خندی؟ گفت: - «چرا نخندم و آفتاب جدائی بر سر دیوار رسید، و روز انتظارم بر رسید، اینک درهای آسمان گشاده و فریشتگان بر دایره میزنند که مکحول بحضرت می آید.»

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم  
با دلبر خود بکام دل بنشستیم

النوبة الاولى - قوله تم: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - » ای ایشان که بگرویدند  
 « كُتِبَ عَلَيْكُمُ » نبشته آمد بر شما « الصَّيَامُ » روزه داشتن « كَمَا كُتِبَ » همچنانك  
 نبشته آمده بود « عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ » برایشان که پیش از شما بودند « لَعَلَّكُمْ  
 تَتَّقُونَ »<sup>۱۸۳</sup> تا مگر شما باز پرهیزنده آفید.

« أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ » - روزی چند شمرده ، « فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا »  
 هر کس که از شما بیمار بود « أَوْ عَلَى سَفَرٍ » یا در سفری « فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ » هام  
 شمار آن در روز گاری دیگر روزه باز دارد ، « وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ » و بری شاست  
 که توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند « فِدْيَةٌ » باز خریدن آن « طَعَامُ مِسْكِينٍ »  
 بطعام دادن درویشی هر روز را مُدّی « فَمَنْ أَطْوَعَ خَيْرًا » هر که بر مُدّ بیفزاید  
 بطوع دل ، « فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ » آن دیرا به است « وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ » و اگر  
 روزه دارید شما را خود به « إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ »<sup>۱۸۴</sup> اگر دانید.

« شَهْرُ رَمَضَانَ » - ماه رمضان « الَّذِي أَنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ » آن ماه که قرآن  
 در آن فرو فرستادند « هُدًى لِلنَّاسِ » راه نمونی مردمان را « وَبَيِّنَاتٍ » و نشانها نمودن  
 ایشان را « مِنَ الْهُدَى » از راه نمونی حق ، « وَالْقُرْآنِ » و جدای نمودن میان حق و  
 باطل « فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ » هر که حاضر و مقیم بود از شما در ماه رمضان ،  
 « فَلْيَصُمْهُ » گوی روزه دارد ، « وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ » و هر که بیمار  
 بود یا در سفری « فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ » گوی میخور و هام شمار آن در روز گاری  
 دیگر روزه باز دار « يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ » الله بشما آسانی میخواهد « وَلَا يُرِيدُ  
 بِكُمُ الْعُسْرَ » و دشواری نمیخواهد ، « وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ » و فرمود تا شمار تمام

کنید «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ» و خداوند خویش را به بزرگی بستائید «عَلَيَّ مَا هَدَيْكُمْ»  
 بآنکه شما را راه نمود «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۱۸۰</sup> و مگر تا از وی آزادی کنید.  
النوبة الثانية - قوله تم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»

الآية.. معنی - صیام - در شریعت باز ایستادنست از طعام و شراب و شهوت راندن باینست، و  
 در لغت عرب از هر چیز باز ایستادن است، چنانکه کسی از گفتن باز ایستد گویند - صام عن  
 الكلام و ذلك فی قوله تم «انی نذرت للرحمن صوماً» و کسی که از نیکی و برّ باز ایستد  
 گویند صام عن المعروف - و چهارپای که از علف و حرکت باز ایستد گویند صامت الدابة.  
 «كَمَا كُتِبَ عَلَيَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» - سخنی مجمل است، دو وجه احتمال

کند: یکی آنست که بر پیشینیان همین ماه رمضان بقدر وقت و عدد و روزگار واجب  
 کرده بودند، اما فرق آنست که اندر شرع ایشان روا نبودى اندر شبهای ماه روزه جز  
 یکبار بول شب طعام خوردن و شراب و باز اندرین شرع مقدس رب العالمین تیسیر ارزانی  
 داشت، و همه شب شراب و طعام و تمتع مباح کرد. ازینجا گفت مصطفی ع «فضل  
 ما بین صیامنا و صیام اهل الكتاب اكلة السحر».

و دیگر وجه آنکه اصل روزه و حدود کیفیت آن واجب کرده بودند اما نه بوقت  
 ماه رمضان، و نه عدد سی روز. اگر وجه اول گوئیم - آنست که حسن بصری و سدی  
 و جماعتی گفتند - که بر ترسایان پیشینیان ماه رمضان واجب کردند، و بودی که رمضان  
 بتابستان گرم بودی یا بزمستان سرد، ایشان تغییر کردند و با فصل ربیع گردانیدند، و  
 کفّارت آن تغییر را ده روز در افزودند، و بعد از آن پادشاه ایشان ده روز دیگر در افزود  
 عارضی را که رسیده بود او را، تا به پنجاه روز قرار گرفت. شعبی گفت - اگر همه  
 سال روزه دارم به روز شك ندارم که این سنت ترسایان است، که ماه رمضان بر ایشان واجب  
 کردند و ایشان بول ماه يك روز در افزودند، و بآخر يك روز، یعنی که احتیاط می کنیم  
 تا هیچ روز فوت نشود، پس هر قرنی که آمدند پیش روان خود را متابعت کردند، و  
 بول ماه يك روز می افزودند، و بآخر يك روز تا به پنجاه روز قرار گرفت - اینست که

خدای گفت :- « كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ » - و مصطفی ع ازینجا گفته - که بر ماه رمضان پیشی میکنید بروزه داشتن يك روز یاد و روز ، روزه دارید چون ماه بینید ، و روزه گشائید چون ماه به بینید ، اگر ماه پوشیده باشد شعبان سی روز بشمرید پس روزه گیرید - اکنون بحکم ابن خبر شاید روز شك روزه داشتن به نیت روزه ماه رمضان ، که این خود درست نیاید اصلا ، و همچنین نشاید به نیت فریضه قضایا نذر یا کفارت روزه داشتن درین روز ، که کراهیت است ، اما اگر به نیت تطوع روزه دارد ، اگر پیش از آن رجب و شعبان روزه داشته است ، یا ویرا عادتی مستمر بوده ، بر وفق آن عادت رواست و اگر عادت نبوده و در اول شعبان روزه نداشته ، پس البته روانیست و معصیت است ، لِمَارْوِی عَنْ عَمَارِ بْنِ یَاسِرٍ رَضِیَ عَنْهُ قَالَ - مَنْ صَامَ الْیَوْمَ الَّذِی یَشُكُّ فِیْهِ فَقَدْ عَصَى اَبَا الْقَاسِمِ صَلَّی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ .

اما وجه دوم - که احتمال میکند آنست که اصل روزه داشتن و حدرد آن بشناختن بر شما بنشینند ، چنانکه بر پیشینیان بنشیند ، و بر پیشینیان روزه روز عاشورا و ایام البیض واجب بود . و اول کسی که روزه داشت آدم بود ، قال علی بن ابی طالب علیه السلام لَمَّا اهْبَطَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ ، أَحْرَقَتْهُ الشَّمْسُ فَاسْوَدَّ جَسَدُهُ ، فَتَنَاهُ حَبْرُئِيلُ فَقَالَ يَا آدَمُ اتَّحَبَّ أَنْ یَبِیضَ جَسَدُكَ ؟ قَالَ - نَعَمْ - قَالَ فَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ وَ خَمْسَةَ عَشَرَ فَصَامَ آدَمُ أَوَّلَ یَوْمٍ ، فَابِیضَ ثَلَاثَ جَسَدِهِ ، وَ صَامَ الْیَوْمَ الثَّانِیَ فَابِیضَ ثَلَاثَ جَسَدِهِ ، وَ صَامَ الْیَوْمَ الثَّلَاثَ فَابِیضَ جَسَدُهُ كُلَّهُ ، فَسَمِیَتْ - اِیَّامُ الْبِیضِ - وَ مَصْطَفَى ع چون در مدینه شد همچنین روزه داشت ایام البیض و روز عاشورا تا هفتم ماه بر آمد ، آنکه روزه ماه رمضان واجب کردند باین آیت که گفت : « کُتِبَ عَلَیْكُمْ الصَّیَامُ » الی قوله « أَيْامًا مَعْدُودَاتٍ » ، و هر چند که این مجمل بود آیت دیگر مفسر کرد گفت : « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیْهِ الْقُرْآنُ » الی قوله - « فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ » - آنکه بفرمود . تا جمله این ماه روزه دارند آنجا که گفت - « وَلَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » - و مصطفی ع بیان کرد و در شرح بیفزود گفت : « صُومُوا لِرُؤْیَتِهِ وَ افْطَرُوا لِرُؤْیَتِهِ

فان غمّ علیکم الهلال فعدوا ثلثین .

معنی دیگر گفته اند « کَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ » میگوید روزه بر شما چنان نبشتمند که بر جهودان و ترسایان و بر اهل ملتها ، که شبهای روزه چون بختندید بر ایشان طعام و شراب و مباشرت اهل حرام بودی میگوید بر شما همچنان حرام است بعد از نماز خفتن و خواب و این در ابتداء اسلام بود ، پس منسوخ شد بآن آیت که « احلّ لکم لیلۃ الصیام ... » الایه .

آنکه گفت : « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » - روزه بدان فرمود تا به پرهیزد از طعام و شراب و مباشرت در حال روزه داشتن ، و این تنبیهی عظیم است خلق را که چون روزه دار را بحکم روزه از ملک مباح و شهوت راندن حلال می باز دارند از ملک دیگران و حرامها اولیتر که بازایستند ، و از شهوت راندن بآن معنی بازداشتند تا ماسک شیطان در باطن روزه دار بسته شود ، و راه بوی فروگیرد تا وسوسه نکند ، و الیه الاشارة بقول النبی ص « ان الشیطان لیجرى من ابن آدم مجرى الدم فضيقوا مجاریه بالجوع » و قال صلعم « الصّومُ جُنَّةٌ »

« آیاماً معدوداتٍ » - ای کتب علیکم الصیام فی « آیام معدوداتٍ » - روزه بر شما نبشتمند روزی چند شمرده ، سی روز یا بیست و نه روز ، و این معدودات صیغتی است تقلیل را ، عرب چیزی که در ذکر اندک فرا نمایند گویند - معدوده ، و در قرآن « دراهم معدوده » و « آیاماً معدوده » بر این طریق است . ارباب معانی گویند : « آیاماً معدوداتٍ » تخفیفی است که فرا پی تکلیف داشت ، چون بند گانرا بر روزه تکلیف کرد و این بار حکم بر ایشان نهاد ، آیاماً معدوداتٍ بگفت تا بر بنده آن تکلیف گران نیاید ، و نظیره قوله تم « وَاجْهَدُوا فی اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ » ثم قال بعده : « و ما جعل علیکم فی الدین من حرج »

« فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا » - هر که از شما بیمار بود و طاقت روزه ندارد یا در سفری باشد و روزه بگشاید در آن سفر بروی است که هام شمار آن در روزگاری

دیگر روزه باز دارد، اگر پیوسته خواهد و اگر گسسته هر دو رواست. وجوه و نظایر  
مرض در قرآن چهار است: - یکی بمعنی - شك - چنانك در اول سورة البقره گفت «فی  
قلوبهم مرضٌ» ای شك و در سورة التوبة «و اما الذين فی قلوبهم مرضٌ» ای شك، و  
در سورة محمد ص «رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» ای شك. وجه دوم مرض  
بمعنی - فجور - است چنانك در سورة الاحزاب بدوجایگه گفت: «فیطمع الذي فی قلبه  
مرضٌ» «لئن لم ينته المنافقون» «والذين فی قلوبهم مرضٌ» ای فجور. وجه  
سیم مرض بمعنی - جراحت - است چنانك در سورة النساء و در سورة المائدة گفت: - «وان  
كنتم مرضى» ای جرحی، وجه چهارم مرض بیماری - است بعینه، چنانك درین آیت  
گفت «فمن كان منكم مريضاً» و در آن آیت دیگر «و من كان مريضاً» ای من  
جميع الازواج، و در سورة النور و در سورة الفتح گفت «ولا على المريض حرجٌ» و در  
سورة التوبة «ليس على الضعفاء ولا على المرضى» یعنی من كان فی شیء من مرض.

«وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ» - قراة مدلی و ابن ذکوان از شامی مضاف

است - فدية طعام - و قراة هشام از شامی و نافع با جمع - مساکين - باقی «فِدْيَةٌ  
طعامٌ مُسْكِينٍ» - میگوید و ایشان که روزه توانند که دارند و خواهند که ندارند هر  
روز درویشی را فدیة دهند از طعام باز خریدن را، و این در ابتداء اسلام بود که هر کس  
درین مخیر بود، اگر خواستی روزه داشتی، و اگر نه بگشادی و هر روز را مُدّی  
بدرویشی دادی

آنکه گفت: «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» - اگر کسی بطوع خویش برین مُدّیفزاید

نیکوست و پسندیده، و اگر روزه دارد خود بهتر و نیکوتر، و این حکم پیش از آن  
بود که آیت منسوخ شد، پس چون «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» فرو آمد  
این حکم منسوخ گشت، و تخیر برخاست، و بر ایشان که روزه توانند و مقیم باشند  
واجب گشت، و ثابت، و مسافر را و بیمار را رخصت افطار بماند، و بر ناتوان بی طاقت را  
افطار و فدیة این يك قول است. و قول دیگر «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ» -

خاصه پیرانرا آمد، مردان وزنانرا که طاقت روزه میداشتند به تکلف و دشواری، الله تعالی ایشانرا رخصت داد بافطار و فدیة فرمود، آنکه منسوخ شد این حکم بدروسخن :- یکی این کلمت که « **وَإِنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ** »، و دیگر « **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ** »، و سدیدگر قول آنست که این آیت جمله محکم است، و هیچیز از آن منسوخ نه بر تقدیر « **و عَلَى الَّذِينَ كَانُوا يُطِيقُونَهُ** - فی حال شبابهم و قوتهم ثم عجزوا عن الصوم فدية طعام مسکین » میگوید بر ایشان که روزه می توانستند داشت و میداشتند پس عاجز شدند و قوتشان ساقط گشت فدیة است از طعام دادن بدرویشی، پس اگر برین بیفزاید و بیش از یک درویش طعام دهد، با بیش از یک مد آن به است، و اگر جمع کند میان روزه و فدیة آن بهتر و نیکوتر، و اگر یکی کند پس روزه اولی تر.

« **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** » اگر میدانید و می دریابید.

### فصل

بدانك روزه رکنیست از ارکان مسلمانی، و سببی ظاهر است اندر تقدیس طبیعت. و اندر شرایع انبیاء علیهم السلام روزه مشروع بودست از عهد آدم تا روزگار مصطفی. و بمقتضی خبر :- روزه چهار يك ایمانست، که مصطفی ع گفت « **الصوم نصف الصبر** و **الصبر نصف الايمان** » و در روزه پنج چیز فریضه است و پنج چیز سنت : اما فریضه اول آنست که ماه رمضان طلب کند تا بداند که بر بیست و نه روزست یا بر سی روز، و بر قول يك عدل اعتماد کند. اما بآخر رمضان کم از دو عدل نشاید که گواهی دهند، و اگر بشهری دیگر ماه نو دیده باشند که بشازده فرسنگ دورتر باشد روزه برین قوم واجب نیاید.

در آثار بیارند که - کریم مولی ابن عباس گفت که **ام الفصل بئ الحارث مرأ** بشغلی بشام فرستاد پیش معاویه، گفتا :- و شب آدینه ماه نو رمضان دیدند، و مردم در روزه شدند. و من روزه داشتم، چون به مدینه باز آمدم ابن عباس از من پرسید که ماه نو کی دیدی، گفتم شب آدینه، ابن عباس گفت ما اندر مدینه شب شنبه دیدیم

گفتم معاویه و اهل شام که ماه نو دیدند شما را کفایت نباشد؟ و بدان کار نخواهید کرد؟ گفت نه، که مصطفی ع مارا چنین فرموده آنکه کرب را فرمود تا روزه دارد و اقتداء با اهل مدینه کند. این يك وجه است از اصحاب شافعی. و وجه دیگر آنست که چون بيك بقیه ماه نو دیدند حکم آن بهممه عالم روانست. و همه بقاع در آن یکسانست، و وجه اول درست تر است و اعتماد بر آنست، چنانکه بیان کردیم.

فريضة دوم آنست - که هر شب نیت کند، چنانکه بدل بیندیشد و بزبان بگوید - اصوم غدا صوم رمضان فريضة لله تم - و اگر يك شب نیت فراموش کند - بمذهب شافعی روزه وی درست نباشد، و قضا باید کرد. مصطفی ع گفت - «من لم ينو الصوم من الليل قبل الفجر فلا صوم له» این حکم روزه فرض است اما روزه نافله روا باشد، که بروز نیت کند تا بوقت زوال.

فريضة سوم آنست - که هیچیز بقصد بیاطن نرساند و باطن آنست، که قرارگاه چیزی باشد، چون دماغ و شکم و معده و مثانه، و اگر نه بقصد باشد چون هگس که در حلق پرد، یا غبار راه یا آب مضمضه که با کام جهد، یا حجامت کند یا سرمه در چشم کشد، و میل در گوش برد و پنبه در احلیل کند و این هیچ چیز روزه باطل نکند و روزه باطل نشود.

فريضة چهارم آن است - که مباشرت اهل نکند، چندانکه غسل واجب کند، و اگر بحال نسیان افتد روزه باطل نشود، مصطفی ع گفت - «رفع عن أمتي الخطاء والنسيان وما استكروها عليه» و اگر بشب مباشرت کند و غسل بعد از صبح کند، روا باشد. و البته بهیچ طریق قصد آن نکند که آب پشت وی جدا شود، که انزال چون بقصد بود بهر صفت که باشد روزه باطل کند.

فريضة پنجم آنست - که بقصد واختیار قی نکند، و اگر بی اختیار قی بوی در افتد، روزه باطل نشود. و خیو منعقد که از حلق بیرون آید بسبب زکام روزه باطل نکند، اما چون بر دهن آید آنکه فرو برد روزه باطل کند.

اما سنتهای روزه :- تأخیر سحور است، و تعجیل فطور، و روزه گشادن بخرما یا



آب ، و سواك دست بداشتن بعد از زوال ، و در جمله خیر ها كردن - چون صدقه دادن و قرآن خواندن ، و در مسجد معتكف بودن ، و قیام رمضان بیای داشتن . مصطفی ع گفت - « من صام رمضان وقامه ایماناً واحتساباً غفرله ما تقدم من ذنبه » گفت - هر كه ماه رمضان روزه دارد و اندر شب وی قیام آرد - چنانك روزه فریضه داند و قیام سنت ، خدای عزوجل گناه گذشته وی بیامرزد ، و این قیام رمضان نماز تراویح است : رسول خدا اندر ماه رمضان تراویح گزارد ، يك شب ، صحابه موافقت كردند ، و شب دیگر مردم مدینه رغبت نمودند ، چنانك مسجد پر گشت ، و رسول صلح نماز تراویح گزارد ، شب سیم جمع مردم بسیار شد ، چنانك مسجد و كوی انبوهی گرفت . و رسول بیرون نیامد بگزاردن تراویح ، و گفت همی ترسم كه این نماز فریضه گردد ، و كار بر امت من دشوار شود ، هر كسی تنها بگزارد ، و این سنت من است . الله تع روزه فریضه كرد و من قیام سنت نهادم . و اندر روزگار ابوبكر كه عهد صادقان و مخلصان بود ، تنها همی گزاردند ، چون بعهد عمر رسید بترسید كه اندرین سنت تقصیر كنند ، گفت این سنت آشكارا آریم و بجمع گزاریم تا زیادت رغبت مؤمنان باشد ، و غیظ منافقان ، صحابه را جمع كرد و نماز تراویح بجماعت گزاردند ، بیست ركعت به پنج امام ، هر امامی دو سلام همی گزاردند ، و بیشترین شب در نماز بودندید ، كه اندر میان ترویحات دعا و مناجات آوردند ، و باین سبب مساجد روشن داشتندید ، پس بروزگار دیگر خلفا بر آن سنت برفتند . شبی امیر المؤمنین علی ع اندر كوفه همی گشت در ماه رمضان مسجد ها روشن همی دید گفت - خدای عزوجل خوابگاه عمر روشن كناد چنانك مسجد ها روشن كرد .

و در فضیلت ماه رمضان - علی الجمله در خبر می آید كه - مصطفی ع در آخر ماه شعبان خطبه كرد ، و گفت : « يا ايها الناس قد اظلكم شهر عظيم ، شهر اوله رحمة و اوسطه مغفرة و آخره عتق من النار ، شهر فيه ليلة خير من الف شهر ، من تقرب الى الله تع فيه بخصلة من خصال الخير كان كمن ادى فريضة فيما سواه ( و من ادى فيه فريضة كان كمن ادى سبعين فريضة فيما سواه ، و هو شهر الصبر ، و الصبر ثوابه الجنة ،

و هو شهر المساواة ، و شهرٌ يزداد فيه رزق المؤمن ، من فطر صائماً كان مغفرةً لذنوبه ، و كان له اجره من غير ان ينقص من اجره شيئاً . « قلنا يا رسول الله ليس كلنا يجد ما يفطر به الصائم ، قال رسول الله « يعطى الله هذا الثواب ، من فطر صائماً على مذقة لبن او تمرقة او شربة ماء ، و من اشبع صائماً سقاء الله من حوضي شربة لا يظماً حتى يدخل الجنة و من خفف عن ملوكه فيه ، غفر الله له و اعتقه من النار ، فاستكثروا فيه من اربع خصال : خصلتين - ترضون بهما ربكم ، و خصلتين لا غنى بكم عنهما ، فاما الخصلتان اللتان ترضون بهما ربكم : فشهادة - ان لا اله الا الله ، و الاستغفار . و اما اللتان لا غنى بكم عنهما ، فتسئلون الله الجنة و تتعبدون به من النار . »

« شَهْرُ رَمَضَانَ . . . » الآية . . . بنصب و رفع هر دو خوانده اند . نصب است بر آن معنی که صوموا شهر رمضان . و رفع است و بر آن معنی - که میقات صیامکم شهر رمضان - آنکه رمضان را به بزرگ تر چیز آئین نهاد گفت : آن ماه که قرآن در آن فرو فرستادند . اینجا دو قول است : یکی آنکه قرآن در ماه رمضان شب هفدهم که با مداد آن جنگ بدر بود ، از حضرت خدای باسماں دنیا فرو فرستادند ، و در خزانه نهادند در بیت العزة ، آنکه به بیست و سه سال نجم نجم ، سورة سورة و آیت آیت ، چنانکه لایق حال بود ، و در خورد وقت بزمن میفرستادند همانست که جای دیگر گفت - « انا انزلناه فی لیلة القدر » ، « انا انزلنا فی لیلة مبارکة » - گفته اند - که این شب مبارک شب قدر است ، شب بیست و هفتم . و روی عن وائلة بن الاسقع ان النبی صلعم قال - انزلت صحف ابراهیم اول لیلة من رمضان ، و انزلت التوریه لست مضین من رمضان ، و انزل الانجیل . لثلاث عشرة خلت من رمضان ، و انزل الزبور لثمانی عشرة خلت من رمضان ، و انزل القرآن لاربع و عشرين خلت من رمضان . « قول دیگر آنست که - انزل فیہ القرآن - ای انزل القرآن بفرضه و فضله - میگوید - ماه رمضان آنست که قرآن فرستادند بفضل آن ، و فریضه گردانیدن آن بر مسلمانان .

و قال داود بن ابی هند : قلت للمشعبی - شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن اما کان ينزل علیه فی سائر السنة ؟ قال بلی - ولكن جبرئیل کان يعارض محمداً صلعم فی رمضان

ما نزل الله فيحكم الله ما يشاء، و يثبت ما يشاء، و ينسى ما يشاء.

و اشتقاق قرآن از قرء - است و معنی قرء باهم آوردن است چیزی متفرق را، یعنی که قرآن سوره و آیات و کلمات باهم آرد، و جمع کند؛ این خود از روی ظاهر است - اما از روی حقیقت قرآن بدان خواندند که هر چه مردم را بدان حاجت است از کار این جهانی و آن جهانی، و ترتیب معاش و معاد ایشان، جمع کند و ایشانرا بآن راه نماید.

اینست که گفت: «هُدًى لِلنَّاسِ» ای هادی للناس، «وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ» ای - و آیات و اوضاحت من الحلال والحرام والحدود والاحكام، این قرآن سبب آشنائی و روشنائی است، و سبب راه بردن و راه یافتن. الله بحقیقت راهنمای مؤمنانست، و قرآن سبب راه یافتن ایشانست، که در آن بیان حلال و حرام است، و شرح حدود و احکام است، و جزا کردن میان حق و باطل. و فایده تکرار لفظ - هدی - بر مذاق اهل تحقیق آنست که گفته اند - «هدی» برد و ضرب است - : یکی هدایت عام بواسطه راه، چنانکه گفت «ادع الی سبیل ربک» دیگر هدایت خاص بی واسطه، که در میان آید چنانکه گفت عز جلاله «ادعوا الی الله»، اول اشارت بمنزل است، و آخر اشارت بمقصد، اول نشان راه رفتن است و راه بردن، و آخر نشان رسیدن و بیاسودن.

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» - ای من حضر منكم بسلده فی الشهر فلیصم ما شهد منه، و ان سافر فله الافطار. میگوید هر که ماه رمضان بوی در آید و در شهر خویش مقیم باشد، چندانکه مقیم باشد از ماه تا روزه دارد، و اگر در میانه ماه سفر کند بگشاید که رواست. تاویل درست اینست و اختیار ابن عباس رض یدل ما روی ان النبی صلعم خرج عام الفتح صائماً فی رمضان حتی اقام بالکدیة افطر.

آنکه حکم اهل عذر اعادت کرد گفت: «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» - از بهر آن که در آیت پیش مقیم را نیز در عداد اهل عذر آورد و مخیر کرد و در این آیت تخیر مقیم منسوخ کرد و تخیر مسافر و بیمار باز گفت

تا معلوم شود که بیمار و مسافر را در رخصت افطار همان حکم است که از پیش رفت .  
 و در افطار مسافر علما را خلاف است که عزیمت است یا رخصت ، جماعتی گفتند - عزیمت  
 است و واجب ، چنانکه اگر کسی در سفر روزه دارد ، چون مقیم شود قضا باید کرد .  
 و دلیل ایشان آنست که **مصطفی** ص گفت « لیس من البر الصيام فی السفر » ، و در آثار  
 صحابه است - « الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر » ، و بیشترین فقهها و اهل علم  
 بر آنند که - رخصت - است اگر کسی روزه دارد در سفر فريضه گزارد ، و بروی قضا  
 نیست و اگر بگشاید رواست ، که رخصت خداست ، و صدقه وی بر بندگان و تخفیف  
 ایشان ، و دلیل برین خبر **جابر** است ، قال « کنا مع النبی صلعم فی سفر فمنا الصائم و  
 منا المفطر ، فلم یکن بعضنا یعیب علی بعض » - وعن **عائشة** : - ان حمزة بن عمر و قال  
 یا رسول الله ! انی کنت اسرد الصوم أفصوم فی السفر ؟ قال ان شئت فصم ، و ان شئت  
 فافطر . - و فی روایة اخرى - قال یا رسول الله - أجد بی قوة علی الصيام فی السفر ،  
 فهل علی جناح ؟ قال هی رخصة من الله ، فمن اخذها فحسن ، و من احب ان یصوم فلا  
 جناح علیه . « و کسی که در سفر از روزه داشتن رنجور میشود در حق وی آن فاضلتر  
 و نیکوتر که بگشاید ، که رسول بسفری بوده در ماه رمضان ، و یاران همه بروزه بودند ،  
 نماز دیگر رسول را گفتند - که یاران همه برنج رسیدند ، و بی طاقت شدند ، رسول  
 قدحی آب بخواست و بیاشامید ، و مردم همه دروی می نگرستند . پس قومی بگشادند  
 و قومی نه ، **مصطفی** ص گفت ایشانرا که نگشادند - « اولئک العصاة » و بروایتی دیگر گفت -  
 « ذهب المفطرون الیوم بالاجر » . و سئل ابن عمر عن الصوم فی السفر ؟ فقال - رأیت  
 لو تصدقت علی رجل بصدقة فردّها علیک الم تغضب ؟ قیل نعم . قال - فانها صدقة من الله  
 عز وجل تصدق بها علیکم . « و حد سفر که افطار در آن مباح است - شازده فرسنگ  
 است - هر چه کم ازین بود افطار در آن نشاید و مسافر که در سفر معصیت باشد بمذهب  
 امام **مطلبی** البته روانیست که روزه بگشاید ، یا رخصتی از رخصتهای سفر بر کارگیرد .  
 « یُرید الله بِکُم الیسر . . » - الله نعم بشما آسانی میخواهد و دژواری (۱)

نمیخواهد، که در حال بیماری و سفر شما را رخصت افطار داد، وانگه از همه سال بیک رمضان رضا داد، و این محاباها ارزانی داشت.

« وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ » - و فرمود تا شمار تمام کنید، که مسلمانی بر پنج چیز بنا کرده اند: - شهادت و نماز و زکوة و روزه و حج، تا شمار این پنج رکن تمام کنید معنی دیگر « وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ » - فرمود تا شمار سی روز رمضان بر روزه تمام کنید یا شب سیّم ماه بینید. سدیگر معنی « وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ » فرمود تا شمار آنچه بعد از بیماری و سفر روزه گشاید قضاء آن بوقت خویش تمام کنید. « وَ لَتُكْمِلُوا... » بتشدید و لَتُكْمِلُوا « بتخفیف هر دو خوانده اند بتشدید قراة بوبکر و یعقوب است، باقی بتخفیف خوانند، و تشدید در لفظ تأکید است در معنی.

« وَ لَتُكْمِلُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ » - این تکبیر شب فطر است که ماه نو شوال بینند، تا آنکه که امام در نماز عید شود. « وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » میگوید - خداوند خویش را به تکبیر در عید بزرگی بسمائید، و به بی عیبی یاد کنید، و بر راه نمونی وی و یاری دادن وی از وی آزادی کنید.

النوبة الثالثة:- قوله تم: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ » -

بزبان اشارت و بیان حکمت میگوید - ای شما که مؤمنانید! روزه که بر شما نبسته شد از آن نبسته شد که همه مهمان حق خواهید بود، فردا در بهشت خواهد نامهمانان گرسنه بمهمانی برد که کریمان چون کسی را بمهمانی برند دوست دارند که مهمان گرسنه باشد تا ضیافت بدل مهمانان شیرین تر بود. رب العالمین بهشت و هر چه در آنست مؤمنان را آفرید که هیچیز از آن ویرا بکار نیست و آن محتاج نیست.

پیر صوفیان دعوتی ساخت پس هیچکس نرفت، آن پیر دست برداشت گفت - بار خدا یا اگر بندگان خود را فردا با تش فرستی آن بهشت و آن نعیم بر کمال چون سفره من باشد! نوای سفره در آنست که خورنده بر سر آنست. آری! هر چه خزائن نعمت

است رب العالمین همه برای مؤمنان و خورندگان آفرید که خود نخورد، از اینجا گفت عز جلاله « الصوم لی ». قال بعضهم - یعنی الصمدیة لی لا آکل ولا اشرب - صمدیت مراست که نمخورم و نه آشامم، و انا اجزی به - روزه داران را خود پاداش دهم بی حساب، که ایشان موافقت ما طلب کرده اند از روی ناخوردن، و دوستی ما خواسته اند، که اول مقامی در دوستی موافقت است، اکنون میدان که چون موافقت تو مرفر بشتگانرا بآمین گفتن در آخر سورة الحمد حاصل شود، گناه گذشته و آینده تو و بیامرزند - چنانکه در خبر است پس موافقت تو الله را بنا خوردن، هر چند که ناخوردن تو تکلفی است و وقتی، ناخوردن الله صفتی است و ازلی، میدان که از آن چه شرف و کرامت بتوباز گردد در دل و دین. و گفته اند - « الصوم لی » - اضافت روزه با خود کرد تا دست خصمان از آن کوتاه کند، فردا در قیامت چون خصمان گرد تو بر آیند، و عبادتهای تو بآن مظالم که در گردن داری بردارند، رب العالمین آن روزه تو در خزینة فضل خود میدارد، و خصمان ترا می گوید - این آن منست، شما را و رآن دستی نه - پس بعاقبت بتو باز دهد، گوید - این اضافت از بهر آن با خود کردم تا از بهر تو نگه دارم.

حکمتی دیگر گفته اند روزه روزه دار را، یعنی تا خداوندان نعمت حال درویشان و گرسنگی ایشان بدانند و با ایشان مواسات کنند، از اینجا بود که **مصطفی** را از اول یتیم کرد تا یتیمانرا نیکو دارد، پس غریب کرد تا غریبی خود یاد آورد، و بر غریبان رحمت کند، و بی مال کرد و یرا تا درویشانرا فراموش نکند.

بائو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما مادری کن مر یتیمانرا بپرورشان بلطف خواجگی کن سائلانرا اطعمشان گردان وفا

روزه عامه مؤمنان بزبان شریعت شنیدی، اکنون روزه جوانمردن طریقت بزبان اهل حقیقت بشنو، و ثمره و سرانجام آن بدان :- چنانکه تو تن را بر روزه داری و از طعام و شراب باز داری، ایشان دلرا بر روزه در آرند، و از جمله مخلوقات باز دارند. تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری، ایشان از اول عمر تا آخر عمر روزه دارند، میدان روزه تو یک روز است، میدان روزه ایشان یک عمر. یکی پیش شبیلی در آمد شبیلی او را گفت -

تجسّنُ ان تصومَ الابد؟ - تو توانی که روزه ابد داری؟ گفت - این چون باشد؟ شبلی گفت - همه عمر خویش يك روز سازی و بروزه باشی و پس بدیدار خدای بگشائی . خداوندان یافت و جوانمردان طریقت گفته اند که - صومو الرؤیته و افطر و الرؤیته . این ها از روی اشارت کنایت از حق است جل جلاله ، بسا فرقا که میان روزه داران بود ، فردا آنکس که بنفس روزه داشت شراب سلسبیل و زنجبیل بیندازد دست فریشتگان و ولدان ، چنانك گفت «و یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً» . و آنکس که بدل روزه داشت شراب طهور گیرد ، در کأس محبت بر بساط قربت از بدصفت ، چنانك گفت «وسقاهم ربهم شراباً طهوراً» . شراب و آی شراب . شرابی که هر که از آن جرعه چشید جانش در هوای فردا نیت پیرید ، شرابی که از آن بوی وصل جانان آید ، گردو صد جان در سر آن کنی شاید ، شرابی که مهر جانان بر آن مهر نهاده ، همه مهر ها در آن يك مهر بداده ، همه آرزوها در آن آرزو بینداخته ، دوجهان و نیز دل و جان بامید آن باخته ، **پیر طریقت** گفت :- الهی ! ما را برین درگاه همه نیاز روزی بود که قطره از آن شراب بردل ما ریزی؟ تا کی ما را بر آب و آتش برهم آمیزی؟ ای بخت ما ! از دوست رستخیزی !

« شَهْرُ رَمَضَانَ .. » - الآیة ای انا کم شهر رمضان - میگوید اینک ماه رمضان اقبال کرد بر دوستان ، ماهی که هم بشوید هم بسوزد : بشوید بآب توبه دلهای مجرمان ، بسوزد بآتش گرسنگی تنهای بندگان . اشتقاق - رمضان - از - رَمَضَا - است یا از - رَمَض - اگر از - رَمَضَا - است آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد ، و اگر از - رَمَض - است باران باشد که بهر چه رسد آنرا بشوید . **مصطفی** را پرسیدند که رمضان چه باشد؟ گفت - اَرَمَضَ اللَّهُ فیه ذنوب المؤمنین و غفر هالهم - **انس مالک** گفت - از رسول خدا شنیدم که گفت - « هذا رمضان قد جاء ، تفتح فیه ابواب الجنة و تغلق فیه ابواب النار ، و تغل فیه الشیاطین ، من ادرك رمضان فلم يغفر له فمتی ؟ » و قال صلعم - « لو اذن الله للسموات والارض ان تتكلم بالبشر تا صوام رمضان بالجنة » . ای مسکین که قدر این نعمت نمی دانی ، هر کجا در عالم نواختی است و شرفی در کنار

تو نهادند، و تواز آن بی خبر، اسلام که از همه ملت‌ها برتر است و بهتر دین تو آمد، قرآن که از همه کتاب‌ها عزیزتر است کتاب تو. **مصطفی** که سید ولد آدم است و چشم و چراغ مملکت، و پیشرو جهانیان در قیامت رسول تو، **کعبه** که شریفترین بقعه‌است قبله تو، ماه رمضان که از همه ماه‌ها فاضلتر است و شریفتر ماه تو و موسم معاملات تو، ماهی که در آن ماه معاصی مغفور و شیاطین مقهور بهشت درو آراسته، و درها گشاده و درهای دوزخ در بسته، و بازار مفسدان در روشکسته، و اعمال مطیعان باخلاص پیوسته، و گناهان گذشته و آلودگی نبشته در آن سوخته.

**امیر المؤمنین** علی علیه السلام گفت - اگر الله خواستی که امت **اخمه** راعذاب کند ماه رمضان بایشان ندادی، و نه سوره «قل هو الله احد». خداوندان معرفت را اینجا رمزی دیگر است؛ گفتند - رمضان از آن گفتند - که رب العزة در این ماه دل‌های عارفان از غیر خود بشوید، پس بمهر خود بسوزد، که در آتش دارد که در آب، که تشنه و که غرقاب، نه غرقه سیراب و نه تشنه را خواب، و زبان حال ایشان میگوید:

گر بسوزد گو بسوزو و نواز گونواز عاشق آن به کومیان آب و آتش در بود  
تا بدان اول بسوزد پس بدین غرقه شود چون ز خود بی خود شود معشوقش اندر بر بود

اینست که **پیر طریقت** گفت: حین سئل عن الجمعية - فقال - ان يقع فی قبضة الحق، ومن وقع فی قبضة الحق، احترق فیهِ والحق خلفه.

در عشق توبی سربم سرگشته شده وز دست امید ما سر رشته شده  
مانند یکی شمع بهنگام صبح بگداخته و سوخته و کشته شده

**النوبة الاولى** - قوله تم: «وَ إِذَا سَأَلَكَ» - و چون پرسند ترا «عِبَادِي عَنِّي»  
رهیکان من از من «فَأَنِّي قَرِيبٌ» من نزدیک ام، «أَجِيبُ» پاسخ میکنم «دَعْوَةَ الدَّاعِ» خواندن خواننده را. «إِذَا دَعَانِي» هر گاه مرا خواند، «فَلَيْسَ تَجِيبُو أَلِي»  
ایندون بادا که پاسخ کنند رهیکان من چون ایشانرا فرمایم، «وَلْيُؤْمِرُوا بِي» و بمن



بگردند چون ایشانرا خوانم. «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»<sup>۱۸۶</sup> تا بر راستی و راه راست بمانند.

«أَحِلَّ لَكُمْ...» - حلال کرده آمد شمارا «لَيْلَةَ الصَّيَامِ» در آن شب که دیگر روز آن روزه خواهید داشت «الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ» رسیدن بزنان خویش «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ» ایشان آرام شما اند «وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» و شما آرام ایشانید «عَلِمَ اللَّهُ» بدید خدا و بدانست و خود دانسته بود «أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ» که شما کز رفتید در خویشتن «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» توبه داد شمارا بر آنچه کردید «وَعَفَا عَنْكُمْ» و عفو کرد شما را، «فَالآنَ» از اکنون «بِأَشْرَوْهِنَّ» می رسید بایشان، «وَابْتَغُوا» و می جوئید «مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» آنچه خدای شمارا روزی نبشت، «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا» و میخورید و می آشامید «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ» تا آنکه که پیدا شود شما را «الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ» تیغ روز «مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» از دامن شب «مِنَ الْفَجْرِ» از بام که شکافت از شب، «ثُمَّ آتَمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» پس آنکه روزه خویش تمام کنید تا شب، «وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ» و بزنان خود مرسید «وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ» تا معتكف باشید در مسجدها، «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» این اندازهاست که خدای نهاد در دین خویش «فَلَا تَقْرَبُوهَا» گرد آن مگردید بدر گذاشتن «كَذَلِكَ يُمَيِّنُ اللَّهُ» چنین پیدا میکند الله «آيَاتِهِ لِلنَّاسِ» نشانهها پسند خویش مردمانرا «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»<sup>۱۸۷</sup> تا از خشم و ناپسندی وی باز پرهیزید.

النوبة الثانية - قوله تم: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي» الآية... - مفسران گفتند چون آیت آمد که «وَقَالَ رَبِّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» یاران گفتند - یا رسول الله اکنون که مارا بدعا فرمودند کی خوانیم و چون خوانیم؟ بروز خوانیم یا بشب؛ باواز

بلند خوانیم یا نرم خوانیم؟ نزدیک است تا بر از خوانیم؟ یا دور است تا با آواز خوانیم؟ رب العزة بجواب ایشان این آیت فرستاد «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي...» - آورده اند در بعضی کتب که چون موسی ع با حق مناجات کرد گفت - بار خدایا! دوری تا ترا با آواز خوانم؟ یا نزدیکی تا بر از خوانم؟ جواب آمد - که ای موسی! اگر دوری را حدی بنهم هرگز بآن نرسی، و اگر نزدیکی را حدی بنهم طاقت نداری، وزیر بار عظمت و جلال ما پست شوی.

**پیر طریقت** - از اینجا گفت :- الهی از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آئی، وز دورت می پندارند و نزدیک ترا زجانی، موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای نا کرانی. ملکا! تو آنی که خود گفتی و چنانك گفتی آنی. بشنو لطیفه نیکو درین آیت: گفتند سؤال هر رونده دلیل حال او باشد، قومی را همه اندیشه مخلوقات و محمدات گرفته بود وز همت دون چندان در مصنوعات آویختند که خود پر وای صانع نداشتند، و با حقیقت معرفت او نپرداختند، تا یکی از روح پرسید، یکی از کوه، یکی از مال غنیمت، یکی از حال یتیمان، یکی از خر و قمار، یکی از عذر زنان، لاجرم جواب همگنان بواسطه داد چنانك گفت - «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» الایه «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» الایه. «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا».

ای سید سادات و ای مهتر کائنات! ایشان که فرود از ما با دیگری پرداختند، و بقدر همت خود سؤال کردند، همه را تو ای محمد جواب ده! و مقصود هاشان درکنار نه، باز قومی که از ما پرسند و از دوستی ما با دیگری نپردازند، تخصیص و تشریف ایشانرا بجواب واسطه از میان بردارم بخودی خودشان جواب دهم.

«فَأَنِّي قَرِيبٌ» - نگفت قُلْ أَنِّي قَرِيبٌ - آنکه در تشریف بیفزود گفت: «عِبَادِي» بندگان من، رهیکان من، اضافت ایشان با خود کرد، اگر کعبه سنگین را با نیچ رقم اضافت بروی کشید و گفت - «طَهَّرِيْتِي» چندان شرف یافت که مطاف جهانیان و قبله عالمیان گشت، و از هر جباری که قصد آن کرد آزاد شد. پس بنده مؤمن با معرفت

و توحید چون این رقم تخصیص و اضافت بروی کشید اولی تر که بکرامتها و رتبتها رسد و گفته اند - که عبد بر دو قسم است یکی آنست که این نام بروی افتاد از طریق ایجاد و تسخیر، و برین معنی گفت الله جل جلاله - « ان کلّ من فی السموات والارض الاّ انی الرحمن عبداً »، و برین اعتبار مؤمن و کافر و صدیق و زندق را - عبد - گویند.

و قسم دیگر آنست که این نام بروی افتاد از طریق تخصیص و تشریک،

چنانک گفت - « وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي » آیه ... - « ان عبادی لیس لكّ علیهم

سلطان » آیه، « اسری بعبده » آیه، و « عباد الرحمن » آیه ..، و برین اعتبارا کرفاسفی را گویند یا کافری را که وی بنده خدا نیست که بنده طاعوت است، و بنده هوی و شهوت روا باشد - و به قال الله عز و جل « و عبد الطاغوت » و قال النبی - « تعس عبد الدرهم ».

« أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ » - این باز کرامتی دیگر است و ابند کان،

و فضلی دیگر، که اجابت خود در خواندن و دعا کردن ایشان بست، نه در اخلاص اعمال ایشان. تا اگر مفلسی باشد یا عاصیئی که از سر ندامت و شکستگی بی بضاعت طاعت او را خواند، نومید نباشد، و خواندن بنده مرخدا برا سه روی دارد - هر سه دعا گویند:

اول آنست که بروی ثنا گوید و بپا کی بستاید، و بیگانگی وی اقرار دهد، چنانک گوید « انت الله لا اله الا انت، ربنا لك الحمد » هذا و امثاله، و الیه الاشارة بقوله صلعم - « والدعاء

هو العبادة ». دیگر وجه آنست که بنده عفو خواهد و مغفرت و رحمت، گوید - « اغفر لی

وارحمنی واعف عنی واهدنی ». و من ذلك قوله تم « اهدنا الصراط المستقیم ». سدیگر

وجه آنست که حظّ دنیوی خواهد - گوید « ارزقنی مالا وولداً ». این هر سه قسم را

دعا گویند، که بنده باؤل در همه خدا برا خواند و گوید - « یا الله! یا رحمن! یا رب! »

امام معنی آیت، گفته اند: - که خاص است اگر چه بر لفظ عام است میگوید خواندن

خواننده را پاسخ کنم، هر گه که خواند. یعنی خواندن او بشرط خویش باشد و در اجابت

وی خیرت بود. و دلیل برین تخصیص آنست که مصطفی ع گفت. « ما من مسلم دعا

الله عز و جل بدعوه لیس فیها قطیعة رحم ولا اثم الاّ اعطاه بها احدى خصال ثلث:

أَمَّا أَنْ يَعَجَّلَ دَعْوَتَهُ ، وَإِنَّمَا أَنْ يَدْخُلَهُ فِي الْآخِرَةِ ، وَإِنَّمَا أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مِثْلَهَا »  
قالوا يا رسول الله اذناكثير ، قال الله أكثر .

وعن أبي هريرة ، قال - قال رسول الله صلعم : - ما قال عبدٌ قط يا رب ثلثاً إلا قال الله عز وجل - لبيك عبدى ، سل فيعجل من ذلك ما شاء ويؤخر ما شاء . « وعن جابر قال قال رسول الله صلعم - يدعوا لله بعبد يوم القيمة فيقفه بين يديه ، فيقول عبدى ! انى امرتك ان تدعونى ، و وعدتك ان استجيب لك ، فهل كنت تدعونى ؟ فيقول - نعم يا رب ! كنت ادعوك ، فيقول - كنت ترى لبعض دعائك اجابةً وبعضه لا ترى له اجابةً ، فيقول نعم يا رب ! فيقول - اما آنك مادعوتنى بدعوة قط إلا الاستجابة لك ، فاما كون عجلتها لك فى الدنيا و اما ذخرتها لك فى الآخرة ، أليس دعوتنى يوم كذا و كذا فى حاجة اقضيها فقضيتها فيقول نعم يا رب ! فيقول انى نخرت لك فى الجنة كذا و كذا . فلا يدعوا لله دعوة دعا بها عبده المؤمن فى الدنيا إلا بين له ما عجل له و ما ذخّر قال فبينما العبد فى ذلك الموقف ، يقول ياليت لم يعجل لى من دعائى شىء .

و شرط دعا آنست ، كه بنده در حال دعا شكسته دل باشد و اندهگن ، و دعا كه كند بتضرع و زارى كند بارهبت و خشيت ، لقوله تع - ادعوا ربكم تضرعاً و خفية . « آنست كه دعا بسر كند ، و با هستگى و شكستگى ، نه با واز بلند ، كه آواز بلند در دعا اعتداست ، والله تع اعتداء در دعا دوست ندارد . يقول تع « انه لا يحب المعتدين » .

وقال ابو موسى الاشعري :- قد نمانع رسول الله - فلما دنونا من المدينة كبر الناس و رفعوا اصواتهم - فقال صلعم « يا ايها الناس انكم لن تدعوا أصم ولا غائباً » و از اينجاست كه رب العالمين زكريا را با واز نرم در دعا بستود گفت : « اذنادى ربه نداء خفياً » . و از آداب دعا آنست كه طاعتى و صدقه فراپيش دارد ، كه مردى از مصطفى ص دعا خواست ، رسول گفت - « اعنى على كثرة الركوع والسجود » ، ديگرى آمد و دعا خواست گفت « و هل أتيت بجناح الدعاء ؟ » يعنى الصدقة - . و از آداب دعا - الحاح - است فقد قال ص - « ان الله يحب الملحين فى الدعاء » ، و كان يقول « يا من لا يبرمه الحاح الملحين » و از آداب دعا - تميم - است فانه ص - سمع رجلاً يقول - اللهم اغفر لى !

فقال «عَمَّ ولا تخصص!» ، و عن انس بن مالك - قال رسول الله - « ان العبد ليدعو الله و هو يخبئه » - قال : « فيقول يا جبريل ! اقض لعبدي هذا حاجته و آخرها فاني احب ان لا ازال اسمع صوته و ان العبد ليدعو الله و الله يبغضه ، فيقول الله عز وجل يا جبريل اقض لعبدي هذا حاجته باخلاصه ، و عجلها فاني اكره ان اسمع صوته » و عن يحيى بن سعيد القطان قال - رأيت الحق في المنام فقات - اكهى كم ادعوك و لا تجيبني ! فقال - يا يحيى لاني احب ان اسمع صوتك » و عن ربيعة بن وقاص عن النبي ص قال - ثلاث مواطن لا ترد فيها دعوة العبد : - رجل يكون في برية حيث لا يراه احد ، فيقوم فيصلي فيقول الله نعم للملائكة : - ارى عبدي هذا يعلم ان له رباً يغفر الذنوب ، فانظروا ما يطلب - فتقول الملائكة ، اى رب ! رضاك و مغفرتك ، فيقول : - اشهدوا اني قد غفرت له . و رجل يكون معه فيفر عنه اصحابه و يثبت هو في مكانه ، فيقول الله للملائكة - انظروا ما يطلب عبدي ؟ فتقول الملائكة بذل مهجة نفسه لك و يطلب رضاك و مغفرتك ، فيقول - اشهدوا اني قد غفرت له . و رجل يقوم من آخر الليل فيقول الله - اليس قد جعلت الليل سكناً و النوم سباتاً ، فقام عبدي هذا مصلي و يعلم ان له رباً ، فيقول الله للملائكة - انظروا ما يطلب عبدي ، فتقول الملائكة - رضاك و مغفرتك ، فيقول - اشهدوا اني قد غفرت له .

و عن جابر قال رسول الله صلعم « والذي نفسي بيده ان العبد ليدعو الله و ان الله عليه غضبان ، فيعرض عنه ثم يدعوه فيعرض عنه ثم يدعوه ، فيقول الله نعم للملائكة ، ان عبدي لن يدعوني غيري فقد استحييت منه ، كم يدعوني و اعرض عنه ، اشهدكم اني قد استجبت له » و در خبرست كه مردی در مسجد رسول صلعم دعا میكرد و رسول دروی می نگریست و تبسم میكرد ، گفتند : - یا رسول الله چرا تبسم كردی ؟ گفت - عجب آدم مرا دعاء این مرد ، يكبار بگفت كه یا رب الله يكبار گفت كه « لبیک » پس دو بار بگفت كه - یا رب ! الله دو بار بگفت كه - لبیک - پس سه بار بگفت كه « یا رب ! » الله سه بار بگفت كه - لبیک - .

و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلعم : - « من فتحت له منكم ابواب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة ، و ما سئل الله شيئاً احب اليه من ان يُسئل العافية ، ان الدعاء ينفع بما نزل ، و ممّا لم ينزل ، فعليكم عباد الله بالدعاء » .

و عن واثله بن الاسقع - قال قال رسول الله صلعم - اربعةٌ لا ترد دعوتهم : - امامٌ عادلٌ ؛ و دعوة المريض ، و دعوة المرأة المسلم لاخته بالغيب ، و دعوة الوالد لولد له .  
و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم : - « ثلثةٌ لا ترد دعوتهم ، الامام العادل والصائم حين يفطر ، و دعوة المظلوم ، تحمّل على الغمام تفتح لها ابواب السماء ، و يقول الرب عز وجل : - لا نصرتك ولو بعد حين . و في رواية اذا كر الله كثيراً ، مكان قوله - والصائم حين يفطر . »

« أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ » - خداوندان معانی گفتند : - این تشریف است و تخفیف و آنچه گفت « فَلَيْسَتْ جَبِیْوُا لِي » تکلیف است و تشدید ، چون بعض خویش دانست که بار حکم و تکلیف بر بنده می نهد ، نخست او را بشارت داد به این کرامت و نواخت که گفت « أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ » ، تا بنده باین بشارت و کرامت آن بار حکم و تکلیف بروی آسان شود . و نظایر این در قرآن فراوانست : - « یا ایها الذین آمنوا اركعوا واسجدوا » و قال نعم « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته » هذا وامثاله .

« فَلَيْسَتْ جَبِیْوُا لِي وَلِیُؤْمِنُوا بِي » - هر چند که استجابات و ایمان بمعنی متقارب اند ، اما فرق آنست که استجابات بحکم استعمال در اعمال جوارح ظاهر رود ، و ایمان در اعتقاد دل . و گفته اند - استجابات بنده قول « لا اله الا الله » است - علی ما روی فی بعض الكتب - ان الله عز وجل قال لملائکته - ادعوا لی عبادی ، قالوا یا رب کیف والسموات السبع دونهم والعرش فوق ذلك ! قال - انهم اذ قالوا لا اله الا الله ، فقد استجابوا لی . و قال بعض المفسرین « فَلَيْسَتْ جَبِیْوُا لِي » ای « فَلَيْسَتْ جَبِیْوُا لِي » - ای فی ما افترضت علیهم و تعبدت بهم به من الایمان بی و برسولی والطاعة لی .

اگر کسی گوید این دو آیت چون اجنبی است در میان احکام روزه که پیشین آیت و پسین آیت از احکام روزه است ، پس چه فایده را این در میان آورد ؟ جواب آنست - که این همه متقارب اند و هیچ تعجاب نیست ، که الله تع در پیشین آیت گفت ، « وَلِتُكْبَرُوا لِلَّهِ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » - ایشانرا بر ذکر خود

داشت، و بتکبیر و شکر فرمود، آنکه ایشانرا بثواب این تکبیر و شکر امیدوار کرد. یعنی آنکس که ویرا ذکر و شکر می کنید بشما نزدیک است، آواز شما می نیوشد و اجابت دعا میکند، این عارضی بود که درمیان آمد لایق آیت پیشین، و تمامی آن. پس آنکه باحکام روزه بازگشت که: «أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ . . .» الآية سبب نزول این آیت آن بود که در ابتداء اسلام که فرمان آمده بود بروزه ماه رمضان، کسی که افطار کردی طعام و شراب و مباشرت اهل خویش او را حلال بودی و گشاده، تا آنکه که بخفتی، یا نماز خفتن کردی، پس بعد از آن حرام بودی هم طعام و هم شراب و هم مباشرت. تا دیگر شب. **عمر خطاب** شبی بعد از آنکه نماز خفتن کرده بود دست بزن خویشتن برد آنکه خود را ملامت کرد، و می گریست، باین مخالفت شرع که از وی بیامده بود، بحضرت مصطفی صلعم آمد، و قصه خویش بازگفت، و رخصت طلبید. رسول خدای ص گفت «ما کنت جدیراً بذلك یا عمر!» این نه سزای تو است که کردی، در آن حال جماعتی برخاستند که همین واقعه افتاده بود ایشانرا، و همه معترف شدند، پس خدای تم در شأن ایشان این آیت فرستاد. **عبدالرحمن بن ابی لیلی** بطریقی دیگر روایت میکند، میگوید - **عمر خطاب** پیش مصطفی آمد گفت: - یا رسول الله دوش کام خود از اهل خود طلب کردم گفت که من خواب کرده ام، پنداشتم که بهانه است، دست بوی بردم و کام خود از وی برداشتم. **رسول ص** گفت - ای عمر بدانچه کردی سزاوار نه! پس رب العالمین از بهر عمر این آیت فرستاد، و مسلمانانرا رخصت داد.

«أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ» - رفت. اینجا کنایت از جماع است و هرچه در قرآن آمد از مباشرت و ملامت و فضا و دخول. قال **ابن عباس** رص - ان الله عز وجل حی کریم یکتی «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» ای هن سکن لکم و انتم سکن لهن؛ لباس اینجا کنایت است از رسیدن مرد بزن و زن بمرد بی جامه، همچنانک جای دیگر گفت «و فرش مرفوعة» و فی الخبر - «الولد للفراش» - اهل معانی گفتند: - لباس آن جامه است که فاتن دارد، و شعار گویند

پس مرد و زن را بدین معنی لباس خواند که یکدیگر را همچون جامه اند مرتن را . و گفته اند - ایشانرا لباس از بهر آن خواند ، که هر دو ستر یکدیگرند از آنچه ناپسندیده شرعست ، و دلیل برین قول آن خبرست که رسول ص گفت ، « من تزوج فقد احرز دینه »  
 « عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْتَالُونَ أَنْفُسَكُمْ » - ای تظلمون انفسكم بالجماع  
 لیالی رمضان ، « فَتَابَ عَلَيْكُمْ » - ان عاد علیکم بالترخیص ، « وَ عَفَا عَنْكُمْ » مافعلتم  
 قبل الرخصة ، « فَلَا لَنْ بَأْشِرُوْهُنَّ » - همه امت را میگوید - برسبیل اباحت نه برسبیل  
 ایجاب . چنانک در آن خبر گفت « تناکحوا تکثروا » ، تناکحوا - امر اباحت است نه  
 امر وجوب ، « بَأْشِرُوْهُنَّ » - همچنان است ، میگوید - اکنون می رسید باهل خویش ،  
 مباشرت رسیدن دو بشره بود بهم بی جامه .

« وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ » - می جوئید آنچه الله شما را نوشت در لوح  
 محفوظ از فرزندى که باشد شما را .

در خبر می آید ، که اعمال بنی آدم هر گ همه منقطع شود و گسسته گردد ، مگر  
 صدقه روان ، و فرزند پارسای شایسته ، که پدر خویش را دعا گوید بعد از وی . و در خبر  
 می آید که : - ملک تم بنده را بنوازد و بزرگ گرداند ، بنده گوید - بار خدا یا بچه عمل  
 مرا باین رتبت رسانیدی ؟ گوید بدعاء ولدك لك .

معاذ جبل گفت - « وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ » - یعنی لیلۃ القدر ، حسن خواند  
 « وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ » برپی آن فرمان ایستید که الله شما را نوشت .

« وَكُلُوا وَاشْرَبُوا » - این در شأن ابو قیس آمد ، صرمۃ بن انس بن صرمه  
 که همه روز در کار بود بکشاورزی و روزه داشت ، چون شب در آمد اهل وی خواست که  
 طعامکی گرم از بهروی بسازد ، چون آن طعامك بساخت ، ابو قیس از ماندگی در خواب  
 شده بود ، چون بیدار شد گفت : - نخورم که مخالفت شرع باشد و نافرمانی حق ، پس روزه



در روزه پیوست و در نیمه روز بی طاقت شد، چنانکه بیهوش گشت. رسول خدا ص چون او را چنان رنجور دید، گفت چه رسید ترا؟ **ابو قیس** قصه خویش بگفت، رسول صلعم پاره در گرفت، در حال آیت آمد - «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا» - ای اللیل کله.

«حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ» - الایه، تفسیر این **مصطفی ع** **عدی حاتم** را در آموخت گفت - «صلِّ کذا و کذا و صُمْ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَكُلْ وَاشْرَبْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» **عدی حاتم** گفت - چون این از **مصطفی** بشنیدم فراز گرفتم یک رشته سپید و دیگری سیاه، و بوقت صبح در آن مینگرستم و هیچ بر من روشن نمی شد، آنکه با رسول بگفت که من چه کردم، رسول بخندید گفت - «یا ابن حاتم انَّکَ لعریضُ الْفَقَا» قال **ابو سلیمان الخطابی** - هذا یتأوَّلُ علی وجهین :- احدهما ان یشکون کُنیةً عن الغباوة و سلامة الصدر، و الثانی انه اراد انک غلیظ الرقبه وافر اللحم، لان من اکل بعد الصبح لم ینهکهُ الصوم، ولم یمین له اثرٌ فیه، ثم قال :- «یا ابن حاتم انما ذاک بیاض النهار من سواد اللیل» ای پسر **حاتم** آن رشته سپید و سیاه مثلی است تاریکی شب و روشنائی روز را، نبینی که در عقب گفت :- «مِنَ الْفَجْرِ» فجر نامیست اول بامداد را که نفس صبح بشکافد از شب، و در خبر می آید که «الفجر فجران: فجرٌ یحرم فیهِ الطعام و تحلّ فیهِ الصلوة، و فجرٌ تحرم فیهِ الصلوة، و یحلّ فیهِ الطعام» فجر دواند، فجر صادق، فجر کاذب، اول فجر کاذب پدید آید سپیدی از مشرق ظاهر شود و ارتفاع گیرد مانند عمودی، و چندانکه ربع آسمان طول آن بر کشد، و عرب آنرا - ذنب السرحان - گویند، و بقدر دو ساعت که از شب مانده باشد این فجر کاذب بیاید، آنکه اندک اندک باز میشود و در افق تاریکی می افزاید، پس از میان ظلمت فجر صادق سر بر زند، سرخی باشد که بعرض افق باز می افتد بتدریج، **مصطفی ع** ازینجا گفت - «لیس الفجر بالابيض المستطیل ولكنه الاحمر المعترض» چون این فجر صادق آغاز کند طعام خوردن بر روزه حرام شود، و وقت نماز در آید، چنانکه در خبر گفتیم. و بنده باید که در آن وقت بیدار باشد، که آن وقتی عزیز است و ساعتی بزرگوار، و رب العالمین

از شرف آن سو گند بدان یاد کرده و گفته - « والصبح اذا تنفس » .

« ثُمَّ آتَمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ » الآية - پس آنکه روزه خویش تمام کنید تا بشب، این « إِلَى » غایت راست که چون شب در آمد روزه بغایت رسید، و وقتش سپری گشت، و روزه دار در حد فطر افتاد - اگر طعام خورد و اگر نه، و در بعضی روایات بیاید اکل أوله یا کُل - و مصطفی ع مواصلت کرد، و روزه شب درهم پیوست، و طعام نخورد، جبرئیل آمد و گفت - « قَبِلْتُ مَوَاصِلَتَكَ وَلَا تَحِلُّ لِمَتِّكَ مِنْ بَعْدِكَ » وصال تو پذیرفتند و امت ترا بعد از تو روانیست که وصال کنند .

« وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ » - این در شأن جماعتی آمد از یاران رسول صلعم که در مسجد معتکف می نشستند، پس چون ایشانرا ضرورتی پیش می آمد از بهر آن ضرورت بیرون می شدند، و در میانه باهل خود می رسیدند، آنکه بعد از غسل بمسجد باز می شدند، رب العالمین گفت - « وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ » - تا معتکف باشید در مسجدها بزنان خود هر سید و نزدیکی مکنید، عکوف - از روی لغت اقامت است، پائیدن بدرنگ و آرام، قال الله تع - « فَأَتُوا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ » و از روی شرع - پائیدن است در مسجد بر وجه طاعت - و قربت نیست در آن شرطست، که قربت بی نیت درست نیاید، و به قال النبی صلعم - « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ » ای صحة الأعمال بالنیات - و مسجد در آن شرطست که گفت - « وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ » و مستحب است که باعتکاف روزه دارد، پس اگر روزه ندارد اعتکاف درست باشد، بمذهب شافعی، که در اصل وی روزه از شرط اعتکاف نیست . و لهذا قال عمر « انی نذرت ان اعتکف لیلة فی الجاهلیة » فقال النبی صلعم - « أَوْفِ بِنَذْرِكَ » . و بدانکه معتکف چنان فرا نموده است که من از جهان گریخته ام، و کرده همه سال را درمان ساز آمده ام، و در گاه را لزوم گرفته ام، و آستانه بالین کرده ام و خاک بستر، تا بیمار می باز نگردم ازین در، لاجرم در خبر می آید - که چون معتکف

بیرون آید، اورا گویند بیرون آی از گناه خویش چنانکه آن روز که از مادرزادی . وفی الخبر - « من اعتکف عשרاً فی رمضان کان کحجتین و عمرتین » وفی الاثر - « من اعتکف يوماً فکعدل عشر رقاب » و من اعتکف یومین فعدل عشرين رقبةً ، و من اعتکف ثلثة ایام فعدل ثلثین رقبةً ، و من اکثر فعلى قدر ذلك . » و فاضلتر آنست که در دهه آخر ماه رمضان معتکف نشیند، که **مصطفی** ع چنین کردی . و هرگز اعتکاف درین دهه دست بنداشتی . و درست است که یکسال سی روز معتکف نشست ، و سال دیگر بیست روز ، آن سال که سی روز نشست ، سبب آن بود که ده روز پیشین معتکف نشست طلب شب قدر را ، جبرئیل آمد و گفت - آنچه می جوئی در پیش است ، پس ده روز میانین نشست ، جبرئیل گفت دیگر باره - آنچه می جوئی در پیش است . پس ده روز پسین معتکف نشست تمامی سی روز . اما آن سال که بیست روز معتکف نشست ، چنان بود که پیشین سال بغزا بود با یاران و اعتکاف از وی فائت شد ، دیگر سال ده روز سال گذشته را قضا کرد ، و ده روز آن سال را که در آن بود ، و یکسال چنان افتاد که اعتکاف وی در ماه رمضان فائت شد ، و در شوال معتکف نشست ، و سبب آن بود که بمسجد آمد و خیمه زداعتکاف را ، زنی از زنان وی دستوری خواست باعتکاف ، اورا دستوری داد پس دیگر زنان آمدند و بمسجد خیمه زدند ، عایشه و حفصه و دیگران ، **مصطفی** نگاه کرد خیمها دیدزده ، خشم گرفت گفت باین می پارسائی خواهید ؟ من امسال معتکف نمی نشینم ، و بیرون آمد از اعتکاف خویش ، پس در ماه شوال آن ده روز قضا کرد .

« تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ - قیل فرائض الله و شروطه ، و قیل ممنوعاته . این اندازها است که خدای نهاد در دین خویش ، میان طاعت و معصیت پسند و ناپسند . » « فَلَا تَقْرُبُوهَا » گردانند ازهای وی مگردید بسست فرا گرفتن و فرو گذاشتن .

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ »

النوبة الثالثة - قوله تم : « وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي ... » - میگوید چون

بندگان من مرا از تو پرسند ، آن بندگان که بحلقه حرمت ما در آویختند . و در کوی

ما گریختند، هر چه دون ماست گذاشتند، و خدمت ما برداشتند، با ما گرویدند و از اسباب بیریدند، عمامه بالا بر سر پیچیدند و مهرها بجان و دل خریدند، عاشق در وجود آمدند و با عشق بیرون شدند.

با عشق روان شد از عدم مرکب ما      روشن ز شراب وصل دائم شب ما  
زان می که حرام نیست در مذهب ما      تا باز عدم خشک نیایی لب ما

این چنین بندگان، و این چنین دوستان چون مرا از تو پرسند، و نشان ما از تو طلبند، بدانند من بایشان نزدیکم ناخوانده و ناچسته، نزدیکم تا پیوسیده و نادر یافته نزدیکم، با ولایت خود، در صفت خود قیوم و قریبم، نه سزای بنده را که من بنعت خود نزدیکم! این همانست که کلیم خود را گفت موسی ع، آن شب دیجور در آن پایان طور، «نودی من شاطی الوادی الایمن» موسی را آواز دادند از کران وادی مبارک از سوی راست. بزرگوارا موسی! که از پس آدم کس بگوش سرخویش سخن حق نشنیده بود مگر موسی، خواندند او را که - یا موسی - موسی بیقرار شد طاقتش بر رسید و صبرش بر مید - صبر بامهر کی بر آید، جاوید دست مهر صبر باید، موسی از سر سوز و وله و بی طاقتی گفت خواننده را شنوایدی این آطلبک؟ کجاست جویم؟ ندا آمد که ای موسی - چنانک خواهی می جوی، که من باتوام، نزدیک ترم بتو از جان تو در کالبد تو، و از رنگ جان تو بتو، و ز سخن تو بدهن تو، الکلام کلامی، والنور نوری، وانا رب العالمین. از روی اشارت چنانستی که رب العزه گفتی یا موسی بعلم ترا نزدیکم، و زوهمت دور! ای موسی بهره محبان خودم و بهره رسان مزدور، یاد من عیش است و مهر من سور، شناخت من ملک است و یافت من سرور، صحبت من روح است و قرب من نور، دوستانرا بجای جانم و عارفانرا رستاخیز بی صور.

گفتم صنما مگر که جانان منی      اکنون که همی نگه کنم جان منی

بی جان کردم اگر زمن بر گردی      ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

«فَاتَى قَرِيبٌ أَجِيبٌ دَعْوَةَ الدَّاعِ . . .» - میگوید من به بندگان نزدیکم

نزدیکانرا دوست دارم، خوانندگانرا پاسخ کنم، جویندگانرا بخود راه دهم، متقربانرا بپسنم. بنده من! بمن نزدیک شو تا بتو نزدیک شوم، « من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً » بنده من! تو مرا میخوانی من اجابت میکنم، من نیز ترا بر نصرت دین خود میخوانم، و بر پذیرفتن رسالت رسول خود میخوانم، اجابت کن. بنده من! دری برگشای تا دری برگشایم، در دعا برگشای تا در اجابت برگشایم. « ادعونی استجب لکم » در انابت برگشای تا در بشارت برگشایم. « و انا بوالی الله لهم البشری » در هزینه برگشای تا در خلف برگشایم. « و ما انفقتم من شیئی فهو یخلفه » در مجاهدت برگشای تا در هدایت برگشایم. « والذین جاهدو افینالنهیدینهم سبلنا » در توکل بر گشای تا در کفایت برگشایم. « و من یتوکل علی الله فهو حسبه »، در استغفار برگشای تا در مغفرت برگشایم. « ثم یتستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً ».

آنکه گفت: « اَللّٰهُمَّ یَرْشُدُوْنَ » - این بار حکم که بر تو نهادم مصلحت ترا و ساختمان کار ترا نهادم، تا بر راه راست بمانی و بنعیم جاودانه رسی، و از ما بر سود باشی که ما خلق را نه بدان آفریدیم تا بریشان سود کنیم - بلکه تا ایشان بر ماسود کنند « ما خلقت الخلق لاریح علیهم و انما خلقتهم لیربحوا علی ».

« اُحِلَّ لَکُم لَیْلَةُ الصَّیَامِ . . . » - الایه - هم پیغام است و هم تفضیل و هم تخفیف، پیغام راست، و تفضیل نیکو، و تخفیف بسزا، پیغام خداوند بر هیکان، و تفضیل روزه ماه رمضان بر دیگر اعمال بندگان، و تخفیف ابشان در اباحت عشرت با هم جفتان. گفت:- « لَیْلَةُ الصَّیَامِ » شب را در روزه پیوست، و شب طعام را بود نه روزه را، لکن چون از اول شب نیت کند در عداد روزه داران است، و ثواب روزه از وقت نیت او را در دیوان است، باین وجه روزه بر همه عبادات فضل دارد، که در همه عبادات تا نیت در عمل نه پیوندی ثواب عمل حاصل نشود، و در روزه چون شب در آمد و نیت در دل آمد، عقد روزه بسته شد، هر چند که تا وقت بام طعام و شراب خورد و عشرت کند او را از جمله روزه داران شمرند، و ثواب وی هیچیز بنکاهند.

کریم! خداوند! مهربان! که بنده طعام و شراب می خورد، و با اهل خود عشرت میکنند و او را در آن ثواب روزه داران میدهد، ازین عجب تر که او را طعام خوردن فرماید در وقت سحر، آنگه بنده را از آن سحور خوردن تعبیه های لطیف از غیب بیرون آرد، و رقم دوستی کشد. آری مقصود نه نان خوردن است، مقصود آنست تا بنده در کمند دوستی افتد، پس طعام خوردن بهانه است و سحور دام دوستی را دانه است. این همچنانست که موسی را لیلۃ النار آتش نمودند، آتش بهانه بود و کمند لطف در میان، آن تعبیه بود، ابرسیاه برآمد، و شب تاریک درآمد، و باد عاصف در جستن آمد، بانگ گرگ برخاست و گله در رفتن آمد، و اهل موسی در نالیدن آمد، جهان همه تاریک شده و ظلمت فرو گرفته، موسی بی طاقت شده و زجان خویش بفریاد آمده که:

وقتست کنون اگر بخواهی بخشود چون کشته شوم دریغ کی دارد سود  
 موسی آتش زنه برداشت، سنگ زد بر آن و آتش ندید، آنگه از دور آتشی بدید و آن همه آشوب و شور بهانه بود، و مقصود در میان آن تعبیه بود. همچنین بنده را در میانه شب بطعام خوردن فرماید، بزبان شرع گوید - «تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً» و گوید - صلوات الله علی المتسحِّرين و گوید - اللهم بارك لآمتی فی سحورهم، ما انعم الله علی عبد من نعمة الا و هو سائله عنها يوم القيمة - الا السحور، استعینوا باکلة السحر علی صیام النهار - این همه ترغیب و تحریض که شرع مصطفی بدان ناطق است نه عین خوردن راست، بلکه کاری دیگر و نواختی دیگر راست چنانست که خدای گفتی - بنده من! این سحور خوردن دام وصلت است که من نهادم، تا تو برخیزی و در دام دوستی ما افتی! فریشتگان را گوئیم در نگرید - بنده من از شب خیزانست، بسم الله بر زبان تو برانم گویم - بنویسید که بنده من از ذا کرانست، عطسه بر تو گمارم تا گوئی الحمد لله - گویم - به بینید بنده من از شا کرانست، سوزی دردلت دیدم آرم تا از سر آن سوز گوئی - آه! - گویم بنده من بمهر ما سوزانست. بنده می سوزد و می زارد، و خدای او را می نوازد، و الله در دلش نور معرفت می فزاید، و

حقیقت کرم بزبان لطف با بنده میگوید .

من آن توام تو آن من باش زدل      بُسْتَاخِیْ کَنْ چَرَانِشِیْنِی تُو خَجَل  
گر جرم همه خلق کنم پاک بحل      دَر مَمْلَکَتِمْ چَه کم شود؟ مَشْتِی گِل !  
النُّبُوَّةُ الْاُولٰی - قوله تم : « وَلَا تَاْكُلُوْا اَمْوَالَكُمْ » - مال یکدیگر مخورید  
« بَيْنَكُمْ » در میان خویش « بِالْبَاطِلِ » بگزاف و بنشایست « وَتَذَلُّوْا بِهَا اِلَى  
الْحُكَّامِ » و آنرا فرا دست حاکمان مگذارید بر شوت ، « لِّتَاْكُلُوْا » تا خورید بآن  
« فَرِیْقًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ » ، چیزی از خواسته های مردمان « بِالْاِثْمِ » به بزه مندی  
« وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۱۸۸ » و شما دانید که چه میکنید .

« یَسْئَلُوْنَكَ » - ترا می پرسند « عَنِ الْاَهْلِیَّةِ » از نو ماهها « قُلْ » بگوی  
« هٰی مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ » آن هنگامهای ساخته و نهاده خدای است مردمان را ، « وَالْحَجَّجِ »  
و ساخت حج را ، « وَلَیْسَ الْبِرُّ » و یارسائی و نیکی آن نیست « بِاَنْ تَاْتُوْا الْبُیُوتَ مِنْ  
ظُهُوْرِهَا » که بخانه های خود از بام در آئید ، « وَلَیْکِنَّ الْبِرَّ مِنْ اَنْتَقٰی » لکن یارسائی  
یارسائی آنکس است که از خشم الله بپرهیزد ، « وَ اْتُوْا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا » بخانهها  
که آئید از در در آئید ، « وَ اتَّقُوا اللهَ » و از خشم و عذاب الله بپرهیزید « لَعَلَّكُمْ  
تُفْلِحُوْنَ ۱۸۹ » تا مگر با نیکوئی جاوید بمانید .

« وَ قَاتِلُوْا » - و کشتن کنید « فِی سَبِیْلِ اللهِ » در راه خدای و در آشکارا کردن  
دین اسلام ، « الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ نَحْنُ » بآن کسها که با شما جنگ میکنند در سبیل  
باطل و مه آوردن دین کثر ، « وَلَا تَعْتَدُوْا » و اندازه در مگذارید و افزونی مجوئید  
« اِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ ۱۹۰ » که الله دوست ندارد اندازه در گذارندگان را .  
« وَ اَقْتُلُوْهُمْ » و کشید ایشانرا « حَیْثُ تَقَفُّتُمْوَهُمْ » هر جای که شان در یابید

« وَآخِرُ جُوهِهِمْ » - وایشانرا از مکه بیرون کنید، « مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ » چنانکه شما را از مکه بیرون کردند، « وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ » و شرک آوردن ایشان سخت ترست به نزدیک خدا از کشتن شما ایشانرا، « وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ » و با ایشان کشتن مکنید « عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » به نزدیک مسجد حرام، « حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ » تا آن گه که باشما کشتن کنند همان جای، « فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ » و پس آنجا باشما کشتن کنند « فَأَقْتُلُوهُمْ » همانجا کشتید ایشانرا « كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۱۹۱ » چنانست پاداش کافران به نزدیک خدای.

« فَإِنْ أَنْتَهُوا » - پس اگر باز ایستند از کفر خویش « فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۹۲ » خدای آمرزگارست و بخشاینده.

« وَاقْتُلُوهُمْ » - و با ایشان جنگ می کنید « حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ » تا آن گه که بر زمین کافر نماند که مسلمانانرا رنجاند، « وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ » و تا آن گه که بر زمین جز الله را دین نماند، « فَإِنْ أَنْتَهُوا » پس اگر از رنجانیدن مسلمانان باز شود و گزیت پذیرند « فَلَا عُدْوَانَ » افزونی جست و زور نیست « إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۱۹۳ » مگر بر افزونی جویان و ستم کاران.

« الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ » - این ماه حرام بآن ماه حرام « وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ » و این شکستن آرم بآن شکستن آرم برابر « فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ » پس هر که بر شما افزونی جست و از اندازه درگذشت « فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ » بروی افزونی جوئید « بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ » چنانکه بر شما افزونی جست و از اندازه درگذشت، « وَاتَّقُوا اللَّهَ » بپرهیزید و بترسید از خدای « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۱۹۴ »



« و بدانید که الله با پرهیز گار است بنگه داشت و نیکو داشت .

« وَ آتَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » - و نفقه کنید در سبیل خدای و مه آ و رردن دین حق

« وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » و دستهای خود بنومیدی و بیم درویشی با تباهی

میو کنید « وَ أَحْسِنُوا » و ظن بخداوند خویش نیکو دارید ، در کار روزی خویش و

پاداش کردار خویش ، « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ »<sup>۱۶۴</sup> که الله دوست دارد نیکو کارانرا .

النوبة الثانية - قوله تم : « وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ » الآية ... این آیت را

دو معنی گفته اند - یکی آنست که مال یکدیگر بباطل و ناشایست مخورید ، چنانکه دزدی

و خیانت و غصب ، همچنانکه جای دیگر گفت - « وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ » - تهای خود را

مکشید ، یعنی که یکدیگر را مکشید ، و این در لغت عرب روا و روانست . معنی دیگر

آنست که مال خود را بباطل و اسراف هزینه مکنید ، چنانکه زنا و قمار و انواع فسق .

« وَ تُدْلُوا بِهَا » ای و لا تدلوا کقوله - « وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ » - ای

و لا تکتُموا و - ادلا - فرانشیب گذاشتن بود در لغت عرب از دلو گرفته اند - ادلی دلو

آن بود که دلو فرو گذارد و - دلی دلو - آن بود که بر کشد . میگوید - مال فرا دستهای

حاکمان مگذارید بر شوت ، تا ایشانرا بعنایت فرا خود گردانید ، و مال مردم بدان ببرید ،

و بظلم بخورید ، و خود دانید که آن شما را حلال و گشاده نیست . مفسران گفتند - این

در شأن کسی است که مالی بروی باشد ، و حق دادنی ، و انکه انکار کند و جحود آرد ،

و چون صاحب حق مطالبت وی کند ، باوی خصمی کند ، و به پیچد ، و در مجلس حاکم

به گواهان دروغ حق وی ببرد . رب العالمین گفت این خصومت مکنید ، چون میدانید

که ظالم اید ، و گواهی بدروغ میدهید . قال رسول الله صلعم - « عُدَلْتُ شَهَادَةَ الزُّورِ

بِالْإِشْرَافِ بِاللَّهِ » . قال الله تم - « فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ » ، و

فی معناه ما روی ابوهریره قال قال رسول الله صلعم - « إِنَّمَا نَابَشُرُ وَ انْتَهَمُ تَخْتَصِمُونَ

إِلَى وَلَعَلَّ بَعْضُكُمْ إِنْ يَكُونُ الْحَنْ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضَى لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ مِنْهُ ،

فمن قضيت له بشيئ من حق اخيه فأنما اقطع له قطعة من النار .

دو مرد بودند در عهد رسول صم یکی **امرو القیس بن عابس** الکندی و دیگر **عبدان بن الاشوع** ، بایکدیگر خصومت کردند بضیعتی که میان ایشان بود . **امرو القیس** خواست ناسو کند خورد و حق خود بروی بسو کند درست کند ، الله تم آیت فرستاد که - « **إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا** » میگوید - ایشان که می خرند بفروختن عهد خدای و سوگندان خویش بهای اندک ، ایشانرا در آن جهان بهره نیست . پس چون **رسول خدا** این آیت بروی خواند . سوگند نخورد و خصومت بگذاشت ، و آن زمین که در آن خصومت میرفت **بعبدان** باز گذاشت .

پس خدای تم در شان ایشان این آیت فرستاد : « **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْأَبْطِلِ ...** » الی آخرها .

« **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِةِ ...** » - **الایه معاذ جبل و ثعلبة بن غنم** - هر دو از رسول خدا پرسیدند - که این ماه نوچونست که می افزاید و می کاهد ؟ و بریک صفت نمی باید ؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد - « **قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ ...** » گفت - ایشانرا جواب ده که - حکمت در زیادت و نقصان ماه نو آنست که تاهنگامها و وقتها بر مردم روشن شود ، و راه برند بمزد مزدوران ، و عدت زنان ، و مدت باروران ، و محل دینها ، و تحقیق شرطها ، و نیز ماه رمضان ، و فطر ، و روزگار حج ، و ترتیب آن باین روشن میشود و بر خلق آسان . قال **ابوهریره** بلغ **رسول الله** صلعم ان الناس يتقدمون الشهر بصيام يوم ويومين ، فقال **رسول الله** صلعم - ان الله جعل الالهة مواقيت اذا رأيتموها صوموا ، و اذا رأيتموها فافطروا ، فان غم عليكم فأتوا ثلثين « گفته اند - که هلال اول ماه است تا دوشب بگذرد و بقول بعضی سه شب و بقول بعضی هفت شب ، پس قمر گویند تا آخر ماه .

« **وَلَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا** » - حمزه و کسائی و بو بکر

و **قَالُونَ** البیوت بکسر با خوانند باقی قرا بضمّ با ، فالكسر لمكان الیاء والضم علی الاصل مفسران گفتند که - در جاهلیت عادت داشتند که از حج باز آمدند دید از بام سرای خویش در سرای آمد ندید ، نه از دوسرای ، و بآن تعظیم حج میخواستند و کراهیت داشتند پشت برگردانیدن ، از آن رب العالمین ایشانرا فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت دست بازدارند ، و ایشانرا خبر کرد که - این نه نیکی و پارسائی است ، اگر نیکی و پارسائی میخواهید بآن پس بیان کرد که پارسائی و نیکی چیست ، گفت « **وَلَيْكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى** ... » - پارسائی و نیکی آنست که آزرم الله نگه دارید و از خشم او پرهیزید ، و قيل معناه - **وَلَيْكِنَّ الْبِرَّ بِرَّ مَنْ اتَّقَى** لکن پارسائی پارسائی آنکس است که از خشم و عذاب خدای پرهیزد.

« **وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا** ... » - و بخانهها که در آئید از در در آئید و آزرم الله نگه دارید ، و از خشم او پرهیزید تا به نیکی دوجهان رسید . « **وَأَتَقُوا اللَّهَ** » - چون بر الله رسید « **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** » به پیروزی و رستگاری و خوشنودی بروی رسید . **ابو عیبه** در معنی آیت گفته است - **لیس البر بان تطلبوا المعروف من غیر اهله** .

« **وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا** » - ای اطلبوا المعروف من اهله - هر معروفی را جائی هست ، و هر کاری را رؤی و هر بری را محلی و اهلی ، چون نه بجای خویش و نه از اهل خویش طلب کنی بر نباشد ، بر آنست که از اهل خویش طلب کنی . **مصطفی ع** بر وفق این گفت « **أُطْلَبُوا الْمَعْرُوفَ مِنْ أَهْلِهِ** » اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه « **وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ... » الایه ... - اول آیتی که فرو آمد در قتال و

جهاد با کافران این آیت بود ، و **مصطفی ع** بر موجب این آیت جنگ میکرد ، هر کس از کافران که بجنگ آمدی با وی جنگ کردی ، و اگر نه ابتدا نکردی ، چنانک گفت « **وَلَا تَعْتَدُوا** » ای لا تبدا ولا تفجأوهم بالقتال ، ناگاه ایشانرا مکشید پیش از آن که

باسلام دعوت کنید، و ابتدا مکنید مگر که ایشان ابتدا کنند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَعَدِّينَ» پس این آیت و این حکم منسوخ شد بآنچه گفت - «اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم» این قول بعضی مفسران است، اما ابن عباس و مجاهد میگویند - این آیت از محکمت قرآن است که از حکم آن هیچیز منسوخ نشد، و فرمانست بقتال کافران. چنانکه جایهای دیگر بآن فرمود «اقتلوا المشركين» «قاتلوهم بعد بهم الله بایدیکم» «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله» و اشباه ذلك، و باین قول معنی «وَلَا تَعْتَدُوا» آنست که - زنان و کودکان را مکشید، و چون زینهار خواهند زینهار دهید، و زینهار مشکنید، و از عهد باز پس نیائید، و چون گزیت پذیرند گزیت از ایشان بپذیرید، و این گزیت پذیرفتن خاصه اهل کتاب راست، بنص قرآن - و ذلك في قوله تع «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر» الی قوله «من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد» - مجوس را همین حکم است که، مصطفی ع گفت، «سواءهم سنة اهل الكتاب» و علی بن ابی طالب ع را پرسیدند که - جزیه از مجوس بپذیریم؟ گفت - «آری که ایشانرا کتابی بود و برداشتند و بیردند از میان ایشان» این دلیلی روشن است که پذیرفتن جزیه را اهل کتاب بودن شرط است، پس مشرکان و عبده اوئان ازین حکم بیرون اند، و البته از ایشان جزیت نه پذیرند، که نه اهل کتاب اند و رب العالمین حکم ایشان این کرد که - «وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة» ای قاتلوهم حتی یسلموا بایشان کشتن میکنید تا آنکه که مسلمان شوند، پس جز را اسلام از ایشان قبول نباید کرد و نیز گفت - «واقتلوهم حيث تفقتموهم» ای حیث وجدتموهم - ایشانرا بکشید هر جا که بریشان دست یابید، «و آخر جوهم من حيث آخر جوكم» و ایشانرا از مکه بیرون کنید چنانکه شما را بیرون کردند «و الفتنه اشد من القتل» و شما را که عذاب میگردد که از اسلام باز آئید آن سختتر است در ناپسند الله از کشتن، که ایشانرا کشید در حرم. معنی دیگر «و الفتنه اشد من القتل» - شرك آوردن صعب تر است از

کشتن شما ایشانرا .

« وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » - قرائت حمزه وعلی « وَلَا تَقْتُلُوا هُمْ حَتَّى يَقْتُلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ » بی الف است در هر سه حرف ، و دیگران همه بالف خوانند . آن از قتل است و این از قتال ، آن عین کشتن است و این جنگ کردن . میگوید ایشانرا میکشید به نزدیک مسجد حرام ، یعنی در حرم تا آنکه که شمارا کشتند ، پس اگر شما را کشتند ، همانجای شما نیز کشید همانجای ایشانرا . میان مفسران اختلاف است که این آیت منسوخ است یا محکم ، مجاهد گفت - محکم است که در حرم تا کافران بقتال ابتدا نکنند روا نیست مسلمانانرا با ایشان قتال کردند و کشتن ، و بقول قتاده و ربیع این حکم منسوخ است بآیت سیف ، و باین آیت دیگر که گفت - « وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً » میگوید - با ایشان کشتن کنید تا آنکه که بر زمین کافر نماند - که مسلمانانرا رنجاند ، یابی گزیت ایمن زید . « وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ » و میکشید تا آنکه که بر زمین جز الله را دین نماند . در خبر می آید که - لایبقی علی ظهر الارض بیت مدرو لاوبر الا ادخله الله عزوجل کلمة الاسلام اما بعز عزبزا و بذل ذلیل ، اما آن عزم الله فیجعلهم من اهله فیعزوا به ، و اما ان بذلهم فیدینوا له .

« فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ » ای - لاسبیل به ولا حجة ، لقوله تع ایما الاجلین قضیت فلاعدوان علی ای لاسبیل علی ، میگوید اگر از شرك آوردن و افزونی جستن باز ایستند شمارا بر ایشان راهی نیست ، و حجتی نیست . که با ایشان در حرم کشتن کنید « إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ » - مگر بر ایشان که ابتدا کنند و با شما در حرم کشتن کنند ، قال عکرمه - الظالم الذی ابی ان یقول لا اله الا الله .

« الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ » - رسول خدا سربیه فرستاد در ماه حرام بقومی مشرکان ، ایشان گفتند که در ماه حرام جنگ می کنید ؟ این جواب آنست ،

میگوید که ایشان نیز ترا از مکه در ماه حرام برگردانیدند، یعنی در صلح حدیبیه که رسول خدای را برگردانیدند و با وی پیمان بستند که دیگر سال باز آید، این برگردانیدن هم در ماه حرام بود، و مشرکان آزرَم نداشتند. رب العالمین گفت: این ماه حرام بآن ماه حرام، و این شکستن آزرَم بآن شکستن آزرَم.

«فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ...» - خرج مخرج الجواب والمضاهاة،

این در برابر نام جنایت بیامد بر طریق جزا، چنانکه جای دیگر گفت: «فيسخرون منهم سخر الله منهم» و فی الخبر: «من سبَّ عماراً سبَّه الله.»

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» - الله با پرهیزکارانست ایشان که

از هوی و مراد خود پرهیزند، و رضا و مراد خویش فدای رضا و مراد حق کنند، و بهر چه شان پیش آید خدای را در آن قیام کنند، نه خود را، الله تم نصرت بایشان است، چنانکه جای دیگر گفت: «ان تنصروا الله ينصركم» و فی الخبر: «من كان لله كان الله له.»

«وَانْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...» - التهلكة

الهلاك - والمراد بالأيدي - الانفس - فعبر الله باليد عن النفس، كقوله «قدمت يدك». این آیت را تاویلها گفته اند: - یکی آنست - که اگر هزینه نکنید در راه خدای و در آن نکوشید و بصف بخل آلوده گردید هلاک شوید هم از روی ظاهر و هم از روی باطن، باطن خراب شود بسبب بخل، و ظاهر هلاک گردد بدست دشمن. این جواب آنست که - چون فرمان آمد بانفاق قوی گفتند - اگر ما هزینه کنیم درویش و مفلس بمانیم، و در کار روزی ظن بد بردند بخدای عزوجل. رب العالمین گفت - نفقه کنید و خود را هلاک نکنید، و تنهای خویش ببیم درویشی و ترسیدن بر گسستن روزی سوی تباهی میفکنید، واحسنوا الظن بالله فی الثواب والاخلاق - بخدای عزوجل ظن نیکو برید بیاداش نیکو کردن در آن جهان و درین جهان بدل مال دادن و روزی فراخ، همانست که گفت: «و ما انفقتم من شیء فهو بخلفه و هو خير الرازقین». قال رسول الله

« من ارسل نفقة في سبيل الله و اقام في بيته فله بكل درهم سبعمائه درهم ، و من غزا بنفسه في سبيل الله و اتفق في وجهه ذلك فله بكل درهم يوم القيمة سبعمائه الف درهم ثم تلا هذه الآية - والله يضاعف لمن يشاء » **زید اسلم** گفت - این در شأن قومی آمد ، که با غازیان بیرون می شدند ، بی برگ و بی ساز ، و توانائی آن نداشتند پس براه در منقطع می شدند ، پس و بال و عیال دیگران می بودند . رب العزة فرمود که در راه خدا بر خود نفقه کنید ، و اگر چیزی ندارید خود بیرون شوید ، و خود را در تهلکه میفکنید ، و تهلکه - آن بود که به گرسنگی و تشنگی یا ازماندگی در رفتن هلاک می شدند ، آنکه دیگران را گفت که توانائی داشتند - « وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » و قيل - التهلکه عذاب الله ، يقول الله عز وجل - ولا تتركوا الجهاد فتعذبوا . میگوید - جهاد فرو مگذارید که اگر بگذارید بعذاب خدا رسید - همانست که جای دیگر گفت - « الا تنفروا يعذبكم عذاباً أليماً » . و قيل - التهلکه القنوط من رحمة الله . قال **ابو قلابه** - هو الرجل يصيب الذنب فيقول - ليست لي توبة . فيأس من رحمة الله و ينهمك في المعاصي ، این در شأن کسیست که بگناه در افتد ، آنکه با خود گوید که مرا آب روی نیست ، و جای توبه نیست که توبه من بجای قبول نیست و از رحمت خدا نومید شود و در گناه بیفزاید . رب العالمین گفت خود را هلاک مکنید بآنکه از رحمت من نومید شوید ، و بمن ظن بد ببرد . آنکه گفت - « وَ أَحْسِنُوا » بمن ظن نیکو دارید که من آنجام که ظن بنده منست ؛ « أنا عند ظن عبدي فليظن بي ما شاء » و قال **النبي صلعم** - « ظنوا بر بكم ان سيغفر لكم ظنوا بر بكم ان سيموت عليكم ، ان حسن الظن من العبادة » و قال صلعم - « لا يموتن احدكم الا وهو يحسن الظن بالله ، فان حسن الظن بالله ثمن الجنة . »

النبوة الثالثة - قوله تم :- « وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ » - اشارت آیت

آنست که کردگار قدیم و داور حکیم مطلع است بر اسرار بندگان ، و عالم بحال ایشان ، هر چند که داور زمین و حاکم مخلوق بظاهر حکم کند ، داور آسمان بباطن

نگردد، و نهانیها داند. نگر تا راستی در باطن بکار داری، و صدق در معاملات پیشه گیری و از خداوند نهان دان شرم داری، که جز حق خود طلب کنی، که امروز آب رویت نزدیک خلق ببرد، و فردا بتازیانه عتاب ادب کند. و گوید ای بی شرم فرزند آدم! اَلَمْ تَعْلَمْ اَنْنِیْ اَنَا الرَّبُّ الَّذِیْ اَعْلَمُ غِیْبَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ، و ما انا بغافل عما یعمل الظالمون؟ **بداود** ع وحی آمد - یا **داود** طَهِّرْ نِیَابَکَ الْبَاطِنَةَ، فان الظاهرة لاتنفعک عندی، و انا بکل شیء - محیط، یا **داود** مَرْبِیْ **اسرائیل** اَلَا یَجْمَعُ الْمَالَ مِنَ الْحَرَامِ، فتوزیهم النار ولا ارفع صلوة لاکلة الحرام، و لا اقبل بوجهی علی اكلة الحرام، اهجر ایساک ان اکل الحرام، و لا نوال اخاک ان اکل الحرام.

« یَسْتَلُوْا نَفْسَکَ عَنِ الْاَهْلِیَّةِ . . . » - زیادت و نقصان قمر و افروندن و کاستن آن اشارتست بقبض و بسط عارفان، و هیبت و انس محبان. و قبض و بسط مر خواص را چنانست که خوف و رجا مر عوام است. چندانکه قبض و بسط از خوف و رجا برتر آمد هیبت و انس از قبض و بسط برتر آمد. خوف و رجا عوام است و قبض و بسط خواص را، هیبت و انس خاص العخاص را. اول مقام ظالمان است، دیگر مقام مقتصدان، سدیگر مقام سابقان، و غایت همه انس محبان است. و مرد در حالت انس بغایتی رسد که اگر در میان آتش شود از آتش خبر ندارد، و حرارت آتش روح انس و راهیج اثر نکند. چنانکه **بو حنف** حداد رحمه الله آهنگر بود و آتشی بغایت تیزی برافروخته و آهن در آن نهاده، چنانکه عادت آهنگران باشد. کسی بگذشت و آتشی از قرآن برخواند، شیخ را بآن آیت وقت خوش گشت، و حالت انس بر وی غالب شد دست در کوره برد و آهن گرم بدست بیرون آورد، و همچنان میداشت تا شاگرد در وی نگرست و گفت - یا شیخ این چیست که آهن گرم بر دست نهاده؟ شیخ از سر آن برخاست و حرفت بگذاشت، گفت چندین بار ما حرفت بگذاشتیم باز دیگر باره بسر آن باز شدیم تا این بار که حرفت ما را بگذاشت.

« وَ قَاتِلُوا فِی سَبِیْلِ اللَّهِ » - بربان عارفان و طریق جوانمردان این



قتل و قتال منزلی دیگرست ره روانرا و حالتی دیگر است مجبانرا، اما تا بشمشیر مجاهدت در راه شریعت کشته نشوی، و با آتش محبت سوخته نگردی، مسلم نیست که درین باب شروع کنی. و نگر تا اعتقاد نکنی - که آتش همین چراغست که تو دانی و بس، با کشتن خود این حالت که تو شناسی، که کشتگان حق دیگرانند و کشتگان خلق دیگر، و سوختن با آتش عقوبت دیگر است، و سوختن با آتش محبت دیگر. چنانکه آن پیر بزرگوار گفت: - من چه دانستم که این دود آتش داغ است! من پنداشتم که هر جا که آتشی است چراغ است! من چه دانستم که در دوستی کشته را گناهست! و قاضی خصم را پناهست! من چه دانستم که حیرت بوصال تو طریق است! و ترا او بیش جوید که در تو غریق است! شبلی رحمه الله روزی بصحرا بیرون شد، چهل کس را دید از والهان و عاشقان، که درد این حدیث ایشانرا فرو گرفته بود، و در آن صحرا همه افتاده هر یکی خشتی در زیر سر نهاده، و جان بجنبان کردن رسیده، رقت جنسیت در سینه وی پدید آمد گفت - الهی ازیشان چه میخواهی! بار درد بر دلشان نهادی، آتش عشق در خرمن شان زدی، بعاقبت ایشانرا بتیغ غیرت می بکشی؟ خطاب آمد بسر شبلی که ایشانرا بکشم، چون کشته باشم دیت شان بدهم! شبلی گفت دیت ایشان چه باشد؟ خطاب آمد که - من کان قلیل سیف جلالنا فدیته لقیا جالنا - هر که کشته تیغ جلال ما باشد دیت او دیدار جمال ما باشد.

بالشکر عشق تو مرا پیکارست تا کشته شوم که کشته را مقدار است

گر کشته دست را دیت دینارست امر کشته عشق را دبت دیدار است.

« وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ » . . . الایة . . . قتال کنید - ای مسلمانان

در راه دین، که الله جنگیان و غازیانرا دوست دارد - « ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً » دوست دارد خدای آن مردان مبارزان خون ریزان، در مقام جهاد و قتال، و در معارك ابطال ایستاده، جان بذل کرده، و تن سبیل، و دل فدا، از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق، و حفظ بیضه جماعت، و ذب از حریم شرع مقدس، روی بمعاندان دین آورده، و روی عزیز نشانه تبر کرده، و سینه منور بنور اسلام سپر ساخته.

شراب از خون و جام از کاسه سر بجای بانگ رود آواز اسبان  
بجای دسته گل دسته تیغ بجای قرطه برتن درع و خفتان

« وَانْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... » - توانگران مال از کیسه بیرون کنند و درویشان توانگران از دل بیرون کنند، و موحدان جمله خلائق از سریرون کنند، و الیه اشاره بقوله عزوجل - « قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ... » کیسه از مال وا پردازند، ثواب آن جهانی را دل از توانگران واپردازند دین ربائی را، سر از خلق واپردازند دیدار سبجائی را، توانگران از مال هزینه کنند بزرگوار و صدقات تا از دوزخ برهند، عابدان از نفس هزینه کنند بوظائف عبادات تا به بهشت رسند، عارفان از جان و دل هزینه کنند بحقائق شهود تا بوصال حق رسند.

« وَاحْسِنُوا إِلَى اللَّهِ يَحْسَبِ الْمُحْسِنِينَ » - مصطفی ص گفت « الاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک » - احسان آنست که خدا را در بیداری و هشیاری پرستی، چنانک گوئی در وی می نگری، و خدمت که کنی چنان کنی که ویرا می بینی. این حدیث اشارت است بملاقات دل با حق، و معارضه سر با غیب، و مشاهده جان با مولی، و حث کردن بر اخلاص عمل، و کوتاهی امل، و وفا کردن به پذیرفته روزاول، پذیرفته روزاول چیست؟ شنیدن « أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ » و گفتن « بلی »! و فاء آن پذیرفته چیست؟ خدمت مولی! کوتاهی امل در چیست؟ در « کانک تراه »، اخلاص عمل در چیست؟ در « فانه یراک »! آن دیده که او را دید بملاحظه اغیار کی پردازد؟ و آن جان که با وی محبت یافت با آب و خاک چند سازد؟ از آنست که خطاب ارجمی با روح پاک است، که منزل او در قالب آب و خاک است، خو کرده در آب حضرت مذلت حجاب چند برتابد، والی بر شهر خویش در غربت عمر چون بسر آرد؟ جان در صفت بقاست، و آب و خاک فانی، او که بحق زنده نه چون زنده این جهانی. از سر حق محقق آگاهست، حق دیدنی است و - کانک تراه - در خبر برین گواه است.

النوبة الاولى - قوله تم: « وَاتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ » - نمام کنید

حج و عمره خدا را « فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ » اگر شما را باز دارند به بیمی یا بیماری  
 « فَمَا اسْتَيْسَرَ » برین باز داشته است چیزی آسان « مِنَ الْهَدْيِ » از قربان ، « وَلَا  
 تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ » و موی سر خوش بمستزید « حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ » تا آن وقت  
 که قربان رسد « مَحِلَّهُ » بجای کشتن آن « فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا » هر که از شما بیمار  
 بود « أَوْ بِهِ آذًى مِنْ رَأْسِهِ » یا در سروی جنده (۱) یا درد سر بود و خواهد که موی  
 سترد ، « فَقَدْ يَنْتَهِ مِنْ صِيَامٍ » خویشتن از حرج باز خرد بسه روز روزه « أَوْ صَدَاقَةٍ »  
 یا فرقی از طعام که بدرویشان دهد ، « أَوْ نُسْكَ » یا ریختن خون گوسپندی ، « فَإِذَا  
 أَهَلْتُمْ » و چون ایمن شوید « فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ » هر که احرام گرفته بود عمره را  
 « إِلَى الْحَجِّ » و خواهد که حج را بعمره در آرد « فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ » تا  
 گوسپندی بکشد « فَمَنْ لَمْ يَجِدْ » هر که گوسپندی نیابد « فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ »  
 تا سه روز روزه دارد « فِي الْحَجِّ » در آن روزها که حج میکند ، « وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ »  
 و هفت روز پس آنک باز آئید ، « تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ » آن ده باشد تمام ، « ذَلِكَ » این  
 شرع « لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » نه مکینان اهل حرم راست  
 « وَاتَّقُوا اللَّهَ » و از خشم خدای پرهیزید « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ »<sup>۱۶۶</sup>  
 و بدانید که الله در عقوبت سخت گبرست .

« الْحَجَّ » - ساختن حج را و بر خود فربضه کردن را « أَشْهُرَ » ماههاست  
 « مَمْلُوءَاتٍ » شناخته و دانسته « فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ » هر که در آن ماهها  
 باحرام گرفتن بر خویشتن حج فربضه کرد « فَلَا رَفْتَ » نه مباشرت کردن شاید

(۱) جنده - کذا فی ثلاثه نسخ : الف ، ج ، د

و نه از آن گفتن « وَلَا فُسُوقَ » و نه از ناشایست هیچیز « وَلَا جِدَالَ » و نه با مسلمانان و با زینهاریان جنگ شاید، « فِي الْحَجِّ » در حج کردن « وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ » و هر چه کنید از نیکی « يَعْلَمُهُ اللَّهُ » میداند خدای آنرا، « وَتَزُودُوا » و زاد برگیرید « فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى » و بهتر زاد آزرم داشتن است از من و پرهیزیدن از خشم من، « وَاتَّقُوا » و به پرهیزید از خشم من. « يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ » ای خداوندان خردها.

« لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ » - بر شما تنگی نیست « أَنْ تَبْتَغُوا » که جوئید « فَضْلًا » روزی « مِنْ رَبِّكُمْ » از خداوند خویش، « فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ » چون باز گردید از عرفات « فَأَذْكُرُوا اللَّهَ » یاد کنید خدایا « عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ » نزدیک مشعر حرام « وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ » و یاد کنید او را چنانکه شما را راه نمود، « وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ »<sup>۱۹۸</sup> و پیش از آن نبودید مگر از گمراهان.

« ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ » - پس باز گردید از آن راه که مردمان می باز کردند « وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ » و آمرزش خواهید « إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ »<sup>۱۹۹</sup> که خدای آمرزگارست و بخشاینده.

النبوة الثانية - قوله تم: « وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ » و روی آن الانبی قال « تابعوا بين الحج والعمرة، فانهما ينفيان الفقر والذنوب، كما ينفي الكير خبث الحديد والذهب والفضة، وليس للحج المبرور ثوابٌ دون الجنة » گفت: حج و عمره هر دو بری یکدیگر دارید و شرط آن بتمامی بجای آرید، که همچنان که آتش زروسیم و آهن باخلاص برد، و فضلها که بکار نیاید بسوزاند، حج و عمره فقر ناپسندیده و گناهان نکوهیده را از بنده همچنان فرو ریزاند، و صفاء دل و طهارت نفس در بنده پدید کند.

و در بعضی اخبار بیايد : - که بسیاری گناه است بنده را که کفارت آن نیست مگر ایستادن بعرفات ، و هیچ وقت نیست که شیطانرا بینند درمانده تر و زرد روتر از آن وقت که حاجیان در عرفات بیستند ، از بس که بیند رحمت و فضل خدای بر سر ایشان باران و ریزان ! و از گناه کبایر یکی آنست که بنده در آن روز بخداوند عزوجل بدگمان بود ، و ز رحمت وی نومید ، و عن جابر رض قال قال رسول الله « اذا كان يوم عرفة ينزل الله ثم الى سماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة ، فيقول انظروا الى عبادي آتونني شعراً غبراً من كل فج عميق ، اشهد كم اني قد غفرت لهم ، فتقول الملائكة يا رب ! فلان مَرهُق فيقول قد غفرت لهم ، فما من يوم اكثر عتياً من النار من يوم عرفة » و روى العباس بن مرداس : ان النبي صلعم دعا عشية عرفة لآتمه بالمغفرة والرحمة ، واكثر الدعاء فاجابه اني قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضاً ، فاما ذنوبهم فيما بيني وبينهم فقد غفرتها ، فقال - اي رب ! انك قادر ان تسيب هذا المظلوم خيراً من مظلومته وتغفر لهذا الظالم ، فلم يجبه تلك العشية ، فلما كان غداة المزدلفة اعاد الدعاء ، فاجابه الله اني قد غفرت لهم ، فتبسم رسول الله صلعم - فقال له بعض اصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة ما كنت تبسم فيها ؟ قال تبسمت من عدو الله ابليس انه لما علم ان الله عزوجل قد استجاب لي في امتي ، اهوى يدعو بالويل والثبور ، و يحثو التراب على رأسه . وعن ابن عمر قال - لا يبقى يوم عرفة احد في قلبه مثقال ذرة من الايمان الا غفر له ، فقال له رجل - لاهل عرفات خاصة ام للناس عامة ؟ فقال ابن عمر : - كنت عند النبي صلعم فسمعتنه يقول ذلك ، فسأله سائل للناس عامة او لاهل عرفات فقال بل للناس عامة .

« وَاتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ » الآية . . . خلافت میان علما و دین که عمره واجب است یا سنت ، و قول جدید شافعی آنست ، و بیشتر علما بر آنند که واجب است همچون حج ، از بهر آن که لفظ امر بر هر دو مطلق است و مقتضی امر و جوب است ، يدل عليه ما روى زيد بن ثابت مرفوعاً - ان الحج والعمرة فريضتان لا يضرک بايهما بدأت . وفي الكتاب الذي كتبه النبي صلعم لعمر و بن حزم - ان العمرة هي الحج الاصغر - و قال ابن عباس : - والله ان العمرة لقرينة الحج في كتاب الله .

« فَأَذا أَمَنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ » الآية - بدانکه گزاردن حج و عمره را سه وجه است : یکی افراد و دیگر قران و سدیگر تمتع . بمذهب شافعی افراد فاضل تر ، و بمذهب بوحنیفه قران فاضلتر ، و بمذهب مالک تمتع فاضل تر ، و این خلاف از آن افتاد که در حجة الوداع که رسول خدا با آخر عمر کرد ، نیز مختلف شدند . مالک گفت تمتع بود ، بوحنیفه گفت قران بود ، شافعی گفت افراد بود . و حجت شافعی درین آنست که - جابر بن زید گفت - سمعت رسول الله فی حجة الوداع - يقول : لبيك بحجة مفردة . و بروایتی دیگر گفت : « افردوا بالحج فانه انتم لحججتكم و عمرتكم » . افراد آنست که حج و عمره از یکدیگر بازبرد ، اول حج کند بوقت خویش و شرائط آن بتمامی بجای آرد ، پس چون تمام شود و از احرام بیرون آید ، به جعرانه شود ، یا به تنعیم یا بحدیثیه ، و عمره را احرام گیرد و باعمال آن مشغول شود . و قران آنست که هر دو درهم پیوندد و در احرام گوید - لبيك بحجة و عمرة معا - پس بر اعمال حج اقتصار کند ، که عمره خود در وی مندرج شود ، چنانکه وضو در غسل . و تمتع آنست که چون بمیقات رسد بوقت حج ، اول احرام بعمره گیرد ، پس چون در مکه شود و از اعمال عمره فارغ گردد ، و از احرام بیرون آید ، و متحلل شود ، و بمحظورات متمتع ، آنکه از جوف مکه احرام گیرد بحج ، و بدان مشغول شود این کس را متمتع گویند و بر وی گوسپندی واجب شود ، آنکه که از عمره فارغ شده باشد ، و باعمال حج شروع کرده ، پس اگر روز نحر ذبح کند و بدر ویشان دهد شاید . اینست که رب العالمین گفت : « فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنْ الْهَدْيِ » - پس اگر گوسپند نیابد « فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ » سه روز روزه دارد پیش از روز نحر ، و اگر بیوسته دارد یا گسسته هر دو شاید . اما در روز نحر البته روا نیست که متمتع روزه دارد ، و در ایام التشریق رخصت هست . قالت عایشه : - رخص رسول الله للمتمتع انما لم يجد الهدى ، و لم يصم الثلاثة في العشران يصوم ايام التشریق . « وَسَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ » - پس چون از حج بوطن خویش باز شود هفت روز

دیگر روزه دارد تا تمامی ده روز باشد. اینست که گفت « تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ » - این عشره کامله بسطی است، در سخن مانند تأکید هر چند که از آن بی نیازست، چنانکه جای دیگر گفت « وَلَا تَخْطُ بِيَمِينِكَ » و نبستن خود بدست راست بود، و كذلك قوله « ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ » و سخن خود بدهن بود، و قال تم « يَا كَلُونْ فِيْ بَطُونِهِمْ ثَارًا » و خوردن در شکم بود. آنکه بیان کرد که این حکم نه هر کسی راست، که قومی را مخصوص است: یعنی ایشان که نه مکیان باشند، و نه ایشان که از مکه فرود از مسافت قطع نشینند، بلکه غریبانراست از اهل آفاق که آنجا فرود آیند.

ثُمَّ حَذَرَهُمْ شِدَّةَ عَذَابِهِ لَوْ ضَيَّعُوا مَا أَمْرَهُمْ وَتَرَكَوْا مَا فَرَضَ عَلَيْهِمْ - فقال سبحانه: « وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ».

« الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ » آیه ... ای - وقت الحج شهر معروفات، میگوید وقت حج ماههایی است معروف، و آن شوال است و ذوالقعدة و نه روز از ذی الحجه و شب نحر تا بوقت بام، این مذهب شافعی است، و بمذهب بو حنیفه ده روز است از ذوالحجه که روز نحر در شمار آرد، و بمذهب مالک ماه ذی الحجه تا باخر از شهر الحج است، هر که بیرون ازین روزگار احرام گیرد آن احرام عمره را باشد نه حج را بمذهب شافعی و احمد و اسحق و اوزاعی، و بمذهب مالک و بو حنیفه بحج منعقد شود، اما مکروه دارند.

« فَمَنْ فَرَضَ فِيْهِنَّ الْحَجَّ » - فرض در قرآن بر چهار وجه است: بمعنی - بیان - چنانکه الله گفت: « قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم » یعنی - قد بین لكم كفارة ايمانكم، جای دیگر گفت - « سورة انزلناها و فرضناها » یعنی و بیناها. وجه دوم فرض بمعنی - آحل - وذلك في قوله: « ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له » ای احل الله له. وجه سیم فرض بمعنی - انزل - وذلك في قوله: « ان الذی فرض عليك القرآن » ای انزله. وجه چهارم فرض بمعنی - اوجب - وذلك في قوله: « فنصف ما فرضتم » ای اوجبتم على انفسكم، جای دیگر گفت: « قد علمنا ما فرضنا ».

عليهم « ای اوجبنا عليهم - و كذلك قوله تع « فمن فرض فيهن الحج » ای - اوجب فيهن الحج فاحرم به - میگوید : هر که درین ماهها حج بر خود فریضه گرداند ، یعنی باحرام و تلبیه ، و احرام آن باشد که چون بمیقات رسد غسل کند ، آنگه ازاری سپید در بندد ، و ردائی سپید بپوشد ، و نعلین درپوشد ، و بوی خوش بکاردارد ، و دو رکعت نماز کند . آنگه دردل نیت حج کند ، و حقیقت - احرام این نیت است ، پس اگر را کعب باشد بر نشیند ، و چون اشتر بر خیزد و رفتن را راست بیستد ، تلبیه کند و گوید - لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ ، ان الحمد والنعمة لك - . والمملك ، لا شريك لك - « و ازین جمله خود احرام فریضه است آن دیگر همه سنن و هیأت است .

و علی الجملة ، فرائض و ارکان حج پنج چیز است : احرام ، وطواف ، و سعی بعد از طواف ، ووقوف بعرفات ، و موی سر ستردن بیک قول ، اگر یکی ازین ارکان بگذارد حج درست نیاید . و ارکان عمره همین است - الا وقوف بعرفات که آن درعمره نیست . و واجبات حج شش چیز است : - احرام گرفتن درمیقات ، و بعرفات بیستادن تا فرو شدن آفتاب ، و شب مقام کردن در مزدلفه ، و همچنین در منا مقام کردن بشب و طواف وداع ، و سنگ انداختن . اگر یکی ازین شش بگذارد حج باطل نشود اما گوسپندی لازم آید که قربان کند . و محظورات حج که محرم را از آن پرهیز باید کرد هم شش چیز است : - جامه پوشیدن چون پیراهن و ازار پای و موزه و دستار ، دوم بوی خوش بکار داشتن ، سیم موی سر و ناخن باز کردن ، چهارم با اهل خویش مباشرت کردن ، پنجم مقدمات مباشرت چون لمس و تقبیل و مانند آن ، و همچنین نکاح نشاید نه خود را و نه دیگری را ، اگر کند درست نباشد ، ششم صید بر نشاید محرم را ، اگر کند جزا لازم آید ، مانده آن صید که کشته بود از شتر و گاو و گوسپند . « فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ » هر که درین ماههای حج احرام گرفت و حج بر خود فریضه کرد .

« فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ » - علمارا اختلاف است در معنی



این هر سه کلمت :- قومی گفتند - رفت عین جماع است ، قومی گفتند حدیث جماع است بتعریض نزدیک زنان ، قومی گفتند سخن نافرزام است و کلمات نکوهیده و فسوق - انواع معاصیست بجملمگی ، قومی گفتند - لقب دادن است ، که رب العزه جای دیگر گفت : «ولا تنابزوا باللقاب بئس الاسم الفسوق » ، قومی گفتند :- فسوق همانست که در سورة الانعام گفت - « ولاتأكلوا مآلهم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق » ، وهو الذبح للانعام .

روی ابو هریره عن النبی صلعم قال - « من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق ، خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه » وعن وهيب بن الورد قال - « كنت اطوف أنا وسفيان الثوري ليلاً ، فانقلب سفيان و بقيت في الطواف ، فدخلت الحجر فصليت تحت الميزاب ، فبينما انا ساجد انسمعت كلاماً بين استار البيت والحجارة وهو يقول - يا جبرئيل اشكو الى الله ثم اليك ما يفعل هؤلاء الطائفون حولي من تفكهم في الحديث و لغطهم وسومهم . قال وهيب فاؤلت ان البيت يشكو الى جبرئيل . »

ابن عمر گفت :- فسوق درین آیت به کار داشتن محظورات حج است در حال احرام ، چون قتل صید ، و موی سر و ناخن گرفتن ، و مانند آن . و جدال آنست که قریش بایکدیگر در منا خصومت می گرفتند ، و خود را بر یکدیگر به می آوردند این میگفت حج من بهتر و نیکوتر ، و آن میگفت حج من تمامتر و بکار آمده تر ، و نیز در مواقف مختلف شدند ، هر قومی را موقفی بود ، و میگفتند که این موقف ابراهیم است ، پس رب العالمین ایشانرا ازین مجادلت باز زد ، و پیغامبر خود را خبر کرد از موقف ابراهیم ، و مشاعر ، و مناسک حج ، و پیغامبر ایشانرا بیان کرد و باز نمود ، و گفت « خذوا عني مناسككم ولا تعادلوا » .

و آنکس که «فَلَارْفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ» بر قرائه مکی و بصری خواند - «جدال» از نظم اول آیت جدا کند ، و معنی آنست که - لاشک فی الحج انه فی ذی الحجة - شک نیست در حج که آن در ذی الحجة است ، و موقف عرفات ، و نسی باطل ، و به قال النبی صلعم فی حجة الوداع :- « ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض ، السنة اثني عشر شهراً : منها اربعة حرم ثلثة متواليات ذوالقعدة و ذوالحجة - و المحرم

و رجب - شهر مضر الذی بین جمادی و شعبان . «

« وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ » - این لفظیست از الفاظ وعده، چنانکه گویند گویند - اگر مرا ایدون کنی بدانم آن از تو، یعنی - پاداش کنم - « وَتَزُودُوا » و قومی از عرب یمن بحج می آمدند بی زاد و تکیه ایشان بر صدقات حاج بود، رب العالمین ایشانرا گفت - « وَتَزُودُوا » زاد بر گیرید، تا بر دل مردمان گران نباشید، و وبال ایشان نگردید، آنکه سفر آخرت با یاد ایشان داد، و زاد آن سفر بر زاد این سفر دنیا افزونی نهاد، و شرف داد و گفت :- « فَاِنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى » بهتر زادی زاد سفر آخرت است یعنی - تقوی - قال سهل بن عبدالله - لا معین الا الله، ولا دلیل الا رسول الله، ولا زاد الا التقوی . « بو مطیع بلخی حاتم اصم را گفت - که بما چنان رسید که تو بی زاد بادیه باز میبری؟ جواب داد :- که من در بادیه بی زاد نباشم، اما زاد من چهار چیز است : اول آنست که همه دنیا ملک و مُلک الله دانم، دیگر همه خلق را بندگان و رهیکنان الله دانم، سدیگر هر چه مخلوقات و محدثات است همه در ید الله دانم، چهارم قضاء الله در همه زمین روان دانم . بو مطیع گفت - نیکو زادی که زاد تست ! بادیه قیامت باین زاد توان بریدن .

« لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ » - قومی از اعراب بحج می آمدند و براه در تجارت روا نمی داشتند، گفتند حج خویش بمنفعت دنیوی نیامیزیم، در دهه ذی الحجة دست از بیع و شری باز گرفتند، و در بازار و معاملات بخود در بستند، رب العالمین آن بر ایشان فراخ کرد، و رخصت تجارت بداد، و مصطفی صم ایشانرا بمغفرت امید داد، و خبر کرد فقال صلعم - « اِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ غَفَرَ اللَّهُ لِلْحَاجِّ الْخَلَّصِ وَ اِذَا كَانَ لَيْلَةُ عَرَفَةَ غَفَرَ اللَّهُ لِلتَّجَّارِ، وَ اِذَا كَانَ يَوْمُ هِنَا غَفَرَ اللَّهُ لِلْجَمَالِينِ، وَ اِذَا كَانَ عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ غَفَرَ اللَّهُ لِلسَّوَالِ، وَ لَا يَشْهَدُ ذَلِكَ الْمَوْقِفُ خَلْقٌ مِمَّنْ قَالَ « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » إِلَّا غُفِرَ لَهُ » « فَأَذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ » - خلافت میان علما که موقف چه معنی را عرفات گویند؟ و آن روز چرا عرفه گویند؟ قومی گفتند از بهر آنکه ترویبه ابراهیم را

نمودند در خواب که فرزند را قربان کن، پس همه روز در ترویبه و تفکر بود، تا این خواب از حق است یا از شیطان.. ازین جهت است که آن روز را **ترویبه** گویند، و ترویبه - تفکر - باشد. پس شب عرفة دیگر باره او را نمودند، و روز عرفة بشناخت که آن خواب نموده حق است نه نموده شیطان. ازین جهت آن روز را عرفة نام نهادند و آن بقعه را عرفات. و گفته اند که ترویبه از آب دادن است، یعنی که رب العزة روز ترویبه چشمه زمزم پدید کرد، و اسمعیل از آن سیراب شد، فسمی الترویبه لذلك و عرفات از آنست که جبرئیل فرو آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می نمود، و ابراهیم پذیرفت. و میگفت - «قدرت قدعرفت!» پس بدین معنی - عرفات - خواندند. **ضحاك** گفت **آدم** که بزمین آمد **بهندوستان** فرو آمد و **حوا** **بجده**، و هر دو یکدیگر را می جستند تا عرفات بر یکدیگر رسیدند، و یکدیگر را وا شناختند، ازین جهت او را عرفات گویند. و گفته اند که اعتراف **آدم** بگناه خویش درین روز بود اندر آن بقعه، و از خداوند عزوجل مغفرت خواست بآن که گفت - «ربنا ظلمنا انفسنا» و مردم نیز که بآن موقف رسند اتباع سنت **آدم** را همه بگناه خویش معترف شوند، و می تضرع و زاری کنند، پس عرفة و عرفات از - اعتراف - گرفته اند یعنی که گناهکاران در آن موقف ایستاده بگناه خویش معترف شوند. و گفته اند که عرفات از آنست که دوستان خدای آن روز در آن موسم بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند. پیر بزرگ **بوعلی سیاه** قدس الله روحه گفت: - در موسم ایستاده بودم و مردمان را دیدم که اندر عرفات کاری از پیش نمی بردند، برگشتم و روی بکوه نهادم، چندان بر شدم که گفتم مگر اینجا هرگز کس نرسیدست، گفتا - چون بر سران کوه شدم عالم خود بر آنجا دیدم، چنانک صحرا سر کوه بود، همه جوانان دیدم موی سرشان تا سفتشان فرو آمده و چنان مراقب حق بودند که اگرشان بجنبانیدندی آگاهیشان نبود، و آفتاب صورت را هیچ شعاع نمانده بود از شعاع آفتاب معرفت ایشان. کسی سؤال کرد از پیر بزرگ که ای شیخ هر که بر آن کوه شود ایشانرا ببیند؟ گفت - اگر بدیدند ایشان فرود آرند ایشان، نه هر چشمی ایشانرا ببیند، و نه هر کسی بایشان رسد. گفت - چون

آفتاب فرو شد مؤذن بانگ نماز گفت، و امام در پیش شد، و من با ایشان بیستادم در نماز، گفت - اندر میانه نماز بر باطن من بگذشت که اهل عرفات خود از کدام سو شدند، آن يك اندیشه مخالف بریشان فرو نشد. چون سلام باز دادند، امام از آنجا که بود بمن بازنگرست، و اشارت کرد که باز گرد. با خود گفتم که این آن جماعت نیستند. که پشت بریشان شاید کرد، همچنان روی سوی ایشان بازپس آمدم، از کرامت ایشان همان ساعت چون باز نگرستم بزمین عرفات رسیده بودم، و کرامتی دیگر دیدم، آنکه بر من پوشیده بود که قوم بکدام سوشده اند، همی از گزاف سر در نهادم، و زود بقوم در افتادم، و نخست قطاری که دیدم شتران رهیان خود دیدم، و از ایشان هیچکس نگفت که **بوعلی** تو کجا بودی؟ بدانستم که رب العزة مرا از چشم و دیدار ایشان غایب نگردانیده بود.

روایت کنند از **ابوذر غفاری رض** - که گفت :- ترویہ از آب دادنت، و عرفه نام زمین سیم - گفتا - نام زمین اول **سمکا** است، و دوم **خلده**، سیم **عرفه**، چهارم **جردا**، پنجم **ملما**، ششم **سجین**، هفتم **عجیبا**. و هم بوذر گوید - که فضل روز عرفه از **مصطفی** پرسیدم فقال - « صیامه کفارة سنتین ومن ادخل فيه سروراً علی اهله ادخل الجنة، ومن صلی فی يوم العرفة اربع رکعات قبل العصر فانه الکتاب، وخمس مرات « قل هو الله احد » شارك فی ثواب من وقف بعرفات، ومن طلب علماً يوم عرفة خاض فی رحمة الله وأدخل الجنة بغير حساب، واستغفر له الكرسي والشمس والقمر والكواكب الدرری، ومن اضاف مؤمناً عشیة عرفة كتب الله له اجر سبعین شهیداً، والله عز وجل فی يوم عرفة ثلثمائة وستون نظرة الى خلقه. » و كان النبی صلعم - یقرأ کل صبیحة عرفة. ثلث آيات من سورة الانعام: اولها وخمسين مرة « قل هو الله احد » وآية الكرسي ویس، فالاعمال صاعدة فیها. **علی بن ابی طالب** ع روایت کرد از **مصطفی** که گفت - « روز عرفه اندر عرفات **جبرئیل و میکائیل** و **اسرافیل** و **خضر** حاضر آیند. **جبرئیل** گوید - ماشاء الله لاقوة الا بالله - « **میکائیل** گوید - « ماشاء الله کل نعمة من الله » **اسرافیل** گوید - « ماشاء الله الخیر کلّه یدالله » - **خضر** گوید - « ماشاء الله لا بدفع السوء الا الله » **رسول خدا** گفت - هر آنکس که روز

عرفه بعد از نماز دیگر این چهار کلمه صدبار بگوید، بهر رحمتی و برّی و کرامتی که رب العزة باهل **منا** و **عرفات** فرو فرستد و بجملة بندگان که در شرق و غرب اند، وی با ایشان در آن انبازست، گفتا و چون مردم از **عرفات** سوی **منا** روند رب العزة به جبرئیل فرماید تا ندا کند که - «**أَلَا إِنَّ الْمَغْفِرَةَ لِكُلِّ وَاقِفٍ بِعَرَفَاتٍ، وَالرَّحْمَةَ لِكُلِّ مُذْنِبٍ تَائِبٍ.**» گفتا: و در وقت افاضت الله گوید - اشهد کم ملائکتی قد غفرت لهم التبعات و اعوّض اهلها، افیضوا علی برکة الله.

«**فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ**» میگوید - چون از **عرفات** بر گردید بعد از فرو شدن آفتاب، روز عرفه ورو **بمنا** نهاده خدا را یاد کنید بنزدیک **مشعر الحرام**، آنجا که **قزح** گویند، یعنی که بعد از صبح که نماز گزارده باشید، و از میت **بمزدلفة** فارغ شده و سنگها بر گرفته. «**وَإِذْ كُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ**» - و یاد کنید خدا را چنانکه شما را راه نمود بحج راست، و شریعت پاک و ملت ابراهیم.

«**وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ**» - ای و ما کنتم من قبله **الامن الضالین** این - ها خواه باهدی بروخواه با رسول، فیکون کنایه عن غیر مذکور.

«**ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ**» الآية... - قریبی را میگوید که ایشان در افاضت از **عرفات** راهی دیگر می گزیدند، که ما خاصه اهل شهریم و سگان **حرم**، و بر زنان خانه، تا نه بادیگران هم راه باشیم. و از **مشعر حرام** از راه می بگشتند، ایشانرا از آن باز زد، آنکه ایشانرا فرمود - که با این مخالفت که کردید در افاضت از خدای آمرزش خواهید، که وی آمرزگارست و بخشاینده. قال رسول الله - «الحجاج والعمّار و فدا الله عزوجل، ان دعوه اجابهم و ان استغفروه غفر لهم» - و قال «اللهم اغفر الحاج و لمن استغفر له الحاج».

النوبة الثالثة - قوله تم: «**وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ**» الآية... روی عن

خداوندی دارم طیب، من آمده‌ام تا دخترت را علاج کنم - گفتا - بر کنگره‌های قصر ما نگر تا چه بینی؟ گفت - بر نگرستم سرها دیدم بریده، و بر آن کنگره ها نهاده! گفت - هر که او را علاج نکند مکافاتش اینست که می‌بینی! گفتم با کی نیست!

گویند مرا که خویشتن کرد هلاک عاشق ز هلاک خویش کی دارد بباک

ملک چون دید که من آن سرها بر آن کنگره دیدم و فاندیشیدم، خانه‌باشارت بمن نمود، و دختر در آن خانه بود. گفتا - در رفتم، هنوز قدم در خانه نهاده که این آواز شنیدم - « قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم » همانجا بماندم، سراسیمه وقت وی گشتم، و متعجب حال وی شدم، دیگر باره آواز آمد که - ای پسر **خواص** - شراب لا یزید الا العطش، و طعام لا یزید الا الدھش! - از پس پرده گفتم - یا امة الله! این چه حال است و این چه وجد؟ گفت - « ای شیخ وقتی در میان ناز و نعمت نشسته بودم با کنیزکان و خاصگیان خویش، ناگاه دردی بدلم فرو آمد، و اندوهی بجانم رسید، از خود فانی گشتم و واله شدم. هنوز بخانه فرو نا آمده تمام که آن درد مستحکم شد و آن کار تمام!

ای راه - را دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی!

از جام تو دانه و عصری وز جام تو قطره و مردی!

گفتا: - چون از آن وجد و وله آسوده تر شدم، خود را در بند و زنجیر یافتم، حکمش را پسند کردم، و بقضاش رضا دادم، دانستم که وی دوستان خود را بد نخواهد تا خود سرانجام ابن کار بچه رسد. گفتم - چه گوئی اگر تدبیر کنیم و حیلت سازیم تا بدارالاسلام شویم؟ و اسلام را تربیت کنیم که دریغ آید مرا چون تو عزیز را بدارالکفر بگذاشتن! گفت - یا **ابن الخواص** چه مردی بود بدارالاسلام اسلام را پرورش دادن، مرد آنست که بدارالکفر اسلام را در بر گیرد! و بجان و دل به پرورد، و در دارالاسلام چیست که اینجا نیست؟ گفتم کعبه مشرف معظم مکرم که مقصد زائرانست و مشهد مشفقان! گفت کعبه را زیارت کرده گفتم زیارت کرده‌ام آنرا هفتاد بار. گفت بر نگر! بر نگرستم، کعبه را دیدم بر سر سرای وی ایستاده! آنکه گفت - ای پسر **خواص**!

هر که بیای رود کعبه را زیارت کند، و هر که بدل رود کعبه زیارت وی شود! گفتیم -  
 بآن خدای که ترا بعز اسلام عزیز گردانید. که سرّ این با من بگویی! این منزلت  
 بچه یافتی؟ گفت - نکرده‌ام کاری که آن حضرت را بشاید، اما حکمش را پسند کردم  
 و بقضاء وی رضا دادم! گفتیم اکنون مرا تدبیر چیست که از اینجا بیرون شوم گفت  
 چنانکه ایستاده روی فراراه کن و می روتا بمقصد خود رسی! گفتا - بکرامت وی راهی  
 پدید آمد که در آن هیچ حجاب و منع نبود و کس را بر من اطلاع نه، تا از سرای وی  
 بیرون آمدم و از دارالکفر بدارالاسلام باز آمدم.

قوله تم: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» الآية... جاء اشارتست بحلم خداوند با  
 رهیکنان خود، جیم اشارتست بجرم بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که الله گفتی:-  
 «بندۀ من! اکنون که جرم کردی باری دست در جمل حلم من زن و مغفرت خواه تا  
 بیامرمز، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نا بکاری و سزای من  
 آمرزگاری! «قل کلّٰ یعمل علی شاکلته» بندۀ من! گرزافک عذرخواهی، عذر از  
 تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و یرّ از من، عجز از تو و لطف  
 از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بندۀ من! چندان دارد  
 که عذری بر زبان آری، و هر اسی در دل، و قطره آب گردیده بگردانی، پس کار  
 و امن گذار، بندۀ من! وعده که دادم راست کردن بر من، کار که پیوستم تمام کردن  
 بر من، بنا که نهادم داشتن بر من، تخم که پرکنم به بر آوردن بر من، چراغ که  
 افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در  
 گذاشتن بر من، اکنون که بدعا فرمودم نیوشیدن بر من، اکنون که بسؤال فرمودم  
 بخشیدن بر من! هر چه کردم کردم، هر چه نکردم باقی بر من! قال رسول الله «مر  
 رجلٌ من بنی اسرائیل بجمجمة، فوقع ساجداً فقال - اللهم انت انا وانا انا، انا العواد  
 بالذنوب، و انت العواد بالمغفرة، فسمع صوتاً من ناحیة السماء: ارفع رأسك فان الله  
 عزوجل قد استجاب لك.» و یحکی عن بشر و کان رجلاً قد حج کثیراً، و کان عارفاً

خداوندی دارم طیب، من آمده‌ام تا دخترت را علاج کنم - گفتا - بر کنگره‌های قصر ما نگر تا چه بینی؟ گفت - بر نگرستم سرها دیدم بریده، و بر آن کنگره‌ها نهاده! گفت - هر که او را علاج نکند مکافاتش اینست که می‌بینی! گفتم با کی نیست! گویند مرا که خویشتن کرد هلاک عاشق ز هلاک خویش کی دارد بساک

ملک چون دید که من آن سرها بر آن کنگره دیدم و ناندیشیدم، خانه‌باشارت بمن نمود، و دختر در آن خانه بود. گفتا - در رفتم، هنوز قدم درخانه نهاده که این آواز شنیدم - « قل للمؤمنین بغضوا من ابصارهم » همانجا بماندم، سراسیمه وقت وی گشتم، و متعجب حال وی شدم، دیگر باره آواز آمد که - ای پسر **خواص** - شراب<sup>\*</sup> لا یزید الا العطش، و طعام<sup>\*</sup> لا یزید الا الدھش! - از پس پرده گفتم - یا امه الله! این چه حال است و این چه وجد؟ گفت - « ای شیخ وقتی در میان ناز و نعمت نشسته بودم با کنیزکان و خاصگیان خویش، ناگاه دردی بدام فرو آمد، و اندوهی بجانم رسید، از خود فانی گشتم و واله شدم. هنوز بخانه فرو نا آمده تمام که آن درد مستحکم شد و آن کار تمام!

ای راه نرا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی!

از جام نو دانه و عصری وز جام تو قطره و مردی!

گفتا: - چون از آن وجد و وله آسوده تر شدم، خود را در بند و زنجیر یافتم، حکمش را پسند کردم، و بقضاش رضا دادم، دانستم که وی دوستان خود را بد نخواهد تا خود سرانجام این کار بچه رسد. گفتم - چه گوئی اگر تدبیر کنیم و حیل سازیم تا بدارالاسلام شویم؟ و اسلام را اثریت کنیم که دریغ آبد مرا چون ثوعزبزی را بدارالکفر بگذراشتن! گفت - یا ابن **الخواص** چه مردی بود بدارالاسلام اسلام را پرورش دادن، مرد آنست که بدارالکفر اسلام را در بر گیرد! و بجان و دل به پرورد، و در دارالاسلام چیست که اینجا نیست؟ گفتم کعبه مشرف معظم مکرم که مقصد زائرانست و مشهد مشتاقان! گفت کعبه را زیارت کرده گفتم زیارت کرده‌ام آنرا هفتاد بار. گفت برنگر! بر نگرستم، کعبه را دیدم بر سر سرای وی ایستاده! آنکه گفت - ای پسر **خواص**!



هر که بیای رود کعبه را زیارت کند، و هر که بدل رود کعبه زیارت وی شود! گفتیم - بآن خدای که ترا بعز اسلام عزیز گردانید. که سرّ این با من بگویی! این منزلت بچه یافتی؟ گفت - نکرده‌ام کاری که آن حضرت را بشاید، اما حکمش را پسند کردم و بقضاء وی رضا دادم! گفتیم اکنون مرا تدبیر چیست که از اینجا بیرون شوم گفت چنانکه ایستاده روی فراراه کن و می روتا بمقصد خود رسی! گفتا - بکرامت وی راهی پدید آمد که در آن هیچ حجاب و منع نبود و کس را بر من اطلاع نه، تا از سرای وی بیرون آمدم و از دارالکفر بدارالاسلام باز آمدم.

قوله تم: «الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» الآية. حاء اشارتست بحلم خداوند با رهیکن خود، جیم اشارتست بجرم بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که الله گفتی :- «بنده من! اکنون که جرم کردی باری دست در جمل حالم من زن و مغفرت خواه تا بیمارزم، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نا بکاری و سزای من آمرزگاری! «قل کلّٰ یعمل علی شاکلته» بنده من! گرزانک عذرخواهی، عذر از تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و برّ از من، عجز از تو و لطف از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بنده من! چندان دارد که عذری بر زبان آری، و هرآسی در دل، و قطره آب گرد دیده بگردانی، پس کار و امن گذار، بنده من! وعده که دادم راست کردن بر من، کار که پیوستم تمام کردن بر من، بنا که نهادم داشتن بر من، تخم که پرکندم به بر آوردن بر من، چراغ که افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در گذاشتن بر من، اکنون که بدعا فرمودم نیوشیدن بر من، اکنون که بسؤال فرمودم بخشیدن بر من! هرچه کردم کردم، هرچه نکردم باقی بر من! قال رسول الله «مرّ رجلٌ من بنی اسرائیل بجمجمة، فوقع ساجداً فقال - اللهم انت انت وانا انا، انا العواد بالذنوب، و انت العواد بالمغفرة، فسمع صوتاً من ناحية السماء: ارفع رأسك فان الله عزوجل قد استجاب لك.» و یحکی عن بشر و کان رجلاً قد حج کثیراً، و کان عارفاً

بالباطق والمواقف والمشاهد ، قال فانتى سنة من السنين الوقوف بعرفة مع الامام ، فلما ادرکت کان الناس قد انصرفوا الى المزدلفة ، وکنت اعرف الطريق وصرت الى الموقف ، فلما وقفت بالموقف کان الموقف كله عذرات وقدرات فقلت - « انا لله وانا اليه راجعون » فانتى الحج لان الموقف يكون نظيفاً ، وهذا ليس هو الموقف ، قال فجلست كئيباً حزيناً لفوت الحج ، و غلبنى النوم ، فسمعت هاتفاً يقول - هذا الذى انت فيه هو الموقف ، ولكن هذه ذنوب الناس تركوها هي هنا ! ومروا ، قال فجلست حتى اصبحت وکنت بالموقف ولم اکن ارى من ذلك شيئاً .

النوبة الاولى قوله نعم : « قَالِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ » - چون فارغ شوید از مناسک حج خویش « قَاذُكُرُوا اللّٰهَ » یاد کنید و بستائید خدای را « كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ » چنانک پدران خود را می ستائید و یاد میکنید ، « اَوْ اَشَدُّ ذِكْرًا » و در افزونی و نیکوئی ذکر سخت تر از آن ، « فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ » از مردمان کس است که میگوید « رَبَّنَا » خداوند ما « آتِنَا فِي الدُّنْيَا » ما را از دنیا چیزی بخش در دنیا « وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ۚ ۲۰۰ » و او را در خیر آن جهان هیچ نصیب نه . « وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ » - و از ایشان کس است که میگوید « رَبَّنَا » خداوند ما « آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً » ما را درین جهان نیکوئی ده ، « وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً » و در آن جهان هم نیکوئی ده ، « وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۚ ۲۰۱ » و از ما بازدار عذاب آتش « اُولٰٓئِكَ » - ایشانند « لَهُمْ نَصِيبٌ » که ایشانراست بهره « مِمَّا كَسَبُوا » از هر چه خواستند همین جهانی و هم آن جهانی « وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۚ ۲۰۲ » و خدای زود شمارست و آسان توان .

« وَاذْكُرُوا اللّٰهَ » - یاد کنید خدای را به بزرگواری و پاکی و برتری « فِي اَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ » در روزهای شمرده ، « فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ » هر که بشتابد

بباز گشت با خانه خود در نفر اول « فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ » برو بزه نیست. « وَمَنْ تَاَخَّرَ » و هر که تمام کند مقام خود آن سه شب بمنّا « فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ » بروی از گناهان گذشته وی هیچ باقی نیست، « لِمَنْ اَتَّقِيَ » آنکس را که در باقی عمر خود از خشم خدای به پرهیزد، « وَاتَّقُوا اللَّهَ » و از خشم و عذاب خدای به پرهیزد « وَاعْلَمُوا اَنْكُمْ اِلَيْهِ تُخْشَرُونَ »<sup>۲۰۳</sup> و بدانید که شما را بر خواهند انگیخت و بهم خواهند کرد و پیش وی خواهند برد.

« وَمِنَ النَّاسِ » - و از مردمان کس است « مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ » که ترا می خوش آید سخن او « فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » در زندگانی این جهان، « وَيَشْهَدُ اللَّهُ » و خدای را گواه میدارد « عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ » بر آن بد که در دل دارد « وَهُوَ آلدَّالِّ الْخَصَامُ »<sup>۲۰۴</sup> و او پیچانتن است (۱) جنگ جوی ستیزه کش.

« وَ اِذَا تَوَلَّى » و چون از پیش تو برگردد « سَعٰى فِي الْاَرْضِ » در زمین بنهییب بدبرود « لِيُفْسِدَ فِيْهَا » تا تباهی کند در آن، « وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ » و تباه کند کشته و جانور « وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفٰسَادَ »<sup>۲۰۵</sup> خدای تباهی دوست ندارد. « وَ اِذَا قِيلَ لَهُ » - چون ویرا گویند « اَتَقِ اللَّهَ » از خدای به ترس و از خشم وی به پرهیز « اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ » زور کافری ویرا بگیرد « فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ » پسندیده است ویرا دوزخ « وَلَيْسَ الْمُهَادُّ »<sup>۲۰۶</sup> و بد آرام گاه که آنست.

النوبة الثانية - قوله تم: « فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ » الآية .... سبب نزول

این آیت آن بود که عرب چون از حج و مناسک فارغ می شدند، هر کسی بر در کعبه بیستادی و مناقب و مآثر پدر خویش در گرفتگی، این یکی گفتی - پدرم مهمان دار بود

افا حج عنه؟ فقال النبي «لو كان على ابيك دين فقضيته اما كان ذلك يجزى؟ قال بلى قال - فدين الله احق ان يقضى . قال - فهل لى من اجر؟ فانزل الله هذه الاية - يعنى من حج عن ميت كان الاجرُ بينه وبين الميت . وعن انس ، قال رسول الله :- فى رجل اوصى بحجة كتب له اربع حجات : حجة للذى كتبها ، و حجة للذى نفذها ، و حجة للذى اخذها ، و حجة للذى امر بها .

« وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ » الآية . . . قال النبي - ان الله نعم يحاسب الخلق فى قدر حلب شاة - ميگويد الله زود شمارست كه چون يكى را شمار كرد همه خلق را شمار كرد ، چندانكه كسى يك چشم زخم بيرون نكرد وى شمار همه خلقان همه بكند ، كه نه حاجت بشمار كردن دارد ، نه در آن تأمل و تفكر كردن ، از دور آدم تا منتهى عالم لابل كه از ابتداء آفرينش تا آخر كه قيامت پديد آيد ، اعمال بندگان و حركت آفريدگان و دم زدن ايشان همه داند و شمردن آن تواند ، و خرد و بزرگه آن بيند ، و بنده را از آن خبر دهد ، و جزا كند ، اينست كه گفت عز و علا :- « يوم يبعثهم الله جميعاً فينبئهم بما عملوا ، احصيه الله و نسوه »

« وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ » الآية . . . ايام معدودات ايام تشریق است ، و آن يازدهم ذى الحجة است و دوازدهم و سيزدهم . يازدهم را يوم القر گویند ، لان الناس يقرون فيه بمنى ، و يفرغون من معظم النسك . و دوازدهم - يوم النفر الاول گویند ، و سيزدهم يوم النفر الثانى گویند ، در خبرست كه - اِنَّها ايام اكل و شرب و ذكر الله عز و جل و شب چهاردهم - ليلة الحصباء - گویند ، لان الناس ينزلون فيها بالمحصب و دهم ذى الحجة - روز نحر - است و نهم - روز عرفة و هشتم - روز ترويه - و جملة دهه ذى الحجة - ايام معلومات - گویند ، بمذهب شافعى . و شرف اين روز ها را مصطفىى گفت :- « ما من ايام افضل عند الله ، و لا العمل فيهن احب الى الله ، من هذه الايام العشر . فاكثروا فيهن من التهليل والتكبير ، فانها ايام تهليل و تكبير و ذكر الله عز و جل ، و ان صيام يوم منها يعدل بصيام سنة ، و قيام كل ليلة منها كقيام ليلة القدر ، و العمل فيهن

يضاعف بتسعمائة ضعف. و قال صلعم : « سيد الشهور شهر رمضان واعظمها ذوالحجة »  
و از فضل و شرف ايام معلومات آنست كه - ابراهيم خليل را در آن خواب نمودند  
بذبح فرزند ، و آن قصه برقت ، و تشریف پيافت . و موسى كلیم در آن وعده مناجات  
يافت ، گویند - كه آن سی روز كه ویرا وعده دادند ماه ذی القعدة بود و ده روز كه  
برافزودند از اول ماه ذی الحجة بود . فذلك قوله تع « واثمناها بعشر » و مصطفی را درین  
ده روز بشارت دادند با تمام نعمت ، و اكمال دین و شریعت ، و بر دشمن ظفر ، و نصرت  
و خشنودی خداوند عزوجل ، و ذلك فی قوله تع - « اليوم اكملت لكم دينكم » الآية ...  
و فی ذلك ما روى عن ابن عباس قال :- كل بيعة الرضوان فی عشر ذی الحجة ، و بناء  
الكعبة فی عشر ذی الحجة ، و كمال الدين كان فيه ، وفيه وقعت التوبة لآدم ، وفيه وقع النداء  
والاجابة بالحج . قال تع - « و اذن فی الناس بالحج » ، وفيه وقع التقرب والتكليم  
لموسى بن عمران ، و فيه وقع الفداء بالذبح لاسماعيل ، قال « وابتنى على بقاطمة  
عليهما السلام فی ذی الحجة من اثنين و عشرين من الشهر . » و فی رواية أخرى عن  
ميمون بن مهران عن عبد الله بن عباس قال - قال رسول الله صلعم :- « ان اول يوم من  
ايام العشر هو اليوم الذى تاب الله على آدم و غفر له ، فمن صام ذلك اليوم غفر الله له ذنوبه  
و تاب عليه . و اليوم الثانى نجى الله فيه يونس من بطن الحوت ، فمن صام ذلك اليوم كان  
كمن عبد الله الف سنة لم يعصه فيه و نجاه من كل غم و كرب و اليوم الثالث ، استجاب الله  
فيه لتركربيا ، فمن صام ذلك اليوم استجاب الله له كل دعوة دعا بها لدنياه و آخرته . و اليوم -  
الرابع ولد فيه عيسى بن مريم ، فمن صام ذلك اليوم نفى الله البؤس و الفقر من بين عينيه  
و يكون يوم القيمة مع السفارة الكرام البررة ، و اليوم الخامس ، ولد فيه موسى بن عمران  
فمن صام ذلك اليوم برى من النفاق ، و اليوم السادس فتح الله خيبر على النبى ص ، فمن صام  
ذلك اليوم نظر الله اليه ، و من نظر اليه لم يعدّبه ابداً ، و اليوم السابع تغلق فيه ابواب  
جهنم السبعة ، و اليوم الثامن و هو - يوم التروية - يفتح الله فيه ابواب الجنان الثمانية ،  
و اليوم التاسع و هو اليوم المشهود و هو - يوم عرفة - و هو يوم الحج الاكبر ، فمن صام  
ذلك اليوم كتب له صيام سنتين ، سنة قبلها و سنة بعدها ، يباهى الله به ملائكته ، و غفر له

ذنوبه كلها ، واليوم العاشر وهو - يوم النحر - فمن اهرق فيه دماً غفر الله له باول قطرة تقطر من دم اضحيته ، وغفر له ذنوبه ، وذنوب عياله كلهم ، و من اطعم من نسكه و تصدق به بعث يوم القيمة آمناً وتكون تلك الاضحية في ميزانه اثقل من جبل احد ، و تطفى عنه اضحيته حر جهنم .

« وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ » الآية ... - ذکر اینجا تکبیر است ، و علما را اختلاف است در وقت آن و قدر آن ، واجمع اقاویل آنست که - روز عرفه نماز بامداد در گیرد تا آخر ایام تشریق نماز دیگر کرده از پس نمازها ، و در جمعها میگوید - « الله اکبر الله اکبر الله اکبر ؛ لا اله الا الله والله اکبر ، والله الحمد على ما هدانا . » واصل این تکبیر از عهد ابراهیم خلیل است اندر آن حال که خواست فرزند را قربان کند ، چون صدق عهد از وی ظاهر گشت ، و فرمانبرداری را میان بیست الله تع نداد داد جبرئیل اندر هوا ندا کرد ، و گوسفند فدا را همی آورد و همی گفت - « الله اکبر ، الله اکبر ، لا اله الا الله ، الله اکبر والله الحمد » ابراهیم برنگرست بدید آواز برداشت و گفت که - « لا اله الا الله ، الله اکبر » اسمعیل آگاه گشت و آواز برداشت گفت . « الله اکبر والله الحمد . » الله تع این ذکر اندرین امت مشروع کرد ، تا اندرین ایام همی گویند و از آن حال یاد همی آرند . و مصطفی ص گفت - « زینوا اعیادکم بالتکبیر و بروی - « زینوا العیدین بالتهلیل والتقدیس والتحمید والتکبیر » و مصطفی ص روز عید چون بیرون شدی این دعا گفتی - اللهم بحق السائلین اليك ، و بحق مخرجی هذا ، لم اخرج اشراً ، ولا بطراً ولا رياءً ولا سمعة . خرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك ، فعا فنى اللهم بعافيتك من النار . »

« فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ » الآية ... هر که تعجیل نماید و از منا برود درنفر اول ، و سه شب از ایام تشریق بمنابنپاید ، او را رخصت هست و بروی هیچ بزه نیست ، پس اگر شب سیم آفتاب فرو شده نرفته باشد پس روا نیست که تعجیل کند تا روز سیم که سنگ افکند ، آنکه با مردم برود . و قيل فی معناه - فمن تعجل فی یومین فهو مغفور له - لا اثم علیه ، ولا ذنب ومن تأخر فکذلك . قال سعید بن المسیب

« توفی رجلٌ بمنّا فی آخر ایام التشریق ، فقیل لعمرأفلا تشهد دفنه ؟ قال عمر - و ما یمنعنی ان ادفن رجلاً لم یدنب منذ غفر له . »

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُكَ قَوْلُهُ » الآیه ... این در شأن مردی آمد از

قریش ، ازین منافقی ، نیکو سخنی ، بدفعلی ، که منظری شیرین داشت و سخنی نرم و زبانی خوش اما کافر دل بود ، و سوگند خوار و سخت خصومت و بد سبوت . آمد بر مصطفی ص و سوگند یاد کرد - که من ترا دوست دارم و بر دین توام . و مصطفی ص او را بدین بنواخت ، و نزدیک خود کرد ، و سخنش خوش آمد . گویند که اخنس بن شریق بود و گویند که - ثعلبه - بود .

« وَ یَشْهَدُ اللَّهُ عَلٰی مَا فِی قَلْبِهِ » و آنکه خدا را مرگواه گرفتی که آنچه میگویم راست است و دروغ بود و « یشهد الله » خوانده اند بفتح یا و رفع هاء الله - و معنی آنست که خدای گواه است پنهان بد او در دل او .

« وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ » - قال - شدید القسوة فی معصية الله ، جدلٌ بالباطل ، عالم اللسان ، جاهلٌ للعلم ، یشکم بالحکمة و یعمل بالخطیئة . قال النبی : - « انّ ابغض - الرجال الی الله الالذ الخضم . »

« وَ إِذَا تَوَلَّی سَعٰی فِی الْأَرْضِ » الآیه ... دو معنی گفته اند این را ، یکی آنست که چون برگردد از تو این منافق در زمین تباه کاری کند ، که جائی بگذشت و کشت زاری را دید ، و آتش در آن زد ، و چهارپایا را بکشت . معنی دیگر آنست که - این منافق چون والی شود و او را ولایتی و عملی بود بیداد کند و فساد جوید ، تا الله تم بشومی وی باران باز گیرد ، تا چهارپایان نیست شوند و کشت زار خشک گردد و تباه شود .

« وَ إِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ » ... این عزت حمیت است و این اثم کفر ، یعنی چون او را گویند که - از خدا بترس ، حمیت جاهلیت و قوت کفر او را بر آن دارد که فساد و معصیت کند . قال عبد الله بن مسعود - انّ من اکبر

الذنب عند الله عز وجل ان يقال للعبد - اتق الله - فيقول - عليك بنفسك . « ضحاک گفت کافران قریش مکر ساختند و کسی را به مدینه فرستادند ، که ما مسلمان شدیم ، و جماعتی را از یاران درخواستند تا ازیشان دین حق بیاموزند . مصطفی ص قومی را بفرستاد ، نام ایشان - خبیب بن عدی الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی ، و عبد الله بن طارق ، و خالد بن بکیر ، و زید بن الدثنه ، و عاصم بن ثابت امیر ایشان بود ، بیامدند از مدینه و هفتاد مرد از کافران برامایشان آمدند ، و مرثد و خالد و عبد الله کشته شدند ، و عاصم هفت تائید داشت ، بهتر تائی مردی را از عظماء مشرکان بکشت ، آنکه گفت « اللهم انی حیت دینک صدر النهار فاحملی آخر النهار » پس کافران گردوی درآمدند و او را بکشتند ، خواستند تا سر او از تن جدا کنند و به مکه برند ، رب العالمین لشکر زنبور بفرستاد تا کافرانرا از وی بازداشتند ، که عاصم را با خدای عهدی بود که هیچ کافر را هرگز بروی غلبه نباشد ، و دست هیچ کافر بدو نرسد ، و او را نیاسد - پس گفتند - بگذارید تا زنبوران از وی بازگردند آنکه سرش از تن جدا کنیم ، پس بارانی عظیم ببارید و سیلی درآمد ، و عاصم را برگرفت . چنین آورده اند که عاصم را برگرفت و به بهشت برد ، و کافرانرا برگرفت و بدوزخ برد . پس خبیب بن عدی را با سپری بردند ، و بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف او را بخردند تا به پدر خویش باز کشند ، که پدر ایشان حارث روز احد بدست خبیب کشته شد دختران حارث گفتند هرگز هیچ اسیر چون خبیب ندیدیم ، که در مکه هیچ میوه نبود ، و هر وقت بدست وی خوشه انگور میدیدیم ، پس او را از حرم بیرون بردند تا بردار کنند و در آن حال این شعر بگفت :

فلست ابالی حین اقتل مسلماً      علی ای شق کان فی الله مصرعی

و ذلك فی ذات الاله و ان یثأ      یبارک فی اوصال شلو ممزع

آنکه گفت - « اللهم انک تعلم انه لیس احدٌ حولی یبلغ رسولک سلامی ، فابلغه

سلامی » پس مردی از مشرکان نیزه بر سینه وی نهاد ، خبیب گفت « اتق الله » آن

کافر خشم گرفت و در طعنه بیفزود و گذاره کرد ، رب العالمین این آیت در شأن وی



فرستاد « وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ » .

النوبة الثالثة - قوله تع : « فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ » الآية ... - ابتداء

مناسک حج و عمره نیت است ، و اول رکنی از ارکان آن احرام است ، و احرام از جامه بیرون آمدن است ، از روی اشارت میگوید - هر که بتن زیارت خانه ما کند از جامه بیرون آید ، پس هر که بدل قصد حضرت ما کند اولی تر که از مرادات بشری بیرون آید . « المکاتب عبدٌ ما بقى عليه درهم » - رَبِّ الْعَالَمِينَ رعایت دل درویش را فرمود که چون بدرگاه من آئید ! بصف درویشان و عاجزان آئید ! سروپای برهنه ، و از اسباب راحت ولذت بازمانده ، نه جامه نیکو ، نه بوی خوش ، نه صحبت هم جفت ، تا درویشان چون پادشاهان و جهانداران بصف درویشی همچون خودشان بینند ، بدرگاه عزت دل ایشان بنماند ، و قدر درویشی بدانند ، و خطر آن بشناسند . آری ، هر که گوهر درویشی شناسد ، آسان آسان از دست بدهد ، سیرت درویشان در روش راه دین چنان باید که سیرت حاجیان در اعمال حج ، که هر چه نابکار و ناشایست است چشم و زبان و دل خویش از آن نگه دارد ، و ذلك فی قوله - « فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ » الآية ... - روش دین داران هم بر بن سان نهادند ، چشم خویش از ملاحظت اغیار فرو گیرند ، و دل خویش همچون کاروان سرای گدایان منزل گسار هر بیهوده نگردانند ، و گر حاسدان و جاهلان جمله متفق شوند ، و دل و دیده ایشان نشانه طعن خویش سازند ، ایشان آزادوار بر گذرند ، و مکافات نکنند ، هم روی با خود کنند و بر نفس خود با خصم خود بر خیزند . يقول الله تع - « وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » .

با خود ز پی تو جنگها دارم من      صد گونه ز عشق رنگها دارم من  
در عشق تو از ملامت بی خبران      بر جان و جگر خدنگها دارم من

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً »

الآية ... - گفته اند که حسنه این جهانی که مؤمنان میخوانند علم و عبادت است ، و حسنه

آن جهانی بهشت و رؤیت . این جهانی شهود اسرار است و آن جهانی رؤیت ابصار ، این جهانی توفیق خدمت و آن جهانی تحقیق وصلت ، این جهانی اخلاص در طاعت و آن جهانی خلاص از حرقت و فرقت ، این جهانی سنت و جماعت آن جهانی لقا و رؤیت ، این جهانی ثبات الایمان آن جهانی روح و ریحان ، این جهانی حلاوت طاعت آن جهانی لذت مشاهدت ، این جهانی را عمل باید در طاعت آن جهانی را درد باید اندر معرفت . و از عمل تا درد راه دورست او که بدین بصر ندارد معذورست ، حاصل آن عمل حور و قصور است ، و صاحب این درد در بحر عیان غرقه نورست .

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی

« وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا الْآيَةُ... درین آیت لطیفه است آنکس که

دنیا خواست از ثواب عقبی لا محاله درماند ، که الله گفت - « وَمَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ » و مصطفی ص گفت - « مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضُرَّ بِآخِرَتِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ آخِرَتَهُ أَضُرَّ بِدُنْيَاهُ ، فَأَتَرُوا مَا بَقِيَ عَلَى مَا يَفْنَى » و آنکس که هم دنیا و هم عقبی خواست رب العزة از وی دریغ نداشت ، و او را داد آنچه خواست ، ففی الخبر - « ان الله لیستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه فیردّهما خائبین » - و روی « ان الله لیستحیی من ذی الشیبه اذا کان مسدداً لزوماً للسنه ان یسأله فلا یعطیه » بماند اینجا قومی دیگر که حقیقت رضا بشناختند ، و بحکم خدای تن در دادند ، و تقدیر وی پسندیدند ، و از ثناء الله باز سؤال از وی نپرداختند ، نه تعرض دینی کردند و نه عقبی خواستند ، رب العالمین در حق ایشان میگوید « مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي اعْطَيْتُهُ اَفْضَلَ مَا اعْطَى السَّائِلِينَ » .

« وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ » الْآيَةُ... ذکر سه قسم است : ذکر

عادت و ذکر حسبت و ذکر صحبت . ذکر عادت بی قیمت است ، از بهر آنکه از سر غفلت است ، ذکر حسبت بی زینت است که سرانجام آن طلب اجرت است ، ذکر صحبت و دیعت است از بهر آنکه زبان ذاکر در میان عاریت است . ذکر خائف از بیم قلیعت است ، ذکر راجی بر امید یافت طلبت است ، ذکر محب از رقت حرقت است . خائف

بگوش ترس نداء و عید شنید دردعا آویخت، راجی بگوش رجا نداء و عید شنید در ثنا آویخت، محب بگوش مهر ندا فرازشنید با بهانه نیامیخت، عارف را ذکر ازل در رسید از جهد در بخت گریخت.

« وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ « الْآيَهُ... »

این صفت او را آخر نسک است، و عاقبت اعمال حج، وقت است اکنون که سخنی جامع برود مشتمل بر جمله مشاعر و مناسک، مقرون با اشارات و لطائف.

بدان که حرم دواند: حرم ظاهر و حرم باطن، گردبر گرد بکه حرم ظاهرست و گردد دل مؤمنان حرم باطن. در میان حرم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان، و در میان حرم باطن کعبه ایست نشانه نظر رحمن، آن مقصد زوار و این محل انوار « فهو علی نور من ربه »، آن آزادست از دست اشرار و کفار، و این آزادست از چشم و اندیشه اغیار، در آن حرم ظاهر اگر لقطه یابند هم بر جای بگذارند تا خداوندش پدید آید، و بسر آن رسد، و درین حرم باطن اگر لقطه بود هم گردد آن گشتن روی نیست، و آن جز سرالله نیست. خدایرا عزوجل در هر دلی سمری است، و کس را بآن سر راه نیست: میگوید جل جلاله « استودعته قلب من احب من عبادی » سر ما محوی! که هر که سر ما جوید خویشتن را در غرقاب بالا افکند، بنده را با سر ربوبیت چه کار! ولم یکن ثم کان بلم یزل ولا یزال چه راه؟

پیر طریقت گفت: - ابن علم سرحق است، و این مردان صاحب اسرار، پاسبان را بار از ملوک چه کار؟ در پیش آن کعبه ظاهر بادیه مردم خوار، و در پیش این کعبه باطن بادیه اندوه و تبمار!

عالمی در بادیه عشق تو سرگردان شدند تا که باید بر در کعبه قبولت بر و بار آن کعبه قبله معاملت است، و این کعبه قبله مشاهدت، آن موجب مکاشفت، و این مقتضی معایت، آن در گاه عزت و عظمت، و این پیشگاه لطف و مباسطت!

گر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوقست و بس  
در زیارت آن کعبه ازار و ردا معلومست، در زیارت این کعبه ازار تفرید و رداء

آن جهانی بهشت و رؤیت . این جهانی شهود اسرار است و آن جهانی رؤیت ابصار ، این جهانی توفیق خدمت و آن جهانی تحقیق و صلت ، این جهانی اخلاص در طاعت و آن جهانی خلاص از حرقت و فرقت ، این جهانی سنت و جماعت آن جهانی لقا و رؤیت ، این جهانی ثبات الایمان آن جهانی روح و ریحان ، این جهانی حلاوت طاعت آن جهانی لذت مشاهدت ، این جهانی را عمل باید در طاعت آن جهانی را درد باید اندر معرفت . و از عمل تا درد راه دورست او که بدین بصر ندارد معذورست ، حاصل آن عمل حورو و قصور است ، و صاحب این درد در بحر عیان غرقه نورست .

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی  
 « وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا الْآيَةُ... » درین آیت لطیفه است آنکس که دنیا خواست از ثواب عقبی لا محاله درماند ، که الله گفت - « وَمَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ » و مصطفی ص گفت - « من احبّ دنیا اضّرّ بآخرته و من احبّ آخرته اضّر بدنیاه ، فأتروا ما یبقی علی ما یفنی » و آنکس که هم دنیا و هم عقبی خواست رب العزة از وی دریغ نداشت ، و او را داد آنچه خواست ، ففی الخبر - « ان الله لیستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه فیردّهما خائبین » - و روی « ان الله لیستحیی من ذی النشیبة اذا کان مسدداً لزوماً للسنة ان یسأله فلا یعطیه » بماند اینجا قومی دیگر که حقیقت رضا بشناختند ، و بحکم خدای تن در دادند ، و تقدیر وی پسندیدند ، و از ثناء الله باز سؤال از وی نپر داختند ، نه تعرض دینی کردند و نه عقبی خواستند ، رب العالمین در حق ایشان میگوید « من شغله ذکر عن مسئلتی اعطیتہ افضل ما اعطى السائلین » .

« وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي آيَاتِهِ مَعْدُودَاتٍ » الْآيَةُ... ذکر سه قسم است : ذکر عادت و ذکر حسبت و ذکر صحبت . ذکر عادت بی قیمت است ، از بهر آنک از سر غفلت است ، ذکر حسبت بی زینت است که سر انجام آن طلب اجرت است ، ذکر صحبت و دیعت است از بهر آنک زبان ذاکر در میان عاریت است . ذکر خائف از بیم قطیعت است ، ذکر راجی بر امید یافت طلبت است ، ذکر محب از رقت حرقت است . خائف

بگوش ترس نداء و عید شنید دردعا آویخت ، راجی بگوش رجا نداء و عید شنید در ثنا آویخت ، محب بگوش مهر ندا فرا تر شنید با بهانه نیامیخت ، عارف را ذکر ازل در رسید از جهد در بخت گریخت .

« وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ « الْآيَةُ ... »

این صفت او را آخر نسک است ، و عاقبت اعمال حج ، وقت است اکنون که سخنی جامع برود مشتمل بر جمله مشاعر و مناسک ، مقرون باشارات و لطائف .

بدان که حرم دواند : حرم ظاهر و حرم باطن ، گرد بر گرد بکه حرم ظاهر است و گرد دل مؤمنان حرم باطن . در میان حرم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان ، و در میان حرم باطن کعبه ایست نشانه نظر رحمن ، آن مقصد زوار و این محل انوار « فهو علی نور من ربه » ، آن آزادست از دست اشرار و کفار ، و این آزادست از چشم و اندیشه اغیار ، در آن حرم ظاهر اگر لقطه یابند هم بر جای بگذارند تا خداوندش پدید آید ، و بسر آن رسد ، و درین حرم باطن اگر لقطه بود هم گرد آن گشتن روی نیست ، و آن جز سر الله نیست . خدایا عزوجل در هر دلی سری است ، و کس را بآن سر راه نیست : میگوید جل جلاله « استودعته قلب من احب من عبادی » سر ما مجوی ! که هر که سر ما جوید خویشتن را در غرقاب بلا افکند ، بنده را با سر ربوبیت چه کار ! ولم یکن ثم کان بلم یزل ولا یزال چه راه ؟

پیر طریقت گفت : - این علم سر حق است ، و این مردان صاحب اسرار ، با سبانه بار از ملوک چه کار ؟ در پیش آن کعبه ظاهر بادیه مردم خوار ، و در پیش این کعبه باطن بادیه اندوه و تیمار !

عالمی در بادیه عشق تو سرگردان شدند تا که باید بر در کعبه قبولت برو بار آن کعبه قبله معاملت است ، و این کعبه قبله مشاهدت ، آن موجب مکاشفت ، و این مقتضی معایت ، آن درگاه عزت و عظمت ، و این بیشگاه لطف و مباسطت !

گر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوقست و بس

در زیارت آن کعبه ازار وردا معلومست ، در زیارت این کعبه ازار نفرید و رداء

تجريد است، احرام آن لبیک زبان است، و احرام این بیزاری از هر دو جهانست ! لبیک عاشقان به از احرام حاجیان کینست سوی کعبه و آن است سوی دوست کعبه کجا برم چه برم راه بادیه کعبه است کوی دلبر و قبله است روی دوست جزاء آن حج حور و قصور است و نعیم و راحت بهشت، جزاء این حج آنست که در قبه غیرت بنشاند بر بساط عز، بر تخت قرب، و تکیه گاه انس، فیکاشفه بصفاته و یشاهده بذاته، که در جلال مکاشفت و که در لطف مشاهدت، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

النوبة الاولى - قوله تم: « وَ مِنَ النَّاسِ » و از مردمان کسست « مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ » که خویشتن را می خرد و دنیا می فروشد « ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ » اسلام را و جستن خشنودی خدا را « وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ۲۰۷ » و الله سخت مهربان و بخشاینده است بر رهیکان.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگریزند و پیغام رسان را استوار گرفتند « ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ » در صلح شید « كَافَّةً » همگان بیکبار « وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ » و برپی گامهای دیو مروید و خلاف مجوئید « إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۲۰۸ » که شیطان شمارا دشمنی است آشکارا.

« فَإِنْ زَلَلْتُمْ » - و اگر شما را بر جای زلت افتد که پای از جای بشود « مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ » پس پیغامهای روشن که بشما رسید « فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۰۹ » - بدانید که خدای با هر کس تاود و هر چیز داند.

« هَلْ يَنْظُرُونَ » چشم نمیدارند این مشرکان که از تصدیق می باز ایستند « إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ » مگر خدای آید بایشان روز رستخیز « فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ » در ظلها از میغ، « وَالْمَلَائِكَةُ » و فرشتگان آیند « وَقُضِيَ الْأَمْرُ » و کار بر گزارند

« وَآلِي اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورَ ۲۱۰ » و همه کارها باز گردد باخواست خدای .

« سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - پرس از پسران اسرائیل « كَمْ آتَيْنَاهُمْ » چند دادیم ایشانرا « مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ » از نشانه‌های روشن « وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ » و هر که نعمه خدای بدل کند و بگرداند « مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ » پس آنک بوی آید « فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۲۱۱ » سخت عقوبت است سخت گیر

« زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا » - بر آراستند بر ناگرویدگان « الْحَيَاةُ الدُّنْيَا »

زندگانی این جهان « وَ يَسْتَحْزِرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا » و افسوس می‌آید ایشانرا و خنده از گرویدگان « وَالَّذِينَ اتَّقَوْا » و گرویدگان که باز پرهیزند از شرك « فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » زبر ایشانند و برتر ازیشانند فردا برستخیز ، « وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۲۱۲ » و الله روزی میدهد او را که خواهد بی شمار .

النوبة الثانية - قوله تم : « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ » الاية ... این

آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمده است . مردی بود از جمله صحابه از عرب ابن نمر بن قاسط کنیت وی - ابو یحیی - دوپسر بود او را یکی - حمزه نام ، و یکی یحیی ، و مصطفی او را باین کنیت خواند ، بکودکی در غارت بدست روم افتاد ، در میان ایشان بالید ، ویرا بدان رومی خواندند . عمر خطاب وصیت کرد تا وی بر او نماز کرد رسول خدا ویرا دوست داشت و از وی راضی مرد ، آنکه که بر رسول خدا می آمد بهجرت ، مشرکان ویرا در راه بگرفتند ، قصد کردند که ویرا بکشند یا باز گردانند ، آنچه از مال دنیا با خود داشت فرا ایشان داد ، و آنچه بخانه داشت نشان فرا داد تا بستند ، و خوبشتن را ازیشان بازخرید اسلام را ، و هجرت را بر رسول خدا آمد بوی . در خبر آوردماند که چون پیش وی آمد مصطفی او را گفت : - « صهیب ربح البیع ربح البیع » ، و گفته‌اند که مشرکان او را روزگاری در مکه تعذیب کردند ،

گفت - « انی شیخ کبیر فہل لکم ان تأخذوا مالی و تذرونی و دینی ، ففعلوا ، ثم خرج الی المدینة ، فتلقاہ ابو بکر و عمر فی رجال ، فقال لہ ابو بکر - ربح بیعک ابایحیی و قرأ علیہ ہذہ الآیة . یَشْرِی وَ یَشْتَرِی وَ یَبِیع وَ یَبْتَاع - ہمہ یکی است خریدار و فروخت را عرب ہر چہار گویند . « ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللہ » طلباً لمرضاہ ، مشرکان صہیب را عذاب میکردند تا مرند شود " گفت : من پیر مردیم ، اگر من با شما باشم ہیچ نفعی بشما عاید نگردد و ہیچ مضرتی نرسد ، مرا بگذارید و مالم فرا گیرید ، پس مال ازو بستند و او مراجعت بمدینہ کرد

« وَاللہُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ » - این عباد جماعتی مسلمانان بودند در مکہ ، کافران ایشانرا تعذیب میکردند و رنج می نمودند ، تا بعضی را بکشتند و بعضی را باز فروختند عمار یاسر بود و مادر وی سمیہ ، و پدر وی یاسر ، و بلال و خباب بن الارت ، میگویند اول کسی را از مسلمانان کہ کشتند در اسلام مادر و پدر عمار یاسر بودند ، قیل - ربطت ام عمار بن بعیر بن ثم و جئی قبلہا بالرمح - مصطفی ص بوی برگذشت و او را بر آن صفت دید ، گفت « صبراً ، آل یاسر ، فان موعدکم الجنة » .

و گفته اند ، کہ این آیت در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آمد آنکہ کہ مصطفی ہجرت کرد ، و علی را بر جای خواب خود خوابانید ، و ذلک ان اللہ تم اوحی الی جبرئیل و میکائیل ، انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر ، فایکما یؤثر صاحبه بالحیوة ، فاختار کلاهما الحیوة ، فاوحی اللہ الیہما افلا کنتما مثل علی بن ابی طالب ، آخیت بینہ و بین نبی محمد ص فبات علی فراشہ یفدیه بنفسہ ، و یؤثرہ بالحیوة . اہبط الی الارض فاحفظا من عدوہ ، فتمزلا ، و کان جبرئیل عند رأس علی ، و میکائیل عند رجلیہ ، و جبرئیل ینادی - « بنح بنح من مثلك یا بن ابی طالب ، یباهی اللہ عزوجل بک الملائکة . » فانزل اللہ عزوجل علی رسولہ و هو متوجہ الی المدینة فی شأن علی :- « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ... » الآیة .

قوله تم - یا ایہا الذین آمنوا ادخلوا فی السِّلْمِ کافَّةً « الآیة ... - بفتح سین



قراعت **حجازی و کسائی** است، و بکسر سین قراعت باقی، اگر بفتح خوانی صلح است و اگر بکسر خوانی اسلام. و معنی هر دو متداخل اند که هر که در اسلام آمد در صلح مسلمانان آمد، و هر که در صلح مسلمانان آمد در بعضی معانی اسلام و شرایع آن پیوست. گفته اند که آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب آمد - **عبدالله بن سلام**، و **ثعلبة بن سلام**، و **ابن یامین** و **اسید ابنی کعب**، و **شعبة بن عمرو**، و **بحیر الراهب** که روز شنبه را بزرگ میداشتند و گوشت و شیرشتر خوردن بر خود حرام میشناختند چنانکه حکم جاهلیت بود پیش از اسلام، و نیز میگفتند - یا **رسول الله توریة** هم کتاب خدا است اگر دستوری باشد تا برخوانیم و بدان قیام کنیم. الله تع با ایشان خطاب کرد که « **ادخلوا فی السلم كافة** » جمله بشرایع دین محمد در آئید، و احکام اسلام همه در پذیرید، و دین جهودی بیکبارگی دست بدارید. روی **جابر بن عبدالله** ان **عمر بن الخطاب** اتی **رسول الله** فقال انا نسمع احادیثاً من یهود، فتعجبنا، أفتری ان نکتب بعضها؟ فقال امتهو کون انتم کما تهوکت الیهود والنصارى؟ لقد جئتم بها بیضاً نقیةً، ولو کان موسی حیاً ما وسعه الا اتباعی - و گفته اند که این خطاب جمله مؤمنانست - میگوید: بر اسلام پاینده باشید، و حدود سهام آن بجای آرید. عن **علی** (ع) قال قال **رسول الله** - « **الاسلام ثمانية اسهام: الاسلام سهم، والصلوة سهم، والزکوة سهم، وصوم رمضان سهم، والحج سهم، والجهاد سهم، والامر بالمعروف سهم، والنهی عن المنکر سهم، وقد خاب من لاسهم له** ». وقال صلعم - « **کمالا تحسن الشجرة ولا تصلح الا بالورق الاخضر، كذلك لا يصلح الاسلام الا بالکف عن محارم الله والاعمال الصالحة** » « **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** » الآية... - بر گامهای شیطان مروید و خلاف مجوئید و از صلح سر مکشید، و از راه سنت و جماعت بمگردید، و با امیر خویش و با جماعه خویش خلاف میارید، قال **النبی صلعم** - « **الجماعة رحمة و الفرقة عذاب** » و بدالله علی الجماعة، فاتبعوا السواد الاعظم فان من شد شد فی النار.

« **فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ** » الآية... آن قوم را میگوید

که بدین جهودی میل داشتند پس اسلام . میگوید - اگر شما از شرایع اسلام بگردید و پای از جادهٔ شرع محمد و احکام قرآن برگیرید ، چیزی را از شرایع منسوخ پیش گیرید ، و دل فاز آن دهید ، از تعظیم روز شنبه و تحریم گوشت شتر بعد از آنکه اسلام و قرآن بشما آمد ، و حلال و حرام بر شما روشن گشت .

« فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » - اگر چنان کنید ، پس بدانید که خدای تواناست و دانا و عقوبت کردن را توان دارد ، آنچه از آن باز زند بدانش باز زد ، و آنچه فرماید بدانش فرماید .

آورده اند که کعب الاحبار در ابتداء اسلام وی سورة البقره می آموخت ، چون باین آیت رسید ، معلم او را گفت : « فَأَعْلَمُوا ان الله غفورٌ رحيمٌ » کعب گفت : این نه بر وجه است و قرآن چنین نتواند بود ، غفورٌ رحيمٌ گفتن اینجا بگه لایق نیست ، پس بمصحف باز گشتند در مصحف نبشته بود که « فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » گفت « اجل هکذاهی » اکنون قرآن است براستی ، و نظم قرآن بدرستی ، گفتند از چه بدانستی ؟ گفت - « علمت ان الحکیم لا يتوعد ثم يقول غفورٌ رحيمٌ . »

« هَلْ يَنْظُرُونَ » الآية ... - عکرمه روایت کند از ابن عباس رض قال - « یاتی الله فی ظلل من السحاب ، قد قطعت طاقات » وفی رواية عن النبی صلعم - قال من الغمام طاقات یاتی الله عز وجل فیها محفوفة بالملائكة و ذلك قوله - الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام . ظلل جمع ظله ، وظله سایه بان است ، وغمام ابری باشد سپید رقیق همانست که در سورة الفرقان گفت : « ویوم تشقق السماء بالغمام » ای عن الغمام ، میگوید آن روز که باز شکافد آسمان از ابر سپید نزول خدا را عز وجل بمحشر تا داوری کنند میان خلق . و در سورة المزمل گفت - « السماء منفطر بهای بالله عز وجل حین ینزل فی ظلل من الغمام . »

آنکه گفت - « وَالْمَلَائِكَةُ » یعنی که الله آید و جو کی فرشتگان با وی . قال ابن عباس - مع الکرویین ، لها قرونٌ ، لهم کعوب کعوب القنا ما بین اخمص

احدهم و كعبه مسیره خمساته عام . « مذهب اهل سنت و اصحاب حدیث در چنین اخبار و آیات صفات ، بظاهر برفتن است و باطن تسلیم کردن ، و از تفکر در معانی آن دور بودن ، و تأویل نه نهادن ، كه تأویل راه بی راهان است » و تسلیم شعار اهل سنه و ایمانست . و بر وفق این آیت بروایت **بوهریره مصطفی** صلعم گفت - « فبینا نحن و قوف یعنی یوم القیمه اذ سمعنا حباً من السماء شدیداً ، فہالنا ثم ينزل اهل السماء الدنيا بمثلی من فی الارض من الجن والانس ، حتی اذا دنوا من الارض ، اشرقت الارض لنورهم ، و اخذوا مصافهم فقلنا لهم - فیکم ربنا عزوعلما ؟ قالوا - لا هو آت . ثم ينزل اهل السماء الثانية بمثلی من نزل من الملائكة من اهل السماء الدنيا و بمثلی من فیها من الجن والانس ، حتی اذا دنوا من الارض اشرقت الارض لنورهم و اخذوا مصافهم ، قلنا لهم فیکم ربنا ؟ قالوا لا هو آت ، ثم ينزلون علی قدر ذلك من التضعیف ، حتی ينزل الجبار تبارک و تعالی « **فِي ظُلُمٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ** » و یحمل عرشه یومئذ ثمانیة ، و هم الیوم اربعة اقدامهم علی تخوم الارض السفلی و السموات الی حجزهم ، و العرش علی منا کبهم ، لهم زجل من التسبیح ، یقولون : « **سبحان ذی العز و الجبروت ، سبحان ذی الملك و الماسکوت ، سبحان الذی لا یموت ، سبحان الذی یمیت الخلائق و لا یموت ، سبحان قدوس رب الملائكة و الروح ، سبحان ربنا الاعلی الذی یمیت الخلائق و لا یموت .** » فیضع الله تبارک و تعالی کرسیه حیث شاء من ارضه ، ثم یهتف بصوته فیقول یا معشر الجن و الانس انی قد انصت لکم ، منذ خلقتکم الی یومکم هذا ، اسمع قولکم و ابصر اعمالکم ، فانصتوا الی ، فانما هی اعمالکم و صحفکم ، تقرأ علیکم منذ خلقتکم ، فمن وجد خيراً فلیحمد الله ، و من وجد غیر ذلك فلا یلومن الا نفسه .

« **وَ قُضِيَ الْأَمْرُ** » و یاداش گرویدگان بسپارند ، و درسرای یاداش فرو آرند و یاداش نا گرویدگان بسازند .

« **وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** » و باز گشت هر کار با خواست خداست ، و باز گشت هر چیز با علم وی ، و هر بودنی با حکم وی . « **تُرْجَعُ** » بضم تاء قراة حجازی و

بوعمر و عاصم است، و بفتح تا قراءت باقی، و در معنی متقارب اند و متداخل، لان الامور كلها ترجع الى الله، اذا رجعها الله ای امرها بالرجوع اليه. بعضی مفسران گفتند در معنی «تُرْجَعُ الْأُمُورُ» که این تصرف بند گانست و ملکیت ایشان در اموال و اسباب دنیا، و نفاق فرمان بعضی بر بعضی در قیامت، آن همه باطل گردد، و فرمان و حکم جز خدا را عزوجل بر خلق نبود، چنانک گفت - «والامر يومئذ لله» و گفته اند امور اینجا ارواح است، که جای دیگر روح را «امر» نام کرد: «قل الروح من امر ربی» باز نمود که روحها همه بوی باز گردد، چنانک جای دیگر گفت «الله يتوفى - الانفس حين موتها» و قال تم «كما بدأكم تعودون».

قوله تم: «سَلْ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ» الْآيَةُ... بنی اسرائیل اینجا یگانه مؤمنان و گرویدگان اهل توریة اند، و گفته اند که جهودان مدینه اند، که میگوید پیرس از ایشان یعنی بر سیبل تنبیه و تفریع، که چند دادیم پدران ایشانرا، و گذشتگان ایشانرا، ازین نشانهای روشن، و پیغامهای نیکو، و معجزات پیدا، و کرامتهای آشکارا، چون عصا، و ید بیضا، و شکافتن دریا، و رها نیدن ایشان از کید اعدا، و از آن پس در تیه من و سلوی.

«وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ» الْآيَةُ... و هر که کتاب خدای بگرداند، و در آن تغییر و تبدیل آرد، و آن نعمت که الله تم بر ایشان ریخت و در کتاب بایشان داد در کا رحمد و بیان نعمت وی بیوشد، و در باطل بکوشد «فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» بدرستی که خدای سخت عقوبت است، عذاب کند این پوشنده نعمت را، و جدا کننده کلمت را، و گفته اند که نعمت ایدر **مصطفی** است، میگوید - هر که این نعمت - که محمد است بدل کند، پس از آنک بوی آمد، که استوار باید گرفت نا استوار گیرد و تصدیق بتکذیب بدل کند، خدای او را عقوبت کند و سخت گیرد.

«زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا» الْآيَةُ... جای دیگر ازین گشاده تر گفت: «و اذرين لهم الشيطان اعمالهم» - شیطان بر ایشان آراست و بچشم ایشان

نیکو نمود این زندگانی دنیا، که جز بساط لهو و لعب نیست، و جز متاع الغرور نیست روزی فراوزی بردن بفریب و برخورداری اندک، و بر آراست بر ایشان کردار بسد ایشان، تا بر مؤمنان و بردرویشان سخریت و افسوس میدارند، و می‌خندند. کافران قریش بودند که بردرویشان صحابه چون بلال، و سلمان، و ابوالدرداء، و عبدالله مسعود، و عمار یاسر، و خباب، و صهیب و ابن ام‌مکتوم می‌خندیدند، و بر طریق سخریت میگفتند یکدیگر را: - که درنگرید در کار محمد! که میگوید باین درویشان و گدایان که من کار جهان راست کنم، و عرب را بر شکم، و قاعده دین نونهم! آنکه گفتند - اگر دین وی حق بودی سادات و اشراف قریش و برادران پس رو بودی، نه این گدایان و بی‌کسان!

الله تعالی گفت « وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ » الآية... فردا این گدایان و بی‌کسان بالای ایشان باشند، اینان در فردوس برین و درجه علیا، و ایشان در قعر جهنم در درکه سفلی. روی علی علیه‌السلام قال رسول الله صلعم: « من استذل مؤمناً او مؤمنةً او حقّره لفقره، و قلة ذات یدیه، شهره الله تعالی يوم القيامة ثم يفضحه، و من بهت مؤمناً او مؤمنةً او قال فيه ما ليس فيه، اقامه الله على نار جهنم، حتی يخرج مما قاله فيه، و ان المؤمن اعظم عند الله عزوجل، و اکرم عليه من ملكٍ مقرب. و ليس شیئٌ احبّ الى الله عزوجل من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة. و ان المؤمن يعرف فی السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده ». و قال ابو بکر الصديق: « لا تحقرن احداً من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله کبير ». و قال یحیی بن معاذ - بس القوم قومٌ ان استغنی بینهم المومن حسدوه و ان افتقر بینهم استذلّوه.

ثم قال « وَالله يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ » خدای او را که خواهد روزی میدهد بی اندازه، یعنی بی تبعه در دنیا، و بی شمار و واخواست در عقبی، و گفته اند که معنی این آنست که - روزی دهد چنانک خود خواهد، بی آنک کسی بروی اعتراض کند، یا شمار کند که این را چند دادی؟ و او را چون دادی؟ از آنک بی شریک و

بی منازع است، و بی نظیر و بی قسیم و بی معاند است، سدیگر معنی آنست که روزی دهد بی شمار، که نه خزینۀ وی می برسد تا بشمار دهد، یا از اجحاف می ترسد تا باندازه دهد، و این کسی را باشد که امروز در سرای خدمت و طاعت حساب از میان برگیرد، و چندانک تواند و طاقت دارد عبادت کند، و چشم از آن بیفکند، و برحق نشمرد، تا فردا در سرای جزا و نعمت، در ثواب دادن حساب از میان برگیرد، و بی شمار نعمیم خلد بر وی ریزد.

النوبة الثالثة - قوله تم: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ» آية... آنجا که

عنایت است پیروزی را چه نهایت است، فضل خدا نهانی نیست، و بر فعل وی چون و چرایی نیست و معرفت وی جز عطائی نیست، **بوجهل** قرشی و **بوطالب** هاشمی در آتش قطیعت سوختند، و ذرۀ معرفت ازیشان دریغ داشتند، و طلیعت آن دولت با استقبال صهیب و بلال به روم و حبشه فرستادند، و قرآن مجید جلوه گاه ایشان کردند که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». و قوم را دو آیت بهم یاد کردند، یکی را سوخته آتش قطیعت کرد، یکی را فروخته شمع محبت: - آن یکی را گفت: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ» این یکی را گفت «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ»، سرانجام یکی را گفت «وَلَيْتَسَّ الْمِهَادُ» بد جایگاهی که جایگاه ایشانست، عذاب آتش و فرقت جاودان! و نواخت این یکی را گفت - «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» مهربانست بر بندگان، خدای جهان و جهانیان. آری بادولت بازی نیست! و نواخت الهی مجازی نیست! و ازرافت و رحمت احدیت برایشان آنست که غیرت عزت ایشانرا متواری دارد، در حفظ خویش بداشت و بنعت محبت در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» به پرورد، و قدرش ریعت **مصطفی** ایشان دانستند، و حق سنت ایشان گزاردند، و نسبت آدم در عالم حقائق بایشان زنده شد،

و منهج صدق به ثبات قدم ایشان معمور گشت، دلها بذکر سیر ایشان شاد و خرم، و روی زمین بچراغ علم ایشان روشن: «اصحابی کالنجوم بایهّم اقتدیتم اهتدیتم». روزی **مصطفی** از حجره مبارک خویش بیرون آمد، بر جماعتی از ایشان گذر کرد، جوان مردانی را دید همه صدف اسرار ربوبیت، همه مقبول شواهد اَکْهیت، همه انصار نبوت و رسالت. هریکی را سوزی و نیازی! هریکی را دردی و گدازی! هریکی کان حسرت شده، و اندوه دین بجان و دل باز گرفته، و بادرویشی و بینوائی درساخته، بظاهر شوریده و بباطن آسوده! قِلَادَةُ معیشت و نعمت از هم بگسسته! و راز ولی نعمت بدل ایشان پیوسته!

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید

مسلمانی ز **سلمان** جوی و درد دین ز بودردا

**مصطفی** چون حال ایشان چنان دید، و آن نیاز و گداز و آن راز و ناز ایشان دید، گفت: «ابشروا یا اصحاب الصفة! فمن بقى منكم على النعت الذى انتم عليه اليوم، راضياً بما فيه، فانه من رفقاءى يوم القيمة». -

قوله تم: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ» - این آیت جای ناز عارفانست، و چراغ دل موحدانست و روشنائی چشم سُنَّیان است، و خس در دیده مبتدعانست. سُنَّی را که راه می جوید راه است، ویرا می راند، بزمام حق، در راه صدق، درسَن صواب، بر چراغ هدی، و بدرقه **مصطفی**، روی بنجات نهاده، وادی بوادی منزل بمنزل، تا فرود آرد او را در مقعد صدق، عند ملیک مقتدر. و مبتدع که راه تسلیم گم کرد، و در وهنه تأویل افتاد، ویرا با این آیت آشنائی نه، که در دل وی از سُنّت هیچ روشنائی نه! «ولا یزید الظالمین الا خساراً». خبر ندارد آن مسکین که تأویل می نهد و از تسلیم می گریزد، که درک تسلیم را ضامن خدا است، و درک تأویل را ضامن رأی هر چه از تأویل آید بر ماست، هر چه از تسلیم آید بر خداست، تسلیم راهیست آسان، به بهشت نزدیک، منازل آن آبادان، تأویل راهیست دشوار، بضاللت نزدیک، منازل آن ویران، تأویل برپی رائی رفتن است: و برپی رای رفتن شوم تر از آنک برپی شک رفتن، تسلیم از پی رسول رفتن است و سنت او را نگاه داشتن، و او را در آن استوار

یکی از بزرگان طریقت گفت: این رزق بی حساب نه رزق اشباح است، و حظوظ نفس، که هر چند بسیار بود آخر سر بغایتی باز نهد، و حصر پذیرد، بل که آن رزق ارواح است، و غذاء اسرار، که مؤمنان را بر دوام است، و با درار ایشان را روانست، و آن دو چیز است: استغراق دل از ذکر حق، و امتلاء سر از نظر حق - و ذلك في حقهم دائم غير منقطع و منه قول بعضهم: «لو حجبته عنه ساعة لمت».

«النوبة الاولى» - قوله نعم «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» - مردمان همه يك گروه بودند بر يك ملت «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» فرستاد خدای پیغامبران را «مُبَشِّرِينَ» مؤمنان را بشارت دهندگان «وَمُنْذِرِينَ» و کافران را بیم کنندگان، «وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ» و با ایشان نامه فرستاد «بِالْحَقِّ» بر راستی و درستی و یابلی «لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» تا حکم کند خدای بکتاب و رسول میان خلق «فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ» در آنچه ایشان بخلاف افتادند در آن «وَمَا اُخْتَلَفَ فِيهِ» و در خلاف نیفتادند و دو گروه نکشستند در آن کتاب «إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ» مگر هم ایشان که کتاب دادند ایشان را «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» پس از آنکه پیغامهای درست نیکوی پاک با ایشان آمد «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» بحسد که در میان ایشان پدید آمد «فَهَدَى اللَّهُ» تا خدای راه نمود «الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان را که در علم وی اهل ایمان بودند «لِأُخْتَلَفُوا فِيهِ» تا بگردیدند با آنچه دیگران مختلف و دو گروه بودند در آن «مِنَ الْحَقِّ» از پیغام راست و دین پاک «بِأَذْنِهِ» بتوفیق و خواست وی «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و خدای راه نماید آنرا که خواهد «إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲۱۳</sup> «براه راست درست».

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ» - می پندارید که در بهشت روید «وَلَمَّا يَأْتِكُمْ» و آن نیز نیامد و نرسید بشما «مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» صفت



آنچه گذشتند پیش از شما « مَسْتَهُمُ الْبَاسَاءُ » بایشان رسید بیمناکیها و زورها  
 « وَالضَّرَاءُ » و تنگیها و نیازها « وَزُلْزِلُوا » و ایشانرا از جای بجنبانیدند بیلاها  
 « حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ » تا آنکه که رسول ایشان گفت « وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ »  
 و ایشان که گرویدگان بودند با وی « مَتَى نَصْرَ اللَّهِ » این یاری که از الله وعده است  
 هنگام آن کی؟ « أَلَا » آگاهید « إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ »<sup>۲۱۴</sup> که هنگام یاری  
 دادن خدای نزدیک است.

النوبة الثانية - قوله تم :- « كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً » الآية . . . ای علی

ملة واحدة . . خلافت میان علما که این ملت کفر است یا ملة اسلام، قومی گفتند  
 ملت کفر است، میگوید مردمان همه بر ملت کفر بودند، یعنی در سه روزگار - در  
 آن زمان که نوح علیه السلام پیغام آورد بخلق، و در آن زمان که ابراهیم ع پیغام  
 آورد، و در آن زمان که محمد مصطفی صلعم پیغام آورد، مردمان همه درین سه وقت  
 يك گروه بودند بر يك کیش، در هر کنجی صنمی، در هر سینه از کفر و شرک رقیمی،  
 در هر میان زناری، در هر خانه بیتالناری، هر چند در انواع کفر مختلف بودند اما  
 در جنس یکی بودند - فالکفر کله ملة واحدة. اما بقول ایشان که گفتند ملت اسلام  
 است، معنی آنست که مردمان همه بر ملت اسلام بودند، یعنی از عهد آدم تا بعثت نوح،  
 و میان ایشان ده قرن بودند، همه بر ملت اسلام و دین حق و کیش پاك پس در روزگار  
 نوح مختلف شدند، و روزگار عمر نوح بقول عكرمة هزار و هفتصد سال بود، از آن  
 جمله هزار کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود. « روى فى الخبر انه كانوا يضر بونه  
 كل يوم عشر مرات حتى يغشى عليه » کلمبی گفت :- « كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً »  
 اهل سفینه نوح بودند يك گروه راست بر ملت اسلام و دین حنیفی، پس مختلف شدند  
 بعد از وفات نوح، والله تم بایشان پیغامبران فرستاد. ابی کعب گفت « كَانِ النَّاسُ  
 أُمَّةً وَاحِدَةً » - یعنی روز میثاق که رب العالمین فرزندان آدم را همه از پشت آدم بیرون

کرد، و همه را فا آدم نمود، و نام هر یکی آدم را بگفت که چیست، و عمر هر یکی چند است، آنکه بایشان عهد بست و پیمان بستند از ایشان برخدای خویش، و بندگی ایشان، و همه را بر یکدیگر گواه کرد، آن روز مردم همه بر يك ملت بودند و بر يك فطرت، پس بعد از آدم در اختلاف افتادند - « فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ » والله بایشان پیغامبران و کتاب، فرستاد، و پیغامبران خدای - چه از آدمیان و چه از فرشتگان - صد هزار و بیست و چهار هزارند. سیزده و سیزده از ایشان مرسل، و در قرآن از ایشان بیست و هشت نام برده اند، و زین پیغامبران کس بود که صوتی شنید بآن پیغامبر گشت، و کس بود که خوابی دید بآن خواب پیغامبر گشت، و خواب پیغامبران وحی باشد، و کس بود از ایشان که در دل وی افکندند که پیغامبر است. علی الجملة چنانکه امروز بر بسیط زمین اولیاء در آن عهد پیشین انبیا بودند، اما پیغامبران مرسل فریشته را بعیان دیدند بصورت مرد، و با ایشان سخن گفت، و فی ذلک ما روی عن النبى صلعم قال - « من الانبياء من يسمع الصوت فيسبون بذلك نبياً، و كان منهم من ينفث في اذنه و قلبه فيكون بذلك نبياً، و ان جبريل ع بأئني فيكلمني كما يكلم احدكم صاحبه » و بر هر مسلمان واجب است که جمله پیغامبران را دوست دارد، و بهمه ایمان آرد، و جدا نکند میان یکی از ایشان با دیگران در تصدیق، و همه را درود فرستد. قال النبى صلعم - « صلوا على انبياء الله و رسله، فان الله بعثهم كما بعثني. »

« وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ » ای بالعدل والصدق « لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ حَاكِمًا يَنْجَا خِدَاسًا : جل جلاله، که احکام احکامین بحقیقت اوست و رسول که فرستاده اوست، و کتاب که نامه اوست. و چون بکتاب حکم کنند روا باشد، که بر سبیل توسع کتاب را حاکم گویند، نظیره قوله « هذا کتابنا بنطق علیکم بالحق ». »

ثم قال :- « فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ » اینها با کتاب شود، « إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ » - جهودان و ترسیانند، که کتاب با ایشان دادند و در آن مختلف و دو گره شدند. و این اختلاف ایشان بر دو وجه بود: یکی آنکه بعضی کتاب مؤمن و بعضی

کافر می شدند، چنانکه الله گفت: «وَيَقُولُونَ نُوْمَنُ بَعْضُ وَنَكْفُرُ بَعْضُ». وجه دیگر آنست که - در کتاب تحریف و تبدیل آوردند، و صفت و نعت محمد بگردانیدند، چنانکه گفت - «يَعْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» یا خود بر گرفتند و پنهان داشتند چنانکه الله گفت: - «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ» کعب اخبار گفت: - از راهبی پرسیدم که آن آیتها که جهودان در توریة پیوشیدند کدامند؟ گفت: - «شهد الله انه لا اله الا هو» الآية «ومن يبتغ غير الاسلام ديناً» الآية و «اليوم اكملت لكم دينكم» الى قوله «الاسلام ديناً» الآية «وما محمد الا رسول» و «مبشراً برسول يأتي من بعد اسمه احمد» الآية «هو الذي ارسل رسوله بالهدى» الآية «وما كان محمداً ابا احد من رجالكم».

«بَغِيّاً بَيْنَهُمْ...» - و آن اختلاف ایشان و کتمان ایشان جز حسدا نبود، که در توریة دانسته بودند که نبوت محمد حق است و راست، چون او را از عرب یافتند حسدا آمد ایشانرا، و بحسد در کار وی مختلف شدند، پس هر کس که الله تم بفضل خود او را هدایت داد، و در علم وی از مؤمنان بود حقیقت این اختلاف بشناخت، و بتوفیق و ارادت حق بدین حق راه یافت، و بر سنن صواب راه برد.

اینست که رب العالمین گفت - «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» الى آخر الآية - ابن زید در تفسیر این آیت گفت: - اختلفوا في الصلوة، فمنهم من يصلی الى المشرق و منهم من يصلی الى المغرب، و منهم من يصلی الى بیت المقدس، فهدانا الله للكعبة. و اختلفوا في الصيام: فمنهم من يصوم بعض يوم و منهم من يصوم باللیل، فهدانا الله فيه الى الحق وهو شهر رمضان. و اختلفوا في الجمعة: فاخذت اليهود السبت و النصارى الاحد، فهدانا الله للجمعة. و اختلفوا في ابراهيم: فقالت اليهود كان يهودياً و قالت النصارى كان نصرانياً «فَهَدَانَا اللَّهُ فِيهِ إِلَى الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» الاذن الامر، و العلم، و الارادة جميعاً.

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

« أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ » الآية ... قال عطاء - لما دخل رسول الله

و اصحابه المدينة اشتد الضر عليهم ، لانهم خرجوا بلا مال و تركوا اموالهم و ديارهم في ايدي المشركين ، فانزل الله تطيباً لقلوبهم - « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ » الميم صلة ، معناه اظننتم يا معشر المؤمنين ان تدخلوا الجنة من غير بلاء و لامكروم ؟ - ميگويد شما كه مؤمنانيد مي پنداريد كه بي رنجي و بلائي كه بشما رسد در بهشت شديد؟ جاى ديگر گفت - « ايطمع كل امرئ منهم ان يدخل جنة نعيم ؟ كلا ! » هر كس پندارد و طمع دارد كه در بهشت شود رنج نا برده و بار بلا تا كشيده كلا ! نه چنانست كه مي پندارند و طمع دارند ، همانست كه در خبر مي آيد « الاحق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله » « وَ لَمَّا يَأْتِكُم مِّثْلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ » الآية ... مضوا من قبلكم - اى و لم يصبكم مثل الذى اصابهم ، فتصبروا كما صبروا ، ميگويد - پنداريد كه در بهشت شويد و هنوز بشما نرسيده آنچه بگروه پيشينيان رسيد ، و در صبر بر بلاها رنجها نه كشيديد چنانك ايشان كشيده . و انگه تفسير كرد - كه ايشان را چه رسيد .

« مَسْتَهُمُ الْبَأْسَاءُ » - بايشان رسيد درويشى و ناكامى و سختى « وَالضَّرَاءُ »

و بيمارى و شكستگى اندام و گرسنگى - گفته اند - كه بَأْسَاء - رنج زن بود ، و ضَرَاءُ زبان مال ، و هَبْ مِنْهُ كَفَتْ - وجدوا فيما بين مكة والطائف سبعين نبياً ميتين ، كان سبب موتهم الجوع والقمل . مصطفى صم گفت - حكايه از كردگار قديم جل جلاله :- « ايفرح عبدى اذا بسطت له رزقى ؟ و صببت عليه الدنيا حباً ؟ اما يعلم عبدى ان ذلك له منى قطعاً و بعداً ؟ ايجزن عبدى اذا منعت عنه الدنيا و رزقه قوت الوقت ؟ اما يعلم عبدى ان ذلك له قرباً و وصلاً ؟ و ذلك من غيرتى على عبدى . » خواص گفته كه - اين بلاوى كامى و درويشى و بى نوائى در دنيا لبسه مؤمنان است ، و حيلت ييغامبران ، و زينت عارفان ، و رأس المال صديقان ، فرعونى كه مطرود ملكت بود او را چهار صد سال عمر بود ، كه هرگز او را تبى نكرفت ، و رنجى نرسيد و بى كامى نديد ، و در آن تمرد و طغيان خود ميگفت - « انا ربكم الاعلى ما علمت لكم من الدغيرى » - حال آن دشمن چنين

بود، و حال **مصطفی** بر خلاف این بود! **عایشه صدیقه** میگوید- هرگز روزی فراشب نشدی که **مصطفی** را از کافران جفائی نرسیدی! یا اورا تبی نگرفتی یا به نوعی رنجی در او نگرفتی، گفتند یا **رسول الله** این همه رنج و بسلا از کجا روی بتو نهاده است؟ گفت نمیدانید که این رنج و بلا باندازه ایمان بود، هر کرا ایمان تمامتر، بلاء وی بیشتر، چون ایمان ما بر ایمان عالمیان بیفزود، لاجرم بلاء ما نیز بر بلاء عالمیان بیفزود. و روی فی بعض الاخبار- «ان الله عزوجل لیتلی المؤمن بالفقر شوقاً الی دعائه «وَزَلَّزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ»- برفع لام قرائة مدنی است، و برین وجه مستقبل بمعنی ماضی بود- ای حتی قال الرسول- میگوید، ایشانرا از جای بجنبانیدند از پس مصیبتها که بایشان رسید، و بلاها که بر ایشان ریختند، تا آنکه که **رسول** ایشان گفت و مؤمنان که باوی بودند «متی نصر الله» این فتح مارا کی بر آید؟ والله ما را بر دشمن کی نصرت دهد؟ و گزند از ما کی بازبرد؟ رب العالمین گفت «الْأَیْنَ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ» جواب دادیم آن گروه را در عهد خویش همان جواب که می دهم شما را ای مهاجر و انصار و یاران رسول من، آگاه بید که هنگام یاری دادن الله نزدیک است.

«عسی الکرب الذی امسیت فیه یکون وراء فرج قریب»

این آیت در شأن فقراء مهاجرین آمد، آن درویشان و شکستگان و اندوهگنان که روی ایشان از هیبت خدای بر سوخته، و ز تعظیم دین اسلام خویشان را در بوتئرباضت فرو گداخته، بترك خان و مان و دیار وطن بگفته، بر نا کامیها و دشوار بهاصر کرده، و طلب رضاء خدا و صحبت رسول وی بر همه اختیار کرده، چون رنج ایشان بغایت رسید، و جان بچنبیر گردن رسید، و منافقان از پس وقعه احد زبان طعن دراز کرده که «الی متی تقتلون انفسکم؟» رب العالمین نسکین دل ایشانرا ابن آبت فرستاد.

و روی **مصعب بن سعد** عن ابيه: قال- قلت يا رسول الله ای الناس اشد بلاء؟ قال الانبياء ثم الامثل فالامثل، حتی یتلی الرجل علی قدر دینه، فان کان صلب الدین اشد بلاؤه، و ان کان فی دینه رقعة ابتلی علی قدر ذلک، فما یرج البلاء بالعبء حتی یمشی علی الارض و ما علیه خطیئة. «و عن **خباب بن الارث** قال- شکونا الی رسول الله صلعم و هو یتوسد

برده له فی ظلّ الکعبة ، فقلنا - ألا تدعوالله ؟ ألا تستنصرالله لنا ؟ فجلس یحمارّ لونه او وجهه ، فقال لنا لقد کان من قبلکم یؤخذالرجل فیحفر له فی الارض ، ثم یجاء بالمنشار فیجعل فوق رأسه ثم یجعل بفرقین ، ما یصرفه عن دینه ، او یمشط بامشاطالحديد مادون عظمه من لحم وعصب ، ما یصرفه عن دینه ، و لیمنصرالله هذا الامر حتی یمیرالراکب منکم من صنعاء الی حضر موت ، لا یمشی الاالله عزوجل ، والذنب علی غنمه لکنکم تستعجلون . » وعن عبدالرحمن بن زید - قال: کان وزیر لعیسی ع ركب یوما فآخذہ السبع ، فاکله قال عیسی - یا رب وزیری فی دینک وعونی علی بنی اسرائیل ، و خلیفتی فیهم ، سلطت علیه کلبک فاکله . قال - نعم کانت له عندی منزلة رفیعة لم اجد عمله بلغها فابتلیته بذلک لا بلغه تلك المنزلة .

النوبة الثالثة - قوله تع : « کَانَ الْمَآسُ أُمَّةً وَاحِدَةً » الآية ... از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت رمزی دیگر دارد ، ومعنی دیگر ، میگوید پادشاه عالم دارنده جهان ، و دانای نهان ، اول که خلق را بیافرید در غشاوه ستر خلقت آفرید ، ابتدا که نهاد چنین نهاد ، ظلمات صفات خلقت محفوف گشت ، برین خلقت همه در پرده عما یک گروه بودند ، همه در ظلمت غیبت مجتمع ، همه در اسر نهاد خود مانده ، این چنان است که آن جوانمرد گفت :

در خرابات نهاد خود بر آسودست خلق ،

غمزه بر هم زن یکی تا خلق را بر هم زنی !

پس بر بدی از آن عالم بی نهایت بمختصری ایشان آمد ، مصطفی ص از آن برید این خبر داد که - « خلق الله الخلق فی ظلمة فألقى علیهم من نوره ، فمن اصابه من ذلك النور اهتدی ، و من اخطاه ضلّ » چون این رسول از بی نهایتی بمختصری ایشان رو نهاد ، همه در آگاهی آمدند ، اسیر ارادت ، مقهور مشیت ، جریح حکمت ، گوش بر جد و بخت خویش نهاده : که تا چون آید ؟ و بریشان چه حکم راند ؟ آنکه دست تقدیر ایشانرا بدو صنف کرد : - نیک بختان و بد بختان ، نیک بختانرا گفت - « هؤلاء للجنة و لا ابالی ! » و بد بختانرا گفت : « هؤلاء للنار و لا ابالی » یعنی از ملامت کنندگان

باک نیست، ورسد مارا هر چه کنیم! و در آن پشیمانی نیست! لختی اهل سعادت بی هیچ موافقت، لختی اهل شقاوت بی هیچ مخالفت. هؤلاء للجنة ولا ابالی بجفائهم! و هؤلاء للنار ولا ابالی بوفائهم! نه باین وفا ما را سودست! نه بآن جفا ما را زیان، هر که ایمان آورد خود را سود کرد من همانم که بودم، بی نظیر و بی نیاز! هر که کفر آورد خود را زیان کرد، من همانم که بودم بی شریک و بی انباز! «یا عبادی!، لوان اولکم و آخرکم، و انسکم و جنکم، و حیکم و میتکم، کانوا علی اتقی قلب رجل منکم لم یزد ذلک فی ملکى شیئاً، یا عبادى! لوان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم و حیکم و میتکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک من ملکى شیئاً.» و از لطیفها که باین آیت تعلق دارد: یکی آنست که مثل خلق عالم که در نهاد آدم مجتمع بودند کافر و مؤمن و صدیق و زندق، همچون مثل بازرگانی است که مشک دارد، و آن مشک که دارد از بیم راه زن در میان انجدان تعبیه کند، مشک بوی انجدان بخود کشد، و انجدان نیز بوی مشک بخود کشد، چون بازرگان بمقصد رسد و ایمن شود بساطی فرو کند، مشک و انجدان بر آن نهد باد بر آن جهد، هر دو به بوی اصلی خویش باز شوند و عاریتی دست بدارند. همچنین در نهاد آدم، رایحه مؤمن به کافر رسید، و رایحه کافر بمؤمن رسید. و آن حسنات که در دنیا از کافر در وجود آید همه از آن رائحه مؤمن است که بوی رسید، و آن سیئات و معاصی که در دنیا از مؤمن بیاید، آن از رائحه کفر کافر است، فردا در قیامت بساط عدل بگسترانند، و بساد عنایت فرو گشایند، حسنات کافر بامؤمن شود و سیئات مؤمن با کافر شود، حکم اولی و قضاء ازلی در رسد، عاریت و استاند، اصل فاصل دهد، پاک با پاک شود، و خبیث با خبیث، لیمیز الله الخبیث من الطیب!

« اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ » الآیه ... - این چنانست که گویند: -

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان

من احتشم رکوب الاهوال نفی عن درک الآمال! خبر نداری که پیوستن در گسستن

است، و زندگانی در مردن، و مرادها در بی مرادی! پروانه شمع را وصال در وقت

سوختن است و شمع را زندگی در سر بریدن است!

درد دین خود بوالعجب در دیست کاندرو وی چو شمع

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن

خوش باغی و راغی است فردوس برین ، لکن راه آن دشوار است و گلبنی پر خارست. **مصطفی** صلعم گفت :- حفت الجنة بالمکاره - تا هر نا کسی و نا اهلای دعوی آشنائی نکند . « هل يستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » مثال این قاعده دریای است که آن دریا مقر جواهر گرانبایه ، و در شب افروز ساختند ، و آنکه نهنگان و ماهیان عظیم حجاب آن جواهر و در ساختند . دو تن برخیزند که عشق آن دریاشانرا در میدان طلب کشد . بکناره آن دریا شوند صعوبت آن بینند ، و از فرات آن نهنگان هراس در ایشان پدید آید . از آن دو مرد یکی چون آن احوال و احوال با صعوبت بیند بترسد ، و از آن طلب قدم باز نهد و از گفتار خویش تبرأ کند . این یکی صاحب آرزوی بود ، در صفت رجولیت تمام نبود . پنداشت که این کار بآرزوی محروم می بر آید ، و بی رنج بسر گنج می رسد و عزت شرع او را جواب میدهد که - لیس الدین بالتمنی ولا بالتحلی .

با مات همی نهفته رازی باید      وز مات همی بخود نیازی باید  
الحق تو نکومرغی ای زاغ سیاه      کت جفت همی سپید بازی باید !

و آن دیگر مرد ، که خداوند ارادت بود عشق جمال آن گوهر شب افروز دیده عقل وی از احوال آن دریا بر دوزد ، تا از آن معانی هیچ بخود راه ندهد ، و آن جمال هر ساعتی و هر لحظتی بروی جلوه می کنند ، تا وی شیفته تر و عاشق تر میشود ! سرنگون بدیرا شود ! اگر سعادت مساعدت نماید و توفیق رفیق بود در شب افروز در قبض طلب وی آید ، و اگر بعکس این بود جانش نهنگان بغارت برند ، و نامش در جریده لا ابالی ثبت دارند و زبان حال گوید :

چون من دوهزار عاشق اندر ماهی      می کشته شوند و بر نیاید آهی !  
النوبة الاولى - قوله تم : « يَسْأَلُونَكَ » - ترا می پرسند « مَاذَا يُنْفِقُونَ »  
که چه هزینه کنند « قُلْ » بگوی « مَا أَنفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ » هر چه نفقه کنبد از مال  
« فَلِمُلُوا الدِّينَ » بر پدر و مادر کنید « وَالْأَقْرَبِينَ » و بر خویشاوندان « وَالْيَتَامَى »



ونا رسیدان پدر مردگان «وَالْمَسَاكِينَ» و درویشان «وَابْنِ السَّبِيلِ» و راه‌گذریان و مهمانان، «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ» و هر چه نفقه کنید از مال «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»<sup>۲۱۰</sup> «خدای بآن دانا است.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ» - واجب نبشته آمد بر شما «الْقِتَالُ» کشتن کردن با دشمنان دین «وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» و شما را آن دشوار آمد «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» و مگر که دشوار آید شما را چیزی و آن بهتر بود شما را «وَعَسَى أَنْ تَحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ» و مگر دوست دارید چیزی و آن بدتر بود شما را، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ» و خدای داند که بخلق چه خواهد و ایشانرا چه راند و ایشانرا بهی در چه بود «وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲۱۱</sup> و شما ندانید.

«يَسْأَلُونَكَ» - می‌پرسند ترا «عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ» از ماه حرام و کشتن کردن در آن «قُلْ» بگوی «قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» کشتن کردن در ماه حرام کاری بزرگ است «وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و باز داشتن است راه‌گذری را از راه بردن و حاج را از حج کردن «وَكُفْرٌ بِهِ» و کافر شدنست بآزرم ماه حرام «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و کافر شدنست بحق مسجد حرام «وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ» و بیرون کردن شما از مکه که اهل آن بودند و آن خانه شما بود «أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ» آن مه‌است نزد خدای از آن مشرک که شما گشتید «وَالْفِتْنَةُ» و آن که شما را فتنه می‌کردند و عذاب می‌کردند که از مسلمانی باز پس آئید و بمحمد کافر شید، «أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» آن مه بود از کشتن که شما مشرکی گشتید «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ» و همیشه باشما کشتن خواهند کرد هرگاه که دست بایند «حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ»

تا شما را از دین خود برگردانند « **إِنْ اسْتَطَاعُوا** » اگر نتوانند، « **وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ** » و هر که برگردد از شما از دین خویش « **فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ** » و بمیرد و او کافر بود، « **فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** » ایشان آنند که حابط گشت و باطل و تباه کردارهای ایشان: و از پاداش آن درمیانند « **فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** » هم در این جهان و هم در آنجهان، « **وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** »<sup>۲۱۷</sup>، و ایشانند آتشیان جاویدان در آن

« **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** » - ایشان که بگرویدند « **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا** » و ایشان که از خان و مان خویش بگریزند « **وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** » و از بهر خدا در راه وی جهاد کردند، و با دشمنان او باز کوشیدند « **أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ** » ایشان بخشایش الله می پیوسند « **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** »<sup>۲۱۸</sup> و خدای آمرزگارست مهربان النوبة الثانية - قوله تم: « **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ** » الآية ... - فرمان آمد در

قرآن چند جایگه که « **أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ** » « **وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ** » نفقت کنید، و از آنچه شما را روزی کردیم چیزی بیرون دهید، پرسیدند که چه دهیم؟ و چند دهیم؟ و فرا که دهیم؟ و این پرسنده گویند که عمرو بن الجموح بوده درین آیت جواب آمد که فرا که دهید: گفت هر چه نفقت کنید از مال - خیر - اینجا بمعنی مال است، « **فَلْيُلْوَ الدِّينَ** » یعنی علی الوالدین، ابتدا به پدر و مادر کنید، و این یکی در نفقات واجب منسوخ گشت. اکنون نفقه پدر و مادر بر فرزندان واجب است، و زکوة و صدقه و وصیت ایشانرا حرام. دلیل قرآن برو جوب نفقه پدر و مادر آنست که گفت « **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** » - و من الاحسان الانفاق عليهما و دلیل سنت آنست - که مصطفی ص گفت: « **إِنَّ اطِيبَ مَا يَأْكُلُ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَإِنْ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ** » «والاقرین» - و خویشاوندان یعنی ایشان که نه وارثان اند، و فاضلتر آنست، که احسان با پیوستگان خویش کند، و صدقه بایشان دهد، اگر چه بابشلا

بخصوصت بود، که **مصطفی** ص گفت: «افضل الصدقة على ذی الرحم الكاشح». و میمونه بنت الحارث گفت: «یا رسول الله اعتقت جاریه لى فقال صلعم - أجرک الله اما انک لو اعطيتها اخوالک کان اعظم لاجرک. وقال صلعم - لزیب امرأة عبد الله بن مسعود: - زوجک و ولدک احق من تصدقت علیهم.

«وَالْيَتَامَى» - و پدر مردگان نارسیده. قال النبی صلعم: - «اذا بکی الیتیم اهتز عرش الرحمن لبکائه» فقال الله عزوجل لملائکته - من ابکی عبدي وانا قبضت اياه واریته فی التراب؟ قال فتقول الملائكة ای رب! لاعلم لنا، فيقول الله لملائکته - اشهدکم انه من ارضاه ارضيته» و قال صلعم - «کافل الیتیم له او لغيره، انا و هو کهاتین فی الجنة یعنی السبابة والوسطی.

«وَالْمَسَاكِينَ» - و درویشان و مسکین آنست که خرج مهم وی از دخل بیش بود، و کفایت یکساله تمام ندارد، هر چند که سرای و جامه ضرورت و فرش و خنور (۱) خانه دارد و بدان محتاج است، هم مسکین بود. ابو سعید خدری گفت: احبوا المساکین فانی سمعت رسول الله صلعم - يقول - «اللهم احیینی مسکیناً! و امتنی مسکیناً! و احشرنی فی زمرة المساکین!»

«وَابْنِ السَّبِيلِ» - مهمان است اگر سفری باشد و اگر حضری، و حق مهمان داری سه روز است، چون ازین سه روز بر گذشت معروف باشد، و کل معروف صدقه

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» - و هر چه هزبنه کنید در وجوه بر، و مصالح، و احسان با مردمان، خدای بداند آن از شما، یعنی که بر شمارد و بآن پاداش دهد، همچنانست که گفت: - «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً ابره» - ای یری المجازاة علیه. قال ابو جعفر یرید ابن القعقاع «نسخت الزکوة کل صدقة فی کتاب الله تم، و نسخ شهر رمضان کل صوم، و نسخ ذباجة الاضحی کل ذبیح.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» الآية ... مسلمانان را ده سال بمکه و روزگاری

(۱) خنور: بضم تین، ظرف مطلقاً از کوزه و کاسه و خم و سبو و مانند آن، و بفتح خا نیز گفته اند (رشیدی).

بمیدینه باعراض و صفح میفرمودند، آخر فرمان آمد بقتال، اول فرمان آمد و فریضه کرد که يك مسلمان با ده کافر باز کلود، و بجهنگ بیستد، و پشت ندهد بهزیمت، آن بر مسلمانان دشوار آمد که ثواب قتال نیز نشنیده بودند و بازند گسائی و دوستی جان گرائیدند، این آیت آمد که: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ» قومی مفسران گفتند - این حکم صحابه رسول راست علی الخصوص، دون غیر هم، از اینجاست که ابن جریج عطا را گفت، که - بحکم ابن آیت غزو بر همه مسلمانان واجب است؟ - قال لا، کتب علی اولئک حینئذ - وقومی ظاهر آیت بر کار گرفتند و غزو بر همه مسلمانان واجب دیدند، الی قیام الساعة وما روی عن النبی صلعم یدل علیه، قال :- ثلث من اصل الايمان :- الکف عمن قال لا اله الا الله، لا نکفره بذنوب ولا نخرجه من الاسلام بعمل، والجهاد مانس منذ بعثنی الله عزوجل الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور ولا عدل والايمان بالاقدار، و قال کم یغزولم یحدث نفسه بالغزو، مات علی شعبه من النفاق. و قول صحیح و مذهب مشهور آنست که جهاد و غزو فرض کفایت است نه فرض عین، اذا قام به من فئة کفایة، سقط الفرض عن الباقي، لحضور الجنازة و رد السلام و تسمیت العاطس.

اهل معانی گفتند :- « وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ » این کراهیت نه آنست که فرمان خدا را عزوجل کاره بودند، یا بظاهر کراهیتی نمودند، لکن در طبع خود نفوری میدیدند از آنک هم بر مال مؤنت میدیدند، و هم بر نفس مشتقت، و هم بر روح خطر، پس بعاقبت که ثواب جهاد و فوائد آن از رسول خدا شنیدند آن کراهیت برخاست. عکرمه گفت - انهم کرهوه ثم احبوه و يشهد لذلك قصة عم انس بن مالك قال انس - غاب عمی انس بن النضر عن قتال بدر، فشق علیه لما قدم، وقال غبت عن اول مشهد شهده رسول الله صلعم، لئن اشهدني الله قتالاً ليربن الله بما اصنع، فلما كان يوم احد مشى بسيفه، فلقيه سعد بن معاذ، فقال - ای سعد، والذي نفسي بيده اني لاجد ريح الجنة دون احد، فقال سعد، فما استطعت يا رسول الله ما صنع قال انس. فوجدناه بين القتلى، به بضع وثمانون

جراحه ، من بین ضربه بسیف و طعنه بر مح و رمیه بسهم ، وقد مثلوا به فما عرفناه حتی عرفته اخته بشیابه . و صح فی الخبر ان النبی صلعم قال :- « والذی نفسی بیده لو ددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ، ثم اقتل ، ثم احیی ثم اقتل . » مصطفی بتخصیص قربت و بصیرت نبوت بدید آنچه رب العزه شهیدانرا ساخته است در غیب ، از لطائف کرامات و شرائف درجات ، تالاجرم نقدی درین سرای فانی این آرزویش بخواست که « و ددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم اقتل » باز دیگران که باین مثابت نرسیدند ، و این دیده غیب بین نداشتند ، لعمری که همین آرزو کنند ، اما نه امروز لکن فردا در فردوس که آن احوال برای العین بینند . مصداق این آن خبرست که مصطفی ص گفت - « ما احده یدخل الجنة یحب ان یرجع الی الدنیا وله ما فی الارض من شیئی الا الشهید یتمنی ان یرجع الی الدنیا فیقفل عشر مرات ، لما یری من الکرامه . » و روی ان الله عزوجل اطلع علیهم اطلاعه فقال :- هل تشتهون شیئاً ؟ قال ای شیئاً نشتهی . ونحن نسرح من الجنة حیث شئنا ، ففعل ذلك بهم ثلث مرات فلما رأوا انهم لن یتروکوا من ان یسألوا ، قالوا - یا رب نرید ان ترد ارواحنا فی اجسادنا حتی نقفل فی سبیلک مرة اخرى . فلما رأى ان لیس لهم حاجة ترکوا .

« عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ » الآیه .... و مگر که شمارا چیزی کراهیت آید و آن خود شما را به بود ، یعنی که غزو کردن کراهیت میدارید و در آن از دو نیکی یکی هست :- اِمَّا الظفر والغنیمه ، و اِمَّا الشهاده والجنة .

« وَ عَسَىٰ اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ » الآیه .... و مگر که چیزی دوست دارید شما و آن خود بتر است شما را ، یعنی بازماندن و با پس نشستن از غزو که در آن هم ذل فقر است ، و هم حرمان غنیمت و شهادت . قال ابن عباس - کنت ردیف النبی صلعم - فقال - یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر و ان کان بخلاف هواک ، انه لم یثبت فی کتاب الله عزوجل . قلت یا رسول الله - این وقد قرأت القرآن ؟ قال « وَ عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ » و فی معناه انشدوا .

ربّ آمر تقیّه خیر امر ترتضیه خفی المحبوب منه و بدالمکروهه فیّه  
 « یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ » الْآیة ... - ابن آبت در شأن قومی آمد از  
 یاران رسول خدا که در سفری بودند، در پسمین روز محرم، روز سی ام رسیدند فرامردی از  
 مشرکان، و گله گوسپند با وی و آن مشرک تنها و جای خالی، و آن مرد خویشتر را  
 می ایمن شمرد که ماه حرام است ازین جوك مسلمانان لختی قصد کشتن آن مرد کردند  
 و گفتند که مرد مشرک است، و در گوسپند رغبت کردند و گفتند مگر دوش ماه نو  
 بوده است، و امروز صفر است، و لختی از مسلمانان گفتند نه! که ماه حرام است آن  
 قوم که در گوسپند رغبت کردند، آن مشرک را بکشتند. اولیاء کشته برسول خدا آمدند  
 و دعوی خون کردند، و تشیع کردند که ماه حرام بود، رسول خدا دیت آن کشته باز  
 پذیرفت، و این آیت آمد: « یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ ... » یعنی - یَسْأَلُونَكَ عَنِ  
 قِتَالِ فِی الشَّهْرِ الْحَرَامِ، « قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ » ای - عظیم العقوبه فیّه، پیش از نزول این آیت  
 در ماههای حرام هیچکس کشتن نکردی تعظیم آنرا تا این واقعه بیقتاد و این قصه  
 برفت، و مشرکان ملامت و تعییر در گرفتند - که در ماه حرام کشتن چون کنند؟ و  
 آزرَم آن چرا بگذارند؟

گویند که **عبداللّه جهش** نامه نوشت بمؤمنان اهل مکه: - اذاعیرکم المشرکون  
 بالقتال فی الشهر الحرام فعیروهم انتم بالکفر و اخراج رسول الله و منهم عن البیت - گفت -  
 چون کافران شما را تعییر کنند که در ماه حرام قتال کردید، شما ایشانرا تعییر کنید  
 که شما نیز کفر آوردید، و رسول خدا و یارانرا از مکه و مسجد حرام بازداشتید،  
 پس این حکم خود منسوخ گشت بآیت سیف: قال الله تم: « اُقْتُلُوا الْمُشْرَکِیْنَ -  
 حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ » ای فی الحِلّ و الحرم. اجماع مسلمانان امروز آنست که قتال  
 با کافران در همه ماهها حلال آن و حرام آن رواست. پس این قوم که آن مشرک را  
 کشته بودند گفتند یا رسول الله چه بینی؟ اگر ما آن مرد مشرک را که در ماه حرام  
 کشتیم ما را ثواب جهاد در سبیل خدای بود؟ این آیت آمد که « ان الذین آمنوا »  
 میگوید - ایشان که بگرویدند، و رسالت تو پذیرفتند، و پیغام ما بجان و دل باز گرفتند

« وَالَّذِينَ هَاجَرُوا » و ایشان که خان و مان و اوطان خویش بدرود کردند، و از اسباب و علائق و از خویش و پیوند خود ببریدند و صحبت رسول و موافقت وی بر همه اختیار کردند، و بحکم این فرمان برفتند - که « هاجروا تورثوا ابناءکم مجداً » « وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » - و از بهر خدا در راه خدا با اعداء دین بکوشیدند، و جان بذل و تن سبیل، و دل فدا، و بخوش دلی استقبال این فرمان شرع مقدس کرده، که « اغزوا بسم الله و فی سبیل الله، قاتلوا من کفر بالله » و تسکین دل ایشانرا و تحقیق امید ایشانرا مصطفی میگوید: « من قاتل فی سبیل الله فواق ناقةً و جبت له الجنة، من أنفق نفقةً فی سبیل الله کتب له سبعمائه ضعف رباط، يوم فی سبیل الله خبرٌ من الدنيا و ما فیها. »

« أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » - بر قومی مشکل شود رجا و تمنی، و آنرا فرقی نه نهند و فرق آنست: که - اگر بارجا غفلت بود، و در طاعت فترت، آنرا - تمنی - گویند و تمنی آرزوست، و آرزو در راه دین معلول است و حال صاحب رجا بعکس اینست، و در راه دین محمول است. رب العزه درین آیت عین معاملت و حقیقت طاعت از ایمان و هجرت و مجاهدت در پیش داشت، آنکه رجا و ایشان پس اجتهاد و طاعة به پسندید، و ایشانرا در آن بستود گفت:

« أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ » - جای دیگر گفت « یحذروا الآخرة و یرجو رحمة ربّه » ابن خبیب گفت: امیدواران سه مرداند: یکی نیکو کردار - امید میدارد که کردارش قبول کنند، و ویرا در آن پاداش دهند. دیگر مردی بد کردار که توبه کرد و از بدی باز گشت، و دل در غفو و مغفرت بست، امید میدارد که عفو کنند و ویرا بیمارزند. سدیگر مردی است سر بگناهان در نهاده، و ناپاکیها بر دست گرفته، آنکه میگوید امید دارم که بیمارزد: این یکی صاحب - تمنی - است و آن دودیدگر صاحب - رجاء - روی ان النبی صلعم دخل علی اصحابه من باب بنی شیمیه فرآهم بضحکون فقال انضحکون؟ لو تعلمون ما أعلم، لضحکتکم قليلاً و لبکیتم كثيراً. ثم مرّ ثم رجع -

الفهقري، وقال نزل على جبرئيل، واتي بقوله تم - « نبي عبادي اني انا الغفور الرحيم »  
وعن ابن مسعود رض قال - « الكبائر : الاشرار بالله، والامن من مكر الله، والقنوط  
من رحمة الله، والياس من روح الله عز وجل .

النوبة الثالثة - قوله تم : « يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ » الآية ... مال باختن

در راه شريعت نيكوست، لكن نه چون جان باختن در ميدان حقيقت، بوقت مشاهدت  
از غير جدا شدن، وبشرط وفا بودن نيكوست، لكن نه چنان كه از خوبستن جدا شدن  
و قدم بر بساط صفا نهادن .

از غير جدا شدن سر ميدانست كار آن دارد كه در خم چوگانست  
يكی ميپرسد - كه از مال چه دهيم؟ و چون خرج كنيم؟ شريعت او را جواب  
ميدهد - از دويست درم پنجدرم و از بيست دينار نيم دينار . ديگري مي پرسد و حقيقت  
او را جواب ميدهد كه - با توب جان و تن هم قناعت نکنند . آري حديث مزدوران  
ديگريست و داستان عارفان ديگر، معرفت مزدور تا جان شناختن است، و معرفت  
عارف تا جان باختن .

مال و زر و چيز را يگان بايد باخت چون كار بجان رسيد جان بايد باخت  
آن دولتيان صحابه نه بآن مي پرسيدند از كيفيت اتفاق كه راه بدروشي نمي  
بردند، لكن باميد آنك تا از حضرت عزت اين نواخت بايشان رسد كه :-

« وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ » - هر چه شما داديد و ميدهيد من  
كه خداوند ميدانم، و بدان آگاهم . اين چنانست كه موسي را آن شب ديگور  
در بيابان طور برخواندند كه - « يا موسي ! موسي از لذت اين خطاب سوخته  
ابن ندا شد، از سر سوز و اشتياق گفت - « من الذي يكلمني؟ » كيست اين كه با من  
سخن ميگويد؟ ميدانست، لكن موسي در بحر اشتياق ديدار حق غرق شده بود،  
دستگيري طلب ميكرد - گفت :- درين يك ندا بسوخته باشد كه يكبار ديكرم برخواند  
مگر برافروزم، فرمان آمد كه - يا موسي ! نميداني كه ترا كه ميخواند؟ گفت « دانم!  
لكن منتظر آنم كه خواننده كويد - اَنِّي انا الله رب العالمين .



لَبِيبٌ عَبْدِي وَاَنْتَ فِى كُنْفِى      فَكَلِّمْنِى قَدْ عَلِمْنَاهُ !  
سَلِّمْنِى بِلاَ حِشْمَةٍ وَّلاَ رَهْبٍ      وَلاَ تَخَفْ ، اَنْتِى اَنَا اللهُ !

دو آیت است :- یکی در اول ورد اشارتست بانفاق عابدان از مال خویش تا بمعرفت رسند . دیگر آیت بآخر ورد اشارتست . بانفاق عارفان از جان خویش بحکم جهاد تا بمعروف رسند . و ذلك قوله تعالى : « اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِى سَبِيلِ اللهِ » بعد از ایمان حدیث هجرت کرد ، و هجرت بر دو قسم است یکی ظاهر ، و دیگر باطن . اما هجرت ظاهر دو طرف دارد : یکی آنکه ازدیاری و اوطان و اسباب خویش هجرت کند ، و بطلب علم شود ، و طرف دیگر آنست که بطلب معلوم شود ، و هر آن روش که ازین دو طرف بیرونست آنرا خطری و وزنی نیست . و الیه الاشارة بقوله صلعم « الناس عالمٌ او متعلمٌ و سائر الناس همجٌ »

و تا نگوئى که طالب علم و طالب معلوم هر دو بر یک رتبه اند ، که طالب علم در روش خود است ، و طالب معلوم در کشش حق . و آنکس که در روش خود بود در رنج و ماندگى و گرسنگى بماند . چنانکه موسی در آن سفر که طالب علم بود گفت « آتینا غداً لنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصیباً » باز وقتی دیگر که بطلب معلوم مى شد ، چنان مؤید بود بتأیید عصمت و کشش حق ، که سی روز در انتظار سماع کلام حق بماند ، که نه از ماندگى خبر داشت نه از گرسنگى .

**استاد بوعلی دقاق** گفت یرحمه الله :- نواخت طلبه علم بجائی رسبد که فردا چون از خاک بر آیند ، مرکب ایشان پرهائى فرشتگان بود ، لقوله صلعم « ان الملائکة لتضع اجنحتھما لطالب العلم رضاً بما يصنع » گفتا : چون مرکب طلبه علم پرفرشتگان بود مرکب طلبه معلوم خود دروهم چه آید که چون بود ؟

لَوْ عَلِمْنَا انَّ الزَّیَارَةَ حَقٌّ      لَفَرَشْنَا الْخُدُودَ اَرْضَ التَّرَضِی  
رَفَتَارِ بِتَابٍ خَوبٍ بَرِ خَاكٍ حَرَامٍ      مَن دَیْدَه زَمِیْنِ كُنْمُ تُو بَر دَیْدَه خَرَامِ

این خود بیان هجرت ظاهرست . و هجرت باطن آنست - که از نفس بدل رود و از دل بسر رود ، و از سر بجان رود ، و از جان بحق رود . نفس منزل اسلام است ،

و دل منزل ایمان ، و سر منزل معرفت ، و جان منزل توحید . در روش سالکان - از اسلام بایمان هجرت باید ، و از ایمان بمعرفت ، و از معرفت بتوحید ، نه آن توحید عام میگویم که بشواهد درست گردد ، و بناء اسلام و ایمان بر آنست ، بل که این توحید از آب و خاک پاکست ، و از آدم و حوا صافست ، علایق از آن منقطع ، و اسباب مضمحل ، و رسوم باطل ، و حدود مثلاشی ، و اشارات متناهی ، و عبارات منتفی ، و تاریخ مستحیل !

استاد امام بوعلی قدس الله روحه روزی غریق دریای محبت شده بود و در توحید سخن میگفت . که - اگر از جواهر حرمت یکی را بینی که قدم در کوی دعوی نهد و حدیث توحید کند ، نگر تا فریفته نشوی ، و از آب و خاک آن معنی پاک دانی ، که آن جمال احدی بود که در میدان ازل بنظاره جلال صمدیت شد ، و با خود نعمت تعزز رازی گفت آن راز را توحید نام نهادند ، که روستم را هم رخش روستم کشد !

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه باین توحید اشارت کرده و گفته :

ما وحد الواحد من واحد	اذ کل من وحدّه جاحد
توحید من ينطق عن نعته	عاریة ابطالها الواحد
توحیده ایاه توحیده	و نعت من ینعته لاحد !

النبوة الاولى - قوله تم : « يَسْأَلُونَكَ » - ترا می پرسند « عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْمِرِ »

از می و قمار « قُلْ » بگوی « فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ » در می و قمار بزه بزرگ است « وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ » و مردمان را در آن منفعتهاست ، « وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا » اما بزه مندی آن مهتر است از منفعت آن ، « وَ يَسْأَلُونَكَ » و ترا می پرسند « مَاذَا يُنْفِقُونَ » که چند نفقه کنیم « قُلِ الْغَفْوُ » بگوی آنچه بسر آید از شما و از ایشان که داشت ایشان واجب است بر شما ، « كَذَلِكَ » چنین هن (۱) « يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ » پیدا میکند خدای شما را سخنان خویش ، و نشانه های مهربانی خویش .

« لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ »<sup>۲۱۹</sup> تا مگر در اندیشید در آن منتهای که ویرا بر شماست .  
 « فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ » - در آن نیکویها که باشما کرد در این جهان و وعده دادن  
 در آن جهان ، « وَ یَسْأَلُونَكَ » و ترا می پرسند « عَنِ الْیَتَامٰی » از یتیمان و گرد  
 مال ایشان گشتن؟ « قُلْ » بگوی « اِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ » اگر مال ایشان ایشانرا  
 بصلاح آرید و بحسبت نگاه دارید ، و رایگان در آن تجارت کنید ، و خود را سود  
 بجوئید آن به است . « وَ اِنْ تُعَالِطُوهُمْ » و اگر در ایشان آمیزید « فَاِخْوَانُكُمْ »  
 علی حال برادران شما اند در دین ، « وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمَفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ » و خدای باز  
 داند تباه کار از نیکو کار در کار ایشان ، « وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاعْتَمٰتُكُمْ » و اگر خدای  
 خواهد کاری دشوار نا تاوست بآن سر شما نشانید ، « اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَكِیْمٌ »<sup>۲۲۰</sup>  
 که خدای توانا است بی همتای دانا .

« وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِکِیْنَ » - و بزنی مکنید زنان مشرکان را « حَتّٰی یُؤْمِنَ »  
 تا آنکه که بگروند « وَلَا مَؤْمِنَةٌ » و کنیز کی گرویده « خَیْرٌ مِنْ مُّشْرِکَةٍ »  
 به از آزاد زنی ناگرویده ، « وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ » و هر چند که شما را خوش آید آن  
 زن مشرکه بصورت یا بمال یا به نسب ، « وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِکِیْنَ » و زن مسلمان  
 بمرد مشرک مدهید « حَتّٰی یُؤْمِنُوْا » تا آنکه که بگروند « وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ » و بنده  
 گرویده « خَیْرٌ مِنْ مُّشْرِکٍ » به از آزادمردی ناگرویده ، « وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ » هر  
 چند که شما را خوش آید از آن آزاد مشرک بصورت و مال و نسب . « اُولٰٓئِکَ یَدْعُوْنَ  
 اِلَی النَّارِ » این مشرکان که با مؤمنان در صحبت آمیزند ایشانرا با شرک میخوانند و  
 با آتش ، « وَاللّٰهُ یَدْعُوْ اِلَی الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ » واللّٰه رهیکان خود را فرا بهشت

می خواند و با آمرزش، « يَا ذُنْه » بخواست و توفیق و فضل خویش، « وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ » و پیدامیکند سخنان خویش و نشانهای مهربانی خویش، « لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۲۲۱ » تا مگر ایشان پند پذیرند و حق دریابند.

النوبة الثانية - قوله تم: « يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ » الآية ... این اول آیت است که در کار می آمد، که هنوز در تحریم آن از آسمان پیغام نیامده بود و قومی از مسلمانان کراهیت میداشتند می خوردن، از آنچه در آن میدیدند از هتک حرمت، و خرق مروت، و عیب زوال عقل و زیان مال و عداوت و عربده که در آن می دیدند. همواره از رسول خدا می پرسیدند که در کار می هیچ چیز نیامد؟ و آن پرسنده عمر خطاب بود، جواب آمد؛ این آیت:

« قُلْ فِيهِمَا رَأْتُمْ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ » - منفعت در آن بود، که در مجلس می شتران می کشتند، و درویشانرا در جنب آن می رفق بود. رب العالمین گفت: - بزه کاری و بزه مندی آن مه است از منفعت آن. مردمان چون این بشنیدند، قومی از می باز ایستادند و قومی نه. تا آن روز که عبدالرحمن عوف میزبانی کرد جماعتی را از یاران رسول صلعم، و در میان ایشان خمر بود، می خوردند تا مست شدند، وقت نماز شام در آمد، یکی فرا پیش شد باهامی، و سورة « قل يا ايها الكافرون » در گرفت و نه بر وجه برخواند، که بر جای لا اعبد الا تعبدون « اعبد » گفت تا بآخر سورة، گفت: - لکم دینکم الشریک ولی دینی الاسلام - پس رب العالمین این آیت فرستاد: که « ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون » - اگر مسجد مگردید که مست باشید، تا آنکه که بهوش باز آئید و داید که می چه خوانید و چه میگوئید. قومی باز از مسلمانان گفتند که خیر نیست در چیزی که از مسجد باز دارد و از می خوردن باز ایستادند، و قومی همچنان میخوردند و اوقات نماز در آن نگه میداشتند، تا آنکه که قومی از انصار در خانه یکی از ایشان مهمان بودند و با ایشان

می بود. و حمزه بن عبدالمطلب حاضر بود. حمزه بیرون آمد و شراب دروی کار کرده، و دو شتر دید از آن برادرزاده خود علی بن ابی طالب. که بر آن اذخر<sup>(۱)</sup> میآوردند، شمشیر بر کشید و قصد شتران کرد و پراگفتند - که این آن علی اند. وی گفت - «هل انتم الاعبيد لابی؟» جواب داد - که شما که اید مگر پندگان پدر من عبدالمطلب؟ و ایشانرا هر دو پی زد و شکم بشکافت، و جگر بیرون کشید، و بر آتش افکند. علی، در رسید، و آن حال دید گریستن بروی افتاد، بر رسول خدا شد، و آن قصه باز گفت. جبرئیل آمد و آیت آورد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ» - تا آنجا که گفت «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟» - رسول خدا بر منبر شد، و این آیت بر خواند، و می حرام کرد. مسلمانان برخاستند، و با خانهای خود شدند، و میها می ریختند. تا می در کوبهای هدینه رفت و جایهای آن می کس بود که می شکست، و کس بود که آب و گل می شست بعضی مفسران گفتند - که موضع تحریم آنست که گفت :- «فاجتنبوه» - ای فاجر کوه. و قومی گفتند.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟» ای انتهوا - كما قال في سورة الفرقان :- «أُتَصْبِرُونَ» والمعنى - اصبروا - و لهذا قال عمر عند نزول الآية :- «إنتهينما يا رب !»

### فصل

مذهب شافعی آنست : که هر شرابی که جنس آن مستی آرد، اگر خمر بود و اگر نبیند، مطبوخ یا خام، از خرما، یا از مویز، یا از گندم، یا از گاورس، یا از عسل، اندک و بسیار آن حرامست، و آشامنده آن مستوجب حد، اگر مست شود و اگر نه مصطفی ص گفت :- «كل مسكر خمر»، و كل خمر حرام ان من التمر خمرأ و ان من البر خمرأ و ان من الشعير خمرأ و ان من العسل خمرأ. و روی انه قال : «انها كم عن قليل ما اسكر كثيره» وعن عبد الله بن عمر قال - قال رسول الله صلعم : « من

(۱) الاذخر : الحشيش الاخضر . نبات طيب الرائحة ، الواحدة [ اذخرة ] جمع ، اذخر . ( المنجد )

شرب الخمر لم يقبل الله له صلوة أربعين صباحاً ، فان تاب تاب الله عليه ، فان عاد لم يقبل الله له صلوة أربعين صباحاً ، فان تاب تاب الله عليه ، فان عاد الرابعة لم يقبل الله له صلوة أربعين صباحاً ، فان تاب لم يقبل الله عليه وسقاء من نهر الخبال . قالو من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يجلس على مائدة يدار عليها الخمر ، قال :- والذي بعثني بالحق ، ان شارب الخمر يجيء يوم القيمة مسوداً وجهه يسيل لعابه على قدمه ، يقنذه كل من رآه . قال :- ومن كان في قلبه آية من كتاب الله ويصب عليه الخمر يجيء كل حرف من تلك الآية يأخذ بناصيته حتى يقيمه عند الرب ، فيخاصمه ، ومن خاصمه القرآن خصم » گفته اند که این خمر معجون لعنت است ، آن جوش آواز دست شیطان است ، چون دست درو کند بجوشد ، پس آب دهن درو اندازد تا تلخ گردد ، پس بول درو کند تا بگنجد . آن مسکین که خمر میخورد بول شیطان میخورد ، و معجون لعنت است که بکار میدارد ، این خمر زهر دین است ، چنانکه تن را با زهر بقائیمست ؛ دین را با خمر بقا نیست . **مصطفی ص** گفت : « شارب الخمر لعاب الوثن » این بمعنی خوف عاقبت گفت ، یعنی که بسیار افتد می خواره را که بعاقبت از ایمان درماند ، و عبادت و ثن نکشد . چنانکه یکی می خواره را بوقت مرگ گفتند - بگو « لا اله الا الله » وی میگفت - شاد باش و نوش خور . بوقت مرگ بر بنده آن غالب شود ، که جمله روزگار خوش بآن بسر برده باشد . و به **قال النبی** يموت الرجل على ما عاش عليه . **عائشه** گفت :- اگر قطره می درچاهی افتد و آن چاه انباشته شود ، پس از آنجا گیاه بر آید ، و گوسپند بخورد من کراهیت دارم که گوشت آن گوسپند خورم . می خواره را هم سقوط عدالت است ، و هم زوال ولایت ، و هم وجوب لعنت ، و هم فساد عاقبت ، و هم خوف خاتمت . اما سقوط عدالت آنست که باجماع امت شهادت وی مقبول نیست ، و بقول بعضی علما ویرا ولایت بردختر نیست ، و وجوب لعنت آنست که **مصطفی ص** گفت : « ان الله لعن الخمر و عاصرها و معصرها و شاربها و ساقیها و حاملها و المحمولة اليه و بايعها و مشتريها و آكل ثمنها . » و خوف خاتمت آنست که در آثار بیارند که پنج چیز نشان بدبختان است ، و در وقت مرگ بیم زوال ایمان در آنست :- ترك الصلوة ، و اكل الربوا ، و الاصرار على الزنا ، و عقوق الوالدين ، و الادمان على شرب الخمر . و فساد عاقبت آنست که

می خواره فردای قیامت ناچار بدوزخ رسد، و حمیم جهنم خورد، چنانک در خبر است :  
 « والذی بعثنی بالحق من شرب من مسکر ثلث شربات کان حقاً علی الله ان یسقیه من  
 طینة الخبال ، یقال طینة الخبال ما ذاب من حراقة اجساد اهل النار » درین خبر سه شربت  
 گفت ، و در خبر دیگر یک جرعه گفت . و ذلك فی قوله صلعم : « ان الله بعثنی رحمة  
 و هدی للعالمین و اقسم ربی بعزته لا یشرب عبدٌ من عبیدی جرعةً من خمر الاسقیته  
 مکانه من حمیم جهنم معذباً ، کان او مغفوراً له ولا یسقیها صبیاً صغیراً الاسقیته مکانه  
 من حمیم جهنم ، معذباً او مغفوراً له . ولا یدعها عبدٌ من عبیدی من تخافنی الاسقیتهایام  
 فی حظيرة القدس . اما حد می خواره - اگر آزاد باشد و عاقل و بالغ و مختار نه مکره ، چهل  
 تازیانه است و اگر بنده باشد بیست تازیانه ، و اگر رای امام چنان بود که آزاد را هشتادزند  
 و بنده را چهل روا باشد ، که در عهد رسول خدا و روزگار خلفا این اختلاف بوده  
 است ، و همه نقل کرده اند ، و اگر بجای تازیانه دست زنند و نعلین و چوب و جامه  
 تا بداده رو است که بوهریره گفت یکی را حاضر کردند که می خورده بود ، رسول  
 خدا گفت : بزید اورا . کس بود که طیانچه می زد ، و کس بود که نعلین ، و کس بود  
 که چوب ، و کس بود که گوشه جامه یعنی جامه تا بداده سخت کرده . گفتا بعاقبت  
 کسی اورا گفت : اخذک الله ، رسول خدا گفت لا تقولوا هکذا ، ولا تعینوا علیه الشیطان  
 و لکن قولوا - اللهم اغفر له ، اللهم ارحمه . و کسی را که حد شرعی زدند ، در کبیره که  
 از وی در وجود آید ، آن حد کفارت گناه وی باشد . مصطفی ص گفت : - من اصاب  
 ذنباً فاقیم علیه حد ذلك الذنب فهو کفارتہ . - و قال صلعم : - من اصاب حداً فمجل عقوبته  
 فی الدنيا فالله اعدل من ان یثنی علی عبده العقوبة فی الآخرة ، و من اصاب حداً فستره الله  
 علیه و عفا عنه ، فالله اکرم من ان یعود فی شیئی قد عفا عنه .

« یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ » الآية ... می را خمر نام کرد - لانها

تخامر العقل ، از بهر آنک در خرد آمیزد و آنرا پیوشد . و - میسر - قمار - است و از  
 کسب عرب بود ، و قومی از عجم . رب العالمین آنرا با می حرام کرد . و مفسران  
 گفتند - « کل شیئی فیہ قمار فهو من المیسر حتی لعب الصبیان بالجوز والکعب » و

قال النبي صلعم - « اياكم وهاتين الكعبتين المشؤمتين فانهما من ميسر العجم » و قال القاسم بن محمد كل شيء آلهى عن ذكر الله و عن الصلوة فهو ميسر .

« قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ » - بثا قراعت حمزه و على است ديگران بباخوانند و بمعنی متقارب اند ، که در خر و قمار هم عظیمی گناهست و هم بسیاری گناه . چنانکه در آیت دیگر بر شمرده : - « انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء » الى آخر الآية ...

« وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ » الآية ... - برفع و او قراعت ابو عمر است ای الذي تنفقونه العفو - ديگران بنصب و او خوانند . على معنى تنفقون العفو - ای ما عفى ، یعنی ما فضل من اموالکم ، يقال صميم مالى لفلان و عفوه لفلان ای فضله . این هم جواب سؤال عمر و جموح است که گفت : یا رسول الله دانستم که صدقات به که میباید داد یعنی فی قوله « ما انفقتم من خير فلولو الدين » الآية ، اکنون خواهیم تا بدانیم که چند دهیم و چه دهیم ؟ آیت آمد - « قُلِ الْعَفْوُ » بکوی آنچه بسر آید یعنی از نفقه خود و عیال خود . قال النبي صلعم : - « افضل الصدقة ما كان عن ظهر غنى و ابدأ بمن تعمل » و روى ابوهريره - ان رجلاً قال يا رسول الله عندى دينار . قال انفقه على نفسك فقال عندى آخر . فقال انفقه على ولدك ، قال عندى آخر ، قال انفقه على اهلك ، قال عندى آخر ، قال انفقه على خادمك ، قال عندى آخر قال انت اعلم . پس هر که خداوند مال و ضیاع و املاك بود بکساله نفقه خود و عیال در کسوة و در طعام و در شراب بنهادی ، و باقى بصدقه دادی و هر که را نفقه خود و عیال از مزد و کار و کسب نقدی بودى يك روزه بنهادی و باقى بصدقه دادی ، پس کار دشوار شد برايشان ، تا خدای تم این آیت فرستاد : « خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكهم بها » قالوا يا رسول الله كم نأخذ ؟ فبينت السنة اعيان الزكوة من الورق والذهب والماشية والزريع . فصارت هذه الآية - اعنى قوله تم : « خذ من اموالهم » ناسخة لقوله تم - قل العفو .

قوله « كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ » ... - چنانکه احکام می و قمار و اتفاق



بیان کرد و روشن ، خدای شما را بیان میکند و پدید میآورد نشانه‌های کردگاری و مهربانی خویش . « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » - تا شما تفکر کنید در کار دنیا و آخرت و بدانید که این دنیا سرای بلا و فنا است ، و آخرت سرای جزا و بقا . روی انس بن مالک قال - قال رسول الله : « ايها الناس اتقوا الله حق تقاته واسعوا في مرضاته ، و ايقنوا من الدنيا بالفناء ، و من الآخرة بالبقاء ، و اعملوا لما بعد الموت ، فكانكم بالدنيا لم تكن ، و بالآخرة لم تزل . ايها الناس ! ان من في الدنيا ضيف و مافى يده عارية ، و ان الضيف مرتحل ، و العارية مردودة ، ألا ! و ان الدنيا عرض حاضر يا كل منها البرّ و الفاجر ، و الآخر وعد صادق يحكم فيها ملك قادر ، فرحم الله امرأ نظر لنفسه و مهد لرمسه مادام رسنه مرخی و حبله على غاربه ملقى ، قبل ان ينفذ أجله و ينقطع عمله . »

« وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى ... » - این آیت در شأن قومی آمد که یتیمان یتیمان بودند در مال ایشان ، و شنیدند که خدای تع در قرآن در صدر سوره النساء چه تشدید کرد در خوردن مال یتیمان ، بترسیدند و قصد کردند که گریزند از قیام کردن با یتیمان ، و مال یتیمان می ضایع خواست ماند ، این آیت آمد :- « قُلْ أَصْلَاحٌ لَهُمْ نَحْبٌ » بگوی این قیام یتیمانرا ، اگر در مال یتیمان تجارت کنید ، و بی مزد ایشانرا نگه دارید ، آن بهتر است و نیکوتر . قال النبی صلعم : « من ولی یتیمًا له مال فلیمتجر فيه ولا یتر که حتی يأکله الصدقه . »

« وَ إِن تُخَالِطُوهُمْ » الآية ... و اگر با ایشان در آمیزید ، و مال ایشان با مال خود درهم نهید ، و آمیخته دارید ، آنکه مزدی معروف بر گیرید بچم ، بی اسراف و بی شطط ، و بگذارید ایشانرا تا در جای شما نشینند ، و شما در جای ایشان نشینید ایشان بر فرش شما نشینند ، و شما بر فرش ایشان نشینید ، ایشان با شما میخورند از آن شما ، و شما با ایشان میخورند از آن ایشان ، اگر چنین کنید « فَأَخْوَأَكُمْ »

علی حال ایشان برادران شما اند در دین، و برادران در دین با یکدیگر چنین باید که زندگانی کنند. و الیه الاشارة بقوله صلعم: - « لا تحاسدوا ولا تبغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وكونوا عباد الله اخواناً. »

« وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ » الآية ... - والله باز داند مفسد را از مصلح، آنکس که در آمیزد پوشیدن مال خویش را بمال ایشان، از آنکس که در آمیزد و از ایشان دریغ ندارد مال خویش از ایشان، **مصطفی** ص گفت: « خیر بیت المسلمین بیت فیہ یتیم مکرّم » و فیہ روایة - « یحسن الیه - وشر بیت المسلمین بیت فیہ یتیم یساء الیه ». »

« وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ » الآية ... - این در شأن هر ثد بن ابی هر ثد الغنوی آمد، مردی بود قوی دلاور، رسول خدا ویرا بمکه فرستاد، تا قومی از مسلمانان که آنجا بودند نهان از کافران بیرون آرد. چون بمکه رسید، بزنی مشرکه آمد نام آن زن **عناق** - و در جاهلیت آن زن با هر ثد سروکاری داشت. هر ثد را بخود دعوت کرد، هر ثد سر وازد - گفت: و یحک یا **عناق**! - ان الاسلام حال بیننا و بین ذالک گفت: - مرا بزنی کن هر ثد جواب داد که تا از رسول خدا پرسم، پس آن زن آواز برآورد، و فریاد خواست تا قومی آمدند، و هر ثد را بزدند. چون با هدینه آمد این قصه با رسول خدا بگفت و دستوری خواست تا ویرا بزنی کند. رب العالمین آیت فرستاد « وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ » الآية ... زنان مشرکات را بزنی مکنید، و گرد ایشان مگردید، تا مشرک باشند، اکنون حرام است بر مسلمانان که زنان بت پرستان و گبران و همه طواغیت پرستان بزنی خواهند. مگر حرایر اهل کتابین که قرآن ایشانرا مستثنی کرد: فقال تع « والمحصنات من الذین او تو الکتاب من قبلکم ». اگر کسی گوید که حرایر اهل کتابین هم از کافران اند و نکاح سبب مودت، لقوله تع - « و جعل بینکم مودة ورحمة »، و مودت با ذفران منهی است باین آیت - که الله گفت « لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله. »؟ جواب آنست

که ان مودت که منهی است مودت دینی است، و مودت نکاح مودت نفعی و شهوانی است، پس در تحت آن نهی نشود.

« وَلَا أَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ » الآية... این در شأن عبد الله رواحه آمد، که کنیز کی سیاه داشت، روزی بروی خشم گرفت و طپانچه بروی زد. آنکه بر رسول خدا شد، و آن حال بازگفت، رسول گفت « وماهی ؟ » ؟ چیست آن کنیزك؟ قال هی- تشهد ان لا اله الا الله، و انك رسوله، و تصوم شهر رمضان، و تحسن الوضوء، و تصلى. مصطفی ص چون وصف وی شنید گفت: « هذه مؤمنة ». این کنیزك مؤمنه است. عبد الله گفت بآن خدای که ترا بر راستی بخلق فرستاد که ویرا آزاد کنم، پس او را بزنی خواهم، چنان کرد. پس مردمان ویرا طعن کردند که کنیز کی سیاه بزنی خواست، و آزاد زنی مشر که با مال و جمال با وی عرضه میکردند و درخواست! رب العالمین گفت: آن کنیزك سیاه مؤمنه به از آن آزاد زن مشر که، با مال و جمال. و گفته اند - این در شأن خنساء فرو آمد، کنیز کی بود از آن حذیفه یمان، حذیفه او را گفت: یا خنساء قد ذكرت في الملا الاعلى مع سوادك و دمامتك پس ویرا آزاد کرد و بزنی خواست.

« وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ » الآية... میگوید - زن مسلمان را بمرد مشرک مدهید، نه رواست بهیچ حال که مرد کافر زن مسلمان خواهد، که این نکاح استدلال است، و نوعی افتهار، و رب العزت نخواست که زن مسلمان زیر دست و مقهور مرد کافر گردد، ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا، « أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ » - این همچنانست که گفت :- « يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم جای دیگر گفت :- « والله يدعو إلى دار السلام » - چون خلق را بر روش راه دین، و رنج بردن و بار کشیدن در مسلمان میخواند، بواسطه باز گذاشت گفت :- « ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة » باز چون دعوت دار السلام و مغفرت و رحمت بودی بواسطه ایشانرا خود خواند گفت - « والله يدعو إلى الجنة » والله اعلم.

النبوة الثالثة - قوله تم : « يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ » الآية ... شراب

اهل غفلت را و سر انجام و صفت اينست كه گفتيم ، بار خداي را عزوجل بر روى زمين  
بندگاني اند كه آشامنده شراب معرفت اند ، و مست از جام محبت . هر چند كه از  
حقيقت آن شراب در دنيا جز بوئى نه ، و از حقيقت آن مستى جز نمايشى نه ، زانك  
دنيا زندان است ، زندان چند بر نابد ؟ امروز چندانست ، باش تا فردا كه مجمع روح  
و ريحان بود ، و معركه وصال جانان ، و رهى در حق نگران .

اميد وصال تو مرا عمر بيفزود خود وصل چه چيزست چو اميد چنين است  
شوریده بکلبه خمار شد ، درمى داشت بوى داد . گفت : - باین يك درم مرا شراب  
ده ! خمار گفت : - مرا شراب نماند . آن شوریده گفت : من خود مردى شوریده ام ،  
طاقت حقيقت شراب ندارم ! قطره بنماي تا از آن بوئى بمن رسد ، بينى كه از آن چند  
مستى كنم ! و چه شورانگيزم ! سبحان الله ! اين چه برقيست كه از ازل تا بيد ، دو گيمى  
بسوخت . و هيچ نپائيد ؟ يكي را شراب حيرت از كاس هيبت داد ، مست حيرت شد - گفت .

قد تحيرت فيك خذ بيدى يا دليلاً لمن تحير فيك

كار دشوارست آسان چون كنم ؟ درد بى داروست درمان چون كنم ؟  
از صداى قيل و قال ايمن شدم چاره دستان مستان چون كنم ؟  
يكي را شراب معرفت از خفخانه رجا داد بر سر كوى شوق بر اميد وصل همى گويد :  
بخت از درخان ما در آيد روزى ، خورشيد نشاط ما بر آيد روزى ،  
وز تو بسوى ما نظر آيد روزى ، وين انده ما هم بسر آيد روزى !  
يكي را شراب وصلت از جام محبت داد بر بساط انبساطش راه داد ، بر تكيه گاه  
اننش جاى داد ، از سر ناز و دلال گفت :

بر شاخ طرب هزار دستان تو ايم ، دل بسته بدان نغمه و دستان تو ايم !  
از دست مده كه زير دستان تو ايم ، بگذار گناه ما كه مستان تو ايم !  
يكي را خود از ديدار ساقى چندان شغل افتاد ، كه با شراب پيرداخت !

سقیّتی کأَساً فاسکر تنی      فَمَنْكَ سَکَرِی لَامِنَ الْکَلَسِ

آن زنان مصر که راعیل را ملامت میکردند در عشق یوسف، چون بمشاهده یوسف رسیدند چنان بیخود شدند که دست بیریدند و جامه دریدند، و آن مستی مشاهده یوسف برایشان چندان غلبه داشت که نه ازدست بردن خبر داشتند نه از جامه دریدن. همین بود حال یعقوب غلبات شوق دیدار یوسف ویرا بر آن داشت که بهر چه نگرست یوسف دید، و هر چه گفت از یوسف گفت.

با هر که سخن گویم اگر خواهم و گرنه ز اوّل سخن نام توام در دهن آید تا روزی که جبرئیل آمد و گفت: نیز نام یوسف بر زبان مران، که فرمان چنین است! پس یعقوب بهر که رسیدی گفتی - نام تو چیست؟ بودی که در میان یوسف نامی بر آمدی، و ویرا بدان تسلی بودی!

دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس، جان زان که نزد بی غم عشق تو نفس، تن زان که بجز مهر تو اش نیست هوس، چشم از بی آنک خود ترا بیند و بس « وَ بَسْئَلُوْكَ مَاذَا يُنْفِقُوْنَ » الایة... ارباب معانی گفتند - سؤال بر سه ضرب است: یکی سؤال تقریر و تعریف، چنانکه رب العزّة گفت: « فَوْرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِیْنَ عَمَّا كَانُوا یَعْمَلُوْنَ » - وهوالمشارالیه بقول النبی صلعم - لایزول قدما عبد یوم القیمة حتی یسئل عن اربع: عن شبابه فیما ابلاه، وعن عمره فیما افناه، و عن ماله من این جمعه، و فیماذا انفق، و ماذا عمل بما علم. « دیگر سؤال - تعنت - است، چنانکه بیگانگان از مصطفی پرسیدند که قیامت کی خواهد بود؟ و بقیامت خود ایمان نداشتند، و به تعنت می پرسیدند، و ذلك قوله: - « یَسْأَلُوْكَ عَنِ السَّاعَةِ اَیَّانَ مَرَسَهَا »، و كذلك قوله: - « و یَسْأَلُوْكَ عَنِ الْجِبَالِ » الایة. سدیگر سؤال - استفهام - است و طلب ارشاد، چنانکه در بن آیات گفت! « یَسْأَلُوْكَ عَنِ النَّحْمِ وَالْمَیْسِرِ »، « و یَسْأَلُوْكَ مَاذَا یُنْفِقُوْنَ »، « و یَسْأَلُوْكَ عَنِ الْیَتَامٰی »، « و یَسْأَلُوْكَ عَنِ الْمَحِیْضِ » - این همه سؤال استرشاد اند و مردم در بن سؤال مختلف اند. یکی از احوال می پرسید، بزبان واسطه جواب می شنید

و او که از حول احوال می‌رسید بی واسطه از حضرت عزت بنعت کرم جواب می‌شنود که « انی قریب »!

**پدر طریقت** - گفت: خواهندگان ازو برادر او بسیارند، و خواهندگان او کم! گویندگان از درد بی درد او بسیارند، و صاحب درد کم. و در تفسیر آورده اند که - رب العالمین گفت: منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة " فاین من یریدنی؟

« وَ یَسْأَلُوْكَ عَنِ الْیَتَامٰی » الآیه... چندانکه توانی یتیمانرا بنواز و در مراعات و مواساة ایشان بکوش، که ایشان درماندگان و اندوه‌گنان خلقتند، نواختگان و نزدیکیان حقند. ان الله یحب کل قلب حزین، فرمان در آمد که - ای مهتر عالمیان! و چراغ جهانیان! یتیمانرا و پناه خود گیر، که سر پرده حسرت جز بفناء دل ایشان زدند، و حسرتیان را بنزدیک ما مقدار است. ای مهتر! ترا که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بدانی، ایشانرا نیکوداری.

با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق ما ای یتیمی دیده اکنون با یتیمان لطف کن ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا **انس مالک** گفت: - روزی **مصطفی** ص در شاهراه مدینه میرفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هر یکی بروی تطاولی بسته، آن یکی میگفت - پدر من به از پدر تو. دیگری میگفت: مادر من به از مادر تو، سدیگری میگفت: کسان و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو، و آن یتیم می‌گریست، و در خاک می‌غلتید. **رسول خدا** چون آن کودک را چنان دید، بر وی بیخشود، و بر وی بیستاد، گفت: ای غلام کیستی تو؟ و چه رسید ترا که چنین درمانده؟ گفت: من پسر **رفاعة انصاری** ام، پدرم روز **احد** کشته شد، و خواهری داشتم فرمان یافت، و مادرم شوهر باز کرد، و مرا براند، اکنون منم درمانده، بی کس! و بی نوا! و ازین صعب‌تر مرا سرزنش این کودک کان است! **مصطفی** از آن سخن وی در گرفت، و آن درد در دل وی بدو کار کرد، و بگریست! پس گفت ای غلام اندوه مدار، و ساکن باش، که اگر پدرت را بکشند من که **محمد**م پدر توام، و **فاطمه** خواهر تو، و **عایشه** مادر تو. کودک شاد شد و برخاست، و آواز برآورد که - ای

کودکان، اکنون مرا سرزیش مکنید و جواب خود شنوید - «ان ابی خیر من آبائکم! و امی خیر من امهاتکم! و اختی خیر من اخواتکم؟» آنکه **مصطفی** دست وی گرفت و بخانه **فاطمه** برد، گفت: یا **فاطمه**! این فرزند ما است و برادر تو، **فاطمه** برخاست و او را بنواخت و خرما پیش وی بنهاد و روغن در سر وی مالید و جامه در وی پوشید و همچنین ویرا بحجره های مادران مؤمنان بگردانید. فلان عیش بین ازواجه حتی قبض **النبی صلعم**، موضع التراب علی رأسه و نادى «والله! اليوم بقیتم یتیماً» فابکی عیون المهاجرین والانتصار، فاخته **ابوبکر**. و هو یقول یا بنی مصیبه دخلت علی المسلمین اذا اختلس محمد من بین اظههم، انا ابوک یا بنی! فلان مع **ابی بکر** حتی قبضه الله عزوجل النوبة الاولى - قوله تم: «و یَسْأَلُونَكَ» - ترامی پرسند «عَنِ الْمَحِضِ»

از حیض زنان، «فَلْهُوَ آذِي» بگوی آن مکروهی است و خونی قدر، «فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ» دور باشید از زنان «فِي الْمَحِضِ» در درنگ حیض، «وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ» و گرد ایشان مگردید به جماعت «حَتَّى يَطْهَرْنَ» تا از رفتن خون حیض پاک گردند «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» که پاک گشتند و غسل کردند «فَأْتُوهُنَّ» بایشان مبرسید «مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» از جایی که خدای فرمود شما را «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» دوست دارد خدای باز گردندگان بوی، «و يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۲۲۲</sup> و دوست دارد پاکیزگان و خویشان کوشندگان.

«يَسْأَلُكُمْ حَرْثُكُمْ» - زنان شما کشت زار شما اند که در آن فرزند میکارید «فَأْتُوا حَرْثَكُمْ» می رسید بکشت زار خویش «أَنِّي شِئْتُكُمْ» چنانکه خواهید «و قَدْ مَوَّالًا نَفْسِكُمْ» و خویشان را پیش فرا فرستید. «وَأَقُولُ اللَّهُ» و پیر هیزید از خشم و عذاب خدا «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَأْتُمُوهُ» و بدانید که شما فردا باوی هم دیدار بودنی اید، ویرا خواهید دید، «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲۲۳</sup> و گرویدگان را

شاد کن از من .

« وَلَا تَجْمَعُوا لِلَّهِ غَرَضَةً لِإِيمَانِكُمْ » - نام خدای را عرضه مسازید و سوگندندان خویش را « أَنْ تَبْرُوا » که با کس نیکوئی کنید ، « وَ اتَّقُوا » و از بتل پرهیزید « وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ » و میان مردمان آشتی سازید ، « وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » ۲۲۴۷ خدای شنواست و سوگندندان شما را دانا است بقصد و نیت شما در آن سوگند .

« لَا يُؤْخِذُكُمُ اللَّهُ » - نگیرد خدای شما را « بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ » بلفو سوگندندان شما ، « وَلَكِنْ يُؤْخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ » لکن شما را که گیرد بآن گیرد که دل شما آهنگ سوگند کرد و در آن سوگند کند بزبان گفت در دل عزیمت و عقد داشت « وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ » ۲۲۵ و خدای آمرزگار و بردبارست .  
النوبة الثانية : - قوله نعم : « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ » - مردی آمد بر

رسول خدا نام وی ثابت بن الدحداح دفت - با رسول الله ! زنار در حال حیض نزدیکی کنیم و پاسیم (۱) یا نه ؟ که بگذاریم ایشانرا در وقت حیض و نپاسیم ؟ آیت آمد - « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى ، فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ » حیض و محیض یکی است ، همچون کیل و مکیل و عیس و معیش . و معنی حیض رفتن خون است ، یعنی آن دم معروف سیاه رنگ ، بحرانی که از قعر رحم بر آمد ، کمینه آن يك شبانروزست و مهینه پانزده شبانروز ، و غالب آن شش یا هفت روز است ، و هر چه نه از قعر رحم بیامد و نه سیاه رنگ بود آنرا - دم استحاضه - گویند . و احکام حیض در آن نرود . روی - ان فاطمة بنت ابی حبیث قالت لرسول الله صلعم : « انی استحاضت أفادع الصلوة » فقال صلعم : ان دم الحیض اسود بعرف ، فانذا كان كذلك فامسکی عن الصلوة ، و اذا كان الاخر فتوضائی و صلی فانما هو عرق . « فاطمة بنت ابی حبیث گفت - یا رسول الله من زنی مستحاضه ام نماز بگذارم در حال استحاضه یا نه ؟ رسول خدا گفت - دم حیض دم سیاه است معروف

(۱) کنا فی نسخة الف ، باشم : فی نسخة ح .



که در آن نماز بگذارند، چون آن باشد نماز بگذار، و اما چون دم استحاضه باشد وضو کن و نماز کن؛ که آن رگی است که روان میشود، و نماز منافی آن نیست **ابن عباس** گفت - آن رگ در ادنی الرحم است نه در قعر رحم، و حکم مستحاضه آنست که خویشتن را بشوید و استوار به بندد، و هر نماز فريضه را بعد از دخول وقت وضو کند، و بعد از وضو البته در نماز تأخیر نکند. چون این حدود بجای آرد اگر چه قطرات خون از وی میرود نماز وی درست بود، و کسی را که ادرار البول باشد یا سلس المذی بود، حکم وی همین باشد.

اما احکام حیض آنست که - بر زن حرام بود در حال حیض خواندن قرآن، که **مصطفی ص** گفت: - لا یقرء الجنب ولا الحائض شیئاً من القرآن، و حرام است بر وی پاسیدن قرآن لقوله تم «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، و حرام است بر وی در مسجد درنگ کردن لقوله صلعم «لا یحل المسجد لجنب ولا لحائض»، و حرام است بر وی طواف کردن که **مصطفی عایشه** را گفت - «اصنعی ما یصنع الحاج غیر ان لا تطوفی» یعنی فی حال الحیض، و حرامست بر وی نماز کردن و روزه داشتن، اما روزه را قضا باید کردن و نماز نه، که زنی از **عایشه** پرسید - ما بال الحائض تقضى الصوم ولا تقضى الصلوة؟ فقالت لها - أحرورية انت فقالت لست بحرورية، ولکنی اسأل. فقالت کان یصیبنا ذلك علی عهد رسول الله فنؤمر بقضاء الصوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة. و حرامست بر مرد رسیدن بحائض و مباشرت با وی که **مصطفی** گفت: - «من وطئ امرأته وهی حائض فقاضی بینهما ولدٌ فإصابه جذامٌ، فلا یلومنّ الا نفسه، و من احتجم بوم السبت والاربعاء فإصابه وضحٌ فلا یلومنّ الا نفسه». پس اگر مباشرت کند در حال حیض حدی واجب نشود، اما کفارت بر وی لازم آید، اگر در ابتداء حیض باشد یک دینار بصدقه دهد، و اگر در آخر بود نیم دینار، چنانک در خبرست: و این قول قدیم **شافعی** است. اما بقول جدید بروی هیچ چیز لازم نیاید از کفارت، اما بزه کار شود، همچنانک مباشرت بموضع مکروه نه بمحل حرث که حرام است و موجب کفارت نیست، اینجا هم چنانست. وزن حائض را روا باشد که ذکر خدا کند، و حیض ایشانرا کفارت گناهان است.

و ذلك فيما روى عن عايشة قالت - قال رسول الله صلعم - «ممن امرأته تحيض الاكلان حيضها كفارة لما مضى من ذنوبها» و ان قالت اول يوم حاضت - الحمد لله على كل حال واستغفر الله من كل ذنب - كتب الله لها براءة من النار وجوازاً على الصراط وأماناً من العذاب، «فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ»... الآية. چون این آیه آمد زنان در زمان حیض از خانه بیرون کردند، جماعتی آمدند از اعراب مدینه گفتند یا رسول الله سر ما سخت است، و جامه اندک، و زنان حائض از خانه بیرون کرده ایم اگر جامه بایشان دهیم ما سر ما یابیم، و اگر ندهیم ایشان برنج آیند، چکنیم که درماندیم؟ مصطفی ص گفت شما را نفرمودند که ایشانرا از خانه بدر کنید، شما را فرمودند که جماعت ایشان میکنند، و سبب آن بود که جهودان و کبران<sup>(۱)</sup> از زنان خویش در حال حیض پرهیز میکردند و فرا هیچ کار نمی گذاشتند، و ترسایان بر عکس این جماعت میکردند و از حیض نمی اندیشیدند، رب العالمین این امت را راه میانه برگزید. و خیر الامور واسطه ها گفت - چنانک کبران و جهودان کنند نباید کرد، و چنانک ترسایان کنند هم نه. «افعلوا كل شيئي الا الجماع» این لفظ خبر است و عن عايشه رض: ان رسول الله صلعم قال - ناوليني الخمرة فقلت اني حائض فقال - ان حيضتك ليست في يدك، و سئلت عايشه هل تأكل المرأة مع زوجها وهي طامث؟ قالت نعم - كان رسول الله يدعوني فأكل معه، و انا عارك، و كان يأخذ العرق فيقسم على فيه فاعترق منه، ثم اضعه فيأخذ، فيعترق منه و يضع فمه حيث وضعت فمى من القدح ويدعو بالشراب فيقسم على فيه قبل ان يشرب منه فأخذه فاشرب منه ثم اضعه فيأخذه فيشرب منه و يضع فمه حيث وضعت فمى من العرق ويدعو بالشراب فيقسم على فيه قبل ان يشرب منه القدح. و در خبر ست که: عايشه با رسول خدا در يك جامه خفته بود، ناگاه عايشه از جای برجست. رسول گفت چه رسید ترا؟ مگر حیض رسید؟ گفت آری رسول گفت: ازار ببرند استوار و به جایگاه خویش باز آی.

«وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ» الآية... بتشديد طاوها قراءة ابوبكر و

عاصم و حمزه و کسائی است، معنی آنست که گرد ایشان بهجماعت مگردید تا آنکه که غسل کنند از حیض خویش . باقی قراء بتخفیف طواضعها خوانند «حَتَّى يَطْهَرْنَ» یعنی با ایشان نزدیکی مکنید تا از رفتن خون حیض پاک گردند، به بریدن خون حیض. و علما را اختلاف است در جماعت بعد از آن که حیض بریده شود، و بیش از غسل، مذهب شافعی آنست و جماعتی عظیم علما بر آنند که - چون حیض بریده شد تا غسل نکنند یا تیمم، اگر آب نیابد حلال نیست رسیدن بوی، پس گفت «فاذا تطهرن» ای اغتسلن - چون پاک گشتند و خویشتن را شستند بغسل .

« فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ » الآية ... بایشان می رسید اگر خواهید از آنجا که خدا فرمود شما را، یعنی از آنجا که فرزند روید، معنی دیگر « فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ » بایشان می رسد، از آن روی که الله فرمود شما را، یعنی با عقد نکاح و در زمان طهر، نه در حال فجور و نه در ایام حیض، که چون وطی در حال حیض رود بیم آن باشد که فرزند سیاه روی آید، کما روی - اب رجلاً و امرأة فی ایام سلیمان بن داود اختصما فی ولد لهما اسود فقالت المرأة - هومنک و ابی الرجل، فقال سلیمان هل جامعتهما فی المحیض؟ قال نعم، قال - هولک و انما سود الله وجهه عقوبة لفعلكما، قال ابن کثیر « فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ » الآية ... یعنی - لا تأتوهن صائمات ولا معتكفات، ولا محرمات، و اقربوهن وغشیانهن لکم حلال .

اگر کسی خواهد که ادب مباشرت بداند، اول باید که بریدی فرا پیش دارد، چنانکه در خبر است از معانقه و ملاعبه و دست فرا گرفتن و برماسیدن و تقبیل کردن و در حال مباشرت روی از قبله بگرداند، و بسم الله بگوید، و این دعا برخواند: « اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقنا » و تعجیل نکند که مصطفی گفت: اذا جامع احدکم امرأته فلا یعجلها، فان لهن حاجة کحاجتکم - و عزل نکند، که مصطفی را از عزل پرسیدند گفت - ذلك الواد الخفی، و تلا - اذا المؤدة سئلت - مگر که موطوءه کنیزک وی باشد، یا کنیزک دیگری بزنی کرده، یا حرّه بود و دستوری عزل داده، و کراهیت

است در عورت زن نگرستن، و فرزند را از آن بی‌مطمئن باشد، و بهیچ حال سر خویش با سراًهل خود بیرون ندهد، که **مصطفی** صلعم گفت: «ان اعظم الامانة عند الله يوم القيمة و روی - شر الناس عند الله منزلة يوم القيمة، الرجل يفضي الى امرأته و تفضي اليه، ثم ينشر سرها».

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» الآية... دوست دارد خدای بازگردانندگان را یعنی - ایشان که از شرك با ایمان گردند و در ایمان از معصیت باطاعت گردند، و در طاعت از ریا با اخلاص گردند، و در اخلاص از خلق با حق گردند، پس مؤمن اگر چه مطیع باشد و مخلص، ویرا از توبت چاره نیست، ازینجا گفت رب العالمین: «و توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون لعلكم تفلحون» گفته اند - توبت بر سه رتبت است:

اول توبت، پس انابت، پس اوبت، هر که از بیم عقوبت توبه کند او را - تائب گویند - و هر که امید ثواب را توبه کند او را منیب گویند - و هر که فرمان و اجلال حق را توبه کند او را - اواب - گویند توبه صفت مؤمنان است، «و توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون»، انابت صفت - مقرر بانست «وجاء بقلب منيب» - اوبت صفت پیغامبران است «نعم العبدانه اواب».

«و يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» - میگوید - خدای دوست دارد پاکان را، ایشان که از نجاسات پیر هیزند، و خود را از خبائث حدث و جنایت طهارت دهند، تاحضرت نماز را بشایند. قال **ابو العالیة** و **محمد بن کعب**: اما التَّطَهَّرَ بالماء فحسن، و لكن يحب المتطهرين من الذنوب. خبری جامع که بمعنی ازین آیت تعلق دارد: روایت کنند که **مصطفی** روزی در حجره عایشه بود، زنی آمد و طعامی آورد، که مردی انصاری فرستاده بود، رسول خدا گفت: هذه حنطة معمولة بالحم - تسمیها الاعاجم هر سبزه عوضیها الله تم من الخمر و مهتران صحابه خلفاء و راشدین و ائمه دین حاضر بودند، رسول خدا دست مبارک فراز کرد، شکسته بر آورد تا تناول کند این چند کلمت در آن حال بگفت: «حبيب الى من دینا کم ثلث: الطيب والنساء و قرّة عینی فی الصلوة» - **ابوبکر** صدیق موافقت

مصطفی را شکسته برآورد و گفت: وانا احب منها ثلثاً يا رسول الله :- النظر اليك و انفاق المال عليك وتلاوة ما انزل اليك . عمر خطاب همچنين لقمه برداشت گفت: « و انا احب منها ثلثاً: امرأ بمعروف ونهياً عن منكر وحداً اقيمه الله عز وجل. عثمان عفان نیز شکسته برداشت . و گفت: انا احب منها ثلثاً: - اطعام الجوعان وكسوة العريان والصلوة بالليل والناس نيام » علی مرتضی ع نیز موافقت کرد و لقمه برداشت ، گفت: و انا احب. ايضاً ثلثاً: قرى الضيف ، والصوم في صميم الصيف ، والضرب بين يدي رسول الله بالسيف . جبرئیل امین ع ، پيك حضرت رب العالمين آن ساعت در آمد ، وبمساعدت گفت: و انا احب منها ثلثاً: غرس الاشجار وقتل الكفار وسقي الابرار » جبریل امین باسما بر شد ، هم در ساعه فرود آمد ، و پیغام ملك جل جلاله آورد كه - يا رسول الله ، الله بقرئك السلام ، و يقول: و انا احب منها ثلثاً - « توبة التائبين ، و طهارة المتطهرين و دعوة المضطرين . »

قوله :- « نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ » - اين آيت در شأن قومی آمد از اهل مدینه كه هم شهریان ایشان كه جهودان بودند ایشانرا گفتند - هر كس كه بزن خویش رسد از پس وی در محل حرث فرزند احوال آید ، مسلمانان از بیم آن از آن فعل تحرّج كردند اين آيت آمد - « اَنِّي سَتُثْمَرُ » الآية . . - اذا كان في ماني واحد - يعنى كه چون رسبد بزن آنجا بود كه فرزند روید چنانك خواهی می باش . عن ابن عباس رض قال: « لا يكون الحرث الا حيث يكون النبات و عن عمر قال رسول الله صلعم » ان الله لا يستحي من الحق ، لا تأتوا النساء في ادبارهن ، وقال صلعم « لا ينظر الله عز وجل الى رجل اتى رجلاً او امرأة في دبرها » و قال « ملعون من اتى امرأته في دبرها » .

« وَ قَدْ مَوَا لَّا نَفْسِكُمْ » - گفته اند - اين تسميت است و دعا بوقت مباشرت ، و ذلك ما روى عن النبي صلعم قال « اذا اراد احدكم ان باتى اهله فليقل :- « بسم الله اللهم جنبنا الشيطان و جنب الشيطان ما رزقنا - » فان قدر بينهما ولد لم يضره شيطان » و گفته اند - معنى « وَ قَدْ مَوَا لَّا نَفْسِكُمْ » طلب فرزند است و ایشانرا از پيتن

فرا فرستادن، چنانکه در خبر است - «من قدّم ثلثة من الولد لم يبلغوا الحنث . لم تمسه النار الا تحلّ القسم ، فقیل یا رسول الله - واثنان؟ قال واثنان . فظننا انه لو قيل واحد ، لقال واحد . وبقال « قَدْ مُوَالَ تَفْسُكُمْ » ان يعمل لله سبحانه بما يحب ویرضی .  
« وَاتَّقُوا اللَّهَ » . - فیما امرکم به و نهاکم عنه . « وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَا قُوّه »  
فیحزبکم باعمالکم « وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » بالجنة .

« وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ » الآية . . . عرضه آن چیز بود که میان تو و میان کاری در آید تا ترا از آن کار باز دارد . میگوید سوگند خوردن بنام من عرضه مسازید تا خویشتن را باز دارید از نیکوکاری ، یعنی سوگند بخورید بر کاری کردنی که آن نکنیم ، یا بر کاری ناکردنی که آن کنیم . و این چنین سوگند خوردن معصیت است ، و راست داشتن آن معصیت ، و دروغ کردن آن واجب ، و کفارت دادن فریضه . قال النبی صلعم - « من حلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها ، فلیأت الذی هو خیرٌ و لیکفر عن یمینه . » کلبی گفت - این آیت در شأن عبد الله بن رواحه آمد که از داماد خویش بخواهر بشیر بن النعمان الانصاری ببرد و سوگند خورد که با وی سخن نگویم ، و در پیش وی نروم ، و در صلاح وی نکوشم و او را با خصمان او و با برادران او صلح ندهم ، و بیهانه سوگند با وی نمی پیوست . تا رب العالمین این آیت فرستاد ، و مصطفی صم بروی خواند ، فرجع عما کان علیه . مقاتل حیان گفت - ابو بکر صدیق سوگند یاد کرد با پسر خویش عبد الرحمن نه پیوندد ، و با وی نیکوئی نکند تا آنکه که مسلمان شود . رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد . وبقال فی قوله تم « أَنْ تَبَرَّوا » . معناه لدفع ان تبرّوا - فحذف المضاف ، و قیم المضاف الیه مقامه کقوله تم « واسئل القرية » و اشباهه .

« لَا يُؤْخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ » - لغو سوگند آن بود که نامی از نامهای خداوند از زبان کسی بسوگند بیرون آید ، بشتاب ، یا بر عادت ، یا در حال غضب و ضجر ، و ویرا در آن قصد و عزم سوگند نبود . چنانکه عادت است عرب را در

نظم سخن که رانندگویند - « لا والله، بلی والله ». « وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ » - این کسبت گفت و آن « عقدتم الايمان » که در سورة المائدة گفت . و گفته اند : - که لغو سو گند آن بود که سو گند یاد کنند بر کاری ، و چنان داند و پندارد که در آن راست گوی است ، پس بر خلاف آن بود که پنداشت و دانست . رب العزت گفت - شما را نگیرم باین سو گند ، و بزه نه بر شما و نه کفارتی ، لکن بآن گیرم که سو گند یاد کنید بر کاری و دانید که دروغ است و قصد آن دروغ دارید در دل ، و بر زبان این چنین سو گند سبب عقوبت است و موجب کفارت . عقوبت آنست که **مصطفی** گفت - « من حلف على يمين وهو فاجرٌ ليقطع بها مال امرئ مسلم لقي الله عز وجل وهو عليه غضبان . » و جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال - يا رسول الله ما الكبائر؟ قال - الاشراك بالله ، قال ثم ماذا؟ قال عقوق الوالدين . قال ثم ماذا؟ قال ثم اليمين الغموس . « قيل للمشعبى - ما اليمين الغموس؟ قال التي يقطع بها مال امرئ وهو فيها كاذب . » و روى انه قال صلعم - « اليمين الفاجرة تدع الديار بلاقع » و كفارت آنست که در سورة المائدة گفت : - « فكفارتها اطعام عشرة مساكين » الآية . . . بنده آزاد کند ، یا ده درویش را طعام دهد هر یکی را مدی ، یا ایشانرا جامه کند هر یکی را پیراهنی ، یا ازارپائی ، یا دستاری ، یا کلاهی ، و در اعتاق و اطعام و کسوة مخیرست ، آن یکی که خواهد می دهد ، پس اگر درویش بود و مال نداشته باشد - سه روز روزه دارد پیوسته یا گسسته چنانک خواهد . و بدان که سو گند از کسی درست آید که مکلف بود و نیز بطوع خویش سو گند یاد کند ، و در آن نه مکره بود که **مصطفی** ص گفت : - « ليس على مقهور يمينٌ » و عقد سو گند که بسته شود بنامهای خدای و صفات وی عز جلاله بسته شود ، هر چه بیرون از آنست از مخلوقات و محدثات سو گند نه بنمید ، و کراهیت باشد بآن سو گند باد کردن . قال **الشافعی** : - و اخشى ان يكون معصيةً . روى ابن عمر قال ، قال رسول الله صلعم - « من كان حالفاً فلا يحلف الا بالله » و عن ابي هريره رض قال ، قال رسول الله صلعم : - « لا تحلفوا بآبائكم ولا بالانداد ، ولا تحلفوا الا بالله ، ولا تحلفوا بالله الا وانتم صادقون » . و قال صلعم : - « من حلف انه

بری من الاسلام، فان كان كاذباً فقد قال كفراً، و ان كان صادقاً فلن يرجع الى الاسلام سالماً » .

و بدانك استثنا در سوگند شود همچنانك در طلاق شود و در عتاق، و در نذر و اقرار . در طلاق چنانست - كه زن خود را گوید - « انت طالق ان شاء الله » باین استثنا كه در طلاق پیوست طلاق نیفتد . و در عتاق آنست كه بنده خود را گوید - « انت حر ان شاء الله » آزاد نشود، و در نذر آنست كه گوید - « ان شاء الله » كذا ان شاء الله - این نذر منعقد نشود، و در اقرار آنست كه گوید - « لفلان علی كذا ان شاء الله » باین اقرار چیزی بروی لازم نیاید . همچنین اگر سوگند یاد كند در نفی یا در اثبات، و استثنا در آن پیوندد، چنانك سخنی یا سكوتی دراز در میان نیفتد گوید - « والله لا فعلن كذا ان شاء الله » یا گوید - « والله لا افعلن كذا ان شاء الله » عقد سوگند بسته نشود . قال النبی صلعم من حلف علی یمین ثم قال ان شاء الله فقد استثنی .

ثم قال فی آخر الآیة « وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ » - یؤخر العقوبة عن الكافرين والعاصاة والحلم من الناس التثبت والایانة، و من الله الامهال .

الدوبة الثالثة - قوله تم: « وَاسْأَلُوا نَكَاحَ الْمُحْضِ قُلْ هُوَ آذَى الْآیة... »

كلام خداوند حكیم، یاد آن كردگار عظیم، ما جدی نامدار کریم، یار هر ضعیف مونس هر لهیف، مایه هر درویش، امید هر نومید، دلیل هر گم راه، درماندگان و عاجزان را نیات پناه، خداوندی كه از مهربانی و نیات خدائی عطاء خود بر خلق ریزان كرد، و هر كس را آنچه صلاح و بهینه آن كس دید آن كرد، بنكر كه چه كرد از فضل، و چه نمود از كرم باین زنان عاجز رنگ ضعیف نهاد، ملول طبع، چون دانست كه بنیت ایشان با ضعف است، و طبع ایشان با ملالت، و طاقت دوام خدمت ندارند، و در آن خللها آرند، ایشانرا عذری پدید كرد، در بعضی روزگار تا اختی طاعت و گران باری خدمت از ایشان بیفتاد، بی اختیار ایشان، و ایشانرا در آن جرمی نه، باز چون روزگاری بر آید و نشاط بیفزاید، و آرزوی خدمت و طاعت بر ایشان تازه شود، آن عذر بریده گردد، و خطاب باز متوجه شود . اینست ندوکاری و مهربانی! اینست



خداوندی و بنده نوازی! ازین عجیتر که ایشانرا در آن حال که بازداشت، از خدمت بازداشت نه از مخدوم، تا اگر تن از خدمت باز ماند دل از مخدوم باز نماند، ایشانرا دستوری ذکر داد هم در دل هم بر زبان و مرهمی نهاد بآنچه گفت - «أنا جلیس من ذکری» تا نومید نشوند، و از بساط قرب به نیوفتند، چون از خدمت بازماندند که نه هر که رسید خود بخدمت و طاعت ظاهر رسید، اگر علت رسیدن خدمت ظاهر بودی از سحره فرعون چه خدمت آمد؟ و از ابلیس مهجور چه بود از خدمت که نیامد؟ ایشانرا بی خدمت برخواند، و این را با خدمت براند، این بود خواست او، و چنین آمد حکم او، نه برخواست او اعتراض! نه از حکم او اعراض! يفعل الله ما يشاء و بحکم ما یرید.

شهریست بزرگ و من بدو در میرم      تا خود زنم، و خود کشم، و خود گیرم  
 «نِسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ» الایة... - بنده را نفس است و دل، نفس از عالم سفلی است و اصل آن از آب و خاکست، و دل از عالم علوی است، یعنی آن لطیفه ربانی که مایه آن نور پاک است، نفس را مقام غیبت آمد، و دل را مقام شهود، و الیه الاشارة بقوله صلعم: - «ما من آدمی الا و قلبه بین اصبعین من اصابع الله» - پس نفس که در غیبت بماند شرع اورا با امثال و اشکال خویش مسا کنت داد، و بدان منت بر نهاد گفت: - «نِسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» جای دیگر گفت «فانکحوا ما طاب لکم من النساء»، جای دیگر گفت: «لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة و رحمة» این حظوظ یافتن و با امثال و اشکال گرائیدن نصیب نفس است که در هده غیرت بماندست، اما دل که در مقام مشاهدت است حرام است او را که بغیری گراید، یا خود بمخلوقی فرو آید، و تا خود را از خلق باز نبرد و سر خویش از غیر حق طهارت ندهد، در تحت این کلمت نشود که - «یحب المتطهرین». رب العالمین دوست دارد این چنین پاکانرا، و ایشانرا مردان خواند آنجا که گفت: - «فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین».

و بدانك خبائث درین سرای حکم بر دو قسم است: یکی خبث عین است که

هرگز بشستن پاك نشود، اگر مرداری هزار بار به بحر محیط فرو بری هرگز پاك نشود، که نجاست او عینی است. دیگر خبث صفت است، و در اصل پاك بود اما نجاستی بدورسد، که چون بشوئی پاك شود، لکن این نجاست هم بدو قسم است: بعضی خفیف که بپاك آب پاك شود، و بعضی غلیظ که شستن بآب و خاک بیابد تا پاك شود. خبائث در اصل دین هم این تقسیم دارد یکی خبث عین، است که هرگز زائل نشود، و آن خبث شرك است که نیامرزد. «ان الله لا یغفر ان یشرك به انما المشرکون نجس». اینك جاوید در دوزخ بمانند، از آنست که نجاست ایشان نجاست عین است، طهارت پذیر نیست، و بهشت جز جای پاکن نیست، و آن خبث دیگر در دین خبث صفت است و آن خبث - معصیت - است، طهارت پذیرست، اما هم بر دو قسم است بعضی صغایر و بعضی کبائر، صغایر خفیف است: بگذری که بر دوزخ کند پاك شود: «وان منکم الا واردها» و کبائر غلیظ است بگذری پاك نشود، بیشتر بماند، اما جاوید بماند که عین او نجس نیست و نجاست او طهارت پذیرست، اگر درین سرای بآب توبه و حسرت بشوید. پاك شود، و اگر درین سرای طهارت نیابد ظهور آن سرای جزا جز آتش نباشد، تا به نسوزدش پاك نشود، و تا پاك نشود بخداوند پاك نرسد. «ان الله تم طیب لا یقبل الا الطیب» **بداود ع** وحی آمد که - **بداود** طهرانی بیتاً اسکنه «خانه ما پاك گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید. گفت - خداوند اچگونه پاك گردانم؟ گفت آتش عشق درو زن تا هر چه نسب ما ندارد سوخته شود، پس بجاروب حسرت بروب تا اگر چیزی مانده بود از هوای نفس که بآتش عشق سوخته است جاروب حسرتش بروب که عروس وصل ما با هوای نفس تو بنسازد.

ای برادر روی ننماید عروس دین ترا

تا هوای نفس تو در راه دین دارد قرار

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی

همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار

النوبة الاولى - قوله تم: «لِلَّذینَ یُؤْلَوْنَ» - ایشانراست که سوگند خوردند

« مِنْ نِسَائِهِمْ » از زنان خویش دور بودن را و باز ایستادن را از رسیدن بایشان ،  
 « تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ » درنگ چهار ماه « فَإِنْ فَأَوْأُ » اگر باز آیند « فَإِنَّ اللَّهَ  
 غَفُورٌ رَحِيمٌ » ۲۲۶ « الله آمرزگارست و بخشاینده .

« وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ » - و اگر عزم کنند طلاق دادن را « فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ  
 عَلِيمٌ » ۲۲۷ « خدای شنوا است سو گندرا و داناست عزیمت را .

« وَالْمُطَلَّاتُ » - زنان طلاق داده « يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ » درنگ کنند.  
 بتن خویش « ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ » سه پاکی « وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ » و نه رواست زنانرا « أَنْ  
 يَكْتُمْنَ » که از بهر شتافتن را به تزویج پنهان دارند « مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ »  
 فرزندی که خدای در رحم ایشان آفرید ، « إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ »  
 اگر با خدای گرونده‌اند و بروز رستاخیز ، « وَبَعُولَتُهُنَّ » و شوهران ایشان « أَحَقُّ  
 بِرِدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ » حق تر اند و سزاوارتر بایشان از شوی دیگر تا عدت بنگذرد ،  
 « إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا » اگر خواهند که آشتی کنند « وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ »  
 و زنانرا بر مردان همچنانست که مردانرا بر زنان از پاك داشتن خویش و خوش داشتن .  
 « بِالْمَعْرُوفِ » بر اندازه توان « وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » و مردان را بر زنان در  
 معاملت يك درجه افزونی است « وَاللَّهُ غَرِيْبٌ حَكِيمٌ » ۲۲۸ « و خدای توانا است دانا .  
 النوبة الثانية - قوله نعم : « لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ » آية ... ایلا از روی لغت مصدر  
 آلی است يقال- الی یولی ایلاء، فهو مول - آلی<sup>۱</sup> وایتلی و تآلی همه یکسانست ولا یأئل  
 اولوا الفضل- از نیست، والیه نام سو گندست قال الشاعر .

قلیل الا لا یا حافظ لیمینه وان بدرت منه الالیه بَرَّتْ

و از روی شرع ایلا آن باشد که مردی سو گند خورد بنامی از نامهای خداوند

عزوجل که باهل خود نرسم و نزدیکی نکنم زیادت از چهارماه چندانك تقدیر کند، اما اگر سوگند بچهارماه خورد یا کم از چهارماه مولى نباشد، و اگر سوگند نه بنام خدا خورد که، بطلاق وعتاق خورد بروزه وبنماز و صدقه که بر خود واجب کند بقول جدید **شافعی** رض مولى باشد. پس چون ایلا درست شد چهارماه مدت تبرص وی باشد، که درین مدت از جهت شرع مطالبتی بروی متوجه نشود. اما اگر درمیانه این مدت پیش از آنك چهارماه برآید بازآید و باهل خویش کند، بر وی جز از کفارت سوگند نیست و این فیثه هر چند که نه در محل خویش است اما چون کسی بود که بروی دینی موجل باشد و پیش از اجل آن دین باز دهد روا بود. و اگر این فیثه نکند تامدت چهار ماه بسرآید و آنکه بی عذری هم نزدیکی نکند، زنها رسد که مطالبت وی کند که باز آیی بطلاق ده. اختلافست علمارا که باز آمدن بسخن است یا بوطی. قومی گفتند، بسخن است گویند با پس آمدم. و درست تر آنست که وطی است. پس اگر باز نیاید زنها رسد که از قاضی درخواست تا ویرا طلاق دهد. و چون باز آمد بعد از مطالبت و نزدیکی کرد، اگر سوگند که خورده بود بنام خدای بود عزوجل کفارت سوگند بروی لازم آید، بدلیل خبر که گفت « من حلف علی یمین فرأی غیرها خیر منها فلیأت الذی هو خیر و لیستکفر عن یمینه » و بقول قدیم **شافعی** کفارت لازم نیاید، لقوله نعم « فَإِنْ فَاوَأَا قَالَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » علق المغفرة بالفیثه فدل علی انه قد استغنی عن الکفارة. و اگر سوگند بطلاق یا عتاق بود به نفس وطی طلاق در افتد، و عتق حاصل شود. و اگر بر طریق نذر سوگند یاد کرده بود چنانك گویند ان وطأتك فلیله علی ان اعتق رقبة او اصوم کذا او اصلی کذا او اصدق بکذا. اینجا بخیر است اگر خواهد بوفاء نذر بازآید و اگر خواهد کفارت سوگند کند. « وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » - این آیت از دو وجه رد است بر اصحاب رأی که گفتند. چون مدت ایلاء چهارماه بسرآید زن از مرد جدا شود بیک طلاق، و حاجت بآن نیست که شوهر را بفیثه یا طلاق مطالبت کند. گوئیم اگر چنان بودی

پس این عزم کردن بر طلاق معنی نداشتی، که وقوع طلاق خود حاصل بودی، و در آیت فائده نماندی، وجه دیگر آنست که گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» - لفظ سماع اقتضاء مسموع کند، و مسموع لفظ طلاقست تا بزبان ننگوید مسموع نباشد.

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ» - الآية... تر بص اینجا عدت است. و قرء بمذهب

شافعی طهر است. و کمینه طهر پانزده روز است، و مهینه آنچ بود که آنرا حدی نیست. در شرع میگویند: والنساء المطلقات یتربصن، بتعریض انفسهن للنکاح ثلثة اطهار. زن دست باز داشته یعنی آن زن که ببلوغ رسید و باشوهر دخول یافت و آبستن نیست درنگ کند در عدت، و باز ایستد از تزویج تا سه پاکی. و عدتها در قرآن پنج است: عدت زن که بحیض نرسید سه ماه است. و عدت زن نو میدشده از حیض همچنان، و ذلك فی قوله نعم «وَاللَّائِي يَأْسَنُ مِنَ الْمَحِضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ» و عدت باروران زنان تا بیارفر و نهادن است و ذلك فی قوله: واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن» اگر هم در آن ساعه که شوی مرد یا طلاق داد بار فرو نهد، هم در ساعه تزویج وی حلال گردد. چهارم عدت شوی مرده چهار ماه و ده روز است. و ذلك فی قوله «وَالَّذِينَ يَتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً». پنجم عدت مطلقات سه پاکی و هو قوله: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ». و زن دست باز داشته که بمرد نرسید خود بروی عدت نیست، و ذلك فی قوله «فما لکم علیهن من عدة تعتدونها» مگر که شوهرش بمیرد که هم چهار ماه و ده روز بنشینند. عموم آیت را که گفت «یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً» و فرق نهاد میان آن زن که بمرد رسید و آنک نرسید، این بیان عدت آزاد زنان است. اما عدت زنان بردگی نیمه عدت آزاد زنانست، مگر در اطهار که عدت ایشان در آن دو طهر است. و در حمل همچون آزاد زنان وضع حمل است. اما ابتداء و انتهاء عدت بآن توان دانست که مرد که زنها طلاق دهد در حال حیض دهد یا در حال طهر. اگر در حال حیض دهد روزگار آن حیض در شمار نیست تا طهر پدید آید، آنکه در عدت شود تا سه طهر بگذرد. چون حیض چهارم آغاز کند عدت بسر آمد. و اگر در حال طهر طلاق دهد، اگر همه یک لحظه باشد آن طهر در شمار باشد.

بعد از آن که دوطهر دیگر بگذرد چون حیض سوم آغاز کند عدت تمام شد. و درین معنی رجوع با زنان باید کرد، که راه معرفت این احوال گفت ایشانست. هر گه که کم از سی و دو روز و دو لحظه نگویند که کم ازین ضرورت نه بندد والله اعلم.

«وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ» الآية... و حلال نیست زنانرا که چیزی

از حیض یا از بارخویش که در شکم دارند پنهان کنند، تا حق رجعت مرد بدان باطل کنند. عکروه گفت: - این چنان باشد که زن در عدت شود چون مرد خواهد که رجعت کند گوید مرا حیض سیم رسید، و عدت بسر آمد و قصد وی بدان ابطال حق مرد باشد از رجعت. آنکه گفت: - «وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» - ای بر جعتن فی ذلک ای فی العدة هم شوهران

ایشان بایشان سزاوارتر اند که رجعت کنند از دیگران، «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» اگر مقصود ایشان در آن رجعت اصلاح باشد نه اضرار. چنانکه قومی میکردند در ابتداء اسلام که زنرا طلاق رجعی میدادند، چون نزدیک آن بود که عدت بسر آید رجعت میکردند، و زنرا با خود میگرفتند باز دیگر باره ویرا طلاق رجعی میدادند، و مقصود ایشان بآن رجعت اضرار و تعذیب ایشان بود نه اصلاح ایشان، مفسران گفتند «وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» در حق مردی آمد از اهل طایف که زن خویش را سه طلاق داد، زن نداشت و مرد ندانست، وزن از بارخویش ویرا آگاهی نداد، پس رب العالمین این آیت فرستاد، و مرد بحکم آیت مراجعت کرد. و این حکم ثابت بود میان ایشان تا هر مرد که بار ویرا طلاق دادی هم شوی، وی سزاوارتر بودی بوی، و حق رجعت ویرا بودی، پس باین آیت دیگر که «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» این منسوخ شد، و احکام طلاق دو گانه و سه گانه آنجا روشن شد - بعوله - جمع بعل است همچون ذکوره و فعوله و عمومه و خؤله. شوهر را بعل گویند وزن را بعله و اشتقاق آن از مباعله است و المباعلة المجامعة.

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ» - الآية... - میگوید حق زنان

بر مردان هم چنانست که حق مردان بر زنان. بر هر دو واجب است که یکدیگر را چندانکه توانند خویشانرا پاک دارند، و خوش دارند، و خوش زندگی کنند، و عشرت و صحبت را

ساخنه باشند . قال ابن عباس رض - اني لاحب ان اتزين للمرأة كما احب ان تتزين لى لان الله نعم يقول « وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ » همانست كه جاى ديگر گفتم :- « عاشروهن بالمعروف » . ومصطفى ع گفت « خيركم خيركم لاهله » . وعن سعيد بن المسيب قال - بلغنى ان رسول الله صلعم قال « ان المرأة المسلم اذا هم بانيان اهلها كتب الله له عشرين حسنة ، ومحامنه عشرين سيئة ، فاذا اخذبيدها كتب الله له اربعين حسنة ومحامنه اربعين سيئة . فاذا قبلها كتب الله له بهاستين حسنة و كفر عنه ستين سيئة ، فاذا اصابها كتب الله له عشرين ومائة حسنة ، ثم اذا قام يغتسل باهى الله نعم به الملائكة ، ويقول انظروا الى عبدى قام فى ليلة باردة يغتسل من الجنابة ، يتغنى رضاء ربه ، اشهدكم انى قدغفرت له » . « وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » - الآية ... ومردان را بر زنان افزونى است . يعنى بما ساقوا من المهر ، وانفقوا من المال . بآنك مهر و نفقت برايشانست ، ايشان را بر زنان افزونى است ، هم بديت كه ديت مردان دوچند ديت زنان است ، وهم بميراث كه مردان را دو بهره است ، و زنان را يك بهره ، وهم بطلاق و رجعت كه در دست مردان است نه در دست زنان ، و هم بامامت و امارت و جهاد كه مردان را است و زنان را نه ، وهم بعقل و دين كه زنان ناقصات عقل و دين اند ، وذلك فى قوله صلعم « ما رأيت من ناقصات عقل و دين اغلبنى لى لب منكن » فقالت امرأة يا رسول الله ما نقصان العقل والدين ؟ قال - اما نقصان العقل فشهادة امرأتين بشهادة رجل فهذا نقصان العقل وتمكث احديكن الليالى لاتصوم وتفطر فى رمضان فهذا من نقصان الدين » .

روى سعيد بن المسيب عن ابن عباس رض فى قول الله عز وجل - « وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » - الآية ... قال - اذا كان يوم القيمة جمع الله تم الفقهاء والعلماء ، فقاموا صفاء ، فيجى رجل متعلق بامرأة وهو يقول - يا رب انت الحكم العدل ! كنت انا وهذه قبل النكاح حرامين ثم صرنا بالنكاح حلالين و كانت لها من اللذة مثل مالى فلما اوجبت لها على الصداق وانت الحكم العدل ؟ فيقول الله نعم وقد اخذت منه مهراً ؟ فتقول نعم فيقول من امرك بهذا ؟ فتؤمى الى الفقهاء فيقول الله جل جلاله

للفقهاء- انتم امرتم هذه ان تأخذ منه مهرآ؟ فيقولون نعم؛ فيقول من اين قلتم؟ فيقولون- يارب انت قلت في كتابك- «وآتوا النساء صدقاتهن نحلة» فيقول الله عز وجل- صدقتم. فيقول الزوج ولم اوجب لها على الصداق وكنا في اللذة سواء؟ فيقول الله جل جلاله- لاني ابحت لك ان تتلذذ بغيرها، وهى معك وحرمت عليها ان تتلذذ بغيرك مادامت معك، فلما ابحت لك وحرمت عليها اردت ان اعطيها ما تساويان، فجعلت لها عليك الصداق. فيقول الزوج ثانياً يا رب فلم اوجب لها على النفقة بعد الصداق؟ فيقول الله جل جلاله- لاني فرضت عليها طاعتك ان لا نعصيك اى وقت اردتها، ولم افرق عليك طاعتها، فلما فرضت عليها واسقطت عنك اردت ان اعطيها ما تساويان، فجعلت لها عليك النفقة بعد الصداق. فيقول الزوج ثالثاً- يارب فلم اوجب على النفقة الولدوا سقطت عنها والولد يبنى وبينها؟ فيقول الله تم- لانك حملت الولد فى ظهرك خفاً و وضعته شهوةً، وحملته ثقلاً و وضعته كرهاً، من هاهنا اسقطت عنها النفقة و اوجب عليك. فيقول الزوج رابعاً- فلم اوجب على نفقة الولد بعد خروجه من الرضاعة وفى الكبر و اسقطت عنها؟ فيقول الله تم- جعلت ذلك غير ابنى عوضتك، فيقول بماذا يارب؟ فيقول اذا مات الولد قسمت ميراثه اثلاثاً: للام الثلث، وللاب الثلثان، ثلث بازاء ثلث الام والثلث الآخر عوضاً عن النفقة. فيقول الزوج خامساً فى كتابك انت قلت «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْكُمْ فِي دَرَجَةٍ» و قد تساوينا فاين درجتى عليها؟ فيقول الله عز وجل. درجتك عليها اني جعلت امرها اليك ان شئت طلقته وان شئت امسكتها، وليس اليها ذلك. ثم يقول الله عز وجل- للفقهاء والعلماء كيف ترون حكمى وقضائى من قضاء قضائكم فى دار الدنيا؟ فيقولون يارب انت الحكم العدل ما رأينا من قضائنا فى دار الدنيا شيئاً من ذلك. وعن ابى سعيد الخدرى رض قال: قال رسول الله صلعم- ان الرجل اذا نظر الى زوجته ونظرت اليه، نظر الله عز وجل اليهما من فوق عرشه نظرة رحمة. فاذا اخذ بكفها واخذت بكفه تناثرت ذنوبهما من خلال اصابهما. فاذا تحللهما كتنفقهما الملائكة من اعالي رؤسهما الى عنان السماء، يستغفرون لهما ويتراحمون عليهما، وكان لهما بكل قبلة وشهوة حسنة امثال جبال قهامة، فاذا دخلا مغتسلهما فاغتسلا خر جامن ذنوبهما كما تخرج الشعرة من العجين، فان هى حملت، كان لها فى ذلك كاجر الصائم المعذب فى سبيل الله عز وجل. فاذا وضعت فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرّة



اعین. قالوا هذا للنساء فما للرجال؟ فقال: - وللرجال عليهن درجة والله عزيز حكيم.

النوبة الثالثة - قوله تم: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ» الآية... از روی

اشارت درین آیات موعظتی بلیغ است ونصیحتی تمام مراعات حقوق حق را جل جلاله، که چون حق خلق را چندین وزن و خطر نهاد که آنرا فرمان جزم فرستاد، و از بگذاشت آن بیم داد، پس حق الله سزاوارتر که نگه دارند، و از بگذاشت آن به بیم باشند. در بعضی اخبار بیاید که فردا در قیامت جوانی را بیارند که حقوق الله ضایع کرده باشد در دنیا، رب العزة بنعت هیبت و عزت باوی خطاب کند- که شرم نداشتی و از خشم و سیامت من نه ترسیدی؟ که حق من ضایع کردی؟ و آنرا تعظیم و شکوه نهادی؟ ندانستی که من ترا در آن تهاون و تغافل می دیدم؟ و کرد تو بر تو می شمردم؟ خذوه الی الهاویه ببرید اورا بدوزخ، که وی سزای آتش است و آتش سزای وی. و عن ابن عباس رض عن النبی قال قال الله عز وجل - «انی لست بناظر فی حق عبدی حتی ینظر عبدی فی حقی» و در صنف است - که الله گفت: «انا اکرم من اکرمنی واهین من هان علیه امری» من اورا گرامی دارم که او مرا گرامی دارد، و اورا خوار کنم که او فرمان من خوار دارد. بنگر این انتقام که از بنده می کشد بحق خود، بآنک حق ویرا بنا بر مسامحت است، و بیشتر آن باشد که در گذارد. اما حقوق مخلوق که در آن هیچ مسامحت نرود انتقام الله لاجرم در آن بیشتر بود، تا بدان حد که گفته اند - اگر کسی را ثواب هفتاد پیغامبر بود، و یک خصم دارد به نیم دانگ که بروی حیف کرده بود، تا آن خصم از وی راضی نشود در بهشت نرود. پس حقوق خلق نگاه باید داشت، و در مراعات آن بجد باید کوشید، خاصه حقوق زنان و هم جفتان که رب العالمین درین آیت نیابت ایشان می دارد، و از شوهران در خواست مراعات ایشان میکند. و مصطفی ع فرمود: «خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهلی» وقال «استوصوا بالنساء خیراً فانهن عوانٌ عندکم لا تملکن لانفسهن شیئاً، واما اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة» - گفت این زنان زبردستان شما اند و امانت خدا اند بنزدیک شما، با ایشان نیکوئی کنید و ایشانرا خیر خواهید، خاصه که پارسا باشند و

شایسته که زن پارسای شایسته سبب آسایش مرد باشد، و یار وی در دین .  
 روزی **عمر خطاب** گفت: یا رسول الله از دنیا چه گیرم و چه برگزینم؟ رسول  
 جواب داد: « لیتخذ احدکم لساناً ذا کراً و قلباً شاکراً و زوجة مؤمنة » گفت -  
 زبانی ذا کراً دلی شاکر و زنی شایسته پارسا . بنگر تازن شایسته را چه منزلت نهاد که  
 قرین ذکر و شکر کرد ! و معلوم است که ذکر زبان و شکر دل نه از دنیا است بلکه  
 حقیقت دین است ، زن پارسا که قرین آن کرد همچنانست . **ابو سلیمان دارانی** از اینجا  
 گفت : جفت شایسته از دنیا نیست که از آخرت است ، یعنی که ترا فارغ دارد تا بکار  
 آخرت پردازی ، و اگر ترا ملالتی در مواظبت عبادت پدید آید که دل در آن کوفته  
 شود و ز عبادت بازمانی ، دیدار و مشاهده وی اُنسی و آسایشی در دل آرد ، که آن قوت  
 باز آید ، و رغبت طاعت بر تو تازه گردد . **امیر المؤمنین علی** علیه السلام از اینجا گفت : -  
 راحت و آسایش یکبارگی از دل باز مگیرید که دل از آن نایبنا شود . رسول خدا ع  
 گاه بودی که در مکاشفات کاری عظیم بروی در آمدی ، که قالب وی طاقت آن نداشتی  
**بعایشه** گفتی : - « کلمینی یا عایشة » باین سخن خواستی که خود را قوتی دهد تا  
 طاقت کشیدن بار و حی دارد ، پس چون ویرا فازین عالم دادندی ، و آن قوت تمام شدی  
 تشنگی آن کار بروی غالب شدی ، گفتی - « ارحنا یا بلال ! » .  
 اندر بن عالم غریبی زان همی گردی ملول تا ارحنا با بلالت گفت باید بر ملا  
 پس روی بنماز آوردی ، و قره العین خود در نماز باز یافتی ، چنانک در خبرست :-  
 « جُعِلَتْ قُرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ » **عایشه** گفت : - از آن پس که روی بنماز آوردی  
 گوئی هرگز ما را نشناخت ، و ما او را نشناختیم ، و بودی که در تجلی جلال چنان  
 مستغرق شدی که گفتی - « لی مع الله وقت لا یسعی غیر ربی » . در عالم تحقیق این گردش را  
 ستر و تجلی خوانند ، اگر نه ستر حق بودی در معارضه جلال تجلی بنده در آن  
 بسوختی ، و با سطوات سلطان حقایق پای نداشتی . و الیه الاشارة بقوله : « لو کشفها  
 لاحرق سبحات وجهه کل شیء ادر که بصره آن مهتر عالم و آن سید مملکت  
 بنی آدم ، که گاه استغفار کردی آن طلب ستر بود ، که مبرد - فان الغفر هو الستر

والاستغفار طلب الغفر. آنکه ستروی این بود که ساعتی با عایشه پرداختی و باوی عیش کردی. از اینجا گفته اند در وصف اولیا: - که اذا تجلّی لهم طاشوا و اذا ستر علیهم رُدّوا الی الحظّ فعاشوا « ابو عبدالله حقیف را گفتند که عبدالرحیم اصطخری چرا با سگ بانان بدشت می شود و قیامی بندد؟ گفت - « یتخفف من ثقل ما علیه گفت ». می خواهد که از بار وجود سبک تر گردد، و دمی برزند؛ و یقرب منه قول القائل:

ارید لانی ذکرها فکانما تمثّل لی لیلی بکل مکان

میگوید - بهانه جویم که ترا فراموش کنم نو دریاد آئی بهانه بگریزد و من خیره فرو مانم.

بیر طریقت گفت: الهی چون از یافت تو سخن گویند از علم خود بگریزم، برزهره خود بترسم، در غفلت آویزم، همواره از سلطان عیان در پرده غیب می آویزم، نه کامم بی لکن خویشتن را در غلطی افکنم تا دمی برزنم.

النبوة الاولى - قوله تم: « اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ » - آن طلاق که از آن آشتی

توان گرفت دواست، « فَاَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ » و پس از آن دو طلاق نگاه داشتن است بچم، « اَوْ تَسْرِیْحُ يَاحَسَانٍ » یا گسیل کردن است بنیکوئی، « وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ » و شمارا حلال نیست « اَنْ تَاْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا » که چیزی از ایشان بازستانید از آن کلّین که ایشانرا داده باشید، « اِلَّا اَنْ یَّعَافَا » مگر که بدانند و ترسند « اِلَّا یَقِیْمَا حُدُودَ اللَّهِ » که ایشانرا باهم بر آورد نخواهد بود، و فرمانهای خدا و شرطهای صحبت بیای نتوانند داشت، « فَاِنْ خِفْتُمْ » اگر بدانید و ترسید « اِلَّا یَقِیْمَا حُدُودَ اللَّهِ » که ایشانرا باهم بر آورد نخواهد بود که حدهای فرمان الله و اندازه آن در معاملات و صحبت بر روزگار بایکدیگر نگاه دارند و بیای دارند « فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیْمَا افْتَدَتْ بِهِ » تنگی نیست بر ایشان درین که زن خویشتن بچیزی از کلّین خویش از شوی باز خرد

« تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا » این اندازه‌ها اند که خدای نهاد از آن در مگذرید  
 « وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ » و هر که از اندازه خدای در گذرد « فَأُولَئِكَ هُمُ  
 الظَّالِمُونَ » ۲۲۹ ایشانند بر خویش ستمکاران .

« فَإِنْ طَلَّقَهَا » - اگر که مرد زنی را طلاق دهد « فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ »  
 آن زن ویرا بزنی حلال نیست پس از آن ، « حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ » تا آنکه  
 که شوئی دیگر کند و آن شوی بوی رسد ، « فَإِنْ طَلَّقَهَا » اگر این شوی دوم ویرا  
 طلاق دهد « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا » تنگی نیست برین زن و بر شوی پیشین ، « أَنْ  
 يَتَرَاجَعَا » که باهم آیند ( به نکاحی بو ) « إِنْ طَلَّأَا » اگر دانند « اِنْ يَتِيمَا حُدُودِ اللَّهِ »  
 که بیای خواهند داشت در معاملات و صحبت و حدها و شرطها آنچه فرمان است از خدای  
 « وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ » و این اندازه‌های خدا اند « يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ » ۲۳۰ پیدای  
 میکند آنرا و درمی آموزد دانایانرا .

« وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ » - و چون زنی را طلاق دهید « فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ » و این زن  
 عدت بکران برد ، « فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ » آن زنی را نگاه دارید ، و بزنی باز آرید  
 بنیکوئی بیجم ، « أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ » یا بگشائید او را و گسیل کنید بنیکوئی  
 و بیجم ، « وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا » و با خود مگیرید اگر بستیز گیرید ایشانرا و  
 بزبان کاری ، « لِتَعْتَدُوا » تا اندازه خشنودی من در گذارید و پای از پسند من فرانهید  
 « وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ » و هر که آن کند « فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ » بر خویشتن بیداد کرد  
 « وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا » و سخنان و دین خدای با فسوس مگیرید ، « وَ أَذْكُرُوا  
 نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ » و یاد کنید نیکوکاری خدای بر خود « وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ » و

آنچه فرورستاد بر شما «مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ» از نامه و دانش راست، «يَعِظُكُمْ بِهِ» که پند میدهد شما را بآن «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و پرهیزید از خشم و عذاب خدای «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» ۲۳۱ و بدانید که خدای بهمه چیزها دانا است از کرد و گفت و نیت خلق.

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» - و چون زنا را طلاق دهید «فَبَلِّغْنَ أَجَلَهُنَّ» چون آن زن را عدت بکران آید «فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ» باز مدارید آن زنا «أَنْ يَمْكِحْنَ آزْوَاجَهُنَّ» که به نکاح باشوی خویش گردد، «إِذَا تَرَأَوْا بَيْنَهُمْ» که این زن و آن مرد ها مدامستان گشتند بیازرسیدن باهم «بِالْمَعْرُوفِ» به نیکوئی و راستی «ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ» این پند است که خدای میدهد «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» آن کس را که گرویده است از شما بخدا و روز رستاخیز «ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ» که چنین کنید شما را بهتر است و هنری تر و پاکتر «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ۲۳۲ و خدای داند و شما ندانید.

النوبة الثانية - قوله تم: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» الآية.... حکم طلاق در روزگار

جاهلیت و درابتداء اسلام پیش از نزول این آیت آن بود که هر آنکس که زن خویش را طلاق دادی اگر یکی و بیشتر طلاق را حصری و حدی نبود، و مرد را حق رجعت بود در روزگار وعده، تا آنکه که زنی آمد بعایشه نالید از شوی خویش، که ویرا طلاق میداد بر دوام، و رجعت میکرد بر سبیل اضرار، و عایشه آن قصه بارسول صلعم بگفت، و در آن حال این آیت آمد و حد طلاق پیدا شد و بسه باز آمد. گفتند یا رسول الله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» و آین الثالثة؟ این دو طلاق است که گفت ذکر سیم کیجاست؟ گفت: «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» این تسریح نام سدیگر

طلاق است. و نامهای طلاق در قرآن سه است: - طلاق و فراق و سراح -: « طَلَّقُوْهُنَّ » و فارقوْهنَّ و سرحوْهنَّ » .

معنی آیت آنست که طلاق که بوی رجعت توان کرد دواست، بعد از آن دو طلاق امساك است با خود گرفتن بلفظ مراجعت، « اَوْ تَسْرِيْعُ بِاِحْسَانٍ » یا گسیل کردن بآنك فرو گذارد تا عدت بسر آید و بینونت حاصل شود، پس چون عدت بسر آمد و بینونت حاصل شد و خواهد که ویرا با خود گیرد بلفظ مراجعت کار بر نیاید. که نکاح تازه باید کرد. اما اگر این دو طلاق گفت و پیش از آنك عدت بسر آید یا نه که بعد از آنك عدت بسر آید و نکاح تازه کند ویرا طلاق سوم دهد بینونت کبری حاصل شود. و تا آن زن بشکاح بشوهری دیگر نرسد بهیچ وجه ویرا با خود نتواند گرفت.

اینست که الله گفت: « فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهٗ » ثم قال « وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا آتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا » جای دیگر بشرح تر گفت: « و ان اردتم استبدال زوج مكن زوج و آیتیم احدیهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً » .

« اَلَا اَنْ يَخَافَا اَلَا يَتَّقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ » - این خوف بمعنی - علم - است، میگوید مگر که بدانند که اندازههای خدای در معاملات و صحبت بیای نتوانند داشت، آنکه روا باشد که زن خویشتن را به کلین خویش از شوی باز خرد، و جدائی جوید. یعقوب و حمزه یخافا بضم یاء خوانند، و درین قراءت خوف بمعنی - ترس - باشد. لابد میگوید مگر شوی زنی را به ترسانند، وزن شوی را. و ترسانیدن آنست که از صحبت ملالت نماید، و از دل و خوی خود نیابت بیرون دهد، اگر چنین بود پس بر زن جناح نیست که کلین بوی بگذاشت، و نه بر مرد که کلین باز گرفت، چون بوجه افتد او باز خریدن بود.

مفسران گفتند: - این آیت در شأن ثابت بن قیس بن شماس الانصاری وزن وی جمیله نام ام حبیبه بنت عبداللہ بن ابی فرود آمد، که شوهر باغی بهر بوی داده بود، و

زن ویرا نخواست و از وی جدائی جست و خویشتن را بآن کاورین از وی باز خرید ، و اول خلعی که در اسلام برفت این بود . فقهاء اسلام گفتند - خلع مکروه است مگر در دو حال : - یکی آنک حدود الله بپای نتوانند داشت ، دیگر آنک کسی سو کند یاد کند بسه طلاق که فلان کار نکند ، و آن کار لابد کردنی باشد ، درین حال خلع مکروه نیست . و خلع آنست که زن را طلاقى بمعوض دهد تا بینونت حاصل شود ، پس آن کار بکنند تا از عهده سو کنند بیرون آید ، آنکه بعقد نکاح زن را با خود گیرد ، و اگر این خلع با اجنبی رود چنانک عوض آن طلاق اجنبی دهد نه زن خویش ، بمذهب شافعی روا باشد .

« فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ » - اگر شوی زن را طلاق سوّم دهد پس ویرا بزنی حلال نیست تا شوی دیگر کند ، و آن شوی بوی رسد رسیدنی که هر دو غسل کنند ، اینست معنی آن خبر که مصطفی ع عایشه بنت عبد الرحمن بن عقیل القرظی را گفت چون خواست که باشوهر نخستین شود و شوهر دومین بوی نرسیده بود گفت صلعم - « لا ، حتی تذوقی عسیلتیه و تذوقی عسیلتک » و حدّا صابت که تحلل بآن حاصل شود « ..... » - و فرق نیست میان آنک شوهر دومین بالغ باشد یا نارسیده ، یا ..... « فَإِنْ طَلَّقَهَا » این شوی دوم است اگر او را طلاق دهد ، یعنی با اختیار نه با کراه ، پس از آنک بیکدیگر رسیده باشند و غسل کرده « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا » تنگنی نیست بر شوهر نخستین و برین زن که بنکاح با یکدیگر شوند ، پس از آنک عدت بداشت از شوهر دومین .

« إِنْ فَلَمَّا أَنْ يُخَيَّمَا حَدُّو دَالَهُ » - قال مجاهد - ای انّ علما ان نکاحهما علی غیر الدّٰسه ، و عنی بالدّٰسه التحلیل . مذهب سفیان و احمد و ابو زاعی و جماعتی آنست که نکاح تحلیل نکاح فاسد است ، و بمذهب شافعی چون در آن شرطی نباشد که مفسد عقد باشد فاسد نیست ، اما مکروه است ، که مصطفی ع گفت - « لعن الله المحلل و المحلل له » و قال صلعم « الا ادلکم علی التیس المستعار ؟ قالوا بلی یا رسول الله ، قال

هوالمحلل والمحلل له

و يقال « ان ظننا ان يقيما حدود الله » ای ان رجوا ان يقيما ما ثبت من حق احد هما على الآخر - ميگويد تنگي نيست براي شان كه به نكاح بايكد يگر شوند اگر اميد دارند كه حق يكد يگر بر خود بشناسند و بجاي آرند ، حق مرد بر زن و حق زن بر مرد : - اما حق مرد بر زن آنست كه - در خانه مرد بنشينند و بي دستوري وي بيرون نيايد و فرا درو بام نشود ، و با همسايگان مخالطت و حديث بسيار نكند ، و از شوي خویش جز نيكوئي باز نگويد ، و بستاخي كه درميان ايشان در عشرت و صحبت بود حكايث نكند ، و در مال وي خيانت نكند ، و اگر از دوستان و آشنايان شوهر يكي بدر سر اي آيد چنان جواب ندهد كه ويرا بشناسد ، و باشوهر با آنچه بود قناعت كند ، و زيادتي نجويد ، و حق وي از آن خویشاوندان فرايش دارد ، و هميشه خود را پاكيزه و آراسته دارد ، چنانك صحبت و عشرت را بشايد ، و خدمتي كه بدست خویش تواند كرد فرو نگذارد ، و باشوهر بجمال خویش فخر نكند ، و بر نيكوئيها كه از وي ديده باشد ناسپاسي نكند ، كه رسول خداي گفت در دوزخ نگرستم بيشترين زنان را ديدم گفتند : يا رسول الله چرا چنين است ؟ گفت از آنك لعنت بسيار كنند ، و باشوهر ناسپاسي كنند . و در خبر است كه اگر سجد جز خدا يرا عز و جل روا بودي زنان را فرمودندي براي شوهر . و عظيم تر آنست كه مصطفى گفت ع :- « حق الزوج على المرأة كحقي عليكم ، فمن ضيع حقي فقد ضيع حق الله ، ومن ضيع حق الله فقد باء بسخط من الله ومأويه جهنم وبئس المصير . »

وقال ابن عمر :- جاءت امرأة الى النبي صلعم فقالت - يا رسول الله ما حق الزوج على المرأة ؟ فقال لا تمنعه نفسها و ان كانت على ظهر قتب ، ولا تصوم يوماً الا باذنه ، الا رمضان ، فان فعلت كان له الاجر والوزر عليها ، ولا تخرج الا باذنه ، فان خرجت لم تقبل لها صلوة ، ولعنيتها ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ، حتى ترجع . « و قال كعب ، اول ما تسئل المرأة يوم القيمة عن صلواتها ، ثم عن حق زوجها » وقال صلعم :- « المرأة اذا صلّت نفسها وصامت شهرها واحصنت فرجها واطاعت بعلها فلتدخل من اي ابواب الجنة شئت » اما حقوق زنان بر مردان : آن است كه مرد با ايشان بخوش خوئي زندگاني كند ،



و ایشانرا نرنجانند، بلکه رنج ایشانرا احتمال کند، و بر محال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کند، که ایشانرا از ضعف و عورت آفریده اند، و هیچ کس از زنان چنان احتمال نیکردی که رسول خدا، تا آن حد که زنی دست بر سینه وی زد بخشم، مادر آن زن باوی درشتی کرد، رسول خدا گفت: بگذار که ایشان بیشتر ازین کنند و من فروگذارم. عمر خطاب با درشتی وی در کارها میگوید: - مرد باید که با اهل خویش چنان زید که با کودکان، و با درجه عقل ایشان آید، و با ایشان مزاح و طیت کند، و گرفته نباشد امامزاح و طیت بآن حد نرساند که هیبت و سیاست مرد به جملگی بیفتد، و مستحراشان شود، که رب العزّة گفت: «الرجال قوَّامون على النساء» - پس باید که مرد مستولی باشد بر زن نه زن بر مرد.

و در خبر است که «نعمس عبدالزوجة» نگونسارست آن مرد که بنده زنست، و از حقوق زنان آنست: - که مرد نفقه کند برایشان بمعروف، نه تنگ فرا گیرد و نه اسراف کند، و اعتقاد کند که ثواب آن نفقه بیشتر از ثواب صدقه است. مصطفی گفت: يك دينار که مردی در غزا هزینه کند، و يك دينار که بنده را بدان آزاد کند، و يك دينار که بدرویشی دهد، و يك دينار که بر عیال خود نفقه کند، فاضلتر و نیکوتر و در ثواب تمامتر آنست که بر عیال خود نفقه کرد، و مرد باید که با اهل خویش طعام با هم خورد، که در اثر می آید که خدای و فریشتگان درود دهند بر اهل یتیمی که طعام بهم خورند و تمامتر شفقتی آنست که آنچه بر عیال نفقه کند از حلال بدست آرد، که هیچ جنایت و جفا صعبتر از آن نیست که ایشانرا بحرام پرورد، و آنچه داند که زنانرا به کار باید از علم دین در کار نماز و طهارت و حیض ایشانرا در آموزد، و اگر در آن تقصیر کند مرد عاصی شود، که الله گفت: «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» و اگر دوزن دارد یا بیشتر میان ایشان راستی کند در عطا و در نواخت، و آنچه در اختیار وی آید، که در خبر است: «من كانت له امرأتان فمال إلى احدهما جاء يوم القيمة وشقه مائل» و در جمله حقوق زنان بر مردان آنست: - که زن معاذ پرسید از مصطفی صلح، گفت: یا رسول الله ما حق الزوجة علی زوجها؟ قال ان لا يضرب وجهها، ولا یقبحها، وان یطعمها

مما يأكل، ويلبسها مما يلبس، ولا يهجرها « و روی آن رجلاً جاء الى عمر رض يشكو زوجته، فلما بلغ بابہ سمع امرأته - ام کلثوم - تطاولت عليه، فقال الرجل انی أريد ان اشكوا اليه وله من البلوى مالی، فرجع. فدعاه عمر فقال انی اردت ان اشكوا اليك زوجتي فلما سمعت من زوجتك ما سمعت رجعت. فقال عمر انی أتجاوز عنها لحقوقها علی، اولها انّها تستر بينی وبين النار، فيسكن قلبي بها عن النار. والثاني - انّها خازنة لي اذا خرجت من منزلي تكون حافظة لمالی، والثالث انها قصارة لي تغسل ثيابي. والرابع ظئر لولدي. والخامس انها خبّازة طبّاخة. فقال الرجل - ان لي مثل ذلك فاتجاوز عنها ».

قوله: « وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيَقْنَ أَجَلَهُنَّ » الآية... ای قاربن بلوغ اجلهن؛ و اشرفن علی ان یین بانقضاء العدة، « فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ » میگوید - چون طلاق دهید زنانرا، و نزدیک آن باشد که عدت بسر آید ایشانرا، مراجعت کنید. و مراجعت بمذهب شافعی بقول است نه بفعل، و اشهاد در آن شرط نیست اما مستحب است، و حاجت برضاء زن نیست، و لفظ صریح در رجعت آن است، که گویند: « راجعتها » یا گویند: « رد دتها » اگر گوید « امسکتها » یا گوید زوجتها « یا نکحتمها » بیک وجه درست باشد. و هر که زن را پیش از دخول طلاق دهد یا بعد از دخول طلاق دهد بعوض؛ ویرا حق رجعت نبود، و بینونت حاصل شود، و کسی که حدود الله در نکاح و در صحبت نگه نتواند داشت، و شرائط آن بجای نتواند آورد، اولی تر آن باشد که مراجعت نکند و بگذارد ثاعدت بسر آید. وزن مالک نفس خویش گردد: چنانک رب العزة گفت: « أَوْسِرْ حَوْهْنُ بِمَعْرُوفٍ ».

پس گفت « وَلَا تَمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا » این خطاب بآن کس است که خواهد که زن خود را نه نگه دارد بعدل، و نه بگشاید تا از وی بدل گیرد، ویرا طلاق میدهد، چون عدت بکران رسد که این زن بر کار خود پادشاه خواهد گشت ویرا با خود آرد،

و باز طلاق دهد تا عدت نو فرا سر وی نشاند. گویند **ثابت بن یسار الانصاری** چنین می‌کرد بازن خویش و آیت در شأن وی آمد، و او را تهدید کردند، و از آن باز زدند، هم بکتاب و هم بسنت: کتاب اینست که گفت: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضُرَّارًا لِّتَعْتَدُوا». و سنت آنست که **مصطفیٰ ع** گفت: «ملعونٌ مَنْ ضار مسلماً او ما کره» آنکه در تهدید بیفزود و گفت: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» برخویشتن بیداد کرد آنکس که مسلمانان را زیانکار کرد یا با مسلمانان ستیز برد. و فی الخبر «لَا ضَرَّ وَلَا ضَرَارَ فِي الْإِسْلَامِ».

«وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» - دین خدا و شریعت **مصطفیٰ** با فسوس نگیرید، و بتعظیم فرا پیش آن شید، این آیت بآن آمد که قومی کار طلاق و عتاق و نکاح را سست فرا می‌گرفتند، بزبان می‌گفتند پس از آن باز می‌آمدند، و بر بازی می‌گرفتند: رب العزة گفت: چنین نکنید که حدیث شرع بازی نیست، و کار دین مجازی نیست. **مصطفیٰ ص** این آیت برخواند، و گفت: «مَنْ طَلَّقَ أَوْ حَرَّرَ أَوْ نَكَحَ أَوْ انْكَحَ فَزَعَمَ أَنَّهُ لَاعِبٌ فَهُوَ جِدٌّ» و روی انه قال: «خَمْسٌ جِدٌّ هُنَّ جِدٌّ وَ هَزُؤٌ لهنَّ جِدٌّ: الطلاق والعتاق والنكاح والرجعة والنذر.»

«وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» - بالایمان و احفظوا «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ» **فی القرآن** من المواعظ والحدود والاحکام «يَعِظُكُمْ بِهِ» ای **بالقرآن** عن الضرر فی الطلاق. «وَاتَّقُوا اللَّهَ» فلا تعصوه فیهن. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» من اعمالکم «علیم» فیجایزکم بها. اگر کسی گوید کتاب و حکمت هم از نعمت خدای است بر بندگان، مهینه نعمتهاست، چون بر عموم ذکر نعمت رفت افراد کتاب و حکمت چه معنی دارد؟ جواب آنست: که نعمت در تعارف مردم مال فراوان است، و جاه، و تن درستی، و زینت دنیا، و جز دانا یان و زیر کان ندانند که

کتاب و حکمت نعمت مهینه است، پس آنچه باز گفت ارشاد ایشانرا باز گفت که ندانستند. وجهی دیگر گفته اند: که تفضیل و تخصیص کتاب و حکمت را باز گفت، و بیان شرف آنرا در میان نعمتهای دیگر، چنانکه جای دیگر ملائکه را بر عموم یاد کرد آنکه دیگر باره جبرئیل و میکائیل را بذکر مخصوص کرد، تفضیل ایشانرا بر فرشتهگان دیگر.

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ» الایه .... این آیت در شأن معقل بن یسار المزنی آمد خواهر خود را بمردی داد آن مرد ویرا دست بازداشت، زن در عادت شد، داماد پشیمان گشت، ویرا بازخواست، معقل گفت: «اقررت عینک بکری بیتی فطلقتها» چشم ترا روشن کردم بخواهرگرامی خویش آنکه ویرا طلاق دادی، ثم جئت تستر جمعها، بعد از آن آمدی و ویرا می باز خواهی! والله لارجعت الیک ابدأ. بخدا که هرگز با تو نیاید، این آیت آمد مصطفی ص بر معقل خواند. معقل گفت - رغم انف معقل لامرالله ورسوله، و زوجها منه و کفر عن یمینه. عضل - منع - باشد، والداء العضال هو الداء المنیع علی المتطبب.

«إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» - یعنی اذا ترا ضیا بینهما، که این زن و این مرد هر دو رضا دادند بیاز رسیدن باهم «بالمعروف»، بنکاحی حلال و مهری جایز، و پذیرفتند که بایکدیگر باقتصاد تر روند، و بچم تر و نیکوتر، شما که قیام نیدایشانرا باز مدارید، که به نکاح باز شوی خویش میگردند.

«ذَلِكَ يُعْظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» الایه .... این نهی عضل که کردیم و راه که نمودیم پندی است که خدا می دهد گرویدگانرا بخدای و روز رستاخیز. «ذَلِكُمْ أَزْكِي لَكُمْ وَ أَطْهَرُ» این شما را نزدیکتر و سزاوارتر، اورا که یکدیگر را دیده باشند و پشیمانی چشیده، از شوی نو که نادیده

و ناشناخته و نا آزموده، « و أَطْهَرُ » و دلها پاکتر بود، از آنک مرد از زن حرام می اندیشد به پشیمانی، و زن بدل از شوهر حرام می اندیشد به پشیمانی، « أَطْهَرُ » اینجا بمعنی همانست که در سوره الاحزاب گفت: « ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ » و هر دو طهارت است از ریب و دنس، و آنجا که گفت « هُوَ لَا يَبْنَانِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ » یعنی: احلّ لكم من نکاح الرجال از وجکموهنّ، و در قرآن وجوه طهارت فراوان است، و بجای خویش شرح آن گفته شود ان شاء الله.

« وَاللَّهُ يَعْلَمُ » و الله میداند، که آن زن رجعت را خواهاست و شوی ویرا خواها، « وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » و شما که اولیائید و عضل می کنید و زنها از رجعت باز می دارید نمیدانید. این آیت دلیل شافعی است که گفت: نکاح بی ولی درست نباشد، که اگر بودی این خطاب تزویج و نهی عضل با وی نرفتی، و در آن فایده نبود، که زن بر کار خود پادشا بودی. بدل علیه ما روی عن النبی صلعم انه قال :- « لا نکاح الا بولی مرشد و شاهدی عدل » و قال صلعم: « ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل » فان مسّها فلها المهر بما استحل من فرجها، فان اشتجر و افال سلطان ولی من لا ولی له.

النوبة الثالثة - قوله تم: « الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ » الآية... ندب الی تفريق الطلاق لئلا يتنازع الی اتمام الفراق، تفريق طلاق از آن مندوب است که حقیقت فراق مکروه است. هر چند که طلاق در شرع مباح است خدای دشمن دارد که سبب فراق است، و بریدن اسباب الفت و وصال است. رسول خدا گفت « ابغض المباحات الی الطلاق » و عزت قرآن ثنا میکند بر قومی که پیوندها نبرند و فراق نجویند و گفت - « والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم » و در ملکوت اعلی فریشتگانی آفریده یک نیمه ایشان برف است و یک نیمه آتش، و بقدرت خود این هر دو ضد درهم ساخته و برجای بداشته، و تسبیح ایشان اینست که: « سبحان من یؤلف بین النار و الثلج، ألف یا رب بین قلوب المؤمنین من عبادک ».

**پیر صوفیان** گفت: - در بیابان میرفتم شخصی را دیدم مُنکر، آبی در پیش وی ایستاده، و از آن آب نبات برآمده، گفتم تو کیستی؟ گفت من ابوهره ام، گفتم این چه آبست؟ گفت اشک چشم من است، و این سبزهها و نبات از آب چشم من برآمده، گفتم چرا می گرئی؟ گفت: ایکی فی ایام الفراق لایام الوصال. مهجورانرا دندنه وصال در ایام فراق روح دل باشد، بگذارد تا بر خود بگریسم که از من زارترس بجهان کس نیست.

گفتم چو دلم با تو فرین خواهد بود      مستوجب شکر و آفرین خواهد بود  
بالله که گمان نبردم ای جان جهان      کاغذ مرا فلذک این خواهد بود  
حسن بن علی علیهما السلام زنی داشت طلاق داد، او را، پس چهل هزار درم مهر آن زن بود بوی فرستاد تا دلش خونی شود، زن آن مال، پیش نهاد و گریستن در گرفت گفت:

مناعٌ قلیلٌ من حبیبٍ مفارِقٍ

مرا خواسته جهان چه بکاست      انارم تهی از یارست! و دوست از من بیزار است!

کسی کش مارنیشی بر جگر زد      و را نریساق سازد نسبی طبر زد  
گویند - این سخن با حسن بن علی افتاد، دیوی اثر کرد، و او را مراجعت کرد.  
در آثار بیانند که **امیر المؤمنین** علی علیه السلام روزی بزیارت بیرون رفت بر سر گور **فاطمه**، میگریست میگفت:

مالی وقتُ علی القبور مسلماً      قبر الحبيب فسلم یرد جوابی  
فهمت هائف:

قال الحبيب و کیف لی بجوابکم      و انارم بن جنسادل و شراب  
اکل الترابُ مناسنی فنیستکم      و حجبتُ عن اعلی و عن اصحابی  
فعلیکم منی السلام تقطعت      منی و منسکم وصاله الاحباب

گفت: - چه بودست؟ و دوست را چه دیدمست؟ که سلام میکنم و می پرسم و جواب نمیدهد؟ هائقی آراز داد. که دوستات میباید: چون جواب دهم، که مهر

مرگ برده‌نم نهاده، در میان سنگ و خاك تنها بمانده، از خویش و پیوند بازمانده، از من بتو درود باد. آن نظام دوستی و پیوستگی امروز میان ما از هم فرو ریختست. وفادهٔ آن از هم بگسستست.

علی ع از سر آن رجوری برخاست و میرفت و این بیت میگفت:

لكل اجتماع من خلیلین فرقةٌ      و كل الذی دون الفراقِ قلیلٌ  
و ان افتقادی واحداً بعد واحدٍ      دلیلٌ علی ان لا یدومُ خلیلٌ  
چون درد فراق در جهان چیست، بگو      عاجز ز فراق نا شده کیست، بگو؟  
گویند مرا که در فراقش مگری      آن کیست که از فراق نگریست، بگو؟

مالك دینار برادری داشت نام وی **ملكان**، از دنیا بیرون شد. **مالك** بر سر خاك وی نشست و میگفت: **یا ملكان**، لا تقر عینی حتی اعلم این صرت، ولا اعلم ذلك مادمت حیاً، آنکه بسیار بگریست، او را گفتند: ای مالك بمرگ وی چندین می‌بگری؟ گفت نه بآن می‌گیرم که از دنیا بیرون شد، یا بآنك امروز از وی باز ماندم، بآن می‌گیرم که اگر فردا برستخیز از وی باز مانم، و او را نه بینم، این خود تحسر فوات دیدار مخلوق است، یا تحسر فوات دیدار خالق خود کرا بود؟ و چون بود؟ گویند که فرع اکبر در قیامت داغ حسرت فرقت بود، که بر سر دوراه بر جان قوه می‌نهند، و ایشانرا از دوستان و برادران باز برند، این آسان ترست و درد آن کمتر، صعب تر آنست که اگر داغ فرقت الله بر جان مانهند و از راه سعادت بگردانند:

این همه آسان و خوار است آه اگر گوید که رو

کز تو بیزاریم ما و بار تو عصیان شده

گویند - فردا در انجمن قیامت یکی را بیارند، ازین شوریده روزگاری، بدعهدی، فرمان درآید که او را بدوزخ برید، که داغ مهجوری دارد، چون بکنارهٔ دوزخ رسد دست فراز کند، و دیدهٔ خود بر کشد، بیندازد، گویند این چیست که کردی؟ گوید:

ما را ز برای یار بد دیده بکار      اکنون چکنم بدیده بی دیدن یار  
لما تیقنت اُنسی لست ابصر کم      غمضت عینی فلم انظر الی احدٍ

روز و شب و گاه و بیه که آن ماه سما يك دم زدن از برم نمی بود جدا ،  
 پرسید کسی نشان ما زو عمدا گفتا چه کسست ؟ اوز کجا ماز کجا ؟  
 پیر بزرگ بسیار گفتی : - دل رفت و دوست رفت ، ندانم که از پس دوست روم  
 یا از پس دل ؟ ؟

حشاشة نفس و دّعت يوم و دّعوا فلم ادر ای الظاعنین اشیع  
 فردا برود هر دو گرامی بدرست بدروود کرا کنیم ندانم ز نخست ؟  
 گفتا - بسرّ ندا آمد که از پس دوست شو ، که عاشق را دل از بهر یافت وصال  
 دوست باید ، چون دوست نبود دل را چه کند .  
 چون وصال یار نبود گو دل و جانم مباح

چون شه و فرزین نمائد خاک بر سر فیل را  
 النوبة الاولى - قوله تم : « وَالْوَالِدَاتُ » - زاینده گان مادران « يُرْفِعْنَ  
 أَوْلَادَهُنَّ » شیر دهند فرزندان خود را « حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ » دو سال تمام ، « لِيَمْنُ  
 أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَةَ » آنکس را که خواهد که شیر دادن فرزند تمام کند « وَ عَلَيَّ  
 الْمَوْلُودُ لَهُ » و برین پدرست که فرزند او را زادند « رِزْقُهُنَّ » روزی این زنان که  
 فرزند زادند ، « وَ كَسَوْتُهُنَّ » و جامه ایشان « بِالْمَعْرُوفِ » بانصاف و بر اقتصاد ،  
 « لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا » بر نه نهند بفرمان بر هیچ تن مگر توان آن ،  
 « لَا تُضَارُّوْا الْوَلَدَ بِوَلَدِهِا » مبادا که ستیز کناد و بر فرزند خویش گزند آراد هیچ  
 مادر ، « وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ » و مبادا که ستیز کناد و گزند نمایاد هیچ پدر بطفل  
 خویش ، « وَ عَلَيَّ الْوَارِثُ مِثْلُ ذَٰلِكَ » و بر قیم است از فرمان و حکم در کار طفل  
 همین که بر پدر و مادر است ، « فَإِنْ أَرَادَ فِصَالًا » پس اگر خواهند از شیر باز  
 کردن « عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا » از همداستانی دل هر دو ، « وَ تَشَاوُرٍ » و باز گفتن



هر دو با یکدیگر، « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا » بریشان تنگی نیست در دایه گرفتن  
 « وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ » و اگر خواهید که دایه گیرید شیردادن  
 فرزندان را « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ » بر شما تنگی نیست « إِذَا سَأَلْتُمُ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ »  
 که مزد دایه که پذیرفته بودید شیردادن را بسپردید با انصاف و بچم « وَاتَّقُوا اللَّهَ »  
 و به پرهیزید از خشم و عذاب خدای « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ »<sup>۲۳۳</sup>  
 و بدانید که خدای با آنچه میکنید بیناست و دانا.

« وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْكُمْ » - و ایشان که بمیرند از شما « وَيَتَذَرُونَ أَزْوَاجًا »  
 و زنان گذارند « يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ » درنگ کنند به تن خویش « أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ »  
 و عَشْرًا « چهار ماه و ده روز » فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ « پس چون پایان عدت خویش  
 رسند. « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ » نیست بر شما تنگی « فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ »  
 در آنچه کنند در تن خویش از شوی کردن « بِالْمَعْرُوفِ » بدو گواه و ولی « وَاللَّهُ  
 بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ »<sup>۲۳۴</sup> و خدای با آنچه شما میکنید داناست و از نهان آگاه.

« وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ » - و نیست بر شما تنگی « فِيمَا عَرَّضْتُمْ » به در آنچه  
 بتعرض سخن سر بسته گوئید، « مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ » از خواستائی (۱) زنان « أَوْ  
 أَكْذَبْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ » یا نهان در دل میدارید سگالش خواستائی، « عَالِمُ اللَّهِ  
 أَنْكُمْ سَتَذْكُرُوهُنَّ » میداند الله که شما بایست و سگالش خواستائی زنان معتمد  
 در دل میدارید، « وَلَٰكِنْ لَا تُؤَاخِذُوهُنَّ سِرًّا » لکن سخن گشاده بزبان در عدت  
 ایشانرا وعده خواستایی مدهید، « إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا » مگر که بگوئید

(۱) کذا فی نسخه ج، و خوازائی فی نسخه الف و خواستاری، فی نسخه د

گفتی نیکو و سخنی بچم، « وَلَا تَعْرُزُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ » و با آن زن سخن روشن و وعده درست بستن نکاح را، و بند تزویج را مگوئید، و وعده منهد، « حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ » تا آنکه که بمدت آن زن بکران آید، « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ » و بدانید که الله میداند آنچه در دلهای شما است، « فَأَحْذَرُوهُ » حذر کنید از او و از آگاهی او « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ »<sup>۲۳۰</sup> و بدانید که الله آمرزگار است و بردبار.

« لِأُجْنَحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ » - نیست بر شما تنگی اگر زن را طلاق دهید « مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ » تا آنکه که ایشانرا نپاسیده بید، « أَوْ تَقْرُضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً » یا آن زن را کلین مستی و مقدر بر خویشتن فریضه نکرده بید، « وَ مَتَّعُوهُنَّ » و ایشان را چیزی دهید و تهی گسیل مکنید، « عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ » بر مرد توانگر باندازه توان وی « وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ » و بر مرد درویش باندازه توان وی، « مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ » چیزی فرا دست آن زن، چیزی بچم که از آن بر دهنده زور نیاید، و آن زن را از آن ننگ ناید، « حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ »<sup>۲۳۱</sup> این را سزای نهادیم بر نیکوکاران.

« وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ » - و اگر آن زن را طلاق دهید « مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ » پیش از آن که بآن زن رسیده باشید، « وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً » و آن زن را کلین نامزد کرده باشید « فَنُصِفُ مَا فَرَضْتُمْ » واجب بر شما نیمی است از آن کلین که نامزد کرده باشید، « إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ » مگر که آن زن و ولی وی آب نیمه فرا گذارند و ببخشند، « أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ » یا این شوی باز گرفتن نیمه کلین فرا گذارد و کلین بتمامی فرا دهد « وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى » و اگر

فرا گذارید نزدیکتر است به پرهیز گاری ، « وَلَا تَمْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ » و فراموش  
 نکنید در میان خویش بفضل و نیکوکاری رفتن « إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۲۳۷ »  
 که خدای بآنچه شما میکنید بینا است .

النوبة الثانية - قوله تم : « وَالْوَالِدَاتُ » الآية ... زنان مطلقات را میگوید  
 که فرقت افتد میان ایشان و شوهران و طفل در میان ، اگر بعد از طلاق زایند و گر  
 پیش از آن ، بر مادران است که شیر دهند آن فرزندان را ، چنانکه الله گفت : « يُرْضِعَنَّ  
 أَوْلَادَهُنَّ » هر چند بلفظ خبر گفت ، معنی امرست - امر استحباب نه امر ایجاب .  
 میگوید - تا شیر دهند مادران فرزندان خود را ، که ایشان بآن سزاوارتر و حق تر ، آنکه  
 حق رضاع و مدت آن پدید کرد و گفت : « حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ » دو سال تمام شیر که  
 درین دو سال دهند ، حکم رضاع از تحریم و حریمت واجب کند ، و اگر بعد ازین دو سال  
 شیر دهند شیر دهد حکم رضاع بآن ثابت نشود ، ابن عباس گفت - « لارضاع الا ما كان  
 فی الحولين » و روی یحیی بن سعید : « أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِأَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ : إِنِّي مَصَصْتُ  
 مِنْ نَدَى امْرَأَتِي لَبَنًا فَذَهَبَ فِي بَطْنِي فَقَالَ أَبُو مُوسَى : - لَا رَاها إِلَّا قَدْ حَرَّمَتْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ  
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ : انْظُرْ مَا يُقْتَى بِهِ الرَّجُل . فَقَالَ أَبُو مُوسَى فَمَا تَقُولُ أَنْتَ ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ -  
 « لَارْضَاعِ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْحَوْلَيْنِ » قَالَ أَبُو مُوسَى - لَا تَسْأَلُوا عَنْ شَيْءٍ مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ  
 بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ . » هر چند که مدت دو سال مقید کرد ، اما فریضه نیست ، اگر بیفزایند  
 در آن یا بکاهند رواست . لکن سر این تفسید آنست تا معلوم شود که شیر دادن در جمله این  
 مدت حکم تحریم و حریمت را واجب کند ، و بعد از دو سال نکند و بمذهب مالک  
 تا دو سال و یکماه بگذرد مدت رضاع و ثبوت تحریم برجاست ، و بمذهب ابو حنیفه  
 تا دو سال و شش ماه .

« وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ » الایه ... - نگفت « عَلَى الْآبِ » از بهر آنکه سر آیت  
 « وَالْوَالِدَاتُ » بود نه امهات ، چون « وَالذَّاتُ » بود « مَوْلُودٌ لَهُ » نیکوتر و

لطیف تر بود. میگوید - دایگی بر مادرست نفقه بر پدر، یعنی نفقه این زن که فرزند زاده‌هاست که مصطفی ص گفت در بعضی اخبار: «وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» - معروف آنست که بانصاف باشد و بیچم، در خوردن و برتوان وی، «عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ» هر کس را چندان بر نهند که برتابد.

چنانک گفت: «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» - بر مرد توانگر دو مد از طعام و یک دست لباس نفیس در خوردی، و بر درویش یک مد و یک دست لباس کم قیمت، چنانک لایق حال وی باشد. و بر میانه یک مد و نیم و دستی لباس میانه. این هم چنانست که آنجا گفت: «لَيَنْفَقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلَيَنْفَقْ بِمَا آتَاهُ اللَّهُ».

«لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِهِ» لَا تُضَارُّ - بفتحراء قراءت نافع است و شامی و کوفی، از ضرار است و ضرار ستیز بود. میگوید - مبادا که ستیز کناد و بر فرزند خویش گزند آرد هیچ مادر بآن که ویرا باید ردها در خصومت فراق، تا بر فرزند رنج نهاد، «لَا تُضَارُّ» بضمراء قراءت همگی است و قراء بصره و قنیه از کسائی در لفظ مستقبل است. بمعنی نهی، میگوید - ستیز نکنند و گزند نکنند هیچ مادر بر فرزند خویش، که ویرا شیر خواره باید دهد، «وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ يُولَدُ» و مبادا که ستیز کناد و رنج نهاد هیچ پدر بر طفل خویش، بآنک در وقت خصومت او را از مادر باز گیرد و فرا دایه دهد، بستیز با مادر بر فرزند گزند افکند. «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» میگوید بر قیم، همانست در کار طفل که بر پدر و مادر. وارث نام برد بجای قیم، از بهر آنک ورثه و اهل بیت قیمی کنند، یا قیمی فرا کنند، یا از سلطان قیم خواهند. میگوید - اگر چنانست که پدر طفل بمرده است، این قیم با مادر طفل ستیزه و بدرائی نکند، و دایه گیرد، بر طفل ستم نکند، و شفقت مادر از وی دریغ ندارد.

قال ابن سیرین - اتى عبد الله بن عتبة في رضاع صبي يتيما، ومعه وليه فجعل

رضاعه في ماله وقال لوارثه: لو لم يكن له مالٌ لجعلنا رضاعه في مالك، ألا ترى الله عز وجل يقول: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» قال الضحاك: - ان مات ابو الصبي، وللصبي مالٌ اخذ رضاعه من ماله وان لم يكن له مال اخذ من العصبه فان لم تكن للعصبه مالٌ، اجبرت أمه عليه.

«فَإِنْ أَرَادَ افْصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا» - فصال و فصل - از شیر باز کردن است: فصل يفصل فصلاً وفصلاً - میگوید: اگر پدر و مادر خواهند که آن طفل را پیش از تمامی دو سال از شیر باز کنند، و هر دو بدان رضادهند، و بصواب دید و مشاورت یکدیگر کنند، ایشانرا رسد که چنین کنند، و برایشان تنگی نیست. ابن عباس گفت - اگر فرزند شش ماهه در وجود آید دو سال تمام که بیست و چهار ماه باشد ویرا شیر دهند، و اگر هفت ماهه بود بیست و سه ماه شیر دهند، و اگر نه ماهه بود بیست و یکماه تاحمله و فصال سی ماه باشد: چنانکه رب العالمین گفت «و حمله و فصاله ثلثون شهراً».

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ» الآية... «إِنْ أَرَدْتُمْ» گفت «وان احتجتهم» نگفت تاجائز باشد دایه گرفتن بی حاجت و ضرورت. میگوید - اگر مادر شیر ندهد که عذری دارد یا عذری ندارد، و فراغت ویرا دایه گیرند، بهر حال بر شما تنگی نیست که دایه گیرید. «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» که مزد دایه بدهید و نیکو داشت وی بجای آرید چندانکه درخور توان فرزند بود و برحد منزلت او.

«وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» الآية... میگوید ایشان که بمیرند از شما زنان گذارند، بر زنان است که درخانه شوهر چهار ماه و ده روز درنگ کنند عدت را، چنانکه درخبر است قال رسول الله صلعم لامرأة مات زوجها: «اعتدى في البيت الذي اتاك فيه وفاة زوجها حتى يبلغ الكتاب أجله، أربعة اشهر وعشراً» و در آن عدت بیرون نیابند مگر ضرورت را

و زینتها بگذارند، جامه رنگین و پیرایه نبوشند، و بوی خوش بکارندارند، و خضاب نکنند و سرمه در چشم نکنند. قال رسول الله صلعم. « المتوفى عنها زوجها لا یلبس المعصر من الثیاب، ولا الممشق، ولا الحلی، ولا تختضب، ولا تکتحل » الثوب الممشق الذی یصبغ بالمشق، وهو طین احمر. وروت ام حبیبة ان رسول الله صلعم قال: « لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلاث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرأ. قال سعید بن المسیب - « الحکمة فی هذه المدة ان فیها ینفخ الروح فی الولد. » گفته اند: - چون فرزند پسر باشد بعد از سه ماه روح در وی شود و در حرکت آید، و چون دختر بود بچهار ماه در حرکت آید، پس ده روز دیگر در علت بر سر گرفتند استظهار را.

« وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْ مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ » - تعریض در سخن آن باشد که سر بسته گوئی، و نبوشنده را بی تصریح بر سر کار داری، و تفهیم کنی. و خطبة - بکسر خاء زن خواستن است، و بضم خاء سخنی باشد که آنرا اول و آخر بود که در پیش مراد نهی، هر مراد که باشد و هر حاجت که افتد. و اکنان آنست که در دل چیزی پنهان میدادی، « ما تکن صدورهم » از آنست، يقال: اکننت فی قلبی و کننت فی العیبة والوعاء و الکم، و ما اشبهافهو ممکنون، میگوید تنگی نیست بر شما که مردانید زنان را در حال عدت بسخن سر بسته خوازائی کنید، چنانکه گوئید توازشوی در نمائی، دیگری بابی، خدای عزوجل کلا تو بسازد، تو شایسته و پسندیده چون عدت بر آید مرا خبر کن، مرا بتو حاجت است، مرا در زن خواستن رغبت است، و آنچه بدین ماند.

« عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَمَذُكُرُو نَهْن » ای بالتزویج بالمشافهة « وَلَیْکن لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا » قال الکاتبی معناه - لا تصفوا انفسکم لهن بکثرة الجماع، و السر علی هذا القول نفس الجماع، و به یقول الاعشی.

الازعمت بسباسة الیوم اننی کبرت وان لا یشهد السرا مثالی  
و قال زید بن اسلم « لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا » - ای، لا تنکحوهن ثم تمسکها حتی

اذا حَلَّتْ اَظْهَرْتَ ذَلِكَ وادخلتها ، باین قول - سر - نکاح است؛ میگوید - نکاح ایشان میکنند بیوشیدگی در حال عدت، تا بعد از عدت اظهار آن کنید، پس استئنا کرد گفت:

«إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا» - ای تعریضاً بالخطبة دون التصريح.

«وَلَا تَعْزِمُوا عَقْدَةً» - ای - لا تعزموا علی عقد النکاح - يقول - لا تنكحوهن حتی تنقضی عدتهن - میگوید تا در عدت باشند، ایشانرا بزنی نخواهید، چون عدت بسر آمد ایشانرا بزنی بخواید و بیوه فرو مگذارید. در خبر است که زن بیوه را چون کفو پدید آمد بشوی دهید و در آن تقصیر نکنید و کار وی در تأخیر میفکنید. همانست که رب العالمین گفت - «فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكَحَهُنَّ ازواجهن». جای دیگر گفت «وَانْكَحُوا الْاِيَامَى مِنْكُمْ».

### فصل فی الترغیب فی النکاح

ابو هریره رضی قال قال رسول الله صلعم - «اذا تزوج احدكم عجب شیطانہ یا ویله، عصم ابن آدم منی بثلاثی دینه» رسول گفت صلعم: - چون یکی از شما زن خواهد، شیطان وی بفریاد آید، گوید - ای وای بر من که پسر آدم را از وسوسه من نگاه داشتند و باین زن که خواست دوسیک دین او را مسلم شد. همانست که در خبری دیگر گفت «من تزوج، فقد حصن ثلاثی دینه، فلیتق الله فی الثلث الباقی» وچنانکه سلامت و عصمت دین در نکاح بست، روزی و بی نیازی از خلق در دنیا هم در نکاح بست، بآن خبر که مصطفی ع گفت: «التمسوا الرزق بالنکاح». و یکی پیش رسول خدا شد و از درویشی و بی کمالی بنالید، رسول او را بر نکاح داشت، یعنی که الله تم میگوید ایشانرا که زن خواهند «ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله» وقال ابو هریره رض - لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد، للمقیت الله بزوجة، سمعت النبی صلعم یقول: «شرارکم عزابکم» ابو هریره گفت - اگر از دنیا نماند مگر یک روز، من زنی بخوایم، تا عذب بخدای نرسیم، که شنیدیم از رسول خدا که گفت - بدترین شما عزیزان شما اند -

معاذ رض دوزن داشت و هر دو در طاعون فرو شدند، پس گفت مرا زن دهید پیش

از آنک بمیرم، که من نخواهم که عزب میرم و عزب بخدا رسم. و یکی را می آرند از بزرگان دین که وی فرمان یافت و هر چند که زنانرا بروی عرضه کردند بهیچ رغبت نکرد، گفت در تنهائی دل را حاضر تر و همت را جمع تر می بینم. تاشبی در خواب دید که درهای آسمان گشاده بود و گروهی مردمان پیای فرو می آمدند و در هوا می رفتند، چون بروی رسیدند اول مردی ازیشان گفت - این آن مرد شومست، دیگری گفت آری، و ترسید از هیبت ایشان که پرسیدی، آخر چون همه برگذشتند، باز پسین ایشانرا گفت - که ایشان کرا میگویند؟ گفت ترا، که پیش ازین عبادت تو در جمله اعمال مجاهدان بآسمان می آوردند، اکنون يك هفته است که ترا از جمله مجاهدان بیرون کرده اند، ندانم که چه کرده. پس از خواب در آمد باخود اندیشه کرد که از آنست که تن از نکاح باز داده ام تا از منزلت مجاهدان بیفتاده ام، پس زن بخواست و خدای عزوجل را بدان شکر کرد.

عن عطیة بن بشر المازنی قال - اتی عکافة بن وداعة الهلالی رسول الله صلعم فقال :- « یا عکافة الک زوجة ؟ قال لا یا رسول الله ، قال ولا جاریة ؟ قال لا ؟ قال و انت صحیح موسر ؟ قال نعم الحمد لله ، قال فانک اذا من اخوان الشیاطین ، اما ان تکون من رهبان النصاری و اما ان تکون مؤمناً ، فاصنع کما نصح فان من سنتنا النکاح » وقال رسول الله صلعم « النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی من احب فطرتی فلیس منی بسنتی ، الا وهی النکاح »

قوله تم: « وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ اِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ » الآية ... اصل جناح از جنوح است، معنی جنوح میل است. جنح - ای - مال - و جنح نام پاره است از شب، و هر جا که « لَا جُنَاحَ » گفت معنی آنست که بر آن کسی از نام کثری چیزی نیست و بروی بزم مندی نیست. مفسران گفتند این آیت بدان آمد که چون مصطفی تهدید داد و بترسانید ایشانرا که طلاق بسیار گویند وزن بسیار خواهند، بآنچه گفت: « ان الله یبغض کل مطلق مذواق. » و گفت:- « ابغض الحلال الی الله الطلاق » و گفت « ما بال قوم یلعبون بحدود الله



یقولون - طَلَقْتُكَ رَاجِعْتُكَ «مسلمانان چون این تهدید شنیدند، گمان بردند که هر آنکس که زن خود را طلاق دهد بزه کار شود و تنگی عظیم بر دل ایشان آمد.

بدین معنی رب العالمین گفت: «لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» -

نه چنانست که شما گمان می برید که بهر حال که طلاق دهید، بزه کار شوید، نیست بر شما تنگی و بزه کاره‌ئی، چون ایشان را طلاق دهید بوقت حاجت و بوجه مندوب. و باشد که خود فراق به بود از امساک، چون سازگاری و مهربانی نبود، و ذلک فی قوله «فَأَمَّا أَنْتَ یَمَعُ رُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِحْسَانٍ» - پس گفت: «مَالَمْ تَمَسَّوْهُنَّ» - معنی آنست که

تا آنکه که زنا نپاسیده باشید، «مَالَمْ تُمَاسَّوْهُنَّ» تا آن وقت که با آن زن هام پوست نبوده باشید. «تَمَسَّوْهُنَّ» بالف بر بناء مفاعله قراءه حمزه و کسائی است، باقی قراءه سبعه «تَمَسَّوْهُنَّ» بی الف خوانند، و مسیس اینجا جماعت است میگوید بهر وقت که خواهید که ایشان را بر شما تنگی نیست، چون بایشان نرسیده باشید، از بهر آنک پیش از مسیس در طلاق سنت و بدعت نیست؛ چنانک بعد مسیس است. نه یبنی که بعد مسیس و دخول سنت آنست که چون طلاق دهند پس از آن دهند که از حیض پاک شود، و مرد بوی نرسیده، تا عدت بروی دراز نگردد. و شرح این آنجاست که گفت «فَطَلَقُوهُنَّ لَعَدَّتْهُنَّ وَ احْصُوا الْعِدَّةَ»

آنکه گفت: «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ» - بفتح دال

قراءت شامی و حمزه و کسائی و حفص است، و اختیار بو عید. و دیگران بسکون دال خوانند، و هر دو لغت قرآن است. قال الله تع «فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدَرِهَا» وقال «وما قدروا الله حق قدره» و پارسى هر دو - اندازه - است، این آیت در شأن مردی انصاری آمد، که زنی خواست، از بنی حنیفه، و او را در عقد نکاح مهری مسمی نکرد، پس ویرا طلاق داد، پیش از آنک بوی رسید، رب العالمین این آیت فرستاد، و مصطفی ع آن مرد را گفت «مَتَّعَهَا وَلَوْ بِقُلْنَسُوَّةٍ». مذهب شافعی آنست که هر که زنی خواهد، و در عقد

نکاح مهری مسمی نکند، اگر او را طلاق دهد، پیش از دخول مهر واجب نشود، اما متعت واجب شود، و قدر واجب برای امام مفوض است، تا بر هر کس آن نهد که لایق حال وی بود «عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ» ابن عباس گفت - اکثر المتعة خادم و اقلها مقنعة. ابن عمر گفت - يمتّعها ثلثين درهماً - اینست که الله گفت . «متاعاً بالمعروفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ» .

«وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ» ... پیش از نزول این آیت کسی که زنی را طلاق دادی پیش از مسمیس، از آن مهر که ویرا مسمی بودی، هیچ چیز بر مرد لازم نیامدی، بلکه متعت واجب بودی، بحکم این آیت که در سورة الاحزاب است :- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ...» تا آنجا که گفت «فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّوهُنَّ سِرّاً جَيِّلاً» پس چون این آیت آمد، آن حاکم متعت منسوخ شد، و نیمه مهر مسمی واجب گشت.

«فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَيَنْصِفُ مَا فَرَضْتُمْ» - ابن آنگه باشد که طلاق دهد پیش از دخول، بر مرد است نیمه مهر مسمی، و بر زن عدت نه، اما اگر مرد بمیرد پیش از دخول، مهر مسمی تمام بر مرد واجب آید، و بر زن عدت وفات لازم آید.

آنگه گفت «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ» - مگر که آن زنان اهلیت عفو دارند بشیبات و بلوغ و عقل و رشد، عفو کنند؛ و آن يك نیمه مهر که ایشانراست بشوهران بگذارند، و نخواهند. «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» - یا زن بکر و نارسیده باشد و جایزالامر نبود، ولی دارد، پدر یا جد، این ولی اگر عفو کند و بگذارد، آن نیمه مهر روا باشد، و این مذهب جماعتی مفسران است، اما درست تر آنست که «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» عفو شوهرست، «وَالَا أَنْ يَعْفُونَ» عفو زن و ولی، میگویند مگر آن زن و ولی وی آن نیمه که ایشانراست فراموش گذارند، و بشوهر بخشند، و هیچ

چیز از وی نخواهند « **أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ** » یا این شوهر باز گرفتن نیمه مهر فرا گذارد، و مهر تمام بدهد.

آنکه گفت: « **وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى** » - و اگر فرا گذارید شما که شوهر انید نزدیک تر است بپرهیز از بیداد، که از آن زن و ولی آن نیمه دیگر فرا گذارند و چیزی نخواهند، تا این شوی باز گرفتن نیمه فرا گذارد و کلوبن تمام بدهد.

« **وَلَا تَتَسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ** » - ای، و لا تناسوا - در میان خویش فضل و افزونی یکدیگر بشناختن فرو مگذارید، و تا توانید بعفو کوشید:

« **إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** » - که الله تم آنچه شما میکنید از عفو می بیند و بدان پاداش دهد.

النوبة الثالثة - قوله تم: « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ » الآية ...

بزرگ است آن خداوند که در مهربانی یکتاست، و در بنده نوازی بی همتاست، در آزمایش باعطاست، و در ضمانها با وفاست. اگر خوانیمش شنواست، و رنه خوانیم داناست. کریم و ودود و مهر نمای و مهر افزاست، لطیف و عیب پوش و عذرنیوش و نیک خداست، فضلش ز بر همه فضلها، کرمش ز بر همه کرمها، رحمتش مه از همه رحمتها، مهرش نه چون مهرها. غایت رحمت که بدان مثل زنند، رحمت مادرانست و رحمت خدا بر بنده بیش از آنست، و مهر وی نه چون مهر ایشانست. نه بینی، که مادرانرا بشیر دادن فرزندان تمامی دوسال می فرماید و بر پرورش می دارد، و بداشت ایشان وصیت می کند؛ و بر مهر مادران اقتصار نکند و بآن فرو نگذارد؟ تا بدانی که الله بر بنده مهربانتر است از مادر بر فرزند! **مصطفی** ع وقتی بزنی بگذشت و آن زن کودکی طفل در برداشت و نان می پخت؛ و او را گفته بودند که رسول خداست که میگذرد. فراز آمد و گفت یا **رسول الله** بما چنین رسید از تو که خدای عالمیان بر بنده مهربان تر است از مادر بر فرزند. **مصطفی** ع گفت - آری چنین است. آن زن شادمان شد، و گفت یا **رسول الله** - ان الام لا تلقی ولدها فی هذا التمر - مادر نخواهد که فرزند خود را در این تمر گرم افکند، تا بسوزد. **مصطفی** ع

بگریست و گفت « ان الله لا يعذب بالنار الا من اُف ان يقول لا اله الا الله ». کعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران را گفت: « ماتقولون فی رجل قتل فی سبیل الله؟ » چه گوئید بمردی که در راه خدا کشته شود؟ یاران گفتند - الله و رسوله اعلم - خدا و رسول او دانانتر، رسول گفت « ذاك فی الجنة » آن مرد در بهشت است، دیگر باره گفت: « چه گوئید بمردی که بمیرد و دومرد عدل گویند - لانعلم منه الاخير آ - شناسیم و ندانیم ازین مرد جز پارسائی و نیک مردی؟ یاران گفتند - الله دانانتر بحال وی و رسول او، گفت « ذاك فی الجنة » در بهشت است، سدیگر بار گفت، چه گوئید در مردی که بمیرد و دوگواه عدل گویند که در وی هیچ خیر نبود؟ یاران همه گفتند - ذاك فی النار - در دوزخ باشد، رسول گفت « بسمما قتلتم عبداً مذنباً ورب غفور » بدسخنی که گفتید در حق وی، و بدانید که کردید و بدگمانی که بردید، بنده گنه کار و خدائی آمرزگار، بنده جفاکار و خدائی وفادار، « قل كل ُ يعمل ُ علی شاکلته » و از کمال رحمت و کرم او باندگان یکی آنست که فردا بر ستاخیز قومی را برانند، و به ترازو نگاه و سراط و جسر دوزخ آسان باز گذرانند، تا بدر بهشت رسند، ایشانرا وقت فرمایند، تا نامه در رسد از حضرت عزت - نامه که مهر قدیم بروی عنوان، و سر تاسر آن همه عتاب و جنگ دوستان، لایق حال بنده است که ویرا عتاب کند و گویند بنده من نه ترا رایگان بیافریدم و صورت زیبات بنگاشتم، و قدو بالات بر کشیدم؟ کودک بودی راه به پستان مادر نه بردی منت راه نمودم؛ و از میان خون شیر صافی از بهر غذاء تو من بیرون آوردم، مادر و پدر بر تو من مهربان کردم، و ایشانرا بر تربیت تو من داشتم، و از آب و باد و آتش من نگه داشتم، از کودک بجوانی رسانیدم و از جوانی به پیری بردم، بفهم و فرهنگ بیاراستم، و بعلم و معرفت بیداراستم، بسمع و بصیرت بنگاشتم، بطاعت و خدمت خودت بداشتم، بدرمر ک نام من بر زبان و معرفت در جان - منت نگاه داشتم، و آنکه سریالین امنیت باز نهادم، من که لم بزل ویزالم با توان همه نیکوئیها کردم تو برای ماچه کردی؟ هرگز در راه ما درمی بکدائی دادی؟ هرگز سگی تشنه را از بهر ما آب دادی؟ هرگز مورچه را بعت رحمت از راه بر گرفت؟ بنده

من - فعلت مافعلت ولقد استجیت أن اعدّ بك ، کردی آنچه کردی ، و مرا شرم کرم آید که بانو آن کنم ، توسزای آنی . من آن کنم که خود سزای آنم . اذهب فقد غفرت لك لتعلم انا انا وانت انت ! رو که ترا آمرزیدم ، تابدانی که من منم و تو توئی ، آری ! گدائی بر پادشاهی شود با وی نگویند که چه آوردی ؟ با وی گویند که چه خواهی ؟ الهی از گدا چه آید که ترا شاید ؟ ! مگر که ترا شاید آنچه از گدا آید .

یکی از پیران طریقت گفته :- چون که ننواز دوا کرم الا کرمین اوست ، چون که نیامرزد وارحم الراحمین اوست ، چون که عفو نکند و چندین جایگه در قرآن عفو کردن از فرمان اوست :- « فاعف عنهم » ، « و لیعفوا و لیصفحوا » ، « خذ العفو » .

و هم ازین بابست آنچه در آخر آورد گفت : « وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى » تقوی در عفو بست و بهشت در تقوی بست ، آنجا که گفت « وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ » . اهل تحقیق گفتند : تقوی را بدایتی و نهایتی است : بدایت آنست که گفت « وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى » ، و نهایت آنست که گفت « وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ » . بدایت آنست که حق خود بر برادر شناسی ، آنکه عفو کنی ، و در گذاری . این منزل اسلام است ، و روش عابدان . و نهایت آنست که حق وی بر خود شناسی ، و او را بر خود فضل نهی ، و هر چند که جفاء جرم از وی بینی ، تو از وی عذر خواهی . این مقام توحیدست ، و وصف الحال صدیقان ؛ و فی معناه انشد :

إذا مرضنا ، أئینا کم نعود کم و تذنبون ، فنائیکم ، فتعتذر  
والیه الاشارة بقول النبی صلعم :- « أَلَا أَدْلِكُمْ بِخَيْرِ اخلاق اهل الدنیا و الآخرة ؟ من وصل من قطعه و عفی عن ظلمه و أعطی من حرمه » .

النوبة الاولى - قوله تم : « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ » بر استاد کنید ، و گوشوان (۱) باشید بر هنگام نمازها همه ، « وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى » و خاصه بر نماز میانین ، « وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ۲۳۸ » و خدایرا بیای ایستید ، بفرمانبرداری و پرستگاری .

(۱) فی نسخه د : ایستادگی نمائید و محافظت کنید .

« فَإِنْ خِفْتُمْ » - اگر ترسید از دشمن ، « فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا » پیاده نماز  
 میکنید ، یاسوار در روش و در جنگ ، « فَأَذا أَمَنْتُمْ » و آنکه که ایمن شوید ،  
 « فَأَذْكُرُوا اللَّهَ » نماز کنید خدایرا ، « كَمَا عَلَّمَكُم » همچنان که در شما آموخت  
 « مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ »<sup>۲۳۹</sup> آنچه ندانستید .

« وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْكُمْ » - و ایشان که بمیرند از شما « وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا »  
 و زنان گذارند ، « وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ » وصیت کرد الله زنان ایشانرا ، « مَتَاعًا إِلَى  
 الْحَوْلِ » داشت ایشانرا تا سر یکسال « غَيْرِ اخْرَاجِ » که ایشانرا هیچ از آن عدت و  
 از آن جای عدت بیرون نیارند ، « فَإِنْ خَرَجْنَ » چون سر سال باشد ، که بیرون آیند  
 « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ » بر شما تنگی نیست که اولیاء ایشانرا « فَبِمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ »  
 در آنچه ایشان کنند در تن خویش ، « مِنْ مَعْرُوفٍ » از زنا شوئی با همسر خویش « وَاللَّهُ  
 عَزِيزٌ حَكِيمٌ »<sup>۲۴۰</sup> و خدای توانای بی همتای داناست .

« وَلِلْمُطَلَّقاتِ » - و زنان دست باز داشته راست « مَتَاعٌ » متعتی جز از کلون  
 خوش منشی ایشانرا « بِالْمَعْرُوفِ » چیزی بچم بدانصاف نه نفیس که رنج آید از آن  
 بر مرد ، نه خسیس که ننگ آید زنا از آن ، « حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ »<sup>۲۴۱</sup> سزا است که  
 خدای نهاد بر پر هیز گاران .

« كَذَلِكَ » چنین هن (۱) « يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ » الله پیدا میکند شما را  
 سخنان خویش ، « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ »<sup>۲۴۲</sup> تا مگر دریابید .

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ » ندانسته اید قصه ایشان که از  
 سر اهای خود بیرون رفتند « وَهُمْ أُلُوفٌ » - و ایشان هزاران بودند فراوان « حَذَرَ

الْمَوْتِ « پرهیز از طاعون، » فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا « الله ایشانرا گفت که بر جای بمیرید » ثُمَّ أَحْيَاهُمْ « پس ایشانرا زنده کرد » إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ « الله بانیکوکاری و بانواختاست مردمانرا » وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۲۴۲ «

لکن بیشتر مردم آزادی وی نمیکنند و چون سپاس داران ویرا نمی‌پرستند .

« وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » کشتن کنید بادشمنان خدای از بهر خدای در آشکارا کردن راه بخدا « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۴۳ » وبدانید که خدای شنواست ودانا .

النوبة الثانية - قوله تع : « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ » - ای واطبوا علی الصلوات

المکتوبة بمواقیتها، وحدودها وجميع ما يجب فيها من حقوقها - میگوید : بیای دارید نمازهای فریضه، وحقوق وحدود آن بشناسید، وبوقت خویش بجای آرید . وآن پنج نماز است به پنج وقت، چنانکه مصطفی صلعم آن مرد اعرابی را گفت، که از اسلام می‌پرسید : « خمس صلوات فی الیوم واللیلة » فقال هل علی غیرها ؟ فقال « لا، الا ان تطوع » وقال صلعم : « ارايتم ؟ لو ان نهرأ بیاب احدکم یغتسل منه کل یوم خمس مرات هل یبقی علیه من درنه شیء ؟ » قالوا - لا، قال « فذلك مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا » وقال صلعم : « الصلوات الخمس والجمعة الی الجمعة ورمضان الی رمضان مکفّرات لما یسبهن اذا اجتنبت الكبائر » وقال صلعم : « خمس صلوات افترضهن الله تع من احسن وضوء هن وصالهن لوقتهن وانهم رکوعهن وخشوعهن کان له علی الله عهد ان یغفر له و من لم یفعل لیس له علی الله عهد ان شاء غفر له وان شاء عذبه » وقال صلعم « صلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادّوا زکوة اموالکم واطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم » وسئل النبی صلعم عن ثواب هذه الصلوات الخمس، فقال : « اما صلوة الظهر، فانها الساعة التي تسع جهنم، فاما من مؤمن یصلی هذه الصلوة الاخرم الله علیه نفحات جهنم یوم القيامة، واما الصلوة العصر فانها الساعة التي اکل آدم من الشجرة، فما من مؤمن یصلی هذه الصلوة الاخرج من ذنوبه کیوم ولدته امه، ثم تلا : « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطٰی » - واطبوا المغرب فانها الساعة التي تاب الله علی آدم فما من مؤمن یصلی هذه الصلوة محتسباً ثم یسئل الله تع شیئاً الا اعطاه

ایام و اما الصلوة العتمه فان القبر ظلمة و يوم القيمة ظلمة فما من قدم مشت فی ظلمة اللیل الی صلوة العتمه الا حرم الله علیه قیود النار و یعطی نوراً یجوز به علی الصراط و اما صلوة الفجر فما من مؤمن یصلی الفجر اربعین یوما فی جماعة ، الا اعطاه الله براتین برآة من النار و برآة من النفاق . و اوقات این نماز پنج گانه مختلف است و بیان آن هم در قرآن است و هم در سنت قال الله نعم :- « فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون » حین تمسون وقت نماز شام و خفتن است و حین تصبحون وقت نماز بامداد ، و « عشیا » - نماز دیگر - و « حین تظهرون » نماز پیشین . جای دیگر گفت فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس . وقت نماز بامداد است ، و قبل غروبها ، نماز دیگر ، و من آناء اللیل نماز شام و خفتن - و اطراف النهار - نماز پیشین . این بیان اوقات نماز است از کتاب خدای عزوجل اما از جهت سنت آنست که ابن عباس روایت کرد از مصطفی صلعم قال « امنی جبرئیل عند باب البیت ، فصلی بی الظهر حین زالت الشمس و الفیء مثل الشراك ، و صلی بی العصر ، حین کان کل شیء بقدر ظله ، و صلی المغرب حین افطر الصائم ، و صلی العشاء حین غاب الشفق ، و صلی الصبح ، حین حرم الطعام و الشراب علی الصائم ، و صلی الظهر فی الیوم الثانی ، حین کان کل شیء بقدر ظله ، و وقت العصر بالامس ، و صلی العصر حین صار ظل کل شیء مثله ، و صلی المغرب للموقت الاول ، لم یؤخرها عنه ، و صلی العشاء حین ذهب ثلث اللیل ، و صلی الصبح حین اسفر ، ثم التفت الی فقال یا محمد :- هذا وقت الانبیاء قبلك و الوقت ما بین هذا الوقتین » معنی محافظت بیای داشتن این نمازهاست باین و قتهای معین و حقوق آن بتمامی بجای آوردن . مصطفی گفت : کسی که در نماز تأخیر افکند و حقوق آن بجای نیارد او را منافق نام کرد ، فی قوله صلعم :- « تلك صلوة المنافق ، یجلس برقب الشمس حتی اذا اصفرت و کانت بین قرنی الشیطان ، قام فنقر اربعاً لایذکر الله فیها الا قلیلاً » و قال صلعم لعلی « یا علی لا تؤخر الصلوة اذا آنت و الجنابة اذا حضرت و الا یم اذا وجدت لها دفوا » .

و بدان که حقوق نماز بعضی شرائط است و بعضی ارکان ، و بعضی مسنونات و هیأت ، اما شرائط آنست که بیرون از نماز افتد ، در مقدمه آن پنج شرط است : طهارت و ستر عورت و ایستادن بر جای پاک و روی بقبله آوردن و شناختن وقت نماز یتقین یا بغلبه ظن ، و اجناس



اركان نماز که بعضی از آن مکرر می شود بازده اند. اول نیت است، و نیت قصد دل است. و فرض نیت آنست که بدل بگوید بمقدار تکبیر. اُودّی. صلوٰۃ الظاهر فریضه الله عزوجل. و گفته اند آن مقدار بس بود که داند که کدام نماز همی گزارد، و اگر پرسند بی اندیشه جواب تواند داد. اما نافله اگر از رواتب باشد یا وتر، لابد به نیت تعیین کند و اگر طلوع باشد بیرون از رواتب نیت نماز کردن کفایت بود. و مقتدی را لابد نیت اقتدا بامام باید کرد صحت جماعت را، و امام نیت امامت بیارد تحصیل تصلیت جماعه را. رکن دوم - تکبیر احرام - است و فرض آن مقدار است که گوید الله اکبر. رکن سوم - قیام - است بقدر سورة فاتحه. رکن چهارم - قراة فاتحه است رکن پنجم - رکوع - است پشت خم دادن چندانگ دست بزا نورسد. رکن ششم - سجود - است چندانگ پیشانی بی حجاب بر سجودگاه نهاد بادودست و دوزانو و دو قدم. رکن هفتم - طمأنینه - است بیارمیدن در این ارکان. هشتم - نشستن - است در تشهد آخر. رکن نهم - التّحیات - خواندن در آن فرض است که التّحیات لله تا باخر و این سه کلمات دیگر - المبارکات الصلوات الطّیبات - از جمله سنن نماز است نه از جمله فرائض. رکن دهم - درود - است بر رسول ع در تشهد آخر، و مقدار فرض آنست که گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد صل - رکن یازدهم - سلام دادن - است و مقدار فرض آنست که گوید السلام علیکم. هر چه ازین یازده بیرون است، از جمله سنن نماز است. و هیأت و آداب آن اگر بجای آرد، نماز وی بصفت کمال بود، و اگر چیزی از آن بگذارد، بروی سجود سهو نیست، مگر در چهار سنت، که این چهار بسجود سهو جبر کنند: یکی نشستن در تشهد اول، دیگر التّحیات خواندن در آن، سوم درود دادن بر رسول صلعم در آن، چهارم قنوت، اگر ازین چهار سنت یکی بگذارد یا همه بگذارد سجود سهو بجای آن بیستد. و بعضی علماء حصر جمله ارکان نماز کرده اند و سنن آن بر شمرده اند، گفته اند چهارده رکن است و سی و پنج سنت، و شرح این از کتب فقه طلب باید کرد که اینجا بیش ازین احتمال نکنند. و بدان که نماز کردن باذان و اقامت باین ترتیب که شرع فرموده خاصیت این امت است، بحکم آن خبر که مصطفی صلعم گفت: اعطیتهم ما لم یعط احد من الامم، ان جعل الله قربانکم الاستغفار و جعل صلواتکم الخمس بالاذان و الاقامة، و لم تصلها امة قبلکم فحافظوا علی صلواتکم. و ای عبد صلی صلوٰۃ الفریضة ثم استغفر الله عشر مرات، لم یقم من مقامه

حتى يغفر له ذنوبه ولو كانت مثل رمل عالج وجبال تهامة .

« حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى » - علمارا خلاف است که صلوة

وسطی کدامست. بعضی گفتند نماز بامداد است، بعضی گفتند نماز پیشین است. و درست تر آنست که نماز دیگر است، از بهر آن که دو نماز روز از يك سوی دارد، یکی در تاریکی و یکی در روشنائی، و دو نماز است از يك سوی یکی در روشنائی و یکی در تاریکی.

روز احزاب نماز دیگر از رسول خدا فائت شد از وقت، کافران را گفت «ملا الله

قلوبهم وقبورهم وبيوتهم ناراً شغلوا عن صلوة الوسطى» و درست است از مصطفی که گفت روز میغ تعجیل کنید بنماز دیگر، که هر کس که هنگام وقت نماز دیگر از وفات شد، همچنانست که ویرا بی کس و بی چیز کردند «کانما و ترا هله و ماله» سلیمان پیغامبر که اسبان را کشت، هم بر رنج آن کشت که او را مشغول کرده بودند از اول وقت نماز دیگر. و یوشع بن نون در غزائی مشغول بود فتح نزدیک آمد، وقت نماز دیگر تنگ در آمد، دعا کرد الله تم خورشید بروی نگه داشت بر جای، تا وی بردشمن دست یافت و نماز دیگر کرد. و گفته اند که نماز دیگر از بهر آن عصر - خوانند از تنگی که آنست و از کراهت که در تأخیر است. و مرد را که سو گند دهند بایمان مغفله در شرع، بعد از نماز دیگر دهند، و ذلك فی قوله تم «تحتسبونها من بعد الصلوة فيقسمان بالله»

و تخصیص نماز دیگر بمحافظه نه از آن است که در نمازهای دیگر تضمیم رواست؛ لکن فضل و شرف نماز دیگر را گفت بر همه نمازها، مثال این آنست که ماههای حرام را گفت «فلا تظلموا فيهن انفسكم» گفت ماهها دوازده است؛ چهار از آن ماه حرام است نگر تا ظلم نکنید بر خویشتن درین ماههای حرام یعنی که ظلم بر خویشتن در همه ماهها صعب است و در این ماههای حرام صعب تر، از آنکه حرمت و شرف این ماه حرام بیش است از آن ماههای دیگر، همچنین تضمیم نمازها صعب است، اما تخیف نماز دیگر صعب تر، از آن، که رقم تخصیص دارد و نشان تفضیل. قومی گفتند که این - صلوة وسطی - نماز پنج گانه است در میان پنج رکن مسلمانی. و این قول بعید است و اختیار آنست که از پیش رفت و ذکر صلوة وسطی رد است بر کوفیان، که فرائض نماز بشش برده اند و وتر در آن گرفته، و اگر چنان بودی صلوة وسطی متصور نبود و این بر کس پوشیده نشود، و قول الهی صلعم

«ان الله زادكم صلوة لم يرد بذلك صلوة سادسة» ومعناه زادكم في تطوعكم ونوافلكم .  
 « وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ » - ای مطیعین، روى عن النبى صلعم انه قال « كل قنوة في القرآن فهو طاعة » میگوید شما که مؤمنانید و امت مصطفی اید خدا را نماز کنید بفرمان برداری و پرستگاری، نه چنان که اهل ملت های دیگر میکنند، که هر کسی در آن ملت خویش نماز میکند و با آن نماز نافرمانی و عصیان میکند . و گفته اند که معنی - قنوت - قیام است در نماز . از مصطفی ص پرسیدند که کدام نماز فاضلتر ؟ فقال « طول القنوت » گفت - آن نماز که قیام آن درازتر و تمامتر بود، و منزه قوله تم : « امن هو قانت آناء الليل » ای - من هو مصل آناء الليل . فسمى الصلوة قنوتاً ، لانها بالقیام تكون ، و قال النبى صلعم : « مثل المجاهد في سبيل الله كمثل القانت الصائم » یعنی المصلی الصائم ، ثم قيل للدعاء قنوت ، لانه انما يدعوا به قائماً في الصلوة قبل الركوع او بعده .

« فَأَنْ خِفْتُمْ فِرَاجًا أَوْ رُكْبَانًا » - ای اذا خفتم في مطاردة العدو والتحام القتال و غيره ، صلوا مشاة او فرساناً كيف ما امكنكم ، مستقبلي القبلة وغير مستقبليها . میگوید اگر ترسید از دشمن یا از سبع یا از سیل یا از زخم مار یا از نهیب آتش ، نماز فریضه بوقت خویش میکنید چنانکه توانید، روی بقبله و پهلو بقبله و پشت بقبله، ایستاده و تازیان و گردان ، یعنی آنکه که در نماز می ایستد روی ستور بقبله گرداند و رکوع می نماید و سجود فروتر از رکوع می نماید . و تا تواند روی بپس نکند . و اگر مضطر ماند فرو می آید و بر می نشیند و زخم می زند . رسول خدا سه بار نماز خوف کرده است از سه گونه :- **بذات الرقاع و ببطن النخلة و بعسفان** هر جای بر حسب حال ضرورت که دشمن از پس پشت بود دیگر کرد، و که دشمن میان او بود و میان قبله دیگر کرد، و که دشمن گردان بود و درهم افتاده دیگر کرد . و شرح این در **سورة النساء** بجای خویش گفته شود ان شاء الله تع .

« فَأَذا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ » الآية . . . ذکر اینجا نماز است و از بهر آن ذکر خواند که نماز سرتاسر از ذکر خالی نیست، چنانکه گفت « واقم الصلوة لذكرى » یعنی نماز بیای دار پیوستن یاد مرا ، « فَأَذا أَمِنْتُمْ » میگوید و آنکه که ایمن شدید از دشمن ، نمازهای پنجگانه باوقات و شرایط و حقوق آن بیای دارید .

« كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » - همچنانك در شما آموخت آنچه ندانستید یعنی نماز کردن در حال بیم و ترس از دشمن، این همچنانست که آنجا گفت « و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون » جای دیگر این منت علی الخصوص بر مصطفی ص نهاد، تشریف ویرا گفت « و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما » .

« وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً » الآية ... - قراة ابو عمر و ابن عامر و حمزه و حفص « وَصِيَّةً » بنصب است، ای اوصی الله وصیة، دیگران برفع خوانند ای - کتبت علیهم وصیة. در ابتداء اسلام پیش از آنک آیات مواریث آمد زنرا از شوهران نصیبی از میراث نبود، اما شوهر چون بمردی بر زن یکسال عدت بودی، و در آن يك سال نفقه وی طعام و کسوت و سکنی برتر که شوهر بودی، مادام که از جای عدت بطوع بیرون نیامدی، اگر بیرون آمدی نفقه بیفتادی. پس چون آیات مواریث آمد، از نفقه یکسال منسوخ گشت بتعییب میراث، گاه ربع و گاه ثمن. و یکسال عدت منسوخ شد بچهار ماه و ده روز، و ذلك فی قوله « یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا » قوله : « وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ » الآية ... - معنی این آیت همانست که از پیش رفت، از ذکر تمت و احکام آن. و زیادت بیان درین آیت آنست که جمله مطلقات را پیش از مسیس تمت واجب کرد. و در آبت پیش خصوصاً زنانی را گفت که ایشانرا طلاق پیش از مسیس دهند. و بحکم این آیت علی ع گفت : « لکل مؤمنة مطلقه حرة اوامة متعة » و تلا هذه الآية « وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ » . ابن زید گفت - چون آیت آمد « مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ » مطلقه را تمت دهید که تمت واجب است بر نیکو ذران، مردی گفت از جمله مسلمانان، اگر خواهم کنم و اگر خواهم نکنم، که این احسانی است نه بر همه مسلمانان واجب کرده که بر محسنان واجب کرده، چنانک گفت « حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ » پس رب العزة گفت درین آیت : « حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ » ای الذی یتقون الشرب، این تمت

واجب است بر هر که مسلمان است، از شرك باز پرهیزنده .

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » - روایت کنند از علی ع که عقل بر دو ضرب است : مطبوع و مسموع . و کمال بنسده در دینداری وی بآنست که این هر دو عقل او را جمع شوند، اول مطبوعی که بنده بآن مکلف شود، و خطاب شرع بآن متوجه گردد، و آن آنست که **مصطفی** گفت صلعم : « ان الله تم لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ، ثم قال له ادبر فادبر ، ثم قال و عزتي و جلالي ما خلقت خلقا اكرم على منك بك آخذو بك اعطى » . دیگر عقل مسموعی آنست : - که **مصطفی** صلعم گفت « يا على اذا اتقرب الناس الى الناس الى خالفهم بالصلوة والصوم فتقرب اليه بانواع العقل ، تسبقهم بالدرجات والزلفى عند الناس فى الدنيا وعند الله فى الآخرة » . و حقیقت این عقل بایمان و تقوی و اخلاص باز گردد. و آن آنست که در قرآن جایها گفته « افلا تعقلون ؟ » « لعلمکم تعقلون » ، و هو المشار الیه بقوله صلعم : « قسم الله العقل على ثلاثة اجزاء - فمن كانت فيه کمل عقله و من لم تکن فيه فلا عقل له : حسن المعرفة بالله ، و حسن الطاعة لله ، و حسن الصبر على امر الله » .

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ » الآية . . . . . یعنی الم تخبر، این رؤیت دل است که آنرا علم گویند. نه رؤیت چشم که عیان باشد، **مصطفی** صلعم آن قوم را بعیان در نیافت ، اما بر رؤیت دل بدید و بدانست ، از آنک الله تم بوی خبر کرد و آگاهی داد . « الم تر » میگوید نبینی ایشانرا ، ندانسته قصه ایشان که از سرایهای خود بیرون رفتند به پرهیز از طاعون ، گفته اند که امت حز قلیل اند ، **مقاتل و کلبی** گفتند - هشت هزار بودند ، **سدی** گفت سی و اند هزار بودند ، و چهل هزار گفته اند ، و هفتاد هزار گفته اند ، علی الجمله عددی بسیار بودند که الله میگوید « وَهُمْ أَلُوفٌ » . در زمین ایشان طاعون افتاد بیرون رفتند تا از طاعون بگریزند و قصد رودباری کردند ، چون در آن رودبار همه بهم آمدند فرشته بانگ بریشان زد ، بربك جای همه بمردند ، آفتاب بریشان تافت بگنیدند . قال النبی صلعم « اذا سمعتم هذا اله ناء بلد فلا تقدموا علیه ، و اذا وقع علیه وانتم فيه فلا تخرجوا

فرا را منه » و سَأَلَتْ عَائِشَةُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ الطَّاعُونَ، فَقَالَ لَهَا: «إِنَّهُ كَانَ عَذَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، فَإِذَا عَبْدَ وَقَعَ الطَّاعُونَ فَأَقَامَ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُخْتَسِبًا وَعَلِمَ أَنَّهُ لَنْ يَصِيبَهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، فَلَهُ أَجْرٌ شَهِيدٍ». پس پیغامبر ایشان حَزَقِيلَ فِرَا رَسِيد و ایشانرا چنان دید، اندوهگن گشت، بگریست و دعا کرد. الله تع ایشانرا زنده کرد بعد از هشت روز و فرا پیش وی کرد، و آن تن که از اثر مرگ بر ایشان بود، بر ایشان بماند و هنوز در نسل ایشان از اولاد یهود مانده است. حَزَقِيلَ پیغامبری بود از بنی اسرائیل سوم موسی. که بعد از موسی یوشع بن نون بود، پس کالاب بن یوقنا، پس حَزَقِيلَ. و اورا ابن العجوز میگفتند از آنک مادر وی پیر زنی بود نازا یبند، از خدای عزوجل این فرزند بپیری خواست و اورا بداد، مقاتل گفت: حَزَقِيلَ ذُو الْكُفْلِ است، و انما سمی ذُو الْكُفْلِ لَانَهُ تَكْفَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا، وَانْجَاهَهُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَقَالَ لَهُمْ: اذْهَبُوا فَإِنَّهُ أَنْ قَتَلْتُمْ كَانْ خَيْرًا مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا جَمِيعًا، فَلَمَّا جَاءَ الْيَهُودَ وَسَأَلُوا حَزَقِيلَ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ السَّبْعِينَ، قَالَ: إِنَّهُمْ ذَهَبُوا وَلَا أَدْرِي أَيْنَ هُمْ. و منع الله ذَا الْكُفْلِ مِنَ الْيَهُودِ.

«إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ». از روی

معنی هر دو - ناس - یکسان نه اند. اول گفت «لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ» این - ناس - عموم مردم اند که نعمت و فضل الله بر همه روانست. پس گفت «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ» این ناس علی الخصوص اهل شکر اند و ایشان جز مکلفان نه اند، که شکر بر اهل تطییف واجب است، فکانه قال وَلَكِنَّ أَكْثَرَ الْمَكْلُفِينَ لَا يَشْكُرُونَ. ازین جهت اکثر الناس گفت و اکثر هم نکفت، میگوید ای بسا نواخت که از آفریدگار بر بندگان است، ای بسا نیکی کاری که از الله بر ایشانست لکن ایشان سپاسداری نمیکنند، و شکر آن نعمت بجای نمی آرند. شب معراج چون مصطفی ص بحضرت عزت رسید الله تع شکایت این امت با وی کرد گفت «یا محمد لم اكلفهم عمل الغد وهم يطلبون مني رزق غد، یا محمد سمیت نفسي معزاً ومذلاً وهم يطلبون العز مني سوای. و يطلبون الحاجة من غیری، یا طون رزقی و يشكرون غیری» پس در عقب قصه امت حَزَقِيلَ امت محمد را گفت: «وَأَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

الآية ... شما چون ایشان مباشید که از مرگ می بگریختند، جنگ کنید با دشمن دین و در راه خدا بکوشید، و در قتل دشمن از بیم مرگ به مگریزید، که گریختن از مرگ شمارا سود ندارد، چنانکه آن قوم را سود نداشت، «قل لن ینفعکم الفرار من الموت من الموت.» آورده اند که **سلیمان** صلعم روزی نشسته بود و ندیمی باوی، **ملك الموت** در آمد و تیز در روی آن ندیم می نگریست، پس چون بیرون شد آن ندیم از **سلیمان** پرسید که این چه کس بود که چنین تیز در من می نگرست؟ **سلیمان** گفت **ملك الموت** بود، ندیم بترسید، از وی درخواست که باد را فرماید تا ویرا بزمین **هندوستان** برد **سلیمان** باد را فرمان داد تا ویرا بزمین **هندوستان** برد، پس هم در **ساعة ملك الموت** باز آمد، **سلیمان** از وی پرسید که آن تیز نگرستن تو در آن ندیم ما چه بود؟ گفت عجب آمد مرا که فرموده بودند تا جان وی همین **ساعة** در زمین **هندوستان** قبض کنم، و مسافتی عظیم میدیدم میان این مرد و میان آن زمین، پس تعجب میکردم تا خود چون بود این حال؟ و چنین افتاد که دیدی!

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الآية ... بدانید که الله شنواست و دانا، در شنوائی یکتا و در دانائی بی همتا، اگرش بخوانی شنود دعاء تو، و رنه خوانی داند حال تو. بحکمی عن بعضهم انه قال- كنت جائئاً فقلت لبعض معارفی انی جائعٌ، فلم یفتح لی من قبله شیئاً، فمضیت فوجدت درهماً ملفی فی الطريق، فرفعته فانذا هو مكتوب علیه، أما کان الله عالماً بجوعك حتی قلت انی جائعٌ؟

النوبة الثالثة - قوله تم: «حافظوا على الصلوات» الآية ... بزبان اشارت محافظت

اندر نماز آنست که چون بنده بحضرت نماز در آید، بهیبت در آید، و چون بیرون شود بتعظیم بیرون شود، و تا در نماز باشد به نعت ادب بود، تن بر ظاهر خدمت داشته و دل در حقائق و صلت بسته، و سر باروح مناجات آرام گرفته، المصلی یناجی ربه. **بو بکر شبلی** رحمه الله گفت- اگر مرا مخیر کنند میان آنکه در نماز شوم یا در بهشت شوم، آن بهشت برین نماز اختیار نکنم، که آن بهشت اگر چند ناز و نعمت است، این نماز راز ولی نعمت است، آن نزهت گاه آب و گل است و این تماشا گاه جان و دل است، آن مرغ بریان است

در روضه رضوان، و این روح و ریحان در بستان جانان .  
 تماشا را یکی بخرام در بستان آن جانان بین در زیر پای خویش جان افشان آن جانان  
**مصطفی صلعم** از هیچ مقام آن نشان نداد که از نماز داد بآنچه گفت : « جعلت  
 قرّة عینی فی الصلوة » روشنائی چشم من از میان نواختها و نیکوئیها مشغولی بوی است  
 و رازداری با وی .

اینک دل من تو در میانش بنگر تا هست بجز تو هیچ مقصود دگر؟  
 مردی بود اورا **بوعلی سیاه** گفتندی، یگانه عصر خویش بود، هر که کسی در  
 پیش وی رفتی، گفتی، مردی ام فارغ شغلی ندارم، روشنائی چشم من آنست که از مردان  
 راه وی کسی را بینم یا با کسی حدیث وی میکنم .

با دل همه شب حدیث تو میگویم بوی تو من از باد سحر میجویم  
 عالم طریقت **عبدالله انصاری** قدس الله روحه گفت : الهی ای مهربان، فریادرس،  
 عزیز آنکس، کش با تو یک نفس . بادا نفسی که درو نیامیزد کس، نفسی که آن را  
 حجاب ناید از پس، رهی را آن یک نفس در دو جهان بس، ای پیش از هر روز و جدا  
 از هر کس، رهی را درین سور هزار مطرب نه بس .

«حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ» الآیة ... محافظت آنست که شخص در مقام خدمت  
 راست دارد و دل در مقام حرمت، تا هم قیام ظاهر از روی صورت تمام بود، هم قیام باطن  
 از روی صفت بجای بود. یکی در نماز امامی میکرد خواست تا صف راست کند، گفت  
 استووا - هنوز این سخن تمام نگفته بود که بیفتاده بود و بیهوش شده، پس گفتند اورا  
 که چه رسید ترا در آن حال؟ گفت - نودیت فی سری هل استویت لی قطّ؟ - اول رکنی  
 از ارکان نماز نیت است و معنی - نیت - قصد دل است، چون در نماز شود سه چیز اندر سه  
 محل میباید تا ابتداء نماز وی بصف شایستگی بود :- اندر دست اشارت، و در زبان عبارت  
 و در دل نیت، چنانستی که بنده در حال نیت میگوید - در گاه مولی را قصد کردم و دنیا را  
 با پس گذاشتم، پس اگر اندیشه دنیا به نگذارد و دل فائز نماز نه پردازد هم در رکن اول  
 دروغ زن بود . **حسن بن علی** چون بدر مسجد رسیدی گفتی :- «الهی ضیفک بیابک سائلک



بِإِبْرَاهِيمَ، عَبْدِكَ بِإِبْرَاهِيمَ، يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمَسِيحِيُّ، وَقَدْ أَمَرْتُ الْمُحْسِنَ مِنَّا أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمَسِيحِيِّ، فَتَجَاوَزَ قَبِيحٌ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمٌ. وَأَنْ دَسْتُ بِرِدَاثَتِنِ دَرِنَمَازِ دَر حَالِ تَكْبِيرِ اِشَارَتَسْتِ بِاضْطِرَارٍ وَ اِفْتِقَارِ بِنْدَه وَ شَكْسْتِگِیِ وَیِ بِحَضَرَتِ مَوْلٰی، چنانستی که میگوید - انا غریقٌ فی بحر المعاصی، فخذ بیدی. بارخدا یا غریب مملکتتم، افتاده در چاه معصیتتم، غرق شده در دریای محنتتم، درد دارم و دارو نمیدانم، یامیدانم و خوردن نمیتوانم، نه روی آنک نمید شوم، نه زهره آنک فراتر آیم.

قد تحیرت فیک خذ بیدی      یا دلیلاً لمن تحیر فیکا  
گر کافرَم ای دوست مسلمانم کن      مهجور توام بخوان و درمانم کن  
گر در خور آن نیم که رویت بینم      باری بسز کوی تو قربانم کن  
گفته اند اول کسی که نماز بامداد کرد **آدم** بود. آن خواجه خاکی، آن بدیع قدرت و صنیع فطرت و نسیج ارادت، چون از آسمان بزمین آمد با آخر روز بود تا روشنائی روز میدید، لختی آرام داشت، چون آفتاب نهان شد دل آدم معدن اندهان شد.  
شب آمد چو من سو گوار بغم      بجامه سیاه و بچهره دژم  
**آدم** هر گز شب ندیده و مقاساة تاریکی و اندوه نکشیده بود، ناگاه آن ظلمت دید که بهمه عالم برسید، و خود غریب و رنجور و از جفت خود مهجور، در آن تاریکی گه آه کردی، گه روی فراماه کردی، گه قصد مناجات در گاه کردی.

ذکر تو مرا مونس یارست بشب      وز ذکر توام هیچ نیا ساید لب  
اصل همه غریبان **آدم** بود، پیشین همه غمخواران **آدم**، نخستین همه گریندگان **آدم** بود، بنیاد دوستی در عالم **آدم** نهاد، آئین بیداری شب **آدم** نهاد، نوحه کردن از درد هجران و زاریدن به نیم شبان سنتی است که **آدم** نهاد، اندران شب گه نوحه کردی بزاری، گه بنالیدی از خواری، گه فریاد کردی، گه بزاری دوست را یاد کردی.

همه شب مردمان در خواب من بیدار چون باشم      غنوده هر کسی بایار من بی یار چون باشم  
آخر چون نسیم سحر عاشق وار نفس برزد و لشکر صبح کمین بر گشاد، و بانگ بر ظلمت شب زد، **جبرئیل** آمد بشارت که یا **آدم** صبح آمد و صلح آمد، نور آمد و سرور آمد، روشنائی آمد و آشنائی آمد، برخیز ای **آدم**، و اندرین حال دور کعبت نماز

کن، یکی شکر گذشتن شب هجرت و فرقت را، یکی شکر دمیدن صبح دولت و وصلت را  
زبان حال میگوید.

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم      با دلبر خود بکام دل بنشستیم  
و اول کسی که نماز پیشین کرد ابراهیم خلیل بود صلح، آنکه که او را ذبیح  
فرزند فرمودند، و در آن خواب او را نمودند، ابراهیم خود را فرمانبردار کرده، جان فرزند  
عزیز خود بحکم فرمان نثار کرده، و ملک العرش بفضل خود ندا کرده، و اسمعیل را فدا  
کرده، آن ساعه آفتاب از زوال در گذشته بود مراد خلیل تحقیق شد و خوابش تصدیق  
شد، خلیل در نگرست چهار حال دید در هر حال رفعتی و خلعتی بافتی، خلیل شکر را  
میان به بست و بخدمت حضرت پیوست، این چهار رکعت نماز بکارد شکر آن چهار  
خلعت را، یکی شکر توفیق، دیگر شکر تصدیق، سدیگر شکر ندا، چهارم شکر فدا.  
اول کسی که نماز دیگر گزارد چهار رکعت یونس پیغامبر بود صلح... آن بنده نیک  
پسندیده در شکم ماهی و آن ماهی در شکم آن دیگر ماهی، در قعر آن دریای عمیق بفریاد  
آمده که - لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین.

اینجا نکته شریف یونس در شکم ماهی بزندان و مؤمن در شکم زمین، در آن احد  
بزندان، مبارک باد آن مضجع، خوش باد آن مرقد، معصطفی میگوید «القبر روضة من  
ریاض الجنة» هر چند که زندانست اما مؤمن را چون بستانست، و در آن بسی روح و  
ریحان است. یونس در شکم ماهی در آن تاریکی و سیاهی، مؤمن در شکم زمین بانسیم  
انس و نور الهی، یونس را جگر ماهی آینه گشته تابعفاء آن حیوانات دریا و عجائب  
صور ایشان میدید، مؤمن را دری از بهشت بر احدوی ششاده تا بنور الهی حوراء و  
عینا و طوبی و زلفی بود. یونس را فرج آمد، و از فشار الهی ویرا مدد آمد، از آن  
زندان بصحرای جهان آمد. آن ساعت وقت نماز دیگر آمد، یونس خود را دید از  
چهار تاریکی رسته، تاریکی زلت، تاریکی شب، تاریکی آب، تاریکی شکم ماهی،  
شکر گذاشتن این چهار تاریکی را چهار رکعت نماز کرد. اشارت است به بنده مؤمن  
که چهار ظلمت در پیش دارد: ظلمت معصیت، ظلمت اجنب، ظلمت قیامت، ظلمت دوزخ،  
چون این چهار رکعت نماز بکارد بهر رکعتی از یک ظلمت برهد.

و اول کسی که نماز شام کرد عیسی مطهر بود شخص پاک سرشت پاک طینت پاک فطرت که بی پدر در وجود آمد، و در شکم مادر توریّه و انجیل بر خواند، و در گهواره سخن گفت. عجب آمد قوم را از اهل ضلالت، گفتند: فرزند بی پدر متصور نیست، حدوث ولد و وجود نسب بی دواب متفرق جایز نیست. گفتند آنچه گفتند، و رفتند در راه ضلالت چنانکه رفتند! و ثالث ثلاثة رقم کشیدند، جبرئیل آمد که یا عیسی قوم تو چنین گفتند، زمین میلرزد از گفت ایشان، خالق زمین و آسمان پاکست از گفت ایشان، آن ساعه وقت نماز شام بود، عیسی برخاست و بخدمت شتافت، و از الله عفو و رحمت خواست، سه رکعت نماز کرد: - بیک رکعت دعوی ربوبیت از خود دفع کرد، که توئی خداوند بزرگوار، منم بنده با جرم بسیار، دیگر رکعت نفی الوهیت بود از مادر، که توئی خدای جبار و مادرم ترا پرستار، سوم رکعت اقرار بود بوحدانیت کردگار، یگانه یکتای نامدار. و اول کسی که نماز خفتن کرد چهار رکعت موسی کلیم بود، نواخته خالق بی عیب، مخصوص تحفه غیب، مزدور شعیب، چون اجلس با شعیب بسر آمد وز مدین بدر آمد، قصد مسکن و اندیشه وطن خویش کرد، چون منزل چند برفت شبی آمد ویرا در پیش - شبی که دامن ظلمت در آفاق کشیده، و بادی عاصف برخاسته، و باران و رعد و برق درهم پیوسته، گریک در کله افتاده و عیالش را درد زه خاسته، همه عالم از بهر وی بخروش آمده، دریا بجوش آمده، در آن شب همه آتشفشانها در سنگ بمانده، و در همه عالم یک چراغ برافروخته، موسی در آن حال فرو مانده، که می خیزد و گه می نشیند، گه می خزد و گه می آرمد، و که می گریزد، که مقبوض و گه مبسوط، که سر برزاق نهاده، که روی برخاک بزاری، همی گوید:

بهر کوئی مرا تا کی دوانی؟ زهر زهری مرا تا کی چشانی؟

آری در شب افروز را نهنگ جان ربای در پیش نهادند، و کعبه وصل را بادی مردم خوار منزل ساختند، تا بی رفیع کسی گنج ندید، و بی غصه محنت کسی بروز دولت نرسید. آخر نظری کرد بجانب طور، و دید آن شمع نور، و بشنید ندای خدای غفور، که «اِنِّی اَنَا الله» موسی را چهار غم بود: غم عیال و فرزندان و برادر و دشمن، فرمان آمد که یا موسی غم مخور و اندوه مبر، که رهاننده از غمان و باز برنده اندهان منم، موسی برخاست اندر آن

ساعت و چهار رکعت نماز کرد، شکر آن چهار نعمت را. اشارتست به بنده مؤمن که چون این چهار رکعت نماز بگزارد بشرط وفا و صدق و صفا، شغل عیال و فرزند وی کفایت کند، و بردشمن ظفر دهد و از غم و اندوهان برهاند.

النُّبُوءَةُ الْاُولٰی قَوْلُهُ نَعَمْ: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ» - کیست آنک خدای را وامی دهد؟ «قَرْضًا حَسَنًا» وامی نیکو «فَيُضَاعِفُهُ لَهٗ» تا ویرا آن وام توی بر توی کند «أَضْعَافًا كَثِيرَةً» توبهای فراوان «وَاللَّهُ يُقْبِضُ وَيَبْسُطُ» والله میگیرد روزی، بر کس کس تنگ می کند، و میگذشاید روزی، بر کس کس فراخ میکند، «وَالِيهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۲۴۰</sup> و با وی خواهند گردانید شمارا.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ» - دانسته نه و نرسید عالم تو بآن گروه «مَنْ بَنَى إِسْرَآئِيلَ» از فرزندان یعقوب «مِنْ بَعْدِ مُوسَى» از پس موسی «إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَّهُمْ» که پیغامبری را گفتند از آن خویش «اتَّبِعْنَا مَلِكًا» ما را پادشاهی انگیز از میان ما «نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» تا با وی بغزای شویم و در راه خدا کشتن کنیم، «قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ» گفت شما هیچ بر آید؟ «إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» اگر بر شما نویسند غزای کردن و شما را بآن فرمایند «أَلَّا تُقَاتِلُوا» که جنک نکنید و باز نشینید «قَالُوا وَمَا لَنَا» گفتند چیست و چه رسید ما را؟ «أَلَّا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که کشتن نکنیم در سبیل خدا و از بهر او، «وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ آبْنَاؤُنَا» و ما را بیرون کردند از سراهای ما و جدا کردند از پسران ما، «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» چون بریشان نوشتند غزای کردن و ایشانرا بآن فرمودند، «تَوَلَّوْا» برگشتند از فرمان برداری، «إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» مگر اندکی ازیشان

« وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ » ۲۴۶ ، والله داناست بستم کاران .

« وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ » - وگفت ایشانرا پیغامبر ایشان ، « إِنْ أَلَّاهُ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا » الله شما را طالوت پادشاهی برانگیخت ، « قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا » گفتند طالوت را بر ما ملک چون بود ؟ « وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ » و ما سزاوارتریم بملک ازو ، کسه او نه از سبط نبوت است نه از سبط ملک ، « وَلَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ » و فراخی مال ندادند اورا ، « قَالَ » جواب داد پیغامبر ایشانرا ، وگفت « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ » الله اورا بر شما ملک را برگزید « وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ » و ویرا افزونی داد در دانش و در قد و بالا ، « وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ » والله ملک خویش اورا دهد که خود خواهد « وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » ۲۴۷ و خدای فراخ توانست و دانا .

النبوة الثانية - قوله تم : « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ » - قرض نامی است هر کاری را که بنده کند که آنرا جزا بود ، از اینجاست که امیه بن ابی الصلت گفت : لا تخلطن خبيثات بطيبة واخلع ثيابك منها وانج عريانا كل امرئ سوف يجزي قرضه حسنا اوسياء و مديناً مثل مادانا نیکی و بدی هر دورا قرض خوانند ، از بهر آنک هر دورا پاداش است ، و آنچه در آیت گفت : « قَرْضًا حَسَنًا » دلیل است که قرضی بود نیک و قرضی بود بد .

روی عن صفیان قال - لما نزل قوله تم « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » قال رسول الله صلعم « يارب زد امتي » فنزل قوله « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً » - گفت اول از آسمان این آیت فرو آمد ، که « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » هر نیکنشی که بنده کند ده چندان پاداش وی دهیم ، رسول خدا

گفت - یارب بیفزای امت مرا - پس این آیت فرو آمد « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا » هر نیکی که بنده کند آنرا اضعاف مضاعف گردانیم، و اورا بآن ثواب فرادان دهیم. سدی گفت جائی که الله کثیر گوید و تنصیف کنند، اندازه آن جز الله نداند از عظیمی و فراوانی که بود. همانست که گفت « و یؤت من لدنه اجرًا عظیمًا ». جای دیگر گفت « انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب ».

اهل معانی گفته اند - درین آیت اختصار است و اضمحار، یعنی - مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ عِبَادَ اللَّهِ فَأَضَاعَهُ سُوءَ جَانِهِ إِلَى نَفْسِهِ تَهْذِیْلًا وَ اِسْتِعْطَافًا - کما روی ان الله تع یقول لعبده - استطعمتک فلم تطعمنی، واستسقیتک فلم تسقنی، واستکسیتک فلم تکسینی، فیقول العبد - کیف ذاک یاسیدی؟ فیقول ربک فلان الجأری و فلان العاری، فلم تعد علیه من فضلك، فلا منعک الیوم من فضلی، کما منعتہ - باین قول معنی آیت آست که - کیست آنک بندگان خدا را وام دهد؟ چون خنواهند و حاجت دارند؟ و معلوم میشود از راه سنت که وام دادن مد از صدقه است، که صدقه بمحتاج و غیر محتاج رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد. ابو امامه روایت کرد از مصطفی صلعم قال:- « رأیت علی باب الجنة مكتوباً - القرض بثمانية عشر، والصدقة بعشر امثالها، فقلت یا جبرئیل ما بال القرض اعظم اجرا؟ قال لان صاحب القرض لا یأتیك الا عتاجاً، و ربما وقعت الصدقة فی غیر اهلها. » وعن ابی هریره و ابن عباس قالا - قال رسول الله صلعم « من اقترض اخاه المسلم فله بكل درهم وزن احد و بشیر و طور سیناء حسنات » وعن ابی الدرداء قال « لان اقترض دینار بن ثم یرد ان ثم اقترضهما احب الی من اتصدق بهما » و بحکم شرع قرض دیگرست و دین دیگر، قرض نامؤجل است و دین مؤجل، و شرط قرض آنست که هیچ منفعت بهیچ وجه فراسر آن نشیند، مثلاً اگر زر قراضه بقرض دهد، بشرط آنکه درست باز دهد، باطل بود. پس اگر بطوع خود درست باز دهد رواست، که مصطفی صلعم گفت: « خیرکم احسنکم قضاء ».

« فَمِضَاعُهُ لَهُ اَضْعَافًا کَثِیرَةً » - ابن عامر و یعقوب « فَمِضَاعُهُ » خواند

به تشدید و نصب فا، ابن کثیر بتشدید خواند و رفع فا، دیگران بالف خوانند و تضعیف و رفع فا، مگر عاصم که او بنصب فا خواند، و تشدید در کثرت مه است و تمامتر؛ که تضعیف از باب تکثیر است.

« وَاللَّهُ يَقْضِي وَيَبْسُطُ » - الآية... همانست که جای دیگر گفت: « يبسط

الرزق لمن يشاء و يقدر » یکی را فراخ روزی کند یکی را تنگ روزی، همه بعلم و حکمت اوست، همه بتقدیر و قسمت اوست، هر کس را چنانکه صلاح و است دهد، و چنانکه سزای و است رساند؛ ابوذر روایت کند از رسول خدا از جبار، گفت عز جلاله « ان من عبادی من لا یصلح ایمانه الا الفقر، ولو اغنیته لافسده ذلك، وان من عبادی من لا یصلح ایمانه الا الغنی، ولو افقرته لافسده ذلك، ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ. » معنی دیگر گفته اند. « وَاللَّهُ يَقْضِي وَيَبْسُطُ » - الله صدقه می فرستاند از بخشنده و آنکه میرساند بستاننده، همانست که جای دیگر گفت « و یاخذ الصدقات » و درست است خبر از مصطفی صلح که گفت: « ما تصدق امرؤ مسلم بصدقة ثمرة اولقمة الا قبضها الله بيمينه فیربها فی کفه کما یربی احدکم فلوله اوفیله حتی تصیر مثل احد. » مفسران گفتند آن روز که این آیت فرو آمد، ابو الدحداح گفت یا رسول الله - ان الله يستقرضنا و هو غنی عن القرض - قال « نعم، یریدان یدخلکم به الجنة » گفت - یا رسول الله خداوند عز و جل از ما قرض می خواهد و او بی نیاز از قرض - رسول گفت آری، بآن می خواهد تا شمارا در بهشت آورد. ابی الدحداح گفت من خدایرا قرض میدهم تو بایندانی بهشت میکنی؟ گفت - میکنم بایندانی بهشت هر کس را که صدقه دهد، ابو الدحداح گفت و هم جفت من ام الدحداح بامن در بهشت بود؟ گفت آری، گفت و دختر کانم همچنین؟ گفت آری، پس دست رسول الله صلعم گرفت گفت - دوباغ دارم و بجز آن دوباغ چیزی دیگر ندارم، و هر دو بخدای میدهم، رسول گفت - نه یکی خدایرا و یکی معیشت تو و عیال ترا، گفت یا رسول الله ترا بر گواه میکنیم که آن یکی که نیکوترست از ملک خویش بیرون کردم و بخدای دادم، رسول گفت - لاجرم الله تم بهشت ترا پاداش دهد، ابو الدحداح رفت و با

هم جفت خویش **ام الدحداح** این قصه بگفت ، **ام الدحداح** گفت -- ربحت بیعتك ، بارك الله لك فیما اشتریت . و **ام الدحداح** آن ساعه با دختر كان خویش در آن بستان بودند که تسلیم کرده بودند ، دست در آستین آن كود كان و دهن ایشان میگرد و خرما بیرون میکرد و میگفت این نه آن شماست كه این آن خداست . گویند در آن بستان ششصد بن خرما بود بار آور ، نيكو ، همه باسانی و دل خوشی و خشنودی خدایرا عزوجل در كار درویشان كرد ، تادر حق وی گفتند - كم من عذق رداح ، و وادر فیاخ فی الجنة لابی الدحداح .

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ » - كانه قال - السَّمِ يَنْتَه عِلْمُكَ إِلَى خَيْرِ هَؤُلَاءِ؟ - وَالْمَلَائِكَةُ - هُمُ الْإِشْرَافُ وَالرُّؤُوسَاءُ ، كَانَهُمُ الَّذِينَ بِمَلَأُونِ الْعَيْنِ رَوَاءُ . قَصَّة آیت آنست که بعد از **موسی** بروزگار ، **كفار بنی اسرائیل** بره و منان ایشان مستولی شدند و قهرها راندند بر ایشان ، بعضی را بکشتند و بعضی را به بردگی بردند و قومی را از دیار و اوطان خویش بیفکندند ، روزگاری درین بلاء عظیم بودند و ایشانرا پادشاهی نه ، که با دشمن جنگ کردی ، و مقام دشمن میان **مصر و فلسطین** بود در ساحل بحر **روم** ، و قوم **جالوت** بودند از بقایاء **عاد** ، جبارۀ روزگار خویش ، با بالاهاى عظیم و قوتهاى سخت ، و در میان **بنی اسرائیل** نه پیغامبری بود و نه پادشاهی که آن دشمنانرا از ایشان بازداشتی ، دعا کردند تالله تعالی بایشان **اشمویل** پیغامبر فرستاد ، در عربیت ناموی **اسماعیل** بود . و نام مادر وی **حنه** ، از نژاد **هرون بن عمران** بود ، برادر **موسی** ع ، **بنی اسرائیل** آمدند و **اشمویل** را گفتند « إِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » برانگیز ما را پادشاهی تا باوی جنگ کنیم با این قوم **جالوت** که بر ما مستولی شده اند و تباہ کاری میکنند ، **اشمویل** گفت « هَلْ عَسَيْتُمْ » بلسر سین قراعت نافع است و لغت قومی از عرب ، دیگران بفتح سین خوانند « هَلْ عَسَيْتُمْ » خوانند ، و هی اللغة الفصحی ، **اشمویل** گفتا هیچ بر آن اید که اگر اینچ می خواهید ، بر شما نویسمد و فرض کنند ، شما بجای نیارید و از آن باز نشینید ؟ ایشان گفتند و چرا باز نشینیم و جنگ نکنیم با دشمن که ما را از



سرایهای خویش بیرون کردند و از خان و مان و پسران جدا کردند؟

رب العالمین گفت: « فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ » - چون برایشان نوشتند قتال که خود می خواستند، بجای نیاوردند و برگشتند مگر اندکی، و آن اندک آنست که گفت « فُشِرْ بَوَا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ ». **مقاتل** گفت - کتب - در قرآن بر چهار وجه است: یکی بمعنی فرض چنانکه اینجا گفت: « فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ » ای فرض، و هم درین سوره گفت « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ » « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ » ای فرض. وجه دوم بمعنی قضیت است چنانکه در سوره آل عمران گفت « لبرز الذين كتب عليهم القتال » ای قضی علیهم، و در سوره التوبة گفت « لن يصيبنا إلا ما كتب الله لنا » ای ما قضی الله لنا. و در سوره الحج گفت « كتب عليه انه من تولاه » ای قضی علیه. و در سوره الحشر گفت « كتب الله لاغلبن » ای قضی الله. وجه سوم بمعنی امر است، چنانکه « ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم » ای - الله امر کم. وجه چهارم بمعنی جعل است، کقولہ « كتب فی قلوبهم الايمان » ای جعل، و کقولہ « فساكتبها للذين يتقون » ای فسا جعلها. پس **اشمویل** پیغامبر ایشانرا گفت الله شما را **طالوت بن قیس** پادشاهی برانگیخت.

و ذلك قوله: « وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا » - **طالوت** مردی بود از فرزندان **يعقوب** از سبط **ابن یامین** خروانی کردی و آب فروشی، چنین آورده اند که - کان ایابا - و ایاب آب فروش بود، و در سبط **ابن یامین** نه نبوت بود و نه ملک، که در فرزندان **يعقوب** نبوت در سبط **لاوی** بود و **لاوی** جد **موسی** بود، و ملک در سبط **یهودا** بود، و **داود** از سبط وی بود، و **طالوت** نه ازین بود نه از آن. « قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا » - ایشان گفتند، **طالوت** را بر ما پادشاهی چون بود؟ که او مردی درویش است، مال ندارد و نیز نه از سبط نبوت است، نه از سبط ملک. **اشمویل** گفت شما چه پندارید؟ که آنچه الله داند شما ندانید، خدای ویرا بر شما برگزید و ویرا فزونی داد در علم و هم در جسم، عالم وقت خویش بود

و در بنی اسرائیل کس ازو عالمتر نبود، و نیز با جمال بود و باقد و بالا: قیل سَمِی طَالُوتَ لَطُولُهُ، رب العالمین باز نمود که مرد تمام بالا دشمن را در هیبت افکند و باز شکند، و باز نمود که ملک نه بوراثت است و نه بهمال، بل که عطاء ربانی است و فضل الهی، آنرا دهد که خود خواهد «وَاللّٰهُ يُؤْتِي مَلِكًا مِّنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» - الله دارنده است و داننده، همه را روزی میدهد از خزینۀ فراخ بی مؤت، چنانکه همه را بیافرید بقدرت فراخ بی حیل، بیمارزد فردا بکرم فراخ بی وسیل، واسع اوست که برسد بهر چیز بعلم و بهر کار بحکم و بهر بهره بقسم، علیم اوست که ناآموخته داناست و بدانش بی هماناست و درآموزنده هر داناست.

النوبة الثالثة - قوله تم :- «مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرُضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» - خداوند

کریم، نامبردار عظیم، مهربان نوازنده بخشنده دارنده، جلالت احدیت و تقدست جسمیت، در این آیت بندگانرا می نوازد هم توانگرانرا و هم درویشانرا، توانگرانرا می نوازد، که ازیشان قرض می خواهد و قرض از دوستان خواهند. یحیی معاذ گفت - عجبست مِمَّن یبقی له مالٌ و رب العرش استقرضه. و فی الخبر الصحيح - ینزل الله عزوجل، فیقول من یدعونی فاجیبه؟ ثم یسطل یدیه، فیقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم؟ - چه دانی تو؟ که این قرض خواستن چه کرامت و چه نثار است! نثاری که بر روی جان گوئی نگارست، و درخت سرور از وی بیارست، و دیده طرب بوی بیدارست، میگوید کیست او که قرض دهد باو که ظالم نیست تا بد برد و درویش نیست که از باز دادن درماند، و آنکس که قدر این خطاب شناسد، فضل از مال جان و دل در پیش نهاد گوید:

جز با تو بجان و دل تکلف نکنم      دل ملالت تو شد درو تصرف نکنم

گر جان باشارتی بخواهی ز رهی      در حال فرستم و توقف نکنم

روزی علی مرتضی ع در خانه شد، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا

می گریستند، علی گفت یافاطمه چه بودست این روشنائی چشم و میوه دل و سرور جان مارا که میگیرند؟ فاطمه گفت - یا علی ما نا که گرسنه اند، که یات روز گذشت تا هیچ چیز نخورده اند. و دیگری بر سر آتش نهاده بود علی گفت - آن چیست که دردیگست؟

فاطمه گفت: دردیگه هیچ چیز نیست مگر آب تهی، دل خوشی این فرزندانرا بر سر آتش نهادم، ناپندارند که چیزی می‌یزم، علی ع دلتنگ شد عبائی نهاده بود برگرفت و به بازار برد و بشش درم بفروخت و طعامی خرید، ناگاه سائلی آواز داد که «من یقرض الله یجده ملیاً و فیاً» علی ع آنچه داشت بوی داد، باز آمد و با فاطمه بگفت: فاطمه گفت: وفقت یا بالاحسن و لم تزل فی خیر - نوشت باد یا بالاحسن که توفیق یافتی و نیکو چیزی کردی، و تو خود همیشه باخیر بوده و با توفیق، علی باز گشت تا بمسجد رسول شود و نماز کند، اعرابی را دید که شتری میفروخت، گفت: یا بالاحسن این شتر را میفروشم بخر، علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت بتو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطاءئی از بیت المال بمو در آید، علی آن شتر بصحت درم بخريد و فرایش کرد، اعرابی دیگر پیش وی در آمد، گفت یا علی این شتر بمن فروشی گفت فروشم، گفت بچند؟ گفت بچند آنک خواهی، گفت بمصد و بیست درم خریدم، علی گفت فروختم، صد و بیست درم پذیرفت از وی، و بخانه باز شد، با فاطمه گفت که ازین شصت درم با بهای شتر دهم به اعرابی و شصت درم خود به کار ببریم، بیرون رفت بطلب اعرابی، مصطفی را دید گفت: یا علی تا کجا؟ علی قصه خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه بود از ناقهای بهشت، این آن قرض بود که تو بالله دادی و درویش را بآن بناوختی، و قد قال الله عز وجل «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» اما نواخت درویشان درین آیت آنست که الله قرض میخواهد، از بهر ایشان میخواهد و تا عزیزی نباشد از بهر وی قرض نکند، و نواخت درویش تمامتر و رتبت وی بالاتر از نواخت توانگر، از بهر آنک قرض خواستن هر چند که بغالب احوال از دوستان خواهند، اما افتد بوقت ضرورت که نه از دوست خواهند، و آنکس را که از بهر وی خواهند جز دوست و جز عزیز نباشد، نه بینی که مصطفی صلعم در حال ضرورت قرض خواست از جهودی، و درع خود بنزدیک وی برهن نهاد، تا جو پاره ستد قوت عیال را. بنگر که از که خواست و بنگر که در خواست! هر چند که این نادر افتد، و اغلب

آنست که قرض از دوستان خواهند، و روی فرا آشنایان کنند. چندین جایگه در قرآن رب العالمین خطاب میکند با آشنایان و مؤمنان « اقرضوا الله قرضاً حسناً، و اقرضتم الله قرضاً حسناً، ان تقرضوا الله قرضاً حسناً با هر یکی - حسن - بگفت تا بدانی که آنچه به الله دهند پاک باید و حلال و نیکو، ان الله تم طیب لا یقبل الا الطیب، و گفته اند قرض حسن - آن بود که در آن گوش بیاداش نداری و در جست عوض آن نباشی و آنچه کنی استحقاق جلال حق را کنی، نه یافت مزد خود را.

آوردند - که فردای قیامت رب العزة با بنده عتاب کند که صحیفه او پر حسنات بود، گوید طاعاتك لرغبتك فی الجنة وتركك المعاصی لرهبتك من النار، فای طاعة فعلتها لی؟

سهر العیون لغير وجهك ضایعٌ و بكاؤهن لغير فقْدك باطلٌ

من كان یعمل للمجنان فانسی من حب و سلمك طول عمری عامل

پیر طریقت گفت: - من چه دانستم که یاداش بر روی مهر تاش است، من پنداشتم مهینه خلعت پاداش است، من چه دانستم که مزد درست، او که بهشت باقی او را حظ است، و عارف اوست که در آرزوی يك لحظ است.

« وَاللّٰهُ یَقْبِضُ وَ یَبْسُطُ » - قبض و بسط در ید خداست، کار او دارد و حکم او راست، یکی را دل از شناخت خود دربند دارد، یکی را در انس با خود بروی گشاید، یکی در مضیق خوف حیران، یکی در میدان رجا شادمان، یکی از قهر قبض وی هراسان، یکی بر بسط وی نازان، یکی بفعل خود نکرد در زندان قبض بماند، یکی بفضل حق نکرد بر بساط طرب آرام گیرد. همانست ده پیر طریقت گفت: الهی گهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟ گهی بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست؟

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که من از هر چه بعالم بمرم

چون از صفت خویشتم اندر کندم از عرش همی بخویشتم در نگرم

النوبة الاولى - قوله تم: « وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ » - پیغمبر ایشان ایشانرا

گفت « إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ » نشان ملك او بر شما « أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ » آنست که تابوت آید بشما ، « فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ » در آن تابوت سکینه از خداوند شما ، « وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ » چیزی که مانده از آنچه از آل موسی و از آل هرون بازماند « تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ » فرشتگان آنرا بردارند و آرند ، « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ » در آن نشانیست شمارا که ملك طالوت باذن خداست در رضا و اصطفا او ، « إِنَّ كُنتُمْ مَوْمِنِينَ »<sup>۲۴۸</sup> اگر گروید گانید ، دایمید که چنین است .

« فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ » - چون گسسته گشت طالوت و سپاه از شهر و بهامون آمدند ، « قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ » طالوت گفت الله شمارا بنخواهد آزمود ببحری ، « فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي » هر که از آن بیاشامد نه از من است « وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي » و هر که از آن نچشد از منست « إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ » مگر آنکس که بدست خود يك غره بر کشد ، « فَشَرِبُوا مِنْهُ » چون بآن جوی رسیدند از آن بیاشامیدند « إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ » مگر اندکی از ایشان ، « فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ » چون بر آن جوی بگذشت او « وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ » و ایشان که بگرویدند با وی ، « قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ » گفتند مارا امروز کاوستن نیست با جالوت و سپاههای وی ، « قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ » گفتند ایشان که بی گمان بودند برستخیز و بدیدار خدای « كُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ » بسا سپاه اندك « غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ » که باز شکستند سپاه فراوانرا باذن و یاری خدای ، « وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ »<sup>۲۴۹</sup> و الله با شکیبایانست یاری .

« وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ » - و چون بیرون آمدند بروی جالوت

و سپاه او « قَالُوا رَبُّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا » گفتند خداوند ما بر ما فراخ فرو ریز  
 شکیبایی، « وَ لَئِيتَ أَقْدَامُنَا » و قدمهای ما درواخ دارپیش دشمن، « وَ أَنْصُرْنَا عَلَى  
 الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ »<sup>۲۵۰</sup> و یاری ده مارا بر گروه ناکر ویدگان.

« فَهَزَمُوهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ » - طالوت بالشکر خویش بشکستند جالوت و سپاه  
 ویرا بتوفیق و خواست الله، « وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ » و داود جالوت را بکشت،  
 « وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ » و الله داود را پادشاهی داد و پیغامبری و دانش،  
 « وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ » و دروی آموخت آنچه ندانست، « وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ » و گرنه  
 باز داشت الله بودی از مردمان « بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ » از بعضی ببعضی « لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ »  
 زمین ببران گشتی و جهان تباه شدی، « وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ »<sup>۲۵۱</sup>  
 لکن الله با فضل است و بانواخت و نیکوکاری بر جهانیان.

« تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ » - این سخنان خدای است، « نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ »  
 می خوانیم آن بر تو بسزا و راستی، « وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ »<sup>۲۵۲</sup> و تو از فرستادگانی  
 بکافه خلق.

النوبة الثانية - قوله نعم: « قَالَ لَهُمْ بَدِيعُهُمْ إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ »  
 الآية . . . مفسران گفتند، اصل این تابوت آنست که الله نعم به آدم ع فرو فرستاد و در  
 آن صورت پیغامبران بود، از فرزندان وی، و بعدد هر پیغامبری خانه بود در آن،  
 و آخرترین همه خانه پیغامبر آخر الزمان بود خاتم النبیین، و رسول رب العالمین  
 خانه از یاقوت سرخ و آسای پیغامبر، محمد صلعم اینجا بصورت نمازگزاران ایستاده  
 و بر راست وی مردی که ایستاده، برجای پیشانی وی نبشته - هذا اول من يتبعه من  
 امته ابوبکر - و بر چپ وی عمر خطاب ایستاده، برجای پیشانی وی نبشته - لا تأخذه  
 فی الله لومة لائم - و از پس وی ذوالنورین بر پیشانی وی نبشته، بارة من البررة، و در

پیش وی **علی بن ابی طالب** علیه السلام شمشیر حمایل کرده و بر پیشانی مبارک وی نبشته -  
 هذا اخوه و ابن عمه ، و پیرامن وی اعمام و خلفا و نقبا و لشکری عظیم از مهاجر و انصار  
 در ایستاده . و اندازه تابوت سه گز بود در دو گز ، از چوب شمشاد زراندود کرده ، و به نزدیک  
 آدم می بود تا آدم از دنیا بیرون می شد به شیت داد و پس از وی فرزند بفرزند میداد  
 و بآن وصیت میکرد . تا بروزگار **ابراهیم ع** ، **ابراهیم** بمهینه فرزند داد : **اسماعیل**  
 و **اسماعیل** پیسر خویش **قیدار** سپرد ، فرزندان **اسحق** با وی بخصومت آمدند ، گفتند  
 نور **محمد** صلح باشماست ، تابوت باید که باما بود ، قیدار سروازد ، امتناع نمود ، پس  
 برخاست و به **کعبان** شد پیش **یعقوب ع** ، و آن تابوت با وی ، **یعقوب** در **قیدار**  
 نگرست ، گفت چه رسید ترا ای **قیدار** که رویت زرد می بینم و قوت ساقط ؟ گفت نور  
**محمد** صلح از پشت من نقل کرده اند ، **یعقوب** گفت ، بدختران **اسحق** ؟ گفت نه که  
 در عرب به غاضره جرده می . **یعقوب** گفت « بنح بنح ، یک آمد » الله خواست و حکم  
 کرد که نور **محمد** جز در عربیات طاهرات ننهد ، یا **قیدار** بشارت باد ترا که امشب  
 پسری آمد . **قیدار** گفت چه دانستی و از کجا گفتی ؟ تو در زمین شام و غاضره در  
 زمین حرم ! گفت از آب بدانستم که امشب درهای آسمان دیدم که بر گشادند و  
 فریشتگان گروه گروه از آسمان بزیر می آمدند و نوری عظیم میان آسمان و زمین  
 ظاهر شده ، دانستم که آن نور **محمد** است ، **قیدار** برگشت بسوی زمین حرم تا با  
 اهل خویش شود ، و آن تابوت بنزدیک **یعقوب** بگذاشت . پس میان بنی **اسرائیل** می بود  
 تا بروزگار **موسی ع** ، پس **موسی** بوقت مرگ آنرا پیش **یوشع بن النون** بنهاد  
 به بریه ، بریه نام جایگاه نیست ، پس چون در بنی **اسرائیل** تفرق افتاد و قومی نافرمان  
 شدند و بر پیغامبران جفا کردند و عصیان آوردند ، رب العزة دشمن را برایشان مسلط  
 کرد ، ازین **عمالقه** و **جبابرة** از بقایاء قوم عاد تا برایشان تاختن آوردند ، لختی را  
 بکشتند و لختی را به بردگی بردند ، و آن تابوت از میان ایشان برداشتند و بزمین  
 خویش بناحیه **فلسطین** بردند و در چاه طهارت جای نهادند ، هر کس از ایشان که در آن  
 چاه برآز کردی ، علت بواسیر و قولنج پدید آمدی و برا ، پس بجای آوردند که این  
 علت از جهت آن تابوت است که در چاه نهاده اند ، بیرون آوردند و بر گردون نهادند

و گردون در گاو بستند و گاو را از زمین خویش برانندند بسوی **بنی اسرائیل**، **الله** تم فرشتگان را بفرستاد تا آن تابوت برداشتنند و بخانه **طالوت** بردند، **بنو اسرائیل** چون تابوت بخانه وی یافتند، بدانستند که ملک او بحق است.

اینست که رب العالمین گفت: « وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ-

التَّابُوتُ » پیغامبر ایشان **اشماویل** گفت، نشان آنکه ملک **طالوت** حق است آنست که آن تابوت سکون و آرام دل شما بآنست، و امن شما در آن بسته بشما باز آید، اینست که **قتاده** و **کلبی** گفتند در معنی سکینه - که سکینه بادبست که صورت دارد، سر وی چون سر گربه و دو پر دارد؛ **بنو اسرائیل** هر گاه که غذا کردند، آن تابوت در پیش صف خویش بنهادند، چون وقت نصرت بودی، سکینه از آن تابوت بانگ زدی، بردشمن، دشمنان از آن بانگ فزع گرفتند، و بهزیمت شدند، و گفته اند که در آن تابوت جامه و کلاه و عصا **موسی** بود و جامه و عصا **هرون** و پاره از من که در قبیله بریشان می بارید، و روضه اراض **توریه** که **موسی** شکسته بود، آنکه که الواح بر زمین زد، و طشت که دلهای پیغامبران در آن شسته اند و اکنون میگویند - آن تابوت در دریای **طبریه** پنهانست. قال ابن عباس - ان التابوت وعصاء **موسی** فی بحيرة الطبریه، و انهما یخرجان قبل یوم القيمة.

« فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ » الآية... - چون بیرون شد **طالوت** از شهر

**بیت المقدس** و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی فارغ، که هیچ شغل و هیچ کس بهیچ حق دامن ایشان ناکرفته، همه جنگ را ساخته و کار آن پرداخته، بیرون آمدند، بروز کرما، و میان ایشان و میان دشمن آب نیافت، مگر در آن یک نهر اردن و **فلسطین**.

« قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ » - **طالوت** گفت **الله** شما را بخواهد آزمود بآن

جوی، یعنی تاوا شما نماید که از شما که مطیع تر و **الله** خود بآن دانانر.

« فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي » - ای ایس معی علی عدوی، که تشنه آنجا



رسید، هر که از آن بیاشامد نه از منست، یعنی نه با منست بر دشمن من و جنگ کردن با وی. «وَمَنْ لَّمْ يَقْعَمْهُ» - ای لم یشربه، طعم اینجا بمعنی شرب است، چنانکه آنجا گفت «جناح فیما طعموا» ای شربوا، و هر که از آن نخشد، او از منست یعنی با منست بر دشمن، پس رب العالمین در آن استثنا آورد، لختی فا بیرون کرد.

گفت: «الْأَمِنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً» - بفتح غین قراءه ابن کثیر و نافع و ابو عمرو

است، و بضم غین قراءه باقی، بضم اسم است و بفتح مصدر، بضم پری دست است و بفتح بر کشیدن آن يك بار، پس چون بآن جوی رسیدند، روز گرم بود و ایشان سخت تشنه، در آب افتادند و دهن بر آب نهادند و فرمانرا خلاف کردند، مگر اندکی از ایشان، و آن اندک سیصد و سیزده بودند، عدد مرسلان از انبیاء و عدد مجاهدان روز بدر. براء عازب گفت: قال لنا رسول الله صلعم یوم بدر «انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت حین عبروا النهر» رب العالمین آن اندک را قوت دل داد و آرام جان و ایمان تمام، و آب غرغه ایشانرا کفایت، بجوی باز گذشتند و با طالوت بجنگ شدند، و آن قوم دیگر که فرمانرا خلاف کردند، لبهاشان سیاه شد و تشنگی بریشان زور کرد، هر چند که بیش آشامیدند تشنه تر بودند، هم در کنار جوی بماندند، و بقتال دشمن و فتح نرسیدند و گفتند «لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ»

و اصحاب غرغه میگفتند از مؤمنان و خدای پرستان و فرمان برداران، «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بعون الله و نصرته «وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» - بالنصرة والتأيید والقوة

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ» - چون طالوت چهار لشکر ساخت تا بقتال جالوت بیرون رود، اشماویل پیغامبر درعی بوی داد و گفت - الله تم بانگیزد از اصحاب تو مردی که جالوت بدست وی کشته شود، و نشان وی مرد آنست که این درع ببالای وی راست آید، نه بیفزاید نه بکاهد، چون بتو رسد آن مرد، با وی عهد و پیمان بند که يك نیمه ملک خویش و يك نیمه مال بوی دهی،

و داود پیغامبر آنکه کودکی بود، شبانی میکرد پدر خود را ایشا، و کهنه پسران بود، هفتم هفت پسر بود، و قوتی عظیم داشت، که وقتی شیر را بگرفت بنزدیک کله خویش، و بدو دست زیر و زیر لب او بگرفت و تا بدنبال وی از هم بردید، خبر بوی رسید که طالوت بیرون شد بقتال جالوت، گوسپندان بکذاشت و بیامد تا مطالعة برادران کند که در لشکر طالوت بودند، براه در گئی می شد سنگی باوی با و از آمد که یا داود خدنی، فانا الذی اقبل جالوت الجبار - داود آن سنگ برگرفت و در توبره خویش نهاد و با خود می داشت تا بر طالوت رسید، گفت - یا طالوت انا قاتل جالوت باذن الله عزوجل، من جالوت را کشم بتوفیق و خواست الله. طالوت را عجب آمد این سخن از وی، که داود مردی کوتاه بالا بود، زرد رنگی چون بیماران بهیئت عاجزان و آسای درویشان، داود گفت: - اگر من او را بشم نیمه ملک و مال خود بمن دهی؟ طالوت گفت آری دهم، و دختر خویش نیز در حکم تو کنم، اما نشان راستی تو آنست که این درع درپوشی، که اشمویل بمن داد و گفت قاتل جالوت اوست که این درع بیالای وی راست بیاید. داود آن درع درپوشید و بیالای وی راست آمد. طالوت بدانست که جالوت بدست وی کشته شود، رفتند وصف برکشیدند و داود برابر جالوت بایستاد و نزدیک در شد، جالوت گفت چه آورد ترا ای شقی بنزدیک من؟ داود گفت بدان آمدم تا ترا بکشم، جالوت را از وی عجب آمد این سخن، گفت - ای عاجز تو مرا چون کشی؟ اگر خیر خود بر تو افکشم ترا غرق کند، و اگر سنان رمح خود بتوباز نهم ترا پست کنم، اینک هشتصد رطل سنان رمح منست. داود گفت من ترا خواهم کشت، تو آنچه خواهی میکوی. آنکه سنگ که داشت درمقلاع نهاد و بانداخت، رب العزة جل جلاله باد را بیاری وی فرستاد تا سنگ در هوا بیه پاره شد، یکپاره از آن بر وی جالوت رسید بر دامن مغفر وی. و برپیشانی او جوهری بود، یا قوت سرخ که می درخشید، آن سنگ یا قوت را و سر او را گذاره کرد و از سر او بیرون گذشت. جالوت بیفتاد و لشکروی هزیمت گرفت، مسلمانان برپای ایشان افتادند، تا سی هزار از ایشان کشته شدند و عدد ایشان هفتاد هزار بود. عمالقه از بقایاء قوم عاد، عبده

اوئان و سر ایشان **جالوت**، این است که رب العالمین گفت - « قَهَرَهُمْ وَهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ » پس **طالوت** دختر بوی داد، تحقیق عهد خویش را، اما نیمه ملک و مال بنداد، و **داود** حسد برد و قصد کشتن وی کرد، **داود** از وی بگریخت و بدهی از آن دههای بنی اسرائیل فرو آمد، پس **طالوت** پشیمان شد و طلب توبه کرد، زانی بود از قدماء بنی اسرائیل که نام اعظم دانست، بنزدیک وی شد و توبت خواست، آن زن گفت - توبت تو آنست که با اهل مدینه **بَلَقَا** تنها قتال کنی، اگر آن مدینه بدست تو گشاده شود یا تو کشته شوی، نشان قبول توبه توبه باشد. **طالوت** رفت و با ایشان قتال کرد، بدست ایشان کشته شد، گویند کشتند **طالوت** خال **داود** بود - کن جباراً من الجبابرة، یبلغ راسه السحاب و قتل **طالوت** بعد از قتل **جالوت** بود بهفت سال، پس **بنو اسرائیل** رو به **داود** نهادند و بوی مجتمع شدند و ملک بر وی قرار گرفت، و **داود** را از دختر **طالوت** **اکسالوم** زاد که قصد کرده بود که ملک از پدر بستاند، و پس از آن **داود** زن **اوریا** را بزانی کرد، تا او را **سلیمان** زاد، پس آنکه **اوریا** کشته گشت، و آتاه الله الملك والحكمة، الله تم **داود** را ملک داد بر دوازه سبط بنی اسرائیل، و همه بر وی مجتمع شدند که هیچ پادشاه دیگر را هرگز چنان مجتمع نشده بودند و حکمت داد او را، یعنی پیغامبری و کتاب خدای - **زبور**. هر که که **داود زبور** خواندی و خوش بیابان و مرغان هوایی سماع میکردند، و چندان مردم نزدیک می شدند، که دست بر گردنهایشان می نهادند و خبرشان نه، و بسماع قرائت او آب روان بر جای بایستادی، و باد فرو گشاده ساکن شدی.

« وَعَلَّمَہُ مِمَّا يَشَاءُ » - و او را در آموخت زره کردن از آهن، پولاد بدست وی آهن

نرم بود، از آن زره بافتی بی آتش. و روایت کرده اند از **ابن عباس** در تفسیر این که «وعلمہ مِمَّا يَشَاءُ» گفت - **داود** را سلسله داده بودند، يك طرف آن در آسمان با مجره بسته و دیگر طرف بصومعه **داود** پیوسته، در هوا، و هیچ حادثه پدید نیامدی که نه آن سلسله در جنبش افتادی، و صاصله از آن ظاهر گشتی، که **داود** آن حادثه بدانستی، و هیچ بیمار و آفت رسیده آن سلسله نیاسیدی، که نه در حال شفا یافتی. و بعد از **داود** روزگاری بر جای بود هیچ دو خصم به نزدیک آن سلسله نشدندی، کسه نه در

حال محق از مبطل پیدا شدی، محق دست در آن زدی و دستش بآن رسیدی، و مبطل خواستی تا دست در آن زند، دستش بآن نرسیدی، پس ظالمان و مکر سازان مکرها ساختند و حیلت نهادند. چنانکه آورده اند: - که یکی از ملوک ایشان بنزدیک مردی جوهری بودیعت نهاد، چون فاخواست، منکر شد، گفت باز دادم. پس هر دو نزدیک سلسله شدند و آن مرد که ودیعت داشت مکر ساخته بود و آن جوهر در میان چوبی تعبیه کرده، چون خواست که دست در سلسله زند، نخست آن چوب بصاحب جوهر داد، گفت این بدست میدار تا من دست در سلسله زنم. آنگاه بگفت - بارخدا یا، اگر میدانی که آن جوهر باصاحب خود رسیده است سلسله بمن نزدیک کن تا دست در آن زنم سلسله بوی نزدیک شد و دست در آن زد، پس چون این منکر و حیلت میان ایشان پدید آمد، رب العزة آن سلسله از میان ایشان برگرفت.

«وَلَوْلَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» الآية ... «دِفَاعُ اللَّهِ» قِرَاءَةُ نَافِعٍ

و یعقوب است، و «دَفَعَ اللَّهُ» قِرَاءَةُ بَاقِي، ودفاع و دفع هر دو یکسان است، میگوید: اگر نه باز داشت الله بودی از مشرکان بمؤمنان و از مؤمنان به پیغامبران و از نشستگان بغازیان و از ضعیفان خلق بیادشاهان قوی، میگوید: اگر نه باز داشت الله بودی که ایشانرا از یکدیگر می باز دارد، و بوجود قومی از قومی فتنها و بلاها می باز گیرد، جهانیان نیست شد ندید و عالم خراب گشتی، و شعار دین باطل. قال رسول الله صلعم «يدفع الله بمن يصلي من امتي عن لا يصلي، ومن يزكي عن لا يزكي، ومن يصوم عن لا يصوم، ومن يحج عن لا يحج، ومن يجاهد عن لا يجاهد، ولو اجتمعوا على ترك هذه الاشياء ما نأثرهم الله طرفة عين» وقال صلعم «لولا عباد الله ركع، وصبيان رضع، وبهائم رتع لصب عليكم العذاب صباً، ثم ترض رضاً» وروی «ان سليمان بن داود ع خرج يستسقي، فمر بمنلة مستلقية على ظهرها، رافعة قوائمها الى السماء وهي تقول، اللهم انا خلق من خلقك، ليس بناغنى عن سقياك ورزقك، فاما ان تسقيننا وترزقنا، واما ان تهلكنا» فقال سليمان ارجعوا فقد سقيتم بدعوة غيركم» وعن جابر بن عبد الله قال - قال رسول الله صلعم «ان الله سبحانه

لیصلح بصلاح الرجل المسلم ولده و ولد ولده و اهل دویرتنه و دویرات حوله ، و لایزالون فی حفظ الله مادام فیهم . « و روی عن قتاده فی هذه الآیه قال : یتلى الله المؤمن بالكافر ، و یعافى الکافر بالمؤمن . و عن ابن عمر قال : قال رسول الله صلعم « ان الله لیدفع بالمسلم الصالح عن مائة اهل بیت من جيرانه البلاء » .

ثم قرأ ابن عمر - « وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ » - ای فی الدفع عنهم .

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ ، الآیه ... ای هذه آیات الله ، یعنی القرآن « تَتْلُوهَا عَلَيْكَ يَا أَحَقَّ » ای بصدق الحدیث . میگوید - این آیات و کلمات قرآن سخنان الله است که براستی بر تو میخوانیم . جای دیگر گفت - « تتلو عليك من نباء موسى و کلا نقص عليك من انباء الرسل ، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه » این همه دلائل اند که خدایا عزوجل خواندن است . و یشهد لذلك قول النبی صلعم - « کان الناس لم یسمع القرآن حین سمعوه » من فی الرحمن یتلوه علیهم .

« وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ » - ای الی الخلق كافة ، میگوید تو از فرستادگانی

بجهانیان ، و جهانیان همه امت تواند ، یعنی امت دعوت . و در جمله بدانکه امت وی بر سه قسم اند : امت دعوت امت اجابت ، و امت اتباع ، اما امت دعوت آنست که الله گفت « كذلك ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم » الی قوله « و هم یکفرون بالرحمن » .

درین آیت کافرانرا همه امت وی خواند ، تا معلوم شود که همه جهانیان از آن روز باز که جبرئیل بمصطفی صلعم پیغام آورد تا بروز قیامت از همه اهل کیشها ، امت مصطفی اند . امت دعوت ، یعنی باز خواننده وی بدین اسلام و حجة خدای فراسرایشان نشسته ، ازینجا گفت مصطفی صلعم : « انا حظکم من الانبیاء و اتم حظی من الامم » . و قال النبی « ان الله عزوجل بعثنی الی الناس جمیعاً و امرنی ان انزل الجن و ان الله لقانی کلامه و انا امی » و قال صلعم « فضلت علی الانبیاء بست : اوتیت جوامع الکلم ، و نصرت بالرعب ، و احلت لی الغنائم ، و جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً و ختم بی النبیون ، و ارسلت الی الناس كافة » . و امت اجابت آنست که رب العالمین گفت - « و ان هذه امة واحدة » میگوید

این امت شما يك امت است، پیغامبر یکی و نامه یکی و قبله یکی و شریعت یکی و خدا یکی، و درین امت هم مؤمن است و هم منافق و هم متبع و هم مبتدع و هم صالح و هم فاجر. و امت اتباع آنست که الله گفت «کنتم خیرامة» جای دیگر گفت «و من خلقنا امه یهدون بالحق» این امت رسول را پذیرفتند برسالت، و باخلاص و برا گواهی دادند و برصدق و یقین اورا پیشوا گرفتند و بر سنت وی خدا را پرستیدند و هر چند که در گزاردهای حق وی تقصیر کردند در دل عقیدت این داشتند و برین بودند، و آنک **مصلی** صلعم قومی را از امتی و بیرون کرد، این امت اتباع خواست چنانکه در خبر است «ان **الجعفی** و **المنافی** لیسا من امه محمد صلعم و هم الزنادقة».

«**النوبة الثالثة** - قوله تم: «و قال لهم نبيهم ان آية ملكه ان ياتيكم التابوت فيه سَكينة من ربكم» الآية... هر که بر ساط دولت دین از جام معرفت شربتی یافت، ساقی آن شربت سلطان سکینه بود، و سلطان سکینه را مقرّر دارالملک دل آمد، «هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين» و لطیفه دل منزلگاه صفت قدم آمد، «ان القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن» بسا فرقا که میان دو قوم است، قومی که سکینه ایشان در تابوت، و تابوت در تصرف بنی اسرائیل، که اینجا و گه آنجا که چنین و گه چنان. و قومی که سکینه ایشان در دل ایشان، درید صفت حق، نه آدمی را را بر آن دست نه فرشته را بر آن راه «يحول بين المرء و قلبه».

**شبلی** گفت - از آنجا که حقائق سراسر پرده ها فروگشادند و حجابها برداشتنند، تابسی کارهای غیبی بر سر ما کشف کردند، دوزخ را دیدم بسان اردهائی غرنده و شیری درنده، که بخلق می یازید و ایشانرا بدم درخود می کشید، مرا دید شکوهش کرد، نصیب خود از من خواست، هر چه جوارح و اعضاء ظاهر بود بوی دادم و بآتش نداشتم از سوختن آن، که از سوز باطن خودم پروای سوز ظاهر نبود.

**بیر طریقت** گفت: - همه آتوها تن سوزد و آتش دوستی جان، بآتش جانسوز شکیبائی نتوان،

گر بسوزد گو بسوز و در نوازد گو نواز عاشق آن به دومیان آب و آتش در بود

گفت. چون نهاد و صورت شبلی با آتش دادم، ثبوت بدل رسید، از من دل خواست، گفتم در باز و باک ندارم، بسم خدا آمد که ای شبلی دل را یله کن که دل نه از آن تست، و نه در تصرف تو، دل در قبضه ماست که معدن دیدار ماست، دل در ید ماست که بستان نظر ماست، دل در یمین ماست که منزلگاه اطلاع ماست. ای شبلی اگر لابد دل بخرج می باید کرد و می بیاید سوخت، دریغ بود که باین آتش صورت بسوزی، پس باری با آتش عشق بسوز.

دلرا تو بنار عاشقی بریاف کن      وانگاه نظر زدل بسوی جان کن  
گر زانک براه پیش آید معشوق      این جمله پیش پای او قربان کن

### الجزء الثالث

النوبة الاولى - قوله تم: «تِلْكَ الرُّسُلُ» - آنک پیغامبران و فرستادگان، «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» فضل دادیم و افزونی بعضی را از ایشان و بعضی، «مِنْهُمْ» مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ هُ هُ هست از ایشان آنکس که الله با او سخن گفت «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» و بعضی را از ایشان برداشت زبر دیگران بدرجها، «وَأَتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ» و دادیم عیسی مریم را روشنیها و معجزهای درست، «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» و نیرو دادیم ویرا بجان پاک، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ» و اگر خواستی خدای «مَا أَقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» مختلف نگشتند مردمان در دین خویش پس پیغامبران خویش، «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتِ» پس آنک بایشان آمد نشانهای روشن و معجزهای درست، «وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا» لکن مختلف شدند، «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ» از ایشان بود که بر ایمان بیائید «وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» و بود که کافر شد «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلُوا» و اگر خواستی الله پراکنده و مختلف و بسته راه نگشتندی، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ»<sup>۲۰۳</sup> لکن الله آن کند که خود خواهد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگرویدند « أَتَقْتُوا » نفقت کنید،  
 « مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ » از آن چیز که شمارا روزی دادیم، « مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ » پیش  
 از آنکه آید روزی « لَا بَيْعَ فِيهِ » که در آن روز خرید و فروخت نبود، « وَلَا خُلَّةٌ  
 وَلَا شَفَاعَةٌ » و نه دوستی و نه خواهش گری مگر بدستوری « وَالْكَافِرُونَ هُمْ  
 الظَّالِمُونَ »<sup>۲۰۴</sup> و ظالمان فردا ایشان باشند که امروز کافرانند.

النوبة الثانية - قوله نعم: « تِلْكَ الرُّسُلُ » الآية... میگوید آنک آن پیغامبران،  
 آن سخن رسانان و بررسالت من استواران، مایشانرا فضل دادیم بر یکدیگر و افزونی  
 دادیم در برتری بچیز چیز از فضائل، همه پیغامبران برتران از همه آدمیان، و آنکه  
 مرسلان مهنیان از دیگران، و آنکه اولوالعزم از ایشان برتر از دیگران و آنکه آدم  
 بکرامت در خلقت، و نوح در اجابت دعوت، و ابراهیم در خلعت، و داود در زبور  
 و در آواز و ملک و نبوت، و سلیمان در سخن گفتن با مرغ و تسخیر با دوجن و شیاطین  
 و ملک و علم و رسالت، و موسی در مناجات و مکالمت، و عیسی از مادر بی پدر و زنده در  
 آسمان و کشتن دجال با آخر عهد، و محمد صلعم بقرآن و بیدیدار شب معراج و مهر  
 نبوت و فردا بشفاعت.

« مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ » الآية... از ایشان کس است که الله با وی سخن گفت یعنی  
 بی واسطه و ترجمان و بی سفیر در میان، و آن آدم است و موسی و محمد صلعم، اما سخن  
 با آدم آنست که گفت رب العزة - « اسکن انت وزوجك الجنة » و درست است خبر که  
 رسول خدا گفت صلعم - « خلق الله آدم علی صورته وطوله ستون ذراعاً فلما خلقه قال  
 اذهب، فسلم علی اولئك النفروهم نفرٌ من الملائكة جلوسٌ، فسمع ما یحییونک به، فانه  
 تحیتک و تحیة ذریک، قال فذهب فقال السلام علیکم، فقالوا السلام علیک و رحمة الله،  
 قال فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم طوله ستون ذراعاً، فلم یزل الخلق ینقص حتی  
 الآن. » و مردی آمد بر رسول خدا صلعم گفت - یا رسول الله اُنبیاء کان آدم؟ قال نعم



مكلماً» وسخن گفتن با موسی آنست که رب العزة گفت در قرآن: «انی اناربك فاخلع  
 نعليك، اننى انا الله، لاله الاانا، فاعبدنى، انى اصطفيتك على الناس برسالاتى، انى انا الله رب  
 العالمين، وان الق عصاك» وفى الخبر ما روى - ان النبى صلعم قال «كلم الله اخى موسى ع  
 بمائة الف كلمة واربعة وعشرين الف كلمة وثلاث عشرة كلمة، فكان الكلام من الله والاستماع  
 من موسى». وقال النبى صلعم- «ان موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناداه الجباريا  
 موسى، فالتفت يميناً وشمالاً ولم يرا حداً، ثم نودى الثانية يا موسى، فالتفت يميناً و  
 شمالاً فلم يرا حداً، وارتعدت فرائضه ثم نودى الثالثة- «يا موسى بن عمران، انى انا الله  
 لاله الا انا، فقال- لبيك فخر لله ساجداً، فقال- ارفع رأسك يا موسى بن عمران، فرفع  
 رأسه، فقال- يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظل عرشى يوم لا ظل الا ظلة فكن لليتيم كلاب  
 الرحيم وكن للارملة كالزوج العطوف، يا موسى ارحم ثرحم، يا موسى كما تدين تدان،  
 يا موسى انه من لقينى وهو جاحدٌ بمحمد ادخلته النار ولو كان ابراهيم خليلي وموسى  
 كليبي. فقال- الهى ومن محمد؟ قال- يا موسى، وعزتى وجلالى ما خلقت خلقاً اكرم على  
 منه كتبت اسمه مع اسمى فى العرش قبل ان اخلق السموات والارض والشمس والقمر بالفى  
 الف سنة، وعزتى وجلالى، ان الجنة محرمة حتى يدخلها محمد وامته. قال موسى ومن  
 امة محمد؟ قال امته الحمادون، يحمدون صعوداً وهبوطاً، وعلى كل حال يشدون اوساطهم و  
 يطهرون ابدانهم، سائمون بالنهار، رهبانٌ بالليل، اقبل منهم السيروا دخلهم الجنة بشهادة- ان  
 لاله الا الله، قال- الهى اجعلنى نبى تلك الامة، قال نبىها منها، قال اجعلنى من امة ذلك النبى.  
 قال استقدمت واستأخروا ولكن ساجع بينك وبينه و فى دار الجلال».

اما سخن گفتن با محمد صلعم آنست که شب معراج که برخداى رسيد، با خداى  
 سخن گفت و باوى رازها رفت، که از آن چيزى گفتنى نيست، ورب العالمين آن رازها  
 سر بسته بيرون داد گفت «فاوحى الى عبده ما اوحى». اما بعضى از آنک نصيب خلق در  
 آن بود مصطفى صلعم بيرون داد گفت - «رأيت ربى عز وجل بعينى، فالهمنى ربى حتى  
 قلت التحيات لله والصلوات الطيبات، فقال لى ربى عز وجل، السلام عليك ايها النبى و  
 رحمة الله وبركاته، فقلت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم قال ربى - يا محمد،

قلت لبنيك ربي، قال فيم يختصم الملا الأعلى؟ قلت لا أدري، فوضع يده بين كتفي حتى وجدت برد انامله بين ثديي، فتجلى لي ما في السموات وما في الارض. وفي رواية أخرى - قال لي ربي سل، فقلت - يا رب اتخذت ابراهيم خليلاً و آتيت داود ملكاً عظيماً، و آلت له الحديد و سخرت له الجبال والجن والانس والشياطين، و اعطيت سليمان ملكاً لا ينبغي لاحد من بعده، و علمت عيسى التوراة والانجيل، و جعلته يبرى الاكمه والابرص و يحيى الموتى باذنك، و اعذته وامه من الشيطان الرجيم، فلم يكن للشيطان عليهما سبيل، فقال لي ربي - يا محمد قد اتخذتك حبيباً كما اتخذت ابراهيم خليلاً، و كلمتك كما كلمت موسى تكليماً، و ارسلتك الى الناس كافة بشيراً و نذيراً، و شرحت لك صدرك و وضعت عنك وزرك و رفعت لك ذكرك، فلاذكرا الاذ كرت معي، و جعلت امتك اقواماً، اناجيلهم في صدورهم، و جعلتهم آخر الامم خلقاً و اولهم بعثاً، و اولهم دخولا الجنة، و اعطيتك سبعا من المثاني، لم اعطها نبيا قبلك، و اعطيتك خواتيم سورة البقرة و لم اعطها نبيا قبلك و اعطيتك الدوائر و اعطيتك ثمانية اسهم: الاسلام والهجرة والجهاد والصلاة والصدقة و صوم رمضان والامر بالمعروف والنهي عن المنكر و جعلتك فاتحاً و خاتماً .

« وَ رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ » - میگوید برداشت لغت ازیشان بر لغت بدرجها، همانست که گفت - « ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض » این درجات پیغامبران است و تفاضل میان ایشان، اما دیگر مردمان هم بعضی را بر بعضی شرف داد و افزونی در بر تری، بعضی را درجه علم داد، بعضی را درجه عبادت و توفیق طاعت و یافت مأثبات، و بعضی را در روزی و احوال معاش در دنیا. اما درجه عالم آنست که در قصه ابراهيم خليل گفت - « و تلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه، نرفع درجات من نشاء » و در سورة يوسف گفت « نرفع درجات من نشاء و فوق كل ذي علم عليم » و در سورة المجادلة گفت « يرفع الله الذين آمنوا و الذين اتوا العلم درجات » . اما درجات توفيق طاعت و درجات پاداش آنست که گفت « فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدین درجة » . همانست که جای دیگر گفت « لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل

اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا امن بعد وقتلوا « جای دیگر گفت » و لکل درجات مما عملوا « بند گانرا میگوید که عمل میکنند که ایشان بر درجات اند، درجه آنکس که بر یا کار میکند چون درجه مخلصان نیست، و نه درجه جاهل چون درجه عالم، و نه درجه سنی چون درجه صاحب هوی، و نه درجه عادیان چون درجه مخلصان. اما درجات روزی و احوال معاش دنیا و تفاضل و تفاوت در آن میان ایشان آنست که گفت « نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات » میگوید قسمت کردیم و بخشیدیم میان خویش زندگی و معاش ایشان، و ایشانرا برداشتیم زهر یکدیگر، در توانگری و درویشی و عز و ذل و اقامت و غربت و صحت و بیماری و عافیت و بلا و شادی و اندوه. این همه که گفتیم درجات این جهانی اند، و تفاضل و تفاوت میان خلق درین جهان. باز درجات آن جهانی در افزونی دادن بر یکدیگر مه نهاد و بزرگتر چنانکه گفت « و للآخرة اكبر درجات و اكبر تفضيلاً ». و درجات آن جهانی آنست که بهشتیانرا گفت « فاولئك لهم الدرجات العلی » - ایشانراست درجه های بلند، بهشتهای جاودانه پاینده، هر یکی بقسمی نواخته، و هر یکی را درجه ساخته، و هر یکی را از فضل بهره انداخته، همانست که گفت « لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم » مؤمنانرا میگوید - بر راستی و درستی که ایشانراست درجات پاداش، بنزدیک خداوند ایشان، و آمرزش و مزد نیکو بی رنج، هر که امروز اندوهگن تر، فردا شادتر، هر که امروز ترسند تر، فردا ایمن تر، هر که امروز کوشنده تر در طاعت، فردا توانگر تر در دار مقام.

« وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ » - و دادیم عیسی مریم را کتاب الجیل و معجزه ها - چون زنده کردن مردگان و بینا کردن نابینایان و درست کردن پیسان و معتوهان و دردمندان و منقوصان. « وَ آتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ » بجان پاك که باد آورد و در مادر وی دمید، و گفته اند - که « روح القدس » جبرئیل است

« وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ » ای - مِنْ بَعْدِ هُوَ عِيسَى و عِيسَى و بینهما الف نبی. « میگوید اگر خدای خواستید ایشان مختلف نگشتندید

و باز ایستادندید بر سخن پیغامبران و بر دین و نشان ایشان . - اقتتال - نامی است اختلاف را از بهر آنکه اختلاف تخم اقتتال است ، از خلاف قتال زاید ، و آنچه در اول گفت « وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا » و در آخر گفت « وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا » این حکم تکرار ندارد که هر یکی معنی را گفت - اقتتال اول اختلاف است و اقتتال ثانی حقیقت قتل محاربت ، میگوید : اگر الله خواستید ایشان مختلف نگشتندید و يك امت بود ندید ، چنانکه جای دیگر گفت « وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ امة واحدة » « وَلَوْ شَاءَ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ » آنکه گفت و اگر الله خواستید که این اختلاف نبودی ، قتل و محاربت میان ایشان نرفتی ، و قيل معناه ولو شاء الله ان لا يأمر المؤمنين بالقتال للكافرين عقوبة لکفرهم لما اقتتلوا - میگوید اگر الله خواستید که مؤمنان را نفرماید بقتال و محاربت کافران ، عقوبت کفر ایشان اقتتال نکردندی . این آیت رد **قدریان** و معتز **لیان** است ، که ایشان اضافت مشیت باخلق میکنند ، و مشیت حق تبع مشیت خلق می سازند ، رب العزة درین آیت اضافت مشیت به کلّیت با خود کرد ، و نفی اقتتال بر ناخواست خود حواله کرد . **شافعی** باین معنی اشارت کرده و گفته :

فما شئت كان وان لم اشأ	و ما شئت ان لم تشألم يكن
خلقت العباد على ما علمت	ففي العلم يمضى الفتى والمسن
على ذامنت و هذا خذلت	و هذا اعنت و ذالم تعن
فمنهم شقى و منهم سعيد	و منهم قبيح و منهم حسن

یکی از پیران سلف گفت نام او **ابوغیاث** :- که در عهد ما قدری فرمان یافت ، و برا در گورستان مسلمانان دفن کردیم ، همان شب بخواب دیدم که جنازه می بردند ، و حمالان آن سیاهان ، و آنکس که بر آن جنازه بود پایهایش از پیش جنازه بیرون آمده بر مثال آلاس سیاه ، آن سیاهان را گفتم - که این جنازه کیست ؟ گفتند جنازه فلان مرد یعنی آن قدری ، گفتم نه ویرا دفن کردیم در فلان جایگه ؟ گفتند آن نه جای وی بود ، **ابوغیاث** گفت - از پس وی میرفتم تا خود کجا برند ، گفتا بناوس گبرانش بردند و آنجاش دفن کردند . نعوذ بالله من درك الشقاء وسوء القضاء .

اعتقاد قدری آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت، که هر دو در مشیت و استطاعت اوست، نه در مشیت و تقدیر الله، ازینجاست که قدری هرگز نگویید: - اللهم و فقی، اللهم اعصمنی، - و هرگز نگویید - لاحول و لا قوة الا بالله - و گفته اند که قدری گبری را گفت - که مسلمان شو، گبر گفت - تا خدای خواهد، قدری گفت - الله می خواهد و شیطان ترا نمی گذارد و نمی خواهد، گبر جواب داد - که این عجب کاریست که الله را خواستی است و شیطان را خواستی، و آنکه خواست شیطان غلبه دارد بر خواست خدای، ما هذا الا شیطان قوی. وعن الحسن بن ابی الحسن قال: - جفا القلم وقضى القضاء وتم القدر بتحقيق الكتاب وتصديق الرسل، وسعادة من عمل واتقى، وشفاء من ظلم واعتدى، وبالولاية من الله للمؤمنين والتبرئة من الله للمشرکین، من كفر بالقدر فقد كفر بالاسلام. وروی عن الحسن بن علی ع قال « ان القدر یعلم یرضوا بقول الله ولا بقول الملائكة ولا بقول النبیین ولا بقول اهل الجنة ولا بقول اهل النار ولا بقول اخيهم ابليس، اما قول الله تم فانه یقول « و یهدی من یشاء الى صراط مستقیم » اما قول الملائكة « سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا » واما قول النبیین، فقول فوح: « ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان كان الله یرید ان یغویکم » وقول موسی: « ان هی الا فتنتک » واما قول اهل الجنة: « الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله » واما قول اهل النار: « لو هدانا الله لهدیناکم » واما قول ابليس: - « رب بما اغویتنی ». وقال جعفر بن محمد الصادق ع « جل العزیز ان یأمر بالفحشاء وعز الجلیل ان یشاء فی ملکة ما یشاء ». عبد الله عمر را گفتند در بصره قومی پدید آمده اند که قدر را منکر اند، عبد الله گفت من ازیشان بیزارم، آنکه سوگند یاد کرد که اگر یکی ازیشان چند کوه احد زر در سیل خدا خرج کند، الله از وی نپذیرد تا بقدر ایمان نیارد. و بدان که ایمان بقدر آنست - که اعتقاد کند الله در ازل هر چه بودنی است از افعال و اقوال بندگان خیر و شر، ایمان و کفر، طاعت و معصیت همه تقدیر کرد، و چنانکه تقدیر کرد خواست که باشد و چنانکه تقدیر و خواست وی بود در لوح محفوظ نبشت، و آنکه در وقت کرد ایشان آن افعال بیافرید، اینست که رب العزة گفت « واللہ خلقکم و ما نعملون »، فعل بنده کسب وی است و آفریده خدا است، بنده

مکتسب اسب و خدا مکتسب نه، و خدا آفریدگار و بنده آفریدگار نه. و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خواست بمعنی علم نیست، آن تأویل قدریان و معتزلیان است و از دین بار خدا نیست، و دین جبر و قدر نیست، قدری خود را استطاعت نهاد گویند. هر چه خواهیم کنم. و جبری بنده را خود اختیار نکوید. اهل سنت گویند: .. بنده را اختیارست و اختیار او بمشیت خدا است، تا خدا نخواهد بنده نتواند خواست، و نتواند کرد و ماشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» الآية ... - میگویند ای شما که ایمان آوردید و پیغامبران ما را استوار گرفتید و از باطل برگشتید و باحق گردیدید، صدقه دهید و از مال خویش در راه دین خدای و در فرمانبرداری وی هزینه کنید، پیش از آن که آید روزی یعنی روز دستخیز، که در آن روز بیع نبود که کسی را باز فروشنده تا خود را بازخرد، و نه بدان را آن روز دوستی بود یا مهر بانی که بریشان بخشاید، و نه شفیع یا بنده که ایشان را بخواند «لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» - برقرائت هکی و بصری هر سه نصب اند بر تمبر نه، یعنی که البته هیچ استمنا نیست در نومیدی ایشان و بر قرائت باقی هر سه رفع است علی الابتداء.

«وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» - ای هم الذین وضعوا الامر غیر موضعه، جای دیگر گفت: «ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون» بیداد کران ایشانند که از بد خویش باقرار و پشیمانی باز پس نیایند. گفته اند که ظلم بر سه قسم است: یکی میان بنده و نفس خویش، دیگر میان بنده و بنده، سدیگر میان بنده و حق. و در مقابله این سه قسم اقسام عدالت است، و عدالت مهین آنست که میان بنده و حق است و آن ایمان است، همچنین ظلم مهین آنست که میان بنده و حق است و آن کفر است، ازینجا گفت رب العالمین «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

النوبة الثالثة - قوله تم: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» الآية ... -

پیغامبران همه نواختگان اند، خاصه مرسلان که برگزیدگان و مهینان اند، لکن نه چون پیغامبر ما۔ **محمد عربی و مصطفی هاشمی**، که سید ایشانست و سر همه سران و سرورانست، کل کمال و جمله جمال است، قبله اقبال و مایه افضال است، خرد را جان و جان را دانش، دل را امید و سر را آرایش، نه قوت او چون قوت دیگر پیغامبران، نه مرکب او چون مرکب ایشان، اگر آنچه قوت خاص وی بود و از حضرت عنایت بادرارمرجان ویرا روان بود، و از آن این خبر باز داد که: «اظل عند ربی، یطعمنی و یسقینی»، اگر یک ذره از آن **آدم** صفی بپشیدی، یا نصیب **موسی** کلیم و **عیسی** نجی آمدی، زهر راه ایشان گشتی و بارگاه ایشان هرگز طاقت کشش آن نداشتی. از اینجا همی گفت: «لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل» و چنانکه قوت وی دیگر بود، مرکب وی دیگر بود، که شش هزار سال انبیارا پیشی داد، گفت چندانکه طاقت دارید، مرکبها بدوانید و بمقدمه لشکر و طلیعه بیرون روید، که چون ما پای در مرکب آوریم، بیک میدان از همه در گذریم، «نحن الآخرون السابقون». انبیارا که از پیش فرستادند، همه از بهر تمهید قواعد کاروی فرستادند، **آدم** را گفتند: رو شراب انس در جام قدس نوش کن، بسرائ سعادت نظری کن، بسرائ شقاوت گذری کن، بدستان فضل در نگر، از زندان عدل براندیش، از آنجا باز آی، فرزندان را خبر ده، که ایشان امت آنکس اند که فرزند نجیب او خواهد بود. بعد از آن **ادریس** را گفتند: رو برین معراج روحانی، برین گلشن بلند بر شو، نیک تأمل کن، دور هر فلکی را سیر هراختری را نیک بنگر بسان مرد منجم، تارو زگار سعادت کی خواهد بود، که سرا پرده شرع مظهر **محمد مرسل** بزنند و اطناب آن از قاف تا قاف بکشند، بعد از آن **ابراهیم خلیل** را امر آمد: که روبسان کدخدای باش در زمین حجاز، خطه حرم را نشان بر کش، در زمین شام نزل او بساز، که هر کجا مهتر چنو بود، کد خدا کم از خلیل نشاید. بعد از آن **موسی** را امر آمد: که ای **موسی** روبسان اسپاه سالاری، عصا بر سفت نه، و با آن مرد طاعی که «انار بکم الاعلی» میگوید جنگ کن، او را بدریا در آر، بآب بکش، تا چون درویشان امت **محمد مرسل** در آیند و سر بر سجده نهند و

بنده وار «سبحان ربی الاعلی» گویند ظلمت نفس آن مرد طاعی خلوت سلوت ایشانرا زحمتی نیارد. بعد از آن خطاب آمدند که ای عیسی، تو در آی و مبشراً بر رسول مبشر باش، بگوی که بر اثر من سید ولد آدم می آید، ای عیسی! در آسمان چهارم می باش تا آخر عهد که دشمن دولت او بیرون آید، از مرکز چهارم قدم بر منخره بیت المقدس نه و آن دشمن را هلاک کن، آدم در مقدمه بسان مژده دهنده بود، ادریس بسان منجم، ابرهیم بسان کد خدا، موسی بسان اسپاه سالار عیسی بسان حاجب و مبشر، همه عالم از بهر او آراسته، و همه در کار او برخاسته، شرعها را شرع او نسخ کرده، و عقد ها را عقد او فسخ کرده، کار کار او شرع شرع او، حرم حرم او، عزت عزت او، اگر نه جمال و عزا بودی نه همانا که پرگار قدرت در دایره وجود بگشویی، یا آدم و آدمیانرا نام و نشان بودی «لولاک لما خلقت الکونین»

گر نه سبب تو بودی ای در خوشاب آدم نزدی دمی در بن کوی خراب  
 هجران تو گر زمانه دیدی در خواب گشتی دل و جان این جهان آتش و آب  
 گفته اند: «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» - اشارتست بمصطفی صلعم و تشریف و تکریم ویرا، و غیرت دوستی را صریح بنگفت تا در مدح بلیغتر باشد و بدوستی نزدیکتر. آورده اند که چون بنده خدای را دوست دارد، خدای ویرا در میان خلق مشهور گرداند و چون خدای بنده را دوست دارد، ویرا از خلق بیوشاند و مستور دارد، تا کس را بر سر دوستی وی اطلاع نبود.

پیر طریقت گفت - در دوستی غیرت از باب است، و هردل در آن دوستی و غیرت نیست خرابست. قصر آبادی گفت - الحق غیور و من غیرته انه لم یجعل الیه طریقاً سواء. و هم ازین بابست که مصطفی صلعم با اعرابی میبایست کرد در اسبی، و اعرابی اقامت خواست، رسول ویرا اقامت کرد، اعرابی گفت عمره را الله بمن انت؟ - تواز کدام قبیله و چه مردی؟ رسول گفت «انا امرؤ من قریش» - یکی از باران گفت آن اعرابی را:- کفالك جفاء ان لا تعرف نبیک. بعضی علما گفتند مصطفی صلعم غیرت را نام خویش صریح بنگفت و آنچه بر لفظ صحابی رفت که پیغامبر خویش را می شناسی تعریف بود، تا



براعرابی پوشیده نماند که وی پیغامبر است صلعم .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ » الآية . . . اهل تحقیق از راه تدقیق بمنقاس فهم ازین آیت لطیفه بیرون آورده اند گفتند - « لَا يَبِيعُ فِيهِ » اشارتست باین مبايعت که رب العالمین گفت « ان الله اشترى من المؤمنين » الآية . مصطفی صلعم گفت « الناس غادیان : فمبتاع نفسه - فمعتقها و بايع نفسه فموبقها » . و آن منزلت مقتصدانست که خدا را عزوجل بامید بهشت و طلب ثواب پرستند ، « وَلَا خُلَّةٌ » اشارت بآن محبت است که رب العزة گفت « ان الله يحب المتوابين » جای دیگر گفت « والله يحب المحسنين » و این منزلت سابقانست ، که خدا را عزوجل بدوستی و شوق پرستند ، « وَلَا شَفَاعَةٌ » اشارت بمنزلت ظالمانست ، که از درجه مقتصدان و سابقان و اماندند ، و در عبادت خدای سه تعبیر کردند ، اما دل از شفاعت رسول خدا برنگرفتند که گفت : « شفاعتی لاهل الکبائر من امتی » . اشارت جمله آیت آنست که هر که در دنیا که سرای کسب و عملست ، ازین سه منزل بازماند و به یکی از آن نرسد ، فردا در قیامت از آن بازمانده تر و دورتر بود ، که الله میگوید آن روزی است که « لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ » .

النوبة الاولى - قوله تم : « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » - خدای اوست که نیست هیچ خدا مگر وی « الْحَيُّ الْقَيُّومُ » زنده پاینده « لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ » نگیرد ویرانه نیم خواب و نه خواب « لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » هر چه در آسمان و زمین چیزست و بر است « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » کیست آنک شفاعت کند بنزدیک وی مگر بدستوری وی « يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ » میداند آنچه پیش خالق فاست از بردنی و آنچه پس خلق و است از بوده « وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ » و نرسند خلق به چیزی از دانش خدای « إِلَّا بِمَا شَاءَ » مگر با آنچه خواست که دانند « وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ » و رسیده است کرسی وی بهفت آسمان و هفت

زمین، « وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا » و گران نمی آید بر خای نعم نگاه داشت آسمان و زمین، « وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ »<sup>۲۰۵</sup> و اوست برتر و مهتر.

« لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ » - بنا کام در دین آوردن نیست « قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » پیدا شد راست راهی از کژ راهی به پیغام و رسول، « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ » هر که کافر شود بهر معبود جز خدای « وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ » و بگردد بالله، « فَقَبِلْ أَسْمَاءُكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى » او دست در زد در گوشه تحکم استوار، « لَا انْقِصَامَ لَهَا » آنرا شکستن نیست « وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ »<sup>۲۰۶</sup> و خدای شنواست دانا، سخن همگان می شنود و ضمیر دل همگان داند.

النوبة الثانية - قوله تم: « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » الآية ... - ابی کعب گفت رسول خدا صلعم از من پرسید که ای آیه فی کتاب الله عز وجل اعلم؟ گفت در کتاب خدای کدام آیه بزرگوارتر و شریفتر یا بالمنذر - گفتیم خدا دانایان را آن و پس رسول وی، گفت سه بار این پیرسید، پس من گفتم، « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ » ف ضرب فی صدری، ثم قال « هُنِيئًا لَكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنْ لَهَا لِسَانًا، يَقْدُسَ الْمَلِكُ عِنْدَ سَاقِ الْعَرْشِ » - و خبر درست است که ابوهریره گفت - کلید بیت الصدقه در دست من بود، و آنجا خرما نهاده، یک روز چون در بگشادم، دیدم که از آن خرما چیزی بر گرفته بودند، یک دوبار باز رفتم، همچنان دیدم، با رسول خدا بگفتم، رسول گفت صلعم این بار چون در روی، بگویی سبحان من سخرناه لمحمد - یعنی که آن شیطانست، و باین کلمه آشکارا شود. بوهریره چون در بگشاد این تسبیح بگفت، نگه کرد شیطان پیش وی ایستاده بود، بوهریره گفت - یا عبد الله انت صاحب هذا؟ این تو کردی؟ گفت - آری من کردم، و من بر گرفتم برای قومی درویشان جن، و از تو پذیرفتم که نیز یابم. بوهریره دست از وی باز گرفت و رفت، پس دیگر بار باز آمد، رسول خدا صلعم بوهریره را گفت - چون در شوی همان تسبیح گوی تا ویرا

در بند خود آری ، بوهریه همان تسبیح گفت و ویرا بگرفت وی بزینهار آمد و در پذیرفت که باز نیایم ، پس خلاف کرد و باز آمد ، بوهریه گفت- این بار آنست که ترا بر رسول خدا برم ، شیطان گفت ممکن تا ترا چند کلمت پیاموزم : - دغنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا اويت الى فراشک ، فاقرأ آية الكرسي « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ » حتی تختتم الآية- فانک لن یزال علیک من الله حافظٌ ولا یقربک شیطانٌ حتی تصبح ، قال فخلیت سبیلہ ، فاصبحت ، فقال لی رسول الله صلعم ما فعل اسیرک ؟ قلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها ، قال اما انه صدقک وهو کذوبٌ ، تعلم من مخاطب منذ ثلث لیل ذاک شیطانٌ . وبخبری دیگر می آید از مصطفی گفت- هر آنکس که آیه الكرسي برخواند از پس نماز فریضه بثواب شهیدان رسد ، والله تع بخودی خود قبض روح وی کند ، گفتا و هر آنکس که از خانه بیرون شود ، و این آیت میخواند ، رب العزة هفتاد هزار فرشته بروی گمارد تا از بهر او استغفار میکنند ، و مروراً دعا میگویند ، چون بخانه باز آید و این آیت برخواند ، ویرا درویشی و بی کاهی پیش نیاید . و قال صلعم « سید القرآن البقرة ، وسید البقرة آية الكرسي ، یا علی ان فیها لخمسين کلمة فی کل کلمة خمسون بركة » . وقال علی بن ابیطالب « ما یری رجلاً ولد فی الاسلام اودرک عقله الاسلام بیئت ابداً حتی یقرء هذه الآية : « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ . . » ولو تعلمون ما هی انما اعطیها نبیینکم من کنز تحت العرش لم یعطها احدٌ قبل نبیینکم و ما بت ليلة قط حتی اقرء بها ثلث مرات ، اقرأها فی الر کعتین بعد العشاء الآخرة و فی وتری و حین آخذ مضجعی من فراشی . » آورده اند که راه زنی وقتی در راهی حزمه ای ببرد ، که در آن حزمه مال فراوان بود و در ضمن آن رقعه دید بر آن آیه الكرسي نبشته ، آن حزمه برهت بخداوند خویش باز رسانید . باران وی گفتند چرا رد کردی ؟ و میدانی که مال فراوان در آن بود ، گفت صاحب آن حزمه از علما شنیده که هر چه آیت الكرسي بصحبت آن بود دزد نبرد ، باین اعتقاد آن نبشته در میان حزمه نهاد ، اکنون اگر من ببرم اعتقاد وی بعلمای بد شود ، و دین وی بخلال آید و من که آمدم بآن آمدم که راه دنیا ز من نه راه دین .

« اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » - و حدّ نفسه و شهد لها - أنه لا اله الا هو ، خود را

خود ستود و بر خود ثنا کرد، دانست که افهام و اوهام خلایق در مبادی اشراق جلال وی برسد و بمدح و ثنای وی نرسد، گواهی داد خود را بیکتائی در ذات، و پاکی در صفات، بزرگوارى در قدر و توان و برترى در نام و نشان، الله اوست که نامور بیش از نام برانست و راست نام تر از همه نامورانست، و سازنده آئین جهانیانست. بار خدای همه بار خدایان و کامگار برجهایان، و دارنده همگان. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» کلمه اخلاص است، که بندگان را بدان خلاص است، سی و هفت جایگه در قرآن این کلمه بگفته، و عالمیاری بآن بخوانده و عملها بدان پذیرفته، و پیغامبران بآن فرستاده. يقول تع و تقدس «وما ارسلنا من قبلك من رسول الا يوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون» و مصطفی صلعم گفت «ان افضل ما اقول انا وما قال النبيون من قبلى - لا اله الا الله» و عن ابى بكر ان رسول الله صلعم قال - عليكم بالاله الا الله والاستغفار و اكثروا منهما، فان ابليس قال اهلكك الناس بالذنوب و اهلكونى بالاله الا الله والاستغفار».

**بكر بن عبد الله المزنى** روایت كند كه پادشاهی بود در روزگار گذشته ازین متمدن دی بد مرد، طاغی شوخگن، جباری بت پرست، كه تا بود آئین كفر و بت پرستی راست میداشت و آنها می برزید و خلق را بر آن میخواند و مسلمانان را می رنجانید. مسلمانان بغزاء وی شدند و نصرت مسلمانان را بود، و او را بگرفتند بقهر و خواستند كه او را تعذیب كنند تا در عذاب هلاك شود، قمقه عظیم بساختند و او را در آن نشاندند در میان آب، و آتش در زیر آن كردند، آن مرد طاغی در آن عذاب بتانرا یكن یكن می خواند؛ و ازیشان فریاد رسی همی جست، میگفت یا فلان و یا فلان ألم اكن اعبدك، ألم امسح و جهك و افعل و افعل؟ - چون ازیشان درماند و فریاد رسی نبود، روی سوی آسمان كرد و باخلاص گفت - لا اله الا الله - همان ساعت بفرمان الله بر مثال ناودانی در هوا پیدا شد، آبی سرد از آن روان شد، بسر وی فرود آمد، بادی عاصف فرو گشاد، آن آتش را بكشت و قمقه برداشت و همچنان در هوای برد تا در میان قوم خویش بزمین آمد، و همچنان میگفت - لا اله الا الله - قوم وی او را از قمقه بیرون آوردند و گفتند - ما امرك و ماشأك؟ وی قصه خویش بگفت، و آن قوم

همه مسلمان شدند. مؤمنانرا آن حال عجب آمد، یکی ازیشان بخواب دید که رب العزة جل جلاله ندا کرد و گفت «انه دعاه الله فلم تجبه، ودعاني فاجبته ولم اكن كالصم البكم الذين لا يعقلون» **عبدالعزيز بن ابی داود** گفت - مردی در بادیه خدا را عزوجل عبادت میکرد، و در نماز گاه خویش هفت سنگك نهاده بود، هر گاه ورد خود بگزاردی، گفتی، یا احجار! اشهد کن - «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس در بیماری مرگ گفت بخواب دیدم، که مرا سوی دوزخ راندند، بهر در که رسیدم از درهای دوزخ، از آن سنگها یکی دیدم که در دوزخ بآن استوار کرده و بر بسته، دانستم وواشناختم، که آن سنگها اندکی بر کلمه توحید گواه کرده بودم. **ابومعشر** گفت - مردی از دنیا بیرون شد، او را در خاک نهادند، دفریشته بروی آمدند، یکی ازیشان گفت - انظر ماتری، بنگر تاجه بینی، یعنی که کلمه شهادت از ظاهر و باطن وی بجوی، تاوازهست یافه، آن فریشته در درون و بیرون وی بگشت، هیچیز ندید، هر دو نومید شدند، آخر یکی گفت - آنك انگشتی در انگشت دارد، بنگر تا نقش نگیں وی چیست؟ بنگرست نقش آن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود، بحرم و برکت آن، خدای ویرا بیمارزید. **ابوعبداللّه نباجی** مردی بود از بزرگان دین و متعبدان روزگار، **نزییده** را بخواب دید، گونه و رویش بگشته و زرد شده، گفت یا **نزییده** رنگ روی تو زرد نبود، این زردی از چیست؟ گفت از آنست که **بشر مریمی** سر **معتز لیان** امروز از **بغداد** او را بیاوردند و دوزخ زفیری کرد برو، ماهمه از سیاست آن زفر چنین زرد روی گشتم. گفتم حال تو چیست؟ گفت حال من نیکوست، که رب العزة مرا بیمارزید و بزنی **بعثمان عفان** داد و بامن کرامتها کرد، گفتم هیچ دانی که آن کرامتها را سبب چه بود؟ گفت آن بود که پیوسته این کلمات میگفتم - «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَقِيناً وَحَقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَاناً وَصِدْقاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِبُودِيَّةً وَرِقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اَرْضِي بِهِ رَبِّي، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اَفْنِي بِهِ عَمْرِي، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَوْنِي فِي قَبْرِي، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ». و خبر درست است از **مصطفی صلعم** که گویندگان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در گور وحشت و اندوه نیست، و نه در قیامت ایشانرا ترسی و بیمی، و گوئی در ایشان می نگرم که از خاک بیرون آیند

وگرد و خاک از سرهای خویش می افشانند و میگویند - الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن - و روی - ان الله تم اطلع على جهنم فقال يا جهنم فصرخت واكل بعضها بعضاً خوفاً، حيث قال لها يا جهنم، ان يعذبها باشد منها، ثم قال لها - اسكني، فانت محرمة علي من قال «لا اله الا الله» . هر چند که ابتداء این کلمه نفی است از روی لفظ، اما از روی معنی غایت اثبات و نهایت تحقیق است، چنانکه تو گوئی بفرب مثل «لا اله الا الله» و لا معین لی غیرک « این در اثبات تمام است از آنکه گوئی - انت اخي وانت مغينى. طریق عامه مسلمانان در توحید ایشان اینست . اما طریق اهل خصوص چنانست که حکایت کنند از آن پیر طریقت، در عموم احوال گفتی : - «الله» و لا اله الا الله کمتر گفتی، سر آن از وی پرسیدند، جواب داد که نفی العیب حیث يستحيل العيب عيب .

اما «هو» کلمتی است که باین کلمت اشارت فرا هستی الله کنند، نه نامست و نه صفت، بلکه فرا نام اشارتست و از صفت کنایت است، و باین حرف اشارت فرانیست محالست، چون بنده گوید - هو - او، شنونده داند که هست، گوش بدان دارد، و جوینده بدان راه یابد و نگرنده فرا آن بیند. و گفته اند که - هو دو حرف است : ها و واو - و مخارج ها آخر مخارج حروفست یعنی اقصی حلق، و مخرج واو اول مخارج حروف است یعنی لب. گوینده چنانست که میگوید، الله اوست - که درآمد حادثات و ابتداء مکونات ازوست، و باز گشت حادثات و مکونات والوست، و او را خود نه ابتدا و نه انتها، اولست بی ابتداء و آخرست بی انتهاء. «آلحی» - خداوندی زنده، همیشه بیش از همه زندگان زنده، و برزندگان و زندگان خداونده، همه فانی گردند و او ماند زنده «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك، کالشیء هالک الا وجهه» باقی است ببقاء ازلی، حی است بحیوة ازلی، حیوة وی نه چون حیوة آفریدگان، ایشان بنفس و غذا زنده اند باندازه و هنگام، والله بحیوة خویش و بقاء خویش و اولیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی کیف. و گفته اند حقیقت حی فعال است و دراک هر کرا فعل نیست و ادراک نیست جز مرده نیست، و ادنی درجات ادراک آنست که خود را داند که هر که خود را نداند جز جماد نیست ! فالحی التکمل المطلق هو الذی یندرج

جميع المدرکات تحت ادراکه ، وجميع الموجودات تحت فعله ، حتی لا یشدن علمه مدرک ولا عن فعله مفعول ، وکل ذلك لله عزوجل ، فهو الحی المطلق ، وهو الحی الباقي جل جلاله وعز کبریاؤه . مصطفی صلعم گفت « انت الحی الذی لا تموت والجن والانس یموتون » ابوبکر کتانی پیر حرم بود ، گفت - مصطفی را صلعم در خواب دیدم ، گفتم یا رسول الله دعائی در آموز مرا تا الله تم دل من زنده دارد و نمیراند ، گفت - هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت - و در دعاء رسول است « ای حی ای قیوم » .

« الْقِیُوم » . پاینده است ، یعنی در ذات و صفات پاینده ، نه حال گرد است نه حال گیر نه روز گرد است نه هنگام پذیر ، نه توصفت نه تو تدبیر - قیوم و قیام - بمعنی یکسان است . عمر خطاب ربن همه - قیومها - در قرآن - قیام - خواندست . مصطفی صلعم در میان شب چون برخاستی تهجد را ، گفتی - « اللهم لك الحمد ، انت نور السموات والارض ، ولك الحمد انت قیام السموات والارض » . و گفته اند - قیوم - بمعنی قائم است ای - هو قائم علی عباده بارزاقهم و آجالهم ، ربی صغیرهم و بهرهم کبیرهم ، و ینشی سحابهم و یرسل رباعهم و ینزل غیثهم - کقوله عزوجل « افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت » . ابوامامه روایت کرد از مصطفی صلعم قال « ان اسم الله الاعظم لفی سور من القرآن ثلاثاً :- البقرة و آل عمران و طه » گفت نام اعظم درین سه سورة است . بزرگان دین گفتند این دو نام است . یعنی : حی و قیوم که در هر سه سورة موجود است .

« لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ » - خفته که چشم و دل وی فرا خواب شود نائم است ،

و چون چشم بی دل فرا خواب شود و سنان است ، رب العالمین از هر دو پاک است و منزّه . مصطفی صلعم که بخفتی ، خواب وی تا حد سنه بودی پیش نه ، که گفته است « تنام عینای و لا ینام قلبی » و مصطفی را پرسیدند که بهشتیان خواب کنند یا نه ؟ گفت نه ! که خواب شبه مرگ است و بهشتیان هرگز نمیرند . و ابوهریره گفت شنیدم از رسول خدا صلعم حکایت می کرد از موسی ع گفت - در دلش افتاد روزی که « هل ینام الله » قال « فارسل سبحانه الیه ملکاً فارقه ملأه واعطاء قارورین ثلاثاً فی کل ید قارورة وامره ان یتحفظ

بهما « قال « فنام فومة واصتكت يدها فانكسرت القارورتان » قال « ضرب الله مثلاً ان الله سبحانه لو نام لم يستمسك السماء والارض » گفت- مثلى است اين كه الله زد يعنى كه دارنده و نگهبان آسمان و زمين منم، قوام آن بداشت من، كار آن بحكم من، تدبير آن بعلم من، اگر بخسبم بهم برافند وزير و زبر كردد. و عن ابى موسى قال، قال رسول الله فينا باربع، فقال « ان الله لا ينام ولا ينبغي له ان ينام، يخفى القسط ويرفعه، يرفع اليه عمل الليل قبل النهار وعمل النهار قبل الليل، حجاب النور، لو كشفه لاحرقت سبحات وجهه كل شئ ادر كه بصره » .

« لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » - هر چه در آسمانها و هر چه در زمين همه ملك و ملك اوست، همه رهى و بنده اوست، همه مقهور و مأسور اوست. « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » - چون كافران قریش گفتند بتانرا ده- هؤلاء شفعاؤنا عند الله- اينان شفيعان ما اند بنزدك الله، رب العالمين گفت: « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » كيست آنكس كه شفاعت كند بنزدك الله، مكر بدستورى الله؟ همانست كه جاي ديگر گفت « ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له » وقال « يومئذ لا تنفع الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن » وقال « ولا يشفعون الا لمن ارتضى ». اين آيتها دليل اند كه در قيامت شفاعت خواهد بود و درست است خبر كه مصطفی صلعم گفت « شفاعتى لاهل الكبائر من امتى ». و عن ابى موسى الاشعري قال - قال رسول الله صلعم:- « خيّر بين الشفاعة وبين ان يدخل نصف امتي الجنة، فاخترت الشفاعة لانها اعم واكفى. اترونها للمتقين المؤمنين، لا ولكنهم للمذنبين الخطائين المتلوين » وقال صلعم « انا خير الناس لشرار امتى، قالوا وكيف انت لاخوانك؟ » و روى « وكيف انت لاخيارهم؟ » قال « اخواني يدخلون الجنة باعمالهم و انا شفيع شرار امتى. » و روى عن حفصه « ان النبي صلعم دخل عليها ذات يوم فقام يصلي، فدخل على اثره الحسن و الحسين، فلما فرغ النبي صلعم من صلوته اجلس احدهما على فخذه اليمنى، والاخر على فخذه اليسرى، و جعل يقبل هذا مرة و يقبل هذا اخرى، فاذا قد سد ما بين السماء والارض جبرئيل فنزل، فقال الجبار يقرئك يا محمد السلام، ويقول قد



قضينا قضاء، وجعلناك فيه بالخيار، قضينا على هذين وأشار الى الحسن والحسين، ان احدهما يقتل بالسيف عطشاً، والآخر يقتل بالسهم، فان شئت صرفته عنهما ولاشفاعة لك يوم القيمة وأن شئت امضيت ذلك عايمهما ولك الشفاعة، قال بل اختار الشفاعة « وقال صلح » يشفع يوم القيمة ثلثة :- الانبياء والعلماء والشهداء « وقال « يشفع الشهيد في سبعين من اقاربه ومن قرأ القرآن واستظهره وحفظه ادخله الله عز وجل الجنة وشقعه في عشرة من اهل بيته » وقال صلح :- « من امتى من يشفع للقيام ومنهم من يشفع للقبيلة ومنهم من يشفع للعصبة ومنهم من يشفع للرجل حتى يدخلوا الجنة » وروى ابو سعيد الخدري عن رسول الله صلح قال « يقول الله عز وجل قد شفّع النبيون والملائكة والمؤمنون، وبقي ارحم الراحمين » قال « فيقبض قبضة او قبضتين من النار فيخرج خلقاً كثيراً لم يعملوا خيراً ». شفاعات بخواستن است و تشفيع بدخشيدين است و تشفع شفيح بودن است، و شفاعات از شفيع گرفته اند يعنى - جفت كردن - كه شفيع يگانه بشود ودوباز آيد، آب بخواسته با خود مى آرد.

معنى ديگر گفته اند :- « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » - اى لا يدعو الداعي حتى يأذن الله عز وجل له فى الدعاء، ميگويد كيست آن كس كه دعا كند مگر بدستورى الله. ودعارا بلفظ شفاعة از آن گفت كه دعا كننده فرداست، واجابت الله شفيع آن، پس دعا واجابت جفت يكديگر اند. و آنكس كه برين وجه حمل كند، من يشفع شفاعة حسنة، هم برين حمل كند، يعنى من يدع لاختيه بظهر الغيب يكن له نصيب من دعائه كما جاء فى الخبر: اذا دعا الرجل لاختيه بظهر الغيب يقول الملك ذلك مثله او مثله، ومن بشفع شفاعة سيئة اى من يدع على من لا يستحق ان يدع عليه، يكن له كفيل من الوزر.

« يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ » - مجاهد و سدى گفتند « مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ » من امر الدنيا « وَمَا خَلْفَهُمْ » من امر الآخرة. ميگويد خداى ميداند آنچه هست از كار دنيا و آنچه خواهد بود از كار آخرت. و گفته اند « مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ »

کردار خلق است آنچه کرده اند از خیر و شر میدانند. «وَمَا تَحْلِفُهُمْ» و آنچه اکنون کنند که هنوز نکرده اند همه میدانند.

«وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» - هذا كقوله «ولايحيطون به علماً» جای دیگر گفت عالم الغیب «فلا يظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول» هیچ پیغامبر و هیچ فرشته بهیچ چیز از علم و دانش الله نرسند مگر بآن که الله خواهد که دانند، ایشانرا بر آن دارد و بآن بیا گاهاند تا بدانند و دلیل باشد بر ثبوت نبوت و صحت رسالت ایشان.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» - يقال - وسع فلان الشئ يسعه سعة اذا احتمله و اطاقه و امكنه القيام به. و يقال - لا يسعك هذا اي لا تطيقه ولا تحتمله. «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» - معنی آنست که هفت آسمان و هفت زمین در کرسی می گنجند و بآن میرسند. روی کرسی الله زیر هفت آسمان است زیر عرش، و کرسی از زر است، و گویند از مروارید. حسن بصری گفت: کرسی - عرش - است و - عرش - کرسی. و درستتر آنست که عرش - سقف بهشت است و - کرسی - بیرون از آنست، و حمله عرش دیگراند و حمله کرسی دیگر، و حمله کرسی چهار فرشته اند: یکی بصورت آدمی، دیگر بصورت گاو، سوم بصورت شیر، چهارم بصورت کرکس، و میان حمله عرش و حمله کرسی حجابها فراوانست از نور و ظلمت و آب و برف، از حجاب تا به حجاب پانصد ساله راه، و اگر نه این حجاب بودی، حمله کرسی در نور حمله عرش بسوختندی. و در خبر است که رسول خدا ص بود را گفت «يا باذر السماوات والارض وما فيهن الكرسي الا كحلقة القاها ملق في فلاة. وما الكرسي في العرش الا كحلقة القاها ملق في فلاة» و جميع ذلك في قبضة الله عز وجل كالحبة، و اصغر من الحبة في كف احدكم». آن روز که این آیت آمد. جماعتی از یاران گفتند یا رسول الله هذا الكرسي وسع السموات والارض فكيف بالعرش؟ فانزل الله عز وجل «ما قدروا الله حق قدره» و درست از ابن عباس که گفت - الكرسي موضع قدميه، والعرش لا يقدر

قدره احد. وروی عماره بن عمیر عن ابی موسی قال - الكرسي موضع القدمين وله اطياف كاطياف الرحمن. وعن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال - قام اعرابي الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال - يا رسول الله اجدت بلادنا وهلك مواشينا فادع الله لنا يغثنا واشفع لنا الى ربك و يشفع ربنا اليك. قال و يلك هذا شفعت لك الى ربى فمن ذا يشفع ربنا اليه؟ سبحان الله لا اله الا الله العظيم « وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » فهو يئط لعظمته وجلاله كما تئط الرحل الجديد.

« وَلَا يَرُدُّهُ حِفْظُهُمَا » - ای لا ینقله ولا یثقله علیه « وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ » ای الرفیع فوق خلقه ، العظیم سلطانه ، الجلیل شأنه ، سبحانه سبحانه .  
این آیه الكرسي سید آیات قرآن است :- از بهر آنک مقصد و غایت علوم قرآن سه چیز است : اول معرفت ذات حق ، دیگر معرفت صفات ، سدیگر معرفت افعال ، و این آیت برین سه چیز مشتمل است ، باین معنی سید آیات قرآن است .

« لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ » - بنا کام در دین آوردن نیست . برین وجه این کلمت منسوخ است بآیت فرمان بقتل ، و سبب نزول این آیت بر قول ایشان که گفتند منسوخ است ، آن بود که مردی انصاری نام وی ابو الحصین دو پسر داشت در مدینه ، ترسیان شام که بمدینه آمده بودند ببازرگانی ، آن دو پسر را بفریفتند و با دین ترسائی دعوت کردند ، پس ایشانرا با خود بشام بردند ، ابو الحصین گفت یا رسول الله ایشانرا باز خوان و با کفر بمگذار ، در آن حال رب العزة آیت فرستاد « لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ ... »  
الآیه رسول خدا ایشانرا فرو گذاشت و گفت - ابعدهما الله ، هما اول من كفر ، ابو الحصین خشم گرفت ، از آنک کس بطلب ایشان نفرستاد ، رب العزة آیت دیگر فرستاد « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا لَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ » الآية . پس از آن « لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ ... » الآية منسوخ شد و فرمان آمد بقتل اهل کتاب در سورة براءه .  
قتاده وضحاك و جماعتی مفسران گفتند :- معنی آیت آنست که « لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ » بعد اسلام العرب اذا قبلوا الجزية . میگوید پس از آن که عرب باسلام در آمدند ، اما

طوعاً و اما کرهاً بر هیچکس اکراه نیست از اهل کتاب و مجوس و صابئان اگر جزیت در پذیرند. و آن عرب که بر ایشان اکراه رفت از آن بود که امتی امی بودند و ایشانرا کتابی نبود که میخواندند، و مصطفی صلح میگفت «اهل هذه الجزيرة! لا یقبل منهم الا الاسلام» اکنون مسلمانان با اهل کتاب قتال کنید، تا مسلمان شوند، یا جزیت در پذیرند، چون جزیت پذیرفتند، ایشانرا بر دین خویش بگذارند و بر دین اسلام اکراه نکنند. و گفته اند معنی اکراه آنست که هر چه مسلمانانرا بنا کام بر آن دارند از بیع و طلاق و نکاح و سوگند و عتق، آن لازم نیست و الیه الاشارة بقوله صلعم: «رفع عن امتی الخطاء والنسیان و ما استکروها علیه» و تفسیر اول در حکم آیت ظاهر ترست، از بهر آن که بقیت آیت با آن موافق ترست.

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» - ای قدظهر الایمان من الکفر والهیدی من الضلال والحق من الباطل، حق از باطل پدید آمد و راست راهی از کثر راهی پدید شد بکتاب خدا و بیان مصطفی، راست راهی در متابعت است، و کثر راهی در مخالفت. قال النبی صلعم «من یطع الله ورسوله فقد رشد».

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» - الآیه... هر پرستیده که پرستند جز از الله، همه طاغوت اند، اگر از شیطان است یا صنم یا سنگ یا درخت یا حیوان یا جاد. و گفته اند - طاغوت هر کسی نفس اماره اوست که بیدی فرماید و از راه ببرد - و الطاغوت ما یطغی الانسان، فاعول من الطغیان - میگوید هر که بطاغوت کافر شود و بالله مؤمن دست در عروة وثقی زد، عروه وثقی - دین اسلام است با شرائط و ارکان آن. و گفته اند قرآن است. قال مجاهد - «العروة الوثقی» الایمان. «لَا تَقْصِمَ أَلْهَا» قال «لا یغیر الله ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» یعنی انها لاتنقطع مادام مستمسکاً بها الا ان یدعها هو. وقال مقاتل بن حیان: «لَا تَقْصِمَ أَلْهَا» دون دخول الجنة. وقیل «العروة الوثقی» اتباع السنة. یدل علیه ما روی علی بن ابی طالب ع قال - قال رسول الله صلعم «لا یصلح

قولٌ ولا عملٌ ونبیةٌ الّا بالسنة ، فاذا عرف الله بقلبه واقربلسانه وعمل بجوارحه وازكانه بما افترض علیه وخالف السنة سنن رسول الله ، كان بذلك خارجاً من الاسلام ، و اذا عرف الله بقلبه واقربلسانه وعمل بجوارحه وازكانه بما افترض علیه ولم يخالف السنة ، سنن رسول الله ، كان مؤمناً وذلك « اَلْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا » .

ثم قال : « وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » - ای سمیعٌ لدعائک ایاه یا محمد باسلام اهل الکتاب . وکان رسول الله صلعم یحب باسلام الیهود الذین حول المدینة ، ویسأل الله تم ذلك . « عَلِیمٌ » بحرصک واجتهادک .

النوبة الثالثة - قوله تم : « اَللّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ » الآية ... - الله من له الالهية والربوبية ، الله من له الاحدية والصدية ، ثبوتہ احدی ، وكونه صمدی ، بقاؤه ازلی و سنأؤه سرمدی . الله نام خداوندی که ذات او صمدی وصفات او سرمدی ، بقاء او ازلی و بهاء او ابدی ، جمال او قیومی ، وجلال او دیمومی ، نامداری بزرگوار ، درقدر بزرگ ودر کردار ، درنام بزرگ ودر گفتار ، برتر از خرد و بیش از کی ، ومه از مقدار ، جلیلا خدا یا که کرد کارست وخوب نگار ، عالم را آفریدگار وخلق را نگهدار ، دشمن را دارنده و دوست را یار ، امیدها را نقد وضمانها را بسنده ، و کار هر خصم را پذیرنده و هر جرم را آموزگار ، مرید را قبله و دل عارف را یادگار .

بر یار تو بی تو روزگاری دارم در دیده ز صورت نگاری دارم  
الله یادگار دل دوستانست ، الله شاهد جان عارفانست ، الله سرور الهانست ،  
الله شفای دل بیمارانست ، الله چراغ سینۀ موحدانست ، الله نور دل آشنایانست و مرهم  
درد سوختگانست .

اندر دل من عشق تو چون نور یقین است بر دیده من نام تو چون نقش نگین است  
در طبع من و همت من تا بقیامت مهر تو چو جانست و وفای تو چو دین است  
بهر طریقت جنید قدس الله روحه گفت - من قال بلسانه ، الله وفي قلبه غیر الله ، فخصمه  
فی الدارين الله . کسی که بر زبان یاد الله دارد و بنام وی نازد ، آنکه دل خویش بامهر غیر ی

پردازد بجلال و عزبار خدا که فردا در مقام سیاست تازیانه عتاب بدو رسد و خصم او الله بود. شب معراج با سید گفت «یا محمد عجباً لمن آمن بی کیف یتکلم علی غیری؟ یا محمد لوانهم نظرُوا الی لطائف بری و عجائب صنعی ما عبدوا غیری» یا عجباً کسی که مرا یافت دیگری را چه جوید، و او که مرا بشناخت بغیر ما چون پردازد!

چشمی که ترا دید شد از درد معافی جانمی که ترا یافت شد از مرگ مسلم پیر طریقت گفت :- «ای سزای کرم و نوازنده عالم، نه با وصل تو اندوهست نه با یاد تو غم، خصمی و شفیعی و گواهی و حکم، هرگز بینما نفسی بامهر تو بهم آزاد شده از بند وجود و عدم، در مجلس انس قدح شادی بردست نهاده دمام».

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - خدائی که نیست معبود بسزاجز او، در هر دو جهان سزای خداوندی کیست مگر او؟ دست گیر خستگان نیست جز توقیع جمال و لطفاو، نوازنده یتیمان نیست جز منشور کرم او. بار خدائی که دلهای دوستان بست، بند و فاء او، جانهای مشتاقان در آرزوی لقاء او، ارواح عاشقان مست مهر از جام بلاء او، آرام خستگان از نام و نشان او، سرور عارفان از ذکر و پیغام او. ندو گفت آن شوریده روزگار که گفت:- کی خندد اندر روی من بخت من از میدان تو کی خیمه از صحرای جانم برکنده هجران تو آرام من پیغام تو وین پای من در دام تو بستان شده از نام تو بر جان من زندان تو «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» - خداوندی زنده پاینده دارنده نوازنده بخشنده پوشنده، بهر

هست و بودنی داننده، بتوان و بدریافت هر چیز رسنده، هر کس را خداوند و هر بودنی را پیش برنده و آشنایان مهر پیوند نور نام و نور پیغام، دلها را روح و ریحان و سرهارا آرام، آفرین باد بر آن جوانمردان که از این حدیث بوئی دارند و بسراین خوانچه لطف رسیده اند، تا چنان دیگران بطعام و شراب زنده اند، ایشان بنام و نشان آن دوست زنده اند و بیاد وی آسوده.

شبهی را گفتند - طعام و شرابت از کجاست؟ گفت - ذکر ربی طعام نفسی و ثناء ربی لباس نفسی و الحیاء من ربی شراب نفسی. نفسی فدای قلبی قلبی فدای روحی، روحی فدای ربی.

نور چشم خاك قدمهای تو باد      جانی دارم فدای غمهای تو باد  
 «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» - تقدیس و تنزیه ذات است، که وی جل جلاله بری  
 از علالت است، و مقدس از آفات است. خواب حال گشتن است و الله تم پاك از حال گشتن  
 و حال گردیدن، دور از کاستن و افزودن، خواب عیب است و خدای از عیبهایی بری، خواب  
 غفلت است و خدای از آفات و غفلات متعالی، خواب گردیدن حال است و خدای نه حال  
 گردنه گردش پذیر، خواب شبه مرگ است و خدای زنده پاینده باقی.

قَدِيرٌ عَالَمٌ حَيٌّ مُرِيدٌ      سَمِيعٌ مُبْصِرٌ لِبَسِّ الْجَلَالِ  
 تَقْدَسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ شَرِيكٌ      تَعَالَى أَنْ يُظَنَّ وَإِنْ يُقَالَا

خداوندی که در ذات بی شریک است و در صفات بی شبیه و در قدر بی نظیر.

در ذات لطیف و حیران شده فکرها      بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها  
 در بحر کمال تو ناقص شده کاملها      در عین قبول تو کامل شده نقصانها

«لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» - مکنونات و محدثات در زمین و در سموات

همه صنع وی و همه ملک وی، نه کسی منازع با وی، نه دیگری غالب بروی، غالب  
 بر آن امر وی، نافذ در آن دانش وی، توان آن بعون وی، داشت آن بحفظ وی. از  
 ابن عباس روایت است که گفت «الا رضون على الثور والثور في سلسلة والسلسلة في  
 اذن الحوت والحوت بيد الرحمن عز وجل».

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» - آن کیست که پندارد که بی خواست

او خود را کاری بر سازد، یا بی دانش او نفسی بر آرد، یا بی او باو رسد، فقد خاب  
 ظنّه و ضلّ سعیه.

پیر طریقت گفت: - الهی پسندیدگان ترا بتو جستند بیوستند، ناپسندیدگان

ترا بخود جستند بگسستند، نه او که پیوست بشکر رسید، نه او که گسست بعذر رسید!

ای برساننده در خود و رساننده بخود! برسانم که کس نرسید بخود.

ای راه ترا دلیل دردی      فردی تو و آشنات فردی

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» - هر چه در آسمان و زمین کسست و چیز همه آنم که حرکت و سکون ایشان اندیشه و خاطر ایشان خالق میداند، روش و جنبش ایشان می بیند و بحقیقت آن میرسد، که همه از قدرت وی می در آید و با حاکم وی میگردد و میداند که وی میراند، وی می بیند که وی میکند، وی می بیند که وی میگوید. پس او خدائی را شاید که نه و اماند، نه درماند، نه فروماند، پوشیده ها داند و کار بر وی در نشورد، همه چیز پرداخته و همه کار ساخته، جز زاناک آدمی انداخته، خردها در کار وی کند، و همها از وی در بند، علمها و عقلها در قدر وی گم.

«لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» - نص قرآن است، و اشارت بجهت و مکان است، کرسی نه علم است که آن راه پیراهان است، تأویل جاهلانست، کرسی قدم گاه دانیم و این مذهب ستمیان است، و بی تأویل و تصرف بجان باز گرفته و پذیرفته ایشان است. آنکه آیت مهر بر نهاد، بذکر جلال و بزرگواری و عظمت و برتری خود گفت: «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» - روی عن النبي صلعم «فی تسبیح الملائكة» سبحت السموات العلی من ذی المهابة و ذی العلی سبحان العلی الاعلی، سبحانه و تعالی علو و برتری الله دوروی دارد: یکی علو و برتری صفت، یکی علو و برتری فعل، آنچه صفت است از لیست - لم یزل کان عاریاً علیاً، همیشه هست و بودنی، از همه چیزها برتر بکبریا خود، و ز همه نشانها برتر بقدر خود، و ز همه اندازه ها برتر بجز خود، و آنچه فعل است برتری ذات است و علو مکانست، خود کرد و از خود نشان داد، بعد از آفرینش آسمان و زمین، بارادت خود نه ببحاجت، که الله کار که کند بخواست کند نه ببحاجت، که او را بدس و بهیجز حاجت و نیاز نه، و او را شریک و انباز نه. خداوند دلای ما از بدعت و ضلالت معصوم دار! و از شور و حیرت رسته دار! بمثلک و فضلك.

النوبة الاولى - قوله تم: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» - الله یار ایشانست که بگرویدند «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» ایشانرا می بیرون آرد از تاریکیها



بروشنائی « وَالَّذِينَ كَفَرُوا » وایشان که کافر شدند « أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » یاران ایشان معبودان باطل « يُخْرِجُونَهُمْ » ایشانرا می بیرون آرند « مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ » از روشنائی بتاریکیها « أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ » ایشان اند که آتشیان اند « هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ »<sup>۲۰۷</sup> ایشان در آن دوزخ جاویدانند.

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ » - نه بینی آن مرد که حجت جست با ابراهیم « فِي رَبِّهِ » در دین خداوند ابراهیم « أَنْ آتَاهُ الْمَلَائِكَةُ » که الله اورا پادشاهی داد « إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ » ویرا گفت ابراهیم « رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ » خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده بمیراند « قَالَ » گفت آن جبار « أَنَا حَيٌّ وَأُمِيتُ » من هم مرده زنده کنم و هم زنده میرانم « قَالَ إِبْرَاهِيمُ » گفت ابراهیم « فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ » الله هر روز آفتاب می آرد از جای برآمدن آن « فَأَتَتْ بِهِمُ مِنَ الْمَغْرِبِ » نو آنرا يك روز بر آر از جای فروشدن آن « فَهَبَّتِ الذِّفْنُ كَفَرًا » آن کافر درماند، بی پاسخ و بی سامان گشت « وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »<sup>۲۰۸</sup> و خدای یاری دهنده نیست گروه ستمکارانرا.

« أَوَكَاالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ » - یا چنان مرد دیگر که برگشت بر آن شهر « وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا » و آن کارها فروافتاده و دیوارها بر کارها افتاده « قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا » گفت چون زنده میکند الله این شهر را پس تباهی آن و مرگ مردم آن « فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ » انکه بمیرانید الله و بر اصدسال « ثُمَّ بَعَثَهُ » آنکه ویرا زنده کرد و برانگیخت « قَالَ كَمْ لَبِثْتُ » جبرئیل ویرا گفت چند بودی ای در درونک؟ « قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ » گفت بودم من روزی یا پاره از

روزی « قَالَ بَلْ لَيْسَتْ مِائَةٌ عَامٍ » جبرئیل گفت ویرانه که بودی ایدر صد سال « فَأَنْظُرْ إِلَيَّ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ » در طعام و شراب خویش نگر « لَمْ يَتَسَنَّهْ » که از درنگ گندا نگشته « وَانْظُرْ إِلَيَّ جِمَارِكَ » و بخر خویش نگر « وَلَذِجْ مَلَاكَ آيَةً لِلنَّاسِ » و ترا شگفتی گردانیم باز گفت مردمان را « وَانْظُرْ إِلَيَّ الْعِظَامِ » و در استخوانهای خر نگر « كَيْفَ تُنْشِرُهَا » که چون آنرا زنده میگردانیم « ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا » و آنکه او را گوشت می پوشانیم « فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ » چون ویرا آن حال و قصه پیدا گشت و دیده ور بدید « قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » گفت میدانم که الله بر همه چیز تواناست .

النوبة الثانية - قوله تم : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا » الآية . . . ای ولیهم

فی هدیایتم و اقامة البرهان لهم ، یزیدهم بایمانهم هدایه و ولیهم فی نصرهم علی عدوهم و اظهار دینهم علی دین مخالفهم و ولیهم فی تولى ثوابهم و مجازاتهم بحسن اعمالهم میگوید - الله دوست و یار مؤمنان است ، یعنی از سه روی : یکی از روی هدایت ، یکی از روی نصرت ، یکی از روی جزاء طاعت ، اما آنچه از روی هدایت است ، میگوید - الله خداوند مؤمنان است ، ایشانرا راه می نماید و بر راه دین خود میدارد ، و حجت توحید بریشان روشن میدارد ، تا ایشانرا ایمان و راست راهی می افزاید ، همانست که مصطفی صلعم گفت در دعا - « اللهم آت نفسي تقویها ، انت خبر من زگاها ، انت ولیها و ولیها » ولی و مولی هر دو یکسانست ، و بمعنی هادی است و كذلك قوله تم « و من یضلل الله فما له من ولی من بعده » وقال تم « و من یضل فلن تجد له ولیا مرشداً » اما آنچه از روی نصرت است : میگوید ، الله یار مؤمنانست ، ایشانرا بر کافران نصرت میدهد ، تا ایشانرا باز می شکنند ، و از کفر بر می گردانند اظهار دین اسلام را و اعلاء کلمه حق را . همانست که رب العالمین گفت حکایت از مؤمنان - « انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین » جای دیگر گفت - « و ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله »

وجه سیوم بمعنی مکافات و مجازات است: میگوید الله کارساز مؤمنانست و مزد دهنده کردار ایشانست، کردار اندک می پذیرد و ثواب بسیار می دهد، و رایگان برحمت و مغفرت خود می رساند، آنست که حکایت کرد از موسی ع- « انت ولینا فاعفر لنا وارحمنا » جای دیگر گفت « ثم ردوا الی الله مولا هم الحق » این هر یکی شاخی است از درخت دوستی، و معنی از لفظ دوستی، پس همه فراهم کرد و بمعنی دوستی خود اضافت فاعومنان کرد.

گفت: « اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »- ایشانرا بیرون آرد از تاریکی کفر با روشنائی اسلام و از تاریکی نکرت با روشنائی معرفت و از تاریکی جهل با روشنائی علم و از تاریکی نفس با روشنائی دل، پیش از خلق ایشان بعلم قدیم دانست که ایشانرا از ظلمت کفر و بدعت نگاه دارد، چون بیافرید ایشانرا و در وجود آورد علم وی در ایشان برفت و با ایمان آمدند و روشن دل شدند، «وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلَیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»- یعنی کعب بن الاشرف و حیی بن اخطب یدعوهم من النور الی الظلمات. اینست قول مقابل و قیاده گفته اند- قومی جهودان اند که پیش از مبعث مصطفی صلعم نعت و صفت وی بتوریه میخواندند و به نبوت وی ایمان داشتند، پس که رب العالمین ویرا بخلق فرستاد آن سران و پیدشروان ضلالت چون کعب اشرف و حیی اخطب و مانند ایشان فرامتبعان خود نمودند که این نه آنست و نعت و صفت وی بپوشیدند تا ایشان از ایمان بنبوت وی بیفتادند و بوی کافر شدند.

اینست که الله گفت: « یُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ »- مجاهد گفت- قومی از دین اسلام مرتد گشتند، این آیت در شان ایشان فرو آمد، یعنی که اول در نور اسلام بودند و طاغوت ایشانرا از نور اسلام بیرون کرد و فاطمت کفر افکند، و طاغوت ایشان شیطان بود و هواء نفس، هر چه بنده را از حق برکرداند آنرا طاغوت گویند، ازین جهت « یُخْرِجُوهُمْ » بلفظ جمع گفت، اما اهل معانی آیت بر عموم راندند و گفتند، مراد باین

جمله کافران زمین اند، و بیرون آوردن ایشان از نور، نه آنست که ایشانرا نوری بود و از آن بیفتادند، لکن معنی آنست که ایشانرا خود از نور باز داشتند. حسن گفت - ان لایدعهم یدخلونه - و این در لغت روا و روانست، یقال قد ضمت القوم دهم فلان، و آخر جتك منه ای لم ادخلك فيه.

ثم قال: « أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » - ای لایموتون لایفتر عنهم وهم فيه مبسوتون.

« أَلَمْ تَرَ إِلَهِي الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ » الآية ... - ای جادل ابراهیم فی دین ربّه، میگوید - دانسته قصه آن مرد که حجت جست با ابراهیم و حجت آورد در دین خداوند ابراهیم؟ و هو نمرود بن کنعان بن ماس بن ارم بن سام بن نوح، و قیل هو نمرود بن کنعان بن سنجاری بن کوش بن سام بن نوح. اول کسی که ناج بر سر نهاد و در زمین دعوی خدائی کرد او بود. مجاهد گفت چهار دس آند که جهانداران بودند و ملک ایشان همه زمین برسید، دو از ایشان مؤمن و دو کافر، آن دو دس که مؤمن بودند: - سلیمان بود و ذوالقرنین، و آن دو که کافر بودند: - نمرود بود و بخت نصر. گفته اند که نمرود طاعی صانع آفرید کار را جل جلاله منکر نبود و دعوی جباری که میکرد بر طریق حلول بود، چنانکه بعضی ترسایان بر عیسی دعوی کردند، و بعضی متشیعه بر علی ع. و مذهب حلول آنست که باری عز و علا باشخاص ائمه فروز آید. « تعالی الله و تقدس عما یقول الظالمون علواً کبیراً ».

« أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ » - ای لان آتاه الله الملك فطقی، میگوید حجت جست با ابراهیم از آنکه الله تم و برا ملک داد و طاعی کشت. و قال بعضهم « أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ » یعنی ابراهیم آتاه الله الملك والنبوة وامر جميع الناس باتباعه.

« إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ » - مفسران گفتند - این آنکه بود که ابراهیم در بت خانه شده و بتانرا شکسته، و نمرود او را حبس فرموده، پس از حبس بیرون آوردند او را تا بسوزند، نخست نمرود از وی پرسید - من ربك الذی

تدعوننا اليه؟ - آن خدای تو که ما را وازاو میخوانی کیست؟ ابراهیم گفت « رَبِّی الَّذِیْ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ » - خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده را میراند؛ و ایاه اعبود منند اسأل العزیز، او را پرستم و آنچه خواهم از وی خواهم. آن جبار گفت « اَنَا اُحْیِیْ وَ اُمِیْتُ » من هم مرده زنده کنم و هم زنده میرانم، زندانی که نومید بود از زندگانی، او را بخواند و آزاد کرد، گفت این مرده بود زنده کردم. و دیگری را بکشت، گفت این زنده بود میرانیدم. اعتقاد داشت آن متمرّد طاعی که احیا و امات آنست که وی کرد، و این مایه ندانست که احیاء آفریدن حیات است در بنده و در حیوان، و امات آفریدن مرگ است در وی، و جز کردگار ذوالجلال و قادر بر کمال برین قادر نیست، و بجز کار وی نیست. اما ابراهیم از بن سخن بر گشت و حجتی دیگر آورد، نه عجز و در ماندگی را، این خواست تا بر حجت بیفزاید و حجتی آرد که ویرابی سامان و بی یاسخ گرداند و عقاش در آن مدهوش و متعجیر گردد.

گفت « فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِیْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ » - خدای من آنست که هر روز آفتاب از مشرق بر آرد « فَأَتِیْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ » تو آنرا از مغرب بر آر، آن جبار درماند و متعجیر گشت و حجت او منقطع شد. رب العالمین گفت « وَعِزَّتِیْ وَ جَلَالِیْ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتّٰی آتِیَ بِالشَّمْسِ مِنْ قِبَالِ الْمَغْرِبِ، فِیَعْلَمُ مَنْ یَّرِیْ ذٰلِكَ اَنَّیْ اَنَا اللَّهُ قَادِرٌ اَنْ اَفْعَلَ مَا نَشِئْتُ » زید بن اسلم گفت - نمرود نشست، بود و مردمان از وی طعام می بردند، هر کس که بروی شوی و برا گفتی - من ربّک؟ او جواب دادی که - انت؛ و آنکه طعام بوی دادی. ابراهیم بیرون رفت بطالب طعام بد نمرود بر گشت نمرود گفت من ربّک؟ ابراهیم گفت « الَّذِیْ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ » - وی جواب داد که « اَنَا اُحْیِیْ وَ اُمِیْتُ » ابراهیم گفت - « فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِیْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتِیْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ » نمرود از آن درماند چنانکه الله گفت: « فَیُهِیَاتُ اللَّهُ الْکُفْرَ » - پس ابراهیم را طعام نداد و باز گردانید،

ابراهیم بر یگستانی برگزیده ، از آن ریگ پاره دربار کرد ، یعنی که چون در خانه شوم ، اهل خانه را دل خوش باشد و پندارد که من طعام برده‌ام ، ابراهیم چون در خانه شد و بارها بیفکند بخت ، اهل وی برخاست ، و سر بار باز کرد ، آرد نیکو دید ، از آن نان بخت و پیش ابراهیم بنهاد ، ابراهیم گفت از کجا آوردی این طعام ؟ گفت از آن آرد که تو آوردی ، ابراهیم بداندست که آن فضل خداست باوی ، و رزقی که الله فرستاد زیرا سجود کرد و حمد و ثنا گفت .

« وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » - این هدی بمعنی معونت است ، میگوید - الله ظالمانرا یاری دهنده نیست اما مؤمنانرا یاری دهد و نصرت کند ، چنانکه خود گفت « وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ » میگوید - از گفت ما بر ما واجب است و سزا که یاری دهیم مؤمنانرا چنانکه ابراهیم را از دست آن جبار متمدّد خلاص داد و از آتش عقوبت وی برهانید ، و یک پشه بر لمر و سلاطین کرد تا درین وی شد و بدماغ رسید و از آن میخورد و ویرا میگزید ، و پیوسته مطر که بر سرش میزدند تا از آن آسایش می یافت ، و چهل روز درین عذاب بود ، و گویند که چهارصد سال درین عذاب بود پس هلاک شد و نیست گشت .

« أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ » - این در آیت اول پیوسته است و در آن بسته ، کانه قال « هَلْ رَأَيْتَ كَالَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ » - لفظه لفظ الاستفهام است و معناه التوقیف و التعریف - میگوید نبینی آن مرد که با ابراهیم حجت جست در خداوندی ، و آن مرد دیگر یعنی عزیر ، پیغامبری از پیغامبران نبی اسرائیل که برگزیده بر آن دیده یعنی شهر بیت المقدس ، سمیت قریه لاجتماع الناس فیها ، يقال قریة الماء فی الحوض اذا جمعت فیها ، عزیر آنجا برگزیده دید آن شهر که خراب و بیران گشته از دست بخت نصر که آنجا شد و خلقتی را بکشت و باقی باسیری ببرد . و گفته اند این قریه دیر هر قل - است دهی بر کناره دجله میان واسط و مدائن . عزیر آنجا برگزیده ، و کان ذلک بعد رفع عیسی ع ، بسایه درختی فرو آمد و باوی خری

بود، بادرخت بست و خود در میان ديه شد، هيچ آدمی را در آن ديه نديد و درختان بسيار ديد پربار، و ميوه آن فرا رسیده، بگرفت از آن پاره انگور و انجیر، و باوی نان خشك بود، در قعب بنهاد و شیره انگور بگرفت و بر آن نان ريخت تا نرم گردد، و انجیر چندتر بر سر آن نهاد.

آنكه گفت « اَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا » عزير - چون می زنده کند الله اين ديه را؟ يعنی مردم آن پس آنك بمردند و هلاك شدند. و اين سخن از عزير رفت نه از آن بود كه در بعت و نشور بگمان بود، لكن خواست تا الله ويرا معايشه بنمايد، چنانك ابراهيم ع ازالله درخواست كه « آرني كيف يحيي الموتى » پس الله نعم عزير را بميرانيد صد سال، دو چشم وی زنده و باقی كالبد مرده، آنكه زنده كرد ويرا و بينگيخت. جبرئيل ويرا گفت - درين درنگ چند بودی؟ گفت يك روز، پس در آفتاب نگرست آفتاب ديد كه بنماز ديگر رسیده بود و ابتداء حال كه بروی رفت باعداد بود، گفت - نه كه پاره از روز. جبرئيل گفت - نه كه صد سالست تا تو درين درنگی، آنكه اورا نظر عبرت فرمود.

گفت « اَنْظُرْ اِلَي طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ » - در آن طعام و شراب خویش نگر نان خشك در قعب، شیره انگور بر آن ريخته و نرم شده و انجیر تر بر سر آن بمانده، و هيچ تغير در آن نيامده، عزير گفت - سبحان الله كيف لم يتغير؟ چون كه درين مدت دراز بنگيشت؟ آنكه در خر خویش نگرست مرده و ريزيده و استخوانش از درنگ و روزگار پاره پاره شده و سيميد مانده. آنكه ندای شنيد از آسمان كه - ايتها العظام البالية اجتمعی! ای استخوانهای پوسیده ريزيده همه باهم شويد، بقدرت كردگار آن استخوانها همه در روش آمد، قدم با ساق پيوست و ساق با زانو و كف با بازو و بازو با دوش و سر با تن، پسر گها و پيها و گوشتها و پوست و موی در وی پديد آمد. و عزير در آن می نگرست و تعجب ميكرد، پس فرشته آمد و روح درينی وی دميد، آن خر برخاست و بانگی زد، اينست كه رب العالمين گفت: « وَانْظُرْ اِلَي حِمَارِكَ » - ای الی احياء حمارك.

« وَ لَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ نُنْظِرُ إِلَى الْعِظَامِ » - ای الی عظام الحمار ، در نگر درین استخوانهای خر « کَیْفَ نُنْشِرُهَا » - بضم نون و کسر شین وراء ، قراة حِجَازِی و بَصْرِی است من الانشار ، وهو الاحیاء کقوله « ثم اذا شاء انشره » . میگوید - چون او را زنده میگردانیم ، و بضم نون و کسر شین و زاء منقوطة قراة شامی است و کوفی ، و معناه الرفع والنقل ، میگوید در نگر در استخوانها که چون بر میداریم و بجای خود میرسانیم ، و ترکیب میسازیم . روایت کنند از ابن عباس رضی که چون الله تم عزیر را بعد از صد سال زنده کرد ، بر آن خر خویش نشست ، و با جایگاه و وطن و محلات خویش شد و مردم او را می شناختند ، آخر عجوزی را دید نابینا مقعد ، صد و بیست سال از عمرش گذشته ، و این عجوز کنیزک ایشان بود و خدمت کلاری و دایگانگی ایشان کردی ، عزیر ویرا بیست ساله بگذاشته بود ، عزیر گفت - یا ههه اهدنا منزل عزیر ؟ ای پیر زن این جای عزیر است ؟ گفت آری و من گریست آن پیر زن ، عزیر دفت چرا می گویی ؟ گفت از بهر آنک صد سال است تا کس نام عزیر نبرد ، و نام و نشان وی کس نشنید مگر این ساعه که تو گفتی ، قال - فانا عزیر گفت پس منم عزیر ، اما ثنی الله عزوجل مائة سنة ثم بعثنی الله ، مرا صد سال بمیرانید پس زنده کرد ، پیر زن شگفت بماند و شادی کرد و میگفت - سبحان الله ، عزیر بعد از صد سال باز آمد ، پس گفت عزیر مردی بود مستجاب الدعوة ، دعا کن تا الله مرا بینائی و روائی باز دهد تا بچشم سر در روی تو نگرم ، عزیر دعا کرد و آن پیر زن مقعد از جای برخاست و بینا گشت و در وی نگرست ، گفت اشهد انک عزیر . پس آن زن رفت بانجمن بنی اسرائیل ، و ایشان را از وی خبر کرد ، همه روی بوی نهادند و آمدند و بسا ایشان پسر عزیر بود عمر وی بصد سال رسیده و پیر گشته ، و سران داشت همه پیران ، و جد ایشان عزیر جوانی چهل ساله . اینست که رب العالمین گفت : « وَ لَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ » ای عبرة للناس ، لانه بعثه شاباً و هو ابن اربعین سنة و ابنه شیخ ابن مائة سنة و لابنه اولاد کلهم شیوخ . روی عن وهب قال - لیس فی الجنة باب ولا حمار الا کلب اصحاب الکهف و حمار عزیر الذی امانه الله مائة عام .



« فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ » - چون عزیز را زنده گشتن خر و تباہ نا گشتن طعام و شراب پیدا گشت و معاینه بدید، که الله آنرا در صد سال نگاه داشت و تباہ نگشت و آن مرده صد ساله را زنده کرد، چنانکه اول بود، عزیز بر روی در افتاد و خدا بر اعز و جل سجد کرد.

« قَالَ أَعْلَمُ » - آیه .... - موصول و مجزوم قراءه حمزه و کسائی است و معنی آنست که جبرئیل در آن حال گفت - بدانکه الله بر همه قادر است و توانا، باقی قراءه « أَعْلَمُ » مقطوع و مرفوع خوانند، یعنی عزیز گفت آنکه که آن بدید میدانم که الله بر همه چیز تواناست و قادر بر کمال، قیوم بی گشتن در ذات و صفات، متعال عز جلاله و عظم شأنه و جلت احدیته و تقدست صمدیته.

النوبة الثالثة - قوله تع: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا » - ولیهم و مولا هم و الیهم و متولیهم از روی معنی همه یکسان اند، میگوید - الله خداوند مؤمنان است، کار ساز و یاری دهنده ایشانست، و راهنمای و دلگشای دوست ایشانست. در بعضی اخبار می آید از رسول خدا صلعم که گفت - کسی که کعبه مشرف معظم خراب کند و سنگ از سنگ جدا کند و آتش در آن زند در معصیت چنان نباشد که بدوستی از دوستان الله استخفاف کند، اعرابی حاضر بود، گفت یا رسول الله این دوستان الله که اند؟ گفت مؤمنان همه دوستان خدا اند و اولیاء وی، نه خوانند این آیت؟ که « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا » نظیرش آنست که گفت جل جلاله « ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ » میگوید الله یار و دوست مؤمنانست و کافران نه. و نه خود درین جهان دوست و کار ساز مؤمنانست که در آن جهان همچنانست، چنانکه گفت « نَحْنُ أَوْلِيَاءُ كُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ. » و در حکایت از قول یوسف گفت « انت ولی فی الدنيا و الآخرة » بسا فرقا که میان هر دو آیت است از « نَحْنُ أَوْلِيَاءُ كُمْ » تا « انت ولی » بس دورست، و انکس که بدین بصر ندارد معذور است، « نَحْنُ أَوْلِيَاءُ كُمْ » از عین جمع رود و « انت ولی » اشارتست بتفرقت، نه از آنکه ولی را بر ربی فضل است که نهایت کار ولی همیشه بدایت کار نبی است، لکن با ضعیفان رفیق بیشتر کنند و عاجزانرا بیش نوازند، که جسارت دعوی آشنائی ندارند، و از آنکه خود را آلوده دانند زبان گفتار ندارند! هر که

درمانده تر بدوست نزدیکتر! هر که شکسته تر بدوستی سزاوارتر! «اناعند المنكسرة قلوبهم من اجلى» .

در خبر می آید که - روز قیامت یکی را بحضرت برند ، ازین شکسته سوخته ،  
الله گوید بنده من چه داری ؟ گوید دو دست تهی و دلی پر درد و جانی آشفته و حیران ،  
در موج اندوه و غمان ، گوید همچنین می روتا بسرای دوستان ، که من شکستگان و  
اندوهگنان را دوست دارم «این المذنبین احب الی من زجل المسبحین»

گفتم چه نهم پیش دو زلف تو نثار      کز هیچ بنزد چاکر آئی یکبار  
بیش بنهم این جگر سوخته زار      کاید جگر سوخته با مشک بکار

**داود** ع گفت - بار خدایا! کَیَم که اعضا را بآب بشویم تا از حدیث طهارت پذیرد ،  
دل را بچه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد؟ فرمان آمد که با **داود** دل را بآب حسرت  
و اندوه بشوی تا بطهارت کبری رسی ، گفت بار خدایا این اندوه از دعا بدست آرم ؟  
گفت این اندوه ما خود فرستیم ، شرط آنست که دامن در دامن اندوه گمان و شکستگان  
بندی ، گفت بار خدایا ایشانرا چه نشانست؟ گفت «یراقبون الاطلال ویدعوننا رغبا ورهبا»  
همه روز آفتاب را می نگرند تا کی فرو شود و پرده شب فرو گذارند ، تا ایشان در خلوتگاه  
«ونحن اقرب» کوفتن گیرند ، فمن بین سارخ و بالک و متاوه ، همه شب خروشان و سوزان  
و گریان ، با نیاز و گداز ، روی بر خالک نهاده و با آواز لهفان مارا میخوانند ، که - یا رباه  
یا رباه ! بزبان حال میگویند .

شبهای فراق تو کمانکش باشد      صبح از بر او چو تیر آرش باشد  
وان شب که مرا با تو بتاخوش باشد      کوئی شب را قدم بر آتش باشد

و از جبار عالم ندا می آید که ای جبرئیل و میکائیل - شما زجل تسبیح بگذارید  
که آواز سوخته می آید ، هر چند بار عصیان دارد اما در دل درخت ایمان دارد ، در آب  
و گل مهر ما سرشته دارد ، مقربان ملاعالی از آن روز باز که در وجود آمدند ، تا  
بر ستاخیز دست در کمر بندگی ما زده اند ، و فرمان را چشم نهاده و در آرزوی يك نظر  
میسوزند ، انگشتان حسرت در دهان حیرت گرفته که این چیست ! خدمت اینجا و محبت  
آنجا ! دویدن و پوئیدن بر ما و رسیدن و نادیدن ایشانرا ! و عزت احدیت بمنت تقدیر

ایشان را جواب میدهد که کار سوز دارد و اندوه، نهاد ایشان معدن سوزست و کان اندوه. بی کمال سوز دردی نام دین هر گز مبر بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن در خم زلفین جان آویز جانان روز وصل جز دل مسکین خون آلود را قربان مکن النبوة الاولى - قوله تم: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ» گفت ابراهیم «رَبِّ» خداوند من «أَرِنِي» با من نمای «كَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتِی» که مرده چون زنده کنی؟ «قَالَ» «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ» نه ایمان آورده؟ «قَالَ بَلَى» ابراهیم گفت آری ایمان آورده‌ام، «وَلَكِنْ لِيُطَمِّنْ قَلْبِي» لکن تادلم آرامیده شود و بیدیدار چشم یقین افزاید «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» الله گفت پس شو چهار مرغ کبر «فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ» آن را بکش و پاره پاره کن و با خود آسرهاى آن «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءً» آنگه بر سر هر کوهی پاره از آن آمیخته درهم بنه «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» آنگه ایشان را خوان «يَا تَيْمَنُكَ سَمْعًا» تا بتو آیند بشتاب «وَأَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و بدانك خدای تواناست دانا.

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» - نمون ایشان که نفقه میکنند «أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مالهای ایشان از بهر خدا و در راه خدا «كَمْثَلِ حَبِیَّةٍ» همچون نمون و سان دانه ایست «أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ» که از دست کارنده هفت خوشه رویاند «فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» در هر خوشه صد دانه، «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» و الله می افزاید توی بر توی اورا که خواهد «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» و خدای فراخ بخش فراخ دارست و دانا. «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - ایشان که نفقت میکنند مالهای ایشان از بهر خدا و در راه خدا «ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا» آنگه پس آن نفقه فرا ندارند «مَنْ أَوْ لَا آذَى» سپاس بر نهادنی و نه رنج نمودنی «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» ایشانراست

مزد ایشان بنزدیک خداوند ایشان « وَلَا تَخَوْفَ عَلَيْهِمْ » و نه بر ایشان بیمی « وَلَا هُمْ يَخْزُونَ »<sup>۲۶۲</sup> و نه جاوید در آخرت اندوهگن باشند.

« قَوْلٌ مَعْرُوفٌ » - سخنی خوش و پیکو « وَمَعْفُورَةٌ » و آمرزش بافرات درویش در الحاح و جززان « خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى » به است از صدقه که پس آن بود رنج نمودنی « وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ »<sup>۲۶۳</sup> و الله بی نیازست بردبار.

النوبة الثانية - قوله نعم: « وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ انرني » الابه . . . - مفسران

گفتند - سبب آنکه ابراهیم این سؤال کرد از الله آن بود که بمررداری بر گذشت بر ساحل بحر طبریه ، دادن بیابانرا دید که می آمدند و میخوردند و همچنین مرغان هوا جوك جوك ابراهیم که آن چنان دید شگفت بماند گفت - یارب میدانم که این را همه باهم آری از شکمهای دادن و حواصل مرغان ، بامن نمایی که چون زنده کنی آنرا تا معاينه بینم ، آنچه بنخبر میدانم ، فلیس الخبر کالمعاينه ، الله گفت : « أَوَلَمْ تُؤْمِنْ » نه ایمان آورده ای ؟ این کلمت گواهی است از الله برایمان ابراهیم . و در خبر است از مصطفی صلعم که گفت « نحن بالشك اولی من ابراهیم » ما بکمان سزاواریم از ابراهیم ، این هم گواهی است از مصطفی ابراهیم را بریقین او ، و این اولی که گفت آنرا گفت که امام ملت ابراهیم است و خلق پس وی تابر ستاخیز همه اتباع وی اند ، که پیشوا بکمان بود پس روان همه بگمان باشند . و این « أَوَلَمْ » همچنانست که جریر گفت :

ألستم خير من ركب المطايا و اندي العالمين بطول راح ؟

معنی آنست که انتم خیر من ركب المطايا .

« قَالَ بَلَى » - ابراهیم گفت ایمان آورده ام و بریقینم لكن دلم میخواهد که بچشم

سر در عجائب صنع و بدایع قدرت تو ننگرم ، و علم الیقین عین الیقین گردد ، و ایمان استدلالی بایمان حسنی بدل شود ، که وساوس در راه استدلال و خیر آید و در حس و عیان نه ، و دل

آنگه آرام گیرد که از وسوس و هوا جس ایمن شود. **ابن المبارک** گفت «وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» معنی آنست که - بلی ایمان آورده‌ام و بگمان نه‌ام، لکن میخواهم که این امت را که ایشانرا دعوت میکنم بنمایم منزلت و مکانت خویش بنزدیک تو، اجابت دعوت که میکنی، تا ایشان نیز اجابت دعوت کنند و بدین حنیفی در آیند. و گفته‌اند که - **ابراهیم** آنگه که با **نمرود** طافی حجت گرفت و گفت «رَبِّی الَّذِیْ یُحِیْی وَ یُمِیْتُ» و آن جبار گفت «أَنَا أَحِیْی وَ أُمِیْتُ» من هم مرده زنده کنم، آنگه زندانی را اطلاق فرمود، **ابراهیم** گفت احیاء مرده نه اینست، بلکه شخصی مرده بیجان باید تا جان در وی آری، **نمرود** گفت - تو این از خداوند خویش معاینه دیدی؟ **ابراهیم** نتوانست که گوید معاینه دیدم که ندیده بود انتقال کرد باحجتی دیگر، پس از الله بهخواست تا معاینه بوی نماید، تا چون دشمن گوید که تو معاینه دیدی، گوید دیدم، و دراحتجاج حاجت باانتقال نبود، و آن جبار متمرّد نیز بداند و بشناسد که احیاء مرده نه آنست که وی کرد. **ابن عباس** و **سعی** و **سعی** و **سعی** گفتند - که چون الله تع **ابراهیم** را بدوست خود گرفت و **یرا خلیل** خواند، **ملک الموت** دستوری خواست تا این بشارت با **ابراهیم** برد، دستوری یافت بیامد و درسرای **ابراهیم** شد، **ابراهیم** و **یرا** گفت تو کیستی و ترا که دستوری داد که درسرای من آمدی؟ **ملک الموت** گفت - خداوند سرای دستوری داد، **ابراهیم** بدانست که وی فرستاده الله است، گفت بچه آمده؟ گفت بدان تا ترا بشارت دهم که الله ترا **خلیل** خود خواند، گفت این را چه نشانست؟ گفت - آنک الله تع دعاء تو اجابت کند و بسؤال تو مرده زنده کند، پس **ابراهیم** آن سؤال کرد تحقیق قول **ملک الموت** را بآن بشارت که داده بود. و گفته‌اند که از عزیز همین سؤال آمد که از **ابراهیم**، پس **ابراهیم** را بوقت اجابت آمد بی‌بلائی که بنفس وی رسید، از آنک سؤال وی بر سبیل تضرع بود با آزر و با لطف، و عزیز را صدسال بمیرانید، و نشان قدرت هم در نفس وی با وی نمود، از آنک سخن بر سبیل انکار بیرون داد و تعجب همیکرد که الله مرده چون زنده کند! سؤالش درشت بود بی‌آزر، لاجرم اجابتش درشت آمد بی‌محابا.

قال « فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ » - الله گفت شوچهار مرغ گیر ، گفتند که خروء بود و طاوس و کبوتر و کلاغ . و بروایتی دیگر بجای کبوتر ککرس گفتند « فَصْرُهُنَّ » - قراءۃ حمزه و روئیس از یعقوب بکسر ساد است ؛ دیگران همه بضم صاد خوانند بیرون از شواذ « فَصْرُهُنَّ اِلَيْكَ » بضم الصاد ای ضمَّهِنَّ اِلَيْكَ ، من صار یصور ، ای ضمَّ وامال ، « فَصْرُهُنَّ » بکسر الصاد ای قطعهنَّ ، من صار یصیر ، ای قطع و قرَّی . اگر بکسر صاد خوانی بمعنی تقطیع و تفریق در آیت تقدیم و تأخیر است ، کانه قال : « فخذ اربعة من الطير اليك فصرهن ثم اجعل » و اگر بضم صاد خوانی بمعنی ضم وامالت ، در آیت اضممار است کانه قال : « فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم قطعهن ثم اجعل » فحذف للدلالة آخر الكلام ، عليه . و گفته اند « فَصْرُهُنَّ اِلَيْكَ » معنی آست که - سرهای آن مرغان با خود دار و دیگر اجزاء و ابعاض آن از خون و گوشت و پر و استخوان همه بهم بر آمیز ، آنکه بر سر کوهی یارده از آن آمیخته در هم بنه ، و آن چهار کوه بودند از چهار سو .

« ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ سَمِعِينَ » - آنکه ایشانرا خوان تا بتو آئند بشتاب ، ابراهیم چنان کرد که ویرا فرمودند ؛ و آن اجزاء و ذرات آن مرغان در هوا پیران و شتابان سوی اصل خویش می شدند ، آنکه با سر خویش پیوسته می گشتند ، رب العالمین جل جلاله خواست تا با ابراهیم نماید نمود کار بعث و نشور قیامت ، یعنی چنانکه اجزاء و ذره های مرغان همه بایکدیگر آوردم و با اصل خود رسانیدم ازین چهار کوه ، فردا در قیامت همین کنم ، خلق اولین و آخرین را از چهار سوی عالم همه با هم آرم و زنده گردانم .

بدانك سعى در قرآن بر سه وجه است : یکی به معنی - مشی - چنانك الله گفت اینجا : « ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ سَمِعِينَ » ای مشیاً ، همانست که گفت « فلما بلغ معه السعی » . جای دیگر گفت « فاسعوا الى ذكر الله » ای امشوا ، وجه دیگر سعى بمعنی - عمل - است ، چنانك الله گفت « وسعی لها سعيها وهو مؤمن » یعنی عمل لها اعمالها ، جای دیگر گفت « ان سعيكم لشتى » ای عملکم ، وجه سوم بمعنی - شتافتن - است چنانك گفت « وجاء رجل من اقصى

المدينة یسعی « ای یسرع .

ثم قال : « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » - و بدانك الله توانای بیهمتاست، و در کردگاری یکتاست، و خدائی را سزاست، کننده هر کار بسزا و نهنده هر چیز برجاء، و سازنده هر چیز در هامتاً . **بویکر نقاش** گفت - **ابراهیم** ع نود و پنج ساله بود که الله ویرا این فرمود، پیش از بشارت دادن بفرزند بود و پیش از فرو فرستادن **صحف** بوی، و چون او را بشارت دادند بفرزند، نود و نه ساله بود، و چون او را فرزند آمد صد ساله بود و **جفت** وی **ساره** نود و نه ساله، **بیک** سال **ابراهیم** مه بوده از **ساره** .

« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ » الآية . . . - مثل در قرآن بر دو معنی است، هر جا که آنرا جواب نیست مثل صفت است، چنانکه گفت « مثل الجنة التي . . . » آنرا جواب نکرد بمعنی صفت است، و هر جا که مثل گفت و آنرا جواب داد، چنانکه اینجا، مثل بمعنی شبهه است . و در آیت اضممار است ای : ( مثل نفقة الذين ينفقون ) نمون نفقه ایشان که هزینه میکنند بر غازیان، و بر تن خویش در غزاهای از بهر خدا، « كَمَثَلِ حَبَّةٍ » برسان دانه است که از دست کارنده هفت خوشه رویاند، در هر خوشه صد دانه، چنانکه یکی بهفتصد میرساند، رب العالمین با صدقه بنده مؤمن که در راه خدا بود همین کند، یکی بهفتاد رساند و زهقتاد بهفتصد و زهفتصد با آنچه کس نداند مگر الله .

اینست که رب العزة گفت : « وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ » - اهل معانی گفتند - اختلاف جزاء اعمال بندگان دلیل است، بر اختلاف اعمال ایشان و تفاوت نیت در آن، هر چه مخالفت نفس در آن تمامتر و اخلاص در آن بیشتر و رضاء خدا بآن نزدیکتر، جزاء آن نیکوتر و تمامتر، از اینجاست که جزاء اعمال جائی « عشرة امثالها » گفت، جائی « سبعمائة »، جائی « اضعافاً كثيرة » . و خلاف نیست که نیت و اخلاص سابقان در طاعت تمامتر است از نیت و اعمال مقتصدان، و نیت مقتصدان تمامتر از نیت ظالمان، پس جزاء ایشان لامعالت تمامتر بود از جزاء اینان . **ضحاک** گفت - من اخرج درهماً من ماله ابتغاء مرضات الله فله في الدنيا بكل درهم سبعمائه درهم خلفاً عاجلاً والفا الف درهماً يوم القيمة « وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » - وسع کل شیء رحمة و علماً، الله فراخ رحمت است و همه دان،

رحمت و علم وی بهر چیز رسیده، نذر از موجودات از علم و رحمت وی خالی نه، عموم رحمت را گفت «رحمتی وسعت کل شیء» کمال علم را گفت «قد احاط بکل شیء علماً». «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - این نفقت درین هر دو آیه صدقه است از بهر خدا، و پیش از زکوة مفروضة فرو آمد. کلمبی گفت - این آیت خاصه در شأن عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف آمد، اما عبدالرحمن چهار هزار درم آورد بر رسول خدا و گفت - یا رسول الله، هشت هزار درم بنزدیک من بود، یک نیمه خود را و عیال را بگذاشتم، یک نیمه آوردم و بصدقه میدهم. رسول خدا گفت «بارک الله لك فيما امسكت وفيما اعطيت». و اما عثمان بن عفان هزار تا اشتراک با ساز و جهاز بمسلمانان داد در غزاة تبوک. و چاه رومة ملک وی بود وقف کرد بر مسلمانان، عبدالرحمن بن سمرة گفت - عثمان عفان در جيش العسرة هزار دینار آورد نزدیک رسول خدا بنهاد، گفت رسول را دیدم که دست در میان آن بر می آورد و میگفت - ماشرأب عفان ما عمل بعد اليوم! چه زیان دارد پسر عفان را هر چه کند پس امروز. بوسعید خدری گفت - رسول را دیدم که دست برداشته بود و عثمان را دعا میکرد و میگفت «یارب عثمان بن عفان رضیت عنه فارض عنه» تا درین دعا بود جبرئیل آمد و آیت آورد:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَتًى وَلَا أَدًى» - الآیه...

میگویند ایشان که نفقت کنند از بهر خدا، آنکه در آن نفقت منت بر کس ننهند و رنجی نرسانند، که در نعمت منت بر نهادن نه سزای مخلوقست، بل که منت بر نهادن الله را سزااست، که خداوند جهانیان است و دارنده و یار ایشانست، و غرق کننده هر یکی در دریای احسانست، پس سپاس و منت همه ویراست که خدای همگانست.

«قَوْلُ مَعْرُوفٍ» - سخن خوش و وعده نیکو و رد بتعریض باندام «وَمَعْفَرَةٌ»

و در گذاشت درشتی سخن سائل در حال رد، و خشم نا گرفتن بر الاحاح وی، این همه به است از صدقه دادن و با آن صدقه منت و رنج دل بر نهادن، و سائل را در سؤال تعبیر کردن. کلمبی گفت «قَوْلُ مَعْرُوفٍ» ای کلام حسن بدعا الله عزوجل الرجل لایخيه



بظهر الغیب، « وَمَغْفِرَةٌ » ای تجاوز عن مظلمته خیر ثواباً عند الله من صدقه يعطيها اياه ثم يتبعها اذی. روى عن رسول الله صلعم « قال اذا سأل السائل فلا تقطعوا عليه مسئلته حتى يفرغ منها، ثم ردوا عليه بوقار و لين و ببذل ريسير او برد جميل، فانه قد ياتيكم من ليس بانس ولا جان ينظرون كيف صنيعكم فيما خوّلکم الله عز وجل، عن بشر بن الحرث. قال رأيت علي بن ابي طالب عليه السلام في المنام، فقلت - يا امير المؤمنين تقول شيئاً لعل الله ان ينفعني به، فقال - « ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء رغبةً في ثواب الله، و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله ».

ثم قال تم: « وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ » - الله بی نیازست و بربدار، بی نیازست در روزی دادن خلق از پرستش خلق، پیش از آن فرا میگذارد از بی نیازگی بی نیاز فرامیگذارد از درویش درشت سخن، گفته اند - بی نیازست از صدقه بندگان بر بندگان، اگر خواستی خلق را همه توانگری دادی و روزی فراخ، لکن توانگرانرا توانگری داد تا ایشانرا بر شکر دارد، و درویشانرا درویشی داد تا ایشانرا بر صبر دارد. همانست که گفت «والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق» هر کسی را آنچه سزای وی بود داد، و آنچه در بایست کار وی کرد، روزی یکی کاسته یکی افزوده یکی برتریکی فروتر، یکی با دشواری و شدت، یکی با آسانی و راحت، دبر الامر بقدرته تدبیراً، و قدر الخلاق بحکمته تقدیراً، و لم يتخذ فی ذاك شریکاً ولا وزیراً، سبحانه و تع عما یقول الظالمون علواً کبیراً.

النوبة الثالثة - قوله تم: « إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرْنِیْ کَیْفَ تُحِی الْمَوْتِی »

الآیه ... - این آیه بزبان کشف بر فوق ارباب حقائق رمزی دیگر دارد و بیانی دیگر. گفتند - ابراهیم مشتاق کلام حق بود و سوخته خطاب او، سوزش بغایت رسیده و سپاه صبرش بهزیمت شده، و آتش مهر زبانه زده، گفت - خداوند ا بنمای مرا، تا مرده چون زنده کنی؟ گفت - یا ابراهیم « أَوَلَمْ تُؤْمِنْ » ایمان نیاورده که من مرده زنده کنم؟ گفت - آری و لکن دلم از آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر زبر شده بود، خواستم تا گوئی « أَوَلَمْ تُؤْمِنْ » مقصود همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد.

آرام من پیغام تو      وین پای من در دام تو  
حکایت کنند که یکی در کار سر پوشیده بود و میخواست تا با وی سخن گوید  
نمی گفت، و امتناعی می نمود، و آن کار افتاده سخت درمانده و گرفتار وی بود، و در  
آرزوی سخن گفتن با وی، دانست که ایشانرا بجواهر میلی باشد، رفت و هر چه داشت  
بیک دانه جوهر پرقیمت بداد و بیاورد و برابر وی سنگی بر آن نهاد تا بشکند، آن  
معشوقه طاقت نداشت که بر شکستن آن صبر کند، گفت ای بیچاره چه میکنی! گفت  
بآن میکنم تا تو گوئی چه میکنی!

اندر دل من قرار و آرام نماند      دشنام فرست اگر تو پیغام نماند  
و گفته اند ابراهیم آنچه گفت «آرنی کیف تُحیی المَوْتی» زندانی دل می  
خواست و طمأنینه سر، دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینه در آن فرو نیاید، و تا  
طمأنینه نبود بغایت مقصد عارفان نرسد، و غایت مقصد عارفان روح انس و شهود دل  
و دوام مهرست، زبان در یاد و دل باراز و جان در ناز، زبان در ذکر و دل در فکر و  
جان با مهر، زبان ترجمان دل در بیان و جان باعیان، گفتند ای ابراهیم اکنون که  
زندگی در مردن است و بقا در فنا، شو چهار مرغ را بکش، از روی ظاهر، چنانکه  
فرمودیم تعظیم فرمان ما را و اظهار بندگی خویش را، و از روی باطن هم در نهاد  
خود این فرمان بجای آر، طاوس زینت را سر بردار و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام مگیر.  
کم کن بر عندلیب و طاوس در نیک      کین جا همه بانگ بینی آنجا همه در نیک  
غراب حرص را بکش، نیز حریص مباش بر آنچه نماند و زود بسر آید.  
چه بازی عشق با یاری کزو بی جان شد اسکندر

چه داری مهر بر مهری کزو بی ملک شد دارا  
خروه شهوت را باز شکن، هیچ شهوت بدل خود راه مده که از ما بازمانی.  
گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی  
چو کیوان در زمان خود را بهتقم آسمان بینی  
کر کس امل را بکش، امل دراز مکن، و دل بر حیوة لعب و لهو منه، تا بحیوة  
طبیهرسی، ای ابراهیم حیوة طبیه آن زندانی دل است و طمأنینه سر که تو میخواهی!

و گفته اند ابراهیم باین سؤال که کرد طلب رؤیت میکرد، چنانک موسی کرد، اما ابراهیم برمز دیدارخواست نه بصریح، لاجرم جواب نیز برمز شنید و هو قوله «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» ای ابراهیم شنیدیم سؤال تو و دانستیم مراد تو، و بحقیقت دان که الله عزیز است و یافت وی عزیز و دیداروی عزیز، و موسی ع بصریح خواست نه برمز، لاجرم جواب نیز صریح شنید که «لَنْ تَرَانِي». و گفته اند چون ابراهیم گفت خداوند با من نمای که مرده چون زنده کنی، بسر وی ندا آمد که تو نیز بنمای که اسمعیل زنده را چون مرده کنی، مطالبت بمطالبت اگر وفا کنی وفا کنم، پس ابراهیم وفا کرد والله در آن وفا بروی ثنا کرد گفت: و ابراهیم الذی وفی. رب العالمین نیز وفا کرد و مراد وی بداد. و گفته اند ابراهیم در این سؤال که کرد غایت یقین میخواست و یقین را سه رتبت است: اول علم الیقین، پس عین الیقین، پس حق الیقین. علم الیقین آنست که از زبان پیغامبران ببندگان خدا رسد، و عین الیقین آنست که بنور هدایت بایشان رسد، حق الیقین آنست که هم بنور هدایت بود هم بآثار وحی و سنت. ابراهیم خواست تا هر سه رتبت او را جمع شود تا هیچ شبهه نیز بخاطر وی نرسد، ثم قال- «و اعلم ان الله عزیزٌ حکیم». رب العزة و مالک العزة، متعزٌ بعز سناؤه و وصف جلاله، معزٌ لغيره بکرمه و افضاله. بدانکه خدای با عزت است و با قدرت با جلال و با قوت، عزیزی که هیچکس بعز او نرسد، هیچ فهم حد او در نیابد، هیچ دانا قدر او نبنداند، خود عزیز و عزیز کننده خوار کردگان، و باز نماینده کم بودگان، و بردارنده افکنندگان، و اعزاز وی مریدگان را هم درین جهانست و هم در آن جهان، درین جهان بمال و حال و در آن جهان ببدیدار و وصال، لم یزل ولا یزال.

قوله «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - بوجعفر قاینی گفت-

که الله تم نواخت درویشان و مراعات ایشان بجائی رسانید که از هفت روی مواسات ایشان از توانگران درخواست، یکی از روی امر چنانک گفت «انفقوا مما رزقناکم»، «انفقوا من طیبات ما کسبتم». دیگر از روی تلمط چنانک گفت «من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً» سوم از روی وعدو افزونی پاداش. چنانک گفت «مَثَلُ الَّذِينَ

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا تَلِ حَبَّةٌ - جای دیگر گفت « فیضاعفه له وله اجر کریم » چهارم از روی وعید ، چنانک گفت « لن تنالوا البر حتی تنفقوا اما تحبون » پنجم از روی نصیحت چنانک گفت « الشیطان یعدکم الفقر » ششم از روی تهدید چنانک گفت « ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هـ خیرا بل هو شر لهم » هفتم از روی تحقیق چنانک گفت « ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله » .

و علی الجملة - درمرعات ومواسات درویشان هم کفارت گناهان است ، هم رضا رحمن ، هم شفاء بیماران و کشف غمان ، و هم طهارت دل و جان ، هم قبول و نواخت از جهت خداوند جهان . اما کفارت گناهان و رضا رحمن آنست که مصطفی صلعم گفت « صدقة السر تطغی غضب الرب و صدقة العلانية تطغی الخطیئة كما یطفئ الماء النار » و در بعضی اخبارست که جنازه حاضر بود ، رسول خدا بر آن نماز نمی کرد ، جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله نماز کن بروی که اودر شبی که باران می آمد صدقه بدرویشی محتاج دادو الله اورا بآن صدقه بیامرزید و از وی خوشنود گشت . و شفاء بیماران و کشف غمان آنست که مصطفی صلعم گفت « داؤوا مرضاکم بالصدقة ، واستقبلوا امواج البلیا بالدعاء ، و تدارکوا الغموم بالصدقة ، تکشف عنکم » و طهارت آنست که الله گفت « خذمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها » و قبول آنست که مصطفی صلعم گفت « ان الله نعم یقبل الصدقة ولا یقبل الا الطیب ، یقبلها یمینه ثم یرییها صاحبها كما یربی الرجل منکم مهره حتی ان اللقمة لتصیر مثل جبل احد » .

النوبة الاولى - قوله نعم : « یا ایها الذین آمنوا » - ای ایشان که بکرویدند

« لا تبطلوا صدقاتکم » تباه مکنید صدقهای خویش « بالامن و الاذى » بسپاس بر نهادن ورنج نمودن « کالذی ینفق ماله » چون کسی که نفقت میکند مال خویش « رداء الناس » بر دیدار مردمان « ولا یؤمن بالله و الیوم الآخر » ناکر ویده بخدای و بروز رستاخیز « فمآله کما تلی صفوان » نمون وی همچون نمون سنگی خاره نرم

« عَلَيْهِ تِرَافٌ » کہ بر آن سنگ خاك خشك بود « فَأَصَابَهُ وَاِبْلٌ » بآن رسید بارانی سخت « فَتَرَكَهُ صَلْدًا » آنرا گذاشت تہی پاك « لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا » کہ هیچیز نتوانند کہ از آن بادست آرند « وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ »<sup>۲۶۴</sup> واللہ یاری دہ کردہ ناکریدگان نیست .

« وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ » - ونمون ایشان کہ نفقت میکنند مالهای خویش « إِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ » در جستن خشنودی خدا « وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ » ودر واخل کردن<sup>(۱)</sup> بیت خویش در اخلاص واحتساب « كَمَثَلِ جَنَّةٍ » راست برسان بستانی « بَرَبٍّ نَبِيٍّ » بر بالائی « أَصَابَهَا وَاِبْلٌ » بآن رسید بارانی قوی تمام « فَمَا تَتَّكِلُهَا ضِعْفَيْنِ » بداد بر خویش دو چندان کہ پیوسیدند از آن « فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَاِبْلٌ » اریس بآن نرسید باران قوی تیز « فَطُلَّ » رسید بآن بارانی میانه ہوار « وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ »<sup>۲۶۵</sup> واللہ بآنچہ شما میکنید بینا و داناست .

« آيُودُ أَحَدِكُمْ » دوست دارد یکی از شما « أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ » کہ ویرا رزی بود « مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ » ازین خرما استان و انگورها « تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » میروند زبر درختان آن جویها « لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ » ویرا در آن از همه میوها « وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ » و بوی رسید پیری « وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا » و اورا فرزندان خرد عاجز « فَأَصَابَهَا أَعْصَارٌ » ناگاہ بآن رزی رسد باد گرم « فِيهِ نَارٌ » سمو می سوزند در آن « فَأَحْتَرَقَتْ » و بسوزد « كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ » چنین ہن پیدا میکند اللہ شمارا نشانها ومثلها در سخنان خویش « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ »<sup>۲۶۶</sup> تا مگر در اندیشید .

(۱) کذا فی الاصل ، و فی نسخه د : نابت کردن ، و فی نسخه ج : درواخ کردن .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگرویدند « أَنْفِقُوا » نفقه کنید  
 « مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ » از پاک آنکسب کردید و بدست آوردید « وَمِمَّا آخَرَ جُنَا  
 لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ » و نفقه کنید از آنچه شمارا بیرون آوردیم از زمین « وَلَا تَيْمَمُوا  
 الْخَبِيثَاتِ مِنْهُ تُنْفِقُونَ » و آهنگ بترینه مکنید درز کوة و صدقه که میدهید « وَلَسْتُمْ  
 بِأَخِدِيهِ » و آن بترینه که درست و داد خود نستانید « إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ » مگر  
 بتساهل و محاباء در قیمت که چشم بر چیزی فرا کنید « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ »<sup>۲۶۷</sup>  
 و بدانید که الله بی نیازست به بی نیازی وجود ستوده .

« الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ » - دیو شمارا درویشی وعده می دهد « وَ يَأْمُرُكُمْ  
 بِالْفَحْشَاءِ » و شمارا ببخل میفرماید « وَاللَّهُ يُعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ » و الله شمارا وعده  
 آمرزش میدهد از خود « وَفَضْلًا » و افزونی در مال و در روزی « وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ »<sup>۲۶۸</sup>  
 الله فراخ توان فراخ دار فراخ بخش است دانا .

« يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ » - دانش میدهد او را که خود خواهد « وَمَنْ يُؤْتَ  
 الْحِكْمَةَ » و هر که او را دانش دادند « فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » او را خیری فراوان  
 دادند « وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ »<sup>۲۶۹</sup> و در نیابد و یبند نکیرد مگر خداوندان خرد .  
 « وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ » - و هر چه دهید از نفقه « أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ » یا  
 پذیرید از نذری « فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ » الله میداند آن « وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ »<sup>۲۷۰</sup>  
 و بیداد گرانرا یاری ده نیست .

« إِنْ تَبَدُّوا لَصَدَقَاتِ » - اگر صدقه آشکارا دهید « فَنِعْمَ أَهْلُهَا » نیک است  
 آن « وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُوتُوهَا الْفُقَرَاءَ » و اگر پنهان دارید آن صدقه که دهید بدرویشان  
 « فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ » آن شمارا به است « وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ » و گناه

شما از شما بستریم « وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ »<sup>۲۷۱\*</sup> و الله آنچه شما می کنید داناست و از آن آگاه .

النوبة الثانية - قوله تم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى » - ای شما که مؤمنانید و گروید گانید موااساة که با درویشان کنید از فرائض زکوة و تطوع صدقات و انواع برومکرمات ، نگريد تا من و آذى فرا پی آن نداريد ، و درویش را نرنجانيد ، بآنك روى ترش كنيد ، و پيشاني فراهم كشيد ، و سخن باوى بعنف گوئيد ، و ويرا بدان عطاكار فرمائيد ، و بسبب درویشی خوآرداريد ، و بچشم حقارت بوى نگرید ، که اگر چنین کنید عمل شما باطل شود و ثواب آن ضایع گردد . عايشه و ام سلمه را عادت بودی که چون درویش را چیزی فرستادندى ، گفتندى - یاد گیر تا چه دعا کند ، تا هر دعائى بدعائى مكافات كنيم ، تا صدقه خالص بماند مكافات ناکرده ، بشکر ! که از درویش دعا روا نداشتند بدان احسان که کردند ، فضل از آنك بروى منت نهادندى یا آذى نمودندى . و گفته اند - منت بر نهادن آنست که چون صدقه داد باز گوید که من با فلان نیکی کردم ، و او را بپای آوردم ، و شکستگی ویرا جبر کردم . و اذى نمودن آنست که احسان خود با درویش فا کسی گوید که درویش نخواهد که آنکس از حال وی خبر دارد و نام و ننگ وی داند .

« كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ » الآية ... - کابطل الذی ینفق ماله رياء الناس

و هو المنافق يعطى ، لیوهم انه مؤمن . میگوید - شما که مؤمنان ابد صدقات خویش بمن و اذى باطل میکنید چنانك آن منافق که ایمان بخدای و روز رستاخیز ندارد صدقات خود بریاء مردم باطل میکند ، و ریاء وی آنست که بمردم پی نماید که وی مؤمن است بآن صدقه که میدهد ، پس رب العالمین این منافق را و آن منت بر نهنده را مثل زد گفت : « فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ » ای فمشل صدقته ، مثل صدقه ایشان راست مثل سنگی نرم است سخت که بر آن خاك خشك باشد و بارانی تیز بوى رسد ، چنانك از آن خاك بر سنگك هیچیز بماند و نتوانند که از آن چیزی با دست آرند ، فردا در

قیامت کردارهای ایشان همه باطل و نیست شود؛ و نتوانند که از ثواب آن نفقه ایشان چیزی بادست آرند. اینست که الله گفت: «لایقدرون علی شیءٍ مما کسبوا» همانست که جای دیگر گفت «مثل الذین کفروا برهم اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصفٍ لایقدرون مما کسبوا علی شیءٍ» جای دیگر گفت «والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة» الآية. روی عن ابن عباس رض. ان النبی صلعم قال «اذا کان يوم القيمة نادى منادياً یسمع اهل الجمع این الذین کانوا یعبدون الناس؟ قوموا فخذوا اجرکم ممّن عملتم له، فانّی لا اقبل عملاً خالطه شیءٌ من الدنیا واهلها» وعن ابی هريرة رض قال - سمعت النبی صلعم یقول «اذا کان يوم القيمة یؤتی برجل قد کان خوّل مالاً، فیقال له کیف صنعت فیما خوّلناک؟» فیقول - انفت و اعطیت، فیقال له اردت ان یقال فلانٌ سخیٌ وقد قیل لک ذلک فماذا یغنی عنک؟ ثم یؤتی برجلٍ شجاع فیقول لله - ألم اشجع قلبک؟ فیقول بلی یارب، فیقول کیف صنعت؟ فیقول قاتلت حتی احرقت مهجّتی، فیقال له - اردت ان یقال فلانٌ شجاعٌ وقد قیل ذلک فماذا یغنی عنک؟ ثم یؤتی برجل قد کان اوتی علماً، فیقول لله - االم استحفّظک العلم؟ فیقول - بلی فیقول الله - کیف صنعت؟ فیقول تعلّمت وعلّمت. فیقال اردت ان یقال فلانٌ عالمٌ وقد قیل ذلک فماذا یغنی عنک؟ ثم یقال اذهبوا بهم الی النار .

«وَمَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» - این مثلی دیگرست که الله تع مؤمنانرا زد، آن مؤمنان که نفقه از بهر خدای و در خشنودی وی کنند و من واذی فرا پس آن ندارند، میگوید - نمون نفقه ایشان که در طلب رضا خدا نفقه میکنند و در آن وجه خدا خواهند، و من واذی فرا پس آن ندارند و تشبیهاً من انفسهم یقیناً و تصدیقاً من انفسهم بالثواب، لا کالمنافق الذی لایؤمن بالثواب . در آن نفقه که کنند دانند که الله ایشانرا بر آن داشت و در دل ایشان مقرر و محقق کرد، پس در آن خوش دل و خوش تن باشند، و بی گمان در ثواب آن، نه چون آن منافق که ایمان بثواب ندارد، و آنچه کند بکراهیت کند، و گفته اند - این تثبیت بمعنی تثبت است، فکان الرجل اذا هم بصدقة تثبّت، فان کان لله امضی و ان خالطه شئی امسک، و این قول موافق آن خبرست که مصطفی صلعم گفت «اذا اردت امرأ فتدبر عاقبتہ، فان کان رشداً فامضه و ان کان غیا فانتہ» .



« كَمْثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ » الآية... - بفتح راء قراءت شامی و عاصم است ، دیگران بضم راء خوانند ، و « بِرَبْوَةٍ » بكسر را و « بِرَبَاوَةٍ » هردو قراءت شاذ است ، و این همه لغات مختلف اند ، يك معنى را میگوید - مثل وسان نفقه مؤمن راست برسان بستائی است در بالائی که آفتاب و باد بیش یابد ، و از آفت و عاهت و عفونت رسته تر بود و ربیع آن بیشتر .

« أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ » - ابن كثير و نافع و ابو عمرو « اكلاها » بسكون و تخفیف خوانند ، دیگران بتثقیل . و معنى هردو يكسانست ، میگوید - چون باران قوی بآن بستان رسد میوه و بر دو چندان دهد که دیگر جایها . یعنی بیك سال چندان بردهد که دیگر جایها بدو سال . « فَإِنْ لَمْ يُمْصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلٌّ » پس اگر باران تیز نیاید بل که باران ضعیف خرد بود همچنان ربیع و نزل دهد که بیاران قوی دهد . رب العالمین ثواب صدقه مؤمن را این مثل زدمیگوید - ثوابی مضاعف بود اگر صدقه بسیار باشد یا اندك ، همچنانك آن بستان میوه مضاعف دهد اگر باران قوی بود یا ضعیف .

« آيُودُ أَخَذُكُمْ » الآية... - این تقریری دیگرست مثل منافق مرائی را در آن نفقه که میکنند ، میگوید - دوست دارد یکی از شما که ویرا رزی بود ، گرداگرد آن خرماستان ، و میانه آن انگورها ، زیر درختان آن می رود جویها ، و ویرا در آن بود همه میوه ها . آنکه این مرد پیر شده و از کسب و تکاپوی درمانده ، و اطفال دارد کودک کان خرد ، همه خورنده و هیچ از ایشان بگناه کار کردن نرسیده ، و معیشت ایشان همین بستانست و بس ، ناگاه سموم آنرا بزند ، و همه را بسوزاند و نیست کند ، بنگر که حال این مرد چون بود ، نه توان آن دارد که سموم را دفع کند ، نه قوت آنك دیگر باره رنج بردو درخت کاردا ! نه کودک کان بدان رسیدند که پدر را بکار آیند و یاری دهند ، نه جای دیگر معیشت دارد که با آن گردد ، همی عاجز بماند و در آن هنگام که حاجت وی بآن بستان بیشتر است و ضرورت وی تمامتر ، از آن نومید شود . اینست مثل عمل منافق و مرائی ، فردا برستخیز که ایشانرا حاجت افتد بثواب اعمال ، از آن درمانند و نومید

شوند ، و عملهای خویش همه باطل و تباه بینند . **شهاد اوس** گفت : رسول خدا را دیدم صلح که میگریست ، گفتم : چرا میگری ؟ گفت می ترسم که امت من شرک آرند نه آنک بت پرستند یا آفتاب و ماه ، لکن عبادت بریاء کنند و الله تعالی پذیرد ذکر داری که در وی ذره ریا بود . روایت کنند که - **ابن مسعود** رضی الله عنه بود یکی گفت : دوش سورة البقره برخواندم ، **ابن مسعود** گفت : نصیب وی از آن عبادت همین بود . یعنی که چون اظهار کرد ثواب آن باطل شد . **قتاده** گفت چون بنده عمل بریاء کند رب العالمین گوید می نگرید آن بنده را که بما می استهزاء کند . **امیر المؤمنین علی ع** گفت : مرثی را سه نشانست که تنها باشد کاهل بود ، و که مردمان را ببندد بنشاط بود ، که او را بستایند در عمل بیفزاید ، و که بنکوهند از آن بکاهد . رب العزه درین آیت مثل زد کردارهایی که تباه گردد بر کار گران و ثواب آن ازیشان فائت شود از بهر فساد در نیت ، یا ریا در فعل ، یا منت یا اذی در پی آن ، آن جنة عمرو دل آدمی است و آن جویها جهدهای اوست ، و نخیل و اعناب مهینه کردارهای اوست از فریضها و واجبها ، و آن ثمرات طوعها و نافلهای اوست ، و آن پیری اجل او و باخرب شدن او ، و آن ذریه امیدهای او ، و آن ضعف بیم او ، آمیخته در امیدهای او ، و آن اعصار اخلاص جستن الله است از او .

ثم قال فی آخر الآیة : « كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْآٰیٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ » . همانست که جای دیگر گفت « و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون » تفکر سه قسم است : یکی حرام ، یکی مستحب ، یکی واجب ، آنک حرام است تفکر است در ذات و صفات رب العزه و در چرائی کار وی ، این تفکر حرام است و تخم حیرت و نقمت است ، از آن جز تاریکی و گمراهی نزاید ، و آنچه مستحب است تفکر در صنایع صانع است و در اقسام آلاء وی . ازین تفکر روشنائی دل زاید و قوت ایمان . و آنچه واجب است تفکر در کردار و گفتار خویش است ، بیندیشد که کردارش چونست و گفتارش چیست ؟ بر وفق شرع است یا بر وفق طبع ؟ اتباع است یا ابتداع ، اخلاص است یا ریا ؟ این تفکر است که در خبر می آید « تفکر ساعة خیر من عبادة سنه » و روی « خیر من عبادة سبع سنین » و روی « من عبادة سبعین سنة » .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ

مِنْ الْأَرْضِ» الآية... سبب نزول این آیت آن بود که - خداوندان مال که زکوة و صدقه میدادند آن بترینه میدادند، میوه ناخوش و محبوب نا رسیده و نقود نبهره، و آنچه بهینه بود خود بر میداشتند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، و مصطفی صلعم گفت «ان الله قسم بینکم اخلاقکم كما قسم بینکم ارزاقکم وان الله طیب لا یقبل الا طیباً، لا یکسب عبد مالاً من حرام فتصدق منه فیقبل منه ولا ینفق منه فیبارک له فیه، ولا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الی النار، و ان الله لا یمحو السیئ بالسیئ ولكن یمحو السیئ بالحسن، و ان الخبیث لا یمحو الخبیث.»

«أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» مفسران گفتند - این نفقت زکوة مال تجارت است و «مما اخرجنا لكم من الارض» زکوة خرما و انگور و انواع حبوب.

### فصل فی زکوة

اما زکوة مال تجارت همچون زکوة نقود است. مال تجارت بآخر سال قیمت کنند و ربع العشر از آن بیرون کنند، هر بیست دینار زر خالص نیم دینار، اگر بیست دینار تمام نبود زکوة واجب نشود که مصطفی صلعم گفت «لیس فیما دون عشرين مثقالاً من الذهب شیء» و اگر بدرم قیمت کنند، بدویست درم سیم خالص پنج درم واجب شود که مصطفی صلعم گفت «اذا بلغ مال احدکم خمس اواق مائتی درهم، ففیه خمسة دراهم» اصاب درم پنج اوقیه نهاد، هر اوقیه چهل درم باشد، و درست آنست که اعتبار نصاب در مال تجارت بآخر سال است نه باول سال، اگر در ابتداء سال بده دینار متاعی خرد بنیت تجارت، ابتداء سال آن روز گیرد که متاع خرید، یک سال گذشت و قیمت آن به بیست دینار رسید هر وی زکوة نیست، و اگر به بیست دینار رسید زکوة واجب شود، و اگر بیست دینار در ملک وی آید و شش ماه با وی بود، پس بآن متاعی خرد تجارت را ابتداء سال از آن گیرد که آنقدر در ملک وی آمد، پس چون شش ماه دیگر بگذرد و قیمت آن متاع بیفزاید بسی دینار شود، زکوة سی دینار واجب شود، و این ده دینار ربح که زبادت آمد، تبع اصل شود بوجوب زکوة. همچون سخال که تبع امهات است، در زکوة سائمه، و اگر در آن متاع خرید و فروخت می کنند و بآخر سال با نقد شود و همان سی دینار بود، بیست اصل و ده ربح، اینجا دو قول است: بیک قول - ربح تبع

اصل است چنانک گفتیم، و بقول دیگر مال ربح مفرد کنند و از آن روز باز که بانقد شود یک سال بشمرند، آنکه زکوة ربح واجب شود. و اگر در میان سال عزم تجارت منفسخ گردد زکوة واجب نشود. اینست شرح زکوة تجارت بر سبیل اختصار.

و در فضیلت تجارت مصطفی صلعم گفت «الخير عشرة اجزاء، افضلها التجارة، اذا اخذ الحق واعطاه» و قال صلعم «سعة اعشار الرزق في التجارة والجزء الباقي في السابيا» يعنى النساج وقال «يا معشر قریش لا یغلبنکم هذه الموالی علی التجارة فان البرکة فی التجارة وصاحبها لا یفتقر الا تاجر حلاف مہین» وعن ابی وائل - قال «درهم من تجارة احب الی من عشرة من عطاء».

«وَمِمَّا اخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» الآية ... این زکاة معشرات است از میوه ها، خرما و انگور، و از انواع حبوب هر چه قوت را بشاید و بدان کفایت توان کرد، چون گندم و جو و گاورس و نخود و باقایی و مانند آن، و نصاب او پنج و سق است بحکم خبر، قال النبی صلعم «لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة» و پنج و سق سیصد صاع باشد، هشتصد من بقبان، هر کرا هشتصد من مویز بیاید از انگور و همچندین خرما و خشک از رطب و از انواع حبوب و همچندین پالک کرده عشر آن بدادن واجب شود، هر ده من نه من آن ریست، و یک من آن درویشان. و اگر این نصاب از دو جنس باشد، چنانک چهارصد من گندم و چهار صد من جو یا چهارصد من مویز و چهار صد من خرما بروی زکوة واجب نیست، و اگر درختان و کشت زار خویش بدولاب آب دهد که آب آسمان و کاریز نبود، بروی نصف العشر بود، چنانک درخبرست «فیما سقت السماء والانهار والعیون او کان بعلاً العشر، و فیما سقی بالنضح نصف العشر»، البعل من النخل یشرب بعروقہ من الارض من غیر سقی» و چون خرما و انگور رنگت گرفت و گندم و جو دانه سخت کرد، در آن هیچ تصرف نکنند تا بیشتر حرز کند، و بداند که نصیب درویشان چند است، آنکه چون آن مقدار پذیرفت اگر تصرف کند در جهل رواست. روی عتاب بن اسید - ان رسول الله صلعم قال فی الکرم «انها تخرص كما تخرص النخل فتؤدی زکونه زیباً

كما تؤدي زكوة النخل تمرًا « واین زکوة معشر بر مالک زرع است نه بر مالک زمین ، کسی که زمین کسی باجارت داد زکوة آن کشته بر مستاجر است نه بر موجر .

« وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَيْبَةَ » - قراة بزی تشدید تا است ، اشارت کند بآن تا که تخفیف را بیوکنده است ، که اصل او « وَلَا تَتَّبِعُوا » بدو تا است « مِنْهُ تُنْفِقُونَ » ای تنفقو نه ، میگوید - چون زکوة میدهید قصد بدتریننه میکنید ، آنکه گفت « وَلَسْتُمْ بِأَخِيَّةِ » - ای لستم بآخذی ذلک الخبیث لو اعطیتهم فی حق لکم الا باغماض و تساهل . خواهی بایجاب خواب خواهی باستفهام ، میگوید از بدتریننه مدهید و در ستد و داد بدتریننه مستانید مگر تساهل و محابا در قیمت چشم بر چیزی فرا کرده .

« إِلَّا أَنْ تُغْنِوا فِيهِ » - ای إِلَّا أَنْ يَغْنِىَ لَكُمْ فِيهِ ، « وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ غَنِيًا » بدانید که الله بی نیازست ، و با بی نیازی کلاساز و بنده نواز ، حمید ستوده یعنی ستوده خود بی ستاینده ، تمام قدر نه کاهنده نه افزاینده ؛ بزرگ عزّی پرستش بنده . « الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ » - ای یخوفکم به ، یقول امسکوا مالکم فانکم ان تصدقتم افتقرتم ، میگوید شیطان شمارا بدرویشی می ترساند ، میگوید مال نگاه دارید و دست از صدقه دادن فرو گیرید ، که اگر شما صدقه دهید درویش و درمانده شوید و بخلق نیازمند گردید ، بنده مؤمن که این شنود داند که وعده شیطان دروغ است ، و بیم دادن وی بدرویشی باطل و خلاف شرع ، که در خبر است « ما نقص مالٌ من صدقةٍ » پس اتباع خبر بمؤمن سزاوارتر از فرو گرفتن دست به بیم دادن شیطان . قال النبی صلعم « ان للشیطان امةٌ بابن آدم ، وللملک لمةٌ ، فاما لمة الشیطان فایعاد بالشرو تکذیبٌ بالحق ، واما لمة الملک فایعاد بالخیر و تصدیقٌ بالحق ، فمن وجد ذلک فلیعلم انه من الله ولیحمد الله ، ومن وجد الاخری فلیتعوذ بالله من الشیطان » ثم قرء « الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ » الا ینه . . . فحشا اینجا بخل است چنانک طرفه گفت :

عقيلة مال الفاحش المتشدد

اری الموت یعام الکرام ویصطفی

این فاحش در بیت بخیل است و این متشدد هم بخیل است، چنانکه گفت: «وَأَنَّهُ لَحِبُّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» ای لبخیل!

### فصل فی مذمة البخل

این بخل آفتی عظیم است در راه دین و خلقی نکوهیده و خصلتی ناپسندیده، و تابنده بدان گرفتار است از پیروزی و رستگاری دور است، اینست که رب العالمین گفت «وَمَنْ يُّوقْ شِحْنَفْسَهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و در خبرست که رسول صلعم طواف میکرد، مردی را دید دست در حلقه کعبه زده و میگویی خداوند! بجزمت این خانه که گناه من بیماری، رسول گفت گناه تو چیست؟ گفت نتوانم که گویم که بس عظیم است، رسول گفت - و یحک عظیم تر از زمین است؟ گفت عظیم تر، گفت عظیم تر از آسمان است؟ گفت عظیم تر، گفت عظیم تر از عرش است؟ گفت عظیم تر، گفت عظیم تر از خداست؟ گفت نه که خدای بزرگوارتر، گفت پس بگویی که آن چه گناهست؟ گفت مال بسیار دارم و هرگاه که سائلی از دور پدید آید پندارم آتشیت که در من می افتد، رسول خدا گفت - دور شو از من تا مرا با آتش خویش نسوزی، بآن خدای که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز کنی، تا از چشمهای تو جویها روان گردد، و درختها از آن بر آید، و آنگاه که میری بر بخل میری، جای تو جز دوزخ نبود، و یحک بخل از کفر است و در آتش است، و یحک نشنیده که الله گفت «وَمَنْ يُّوقْ شِحْنَفْسَهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». و مصطفی صلعم گفت سه چیز مهلك است: یکنی بخل مطاع یعنی که تو بفرمان وی کار کنی و باوی خلاف نکنی، دیگر هوای باطل که از پی آن فراشوی، سدیگر عجب مرد بخوشتن. یحیی زکریا بر ابلیس رسید، گفت ای ابلیس تو کرا دوسترداری و کرا دشمن تر؟ گفت یارسای بخیل را دوستدارم که عمل او بینخل باطل گردد، و فاسق سخی را دشمن تر دارم که سخاوت او را از دست من برهاند و جان ببرد و بزبان اشارت گویند - بخل توانگران بمنع نعمت است و بخل درویشان بمنع همت. «وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا» - و الله شما را وعده میدهد آمرزش از خود و افزونی پاداش صدقه بر سر، بیمارزد بفضل خود، و پاداش صدقه دهد در دنیا،

که هم در مال بیفزاید و هم در روزی، همانست که جای دیگر گفت «و ما انفقتم من شیئی فهو یخلفه و هو خیر السارقین». و روی زبیر بن العوام قال - قال رسول الله صلعم - «یا زبیر انی رسول الله الیک خاصّةً و الی الناس عامّةً» اندرون ماذا قال ربکم؟ قلنا - الله و رسوله اعلم، قال - قال ربکم حین استوی علی عرشه و نظر الی خلقه :- عبادى انتم خلقتی و انا ربکم، ارزاقکم بیدی، فلا تتبعوا فیما تکفلت لکم به و اطلبوا ارزاقکم منی و الی فارفعوا حوائجکم، اندرون ماذا قال ربکم؟ قال - عبدی انفق الیک انفق، ووسع اوسع علیک، لا تضیق فاضیق علیک، لا تنقتر فیقتر علیک، لا تعسر فیعسر علیک یا زبیر ان الله یحب الانفاق و یمغض الاقتار، و ان السخاء من الیقین و البخل من الشک، و لا یدخل النار من انفق، و لا یدخل الجنة من امسک یا زبیر ان الله یحب السخاء و لو بشق تمرّة و یحب الشجاعة و لو بقتل حیّة او عقرب.»

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ» الآية... بقول سدی - حکمت - اینجا - نبوت است، میگوید کرامت نبوت و شرف رسالت و قربت در گاه عزت، الله آنکس را دهد که خود خواهد. مهتران قریش و سران عرب پنداشتند که این کار بسروری و مهمتری دنیا میگردد، هر که سرافرازتر نبوت را سزاوارتر، تا آن حد که ولید مغیره روزی گفت - لو کان ما یقول محمد حقاً انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی. رب العالمین گفت :- قسمت رحمت و کرامت نبوت نه ایشان میکنند ما کردیم و ما دهیم آنرا که شایسته ترویدان سزاوار تر. اهم یقسمون رحمة ربک؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا «الله باز نمود که قسمت مال و معیشت که فرود از نبوت است هم درخواست و در بایست ایشان ننهادم، هر کسی را چنانک سزا بود و در بایست از درویشی و توانگری دادم، و خود ساختم و پرداختم، و با رای ایشان نیفکندم، پس درجه نبوت و کرامت رسالت که شریفتر است و بزرگوار تر اولی تر که با ایشان نیفکنم و خود دهم آنرا که خود خواهم. و بقول ابن عباس و قتاده - حکمت - اینجا علم قرآن است و فقه آن، شناخت ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و احکام و امثال، قال النبی صلعم «لا یفقه الرجل الفقه حتی یری للقرآن وجوها کثیرة» و قال ابن عباس - ان هذا القرآن نوحجون و فنون و ظهور و بطون، فظاهره التلاوة و باطنه التأویل، فجالسوا به العلماء و جانبوا به السفهاء، و اباکم

وزلّة العالم - و قال **مجاهد** - احب الخلق الى الله عز وجل اعلمهم بما انزل « و قال ابو موسى الاشعري : .. من علمه الله عز وجل علماً فيعلمه الناس و لا يقل - لا اعلم - فيمرق من الدين، والله يختص برحمته من يشاء، وينطق بحكمته الخلفاء في ارضه و الامناء على وحيه و العلماء بامره و فهمه، و يستخلفكم في الارض فيمنظرون كيف تعملون - و بقول ربيع انس - حكمت - خشيت است. چنانك **مصطفی صلعم** گفت : « خشية الله رأس كل حكمة »  
 « يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ » - ميگوید الله خشیت آنرا دهد که خود خواهد و نشان آن که الله ویرا خشیت داد آنست که کم خورد و کم خسبد و کم گوید، از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن بیداری فزاید، و ز بیداری نودل آید، و ز نودل حکمت زاید. **حاتم اصم** را گفتند یم اصبت الحکمة ؟ قال بقلّة الا دل و قلّة النوم و قلّة السلام، و کل ما رزقني الله لم اکن احبسه . و بقول **حسن** - حکمت - اینجا - ورع - است و ورع پرهیز گاریست و پارسائی و خویشتن داری از هر چه ناشایست و ناپسندیده، چون دل از آرایش پاک شد، و اعمال وی باخلاص و صدق پیوست سخن وی جز حکمت نبود و نظر وی جز عبرت نبود، و اندیشه وی جز فکرت نبود. و اصل ورع زهد است هم در دنیا و هم در خلق و هم در خود، هر که به چشم پسند در خود نگردد، در خود زاهد است، و هر که با خلق در حق مداهنت نکند در خلق زاهد است، و تا از دنیا اعراض نکند در خلق و در خود زاهد نشود. پس اصل طاعت و تخم ورع زهد است در دنیا، و تا این زهد نبود نور حکمت در دل و بر زبان نیفتد، **مصطفی صلعم** از اینجا گفت « من زهد فی الدنيا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بهالسانه » .

« وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » - هر کز این حکمت دادند او را خیر فراوان دادند « وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ » بکسر تاء قراة **يعقوب** است یعنی هر که الله او را حکمت داد او را خیر فراوان دادند « وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ » کبّ هر چیز مغز آنست و لب العقل ما صفی من دواعی الهوی، میگوید پند نکیرد مگر خداوندان مغز، ایشان که عقل دارند، از دواعی هوا صافی و از فتنه نفس خالی .



« وَمَا آتَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ » الآية ... این خطاب با مؤمنانست، میگوید آنچه دهید و نفقه کنید از زکوة فريضه یا تطوعات صدقه یا نذری که پذیرید، چنانکه مثلاً یکی گوید، اگر بیمار مرا شفا آید یا فلان مسافر در رسد، یا فلان کاربر آید، بر منست که چندین نماز کنم یا چندین روزه دارم، یا حج کنم و چندین بنده آزاد کنم، و چندین صدقه دهم، این آن نذرست که وفاء آن لازم است و بجای آوردن آن واجب. رب العالمین در قرآن ثنا کرد بر ایشان که بوفاء آن نذر باز آمدند، گفت « یوفون بالنذر » جای دیگر بوفاء آن فرمود گفت « و لیوفوا نذورهم » و مصطفی صلعم عمر را بوفاء نذر فرمود لَمَّا قَالَ لَهُ « انی نذرت ان اعتکف لیلة فی الجاهلیة، فقال له صلعم :- « اوف بنذرك » در خبر است که - « من نذران یطیع الله فلیطعه ومن نذران یعصی الله فلا یعصه » این خبر دلیل است که نذر جز در طاعات و قربات نرود. اما انواع معاصی نذر در آن نرود و درست نیاید، مصطفی صلعم گفت « لانذر فی معصیة الله ولا فیما لا یملکه ابن آدم ». اگر کسی بمعصیتی نذر کند، وفاء آن بروی نیست و کفارت لازم نیاید، و همچنین در مباحات نذر نرود، که مصطفی صلعم جائی بگذاشت، مردی را دید بآفتاب ایستاده، پرسید که این را چه حالت است؟ گفتند نذر کرده که از آفتاب با سایه نشود و بنشیند و سخن نگوید و روزه دارد، رسول گفت - تا با سایه شود، و بنشیند و سخن گوید و روزه نگشاید، بل که تمام کند. مصطفی صلعم ویرا روزه فرمود از بهر آنکه روزه از امهات طاعات است، و بآن دیگر هیچیز نرمود، که آن همه مباحات است نه طاعات، و اگر نذر کند بر سبیل لجاج و غضب، چنانکه گوید اگر من در فلان جای روم یا فلان سخن گویم، بر منست که چندین صدقه دهم یا روزه دارم، اینجا خیر است، اگر خواهد بوفاء نذر باز آید و صدقه دهد، یا روزه دارد چنانکه پذیرفته است، و اگر خواهد کفارت سوگند کند که او را کفایت بود. مصطفی صلعم از اینجا گفت « کفارة النذر کفارة الیمین. » و گفته اند که رسول خدا صلعم نذر کردن کراهیت داشتی، و نذر کننده را بخیل خوانند، و بیان این در خبر بوهریره است قال - قال رسول الله صلعم :- « النذر لایاتی ابن آدم بشی الا ما قدرله، ولكن یلقیه

النذر القدر ، فليستخرج به من البخيل .

« وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ إِنْ اللَّهُ يَعْلَمُهُ » - میگوید نفقه

که کنید و نذر که پذیرید الله میداند ، بروی پوشیده نیست نیت و همت شما ، هم در آن نفقه و هم در آن نذر ، « وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ » و ایشانشرا که نفقه بریا کنند نه باخلاص ، و نذر بمعصیت کنند نه بطاعت ، یاری دهی نیست ایشانشرا که ایشانشرا یاری دهد ، و عذاب خدای ازیشان باز دارد .

« إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ » الآية ... - قراءة ابو عمرو و قالون و

اسمعيل و ابو بكر كسر نون است و سکون عین ، ابو عبید گفت - این لغت رسول خدا است صلعم که عمرو عاص را گفت « نعمًا بالمال الصالح للرجل الصالح ! » و قراءة مکی و ورش و حفص و يعقوب کسر نون و عین است ، و قراءت شامی و حمزه و کسائی فتح نون و کسر عین است ، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست ، و معنی همدیگسانست ، و ما نکرت است . بمعنی شیئی ، و در موضع نصب است ، و این را - نصب علی التفسیر - گویند یعنی نعم شیئی هی و اگر خواهی ماء صلت نه ، یعنی فنعم هی ، و معنی آیت آنست که اگر صدقه آشکارا دهید نیکوست ، و اگر پنهان دهید ، نیکوتر ، یعنی که هر دو مقبول است ، چون نیت درست باشد و باخلاص دهد . لکن بحکم خبر صدقه سر فاضلتر و ثواب آن بیشتر . مصطفی صلعم گفت « افضل الصدقة جهد المقل الى فقير في سر » و قال « صدقة السر تطفى غضب الرب وتطفى الخطيئة » كما بطفى الماء النار ، و تدفع سبعين باباً من البلاء » و قال « سبعة يظلمهم الله في ظله ، يوم لا ظل الا ظله ، امام عادل و شاب نشأ بعبادة الله ، و رجل قلبه معلق بالمساجد ، و رجلان تحابفا في الله فاجتمعا عليه ، و تفرقا عليه ، و رجل دعه امرأة ذات منصب و جمال ، فقال انى اخاف الله ، و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لن تعلم يمينه ما تنفق شماله ، و رجل ذكر الله خالياً ففاضت عيناه . » و قال « ان العبد ليعمل عملاً في السر ، فيكتبه الله تم له سرّاً ، فان اظهره نقل من السر و كتب في العلانية ، فان تحدث به نقل من السر و العلانية و كتب رباء » این اخبار جمل دلائل اند که صدقه سر

فاضلتر و ثواب آن تمامتر، و نیز صدقه سر از آفت ریا و سمعه رسته تر باشد، که چون آشکارا دهد، بیم آن باشد که ریا در آن شود و عمل باطل گردد و نامقبول. قال الذی صلح - «لا یقبل الله من مسمع ولا مراء ولا منان». «مفسران در خصوص و عموم این آیت اختلاف دارند، قومی بر آنند که بصدقات تطوع مخصوص است، اما زکوة فرض اظهار آن فاضلتر و ینکو تر علی الاطلاق، دو معنی را: یکی آنک نادیدگان بوی اقتدا کنند، دیگر معنی آنست که تا از راه تهمت برخیزد و مسلمانان بوی گمان بدنبرند، و بدشترین علما بر آنند که آیت بصدقه تطوع مخصوص نیست بلکه عام است فرائض و نوافل را.

«و یُکَفِّرُ عَنْکُمْ» الایة... بیا و رفع راء قراءه شاهی و حفص است و بنون و رفع راء قراءه ابن کثیر و ابو عمر و ابو بکر و یعقوب، و بنون و جزم راء قراءه نافع و حمزه و کسائی، میگوید گناه شما از شما بستریم، و اگر بیاخوانند، معنی آنست که الله گناه شما از شما بسترده «مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ» این من همانست که گفت «یغفر لکم من ذنوبکم من دونه من ولی و لاوال» جز از این فراوانست در قرآن، «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» - معنی خبیر دورین است و نزدیک دان و از نهان آگاه، بینا بهر چیز، دانا بهر کار آگاه بهر گاه.

النوبة الثالثة - قوله تم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْإَذَى» - قال ابن عباس لا تبطلوا صدقاتکم بالمن علی الله. خدای عز و جل میگوید - ای شما که ایمان آوردید و دست بحلقه بندگی مازدید، و بحبل عصمت ما در آویختید، راه بندگی نه آنست که بگرد خود نگرید، و در طاعت منت بر ما نهید، که هر چه شما کنید بتوفیق و ازادت ماست :- دلت که گشاده شد ما گشادیم، توفیق که یافتی ما دادیم، مؤاساة که کردی با درویش ما خواستیم، و ما راندیم، پس همه منت ما راست، که ساختن همه از ماست و پرداختن بر ما. براء بن عازب گفت - رسول خدا را دیدم روز خندق که این کلمات ابن رواحه میگفت - «اللهم لو لانت ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا فانزل

سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبْتَ الْأَقْدَامَ إِنَّ لَاقِنَا» میگوید بارخدا یا اگر نه عنایت تو بودی، مارا در کوی توحید چه راه بودی؟ ورنه توفیق تو بودی، مارا به کار خیر چه توان بودی؟ آن بیچاره که در طاعت منت بر الله می نهاد از آنست که راه بندگی کم کرده، طاعت خود را وزن می نهد و آنرا بزرگ می بیند و نظر دل و دیده از آن می بگرداند و در راه جوانمردی خود را در طاعت دیدن گبر کی است، و از آن نگرستن عین دوگانگی! اگر صد بار در روزی شهید راه حق کردی

هم از گبران یکی باشی چو خود را در میان بینی

و گفته اند « لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى » - یعنی بالمن علی السائل.

میگوید - صدقه های خویش تباه نکنید بآنک منت بر درویش نهید، مرد توانگر که منت بر درویش مینهد آنچه بوی میدهد، از آنست که شرف درویشی و رتبت درویشان نشناخته و ندانسته که ایشان امروز ملوک جهانند، چنانکه در خبرست « ملوک تحت اطمار » و فردا بیانصدسال پیش از توانگران در بهشت شوند، کدام شرف ازین بزرگوارتر! کدام نعمت ازین تمامتر! قال ابو الدرداء - احب الفقر تواضعاً اریبی واحب الموت اشتیاقاً الی ربی و احب المرض تخفیراً لخطیئتی - و روی ان النبئی صلعم قال لعلی - یا علی انک فقیر الله فلا تنهر الفقراء و قرب بهم تقرب من الله عزوجل « رسول خدای علی را گفت - ای علی، تو درویش خدائی، نگر تا درویشان را باز نرفی و بایشان تقرب کنی و نزدیکی جوئی، تا بالله نزدیک شوی. پس سزای توانگر آنست که منت بر درویش نهد بل که از درویش منت پذیرد، و او را تحفه حق بنزدیک خود داند، که در خبرست: « هدیه الله الی المؤمن السائل علی بابہ » و چرا منت باید نهاد بر درویش که نه او بدرویش میدهد یا درویش از وی می ستاند، لابل که وی بخدای میدهد و خدای بدرویش می سپارد. کذا قال النبئی صلعم « ان الصدقة لتقع فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل » . « یا ایها الذین آمنوا اتقوا من طیبات ما کسبتکم » - بر زبان اشارت این خطاب با جوانمردان طریقت است، ایشان که چون دیگران تحصیل مال کردند، ایشان

تصفیت حال جستند، دیگران بخرج مال بنعیم و ناز بهشت رسیدند، و ایشان بانفاق حال نسیم وصال حق یافتند، اگر جوینده بهشت تا طیبات کسب خویش انفاق نکند بهشت نمی رسد، پس جوینده حق اولی تر، که تا کسب احوال و طیبات اعمال درنبرد بحق نرسد. و باختن احوال و اعمال نه آنست که ییارد، بل که بیارد و بگزارد، اگر عمل ثقلین در آرد در آن ننگرد و آرامگاه و تکیه گاه خویش نسازد، و بر طاعت خویش بیش از آن ترسد که عاصی بر معصیت خویش، تا غرور و پندار در راه وی نیاید و راه بر وی نزند.

سلطان طریقت **بویزید بسطامی** قدس الله روحه گفت - وقتی نشسته بودم بخاطرم در آمد که من امروز پیر و قتم و وحید عصر خویش، پس با خود افتادم، دانستم که آن غرور است و پندار که بر من راه میزند، برخاستم براه **خراسان** فرو رفتم، در میان بیابان سوگند یاد کردم که از اینجا نروم، تا مرا و امن نمایند، سه شبانروز آنجا بماندم، روز چهارم مردی اعور دیدم بر راحله نشسته و می آمد و بروی نشان آشنایان پیدا، دست بیرون بردم و با شتر اشارت کردم که باش، هم در ساعت دو پای اشتر بزمین فرو رفت، آن مرد اعور در من نگرست، گفت هان هان ای **بایزید**! بدان می آری که چشمم فراز کرده باز کنم، و در بسته بگشایم و **بسطام** را با اهل **بسطام** و **بایزید** را غرقه کنم، کفقا هیبتی از وی بر من افتاد، آنکه گفتم از کجا می آئی؟ گفت از آن گه باز که تو آن عهد کردی و پیمان بستی، سه هزار فرسنگ آمده ام، پس گفت زینهار ای **بایزید** که فریفته نشوی و با پندار نمائی که آنکه از جاده حقیقت بیفتی! این بگفت و روی از من بگردانید و رفت. **بویزید** گفت آنگاه از روی الهام بسم فرو گفتند - که ای **بایزید** در خز نه فضل ما بسی طاعت مطیعان است و خدمت خدمتکاران، گر زانک مارا خواهی سوز و نیاز باید و درد و گداز، شکستگی تن و زبان و غارت دل و جان!

ویرا نتوان یافت به تسبیح و نماز تا بتکده از بتان تو خالی نکنی

«الشیطان یعدکم الفقر» - «الفقره» و الله عزوجل «یعدکم المعقره» لکرمه.

شیطان که خود از حق درویش است، می وعده درویشی دهد، که همان دارد و دستش

بدان میرسد، خود خرمن سوخته است، دیگرانرا خرمن سوخته خواهد. رب العالمین که آمرزگارست و بنده نواز و عده مغفرت و کرم میدهد. آری هر کس آن کند که سزای اوست، و کوزه همان برون تالود (۱) که دروست. «کَلَّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» دعوت خداوند عز جلاله آنست که گفت «يَدْعُوْكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ» و دعوت شیطان آنست که گفت «اِنَّمَا يَدْعُوْا حِزْبَهُ لِيَكُوْنُوْا مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيْرِ» شیطان بر حرص و رغبت دنیا میخواند و این بحقیقت درویشی است، والله بر قناعت و طلب عقبی میخواند و این عین توانگری است. در دین وجه توانگری مه، از آن که در دنیا قانع بود، از خلق بی نیاز، و بدل با حق هام راز، و فردا در بستان فضل و کرم در بحر عیان غرقه نور اعظم. **شیخ الاسلام انصاری** گفت قدس الله روحه - توانگری سه چیز است: توانگری مال، و توانگری خوی، و توانگری دل. توانگری مال سه چیز است: آنچه حلال است مخنت است، و آنچه حرام است لعنت است، و آنچه افزونی است عقوبت است. و توانگری خو سه چیز است: خرسندی و خشنودی و جوانمردی. و توانگری دل سه چیز است: همتی مه از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی فایده دار مولی.

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَّشَاءُ» الْآيَةُ... گفته اند که حکمت را حقیقتی است و ثمرتی، اما حقیقت حکمت شناختن کاری است سزای آن کار، و بنهادن چیزی است بر جای آن چیز، و شناخت هر کس در قالب آنکس، و بدیدن آخر هر سخنی با دل آن، و شناختن باطن هر سخنی در ظاهر آن. و ثمره حکمت وزن معاملات با خلق نگه داشتن است میان شفقت و مدهانت، و وزن معاملات با خود نگه داشتن است میان بیم و امید، و وزن معاملات با حق نگه داشتن است میان هبیت و انس، حکمت آن نوراست که چون شعاع آن بر تو زد، زبان بصواب ذکر بیاراید، و دل بصواب فکر بیاراید، و ارکان بصواب حرکت بیاراید. سخن که گوید بحکمت گوید، دلها زیاید، جانها را صید کند، فکرت که کند بحکمت کند، بازوار پرواز کند، در ملکوت اعلی جولان کند، و جز در حضرت عنایت آشیان نسازد.

(۱) کذا فی نسخه الف و د، و تراود فی نسخه ح.

فدیت رجالاً فی الغیوب نزول و اسرار هم فیما هناك تجول  
 بحکمتها قوی پر کن تو مر طاوس عرشی را  
 که تازین دامگاه او را نشاط آشیان بینی  
 و گریزی حضرت قدسی خرامان گری از عزت

ز دارالملک ربانی جنبیتها روان بینی  
 آری! و حرکت که کند بحکمت کند، در حظیره رضاء محبوب جمع کرده، و مراد  
 خود را در آن فداء مراد الله کرده، و انس خود در ذکر وی دیده، و نظر خود تبع نظر  
 وی داشته، و با یاد وی بهره رسد بیاسوده، که در میدان جلال بر مقام نیاز از عشق  
 او سوخته، که در روضه وصال بر تخت ناز با لطف او آرمیده.

که بهر از زلف مشکین تیغها افراخته      که با لطف از لعل نوشین شمعها افروخته  
 ای کمالت کم زانرا سره ها پرداخته      وی جمالت مفسانرا کیسه ها بر دوخته  
 النوبة الاولى - قوله تع: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ» - بر تو نیست راه نمودن  
 ایشان «وَلَيْكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» لکن خدای راه نماید او را که خواهد «وَمَا تُنْفِقُوا  
 مِنْ خَيْرٍ» و هر چه نفقت کنید از مال «فَلَا تُفْسِدُكُمْ» آن خود را نمیکند «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ  
 إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» و نفقت میکنید مگر خواستن وجه خدا را «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ  
 يُوَفِّ إِلَيْكُمْ» و هر چه نفقت کنید از مال، پاداش آن بتمامی بشما رسانند «وَأَنْتُمْ لَا  
 تُظْلَمُونَ»<sup>۲۷۲</sup> و از آن چیزی کاسته و باز گرفته نماند از شما.

«لِلْفُقَرَاءِ» - درویشانراست آن صدقات و زکوة «الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ» آن درویشان که از خان و مان و فرزندان خود باز داشته مانده اند در سبیل خدا،  
 «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» نمی توانند بازرگانی را و روزی جستن را در زمین  
 رفتن «يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنَاءَ» کسی که ایشانرا شناسد پندارد که ایشان بی نیازند

« مِنْ التَّعَفُّفِ » از آنک نیاز پیدا نکنند و از مردمان چیزی نخواهند « تَعْرِفُهُمْ بِسِيمِهِمْ » که درنگری بایشان بشناسی ایشانرا بنشاط و آسای ایشان ، « لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلَّا حَافًا » از مردمان چیزی نخواهند بالحاح « وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ » و آنچه نفقت کنید از مال « فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ »<sup>۲۷۳</sup> خدای بآن داناست .

« الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ » - ایشان که نفقت میکنند مالهای خویش « بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ » شب و بروز « سِرًّا وَعَلَانِيَةً » پنهان و آشکارا « فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » ایشانراست مزد ایشان بنزدیک خداوند ایشان « وَلَا يَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزَنُونَ »<sup>۲۷۴</sup> و بیم نیست برایشان فردا ، و نه اندوه آن باشند .

« الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا » - ایشان که ربوا میخورند « لَا يَقْوَمُونَ » نخیزند از گور خویش « إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ » مگر چنانکه آنکس خیزد که دیو زند او را بدست و پای خود « مِنَ الْمَسِّ » از دیوانگی « ذَلِكَ بَأْتُهُمْ قَالُوا » ایشانرا آن بآنست که گفتند « إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا » ستم و داد همچون ربواست « وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ » و نه چنانست که گفتند که الله بیع حلال دزد « وَ حَرَّمَ الرِّبَا » و ربوا حرام کرد « فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ » هر که بوی آید پندی از خداوند وی « فَأَتَتْهُ » و از آن کرد بد که میخند باز شود « فَلَهُ مَا سَلَفَ » ویراست آنچه گذشت و ربوا که خورد « وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ » و کار وی با خداست « وَ مَنْ عَادَ » و هر که باز گردد بآن « فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ » ایشان آتشیانند « هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ »<sup>۲۷۵</sup> ایشان در آن جاویدان .

« يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا » - نا پیدا میکند الله مال را بر ربوا « وَ يُزَيِّجُ الصَّدَقَاتِ »



و می افزاید مال را بصدقات « وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ »<sup>۲۷۶</sup> و الله دوست ندارد هر ناسپاسی بزمه کار.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا » - ایشان که بگرویدند « وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » و کارهای نیک کردند « وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ » و بیای داشتند نماز را بهنگام خویش « وَ آتَوْا الزَّكَاةَ » و بدادند زکوة از مال خویش « لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » ایشانراست مزد ایشان بنزدیک خداوند ایشان « وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »<sup>۲۷۷</sup> و فردا بر ایشان بیم نه و نه اندوهگن باشند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگرویدند « اتَّقُوا اللَّهَ » به پرهیزید از خشم و عذاب خدای « وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا » و بگذارید آنچه ماند در دست شما از ربوا « إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ »<sup>۲۷۸</sup> اگر گروید گانید.

« فَإِنْ لَمْ تَقْعَلُوا » - اربس نکنید و باز نه ایستید « فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ » آگاه باشید بجنگی از خدای و رسول « وَ إِنْ تَبَتُّمْ » و اگر توبه کنید « فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ » شما راست سرمایه های شما « لَا تَظْلِمُونَ » نه شما کاهید « وَلَا تُظْلَمُونَ »<sup>۲۷۹</sup> و نه از شما کاهند.

« وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ » - و اگر افام داری بود یا ناتوانی و در ژوار حالی و تنگ دستی « فَنَظَرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ » در ننگ باید داد و برا، تا تواند که آسان باز دهد افام (۱)، « وَ أَنْ تَصَدَّقُوا » و اگر آنچه بر آن ناتوان دارید بوی بخشید، « خَيْرٌ لَّكُمْ » خود به بود شما را « إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ »<sup>۲۸۰</sup> اگر دانید.

النوبة الثانية - قوله تم : « لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ » الآية... - سبب نزول این

(۱) افام داری : فی نسخه الف : وام داری : فی نسخه ج و د .

آیت آن بود که مادر اسماء بنت ابی بکر مشر که بود، بیامد و چیزی از دختر خود خواست، اسماء گفت تونه بر دین اسلامی، بتو هیچیز ندهم تا نخست از رسول خدا بپرسم، بیامد تا بپرسد، و چیزی که دهد بفرمان وی دهد، جبرئیل آمد در آن فورت و این آیت آورد: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ هِدْيُهُمْ» راه نهودن بر تو نیست که صدقه از ایشان می باز گیری تا در دین اسلام آیند، تو باز خواننده نه راه نماینده، راه نماینده منم، او را راه نمایم که خود خواهم.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» - همانست که جای دیگر گفت: «ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عبادہ» مصطفی صلعم گفت: «بعثت داعیاً و مبلغاً و لیس الی من الهدایة شیء» و خلق ابلیس مزیناً و لیس الیه من الاضلال شیء» پس مصطفی صلعم اسماء را فرمود تا با مادر خود نیکوئی کرد و صدقه داد، و جماعتی مسلمانان همچنین قرابت جهود درویش داشتند، و پیش از اسلام با ایشان نیکوئیها کردند، و صدقها دادند، و بعد از اسلام آن صدقها از ایشان باز گرفتند، و باختلاف ملت مواساة کراهیت میداشتند، تا آنکه که این آیت فرو آمد، پس بسر قاعده خویش باز شدند و بخویشان جهود صدقه میدادند، و مراد باین صدقه تطوع است نه زکوة فرض، که زکوة فرض جز بمسلمانان روا نباشد که دهند، لقول النبی صلعم: «امرت ان آخذ الصدقة من اغنیائکم» و اردّها فی فقرائکم» و همچنین کفارت سوگند و کفارت ظهار و مانند آن، جز باهل اسلام و توحید صرف نکنند، از بهر آنکه حقوق الله است، و مقدرات شرعی جز باهل شرع و از باب توحید نه روا باشد که صرف کنند.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ» الآیه... ای مال فلا نفسم، ای ثوابه، میگوید هر چه کنید از خیرات و دهید از صدقات، رستکاری خود را می کنید، که ثواب آن بشما رسد و بدان رستکار شوید. مال را خیرات نام کرد این جایکه، یعنی تابنده را تنبیه باشد که صدقه از مال حلال پاک دهد، که تا حلال نبود نام خیر بر آب نیفتد، «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» - این ماء نفی است، بمعنی نهی، میگوید نفقه

مکنید جز که بدان وجه الله خواهید، یعنی که تا الله شما را بآن ثواب دهد و بیدار خود رساند، اهل تحقیق گفته اند: وجه الله در آیات و اخبار بر دو وجه است: یکی وجه حقیقت ذات، دیگر وجه بمعنی ثواب، اما وجه حقیقت آنست که گفت عز جلاله «و یبقی وجه ربك» ای بقی ربك بوجهه، فقامت الصفة مقام الذات، کقوله تع «کل شیء هالک الا وجهه» ای الاربك بوجهه. ومنه قوله تع «وجهه يومئذ باضرة الی ربها ناطرة». «قالت ائمة اهل السنة، ای الی وجهه ربها، این وجه حقیقت است، همچنانک مصطفی صلعم گفت: «اللهم انی اعوذ بنور وجهک الذی اضاعت له نور السموات» وروی انه قال صلعم: «اللهم انی اسالک الرضاء بعد القضا، وبرد العیش بعد الموت، و اسألك لذة النظر الی وجهک». و کان صلعم یقول «اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم واسمک العظیم من الکفر والفقر». و قال فی سجوده «جل وجهک لا احصى ثناء علیک» الی غیر ذلك من اشباهه. اما وجه بمعنی ثواب آنست که الله در قرآن جایها گفت «انما نطعمکم لوجه الله» «الا ابتغاء وجه ربه الاعلی» «یریدون وجهه لا ابتغاء وجه الله».

«و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون» - ای لاتنقصون من ثواب اعمالکم شیئا. آنگاه در آموخت که این صدقات بکه دهید، گفت: للمفقراء، این فقرا درویشان مهاجران اند. ابن مسعود و ابوهریره و خباب و عمار و بلال قریب چهارصد مرد بودند که ایشانرا در مدینه خان ومان و اسباب و ضیاع نبود، و املاک و معاش نبود، و بذکر خدای و عبادت وی چنان مستغرق بودند، که پروای کسب و تجارت نداشتند، و نیز باسؤال و طلب روزی نپرداختند، مسکن ایشان بسبب صفة مسجد بود و بروز حضرت مصطفی، درسفر و در حضر از وی غائب نه، و در دل ایشان جز دوستی خدا و رسول نه. در خبر است که رسول خدا صلعم در مصعب بن عمیر نگرست که پوست میش بخود در گرفته بود، گفت «انظروا الی هذا الذی نور الله قلبه، لقد رأیته بین ابویه یغذوانه باطیب الطعام والشراب، ولقد رأیت حلة شریة بمائتی درهم قد عاه حب الله و حب رسوله الی ماترون» و در خبر است که عمر خطاب هزار درهم بسعید بن عامر فرستاد، سعید با اهل خویش شد دلتنگ و اندوهگن. اهل وی گفت: چه افتاد

که چنین دلتنگی، مگر کاری صعب افتاد؟ سعید گفت چه صعب‌تر ازین که ما را پیش آمد، آن جامهٔ کهن بیار. جامهٔ بوی داد پاره پاره کرد و آن درم جمله فرو کرد، صرّه صرّه در بست، شب بود در نماز شد، تا بامداد نماز میکرد و میگریست، بامداد بر سر کوی نشست، و آن صرها می‌بخشید تا هیچ نماند، پس گفت: از رسول خدا شنیدم که درویشان مهاجران را روز قیامت بر حساب خوانند، ایشان گویند ما را چه دادند از مال که امروز حساب می‌خواهند؟ پس ایشان در بهشت شوند پیش از توانگران به پانصد سال، مردی بیاید ازین توانگران و در غمار ایشان شود، و او را دست گیرند و از میان ایشان بیرون کنند. سعید گفت: عمر مگر میخواهد که من آن مرد باشم، اگر دنیا و هر چه در آنست بمن دهند و آن مرد باشم نخواهم! مصطفی صلعم این درویشان را **صعاليك المهاجرين** خواند، و آنکه ایشان را صفت کرد در آن خبر که گفت: «حوضی مابین عدن الی عمان شرابه ابیض من اللبن و احلی من العسل، من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابداً، و اول من یرده **صعاليك المهاجرين** قلنا و من هم با رسول الله؟ قال الدنس الثیاب، الشعث الرؤوس، الذین لا تفتح لهم ابواب السدد، و لا یزجون المنعمات، الذین یعطون ما علیهم و لا یعطون ما لهم» و قال صلعم «ابشر و یا معاشر **صعاليك المهاجرين** بالنور التام يوم القيمة، تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف يوم و ذلک خمس مائة سنة» و عن الحسن قال: اوحی الله تم الی موسی ع - باموسی لو بعلم الخلاق ا کرامی الفقراء فی محل قدسی و دار کرامتی، للحسوا اقدامهم و صاروا تراباً یمشون علیهم، فوعزتی و مجدی و علوی فی ارتفاع مکانی لاسفرن لهم عن وجهی الکریم، و اعتنذا بهم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من برهم فی او آواهم فی، و لو کان عشراً، و عزتی و لا انزمنی و جلالی و لا اجل منی! لا طلب نارهم من ناوهم او عا داهم، حتی اهلک فی الالهائین.

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِینَ أَحْصَرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ» - رب العالمین ایشانرا درین آیت

بستود و به پنج چیز از اخلاق پسندیده ایشانرا نشان کرد: یکی دوام افتقار بحق، دیگر حبس نفس ایشان در راه حق، سدیگر نهان داشتن فقر از بهر حق، چهارم تازه

روئی و شادمانی بشکر نعمت حق، پنجم بی نیازی از خلق توانگری را بحق. «أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی حبسوا انفسهم فی طاعة الله و فی الغزو «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» للتجارة و طلب المعاش. میگویند خود را چنان بر طاعت الله داشته اند و دل بر جهاد و غزو نهاده که نمی توانند که جائی بمتجارت شوند و طلب معاش کنند.

«يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ» - بفتح سین قراءه شامی و عاصم و حمزه است، باقی بکسر سین خوانند، و کسر سین نیکوتر که گفت رسول است صلعم، میگویند کسی که حال ایشان نداند، و ایشانرا نشناسد، توانگران پندار دشان و بینایان، از آنک عفت کار فرمایند، و از کسی چیزی نخواهند، قال رسول الله صلعم «ان الله يحب ان يرى اثر نعمه على عبده، و يكره البئوس و التباؤس، و يحب الحليم المتعفف من عباده، و يبنض الفاحش البذی السال الملحف.» و روی انه قال - «من استعف اعفه الله، و من استغنى اغناه الله، و من سألنا لم ندّ خرعنه، شيئاً نجده.» حقیقت عفت بازداشتن نفس است از فضول شهوات، و اقتصاد کردن بر آن قدر که شرع دستوری داد - در قرآن و در خبر. اما در قرآن:- «ان لك الا تجوع فيها ولا تعری.» و در خبر مصطفی صلعم گفت «اربع» - من جاوزهن ففيه الحساب :- ما سد الجوع و كف العطشة و ستر العورة و اكن البدن» هر چه زیادت ازین بود آن نه عفت باشد، که آن فضول شهوت باشد، حلالها حساب و حرامها عذاب. و روی انه قال صلعم - «ليس لابن آدم حق فيما سوى هذه الخصال: بيت يكنه، و ثوب يوارى عورته و جرف الخبز و الماء» يقال هي قطع الخبز اليابس الذي ليس بلبين ولا مادوم.

«تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ» - ای یطیب قلوبهم و بشاشة وجوههم و استقامة احوالهم و نور اسرارهم و جولان ارواحهم فی ملکوت ربهم. چون درنگری بایشان ایشانرا بینی و شناسی بآن نشان که بر ایشانست از خوش دلی و تازه روی و قوت احوال و نور اسرار، با درویشی و کرسنگی در ساخته، و دل با راز حق پرداخته، و با خلق در تواضع و خشوع بیفزوده. «لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْحَافًا» ای لا يسألون الناس الحاحاً، ولا بغير

الحاج، لانه تم و صفهم بالتعقّف و هو ترك السؤال، میگوید ایشان خود سؤال نکنند از مردمان تا در آن الحاج باشد یا لجاج، چنانکه عادت اهل سؤال باشد. بزرگان دین گفته اند - این غایت شفقت است بر مسلمانان، چنانکه یکی را دیدند درویش و گرسنه و هیچ سؤال نمی کرد، او را گفتند چرا سؤال نکنی؟ و ترا درین حال سؤال مباح است، گفت: منعی عن ذلك حدیث رسول الله صلعم «لو صدق السائل ما فلاح من ردهم» فکر هت ان یردنی مسلم فلا یفلاح.

آنکه گفت: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» - هر چه با صاحب صفة دهید و بر ایشان نفقه کنید، الله بآن داناست، میداند و می بیند و فردا بدان پاداش دهد. ابتداء آیت و انتهاء آن حدّ مسلمانان است بر نفقه کردن بر اصحاب صفة، و بمواساة ایشان فرمودن و صدقها بایشان دادن، مصطفی صلعم فاطمه را گفت: «لا اعطیکم و ادعُ اهل الصفة تطوی بطونهم من الجوع».

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» این آیت در شأن علی بن ابی طالب آمد - چهار درم داشت و در همه خاندان وی جز آن نبود، هر چهار درم بدویشان داد، یک درم بشب داد، یکی بروز، یکی بنهان، یکی آشکارا. رب العالمین او را بدان بستود و در شأن وی آیت فرستاد، این آن صدقه است که در خبر می آید - که یک درم بیشی دارد بیست هزار درم - سبق درهم مائة الف درهم - گفتند - یا رسول الله این چگونه باشد؟ گفت «رجل له در همان فاخذ اجودهما و تصدق به، و رجل له مال کثیر فاخرج من عرضها مائة الف فتصدق بها» و گفته اند که - رب العزه چون مسلمانان را تحریش کرد بر نفقه اصحاب صفة، عبدالرحمن عوف مال بسیار بایشان داد بروز، چنانکه هر کس میدید، و علی بن ابی طالب یک وسق خرما که شصت صاع باشد بایشان برد بشب، و هیچکس آن ندید، رب العالمین در شأن ایشان هر دو این آیت فرستاد. و گفته اند - که این آیت در علف دادن ستور آمده که راه غرابسته باشند، تا بدان جهاد کنند. ابوهریره هر که که بستوری فربه بگذشتی

این آیت بر خواندی. و **مصطفی** صلعم گفته « المنفق فی سبیل الله علی فرسه، الباسط کفیه بالصدق » و قال - « من ارتبط فرساً فی سبیل الله فانفق علیه احتساباً کان شبعه وریه و ظماؤه و بوله و روثه فی میزانه یوم القیمه . »

« الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا » الآية . . . ای یعاملون به الاكل و غیره . ایشان که معاملات می کنند بر بوا خوردن را و بکار داشتن زر را ، فردا در قیامت که از گور برخیزند ، همچون آن دیوانه برخیزند که دیو زند ویرا بدست و پای خود . خبط و تخبط دست و پای زدن شتر است بر چیزی ، چنانک آید و آنجا که رسد ، همچنین کسی که بشتاب رود ، یا بخشم رود ، گام می نهد و پای میزند چنانک آید ، و آنجا که رسد هم خبط گویند . « مِنَ الْمَسِيِّ » - اینجا دیوانگی است یقال « به مسی » ای جنون . یعنی که ربوا خواران را فردا در قیامت این نشان باشد که چون دیوانگان آیند و از خاق پنهان نباشند ، که باین نشان هر کس بداند که ایشان ربوا خواران بودند . **مصطفی** صلعم گفت - شب **مهر ارج** قومی را دیدم که ایشانرا شکمهای بزرگ بود همچون خاها ، و در راه آل **فرعون** افتاده ، هر بامداد و شبانگاه که آل **فرعون** را آتش بردند باینقوم بر می گذشتند ، میخواستند که برخیزند ، آن شکم بزرگ ایشانرا با زمین می افکنند تا آل **فرعون** ایشانرا در زیر پای می گرفتند و میکوفتند ، گفتم - یا **جبرئیل** اینان که اند؟ گفت « هؤلاء آکلوا الربوا . » و روی انه قال صلعم « الربوا سبعون باباً ، اهلونها عند الله عزوجل کالذی ینکح امه » و عن **ابن مسعود** رض قال « لعن رسول الله صلعم آکل الربوا و موکله و شاعده و کاتبه » و قال صلعم « من اکل الربوا ملا الله بطنه ناراً بقدر ما اکل منه ، و ان اکتب منه مالاً لم یقبل الله منه شیئاً ، ولم یزل فی لعنة الله و الملائكة مادام عنده قیراطٌ . » **رسول خدا** درین خبر لعنت کرد بر ربوا خواران از بهر آنک حرام خورد ، و بر آن کسی که ربوا داد ، و بر آنکس که نبشت و گواه بود ، از بهر آن که به خوردن مال ربوا همه کوشیدند و یکدیگر را معاونت دادند . و رب العالمین در محکم تنزیل میگوید :- « و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان » و در خبر می آید که - ربوا خوارانرا روز قیامت بر صورت خوگان و سگان رانند ، که در

باب ربوا حیلت کردند، همچون قوم داود که در گرفتن ماهی حیلت کردند نامستوجب مسخ گشتند. و حیلت در ربوا آنست که ابن عباس بآن اشارت کرده و گفته - یا نئی علی الناس زمانٌ يستحل فيه الربوا بالبيع والخمر بالنبيذ والسحت بالهدية « حکایت کنند که در اصفهان مردی از دنیا بیرون می شد و او را مال فراوان بود و فرزندان داشت، و ایشانرا نمی گفت که مال کجا نهاده، جماعتی درپیش او رفتند و درخواستند تا بگویند که مال کجا نهاده، اشارت کرد که فلان جای که چیزی نهاده، بنگرستند در می چند بود اندک، برگرفتند و گفتند چیزی دیگر بگوی، گفت ایشانرا آن بس باشد و هم در آن حال از دنیا بیرون شد، او را دفن کردند، و بعد از دفن سیحۀ از گور روی شنیدند و خشتی فرو شد، درنگرستند او را بصورت خود دیدند و دو چشم وی ازرق، فرزندان را گفتند که کار و حرفت وی چه بود؟ گفتند « کاف یا ذل الربوا ولا یرحم الناس، و هب منه » گفت در روزگار بنی اسرائیل چهار گروه مردم اندریک شب از میان خلق برخاستند و ناپدید گشتند، چنانک نام و نشان ایشان نیز کس نشنید؛ کیلان و حمتکران و صیرفیان و ربوا خواران، عبدالرحمن التائب گفت - مردی بود از بزرگان سلف که رسول خدا را صلعم در خواب بسیار دیدی، و هر بار بشکر آن بادریشان مواساة کردی. وقتی بازار بغداد میگذشت در می چند داشت، بآن چیزی خرید درویشانرا، و آن درم بصرف ببقال داد، بعد از آن روز گاری بگذشت که رسول را بخواب ندید. پس بعد از مدتی دراز دید و گفت - یا رسول الله، طال عهدی برؤیتک فی المنام، دیر برآمد تا ترا در خواب ندیدم، رسول گفت ندانستی که چون درویشانرا چیزی خری و درم بصرف دهی مرا نبینی؟

قوله: « يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » - دلایل است که دیو را اندر آدمی تأثیر است، خلاف معتزله که گفته اند نیست، و در قرآن از این دلائل فراوان آمد، حکایت میکند الله جل جلاله از ایوب پیغامبر که گفت « هسنى الشيطان بنصب وعذاب. » و از موسی کلیم که گفت « هذان عمل الشيطان. » و رب العزة ایشانرا در آنچه گفته اند دروغ زن نکرد، وقال خبراً من الشيطان: « ولا ضامنهم ولا مدينهم » وقال « ان الشيطان لكم عدو »



این دلایلها روشن است که دیورا در آدمی تأثیر است، و آن تأثیر از دو وجه است: یکی وسوسه، یعنی که در دل آدمی تأثیر است تا آدمی آنرا پیش گیرد و بجای آورد، و هوالمشارالیه بقوله «من شر الوساوس الخناس». وجه دیگر آنست که دیورا در تن آدمی مدخل است، چنانکه گفت «يَنْخَبِطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» و مصطفی صلعم گفت: «ان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى دمه» و این تأثیر شیطان نه با همه کس بود و نه در همه حال، نبینی که رسول خدا صلعم خالد ولید را بفرستاد تا درخت عزری که معبود بعضی کفار بود، نیست کند و هر کس که قصد عزری کردی شیطان در راه وی آمدی و او را بترسانیدی تا بر گشتی، خالد برفت و آنرا نیست کرد، و شیطان را بروی هیچ دست نبود، پس معلوم گشت که شیطانرا دست بر قومی باشد که ضعیف دل و ضعیف ایمان باشند، و لهذا قال تم «ان عبادی لیس لك علیهم سلطان».

«ذَلِكَ يَا نَهْمُ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» - این چنان بود که مشرکان معاملات میکردند و بوقت حلول دین غریم بر مال بیفزودی، تا صاحب حق بر اجل بیفزاید، چون ایشانرا گفتند این ربوا است و ربوا حرام است، جواب دادند که چون در اول بیع طلب ربح رواست در آخر که وقت حلول باشد هم رواست. اینست که رب العالمین گفت «ذَلِكَ يَا نَهْمُ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا». میگوید آن عقوبت و آن عذاب ایشان بآنست که گفتند، یعنی چنان دانستند و شمردند، که بیع همچون ربواست و ربوا همچون بیع، و چون هم نیست، که الله تم بیع حلال کرد و ربوا حرام، فذلك قوله «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»

### فصل فی البیع

هر مسلمانی که خرید و فروخت کند، بروی واجب است و فریضه که علم بیع بیاموزد، بحکم آن خبر که مصطفی صلعم گفت «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» و عمر در بازار شدی و مردم را دره میزدی، گفتمی هیچکس مباد درین بازار که معاملات کند پیش از آنکه علم بیع بیاموزد، که اگر نیاموزد در ربوا افتد. و درین باب آنچه مهم است و لابد باید که

بدانند که با پنج کس معاملات نباید کرد: با کودک و بادیوانه و با نایبنا و باینده و با حرام خوار.  
اما کودک نابالغ بیع وی باطل بود اگر چه بدستوری ولی باشد. و بیع دیوانه همچنین،  
هر که از ایشان چیزی فراستاند در ضمان وی باشد اگر تلف آید، و هر چه بایشان دهد و هلاک  
شود برایشان تاوان نبود، که وی خود ضایع کرد که بایشان داد. اما بشده خربد و فروخت  
وی بی دستوری سید باطل بود، و چون دستوری نیافته باشد هر که چیزی از وی فراستاند  
در ضمان وی بود، و اگر بوی دهد تاوان نتواند خواست، تا آنکه آن از بندگی آزاد  
شود. اما نایبنا معاملات با وی بظاهر منتهی باطل باشد مگر و کیای بینا فرا کند و آنچه  
فراستاند در ضمان وی شود که وی مکلف است و آزاد. اما حرام: واران - چون ترکان  
وظالمان و دزدان و کسانی که ربوا دهند و رشوت ستانند، هر چند که معاملات با ایشان  
روا نیست، اما بظاهر شرع درست باشد، پس اگر دادند به ثقیفیت آن آنچه میفرودند ملک  
وی نیست بیع باطل بود، و اگر در شک بود بیع درست است، اما از شبهت نهالی نبود.  
و در خبر است که حلال روشن است و حرام روشن و میان آن هر دو شبهت هست که بر مردم  
مشکل شود و پوشیده، هر که گردد آن کرده بیم آن باشد که در حرام افتد. و در خبر  
است که - هر که چهل روز چیزی بشبهت خورد دل وی تاریک شود و زنگار گیرد.  
و در عقد بیع پنج شرط نگاه دارد: یکی آنکه میبایک بود، بیع سنگ و خوک و  
سرگین و استخوان پیل و خمر و گوشت مردار و روغن مردار باطل بود، که این همه نجس است.  
اما روغن پاک که نجاست در آن افتد بیع آن حرام نباشد، و جامه که بنجاست پلید شود  
همچنین. نافه مشک و تخم کرم قز خرید و فروخت این هر دو رواست، که درست آنست  
که این هر دو پاک است. شرط دیگر آنست که در مبیع منفعتی باشد که آن مقصود بود،  
بیع مازو کژدم و موش و حشرات زمین باطل است، که در آن هیچ منفعت نیست که مقصود  
بود، اما بیع گربه و زنبور انگبین و یوز و شیر و هر چه در وی یا در پوست وی منفعتی بود  
رواست، همچنین بیع طاوس و مرغهای نیکو که در دیدار ایشان منفعت بود رواست، اما  
بیع بربط و چنگک و رباب و مانند آن باطل است که منفعت آن حرام است. همچنین  
صورتها که از گل کرده باشند تا کودک آن بدان بازی کنند، شر چه صورت جانوران -

دارد بیع آن باطل است و بهای آن حرام و شکستن آن واجب، و هر چه صورت درخت و نبات دارد رواست، و طبق و جامه که بر آن صورتهای باشد خرید و فروخت آن درست بود، و از آن جامه فرش و بالشت کردن رواست و پوشیدن آن حرام. شرط سوم آنست که مبیع مال و ملک فروشنده بود هر آنکس که مال دیگری بفروشد آن بیع باطل است الا اگر بولایت بفروشد یا بوکالت، و اگر پس از آن دستوری دهد بیع درست نشود که دستوری پیش از بیع باید. شرط چهارم آنک فروشنده قادر بود بر تسلیم مبیع، بیع بنده گریخته و ماهی در آب و مرغ در هوا و وحش در صحرا و بچه در شکم باطل است که فروشنده در حال بر تسلیم آن قادر نیست، همچنین بیع مرهون بی دستوری مرتهن و بیع مستولده که مادر فرزند است باطل بود که تسلیم وی روا نیست، و بیع کنیزك که فرزند خرد دارد مادر بی فرزند یا فرزند بی مادر درست نبود، که جدائی افکندن میان ایشان حرام است لقول النبى صلعم: « من فرق بين والده و ولدها فرق الله بينه وبين احبائه يوم القيامة. » شرط پنجم آنست که مقدار مبیع و عین آن و جایگاه آن معلوم باشد، اگر سرائی خرد و يك خانه از آن سرای نه بیند یا پیش از آن ندیده باشد، بیع باطل بود، و اگر کنیز کی خرد باید که موی سر و دست و پای و آنچه عادت نخاس است که عرض کند بینند، اگر بعضی نه بیند بیع باطل بود، و بیع فقاع باطل بود که پوشیده است و ندیده، لکن خوردن آن بدستوری مباح شود. و در عقد بیع از لفظ چاره نیست، بایع گویند این بتو فروختم. و مشتری گویند خریدم، یا گویند این بتو دادم، وی گویند استدم یا پذیرفتم. یا لفظی که معنی بیع از آن مفهوم شود اگر چه صریح نبود. و اگر میان خریدار و فروخته‌گار (۱) جز معاطاتی نرود، دادن و استادن و لفظ ایجاب و قبول نگویند روا نیست، و ملک مشتری نمیشود. اما جماعتی از اصحاب شافعی در محقرات چون نان و گوشت و حوائج بقال بمعاطاة فتوی داده اند و این بعید نیست سه سبب را: یکی آنک حاجت بدین عام شده است. دیگر آنک که مان چنانست که در روزگار صحابه رض همین عادت بوده است که اگر تکلیف بیع معتاد بودی کار بریشان دشوار بودی، و نقل کردندى و پوشیده نماندى. سبب سوم آنک محال نیست فعل بجای قول نهادن چون عادت گردد

(۱) فی نسخه د، فروختار، فی نسخه ج: فروشنده.

چنانك يكديگر را تحفه دهند و هديهها دهند و تكليف ايجاب و قبول نه، چون محال نيست حصول ملك بمجرد فعل و حكم عادت بى لفظ ايجاب و قبول آنجا كه عوض نيست، پس آنجا كه عوض است هم محال نيست و روا باشد، لكن در هديه فرق نيست ميان اندك و بسيار، و در بيع اين فرق هست از بهر آنك بنای اين كار بر عادت و عرف سلف است و ايشان چنين کرده اند.

ثم قال تم « فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ » - اين موعظه نهی و تحریم است، يعنى بازداشتن از ربوا و حرام كردن آن، ميگويد هر كس را بازدارند از ربوا « فَأَنْتَهُيْ » و از آن بازايستد و نهی حق بر كار كيرد « فَلَهُ مَا سَلَفَ » اى ما ماضى مغفور له، آنچه گذشت از ربوا دادن و خوردن آمرزيدند و از وی در گذشته اند « وَ أَمَرَهُ إِلَى اللَّهِ » اى و اجره على الله، و مزد وی بر خداست، باین فرمانبردارى كه كرد و نهی كه بر كار گرفت. معنى ديگر « وَ أَمَرَهُ إِلَى اللَّهِ » كار وی با خداست، اگر خواهد در مستقبل نكته دارد عصمت خود بر بنده و در ربوا تيفكند، و اگر خواهد بر وی خذلان آرد و در ربوا افكند، « وَمَنْ عَادَ » و هر كه باستحلال ربوا باز آرد، پس از آنك الله تم حرام كرد و از آن باز زد ربوا دهد و ستاند و خورد. « فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » - ايشان دوزخيانند، جاويدان در آن همانند.

« يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ » - مال ربوا اگر چه فراوان بود، عاقبت آن نقصان و خسران بود، چنانك در خبر است « إِنَّ الرِّبَا وَإِنْ كَثُرَ فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ إِلَى قُلٍّ » ابن عباس گفت - معنى يَمْحَقُ آنست كه اگر بصدقه دهند، يا در راه غزاة و حج خرج كنند، يا به صلاحتي از مصالح مسلمانان صرف كنند هيچ پذيرفته نبود و خير و برکت از عين آن برود، و روى در كاستن نهد، تا هيچ بماند. « وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ »

و مال حلال که بصدقه دهند، اگر چه اندك بود عاقبت آن افزونی و زیادتى بود، تا يك لقمه چند كو. احمد شود. وقال يحيى بن معاذ - ما اعرف حبة وزن جبال الدنيا الا الحبة من الصدقة - و گفته اند « يَمَحِقُ اللَّهُ الرَّبُوءَا » اى يمحق الله المال بالربوا، « وَيُورِي الصَّدَقَاتِ » معنى همانست كه جای دیگر گفت « وما آتيتم من رب لا يربوا فى اموال الناس فلا يربوا عند الله، وما آتيتم من زكوة تـربدون وجه الله فاولئك هم المضعفون » اين- يمحق - كه اينجا كفت و-لا يربوا- است كه آنجا كفت، و-يربى الصدقات كه اينجا كفت فاولئك هم المضعفون است كه آنجا كفت.

والله لا يحب كل كفار بتحریم الربوا. مستحيل<sup>\*</sup> له، «ائتم» اى فاجر باكله.

« إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » - حقيقت ايمان در لغت عرب تصديق

است، و معنى تصديق استوار گرفتن است و براست داشتن، و آن استوار گرفتن هشت چیز است: بحکم آن خبر درست كه عمر روايت كرد، قال - جاء رجل<sup>\*</sup> الى رسول الله صلعم فقال يا رسول الله ادنوا منك؟ قال «نعم» فجاء حتى وضع يده على ركبته، فقال - ما الايمان؟ قال «ان تؤمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبين والجنة والنار والبعث بعد الموت والقدر كله» قال - اذا فعلت ذلك فقد آمنت؟ قال «نعم» قال صدقت. اول - استوار گرفتن خداست و اعتقاد داشتن كه يگانه و يكتاست و معبود بزراست، بى شريك و انباز است، بى نظير و بى نيازست، موجود بذات، موصوف بصفات، ذات او صمدى، و صفات او سرمدى. دو ديگر - استوار گرفتن رسولان وى، پيشروان خلق و گماشتگان حق، و براست داشتن ايشان بپيغام كه آوردند و رسالت كه گزاردهند و شريعت كه نهاده اند. سديگر - استوار گرفتن و براست داشتن كتاب خداى كه سخن وى است، و علم وى ناآفريده، و فرستاده از نزديك خود در زمين بحقيقت موجود، شنيدنى و خوانندى و نبشتمنى وديدنى. و اعتقاد كردن كه بنده را بحق وسيلت است و مكمن معرفت است و منبع بركات و دائره نجات، مونس گور و شفيع روز حشر و نشر، نه خود قرآن كلام حق است و بس، كه توريه و انجيل و زبور و صحف ابراهيم و غير آن همه كلام حق است، تعظيم آن فريضة، و حرمت داشتن آن واجب. چهارم - استوار گرفتن

فریشتگان و اعتقاد داشتن که ایشان بندگان حق اند و سفیران درگاه عزت بر سولان وی، و گماشتگان بر آسمان و زمین و عباد و بلاد وی، هر کسی از ایشان بر کاری داشته و بر مقامی بداشته، و ما مِمَّا الاله مقام معلوم. پنجم - استوار گرفتن روز رستاخیز، روز پاداش و جزا، روز فضل و قضا، يوم تبلى السرائر و ظهرت الضمائر و کشف الاستار و خشعت الابصار و سكنت الاصوات فلا تسمع الا همساً. ششم - ایمان آوردن به بعث و نشور و بازانگیختن مردگان و سؤال کردن از ایشان و در مقامات قیامت ایشانرا بداشتن و کارمیان ایشان بر گزاردن و هر کس را آنچه سزااست دادن. هفتم - اعتقاد داشتن و استوار گرفتن بهشت و دوزخ که هر دو آفریده اند بندگانرا، بهشت جای ناز و دوستان و دوزخ جای عقوبت بیگانگان، اهل سعادت را بنوازد بفضل خود و ایشانرا ببهشت رساند، و اهل شقاوترا براند بعدل خود و ایشانرا بدوزخ فرستد، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. هشتم - بر است داشتن قدر، و ایمان آوردن که خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و ایمان توفیق و خذلان طاعت و معصیت وفاق و نفاق محبوب و مکروه همه از خداست، بخواست و تقدیرد آفرینش او، و خیر - بارادت و مشیت و قضا و قدر و فرمان و رضا و محبت او. و شر - بارادت و مشیت و قضا و قدر او. و هر چه الله کرد و خواست، ببندگان، از وی ستم نیست و در آن با وی کس را سخن نیست، لَیْسَتْ عَمَّا یَفْعَلُ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، هر چه کند ویرا حجت تمام است که آفریدگار است از نیست هست کننده و پدید آورنده و پادشاه بر بنده.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» - میگوید ایشان که در دل این جمله اعتقاد گرفتند

«وَعَسَلُوا الصَّالِحَاتِ» و آنکه اعمال جوارح ظاهر بجای آوردند آنچه فرمودیم کردند، و از آنچه نهی کردیم باز ایستادند، پس تفضیل نماز و زکوة را باز جدا گانه یاد کرد گفت: «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» - که از عبادات بدنی نماز شریفتر و از عبادات مالی زکوة شریفتر، و معنی زکوة نماست - افزودن - از بهر آن زکوة نام کرد که از آن برکت افزاید در مال.

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» - ایشانرا که

این صفت باشد مزد ایشان بنزدیک خداوند است، ایشانرا پاداش خود رساند و مزد ایشان

ضایع نکنند . در توریة موسی است - ماذا علیکم لو صدقتم فی صدقاتکم و صلواتکم و اقبلتم علی بطهارة قلوبکم ، اکان ذلك یضیع لکم عندی و انا الواسع الکریم ؟ ا کافی المتصدقین و اجزیهم جنات النعیم .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا » - این آیت در شان

عباس بن عبدالمطلب و عثمان بن عفان آمد که خرما بسلف خریده بودند ، چون وقت خرما رسیدن در آمد حق خویش طلب کردند از آنکس که بروی داشتند ، آنکس گفت اگر آنچه شما را استدنی است بتمامی بدهم عیال من بی برگ مانند و از قوت درمانند ، یک نیمه حق خویش بستانید و دیگر نیمه مضاعف کنم و شما در اجل بیفزائید ، ایشان چنان کردند که آیت تحریم ربوا هنوز نیامده بود ، آن روز که اجل بسر آمد و ایشان طلب آن زیادت کردند ، رب العالمین این آیت فرستاد و ربوا حرام کرد ، گفت - ای شما که مؤمنان اید پرهیزید از خشم و عذاب خدای و بگذارید آنچه زیادت است بر اصل مال « اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » اگر شما مؤمنان اید ، حکم مؤمنان اینست بپذیرید و کاربند آن باشید ، ایشان بحکم خدای و رسول فرو آمدند و فرمانبرداری کردند ، طلب اصل مال کردند و زیادتی بر اصل مال بگذاشتند .

### فصل

چون الله تم ربوا بر جمله حرام کرد و آیت تحریم محمل فرستاد ، مصطفی صلعم آنرا مفسر کرد و شرح آن بتفصیل باز داد ، در آن خبر که عبادة بن الصامت روایت کرد قال - سمعت رسول الله صلعم ینهی عن بیع الذهب بالذهب والفضة بالفضة والتمر بالتمر والبر بالبر والشعیر بالشعیر والملح بالملح الا سواء بسواء عیناً بعین ، یداً بید ، و اذا اختلف الجنسان فبیعوا کیف شئتم یداً بید . « مفهوم خبر آنست که رباهم در نقد رود و هم در طعام ، اما در بیع نقد دو چیز حرام است : یکی بنسبه فروختن اگر زر فروشد بزر یا بسیم ، یا بسیم فروشد بسیم یا بزر ، تا هر دو در مجلس عقد حاضر نکنند ، و پیش از آن که بابع و مشتری از یکدیگر جدا شوند میان ایشان تقابض نرود ، آن بیع درست نباشد و ربوا بود ، و دیگر چون بجنس خویش فروشد ، زر بزر یا سیم بسیم زیادتی

حرام بود. شاید که دیناری درست بدیناری و حبه قراضه بفروشد، یا دیناری که صنعت و ضربش نیک بود بدیناری و حبه که صنعت و ضربش بد بود بفروشد، بل که نیک و بد، شکسته و درست برابر باید، پس اگر جامه بدیناری درست بخرد و آن جامه بدیناری و دانگی قراضه هم باوی فروشد، درست بود و مقصود حاصل شود. و زر هر یوه (۱) که دروی نقره باشد شاید بزرخالص فروختن، و نه بسیم خالص و نه بزر هر یوه، بل که چیزی در میان باید کرد، و هر زربنه که زروی خالص نبود همچنین. و عقدر و ارید که دروی زر بود شاید بزر فروختن و جامه که بزر بود همچنین، مگر که زر جامه آن قدر بود که اگر بر آتش عرضه کنند چیزی از آن به حاصل نیاید که مقصود بود، این بیان بیع نقود است و باز نمودن کیفیت ربا در آن، و بیش ازین نگوییم که دراز شود. اما طعام بطعام شاید بنسبه فروختن اگر چه زوجنس باشد، بلکه هم در مجلس عقد باید که تقابل برود، لیکن زیادتى شاید چون در جنس بود، و اگر يك جنس باشد چنانك گندم بگندم، یا جو بجو یا خرما بخرما، هم بنسبه فروختن شاید، و نیز زیادتى شاید، بل که برابر باید به پیمانه یا بشرازو، و برابری در هر چیز بدان نگاه دارند که عادت آن بود، و گوسپند بقصاب دادن بگوشت، و گندم بخیاز دادن بنان، و گنجید و گوزمقز بمصار دادن بروغن این هیچ نباید و بیع نه بندد. لیکن اگر آن بدهد و این فراستند و از یکدیگر بشرط خود حلالی خواهند و ربا مباح بود خوردن، و شاید مویز بانگور فروختن و نه خرماى خشك برطب و نه انگور بانگور و نه رطب برطب و نه سرکه بسرکه و نه غسل بمسل و نه گنجید بروغن و نه گوسپند بگوشت و نه نان بآرد و نه آرد بآرد و نه گندم بآرد، از بهر آنکه در بیع این ابعاءها مماثلت شرط است و مماثلت میان آن معلوم می نشود، و مماثلت برابری است چون معلوم می نشود که برابر اند همچنین زیادتى باشد در يك جانب، و زیادتى ربوا است، چنانك در خبر كذاست «من زاد او استزاد فقدا ربی». و علی الجملة کار ربا، کاری دشوار است منظور و دریافت آن دقیق و پرهیز کردن از آن فریضه. ابن مسعود گفت: الربوا سبعون باباً فدعوا ما یرینکم الی ما لا یرینکم. و عمر خطاب گفت: آخر ما انزل الله عز وجل - آیات الربوا، و ان النبى صلعم مات (۱) هر یوه، یکسرتین و یا چهارهول و او مفتوح زر خالص را هیچ (فرهنگ رشیدی)



قبل ان يستقصى عليهم ، فذروا الربوا والريبة .

« فَإِنْ لَمْ تَقْمُوا فَادْنُوا » - الآية ... محدود و مقطوع قرائت ابوبکر است و حمزه ، و معنی آنست که اگر بس نکنید و ربا بنسازید ، چنانکه فرمودیم ، یکدیگر را آگاه کنید که شما جنسکیان اید با خدا و رسول خدا ، قرائه باقی « فَادْنُوا » مقصور و موصول بفتح ذال ، میگوید آگاه بید « بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ » . ابن عباس گفت روز قیامت رباخوار را گویند - خند سلاحک للحرب - و يقال - حرب الله النار و حرب رسولہ السیف . « وَ إِنْ تُبْنُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ » و اگر توبه کنید از ربا دادن و حکم الله بر خود پیسنید ، شمار است رأس المال خود ، آنچه دادید بتمامی و استانید . « لَا تَظْلِمُونَ » چنانکه ، شما ظلم کنید که طلب زیادت کنید « وَلَا تُظْلَمُونَ » و نه ایشان بر شما ظلم کنند که از رأس المال چیزی بکاهند .

« وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ » - نظرة و نظرة بکسر ظا و سکون آن هر دو زمان دادن است ، و ميسرة و ميسره بفتح سین و ضم آن توانائی است ، قراءه نافع بضم سین است و قراءه باقی بفتح سین ، و این حکم نه خود ربا راست کنه همه افام دارانرا هست علی العموم ، میگوید - اگر افام داری اقتد با ناتوانی و تنگ دستی او را زمان باید داد تا بتوان خویش رسد و موسر گردد . قال رسول الله صلعم « من انظر معسراً او ترك له ، كان في ظل الله و كنفه يوم القيمة . » و روی عنه صلعم « من شدد على امرئ في التقاضي اذا كان معسراً شدد الله عز وجل عليه في قبره » و قال « من احب ان تستجاب دعوته و تكشف كربته فلييسر على المعسر » و قال « من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيمة ، و من يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا و الآخرة ، و من ستر مسلماً ستره الله في الدنيا و الآخرة ، و الله في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه . » بحکم آنکه رب العزه گفت :

« وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ » - رب المال را نرسد که مطالبت معسر کند بحق خویش ، تا آنکه که او را یساری پدید آید و تواند که کار گزارد ، پس چون یسار پدید آمد بروی لازم بود که حق صاحب حق باز دهد ، و اگر تواند که باز

دهد و ندهد، در شمار دزدان بود و بزرگی عظیم، که مصطفی صلعم گفت « من ادا ن دینا و هو بنوی ان لایؤدیه فهو سارق » و قال « مامن خطیئة اعظم عند الله بعد الکبائر من ان یموت الرجل وعلیه اموال الناس دیناً فی عنقه لایوجد له قضاء » و اگر کسی صلاح خود را و نفقه عیال را حاجت افتد با فام گرفتن، و افام گیرد و در دل دارد که چون تواند باز دهد، مادام که آن افام بر وی بود الله تم بعنایت و رعایت با وی بود، اینست معنی آن خبر که مصطفی گفت « ان الله مع الدائن حتی یقضی دینه ما لم یکن فیما یکره الله عزوجل ». و کان عبد الله بن جعفر راوی هذا الحدیث یقول لخواز نه: اذهب فخذ لنا بدین فانی اکره ان ایت ليلة الا والله معی منذ سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلعم و بدان که حقوق مردمان بر دو قسم است: یکی آنک و واجب شود بعوض مالی، دیگر آن که واجب شود بی عوض مالی، و حکم هر دو متفاوت است، اما آنچه بعوض واجب شود چنانکه افام دهد بکسی یا سلعتی بوی فروشد، اگر آنکس دعوی اعسار کند از وی نپذیرند، تا آنکه که بینتی شرعی اقامت کند بر اعسار خود، که اصل آنست که وی موسر است بقدر افام که گرفت، و آن سلعت که خرید، تا آنکه که اعسار به بینت درست کند، و قسم دیگر آنست که بی عوض مالی واجب شود، چنانکه مهر زن و ضمان دیگری کردن بمالی که بر وی است، اینجا اگر دعوی اعسار کند از وی پذیرند، که اصل نیافت است و ناتوانی، تا آنکه که صاحب حق بینتی شرعی اقامت کند بر یسار وی. « وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ » - قراة عاصم تخفیف صداد است؛ باقی بتشدید خوانند، و اصل آن- تنصدقوا- است، تشدید صاد از تا است که درو نهان شد ادغام را، و آن تاء دوم است و تخفیف صاد از حذف این تا است. « اِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » - ای ان كنتم تصدقون بثواب الله فی الآخرة، میگوید- اگر آنچه بر آن معسر ناتوان دارید بصدقه بوی بخشید آن شمارا بهتر بود، اگر وعده خدای در ثواب آن جهانی بر است میدارید و میدانید که الله آن بیسندد و پاداش بنیکی دهد.

النوبة الثالثة- قوله تم: « لیسَ عَلَیْكَ هُدَیْهُمْ » - جل اله العظیم، و تعالی-

الواحد الصمد القدیم، لاله الا هو رب العرش العزیم. بزرگ است و بزرگوار، خداوند

کرد کار، جبار کامگار، رسنده بهر چیز و دانا بهر کار، پاك از انباز و بی نیاز از یار، خود بی یار و همه عالم را یار، دارنده هر کس سازنده هر چیز، کننده هر هست چنانکه سزاوار، نه در پادشاهی او را وزیر، نه در کاردانی او را مشیر، نه در کردگاری او را نظیر، خود پادشاهست و خود داور، گشاینده هر در، آغاز کننده هر سر، دل که گشاید خود گشاید، بچشمها حق خود آراید، راه که نماید خود نماید. خطاب آمد بآن مهتر کائنات، نقطه دایره حادثات، زمین زمین و سموات، که ای مهتر! کلاه دولت بر فرق نبوت تو نهادیم، و عالمیانرا متابعت تو فرمودیم، و کارها همه در پی تو بستیم، و آئین هر دوسرای در کوی تو پیوستیم، مقام محمود جای تو، لواء معقود نشان شرف تو، حوض مورد وعده گاه نواخت تو، این همه ترا دادیم و دریغ نداشتیم، اما هدایت بندگان و تعریف ایشان نه کار تو است، از تو برداشتیم. «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ» تو ایشانرا خواننده‌ی ومن ره نماینده، تو ایشانرا بیم دهنده‌ی ومن سزای ایشان بایشان رساننده! این هدایت و ضلالت بندگان، و این سعادت و شقاوت ایشان، کار الهیت ماست، کس را با ما در آن مشارکت نه، و ما را در آن حاجت بمشاورت نه، اگر بمراد تو بودی تا از عم قرشی پسر نیامدی به بلال حبشی نرسیدی، این بلال نواخته ما، و درویشی و بی حسبی و یرا زیان نه، و این دیگر رانده ما و حسب و نسب قریش او را سود نه، آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلح بر بالین عم خود نشسته بود و میگفت - یا عم چه باشد اگر کلمه‌ی بگوئی بحق، تا فردا مرا حجتی بود بنزدیک الله. و عم میگفت - یا محمد من صدق تو میدانم، لکن در دل خود ازین حدیث نفرتی می بینم چه سود دارد که بزبان بگویم و دل از آن بی خبر بود. آری، عروس معرفت نه هر جای نقاب تعزز فرو گشاید، که نه هر کس را کفو خود شناسد، نه هر جای سرای و مسکن اوست، نه هر کوئی تخم جلال اوست، نه هر سری شایسته وصال اوست،

نه هر طللی نشانه تیر بود، نه هر بازی سزای نخجیر بود.

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» الآية ... وصف الحال درویشان

صحابه است و بیان سیرت ایشان، و تا بقیامت مرهم دل سوختگان و شکستگان، اول

صفت ایشان اینست که: «أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای وقفو علی حکم الله، فاحصروا نفوسهم علی طاعته، و قلوبهم علی معرفته، و ارواحهم علی محبتہ، و اسرارهم علی رؤیتہ. بحکم الله فرو آمدند و بدان رضا دادند و استقبال فرمان کردند، نفسرا بر طاعت داشته، و دل با معرفت پرداخته، و روح با محبت آرام گرفته، و سردر انتظار رؤیت مانده، بحکم آن که رب العزة گفت «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» - چندان شغل افتاد ایشانرا بحق که نه با خلق پرداختند و نه با خود، نه در طلب روزی گام زدند، نه دل بر کسب و تجارت نهادند، همانست که گفت جل جلاله «لَا تَلْهِمُ تِجَارَةً وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» جوانمردانی که یاد الله ایشانرا شعار و مهر الله ایشانرا دثار، بردرگاه خدمت ایشانرا آرام و قرار، همت شان منزّه از اغیار، جمال فردوس اند و زین دارالقرار، لختی مهاجر، لختی انصار «يَتَّخِذُهُمُ الْبَاجِلُ اغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» کوئی بی نیازانند و در شمار توانگرانند، که با اختلال حال و ضرورت افتقار که دارند هرگز سؤال نکنند، نه از خلق و نه از حق، سؤال نا کردن از خلق عین توکل است، و توکل مرتبت دارایشان، و سؤال نا کردن از حق حقیقت رضاست، و میدان رضا منزلگاه ایشان، همین بود حال خلیل، که او را گفتند از حق سؤال کن، گفت - حسبی من سؤالی علمه بحالی - و عبد الله مبارک را دیدند که میگريست، گفتند چه رسید مهتر دین را؟ گفت امروز از خدای عزوجل آمرزش خواستم، پس با خود افتادم که این چه فضولی است که من کردم! او خداوندست و من بنده، هر چه خواهد کند با بنده، و آنچه باید دهد، نه درخواست تابیدارش کنند، یا از کار غافل نا آگاهی دهند. جنید قدس الله روحه گفت - وقتی بر زبانم برفت که - اللهم اسقنی، ندائی شنیدم که تدخل بیني وبينك یا جنید؟ این صفت قومی است که بعالم تحقیق رسیده اند و از جام وصال شربتی چشیده و از مشغله خلق و نفس باز رسته. اما آنکس که ویرا این حال نیست، و باین مقام نرسیده، راه وی آنست که دست دردعا زند و رستگاری خود از حق بخواهد، که سؤال او را مباح است، و دعا در حق وی عین عبادت.

« تَزَيِّرُهُمْ يُسِيْرُهُمْ » - نه هر دیده ایشانرا بیند، نه هر سری ایشانرا شناسد، کسی ایشانرا بیند و شناسد که هم بصیر نبوت دارد، و هم بصیرت حقیقت. بصر نبوت از نور احدیت است، و بصیرت حقیقت از برق ازلیت. هر تعشی گفت- سیماء ایشان غیرت ایشان است بر فقر خود، و ملازمت ایشان با اضطرار و انکسار خود، گوهر درویشی بحقیقت بشناختند و سر آن بدانستند و بجان و دل باز گرفتند؛ و یک ذره از آن بدنیاء و عقبی بنفر و ختمند. استاد بوعلی درویشی را دید لایبی در دوش گرفته، پاره پاره برهم نهاده و برهم بسته، بر سبیل مطایبت گفت- ای درویش این بچند خریدی؟ درویش گفت- این بکل دنیا خریدم و یک رشته از آن بنعیم عقبی میدخواهند و نمی‌دهم. آری روشنائی گوهر فقر جز بنور نبوت و روشنائی ولایت نتوان دید. مصطفی صلعم بنور نبوت جمال فقر بدید و سر آن بشناخت، فقر را بر دنیا و عقبی اختیار کرد، دنیا را گفت- « عرض علی ربی ان یجعل لی بطیحاء مکة ذهباً، فقلت لایارب ولكن اشبع یوماً واجوع یوماً » و از نعیم عقبی دل برداشت و چشم بر آن نه گماشت، تارب العزة ویرا در آن بستود، گفت « ما زاغ البصر و ما طغی » و اگر شرف فقر خود آن بودی که مصطفی را صحبت فقراء فرمودند گفتند، و لاتعد عیناک عنهم، خود تمام بودی. و اینجا تعبیه ایست که آنرا سر الاسرار گویند، جز خاطر صدیقان بدان راه نبرد، و حقیقت آن سر ازین خبر معلوم شود که: « من سره ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف ».

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت - در هر کس چیزی پیداست، در عالم دین پیداست، در عارف نور مولی پیداست، در محب فناء کون پیداست، در صوفی پیداست آنچه پیداست، باین زبان نشان دادن از آن ناید راست.

سیاره عشق را منازل مائیم      ز اشکال جهان نقطه مشکل مائیم  
چون قصه عاشقان بیدل خوانند      سر قصه عاشقان بیدل مائیم

« وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ » - اینجا چنین گفت و در آخر آیت اول گفت « وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ » ارباب حقائق

میان دو آیت لطیفه نیکو دیده اند گفتند بنده که در راه خدا هزینه کند، آن اتفاق و برادر وجه است: یکی آنک نظر بمقصود خود دارد، و در تحصیل ثواب خود کوشد، از دوزخ ترسد و طمع ببهشت میدارد، اتفاق وی و ثواب وی آنست که الله گفت: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ الْيُسُوفَ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» - وجه دیگر آنست که در آن اتفاق نظر بدرویش دارد و آسایش وی جوید و بحق وی کوشد و حظ خود در آن نبیند، این حال عارف است، چون زحمت ثواب خویش درین اتفاق از میان بر گرفت، لاجرم رب العزة نیز تعرض ثواب نکرد و باین نواخت عظیم او را گرامی کرد و گفت: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» - من که خداوند خود دایم که این بنده را چه باید داد و چه باید ساخت، و الیه الاشارة بقوله «اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت، ولا خطر على قلب بشر» .

«الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» - الاية . . . مادام لهم مال لم يفتروا ساعة من انفاقه ليلاً و نهاراً، فانما نفد المال لم يفتروا من شهوده لحظة ليلاً و نهاراً، این چنانست که گویند.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید جان باید باخت  
مال در راه دین بروفق شریعت خرج کردن کار مؤمنانست، جان در مشاهده جلال و جمال مولی از روی حقیقت بذل کردن کار جوانمر دانست، جهد بندگی از بندگان اینست! سزای خدا و کرم الهی در حق بندگان چیست!

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - الی قوله «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» - ای ان الذین کانوا لنا یکفیهما ما یجدون منا، فانما لاضیع اجرهم احسن عملاً، من التجأ الی سدة کرمنا آویناه الی ظل نعمنا، من وقع علیه غبرة طریقنا لم تقع علیه قبرة فراقنا، من خطا خطوةً الینا وجد منحةً لدیننا. ای هر که بما پیوست، از شیخون قلعیت باز رست، ای هر که دل در کرم ما بست رخت

از حجره غمان بریست، ای هر که مارا دید، جانش ببخدید، بما رسید او که در خود برسد، و او که در خود برسد، چه گویم که چه دید و چه شنید.

پیر طریقت گفت - الهی این همه نواخت از تو بهره ماست، که در هر نفسی چندین سوز و نوحه است تو پیدا است، چون تو مولیٰ کراست، و چون تو دوست کجاست و آن صفت که توئی خود جز زین نه رواست، این همه نشانست آئین فرداست، این خود پیغام است و خلعت بر جاست، خلعت آنست که گفت «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» - باش تا فردا که آن اجر کریم و نواخت عظیم که از بهر تو نزدیک خود دارد بیرون دهد، آنت نعمت بیکران و پیروزی جاویدان، در مجمع روح و ریحان و میقات و وصل جانان.

کی خندد اندر روی من بخت من از میدان تو! کی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تو! عجب کاریست کار این درویش! جبرئیل باشش صد پرطاوسی نتوانست که یک قدم با آن مهتر عالم صلعم از ورای سدره بردارد و این درویش گدا دست از دامن وی بشدارد تا باوی پای بر عرش مجید نهد. اما میدان که این بستاخی نه امروزینه است، که این دیرینه است، در عهد ازل که بنیاد دوستی می نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب «يَجِبُهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» نوش کردند و بدان بستاخ شدند، مقرران ملا اعلیٰ گفتند اینت عالی همت قومی که ایشانند! ما باری ازین شراب هر گز جرعه نچشیدیم و نه شمه یافتیم! وهای و هوای ارواح این گدایان در عیوق افتاده که:

اول تو حدیث عشق کردی آغاز  
اندر خور خویش کار ما را می ساز  
ما کی گنجیم در سرا پرده راز  
لا فیست دست ما و منشور نیاز  
النوبة الاولى - قوله تم: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا» - بیرهیزید از روزی «تُرْجَعُونَ

فیه الی الله» که باخدای برند شمارا در آن روز «ثُمَّ تُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ»  
وانگه بسیارند تمام بهر تنی پاداش آنچه کرد «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۲۸۱</sup> و از هیچکس مزد نگاهند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » - ای ایشان که بگرویدند « إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ »  
 چون بایکدیگر اقام دهید و ستانید « إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى » تا زمانی نامزد کرده « فَأَكْتُبُوهُ »  
 آنرا بنویسید « وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ » و فرمودم تا بنویسد میان شما « كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ »  
 دبیری بداد و راستی که در آن چیزی فرو نگذارد « وَلَا يَأْتِ كَاتِبٌ » و سرباز نزد  
 دبیر « أَنْ يَكْتُبَ » که آنرا بنویسد « كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ » چنانکه الله ویرا در آموخت  
 « فَلْيَكْتُبْ » تا بنویسد « وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ » و فرمودم تا آنکس بر دهد و  
 املا کند بر دبیر که مال بروی است « وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ » و فرمودم تا این املا کننده از  
 خداوند خویش بترسد « وَلَا يَخْشَ مِنْهُ شَيْئًا » و آنچه بروی است چیزی نگاهد در  
 املا کردن ، « فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ » اگر آنکس که مال بروی بود « سَفِيهًا  
 أَوْ ضَعِيفًا » سست خرد بود یا کودکی یا زنی نادان بود « أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلَهُ »  
 یا کسی بود که املا نداند کرد یا نتواند کرد « فَلْيَمْلِكْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ » فرمودم تا قیم  
 او ویرا املا کند بر راستی و داد « وَأَسْأَلُكُمْ أَنْ تَكُونُوا شُهَدَاءَ » و گواه بودن  
 خواهید دو گواه از مردان خویش « فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا رَجُلَيْنِ » اگر آن دو گواه  
 مردان نباشند « فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ » يك مرد و دو زن باید « مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ  
 الشُّهَدَاءِ » از آنك بپسندید از گواهان « أَنْ تَضِلَّ أَحَدُهُمَا » تا آنکه که یکی از  
 آن دو زن گواهی فراموش شود بروی « فَتَذَكَّرَ أَحَدُهُمَا الْآخَرِي » آن دیگر  
 زن گواهی برویاد کند « وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ » و فرمودم تا سرباز نزنند گواهان « إِذَا  
 مَادُّوهُ » آنکه که ایشانرا با گواهی خوانند « وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ » و سیری  
 میاربند از آنچه آنرا بنویسید « صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ » اگر خرد بود و اگر



بزرگ آن مال تا که آن « ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ » این چنین راست تر است بنزدیک  
 الله « وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ » و بیای کننده تر بود و دارنده تر گواهی دادن را « وَ أَذْنِي  
 الْأُتْرُنَابُ » چون شما که گواهان باشید نوشته دارید نزدیکتر بود و سزائر که در یاد  
 در شک نیفتید « إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً » مگر که بازرگانی بود دست بدست  
 آخرین و بهای هر دو حاضر « تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ » که میگردانید آن ستد و داد را در  
 میان خویش « فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا » نیست بر شما تنگنی که آن را  
 ننویسید « وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ » و درستد و داد که با یکدیگر کنید بر آن گواه  
 کنید « وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ » و فرمودیم تا دبیر را و گواه را نرنجانند و  
 نشتابانند اگر دست در کاری دارند از آن خود « وَ إِن تَعْلَمُوا » و اگر کنید بخلاف  
 آنچه فرمودیم « فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ » آن بشما نافرمانی است و بیرون شدن از راستی  
 « وَ اتَّقُوا اللَّهَ » و پرهیزید از خشم خدای « وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ » و در شما می آموزد الله ،  
 « وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَاطِمٌ » ۲۸۲ و خدای بهمه چیز داناست .

« وَ إِن كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ » - و اگر در سفری باشید « وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا »  
 و نویسنده نیابید « فَرِهَاتٍ مُّقْبَضَةً » گروگانها باید ستد « فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ »  
 اگر کسی از شما کسی را امین کند و امانت بروی نهد « فَلْيَدْلِلْهُ أَوْ تَمَنَ » فرمودم  
 تا باز دهد آنکس که استوار داشتند او را و امین گرفتند « أَمَانَتُهُ » امانت خویش که  
 ستد و امانت او که فراوی داد « وَلَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ » و گفتم این امانت دار را که از  
 خداوند خویش بترس و از خشم وی پرهیز « وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ » و گواهی پنهان  
 مدارید که شما را گواه کرده باشند و گواهی پنهان دارد « وَمَنْ يَكْتُمْهَا » و هر که

ویرا گواه کرده باشند و گواهی پنهان دارد « قَا نَهْ آثَمُ قَلْبُهُ » او آنکس است که بزمند است دل او « وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ »<sup>۲۸۳</sup> و خدای آنچه شما میکنید داناست .

النوبة الثانية - قوله تم : « وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ » - ابو عمرو يعقوب « تُرْجَعُونَ » بفتح تا و كسر جيم خوانند ، معنى آنست كه بترسيد از روزى كه شما در آن روز با الله گرديد . باقى « تُرْجَعُونَ » بضم تا و فتح جيم خوانند ؛ يعنى كه شمارا در آن روز با الله برند : « ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ » پس هر تنى را پاداش آنچه كرد در دنيا ، اگر نيكي كرد و اگر بدى ، اگر در صلاح كوشيد و اگر در فساد ، پاداش آن بتمامى بوى دهند « وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ » و از آن هيچ بنگاهند . انس مالك رض روايت كرد از مصطفى صلعم قال « ان الله لا يظلم المؤمن حسنة يُناب عليها الرزق فى الدنيا و يجرى بها فى الآخرة ، و اما الكافر فيطعم بحسنة فى الدنيا ، حتى اذا افضى الى الآخرة لم تكن له حسنة يعطى بها خيراً » و روى ابن عباس قال - قال رسول الله صلعم « ان الله تعالى كتب الحسنات و السيئات ، من هم بحسنة فلم يعملها كتبت له حسنة ، فان عملها كتبت عشرًا الى سبع مائة الى اضعاف كثيرة و من هم بسيئة فلم يعملها كتبت له حسنة ، فان عملها كتبت واحدة ، او محاه الله عز و جل و لا يهلك على الله نعم الا هالك » مفسران گفتند پسین آیت از آسمان این آیت آمد ، جبرئیل گفت - ضعوها على رأس ثمانين ، و ما تین من سورة البقرة - و مصطفی ص بعد از آن هفت روز بزیست ، و گفته اند بیست و یک روز پس از آن بزیست ، و گفته اند هشتاد و یک روز . ابن عباس گفت - پسین آیات كه از آسمان فرو آمد این بود و آخر سورة النساء « و اليوم اكملت لكم دينكم » و لقد جاءكم رسول من انفسكم و مفسران را خلافت كه آخر تر کدام بود ، ابى كعب گفت آخر تر « لقد جاءكم رسول » بود . براى عازب گفت « يستفتونك » بود ، سدى و ضحاک و جماعتى گفتند « وَ اتَّقُوا يَوْمًا ما تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ » بود .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى آجَلٍ مُّسَمًّى » الآية ...

این آیت دلیل است که سلم دادن در شرع جایز است، همان سلم که مصطفی صلعم شرح داد و بیان کرد و گفت «اسلفوا فی کیل معلوم و وزن معلوم و اجل معلوم». ابن عباس گفت: شهد ان السلف المضمون الی اجل مسمى قد احله الله فی کتابه و اذن فیه، فقال «یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمى» - معنی سلم و سلف هر دو یکسانست، و در عقد سلم نه شرط است: اول آنک در وقت عقد گوید این سیم یا این زر یا این جامه بسلم بتو دادم بچندین گندم یا بچندین جو یا بچندین ابریشم، یا آنچه بود و صفت کند آن گندم و جو و ابریشم، و هر صفت که مقصود بود و قیمت بدان بگردد، و در عادت بآن مسامحت نرود، همه بگوید تا معلوم شود. و آنکس که سلم بوی میدهد، گوید فرا پذیرفتم، و اگر بجای لفظ سلم گوید از تو خریدم چیزی بدین صفت هم روا بود. شرط دوم آنست که آنچه فرادهد، بگزاف ندهد، بل که وزن و مقدار آن معلوم کند. شرط سوم آنک هم در مجلس عقد رأس المال تسلیم کند. شرط چهارم آنک در چیزی سلم دهد که بوصف معلوم گردد چون حبوب و پنبه و ابریشم و جامه و میوه و گوشت و حیوان، اما هر چه معجون بود، یا مرکب از چند چیز که مقدار آن معلوم نشود، چون غالیه و کمان و کفش و موزه و نعلین و مانند آن سلم در آن باطل بود که وصف نپذیرد. و درست آنست که سلم در نان رواست اگر چه آمیخته است به نمک و آب، که آن مقدار نمک و آب مقصود نیست و جهالت نیارد. شرط پنجم آنست که اگر دین مؤجل بود وقت حلول اجل باید که معلوم بود. اگر گوید تا نوروز و نوروز معروف باشد، یا گوید تا جمادی درست بود و بر اول حمل کنند. شرط ششم در چیزی سلم دهد که در وقت عقد موجود بود، اگر آن دین حال بود، پس اگر دین مؤجل بود بوقت حلول اجل باید که موجود بود، و اگر در میوه سلم دهد تا وقتی که در آن میوه نرسیده باشد باطل بود. شرط هفتم آنک جای تسلیم معین کند بشهر یا بروستا، و احترام از کند از هر چه در آن خصومت و خلاف رود. شرط هشتم آنک بهیچ عین اشارت نکند نکوید انگور فلان بستان، یا گندم این زمین، که این باطل بود، اگر گوید از میوه فلان شهر این روا باشد. شرط نهم آنست که سلم در چیزی که عزیز الوجود و نایافت

بود ندهد، چون لؤلؤ نفیس و کنیزك آبتن، و کنیزك نیکو با فرزند بهم، و هر چند بر این اصول تفریعات بسیارست، اما شرط ما اختصارست. و آنچه در معاملات مهم است بدان اشارتی کرده شد، اگر کسی را زیادتی شرح باید، بکتاب فقه نشان باید داد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ » - تداین و مداینه با یکدیگر

افام دادن و ستدن است، ادان یدین، افام داد، ادان بدان افامستد. بعد از آنک تداینتم گفته بود «بدین» درافزود تا گمان نیفتد که این تداین بمعنی - مجازاة - است، بل که بمعنی معاطات است افام دادن و ستدن. فاکتبهو یعنی الدین الی ذلک الاجل. خلافت میان علما که این امر و جوب است یا امر و تخیر و اباحت، قومی گفتند که امر و جوب است، و این نبشتن فرض است، و همچنین اشهاد گفتند که فرض است، چنانکه الله گفت: «واشهدوا اذا تبايعتم» و دلیل قول و جوب از خبر آنست که رسول صلعم گفت «ثلاثة يدعون الله فلا يستجاب لهم. رجل كان له دين فلم يشهد، و رجل اعطى سفيهاً مالاً وقد قال تم: «ولا تؤثروا السفهاء اموالكم» و رجل كانت عنده امرأة سيئة الخلق فلم يطلقها» و قول بیشترین مفسران آنست که این در ابتداء اسلام فرض بود پس منسوخ شد، آنچه گفت: «فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَلْيُؤْذِلْ بِلَدِي أَوْ تَمَنَّ أَمَّا نَتَهُ» اما امروز حکم این کتابت و اشهاد در انواع بیاعات بر استحباب است نه بر وجوب، اگر خواهد کند و اگر خواهد نه.

«وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ» - ای بین البایع والمشتري والمستدين والمدين «کاتب

بالمثل» ای بالحق والانصاف، لایزید فی المال والاجل ولا ينقص منهما، ولایأب کاتب ان یکتب کما علمه الله، ضحاکه گفت - در ابتداء اسلام بر دبیر واجب بود این نبشتن چون از وی درخواستید، و همچنین بر گواه واجب بود، پس منسوخ شد آنچه گفت «وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» میگوید «وَلَا يَأْبُ كَاتِبٌ» مبادا که سرباز زند

دبیر از نبشتن، چنانکه الله ویرا در آموخت و باوی فضل کرد و بر دیگران افزونی داد بدبیری، پس گفت «وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» املا و املا یکی است، میگوید تا آنکس که دین بر وی است املا کند و بزبان اقرار دهد بر خویشتن و از خدای بترسد، و از آنچه بر وی است از مال در املا کردن و اقرار دادن هیچ چیز بنکاهد. بخش نقص است چنانکه گفت «وهم فيها لا يبخسون».

«فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا» - سفیه جامعه باشد بد بافته و سست می گوید. اگر آنکس که بروی مال باشد نادان و نازیرك و سست خرد بود، طفلی بود نارسیده، «أَوْ ضَعِيفًا» یا جاهلی نادریابنده، «أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ هُو» یا خود نتواند که املا کند که لال بود بی زبان «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ» الله میگوید. فرمودم تا قیم ایشان یا میراث دار ایشان، یا آنکس که بجای ایشان بود املا کند و بر دبیر دهد بر راستی و انصاف. «وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ» ای و اشهدوا شاهدین «مِنْ رِجَالِكُمْ» ای من اهل ملتکم، و دو گواه خواهید تا بر شما گواه باشند در آن معاملات که کردید، آنکه گفت: «مِنْ رِجَالِكُمْ» از مردان شما که اهل اسلام آید، یعنی که تادانند که گواه مسلمان باید.

«فَإِنْ لَمْ يَكُنْ نَارِجُلَيْنِ» - نگفت فان لم یکن رجلان، که آنکه نامرد بودی گواهی زن روا نبودی. گفت: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ نَارِجُلَيْنِ» معنی آنست که این دو گواه اگر نه مردان باشند که مردی و دوزن باشد، باوجود مردان هم روا باشد «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ» ازین گواهان که شما پسندید بعدالت و ثقت از مردان و زنان. جای دیگر ازین گشاده تر گفت «و اشهدوا ذوی عدل منکم».

### فصل فی الاشهاد

بدانکه اشهاد در عقود معاملات است یا در عقود مناکحات، اما در عقود مناکحات :- بمذهب شافعی اشهاد فرض است. مصطفی صلعم گفت «کل نکاح لم یحضره اربعة»

فهو سفاح: - «خاطب و ولی و شاهدان.» و روی انه قال «لأنكاح الّا بولی و شاهی عدل.» و در عقود معاملات مستحب است و امر در آن امر ندب و استیجاب است، نه امر فرض و ایجاب، و در جمله - اهل شهادت ده کسی اند: اول بالغ که کودک را شهادت نیست، و دیگر عاقل که دیوانه را نیست، سدیگر آزاد که بنده را نیست، اگر چه قن باشد و اگر مکاتب، یا بعضی آزاد و بعضی بنده، بهیچ وجه ایشانرا شهادت نیست، چهارم مسلمان که کافرا نیست، نه بر کافر و نه بر مسلمان، پنجم دریا بنده قوی حفظ که مغفل را نیست اگر چه عاقل بود، ششم عدل که فاسق را نیست، و عدل اوست که از کبائر پرهیز کند، و طاعات وی بر صفات غلبه دارد، هفتم کسی که با مروت بود که بی مروت را شهادت نیست، و بی مروت آنست که در میان بازار طعام خورد و باک ندارد، یا نه برزی معتاد خود بیرون آید، هشتم کسی که ویرا در آن شهادت حظی نبود، نه جذب منفعت نه دفع مضرت، ازین جهت شهادت فرزند پدر را مقبول نیست، و نه شهادت پدر فرزند را و نه شهادت خصم بر خصم و نه دشمن بر دشمن، و نه در مثل تعصب و کینه. قال النبی صلّم «لا یجوز شهادة خائن ولا زان ولا خائنة ولا زانية ولا ذی غمز علی اخیه.» نهم کسی که بر سنت و جماعت بود، که شهادت اهل اهواء و بدعت داران مردود است، دهم آنک مرد باشد، که شهادت زن در بعضی احکام چون حدود و نکاح و طلاق و عتاق و رجعت و وصیت و توکیل و قتل عمد مردود است، اما در بیع و اجارت و رهن و ضمان و هبه و هر چه سر با مال دارد، گواهی زنان با مردان در آن مقبول است، و آنچه مردانرا بر آن اطلاع نبود، چون عیب زنان و ولادت و رضاع، شهادت زنان عینش در آن مقبول است، چهار زن بجای دو مرد، و حقوق مردم که ثابت میشود در شرع بدو مرد عدل یا بیک مرد و سوگند خصم ثابت شود، و عماد شهادت معرفت است، رسول خدای را پرسیدند که گواهی چون دهیم «فقال تری الشمس؟ قال نعم قال «علی مثلها فاشهد او دَع» و فی الخبر «اكرمو الشهود فان الله يستخرج بهم الحقوق و يدفع بهم الظلم».

«ان تفضل احدیہما فتدکر» - قرائه حمزه است کسر الف در اول و رفع را

در آخر بر معنی شرط و جزا، دیگران همه بفتح الف خوانند - «أَنْ تَضِلَّ» و نصب راء «فَتَذَكَّرَ» و قراءه مکى و بصرى «فَتَذَكَّرَ» مخفف است و قراءه دیگران بتشدید کاف، و در معنی تفاوت نیست که - ذَکَّرَ و اذَکَّرَ - هر دو یکسانست چون - نَزَلَ و اَنْزَلَ - و کَرَّمَ و اَکَرَّمَ، و ضلال اینجا بمعنی نسیان و غلط است چنانکه آنجا گفت «لَا يَضِلُّ» ربى و لا ینسى و معنی آید - فرجل و امرأتان کی تذکر احدیها الأخرى ان ضلت میگوید تا آنکه که ینکى از آن دوزن گواهی فراموش کند، آن دیگر زن با یادوى دهد. «وَلَا يَأْتِ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» - این هم در تحمل است و هم درادا، اما در تحمل بخیر است و در اداء فرض کفایت، مگر که در عدد گواهان قلت باشد که آنکه اداء فرض عین بود، میگوید - فرمودم تا گواهان سرباز زنند، آنکه که ایشانرا با گواهی خوانند. روى ان النبى صلعم قال فى تفسیر هذه الآية «لَا يَأْتِ الشَّاهِدُ إِذَا اشْهَدَ عَلَى شَهَادَةٍ يَدْعَى إِلَيْهَا أَنْ يَقُومَ بِهَا»

ثم قال: «وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ» - ای لا یمنعکم الضجر والمال ان تکتبوا ما شهدتم علیه من الحق، صغرام کبر الى اجل الحق «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ» - ای الكتابة اعدل عند الله فى حکمه وابلغ فى الاستقامة للشهادة، لان الكتاب یسد ذر الشهود، فیسبون لشهادتهم «أَقْوَمُ وَأَذْنِي آلَا تَرْتَابُوا» ای اقرب الى ان لا تشکروا فى مبلغ الحق والاجل «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً» بنصب عاصم خوانند از بهر آن که او - کان - اینجا ناقصه می نهند که بخبرش حاجت بود و «تِجَارَةً» بنصب خبر است و «حَاضِرَةً» صفت تجارت باشد، و اعراب صفت چون اعراب موصوف بود، و اسم کان بدین قراءه مضمر است و آن مداینه است یا مبیاعه. و تقدیرش چنان است که «إِلَّا أَنْ تَكُونَ الْمَدَائِنَةُ وَالْمَبَايِعَةُ تِجَارَةً حَاضِرَةً» - باقى قراء «تِجَارَةً حَاضِرَةً» برفع خوانند، که ایشان کان بمعنی - وقع - می نهند، و چون چنین بود تامله باشد و خبر

نخواهد، و مابعد آن بفعل خویش بر رفع بود تقدیره - الا ان تقع تجارته - و این همچنانست که آنجا گفت « وَ اِنْ كَانَ دُوْعُسَرَةٌ » ای وان وقع معسر - پس « تِجَارَةٌ » بدین قراءه مرتفع است بفعل خود و فعلش تقع است و « حَاضِرَةٌ » صفت اوست .

قوله : « وَ اَشْهَدُوا اِذَا تَبَايَعْتُمْ » - این اشهاد که میفرماید مذخور است بآن آیت که گفت « فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اَوْثَمَنَ اَمَانَتَهُ » « وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ » - يُضَارُّ - بمعنی فاعل بود و بمعنی مفعول بود ، بمعنی فاعل آنست - که دبیر را فرمودم تا بر نجانند که او را بگویند بنویس ، نمیچند و از حق و داد و نصیحت چیزی نکاهد ، و بمعنی مفعول « وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ » فرمودم تا این دبیر را بر نجانند ، اگر دست در کاری دارد از آن خود او را نشتابانند ، و اگر مزد نخواهد مزد از وی باز نگیرند . « وَ لَا شَهِيدٌ » فرمودم بگوای تا بر نجانند و نه گوا بایند ، که بگوای بودن خوانند آید و چون بگواهی دادن خوانند آید و البته هیچ سر نمیچند ، که بگوای بودن خوانند آمدن ویرا تطووع است ، و ویرا بر آن مزد و چون بگواهی دادن خوانند آمدن بتعجیل بروی واجب است و درنگی بروی و بال ، مگر که ویرا شکنی افتد که می یاد آرد ، یا بیتی افتد که می بصیرت جوید . دیگر وجه فرمودم تا بگوای تا بر نجانند ، اگر از آن خود کاری دارد ، و ویرا نشتابانند .

« وَ اِنْ تَفْعَلُوا » - و اگر کنید که در دبیری چیزی در بدشتن از حق بکاهید ، یا آنکه که قیم باشید در املاء حق بکاهید ، یا بنگواهی دادن خوانند باز نشینید « فَاِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ » آن بشما فسق است ، برون شدن از راستی و نافرمانی . ثم خوفهم فقال - « وَ اتَّقُوا اللَّهَ » فی الضرار و بعامکم « وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ » من اعمالکم « عَلِيمٌ » .

این آیت دین صدوسی کلمت است ، و در وی چهارده حکم است ، و در وی سی و یک میم است و چهل و او .

« وَ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰی سَفَرٍ » - این علی به معنی فی است و - سفر - آنرا سفر نام



کرده اند لانه يسفر عن طوايا الرجال . معنی آیت آنست که اگر درسفر باشید و نویسنده نیابید « قَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ » آنرا مقبوضه گفت که رهن بی قبض درست نباشد ، ازینجا است که رهن دین درست نباشد ، که قبض رکن رهن است ، و قبض جز در عین صورت نمیدد . قراءه مکی و ابو عمرو و فرهن و رهن جمع رهان است ، کجدار و جدر و کتاب و کتب و حمار و حمر . و گفته اند رُهن بضم راء و حاء ، و قرائت باقی فرهان بالف و کسر راء ، رهان جمع رهن است کجبل و حبال ، و بحر و بحار و رُهن جمع رهان است کجدار و جدر و کتاب و کتب و خمار و خمر و گفته اند رُهن ، جمع رُهن است کسقف و سُقف . زجاج گفت فُعل در جمع فعل اندک است ، لکن درست است . ابو عیید گفت - در سخن عرب نیافتم فُعل که جمع آن فعل است - الا ابن دو کلمت : رُهن و سقف ، يقال رُهن و رُهن و سقف و سقف . و مرا هنت گروستدن و دادن بود ، رَهنَت گرو دادم ، ارهنَت گروستدم ، و ارهنَت بجای رهنَت استعمال کردن فصیح نیست ، اگر چه آورده اند . قال ابن فارس يقال - رهنَت الشيء و لا يقال ارهنته . و ارهان بمعنی اسلاف درست است . يقال - ارهنَت فی کذا ، ای اسلفت فيه . و الرهن و الرهین و الرهینه گروگان بود ، و المرهون گروگان کرده بود . « فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا » بمعنی ائتمن است ، میگوید اگر کسی از شما کسی را امین کند و امانت پیش وی نهد ، « فَلْيُؤَدِّ الْأُمْنَىٰ وَتُمْنَ أَمَانَتُهُ » روا بود که ها بازستانده شود که او امین آن امانت است ، پس آن امانت اوست باستواری با وی منسوب است نه بخداوندی ، و با خداوند منسوب است بخداوندی .

« وَلَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ » - و فرمودم این امانت دارا که از خشم و عذاب الله بپرهیز ، و امانت بجای آر ، و بی خیانت بازرسان . قال رسول الله صلعم « آية المنافق ثلاث و ان صام و سلی و زعم انه مسلم ، اذا حدث كذب ، و اذا وعد اخلف . و اذا اؤتمن خان . » و روی انه قال « لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهده » و قال صلعم « اربع اذا كن فيك لا تبال ما فانك من الدنيا حفظ امانة و صدق حديث و عفة فی طعمة و حسن خلیقة . » و قال « اداء الحقوق و حفظ الامانات دینی و دین النبیین من قبلی . » پس خطاب با گواهان گردانید و گفت « وَلَا تَكُونُوا الشَّاهِدَ » ابن عباس

در تفسیر این آیت گفت - من الکبائر کتمان الشهادة . و فی الخبر - « من کتم شهادة اذ دعی کان کمن شهد بالزور » وقال « عدلت شهادة الزور بالاشراک بالله ثلاث مرات ، ثم قرء : فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور » مکیوید گواهی پنهان مدارید اگر صاحب حق نداند که تو ویرا گواهی پیش از پرسیدن گواهی بابد داد ، بحکم خبر که مصطفی گفت ع « خیر الشهود الذی یأثم بالشهادة قبل ان یسألها . » و اگر صاحب حق داند که تو ویرا گواهی پس تا از تو گواهی دادن درخواهد گواهی نباید داد ، بحکم آن خبر که گفت « خیر کم قرئی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ، ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل ان یشهد »

وَمَنْ یَکْذِبْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ، قال مجاهد ای کافر قلبه ، گفت هر که گواهی پنهان دارد دل وی کافر شد ، « وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ » من بیان الشهادة و کتمانها .

النوبة الثالثة - قوله تم : « وَاتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَى اللَّهِ » الآیة . . .

آه از آن روزی که بینی خلق را حیران شده جانها بر لب رسیده دیدهها گریان شده روزی و چه روزی ، کاری و چه کاری ، روز بازاری و چه روز بازاری ، داوریکاه دنیا بسی دیدم ای باش تا بداوریکاه قیامت رسی ، درگاه پادشاهان بسی دیده ای باش نادرگاه عزت ذوالجلال بینی ، دیوان مظالم سالارین بسی دیده ای باش تا دیوان مظالم قیامت بینی ، سرپرده هیبت زده ، بساط جلال گسترده ایوان کبر بآ بر کشیده ، میزان عدل در آویخته ، صراط راستی باز کشیده ، فرادیس جمال آراسته . دوزخ هیبت بر آشفته . رب العالمین گفت بفرسید از چنین روز که جهانیا نرا همه از دور آدم تا منتهی عالم از خاک بیرون آرند و بمحشر رانند ، فصل و قضا را و ثواب و عقاب را . همانست که جای دیگر گفت « وعرضوا علی ربک صفاً » و مصطفی ع گفت « یمرض الناس یوم القیمة ثلاث عرضات فاما عرضان فجدالٌ و معاذیر ، و اما العرضة الثالثة فعند ذلک تطاير الصحف فی الایدی ، فأخذ یمیمینه و أخذ یشماله . » یکی را بینی از خاک بر آمده چون خاکستر از میان آتش ، یکی چون در شاهوار از میان صدف . بزرگان دین گفتند که - فردا این روپها همه رنگ دلها گیرد ، هر کرا امروز دل سیاه است ، فردا روی وی سیاه بود « ومن کان فی هذاعمی »

فهو في الآخرة اعمى » و هر کرا امروز دل روشن است و بنور معرفت آراسته، فردا آن روشنائی بر ظاهر افتد و رنگ رویش آفتاب وار در عرصه کبری بتابد، جمال روی بلال در آن عالم چنان تابد که جمال روی یوسف درین عالم، چه زیان اگر ظاهر سیاه می نماید، دلی هست چون شمع رخشان و خورشید تابان، چه باشد اگر کیسه نهی بود و وطن خراب، سری دارد آبادان، والله بوی نگران. پیری را پرسیدند که فردا درویشان بمحشر چگونه شوند؟ گفت - پیشروان باشند ماندگان لشکر نبینی که چون کاروان روی فاپس کند هر چه خرلنگ بود همه در پیش افتد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ » -

اگر در معاملات دری بیست یکی برگشاد، اگر در ربوا فرو بست چه زیان که درسلم برگشاد. چنین است سنت خداوند عزوجل، اگر راهی بر بند صد میدان در پیش نهد، اگر از يك لقمه باز زند صد نواله دریچد.

گر در هستی حمایت بشکستم صد گوی زرین بدل خرم بفرستم  
نیکبخت اوست که کار خود با خدای گذارد، و از حول و قوت خویش بیرون آید تا کاروی بسازد، چنانک باید بنده خود را شاید و بکار یابد، چنانک خدای ویرا شاید و بکار آید، نبینی که برداشت خصومت را و صلاح معاش بندگان را کیفیت معاملات ایشان را در آموخت، و راه احتیاط و استظهار بایشان نمود، و دیرانرا و گواهان عدل را بر اثبات حقوق بگماشت، تا خصومت از میان بندگان منقطع شود و برادرار بایکدیگر زندگانی کنند. این بشارتی عظیم است و اشارت بآنک فردا در قیامت رحمت کند بر بندگان و همین کرم نماید، و خصومت از میان ایشان بردارد. وذلك فیما روی عن النبی صلعم حکایة عن الله عزوجل « تَوَاهَبُوا فِيمَا بَيْنَكُمْ فَقَدْ وَهَبْتُ مِنْكُمْ مَالِي عَلَيْكُمْ » .

النوبة الاولى - قوله تع: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» - خدای راست هر چه

در آسمانهاست و هر چه در زمین «وَإِنْ تُبَدَّوْا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ» و اگر پیدا کنید آنچه در دلها دارید و باز نمائید بکردار، «أَوْ تُخْفَوْهُ» یا نهان دارید در دل و پیدا نکنید بکردار «يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ» شمار کند الله با شما بآن «فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» تا بیا مرزد

ان را که خواهد «وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» و عذاب کند آنرا که خواهد «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲۸۴</sup> و خدای بر همه چیز تواناست.

«آمَنَ الرَّسُولُ» - استوار گرفت و گردید پیغامبر «بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ» آنچه فرو فرستادند بوی «مِنْ رَبِّهِ» از خداوند وی «وَالْمُؤْمِنُونَ» و گردیدگان همه «كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ» هر یکی بگردید بخدای «وَمَلَائِكَتِهِ» و فریشتگان وی «وَكُتُبِهِ» و نامه‌های وی «وَرُسُلِهِ» و فرستادگان وی «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» جدا نکنیم میان یکی از پیغامبران وی و میان دیگران «وَقَالُوا» و گفت رسول و مؤمنان همه «تَسْمَعُنَا وَ أَطَعْنَا» بشنیدیم و فرمانبردار آمدیم «عَفْرًا أَنْكَ رَبَّنَا» آمرزش تو خواهیم از تو خداوند ما «وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ»<sup>۲۸۵</sup> و باز گشت با تو است. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» - بر نهد خدای بر هیچ تن مگر توان آن «لَهَا مَا كَسَبَتْ» هر تن راست آنچه بگردارد کند از نیکی «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» و بر هر تن است از بدی آنچه کند «رَبَّنَا» رسول گفت و مؤمنان - خداوند ما «لَا تُؤَاخِذْنَا» مگیر ما را «إِنْ نَسِينَا» اگر فراموش کنیم «أَوْ أَخْطَأْنَا» یابی قصد خطائی کنیم «رَبَّنَا» خداوند ما «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا» بر ما منه گرانباری در فرمان و در پیمان «كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» چنانچه بریشان نهادی که پیش از ما بودند «رَبَّنَا» خداوند ما «وَلَا تُحْمَلْنَا» بر ما منه «مَلَا طَاقَةً لَنَا بِهِ» چیزی که تاوستن نیست مارا و از آن «وَأَعْفُ عَنَّا» و فراخ فراگذار از ما «وَاغْفِرْ لَنَا» و بیامرز مارا «وَارْحَمْنَا» و بخشای بر ما «أَنْتَ مَوْلَانَا» تو خدای مائی یار و مهربانی «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»<sup>۲۸۶</sup> یاری ده مارا بر گروه کافران.

النوبة الثانية - قوله تم: «لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ» - در همه قرآن

سماوات بلفظ جمع است، وارض بلفظ وحدان، اما گفت «ومن الارض مثلهن» در قرآن همین يك جای است که هفت زمین درو مستوی است. و نیز در همه قرآن سمع بلفظ وحدان است و ابصار بلفظ جمع، همچون ظلمات و نور. «وَ اِنْ تُبْدُوا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ

اَوْ تُخْفُوْهُ» - علماء تفسیر مختلف اند که این خاص است یا عام، گروهی گفتند خاص

است، آنکه در تخصیص آن نیز مختلف شدند. مجاهد گفت - این در اقامت و کتمان شهادت مخصوص است، که در ابتداء آیت ذکر آن رفته و گفته - «وَلَا تُنْكِرُوا الشَّهَادَةَ

مَقَالًا» گفت - این آیت خصوصاً بدان آمد که گروهی مؤمنان میل داشتند بکفران، و دوستی

ایشان در دل گرفته، رب العالمین گفت اگر آشکارا کنید آنچه در دل دارید از دوستی

کافران یا پنهان دارید و بیرون ندهید، الله شما را بآن شمار کند، همانست که جای

دیگر گفت - «قُلْ اِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ اَوْ تَبْدُوْنَ يَعْلَمُهُ اللّٰهُ». و فی الخبر «ان الله تع

اخذ الميثاق على كل مؤمن ان يبغض كل منافق، وعلى كل منافق ان يبغض كل مؤمن»

وقال «من احب قومًا واولاهم حشر معهم يوم القيمة». اما ایشان که آیت بر عموم را ندند:-

قومی گفتند که منسوخ است، چون ابن مسعود و ابوهریره و عایشه و روایت سعید

بن جبیر از ابن عباس و عطاء و قتاده و کلبی، و جماعتی گفتند که آیت محکم است

نه منسوخ، چون حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم و روایت ضحاک از ابن عباس. اما

ایشان که منسوخ گفتند میگویند - آن روز که این آیت فرو آمد «وَ اِنْ تُبْدُوا مَا فِيْ

اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ» جماعتی از یاران چون ابوبکر و عمر و عبدالرحمن عوف

و معاذ جبل، و قومی از انصار بر رسول خدا آمدند گفتند - یا رسول الله - کلنا من الممل مالا

نطیق ان احدا لیه حدیث نفسه بما لا یحب ان یتثبت فی قلبه فنحن نحاسب بذلك. فقال النبی صلعم

«فلعلکم تقولون کما قالت بنو اسرائیل - سمعنا وعصینا - قولوا سمعنا واطعنا» فقالوا - سمعنا

واطعنا فانزل الله سبحانه الفرج بقوله: «لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا الْاَوْسَعُهَا» فنسخت هذه الآية.

معنی خبر آنست که یاران گفتند: یا رسول الله! بر ما آن نهادند که ماراتاقت کشش آن نبود؛ بسی سخنان دردل ما فراز آید که ما نخواهیم که آن دردل بماند و ثابت شود، اگر ما را در آن حساب خواهد بود کار دشوار است، رسول گفت شما همانست میگوئید که بنو اسرائیل گفتند: سمعنا و عصینا، شما چنان میگوئید بلکه گوئید: سمعنا و اطعنا، همه بگفتند: سمعنا و اطعنا، پس از آن آیت آمد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلًا وَ سَعَهَا» و این آیت بدان منسوخ شد. و مصطفی ع بر وفق این آیت گفت: «من هم بحسنة فلم يعملها كتبت له حسنة، فان عملها كتبت له عشرة امثالها الى سبع مائة و سبع امثالها، و من هم بسيئة فلم يعملها لم تكتب عليه، فان عملها كتبت عليه سيئة واحدة» و قال «ان الله عز و جل قد تجاوز لامتي ما حدثوا به انفسهم مالم يعملوا او يمتدوا به». و رب العالمین دانست که مسلمانان را وسوسهها بود که در آن بانفس خود بر نیابند از ایشان آن فرو نهاد، و کار با کردار و گفتار افکند. و ایشان که گفتند آیت محکم است و از آن هیچ چیز منسوخ نه، گفتند: معنی نامیت نه، مؤاخذهت و معافیت است که تعریف حال ایشان است و تقریر گناه برایشان. میگویند: روز قیامت رب العالمین گناه بنده بر بنده مقرر کند و یکی یکی بآید وی دهد، گفتار زبان و کردار جوارح و اندیشه دل، آنکه آنرا که خواهد بیامزد بفضا خود، و آنرا که خواهد عذاب کند بعدل خود، چنانکه گفت: «فیغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء». همانست که مصطفی ع گفت: «خبر بحسنة» «ان الله یدنی المؤمن فیضع علیه کفه و یستره و یقول: اعرِف ذنب کذا؟ اعرِف ذنب کذا؟» فیقول: نعم ای رب، حتی قرره بذنوبه و رأى فی نفسه انه هالک، قال: سترتها علیک فی الدنیا، و انا اغفرها الیوم فیعطی کتاب حسناته، و اما الکافر و المنافقون فینادی بهم علی رؤس الخلائق، هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم، الا لعنة الله علی الظالمین.

«فَيَغْفِرُ وَيُعَذِّبُ» ... شامی و عاصم و یعقوب هر دو کلمت بر رفع خوانند بر

معنی ابتدا، ای فهو یغفر و یعذب. و بقرآن مجزوم خوانند «فینفر» و «یُعَذِّبُ» بر نسق و عطف بر اول، اعنی بحسبکم سفیان ثوری گفت: یغفر لمن يشاء الذنب العظیم و یعذب من

يشاء على ذنب الصغير لا يستل عما يفعل وهم يسئلون » ثم قال : « وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » من المغفرة والعذاب .

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ » الآية .... ای من کتابه و دینه، بر است داشت و ایمان آورد رسول با آنچه فرورفتادند بوی از کتاب خدا و دین حق و شرع راست . « وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْ كُتُبُهُ » و مؤمنان هر یکی از ایشان ایمان آورد بخدای که یگانه و یکتاست و معبود بی همتاست، بفرشتگان وی که همه بندگان و رهیگان ویند، چنانک گفت « بل عبادُ مكرمون » . « وَكُتُبُهُ » و بنامهای وی که از آسمان پیغامبران فرورفتاد . و - کتابه بتوحید قراءه حمزه و کسائی است ، و مراد بدان قرآن است، زیرا که هر که بقرآن ایمان آورد بجمله کتب ایمان آورد، که در قرآن بیان روشن است که آن همه حق است . و روا باشد که کتاب اسم جنس بود بمعنی کثرت، چنانک گویند کثر الدرهم والدينار و اهلك فلاناً در همه . و فی الحدیث « منعت العراق درهمها و قفیزها » و مراد بدین همه کثرت است . باقی قراءه « وَكُتُبُهُ » خوانند بجمع ، زیرا که ما قبل آن و ما بعد آن جمع است ، تامشا کل ما قبل و ما بعد باشد و بمعنی تمامتر بود ، « وَرُسُلِهِ » و بفرستادگان وی که همه پاکانند و برگزیدگان و وحی گزارندگان و خوانندگان براه حق . و تمامتر خبری که در عدد پیغامبران و رسولان و کتابهای خدای آمده خبر ابوذر است :- قال ابوذر رضی فی سیاق الحدیث قلت کم الانبیاء؟ قال مائه الف و اربعة وعشرون الفاً ، قلت کم الرسل؟ قال ثلثمائة و ثلثة عشر جمّاً غفیراً یعنی کثیراً طیباً ، قلت من کان اولهم؟ قال آدم . قلت انبی مرسل؟ قال نعم ، خلقه الله بیده و نفخ فیہ من روحه ثم سوّاه قبلًا . ثم قال یا اباذر اربعة سریانیون :- آدم و شیث و ادریس و هو اول من خط بالقلم و نوح ، و اربعة من العرب :- هود و صالح و شعیب و نبيک ، یا اباذر اول انبیاء بنی اسرائیل موسی و آخرهم عیسی ، و اول الرسل آدم و آخرهم محمد ، قلت فکم کتاباً انزل الله؟ قال مائه کتاب و اربعة کتب - انزل الله نعم علی شیث خمسين صحيفة و انزل الله علی

ادریس ثلثین صحیفه، و انزل الله علی ابرهیم عشر صحائف، و علی موسی قبل ان ينزل علیه التوریه عشر صحائف. و انزل الله التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان، و ساق الحديث بطوله. و عن عبد الله بن دينار و كان یقر، الکتاب قال - انزلت التوریه فی ست مضین من شهر رمضان، و انزل الزبور فی ثلثی عشرة من شهر رمضان بعدها بربع مائة سنة و اثنین و ثلثین سنة، و انزل الانجیل فی ثمانی عشرة من الشهر بعده بالف عام و خمسة عشر عاما، و انزل القرآن فی اربع و عشرين بعده بثمانی مائة عام. « لا تُفرِّقَ بینَ احِدٍ مِنْ رُسُلِهِ » لا تُفرِّقَ بنون قرائت قراء سبعه است براضه ارفول، تقدیره: قالوا لا نفرق بین احد من رسله. بین احدی و الآخرین من رسله. گفتند جدا نکنیم میان یکی از فرستادگان وی و میان دیگران، چنانکه جهودان کردند و ترسیان ده بدیعنی ایمان آوردند و بدیعنی نه - و هو کفرهم بمحمد صلعم، و هم بجذوبه مکتوباً عندهم فی التوریه و الانجیل. یعقوب لا یفرق - خواند بیا، و این محمول است بر لفظ دل، و چنانکه آن من بلفظ واحد بروی محمول است، کانه قال کل لا یفرق بین احد من رسله، همانست که آنجا گفت « لا یفرق بین احد منهم » جای دیگر گفت « و لم یفرقوا بین احد منهم ».

« و قالوا اسمعنا و اطعنا » - ای سمعنا قواک و اطعنا امرک، میگوید: رسول گفت و مؤمنان همه سمعنا بشنیدیم، یعنی بسمع قبول، بکوش پذیرفتاری، چنانکه گویند، سمع الله لمن حمده، ای قبل الله. سماعون للکذب ازین باب است، ای قابلون له، و يقال ما سمع فلان کلامی، ای ما قبله و در دعا گویند - اللهم اسمع و استجب، یعنی اللهم اقبل. فرق است میان این امت و میان امت موسی، ایشان گفتند سمعنا و عصینا، و این امت گفتند سمعنا و اطعنا، میگوید شنیدیم آنچه ما را بر آن خواندی و در آنچه شنیدیم فرمانبرداریم، بجان پذیرفته و کردن نهاده. « غُفِرَ لَكَ » - نصب نون بر سؤال است یعنی - نسألك غفرانک، از تو آمرزش می خواهیم خداوند ما. « و اِلَیْكَ الْمَصِيرُ » و باز گشت پس مرگ با تو است، ف تجاوز الله عن ذنوبهم و رحیمهم و اعطاهم الذی سألوه. رب العالمین باین آمرزش که مؤمنان از وی خواستند، ایشانرا بیمارزید، و بر ایشان رحمت کرد، و مراد ایشان بداد، که خداوندی کریم است، دوست دارد که از وی خواهند



و بیمارزد آنرا که آمرزش خواهد، و فی هذا المعنى ماروى ابوهريرة : - قال سمعت رسول الله صلعم يقول - « ان عبداً اصاب ذنباً فقال - يارب اذنبت ذنباً فاغفر لى ، فقال ربه عز وجل - علم عبدى ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له ، ثم مكث ما شاء الله ثم اذنبت ذنباً آخر ، فقال اى رب ! اذنبت ذنباً فاغفر لى ، فقال ربه عز وجل - علم عبدى ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له ، ثم مكث ما شاء الله ثم اذنبت ذنباً آخر فقال - اى رب ! اذنبت ذنباً فاغفر لى ، فقال ربه عز وجل - علم عبدى ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت لعبدى فليعمل ما شاء .  
 « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا » - كلفت ناتواست<sup>۱</sup> است و تكليف ناتوان بر نهادن و رنج نمودن ، قال زهير :

سُئِمْتُ تَكْلِيفَ الْحَيَوةِ وَمِنْ بَعِيشٍ ثَمَانِينَ حَوْلًا لَا بِإِلَّاكَ يَسْأَمُ .

وسع نامى است طوق را و طاقت را ، مىگوید - بر نهد خدای بر هیچ کس مگر آن توان که ویرا داد . همانست که جای دیگر گفت « لا يكلف الله نفساً الا ما تيسر » خدای بر هیچ کس بار نهد مگر آن توان که ویرا داد ، ابن عباس گفت - هم المؤمنون وسع الله عليهم امر دينهم و لم يكلفهم الا ما هم له مستطيعون ، فقال « يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر » وقال - « ما جعل عليكم فى الدين من حرج » و قال « فانقوا الله ما استطعتم » .

« لَهَا مَا كَسَبَتْ » - همچنانست که گفت « ليس للانسان الا ما سعى » نيست مردم را جز از آن که کند ، يعنى آنچه کند از نيکى و يرادر آن مزد است « وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ » و آنچه کند از بدى بروى و زور و وبال آن كردار است . « لَهَا » - دليل است بر خير و كردار نيكو ، و « عَلَيْهَا » دليل است بر شر و كردار بد . كسب و اكتسب - يکى است که جای دیگر - گفت « كَسَبَ سَيِّئَةً » چنانك گفت « لكل امرئ منهم ما اكتسب من الاثم » جای دیگر « جزاء بما كانوا يكسبون » ، و گفته اند ، كسب آنست که برفع دیگران مشغول شود ، و اكتساب آنست که برفع خود كوشد ، پس او که بخود مشغول است ، عليه فى ذلك الحساب ، و او که برفع دیگران مشغول است ، له به الثواب و ليس عليه فيه الحساب .

« رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا » - معنى آنست که رسول و مؤمنان گفتند « رَبَّنَا لَا

(۱) فى نسخة د : ناتوانى ، فى نسخة ج : ناتواست .

تَوَّأخِذْنَا « این دعا و هر چه درین دعوات است تا آخر سورت مصطفی صم خواسته است شب معراج، پس این امت را بدادند و در آموختند که چنین گوئید و چنین خواهید، «لَا تُؤْخِذْنَا» مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا بی قصد چیزی کنیم، ما را بفراموشکاری و بخطا مگیر، مؤاخذت اینجا از بکنی است یعنی از الله، همچون «لَا يُؤْخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» یعنی لا یاخذکم الله، و يقال - قاتلهم الله - ای قتلهم الله. و عرب مفاعلت از يك تن روا دارند، چنانك شاعر گفت:

شما تمنی کلب بنی منقر

فصنت عنه النفس والعرض

ولم اجا و به احتقارا له

و هل یعنی الکلب ان عذا؟

بریدشتمنی، و اجابت این دعا از مصطفی صم روایت کردند، گفت: رفع عن امتی الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه، و در قرآن است «و ايسر عليكم جناح فيما اخطأتم به ولكن ما تعمدت قلوبكم» عمر خطاب مردی را خبر داد که می گفت - اللهم اغفر لي خطاي - «ان الخطاء مغفور» و لكن قل - اللهم اغفر لي عمدى - «اخطأ بخطي» - به معنی زل و هو ضد اسباب، یعنی که خطا کردی قصد. و خطا يخطأ خطا و خطاء در بدی بود همچون اساء. اگر از کسی کاری آید خطایی قصد، خطی است، و اگر بدی آید بقصد خطایی است. قال الله تم «ان فرعون و هامان و جنودهما كانوا خاطئين» و قال «لا يا كله الا الخطئون».

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا» - این واو عطف است بر «لَا تُؤْخِذْنَا» و

آنچه پس این آید همچنین میگوید - خدای ما! بر ما منه گرانباری، چنانك بر پیشینیان نهادی، و آن چنانست: که جهودان را فرمود در عقوبت برستیدن کوه سوره که - خویشتم را بکشید، آن اصر بود. و همچنانك از حواریون عیسی درخواست، تا يك تن از ایشان اجابت کند تا شبه عیسی بر وی افکنند تا جهودان ویرا بردار کنند. و گفته اند پنجاه نماز که بر ایشان بود، و ربع مال درز کوه، و نجاست از جامه بریدن، و هر کس که بشب کلاه کردی، بامداد ظاهر بروی نبشته بودی، آن عذر است. و اجابت آن دعا آنست

که الله گفت « و يضع عنهم اصرهم » و پیمان بزرگ گران که میان قوم و قبیله باشد عرب آنرا .. آصره - خوانند . قال الشاعر :

انا لم تكن لامرئٍ نعمةٌ      لدى ولا بيننا آصره  
ولالى فى وده حاصلٌ      ولا نفع دئيب ولا آخره  
وافئيت عمرى على بابهِ      فتلك اذا كره خاسره

« رَبَّنَا وَلَا تُجَمِّلْنَا » - لَا تُجَمِّلْنَا وَلَا تُحَمِّلْ عَلَيْنَا يَكْسَانُتْ ، « وَلَا تُحَمِّلْنَا »

غایت تر است . « مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ » الطَّاقَةُ والطوق واحدٌ وهى القوة . میگوید - برمانه آنچه تا وستن نیست ما را بآن ، بمعنی اعمال واحکام گران درین جهان ، وعذاب دوزخ در آن جهان . و گفته اند - حدیث نفس و وسوسه است ، و اجابت این دعا آنست که الله گفت « لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا . » قومی از متکلمان که تکلیف مالا یطاق جائز دارند ، این آیت گویند ، دعا کردن بیازداشت تکلیف مالا یطاق دلیل است که آن متصور است و جائز ، که اگر متصور نبودی این درخواست محال بودی ، خصم ایشان جواب می دهد که - آنچه میخواهند نه بازداشت تکلیف مالا یطاق است ، و نه تکلیف ناممکن ، بل که اعمال و شرایع گران است ، که طاقه آن دارند ، لکن برنج و دشخواری ، از الله میخواهند ، تا آن رنج و دشخواری بر ایشان ننهد ، چنانکه بر پیشینیان نهاد . این همچنانست که کسی گوید - ما اطيع کلام فلان ، من طاقت سخن فلان ندارم ، نه آن خواهد که در قدرت من نیست شنیدن سخن وی ، ولکن معنی آنست که شنیدن سخن وی بر من گرانست ، این همچنین است . « وَأَعْفُ عَنَّا » و فراخ گذار از ما ، از اینجاست که گویند - فعلى الدنيا العفاء - یعنی فراخ گذار تاشود ، و فى الخبر :- « يَا بَنِي جَعْفَرٍ اذَا اصْبَحْتَ آمِنًا فِى سَرَبِكَ ، مَعَا فَا فِى بَدَنِكَ ، عِنْدَكَ قُوَّةٌ يَوْمَكَ ، فعلى الدنيا العفاء . » و انشدوا :

عفاءً على هذا الزمان فانه      زمان عقوق لا زمان حقوق  
وكل رفيق فيه غير مرافق      وكل صديق فيه غير صدوق

و عفو - نامی است از نامهای خداوند عز و علا ، نص قرآن بدان آمده . و درخبر است که عایشه گفت - یا رسول الله اگر شب قدر دریابم و بدانم ، چه گویم ؟ و از خدا

چه خواهیم؟ گفت «قولى - اللهم انك عفوٌ تحبُّ العفو، فاعف عني» و معنی - عفو - در گذاردن گناهان است و سترنده عیب عذر خواهان، و ناپیدا کننده جرم اواهان. اجابت این دعا آنست که رب العزه گفت «و یعفو عن السيئات».

«وَأَغْفِرْ لَنَا» - اصل غفر ستر است، غفر و مغفرت و غفران آمرزش است، یعنی که چیزی بر کسی فرا پوشد، غفاره سرپوش است و میغفر خود، جم غفیر از آن گویند که از ابوهی یکدیگر را پوشیده میدارند، غافر و غفور و غفار هر سه نام خداست. در نصوص کتاب و سنت، غافر آمرزگارست و پوشنده، غفار و غفور بناء مبالغت است یعنی فراخ آمرزنده و فراخ پوشنده، و اجابت این دعا آنست که رب العزه گفت «ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» و فی الخبر: - یقول الله عز وجل «من لقی منی بقراب الارض خطیئة لا یشرك بی شیئاً لقیته بمثلها مغفرة».

«وَأَرْحَمُنَا» - معنی رحمت بخشایش است و مهربانی و مهر نمایی، نه ارادت نعمت، چنانکه اهل تأویل گویند: - اعتقاد آنست که رب العالمین مهربانست و بخشاینده درین جهان بر همگان، آشنایان و بیگانگان، و در آن جهان خاصه بر آشنایان و مؤمنان، و در خبر است - که الله بر بندگان مهربان ترست از مادر بر فرزند، و از مهربانی وی است که بندگان را بر یکدیگر مهربانی فرمود، و مهربانی خود ثمره مهربانی ایشان کرد و در آن بست، چنانکه در خبر است «الراحمون یرحمهم الراحمین» «ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء» و اجابت این دعا آنست که الله گفت «عسی ربکم ان یرحمکم» «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» و یقال «وَأَعْفُ عَنَّا» من الافعال «وَأَغْفِرْ لَنَا» من الاقوال «وَأَرْحَمُنَا» من العقد والاسمار، «وَأَعْفُ عَنَّا» فی سكرات الموت «وَأَغْفِرْ لَنَا» فی ظلمة القبر، «وَأَرْحَمُنَا» فی احوال القبمة. و گفته اند - حکمت در آن که اول عفو گفت، پس مغفرت، پس رحمت آنست که - عفو عقوبت ناکردن است بر گناه، هر چند که گناه ظاهر بود، و مغفرت پوشیده داشتن گناه است و با چشم نیاوردن، و رحمت نواختن

است و مهر بانی نمودن، پس مغفرت بلیغ تر از عفو است، و رحمت تمام تر از مغفرت، ازین جهت باول عفو گفت و بآخر رحمت.

« أَنْتَ مَوْلَانَا » - در لغت عرب - مولا - را معانیست: - المولی هو الله، والمولی ابن العم، والمولی هو المعتق و كذلك المعتق، والمولی الناصر، والمولی الزوج، واصلها كلها من الولی، فهو مفعل من الولی وهو القرب، فالمولی ما لزمك من شیئی اولزمته. و منه قوله نعم « ما واکم النار، هی مولیکم » والمولی فی اسماء الله تع معناه الناصر العاطف القریب و كذلك المولی. « أَنْتَ مَوْلَانَا » - معنی آنست که تو خداوند و یارمائی، دارنده و باز دارنده و نگه دارمائی، پذیرنده و دستگیر و داوری دارمائی. « فَأَنْصُرُ نَا » نصرت و نصر در لغت عرب یاری دادن بود و روزی دادن بود، ارض منصوره ای مطوره. من کلن یظن ان لن ینصره الله - ای لن یرزقه الله. و ناصر و نصیر یارست و منتصر کینه کش.

« فَأَنْصُرُ نَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » - میگوید - یاری ده ما را بر گروه کافران. اجابت دعا آنست که گفت « و كان حقاً علينا نصر المؤمنين. » و معنی کفر و کفران ناسپاسی است، و کافر و کفور ناسپاس است، و کافر ضد مسلمان از آن گرفته اند، نه آن ازین، از بهر آنکه کافر ناسپاس نعمت خدای آمد، نعمت از وی یافت و دیگری را پرستید، و ناسپاسی بدیاداشی بود، فلا کفران لسیه، ازین است. الله میگوید - بنزدیک من بدیاداشی نیست. جای دیگر گفت « فلن تکفروه » یعنی با شما در کردار شما بدیاداشی نیست. و اصل کفر - ستر - است، نعمت بیوشیدن که از منعم به سپاسداری بر تو پدید نیاید، و از بهر این برزگر را کافر خوانند، که تخم بیوشد در زمین. و عرب شب را کافر خواند، که جهان بیوشد، و دیه را کافر خواند که مردم را بیوشد بدیوار. و در خبر است « ساکن الکفور کساکن القبور » یعنی ساکن الرساتیق.

آورده اند که - معاذ جبل رض هر که این سوره البقره خواندی، چون بآخر رسیدی که « فَأَنْصُرُ نَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » گفتی - آمین! و روی ان النبی صلعم قال - « الا یتان من آخر سورة البقره من قرأها فی لیلۃ کفتاه » یعنی کفتاه قیام اللیل. و روی « لا تقرئان فی دار ثلاث لیل فیقر بها شیطان » و قال قتاده - ان الله تع کتب کتاباً قبل ان

يخلق السموات والارض بالفي عام فوضعه عنده وانزل منه آيتين ، ختم بها سورة البقرة ،  
فأيما بيت<sup>\*</sup> قرئ فيه لم يدخله شيطان ثلث ليالٍ .

النوبة الثالثة - قوله تم : « **لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** » - ملكاً وابداعاً ،

و خلقاً و اختراعاً ، اوجدهم من العدم ، فملكهم ملك عزة و اقتدار ، لا ملك استفادة و  
اكتساب ، يفعل فيهم ما يشاء و يحكم ما يريد . میگوید - هر چه در آسمانهاست و در  
زمینها ، همه ملك خدای است ، ملك ايجاد و عزت ، نه ملك اكتساب و وراثت ، آن ملك  
آدمیانست که بحکم بیع و هبت یا با کتساب و وراثت حاصل شد ، لاجرم آن حکم که  
ملك ایشانرا درست کرد ، هم آن حکم حق مملوک برایشان واجب کرد ، و ملك خدای از  
نیست هست کردن است ، پس نبود آفریدن و از آغاز نوساختن ، پس ملك وی بملك  
کس مانده نیست ، و کس را بروی در آن حکم نیست ، و آنچه کند در آفریده خود  
بحجت خداوندی خود ، از وی داد است و ستم نیست . بپسداد آن باشد ده کسی کاری  
کند که آن کار آنس را نرسد ، والله را رسد هر چه کند بحجت آفرید کاری و کرد کاری  
و پادشاهی ، جل سلطانه و عظم شأنه و عز کبریاؤه و حقت کلمته و علت عن درك العقول  
حقیقته .

« **لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** » - نه بدان گفت که تو دل بدان بندی و

بدان مشغول شوی ، لکن تا دل در آفرید کار آن بندی و صانع را بینی ، همانست که  
گفت « **لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ** » آسمان و زمین که آفرید ،  
نظر گاه عامه خلق را آفرید ، تا در صنع نکرند و از صنع بصانع رسند . همانست که گفت « اولم  
ينظروا في ملكوت السموات والارض ، قل انظروا ماذا في السموات والارض . » باز اهل  
خصوص را منزلت برتر نهاد ، از نظر عبرت با نظر فکرت خواند ، و از صنع با فکرت  
گردانید گفت : « **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** ، باز مصطفی س را از درجه خصوص بر گذرانید  
و بحقیقت افراد راه داد و در نقطه جمع فرو آورد ، تا نظر وی از صنع و صفت برتر آمد ،  
با وی گفت « **أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ** . » اول منزل آگاهانست ، دوم رتبت آشنایان ، سوم درجه

دوستان و نزدیکان. از اول برقی تافت از آسمان عزت، رهی در آگاهی آمد، پس نسیمی دمید از باغ لطف رهی آشنائی یافت، پس شربتی یافت از جام دوستی از خودی بیخود شد، همه او را شد. آگاهی حال مزدور است، آشنائی صفت مهمانست، دوستی نشان نزدیکانست، مزدوران را مزداست، و مهمانان را نزل، و نزدیکان را راز، مزد مزدور درخور مزدور است، و نزل مهمان درخور میزبان است، و او که نزدیک است خود غرقه عیاست.

«وَأِنْ تُبَدِّلُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» - شکر ف آمد

کار آنکس کش سروکار با اوست! جلیل است آن عتاب که عتاب کننده اوست! بجان خرید باید آن شمار که شمار کننده اوست! قدر این خطاب آن جوانمرد طریقت شبلی دانست که میگفت: بار خدایا چه باشد گر گناه عالمیان جله بر گردن شبلی نهی؟ تب فردا در آن خلوتگاه در هر گناهی باهن شمار کنی و با توام سخن دراز گردد

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

اشارت خلوتگاه بآن خبر است که **مصطفی** ص گفت: «ما منکم من احدٍ الا سینکلمه ربه، لبس بینه و بینه ترجمان و لاحجاب بحجبه» - اعرابی آمد و از **مصطفی** پرسید: که فردا حساب من که خواهد کرد؟ **رسول** گفت: الله شمار بندگان کند. اعرابی بر گشت بشادی و ناز، همی گفت: پس من رستم، فان الکرم اذا قدر غفر.

«يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» - گفته اند: این کلمت تنبیهی عظیم است کسی را که در دل

روشنائی دارد و درس آشنائی، چون میدانده که فردا حساب وی خواهند کرد و از آن گفتار و کردار وی فاخواست، که چرا رفت و چون رفت، امروز با خود حساب خویش بر گیرد، حرکات و سکنات و گفتار و کردار خویش پاس دارد. **مصطفی** ص از اینجا گفت: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و تهیئوا للعرض الاکبر».

«آمن الرسول» الآية... تعظیم و تشریف **رسول** را در وقت مشاهدت گفت

«آمن الرسول» و نگفت: آمنت، چنین رود خطاب سادات و ملوک که بر وجه تعظیم

بود، همچنانک خود را گفت جل جلاله در ابتداء سوره فاتحه - «الحمد لله» و نگفت: الحمدلی،

تعظیم نفس خود را و اظهار عز و جلال خود را سبحانه ما اعظم شأنه. « آمَنَ الرَّسُولُ »  
 لما فرغ عز وجل من ذكر الايمان والبعث والجنة والنار والصلوة والزكوة والقصاص و  
 الصيام والحج والجهاد والنكاح والطلاق والحیض والعدة والنفقة والرضاع والایلاء والخلع  
 والميراث والصدقات والنذر والبيع والشرى والربوا والدين والرهن وذكر قصص الانبياء  
 وآيات قدرته، ختم السورة بذكر تصديق نبیّه ع والمؤمنين بجميع ذلك، فقال:

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ » - این مدح و ثناست  
 بر پیغامبر که این احکام را بیان کرد، و رسالت گزارد، و بر مؤمنان که آن همه احکام و  
 حدود و قصص انبیاء و اشیاء قیامت و عظمت الله که یاد کردیم بشناختند و پذیرفتند و استوار  
 گرفتند، و ازین بزرگوار تر و جلیل تر که الله تعالی گواهی داد مصطفی را با ایمان وی، و گواهی  
 داد مؤمنان را با ایمان ایشان، این از خدای ایشان را گواه بست، و گواهی بآنست که ایمان  
 عطا نیست، آب و خاک کجا بود، و عالم و آدم چه بود، که جلال احدی بمثابت ازلی بنده  
 را با ایمان گواهی داد و تاج دوستی بر فرق وی نهاد؟

پیرو طریقت گفت :- ای خداوندی که رهی را بی رهی با خود بیعت میبندی، رهی را  
 بی رهی گواهی با ایمان میدهی، رهی را بی رهی بر خود رحمت می نویسی، رهی را  
 بی رهی با خود عقد دوستی می بندی، سزد بنده مؤمن را که بنزد اکتون کش عقد دوستی  
 با خود به بست که مایه گنج دوستی همه نور است، و بار درخت دوستی همه سرور است،  
 میدان دوستی يك دل را فراخ است، ملك فردوس بر درخت دوستی يك شاخست.

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ » - هر دو ایمان آوردند هم  
 رسول و هم مؤمنان، لکن شتان ماهما، ایمان مؤمنان از راه استدلال، و ایمان رسول از راه  
 وصال، ایمان ایشان بواسطه برهان، و ایمان رسول بمشاهده و عیان، و ذلك فیما روی. ان النبی  
 صلیم قال « رأیت ربی عز وجل بعینی لیلة المعراج، فقال لی ربی - یا محمد! آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا  
 انزل الیه من ربه؟ قلت نعم، قال ومن؟ قلت - والمؤمنون كل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله  
 » لا نفرق بین احب من رسله « كما فرقت الیه و دو انصاری. قال و قالوا - ماذا قلت - و قالوا



سمعنا قولك واطعنا امرك، قال- صدقت سل تعطه، قلت، «عُفِّرْ أَنْكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»  
قال- وقد غفرت لك ولا تمتك، سل تعطه قلت «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»  
قال لقد رفعت الخطاء والنسيان عنك وعن امتك وما استكرهتم عليه، قال- قلت ربنا «وَلَا  
تُحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» قال-ذلك لك ولا تمتك، قلت «رَبَّنَا  
وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» قال- قد فعلت ذلك بك وبامتك- سل تعطه. قال- قلت ربنا  
«وَاغْفِرْ لَنَا» من الخسف «وَاغْفِرْ لَنَا» من القذف «وَارْحَمْنَا» من المسخ «أَنْتَ  
مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» قال- قد فعلت ذلك بك وبامتك، «وَسُئِلَ النَّبِيُّ  
صَلَّمَ- مَا كَانَتْ جَائِزَتُكَ لَيْلَةَ عَرَجِ بَيْتِكَ؟ قَالَ «أَعْطَيْتُ فَائِضَةَ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ  
وَكَانَتْ بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ لَمْ يُعْطَهَا نَبِيٌّ قَبْلِي» .

تمت بالخير

## فهرست آیات و سوره

صفحه	صفحه
از آیه ۳۰ - تا آیه ۳۳ -	۱
۱۳۱	مقدمه
۱۳۲	سورة الفاتحة
۱۳۹	از آیه ۱ تا آیه ۷ -
از آیه ۳۴ - تا آیه ۳۹ -	۲
۱۴۲	النوبة الاولى
۱۴۳	النوبة الثانية
۱۵۹	النوبة الثالثة
از آیه ۴۰ - تا آیه ۴۸ -	۲
۱۶۳	سورة البقرة
۱۶۵	از آیه ۱ تا آیه ۵ -
۱۷۵	النوبة الاولى
از آیه ۴۹ - تا آیه ۵۶ -	۳۹
۱۸۰	النوبة الثانية
۱۸۲	النوبة الثالثة
۱۹۴	از آیه ۶ - تا آیه ۱۲ -
از آیه ۵۷ - تا آیه ۶۱ -	۵۲
۱۹۸	النوبة الاولى
۲۰۰	النوبة الثانية
۲۰۸	النوبة الثالثة
از آیه ۶۲ - تا آیه ۶۴ -	۶۰
۲۱۲	از آیه ۱۳ - تا آیه ۲۰ -
۲۱۲	النوبة الاولى
۲۱۸	النوبة الثانية
از آیه ۶۵ - تا آیه ۷۱ -	۶۱
۲۲۰	النوبة الثالثة
۲۲۱	از آیه ۲۱ - تا آیه ۲۵ -
۲۲۸	النوبة الاولى
از آیه ۷۲ - تا آیه ۷۶ -	۷۷
۲۳۰	النوبة الثانية
۲۳۲	النوبة الثالثة

٣٥٤	النوبة الاولى	از آية ١٢٦ - تا آية ١٣٠ -
٣٥٦	النوبة الثانية	
٣٦٥	النوبة الثالثة	
٣٦٩	النوبة الاولى	از آية ١٣١ - تا آية ١٣٥ -
٣٧٠	النوبة الثانية	
٣٧٥	النوبة الثالثة	
٣٧٨	النوبة الاولى	از آية ١٣٦ - تا آية ١٤٢ -
٣٧٩	النوبة الثانية	
٣٨٦	النوبة الثالثة	
٣٨٩	النوبة الاولى	آية ١٤٣ -
٣٨٩	النوبة الثانية	
٣٩٤	النوبة الثالثة	
٣٩٧	النوبة الاولى	از آية ١٤٤ - تا آية ١٤٧ -
٣٩٨	النوبة الثانية	
٤٠٤	النوبة الثالثة	
٤٠٥	النوبة الاولى	از آية ١٤٨ - تا آية ١٥١ -
٤٠٧	النوبة الثانية	
٤١١	النوبة الثالثة	
٤١٣	النوبة الاولى	از آية ١٥٢ - تا آية ١٥٧ -
٤١٤	النوبة الثانية	
٤١٩	النوبة الثالثة	
٤٢٤	النوبة الاولى	از آية ١٥٨ - تا آية ١٦٢ -
٤٣٥	النوبة الثانية	
٤٣٠	النوبة الثالثة	
٤٣١	النوبة الاولى	از آية ١٦٣ - تا آية ١٦٤ -

### الجزء الثاني

٢٣٨	النوبة الثالثة	از آية ٧٧ - تا آية ٨٣ -
٢٤١	النوبة الاولى	
٢٤٢	النوبة الثانية	
٢٥٣	النوبة الثالثة	
٢٥٧	النوبة الاولى	از آية ٨٤ - تا آية ٨٨ -
٢٥٩	النوبة الثانية	
٢٦٥	النوبة الثالثة	
٢٧٠	النوبة الاولى	از آية ٨٩ - تا آية ٩٣ -
٢٧١	النوبة الثانية	
٢٧٨	النوبة الثالثة	
٢٨١	النوبة الاولى	از آية ٩٤ - تا آية ١٠٣ -
٢٨٤	النوبة الثانية	
٢٩٩	النوبة الثالثة	
٣٠٣	النوبة الاولى	از آية ١٠٤ - تا آية ١١١ -
٣٠٥	النوبة الثانية	
٣١٦	النوبة الثالثة	
٣٢٠	النوبة الاولى	از آية ١١٢ - تا آية ١١٥ -
٣٢١	النوبة الثانية	
٣٢٧	النوبة الثالثة	
٣٣١	النوبة الاولى	از آية ١١٦ - تا آية ١٢٣ -
٣٣٣	النوبة الثانية	
٣٤٠	النوبة الثالثة	
٣٤٤	النوبة الاولى	از آية ١٢٤ - تا آية ١٢٥ -
٣٤٥	النوبة الثانية	
٣٥١	النوبة الثالثة	

## صفحة

٥٣٥	النوبة الثالثة
	از آية - ٢٠٠ - تا آية - ٢٠٦ -
٥٤٠	النوبة الاولى
٥٤١	النوبة الثانية
٥٤٩	النوبة الثالثة
	از آية - ٢٠٧ - تا آية - ٢١٢ -
٥٥٢	النوبة الاولى
٥٥٣	النوبة الثانية
٥٦٠	النوبة الثالثة
	از آية - ٢١٣ - تا آية - ٢١٤ -
٥٦٤	النوبة الاولى
٥٦٥	النوبة الثانية
٥٧٠	النوبة الثالثة
	از آية - ٢١٥ - تا آية - ٢١٨ -
٥٧٢	النوبة الاولى
٥٧٤	النوبة الثانية
٥٨٠	النوبة الثالثة
	از آية - ٢١٩ - تا آية - ٢٢١ -
٥٨٢	النوبة الاولى
٥٨٤	النوبة الثانية
٥٩٢	النوبة الثالثة
	از آية - ٢٢٢ - تا آية - ٢٢٥ -
٥٩٥	النوبة الاولى
٥٩٦	النوبة الثانية
٦٠٤	النوبة الثالثة
	از آية - ٢٢٦ - تا آية - ٢٢٨ -
٦٠٦	النوبة الاولى
٦٠٧	النوبة الثانية
٦١٣	النوبة الثالثة
	از آية - ٢٢٩ - تا آية - ٢٣٢ -
٦١٥	النوبة الاولى
٦١٧	النوبة الثانية
٦٢٥	النوبة الثالثة

## صفحة

٤٣١	النوبة الثانية
٤٣٩	النوبة الثالثة
	از آية - ١٦٥ - تا آية - ١٦٧ -
٤٤٢	النوبة الاولى
٤٤٣	النوبة الثانية
٤٤٦	النوبة الثالثة
	از آية - ١٦٨ - تا آية - ١٧٦ -
٤٤٨	النوبة الاولى
٤٥٠	النوبة الثانية
٤٥٩	النوبة الثالثة
	آية - ١٧٧ -
٤٦١	النوبة الاولى
٤٦٢	النوبة الثانية
٤٦٨	النوبة الثالثة
	از آية - ١٧٨ - تا آية - ١٨٢ -
٤٧١	النوبة الاولى
٤٧٣	النوبة الثانية
٤٧٩	النوبة الثالثة
	از آية - ١٨٣ - تا آية - ١٨٥ -
٤٨٢	النوبة الاولى
٤٨٣	النوبة الثانية
٤٩٣	النوبة الثالثة
	از آية - ١٨٦ - تا آية - ١٨٧ -
٤٩٦	النوبة الاولى
٤٩٧	النوبة الثانية
٥٠٧	النوبة الثالثة
	از آية - ١٨٨ - تا آية - ١٩٥ -
٥١١	النوبة الاولى
٥١٣	النوبة الثانية
٥١٩	النوبة الثالثة
	از آية - ١٩٦ - تا آية - ١٩٩ -
٥٢٢	النوبة الاولى
٥٢٤	النوبة الثانية

٧٠٠	النوبة الاولى	از آية - ٢٥٧ - تا آية - ٢٥٩
٧٠٢	النوبة الثانية	
٧٠٩	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٦٠ - تا آية - ٢٦٣
٧١١	النوبة الاولى	
٧١٢	النوبة الثانية	
٧١٧	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٦٤ - تا آية - ٢٧١
٧٢٠	النوبة الاولى	
٧٢٣	النوبة الثانية	
٧٣٥	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٧٢ - تا آية - ٢٨٠
٧٣٩	النوبة الاولى	
٧٤١	النوبة الثانية	
٧٥٨	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٨١ - تا آية - ٢٨٣
٧٦٣	النوبة الاولى	
٧٦٦	النوبة الثانية	
٧٧٤	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٨٤ - تا آية - ٢٨٦
٧٧٥	النوبة الاولى	
٧٧٧	النوبة الثانية	
٧٨٦	النوبة الثالثة	

٦٢٨	النوبة الاولى	از آية - ٢٣٣ - تا آية - ٢٣٧
٦٣١	النوبة الثانية	
٦٣٩	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٣٨ - تا آية - ٢٤٤
٦٤١	النوبة الاولى	
٦٤٣	النوبة الثانية	
٦٥١	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٤٥ - تا آية - ٢٤٧
٦٥٦	النوبة الاولى	
٦٥٧	النوبة الثانية	
٦٦٢	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٤٨ - تا آية - ٢٥٢
٦٦٤	النوبة الاولى	
٦٦٦	النوبة الثانية	
٦٧٤	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٥٣ - تا آية - ٢٥٤
	<b>الجزء الثالث</b>	
٦٧٥	النوبة الاولى	
٦٧٦	النوبة الثانية	
٦٨٢	النوبة الثالثة	
		از آية - ٢٥٥ - تا آية - ٢٥٦
٦٨٥	النوبة الاولى	
٦٨٦	النوبة الثانية	
٦٩٧	النوبة الثالثة	



## فهرست مباحث و تفسیر و تاویل آیات

صفحه	صفحه
۳۲	۱ مقدمه
تاویل «الرحمن الرحیم» و «مالک يوم الدين»	۲ فضائل سورة الفاتحة
۳۳	۳ اسامی سورة الفاتحة
سخن پیر طریقت و تاویل «اهدنا الصراط المستقیم»	۴ تفسیر آیه تسمیه
۳۵	۵ اشتقاق نام مبارک الله
تاویل «صراط الذين...» و سخن پیر طریقت	۶ «رحمن»
۳۷	۷ «رحیم»
تاویل «غير المغضوب عليهم ولا الضالين»	۸ فضائل آیه تسمیه
لطیفه - در هشت طبل بهشت	۹ تفسیر الحمد
۳۸	۱۰ تفسیر «رب العالمين»
فضائل سورة البقرة	۱۱ وجه تکرار «الرحمن الرحيم»
تعداد امثال واحكام در سورة البقرة	۱۲ تفسیر «يوم الدين»
معانی «وقوف مقدمه» در آغاز سور	۱۳ وجوه معانی «دين»
۴۱	۱۴ تفسیر «اياك نعبد و اياك نستعين»
مسأله حدوث و قدم قرآن	۱۵ رد قول معتزله
تفسیر «هدى المذيقين»	۱۶ داستان علی مرتضی و جهود
تفسیر «المنقين»	۱۷ وجوه تفسیر «الصراط المستقیم»
سخن شیخ الاسلام انصاری در غیب	۱۸ قرائات مشهور در عليهم و
۴۶	۱۹ تفسیر «غير المغضوب عليهم...»
فضیلت نماز	۲۰ فصل - در بیان فضیلة سورة الفاتحة
۴۷	۲۱ نامه قصیر روم بعمر
اول نسخ در شریعت اسلام	۲۲ داستان کنزك اعجمی
تفسیر «ما رزقناهم ينفقون»	۲۳ سخن در بیان نزول سورة الفاتحة
۴۹	۲۴ آغاز وحی
تفسیر «الذين يؤمنون بما اتزل اليك»	۲۵ تاویل بسمله
تفسیر «وهم يوقنون»	۲۶ سخن پیر طریقت
تفسیر «اولئك هم المفلحون» تاویلات در	۲۷ در نامه‌های خدا و سخن پیر طریقت
۵۱	۲۸ فضیلت حمد
«الم»	۲۹ سخن پیر طریقت و حدیث نبوی در معنی
سخن پیر طریقت در الم	۳۰ «يعلمني ويسقيني»
تاویل «هدى المنقين»	
تاویل «يقومون الصلوة ومارزقناهم ينفقون»	
۵۶	
و داستان شبلی	
تاویل «الذين يؤمنون بما اتزل اليك...»	
تاویل «اولئك على هدى من ربهم...»	
۵۸	
داستان سرری سقطنی و جنید	
۵۹	
سخن شیخ الاسلام انصاری	

## صفحه

- تفسیر «ان الذين كفروا...» ۱۰۴  
 تفسیر «فاتوا بسورة من مثله...» ۱۰۵  
 تفسیر «فان لم تفعلوا ولن تفعلوا...» ۱۰۶  
 تفسیر «اعدت للكافرين» ۱۰۷  
 تفسیر «وعملوا الصالحات...» ۱۰۸  
 تفسیر «ان لهم جنات...» ۱۰۹  
 تفسیر «وهم فيها خالدون» ۱۱۱  
 تأویل «يا ايها الناس اعبدوا ربكم» ۱۱۲  
 تأویل «الذي جعل لكم الارض فراشاً وسخن  
 پير طريقت ۱۱۳  
 تأویل «وان كنتم في ريب...» ۱۱۴  
 تأویل «وبشر الذين آمنوا» ۱۱۵  
 تفسیر «ان الله لا يستحي ان يضرب مثلاً ما...» ۱۱۷  
 حکمت در آفرینش پشه ۱۱۸  
 تفسیر «فاما الذين آمنوا...» ۱۱۹  
 تفسیر «ويقظون ما امر الله به ان يوصل...» ۱۲۰  
 تفسیر «كنتم امواتاً فاحياكم» ۱۲۲  
 تفسیر «هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً» ۱۲۴  
 تفسیر «ثم ستوى الى السماء» ۱۲۵  
 تأویل «ان الله لا يستحي ان يضرب مثلاً...» ۱۲۷  
 سخن پير طريقت در معنای لا يستحي ۱۲۸  
 تأویل «وكنتم امواتاً فاحياكم» و سخن پير  
 طريقت ۱۲۹  
 تأویل «هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً»  
 و سخن بوزيد بسطامي ۱۳۰  
 سخن پير طريقت ۱۳۱  
 تفسیر «اذ قال ربك للملائكة...» ۱۳۲  
 تفسیر «اتجعل فيها من يفسد فيها» ۱۳۳  
 تفسیر «نحن نسبح بحمدهك ونقدس لك» ۱۳۴  
 تفسیر «وعلم الآدم الاسماء كلها» ۱۳۵  
 تفسیر «عرضهم على الملائكة...» ۱۳۷  
 تفسیر «واعلم ما تبذرون وما كنتم تكتمون» ۱۳۷  
 در فضیلت علم و عالم ۱۳۹  
 تأویل «اذ قال ربك للملائكة...» ۱۴۰

## صفحه

- تفسیر «ان الذين كفروا...» ۶۱  
 قرائات مشهور در «اء نذرتهم» ۶۲  
 تفسیر «ختم الله على قلوبهم» ۶۳  
 تفسیر «على ابصارهم غشاوة...» ۶۴  
 روایت ابوذر در معنی قلوب ۶۵  
 در تفسیر «ومن الناس من يقول...» ۶۶  
 تفسیر «في قلوبهم مرض...» ۷۰  
 تفسیر «بما كانوا يكذبون» ۷۱  
 تأویل «ان الذين كفروا» و سخن پير طريقت ۷۳  
 تأویل «من الناس من يقول آمنا بالله...» ۷۴  
 تأویل «في قلوبهم مرض...» ۷۵  
 تفسیر «واذا قيل لهم امنوا» ۷۷  
 تقسيم منافقين ۷۸  
 تفسیر «الا انهم هم السفهاء...» ۷۹  
 تفسیر «الله يستهزئ بهم» و سخن شيخ الاسلام  
 انصاري ۸۱  
 تفسیر «يمدهم في طغيانهم...» ۸۲  
 تفسیر «فما ربحت تجارتهم...» ۸۳  
 تفسیر «كمثل الذي استوقد ناراً...» ۸۴  
 تفسیر «صم بكم عمى...» ۸۶  
 تفسیر «او كصيب من السماء» ۸۷  
 تفسیر «رعد و برق و صواعق» ۸۸  
 تفسیر «والله يحيط بالكافرين» ۸۹  
 تفسیر «حذر الموت» ۹۰  
 تفسیر «ولو شاء الله لذهب بسمعهم...» ۹۱  
 تفسیر «يكاد البرق...» ۹۲  
 سخن پير طريقت ۹۳  
 داستان موسی و فرعون ۹۴  
 تأویل «مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً...» ۹۴  
 تفسیر «يا ايها الناس اعبدوا ربكم...» ۹۷  
 تفسیر «لعلكم تتقون» ۹۹  
 تفسیر «الذي جعل لكم الارض فراشاً...» ۱۰۰  
 تفسیر «اتجعل فيها من يفسد فيها» ۱۰۲  
 تفسیر «فلا تجعلوا لله انداداً» ۱۰۳

صفحه

- تفسیر «اذقلنا للملائكة امجدوا آدم...» ۱۴۳
- تفسیر «ابی واستکبر...» ۱۴۵
- تفسیر «یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة...» ۱۴۷
- تفسیر «کلا منها رغداً...» ۱۴۷
- تفسیر «فازلهما الشیطان...» ۱۴۸
- تفسیر «وقلنا اهبطوا» ۱۵۱
- تفسیر «ولکم فی الارض مستقر» ۱۵۲
- تفسیر آیه «فتلقى آدم من ربه کلمات...» ۱۵۵
- تفسیر آیه «قلنا اهبطوا منها جمیعاً...» ۱۵۷
- تفسیر آیه «والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا...» ۱۵۸
- تأویل آیه «واذقلنا للملائكة...» ۱۵۹
- قمیل در شفاوت و سعادت ذاتی ۱۶۰
- تأویل آیه «فازلهما الشیطان» و سخن پیر طریقت ۱۶۱
- داستان آدم و سخن پیر طریقت ۱۶۲
- تأویل آیه «فتلقى آدم من ربه کلمات...» ۱۶۳
- تفسیر آیه «یا بنی اسرائیل اذکروا...» ۱۶۵
- تفسیر آیه «وآمنوا بما نزلت مصداقاً ما معکم...» ۱۶۷
- تفسیر آیه «ولا تلبسوا الحق بالباطل» ۱۶۸
- تفسیر آیه «واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة...» ۱۷۰
- تفسیر آیه «اتأمرون الناس بالبر...» ۱۷۱
- تفسیر آیه «واستعینوا بالصبر والصلوة» ۱۷۲
- تفسیر آیه «والذین یظنون...» ۱۷۳
- تفسیر آیه «واتقوا یوماً...» ۱۷۴
- تأویل آیه «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی...» ۱۷۴
- و سخن پیر طریقت ۱۷۵
- تأویل آیه «واوفوا بعهدی اوف بعهدکم» ۱۷۶
- تأویل آیه «وایای فارهون» ۱۷۷
- تأویل آیه «ولا تلبسوا الحق بالباطل...» ۱۷۸
- تأویل آیه «واستعینوا بالصبر والصلوة» ۱۷۸
- تفسیر آیه «واذجنیناکم...» ۱۸۲
- تفسیر آیه «و اذفرقنا بکم البحر...» و داستان عبور موسی و قوم بنی اسرائیل از رود نیل ۱۸۴

صفحه

- تفسیر آیه «واذواعدنا موسی...» ۱۸۶
- عصیان بنی اسرائیل و داستان سامری ۱۸۷
- تفسیر آیه «واذآتیاموسی الکتاب...» ۱۸۸
- تفسیر آیه «واذقال موسی لقومه...» ۱۸۹
- عقوبت قوم موسی ۱۹۰
- تفسیر آیه «واذقلتم یاموسی ان تؤمن انت» ۱۹۱
- تفسیر «ان تؤمن انت حتی نری الله بهیمة فاخذتکم الصاعقة» و رد بر معتزله ۱۹۲
- تفسیر آیه «ثم بعثنا لکم من بعد موتکم...» ۱۹۳
- رد بر قومی از فلاسفه ۱۹۳
- تأویل آیه «واذجنیناکم من آل فرعون» ۱۹۴
- تأویل آیه «واذواعدنا موسی اربعین لیه» ۱۹۵
- تأویل «واذ آتیاموسی الکتاب والفرقان» ۱۹۶
- تأویل «واذقال موسی لقومه یا قوم...» ۱۹۷
- تأویل آیه «واذقلتم یاموسی ان تؤمن...» ۱۹۸
- تفسیر آیه «وظللنا علیکم الغمام» ۲۰۰
- داستان عوج ۲۰۱
- ازول من و سلوی و تفسیر «کاوامن طیبات ازول من و سلوی» ۲۰۱
- مار زقنا ام ۲۰۲
- تفسیر آیه «واذقلنا ادخلوا هذه القرية» ۲۰۳
- تفسیر آیه «فبدل الذین ظلموا...» ۲۰۴
- تفسیر آیه «واذا استقمی موسی لقومه...» ۲۰۵
- تفسیر «کاوا و اشر بوا...» ۲۰۶
- تفسیر «ان نصبر علی طعام واحد» ۲۰۷
- تفسیر «ضربت علیهم الذل والمسکنة» ۲۰۸
- تأویل آیه «وظللنا علیکم الغمام...» و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية... ۲۰۹
- تأویل آیه «واذا استقمی موسی لقومه...» ۲۱۰
- شش خصیلت که از آن بنا اسلامست ۲۱۱
- تفسیر آیه «ان الذین آمنوا والذین هادوا...» ۲۱۲
- داستان سلمان ۲۱۳
- تفسیر آیه «ان الذین آمنوا والذین هادوا» ۲۱۴
- تفسیر من «آمن بالله...» ۲۱۵
- تفسیر آیه «واذخلناه الجنة» ۲۱۶



## صفحة

- ٢٤٧ تفسير «قل اتخذتم عند الله عهداً»  
 ٢٤٨ عذاب اهل كباثر وفسق وردبر معتزله  
 داستان صهيبي و تفسير آية «واذاخذنا  
 ميثاق بني اسرائيل...»  
 ٢٤٩  
 تفسير «وبالوالدين احساناً واذى القربى»  
 ٢٥٠ تفسير «واليتامى والمساكين»  
 ٢٥١ تفسير «واقموا الصلوة و آتوا الزكوة»  
 ٢٥٢ تأويل آية «اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون»  
 ٢٥٣ تأويل «و منهم اميون»  
 ٢٥٤ تأويل آية «و اذاخذنا ميثاق بني اسرائيل»  
 ٢٥٦ تفسير آية «و اذاخذنا ميثاقكم لا تفكسون  
 دماءكم...»  
 ٢٥٩ تفسير «ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم...»  
 ٢٦٠ تفسير «افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون  
 ببعض»  
 ٢٦١ تفسير آية «ولقد آتينا موسى الكتاب...»  
 ٢٦٢ تفسير «و آتينا عيسى ابن مريم البينات»  
 ٢٦٣ تفسير آية «وقالوا قلوبنا غلف...»  
 ٢٦٤ تأويل آية «و اذاخذنا ميثاقكم لا تسفكون  
 دماءكم»  
 ٢٦٥ در مذمت ظلم و ظالم  
 ٢٦٦ تأويل «اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا»  
 ٢٦٧ تأويل آية «ولقد آتينا موسى الكتاب...»  
 ٢٦٨ تأويل آية «افكلما جاءكم رسول...»  
 ٢٦٩ تفسير آية «ولما جاءهم كتاب من عند الله»  
 ٢٧١ تفسير «وكانوا من قبل يستفتحون...»  
 ٢٧٢ داستان حبي بن اخطب و ابو ياسر  
 و تفسير «فلعن الله على الكافرين»  
 ٢٧٣ تفسير «بشما اشتروا به انفسهم»  
 ٢٧٤ تفسير «فباؤا بغضب على غضب»  
 ٢٧٥ تفسير آية «واذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله...»  
 ٢٧٦ تفسير آية «و اذاخذنا ميثاقكم و رفعنا  
 فوقكم الطور»  
 ٢٧٧ تأويل آية «ولما جاءهم كتاب من عند الله..»  
 ٢٧٨

## صفحة

- ٢١٧ تفسير «فلولا فضل الله عليكم ورحته...»  
 ٢١٨ تأويل آية «ان الذين آمنوا والذين هادوا...»  
 ٢١٩ تأويل آية «واذاخذنا ميثاقكم...»  
 ٢٢١ تفسير آية «ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم...»  
 ٢٢٢ داستان يوم السبت  
 تفسير «ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم  
 فى السبت...»  
 ٢٢٣ بيان مسيح يهودان  
 ٢٢٤ تفسير آية «واذا قال موسى لقومه ان الله  
 يامركم...»  
 ٢٢٥ تفسير «قالوا ادع لنا ربك...»  
 ٢٢٦ تفسير «انه يقول انها بقرة»  
 ٢٢٧ تأويل آية «ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم فى  
 السبت»  
 ٢٢٨ تأويل آية «واذا قال موسى لقومه ان الله  
 يامركم...»  
 ٢٢٩ داستان سفیان ثورى و تأويل «لاذلول  
 تيج الارض...»  
 ٢٣٠ تفسير آية «واذا قتلتم نفساً فادارتها فيها...»  
 ٢٣٢ تفسير «فقلنا اضربوه ببعضها، يحيى الله الموتى»  
 ٢٣٣ تفسير «ثم قست قلوبكم...»  
 ٢٣٥ تفسير «وان منها لما يهبط من خشية الله»  
 ٢٣٦ تفسير «وما الله بغافل عما تعملون»  
 ٢٣٧ سخن در حدوث و قدم قرآن وردبر جهميان  
 ٢٣٨ تأويل آية «واذا قتلتم نفساً...»  
 ٢٣٩ تأويل «ثم قست قلوبكم...»  
 ٢٤٠ تأويل «وان من العجارة لما يتفجر منه الانهار»  
 حكايت در اين معنى و سخن بير طريقت  
 ٢٤٢ تفسير آية «اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون...»  
 و داستان وهب بن عمير  
 ٢٤٣ تفسير «و منهم اميون»  
 ٢٤٤ تفسير «وان هم الا يظنون»  
 ٢٤٥ تفسير «فويل للذين يكذبون الكتاب...»  
 ٢٤٦ تفسير «و قالوا ان مسنا النار...»

صفحه

- ۲۸۱ تأویل «ولقد جاءكم موسى بالبينات»
- ۲۸۴ تفسیر آیه «قل ان كانت لكم الدار الآخرة...»
- تفسیر آیه «ولتجدنهم احرس الناس علی حیاة»
- ۲۸۵ سخن در فضیلت سلام
- ۲۸۶ تفسیر «یودّ احدیهم ان یمیر...»
- ۲۸۷ تفسیر «قل من كان عدواً لجبریل...»
- ۲۸۸ تفسیر «من كان عدواً لله وملائکته ورسله...»
- ۲۹۰ تفسیر «ولقد انزلنا الیک آیات بینات»
- ۲۹۱ تفسیر «ولما جاءهم رسول من عند الله»
- ۲۹۲ تفسیر «واتبعوا ما تنزلوا الشیاطین علی ملک سلیمان»
- ۲۹۳ تفسیر «وما انزل علی الملکین»
- ۲۹۴ داستان هاروت و ماروت
- ۲۹۵ سخن در نهی خمر
- ۲۹۶ تفسیر «وما یعلمان من احد» و حرمت سحر
- ۲۹۸ تأویل آیه «قل ان كانت لكم الدار الآخرة...»
- ۲۹۹ داستان عبدالله مبارک، عیس غفاری و رابعه
- ۳۰۰ تأویل «قل من كان عدواً لجبریل...»
- ۳۰۱ تأویل «ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما بین مذهبهم»
- ۳۰۲ تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تقواوا راعنا...»
- ۳۰۵ تفسیر «و للکافرین عذاب الیم»
- ۳۰۶ تفسیر «ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب»
- ۳۰۷ تفسیر «ما ننسخ من آیه»
- ۳۰۸ سخن در معنی نسخ آیات
- ۳۰۹ «قراءات مختلف در آیه ما ننسخ من آیه»
- ۳۱۰ تفسیر آیه «الم تعلم ان الله ملک السموات...»
- ۳۱۱ تفسیر «و من یتبدل الکفر بالایمان»
- ۳۱۲ تفسیر «ودّ اکثر من اهل الکتاب»
- ۳۱۳ تفسیر «واقیموا الصلوة...»
- ۳۱۴ تفسیر «واتوا الزکوة...»
- ۳۱۵ تأویل «یا ایها الذین آمنوا لا تقواوا راعنا...»

صفحه

- ۳۱۷ تأویل «وما ننسخ من آیه»
- داستان حاتم اصم و شقیق بلخی و داستان حسین بن علی و بوذر و تأویل آیه «ود اکثر من اهل الکتاب»
- ۳۱۹ تفسیر «بلی من اسلام...»
- ۳۲۱ داستان سفیان عینی
- ۳۲۲ تفسیر «قله اجره عند ربّه»
- ۳۲۳ تفسیر آیه «وقالت اليهود ایستأجناک»
- ۳۲۴ تفسیر «علی شیء...»
- ۳۲۵ تفسیر «ومن اعظم من منع مساعدته»
- ۳۲۶ تفسیر «ولله المشرق والمغرب...»
- تأویل آیه «بلی من اسلام وجهه لله»
- ۳۲۷ سخن در ایفای قله
- ۳۲۸ صفت خلسان
- ۳۲۹ سخن در اخلاص و سخن شیخ الاسلام انصاری
- ۳۳۰ تأویل «و من اعظم من منع مساعدته»
- ۳۳۱ تفسیر آیه «وقالوا انخذ الله وادنا...»
- تفسیر «ما فی السموات وما فی الارض...»
- ۳۳۴ و تفسیر آیه «بسیع السموات و الارض»
- ۳۳۵ سخن در بدعت و تفسیر «اذا قضی امرنا»
- ۳۳۶ تفسیر «وقال الذین لا یعلمون...»
- ۳۳۷ تفسیر آیه «انا ارسلناک بالحق...»
- ۳۳۸ تفسیر آیه «وان ترشی عنک الیهود»
- ۳۳۹ تفسیر «وان اتبعتم اهواءهم»
- ۳۴۰ تأویل آیه «وقالوا نخذ الله وادنا»
- ۳۴۱ سخن شیخ الاسلام انصاری در این معنی
- ۳۴۲ تأویل «بل ما فی السموات و الارض...»
- ۳۴۳ تأویل «انا ارسلناک بالحق»
- تأویل «الذین اتیانهم الکتاب یقولون...»
- ۳۴۴ و سخن پیر طریقت
- ۳۴۵ تفسیر «واذا بلی ابرهیم ربّه بعلمات»
- در نعت ابرهیم و تفسیر آیه «انی جاعلک للناس اماماً...»
- ۳۴۶ تفسیر آیه «واذ جعلنا البیت مثابة للناس»

صفحه

- ۳۸۵ فصل - در بیان مشرق و مغرب
- ۳۸۶ تأویل آیه «قولوا آمنا بالله...»
- ۳۸۷ تأویل «فان آمنوا بمثل ما آمنتم به...»
- ۳۸۸ تفسیر آیه «قل اتحاجوننا فی الله»
- ۳۸۹ تفسیر «و كذلك جعلناکم امة وسطاً»
- ۳۹۰ تفسیر «لتکونوا شهداء علی الناس...»
- تفسیر «و ان کانت لکبیره الاعلی الذین  
هدی الله»
- ۳۹۱
- ۳۹۲ تفسیر «وما کان الله لیضیع ایمانکم»  
ورد بر مرجیان
- ۳۹۳ سخن در بیان ایمان و ابطال مذهب مرجئه
- ۳۹۴ تأویل «آیه و كذلك جعلناکم امة وسطاً»
- ۳۹۶ تأویل «ان الله بالناس لرؤف رحیم»
- ۳۹۸ تفسیر آیه «قد نری تقلب وجهک...»
- ۳۹۹ سخن در تعیین قبله
- ۴۰۰ فصل در باب قبله
- ۴۰۱ در اقسام علم نجوم
- تفسیر «ولئن اتبعت اهواء هم من بعد ما جاءک  
من العلم»
- ۴۰۲
- ۴۰۳ تفسیر «الذین آتیناهم الکتاب...»
- ۴۰۴ تأویل آیه «قد نری تقلب وجهک فی السماء...»
- ۴۰۷ تفسیر آیه «ولکل وجهة...»
- ۴۰۸ تفسیر «اینها تکنونوا یأت بکم الله...»
- ۴۰۹ تفسیر «آیه ومن حیث خرجت قول وجهک...»
- ۴۱۰ تفسیر آیه «کما ارسلنا فیکم رسولاً...»
- ۴۱۱ تأویل آیه «ولکل وجهة هو مولیها...»
- ۴۱۳ سخن شیخ الاسلام انصاری
- ۴۱۴ تفسیر آیه «فاذکرونی اذ کرکم...»
- ۴۱۵ سخن در فضیلت ذکر
- تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا استعینوا  
بالصبر والصلوة»
- ۴۱۶
- ۴۱۷ تفسیر «ولا تقولوا لمن یقتل»
- ۴۱۸ تفسیر «ولنبولنکم بشیء...»
- ۴۱۹ تأویل آیه «فاذکرونی اذ کرکم...»

صفحه

- ۳۴۸ مسیحی در حرمت حرم
- ۳۵۰ تفسیر «واتخذوا من مقام ابراهیم...»
- ۳۵۱ تأویل آیه «واذا تبلی ابراهیم ربه بکلمات»
- ۳۵۲ تأویل «و اذ جعلنا البیت...»
- ۳۵۳ داستان ابو الحسن الدراج و ابو جعفر مجنون
- ۳۵۶ تفسیر آیه «و اذ قال ابراهیم...»
- ۳۵۷ تفسیر «و اذ یرفع ابراهیم»
- ۳۵۸ داستان بنای کعبه
- ۳۵۹ تفسیر «ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم»
- ۳۶۰ تفسیر «وارنا مناسکنا»
- بنای و تعمیر کعبه و داستان نزاع بزرگان
- ۳۶۱ فرارش برای نصب حجر الاسود
- ۳۶۲ تفسیر «ربنا و ابعث فیهم...»
- ۳۶۳ تفسیر «و یرایهم...»
- ۳۶۴ تفسیر آیه «ومن یرغب عن ملة ابراهیم»
- تأویل آیه «و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا  
بلداً آمناً»
- ۳۶۵
- ۳۶۶ تأویل «واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت»
- ۳۶۷ تأویل «ربنا و ابعث فیهم رسولاً منهم»
- ۳۷۰ تفسیر «اذ قال له ربه اسلم»
- ۳۷۱ سخن در طریقت
- ۳۷۱ تفسیر آیه «و وصی ابراهیم...»
- ۳۷۲ تفسیر «فلا تموتن...»
- ۳۷۳ تفسیر «ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب...»
- ۳۷۴ فیه «ولکم ما کتبتهم ولا تسئلون...»
- ۳۷۵ تأویل آیه «اذ قال له ربه اسلم...»
- ۳۷۶ داستان خلیل و جبرئیل
- ۳۷۹ تفسیر آیه «قولوا آمنا بالله...»
- ۳۸۰ تفسیر آیه «وما انزل الی ابراهیم واسمعیل...»
- ۳۸۱ تفسیر «لا نفرق بین احدی منهم»
- ۳۸۲ تفسیر «قل اتحاجوننا بالله»
- ۳۸۳ تفسیر «ام یقولون» و قراءات مختلف آن
- ۳۸۴ تفسیر «انک امة قد خلت»

صفحه

- ۴۲۰ سخن خواجه عبدالله انصاری  
تأویل «یا ایها الذین آمنوا استعینوا...»  
۴۲۱ تأویل «ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله»  
۴۲۲ تأویل «و لنبلونکم بنقمیر»  
۴۲۳ تفسیر آیه «ان الصفا والمروة»  
۴۲۵ تفسیر «فمن حج البيت او اعتمر»  
۴۲۶ تفسیر آیه «ان الذین یکفرون ما نزلنا...»  
۴۲۷ تفسیر «من بعد ما ینبأ للناس فی الکتاب»  
۴۲۸ تفسیر «ان الذین کفروا وما تواوهم کفار»  
۴۲۹ تأویل آیه «ان الصفا والمروة من شعائر الله»  
۴۳۰ تفسیر آیه «والهکم اله واحد»  
۴۳۱ سخن در اشتقاق و معنی کلمه اله  
۴۳۲ تفسیر «لا اله الا هو الرحمن الرحیم»  
۴۳۳ تفسیر آیه «ان فی خلق السموات والارض»  
۴۳۴ تفسیر «والفلک التي تعرج فی البحر...»  
۴۳۵ تفسیر «وما انزل الله من السماء من ماء»  
۴۳۶ تفسیر «وتصرف الراح...»  
۴۳۷ تفسیر «والسحاب المسخر...»  
۴۳۸ تأویل آیه «والهکم اله واحد»  
۴۳۹ بقیه تأویل آیت و سخن شیخ الاسلام انصاری  
۴۴۰ تأویل «ان فی خلق السموات والارض وقصة  
یوسف وزنان مصر»  
۴۴۱ تأویل «لآیات لقوم یعقلون»  
۴۴۲ تفسیر «و لو یری الذین ظلموا اذ یرون  
العذاب...»  
۴۴۳ تفسیر «اذ تبوء الذین اتبعوا...»  
۴۴۴ تأویل آیه «ومن الناس من یشککون دون الله...»  
۴۴۵ تأویل «والذین آمنوا اشد حبا لله»  
۴۴۶ تأویل «اذ نبأ الذین اتبعوا...»  
۴۴۷ تفسیر «یا ایها الناس کاروا بما فی الارض...»  
۴۴۸ تفسیر آیه «ولا تتبعو خطوات الشیطان...»  
۴۴۹ تفسیر «اولو تان آباءهم... و سخن در مسأله  
تقاید»  
۴۵۰

صفحه

- تفسیر آیه «ومثل الذین کفروا...»  
۴۵۴ تفسیر «یا ایها الذین آمنوا کوا من طغیيات...»  
۴۵۵ تفسیر «واشکروا لله ان انتم ایام تعبدون»  
۴۵۶ تفسیر «انما حرم علیکم...»  
۴۵۷ تفسیر «اولئک الذین اشترى العتالة بالهتک»  
۴۵۸ تأویل آیه «یا ایها الناس کاروا بما فی الارض»  
۴۵۹ تأویل «کاروا من طغیيات ما رزقناکم»  
۴۶۰ واشکروا لله...  
۴۶۱ تأویل «یا ایها الناس کاروا بما فی الارض...»  
۴۶۲ تفسیر آیه «ولیس البر ان تولوا...»  
۴۶۳ تفسیر «ولیکن البر من آمن بالله»  
۴۶۴ تفسیر «والجود الآخر والملائکة»  
۴۶۵ تفسیر «والکتاب والذین و آئی الما...»  
۴۶۶ تفسیر «علی حبه ذوی القربی والبیاهی»  
۴۶۷ والمساکین...  
۴۶۸ تفسیر «وفی الرقاب وانما الصلوة و آئی...»  
۴۶۹ الزکوة...  
۴۷۰ تأویل «لیس البر ان تولوا و جودکم...»  
۴۷۱ سخن بر طریقت در ایباب  
۴۷۲ تأویل «وامام الصلوة...»  
۴۷۳ تفسیر «یا ایها الذین آمنوا اتب علیکم...»  
۴۷۴ القصص...  
۴۷۵ تفسیر «فاتباع بالمعروف...»  
۴۷۶ تفسیر «ذلک نجف من ربکم ورحمة و آیه»  
۴۷۷ «ولیکم فی القصص حقائق»  
۴۷۸ تفسیر «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت»  
۴۷۹ تفسیر «فمن خاف من مومن...»  
۴۸۰ تأویل آیه «یا ایها الذین آمنوا اتب علیکم»  
۴۸۱ القصص... و سخن بر طریقت...  
۴۸۲ تأویل آیه «کتب علیکم اذا حضر احدکم»  
۴۸۳ الموت...  
۴۸۴ داستان یوسف و بشر حافی و عبدالله شازلی  
۴۸۵ و مکحول شامی

## صفحه

- تفسیر آیه «واتوا الحج والعمرة لله ....» ۵۲۴
- تفسیر «فان احصرتم فما استيسر من الهدى» ۵۴۶
- تفسیر «فمن كان منكم مريضاً او به اذى من رأسه» ۵۲۷
- تفسیر «فمن تمتع بالعمرة الى الحج ....» ۵۲۸
- تفسیر آیه «الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج ...» ۵۲۹
- سخن در فرائض و ارکان حج ۵۳۰
- تفسیر «فلا رفث ولا فسوق ولا جدال» ۵۳۱
- تفسیر «وما تفعلوا من خير يعلمه الله» ۵۳۲
- سخن در معنی عرفه ۵۳۳
- تأویل آیه «واتوا الحج والعمرة لله» ۵۳۵
- داستان ابرهیم خواص ۵۳۷
- تأویل «الحج اشهر معلومات» ۵۳۹
- تفسیر «فاذا قضيتم مناسككم ...» ۵۴۱
- تفسیر «فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا» ۵۴۲
- تفسیر «و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة» ۵۴۳
- تفسیر آیه «واذكروا الله في ايام معدودات ...» ۵۴۴
- سخن در فضیلت ايام حج ۵۴۵
- تفسیر «فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه» ۵۴۶
- تفسیر آیه «و اذا قيل له اتق الله ..» ۵۴۷
- داستان عاصم بن ثابت و خبيب ۵۴۸
- تأویل «فاذا قضيتم مناسككم ...» ۵۴۹
- تأویل «واذكروا الله في ايام معدودات ...» ۵۵۰
- سخن در معنی حرم و كلام پير طریقت ۵۵۱
- تفسیر «ومن الناس من يشرى نفسه ...» ۵۵۳
- داستان هجرت پیغمبر صم و خفن علی بن ابیطالب علیه السلام بجای وی ۵۵۴
- تفسیر «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة» ۵۵۵
- تفسیر «فان زللتم من بعد ما جاء تکم الینبات ...» ۵۵۵
- تفسیر آیه «هل ينظرون الا ان يأتيهم الله ...» ۵۵۶
- تفسیر «والی الله ترجع الامور» ۵۵۷
- تفسیر آیه «زين للذين كفروا الحياة الدنيا» ۵۵۸

## صفحه

- تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام ...» ۴۸۳
- تفسیر «ایاماً معدودات ...» ۴۸۵
- تفسیر «وعلى الذین یطیقونه قدیة» ۴۸۶
- فصل - در صیام ۴۸۷
- فضیلت ماه رمضان ۴۸۹
- تفسیر «شهر رمضان الذی ...» ۴۹۰
- اشتیاق قرآن و تفسیر «هدی للناس ...» ۴۹۱
- صیام و افطار در سفر ۴۹۲
- تأویل «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» ۴۹۳
- و سخن پیر صوفیان ۴۹۳
- فضیلت روزه و روزه دار و سخن پیر طریقت ۴۹۵
- سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام ۴۹۶
- تفسیر آیه «واذا سألک عبادی» ۴۹۷
- سخن پیر طریقت و تفسیر «فانی قریب ...» ۴۹۸
- تفسیر «اجیب دعوة الداع ...» ۴۹۹
- تفسیر «فلیست بیتیوا الی ...» ۵۰۲
- تفسیر آیه «اجلکم لیلۃ الصیام ...» ۵۰۳
- تفسیر «واثبتوا ما کتب الله لکم ...» ۵۰۴
- تفسیر «حتی یتبین لکم الخیط الایض» ۵۰۵
- تفسیر «ولا تبشروهن و انتم عاکفون» ۵۰۶
- تأویل آیه «واذا سألک عبادی عنی ...» ۵۰۷
- تأویل «فانی قریب» ۵۰۸
- تأویل آیه «احل لکم لیلۃ الصیام ...» ۵۰۹
- تفسیر آیه «ولا تأکولوا اموالکم ...» ۵۱۳
- تفسیر «یسئلونک عن الالهة ...» ۵۱۴
- تفسیر «واتوا الیبوت من ابوابها» ۵۱۵
- تفسیر «وقاتلوا فی سبیل الله ...» ۵۱۶
- تفسیر «الشهر الحرام بالشهر الحرام» ۵۱۷
- تفسیر «وانفقوا فی سبیل الله ...» ۵۱۸
- تأویل آیه «ولا تأکولوا اموالکم بینکم بالباطل» ۵۱۹
- تأویل آیه «وقاتلوا فی سبیل الله ...» ۵۲۰
- تأویل «وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة» ۵۲۱
- تأویل «و احسنوا ان الله یحب المحسنین» ۵۲۲

## صفحة

- تفسير «والله يرزق من يشاء بغير حساب» ٥٥٩  
 تأويل آية «ومن الناس من يشرى نفسه...» ٥٦٠  
 تأويل آية «هل ينظرون الا ان ياتيهم...» ٥٦١  
 تأويل آية «زين للذين كفروا الحياة الدنيا...» ٥٦٣  
 تفسير آية «كان الناس امة واحدة...» ٥٦٥  
 تفسير «وانزل معهم الكتاب بالحق...» ٥٦٦  
 تفسير «فهدى الله الذين آمنوا...» ٥٦٧  
 تفسير آية «ام حسبكم ان تدخلوا الجنة...» ٥٦٨  
 تفسير «وزلزلوا حتى يقول الرسول...» ٥٦٩  
 تأويل «كان الناس امة واحدة...» ٥٧٠  
 تأويل «ام حسبكم ان تدخلوا الجنة...» ٥٧١  
 تفسير «يسئلونك ماذا ينفقون...» ٥٧٤  
 تفسير «كتب عليكم القتال...» ٥٧٥  
 تفسير «وهو كره لكم...» ٥٧٦  
 تفسير «عسى ان تكرهوا شيئا...» ٥٧٧  
 تفسير آية «يسئلونك عن الشهرة الحرام...» ٥٧٨  
 تفسير «واياك يرجون رحمة الله...» ٥٧٩  
 تأويل آية «يسئلونك ماذا ينفقون...» ٥٨٠  
 تأويل «ان الذين آمنوا والذين هاجروا  
 وجاهدوا...» ٥٨١  
 تفسير آية «يسئلونك عن الخمر والميسر...» ٥٨٤  
 فصل - در حرمت خمر ورجه بدان ماند ٥٨٦  
 تفسير آية «يسئلونك عن الخمر والميسر...» ٥٨٧  
 وحرمت قمار ٥٨٧  
 تفسير آية «يسئلونك ماذا ينفقون قل الموقوت...» ٥٨٨  
 تفسير آية «يسئلونك عن المتامى...» ٥٨٩  
 تفسير آية «ولا تنكحوا المشركين...» ٥٩٠  
 داستان مرید ٥٩٠  
 تفسير «ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا...» ٥٩١  
 تأويل آية «يسئلونك عن الخمر والميسر...» ٥٩٢  
 داستان يوسف و زمان مصر ٥٩٣  
 تأويل «يسئلونك ماذا ينفقون قل الموقوت...» ٥٩٣  
 سخن بر طریقه «و تأویل و یسئلونک عن المتامی» ٥٩٤  
 التامی و داستان یس رفاعه انباری ٥٩٤

## صفحة

- تفسير «يسئلونك عن المميض...» ٥٩٦  
 اختام حیض ٥٩٧  
 تفسير «فاعزلوا النساء في المميض ولا...» ٥٩٨  
 تقر بوهن... ٥٩٨  
 تفسير «قاتوهن من حيث امكن الله...» ٥٩٩  
 تفسير «ان الله يحب التوابين...» ٦٠٠  
 تفسير «نساؤكم حرث انكم...» ٦٠١  
 تفسير «ولا تجعلوا الله عرضة لامانتكم...» ٦٠٢  
 سخن در قسم و یمن ٦٠٣  
 تأويل آية «يسئلونك عن المميض فايها اذى...» ٦٠٤  
 تأويل آية «نساؤكم حرث انكم...» ٦٠٥  
 سخن در معنی غنم و داس ان داود ٦٠٦  
 تفسير آية «الذين يؤلون...» ٦٠٧  
 تفسير «وان عزمو الاطلاق...» ٦٠٨  
 تفسير «والله جاقا ربهم...» ٦٠٩  
 تفسير «والذين في القلوب منور...» ٦١٠  
 تفسير «والذين في القلوب منور...» ٦١١  
 تأويل آية «الذين يؤلون من بعدهم...» ٦١٣  
 در فضیلت زنان مارما و سخن بر یمن ٦١٤  
 سخن بر طریقت ٦١٥  
 تفسير آية «والعلاق من ان...» ٦١٧  
 تفسير آية «فان طلقها فلا تحل له من بعد...» ٦١٩  
 سخن در و یمن بر یمن ٦٢٠  
 تفسير آية «واذا طلقتم النساء فبائن انهن...» ٦٢٢  
 تفسير «واذا طلقتم النساء فبائن انهن...» ٦٢٣  
 تفسير «فان طلقتموهن من بعد...» ٦٢٤  
 تأويل آية «الطلاق من ان...» ٦٢٥  
 سخن بر صوفیان و سخن بر علی بن ابی طالب السلام ٦٢٦  
 و سخن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ٦٢٦  
 داستان مالک دینار ٦٢٧  
 سخن بر بزرگ ٦٢٨  
 تفسير آية «والوالدان...» ٦٣١  
 تفسير «ولا تضار والدك بواجبها» ٦٣٢

- تأویل «والله یقبض ویبسط...» وسخن  
 ۶۶۴ پیر طریقت  
 ۶۶۶ تفسیر آیه «قال لهم بینم ...»  
 ۶۶۸ تفسیر «فلما فصل طالوت بالجنود ...»  
 تفسیر آیه «ولما برزوا الجالوت وجنوده -»  
 ۶۶۹ وداستان طالوت وجالوت  
 ۶۷۱ تفسیر «و علمه مما یشاء ...»  
 ۶۷۲ تفسیر آیه «ولولا دفع الله الناس ...»  
 ۶۷۳ تفسیر «وانك لمن المرسلین ...»  
 ۶۷۴ تأویل آیه «وقال لهم نبئهم ...»  
 تفسیر آیه «تلك الرسل فضلنا بعضهم علی  
 بعض ...»  
 ۶۷۶ سخن در نکام خدا عزوجل یا انبیاء  
 ۶۷۷ تفسیر «ورفع بعضهم درجات ...»  
 ۶۷۸ تفسیر «ولو شاء الله ما اقتتل الذین ...»  
 ۶۷۹ رد بر قدریان و معتزلیان وسخن ابو غیاث  
 ۶۸۰ سخن در ایمان بقدر  
 ۶۸۱ تأویل آیه «تلك الرسل فضلنا بعضهم ...»  
 ۶۸۲ تأویل «ورفعهم بعضهم درجات» وسخن پیر  
 ۶۸۴ طریقت  
 تأویل آیه «یا ایها الذین آمنوا انقموا  
 ۶۸۵ رزقنا کم...»  
 ۶۸۶ تفسیر «الله لا اله الا هو ...»  
 ۶۸۷ سخن در فضیلت آیه الکرسی  
 گفتار بکر بن عبدالله المزنی و قصه پادشاه -  
 ۶۸۸ متعرد ...  
 ۶۸۹ فضیلت کلام «لا اله الا الله» و مذمت معتزلیان  
 ۶۹۰ تفسیر «هو الهی ...»  
 ۶۹۱ تفسیر «لا تأخذه سنة ولا نوم ...»  
 ۶۹۲ تفسیر «له ما فی السموات ...»  
 ۶۹۳ تفسیر «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه ...»  
 ۶۹۴ تفسیر «وسع کرسه السموات ...»  
 ۶۹۵ تفسیر «لا اکراه فی الدین ...»  
 ۶۹۶ تفسیر آیه «فمن یکفر بالطافوت ...»

- تفسیر آیه «والذین یتوفون منکم ویذرون  
 ازواجاً ...»  
 ۶۳۳ تفسیر آیه «ولما نجا علیکم فیما عرضتم به...»  
 ۶۳۴ فصل - فی التیغیب فی النجاة  
 ۶۳۵ تفسیر «ومتوهن علی الموسع قدره ...»  
 ۶۳۷ تفسیر آیه «وان طلقتموهن من قبل ان  
 تمسوهن ...»  
 ۶۳۸ تأویل آیه «والوالدات یرضعن اولادهن...»  
 ۶۳۹ سخن در بخشایش خدا بر بندگان  
 ۶۴۰ تأویل «وان تعفوا اقرب للتعوی ...»  
 ۶۴۱ تفسیر آیه «حافظوا علی الصلوات ...»  
 ۶۴۳ در فضیلت نماز و اوقات و ارکان آن  
 ۶۴۴ تفسیر «والصلوة الاوسطی»  
 ۶۴۶ تفسیر آیه «فاز تخفم فی الاور کباناً...»  
 ۶۴۷ تفسیر آیه «والله طلاق متاعاً بالمعروف...»  
 ۶۴۸ تفسیر آیه «الم تر الی الذین خرجوا من  
 دیارهم ...»  
 ۶۴۹ داستان حزقیل و تفسیر «ان الله لدو فضل -  
 علی الناس ...»  
 ۶۵۰ تأویل آیه «حافظوا علی الصلوات ...»  
 ۶۵۱ سخن بوعلی سیاه و عالم طریقت عبدالله -  
 انصاری ...  
 ۶۵۲ سخن در آدم غ و نماز با مداد  
 ۶۵۳ داستان خلیل و اسمعیل و یونس علیه السلام  
 ۶۵۴ داستان موسی و عیسی علیهم السلام  
 ۶۵۵ تفسیر «من ذا الذی یقرض الله ...»  
 ۶۵۷ تفسیر «فیضاعفه له اضعافاً کثیره»  
 ۶۵۸ تفسیر «والله یقبض ویبسط ...»  
 ۶۵۹ تفسیر آیه «الم تر الی الملا من بنی اسرائیل»  
 ۶۶۰ و داستان اسمعیل  
 تفسیر آیه «و قال لهم بینهم ...» و قصه -  
 ۶۶۱ طالوت و داود  
 تأویل آیه «من ذا الذی یرض الله فرضاً حسناً  
 و داستان امیر المؤمنین علی علیه السلام ...»  
 ۶۶۲

- تأويل آية «الله لا اله الا هو...» وكفارتجنيد ٦٩٧  
سخن بيرطريقت  
وتأويل «لا اله الا هو الحي القيوم» ٦٩٨  
تأويل «لا تأخذه سنة ولا نوم» وسخن  
بيرطريقت ٦٩٩  
تأويل «لا يحيطون بشئ من علمه...» ٧٠٠  
تفسير آية «الله ولي الذين آمنوا...» ٧٠٢  
تفسير «يخرجونهم من النور الى الظلمات...» ٧٠٣  
تفسير آية «الم ترالى الذى حاج ابراهيم...» ٧٠٤  
تفسير «فان الله يأتى بالشمس من المشرق...» ٧٠٥  
تفسير آية «او كالى مرعلى قرية...»  
و داستان عزيز ٧٠٦  
تفسير «ولنجعلك آية للناس...» ٧٠٨  
تأويل آية «الله ولي الذين آمنوا...» ٧٠٩  
سخن داود بيغمير ع... ٧١٠  
تفسير آية «واذ قال ابراهيم رب انى...» ٧١٢  
تفسير «ولكن ليعلمن قلبى...» و داستان  
ابراهيم و نرود ٧١٣  
تفسير «ثم ادعهن ياتينك سعيًا...» ٧١٤  
تفسير آية «مثل الذين ينفقون...» ٧١٥  
تفسير «الذين ينفقون اموالهم فى سبيل الله...» ٧١٦  
تأويل آية «اذ قال ابراهيم رب انى كيف  
تحي الموتى...» ٧١٧  
تأويل «مثل الذين ينفقون اموالهم فى  
سبيل الله...» ٧١٩  
سخن در فضيلت مراعات و مواسات درويشان ٧٢٠  
تفسير «يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا  
صداقاكم...» ٧٢٣  
تفسير «ومثل الذين ينفقون اموالهم ابتغاء  
مرضات الله» ٧٢٤  
تفسير «كمثل جنّة يربوة...» ٧٢٥  
تفسير آية «ايواحدكم ان تكون له جنّة» ٧٢٥  
سخن در مذمت رياء و مرايى ٧٢٦  
فصل - فى الزكوة ٧٢٧  
تفسير «و مما اخرجالكم من الارض...» ٧٢٨

- تفسير آية «الشيطان يعدكم الفقر...» ٧٢٩  
فصل - فى مذمت البخل و تفسير «والله يعدكم...» ٧٣٠  
تفسير «يؤتى الحكمة من يشاء...» ٧٣١  
تفسير «ومن يؤت الحكمة...» ٧٣٢  
تفسير آية «وما انفقتم من نفقة» ٧٣٣  
تفسير آية «وان يبداوا الصدقات...» ٧٣٤  
تأويل آية «يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا...» ٧٣٤  
تأويل آية «يا ايها الذين آمنوا انفقوا...» ٧٣٥  
داستان بوزيد بسطامى و تأويل «الشيطان  
يعدكم...» ٧٣٧  
سخن شيخ الاسلام انصارى و تأويل «يؤتى  
الحكمة من يشاء...» ٧٣٨  
تفسير «ليس على الله هديوم...» ٧٤١  
تفسير «وما انفقوا من خبر...» ٧٤٢  
داستان فقرا و درويشان مهاباد و سعيد بن عامر ٧٤٣  
تأويل «الفقراء الذين احبوا...» ٧٤٤  
تأويل «يحسبهم الجاهل ابناء...» ٧٤٥  
تأويل «الذين ينفقون اموالهم بالليل  
والنهار...» ٧٤٦  
تأويل «الذين ياتون الربوا...» ٧٤٧  
تأويل «يتخذه الشيطان من الماتى» ٧٤٨  
فصل - فى الجمع ٧٤٩  
شرائط بيع ٧٥٠  
تفسير «يحق الله الربا و يبي الصدقات...» ٧٥٢  
تفسير آية «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات» ٧٥٣  
تفسير «الهم احدهم عند ربهم...» ٧٥٤  
فصل در رياء و حريصت آن ٧٥٥  
تفسير آية «وان كان ذو عسرة فلغفرة»  
الى مبصرة... ٧٥٧  
تأويل آية «ليس على الله هديوم...» ٨٥٨  
تأويل آية «الفقراء الذين احبوا...»  
سبيل الله... ٧٥٨  
تأويل «يحسبهم الجاهل ابناء من الغف» ٧٦٠



## صفحة

- تأويل آية «و اتقوا يوماً ترجعون...» ٧٧٤  
 تأويل آية «يا ايها الذين آمنوا اذا  
 تدابنتم بدين...» ٧٧٥  
 تفسير آية «لله ما فى السموات وما فى الارض...» ٧٧٧  
 تفسير «فيغفر من يشاء و يعذب...» ٧٧٨  
 تفسير آية «آمن الرسول بما انزل اليه من ربه» ٧٧٩  
 تفسير «و قالوا سمعنا و اطعنا...» ٧٨٠  
 تفسير آية «لا يكلف الله نفساً الا وسعها...» ٧٨١  
 تفسير «ربنا و لا تحمل علينا اصراً...» ٧٨٢  
 تفسير «و لا تحملنا مالا طاقة لنا به» ٧٨٣  
 تفسير «واغفر لنا و ارحمنا...» ٧٨٤  
 تفسير «فانصرنا على القوم الكافرين» ٧٨٥  
 تأويل آية «لله ما فى السموات وما فى الارض» ٨٨٦  
 تأويل آية «آمن الرسول بما انزل...» ٧٨٧  
 تأويل «لانفرق بين احدي من رسله...» ٧٨٨  
 ابيان مجلد اول ٧٨٩

## صفحة

- و ان «تعرفهم بسيماهم...» و سخن  
 حج الاسلام انصارى ٧٦١  
 رين «ان الذين آمنوا عملوا الصالحات  
 اقاموا الصلوة...» ٧٦٢  
 من «من يات ذنوباً» اثم اجرهم  
 ... ٧٦٣  
 آية «و اتقوا يوماً ترجعون الى الله» ٧٦٦  
 ... اذا تدابنتم  
 ... ٧٦٧  
 ... ٧٦٨  
 ... ٧٦٩  
 ان «سئل احداهما» ٧٧٠  
 ... ان يكتبوه...» ٧٧١  
 ... ان «من سقر...» ٧٧٢  
 ... ان «الشهادة...» ٧٧٣

CALL No. { ۲۹۷۶۱۲۲۷ } ACC. No. ۳۲۲۵  
 AUTHOR { ۱۳ } الوافضل رشيد الدين  
 TITLE كنهف الاسرار و غزوة اليمام



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

